

مفاخر میراث فرهنگی ایران ۵ فرّ فیروز
جشن نامهٔ دکتر فیروز باقرزاده

به کوشش احمد محیط طباطبایی و شاهین آریامنش

به نام خداوند جان آفرین

مفاخر میراث فرهنگی ایران (۵)

فرّ فیروز

جشن نامهٔ دکتر فیروز باقرزاده

به کوشش

احمد محیط طباطبایی و شاهین آریامنش



انتشارات آریارمعا

۱۳۹۸

عنوان و نام پدیدآور	: فر فیروز؛ جشن‌نامه دکتر فیروز باقرزاده/ به‌کوشش احمد محیط طباطبایی و شاهین آریامنش
مشخصات نشر	: تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: آریارمنا، گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۵۸۰، ۲۴۶ ص. : مصور.
فروست	: مفاخر میراث فرهنگی ایران، ۵.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷۷-۵۲-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: جشن‌نامه دکتر فیروز باقرزاده
موضوع	: باقرزاده، فیروز، ۱۳۰۹، یادنامه‌ها
موضوع	: باستان‌شناسان -- ایران -- سرگذشت‌نامه
موضوع	: Archaeologists -- Iran -- Biography
موضوع	: ایران -- آثار تاریخی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Iran -- Antiquities
موضوع	: Iran -- Antiquities -- *Addresses, essays, lectures
شناسه افزوده	: محیط طباطبایی، سیداحمد
شناسه افزوده	: آریامنش، شاهین
شناسه افزوده	: عظیم‌پور، فاطمه
شناسه افزوده	: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شناسه افزوده	: Tourism & Research Institute of Cultural Heritage
زده‌بندی کنگره	: /۲۰۶۴۱۳۹۷CC1۱۵
زده‌بندی دیویی	: ۹۳۰/۱۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۲۷۹۳۴



مرکز معرفی فرهنگی، انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن

مفاخر میراث فرهنگی ایران (۵)، فرّ فیروز، جشن‌نامه دکتر فیروز باقرزاده

به کوشش: احمد محیط طباطبایی و شاهین آریامنش

ناظر: فاطمه عظیم‌پور

طرح و اجرا: انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن

عکس روی جلد: علی موسوی، برگرفته از مجله باستان‌پژوهی

چاپ و صحافی: مهرگان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۸

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷۷-۵۲-۰

ناشر: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن

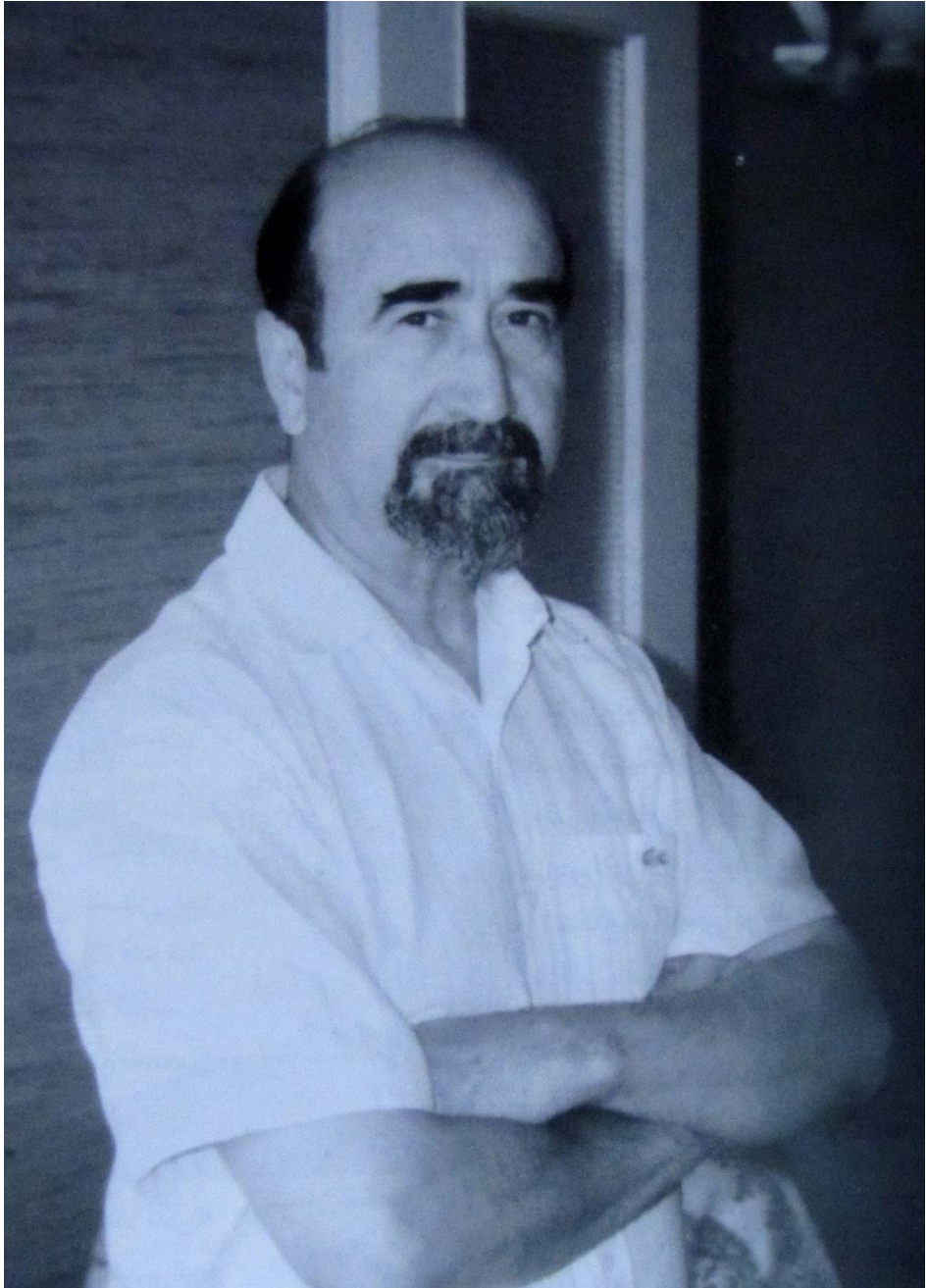
تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان امام خمینی، ابتدای خیابان سی تیر، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

تلفن: ۲۱-۶۶۷۳۶۴۵۲-۶۰ دورنگار: ۲۱-۶۶۷۳۶۷۸۸

تارنما: www.richt.ir رایانامه: cep@richt.ir

فروشگاه الکترونیکی کتاب: www.richtbook.ir



فهرست مطالب

۱۱	سخن ناشر
۱۳	پیشگفتار، سیداحمد محیط طباطبایی
۱۵	مقدمه، سیدمحمد بهشتی
۱۷	فَرّ فیروز، شاهین آریامنش
۲۱	به یاد فیروز باقرزاده، فرامرز نجد سمعی
۲۵	به یاد فیروز باقرزاده، جعفر مهرکیان
۲۹	به یاد فیروز باقرزاده، میرعابدین کابلی
۳۱	زندگی و زمانهٔ دکتر فیروز باقرزاده به روایت تصویر

مقاله‌های فارسی

۴۱	دورهٔ نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس: یافته‌هایی از اوایل دورهٔ هلوسن در سرپل ذهاب، غرب ایران سجاد علی بیگی و عبدالجبار سلیمیان
۸۱	سفال گونهٔ امیر در شهر سوخته سیدمنصور سیدسجادی
۱۳۷	پیکرک‌های ترکیبی بلخی فرشید ایروانی قدیم، حامد طهماسبی زاوه
۱۵۱	الگوهای مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران مریم دارا
۱۶۷	نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران یعقوب محمدی‌فر، امیر خانم‌رادی، مصطفی اختصاصی و اعظم شهیدی
۱۹۹	جامه‌دار داریوش در کاخ تچر حامد مولایی کردشولی

دژ قلعه گچی ایزدخواست

۲۰۹

اکبر عزیزی

طرح یک سؤال؛ آیا تپه میل آتشکده ری است؟ بررسی گاهنگاری و کاربری بنای موسوم به «تپه میل»، دشت

ری

۲۲۵

علی هژبری

بررسی و مطالعه باستان‌شناختی چهارتاقی قاضی خان علیا در سیروان ایلام

۲۶۷

محسن سعادت

بررسی جریان‌های مؤثر در خلق نقوش گچ‌بری‌های شهر تاریخی سیمره

۲۷۹

یونس یوسف‌وند، فرشاد میری

مازیارهند یا خندق مازیار، طول‌ترین خندق دفاعی ایران

۲۹۷

محمد فلاح کیاپی

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد

۳۱۷

مهدی رهبر

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام، نجوای دلنشین النگوها در سفری تاریخی

۳۴۹

آرمان شیشه‌گر

قلعه، مسجد و حسینیه گوهران بشکرد

۴۱۵

سمیه پودات

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان

۴۳۱

محمد رضا ریاضی، شبنم نعیمی

پژوهشی درباره حمام اتحادیه ارومیه

۴۵۷

بهرروز خان محمدی، علی صدرائی

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی

۴۷۷

علی نوراللهی

قلعه والی ایلام

۵۲۹

آرش لشکری

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول

۵۴۳

حسن مرادی، فهیمه عرب نصرآبادی

نویسنده واقعی بحر الجواهر فی علم الدفاتر کیست؟

۵۶۱

عمادالدین شیخ‌الحکمایی

مقاله‌های انگلیسی

- ردیابی «انقلاب نوسنگی» در ایران
پلر مورتسن
۱۱
رویکردهای ریزلایه‌نگاری به تاریخ استقرار: تجزیه و تحلیل‌های میدانی و آزمایشگاهی در محوطه نوسنگی
جانی، غرب ایران
۱۹
وندی متیو، یعقوب محمدی‌فر، راجر متیو و عباس مترجم
چشم‌انداز نوآوری در ایران پیش از تاریخ
۵۱
جودیت تومالسکی
تفسیر پیشاعیلامی ایران: تأثیر فکری دکتر باقرزاده به‌عنوان رئیس مرکز باستان‌شناسی ایران
۸۱
جان آلدن
جایگزین‌های کوچ‌نشینی و استقرارهای ایرانی فلات
۸۹
برونو جنیتو
فارس شرقی منطقه اندک‌بررسی شده از پتانسیل بزرگ باستان‌شناختی
۱۲۷
رمی بوشارلا
فارس مرکزی از پس اسکندر: تداوم یا تغییر؟
۱۴۹
پیر فرانچسکو کالیری
جنگ‌افزارهای اشکانی
۱۶۹
مارک ژان اولبریخت
تضرع به درگاه الهی برای حمایت: شمایل‌نگاری عبارت قرآنی فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ
۱۸۳
شیلا بلر
عشق شهسوارانه، سبک ایرانی
۲۰۷
رابرت هیلن‌براند

سخن ناشر

فرهنگ ایرانی، فرهنگی مانا و پایدار است و سبب این ماندگاری، سه ویژگی انعطاف‌پذیری، تعامل فرهنگی و در نهایت هویت ملی است که علی‌رغم تنوع و تکثر موجود در جامعهٔ امروزی به انسجام ملی کمک نموده است. شناخت فرهنگ گسترده این سرزمین کهنسال، تنها راه شناخت هویت ملی است و آن نیز عزت ملی را به همراه می‌آورد. عزت ملی از گسیختگی فرهنگی ممانعت نموده و سرانجام انسجام و قدرت ملی را فراهم می‌سازد.

در ارتباط با موارد مذکور فعالیت هر پژوهشکدهٔ پژوهشگاه میراث فرهنگی بر بخشی از فرهنگ گستردهٔ ایرانی حسب تکلیف تعیین شده بر آن، متمرکز است. عظمت این گستردگی فرهنگ و تمدن به گونه‌ای است که برای شناخت دقیق آن باید در فرهنگ کشورهای مستقل کنونی منطقه نیز تأمل نمود. با نگرشی سریع بر اهداف تشکیل پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و در راستای تحقق آن و فراهم ساختن بستری مناسب برای ارتقای کیفی فعالیت‌های پژوهشی مرتبط و قدرت بخشیدن و پررنگ ساختن حلقه‌های فرهنگی فراموش شده و احیای هنرهای از یاد رفته این مرز و بوم و همچنین در راستای انجام ششمین وظیفهٔ برشمرده برای پژوهشگاه، گام مصمم این است که گزیدهٔ تحقیقات به عمل آمده در هر یک از پژوهشکده‌ها به‌ویژه آثاری که حاصل همکاری مشترک پژوهشگاه و مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی هم‌تراز بین‌المللی است، به صورت ممکن به نشر درآید که ماحصل آن طریقه‌ای است برای کاربردی کردن دانش به منظور رفع نیاز جامعه و تحقق اهداف برنامهٔ راهبردی پژوهشگاه در راستای سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی ایران.

از سوی دیگر اذعان می‌نماییم پژوهش عامل و مبنای پیشرفت و توسعه مستمر و پایدار در جامعه امروزی و به بیان ساده اصل حاکم بر جوامع قرن بیست و یکم است؛ لذا برای ایجاد برآیند حاصل از نتایج و تحلیل یافته‌های مرتبط با آن، تدوین و انتشار یافته‌ها و دانش مرتبط با آن و مستندات مربوطه می‌تواند عامل مؤثری برای شناخت وضعیت حاضر و ابزاری برای بهینه ساختن برنامه‌های دست انجام و نیز راهنمایی برای نسل آینده در راستای شناسایی و معرفی و هویت‌بخشی ایران باشد.

به‌علت گستردگی حوزهٔ فرهنگ و تعدد عوامل تأثیرگذار بر آن حرکت در جهت معرفی و شناسایی فرهنگ ملی و میراث مرتبط با آن می‌تواند اولین گام باشد. لذا پژوهشگاه بر آن است با همکاری پژوهشگران و اساتید این رسالت را به انجام رساند و امید دارد با حرکت در این مسیر دست‌همیاری و همراهی شما را در دست‌گرفته تا بتواند گام مؤثری در این راستا بردارد.

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

پیشگفتار

سیداحمد محیط طباطبایی

مشاور فرهنگی رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

پروردگار را شاکریم که ما را توفیق داد تا پنجمین مجموعه از کتاب‌های مفاخر میراث فرهنگی ایران را به پاس قدردانی از یک عمر فعالیت‌های فرهنگی و علمی آقای دکتر فیروز باقرزاده رئیس سرشناس مرکز باستان‌شناسی ایران در پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری منتشر کنیم. دکتر فیروز باقرزاده از باستان‌شناسان و مدیران پیشکسوتی است که عمری را در راه شناسایی ایران و مدیریت دستگاه باستان‌شناسی ایران صرف کرده است.

فیروز باقرزاده که در سال ۱۳۰۹ در تهران به دنیا آمده بود در سال ۱۳۴۴ در رشته ادبیات و زبان انگلیسی فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۳۵ در اداره کل هنرهای زیبای کشور استخدام شد. باقرزاده سپس در سال ۱۹۵۹ میلادی به آمریکا رفت و در دانشگاه ایلینوی در رشته تاریخ هنر جهان تحصیل کرد و مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد. باقرزاده سپس در پاریس به تحصیل در رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران در مقطع دکتری پرداخت و با تجربه‌اندوزی در زمینه هنر ایران به ایران بازگشت و پس از بازگشت به ایران، مرکز باستان‌شناسی ایران را پایه گذاشت که طی مدیریت باقرزاده بر این مرکز خدمات شایانی برای باستان‌شناسی ایران انجام داد.

پایه‌گذاری مرکز باستان‌شناسی ایران در ساختاری مشخص در سال ۱۳۵۱ از کارهای مهم دکتر فیروز باقرزاده است که می‌توان گفت سازمان میراث فرهنگی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی بر اساس همان طرح جدید دکتر باقرزاده ادامه پیدا کرد. جلوگیری از خروج آثار باستانی از ایران، شکل‌دهی مناسب بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی، جوان‌گرایی و برگزاری همایش‌های سالانه باستان‌شناسی ایران، توسعه موزه ایران باستان از اقدامات مهم و

۱۴ ♦ فرّ فیروز، جشن‌نامهٔ دکتر فیروز باقرزاده

بزرگ و ماندگار دکتر باقرزاده است که اعتلای ایران و میراث فرهنگی ایران را در پی داشته است.

این جشن‌نامه که به قلم شماری از دوستداران و شاگردان ایرانی و غیرایرانی دکتر فیروز باقرزاده فراهم آمده است ادای دینِ کوچکی است به دکتر باقرزاده که عمری را برای ایران و باستان‌شناسی ایران و پرورش نسلی از باستان‌شناسان ایران گام برداشته است. از پروردگار توفیق روزافزون ایشان را آرزومندم.

مقدمه

سید محمد بهشتی

رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

هنگامی که در دهه ۶۰ به میراث فرهنگی آمدم، در آغاز گمان می‌کردم که می‌دانم به کجا آمده‌ام. به دلیل تحصیل در رشته معماری، به تاریخ معماری علاقه داشتم و در طول سال‌های پیش از انقلاب به شکل حریصانه‌ای ایران را گشته بودم. سه ماهی طول کشید تا متوجه شدم نمی‌دانم به کجا آمده‌ام، تا قبل از این مدت اگر از من می‌پرسیدند که ایران را گشته‌ای با اطمینان پاسخ می‌گفتم بله؛ اما بعد از این زمان خیلی قاطع پاسخ می‌گفتم؛ خیر. چون ایرانی که من دیده بودم و ایرانی که در آن وقت شناختم، خیلی با هم فاصله داشتند. از آنجا به بعد یاد گرفتم سهم‌ام را از گوهری که دوستان فعال در رشته‌های مختلف سازمان میراث فرهنگی با سال‌های طولانی تأمل، جست‌وجو کرده و در زمینه آنها دانشی آموخته بودند، بردارم. برای من میراث فرهنگی به کلاسی تبدیل شد که یک شاگرد داشت که خودم بودم و تعداد زیادی معلم که با هر یک بنا به ضرورت ارتباط داشتم و از تجربیات‌شان استفاده می‌کردم.

یکی از این افراد میرعابدین کابلی بود. زمانی که در تلاش بودم موضوع میراث فرهنگی در برنامه پنج‌ساله سوم وارد شود، با افراد زیادی مشورت می‌کردم، در آن زمان کابلی به نکته‌ای اشاره کرد و چند رونوشت کاغذ را درباره شخصی که در روزگاری سعی کرده بود، طرحی نو در این زمینه دراندازد به من داد. روزهای اول متوجه کاری که وی انجام داد نشدم، اما طولی نکشید که دریافتم کابلی خطر کرده به خاطر اینکه آن شخص فیروز باقرزاده بود و در آن سال‌ها صحبت کردن از وی در میراث فرهنگی کاری مشکل بود، چون او با تلخی ایران را ترک کرده بود و افرادی بودند که از رفتن او خوشحال بودند. چند بار امتحان کردم و درباره فیروز باقرزاده از برخی سوال کردم و دریافتم علاقه‌ای به صحبت درباره وی ندارند و شاید گمان می‌کردند که این کار برایشان هزینه‌بر است، اما کابلی در اندیشه هزینه نبود و

می‌خواست خادمی را به شخصی معرفی کند و از آن جهت که باقرزاده را می‌شناخت و من را نمی‌شناخت، خطر کرد. من از اینکه کابلی مرا با شخصیت فیروز باقرزاده و کارهای ازندهٔ او آشنا کرده بسیار سپاسگزارم و از کابلی درس بزرگی آموختم که همانا اخلاق حرفه‌ای و حرمت نگه داشتن نسبت به یک خادم ایران و میراث فرهنگی بود.

به‌راستی که دکتر باقرزاده کارهای بزرگی در باستان‌شناسی ایران انجام داده است که همواره از او به نیکی یاد خواهد شد. در واقع پایه‌گذار باستان‌شناسی علمی و نوین ایران را می‌توان فیروز باقرزاده دانست که مرکز باستان‌شناسی ایران را در سال ۱۳۵۱ پی افکند و با کوشش کم‌نظیر میراث فرهنگی ایران را سروسامانی بخشید و ارج و ارزی نه فقط به باستان‌شناسی بلکه به ایران و میراث فرهنگی ایران بخشید.

از دیگر کارهای مهم آقای باقرزاده متوقف کردن خروج اشیاء از ایران بود. می‌دانیم که پیش از او، هر هیئت باستان‌شناسی خارجی که به ایران می‌آمد می‌توانست پس از کاوش شماری شیء باستان‌شناسی را با خود ببرد اما باقرزاده با درایتی بی‌نظیر و اینکه ایران خانهٔ همیشگی این گنجینه‌های بی‌نظیر است، جلوی خروج آثار را گرفت.

با هدف ارج نهادن به مقام دکتر فیروز باقرزاده که سالیانی چند برای ایران و باستان‌شناسی ایران به فعالیت پرداخته است این جشن‌نامه ذیل مجموعه مفاخر میراث فرهنگی ایران منتشر می‌شود و شامل مقاله‌هایی به قلم اندیشمندان و پژوهشگرانی است که از برای دکتر باقرزاده نگاشته شده است. از خداوند توفیق روزافزون و طول عمر ایشان را خواستارم.

پر تپش باد آن دلی که خون به
رگ‌های باستان‌شناسی ایران دارد

فَرّ فیروز

شاهین آریامنش

هنگام آغاز دانش‌اندوزی در رشته باستان‌شناسی گهگاه نام دکتر فیروز باقرزاده را می‌شنیدم که در دوره‌ای باستان‌شناسی ایران را دگرگون کرده است چنانکه آن دوره به دوره زرین باستان‌شناسی ایران پرآوازه شده است. اما آشنایی بیشتر با استاد دکتر باقرزاده مرهون یادداشت‌ها و گفته‌های استاد میرعابدین کابلی و استاد اسماعیل یغمایی است که در این دوره زرین باستان‌شناسی ایران با دکتر باقرزاده همکاری کرده بودند.

فیروز باقرزاده نهم خرداد ۱۳۰۹ در تهران از خانواده‌ای آذربایجانی زاده شد. به گفته استاد میرعابدین کابلی، باقرزاده از نوادگان دختری باقرخان سالار ملی است. در سال ۱۳۴۴ در رشته ادبیات و زبان انگلیسی دانش‌آموخته شد و در سال ۱۳۳۵ در اداره کل هنرهای زیبای کشور استخدام شد. سپس در سال ۱۹۵۹ میلادی با استفاده از راتبه تحصیلی فولبرایت به آمریکا رفت و در دانشگاه ایلینوی در رشته تاریخ هنر جهان کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد. باقرزاده سپس در پاریس به تحصیل در رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران در مقطع دکتری پرداخت و پس از بازگشت به ایران، مرکز باستان‌شناسی ایران را در ۱۹ آذرماه ۱۳۵۱ پایه گذاشت.

چهره‌های چندی دوره مدیریت دکتر باقرزاده را در مرکز باستان‌شناسی ایران بررسی کرده‌اند و به فعالیت‌های ارزنده او پرداخته‌اند. اگرچه بیشینه کارهایی که دکتر باقرزاده هنگام ریاست بر مرکز باستان‌شناسی ایران انجام داده، ارزشمند است، سه مورد از کارهای او از دید نگارنده بسیار مهم جلوه می‌کند که نشان از میهن‌دوستی اش دارد.

چنانکه می‌دانیم در ماده ۱۴ قانون عتیقات چنین آمده است که «در ضمن عملیات حفاری علمی یا تجارتي آنچه در یک محل و یک موسم کشف شود اگر مستقیماً توسط دولت کشف شده تماماً متعلق به دولت است و اگر دیگری کشف کرده باشد دولت تا ده فقره از اشیایی که حیثیت تاریخی و

صنعتی دارد می‌تواند انتخاب و تملک و از بقیه نصف را مجاناً به کاشف واگذار و نصف دیگر را ضبط کند هر گاه کلیه اشیاء زائد بر ده فقره نبوده و دولت همه را ضبط کند مخارجی را که حفرکننده متحمل شده است به او می‌پردازد. ابنیه و اجزاء ابنیه از تقسیم فوق مستثنی است و دولت می‌تواند تمام را متصرف شود.» همچنین در ماده ۳۱ نظام‌نامه تحقیقات به صراحت آمده است که «عتیقاتی که در ضمن حفاری قانونی تجاری و علمی در یک مکان و یک موسم حفاری یافت شده است به ترتیب ذیل بین دولت و حفار تقسیم خواهد شد بدو دولت از اشیاء مکشوفه می‌تواند تا ده فقره را انتخاب و تملک نماید و بعد بقیه را بالسویه با صاحب اجازه حفر تقسیم خواهد کرد.» بنابراین هنگام کاوش‌های باستان‌شناسان در ایران که بیشینه آنان انیرانی بودند شماری از یافته‌ها براساس این دو ماده قانونی به غیر که همانا انیرانیان بودند واگذار می‌شد و این آثار به بیرون از ایران منتقل می‌شد. اما فیروز باقرزاده پس از طرح‌ریزی مرکز باستان‌شناسی ایران، طرحی نو در انداخت و قانون را به سود و سوی ایران و ایرانیان خم کرد. او برخی از مواد قانون عتیقات و نظام‌نامه تحقیقات را زیر پا گذاشت و با این کار درفش سرفراز ایران را برافراشت چنانکه از سال ۱۳۵۲ واگذار شدن برخی از آثار باستان‌شناسی به انیرانیان کنار گذاشته شد.

ماده ۱۲ قانون عتیقات چنین است که «حفاری اگر فقط برای کشف آثار ملی و تحقیقات علمی باشد حفاری علمی و اگر برای خرید و فروش اشیاء عتیقه باشد حفاری تجارتي است اجازه حفاری علمی فقط به مؤسسات علمی داده می‌شود در ابنیه و اموال غیر منقوله که در فهرست آثار ملی ثبت شده حفاری تجارتي ممنوع است»، همچنین ماده ۲۱ نظام‌نامه تحقیقات چنین است که «حفاری وقتی علمی نامیده می‌شود که منظور آن کشف مدارك باشد برای تحقیق چگونگی تمدن‌های قدیم ایران و مناسبات آن با سایر تمدن‌ها و وقتی تجاری خوانده می‌شود که فقط برای منظور تجارتي باشد». بنابراین یکی از آسیب‌هایی که بر پیکر میراث فرهنگی ایران وارد می‌شد حفاری‌های تجاری بود که بار دیگر فیروز باقرزاده طرحی نو در انداخت و حفاری‌هایی از این دست را لغو کرد.

نخستین بار آرتور اِبهام پوپ و جان شاپلی با هدف معرفی و به نمایش گذاشتن آثار باستانی به یافت شده از کاوش‌های باستان‌شناسی، همایش (کنگره) جهانی «باستان‌شناسی و هنر ایران» را ۹۰ سال پیش در موزه پنسیلوانیای آمریکا پایه گذاشتند که این رویداد آغازی بر نمایش تاریخ و فرهنگ هنر ایران در آمریکا و اروپا بود.

برگزاری شکوهمند این همایش و همچنین نمایشگاه آثار و اشیای فرهنگی ایران که از کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده بود باعث شد که دولت انگلستان پیشنهاد برگزاری دومین همایش

فر فیروز، جشن نامه دکتر فیروز باقرزاده ♦ ۱۹

بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران را ارائه کند. این همایش همراه با نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران با حضور وزیر فرهنگ وقت، محسن مقدم، دولت‌آبادی و مهدی بهرامی در سال ۱۳۱۰ در لندن برگزار شد و باستان‌شناسان به سخنرانی درباره کاوش‌های انجام‌شده در ایران پرداختند.

پس از آن روسیه پا پیش گذاشت و علاقه‌مندی خود را برای برگزاری سومین همایش نشان داد بنابراین سومین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران همراه با سومین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران و همچنین چاپ تمبر یادبود این همایش در سال ۱۳۱۴ در دو شهر لنینگراد و مسکو برگزار شد و در این همایش ۲۵ هزار شی باستانی ایران به نمایش گذاشته شد. در این همایش مهدی بهرامی، محسن مقدم، محمدتقی مصطفوی، علی اصغر حکمت، علی اکبر سیاسی و عیسی صدیق حضور داشتند.

پس از آن، چهارمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران همراه با چهارمین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در سال ۱۳۳۹ در چهار شهر نیویورک، فیلادلفیا، بالتیمور و واشنگتن برگزار شد. در این همایش عزت‌الله نگهبان، محسن مقدم، محمدتقی مصطفوی، عیسی صدیق، دکتر فروغ و مهدی بیانی شرکت داشتند و هر کدام درباره باستان‌شناسی ایران سخنرانی کردند. در این همایش بود که هیئت ایرانی، هموندان همایش را مجاب کردند تا همایش بعدی در ایران برگزار شود. بنابراین پنجمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران همراه با پنجمین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در سال ۱۳۴۷ در سه شهر تهران، اصفهان و شیراز برگزار شد. در این همایش ایران‌شناسانی مانند والتر هینس، رابرت دایسون، رابرت بریدوود، ژوزف کالدول، کایلر یانگ و فرانک هل به سخنرانی پرداختند.

ششمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران نیز همراه با ششمین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در سال ۱۳۵۱ در آکسفورد و هفتمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران همراه با هفتمین نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در سال ۱۳۵۵ در آلمان برگزار شد که با انقلاب ۱۳۵۷ و حمله عراق به ایران برگزاری همایش‌های جهانی باستان‌شناسی و هنر ایران متوقف شد.

در همان سالی که ششمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران در سال ۱۳۵۱ در آکسفورد برگزار می‌شد، فیروز باقرزاده، رییس مرکز باستان‌شناسی ایران بر آن شد تا همایش‌هایی بسامان در ایران برگزار کند. بنابراین نخستین مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران در آبان ۱۳۵۱، دومین گردهمایی از ۷ تا ۱۰ آبان ۱۳۵۲، سومین گردهمایی در سال ۱۳۵۳، چهارمین گردهمایی از ۱۲ تا ۱۷ آبان ۱۳۵۴، پنجمین گردهمایی در سال ۱۳۵۵ و ششمین گردهمایی در سال ۱۳۵۶ برگزار شد. در واقع پایه‌گذار گردهمایی‌های سالانه باستان‌شناسی ایران دکتر فیروز باقرزاده بود که

در سال‌های ریاست بر این مرکز توانست به‌صورت منظم این گردهمایی‌ها را برگزار کند. برگزاری این گردهمایی تا سال ۱۳۷۳ متوقف ماند و سرانجام هفتمین گردهمایی از ۲۵ تا ۲۸ فروردین ۱۳۷۳ برگزار شد و به‌صورت نامرتب هشتمین گردهمایی در سال ۱۳۷۶، نهمین گردهمایی از ۱۸ تا ۲۱ آذر ۱۳۸۶، دهمین گردهمایی از ۲۰ تا ۲۲ آذر ۱۳۸۷، یازدهمین گردهمایی از ۲۵ تا ۲۸ آذر ۱۳۹۱، دوازدهمین گردهمایی از ۲۹ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳، سیزدهمین گردهمایی از ۱۰ تا ۱۲ اسفند ۱۳۹۳، چهاردهمین گردهمایی از ۱۶ تا ۱۸ اسفند ۱۳۹۴ و پانزدهمین گردهمایی از ۱۵ تا ۱۷ اسفندماه ۱۳۹۵ برگزار شدند. انضباط دکتر باقرزاده از برگزاری منظم همین گردهمایی‌ها روشن می‌شود، این درحالی است که برگزاری گردهمایی‌های سالانه باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب تاکنون که چهل سال می‌شود به‌صورت نامنظم فقط ۹ بار برگزار شده است.

آری فعالیت‌های ارزنده فرهنگی دکتر فیروز باقرزاده همگی از برای ایران و ایرانیان بوده و هست. ایرانی که دل و دین به آن سپرده‌ایم و بی‌کرانه دوستش می‌داریم در کارهای باقرزاده رنگ و بویی برتر و برکشیده‌تر داشته و دارد و او از برای ایرانیان و اعتلای ایران مألوف رنج دوران برده و خون دل‌ها خورده است بنابراین پر تپش باد آن دلی که خون به رگ‌های باستان‌شناسی ایران دارد. اگرچه پس از پیروزی انقلاب، باقرزاده دیگر سمتی در دستگاه باستان‌شناسی ایران نداشت اما بر آن بود تا همواره رسالت میهنی خود را به جا آورد چنانکه در تلاش بود تا سه اثر بشکوه ایران یعنی میدان نقش جهان اصفهان، معبد چغازنبیل و تخت جمشید را در فهرست جهانی یونسکو ثبت کند بنابراین همراه با شه‌ریار عدل و باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی بر آن شد تا به نشست یونسکو در مصر برود، اما نامه‌ای به قلم شماری از همکارانش که جز خوبی برای آنان کاری نکرده بود، یعنی سعید گ، محمود م، اسماعیل ی، یحیی ک و جهانگیری (برخی از آنان سپس‌تر از کرده خود پشیمان شدند) خطاب به حسن حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت نوشته شد که هدف این افراد فراری دادن باقرزاده از ایران است بنابراین در آن خواسته بودند تا جلوی خروج باقرزاده از ایران گرفته شود تا پیشینه وی بررسی و به دادگاه انقلاب اسلامی فرستاده شود. این نامه باعث شد که آنان نتوانند به نشست یونسکو بروند، با این حال، سپس‌تر هم شه‌ریار عدل به مصر رفت و آثار ایرانی را در یونسکو ثبت کرد و هم فیروز باقرزاده برای همیشه از ایران رفت و فعالیت‌های فرهنگی خود را در آن سوی جهان ادامه داد. اگرچه دکتر باقرزاده سال‌هاست از ایران دور است، یاد این بام فیروزه‌ای تاریخ در تار و پود او تنیده شده است چنانکه با شرکت در همایش‌های ایران‌شناسی در کشورهای گوناگون پژوهش‌های ایران‌شناسی را پی می‌گیرد و از ایران و برای ایران مألوف می‌گوید و می‌نویسد. ایران فیروز زنده است، زنده‌باد ایران فیروز.

به یاد فیروز باقرزاده

فرامرز نجد سمیعی

اولین باری که من آقای دکتر باقرزاده را دیدم در آزمون ورودی اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه بود که قرار بود شماری مترجم زبان‌های مختلف برای راهنمایی تخت‌جمشید در جشن‌های دوهزاروپانصدساله استخدام کنند. من در آن آزمون پذیرفته شدم و بعد از آن برای ما دوره فشرده باستان‌شناسی گذاشته شد و قرار شد که من مترجم صدراعظم آلمان شوم که البته ایشان به ایران نیامد و به جای وی رئیس مجلس آلمان آمدند. بعد از برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی قرار شد برخی از کسانی که در آزمون پذیرفته شدند به ادامه فعالیت در وزارت فرهنگ و هنر بپردازند بنابراین چند روزی در تخت جمشید ماندم که پس از چند روز به من گفتند که خود را به اداره کل باستان‌شناسی معرفی کنید که من به تهران آمدم و آقای پورمند رئیس اداره کل باستان‌شناسی به من گفتند که خود را به موزه میدان شهیاد معرفی کنید و در آنجا به کار بپردازید. تقریباً پس از یک سال روزی آقای بوشهری رئیس موزه شهیاد و نیز آقای اصغریان معاون آقای پورمند مرا خواست و گفت که خود را به آقای پورمند معرفی کنید که هنگامی که پیش آقای پورمند رفتم وی گفت که از فردا با آقای باقرزاده در مرکز باستان‌شناسی ایران همکاری کنید که اتفاقاً من خیلی دوست داشتم که در جایی که منضبط باشد فعالیت کنم.

فردای آن روز من خود را به آقای باقرزاده معرفی کردم و ایشان گفت که من خودم خواستم که شما به اینجا بیایید. ایشان دفتری پشت سالن آمفی‌تئاتر موزه دوران اسلامی داشت که آنجا اتاقی به من داده شد و در کنار آقای باقرزاده مشغول به کار شدم. آن موقع هنوز مرکز باستان‌شناسی وجود نداشت اما آقای دکتر باقرزاده همراه با افرادی همچون دوست عزیزم آقای میرعابدین کابلی مشغول تهیه ساختار مرکز باستان‌شناسی ایران بودند تا اینکه مرکز باستان‌شناسی رسماً در سال ۱۳۵۱ شروع به کار کرد. پس از آن، از قسمت پشت سالن آمفی‌تئاتر به ساختمان پستی موزه که امروزه پژوهشکده

باستان‌شناسی است نقل مکان کردیم و مرکز باستان‌شناسی در آنجا شکل گرفت و همه در آنجا مستقر شدند و پس از تأیید پست‌های سازمانی در وزارت‌خانه هر کسی پست خود را گرفت که پست من کارشناس پژوهش در متون آلمانی بود که بعداً معاون بخش پژوهش در متون شدم اما در واقع من کارهای آقای باقرزاده را انجام می‌دادم. از طرف آقای باقرزاده حق امضا داشتم که به وزارت‌خانه معرفی شده بود. در واقع کارهای امور اداری و از این دست را من به‌ویژه هنگامی که ایشان نبود انجام می‌دادم. ایشان سیستمی در مرکز باستان‌شناسی ایران پیاده کرد که همگان با همدیگر بسیار صمیمی بودند و با همدیگر کار می‌کردند. در واقع همگان با میل در آنجا خدمت می‌کردند و همگان دوست داشتند که از بیرون به مرکز باستان‌شناسی برای کار بیایند. ایشان همه نیازمندی‌های باستان‌شناسان را در مرکز باستان‌شناسی ایران تهیه کردند چنانکه بعد از مدتی اتوموبیل لندروور برای مأموریت همکاران تهیه شد و برای هر هئیتی خودرو و راننده فراهم می‌شد و در هیئت نقشه‌بردار و باستان‌شناس و عکاس و ... حضور می‌داشت.

هنگامی که آقای دکتر باقرزاده ریاست دستگاه باستان‌شناسی ایران را بر دوش گرفتند، جلوی موزه ایران باستان شماری مغازه ابزار و یراق و نیز گاراژ مسافری بود که جلوه بسیاری بدی به موزه ایران باستان می‌داد و در شأن این مکان فرهنگی نبود که در سال گردشگران بی‌شماری از کشورهای گوناگون برای بازدید از آنجا می‌آمدند. بنابراین دکتر باقرزاده چاره‌ای اندیشید و هنگام بازدید محمدرضا شاه و شهبانو فرح پهلوی از موزه ایران باستان، ایشان از آنان درخواست کرد که اعتباری برای خرید این مغازه‌ها و گاراژ مسافری در نظر بگیرند تا پس از خرید، این مغازه‌ها تخریب شوند و جلوی موزه باز و گسترده شود و شأن فرهنگی آن حفظ شود. این درخواست دکتر باقرزاده پس از مدتی انجام شد و پس از خرید آن مکان‌ها و تخریبشان فضای جلوی موزه ایران باستان جلوه بسیار ارزنده‌ای پیدا کرد.

از کارهای مهم آقای دکتر باقرزاده متوقف کردن خروج اشیاء از ایران بود. در گذشته پس از اینکه کاوش‌های هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی انجام می‌شد در مرکز باستان‌شناسی یا در خود محل ۱۰ شیء را انتخاب می‌کردند و با خود می‌بردند که آقای باقرزاده این رویه را تغییر داد و هیچ‌کسی نمی‌توانست دیگر شیء را با خود ببرد.

مرکز باستان‌شناسی ایران بر موزه ایران باستان هم نظارت داشت. آقای باقرزاده بعد از مدتی چنین احساس کرد که موزه ایران باستان به گنجینه‌ای نیاز دارد و اشیایی که در زیر موزه ایران باستان جمع می‌شد به آنجا منتقل شوند بنابراین زیر حیاط موزه ساخته شد و به گنجینه اشیاء تبدیل شد. جالب است که جلوی موزه چمن‌کاری و درخت‌کاری شده بود که پس از ساخت گنجینه همان درخت‌ها

آورده شد و در همانجا کاشته شد و گویی که هیچ وقت ساخت و سازی در آن بخش انجام نشده بود. ایشان همچنین از بسیاری از باستان‌شناسان برای تحصیل در مقاطع تحصیلات تکمیلی حمایت کردند و افرادی با حمایت ایشان برای تحصیل به خارج از ایران رفتند. آقای باقرزاده از ترجمه نیز حمایت می‌کرد. یکی از کسانی که مرا تشویق کرد تا مقاله‌های باستان‌شناسی ترجمه کنم آقای باقرزاده بود که از من خواست تا مقالهٔ نویسندگان آلمانی دربارهٔ تخت سلیمان را ترجمه کنم که من این مقاله را ترجمه کردم و ایشان دستور دادند تا این مقاله در مجلهٔ باستان‌شناسی چاپ شود بنابراین ترغیب شدم تا مقاله‌های چندی را به فارسی ترجمه کنم. دیگران نیز اگر مقاله‌ای ترجمه می‌کردند ایشان دستور می‌داد تا آن مقاله منتشر شود. در نهایت اینکه آقای دکتر باقرزاده در مدتی که ریاست مرکز باستان‌شناسی ایران را بر عهده داشت خدمات بسیار مهمی برای ایران و باستان‌شناسی ایران انجام دادند که این کارهای ارزنده همواره در تاریخ به نام ایشان خواهد ماند.

به یاد فیروز باقرزاده

جعفر مهرکیان

مهندس سیدمحمد بهشتی این مرد با فرهنگ و بزرگوار چه خوب بر نقاط ضعف باستان‌شناسی و نه تنها میراث فرهنگی و لشگر بی‌ساز و برگ مان آگاه است و نه تنها ارجگزار مدیران خود که ارجگزار تلاش‌های کسانی است که هم‌زمان با او نبوده‌اند و دورادور آنان را می‌شناسد و با ژرف‌نگری رفتار پسندیده و اثرگذار آنان را پاس میدارد. به گمانم در نشست پر‌محتوای دانشجویی منظور مهندس بهشتی، دکتر فیروز باقرزاده بود نه مهندس شیرازی که شاید بشود او را مغز متفکر و معمار سازمان میراث فرهنگی کشور دانست.

دکتر باقرزاده نخستین رییس مرکز باستان‌شناسی ایران و موزه ایران باستان، بزرگمردی که دور از ایران همچنان قلبش برای ایران می‌تپد، کنگره، کنفرانس، همایشی نیست که سخن از ایران به‌ویژه باستان‌شناسی ایران باشد و او با ارائه مقاله و یا حساسیت و وسواس حضور نیابد و یا روند برگزاری آن را تعقیب نکند و گاه دست‌تنها از اینکه کیان ایرانی به مخاطره بیفتد حرص نخورد. این مرد با فرهنگ، فرهیخته، میهن‌پرست و خوش‌فکر و بزرگ‌منش را باید بنیان‌گذار باستان‌شناسی نوین ایران دانست. باقرزاده تشکیلاتی را پی افکند که بسیاری از معدود عادات جاافتاده هرچند الینه‌شده باستان‌شناسی امروزی بازمانده شالوده‌ریزی‌های هوشمندانه‌اش است.

او برای ساماندهی به آرمان‌های دور و درازش به یک تصفیه بنیادین دست زد، در این راه با فراهم کردن پست‌های خوشایند مدیرکلی فرهنگ و هنر استان‌های گوناگون به باستان‌شناسان خسته در تهران و سپردن پست‌های کلیدی به جوان‌ترها، اداره کاوش به زنده‌یاد استاد سید محمود موسوی و اداره بررسی و شناسایی به استاد میرعابدین کابلی و به‌کارگیری آینده‌نگرانه باستان‌شناسان جوان و فرستادن برنامه‌ریزی‌شده آنان برای فراگیری دانش‌های نوین و تخصصی به کشورهای پراوازه‌گیتی، نظمی نوین به باستان‌شناسی فرسوده و در رکود خفته بخشید.

زنده‌یاد امیرلورا به ژاپن فرستاد که در بازگشت، با ابزار پیشرفته روز، پژوهش‌های پارینه‌سنگی و انسان‌شناسی زیستی را با همکاری سوتو در ایران آغاز کرد. زنده‌یاد مسعود آذرنوش را او به بلژیک فرستاد تا پژوهشگر دوره تاریخی شود، محمدرحیم صراف را که اکنون استاد ایلام‌شناسی است هم‌و به آلمان فرستاد. باقرزاده، سیدمنصور سیدسجادی، بیانی و بختیاری را به ایتالیا، یحیی کوثری را به فرانسه، فاطمه کریمی (ژاله) را به آمریکا، رهبر را به یونان، دکتر کیانی را به انگلیس، خانم ترهوانسیان و آقای رسول وطن‌دوست را برای برپایی آزمایشگاه باستان‌شناسی به انگلیس؟ فرستاد.

گردنیای خوش‌ذوق را برای طراحی پوستر و گزارش‌های سمپوزیوم‌ها و دکوراتوری و ویتترین‌آرایی نمایشگاه‌های سالانه و تخصصی به کار گرفت و آلدو پترولی ایتالیایی را برای مطالعات معماری هیئت‌های ایرانی به استخدام درآورد. آرشیو بی‌مانند باستان‌شناسی را به کمک آن سوراوی فرانسوی با سفارش کمدهای فلزی اختصاصی راه‌اندازی کرد، با استفاده از تجارب عکاسان باتجربه ابری، دهنه‌ای و صافی، آتلیه و لابراتوار عکاسی مجهزی را بنا کرد که می‌توانست به‌سرعت نیازهای عکاسی مرکز پیشرفته باستان‌شناسی ایران را برآورده کند، کتابخانه تخصصی مرکز باستان‌شناسی ایران را به یک خانم فرهیخته و کاردان سپرد و همه کتاب‌های اهدایی و نفیس خود را برخلاف بقیه بی‌درنگ بدان جا می‌فرستاد و با تأمین اعتبار ده‌ها مجله تخصصی کتابخانه را به‌روز کرد، افزون بر فعال کردن کاوش‌های هدفمند با به‌کارگیری هیئت‌های کشورهای بیگانه از مؤسسه‌های معتبر بین‌المللی به نمایندگی باستان‌شناسان ایرانی به انتقال تجربه کشورهای صاحب سبک به ایران همت گماشت و با برپایی سمپوزیوم‌های آبرومند سالانه زمینه لازم را برای رقابت‌های سازنده به نفع گسترش آگاهی‌های تازه از ایران باستان و جرئت بخشیدن به جوانان ایرانی گام برداشت.

داوری را با بیان یک خاطره از او به باستان‌شناسان ایران‌دوست وامی‌گذارم. انجمن ایران‌شناسی اروپا انجمن گروهی از ایران‌شناسان کشورهای گوناگون است که زنده‌یاد دکتر آذرنوش، دکتر هاید لاله و زنده‌یاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی و نگارنده اعضای ایرانی آن انجمن بوده و هستیم که هر چهار سال یک‌بار ده‌ها عضو و شرکت‌کننده ایرانی و غیر ایرانی از کشورهای گوناگون در یکی از کشورهای که رییس هیئت ریسه انجمن از چهار سال پیش با رأی‌گیری اعضا (و نه همه شرکت‌کنندگان) از آن کشور بوده است برگزار می‌شود، شرکت‌کنندگان سراسر جهان در چندین نشست سه‌روزه ده‌ها مقاله را در قالب موضوعات مختلف ایران‌شناسی به زبان‌های رسمی انجمن انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، روسی، آلمانی؟! ارائه می‌کنند و در پایان فقط باحضور اعضا، هیئت ریسه بعدی برای چهار سال بعدی انتخاب میشوند، جالب این‌که تاکنون هیچ ایرانی به دلیل ناهم‌رایی برگزیده

فرّ فیروز، جشن نامهٔ دکتر فیروز باقرزاده ♦ ۲۷

نشده است! سه سال پیش در کنگرهٔ کراکف لهستان! این موضوع آزاردهنده بیش از پیش توجه دکتر باقرزاده را جلب کرده بود همو با وقار تمام به هر ترتیب در این باره با نگارنده و ایرانیانی که می‌شناخت گفت‌وگو کرد و یک چهرهٔ صاحب‌نام دانشگاهی متخصص دوره ساسانی از آمریکا را برای نامزد شدن متقاعد کرده بود که هنگام رأی‌گیری به دلایلی که برای او و نگارنده آشکار نشده است بدون آگاهی ما در انتخابات شرکت نکرد که ما بهناچار اعتراض خود را با رأی سپید نشان دادیم. اندوه وصف‌ناشدنی او را پس از این ماجرا هرگز فراموش نمی‌کنم آن‌چنان‌که مدت‌ها با زبان الکنم برای دل‌داری کوشیدم، گرچه او سرانجام نتوانست اعتراضش را بروز ندهد. واقعاً این پرسش همچنان برجاست که چرا ایرانیان در چنین انجمن‌هایی حضوری پررنگ‌تر نمی‌یابند و از کیان ایرانی پاسداری نمی‌کنند؟

به یاد فیروز باقرزاده

میرعابدین کابلی

ریچارد نیکسون نامزد ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در نطق انتخاباتی خود وعده داد چنانچه به ریاست جمهوری انتخاب شود به چین کمونیست مسافرت کرده و با رهبران آن کشور ملاقات و گفت‌وگو خواهد کرد. نیکسون پیروز شد و بنا به قولی که داده بود به چین رفت و مذاکرات لازم را انجام داد که ماحصل آن عضویت چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد و خروج چین ملی یا چین تایپه از آن سازمان بود. بعد از این اقدام کشورهایی که تابع ایالات متحده بودند یکی پس از دیگری با آن کشور رابطه سیاسی برقرار کردند که از آن جمله کشور ایران بود. سیاست چین بر این اساس بود که ابتدا یک گروه ورزشی پینگ‌پونگ اعزام می‌کرد و متقابلاً یک گروه ورزشی پینگ‌پونگ از ایران راهی چین می‌شد. پس از این مبادله ورزشی، یک گروه سیاسی متشکل از فرح پهلوی و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر رهسپار چین شدند و با سران آن کشور به گفت‌وگو پرداختند و بدین‌سان روابط سیاسی بین دو کشور برقرار شد.

پس از این برنامه قرار شد در زمینه مسائل فرهنگی، سیاسی و مسائل دیگر ارتباط برقرار شود. از جمله این برنامه‌ها مبادله فرهنگی در زمینه باستان‌شناسی نیز برقرار شد. از این‌رو چهار تن از باستان‌شناسان ایرانی متشکل از آقایان فیروز باقرزاده، علیرضا شاپور شهبازی، سیف‌الله کامبخش فرد و علی‌اکبر کارگر سرفراز رهسپار چین شدند. این سفر به مدت ده روز ادامه یافت. پس از این سفر متقابلاً چهار نفر از کشور چین به ایران مسافرت کردند و به مدت ده روز مهمان مرکز باستان‌شناسی ایران بودند. سرپرست این گروه آقای شیانای (Shianai) بود.

این گروه جوانی را به‌عنوان مترجم با خود آوردند که فارسی را مانند ایرانیان به‌راحتی صحبت

می کرد و لهجه هم نداشت و بسیار خوش رو و خوش صحبت بود. خیلی زود با بچه های مرکز باستان شناسی ایران صمیمی شد از این رو دوستان بر آن شدند که نام فارسی مهرداد را بر او بگذارند. روز ورود به ایران هنگامی که به دیدار آقای باقرزاده آمدند ایشان با توجه به زبان دانی سرکار خانم فخری دانش پور پرور به زبان چینی ایشان را به عنوان مترجم معرفی کرد که موجب تحیر باستان شناسان چینی شد و این یکی از ظرافت های کار آقای باقرزاده بود.

چینیان به تصور اینکه در این دچار مشکل زبان شوند مهرداد را با خود آورده بودند. زبان دانی مهرداد سبب شد که از او پرسیم که فارسی را چگونه و کجا آموخته است که او در پاسخ گفت که زبان فارسی را در چین آموختم که موجب حیرت بیشتر ما شد چنانکه اظهار می داشت فارسی را به دو طریق آموخته بود. یکی اینکه همیشه به رادیو ایران گوش فرامی داد و همراه با آن واژه ها و جمله های فارسی را تکرار می کرد. دیگر آنکه روزنامه های فارسی را دریافت می کرد و مرتب آنها را مطالعه می کرد. بدین ترتیب با خواندن روزنامه ها و نشریات فارسی را آموخت و با شنیدن رادیو به سخن گفتن به زبان فارسی تسلط یافت.

این گروه چند روز در تهران اقامت داشتند و از دیدنی های تهران بازدید کردند و با برخی از مقامات از جمله مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر ملاقات داشتند که وزیر یک قطعه پارچه زربفت به ایشان هدیه کرد. سپس به اصفهان و شیراز مسافرت کردند که در این سفر آقای شاهرخ صدیقیان مسئول روابط عمومی و مسئول انتشارات مرکز باستان شناسی ایران و آقای محمدباقر صفیری به عنوان کارپرداز و خانم دانشپور پرور به عنوان مترجم آن گروه را همراهی می کردند.

زندگی و زمانهٔ دکتر فیروز باقرزاده به روایت تصویر



دکتر پرویز ورجاوند (نفر دوم از راست) و دکتر فیروز باقرزاده (نفر ششم از راست) در نخستین همایش جهانی خشت خام یزد، سال ۱۳۵۱



زنده‌یاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی و دکتر فیروز باقرزاده در دانشگاه کراکف (اینترنت)



دکتر فیروز باقرزاده در مسجد بی بی خانم سمرقند ازبکستان (اینترنت)



عمادالدین شیخ الحکمایی و دکتر فیروز باقرزاده در پاریس (با سپاس از عمادالدین شیخ الحکمایی)



دکتر بدرالزمان قریب، دکتر هایده لاله و دکتر فیروز باقرزاده در همایش ایران‌شناسی (با سپاس از جعفر مهرکیان)



دکتر فیروز باقرزاده در همایش ایران‌شناسی (با سپاس از جعفر مهرکیان)



دکتر فیروز باقرزاده هنگام سخنرانی در همایش ایران‌شناسی (با سپاس از جعفر مهرکیان)



رفعت باقرزاده (همسر دکتر باقرزاده)، فیروز باقرزاده، عمادالدین شیخ‌الحکمایی و فریدالدین شیخ‌الحکمایی در پاریس (با سپاس از شیخ‌الحکمایی)



عمادالدین شیخ‌الحکمایی و دکتر فیروز باقرزاده در نمایشگاه مفرغینه‌های لرستان (با سپاس از شیخ‌الحکمایی)

مقاله‌ها

پیشکش به آقای دکتر فیروز باقرزاده
برای نظم و انضباطی که به باستان‌شناسی ایران داد

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس: یافته‌هایی از اوایل دوره هلوسن در سرپل زهاب، غرب ایران

سجاد علی بیگی* و عبدالجبار سلیمیان**

*استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه رازی، کرمانشاه

**دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه رازی، کرمانشاه

چکیده

طی بررسی‌های اخیر در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس پنج محوطه جدید دوره نوسنگی مورد شناسایی قرار گرفته است. نگارندگان در این مقاله علاوه بر پرداختن به ویژگی‌های استقرار این دوره در منطقه سرپل زهاب و مطالعه مواد فرهنگی مکشوفه از این محوطه‌ها، در پی تفسیر الگوی پراکنش و مکان‌گزینی محوطه‌های این دوره بوده‌اند. یافته‌های اخیر نشان می‌دهد که الگوی قابل مشاهده محوطه‌های نوسنگی منطقه بیش از هر چیز تحت تأثیر جریان‌های زمین‌ریخت‌شناسی و زمین‌ریخت‌شناختی بوده تا هر چیز دیگر. محوطه‌های دوره نوسنگی آنهایی هستند که بر فراز بلندی‌ها یا در دامنه ناهمواری‌های حاشیه دشت قرار گرفته‌اند. بی‌شک محوطه‌های دیگری از این دوره وجود داشته که اکنون در زیر رسوبات دفن شده‌اند، از این رو مشخص است که محوطه‌های شناسایی شده مربوط به این دوره، همان‌هایی هستند که از رسوبات در امان مانده‌اند. این محوطه‌ها کوچک و کم ارتفاع هستند و به احتمال فراوان محوطه‌های مشابه آنها در کف دشت، به زیر رسوبات دوره هلوسن رفته‌اند. این مکان‌ها دارای مواد فرهنگی مشابه استقرارهای دوره نوسنگی با سفال در تپه‌های گوران و سراب در زاگرس مرکزی و جارمو و تمرخان در بین‌النهرین هستند. یافته‌های کنونی (به‌ویژه مدارک سفالی) منطقه سرپل زهاب، در حد فاصل ارتفاعات

زاگرس مرکزی در شرق؛ و نواحی بین‌النهرین در غرب، حاکی از این است که این ناحیه وسیع در دوره نوسنگی دارای سنت سفالی یکپارچه‌ای بوده که احتمالاً باید آن را در ارتباط با یکپارچگی فرهنگی این نواحی در هزاره هفتم پ.م تا اوایل هزاره ششم پ.م تفسیر کرد. در واقع این یافته‌ها نشان می‌دهد که شباهت مواد فرهنگی دوره نوسنگی دشت‌های ماهیدشت، کرمانشاه و هلیلان با منطقه بین‌النهرین تنها محدود به یک شباهت ساده یا اتفاقی در دو منطقه دور از هم نیست و این نواحی که در بردارنده وسعت بسیار قابل ملاحظه‌ای هم هست، در دوره نوسنگی دارای سنت‌های سفالی و فرهنگی یکسانی (سنت سفال منقوش سراب-جارمو) بوده‌اند که از کردستان عراق گرفته تا حوضه رودخانه سیمره در قلب زاگرس مرکزی گسترده بوده است. با توجه به فقدان محوطه‌های اواسط هزاره هشتم و هفتم پ.م در نواحی شمالی‌تر زاگرس در ایران، ممکن است بتوان یکی از مسیرهای دسترسی و انتقال ابسیدین به نواحی مرتفع زاگرس مرکزی که مدرکی مبنی بر ارتباطات فرا منطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود را از طریق گذرگاه معروف سرپل‌ذهاب پیشنهاد کرد، چراکه به استناد یافته‌های باستان‌شناختی همین راه، مسیر اصلی ارتباطات فرهنگی دو منطقه برای دوره‌ای طولانی مدت بوده است.

واژه‌های کلیدی: سرپل‌ذهاب، دوره نوسنگی، رسوب‌گذاری، ابسیدین، سفال استاندارد زاگرس.

پیشگفتار

سال‌هاست که غرب ایران به‌عنوان یکی از مناطق مهم و کلیدی دوره نوسنگی در خاورمیانه مورد توجه قرار گرفته است (Braidwood, 1960a and 1960b; 1961; Braidwood *et al.*, 1961; Mortensen, 2014; Matthews *et al.* 2008; Matthews and Fazeli Nashli, 2013; Darabi *et al.* 2011; Darabi, 2015). پژوهش‌های صورت گرفته در این منطقه شواهد و مدارک نسبتاً کامل‌تری از این فرآیند را به نسبت دیگر مناطق ایران در اختیار نهاده است. هرچند شمار روستاها و محوطه‌های آغازین شناخته‌شده در غرب ایران چندان زیاد نیست، اما همین میزان محوطه‌ها دانسته‌های مهمی را به دانش محدود ما از دوره نوسنگی ایران افزوده است. با توجه به اهمیت دوره نوسنگی به‌ویژه از حیث تغییر الگوی استقرار و معیشتی، شکل‌گیری روستاهای موقت و دائم و آغاز سفالگری؛ شناسایی و مطالعه محوطه‌های این دوره می‌تواند اطلاعات مهمی را به دانش محدود ما درباره این دوره بیفزاید.

با وجود افزایش پژوهش‌های باستان‌شناختی در رابطه با دوره نوسنگی در غرب ایران و بررسی بخش‌های عمده‌ای از منطقه زاگرس مرکزی، هنوز هم شمار محوطه‌های شناخته‌شده دوره نوسنگی بسیار کمتر از دوره‌های دیگر است. همین میزان اطلاعاتی که تاکنون منتشر شده، آگاهی‌هایی است که از کاوش و گمانه‌زنی محوطه‌هایی چون آسیاب، گنج‌دره، گوران، سراب، عبدالحسین، چیا سبز شرقی، شیخی‌آباد، چیا جانی، گنیل، قاسمی و قلعه کمندبگ حاصل آمده است که همگی در بخش‌هایی غیر از غرب زاگرس مرکزی واقع شده‌اند (Smith and Motensen 1980; Mortensen 2014; Pullar, 1990; Smith and Mortensen 1980; Smith, 1990; Mortensen and Smith, 2014; Darabi *et al.*, 2018; Mathews *et al.*, 2010; 2013). تمرکز مطالعات باستان‌شناسی در مرکز و شرق منطقه زاگرس مرکزی باعث گردیده که تا همین اواخر به جزء یکی دو محوطه نوسنگی که به‌تازگی طی بررسی‌های شناسایی شده‌اند (Mansouri and Mansouri, 2016; Biglari *et al.*) 43: 2013) هیچ اطلاعات دیگری از دوره نوسنگی دامنه‌های غربی زاگرس در دست نباشد. این در حالی است که به نظر می‌رسد مناطق حائل بین زاگرس و بین‌النهرین نیز اهمیت خاصی برای شکل‌گیری استقرارهای آغاز هُلوسن داشته باشند. همچنین پراکنش استقرارهای حاوی سفال معروف به استاندارد زاگرس منطقه‌ای بزرگ و خالی از اطلاعات را در حد فاصل زاگرس مرکزی و شمال عراق نشان داده است. اساساً می‌بایست در بین محوطه‌هایی چون جارمو و تمرخان در عراق و زاگرس مرکزی نیز استقرارهای هم‌زمانی یافت شود. این مسائل اهمیت یافته‌های دوره نوسنگی در سرپل ذهاب را دوچندان می‌کند.

هدف از نگارش این مقاله معرفی محوطه‌های دوره نوسنگی کوهپایه‌های غربی زاگرس و بیان اهمیت آنها در چشم‌انداز دوره نوسنگی غرب ایران است (شکل ۱). با توجه به اهمیت یافته‌های سطحی محوطه‌های کشف‌شده و اهمیت فزاینده این مناطق در درک نخستین شکل استقرارها در منطقه و تلاش‌های جوامع دوره نوسنگی در چشم‌اندازهای مستعد و مناسب اهلی سازی گیاهان و حیوانات، انتشار یافته‌های مکان‌های دوره نوسنگی منطقه نه‌تنها مهم، بلکه ضروری است. چراکه نتایج بررسی‌ها در کوهپایه‌های غربی زاگرس نشان داده که شمار محوطه‌های هم‌افق با دوره نوسنگی در منطقه بسیار نادر و اندک‌اند و می‌توانند اطلاعات مهمی از شرق و غرب کوهستان زاگرس را با بین‌النهرین پیوند بدهد.

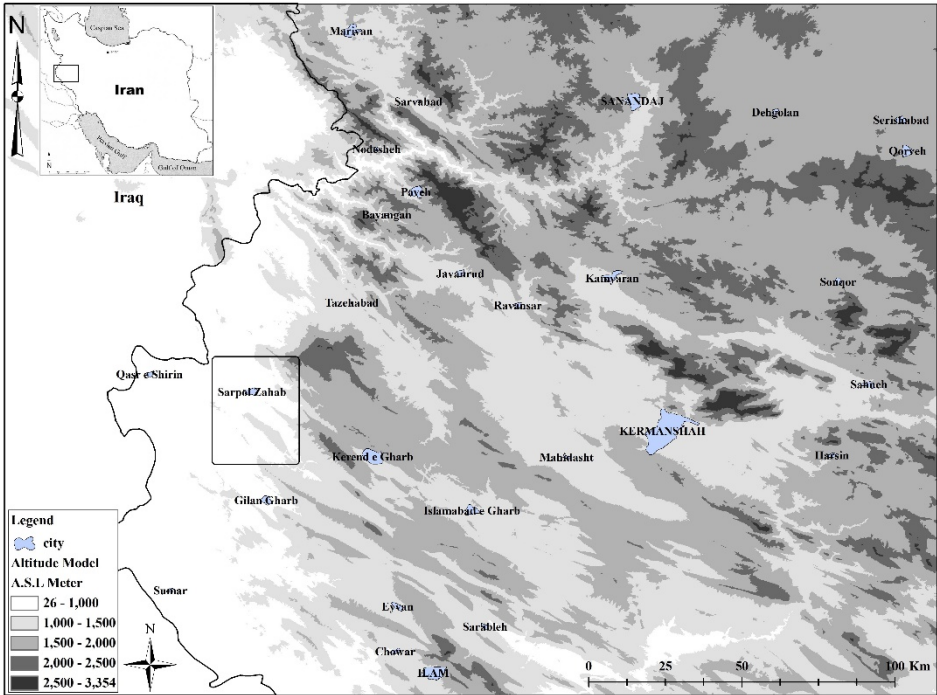
چشم انداز طبیعی و جغرافیایی منطقه مورد بررسی

منطقه سرپل ذهاب، در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس، در امتداد راه خراسان بزرگ و در غرب استان کرمانشاه واقع شده و از نظر قابلیت‌های زیست‌محیطی و چشم‌انداز جغرافیایی محدوده‌ای بسیار غنی به شمار می‌رود. منطقه سرپل ذهاب متشکل از چهار دشت کوچک و بزرگ میانکوهی حاصلخیز است که در کوهپایه‌های غربی کوهستان زاگرس و در حد فاصل بین‌النهرین کم ارتفاع در غرب (منطقه دیاله) و زاگرس سر به فلک کشیده در شرق (دشت‌های میانکوهی مهمی چون اسلام‌آباد و کرمانشاه) قرار گرفته است. در واقع دشت‌های میانکوهی منطقه سرپل ذهاب کم ارتفاع‌ترین دشت‌های مهم، بزرگ و حاصلخیز در کوهپایه‌های غرب زاگرس مرکزی به شمار می‌روند که از غرب نیز به سرزمین حاصلخیز بین‌النهرین هم جوار است.

اهمیت این مناطق بینابینی در مطالعات باستان‌شناسی بر کسی پوشیده نیست و با توجه به توان‌های زیست‌محیطی فزاینده منطقه و اهمیت مناطق هم‌جوار، منطقه مهمی در مطالعات باستان‌شناختی به شمار می‌رود. به‌طورکلی این محدوده همواره به‌عنوان یکی از نقاط بسیار کلیدی ارتباط‌دهنده ارتفاعات و دشت‌های میان‌کوهی زاگرس مرکزی و سرزمین‌های پست بین‌النهرین، مهم انگاشته شده است (Herzfeld, 1920). هرچند این راه ارتباطی، مهم‌ترین و اصلی‌ترین راه دسترسی و آمدوشد میان ساکنان زاگرس مرکزی و بین‌النهرین بوده، اما در واقع این راه در دوره‌های بسیار قدیم نیز مسیر اصلی ارتباطات بین منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بوده و این موضوع به استناد سفال‌های میان‌رودانی پراکنده در امتداد راه‌ها و معابر طبیعی منطقه و فقدان آنها در نواحی پیرامون تأیید می‌شود.

علاوه بر موقعیت راهبردی منطقه، شرایط زیست‌محیطی بسیار مناسب، اراضی کشاورزی حاصلخیز، آب کافی و دسترسی به کوهستان، منطقه سرپل ذهاب را از گذشته‌های دور مستعد استقرار ساخته است. این نواحی دارای اراضی هموار و منابع آبی متعددی چون رودخانه‌های قلعه شاهین، دله شیر، الوند، دیره و چشمه‌ها و سراب‌های متعددی است که در ارتباط با شکل‌گیری، مکان‌گزینی و تداوم آثار و استقرارها مهم هستند. دشت‌های مورد بحث با یکسری از سازندهای آهکی محصور شده‌اند و این وضعیت شرایط ایده‌آلی را برای شکل‌گیری محوطه‌های باستانی فراهم می‌آورده است.

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۴۵



شکل ۱. موقعیت منطقه مورد بررسی در غرب ایران (با سپاس از سعید بهرامیان)



تصویر ۱. چشم‌اندازی از دشت میانکوهی بشیوه- پاتاق (دید از شمال غرب)



تصویر ۲. چشم‌اندازی از دشت زهاب (دید از غرب)

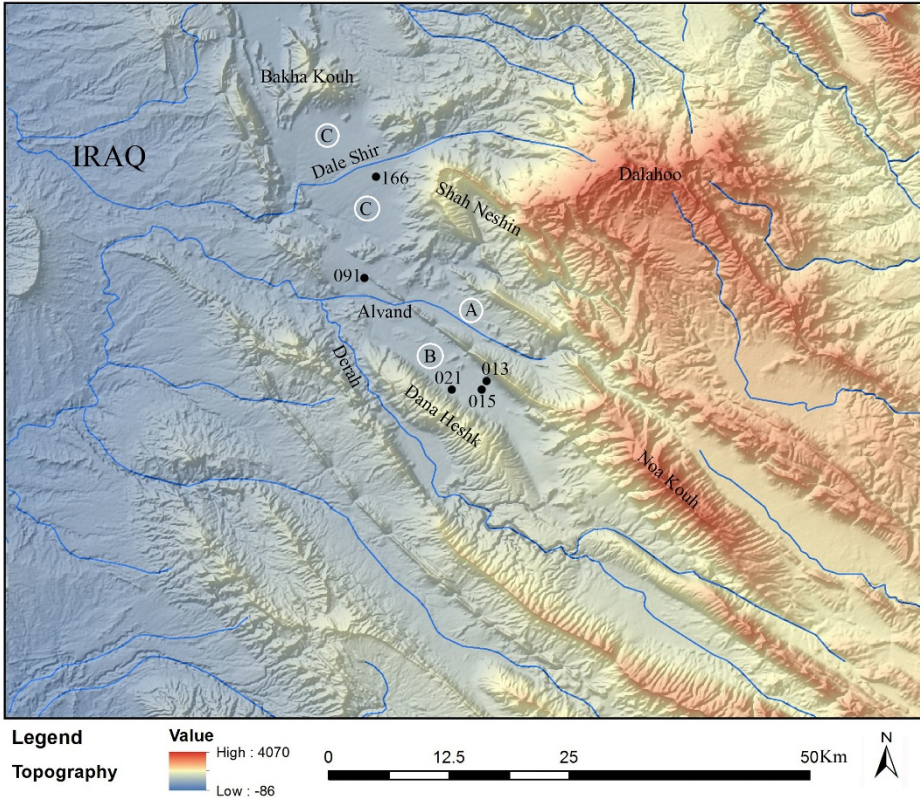
در دشت قلعه شاهین که در جنوب شرقی منطقه قرار دارد و در میان دو سری ارتفاعات آهکی (دَنّه حِشک در جنوب و کوه بَرز در شمال) محصور شده، رودخانهٔ سراب قلعه شاهین جاری است. علاوه بر این چندین چشمهٔ دیگر از جمله چشمه کاه سره، در منطقه وجود دارد که اگر در گذشته نیز وجود می‌داشته‌اند، می‌توانسته‌اند منابع آب کافی را در اختیار ساکنان منطقه قرار دهند. در غربی‌ترین بخش‌های قلعه شاهین، سراب گرم از دامنهٔ کوه دنه حِشک می‌جوشد و بخش‌هایی از آن نیز با عبور رودخانهٔ دیره مشروب می‌شود. در شمال این ناحیه دشت پاتاق قرار دارد (تصویر ۱)، در این دشت رودخانهٔ سراب ماراب جاری است و شماری سراب (سراب گلودر، سراب جلالوند سفلی) و چشمه (وَرده‌ناو) نیز در بستر آن می‌جوشد. باین حال اراضی این ناحیه کیفیت ایده‌آلی برای کشاورزی ندارند (اراضی اندکی سنگلاخی، دارای پستی و بلندی) و شاید به همین علت است که این دشت فاقد استقرارهای اولیه است و تنها در زمان اوج فراوانی استقرارها در منطقه (دورهٔ مس سنگی میانی) مسکون شده است. دشت ذهاب بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دشت میان‌کوهی کوهپایه‌های غربی زاگرس است و هم‌اکنون نیز قطب کشاورزی منطقه به شمار می‌رود (تصویر ۲). دشت ذهاب از شمال به ارتفاعات باخ‌کوه و گاومیشان، از شرق به ارتفاعات شاه‌نشین و از غرب به ناهمواری‌های قراویز و سایر ارتفاعات میان‌مرز ایران و عراق محدود می‌شود. رودخانهٔ دله شیر مسیر شرق به غرب دشت را می‌پیماید و سراب‌های سید صادق، سرابله، ذهاب و کوانگ منابع آبی این دشت به شمار می‌روند. ذهاب امروزه دشتی نسبتاً صاف و هموار به شمار می‌رود که بخش‌های عمدهٔ آن به‌واسطهٔ رسوبات دورهٔ کوارترنر و به‌ویژه دورهٔ هلوسن پوشیده شده است. هرچند نمی‌دانیم سیمای این دشت‌ها در دورهٔ نوسنگی و

مس سنگی (دوره هلو سن قدیم تا میانی) دقیقاً به چه شکلی بوده، اما یافته‌های کنونی نشان می‌دهد که دشت ذهاب با اینکه بیشتر از سایر دشت‌ها مورد توجه بوده و شمار فراوان محوطه‌های این دوران در این دشت مؤید چنین وضعیتی است، اما به نسبت سایر دشت‌ها بیشتر رسوب گرفته است.

پیشینه پژوهش‌های باستان‌شناختی و بررسی‌های اخیر

به‌رغم اهمیت و جایگاه راهبردی ویژه این منطقه، ما تنها از وجود چند اثر برجسته منطقه مطلع هستیم، چراکه تا همین اواخر بررسی‌های فراگیر جدی در منطقه صورت نگرفته بود. تنها بررسی‌های صورت گرفته در منطقه یکی بررسی‌های گذرای سرفراز، صراف، یغمایی در سال ۱۳۴۷ و دیگری بررسی‌ها و گمانه‌زنی‌های سعید گنجوی در سال ۱۳۴۹ است که متأسفانه نتایج هیچ‌یک از آنها منتشر نشده است (سرفراز و دیگران، ۱۳۴۷؛ گنجوی ۱۳۴۹). در سال ۱۳۴۸ نیز ولفرام کلایس بررسی‌هایی را در دشت قلعه شاهین و پیرامون شهر کنونی سرپل‌زهاب به انجام رساند که گزارش آن به محوطه‌های دوره تاریخی و اسلامی محدود است و خبری از کشف محوطه‌های نوسنگی یا حتی پیش‌ازتاریخ در آن بازتاب نیافته است (Kleiss, 1975). در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ نیز منطقه طی دو فصل توسط شهین کرم‌جانی مورد بررسی قرار گرفته که نتایج آن هنوز در دسترس نیست. آخرین بررسی میدانی در منطقه پیش از بررسی سال ۱۳۹۴، برنامه بررسی و شناسایی غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای دوره پارینه‌سنگی در پیرامون شهر سرپل‌زهاب است که در سال ۱۳۸۸ توسط سامان حیدری‌گوران و الهام قصیدیان به اجرا درآمده (حیدری‌گوران و قصیدیان، ۱۳۸۸) و باید منتظر انتشار نتایج آن ماند. بر اساس انتشارات کنونی کشفیات باستان‌شناختی در منطقه شامل نقوش برجسته سلطنتی هزاره دوم پ.م و شماری بنا، محوطه و اثر شاخص چون تاق گرا، قلعه یزدگرد، زیج منیژه، دکان داود، نقش برجسته و کتیبه گوردز است و بدین ترتیب از سیمای باستان‌شناختی این نواحی به‌ویژه در دوره پیش‌ازتاریخ و آغاز تاریخی بی‌اطلاعیم. از این‌رو به نظر می‌رسد با توجه به ماهیت بررسی‌ها و بازدیدهایی که طی چند دهه گذشته در منطقه انجام شده است، بررسی و شناسایی دقیق‌تر منطقه باهدف کشف تمامی شواهد و بقایای باستان‌شناسی که در چشم‌انداز منطقه پراکنده هستند، پیش از هرگونه طرح‌های مطالعاتی و عمرانی جدید، ضروری بود. در همین راستا حدود ۲۵ هزار هکتار از اراضی قابل کشاورزی نیمه غربی شهرستان سرپل‌زهاب شامل دشت‌های ذهاب، قلعه شاهین، بشیوه و پاتاق محدوده اجرای طرح بررسی و شناسایی بود که زیر نظر یکی از نگارندگان (علی‌بیگی، ۱۳۹۴) و در راستای برنامه

گسترده‌تری تحت عنوان «پروژه گرسیری» بررسی شد.^۱ در این بررسی در محدوده شهرستان سرپل‌زهاب ۱۹۳ محوطه شناسایی شد که در این مقاله به محوطه‌های دارای بقایای دوره نوسنگی خواهیم پرداخت (شکل ۲).



شکل ۲. دشت‌های مورد بررسی و موقعیت محوطه‌های شناسایی شده دوره نوسنگی (با سپاس از سامان حیدری گوران)،
A: دشت بشیوه پاتاق، B: دشت قلعه شاهین، C: دشت زهاب

^۱ این بررسی بر اساس مجوزهای شماره ۹۴۳۱۴۱/۰۰/۶۴۸۸ مورخ ۱۳۹۴/۰۸/۲۴ و ۱۳۹۴/۰۸/۸۸۹۹ و ۹۴۳۱۴۱/۰۰/۸۸۹۹ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۰ ریاست محترم پژوهشگاه، به مدت ۴۵ روز در بهمن و اسفند سال ۱۳۹۴ به انجام رسیده است. کهن‌ترین آثار شناسایی شده طی پژوهش‌های پیشین در منطقه سرپل‌زهاب بقایای استقرار دوره پارینه‌سنگی میانی است که از کاوش کوتاه‌مدت سال ۱۹۶۱ فرانک هول و کنت فلنری در غار کل داود در ابتدای گذرگاه ورود به دشت سرپل (قلعه شاهین) به‌دست آمده است (Hole, 1962) که بیش از چهار هزار سال قدمت دارد. از نتایج کاوش فیلیپ اسمیت در غار تپانی اطلاعاتی منتشر نشده، اما گزارش‌های موجود حاکی از وجود بقایای دوره پارینه‌سنگی در این محل است (میرنجفی‌زاده، ۱۳۵۰: ۵۸؛ خوشابی، ۱۳۴۹: ۴۹ و ۵۰). در بررسی‌های اخیر (۱۳۹۴) نیز محوطه‌های از دوره پارینه‌سنگی جدید و به‌ویژه از هزاره هفتم پ.م به بعد تا دوره اسلامی شناسایی شده است (علی‌بیگی، ۱۳۹۴).

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۴۹

جدول ۱. مشخصات محوطه‌های دوره نوسنگی منطقه سربل زهاب^۲

ردیف	نام محوطه	کد بررسی	طول جغرافیایی	عرض جغرافیایی	ارتفاع از سطح دریا (متر)	ابعاد محوطه (متر)	ارتفاع محوطه (متر)	تاریخ‌گذاری پیشنهادی
۱	کاسره	۰۱۳	45°57'5 7.10"	34°21'4 1.82"	۷۵۹	۱۲۰×۵۰	نیم متر	دوره نوسنگی، هزاره پنجم، قرون میانی دوره اسلامی.
۲	آسیاب	۰۱۵	45°57'4 6.68"	34°21'1 7.39"	۷۴۴	۲۰×۲۰	هموار	نوسنگی؟
۳	ناو تپان	۰۲۱	45°55'4 6.60"	34°22'2 9.90"	۶۸۷	۴۵×۶۵	۲	دوره نوسنگی، دوره مس و سنگ، هزاره سوم و دوم پ.م، دوره اشکانی.
۴	بیرگ	۰۷۶	45°54'8. 02"	34°29'4 7.68"	۵۹۴	۸۳×۸۵	۴	نوسنگی؟، اشکانی و قرون ۴ تا ۶ هجری
۵	شترمل	۰۹۱	45°49'5 3.89"	34°29'1 5.81"		۱۱۰×۱۷۷	۱۴	نوسنگی، اشکانی / اساسانی
۶	نوشیروان	۱۶۶	45°50'2 3.70"	34°35'7. 62"	۶۱۴	۲۸۰×۳۰۰	۱۶	نوسنگی، مس سنگی جدید، هزاره دوم، دوره اشکانی

تپه گوره کاه سره^۳

در حاشیه شمالی بخش شرقی دشت قلعه شاهین، درست در جنوب غرب روستای تنگ اسماعیل خان تا جنوب روستای کاه سره، برجستگی طبیعی طولی به طول ۱۲۰۰ و عرض ۴۰۰ متر وجود دارد که بین ۵ تا ۱۰ متر از سطح زمین‌های مجاور بلندتر است. اهالی این برجستگی طبیعی را تپه گوره (تپه بزرگ) نام نهاده‌اند. بر فراز بخش غربی این برجستگی

^۲ ابعاد محوطه و ارتفاع آن در اینجا به معنای ابعاد استقرار دوره نوسنگی در آن محل نیست. بلکه این محل در نهایت گسترش این اندازه بوده است. به دوره‌های استقراری هر محوطه در این باره توجه شود. باین حال به نظر همه محوطه‌های دوره نوسنگی کمتر از نیم هکتار وسعت داشته‌اند.

^۳ N: 34°21'11.72" E: 45°57'49.20"، ارتفاع از سطح دریا: ۷۵۹ متر

بقایای استقرار کوچکی به ارتفاع نیم متر وجود دارد که از هر سو با شیب اندکی به اطراف محدود می‌شود. محوطه در چشم‌اندازی کوهستانی قرار گرفته، اما نواحی جنوبی و غربی آن را اراضی کشاورزی حاصلخیز احاطه کرده است (تصویر ۳). رودخانه سراب قلعه شاهین با جریان شرق به غرب از ۷۸۰ متری جنوب محوطه می‌گذرد، در ۲۰۰-۱۸۰ متری جنوب محوطه، چشمه کاه‌سره می‌جوشد که اگر در دوره نوسنگی نیز وجود داشته می‌توانسته به‌عنوان منبع آب ساکنان محوطه مورد استفاده قرار گیرد. با توجه به پستی و بلندی محوطه و پراکندگی یافته‌های فرهنگی به نظر می‌رسد محوطه ۵۰ × ۱۲۰ متر ابعاد داشته است. سطح محوطه شخم‌خورده و کشاورزان لاشه‌سنگ‌های پراکنده در سطح محوطه را در چند محل تلبار نموده یا به‌عنوان مرز اراضی کشاورزی در امتداد طولی چیده‌اند.

طی بررسی سطحی تپه کاه‌سره شمار زیادی قطعه سفال و چند قطعه مصنوع سنگی گردآوری شد. یافته‌های سطحی حاکی از وجود بقایایی از دوره نوسنگی با سفال، دوره مس‌سنگی و استقرار گذرایی از دوره اسلامی در کاه سره است.

از بررسی محوطه کاه سره ۴۷ قطعه سفال دوره نوسنگی گردآوری شده که به دو گروه سفال ساده و منقوش قابل تقسیم هستند (تصویر ۴). دسته اول شامل هشت قطعه سفال ساده است. این قطعات دارای خمیره به رنگ نخودی همراه با آمیزه کاه هستند، سطح برخی از آنها با دست تر پرداخت شده و شمار دیگری نیز ساده و فاقد پرداخت سطحی هستند. سطح بیرونی برخی از قطعات به علت نوسانات حرارت کوره، دو یا چندرنگ شده و به‌صورت طیفی از نخودی تا نخودی مایل به نارنجی دیده می‌شود. این قطعات همگی دست‌سازند، کیفیت ساخت متوسط دارند و به علت حرارت کم کوره مغز آنها سیاه و دودزده شده است.

کاسه‌ها فرم غالب این دسته از ظروف هستند. دو ظرف با دسته عمودی و سوراخی افقی در میان دسته از دیگر فرم‌های سفال‌های ساده محوطه به شمار می‌روند. این سبک دسته در میان نمونه‌های مکشوفه از جارمو گزارش شده و متعلق به دوره نوسنگی میانی است (Braidwood and Howe, 1960, Fig. Pl. 15: 5-8, Adams, 1983, Fig.) (107. 5-8; 109: 10-15). قدهای نسبتاً بزرگ با لبه و بدنه عمودی و زاویه‌ای در نزدیکی کف از جمله فرم‌های شاخص ظروف دوره نوسنگی منطقه است که در میان یافته‌های سفالی کاه‌سره نیز وجود دارد.

گروه دوم سفال‌های محوطه دربرگیرنده ۳۹ قطعه سفال منقوش است. این سفال‌ها را می‌توان به دودسته تقسیم‌بندی کرد، دسته نخست شامل شش قطعه با پوشش گلی غلیظ به رنگ‌های قرمز، سیاه و قرمز تیره متمایل به قهوه‌ای‌اند. از این تعداد دو قطعه دارای پوشش در هر دو سطح بیرونی و درونی، دو قطعه دیگر تنها دارای پوشش در سطح بیرونی و دو قطعه آخر فقط دارای پوشش گلی بر سطح داخلی‌اند و سطح خارجی آنها فاقد پوشش است.

دسته دوم دربردارنده سفال‌های منقوش، با نقوش هندسی بر سطح بیرونی هستند و تنها یک قطعه دارای نقوش نواری افقی موازی بر هر دو سطح بیرونی و درونی است. این قطعات اغلب دارای خمیره‌ای به رنگ نخودی هستند، آمیزه کاه دارند، دست سازند و از کیفیت ساخت متوسط برخوردارند. بخش عمده این قطعات به علت حرارت نامناسب دارای مغز سیاه و دود زده‌اند، اما با این حال قطعاتی که در حرارت کافی پخته شده‌اند نیز در مجموعه دیده می‌شود. نقوش سطح این سفال‌ها شامل نوارهای افقی موازی، خطوط متقاطع که طرحی شبکه‌ای در سطح ظرف ایجاد نموده‌اند، نوارهای موج افقی موازی، نقوش جناقی، نقوش موسوم به بچه قورباغه‌ای، مثلث‌های آویخته از لبه ظرف و تعدادی نیز دارای نقوش ترکیبی شامل نوارهای موج افقی به همراه نوارهای افقی موازی است که حد فاصل آن را با نقوش مثلثی آویزان پُر نموده‌اند. همچنین ترکیبی از نقوش شبکه‌ای لوزی‌مانند به همراه مثلث‌های آویخته از دیگر نقش مایه‌های سفال دوره نوسنگی محوطه کاه سره هستند. رنگ این نقوش همگی قرمز تا قرمز مایل به قهوه‌ای است. با توجه به قطعات لبه، فرم غالب در این مجموعه، ظروف کاسه‌مانند است. تعدادی از این قطعات دارای انحنا در بخش پائینی و نزدیک به کف ظرف هستند که مشخصه غالب ظروف این دوره است و در بسیاری از محوطه‌های دوره نوسنگی چون سراب، گوران و جارمو گزارش شده است (Levine and Cuyler 1986: Fig. 1-3).

از بررسی سطحی محوطه کاه‌سره در کنار قطعات سفال، ۳۷ قطعه مصنوعات سنگی به دست آمد که شامل شماری تراشه، تیغه، ریز تیغه و دورریز تولید مصنوعات سنگی است (شکل ۴). این قطعات از سنگ چخماق مرغوب کرم و قهوه‌ای‌رنگ و ابسیدین مرغوب سیاه‌رنگ تراشیده شده‌اند. تعداد تراشه‌ها و دورریزهای سنگ چخماق یافت شده از سطح محوطه به نسبت تیغه‌ها کمتر است. اغلب ابزارهای ابسیدین را تیغه‌ها تشکیل می‌دهند و تنها دو قطعه دورریز در میان آنها وجود دارد (تصویر ۵). تراشه‌های مجموعه اغلب قطعات

بی‌قواره‌ای هستند که اغلب باهدف تولید تراشه ایجادشده‌اند. هیچ سنگ مادری در میان این مجموعه سطحی دیده نمی‌شود. بااین‌حال با توجه به سطحی بودن مجموعه و نمونه‌برداری انتخابی ما، جایز نیست در مورد ترکیب مجموعه دست به تفسیر زد. علاوه بر قطعات سفال و مصنوعات سنگی، پراکندگی ادوات سنگی در سطح محوطه بسیار چشمگیر است. به طوری که می‌توان چندین سنگ‌ساب، هاون، دسته هاون و دست‌آس را بر سطح محوطه مشاهده کرد (شکل ۵ و تصویر ۶ و ۷). این دست از یافته‌ها در اغلب محوطه‌های دورهٔ نوسنگی و با توجه به شروع مقولهٔ تولید مواد غذایی (دارابی ۱۳۹۵) به‌وفور یافت می‌شوند (برای نمونه: Moradi et al. 2016: 10, Fig. 10c; Conard and Zeidi, 2013; Mansouri and Mansouri 2016) و در تفاسیر این دوره جایگاه خاصی دارند. بااین‌حال با توجه وجود بقایای استقرارهای دوره‌های بعد، باید در مورد تعلق ادوات سنگی و حتی مصنوعات سنگی محوطه با احتیاط بحث کرد.^۴



تصویر ۳. موقعیت محوطهٔ کاه سره در دشت قلعه شاهین (دید از جنوب)

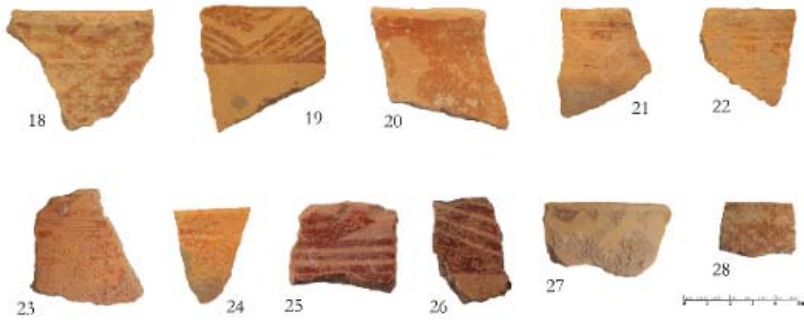
^۴علاوه بر یافته‌های مورد بحث بخشی از یک خشت حرارت دیده با آمیزهٔ کاه فراوان در میان خاک‌های زیر و رودهٔ یکی از حفره‌های جانوری سطح محوطه کشف شد که در سطح آن رد پای یک حیوان گوشت‌خوار دیده می‌شود. در حال حاضر و با توجه به وجود بقایای استقرار دوره‌های پس از نوسنگی در محوطه، در مورد قدمت دقیق این یافته نمی‌توان با اطمینان بحث کرد؛ خشت‌هایی با رد پای حیوان در برخی از استقرارهای دورهٔ نوسنگی چون گنج‌دره و زاغه به‌دست آمده است، اما این موضوع ابداً به معنای قدمت قطعی دورهٔ نوسنگی این یافته نیست.

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۵۳



Kahsara

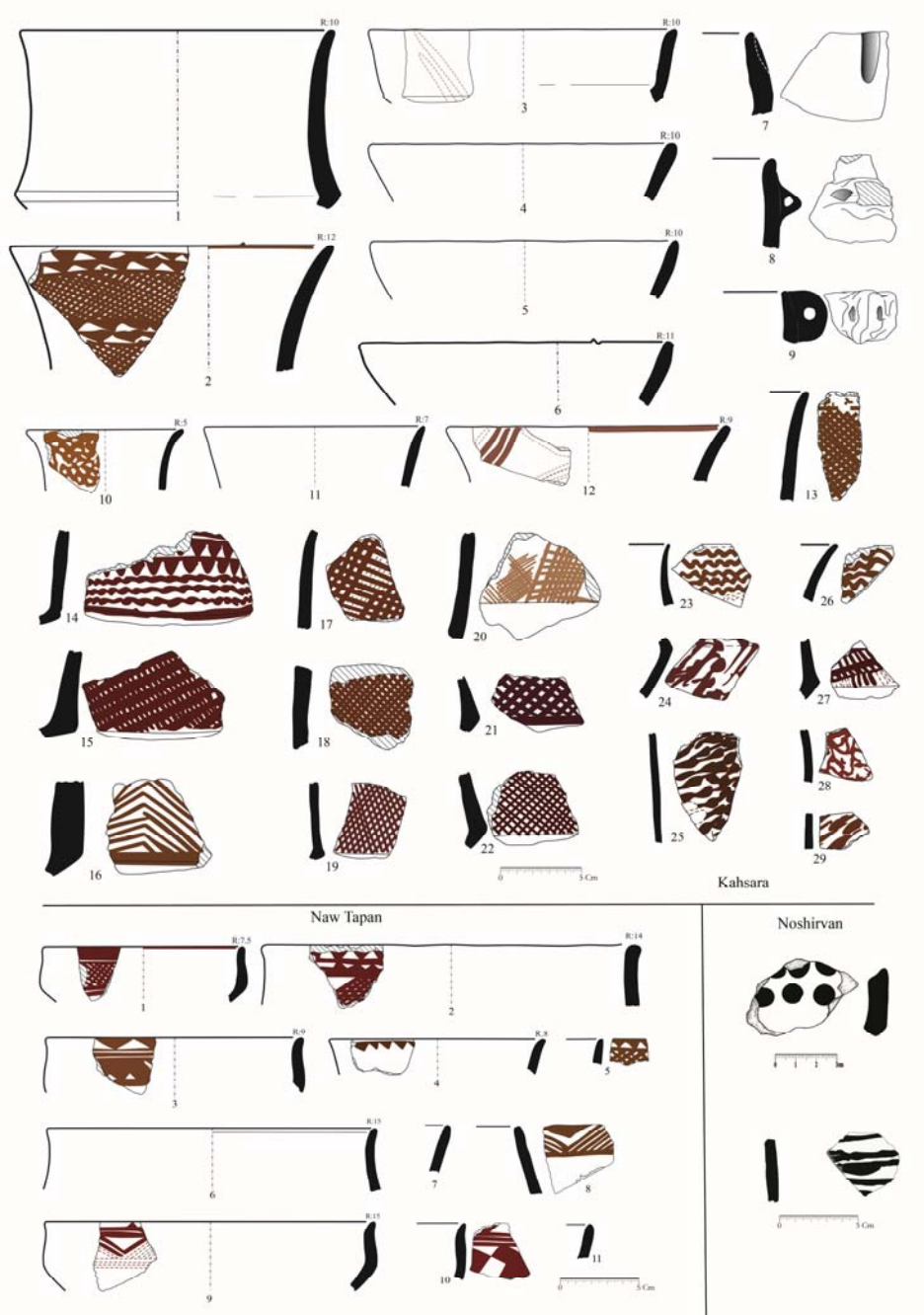
Naw Tapan



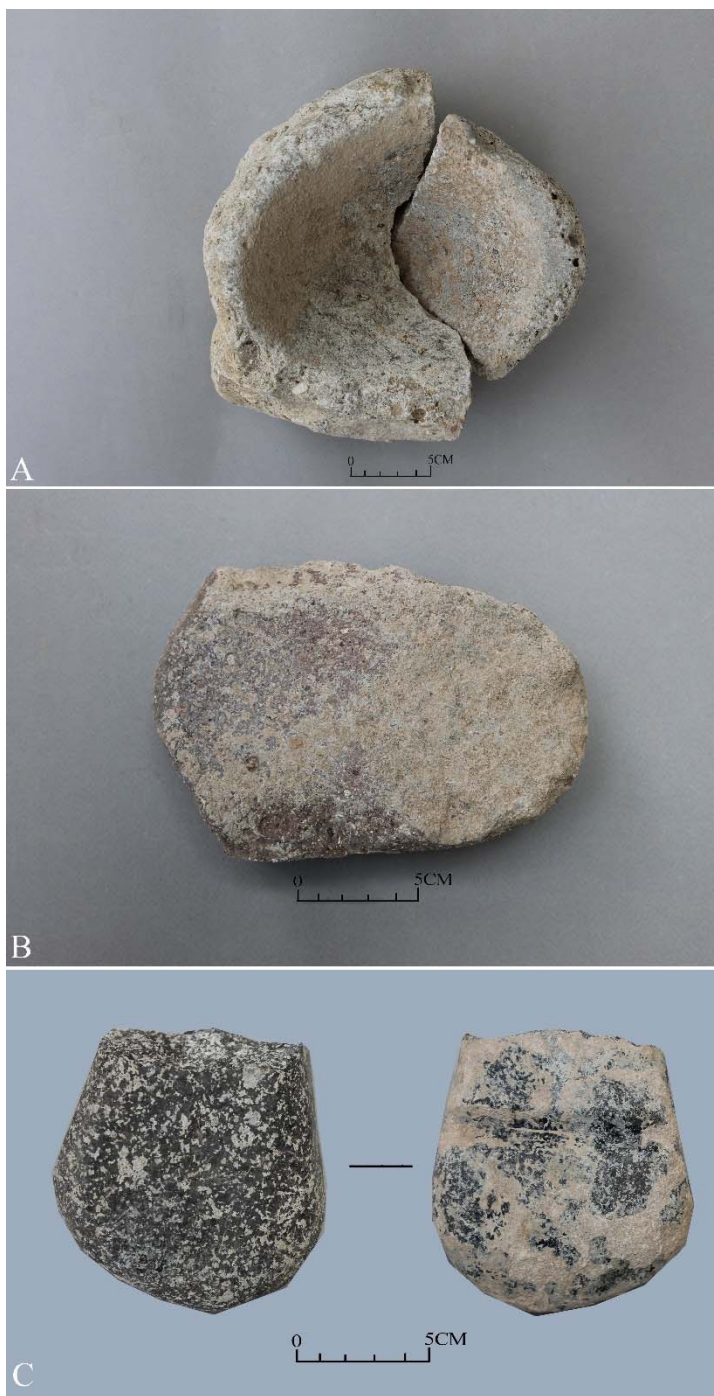
تصویر ۴. قطعات سفال‌های نوسنگی محوطه‌های کاه سره و ناو تپان



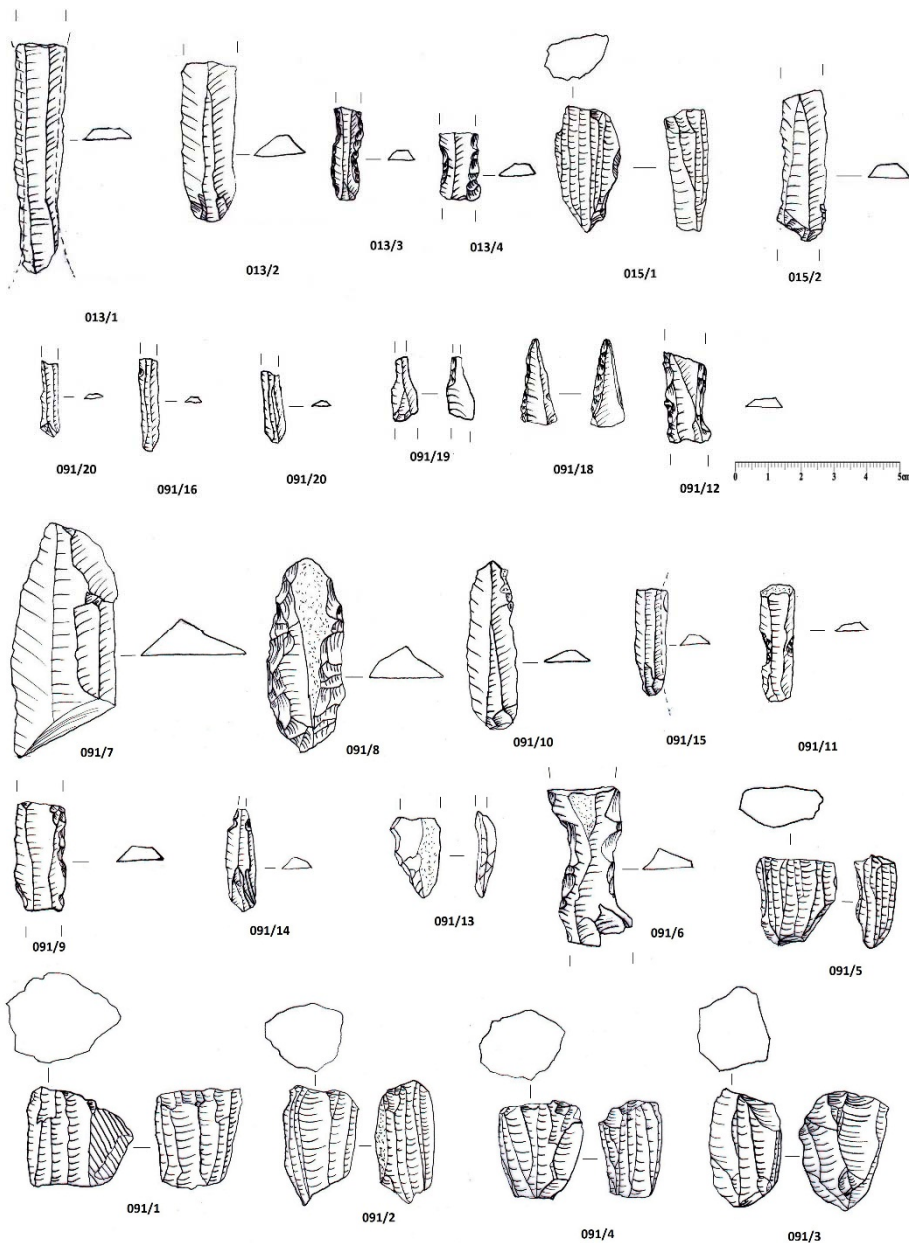
تصویر ۵. نمونه‌های مصنوعات ساخته‌شده از افسیدین محوطه کاه سره



شکل ۳. قطعات سفال دوره نوسنگی منطقه سرپل زهاب، محوطه‌های گاه سره، ناو تپان و نوشیروان (طرح از سمیه زینعلی)

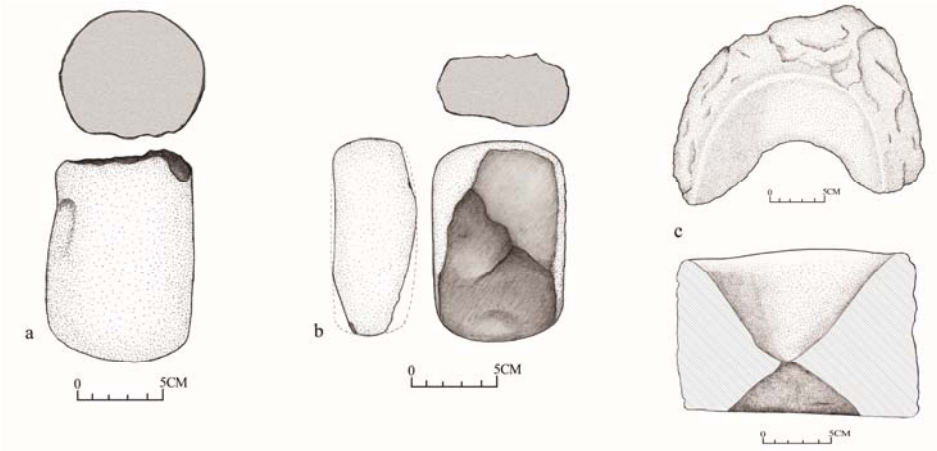


تصویر ۶. ادوات سنگی محوطه کاه سره



شکل ۴. طرح مصنوعات سنگی محوطه‌های آسیاب، گاه سره و شترمل (طرح‌ها از رحمت نادری)

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۵۷



شکل ۵. طرح ادوات سنگی محوطه کاه سره (طرح از ناصر امینی خواه)



تصویر ۹. مصنوعات سنگی تپه شترمل



تصویر ۷. ادوات سنگی محوطه کاه سره

محوطه آسیاب^۵

در بخش میانی قسمت شرقی دشت میانکوهی قلعه شاهین و در ۸۱۰ متری جنوب غرب تپه کاه سره، محوطه آسیاب واقع شده و چشم انداز پیرامون آن را دو رشته کوه شمالی و جنوبی دنه خشک و کوه برز در بر گرفته است. محوطه بر سطح تراس قدیمی شمال رودخانه سراب قلعه شاهین قرار گرفته و مشرف بر کرانه شمالی آن است. موقعیت مکانی محوطه، مکانی جذاب برای شکل گیری یک محوطه نوسنگی به شمار می رفته، اما جریان رودخانه باعث گردیده، بخش های جنوبی بستر طبیعی محوطه را بریده و باعث وارد آمدن تخریب های به محوطه شود. علاوه بر این، سیلاب های رودخانه باعث مدفون شدن این محوطه کوچک شده و اگر شخم های مکرر سطح و فعالیت های کشاورزی مداوم نبود، سرنخ هایی از این محوطه در سطح آشکار نمی شد.

درواقع محوطه موسوم به آسیاب تنگ اسماعیل خان روی یک برجستگی طبیعی بسیار کوچک در میانه دشت قرار گرفته و گستره ای محدود؛ به ابعاد ۲۰×۲۰ متر دارد. در واقع در حال حاضر محوطه ارتفاعی ندارد و کاملاً مسطح است. سطح محوطه شخم خورده است و اطراف آن را نیز زمین های کشاورزی در بر گرفته است. پیرامون این محوطه که به نظر دارای استقرار قدیمی و بدون ارتباط با آسیاب دوره اسلامی متأخر است، شواهد سطحی وجود دارد که نشان می دهد محوطه استقرارگاهی قدیمی نیز بوده که بعدها در کنار آن آسیاب آبی ایجاد شده است.

از بررسی سطحی محوطه تنگ اسماعیل خان ده قطعه مصنوع سنگی به دست آمد (شکل ۴). این قطعات شامل یک سنگ مادر ریز تیغه، یک قطعه سنگ مادر، یک تیغه و هفت قطعه تراشه و دورریز است. این مصنوعات از جنس سنگ چخماق نسبتاً مرغوب به رنگ های قهوه ای، جگری نسبتاً روشن، سیاه، کرم و خاکستری با لکه های بزرگی به رنگ سفید تراشیده شده اند، اما تاکنون در مورد منشأ احتمالی سنگ خام آن اطلاعاتی به دست نیآورده ایم. سنگ مادر ریز تیغه مجموعه ۳×۳/۳×۲ سانتی متر ابعاد دارد و سطح آن دارای اندکی پتینه است. تیغه به دست آمده از هر دو سو شکسته است با این حال طول بخش های به دست آمده این قطعه ۴/۴ است. سایر قطعات مجموعه را تراشه های ساده تشکیل می دهند.

علاوه بر مصنوعات سنگی یک قطعه سفال نیز از بررسی سطح محوطه به دست آمد. این یافته، قطعه سفالی فرسوده، خشن، با خمیره نخودی و آمیزه کاه فراوان است (تصویر ۸). یافته های سطحی تعلق این مجموعه را به دوره نوسنگی نشان می دهد.



تصویر ۸. قطعه سفال دوره نوسنگی (؟) محوطه آسیاب تنگ اسماعیل خان

تپه ناو تپان^۶

در دامنه شمالی کوه دنه خشک و حاشیه جنوبی دشت میانکوهی قلعه شاهین و در میان اراضی روستای قلعه سفید علیا تپه کوچکی شکل گرفته که ناو تپان خوانده می‌شود. ناو تپان ۶۵×۴۵ متر ابعاد و ۲ متر از سطح اراضی پیرامون ارتفاع دارد. تپه از هر سو با شیب اندکی به اراضی کشاورزی پیرامون، محدود می‌شود. بر سطح محوطه چاله‌های بسیار بزرگ حفاری غیرمجاز دیده می‌شود و اطراف تپه نیز کاملاً برش خورده است. این فعالیت‌های مخرب محوطه را دچار آسیب‌های جدی نموده و درعین حال باعث آشکار شدن نهشته‌های قدیمی‌تر محوطه شده است.

یافته‌های سطحی ناو تپان حاکی از استقرار چند دوره‌ای در این محوطه است. قدیمی‌ترین این یافته‌ها مجموعه‌ای از یافته‌های متعلق به دوره نوسنگی است. با این حال یافته‌های دوره مس سنگی، هزاره دوم پ.م و دوره اشکانی نیز از بررسی محوطه به دست آمد.

یافته‌های دوره نوسنگی شامل ۲۰ قطعه سفال است که بیشتر از بخش مرکزی محوطه و پیرامون چاله

حفاری غیر مجاز گردآوری شده است. این سفال‌ها اغلب منقوش هستند و نمونه‌های ساده کمتر در بین آنها مشاهده می‌شود. این قطعات دارای خمیره نخودی و نخودی متمایل به نارنجی و آمیزه کاه و ماسه نرم هستند. همگی قطعات دست‌سازند و پوشش گلی غلیظی به رنگ خمیره بر سطح آنها دیده می‌شود. هرچند دو سه نمونه سفال با مغز دودزده در میان این یافته‌ها وجود دارد، اما سایر نمونه‌ها در حرارت مناسب پخته شده‌اند. این قطعات دارای تزئیناتی به صورت نقوش هندسی با طرح‌های شطرنجی و باندهای باریک و در اصطلاح نقوش هندسی دوره نوسنگی منطقه زاگرس هستند. از نظر کیفیت ساخت قطعات مورد نظر دارای کیفیتی نسبتاً مناسب بوده و در دسته سفال‌های متوسط قرار دارند. بر اساس نمونه‌های به دست آمده فرم‌هایی چون کاسه، کوزه، دیگچه و تغار را می‌توان بازشناخت (شکل ۳). هیچ مصنوع سنگی که بتوان آن را به دوره نوسنگی منتسب کرد از بررسی این محوطه به دست نیامد.

تپه شترمیل

در حد فاصل دشت قلعه شاهین و سرپل زهاب در جنوب با دشت‌های بشیوه و پاتاق در شمال یک سری ارتفاعات باریک اما طویل (کوه برز) به طول ۲۲/۵ کیلومتر وجود دارد که با امتداد جنوب شرق-شمال غرب تا جنوب دشت زهاب امتداد می‌یابد. این رشته باریک، در چند محل بریده شده و به صورت معابر طبیعی درآمده که ارتباطات درون منطقه‌ای به واسطه آنها امکان پذیر شده است. در واقع این رشته کوه باریک و طویل بخش جنوبی دره تاقدیسی پاتاق را تشکیل می‌دهد که دره‌ای بزرگ و حاصلخیز در شمال شهر سرپل زهاب کنونی است. اهالی منطقه برای هر بخش از این کوه که به واسطه معابر مذکور بریده شده از شرق نام‌های کوه برز، هزار گره و گل گاری را برگزیده‌اند. درست در انتهای غربی کوه گل گاری در بخش غربی دشت سرپل زهاب و در دامنه جنوبی کوه، محوطه باستانی وسیعی قرار دارد که از شمال به دامنه جنوبی کوه کل گاری، از شرق به سراب قره‌بلاغ، از جنوب به کرانه شمالی نهر جاری شده از آن و از غرب به اراضی کشاورزی غرب روستا و سپاس جاده سرپل زهاب- ثلاث باباجانی محدود می‌گردد. سطح محوطه دارای پستی و بلندهای متعددی است و روستای امروزی قره‌بلاغ شیخ مراد کاملاً بر روی آن قرار گرفته است.

محوطه شامل چند پشته و ناهمواری‌های متعددی است که در محدوده‌ای به طول ۵۴۰ و عرض ۵۳۵ متر گسترده شده است.^۷ هرچند باید محوطه موسوم به شترمیل را استقرار اصلی دانست که

^۷ تپه شترمیل در تاریخ ۱۳۴۸/۰۴/۱۹ و به شماره ۸۴۴ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

پیرامون آن محوطه‌هایی شکل گرفته اما ما در این بررسی، این مکان‌ها را که بقایای دوره‌های مختلف را در خود جای داده‌اند، به‌عنوان محوطه‌های مختلفی ثبت کرده‌ایم که توسعه اصلی این مجموعه به دوره اشکانی/ ساسانی بازمی‌گردد و شامل مجموعه‌ای متشکل از بنای قلعه مریم/ شکربانو، محوطه‌های سراب قره‌بلاغ ۱ و ۲ و خود تپه شتر مل است که از دامنه کوه تا جنوب روستای قره‌بلاغ شیخ مراد گسترده شده است.

محوطه در چشم‌اندازی نیمه کوهستانی قرار گرفته و دسترسی مناسبی به دشت، ناهمواری‌ها و منابع آب و همچنین اراضی کشاورزی هموار و حاصلخیز دارد. بی‌تردید وجود چشمه بزرگ و پرآب موسوم به سراب قره‌بلاغ اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری و تداوم استقرار در این محدوده بوده است.

اهالی برجستگی گوشه شمال غربی محوطه را شتر مل می‌خوانند. این بخش در امتداد شمال شرق به جنوب غرب ۱۷۷ و در جهت شمال غرب به جنوب شرق ۱۱۰-۱۰۰ متر عرض دارد. در واقع این بخش مرتفع‌ترین بخش محوطه نیز به شمار می‌رود و رأس آن از اراضی هموار پیرامون آن، به‌ویژه در بخش غرب ۱۴ متر بلندتر است. استقرار دوره نوسنگی به استناد یافته‌های سطحی به بخش غربی محوطه محدود بوده و احتمالاً ابعادی بیش از ۵۰×۵۰ متر نداشته است. با این حال بحث در خصوص اندازه واقعی محوطه تنها در حد احتمال است و این ابعاد پیشنهادی تنها به استناد پراکنش‌های سطحی پیشنهاد شده است.

طی بررسی محوطه شتر مل پراکندگی زیادی از مصنوعات سنگی مشاهده گردید در حالی که هیچ سفالی از دوره نوسنگی در محوطه کشف نشد. با این حال این تفسیر نمی‌تواند به معنی تعلق کامل بقایای محوطه به مرحله پیش از سفال به‌طور قطع باشد، چراکه ممکن است این وضعیت تحت تأثیر پوشش گیاهی سطح محوطه قرار گرفته باشد. به‌طور کلی مصنوعات سنگی شتر مل از بررسی دامنه غربی محوطه به دست آمد و در این محل پراکنش این یافته‌ها نسبتاً قابل توجه بود. مجموعه گردآوری شده شامل ۵۰ قطعه است که در این میان، میزان سنگ‌مادرهای ریز تیغه، تیغه‌ها و ریز تیغه‌ها به میزان زیادی بالا است (شکل ۴ و تصویر ۹). با این حال می‌دانیم که چنین وضعیتی احتمالاً در ارتباط با نمونه‌برداری انتخابی محوطه بوده است. علاوه بر گونه‌های بالا سوراخ‌کننده‌ها، خراشنده‌های جانبی، دندانه‌دارها و کنگره‌دارهای ایجادشده روی تیغه‌ها و ریز تیغه‌ها نیز در مجموعه دیده می‌شود. مصنوعات سنگی شتر مل از قلوه‌سنگ‌های کوچک با سطح گردشگری نه‌چندان کامل از جنس سنگ

چخماق به رنگ کرم و طوسی روشن باکیفیت متوسط تراشیده شده‌اند. در دامنه ناهمواری‌های پیرامون دشت زهاب و به‌ویژه ارتفاعات باخ‌کوه در شمال دشت، این گونه از سنگ چخماق به صورت گره‌های کوچک در کنار برون‌زدهای آهک دیده می‌شود. از این رو به نظر می‌رسد که باید ماده خام مورد استفاده برای تراش مصنوعات سنگی شترمل را سنگ خام محلی به حساب آورد که در اندازه کوچک به قطر حداکثر ده سانتیمتر در منطقه پراکنده هستند.

چند دورریز و یکی دورریز تیغه کوچک از جنس سنگ ابسیدین سیاه‌رنگ، احتمال سرنخی است از اینکه در استقرار دوره نوسنگی شترمل از این ماده خام غیر محلی هم استفاده می‌شده است. گرچه در اینجا نمی‌توان بحث دقیق و قابل استنادی از میزان و نسبت این ابزارها یا فناوری و گونه‌شناسی آنها ارائه کرد، اما می‌توان اشاره کرد که همچون کاه‌سره و نوشیروان استفاده از ابزار ابسیدینی در شترمل هم رایج بوده است.

تپه نوشیروان

تپه نوشیروان یکی از استقرارهای بزرگ دشت زهاب در دامنه غربی کوهستان زاگرس و شهرستان سرپل زهاب است (تصویر ۱۰). محوطه در میانه دشت زهاب و حوضه جنوبی رودخانه دله شیر قرار گرفته و چشم‌انداز پیرامون آن را اراضی هموار و حاصلخیز کشاورزی دربرگرفته است. تپه برجستگی بزرگی به ارتفاع ۱۵ متر است که بر اساس برنامه تعیین عرصه و حریم، ۱۳/۲ هکتار (۳۶۰×۳۶۸ متر) وسعت داشته است (علی بیگی، ۱۳۹۶). با این حال باید اشاره کرد که پراکندگی یافته‌های دوره نوسنگی تنها محدود به بخش شرقی تپه است و از سایر بخش‌های محوطه، هیچ‌گونه بقایایی از این دوره به دست نیامده است.

نگاهی به وضعیت توپوگرافی منطقه و محوطه و نتایج گمانه‌زنی نشان می‌دهد که نوشیروان تقریباً در میان دشت و بر سطح یک برجستگی طبیعی شکل گرفته است. ظاهراً یکی از دلایل عمده وسعت و آبادانی محوطه و توالی استقرار بلندمدت آن همین قرارگیری محوطه بر روی یک برجستگی طبیعی و دسترسی مناسب به اراضی مرغوب کشاورزی بوده است. آن‌گونه که پیداست به‌رغم آبرفتی بودن دشت زهاب، همین واقع‌شدن بر بستر طبیعی بوده که باعث گردیده که مواد فرهنگی هزاره هفتم پ.م محوطه در سطح قابل مشاهده باشد و از خطر دفن در زیر رسوبات آبرفتی دشت در امان بمانند. به عبارت دیگر احتمالاً وضعیت توپوگرافی بستر محوطه و در امان ماندن از سیلاب‌ها، یکی از عمده‌ترین دلایل شکل‌گیری و تداوم استقرار در تپه نوشیروان در این نقطه از دشت سیلابی زهاب بوده است.



تصویر ۱۰. نمایی از تپه نوشیروان در دشت زهاب، دید از شمال غرب (عکس از عباس باورسای)

از بررسی بخش غربی تپه مجموعه پرتعدادی از مصنوعات سنگی گردآوری شد. در این بخش که به نظر می‌رسد به‌طور کامل در زیر رسوبات دوره‌های جدیدتر دفن نشده است، شمار زیادی قطعات ابسیدین (۱۶۰ نمونه) و ابزارهای تراشیده شده از سنگ چخماق (۴۰ نمونه) به دست آمد (شکل ۶ و تصویر ۱۱). مصنوعات سنگی ساخته شده از ابسیدین شامل سنگ‌های مادر ریز تیغه، خراشنده‌های کوچک یک‌سویه، کنگره‌دارها و به‌ویژه تیغه‌ها و ریز تیغه‌ها و شمار بیشتری دورریز است. به‌طور کلی با اینکه در اغلب محوطه‌های نوسنگی سرپل‌زهاب ابزارهای ابسیدینی به دست آمده است، اما با این حال شمار این دسته از ابزارها در نوشیروان به طرز چشمگیری بالاست. فراوانی قطعات دورریز، شمار قابل توجه ابزارها و وجود چند نمونه سنگ‌مادر نشان می‌دهد که ابزارهای ابسیدینی به‌صورت ساخته شده به محوطه وارد نشده، بلکه مراحل ساخت و آماده‌سازی آنها در همین محل انجام شده است.

با توجه به سکوی ضربه‌ها، حباب ضربه و ... برای تراش سنگ ابسیدین و تولید تیغه‌ها و ریز تیغه‌های ابسیدینی مجموعه از روش فشاری استفاده شده است.

برای ساخت سایر قطعات از سنگ چخماق کرم و طوسی‌رنگ که در مواردی دارای رگه صورتی هستند، استفاده شده است. پوسته سنگ نشان می‌دهد که منشأ سنگ خام این گروه از ابزارها، قلوه‌سنگ‌های کوچک گرد شده‌ای است که نمونه‌های مشابه آنها در حاشیه شرقی دشت زهاب و دامنه

ارتفاعات شمال آن پراکنده هستند. این قطعات ابعاد بزرگی ندارد و شاید به همین علت است که معمولاً ابزارهای بزرگی از آنها تراشیده نشده است. این دسته از سنگ‌ها در ردهٔ سنگ خام با منشأ محلی قرار می‌گیرند و در کنار ابسیدین‌هایی با منشأ غیر محلی ترکیب ابزارهای نوشیروان را تشکیل می‌دهند. شماری تیغه و ریز تیغه و همچنین تعداد نسبتاً زیادی سنگ مادر ریز تیغهٔ فشنگی شکل از این نوع سنگ (سنگ چخماق) تراشیده شده‌اند. تیغه‌های داس، کنگره‌دارها بر روی تیغه‌ها و ریز تیغه‌ها، خراشنده‌های جانبی روی تیغه‌ها نیز از دیگر مصنوعات سنگی این محوطه به شمار می‌روند. بررسی گونه‌شناختی و فناوری مصنوعات سنگی نوشیروان نشان می‌دهد که مجموعهٔ نوشیروان به دورهٔ نوسنگی تعلق دارد. با این حال نمی‌توان تاریخ دقیق‌تری برای این مجموعه پیشنهاد کرد، اما به نظر می‌رسد که این یافته‌ها به احتمال هم‌افق با قطعه سفال‌های دورهٔ نوسنگی محوطه هستند که به دورهٔ نوسنگی میانی تاریخ‌گذاری می‌شوند.

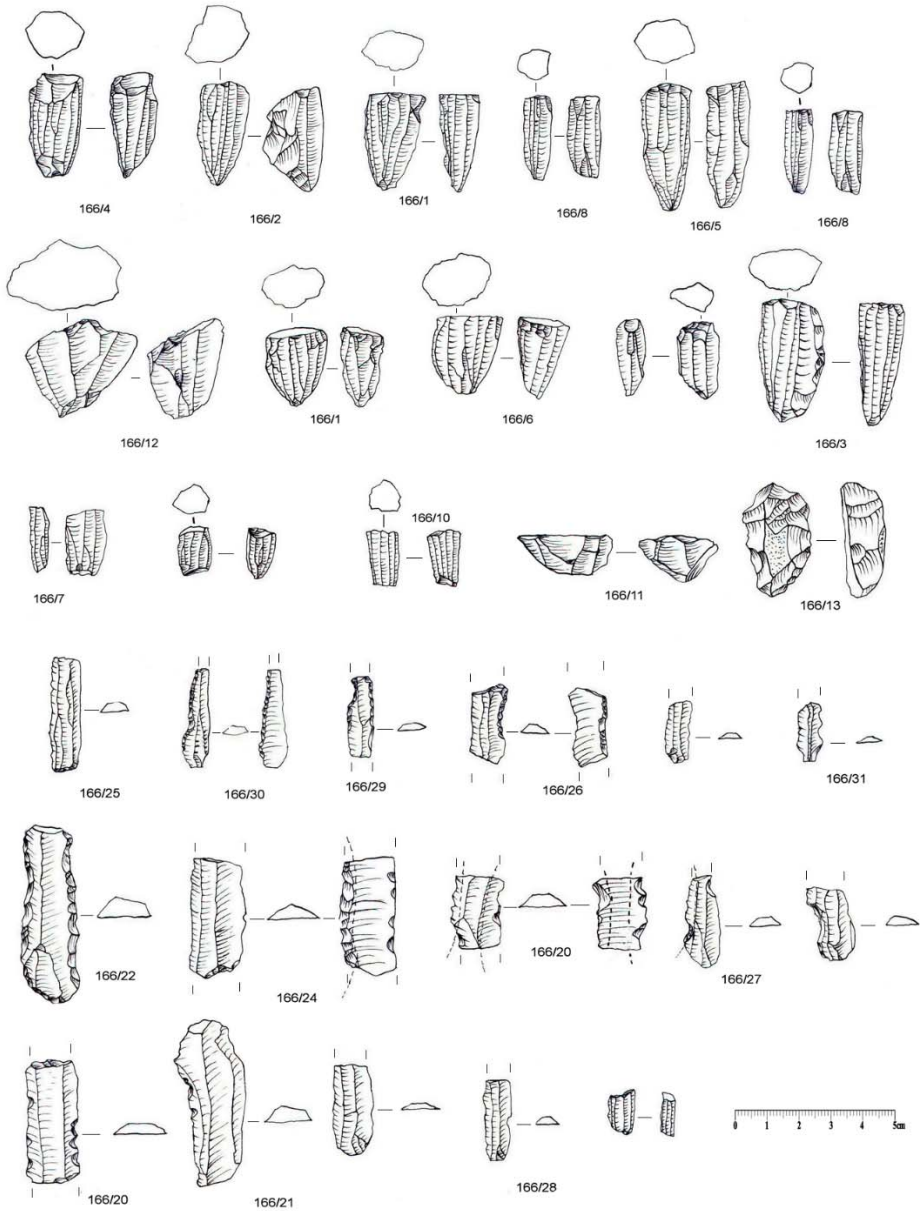
طی بررسی محوطهٔ بزرگ نوشیروان مجموعهٔ نسبتاً بزرگی از قطعات سفال گردآوری شده است. این مجموعه از نظر زمانی متعلق به دورهٔ نوسنگی، مس سنگی جدید، هزارهٔ دوم پ.م و دورهٔ تاریخی است؛ اما از دورهٔ نوسنگی تنها دو قطعه سفال به‌دست آمده است (شکل ۳). این قطعات از بررسی بخش شرقی محوطه به‌دست آمده‌اند. یکی از قطعات دارای خمیرهٔ نخودی، آمیزهٔ گیاهی و پوشش گلی به رنگ نخودی است. هرچند این قطعه تنها بخش کوچکی از بدنهٔ یک ظرف دست‌ساز را تشکیل می‌دهد، اما با توجه به نقش بچه قورباغه‌ای سطح آنکه با رنگ ارغوانی بر زمینهٔ نخودی اجرا شده، می‌توان با اطمینان از تاریخ دورهٔ نوسنگی این قطعه بحث کرد. نمونه‌های مشابه با این قطعه از گوران (Meldgard *et al.*, 1963: Fig. 17b, c, e; Mortensen, 2014: Fig. 64 c-i; Fig. 65a-d, f; Levine, L.D. & T. Cuyler Adams,) و جارمو (Darabi 2015: 46, Fig. 5.21) و سراب (Young, Jr., 1986: Fig. 1.3) (1983, Fig. 105: 13; Braidwood and Howe, 1960: Pl. 15: 12 and 17) به‌دست آمده است. قطعهٔ دوم بخشی از بدنهٔ یک ظرف با آمیزهٔ کانی، خمیرهٔ نخودی متمایل به نارنجی و پوشش گلی به رنگ نخودی است. این قطعه نسبتاً خشن و دست‌ساز بوده و در حرارت مناسب پخته شده است. بر سطح بیرونی این قطعه نقوش دایره مانند توپری به رنگ اُخرایی ترسیم شده است. نمونه مشابه با این قطعه از تپه سراب کرمانشاه (Darabi 2015: 46, Fig. 5.21) و استقرار دورهٔ نوسنگی در اُم‌دباغیه در بین‌النهرین به‌دست آمده است (Kirkbride, 1972: Pl. X, 3, 10). هرچند یافتهٔ سفالی بیشتری از دورهٔ نوسنگی از بررسی این محوطه به دست نیامد اما شاخص بودن این قطعات و همچنین مجموعه مصنوعات سنگی مکشوفه از محوطه، چنین تاریخی را تأیید می‌کند.

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۶۵

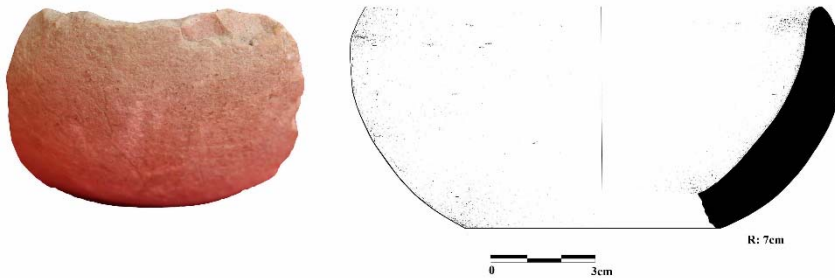
در میان یافته‌های دوره نوسنگی محوطه بخش‌هایی از دو ظرف سنگی نیز به دست آمده است. یکی از قطعات از مرمر با کیفیت به رنگ عسلی تراشیده شده و ۷ میلی‌متر ضخامت دارد و دیگری از مرمر نه‌چندان مرغوب به رنگ سفید متمایل به صورتی تراشیده شده و لبه و بدنه یک کاسه ساده به ضخامت ۲۲ میلی‌متر بوده است (شکل ۷). نمونه مشابه با این قطعه آخر از چیا سبز (Darabi, 2015: 63, Fig. 5. 46)، گوران (Mortensen, 2014: Fig. 76 a)، علی کش (Hole et al., 1969: 108, Fig. 42. L and P) و جارمو (Braidwood and Howe, 1960, Fig. Pl. 15: 13, Adams, 1983: Fig. 104: 2-3) گزارش شده است.



تصویر ۱۱. قطعات افسیدین به دست آمده از تپه نوشیروان



شکل ۶. طرح مصنوعات سنگی تپه نوشیروان (طرح‌ها از رحمت نادری)



شکل ۷. ظرف سنگی دوره نوسنگی تپه نوشیروان (طرح و عکس از رامین چهری)

سرپل زهاب در دوره نوسنگی

از میان ۱۹۳ محوطه شناسایی شده در منطقه سرپل زهاب در پنج محل آثار و بقایای دوره نوسنگی به دست آمد. این محوطه‌ها عبارت‌اند از کاه سره، آسیاب، ناو تپان و شترمل در دشت قلعه شاهین و نوشیروان در دشت زهاب. مرتفع‌ترین محوطه در ارتفاع ۷۵۹ متری و پست‌ترین آنها در ارتفاع ۶۱۴ متری از سطح دریا قرار گرفته است. در محوطه بیرگ روستای بلوان دو سنگ مادر ریز تیغه و چند ترانشه ساده به همراه چند دورریز به دست آمد که ممکن است سرنخی از وجود استقرار دوره نوسنگی در این مکان باشد (تصویر ۱۲). با توجه به رواج سنگ‌مادرهای ریز تیغه در دوره نوسنگی که با فن فشاری ساخته شده و در استقرارهای دوره مس سنگی منطقه نایاب هستند، این احتمال که بیرگ دارای بقایای دوره نوسنگی باشد، منتفی نیست. با این حال باید اعتراف کرد چنین حجم اندکی از یافته‌ها، برای اثبات بقایای این دوره کافی نیست.

محوطه‌های شناسایی شده از دوره نوسنگی اغلب کوچک و کم ارتفاع و دربردارنده وسعت اندکی هستند. با اینکه در اغلب محوطه‌ها وسعت دقیق محوطه مشخص نیست و نهشته‌های دوره نوسنگی این محوطه‌ها اغلب به واسطه استقرارهای دوره بعد پوشیده شده، اما وسعت خود محوطه‌ها به‌رغم در نظر داشتن تمامی دوره‌ها در کاه سره، آسیاب و ناو تپان اندک است. در واقع هیچ‌یک از محوطه‌ها وسعت بالا یا نهشته‌های بسیار قطوری از دوره نوسنگی ندارند. برخلاف ارتفاعات زاگرس که در آن محوطه‌های شاخصی چون گوران، شیخی‌آباد، گنج‌دره با نهشته‌های زیادی از دوره نوسنگی وجود دارد، در منطقه سرپل زهاب استقرارهای نوسنگی چنین ویژگی ندارند.

ما هیچ محوطه با قدمت قطعی مرحله نوسنگی بدون سفال را در منطقه نیافته‌ایم، با این حال در محوطه‌هایی چون کاه سره، شتر مل یا نوشیروان احتمال وجود بقایای مرحله نوسنگی بدون سفال منتفی نیست، اما ارزیابی چنین فرضی تنها با کاوش‌های لایه‌شناختی ممکن خواهد شد. از این رو باید موقتاً استقرار در دشت‌های منطقه سرپل‌زهاب را دوره نوسنگی با سفال (دوره نوسنگی میانی / هزاره هفتم پ.م) دانست. سبک‌های سفالی حاکی از رواج گونه‌های بچه قورباغه‌ای، هندسی و خطی سراب است و هیچ نمونه‌ای به سبک سفال سیاه بید (نوسنگی جدید) از این بررسی به دست نیامده است.



تصویر ۱۲. یافته‌های سنگی محوطه بیرگ

برآیند

فقدان محوطه‌های باز دوره پارینه‌سنگی و تمرکز آثار این دوره تنها در غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای به احتمال زیاد با جریان‌های زمین‌ریخت‌شناسی در ارتباط است تا هر چیز دیگر؛ اما محوطه‌های دوره نوسنگی آنهایی هستند که بر فراز بلندی‌ها یا در دامنه ناهمواری‌های قرار گرفته‌اند. بی شک محوطه‌های

دیگری از این دوره وجود دارد که در زیر رسوبات دفن شده‌اند، از این رو مشخص است که محوطه‌های شناسایی شده مربوط به این دوره همان‌هایی هستند که از رسوبات در امان مانده‌اند. این مکان‌ها دارای مواد فرهنگی مشابه استقرارهای دوره نوسنگی با سفال در گوران و سراب در مناطق مرتفع زاگرس مرکزی و جارمو و تمرخان در بین‌النهرین است.

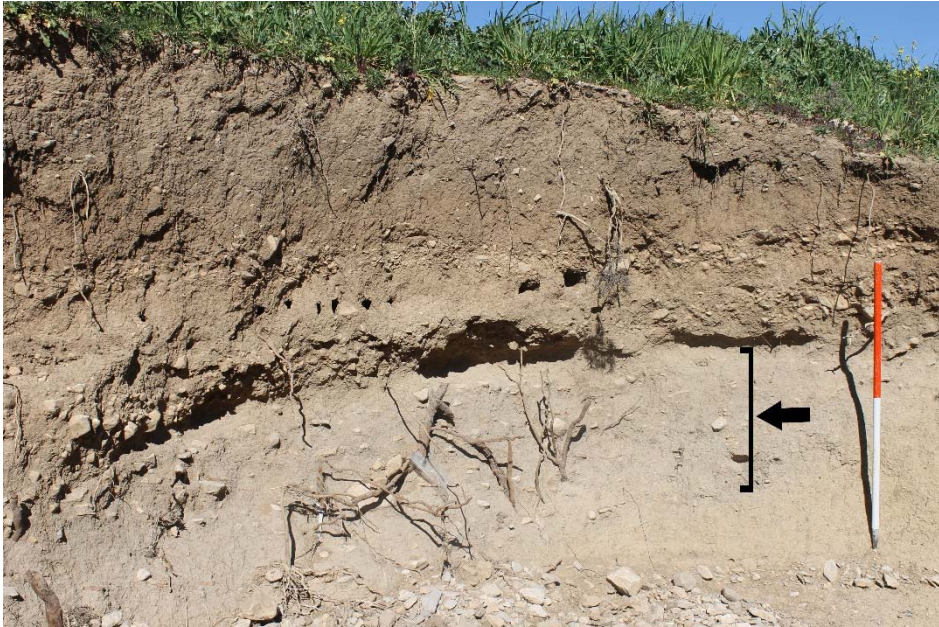
ارزیابی‌های مقدماتی حاکی از نقش تأثیرگذار عوامل مختلفی چون عوامل محیطی و جغرافیایی در شکل‌گیری سیمای باستان‌شناسی دوره نوسنگی منطقه است. به‌عنوان مثال وجود کوه‌های باخ، شاه‌نشین، گاومیشان، بان طاق، دنه خشک، برز و ... در بخش‌های مختلف منطقه و جریان سرتاسری رودخانه الوند و دله شیر از شمال شرق به جنوب‌غرب‌وز و همچنین سراب‌ها و چشمه‌های آب منطقه، شرایط ویژه‌ای را ایجاد نموده‌اند که حتی بدون آغاز بررسی‌های اولیه نیز، این امکان وجود داشت که با توجه به تجربه و شناختی که از چنین محیط‌هایی داریم بتوان مکان‌های باستانی یا محل برخی از فعالیت‌های گذرای مردمان دوره باستان و به‌ویژه دوره نوسنگی را در آن منطقه تخمین بزنیم. در مجموع همه مدارک و شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که در منطقه سرپل زهاب، موقعیت جغرافیایی بیش از هر چیزی در شکل‌گیری، تداوم و حتی دفن شدن محوطه‌ها تأثیرگذار بوده است. آن‌گونه که نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهند باوجود بررسی‌های گسترده در کوهپایه‌های غربی زاگرس مرکزی شمار اندکی محوطه از دوره نوسنگی قدیم و میانی شناسایی شده است، بررسی‌های جدید نیز نتیجه‌ای مطلوب‌تر دربر نداشته است. لوین و همکارانش معتقدند که چنین وضعیتی در نواحی شرقی‌تر، یعنی ماهیدشت به علت رسوب‌گذاری شدید دشت رخ‌داده و اگر هم روستای آغازینی وجود داشته در زیر رسوبات دفن شده‌اند (Brooks *et al.*, 1982; Brooks, 1989)؛ اما آن‌گونه که اسمیت و مورتسن نیز معتقدند باینکه عوامل زمین‌ریختی چون فرسایش و انباشت رسوبات را می‌توان باعث نابودی یا مدفون شدن این محوطه‌های اولیه به حساب آورد، اما در حین حال نمی‌توان چنین عوامل طبیعی را دلیل اصلی کمیابی شواهد باستان‌شناختی اوایل دوره نوسنگی دانست (Smith and Mortensen, 1980). یانگ و اسمیت معتقدند که محوطه‌های آغازین را باید در محیط‌های بسته، دره‌های جانبی کم‌عرض و گاه مرتفع جستجو کرد و نباید انتظار یافتن آنها را در دره‌های بزرگ و باز داشته باشیم (اسمیت و یانگ، ۱۳۸۲: ۴۳).



تصویر ۱۳. رسوبات فرسایش یافته از ارتفاعات کوه پرز که در دشت قلعه شاهین نهشته می شوند



تصویر ۱۴. رسوبات آبرفتی دورهٔ هلوسن در کف دشت، نزدیکی شهر کنونی سرپل زهاب (دشت قلعه شاهین)



تصویر ۱۵. مواد فرهنگی دوره نوسنگی در زیر رسوبات آبرفتی دوره هلوسن در شمال شرقی دشت زهاب، در نزدیکی الیاسی خلیفه حسن

آن‌گونه که قابلیت‌های محیطی و به‌ویژه موقعیت و الگوی پراکنش محوطه‌ها نشان می‌دهد نمی‌توان پذیرفت که در دوره نوسنگی تنها پنج شش محوطه در منطقه سرپل ذهاب وجود داشته است و همه آنها همین‌هایی باشند که طی بررسی‌های میدانی اخیر شناسایی شده‌اند؛ زیرا نگاهی به نقشه پراکندگی استقرارها و موقعیت کشف آنها نشان می‌دهد که این محوطه‌ها فقط آنهایی هستند که از رسوبات دوره هلوسن در امان بوده و به سبب موقعیت قرارگیری و مکان‌گزینی‌شان دفن نشده‌اند. همین موضوع و قرارگیری محوطه‌هایی چون تپه کاسره و نوشیروان بر فراز برجستگی‌های منفرد کف یا حاشیه دشت به خوبی نشان می‌دهد که بحث روند شکل‌گیری محوطه و دگرگونی‌های پساانباشتی استقرارهای دوره نوسنگی آن تا چه اندازه می‌تواند پذیرفتنی باشد. در این دو محوطه که بر فراز برجستگی‌های طبیعی واقع شده‌اند، بقایای استقرار از رسوب‌گذاری در امان بوده، در عوض در محوطه‌ای چون آسیاب که در کف دشت و احتمالاً بر بستر طبیعی کم‌ارتفاعی واقع گردیده، تنها یافته‌های اندکی در سطح قابل مشاهده است و محوطه به‌کلی زیر رسوبات دفن شده است^۸. به نظر می‌رسد که اگر شخم‌های عمیق

^۸ با اینکه رسوبات آبرفتی دوره هلوسن چهره دشت‌های منطقه را تا حدودی دگرگون کرده، اما شمار نسبتاً بالای محوطه‌های پس از دوره نوسنگی که در اغلب چشم‌اندازهای منطقه و محیط‌های گوناگون پراکنده‌اند، نشان می‌دهد که احتمالاً سرعت

و یا حفریات غیر مجاز نبود، ما نمی‌توانستیم در این محوطه و همچنین محوطه ناو تپان پی به وجود بقایایی دوره نوسنگی ببریم. همین نکته به خوبی نشان می‌دهد که شانس کشف آنها در چشم‌انداز منطقه به خوبی با موقعیت قرارگیری محوطه و حتی دخل تصرف‌های بعدی در ارتباط بوده است. موقعیت محوطه‌های مهمی چون کاسره، نوشیروان، ناو تپان و شتر مل نشان می‌دهد که محوطه‌های نوسنگی بیشتر متمایل به استقرار در کوهپایه‌ها، حاشیه دشت و سطح برجستگی‌های طبیعی بوده‌اند. کشف چند قطعه سفال ساده با آمیزه کاه و فناوری ساخت ابتدایی که احتمالاً به دوره نوسنگی تعلق دارند و در برش ایجاد شده توسط یک جریان آب در زیر رسوبات آبرفتی جایی در شمال شرق دشت زهاب آشکار شده بود، نشان از دگرگونی چهره دشت و نرخ نسبتاً بالای رسوب‌گذاری این نواحی دارد. خاک‌برداری عمیق در کف دشت و جنوب شهر سرپل‌زهاب هم به خوبی نشان می‌دهد کف دشت‌های منطقه با رسوبات عمده‌ای پوشیده شده که ضخامت آن در جنوب سرپل‌زهاب به بیش از ۵ متر هم می‌رسد (تصویر ۱۳ و ۱۴ و ۱۵).

چنین وضعیتی به خوبی در دشت سرفیروزآباد در جنوب شرق منطقه ماهیدشت نیز قابل مشاهده است (نیکنامی و دیگران ۱۳۹۳؛ نیک‌زاد و دیگران ۱۳۹۱؛ Niknami et al., 2013; Nikzad, 2012). در سرفیروزآباد نیز محوطه‌های شناسایی شده دوره نوسنگی همگی در حاشیه دشت واقع گردیده‌اند. در واقع نگاهی به وضعیت سرتاسر زاگرس مرکزی به‌ویژه در نواحی که طی دوره هلوسن شاهد رسوب‌گذاری عمده‌ای نبوده، الگویی کم‌ویش مشابه را نشان می‌دهد. در این ناحیه که متشکل از دشت‌های میانکوهی کوچک و بزرگ است، در دوره هلوسن عوامل متعددی جغرافیایی از جمله شرایط اقلیمی و وضعیت زمین‌شناختی، سیمای طبیعی برخی از دشت‌های منطقه نظیر ماهیدشت، کرمانشاه، چمچمال، اسلام‌آباد غرب، روانسر را دچار تغییر شگرفی کرده و بیشتر محوطه‌های قدیمی‌تر که قاعدتاً اغلب هم کوچک و کم‌وسعت بوده‌اند را زیر رسوبات طبیعی دفن کرده است. در واقع محوطه‌هایی که از دوره نوسنگی منطقه می‌شناسیم همه مکان‌های دوره نوسنگی این نواحی نیستند و آنهایی هستند که از رسوبات در امان بوده‌اند. به‌عنوان مثال موقعیت محوطه‌هایی چون بر پلنگ در قصر شیرین، تپه کنه‌هر در دشت بیوه‌نیچ‌کوند و محوطه میله‌سر در دشت شوهان

رسوب‌گذاری از دوره مس‌سنگی به بعد تا حدودی کُند شده بود و به همین دلیل است که ما می‌توانیم در دشت‌های سیلابی نیز محوطه‌های دوره مس‌سنگی و پس از آن را ببینیم. علاوه بر رسوبات طبیعی، احتمال دفن کامل شواهد این دوره توسط استقرارهای بزرگ‌تر بعدی نیز وجود دارد که معمولاً در این شرایط تنها با گمانه‌زنی یا در نتیجه دست‌کاری‌های انسانی یا طی پروژه‌های عمرانی شناسایی می‌شوند.

اسلام‌آباد غرب، وِرگر در منطقه دورود فرامان، سراب یاوری در دشت کرمانشاه و دو سه محوطه در دشت چمچمال و فقدان محوطه‌های زیادی از این دوران در کف دشت‌های سیلابی، به خوبی حاکی از این وضعیت فراگیر در منطقه است (محمدی‌قصریان، ۱۳۹۲؛ فتاحی ۱۳۹۴؛ مرادی بیستونی، ۱۳۸۹؛ Darabi, 2015; Alibaigi, 2013; Mansouri and Mansouri 2016).

ظاهراً رسوب‌گذاری بالای دشت باعث شده ما تنها چند محوطه پراکنده که اغلب دور از هم واقع شده‌اند را در منطقه سرپل‌زهاب شناسایی کنیم، اما ظاهراً دشت میانکوهی قلعه شاهین با چهار محوطه (کاه‌سره، آسیاب، ناو تپان و شترمل) و دشت زهاب با یک محوطه و نهایتاً دشت بشیوه- پاتاوق بدون هرگونه محوطه‌ای؛ به ترتیب جذابیت‌های متفاوتی را برای استقرار جوامع دوره نوسنگی منطقه داشته‌اند. با این حال این بدین معنی نیست که از سایر دره‌ها، نواحی و چشم‌اندازهای گوناگون منطقه سرپل‌زهاب در دوره نوسنگی هیچ استفاده‌ای نشده، بلکه به نظر می‌رسد حداقل در دوره نوسنگی مهم یا قابل تشخیصی در این نواحی وجود نداشته است. ضمناً باید به این واقعیت اشاره کرد که احتمالاً از این نواحی مثلاً برای گردآوری سنگ خام، رمه‌گردانی، گردآوری میوه‌های وحشی، غلات خودرو، هیزم و ... استفاده می‌شده است که یافتن سرنخ‌هایی از آنها به شدت دشوار و حتی غیرممکن است.

پیشتر و بر اساس اطلاعات منتشرشده از جارمو و تمرخان و محوطه‌هایی چون سراب و گوران و سراب یاوری در دشت کرمانشاه همانندی‌های نزدیک میان مواد فرهنگی این دو ناحیه دور از هم جلب توجه می‌کرد (همچنین ن. ک: لوین و مک‌دانلد، ۱۳۸۸). یافته‌های کنونی از منطقه سرپل‌زهاب در حد فاصل این دو ناحیه یعنی ارتفاعات زاگرس در غرب و نواحی غربی‌تر در بین‌النهرین در درک بهتر یافته‌های این دو منطقه، کاملاً مفید واقع شده‌اند. تحلیل این یافته‌ها حاکی از این است که این نواحی در دوره نوسنگی و به‌ویژه بر اساس مدارک سفالی دارای سنت سفالی یکپارچه‌ای بوده که احتمالاً در ارتباط با یکپارچگی فرهنگی این نواحی بوده است. به‌واقع یافته‌های اخیر از سرپل‌زهاب نشان می‌دهد که شباهت مواد فرهنگی دشت‌های کرمانشاه و هلیلان و ماهیدشت با منطقه بین‌النهرین در دوره نوسنگی تنها محدود به یک شباهت ساده نیست و این نواحی که دربردارنده وسعت بسیار قابل ملاحظه‌ای هم هست، در دوره نوسنگی دارای سنت‌های یکسانی بوده‌اند. پیشتر الگویی کم‌وبیش مشابه در مورد قلمرو مواد فرهنگی هزاره پنجم پ.م منطقه زاگرس تا شمال غرب ایران توسط هنریکسون و ویتالی به بحث گذاشته شده بود (Henrickson and Vitali, 1987). هرچند پیشتر بر اساس همگونی‌های میان صنایع سنگی ارتباطات فرهنگی میان محوطه‌های هزاره هشتم و هفتم پ.م که دارای صنعت تولید مصنوعات سنگی مشهور به معلقاتی بوده‌اند، چنین بحث‌هایی مطرح شده

بود (Kozlowski, 1994; 1999; Kozlowski and Aurenche, 2005)، اما با توجه به ماهیت فناوری تولید صنایع سنگی چنین بحثی به راحتی قابل اثبات نبود. اکنون که این یکپارچگی در سنت‌های سفالی نیز به خوبی دیده می‌شود می‌توان به روشنی در مورد یکپارچگی فرهنگی یا حداقل یکپارچگی سنت تولید ظروف سفالی نیز به بحث نشست. به هر روی شباهت در سفال‌ها را می‌توان مدرکی مهم دال بر برهمکنش جوامع این دوره قلمداد نمود. این برهمکنش در پراکنش یافته‌هایی مانند افسیدین و اشیاء مرمری نیز نمود یافته است.

یکی از راه‌هایی که برای چند هزاره منطقه بین‌النهرین و ارتفاعات غرب ایران را به یکدیگر متصل می‌کرده، گذرگاه سرپل‌زهاب است. ظاهراً این راه نه تنها از هزاره چهارم پ.م، بلکه از هزاره هفتم پ.م و شاید پیش از آن (دوره پارینه‌سنگی) ارتباطات فرهنگی را امکان‌پذیر می‌ساخته است. با توجه به فقدان یافته‌های مشابه (سفال سبک سراب/جارمو) در استان‌های کردستان و آذربایجان^۹ و حتی شهرستان‌های پاره و ثلاث باباجانی در شمال گذرگاه سرپل‌زهاب و مناطق غربی استان ایلام در جنوب این گذرگاه مهم؛ و در مقابل مدارک قابل توجه مشابهی از یافته‌های دوره نوسنگی، در امتداد این راه به ویژه در دشت‌های سرپل‌زهاب، اسلام‌آباد غرب (عبدی ۱۳۸۰؛ Abdi, 2002)، ماهیدشت و کرمانشاه (Braidwood, 1960 a)؛ می‌توان به خوبی مسیر این ارتباطات را ترسیم کرد. از این رو می‌توان چنین مطرح کرد که ارتباطات فرهنگی و اقتصادی منطقه بین‌النهرین و حوضه دریاچه وان با زاگرس مرکزی نه از طریق شمال غرب ایران، بلکه از طریق کوهپایه‌های غربی زاگرس و احتمالاً گذرگاه سرپل‌زهاب صورت می‌گرفته است.

بر اساس یافته‌های بررسی مهم‌ترین محوطه نوسنگی که احتمالاً در بردارنده انباشت‌های بیشتری از دوره نوسنگی باشد، تپه نوشیروان است. فراوانی مصنوعات سنگی و شمار اندک قطعات سفالی ممکن است حاکی از وجود بقایای دوره نوسنگی بدون سفال در محوطه باشد، اما مهم‌ترین استقرار با

^۹ در مقاله‌ای به قلم دکتر بهرام آجورلو که در مجموعه مقالات «نوسنگی فلات ایران: پژوهش‌های جدید» منتشر شده است، طرح سفال منقوشی از محوطه اهرنجان- قره‌تپه در دشت سلماس ارائه شده که هیچ شباهتی با سفال موسوم به بچه‌قورباغه‌ای سراب/ جارمو ندارد. با توجه به قرار دادن طرح این سفال در کنار سه نمونه سفال با نقش بچه‌قورباغه‌ای از محوطه‌های جارمو، سراب و گوران خواننده به راحتی می‌تواند پی برد که نمونه کشف شده از دشت سلماس هیچ شباهتی با این دسته از سفال‌ها ندارد (Ājorloo, 2016: 163, Fig. 6 a). با این حال نویسنده به طرز غیرمنتظره‌ای این یافته را سفال گونه بچه‌قورباغه‌ای زاگرس دانسته و از این مشابَهت غیرقابل قبول، نتایجی در خصوص منشأ نوسنگی آذربایجان گرفته است (Ājorloo, 2016: 157).

دوره نوسنگی در دامنه‌های غربی کوهستان زاگرس ♦ ۷۵

سفال منطقه تپه کاه سره است، کاه سره با داشتن مجموعه متنوعی از سفال دوره نوسنگی میانی، محوطه ارزشمندی برای مطالعه دوره نوسنگی با سفال منطقه است.

سپاسگزاری

از آقای دکتر سیامک سرلک مدیر محترم پروژه گرمسیری در غرب ایران و آقای دکتر علیرضا سرداری زارچی در پژوهشکده باستان‌شناسی متشکریم. جا دارد از اعضای محترم هیئت بررسی خانم دکتر شکوه خسروی و آقایان دکتر محسن حیدری‌دستنائی، فرهاد فتاحی، محمدجواد جعفری سومار، تورج صادقی، حمدالله شیخ‌حسینی و ناصر امینی‌خواه سپاسگزاری کنیم. همچنین شایسته است از خانم سمیه زینعلی برای طراحی قطعات سفال، از آقای رحمت نادری برای طراحی مصنوعات سنگی و از آقای ناصر امینی‌خواه برای طراحی ادوات سنگی قدردانی کنیم. در این بررسی از اطلاعات مفید آقای فرهاد مرادی، دکتر ایرج رضایی و دکتر سامان حیدری‌گوران بهره‌مند شدیم که از آنها نیز سپاسگزاریم. علاوه بر این آقای دکتر سامان حیدری‌گوران و آقای سعید بهرامیان نقشه‌های مناسبی از منطقه در اختیار قرار دادند که از این بابت از آنها صمیمانه متشکریم. در پایان شایسته است از آقای دکتر حجت دارابی برای خواندن مقاله، ارائه نظرات ارزشمند و همچنین پیشنهادهای سازنده‌شان سپاسگزاری کنیم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- حیدری‌گوران، سامان و الهام قصدیان، ۱۳۸۹، بررسی، شناسایی و مستندسازی غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای باستانی در استان کرمانشاه، گزارش شهرستان‌های دالاهو، کرمانشاه و سرپل‌ذهاب، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمانشاه، (منتشر نشده).
- خوشابی، محمدحسین، ۱۳۴۹، غارها و تپه‌های ماقبل تاریخی مغرب ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر عزت‌الله نگهبان، (منتشر نشده).
- دارابی، حجت ۱۳۹۵، ادوات سنگی و مقوله تولید و آماده‌سازی غذا در محوطه نوسنگی چیا سبز شرقی، سد سیمره، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران ۱۰: ۷-۲۶.
- سرفراز، علی‌اکبر، صراف، محمدرحیم و اسماعیل یغمایی، ۱۳۴۷، بررسی استان کرمانشاهان، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور (منتشر نشده).

عبدی، کامیار ۱۳۸۰، «پژوهش‌های باستان‌شناختی در دشت اسلام‌آباد غرب؛ گزارش مقدماتی فصل یکم، ۱۳۷۷، فصل دوم، ۱۳۷۸»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال سیزدهم، شماره دوم، سال چهاردهم شماره اول، شماره پیاپی ۲۶ و ۲۷: ۴۷-۶۰.

علی‌بیگی، سجاد ۱۳۹۶، گزارش تعیین عرصه و حریم تپه نوشیروان دشت‌ذهاب، استان کرمانشاه (قطعه ۵ طرح گرمسیری)، آرشو پژوهشکده باستان‌شناسی، (منتشر نشده).

فتاحی، فرهاد ۱۳۹۴، «تپه کنه‌هر استقراری از دوره نوسنگی بدون سفال در غرب استان کرمانشاه»، در چکیده مقاله‌های همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، مهر ۱۳۹۴، به کوشش محمدحسین عزیزی‌خرانقی، مرتضی‌خان‌پور و رضا ناصری، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ص. ۴۹.

گنجوی، سعید ۱۳۴۹، بررسی در استان کرمانشاهان، آرشو سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور (منتشر نشده).

محمدرضا قصریان، سیروان، ۱۳۹۲، نیروی اعداد: رشد جمعیت در منطقه بیستون طی دوره نوسنگی و اوایل دوره مس‌سنگی (۴۰-۳۳ تا ۱۰۰۰۰ پ.م)، باستان‌شناسی ایران (۳): ۳۳-۴۰.

مرادی بیستونی، علیرضا، ۱۳۸۹، «ورگر: محوطه‌ای از اواخر دوره نوسنگی در شرق درود فرامان، کرمانشاه»، باستان‌شناسی ایران (۱): ۲۷-۳۴.

میرنجفی‌زاده، سیدجواد، ۱۳۵۰، غارنشینان و غارهای ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر عزت‌الله نگهبان، (منتشر نشده).

نیکنامی، کمال‌الدین، نیک‌زاد، میثم و سیما یداللهی، ۱۳۹۰، «بررسی استقرارهای دوره نوسنگی دشت سرفیروزآباد غرب زاگرس مرکزی»، پیام باستان‌شناس، سال هشتم، شماره ۱۶: ۱۶-۱۱.

نیکنامی، کمال‌الدین، علی‌بیگی، سجاد، نیک‌زاد، میثم، حیدری دستنایی، محسن، زینی‌وند، محسن، رضایی، ایرج و سیروان منهوی، ۱۳۹۴، «آثار و استقرارهای دشت سرفیروزآباد کرمانشاه از دوران پارینه‌سنگی تا دوره قاجار، گزارش مقدماتی فصل نخست بررسی‌های باستان‌شناختی در منطقه»، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال پنجم و ششم، شماره دهم و یازدهم: ۷۹-۶۰.

هول، فرانک، ۱۳۸۱، باستان‌شناسی غرب ایران، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.

ب) غیرفارسی

Abdi, K. 2002. *Strategies of Herding: Pastoralism in the Middle Chalcolithic Period of the West Central Zagros Mountains, Iran*, PhD. Thesis, Department of Anthropology, University of Michigan.

Adams, Mc. R. 1983. The Jarmo Stone and Pottery Vessels Industries, in Braidwood, L. S., Braidwood, R.J., Howe, B., Reed, C, A., and P. J. Watson (eds.), *Prehistoric Archaeology Along the Zagros Flanks*, The Oriental institute of the University of Chicago, 105: 209-232.

Ajorloo, B., 2016. "The Early pottery Neolithic Tradition of the Salmas plain in Azarbaijan, Northwestern Iranian Plateau", in Roustaei, K., and M.

- Mashkour (eds.), *The Neolithic of the Iranian Plateau: Recent Research*, Pp. 149- 167, Berlin: ex Orient.
- Alibaigi, S., 2013. Tapeh Sarab-e Yavari: A Neolithic site with Tadpole Ware on the Kermanshah plain, West Central Zagros, in Matthews, R., and H. Fazeli Nashli (eds.), *Neolithisation of Iran, The Formation of New Societies*, Pp.36-42, Oxford, Ox Bow Books.
- Biglari, A., Deo, S.G., Padhan, T., Bayrunvand, M., and D. Davoudi 2013. Newly discovered Prehistoric Cave and rock Shelter Sites in Salas Babajani City, Kermanshah Province, West Iran: A preliminary Report, *Pūratattva (Journal of the Indian Archaeological Society)* 43: 77-89.
- Braidwood, R. J., 1960 a. Seeking the World's First Farmers in Persian Kurdistan: a Full Scale Investigation of Prehistoric Sites Near Kermanshah, *Illustrated London News* 237: 695- 697.
- Braidwood, R. J., 1960 b. Preliminary Investigations Concerning the Origins of Food-Production in Iranian Kurdistan, *British Association for the Advancement of Science* 17: 214-18.
- Braidwood, R. J., 1961. The Iranian Prehistoric Project, 1959-1960, *Iranica Antiqua* 1: 3-7.
- Braidwood, R. J., B. Howe, and C. A. Reed 1961. Iranian Prehistoric Project, *Science* 133: 2008-2010.
- Braidwood, J. R., and B. Howe 1960. *Prehistoric Investigation in Iraq Kurdistan*, Oriental Institute of the University of Chicago, Studies in Ancient Oriental Civilization no. 31, Chicago University of Chicago Press.
- Brooks, I. A., 1989. *The Physical Geography, Geomorphology and Late Quaternary history of the Mahidasht Project Area, Qara Su Basin, central Western Iran, ROM Mahidasht Project Report 1*, Royal Ontario Museum, Toronto.
- Brooks, I., Levine, L., and R. Denell 1982. Alluvial sequence in central west Iran and implications for archaeological survey, *Journal of Field Archaeology* 9 (3): 285-299.
- Moradi, B., Mashkour, M., Eghbal, H, Azadeh Mohaseb, F, Ghassimi, T, Rahmati, E., Vahdati, A.A., Gratuz, B., and M. Tenberg 2016. "A short account of Kelek Asad Morad, A pre-pottery Neolithic site in Pol e Dokhtar, Luristan", in Roustaei, K., and M. Mashkour (eds.), *The Neolithic of the Iranian Plateau: Recent Research*, Pp. 1- 14, Berlin: ex Orient.
- Conard, N. J., and M. Zeidi 2013. The ground stone tools from the aceramic Neolithic site of Chogha Golan, Ilam province, western Iran, in Stone Tools in Transition: From Hunter-Gatherers to Farming Societies in the Near East, Borrell, F., Ibáñez, J. I., and M. Molist (eds.), Pp. 365-375, Bellaterra (Barcelona): Universitat Autònoma de Barcelona. Servei de Publicacions.

- Darabi, H., 2015. *An Introduction to the Neolithic revolution of the Central Zagros, Iran*, BAR International Series 2746.
- Darabi, H., Fazeli Nashli, H., Naseri, Riehl, S. and R. Young 2013. The neolithisation process in the Seimareh Valley: Excavations at East Chia Sabz, Central Zagros, in *Neolithisation of Iran: Formation The New Society*, Matthews, R. and H. Fazeli Nashli, Pp: 55-75, London, Ox bow Books.
- Darbi, H., Richter, T., and P. Mortensen 2018. New excavations at Tappeh Asiab, Kermanshah Province, Iran, *Antiquity*, Project Gallery 92 (361-2e): 1-6.
- Henrickson, E. F., and L. Vitali 1987. The Dalma Tradition: Prehistoric Inter-Regional Cultural Integration Highland Western Iran, *Paleorient* 13 (2): 37- 45.
- Herzfeld, E., 1920. *Am Tor von Asia*, Berlin.
- Hole, F., Flannery, K.V. and Neely, J.A. 1969. *Prehistory and Human Ecology on the Deh Luran Plain*, Memoirs of the Museum of Anthropology, no. 1, Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- Kirkbrid, D., 1972. Umm Dabaghiyah 1971: A Preliminary Report. An Early Ceramic Farming Settlement in Marginal North Central Jazira, Iraq, *Iraq* 34 (1): 3-15.
- Kleiss, W., 1975. "Beobachtungen in der Umgebung von Sarpol-I Zohab", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 8: 123-132.
- Kozlowski, S. K., 1994. Chipped Neolithic industries at eastern wing of the Fertile Crescent (Synthesis Contribution), in Gebel H. G., and S. K. Kozlowski (eds.), *Neolithic Chipped Stone Industries of the Fertile Crescent*, Pp. 143- 171, Studies in Early Near Eastern Production, Subsistence, and Environment 1, Berlin, ex Orient.
- Kozlowski, S. K., 1999. *The Eastern Wing of the Fertile Crescent: Late Prehistory of Greater Mesopotamian Lithic Industries*, BAR International Series 760. Oxford.
- Kozlowski, S. K., and O. Aurenche 2005. *Territories, Boundaries and Cultures in the Neolithic Near East*, BAR International Series 1362, Oxford.
- Levine, L.D., and T. Cuyler Young, Jr., 1986. A Summery of the Ceramic assemblages of the central Western Zagros from the middle Neolithic to the lateThird Millenium B.C, *Colloques internationaux CNRS, Préhistoire De La Mésopotamie 17-18-19 décembre 1984*, Editions du CNRS, Paris, 1986, pp. 15-53.
- Levine, L. D., and M. A. McDonald 1977. The Neolithic and Chalcolithic Periods in the Mahidasht, *Iran* XV: 39-50.
- Matthews, R., Mohamadifar, Y., Matthews, W., and A. Motarjem 2010. Investigating the Early Neolithic of Western Iran: The Central Zagros Archaeological Project (CZAP), *Antiquity* 84, Project Gallery.
- Levine, L. D., and M. A. Mc Donald 1977. "The Neolithic and Chalcolithic Periods in the Mahidasht", *IRAN* XV: 39-50.

- Matthews, R. and H. Fazeli Nashli (eds.) 2013. *Neolithisation of Iran: Formation The New Society*, London, Oxbow.
- Matthews, R., Mohamadifar, Y., Matthews, W., and A. Motarjem 2013. Investigating the Neolithisation of Society in the Central Zagros of Western Iran, in *Neolithisation of Iran: Formation The New Society*, Matthews, R. and H. Fazeli Nashli, Pp: 14-34, London, Oxbow.
- Matthews, R., Matthews, W., and Y. Mohammadifar (eds.), *The Earliest Neolithic of Iran: 2008 excavations at Sheikh-e Abad and Jani: Central Zagros Archaeological Project*, Oxford, British Institute of Persian studies, Oxbow Books.
- Mansouri, S., and P. Mansouri 2016. "Bar-e Palang, A Newly discovered Aceramic Neolithic site in Western Zagros Mountain, Iran", *Antiquity* 90 (352), Project Gallery, Available at: <https://www.antiquity.ac.uk/projgall/mansouri352>.
- McDonald, M. M. A., 1979. *An examination of mid-Holocene settlement patterns in the central Zagros region of western Iran*, Ph.D. Thesis, University of Toronto.
- Meldgard, J., Mortensen, P., and H. Thrane. 1964. Excavation at Tepeh Guran, Luristan, *Acta Archaeologica* 34: 97-133.
- Mortensen, P., and P.E.L. Smith 2014. A Survey of Prehistoric Sites in The Harsin Region, 1977, *Modares Archaeological Research* 10-11: 1-10.
- Mortensen, P., 2014. 1964. *Excavation at Tepeh Guran, Luristan: The Neolithic Period*, *Acta Iranica* 55, Leuven, Peeters.
- Niknami, K.A., Nikzad, M., 2012. "New evidence of the Neolithic period in West central Zagros: the Sarfirouzabad-Mahidasht region, Iran", *Documenta Praehistorica* XXXIX: 452-458.
- Niknami, K.A., Nikzad, M., Alibaigi, S., 2013. "Neolithic settlement patterns of the Sarfirouz Abad plain, Central West Zagros", in *Neolithisation of Iran: Formation The New Society*, Matthews, R. and H. Fazeli Nashli, Pp: 36-42, London, Oxbow.
- Pullar, J., 1990. *Tepe Abdul Hosein, A Neolithic Site in Western Iran, Excavations 1978*, BAR International Series 563, Oxford.
- Smith, P. E. L., 1990. Architectural Innovation and Experimentation at Ganj Dareh, Iran, *World Archaeology* 21 (3): 323-35.
- Smith, P.E.L., and P. Mortensen 1980. Three new early Neolithic sites in western Iran, *Current Anthropology*, 21(4): 511-512.
- Smith, P.E.L., Young, T.C., 1983. The Force of number: Population pressure in the central western Zagros 12000-4500 B. C., in: *The Hilly Flanks and Beyond*, Essays in the Prehistory of Southwestern Asia Presented to Robert J. Braidwood, T. C. Young, P. E. L. Smith and P. Mortensen (eds.), *Studies in Ancient Oriental Civilization*, No. 36, Pp: 141- 161, The Oriental Institute of University of Chicago.

برای فیروز باقرزاده با امید پذیرش

سفال گونه امیر در شهر سوخته

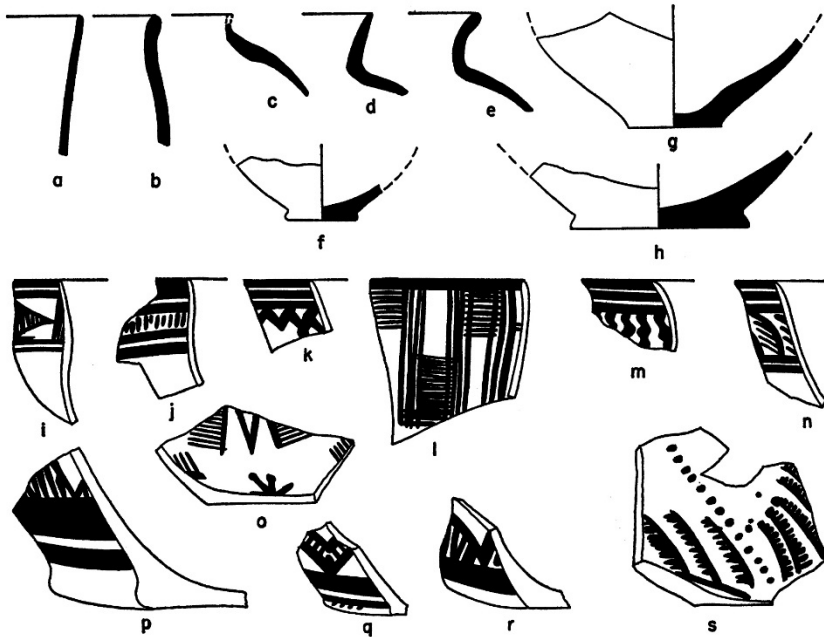
سید منصور سید سجادی

سرپرست کاوش های شهر سوخته

مطالعات و شناسایی گونه شناسی سفال های به دست آمده از کاوش های باستان شناسی جنوب شرق ایران و محوطه هایی چون شهداد، تپه یحیی، کنارصندل، بمپور و به ویژه شهر سوخته در شناسایی وضع جوامع سرزمین های هند و ایرانی از اهمیتی بسزا برخوردارند. یک گونه سفال خاکستری، عمدتاً از هزاره سوم پم یکی از این عوامل مشترک موجود در میان این سرزمین هاست. این سفال خاکستری خود به دو گروه متمایز فیض محمد و امیر تقسیم می شود. شباهت های بسیار بین نمونه های پیداشده از این دو گونه سفال در جنوب شرقی ایران و بلوچستان پاکستان و به ویژه در دو منطقه دشت کجی در بلوچستان پاکستان و دشت سیستان در ایران و افغانستان نشان دهنده وجود ارتباطات موجود بین این دو منطقه است.

یک گروه از این سفال ها ظروف خاکستری رنگ منقوشی است که برای نخستین بار توسط اشتین در محوطه باستانی شاهی تومپ و سپس در گورستان های جنوب شرقی ایران و بلوچستان پاکستان تشخیص و گزارش شده است (Stein 1931: 93). بنا بر نوشته اشتین، وی در یکی از گورهای شاهی تومپ یک گروه از خمره ها، کاسه ها، دیگ های سفالی و فنجان هایی با بدنه نازک خاکستری پیدا کرد و چنین نظر داد که بدنه این ظروف نازک تر از آن هستند که بتوان در زندگانی روزمره از آنها استفاده کرد. بعدها والتر فیر سرویس نمونه های دیگری از این سفال خاکستری را در سیستان افغانستان پیدا کرد و با تفاوت گذاشتن آن با گونه دیگری از سفال خاکستری منطقه، این گروه دومی را سفال گونه امیر (Emir) نامید. بنا بر نظر فیر سرویس سفال گونه امیر نوعی سفال شکیل و ظریف خاکستری رنگ با نقوش عموماً متفاوت و محصور در تعدادی خطوط منحنی در کاسه های نسبتاً عمیق

و گود است و تزئینات گونهٔ دیگر سفال خاکستری که به نام فیض محمد خوانده می‌شود منحصر به تعدادی نقوش هندسی، گیاهی است که ترکیباتی با همدیگر را می‌سازند (Fairservis 1961: 86).



تصویر ۱. سفال گونهٔ امیر (Fairservis 1961: Fig. 44)

گونهٔ سفال امیر در دیگر بخش‌های جنوب شرقی ایران از جمله در گورستان‌های خوراب و بعدها دامین و بمپور نیز پیدا شده است (Stein 1929) و مربوط به اواخر هزارهٔ چهارم و نیمه اول هزارهٔ سوم پم است.

ویژگی‌های سفال گونهٔ امیر

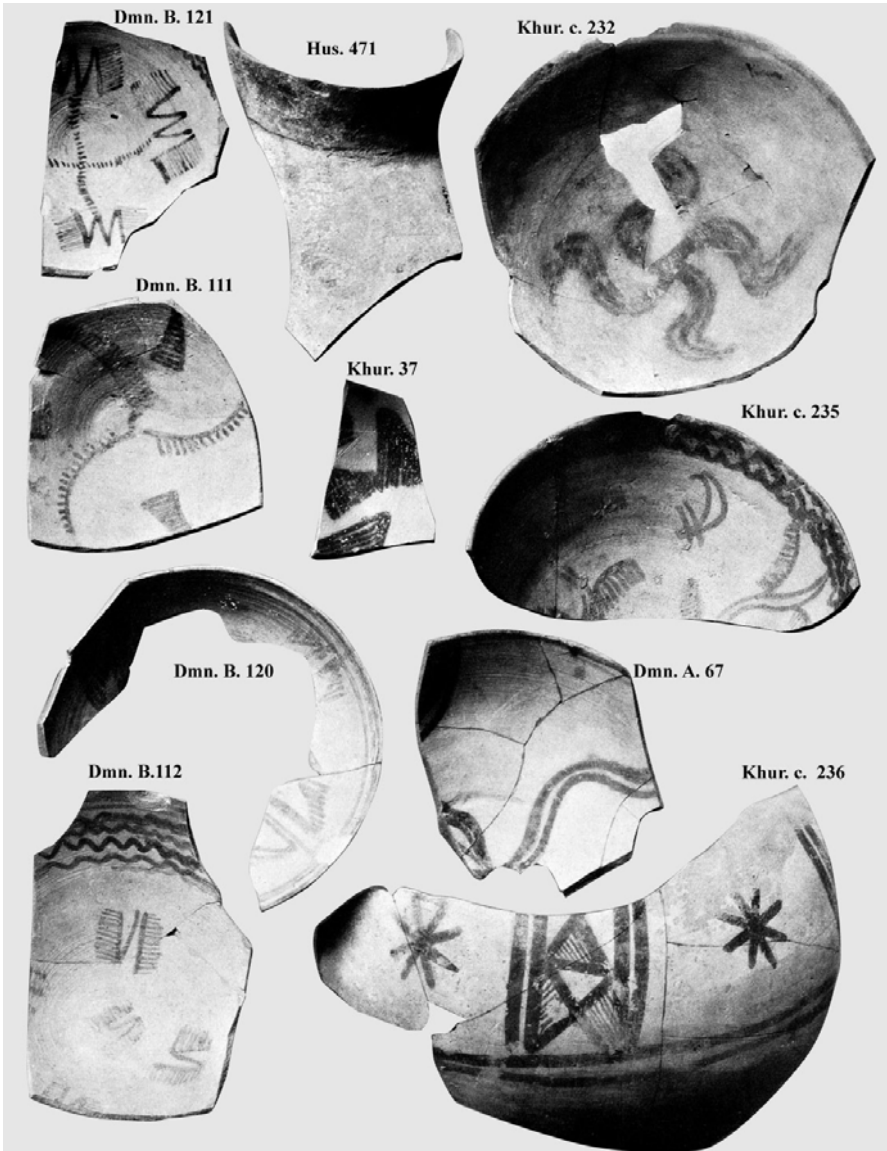
گونهٔ امیر سفال منقوش سیاه یا قرمز رنگی بر زمینه خاکستری است که در شرق ایران و بلوچستان پاکستان به وفور پیدا می‌شود (Wright 1984: 137). اشتین در بررسی‌های دیگری وجود سفال خاکستری منقوش را در بمپور و دره کج در پاکستان نیز گزارش کرده و آنها را با سفال خاکستری لورالی (Loralai) پاکستانی یکی دانسته است (Stein 1929 : 35) در صورتی که سفال خاکستری منطقهٔ مورد گفت‌وگو به دو گروه متفاوت و در عین حال مرتبط با هم یعنی گونه‌های امیر و فیض محمد تعلق دارند که از یک طرف و در عین هم‌زمانی تقریبی و شباهت‌های صوری اولیه با هم تفاوت دارند و

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۸۳

از سوی دیگر با سفال‌های خاکستری هم‌زمان خود نیز متفاوت‌اند. سفال‌های مورد بحث اشتین در لورالی نه از گونه‌ امیر، بلکه از گونه‌ سفال‌های فیض محمد بوده که خصوصیات آنها با سفال امیر تفاوت‌های چشمگیری دارند.



تصویر ۲. سفال خاکستری گونه‌ امیر گورستان‌های خوراب، دامن و بمپور (Stein 1931)

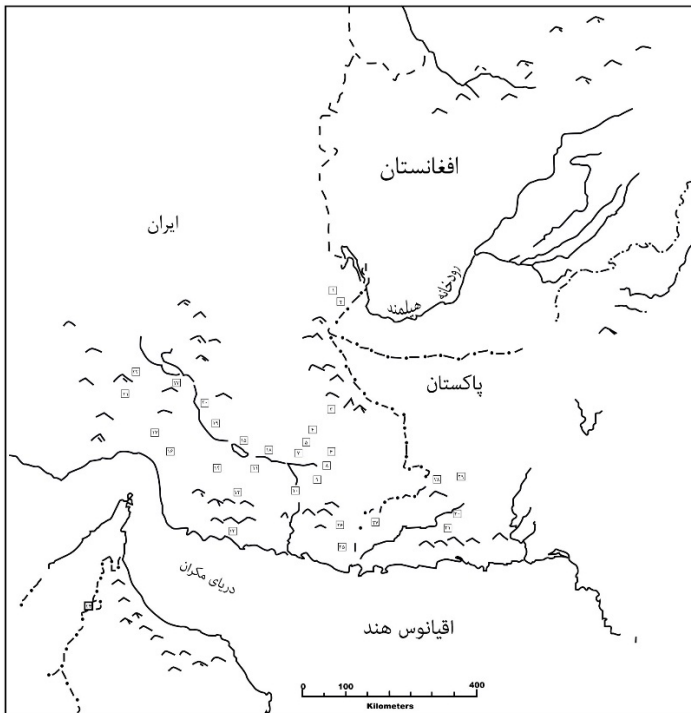


تصویر ۳. سفال خاکستری گونه امیر گورستان های خوراب و دامن (Stein 1931)

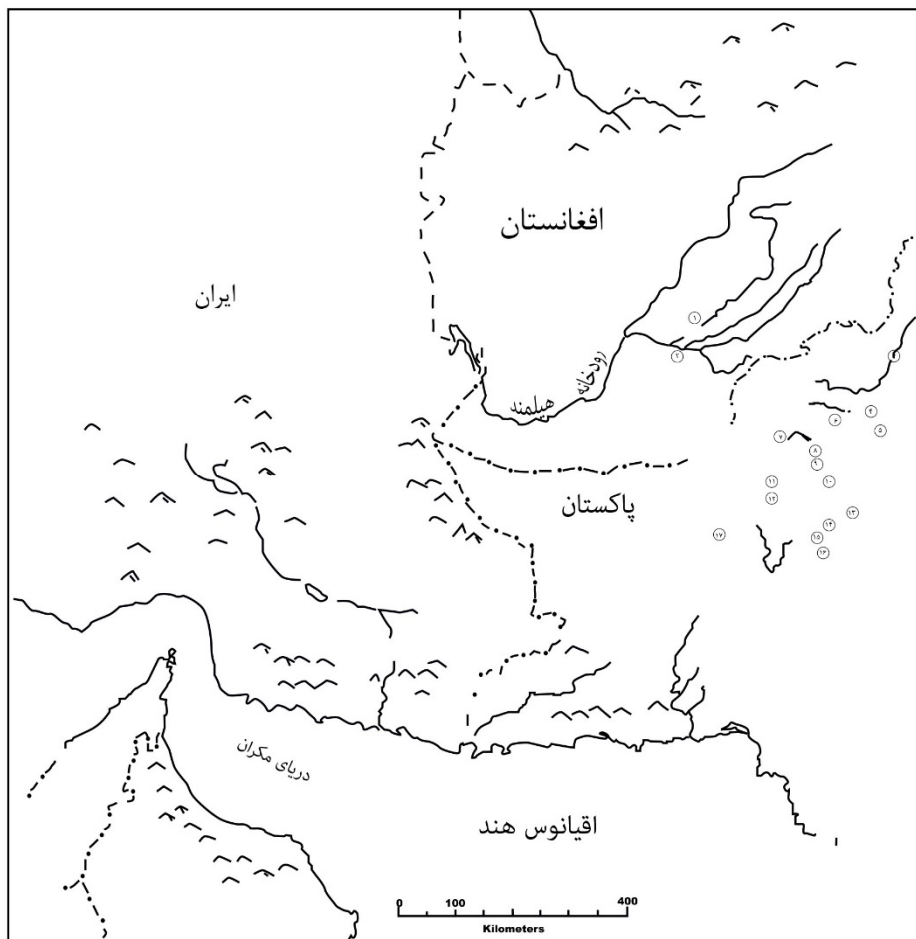
از نظر جغرافیایی بیشتر نمونه های دو گونه سفال فیض محمد و امیر در جاهایی مختلف از یکدیگر دیده می شوند. سفال فیض محمد بیشتر در دشت کچی، سراوان، کوپته، زاب و لورالی حضور دارد در حالی که سفال امیر در سیستان، کرمان، بمپور، دشت کج مکران و عمان دیده شده و در

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۸۵

نقاط محدودی نیز هر دو نوع سفال با هم و هم‌زمان دیده می‌شوند که عبارت‌اند از شهر سوخته و منطقه گردان ریگ و موندیگاک که دارای مقدار کمی از هر دو گونه سفال است، اگرچه همانند شهر سوخته سفال گونه فیض محمد آن بسیار محدود بوده است. سفال گونه فیض محمد پیداشده در شاهی تومب از بخش‌های مسکونی به‌دست‌آمده درحالی‌که سفال امیر عمدتاً در قبرستان محوطه دیده‌شده است (Wright 1989: 140). در مجموع می‌توان گفت توزیع و گستردگی سفال گونه امیر بیشتر در جنوب شرقی ایران و جنوب غربی بلوچستان پاکستان دیده‌شده است (تصویر ۴) درحالی‌که گستردگی سفال گونه فیض محمد تقریباً منحصر به شمال پاکستان بوده (تصویر ۵) و فقط در چهار محوطه مهم دیگر ایرانی و پاکستانی به همراه سفال گونه امیر نیز دیده‌شده است (تصویر ۶). مجموعه زیادی از سفال‌های خاکستری گونه فیض محمد و امیر در موزه آیچی ژاپن وجود دارد که توسط پژوهشگران ژاپنی با نام سفال‌های جنوب پاکستان معرفی شده است (Shudai et al. 2011).



تصویر ۴. توزیع سفال گونه امیر در جنوب شرق ایران و بلوچستان پاکستان (Wright 1989 : fig.4 با اصلاحات). ۱. شهر سوخته. ۲. رود بیابان. ۳. منطقه خاش. ۴. دامن. ۵. قلعه سرداق. ۶. کتوکان. ۷. بمپور. ۸. شهر دراز. ۹. خوراب. ۱۰. مولی. ۱۱. ده قاضی. ۱۲. فنوج. ۱۳. سدبیج. ۱۴. تم قاسم آباد. ۱۵. چاه حسینی. ۱۶. تم مندار. ۱۷. سلطان میری. ۱۸. پیر کنار. ۱۹. نکول. ۲۰. جمال آباد. ۲۱. رود خشک. ۲۲. تبه یحیی. ۲۳. کنار صندل. ۲۴. هیلی. ۲۵. دمب کوه. ۲۶. شاهی تومب. ۲۷. نظیر آباد. ۲۸. سر پرم. ۲۹. جای دمب. ۳۰. چیری. ۳۱. تبه پک

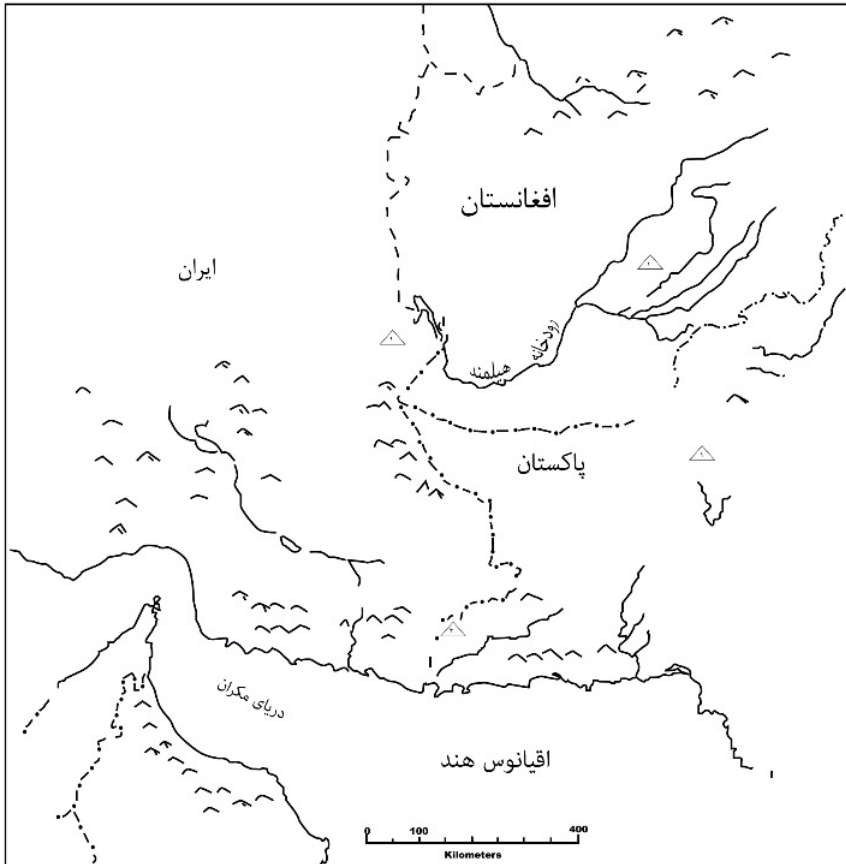


شکل ۵. توزیع و گستردگی سفال گونه فیض آباد در شمال پاکستان و جنوب شرق ایران (Wright 1989 : fig.4 با اصلاحات). ۱. سعید قلعه، ۲. ده موراسی گوندای، ۳. پریانو گوندای، ۴. رانا گوندای، ۵. دبر گوت، ۶. سورجنگل، ۷. دمب سادات، ۸. فیض محمد، ۹. کیرتا مهرگره، ۱۰. پیراک، ۱۱. کوت ریسانی، ۱۲. نوشارو، ۱۳. لورالی، ۱۴. بودسانی دمب، ۱۵. کورتا، ۱۶. پاتانی دمب، ۱۷. انجیرا-سیاه دمب

آثار منقول پیدا شده از دوره فیض محمد در محوطه های گوناگون مرحله تکاملی آثار دوره پیشین کچی بک است که تاریخ ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ پم برای آن پیشنهاد شده است و آغاز دوره فیض محمد مصادف با نیمه اول هزاره سوم (۳۰۰۰-۲۶۰۰ پم) و تاریخ پایان آن را می توان حدود نیمه آخر هزاره سوم پم تعیین کرد. مهم ترین تولیدات سفالی دوره فیض محمد یک نوع سفال ظریف و تزئینی خاکستری رنگ است که به همین نام نیز شناخته می شود. پیشرفت فنی در تولید و پخت سفال های قرمز و خاکستری

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۸۷

متماایل به قرمز در دورهٔ V مهرگره مقدمات اولیه تولید این نوع سفال خاکستری را فراهم آورده است. این سفال‌های خاکستری در حرارت بالایی پخته‌شده و دارای نقوش طبیعی و هندسی به رنگ سیاه است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۸).



تصویر ۶. محوطه‌های دارای سفال‌های گونهٔ امیر و فیض محمد در جنوب شرق ایران و بلوچستان پاکستان (Wright 1989 : fig.4 با اصلاحات). ۱. موندیگاک، ۲. بوراکاپوتو، ۳. شاهی تومب، ۴. شهر سوخته.

در بررسی‌های وسیعی که ریتا رایت دربارهٔ سفال‌های خاکستری سرزمین‌های هندوایرانی انجام داده سه گونه سفال امیر را شناسایی کرده است. گونهٔ اول گونه‌ای است که رنگ خمیرهٔ آن خاکستری مایل به قهوه‌ای روشن است و هر دو سطح درونی و بیرونی آن با نقوشی تزئین شده و اغلب آنها کاسه‌های دهان باز عمیق است. این گونه سفال در شهر سوخته برای مدتی طولانی از فازهای ۱۰ تا ۵ دیده‌شده که ۹۰٪ آنها متعلق به فازهای ۹ تا ۷ بوده است.

نوع دوم سفال گونه امیر شهر سوخته دارای بدنه بسیار نازک به رنگ خاکستری تیره است. رنگ خمیره این سفال از قهوه‌ای تا خاکستری است و هر دو سطح بدنه بیرونی و درونی آن منقوش است. بیشترین شکل این سفال را کاسه‌های نسبتاً کوچک اما عمیقی با بدنه نازک تشکیل می‌دهند و شکل‌های رایج دیگر آن خمیره‌ها و فنجان‌ها هستند. این گونه سفال بیشتر در فازهای ۷ تا ۴ پیدا می‌شود اگرچه در فازهای ۹-۸ و همچنین فاز ۳ نیز نمونه‌هایی از آن دیده شده است.

نوع سوم از سفال امیر در گوری در محوطه هیلی ۸ در عمان و بعداً در شبه جزیره عربستان پیدا شده است. این گونه سوم شامل کاسه‌های بزرگ عمیق دهان باز شبیه گونه ۲ با سطح خارجی صیقلی داده شده‌ای است و روی نقوش داخلی و خارجی آنها کار بیشتری انجام شده است (Wright 1989: 146). در واقع به نظر می‌رسد که این گونه سوم ترکیبی از گونه‌های یک و دو است اما گونه بسیار رایجی نبوده و فقط تعداد معدودی از آنها در فازهای ۵ و ۶ استقرار در شهر سوخته پیدا شده است.

ریتا رایت در تکمیل توضیحات مختصر فیر سرویس درباره سفال گونه امیر به جزئیات ویژگی‌های این گونه سفال و مقایسه آن با گونه فیض محمد نیز پرداخته و آن را به شرح زیر خلاصه کرده است.

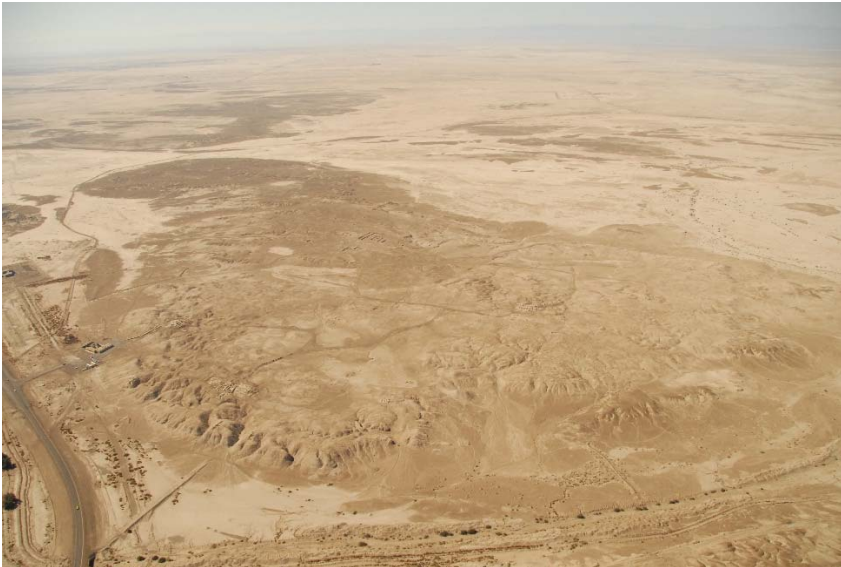
جدول ۱. مقایسه ویژگی‌های سفال گونه‌های فیض محمد و امیر (Wright 1989: Table 2)

ویژگی‌ها	گونه فیض محمد	گونه امیر
شکل ظرف	کاسه‌های دهان باز کم عمق. کف پایه دار، جام، گلدان، و خمیره‌هایی با بدنه راست گوشه	کاسه‌های دهان باز عمیق، لبه ساده و کف صاف، خمیره‌های کروی، فنجان
سطح بدنه	صاف، رنگ خاکستری روشن یکدست تا خاکستری نیمه تیره. گاهی قهوه‌ای کم رنگ. گاهی دارای اسلیپ	صاف، رنگ خاکستری تیره تا قهوه‌ای، صیقلی گاهی لکه دار
خمیره	بسیار ظریف، شاموت به ندرت دیده می‌شود	بسیار ظریف، شاموت به ندرت دیده می‌شود
تزیینات بدنه	رنگ سیاه یا قرمز، مات، گاهی براق. تنها یا رویه بیرونی یا رویه درونی	رنگ سیاه، (گاهی قرمز)، براق (گاهی مات). رویه بیرونی و درونی و یا هر دو رویه
نقش مایه	ترکیبی یا مجموعه‌ای از نقوش	نقوش گوناگون
توزیع جغرافیایی	دشت کچی، کلات، کویته، زاب، لورالی، سیستان	سیستان، کرمان، بمپور، دشت کج، هیلی (عمان)
ضخامت بدنه	۲ میلی متر تا ۱ سانتی متر	۲-۶ میلی متر
درجه سختی	۲/۵ درجه موهه Mohe	۳/۵ تا ۵ درجه موهه
ساخت	چرخ ساز	چرخ ساز

سفال گونه‌ امیر شهر سوخته

فناوری ساخت سفال امیر و سفال بسیار نزدیک به آن یعنی گونه‌ فیض محمد شبیه به هم بوده‌اند. این شباهت‌ها در شکل دادن ظروف زمانی که هنوز مرطوب بوده‌اند، نازکی بدنه، مخلوط بودن رنگ‌های نقوش و سبک پختن آنها در کوره دیده می‌شود. خمیره ظروف خاکستری منقوش گونه‌ امیر شهر سوخته به خوبی پالایش داده‌شده و شاموت آنها ماسه بوده و در دمای بیش از ۱۰۰۰ درجه سانتی‌گراد حرارت دیده‌اند و از دوره I استقرار به بعد مرسوم بوده‌اند (Tosi 1983: 133). ظروف خاکستری شهر سوخته بین ۶۵۰ تا ۹۰۰ درجه سانتی‌گراد حرارت دیده‌اند. نتیجه‌آزمایش‌های انجام‌شده روی این گونه سفال نشان داده‌اند که با افزایش حرارت، سفال به تدریج رنگ قرمز به خود می‌گیرد و استحکام آن بیشتر می‌شود و در حرارت بالای ۹۲۰ درجه پوسته‌پوسته‌شده از فرم اصلی خود خارج می‌شود و در درجه بالای ۱۱۰۰ سانتی‌گراد سطح آن شیشه‌ای می‌شود (Tosi 1983: 136). مقدار تولید سفال خاکستری در شهر سوخته نسبت به سفال نخودی به مراتب کمتر بوده که این کمبود می‌توانسته دلایل فراوانی مانند نیاز بیشتر دقت در ساخت، طراحی نقوش و پخت ظروف در کوره داشته باشد.

مقدار سفال شهر سوخته بسیار زیاد است. بیش از ۷۵ درصد از سطح این محوطه را سفال پوشانده و در برخی از قسمت‌های شهر بدون پا گذاشتن روی لایه‌های سفالی بیرون‌زده نمی‌توان حرکت کرد. علت این زیادی و حجم بسیار زیاد سفال را شاید بتوان در عللی مانند بزرگی محوطه^۱، جمعیت زیاد و طول تقریباً ۱۴۰۰ ساله استقرار در این محوطه خلاصه کرد.



تصویر ۷. پهنه شهر سوخته از هوا (عکس: مدیا رحمانی)

سفال مصرفی این شهر در نقاط مختلفی و به صورت تخصصی تولید می شده است. غیر از خود محوطه بزرگ شهر سوخته مراکز صنعتی دیگری همچون تپه دشت یا تپه های رود بیابان مراکز عمده تولید سفال این شهر بوده اند. علاوه بر آن، در طول تقریباً ۴۰ کیلومتری راه شهر سوخته به سر دوراهی بیرجند و زاهدان و در عمق تقریبی ۱۲-۱۵ کیلومتری در شرق جاده زابل به زاهدان تعداد بسیار زیادی کارگاه های صنعتی تخصصی وجود دارد که کارگاه ها و کوره های سفالگری نیز به فراوانی در میان آنها دیده می شود.

سفال شهر سوخته عمدتاً به سه گروه نخودی، خاکستری و رنگارنگ تقسیم می شود و با وجود نزدیکی محوطه به بلوچستان مقدار بسیار ناچیزی سفال قرمز نیز در مجموعه سفال های شهر سوخته دیده می شود که تقریباً همگی وارداتی بوده و ساخت این شهر یا روستاهای اقماری آن نیست. به سبب حجم بسیار زیاد و شگفت انگیز سفال به دست آمده طی کاوش ها و یا گسترده روی سطح تپه که تعداد آنها به میلیون ها قطعه می رسد، تاکنون آمار دقیقی از آنها در دست نیست اما بر اساس مشهودات و آمارهای پراکنده مرتبط به کاوش ها می توان به روشنی اظهار کرد که حدود ۹۰ درصد سفال های شهر سوخته از گونهٔ نخودی رنگ ، حدود یک درصد سفال های رنگارنگ، قرمز و متفرقه هستند و باقی آنها سفال های خاکستری ساده و منقوشی هستند که حدود ۵ درصد از مجموعه سفال های این شهر را تشکیل می دهد (Karlovsky and Tosi 1973).



تصویر ۸. قطعات سفال و صنایعات گوناگون بر سطح تپه شهر سوخته

مجموعه سفال شهر سوخته تاکنون موضوع مطالعات تخصصی بوده است. نخستین گزارش‌ها از سفال‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌ها را ابتدا توزی در دو گزارش مقدماتی منتشر کرد (Tosi, 1968; 1969) و سپس هر ساله به‌صورت منظم و در قالب گزارش‌های کوتاه در مجلات تخصصی Iran و East and West نیز به‌صورت عمومی به سفال شهر سوخته پرداخته‌شده و بعدها سفال نخودی این محوطه به‌صورت تخصصی توسط افراد گوناگونی مورد توجه قرار گرفت (Biscione 1973; Lamberg-Karlovsky and Tosi 1973; Biscione 1974; 1979; Biscione and Bulgarelli 1983; Gyselen and Lerouge 1983; Sarianidi 1983; Biscione 1984; Buson and Vidale 1984; Nalesini 1984; Pracchia 1984; Vidale 1984; Biscione 1990; Vidale M. 1984; Vidale 1995; Laneri 1996; Vidale and Tosi 1996; Laneri and Vidale 1998; Laneri and Di Pilato 2000).

گروه باستان‌شناسی شهر سوخته نیز علاوه بر گزارش‌های شش فصل نخست کاوش در گورستان که در آنها به تشریح ظروف سفالی به‌دست‌آمده از گورستان پرداخته (سیدسجادی ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸) و در مقالات دیگری بخش‌هایی از سفال‌های منطقه مسکونی را معرفی کرده است (سیدسجادی، ۱۳۹۶؛ سیدسجادی و مرادی ۱۳۹۱، Sajjadi and Moradi 2017) و حسین مرادی در چند مقاله به‌صورت تخصصی‌تر به بررسی سفال نخودی این محوطه پرداخته است (مرادی ۱۳۸۸؛ Moradi H. and M. Rahimi 2009; Moradi et al. 2013; Sajjadi and Moradi 2016).

انواع دیگر سفال مانند سفال خاکستری و سفال رنگارنگ کمتر مورد توجه دیگر متخصصان بوده است. بیشترین پژوهش‌ها درباره‌ی سفال خاکستری شهر سوخته توسط ریتا رایت انجام‌شده است. وی در چندین مقاله به بررسی ابعاد سفال خاکستری جنوب شرق ایران و بلوچستان پاکستان پرداخته است (Wright, 1984; 1985; 1989; 2013) سفال قرمز شهر سوخته تاکنون مورد بررسی جداگانه‌ای قرار نگرفته اما سفال رنگارنگ شهر سوخته موضوع رساله‌ی دکتری خانم موگاورو بوده و مقاله‌ی مشترکی توسط ایشان و ویداله منتشر شده است (Mugavero and Vidale 2003) خانم موگاورو مقاله‌ای اختصاصی درباره‌ی سفال رنگارنگ شهر سوخته نوشته که همراه ترجمه فارسی آن در بولتن‌های شهر سوخته منتشر شده است (موگاورو ۱۳۸۷).

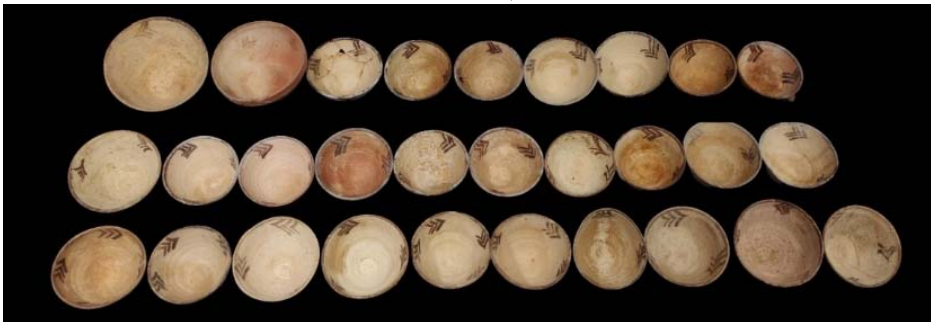
مطلب حاضر فقط به بررسی سفال منقوش امیر به‌دست‌آمده از گورستان شهر سوخته پرداخته و بحث درباره‌ی دیگر انواع سفال خاکستری و آنچه از مناطق مسکونی به‌دست‌آمده به نوبتی دیگر موکول می‌شود. یکی از دلایل این کار تعداد بسیار زیاد سفال‌های به‌دست‌آمده بوده و دلیل دیگر آن است که

اصولاً این گونه سفال خاص است که در یک برههٔ زمانی کوتاه و در یک قسمت محدود جغرافیایی پدیدار شده است. از سوی دیگر، چنان‌که پیشتر هم اشاره شد این سفال با دیگر سفال‌های خاکستری به‌خصوص سفال فیض محمد که آن نیز گستره‌ای مانند سفال امیر به‌ویژه در بلوچستان پاکستان داشته دارای تفاوت‌های اساسی است.

پیشتر اشاره شد که مقدار سفال خاکستری شهر سوخته به‌مراتب از سفال نخودی کمتر بوده و با آنکه تعداد ظروف خاکستری پیدا شده در گورستان زیاد بوده اما مقدار آن در مناطق مسکونی فقط نزدیک ۵٪ سفال منقوش شهر سوخته را تشکیل می‌دهد. بیشترین سفال خاکستری گونهٔ امیر شهر سوخته در بخش مرکزی گورستان پیدا شده و پس از انتقال محل حفاری در سال ۱۹۹۳ به بخش‌های شمالی گورستان مقدار سفال خاکستری تدفینی کاهش یافت و به‌جای آن نوعی کاسه‌های نخودی با نقوش سه‌گانه ظاهر شد که به شکل عدد ۸ بود که پیشتر و در بخش مرکزی دیده نشده بود همراه با خمره‌هایی با نوار پهن روی شانه و گلدان‌های بزرگ نخودی با نقوش گوناگونی که جریان آب را القاء می‌کنند.



تصویر ۹. خمره‌های شکم‌دار بزرگ نخودی منقوش شهر سوخته



تصویر ۱۰. کاسه‌های نخودی منقوش در داخل از شهر سوخته



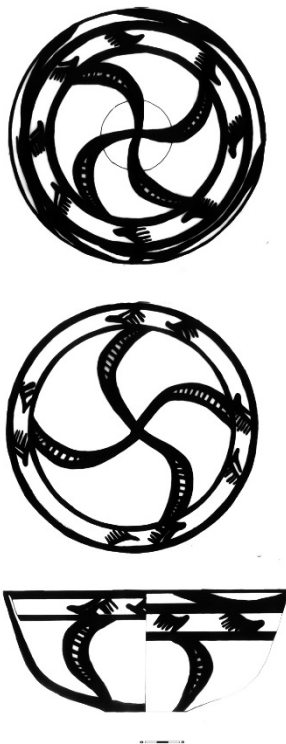
تصویر ۱۱. گلدان‌های استوانه‌ای نخودی منقوش شهر سوخته

فشردگی، سختی و شاموت ماسه از خصوصیات ساختاری ظروف خاکستری و قرمز شهر سوخته است که در تمام مدت استقرار یعنی از دوره I تا تقریباً آغاز دوره IV به شکل تقریباً یکنواخت و بدون هیچ تغییر اساسی تولید می‌شد اما در دهه‌های پایانی دوره سوم و آغاز دوره چهارم تولید هر دو نوع در این شهر متوقف شد. نقوش سفال امیر نیز با نقوش دیگر ظروف خاکستری تفاوت دارد. اینها نقوشی متنوع، ظریف و زیبا و نیز ترکیبی از انواع گوناگون خطوط هندسی و طبیعی هستند. خطوط راست و زیگزاگ و طرح مثلث‌ها به صورت افقی، نقشی شبیه به پرند که معمولاً در نقوش داخل ظرف هستند و نقوش نردبانی شکل به همراه نقوش گیاهی طرح‌های رایج داخل کاسه‌ها بوده و برای ترسیم آنها از قلموهای ظریف استفاده شده و با این فن روی زمینه‌های درونی و بیرونی کاسه‌ها نقوش ظریفی با رنگ‌های سیاه، قرمز و قهوه‌ای سوخته کشیده شده‌اند. رنگ زمینه و سطح سفال‌ها از خاکستری بسیار روشن نزدیک به کرم تیره تا سیاه در تغییر است اما رنگ غالب زمینه‌ها خاکستری استاندارد است. رنگ نقوش، سیاه، خاکستری و گاهی قرمز کم‌رنگ است و اغلب با دقت کشیده شده و نسبتاً کیفیت خوبی دارند.

نقوش اصلی داخل کاسه‌ها به شکل S یا پژه‌های متقاطع هستند که اطراف آنها با نقوش دیگری پر شده است. تقریباً بخش یک‌سوم بالایی سطح بیرونی همه کاسه‌های گونه‌ امیر نقوشی دارند که تقریباً تمام آنها را خطوط هندسی تشکیل می‌دهند. در برخی موارد عین نقش داخل با تغییراتی جزئی در خارج از کاسه به شکل عکس‌برگردان کشیده شده است.



تصویر ۱۲. سفال گونه امیر شهر سوخته. بالا نقش سواستیکا با رنگ سیاه روی زمینه خاکستری تیره. پایین سفال گونه امیر غیر سواستیکایی با رنگ نقش قرمز روشن



تصویر ۱۳. بالا نقش سطح بیرونی و پایین نقش داخل کاسه خاکستری گونه امیر (ت.ش. ۵۳۰۱/۶)

ظروف خاکستری گونه‌های امیر و غیر امیر هر دو معمولاً از بخش مرکزی گورستان به دست آمده‌اند و تعداد ظروف خاکستری در بخش شمالی گورستان بسیار نادر بوده و به‌جای آنها انواع ظروف نخودی منقوش پیدا شده‌اند. در مواردی نیز در بخش مرکزی گورستان کلیه ظروف از نوع خاکستری بوده‌اند.



تصویر ۱۴. اشیاء به‌دست‌آمده از تدفین شماره ۱۵۱۶ دو کاسه مرمی و ۶ ظرف خاکستری

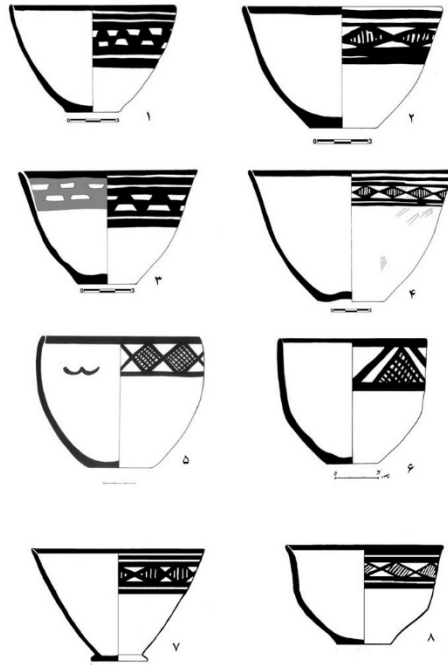
دو نوع شاخص ظروف خاکستری گونه‌ امیر در شهر سوخته به‌دست‌آمده است. ظروف و کاسه‌هایی که خصوصیت و ویژگی‌های اصلی آنها وجود نقش سواستیکا در داخل کاسه‌هاست و گروه دیگر کاسه‌ها و ظروف دیگری بدون نقش سواستیکا و یا پره‌های متقاطع و با نقوش دیگری ترسیم‌شده‌اند، اگرچه تعداد این نقوش متفاوت، به نسبت نقوش سواستیکایی کمتر بوده و از همسانی کمتری نیز برخوردارند. کاسه‌های با نقوش غیر سواستیکایی را از نظر کلی می‌توان به سه گروه جداگانه تقسیم کرد. الف. کاسه‌های توگود با نقش بر زمینه بیرونی؛ ب. پیاله‌های کوچک با نقش بر زمینه بیرونی؛ پ. کاسه‌های گود با نقش در داخل ظرف: گروه الف شامل کاسه‌هایی با دهانه باز هستند و لبه متمایل به بیرون، بدنه و کف صاف. در برخی از موارد کف کاسه به شکل پایه‌های کوتاهی ساخته شده است (ل. ۱. ش. ۷) نقوش که فقط در بخش بالایی کاسه‌ها ترسیم شده‌اند عمدتاً ترکیبی از نقوش هندسی هستند یا در داخل، یا خارج و به‌ندرت در داخل و خارج کاسه ترسیم شده‌اند (ل. ۲. ش. ۹). شکل نقوش عبارت‌اند از مثلث‌های توپر محصور در نوارهای نسبتاً پهن (ل. ۱. ش. ۱ و ۳ و ل. ۲. ش. ۵)، مثلث‌های پرشده

با خطوط متقاطع محصور در مثلثی دیگر با نوارهای نسبتاً پهن توپر (ل. ۱. ش. ۶) لوزی‌های پیوستهٔ توپر با خطوط موازی افقی یا مایل محصور در نوارهای توپر نسبتاً پهن (ل. ۱. شش. ۲، ۴، ۵، ۷، ۸)، مثلث‌هایی مرکب از اضلاعی با سه خط موازی توخالی (ل. ۲. ش. ۲) مثلث‌هایی پیوسته توخالی (ل. ۲. ش. ۷). همهٔ این نقوش روی سطح خارجی کاسه‌ها ترسیم شده است. تنها استثناء این دسته از کاسه‌ها ظرفی است با نقوش مثلث‌های پیوسته توخالی بر زمینه بیرونی و مثلث‌های توپر و خطوط مایل موازی بین دو نوار در سطح داخلی ظرف (ل. ۲. ش. ۹).

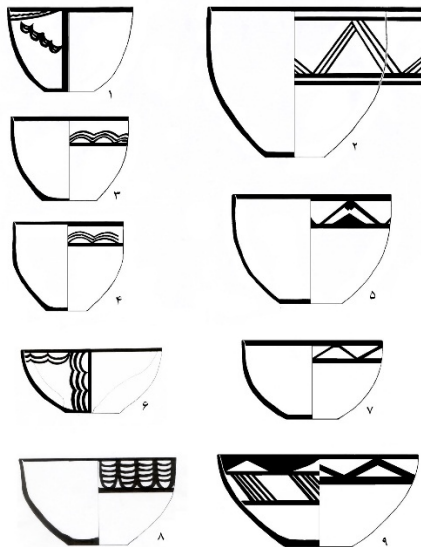


تصویر ۱۵. دیگ‌های دهان بسته خاکستری استاندارد با نقوش قرمز رنگ و منقوش، دیگ دهان بسته و قوری لوله‌دار منقوش بر زمینه خاکستری بسیار روشن نزدیک به کرم/نخودی با نقوش سیاه‌رنگ از شهر سوخته.

دیگر نقوش این گروه از کاسه‌ها ترکیباتی از خطوط منحنی هستند. منحنی‌های پیوسته به هم به صورت مایل (ل. ۲. ش. ۱)، منحنی‌های پیوسته به هم به صورت افقی و عمودی در داخل ظرف (ل. ۲. ش. ۶)، منحنی‌های موازی پیوسته محصور در نوارهای پهن بر زمینه بیرونی ظرف (ل. ۲. ش. ۳ و ۴). ردیف منحنی‌های موازی و پیوسته محصور در میان بیضی‌های ناقص (ل. ۲. ش. ۸).

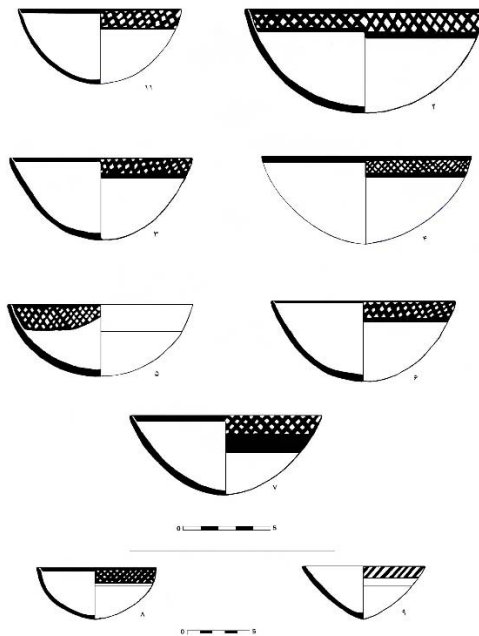


لوحة ۱. کاسه‌های توگود با نقش بر زمینه بیرونی: ۱. ت.ش. ۸۷۲۵/۹۸، ۲. ت.ش. ۸۷۲۵/۹۷، ۳. ت.ش. ۸۷۲۵/۹۴، ۴. ت.ش. ۸۷۲۵/۹۶، ۵. ت.ش. ۵۲۰۳/۰، ۶. ت.ش. ۵۵۰۲/۴، ۷. ت.ش. ۱۶۰۵/۱۰، ۸. ت.ش. ۱۴۰۰/۵۹



لوحة ۲. کاسه‌های گود با نقش در داخل و خارج ظرف: ۱. ت.ش. ۱۷۰۸/۲، ۲. ت.ش. ۲۸۱۰/۵، ۳. ت.ش. ۱۷۰۸/۸، ۴. ت.ش. ۱۷۰۸/۹، ۵. ت.ش. ۲۷۰۱/۵، ۶. ت.ش. ۴۲۱۲/۵، ۷. ت.ش. ۱۷۰۸/۵، ۸. ت.ش. ۴۴۱۰/۳، ۹. ت.ش. ۲۸۱۰/۱

گروه ب کاسه‌های خاکستری را پیاله‌های کوچکی با کف دایره و لبه‌های متمایل به بیرون تشکیل می‌دهند که منحصراً خطوط متقاطعی که لوزی‌های کوچکی را تشکیل می‌دهند تزئین شده‌اند. تزئینات این گروه از پیاله‌ها با استثنائاتی بر زمینه بیرونی ظرف ترسیم شده‌اند (ل. ۳. ش. ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸). در یک نمونه از این پیاله‌ها که شکل و فرم آن نیز با سایر پیاله‌ها تفاوت دارد نقوش تزئینی خطوط مایل و موازی هستند (ل. ۳. ش. ۹). مورد استثنائی دیگر پیاله‌ای است که نقوش هندسی هم در داخل و هم در خارج از ظرف تکرار شده‌اند (ل. ۳. ش. ۲) و مورد مشکوک دیگر پیاله‌ای است که نقش آن در داخل ظرف ترسیم شده است (ل. ۳. ش. ۵).



لوحة ۳. پیاله‌های کوچک با نقش بر زمینه بیرونی: ۱. ت. ش. ۱، ۱۷۱۷/۱، ۲. ت. ش. ۳، ۱۶۰۸/۳، ۳. ت. ش. ۴، ۱۷۱۶/۸، ۴. ت. ش. ۱۷۰۰/۳، ۵. ت. ش. ۵، ۲۷۰۳/۷، ۶. ت. ش. ۶، ۱۵۱۹/۵، ۷. ت. ش. ۷، ۱۷۱۸/۷، ۸. ت. ش. ۸، ۱۴۱۳/۵، ۹. ت. ش. ۹، ۱۳۰۰/۱۳، ۱۰. ت. ش. ۱۰، ۱۷۱۷/۱

گروه پ. این گروه از کاسه‌ها از نظر فرم و شکل و توزیع نقوش کاملاً شبیه به کاسه‌های سواستیکایی هستند. زمینه داخلی و بیرونی این گروه از کاسه‌ها با نقوش گوناگونی تزئین شده‌اند و تفاوت اصلی بین این گروه از کاسه‌ها با کاسه‌های سواستیکایی نقش اصلی و داخلی آنهاست و یکی از نقاط مشترک بین این دو گروه از کاسه نوعی تقسیم کف کاسه‌ها با استفاده از بازی با نقوش است.

در نقوش سواستیکایی معمولاً دو S یا پره متقاطع کف داخلی ظرف را به سه و یا چهار بخش تقسیم می‌کند درحالی‌که در ظروف غیر سواستیکایی تقسیم‌بندی کف داخلی کاسه‌ها با نقوش متنوع دیگری صورت می‌گیرد.

نقوش اصلی و مرکزی این دسته از کاسه‌ها به ۵ گروه اصلی تقسیم می‌شود و شکل‌های فرعی مرتبط با آنها که تاکنون تشخیص داده‌شده است ۲۶ نقش به شرح زیر هستند:

۱. زمینه‌های چهار قسمتی داخلی کاسه با نقوش متقاطع پیکان/برگ انجیر هندی با نقش حاشیه داخلی. در این دسته از نقوش دو پیکان دو سر با قطع یکدیگر زمینه داخلی کاسه را به چهار قسمت تقریباً مساوی تقسیم می‌کنند در برخی از این دسته از نقوش لبه داخلی کاسه نیز دارای تزیینات هندسی است (ل. ۴. ۱-الف/ب) و در برخی دیگر بدون هرگونه نقش اضافی نک پیکان‌ها به لبه داخلی کاسه منتهی می‌شود (ل. ۴. ۱-پ/ت).

۲. زمینه چهار قسمتی داخل کاسه با خطوط راست گوشه تزیین شده با خطوط منحنی پیوسته در حاشیه داخلی و مثلث‌های پیوسته پرشده با نقوش لوزی (ل. ۴. ۲-الف)، زمینه چهار قسمتی داخل کاسه با خطوط راست گوشه نردبانی شکل (ل. ۴. ۲-ب)، زمینه چهار قسمتی داخل کاسه با تزیینات چهار ردیف خطوط منحنی موازی، (ل. ۴. ۲-پ)، زمینه چهار قسمتی برگ‌های متقاطع (ل. ۴. ۲-ت)، زمینه چهار قسمتی نامنظم داخل کاسه بر ترکیب نوارهای متقاطع پرشده با خطوط موازی (ل. ۴. ۲-ث). در این دو گروه اولی فضاهای ایجادشده در کف ظروف خالی از هرگونه نقش پرکننده دیگری است.

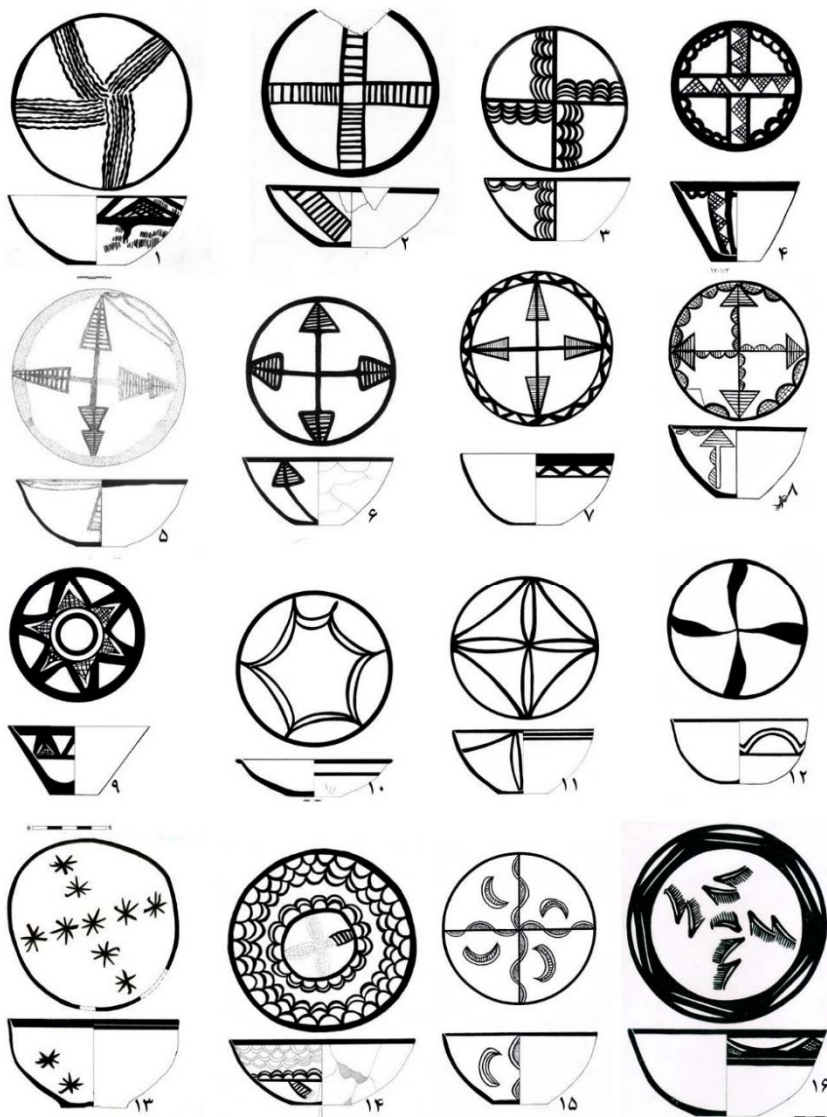
۳. زمینه سه‌قسمتی پرشده با نقش برگ‌های سوزنی (ل. ۴. ۴. ۳-الف)، زمینه مرکزی دایره شکل با پنج قسمت حاشیه‌ای ایجادشده توسط مثلث‌های واژگون پرشده با خطوط متقاطع. داخل تمام فضاهای ایجادشده توسط نقوش بسیار تجربیدی پرندگان در حال پرواز پرشده است. این نقش تنها و یک‌بار در میان مجموعه سفال‌های شهر سوخته دیده‌شده است. زمینه با دو نوار راست و مستقیم به چهار فضا تقسیم شده و هر یک از فضاها با دو پرندۀ بسیار تجربیدی در حال پرواز شده است (ل. ۴. ۳-پ)، زمینه یک‌دست با نقش پرندگان در حال پرواز بدون تقسیم فضا (ل. ۴. ۳-ت).

۴. نقش ستاره به دور دو دایره مرکزی با نقش شش مثلث سفید و شش مثلث توپر با خطوط متقاطع (ل. ۴. ۴-الف)، مثلث‌های پرشده با خطوط متقاطع در دور دایره مرکزی (ل. ۴. ۴. ب)، زمینه‌ای مرکزی مرکب از دو خط راست متقاطع و مثلث‌های پرشده با خطوط موازی در حاشیه و مرکز زمینه (ل. ۴. ۴. پ)، زمینه تقسیم‌شده با یک لوزی با خطوط نازک و چهار برگ متقاطع توخالی، (ل.

۴.۴ ت)، نقش ترکیبی هندسی با مثلث، لوزی و خطوط شکسته در دور دایره مرکزی تقسیم شده توسط دو خط راست متقاطع (ل. ۴.۴ ث)، شکل شش ضلعی با خطوط موازی نازک (ل. ۴.۴ ج).
 ۵. سه خط موج مرکزی در پیرامون یک خط مستقیم و نقوش خطوط منحنی‌های پیوسته در حاشیه داخلی (ل. ۴.۵ الف)، نقش سه بیضی با رأس مثلث به شکل پیکان تزیین شده با نقش مثلث‌های توپر با خطوط موازی و نقوش شانهای شکل (ل. ۴.۵ ب)، چهار ردیف نقش قلب به صورت نوارهای راست و نقش یک نوار مرکزی (ل. ۴.۵ پ)، نقش پولک‌های مرکب از خطوط منحنی موازی در دور دایره مرکزی (ل. ۴.۵ ت)، زمینه مرکزی که با چهار برگ به چهار قسمت تقسیم شده است (ل. ۴.۵ ث)، دایرهٔ مرکزی مزین به نقوش شانهای (ل. ۴.۵ ج)، نقش ۹ ستاره که به شکل دو خط متقاطع زمینه را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند (ل. ۴.۵ چ).

الف	ب	پ	ت	ث	ج	ج

لوحه ۴. شکل‌های غیر سواستیکایی داخل زمینه کاسه‌های خاکستری گونهٔ امیر از شهر سوخته

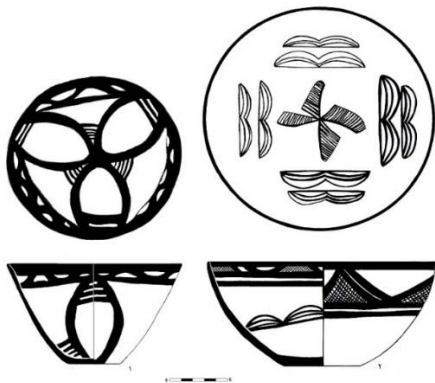


لوحة ۵. کاسه‌های خاکستری با نقوش غیر سواستیکایی. ۱. ت.ش. ۸۶۲۱/۳، ۲. ت.ش. ۴۲۱۲/۱۷، ۳. ت.ش. ۸۰۲۷۰۱/۲ = ۴۲۱۲/۱۵، ۴. ت.ش. ۱۷۰۱/۲، ۵. ت.ش. ۵۲۰۷/۴، ۶. ت.ش. ۷۰۳۹۰۹/۹، ۷. ت.ش. ۸۰۲۷۰۱/۲ = ۱۲، ۴۲۱۵/۱، ۸. ت.ش. ۱۱، ۷۹۳۵/۳، ۹. ت.ش. ۱۷۰۸/۱، ۱۰. ت.ش. ۱۷۰۶/۱۲، ۱۱. ت.ش. ۱۵، ۳۹۰۳/۱۰، ۱۲. ت.ش. ۱۴، ۸۵۱۹/۱، ۱۳. ت.ش. ۱۳، ۱۷۱۷/۵ از ۵۶۰۳/۲، ۱۴. ت.ش. ۱۶، ۱۷۰۶/۶، ۱۵. ت.ش. ۱۵، ۳۹۰۳/۱۰، ۱۶. ت.ش. ۱۶، ۱۷۰۶/۶.



لوحة ۶. کاسه‌های خاکستری با نقوش غیر سواستیکایی. ۱=ش. ۱۷۰۶/۲، ۲=ش. ۳، ۵۶۰۳/۲، ۳=ش. ۴، ۳۵۰۳/۱ = ت. ش. ۴۱۰۳/۵، ۵=ش. ۱۷۱۳/۷ از شهر سوخته

این گونه ساختار ترکیبی نقوش در داخل کف ظرف منحصر به کاسه‌های خاکستری نبوده بلکه برخی از کاسه‌های نخودی و یا قرمز نیز به همین ترتیب تزئین شده‌اند. دربارهٔ کاسه‌های قرمز و در یک نمونه نقش داخل و خارج ظرف دقیقاً عکس‌برگردان یکدیگر بوده و تمام زمینه داخلی و خارجی ظرف را پوشانده است (ل. ۷. ش. ۱). در نمونه دیگر نقش سطح بیرونی ظرف تکرار قسمتی از لبه داخلی آن است (ل. ۷. ش. ۲).



لوحة ۷. کاسه‌های قرمز منقوش. ش. ۱. ش. ۲۵۱۱/۳، ۲. ش. ۲۵۰۱/۱ از شهر سوخته

ظروف سواستیکایی یا پژه‌دار

منظور از این ظروف کاسه‌هایی هستند که بخش مرکزی و داخلی آن با دو S متقاطع تزئین شده‌اند. این نقوش از این نظر نقوش سواستیکایی خوانده شده‌اند که شباهت زیادی با این نقش قدیمی رایج در مذاهب هندی دارد و S های آن به شکل‌های گوناگون خطوط راست، نوارهای پهن و نازکی در کف کاسه‌ها ترسیم شده و زمینه داخلی کاسه‌ها را معمولاً به چهار قسمت و گاهی به سه یا پنج بخش تقسیم می‌کنند. نقوش مرکزی و اصلی معمولاً با نقوش فرعی دیگری در حاشیه و لبه داخلی ظروف محدود و مسدود می‌شده است. کاسه‌های سواستیکایی معمولاً در اندازه متوسطی تولید می‌شده‌اند و میانگین بلندی آنها بین ۶ تا ۹، قطر دهانه بین ۱۲ تا ۱۶ و قطر کف بین ۴ تا ۸ سانتی‌متر در نوسان بوده و طبعاً در این اندازه‌ها استثنائاتی نیز دیده می‌شود. شاموت این ظروف بسیار نرم بوده و به خوبی با مایه گلی مخلوط شده و سطح ظروف نیز کاملاً صاف شده بوده است. نقوش با ظرافت تمام در داخل کاسه‌ها و حاشیه بالایی خارجی آنها ترسیم شده‌اند و در مواردی نیز عین نقش داخل کاسه روی سطح بیرونی آنها نیز ترسیم شده است. نقوش حاشیه‌ای روی سطح بیرونی کاسه‌ها منحصر به شکل‌های هندسی مرکب از خطوط منحنی و راست و یا ترکیبی از آنها بوده است. دوازده گروه نقوشی اصلی و فرعیات آنها روی بدنه خارجی کاسه‌های سواستیکایی دیده شده است که عبارت‌اند از ۱. خطوط راست نازک و یا نوارهای پهن (ل. ۳۰ الف-ب-پ)، ۲. دو خط یا نوار موازی (ل. ۸..۲ الف-ب)، ۳. دو نوار پهن (ل. ۸..۳ الف)، دو نوار پهن و خطوط جناغی نازک (ل. ۸..۳ ب)، ۴. ترکیبی از یک نوار راست و یک نوار موج پهن (ل. ۸..۴ الف)، ۵. خطوط منحنی پیوسته چسبیده به یک نوار یا دو نوار مستقیم (ل. ۸..۵ الف-ب)، ۶. دو ردیف خطوط منحنی موازی (ل. ۸..۶ الف-ب)، ۷. دو ردیف منحنی‌های موازی پهن چسبیده به یک نوار خطی (ل. ۸..۷ الف) یا محصور در دو نوار نازک خطی (ل. ۸..۷ ب) و یا دو نوار موازی (ل. ۸..۷ پ)، ۸. دو نوار منحنی موازی و یک نوار منحنی به صورت برعکس (ل. ۸..۸ الف)، ۹. شکل پلکانی مرکب از خطوط موازی عمودی محصور در دو نوار پهن موازی افقی (ل. ۸..۹ الف)، ۱۰. مثلث‌های توپر محصور بین دو نوار افقی (ل. ۸..۱۰ الف)، مثلث‌های پیوسته پرشده با خطوط متقاطع و یک نوار پهن افقی (ل. ۸..۱۰ ب)، مثلث‌های توخالی (ل. ۸..۱۱ الف-ب)، ۱۲. اشکال غیرمنظم هندسی مرکب از خطوط راست و کج (ل. ۸..۱۲ الف)، ترکیب لوزی‌های توخالی (ل. ۸..۱۲ ب) و ترکیب لوزی‌های توپر و مثلث‌های توخالی (ل. ۸..۱۲ پ).

الف	ب	پ
۱		
۲		
۳		
۴		
۵		
۶		
۷		
۸		
۹		
۱۰		
۱۱		
۱۲		

لوحه ۸. نقوش حاشیه بیرونی کاسه‌های سواستیکایی

چنانکه گفته شد نقوش اصلی و مرکزی داخل کاسه‌ها با نوارهایی از نقوش گوناگون احاطه و تزئین شده‌اند. تعداد این نقوش داخلی بیشتر و اشکال آنها متنوع‌تر از نوارهای حاشیه‌ای سطح بیرونی کاسه‌هاست. در مجموع ۱۹ گروه اصلی و ۴۶ نقش فرعی شناسایی شده است. کلیه نقوش حاشیه داخلی این کاسه‌ها ترکیبی هستند و هیچ نقش طبیعی به استثناء نقش بسیار تجریدی بزهای موسوم به بز بلوچی (ل. ۱۰، ۱۸ ب) دیده نشده است. نقوش نوزده‌گانه و فرعیات آنها عبارت‌اند از:

۱. ترکیب دو خط موازی منحنی (ل. ۱۰۹ الف-ب-پ)، ۲ نوار مرکب از دو خط منحنی پرشده با خطوط مایل موازی و محصور میان دو نوار موازی افقی (ل. ۱۰۹ ب)، ۳. ردیف خطوط منحنی پیوسته (ل. ۱۰۹ الف-ب-پ)، ۴. ردیف منحنی‌های موازی پیوسته چسبیده به یک یا دو نوار افقی (ل. ۱۰۹ الف-ب-پ)، ۵. ردیف

سفال گونهٔ امیر در شهر سوخته ♦ ۱۰۵

منحنی‌های پیوسته سرپایین در میان دو نوار پهن و نوار لبه (ل. ۹. ۵ الف) و دو ردیف منحنی‌های موازی عکس هم در میان دو نوار نازک (ل. ۹. ۵ ب)، ۶. سه ردیف خط منحنی موازی پهن سربالا محصور بین دو نوار پهن افقی (ل. ۹. ۶ الف)، نوار منحنی‌های سربالا پرشده با خطوط موازی مایل و محصور بین دو نوار موازی (ل. ۹. ۶ ب)، دو نوار منحنی موازی همراه با خطوط نازک مایل موازی بین یک خط نازک و یک نوار پهن افقی (ل. ۹. ۶ پ)، ۷. ردیف مثلث‌های پرشده با خطوط متقاطع و رأس با بالا چسبیده به یک نوار پهن یا خط نازک (ل. ۹. ۷ الف-ب-پ)، ۸. مثلث پرشده با خطوط متقاطع و رأس با پایین محصور بین دو نوار پهن افقی (ل. ۹. ۸ الف)، ردیف مثلث‌های پرشده با خطوط مایل موازی و رأس با بالا چسبیده به یک نوار پهن (ل. ۹. ۸ ب)، دو ردیف مثلث‌های پرشده با خطوط متقاطع و رأس به پایین چسبیده به یک نوار پهن و خط نازک (ل. ۹. ۸ پ)، ۹. ردیف مثلث‌های توپر با خطوط متقاطع با رأس یک‌درمیان به بالا و پایین (ل. ۹. ۹ الف-ب).

شماره	الف	ب	پ
۱			
۲			
۳			
۴			
۵			
۶			
۷			
۸			
۹			












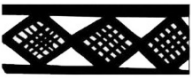



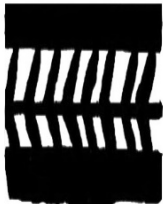






لوحة ۹. تزئینات حاشیه داخلی کاسه‌های سواستیکایی

ادامه لوحه بالا: ۱۰. ردیف مثلث‌هایی با اضلاع سه خط موازی توخالی محصور در دو خط یا نوار موازی (ل. ۱۰. ۱۰. الف-ب-پ، ل. ۱۰. ۱۱. الف-ب، ل. ۱۰. ۱۲. الف-ب-پ)، ۱۳. ردیف مثلث‌های توپر با خطوط بسیار نازک موازی، محصور در بالا با یک نوار پهن و در پایین با دو خط موازی افقی و ردیف خطوط منحنی نازک (ل. ۱۰. ۱۳. الف)، دو خط به شکل ۷ و احتمالاً مثلثی با رأس به طرف پایین و سه مثلث پرشده با خطوط متقاطع بسیار نازک در طرفین و رأس مثلث (ل. ۱۰. ۱۳. ب). ۱۴. ردیف مثلث‌های پرشده با خطوط متقاطع با رأس مثلث به سمت راست و محصور میان دو نوار پهن (ل. ۱۰. ۱۴. الف)، ۱۵. ردیف لوزی‌های پیوسته محصور میان دو نوار نازک و پرشده با خطوط بسیار نازک و تقریباً نامحسوس متقاطع (ل. ۱۰. ۱۵. الف)، ردیف لوزی‌های پیوسته محصور میان دو نوار و پرشده با خطوط متقاطع (ل. ۱۰. ۱۵. ب)، ردیف لوزی‌های پیوسته محصور میان دو نوار و پرشده با خطوط متقاطع و یا نوار بالایی پرشده با اشکالی به شکل E (ل. ۱۰. ۱۵. پ)، ۱۶. خطوط جناقی محصور بین دو نوار پهن (ل. ۱۰. ۱۶. الف-ب-پ)، ۱۷. خطوط جناغی و راست موازی (ل. ۱۰. ۱۸. الف)، ۱۸. نقش به شکل نردبان با نوارهای افقی موازی محصور بین دو نوار افقی (ل. ۱۰. ۱۸. الف)، ردیف بزهای بلوچی تجریدی در دو صحنه (ل. ۱۰. ۱۸. ب)، ۱۹. نوار خطوط متقاطع نازک بین دو نوار افقی پهن (ل. ۱۰. ۱۹. الف)، نقشی مرکب از دو ردیف. ردیف پایین خطوط جناقی دنباله هم، ردیف بالا یک مثلث و یک نوار موج (ل. ۱۰. ۱۹. ب)، دو ردیف خطوط موازی افقی محصور بین دو نوار (ل. ۱۹. پ).

نقوش سواستیکایی یا پَرّه‌دار

اشاره شد که نقوش اصلی کاسه‌های گونهٔ امیر عبارت از دو S متقاطع یا پَرّه‌هایی است که زمینه ظروف را به سه یا چهار و در موارد معدودی پنج قسمت تقسیم می‌کند. این نقوش چلیپایی به ۱۲ گروه اصلی و تعدادی دیگری زیر گروه فرعی تقسیم می‌شوند: فضاهای تقسیم‌شده به سه بخش: ۱. دایره‌های با خطوط ساده و نازک ساده سه‌قسمتی متشکل از سه برگ یا نوار به شکل S متقاطع: پرشده با خطوط افقی و گاهی میل موازی (ل. ۱۱. ۱. الف-ث). ۲. پرشده با نوارهای پهن و نازک (ل. ۱۱. ۲. الف). توخالی و یا سه خط منحنی موازی (ل. ۱۱. ۲. ب)، ۳. ستاره سه پر متشکل از خطوط منحنی موازی توخالی در گرد یک دایره مرکزی (ل. ۱۱. ۳. الف).

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۱۰۷

پ	ب	الف	
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵
			۱۶
			۱۷
			۱۸
			۱۹

لوحة ۱۰. تزئینات حاشیه داخلی کاسه‌های سواستیکایی










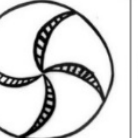




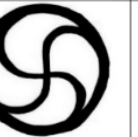




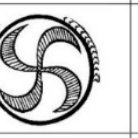


شماره	الف	ب	پ	ت	ث
۱					
۲					
۳					

لوحه ۱۱. زمینه داخلی سه‌بخشی نقوش سواستیکایی






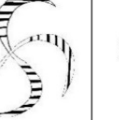










فضاهای تقسیم‌شده به چهار بخش تقسیم‌شده با S های متقاطع بدون تزئینات اضافی در خارج یا داخل دایره محدودکننده:

۱. چلیپاهای متقاطع پرشده با خطوط نازک موازی داخل دایره با خطوط نسبتاً پهن (ل. ۱۲. ۱ الف-ت)،
۲. چلیپاهای متقاطع پرشده با خطوط نازک موازی و گاهی ضخیم داخل دایره با خطوط موازی (ل. ۱۲. ۲ الف-ب، ت، ث) و برگ‌های بسیار پهن (ل. ۱۲. ۲ پ)،
۳. نوارهای توپر متقاطع مرکب از خطوط پهن (ل. ۱۲. ۳ الف و ث) و نوارهای نسبتاً پهن (ل. ۱۲. ث ب-ت). زمینه‌های سه‌قسمتی یا چهار قسمتی تقسیم‌شده با S های متقاطع با تزئینات اضافی در خارج یا داخل دایره محدودکننده،
۴. دایره با سه نوار متقاطع ضخیم به شکل S متقاطع پرشده با خطوط موازی و تزئین لبه بیرونی دایره با مثلث‌های پیوسته و پرشده با خطوط نازک موازی (ل. ۱۲. ۴ الف)، دو نوار به شکل S متقاطع توپر متقاطع پرشده با خطوط موازی و تزئین لبه بیرونی دایره با خطوط منحنی پیوسته (ل. ۱۲. ۴ ب)، دو نوار به شکل S متقاطع توپر متقاطع پرشده با خطوط موازی و تزئین لبه بیرونی مرکب از لوزی‌های متقاطع با خطوط بسیار نازک (ل. ۱۲. ۴ پ) دو نوار به شکل S متقاطع پرشده با خطوط موازی نازک و تزئین لبه بیرونی دایره با خطوط جناقی دنبال هم (ل. ۱۲. ۴ پ)، دو نوار متقاطع به شکل S متقاطع پرشده با خطوط موازی و تزئین لبه درونی دایره با خطوط منحنی پیوسته (ل. ۱۲. ۴ ت)، نوارهای متقاطع توپر با خطوط موازی و محدودشده داخل دایره نازک و تزئینات داخلی دایره با خطوط منحنی پیوسته (ل. ۱۲. ۵ الف-ب).

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ۱۰۹

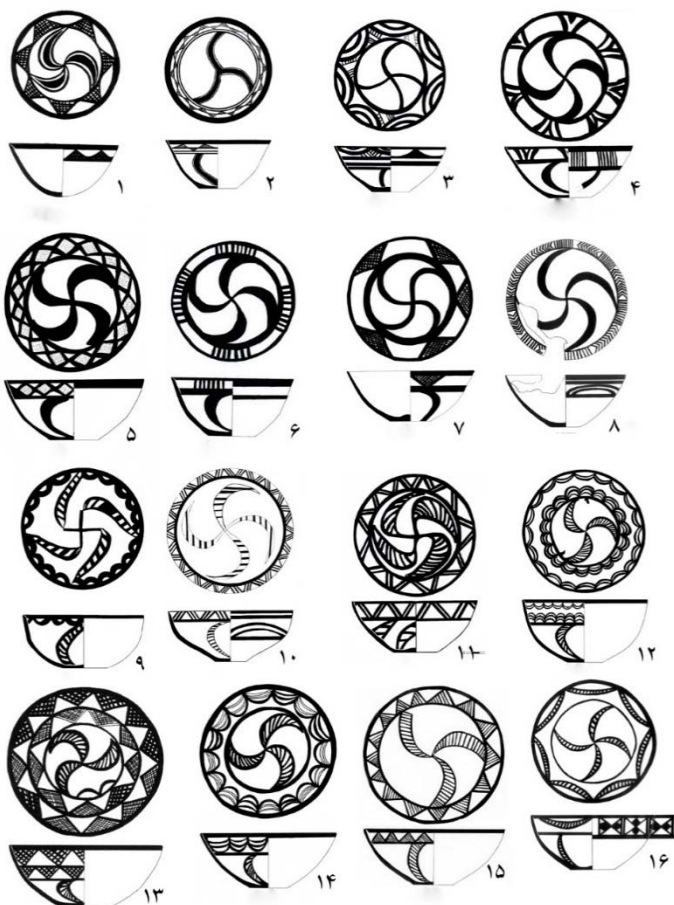
شماره	الف	ب	پ	ت	ث
۱					
۲					
۳					
۴					
۵					

لوحه ۱۲. زمینه داخلی سه‌بخشی نقوش سواستیکایی

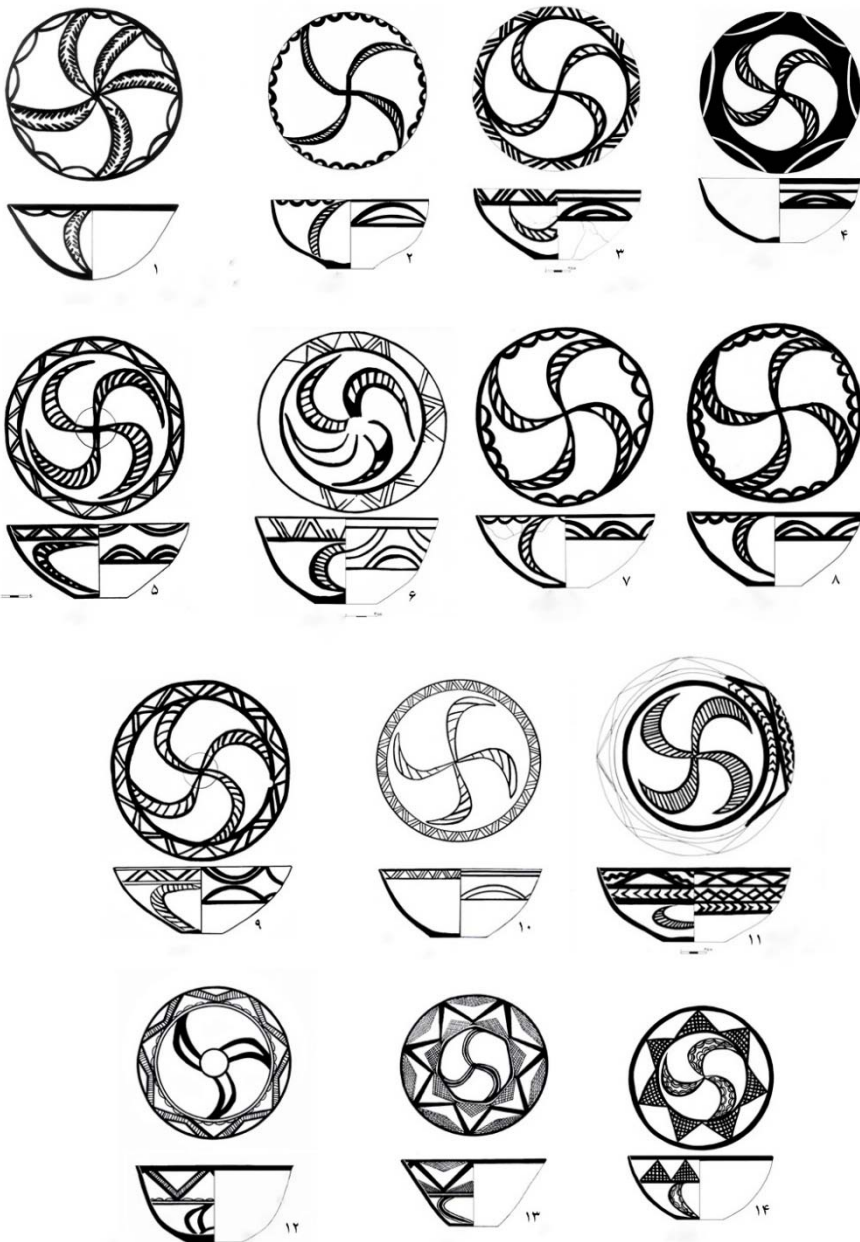
شماره	الف	ب	پ	ت	ث
۱					
۲					
۳					
۴					

لوحه ۱۳. زمینه داخلی سه‌بخشی نقوش سواستیکایی بدون دواير محدودکننده

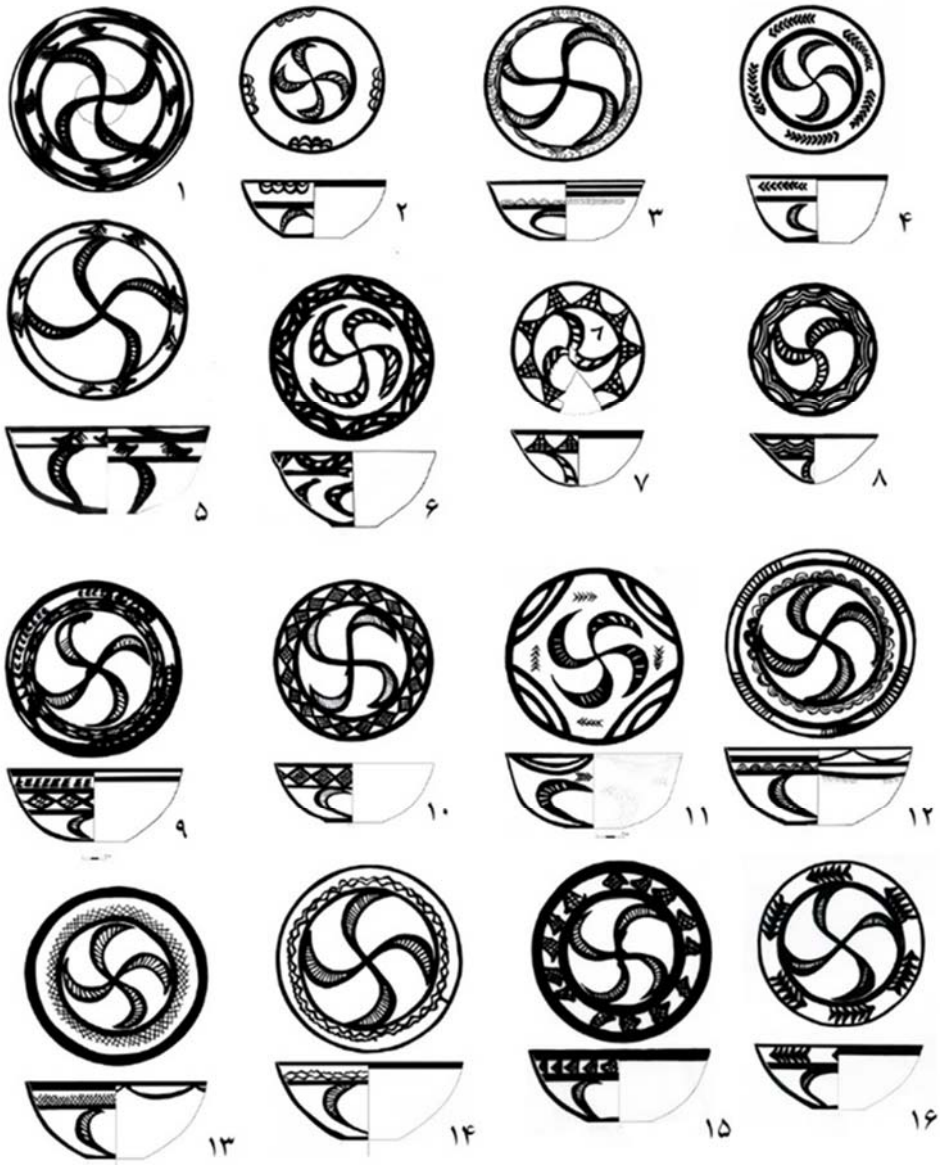
گروه بعدی نقوش چلیپایی S های متقاطع یا برگ‌هایی هستند که معمولاً زمینه و کف ظرف را به چهار بخش تقسیم می‌کنند. از نظر کلی این سلسله نقوش تکرار و شبیه نقوش پیش گفته هستند با این تفاوت که به صورت آزاد و بدون خطوط محدودکننده‌ای در بخش میانی کاسه‌ها ترسیم شده‌اند. اینها عبارت‌اند از: ۱. دو S متقاطع توپر (ل. ۱۳. ۱. الف)، ۲. دو S متقاطع پرشده توسط خطوط موازی درهم‌فشرده (ل. ۱۳. ۲. الف-ث)، ۳. دو S متقاطع پرشده توسط خطوط موازی فاصله‌دار (ل. ۱۳. ۳. الف-ث)، ۴. دو S متقاطع پرشده توسط خطوط موازی درهم‌فشرده با چهار نقش اضافی پرکننده زمینه (ل. ۱۳. ۴ الف-پ)، سه برگ متقاطع پرشده توسط منحنی‌های پیوسته (ل. ۱۳. ۴ ت)، سه برگ متقاطع پرشده توسط سه برگ پرشده (ل. ۱۳. ۴ ث).



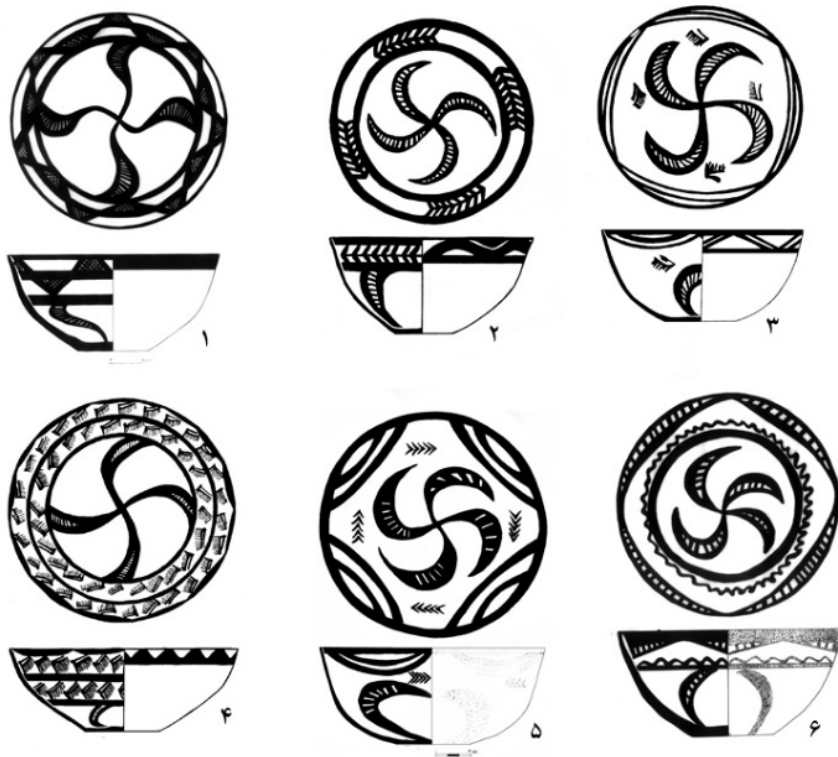
- لوحة ۱۴. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با نقش سواستیکا: ۱. ت. ش. ۵۲۰۱/۱۲، ۲. ت. ش. ۱۷۰۶/۷، ۳. ت. ش. ۳۱۰۵/۶، ۴. ت. ش. ۳۲۰۴/۲، ۵. ت. ش. ۳۴۰۰/۶، ۶. ت. ش. ۳۵۰۲/۴، ۷. ت. ش. ۵۰۳/۴، ۸. ت. ش. ۵۱۰۶/۱، ۹. ت. ش. ۱۵۱۵/۵، ۱۰. ت. ش. ۱۵۱۶/۲، ۱۱. ت. ش. ۲۸۱۰/۶، ۱۲. ت. ش. ۳۹۰۳/۳، ۱۳. ت. ش. ۳۹۰۵/۱۰، ۱۴. ت. ش. ۳۹۰۷/۷، ۱۵. ت. ش. ۴۲۱۲/۹، ۱۶. ت. ش. ۵۱۰۶/۲.



لوحة ۱۵. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با نقش سواستیکا: ۱. ت.ش. ۵۲۰۲/۱۱. ۲. ت.ش. ۱۵۱۶/۳. ۳. ت.ش. ۱۵۱۶/۲. ۴. ت.ش. ۴۴۱۴/۴. ۵. ت.ش. ۲۸۱۰/۳. ۶. ت.ش. ۲۹۰۶/۳. ۷. ت.ش. ۳۲۰۴/۳. ۸. ت.ش. ۳۲۰۸/۳. ۹. ت.ش. ۲۸۱۰/۴. ۱۰. ت.ش. ۲۸۰۰/۳. ۱۱. ت.ش. ۷۸۰۹/۲. ۱۲. ت.ش. ۱۷۰۶/۸. ۱۳. ت.ش. ۱۷۰۶/۵. ۱۴. ت.ش. ۳۹۰۵/۱۱.



لوحة ۱۶. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با نقش سواستیکا: ۱. ت.ش. ۵۳۰۱/۶، ۲. ت.ش. ۱۴۱۳/۳، ۳. ت.ش. ۱۷۰۳/۴، ۴. ت.ش. ۱۷۱۶/۱، ۵. ت.ش. ۵۳۰۱/۶، ۶. ت.ش. ۱۶۱۳/۶، ۷. ت.ش. ۱۷۱۳/۳، ۸. ت.ش. ۱۷۰۸/۱۲، ۹. ت.ش. ۳۰۰۰/۸، ۱۰. ت.ش. ۳۱۰۲/۴، ۱۱. ت.ش. ۳۱۰۵/۵، ۱۲. ت.ش. ۳۲۰۸/۲، ۱۳. ت.ش. ۳۵۰۳/۳، ۱۴. ت.ش. ۳۹۱۲/۶، ۱۵. ت.ش. ۴۳۰۳/۳، ۱۶. ت.ش. ۴۳۱۴/۷



لوحة ۱۷. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با نقش سواستیکا: ۱. ت.ش. ۵۲۰۲/۳، ۲. ت.ش. ۱۶۱۳/۲، ۳. ت.ش. ۱۷۰۲/۱، ۴. ت.ش. ۱۷۰۳/۲، ۵. ت.ش. ۳۱۰۵/۵، ۶. ت.ش. ۵۱۰۶/۱۰

سفال گونه‌ امیر شهر سوخته

مدارک و اسناد لازم برای نشان دادن ارتباطات سفالی بین جنوب شرقی ایران و بلوچستان پاکستان در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم و یا در حقیقت دوره‌های اولیه استقرار در شهر سوخته مبتنی بر برخی از گونه‌هاست که در گورستان شاهی تومپ و نیز میری قلات در مکران پاکستان پیدا شده است. از سوی دیگر وجود گونه‌ سفال امیر ۲ در شبه جزیره عربستان و حضور محدود آن در فازهای ۷ تا ۴ یا ۳ شهر سوخته برای دنبال کردن و شناسایی ارتباطات احتمالی این شهر با دیگر محوطه‌های خلیج فارس می‌تواند مفید باشد و همچنین از آنها می‌توان برای تاریخ‌گذاری قبور خوراب و شاهی تومپ نیز استفاده کرد (Wright 1979: 147).

در دوره‌ای برابر با پایان هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ.م. می‌توان شباهت‌های موجود بین سفال شاهی تومپ قدیمی کچ- مکران، تپه یحیی IVC-IVB6 و شهر سوخته I را می‌توان دید.

سفال‌های تولیدی در مکران پاکستان شامل ظروف ظریفی است که با گونهٔ شاهی تومپ وابستگی دارد اگرچه اختلافات چندی را می‌توان در نیم‌رخ سفال‌ها و یا نقوش آنها دید. این گونه ظروف به سفال‌های تدفینی پیدا شده توسط اشتین در جنوب شرق شاهی تومپ نیز شباهت دارند (Stein 1931: 100) . سفال‌های گردآوری شده توسط اشتین در شاهی تومپ دارای نقش سواستیکا هستند (Stein 1931, XV, XVI) و با سفال‌های پیدا شده کاوش‌های جدید حفاری‌های فرانسویان متفاوت است (Mutin 2013:266)

اشتین تعدادی از این گونه سفال‌ها را در بررسی‌های خود در خوراب پیدا کرده و دو ظرف مشابه نیز در یکی از قبور دیده است. نقش سواستیکا روی یک از ظروف تدفینی خوراب با خطوط منحنی و نوارهای پهنی منقوش شده‌اند که با نقوش دیگر سواستیکایی پیدا شده توسط اشتین در شاهی تومپ شباهت تام دارند. برخی مواد دیگر مرتبط با خوراب جدیدتر هستند. برخی شباهت‌ها هم بین دوره اخیر شاهی تومپ در تپه یحیی IVC-IVB6 دیده می‌شود و نمونه‌های نیز شبیه سوخته I نیز وجود دارد (Salvatori and Tosi 2005;284-285 Sajjadi 2003, 51;) که مربوط به قدیمی‌ترین دوره استقرار در شهر سوخته و سیستان است.

سفال گونهٔ امیر شهر سوخته بیشتر از نوع ظروفی هستند که رایت آنها جزو نوع اول این گونه سفال‌ها طبقه‌بندی کرده است. خمیره این گونه ظروف به رنگ خاکستری مایل به قهوه‌ای روشن است و هر دو سطح درونی و بیرونی آن با نقوشی تزئین شده است و اغلب آنها به شکل کاسه‌های دهان باز عمیق می‌باشند. این ظروف برای مدتی طولانی از فازهای ۱۰ تا ۵ البته بیشترین آنها در فازهای ۷ تا ۹ که ۹۰٪ این گونه سفال از آنجا تولید می‌شده است (Sajjadi 2003; Piperno and Salavatori 2007) و در حقیقت استفاده از سفال گونهٔ امیر به ربع آخر هزارهٔ چهارم تا نیمه اول هزارهٔ سوم برمی‌گردد.

نوع دوم سفال امیر دارای بدنه بسیار نازکی است و سطح آن هم تیره رنگ و رنگ خمیره آن قهوه‌ای تا خاکستری است و هر دو زمینه درونی و بیرونی آن منقوش است و شامل کاسه‌های نسبتاً کوچک با بدنه نازک اما عمیقی است. شکل‌های دیگر این گروه خمیره‌ها و فنجان‌ها هستند. این گونه سفال بیشتر در فازهای ۷ تا ۴ شهر سوخته پیدا شده اگرچه در فازهای ۹-۸ و همچنین ۳ نیز دیده شده است.

به نظر رایت و بر اساس آزمایش‌های انجام شده سفال گونهٔ فیض محمد موجود در شهر سوخته از مناطق مرکزی بلوچستان و از محوطه‌های واقع در بین بلوچستان و فلات ایران به این شهر آورده شده

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۱۱۵

که خود نشان‌دهنده تبادلات با سرزمین‌های دوردست است. سفال‌های کم‌عمق این گونه که هم‌زمان با مهرگه V-VII و دامب‌سادات II-III است از دوره‌های III و IV شهر سوخته به‌دست آمده‌اند (Sajjadi, 2003) درحالی‌که سفال امیر هم‌زمان با شهر سوخته I-III, بمپور IV-V و یحیی IVC-B است.

جدول گاهنگاشتی محوطه‌های باستانی منطقه

سال	جنوب ترکمنستان	جنوب شرق ایران / مکران	افغانستان	جنوب و میانه بلوچستان	کچی / کویته
۱۸۰۰ ق.م.	تمدن مروی/بلخی	شهر سوخته IV(0)	موندیگاک V	مرویی/بلخی (مهی)	مهرگه VIII
۲۰۰۰ ق.م.		بمپور VI		کولی	نوشارو IV
۲۲۰۰ ق.م.		شهر سوخته IV(1)			نوشارو III
۲۳۵۰ ق.م.	کللی نمازگاه V	میری قلات IV		نجم دوواری نال IV	نوشارو II
۲۵۰۰ ق.م.					نوشارو ID
۲۶۰۰ ق.م.		بمپور V رودنبیایان شهر سوخته III	موندیگاک IV3		نوشارو IC مهرگه VIII دمب‌سادات III
۲۷۰۰ ق.م.	نمازگاه IV	میری قلات III بمپور IV شهر سوخته II میری قلات IIIB	موندیگاک IV2	نال III	مهرگه VII
۳۰۰۰ ق.م.	نمازگاه III	بمپور I, II شهر سوخته I میری قلات IIIA	موندیگاک IV1 سعید قلعه II موندیگاک III	انجیره V انجیره IV نال II	دمب‌سادات II مهرگه VI مهرگه V دمب‌سادات I
۳۳۰۰ ق.م.					
۳۵۰۰ ق.م.	نمازگاه II	میری قلات IIA	سعید قلعه III موندیگاک II	انجیره III نال I	مهرگه IV مهرگه III

کاربری ظروف گونۀ امیر

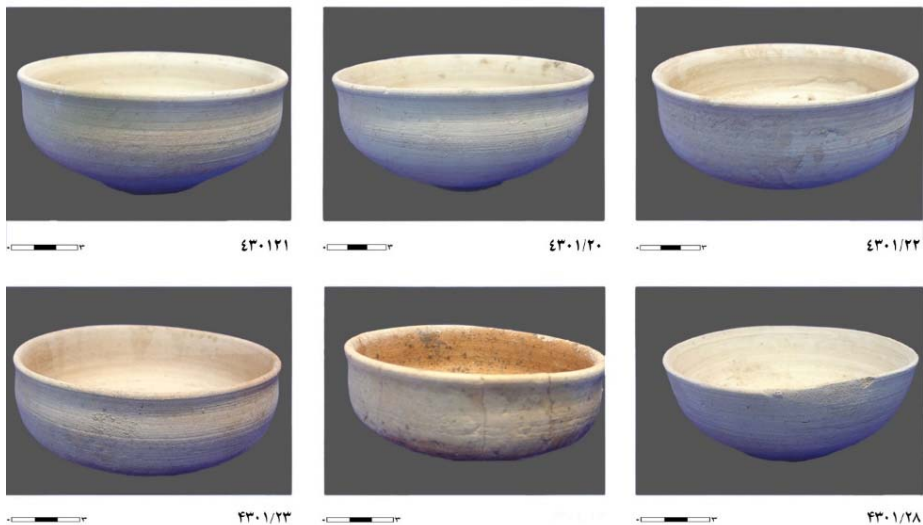
اشتین معتقد بوده که چون این ظروف در گورها پیدا شده و با دقت و فن بالایی ساخته شده‌اند دارای

کاربری‌های خاصی در مراسم آئینی بوده‌اند (Stein 1929;1931). نمونه‌های دیگر سفال خاکستری گونهٔ امیر به همراه سفال خاکستری گونهٔ فیض محمد که بیشتر در بلوچستان پاکستان دیده‌شده در محوطه‌های مختلف جنوب شرقی ایران، از گورستان‌ها به‌دست آمده‌اند که این نظریهٔ اشتین را تأیید می‌کنند و شباهت‌های موجود بین این دو گونه سفال در محوطه‌های دور از هم نیز نشانی از وجود ارتباطات مبادلاتی و گاهنگاشتی بین این دو منطقه است.

در شهر سوخته این گونه ظروف را ظرف‌های تدفینی خوانده‌ایم و در حقیقت بیش از ۹۰٪ کاسه‌های خاکستری گونهٔ امیر شهر سوخته منحصرراً از گورستان شهر به‌دست آمده است. همچنان که اشتین اظهار داشته به‌روشنی مشخص است که این ظروف دارای نقش خاصی در مراسم تدفین مردگان بوده‌اند. پیدا شدن این ظروف خاکستری به مقدار زیاد در قبور می‌تواند القاء‌کننده این نکته باشد که این ظروف صرفاً و به خاطر استفاده در تشییع و تدفین ساخته شده بودند. اشتین در تأیید این نظر به ساخت ظریف و بدنه نازک این ظروف اشاره دارد و اظهار می‌کند این ظرف‌ها در ساخت اجازه استفاده روزمره از این ظروف را نمی‌داده است.

اگرچه می‌توان با بخشی از اظهارات اشتین مبنی بر استفاده از این ظروف در مراسم آئینی موافق بود اما به نظر نمی‌رسد تنها دلیل آن ظرف‌ها از یک سو و اختصاصی بودن ساخت آنها برای مراسم تدفین بوده است. در واقع ظروف و کاسه‌های خاکستری در قبور شهر سوخته به‌روشنی و وضوح نشان‌دهندهٔ استفاده از آنها در زمان پیش از گذاشتن در قبور نیز دارند. کلیهٔ ظروف خاکستری گونهٔ امیر به‌دست آمده از قبور شهر سوخته، نشانه‌های از کهنگی و استفادهٔ طولانی در خود دارند. این موضوع دقیقاً برعکس نمونه ظروف نخودی به‌دست آمده از گورستان است. بخشی از ظروف نخودی رنگ قبرستان کاملاً نو بوده و نه تنها در زمان حیات فرد مدفون هیچ استفاده‌ای از آنها نشده بلکه به نظر می‌رسد با توجه با «نشانه‌های سفالگران» موجود روی آنها این دسته از ظروف نخودی-عمدتاً کاسه‌ها و خمره‌های نخودی غیر منقوش ساده - تنها برای مراسم تدفین خاصی ساخته شده‌اند. (سیدسجادی ۱۳۸۲) و حتی چیدمان آنها در قبور یک‌شکل بوده و القاء‌کننده این نظر است که شاید اصولاً گروه خاصی از کاهن یا مردم در این کار تخصص و دست داشته‌اند. بهترین نمونه را می‌توان در ظروف پیدا شده از تدفین‌های شماره ۱۴۰۰ ، ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ به ترتیب دارای ۶۳ ، ۱۰۱ و ۳۸ شیء دید که عمدتاً ظروف سفالی نخودی ساده‌ای بوده‌اند که برعکس ظروف خاکستری رنگ ، نشانه‌ای از استفاده پیش از مراسم تدفین در آنها دیده نمی‌شود (سیدسجادی ۱۳۸۶) . بنابراین برای یافتن علت استفاده زیاد از این ظروف در گروهی از قبور باید به دنبال دلایل دیگری نیز بود.

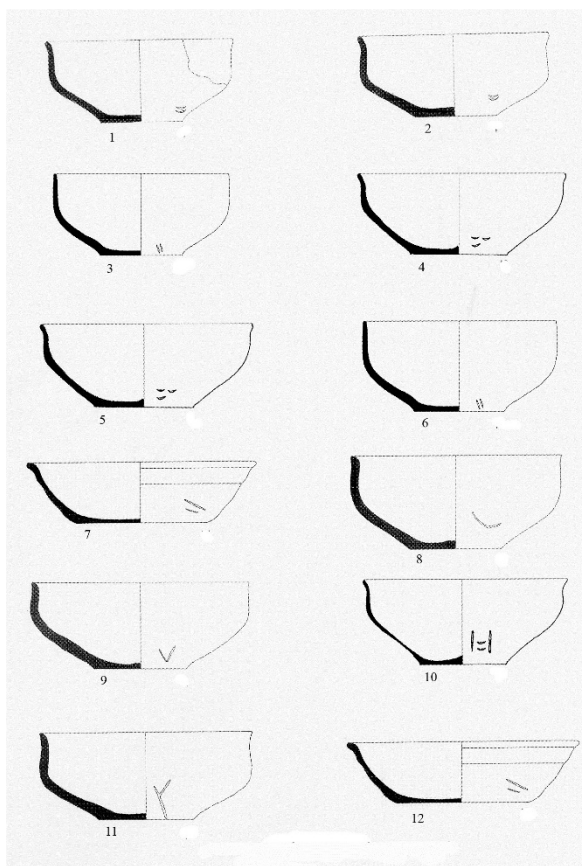
سفال گونه‌ی امیر در شهر سوخته ♦ ۱۱۷



شکل ۱۶. کاسه‌های نخودی نو که در حیات فرد از آنها استفاده نشده و تنها در قبور آمده‌اند



شکل ۱۷. ظروف نخودی نو و استفاده نشده تدفین شماره ۱۴۰۵



شکل ۱۸. کاسه‌های نخودی نو و استفاده‌نشده با نشانه سفالگر تدفین شماره ۱۴۰۰

سفال یکی از مواد بسیار مهم و محسوس برای شناسایی زمینه‌های توسعه و تغییر و پیشرفت‌های هر جامعه باستانی به شمار می‌رود و معنای کشف سفال در میان اشیاء قبور یکی از مواردی است که به درک وضعیت اجتماعی زمانه یاری می‌رساند. حدود ۲۱٪ از قبور شهر سوخته فاقد هر گونه شیء بوده‌اند (سیدسجادی ۱۳۸۶). این امکان نیز وجود دارد که برخی از این قبور خالی دارای اشیائی ساخته‌شده از مواد ارگانیک فاسد شونده مانند چوب، گیاهان، پارچه و چرم و مانند آن بوده‌اند که در طی زمان کاملاً فاسد و پودر شده و امروز نشانی از آنها باقی نمانده، اما و به هر صورت می‌توان گفت که بیشتر این قبور کاملاً خالی از هرگونه شیء بوده‌اند. در ۷۸٪ باقی مانده قبور از ۱ تا ۱۱۴ شیء دیده شده‌اند. گورهای «فقیرتر» غالباً دارای یک لیوان یا یک کاسه نخودی بوده‌اند و تعداد این اشیاء نسبت به وضعیت مادی و اجتماعی فرد مدفون به تعداد بیشتری نیز افزایش پیدا می‌کرده است. لازم به

یادآوری است بیشترین اشیاء باارزش هنری یا مادی بالاتر متعلق به قبور سردابه‌ای هستند که از قضا تقریباً در هیچ یک از آنها ظروف خاکستری دیده نشده‌اند (Sajjadi 2015). با توجه به نکات یادشده در بالا می‌توان گفت که بر اساس نوع قبور و اشیاء آنها می‌توان گفت در شهر سوخته گروه‌های گوناگون مردمی با باورهای مختلف از یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند و صاحبان گورهای خاکستری نیز یکی از این گروه‌های مردمی با اعتقادات خاص خود بوده‌اند.



شکل ۱۹. تدفین «ثروتمند» سردابه‌ای تدفین شماره ۵۰۰۵

با توجه به گفته‌های بالا وجود یک شیء یا بیشتر از آن در قبور جزو سنت‌های رایج آن ادوار بوده که در تمام ادوار چهارگانه و شناخته‌شده شهر سوخته به آن عمل می‌شده و حضور ظروف خاکستری را نمی‌توان پدیده‌ای صرفاً خاص در برخی از قبور دانست بلکه مسئله‌ای عادی و جزوی از مراسم تشییع و تدفین زمانه به شمار می‌رفته است. دلیل بعدی استفاده از ظروف خاکستری در قبور - صرف نظر از استفاده از آنها برای گذاشتن نذورات و مانند آن- را می‌توان تعلق خاطر فرد درگذشته به بعضی از این ظروف یا سایر اشیائی دانست که مایل بوده همراه خود به جهان دیگر برود.

اما شکل خاص، ظرافت ساخت و نقوش خاص کاسه‌های خاکستری سواستیکایی و وجود نقوش سه پره یا چهار پره در سفال گونه‌ امیر که آنها را از سایر کاسه‌ها متمایز می‌کند می‌تواند دلیل

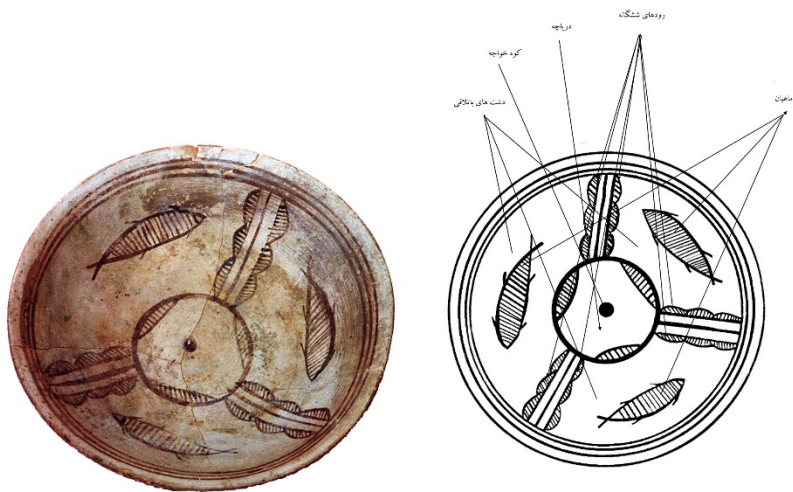
اصلی حضور این کاسه‌ها در قبور باشد. بیشتر دیدیم که قسمت میانی و مرکزی تقریباً همه کاسه‌های خاکستری با استفاده از نقوش گوناگون به سه یا چهار بخش تقسیم شده‌اند.

طبعاً بحث دربارهٔ مبانی اعتقادی تمدن‌های پیش از تاریخی و به‌ویژه محوطه‌هایی چون شهر سوخته که فاقد خط بوده - و یا حداقل تاکنون نشانه‌های آن دیده نشده است - بسیار مشکل به نظر می‌رسد و بیشتر نظریات با توجه بر یافته‌های مادی ارائه می‌شوند و می‌توانند مورد بحث و نقد جدی قرار گیرند. در شهر سوخته - همانند هزاران محوطه پیش و آغاز تاریخی دیگر و با توجه به یافته‌های چندی می‌توان گفت مردم به زندگی پس از مرگ معتقد بوده‌اند و بزرگ‌ترین دلیل این مدعی نیز وجود غذا و نذورات و ابزار کار در قبور مردم است که حضور اشیایی چون پیکره‌های گوناگون انسانی و یا جانوری را نیز می‌توان به آنها اضافه کرد و علاوه بر آن آثار معابد موجود نیز به شکلی غیرقابل انکار وجود باورها و اعتقادات در این جامعه را تأیید می‌کنند. در ترکیب قبور و نحوه گذاشتن افراد در آنها به نظر می‌رسد گویا این مردگان با خیالی آسوده از جهان رفته‌اند و درواقع به خوابی رفته‌اند که روزی باید از آن برخیزند.

یکی از مباحثی که در مورد نقوش سفال‌ها در میان باستان‌شناسان مطرح است معانی و تفاسیر احتمالی این نقوش است. در حقیقت نمی‌توان گفت نقوش موجود روی ظروف سفالی بی‌هدف و بدون فکر ترسیم شده‌اند. این نقوش معمولاً انعکاسی از طبیعت موجود و یا وقایعی است که در سرزمینی که سفال‌های از آنها پیدا شده‌اند اتفاق می‌افتاده است. اگر نقوش هندسی را تنها نقوش تزئینی بشماریم این نکته در مورد نقوشی که به شکلی با طبیعت سروکار دارند را نمی‌توان صادق دانست. نقوشی که جریان و حرکت آب‌ها را نشان می‌دهند، نقوشی که کوه‌ها را ترسیم می‌کنند، نقوشی که به پوشش جانوری و یا گیاهی یک منطقه می‌پردازند. هر یک از این نقوش به‌خودی‌خود دارای معانی‌ای هستند که از راه بررسی و تجزیه و تحلیل آنها می‌توان تا حدودی به شرایط و وضعیت طبیعی و گاهی فکری یک جامعه پی برد. در شهر سوخته چنین نقوشی را می‌توان به فراوانی دید. نقش بز در حال حرکت به‌سوی بته گیاهی برای تغذیه از آن فکر خلاق هنرمند نقاش آن را نشان می‌دهد که خواسته با ترسیم این نقش پیامی در مورد وجود بزها، گیاهان و نحوه تغذیه آنها به دیگران نشان دهد (سیدسجادی ۱۳۸۳ : شکل ۲۱) و یا نقش موجود در کف یک کاسه نخودی را به‌راحتی می‌توان با جغرافیای آن بخش از سیستان که شهر سوخته در آنجا واقع شده است منطبق دانست (سیدسجادی ۱۳۹۶ ب. شکل ۱۴).



تصویر ۲۰. بز متحرک (سیدسجادی ۱۳۹۶)



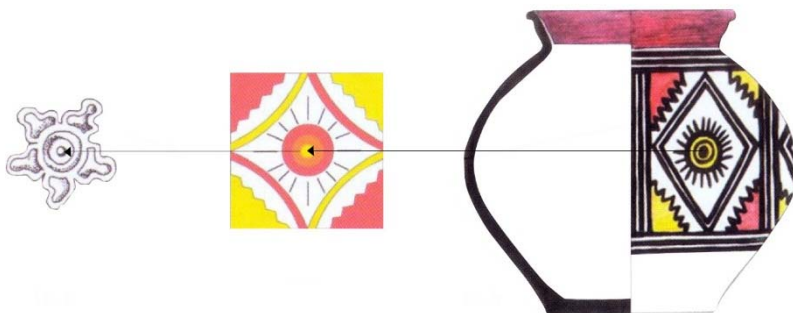
شکل ۲۱. انعکاس وضعیت طبیعی و «نقشه» جنوب سیستان روی بشقاب نخودی (سیدسجادی ۱۳۹۶ ب. شکل ۱۴)

در ظروف گونه امیر شکل سه پژه ها و چهار پژه های ایجادشده توسط خطوط منحنی (لوحه ۱۲) به شکلی است که حرکت پژه ها از راست به چپ و گاهی از چپ به راست را القاء می کنند (لوحه ۱۱) و حتی در نمونه هایی که دارای پژه هایی تقریباً راست گوشه و بدون خطوط منحنی است همین حرکت چرخشی را در قسمت انتهائی پژه ها می توان مشاهده کرد (لوحه ۱۳ ۲ الف) و این حرکت را می توان به مثابه حرکت و چرخش بدون ابتدا و انتها و یا در حقیقت حرکتی ازلی و ابدی تعبیر کرد.

با توجه به این تعبیر شاید بتوان نقوش سه پژه موجود روی کاسه های خاکستری قبور را سه مرحله از زندگی انسانی یعنی تولد، حیات و سپس مرگ تفسیر کرد و هر یک از سه زمینه که با پژه هایی از هم جداشده و نمادی از یکی از این مراحل حیات انسانی دانست و به همین سبب این ظروف منقوش پس از پایان مادی زندگی صاحبان آنها همراه آنان در قبور گذاشته می شدند تا به وی القاء کنند پس از طی دو مرحله اول زندگانی اکنون او وارد مرحله سوم زندگی خود شده و این چرخه تا ابد ادامه دارد و وی بار دیگر متولد خواهد شد و زندگی ادامه پیدا خواهد کرد. این فکر شاید شکل دیگری از تفکرات معتقد به تناسخ بوده که البته مبحثی دامنه دار و خارج از بحث ماست.

شکل های چهار پژه نیز دارای همان خصوصیات است اما در این گونه از ظروف به جای سه پژه با چهار پژه متقاطع روبرو هستیم. نقوش پژه ها در برخی از حالات به عنوان پرتو خورشید تفسیر شده اند. در اینجا لازم به ذکر است که خورشید و آتش و نور در جامعه شهر سوخته دارای ارزش خاصی

بوده‌اند. جهات قبور و مردگان دفن شده در شهر سوخته منظم نبوده بلکه تابع زمان موقعیت خورشید در آسمان بوده و جهت چشمان مردگان به سوی خورشید بوده است. این نکته به‌ویژه در آرامگاه‌های سردابه‌ای به‌خوبی ملموس است. در این گونه آرامگاه‌ها علاوه بر اینکه سر مدفون به طرف در آرامگاه و خورشید قرار می‌گرفته بلکه اجاق‌های متحرک شعله و عود سوزهای روشنی نیز کار گذاشته می‌شده است. نقش خورشید روی ظروف سفالی و مهرها نیز به فراوانی وجود دارد.



شکل ۲۲. نقش خورشید روی خمره سفالی و مهر مسطح (موگاورو ۱۳۸۷)

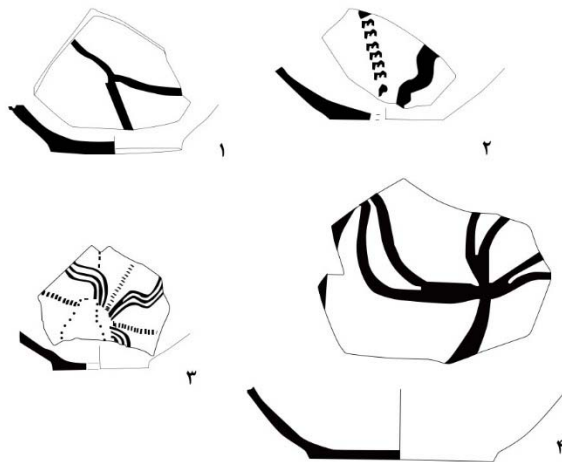


شکل ۲۳. انواع عودسوزهای گلی - فلزی

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۱۲۳

پره‌های چهارگانه موجود در کاسه‌های خاکستری گونه‌ امیر را می‌توان به‌عنوان پرتو خورشید نیز تلقی کرد، اما بیشتر احتمال می‌رود که بخش‌های چهارگانه ایجادشده توسط پره‌های متقاطع، هر یک نمادی از عناصر چهارگانه طبیعت یعنی خورشید، آب، باد و زمین باشد که در حال در میان این پره‌های چرخان می‌چرخند و نمادی از تداوم زندگی بشری هستند. لازم به یادآوری است مطالب بیان‌شده درباره‌ تفسیر این نقوش صرفاً پیشنهادی اولیه برای توجیه وجود این نقوش سه‌بخشی یا چهاربخشی در قبور بوده و جای هرگونه نقد و بحث درباره این تفاسیر باز است.

پیشتر اشاره شد اگرچه مدارک موجود در قبور شهر سوخته نشانه استفاده از این ظروف در مراسم اختصاصی تشییع باشد. (Piperno and Tosi 1975; Piperno 1979; Piperno and Salvatori 1983 و سیدسجادی ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸) اما و در هر صورت دلایلی نیز بر استفاده از آنها در زندگی روزمره مردم جوامع شهر سوخته، تپه یحیی و بمپور به شکل قطعات شکسته و بندرت سالم در لایه‌های مسکونی این محوطه‌ها و به‌ویژه کهنگی و فرسودگی آنها دیده‌شده است. به این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید که در اواخر هزاره چهارم تا نیمه هزاره سوم نوعی سفال خاکستری خاص در شهر سوخته تولید می‌شده که علاوه بر استفاده روزمره نقشی خاص در مراسم تشییع و تدفین مردگان جامعه داشته و این سفالی بوده که در همین برهه زمانی در برخی از محوطه‌های باستانی بلوچستان نیز رواج داشته و دارای همین کاربری نیز بوده است.



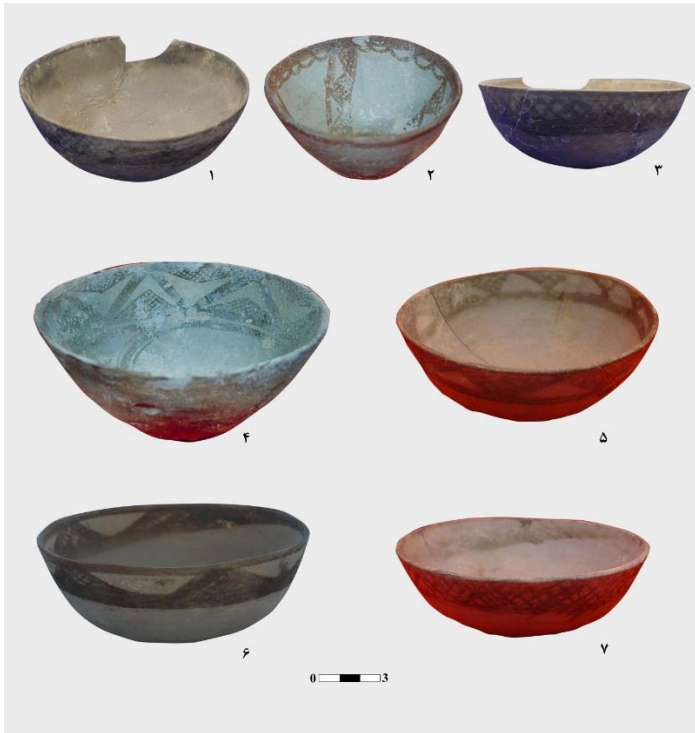
شکل ۲۴. نمونه‌های سفال گونه‌ امیر در بمپور و تپه یحیی : شماره‌های ۱-۳ بمپور I-IV (de Cardi 1970 figs.) شماره ۴: یحیی (Potts 2001; Fig.1.6 K) IVC2 ، شماره ۲۵، ۲۵۱؛ ۱۸.۳۸؛ ۳۰.۲۰



۲۵. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری غیر سواستیکایی: ۱=ش. ۸۹۱۰/۴، ۲=ش. ۸۸۱۷/۸، ۳=ش. ۸۲۲۵/۹۴، ۴=ش. ۸۳۲۰/۱۲



۲۶. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری غیر سواستیکایی: ۱=ش. ۸۷۲۵/۵۱، ۲=ش. ۸۷۲۵/۹۷، ۳=ش. ۸۸۱۹/۶، ۴=ش. ۵۱۱۳/۴، ۵=ش. ۱۷۰۶/۹، ۶=ش. ۸۷۰۲/۳، ۷=ش. ۸۸۱۹/۶، ۸=ش. ۸۷۲۵/۹۸، ۹=ش. ۸۸۱۹/۰۰، ۱۰=ش. ۸۳۲۲/۵۵، ۱۱=ش. ۴۲۱۵/۶



۲۷. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری غیر سواستیکایی. ۱ = ش. ۶۴۰۱/۲، ۲ = ش. ۱۷۰۱/۲، ۳ = ش. ۴۴۱۰/۱۴، ۴ = ش. ۵۳۰۲/۵، ۵ = ش. ۱۷۰۶/۵، ۶ = ش. ۳۱۰۶/۳، ۷ = ش. ۴۴۱۰/۱۱

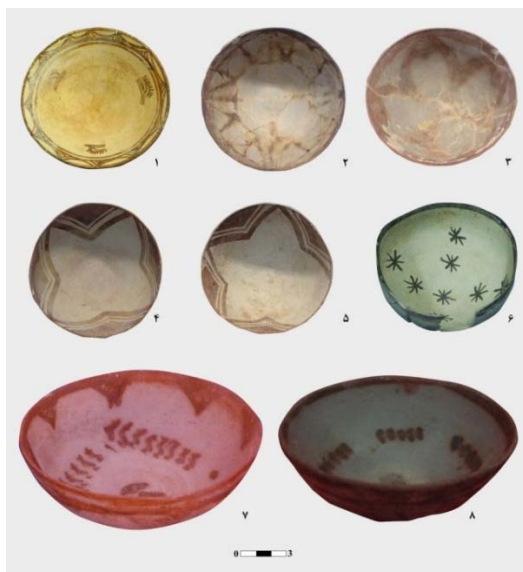


۲۸. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری غیر سواستیکایی. ۱ = ش. ۴۳۱۴/۵، ۲ = ش. ۴۳۱۱/۴، ۳ = ش. ۴۸۰۰/۳، ۴ = ش. ۲۹۰۶/۴، ۵ = ش. ۱۴۱۴/۶، ۶ = ش. ۱۵۰۴/۴



۲۹. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه سه‌بخشی (۲ = ت.ش ۵۶۰۳/۲) و چهاربخشی غیر سواستیکایی.

۱ = ت.ش ۴۲۱۲/۴ ، ۲ = ت.ش ۵۶۰۳/۲ ، ۳ = ت.ش ۴۴۰۸/۳ ، ۴ = ت.ش ۷۹۳۴/۷



۳۰. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه چهاربخشی غیر سواستیکایی ۱ = SB-AB 1017 ، ۲ = ت.ش

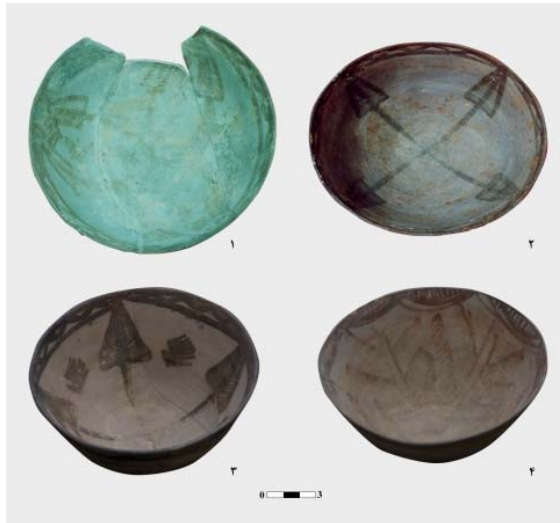
۲ = ت.ش ۴۳۱۴/۳ ، ۳ = ت.ش ۴۳۱۴/۳ ، ۴ = ت.ش ۴۴۰۸/۳ ، ۵ = ت.ش ۴۴۰۸/۵ ، ۶ = ت.ش ۸۵۱۹/۱ ، ۷ =

ت.ش ۳۵۰۳/۱ ، ۸ = ت.ش ۱۶۰۴/۵

سفال گونه‌امیر در شهر سوخته ♦ ۱۲۷



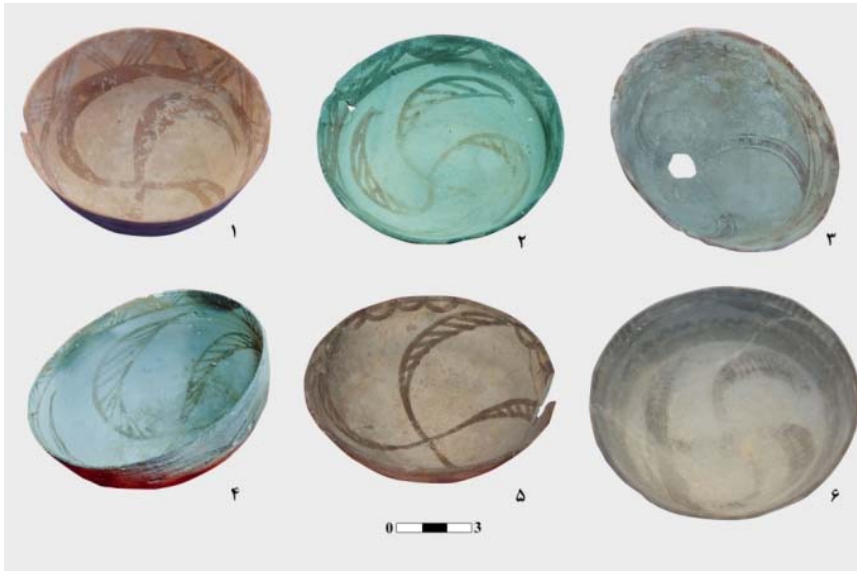
۳۱. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه‌های یکدست و سه‌بخشی غیر سواستیکایی ۱ = ت.ش ۹۰۲۱/۱۰،
۲ = ت.ش ۸۷۲۵/۸۷، ۳ = ت.ش ۸۷۲۵/۹۳، ۴ = ت.ش ۸۷۲۵/۹۵



۳۲. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه یکدست و سه‌بخشی غیر سواستیکایی ۱ = ت.ش ۱۷۱۳/۷، ۲ =
ت.ش ۲۷۰۲/۲، ۳ = ت.ش ۵۲۰۷/۴، ۴ = ت.ش ۹۳۰۲/۰۰



۳۳. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه چهاربخشی سواستیکایی ۱ = ش.ت. ۱۶۰۱/۶، ۲ = ش.ت. ۳۰۴/۲، ۳ = ش.ت. ۳۵۰۲/۴ = ش.ت. ۳/۳۵۰۳/۳ = ۵ = ش.ت. ۵۱۱۳/۲ = ۶ = ش.ت. ۶۴۰۱/۳ = ۷ = ش.ت. ۸، ۹ = ش.ت. ۳۰۰۰/۲ = ۹ = ش.ت. ۴۳۰۳/۳ = ۱۰ = ش.ت. ۴۳۱۴/۷ = ۱۱ = ش.ت. ۵۱۰۶/۱، ۱۲ = ش.ت. ۸۳۰۱/۶



۳۴. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه چهاربخشی سواستیکایی ۱= ت.ش ۶۲۰۰/۵، ۲= ت.ش ۵۱۰۶/۱۰، ۳= ت.ش ۱۶۱۳/۴، ۴= ت.ش ۲۸۰۰/۴، ۵= ت.ش ۶۰۳۲۰۴/۳، ۶= ت.ش ۵۱۰۶/۱۰



۳۵. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه چهاربخشی سواستیکایی ۱= ت.ش ۱۷۰۳/۱، ۲= ت.ش ۰۰۰۰/۰۰، ۳= ت.ش ۱۷۰۳/۴، ۴= ت.ش ۹۳۴۸/۴، ۵= ت.ش ۳۱۰۲/۴، ۶= ت.ش ۶۰۷۸۰۹/۳



۳۶. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری با زمینه چهاربخشی سواستیکایی ۱ = ت.ش ۷۸۰۹/۴، ۲ = ت.ش ۱۷۱۸/۲، ۳ = ت.ش ۳۱۰۰/۵، ۴ = ت.ش ۱۷۰۳/۲، ۵ = ت.ش ۱۷۱۸/۲

کوته‌نوشت‌ها

ت.ش = تدفین شماره ، ش = شماره ، ل. = لوحه

پی‌نوشت

۱. تاکنون و بر اساس نقشه‌های تهیه‌شده از سوی گروه باستان‌شناسان ایتالیایی بر اساس عکس‌های هوایی تهیه‌شده در سال ۱۹۵۶ میلادی اندازه شهر سوخته ۱۵۱ هکتار برآورد شده بوده است. در نقشه‌برداری‌های انجام‌شده زمینی در سال ۱۹۸۳ این اندازه تغییر کرده و نقشه توپوگرافی شهر مقدار

سفال گونه‌ امیر در شهر سوخته ♦ ۱۳۱

۲۸۰ هکتار را نشان می‌دهد. با توجه به این اختلاف نسبتاً فاحش گروه باستان‌شناسی شهر سوخته در فصل آینده مجدداً اقدام به نقشه‌برداری محوطه خواهد کرد.



۳۷. شهر سوخته: کاسه‌های خاکستری بازمینه چهاربخشی سواستیکایی ۱ = ت.ش ۶۶۵-۱۳۷۷، ۲ = ت.ش ۱۱۵-۱۳۷۷، ۳ = ت.ش ۴، ۱۶۰۱/۰۰ = ت.ش ۵، ۹۲۹۸/۰۰ = ت.ش ۶، ۴۴۱۱/۴ = ت.ش ۱۷۱۷/۵، ۷ = ت.ش ۸، ۳۰۰۰/۸ = ت.ش ۱۶۱۳/۲

کتاب نامه

الف) فارسی

- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۲، نشانه سفالگران در شهر سوخته: در نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی. شماره ۵: ۱۷-۴۸
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۳، آرامگاه‌های سردابه‌ای شهر سوخته در نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی. شماره ۹.
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۶، گزارش‌های شهر سوخته ۱. کاوش در گورستان ۱۳۷۶-۱۳۷۹. معاونت فرهنگی و ارتباطات. اداره کل امور فرهنگی. سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری: ۱۵+۶۹۱.
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۸، گزارش‌های شهر سوخته ۲ (کاوش در گورستان ۱۳۸۰-۱۳۸۲). سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان.
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۹، باستان‌شناسی شبه‌قاره هند. تهران. سازمان سمت.
- سیدسجادی، سیدمنصور و حسین مرادی، ۱۳۹۱، شواهدی بر رشد تخصص در دوره‌های دوم و سوم استقرار در شهر سوخته بر پایه دستاوردهای کاوش در مربع O در : نامورنامه. مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش. به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده. نشر ایران‌نگار: ۱۰۹-۱۲۴ تهران.
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۹۶ الف، شواهد فن‌آوری و هنر در شهر سوخته. اداره کل میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان: ۱۱۴.
- سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۹۶ ب، نقشه‌های سیستان در ماهنامه کاو، شماره‌های ۱۰ و ۱۱: ۱-۱۴
- سیدسجادی، سیدمنصور و حسین مرادی، ۱۳۹۵، کاوش در کارگاه‌های شماره ۲۶ و ۲۸ شهر سوخته، در اثر. فصلنامه علمی، فنی و هنری. پژوهشگاه تهران: ۱۰۳-۱۳۰.
- مرادی، حسین، ۱۳۸۸، لیوان‌های گلابی‌شکل شهر سوخته، در مجموعه مقالات شهر سوخته ۱ به کوشش سجادی میراث استان سیستان و بلوچستان.
- موگاورو، لوردانا، ۱۳۸۷، ظروف رنگارنگ شهر سوخته، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، استانداری سیستان و بلوچستان و سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری.

ب) غیرفارسی

- Biscione R. 1974, "Relative Chronology and Pottery Connections between Shahr-i Sokhta and Mundigak, Eastern Iran." *Studi di Paletnologia, Paleoantropologia, Paleontologia e Geologia del Quaternario* 2, Roma, pp. 131-145.
- Biscione R. 1979, "The Burnt Building of Period IV at Shahr-i Sokhta IV. An Attempt of Functional Analysis from the Distribution of Pottery Types" in G. Gnoli and A.V. Rossi eds., *Iranica*. Napoli: Istituto Universitario Orientale, pp. 291-306.
- Biscione R. 1984, "Baluchistan Presence in the Ceramic Assemblage of Period I at Shahr-i Sokhta" in B. Allchin ed., *South Asian Archaeology 1981*. Cambridge: C.U.P., pp. 118-123.

- Biscione R. 1990, "The Elusive Phase II at Shahr-i Sokhta" in M. Taddei ed., *South Asian Archaeology 1987 (Serie Orientale Roma LXVI)*. Rome: IsMEO, pp. 391-409.
- Biscione R. and Bulgarelli M.C. 1983, "Painted Geometrical Decoration on the Shahr-i Sokhta Buff Ware: Approach to a Systematic Classification" in M. Tosi ed., *Prehistoric Sistan 1 (IsMEO Rep Mem XIX, 1)* Rome: IsMEO, pp. 211-264.
- Buson S. and Vidale M. 1984, "The Pear-shaped Beakers of Shahr-i Sokhta: Analysis of the Relationships between Technological and Morphological Evolution through Experimental Simulation" in *East and West 33*, Rome: IsMEO, pp. 31-51.
- Fairservis W.A. 1961, "Archaeological Studies in the Seistan Basin of South-Western Afghanistan and Eastern Iran" in " *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, New York.
- Gyselen R. and Lerouge W. 1983, "Project for a Descriptive Analysis of the Geometrical Ornaments on the Shahr-i Sokhta II-III Pottery" in M. Tosi ed., *Prehistoric Sistan 1 (IsMEO Rep Mem XIX, 1)* Rome: IsMEO, pp. 265-302.
- Lamberg-Karlovsky C.C. and Tosi M. 1973, "Shahr-i Sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of the Iranian Plateau" in *East and West 23*, Rome: IsMEO, pp. 21-57.
- Laneri N. 1996, "Analisi radiografica e macrostrutturale delle ciotole troncoconiche dell'inizio del III millennio a.C., Shahr-i Sokhta (Iran)" in *Orient Express 1*, Paris: Institut d'Art et d'Archéologie, pp. 17-19.
- Laneri N. and Di Pilato S. 2000 "Searching for the Archaeological Evidence of Wheel-Throwing at Ebla, Susa and Shahr-i Sokhta" in M. Taddei and G. De Marco eds., *South Asian Archaeology 1997*. Rome: IsIAO, pp. 521-540.
- Laneri N. and Vidale M. 1998 "An Anatomy of the Truncated-Conical Bowl of Shahr-i Sokhta" in *East and West 48*, Rome: IsIAO, pp. 225-264.
- Moradi H, Sarhadi Dadian, H, Zuliskandar R and H.S.N. Abdul Rahman 2013, "Compositional Analysis of the pottery of Shahr-i Sokhta, Sou eastern iran" in; *Research Journal of Applied Sciences Engineering and Technology (4)*, pp. 654-659.
- Moradi H. and M. Rahimi 2009, "The soil of Shahr-i Sokhta and its connection to the colour of the Shahr-i Sokhta buff wares" In *14th International clay conference*, (Abstract) Italy.
- Mugavero L. and Vidale M. 2003, "The Use of Polychrome Containers in the Hilmand Civilization: A Female Function?" in *East and West 53*, Rome: IsIAO, pp. 67-94.

- Mutin B., 2013, "Ceramic Traditions and Interactions on the South-eastern Iranian Plateau during the fourth Millennium BC." In: Petrie C. (ed.), *Ancient Iran and its neighbours – Local developments and long-range interactions in the 4th Millennium BC*. Pp. 253-275. Oxford: Oxbow Books and British Institute for Persian Studies.
- Nalesini O. 1984, "Social Implication of the Morphological Variability of the Decorative Motifs of Shahr-Sokhta II. Buff Ware an Outline" in B. Allchin ed., *South Asian Archaeology 1981*. Cambridge: C.U.P., pp. 108-117.
- Piperno M and S. Salavatori, 2007, *The Shahr-i Sokhta Graveyard (Sistan-Iran). Excavation campaign 1972-1978*. Rome IsIAO.
- Piperno M. 1979, "Socio-economic Implications from the Graveyard of Shahr-i Sokhta" in M. Taddei ed., *South Asian Archaeology 1977*. Naples: Istituto Universitario Orientale, pp. 123-140.
- Piperno M. and Salvatori S. 1983, Recent Results and New Perspectives from the Research at the Graveyard of Shahr-i Sokhta, Sistan, Iran. *Annali dell'Istituto Universitario Orientale* 43, 2 Napoli: Istituto Universitario Orientale, pp. 173-191.
- Piperno M. and Tosi M. 1975, "The Graveyard of Shahr-i Sokhta, Iran" *Archaeology* 28, New York: Archaeological Institute of America. pp. 186-197.
- Pracchia S. 1984, "Preliminary Analysis of the Shahr-i Sokhta II Buff Ware Painted Figuration: Some Observations for a Systematic Classification" in B. Allchin ed., *South Asian Archaeology 1981*. Cambridge: C.U.P., pp. 98-107.
- Sajjadi, S.M.S. 2003, "Excavations at Shahr-i Sokhta. First Preliminary report of the Graveyard. 1997-2000" in *Iran*. 41: 21-97.
- Sajjadi, S.M.S, 2015, *Catacomb Graves or Burial Sites of Clan Chiefs of the 3rd Millennium BC. Shahr-i Sokhta Confederation*. Zbrika Naubouykh Prats .Mova ta Istoria Vypusk 383 . Akademia Nauk Vyshchoi Ovity Ukrainy .Rada Molodykh Uchenykh . Kiev.
- Sajjadi, S.M.S. and H.Moradi 2017, "Shahr-i Sokhta 2014-2015 Excavations. The new Results in Area 1, 20, 26, 28" in *Archeologia Area* 9/15. *Studi di Areotopografia Archeologica*. Pp. 149-167.
- Salvatori S., M.Tosi 2005 "Shahr-I Sokhta Revised Sequence" in Jarrige C and V. Lefever (eds.). *South Asian Archaeology* 2001. Paris.
- Sarianidi V.I. 1983, "The Pottery of Shahr-i Sokhta I and its Southern Turkmenian Connections" In M. Tosi ed., *Prehistoric Sistan 1 (IsMEO Rep Mem XIX, 1)* Rome: IsMEO, pp. 183-198.

- Shudai Hideaki *et al.* 2011, "Report on the Survey of archaeological Materials of Prehistoric Pakistan, stored in Aichi Prefectural Ceramic Museum. Part III: Emir Ware and Quetta Style" in *ResearchGate*, pp. 73-108.
- Stein A. 1937, *Archaeological Reconnaissance in Northwestern India and southeastern Iran*. London.
- Stein A. 1929, *Archaeological Tour in Wazirestan and Northern Baluchistan. Memiors of the Archaeological Survey of India* 43. New Delhi.
- Stein A. 1931, *Archaeological Tour in Gedrosia. Memiors of the Archaeological Survey of India* 43. Calcutta.
- Tosi M. 1968, "Excavations at Shahr-i Sokhta, a Chalcolithic Settlement in the Iranian Sistan, Preliminary Report on the First Campaign" in *East and West* 18, Rome: IsMEO pp. 9-66.
- Tosi M. 1969, "Excavations at Shahr-i Sokhta. Preliminary Report on the Second Campaign" *East and West* 19, Rome: IsMEO, pp. 109-122.
- Tosi M. 1983, "Excavations at Shahr-i Sokhta 1969-1970" in M. Tosi ed., *Prehistoric Sistan 1 (IsMEO Rep Mem XIX, 1)* Rome: IsMEO, pp. 73-125.
- Vidale M. 1984, "The Pear-shaped Beaker of Shahr-i Sokhta: Evolution of a Ceramic Morph type during the 3rd Millennium BC." in B. Allchin ed., *South Asian Archaeology 1981*. Cambridge: C.U.P., pp. 81-97.
- Vidale M. 1995, "Viaggio intorno alla mia ciotola. Evoluzione tecnologica e comunicazione non verbale in una sequenza ceramica dell'Età del Bronzo" in *Annali dell'Istituto Universitario Orientale* 55, 3, Suppl. 84 Napoli: Istituto Universitario Orientale.
- Vidale M. and Tosi M. 1996, "The Development of Wheel Throwing at Shar-i Sokhta. Slow and Fast Revolutions towards Statehood" *East and West* 46, Rome: IsIAO, pp. 251-269.
- Wright R.P., 1984, "Technology and Style in Ancient Ceramics": *Ceramics and Civilization Vol. I. Ancient technology to Modern Science* (ed.) W.D. Kingery. Pp. 5-25. The American Ceramic Society, Inc. Columbus. Ohio.
- Wright R. P. 1985, "The Boundaries of Technology and Stylistic Change" in *Ceramics and Civilization Vol. II. Ancient technology to Modern Science* (ed.) W.D. Kingery. Pp. 5-25. The American Ceramic Society, Inc. Columbus. Ohio.
- Wright R.P. 1989, "New Perspectives on Third Millennium Painted Grey Wares" in K. Frifelt and P. Sørensen eds., *South Asian Archaeology 1985*. London: Curzon Press, pp. 137-149.
- Wright P. R. 2013, "Commodities and Things. The Kulli in Context" in *Connections and Complexity New Approaches to the Archaeology of South Asia*. Walnut Creek. California.

پیکرک‌های ترکیبی بلخی

فرشید ابروانی قدیم*، حامد طهماسبی زاوه**

*دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

چکیده

سنگ صابونی در فرهنگ بلخی-مرو (BMAC) جایگاه هنری ویژه‌ای داشته و از آن برای ساخت انواع ظروف، مهر، مهره و پیکرک استفاده می‌شده است. پیکرک‌های ترکیبی ساخته‌شده از سنگ صابونی، عموماً از واحه مرو و منطقه بلخ شناسایی شده که با عنوان پیکرک‌های ترکیبی باختری شناخته می‌شوند. یک نمونه از این پیکرک‌ها به صورت تصادفی از نیشابور و برخی از نمونه‌های موجود در موزه‌های دنیا، طی حفاری‌های قاچاق از شمال افغانستان به دست آمده‌اند. در این مقاله که از نوع مطالعات تطبیقی است، با هدف کسب آگاهی و شناخت پیکرک‌های ترکیبی بلخی به بررسی شیوه ساخت، ترکیب بندی و شناخت هرچه بیشتر این هنر به روش کتابخانه‌ای-اسنادی پرداخته خواهد شد که این امر با هدف پاسخ دادن به مجهولاتی که درباره این پیکرک‌ها وجود دارد، انجام می‌شود. هدف از ساخت و کاربرد این پیکرک‌ها چه بوده است؟ چرا این نوع از پیکرک‌ها به صورت ترکیبی ساخته می‌شده است؟ پیکرک‌های ترکیبی بلخی را احتمالاً به منظور زیبایی و جلوه بیشتر، از دو نوع سنگ (کلریت و کلسیت) می‌ساخته‌اند. این پیکرک‌ها عموماً از داخل گورها شناسایی شده‌اند. تدفین پیکرک همراه متوفی سنتی است که در بین النهرین و ایلام شاهد آن هستیم. صرف نظر از تدفین پیکرک به همراه مردگان و ترکیبی بودن آن که نشان‌دهنده تأثیرپذیری این هنر از استقرارهای بین النهرین شمالی و ایلام است، چنین به نظر می‌رسد که این پیکرک‌ها به لحاظ نحوه پوشش، وضعیت نمایش بدن، عناصر چهره و نظایر این‌ها، حائز هویت بومی و نشان‌دهنده فرهنگ خاص فرهنگ بلخی-مرو است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ بلخی-مرو، پیکرک‌های ترکیبی، سنگ صابونی، ایلام، ایلا و ماری.

پیشگفتار

در گستره فرهنگ بلخی- مروی (مجموعه باستان‌شناسی بلخی- مروی (BMAC)^۱، تمدن جیحون^۲)، نوع خاصی از پیکرک‌ها از سنگ صابونی^۳ ساخته می‌شد که در ادبیات باستان‌شناسی با عنوان پیکرک‌های ترکیب بلخی از آن یاد می‌شود. برای ساخت این پیکرک‌ها از سنگ‌های تیره، کلریت^۴، استاتیت^۵ و گابرو^۶، همچنین برای ساخت دست و صورت از سنگ سفیدرنگ کلسیت^۷ یا مرمر^۸، استفاده می‌شده است (Francfort, 2005: 111). در این میان پیکرک ترکیبی که از گنورته کشف شده و از سنگ گچ ساخته شده، استثناء است (Sarianidi, 2007: 75).

استفاده از سنگ صابونی در جنوب ترکمنستان، از عصر مس سنگی متأخر شروع و اوج استفاده آن در این منطقه و شمال شرق ایران همزمان با دوران شکوفایی فرهنگ بلخی- مروی (۲۳۰۰-۱۷۰۰ پم) است. در این دوره از کاوش‌های باستان‌شناسی شهرک فیروزه نیشابور، قطعات کارشده سنگ صابونی به دست آمده (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱: ۶۲۲). همچنین اشیاء و ظروف صابونی در محوطه چلو جاجرم شناسایی گردیده است (وحدتی و پیشونه، ۱۳۹۳: ۳۲۰). شواهد استفاده از این

^۱ این نام را ساریانیدی در نوشته‌های خود برای معرفی این فرهنگ پیشنهاد کرد و باستان‌شناسان بسیاری از جمله هیبرت و کارلوسکی نیز از آن استفاده نموده‌اند (Hiebert & Lemberg-Karlovsky, 1992: 2). استفاده از این نام از طرف ساریانیدی بدین خاطر بود، که وی گستره فرهنگ بلخی- مروی را در محدوده دو منطقه بلخ و مرو در ترکمنستان می‌دانست.

^۲ فرانکفورت و کارلوسکی بعدها این نام را به علت دشوار بودن و همچنین به علت یونانی بودن نام‌های باختر و مرغیانه مورد انتقاد قرار دادند و نام تمدن جیحون را انتخاب کردند. انتخاب این نام بدین سبب بود که مرکز اصلی این فرهنگ را در راستای رودخانه جیحون (آمودریا) می‌پنداشتند (Francfort, 2005: 23; Lemberg-Karlovsky, 2013: 102).

^۳ به جای استفاده از اصطلاح کلریت، استاتیت و سنگ مار در این نوشتار از نام سنگ صابونی استفاده می‌شود. دلیل انتخاب این نام، نامعلوم بودن ویژگی‌های معدنی سنگ‌های مورد استفاده در ساخت پیکرک‌های باختری است.

^۴ Chlorite

^۵ Steatite

^۶ Gabbro

^۷ Calcite

^۸ Marble

سنگ را به صورت انواع ظروف و مهره در گنورتپه (Sarianidi, 2007: 112)، توگولوک و قبرستان Auchin در واحه مرو (Kohl, 1984: 145)، همچنین از ساپالی تپه و اُلغ تپه (Bendezu-Sarmiento, 2013: 515) کشف شده است.

فرهنگ بلخی-مروی

فرهنگ بلخی-مروی، به مجموعه‌ای از محوطه‌های استقراری اطلاق می‌شود که در پهنه جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال شرق ایران، شمال افغانستان، جنوب ازبکستان و جنوب غرب تاجیکستان شکل گرفته و گسترش یافته است. از ویژگی‌های بارز این فرهنگ، وجود گونه‌های شاخص سفالی، استفاده فراوان از فلز مفرغ و فلزات گرانبها همچون طلا و نقره، وجود انواع کالاهای شان‌زا و روزمره است که از سنگ‌های بومی و وارداتی شامل لاجورد، کلریت، عقیق، فیروزه و مرمر ساخته شده‌اند. علاوه بر آن، مجموعه‌ای از اشیاء منحصر به فرد و احتمالاً آیینی از جمله ستون‌های مینیاتوری مرمری، پیکرک‌های ترکیبی بلخی، عصاهای قدرت، سُرنها، تیرهای تشریفاتی و مهم‌تر از همه مراسم و شیوه‌های تدفین (تدفین حیوانی، تنوع و کثرت گورنهاد، گذاشتن غذا همراه مردگان و گورهای یادمانی)، در شکل‌گیری این مجموعه ارزشمند نقش داشته‌اند (طهماسبی زاوه و ایروانی قدیم، ۱۳۹۴: ۹۸).

پیکرک ترکیبی بلخی

تاکنون حداقل ۳۸ نمونه (کامل و ناقص) از پیکرک‌های ترکیبی بلخی شناسایی شده است. از این تعداد ۱۱ عدد^۹ طی کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده‌اند (Valtz Fino, 2003: 368). بخشی از این پیکرک‌ها به صورت کامل یا ناقص در جریان کاوش‌های ویکتور ساریانیدی در محوطه گنورتپه^{۱۰}، (تساویر شماره ۱، ۲ و ۳) (Sarianidi, 2007: 71-75; 2008: 111-116) و نمونه‌هایی نیز در جریان حفاری‌های غیرمجاز در شمال افغانستان به دست آمده که بعد از خریداری در بازار کابل

^۹ از یازده پیکرک کشف شده طی کاوش‌های باستان‌شناسی، نه عدد از کاوش‌های جنوب ترکمنستان و دو عدد از کاوش‌های باستان‌شناسی در پاکستان شناسایی شده است.

^{۱۰} پیکرک کامل از گور شماره ۱۷۹۹ و ۲۹۰۰، پیکرک بدون سر از گورهای ۱۰۲۲ و ۱۰۲۸، بخشی از پیکرک از گورهای ۲۷۹۰، ۲۷۸۰، ۳۲۱۰، و ۲۶۵۵.

راهی موزه‌های میهو ژاپن، لوور فرانسه و متروپولیتین شدند.^{۱۱}



تصاویر ۱، ۲ و ۳. پیکرک‌های ترکیبی بلخی، گنورتپه (Sarianidi, 2007: 73 & 153)

دو پیکرک بلخی نیز در ایران از کریم‌آباد نیشابور و محوطه‌ی گوند باغستان فردوس (تصویر ۶) (فرجامی، ۱۳۹۴)، شناسایی شده است. پیکرک نیشابور در سال ۱۳۶۹ ه.ش در جریان حفر یک چاه در محوطه کریم‌آباد در هشت کیلومتری شهر کهن نیشابور به همراه کالاشمارها و ظروف سفالی کشف شد (تصویر ۵) (لباف، ۱۳۸۱:۳۶). ظرف‌های سفالی مذکور، با توجه به فرم، به بازه زمانی فرهنگی بلخی-مروی قابل تاریخ‌گذاری هستند. با توجه به اینکه در محدوده نیشابور دو استقرار شهرک فیروزه (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱:۶۱۳) و نیشابور P (هیبرت و دایسون، ۱۳۸۵: ۲۸) مربوط به دوره زمانی فرهنگ بلخی-مروی هستند، امکان ساخت این پیکرک را در دشت نیشابور تقویت می‌نماید.



تصویر ۴ (راست). پیکرک ترکیبی موزه متروپولیتین (Valtez Fino, 2003: 369)، تصویر ۵ (وسط). پیکرک ترکیبی نیشابور (لباف، ۱۳۸۱:۳۶) تصویر ۶ (چپ). پیکرک ترکیبی محوطه گوند (فرجامی، ۱۳۹۴: ۲۳).

^{۱۱} تاکنون هیچ نمونه‌ای از این پیکرک‌ها طی کاوش‌های باستان‌شناسی، از افغانستان گزارش نشده است.

۱۴۱ ♦ پیکرک‌های ترکیبی بلخی

پیکرک‌های ترکیبی بلخی مرد یا زنی را به تصویر می‌کشد که همیشه به صورت نشسته نشان داده شده‌است. نحوه نمایش پیکرک، نوعی سکوت و آرامش را به بیننده منتقل می‌نماید. لباس بلند پیکرک، تمام بدن به جزء قسمت دست‌ها را پوشانده، به نحوی که پاها و محل نشستن در این نوع از پیکرک‌ها دیده نمی‌شود. در نحوه نمایش بدن هیچ‌گونه نشانه جنسیتی دیده نمی‌شود. پشت این پیکرک‌ها کاملاً صاف و با لباس کاملاً پوشانده شده است. این نوع از نمایش انسانی را می‌توان روی نقوش انسانی جام‌های نقره‌ای فرهنگ بلخی-مرویی نیز مشاهده نمود (تصویر ۷ و ۸). لباس بلند پیکرک به صورت لوزی‌هایی دیده می‌شود که روی هم قرار گرفته و داخل این لوزی‌ها به صورت خطوط عمودی مواج تزیین شده است. این نوع از طرح تزیین لباس را می‌توان روی لباس افراد منقوش بر جام نقره‌ای موزه میهو (تصویر ۸) و نوع پوشش تصویر زن منقوش بر جام مروشدت یکی دانست (Potts, 2008: 167-169). در برخی از نمونه‌ها همچون نمونه نیشابور، لباس به صورت چند نوار افقی ترسیم شده که این نوارها با خطوط عمودی مواج ترسیم شده‌اند (تصویر ۵). باستان‌شناسان این نحوه ترسیم لباس را به صورت چند تکه پوست که روی هم قرار گرفته، معرفی نموده‌اند (Francfort, 2005: 111). لبا، ۱۳۸۱: ۳۷). در تمامی پیکرک‌ها، بخشی از گردن با یک نوار باریک که متصل به لباس است پوشانده شده، این بخش برخلاف بقیه قسمت‌های لباس ساده و کم عمق تر ترسیم شده است. این امر به بیننده القا می‌کند که پیکرک لباسی ساده و بدون تزیینات، در زیر پوشش ظاهری خود بر تن دارد.



تصویر ۷. قسمتی از جام نقره‌ای، موزه میهو (Francfort, 2005: 122)



تصویر ۸. نقوش موجود روی جام استوانه‌ای از افغانستان، موزه میهو (Francfort, 2005: 113)

اعضای بدن (دستها و سر) و پوشش سر به صورت جداگانه ساخته و به بدن متصل می‌گردید (تصویر ۹). این عمل از آن رو صورت می‌گرفت که از طیف رنگی متفاوتی برای ساخت این نوع از پیکرها استفاده می‌شد.



تصویر ۹. اعضای مختلف پیکرک (Sarianidi, 2007: 75)



تصویر ۱۰. پیکرک ترکیبی ابلا (Matthiae, 2003: 169)

پیکرک‌های ترکیبی بلخی ♦ ۱۴۳

این روش ساخت (ترکیبی بودن) را در برخی از پیکرک‌های شمال بین‌النهرین (ابلا و ماری) شاهد هستیم. این پیکرک‌ها بین ۲۵۵۰ تا ۲۲۵۰ پم تاریخ‌گذاری شده‌اند (تصویر ۱۰) (Francfort, 2005: 112; Margueron, 2003: 162; Matthiae, 2003: 169; Francfort & Tremblay, 2010: 123-125). این تاریخ‌گذاری، نشان از قدیمی‌تر بودن پیکرک‌های ترکیبی شمال بین‌النهرین نسبت به نمونه‌های بلخی دارد. با توجه به همین امر، احتمالاً فرهنگ بلخی-مرویی در اثر گسترش روابط تجاری-اقتصادی با شمال بین‌النهرین با این فن ساخت آشنا و از آن در ساخت پیکرک‌های ترکیبی بلخی استفاده کرده است.

در نمونه‌های بلخی، عموماً دست‌ها و صورت سفید بودند و به بدن که سیاه یا سبز تیره بود وصل می‌شدند. سر پیکرک یک تکه و به رنگ سفید از سنگ کلسیت و یا مرمر ساخته می‌شد، درحالی‌که در نمونه‌های ابلا و ماری (تصویر ۱۸) برای ساخت سر از سنگ مرمر و برای تزئین چشم و ابرو از سنگ لاجورد و صدف استفاده می‌نمودند. در بعضی از نمونه‌های به‌دست آمده از جنوب ترکمنستان (گنورتپه) بدن به صورت دو تکه ساخته شده است (تصویر ۱۱). دست‌ها به صورت مشت کرده و جدا از هم نشان داده شده این در حالی است که پیکرک‌های قابل مقایسه در بین‌النهرین، با داستانی به هم گره کرده تصویر شده‌اند.



تصویر ۱۱. پیکرک بلخی گنورتپه، با تنه دو قسمتی (Sarianidi, 2007: 74)

اعضای صورت (گوش‌ها، دهان، بینی و چشم‌ها) به صورت کامل و طبیعی به نمایش درآمده (تصویر ۱۲ و ۱۳)، در نمونه‌های ابلا، بینی و چشمان درشت و اغراق‌آمیز نمایش داده شده‌اند (تصویر ۱۴). نکته قابل تأمل نحوه نشان دادن چشم‌ها در هنر پیکرک‌سازی بلخی است. نگاهی به این نوع از پیکرک‌ها به ذهن القاء می‌کند که گویی هنرمند پیکرک‌ساز قصد داشته تا این پیکرک‌ها را با چشمان

بسته نشان دهد. موهای صورت (ریش و سبیل) در این نوع از پیکرک‌ها ترسیم نشده است. ابروها به صورت نواری باریک سیاه‌رنگ ترسیم شده (تصویر ۱۲ و ۱۳)، در برخی از نمونه‌ها، ابرو نیز نمایش داده نشده است.



تصویر ۱۲ و ۱۳. نمایش اعضای صورت در پیکرک‌های ترکیبی بلخی (Sarianidi, 2008: 116). تصویر ۱۴ (چپ): نمایش صورت در پیکرک‌های ماری (Margueron, 2003: 162)

پوشش سر یا کلاه پیکرک که در بعضی از نمونه‌ها شاهد آن هستیم، از جنس و رنگ لباس ساخته شده و غالباً با خطوط موج تزیین شده است (تصویر ۱۵). این نوع از پوشش سر، بسیار شبیه به برخی از نمونه‌های اِبالا است (تصویر ۱۶ و ۱۷).



تصویر ۱۵. تصویر سمت راست، نمایش مو و پوشش سر در پیکرک ترکیبی باختری، گنورتپه (Sarianidi, 2007: 75) تصویر ۱۶ و ۱۷. وسط و سمت چپ، نمایش مو در پیکرک‌های اِبالا (Margueron, 2003: 171)

پیکرک‌های ترکیبی بلخی ♦ ۱۴۵

در برخی از نمونه‌ها مانند نمونه موجود در موزه میهو این پوشش بیشتر شبیه مو سر ترسیم شده و بهتر است آن را به عنوان نوعی از ترسیم مو در نظر بگیریم (تصویر ۱۸). در نمونه نیشابور و پیکرک موزه متروپولیتین، سر دارای پوششی شال مانند است که به دور سر پیچیده است (تصویر ۴ و ۵) (لباف، ۱۳۸۱: ۳۷).



تصویر ۱۸. پیکرک بلخی موزه میهو (Francfort, 2010: 124)

نحوه نمایش دست‌ها به صورت مشت کرده، چشمان بسته، عدم نمایش پاها و محل نشستن، پوشش کامل بدن و همچنین عدم به تصویر کشیدن اندام‌های جنسی، پیکرک‌های بلخی را از نمونه‌های بین‌النهرینی مشابه خود تفکیک می‌کند و می‌توان این نوع از پیکرک‌ها را محصول تفکر و هنر بومی فرهنگ بلخی- مروی به شمار آورد.

همان‌طور که پیشتر بیان شد، استفاده حداقل از دو نوع سنگ (کلریت و کلسیت) در ساخت این نوع از پیکرک‌ها، به منظور زیبایی و جلوه بیشتر آن صورت می‌گرفت، اما می‌توان دلیل دیگر این موضوع را در تخصصی بودن ساخت قطعات بدن پیکرک‌ها عنوان کرد. ساریانیدی با توجه به کشف سه عدد دست پیکرک در تدفینی که آن را با توجه به گورنهادها متعلق به یک هنرمند سنگ‌تراش معرفی می‌نماید. در ادامه این چنین بیان می‌دارد که، در کارگاه پیکرک‌سازی هر فردی ساخت یک قسمت از پیکرک را بر عهده داشته و گمان می‌رود که در این نوع از تقسیم کار، ساخت صورت پیکرک، وظیفه هنرمندترین فرد کارگاه بوده است (Sarianidi, 2008: 114). این امر نشان از تقسیم کار در کارگاه و تولید انبوه و استاندارد ساخت قطعات پیکرک‌ها دارد.

نکته مهم دیگر در زمینه این پیکرها مشاهده شدن نوعی رنگدانه قرمز بر روی برخی از آنهاست. براساس آزمایش‌های موزه متروپولیتین این رنگدانه‌های قرمز موجود روی لباس پیکرک، باقی مانده پارچه‌ای قرمز رنگ بوده که به هنگام تدفین، پیکرک را در آن می‌پیچیدند، در رابطه با نقاط قرمز رنگ روی پیکرک کشف شده از قبر شماره ۱۲۰۰ گنورتپه، ساریانیدی آن را باقی مانده نوعی چسب می‌داند که با آن قطعات مختلف پیکرک را به هم متصل می‌نمودند (Ibid, 2007: 73).

کارکرد پیکرها

در مورد کارکرد و هدف از ساخت این پیکرها، باوجود نظریات مختلفی که بیان شده، اطلاعات دقیقی و مستدلی وجود ندارد. با توجه به کشف پیکرهای ترکیبی بلخی از داخل قبور (Ibid, 2005: 280)، این پیکرها را نشان‌دهنده تصویر چهره فرد متوفی معرفی می‌نمایند. همچنین این پیکرک را الهه یا خدایی مشابه این^{۱۲} سومری می‌دانند. بیشتر این نوع از طرز فکر به خاطر عدم نمایش علائم جنسیتی در این پیکرها مطرح شده است (Ibid, 2007: 73). نظریه دیگر، این پیکرها را، شخص صاحب قدرت مادی یا معنوی معرفی می‌نماید (Valtz Fino, 2003: 368) با توجه به اطلاعات موجود و توجه به این موضوع که این پیکرها از داخل قبور به دست آمده‌اند، می‌توان این پیکرها را دارای کاربرد آیینی و مرتبط با دنیای پس از مرگ دانست.

ارتباطات فرهنگی

علاوه بر جنبه هنری و زیبایی‌شناختی، پیکرهای بلخی نشان‌دهنده ارتباطات فرهنگی میان فرهنگ بلخی - مروی و شمال بین‌النهرین در بازه زمانی ۲۳۰۰ تا ۱۷۰۰ پم^{۱۳} است. فرانکفورت این نوع پیکرها را به خاطر نحوه ساخت، پیوند اعضا و نشان‌دادن جزئیات بدن، تقلیدی از پیکرهای

¹² Inanna

¹³ در گاهنگاری این فرهنگ بین باستان‌شناسان اختلافات جزئی وجود دارد. برای شروع این فرهنگ تاریخ ۲۳۰۰ پم (فرانکفورت، ۱۳۹۲: ۶۶، باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱: ۶۱۴، Biscione & Vahdati, 2011: 238) و یا ۲۲۰۰ پم (Lemberg-Karlovsky, 2013: 22; Hiebert, 1994: 80) را قائل‌اند. برای پایان این فرهنگ نیز تاریخ ۱۵۰۰ تا ۱۴۰۰ پم را پیشنهاد می‌نمایند (فرانکفورت، ۱۳۹۲: ۱۶۶، Hiebert, 1994: 80; Luneau, 2015: 304). با توجه به نظرات باستان‌شناسان و تکیه بر تاریخ‌های کربن ۱۴، بازه زمانی ۲۳۰۰/۲۴۰۰ پم تا ۱۳۰۰/۱۴۰۰ پم برای این فرهنگ پیشنهاد می‌گردد.

پیکرک‌های ترکیبی بلخی ♦ ۱۴۷

ترکیبی ابلا و ماری می‌داند (فرانکفورت، ۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۶۴). برخلاف نظر وی، فقط می‌توان در زمینه شیوه ساخت، تا حدودی لباس و نمایش پوشش سر این پیکرک‌ها را الهام گرفته از نمونه‌های ابلا و ماری دانست. علاوه بر شباهت‌های فوق در هنر پیکرک‌سازی بلخی با بین‌النهرین، ما شاهد حضور نمونه‌های هنری از مهرسازی اکدی و اور III در محدوده فرهنگ بلخی-مروی هستیم (Sarianidi, 2007: 106; Lemberg-Karlovsy, 2013: 25; Francfort, 2005: 112). هنری در زمینه مهرسازی و پیکرک‌سازی حاکی از وجود ارتباطات فرهنگی میان بین‌النهرین و فرهنگ بلخی-مروی دارد. ساریانیدی با توجه به کشف این پیکرک‌ها در مقابر، بیان می‌دارد که سنت تدفین پیکرک همراه مردگان یک سنت ایلامی و بین‌النهرینی است که به‌وسیله مهاجرین غربی به گنورته آورده شده است (Sarianidi, 2008: 115). همچنین همان‌طور که بیان شد نوع نمایش لباس در این پیکرک‌ها قابل مقایسه با نوع لباس بانویی است که تصویر آن را بر روی جام مرودشت شاهد هستیم (تصویر ۱۹). این شباهت در نوع پوشش را می‌توان به مثابه تأثیر و تأثرات فرهنگی میان فرهنگ بلخی-مروی و ایلام دانست.



تصویر ۱۹. جام نقره‌ای مرودشت (Potts, 2008)

برآیند

پیکرک‌های ترکیبی بلخی که حداقل از دو نوع سنگ (کلریت و مرمر) با رنگ‌های متفاوت ساخته می‌شدند، همواره نمایش‌دهنده انسانی به حالت نشسته‌اند. اعضای پیکرک از جمله، دست‌ها، صورت و پوشش سر یا مو به صورت جداگانه ساخته و به بدن متصل می‌شد. در شهرهای ابلا و ماری، نمونه‌هایی از پیکرک‌های ترکیبی مشابه پیکرک‌های ترکیبی بلخی قابل مشاهده است. جدا از ویژگی‌های ساخت از جمله نحوه اتصال اعضا و تدفین به همراه مردگان، که می‌توان آن را به‌عنوان تأثیرپذیری هنر و فرهنگ مجموعه باستان‌شناسی بلخی- مروی از فرهنگ‌های بین‌النهرینی و ایلام تفسیر کرد. با توجه به ویژگی‌های خاص پیکرک‌های ترکیبی بلخی از جمله طریقه نشستن، بسته بودن چشمان، عدم نمایش نشیمنگاه و پاها، عدم نمایش اعضای جنسی، پوشش کامل بدن و دستان مشت کرده، می‌توان این نوع از پیکرک‌ها را محصول اندیشه و تفکر بومی فرهنگ بلخی- مروی دانست. پیکرک‌های ترکیبی بلخی با توجه به افکار و اعتقادات مردم این فرهنگ بومی سازی شده و در جهت اعتقادات آنان به دنیای پس از مرگ به همراه مردگان تدفین می‌شدند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- باصفا، حسن و مهدیه رحمتی، ۱۳۹۱، گزارش مقدماتی کاوش باستان‌شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور. مزدک‌نامه. به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری. شماره ۵: ۶۱۳-۶۲۳.
- فرانکفورت، هانری پال، ۱۳۹۲، سنگ سیاه و هنر در کرمان و آسیای مرکزی. باستان‌شناسی حوزه هلیل رود: جیرفت. مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل‌رود: جیرفت. به‌کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: متن: ۱۶۱-۱۷۴.
- فرجامی، محمد، ۱۳۹۴، نویافته‌های عصر مفرغ در خراسان جنوبی (مطالعه موردی: محوطه گوند باغستان فردوس). مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسی ایران. به اهتمام حسن هاشمی زرج‌آباد. بیرجند: نشر چهاردرخت.
- لباف خانیکی، رجبعلی، ۱۳۸۱، نیشابور حلقه اتصال تمدن‌های بین‌النهرین، ایران، سند و باختر. نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی. سال ۱. شماره ۱: ۳۶-۴۶.
- طهماسبی زاوه، حامد و ایروانی قدیم، فرشید، ۱۳۹۴، «تپه حصار دامغان و فرهنگ بلخی- مروی». فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهشنامه خراسان بزرگ. سال ششم. شماره ۲۱. زمستان ۱۳۹۴: ۹۷-۱۰۶.
- وحدتی، علی‌اکبر و رافائل بیشونه، ۱۳۹۳، گزارش مختصر فصل دوم کاوش در تپه چلو، دشت جاجرم، شمال شرقی ایران. گزارش‌های سیزدهمین گردهم‌آبی سالانه باستان‌شناسی ایران. انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی: ۳۲۰-۳۲۴.
- هیبرت، فردریک و روبرت دایسون، ۱۳۸۵، نیشابور پیش از تاریخ و مناطق مرزی بین ایران و آسیای مرکزی. ترجمه عابد تقوی. مجله باستان‌پژوهی. شماره ۱۴: ۲۴-۴۵.

- Bendezu-sarmiento, J. 2013, Archeology funeraire et Bio-anthropologie a Ulug Depe et Dzharkutan. Age du Bronze au Turkmenistan et en Ouzbekistan. CAC-IFEAC. No 21-22. Pp.501-532.
- Biscione,R & Vahdati,a. 2011, Excavations of Tepe Chalow, Northern Khoarasan Iran. *Studi micenei ed egeo- anatolici*, 53. pp. 236-241.
- Francfort,H.P & Tremblay,X. 2010, Marhasi Et La Civilisation de l'Oxus. *Iranica Antiqua*. Vol. XLV. Pp. 51-224.
- Francfort,H.P. 2005, L'art De La Civilization DE L'Oxus a l'age du Bronze (2300-1700). *Et ses relations avec les regions voisines*. Pp. 102-127.
- Hiebert,F & Karlosky,L. 1992, Central Asia and the Indo-iranian Borderlands. *Iran*. pp. 1-17.
- Kohl,P. 1984, *Central Asia: Paleolithic Beginning to Iron Age*. Paris. (ed) Recherché Sur les Civilizations.
- Lemberg-Karlovsky, C.C. 2013, The Oxus Civilization. *Cupauam*. Vol, 39. Pp.21-63.
- Luneau,E. 2015, A New Assessment of the End of the Oxus Civilization (Southern Central Asia, CA.1750-1500/1400 BCE): Overview of the Transformations of the Society. Broadening Horizons 4. *BAR International Series* 2698. Pp.303-308.
- Margueron, J. 2003, Mari and the Syro-Mesopotamian World. *Art of the First Cities, the Third Millennium B.C from the Mediterranean to the Indus*. Ed by Joan Aruz & Ronald Wallenfels. The metropolitan Museum of Art, New York. .pp.135-164.
- Matthiae, P. 2003, Ebla and the Early Urbanization of Syria. *Art of the First Cities, the Third Millennium B.C from the Mediterranean to the Indus*. Ed by Joan Aruz & Ronald Wallenfels. The metropolitan Museum of Art, New York. .pp.165-176
- Potts,D. 2008, Puzar-insusinak and the Oxus civilization reflections on simaski and the geo-political landscape of Iran and central Asia in the urIII period. *Zeitscher.f. Assyriology* Bd.98. pp.165-194.
- Sarianidi,V. 2005, *Gonur Depe, City Of Kings and Gods*. Asgabat. Miras.
- Sarianidi,V. 2007, *Necropolies of Gonur*. Capon.
- Sarianidi,V. 2008, *Margus, Mystery and Turth of the Great Culture*. Asgabat.
- Valtz Fino, E. 2003, Gonur-depe. *Art of the First Cities, the Third Millennium B.C from the Mediterranean to the Indus*. Ed by Joan Aruz & Ronald Wallenfels. The Metropolitan Museum of Art, New York. Pp.366-376.

الگوهای مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران

مریم دارا

استادیار پژوهشکده زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌های پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

پادشاهی اورارتوها در حدود قرن نهم تا ششم پم در محدوده دریاچه اورمیه، دریاچه سوان و دریاچه وان قدرت را به دست داشت. محوطه‌هایی در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی از زمان گسترش قدرت پادشاهی اورارتو برجای مانده است که مقابر صخره‌ای نیز از آن جمله هستند. این مقابر اطلاعات بسیاری در زمینه معماری، مذهب، فرهنگ و روش تدفین اورارتوها در اختیار می‌گذارند. در این نوشته ابتدا اورارتوها معرفی و سپس روش‌های تدفین آن‌ها بیان می‌گردد. تاکنون سه روش تدفین از اورارتوها به دست آمده است: گوردخمه‌های صخره‌ای و سنگ‌چین، سوزاندن اجساد و نهادن خاکستر متوفی در ظرف خاکستر در طاقچه‌های ایجادشده در صخره‌ها و گورها و خاکسپاری. گوردخمه‌های صخره‌ای اورارتویی در ایران عمدتاً از نوع تک‌واحدی (یک اتاقک)، تک‌واحدی پیوسته (دو اتاقک یا ترکیب اتاقک با حیاط چهارگوش) و چندواحدی (اتاقک‌هایی با محوطه‌های مشترک) هستند و متعلق به طبقه مرفه و احتمالاً خاندان سلطنتی بوده‌اند. در پایان نیز دسته‌بندی این مقابر در ایران و تفاوت‌های آن‌ها با یکدیگر بیان می‌گردد. همچنین سنت ساخت آرامگاه‌های صخره‌ای میان بسیاری از فرهنگ‌ها در دوران باستان رواج داشت و نمی‌توان به سادگی این سنت نزد قوم را نشانه تقلید از دیگری دانست.

واژه‌های کلیدی: اورارتو، مقابر صخره‌ای، تدفین.

پیشگفتار

اورارتوها از حدود قرن نهم به مدت بیش از دو سده پادشاهی خود را در سرزمین‌های میان دریاچه‌های وان، ارومیه و سوان گسترش دادند (Zimansky, 1995: 104). البته حوزهٔ حکومت آن‌ها به شرق دریاچهٔ ارومیه و اطراف وان نیز کشیده شد. اورارتوها زبانی هم‌خانواده با حوری‌ها داشتند (Fournet, 2011: 43; Benedict, 1960: 101) و از سه روش نگارش میخی آشوری، میخی اورارتویی و هیروگلیف استفاده می‌کردند. کتیبه‌های دوزبانهٔ میخی اورارتویی گاهی با هیروگلیف اورارتویی یا میخی آشوری همراه بود. کتیبه‌های شاه‌ی، مذهبی، نظامی، هنری، اقتصادی و نوشته‌های مربوط به زندگی روزمره به خط میخی نگاشته می‌شد و بر انواع رزم‌افزارها، مهرهای سلطنتی و مذهبی، پیکرک‌ها، سنگ‌ها، صخره‌ها، استل‌ها (کتیبه‌های یادمانی)، الواح، اشیاء فلزی، زیورآلات، اثاثیه، سفال و آثار دیگر دیده می‌شود.

هنر صخره‌ای در میان اورارتوها رواج داشت. آن‌ها کتیبه‌های صخره‌ای، دروازه‌های خدایان، تاقچه‌ها و مقابر و آرامگاه‌های سلطنتی را در صخره‌ها ایجاد می‌کردند و پایتخت آن‌ها در وان (توشپا) به‌وضوح از این علاقهٔ اورارتوها حکایت دارد. البته اورارتوها به نقوش برجستهٔ صخره‌ای علاقه‌ای نداشتند و به‌جز نمونه‌های معدود از این هنر نزد اورارتوها به دست نیامده است.

پژوهش در حوزهٔ تدفین اورارتوها تاکنون بیشتر در ترکیه و ارمنستان صورت گرفته و در ایران کمتر مورد عنایت بوده است. کاوش‌های اندک باستان‌شناسی در حوزهٔ اورارتو در ایران در سال‌های اخیر و مطالعهٔ کمتر آرامگاه‌های صخره‌ای اورارتویی در ایران موجب شده است که از این آثار بسیار کم بدانیم. هدف نگارنده در این نوشته آن است که ابتدا روش‌های تدفین و آرامگاه‌های صخره‌ای دست‌نکند اورارتو را معرفی نماید. سپس آرامگاه‌های صخره‌ای در ایران را با توجه به نمونه‌های دیگر قیاس کند.

تدفین و مقابر دست‌نکند در دوران اورارتوها

اورارتوها در معماری آرامگاه‌ها در آناتولی شرقی ابتکارات فراوان داشتند و روش‌های تدفین متفاوتی نیز با توجه به طبقهٔ اجتماعی به کار گرفتند که در جاهای دیگر مانند فریجیه و لیدی به چشم نمی‌خورد (Tarhan, 2011: 219). البته، نمی‌توان دقیقاً گفت کدام روش تدفین مخصوص خود اورارتوها بوده چون روش‌های تدفین آن‌ها مشابه بین‌النهرین و خاور نزدیک بود. حتی ممکن است اورارتوها از حوری‌ها نیز روش‌هایی را آموخته باشند (Burney, 1995: 205). حتی برخی به مشابهت این روش‌ها با تدفین‌های هندواروپایی، هخامنشی و ساسانی نیز اشاره کرده‌اند (Ibid: 206).

طبقه‌بندی‌های متفاوتی برای تدفین‌های اورارتویی بر اساس اندازه، مواد سازنده، روش ساخت، پلان و متوفیان درون قبور و آرامگاه‌ها انجام شده است. آرامگاه‌ها و قبوری که تاکنون یافت شده‌اند متعلق به شاهان، افراد خاندان سلطنتی و مردم عادی است (Konyar, 2011: 206).

اورارتوها برای تدفین عمدتاً روش‌های ذیل را داشتند: آرامگاه‌های سلطنتی و صخره‌ای دستکند (تصویر ۱)، اتاق‌های زیرزمینی، قبور سنگی، تدفین ساده در خاک، خاکستران‌ها (Sevin, 1987; ۵۰ تاکنون بیش از ۵۰ آرامگاه صخره‌ای دستکند در سرزمین‌های تحت سلطه اورارتوها به دست آمده است (Konyar, 2011: 207). تدفین به روش خاکستران نیز مرسوم بود و این ظروف از سفال پخته شده با مفرغ در تاقچه‌های مقابر صخره‌ای یا دیوار مقابر اتاقی یا شکاف‌های صخره‌ای دستکند یا زیر زمین نهاده می‌شدند. این ظروف سوراخ یا سوراخ‌هایی داشتند که به نقل از کُنیار (2011: 225) احتمالاً برای رفت‌وآمد ارواح مردگان ایجاد شده بودند (تصویر ۲). به گفته آگون (1978: 676-677) مقابر صخره‌ای و ظروف حاوی خاکستر متوفیان ویژه اورارتوها نبود و بیشتر در آشور دیده می‌شود اگرچه مرده‌سوزی در آشور کمتر رواج داشت. البته در محوطه‌های اورارتویی گاهی چند نوع تدفین در کنار هم در یک محوطه به دست آمده‌اند؛ مانند آلتین‌تپه در شمال قلعه وان که در آن چندگونه تدفین دیده می‌شود (Sevin and Özfirat and Kavakli, 1999; Yiğitpaşa, 2002: 25). اینجا یک مجموعه آرامگاهی حائز اهمیت است و حتی آرامگاهی با مصالح در دامنه کوه ساخته شده است. صحن یا حیاطی با سه استل نوشته نیز در این مجموعه بوده است (Burney, 1995: 206).

معمولاً کتیبه‌ها یا اشیاء تدفینی در آرامگاه و قبور اطلاعات بسیاری به پژوهشگران می‌دهند؛ اما کمبود اشیاء تدفینی و کتیبه‌ها در آرامگاه‌های اورارتویی قضاوت و پژوهش درباره آن‌ها را مشکل می‌کند چون بیشتر قبور غارت شده‌اند و از اورارتوها نیز متون تدفینی مانند آنچه از مصریان و هیتی‌ها مانده به دست نیامده است. در این میان فقط دو آرامگاه کتیبه دارند؛ آرامگاه روسا دوم (نیمه اول قرن هفتم پم) در مزگیرت (Mazgirt) و آرگیشتی اول (در حدود ۷۷۰ پم) در غار خورخور وان (Köroğlu, 2011: 41). شاهان اورارتویی در کتیبه‌های خود اشاره‌ای به تدفین و آرامگاه‌های خود نکردند. البته به گفته برنی (1995: 205) تاقچه‌های آرامگاه آرگیشتی نشانه آن است که اورارتوها به مردگان پیشکشی‌های جامد و مایع تقدیم می‌کردند و مراسم ویژه برای تدفین داشتند.

تدفین صخره‌ای یا دستکند معروف‌ترین نوع تدفین اورارتویی است که بسیار بیشتر مورد توجه پژوهشگران بوده است و به دلیل رویکرد این نوشته نیز بیشتر به آرامگاه‌های صخره‌ای دستکند پرداخته

خواهد شد. پلان آرامگاه‌های صخره‌ای دستکند اورارتویی مشابه است: يك ورودی به اتاق یا تالار اصلی که اتاق‌های یا تالارهای دیگر از آن منشعب می‌شوند و تعداد اتاق‌ها بیشتر از هفت اتاق نمی‌شوند (تصویر ۳). بعضی از آرامگاه‌ها دارای تاقچه‌ها و نیمکت‌های دستکند در دیوارهای داخلی آرامگاه هستند (Köroğlu, 2011: 41); این مقابر ساده و معمولاً بدون تزئینات بودند (Konyar, 2011: 210) (تصویر ۴) که به نظر ترهان (2011: 319) شاید اشاره به سکوت و آرامش پس از مرگ دارد. البته در مواردی پله‌های دستکند که در گذر زمان با آسیب‌های فراوان هنوز پابرجا هستند نیز باید به این عناصر افزود.

پیشتر لهمان-هاپت (Lehmann-Haupt) بر این نظر بود که آرامگاه‌های صخره‌ای اورارتوها مشابه نمونه‌های آسیای صغیر و فرجیه هستند و این امر نشانگر خاستگاه غربی اورارتوهاست که این نظر اکنون رد شده است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳: ۲۹۸). البته در آناتولی مقابر صخره‌ای بسیاری کشف و پژوهش شده‌اند که معماری آن‌ها بر اساس جغرافیا، سنت‌های معماری محلی و فرهنگ و اعتقاداتشان تفاوت‌ها یا شباهت‌هایی دارد. این سنت در طول سواحل مدیترانه دیده می‌شود (evik, Ç2003). در محوطه‌هایی که تدفین‌های صخره‌ای به دست آمده معمولاً چند قبر یا چند مجموعهٔ قبور در کنار یا نزدیکی یکدیگر دیده می‌شوند. کلایس (1991: 128) تدفین‌های صخره‌ای را مرهون هیتی‌ها از هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌داند. نمونه‌هایی در آناتولی که می‌توان به تدفین‌های صخره‌های در آن‌ها از دوره‌های متفاوت اشاره کرد عبارت‌اند از پیسیدیا (Pisidia)، کلیکیه (Cilicia)، پامفیلیا (Pamphylia)، لیکي (Lyci)، اتنا (Etenna)، لیربوتون کومه (Lyrboton Kome)، دودن (Düden)، ترینا (Trebenna)، دوقوگارجی (Doğugaraji)، گیکباییر (Geyikbayir)، تیپالیا (Typalia)، لیمیرا (Lymyra)، پینارا (Pinara)، خانتوس (Xantos)، دلیکلی اورون (Delikli Örun) و کاراچالی (Karaçalli) (Ibid: 99-112) که البته بیشتر هلنی و رومی هستند. این مزارها معمولاً مشابه هستند و در جزئیات پلان تفاوت‌هایی دارند. این سنت در زمان هخامنشیان نیز دیده می‌شود.

آرامگاه‌های چنداتاقه در ارمنستان در ارماویر بلور، آرین‌برد و کارمیر بلور هستند. در ترکیه نیز آرامگاه‌های اورارتویی از جمله در شمال دریاچهٔ وان در چلیکلی و دورزرتاش به شکل آرامگاه‌های دستکند چند اتاقه پیدا شده‌اند (تصویر ۵). در آرامگاه‌هایی مانند آرامگاه آرگیشتی اول، کاپالی دره، قلعهٔ هودر (هُدار) در ایران و چلیکلی چاله‌ای در یکی از اتاق‌ها وجود دارد که احتمالاً تدفین‌های قدیمی‌تر از فضای مقبره به آنجا انتقال می‌یافت تا جا برای تدفین‌های جدید باز شود (Köroğlu, 2011: 41-42).

آرامگاه‌های صخره‌ای مخصوص خاندان سلطنتی و بالاترین طبقات جامعه بودند و احتمالاً استادکاران صخره‌کن از پایتخت به اینجا آورده می‌شدند (Ibid: 35). البته، تصور بر این است که شاهان اورارتویی در وان تدفین می‌شدند و حتی اگر در جایی دیگر می‌مردند به این محل برای خاکسپاری آورده می‌شدند (Idem, 2007). دلیل این تصور آن است که در جاهای دیگر مانند کارمیربلور، آرین‌برد، چاوش‌تپه و آیانیس که مراکز مهم حکومتی اورارتوها بودند آرامگاه‌های ساخته نشده بود (Idem, 2011: 211). در قلاع و مراکز محلی که تحت فرمان اورارتوها بودند نیز آرامگاه‌های صخره‌ای دستکند ساخته می‌شدند که احتمالاً متعلق به خانواده سلطنتی بود؛ مانند دیلکایا، کاراگوندوز (با ۱۰۶ اسکلت در آرامگاه) و یونجه‌تپه در ترکیه (Köroğlu, 2011: 36; Konyar, 2011: 208). شاید هم این قبور حکام محلی تحت فرمان اورارتوها یا شاهزادگان بودند (Köroğlu, 2005, 2007). در علیشار نخجوان آرامگاهی با اشیاء اورارتویی به‌دست‌آمده در آن شناسایی شده است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳: ۲۹۷). در کایالی‌دره ترکیه، آرامگاه صخره‌ای دستکند و در آلتین‌تپه آرامگاهی مشابه با تدفین در کف آن به‌دست‌آمده است (Idem, 2011: 35).

معروف‌ترین مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در وان هستند (تصویر ۶). وان (توشپا) از زمان پادشاهی ساردوری اول (۸۴۰ تا ۸۳۰ پم) پایتخت اورارتوها بود. چهار آرامگاه صخره‌ای در وان را متعلق به ساردوری اول، ایشپوئینی و مینوا (پس از ساردوری)، آرگیشتی اول، ساردوری دوم (حدود ۷۴۰ پم) دانسته‌اند. مقابر صخره‌ای در قلعه وان تقریباً همگی در جناح جنوب صخره قرار دارند (Tarhan, 2003-2004: 91). در آرامگاه ساردوری اول، معروف به نفت کویوسی مزاری (Neft Kuyusi Mezari)، پله‌های دستکند بسیار در صخره و همچنین نشیمنگاهی در صخره برای اجرای مراسم توسط خاندان سلطنتی در فضای باز ایجاد شده که شاید هم جایی برای گذاشتن هدایا بوده است. ورودی به تالار کوچکی باز می‌شود که سقف قوسی شکل دارد و تأثیری از هنر آشوری است. چهار اتاق به تالار راه دارند که یکی از اتاق‌ها تاقچه‌ای بزرگ دارد و احتمالاً تابوت را بر آن می‌نهادند (Idem, 2011: 310). آرامگاه معروف به آرامگاه ایشپوئینی و مینوا در جلو صفحه‌ای بزرگ دارد که مشابه سایر آرامگاه‌ها نیست. از آن روی که آرامگاه دارای دو بخش اصلی است آن را متعلق به این دو شاه پدر و پسر می‌دانند که مدتی نیز با هم حکومت می‌کردند ولی کتیبه‌ای برای اثبات این سخن وجود ندارد (Ibid: 311). آرامگاه اصلی خورخور دارای کتیبه سالنامه آرگیشتی بر ورودی آن است (Salvini, 2008: A 8-3) که بلندترین کتیبه اورارتویی است و تعلق آرامگاه به این شاه اورارتویی را نشان می‌دهد (Ibid: 315). این آرامگاه پله‌های ورودی دارد که از راه اصلی به سمت پایین جدا شده

است (تصویر ۷). در داخل آرامگاه ۳۴ طاقچهٔ مستطیلی دستکند ایجاد شده است که خاکستر و هدایا را در آن‌ها می‌نهادند (تصویر ۸). پایین این آرامگاه اصلی غاری کوچک‌تر است که معروف به «غار کوچک خورخور» است. پله‌های ورودی آن را احتمالاً در زمان باستان از بین برده‌اند و مشابه گوردخمهٔ داریوش اول هخامنشی است. این آرامگاه چهار طاقچه دارد (Ibid: 318). آرامگاهی به نام آرامگاه «مرده‌سوزانی» در وان دارای دو سکو در داخل است که به سکوی مرده‌سوزی شهرت دارند (تصویر ۹). دور فضای داخلی نیز ۷۸ حفره احتمالاً برای گذاشتن ظرف حاوی خاکستر و هدایاست که به شکل دستکند ایجاد شده بودند (Idem, 2003-2004: 93). آرامگاه ساردوری دوم پله و نیمکت کنده شده در صخره دارد و سقف آن ساده است (Idem, 2011: 314).

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد اورارتوها به ایجاد نقوش برجسته علاقه‌ای نشان نداده‌اند و برخلاف هخامنشیان مقابر خود را با نقوش برجستهٔ فاخر تزئین نمی‌کردند. به‌جز آرامگاه دوغوبایزید (Doğubayazit) آرامگاه دیگری منقوش نیست. در آنجا سه نقش به دور ورودی آرامگاه دیده می‌شود؛ در سمت چپ ورودی، فردی با دستان کشیده، در بالای ورودی نقش یک بز و در سمت راست فردی با کلاه شاخ‌دار و خداگونه دیده می‌شود (Konyar, 2011: 217). آرامگاه‌های پادشاهی اورارتوها نشان می‌دهند که شاهان اورارتوها با تفکر احترام به اجدادشان و روح آن‌ها می‌زیستند (Tarhan, 2003-2004: 93).

مقابر صخره‌ای اورارتویی در ایران

تدفین‌های اورارتویی اندکی در ایران شناسایی شده است. پژوهش‌ها و فعالیت‌های باستان‌شناسی اندک در حوزهٔ اورارتو در ایران اطلاعات ما از دوران حکومت آن‌ها در ایران را محدود کرده است. تدفین‌های شناسایی شده در ایران از نوع صخره‌ای هستند. به دست نیامدن کتیبه و همچنین اشیاء تدفینی و هدایای اورارتویی در آرامگاه‌ها قضاوت دربارهٔ زمان تدفین و تعلق آن به اشخاص را بسیار دشوار می‌کند؛ اما پیروی این آثار از نمونه‌های آرامگاه‌های دیگر اورارتویی نشانگر اورارتویی بودن آن‌هاست. مقابر صخره‌ای اورارتویی در آذربایجان غربی از رود ارس تا شمال سولدوز نقده پیدا شده‌اند و معمولاً در کوه‌های آهکی و رسوبی ایجاد می‌شدند. روستاهای شِدّی (پُلدشت)، چیر (قره‌ضیاءالدین)، اسماعیل آقا (دره نازلو)، سدوک (دره باراندوزچای)، خان دره‌سی (دره شهدا) و ناناس (سلدوز) از این جمله هستند. بسیاری از این مقابر به نام «اتاق فرهاد» نزد محلیان شهرت دارند و معمولاً مسلط بر دشت‌ها ایجاد می‌شدند (کارگر، ۱۳۸۶: ۵۵). قلعهٔ هودر و قلعه اسماعیل آقا دژهایی

بودند که آرامگاه صخره‌ای داشتند و در شمال غرب دریاچه ارومیه هستند (Köroğlu, 2011: 44). ورهرام و سنگر (با قلعه و آرامگاه صخره‌ای) در شمال بسطام و غرب دریاچه ارومیه هستند (تصویر ۱۰) و به شکل چند اتاقه ساخته شده‌اند (Kleiss, 1968; Köroğlu, 2011: 43). شریک (غرب هفتوان) (Köroğlu, 2011: 43) ۵ اتاقه، قلعه اسماعیل آقا ۲ اتاقه (Kleiss and Kroll, 1977) و هودر در ۲۰ کیلومتری شمال سلماس ۴ اتاقه (Kleiss, 1974) هستند و این مورد اخیر چاله تدفینی نیز دارد (Konyar, 2011: 212).

کارگر (۱۳۸۶: ۵۶) مقابر صخره‌ای اورارتویی شمال غرب ایران را به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱. مستقل یا تک‌واحدی (یک اتاقک چهارگوش یا مدور) مانند قارنی یارخ و نانس؛ ۲. تک‌واحدی پیوسته (دو اتاقک یا ترکیب اتاقک با حیاط چهارگوش) مانند اسماعیل آقا، سنگر، چیر، شدی و خان‌دره‌سی؛ ۳. چندواحدی (اتاقک‌هایی با محوطه‌ای مشترک).

این مقابر جهت ویژه‌ای نداشتند ولی همگی ساده بودند. گاه پلکانی در صخره برای دسترسی به آرامگاه ایجاد شده است که به بالای صخره منتهی می‌شود. گاهی نیز فضای کوچک چهارگوشی در مقابل مقبره به عنوان حیاط ایجاد شده است که گاهی با فضای مقبره تلفیق می‌شود. پله‌های منتهی به مقبره سنگر و مقبره ساده کوه قارنی یارخ ملحم از معروف‌ترین پلکان‌های طولانی این‌گونه مقابر به شمار می‌آیند. از حیاط‌های نمادین ورودی مقابر می‌توان به مقبره اسماعیل آقا اشاره کرد. البته راه‌پله به دلیل استحکام اندک کوه آسیب‌دیده است (همان). سر در این مقابر نیز قوسی (مانند خان‌دره‌سی) یا چهارگوش (مانند سنگر) یا تلفیقی از هر دو سبک بودند. همچنین در داخل مقابر گاهی حجاران تاقچه‌های گود و مستطیل یا مربع‌شکل و گاه نیز سکوه‌های بلند (مانند هودر) ایجاد می‌کردند (همان: ۵۷).

به نظر نگارنده این سنت‌ها مشابه یکدیگر و شبیه به سنت‌های ساخت آرامگاه‌های صخره‌ای دیگر اورارتوهاست: بیشتر این آرامگاه‌ها در دژها شناسایی شده‌اند؛ مانند هودر، قلعه اسماعیل آقا و ورهرام. البته به دلیل کاوش‌های اندک انجام‌شده در اطراف دیگر آرامگاه‌ها شاید همگی در چنین فضایی هستند و دژی در نزدیکی آن‌ها برای حفاظت از مقابر وجود داشته است. فضاهای داخلی این مقابر اکثراً چند اتاقه هستند؛ مانند ورهرام، سنگر، هودر، شریک و قلعه اسماعیل آقا. در هودر چاله‌ای نیز دیده می‌شود که مشابه نمونه‌های اورارتویی برای تدفین‌های قدیمی‌تر در آن‌هاست. پله‌ها نیز عناصر بسیار مهم ایجادشده در صخره‌ها برای دسترسی به آرامگاه‌هاست که در نمونه‌های ایرانی نیز دیده می‌شوند. گاهی استفاده از قوس و تاقچه و سکو در آرامگاه‌های اورارتویی در ایران یادآور نمونه‌های مشابه در وان

ارمنستان است؛ بنابراین می‌توان در قیاسی میان آرامگاه‌های صخره‌ای دستکند در ایران و نمونه‌های فراوان دیگر در سایر نقاط پادشاهی اورارتوها به این نتیجه رسید که همگی از الگوهای مشابه در ایجاد آرامگاه‌ها در صخره‌ها پیروی می‌کردند.

همان‌گونه که گفته شد سنت ساخت آرامگاه صخره‌ای در دنیای باستان در خاور نزدیک و حتی در رم باستان اجرا می‌شد و چویک (97: 2003) و نگارنده بر این نظر هستند که کندن آرامگاه در دل کوه و صخره را نمی‌توان به‌سادگی تقلید یک فرهنگ از فرهنگ دیگری دانست چون در بسیاری مناطق این سنت وجود داشت.

برآیند

تاکنون آرامگاه‌های صخره‌ای در ایران و در شمال غربی آن شناسایی شده‌اند. این آرامگاه‌ها معمولاً در دژها ساخته می‌شدند که حفاظت از آن‌ها ساده باشد. مقابر اورارتویی در ایران که دژی به دور آن‌ها دیده نمی‌شود نیز احتمالاً با پژوهش‌های بیشتر در آینده دژی در نزدیکی آن‌ها شناسایی شود و این نظر نیز که آرامگاه‌های صخره‌ای اورارتوها معمولاً در درون یا کنار دژها بودند شاید به اثبات برسد. برخی آرامگاه‌های اورارتویی دارای چاله‌ای در میان بودند و این حدس زده می‌شود که بقایای تدفین‌های پیشین را به آن چاله‌ها انتقال می‌دادند تا تدفین‌های جدید را انجام دهند. در ایران نیز نمونهٔ چنین چاله‌ای در آرامگاه هودر دیده شده است. فضاهای درون آرامگاه‌های اورارتویی معمولاً چند بخش دارد. آرامگاه‌های ایران نیز چند اتاقه هستند و فضاهای درونی متعدد در بیشتر آن‌ها دیده می‌شود. تاقچه، سکو و قوس نیز که از عناصر دیگر آرامگاه‌های سادهٔ اورارتویی است در نمونه‌های داخل ایران نیز دیده می‌شوند. پله‌های بسیار ایجادشده در صخره‌های منتهی به آرامگاه‌ها نیز در ایران در بیرون مقابر دیده می‌شوند که این مورد نیز بسیار مشابه سایر مقابر اورارتویی در جاهای دیگر است. همچنین سنت ساخت آرامگاه‌های صخره‌ای در دنیای باستان نزد بسیاری از اقوام رواج داشت بنابراین نمی‌توان به‌سادگی آن را تقلید یک فرهنگ از فرهنگ دیگری دانست. امید است با پژوهش‌های بیشتر در آرامگاه‌های صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران در آینده اطلاعات بیشتری در این حوزه به دست آید.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

پیوتروفسکی، بوریس ۱۳۸۳، تمدن اورارتو (بخش اول: پادشاهی وان اورارتو)، ترجمه و افزودهٔ حمید خطیب شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی.
کارگر، بهمن، ۱۳۶۸، «مقابر اورارتوییان در آذربایجان غربی»، باستان‌شناسی و تاریخ، س ۳، ش ۲، بهار و تابستان.

- Benedict, W. C. 1960, "Urartians and Hurrians", *JAOS*: 100-104.
- Burney, Ch. 1995, "Urartian funary customs", *The archaeology of death in the ancient Near East*, S. Campbell and A. Green (eds.), Oxford Monograph: 205-208.
- Çevik, N. 2000, *Urartu kaya mezarlari ve ölü gömme gelenekleri*, Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- , 2003, "New rock-cut tombs at Etenna and the rock-cut tomb tradition in southern Anatolia", *Anatolian Studies* 53: 97-116.
- Fournet, A. 2011, "About some features of loanwords in Hurrian", *Aramazd*, Yerevan: Association for Near Eastern and Caucasian Studies: 43-59.
- Kleiss, W. 1968, "Urartäische Platze in Iranisch-Azerbaidjnn", *Istanbul Mitteilungen* 18: 1-44.
- 1974, "Planaufnahmen urartäischer Burgen und Neufunde urartäischer Anlange in Iranisch-Azerbidjan im Jahre 1973", *AMI* 7: 79-106.
- 1991, "Wasserschutzdämme und Kanalbauten in der Umgebung von Pasargadae", *AMI* 24: 23-30.
- Kroll, S. 1977, "Urartäische Platze in Iran, A. Architektur. Stand der Forschung Herbst 1976", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 10: 53-83.
- Konyar, E. 2005, "Urartuda mezar tipleri ve Gümü Adetleri", *TURING, Türkiye Turing ve Otomobil Kurumu Belleteni* 89: 36-40.
- 2011, "Tomb types and burial traditios in Urartu", *Urartu (Transformation in the east)*: Istanbul: Yapi Kredi Yayinlan: 207-231.
- Köroğlu, K. 2005, "Doğu Anadolu kaya mezar gelenekleri", *Arkeo Atlas* 4: 120-121.
- 2007, "New observations on the origin of the single-roomed rock-cut tombs of Eastern Anatolia", In M. Alparslan and M. Doğan-Arparslan and H. Peker (eds.), *Belkis Dinçol ve Ali Dinçol'a Armağan. VITA. Festschrift in honor of Belkis Dinçol and Ali Dinçol*, Istanbul: Ege Yayinlari: 445-456.
- 2008, "Urartu kaya mezar geleneği ve doğu Anadolu'daki tek odali kaya mezarlarının kökeni", *Arkeoloji ve Sanat* 127: 21-38.
- 2011, "Urartu: The kingdom and tribes", *Urartu (Transformation in the east)*: Istanbul: Yapi Kredi Yayinlan: 12-51.
- Kroll, S. 2011, "Urartian cities in Iran", *Urartu (Transformation in the east)*: Istanbul: Yapi Kredi Yayinlan: 150-169.
- Ogun, B. 1978, "Die urartaischen Bsattungsbrauche", In S. Sahin and E. Schwertheim and J. Wagner (eds.), *Stuien zur Religion und Kultur*

Kleinasiens: Festschrift fur Dorner zum 65. Geburtstag am 28. Februar, Leiden: 639-678.

Salvini, M. 2008, *Corpus dei Testi Urartei*, vol. i, Roma: CNR.

Sevin, V. 1987, "Urartu oda-mezar mimarisinin kökeni Üzerine bazı gözlemler", In A. Çilingiroğlu (ed.), *Anadolu Demir Çağları. Anatolian Iron Ages. 24-27 Nisan 1984 tarihleri arasında izmir'de yapılan I. Anadolu Demir Çağları Sempozyumuna sunulan bildiriler. Paper presented to the I. Anatolian Iron Ages Symposium, Izmir during 24-27the April 1984*, Izmir: Ege Üniversitesi Edebiyat Fakültesi: 35-55.

Sevin, V.; Özfirat, A.; Kavaklı, E. 1999, "1997-1998 Van/Altintepe Urartu nekropolü kazıları", *Kazi sonuçları toplantısı 1*, Ankara : Kültür Bakanlığı: 421-434.

Tarhan, M. T. 2003-2004, "The Urartu capital Tushpa: Van Citadel", *Urartu: War and Aesthetics*, Istanbul: Yapı Kredi Cultural Activities, Arts and Publishing in Cooperation: 85-101.

----- 2011, "The capital city Tushpa", *Urartu (Transformation in the east)*: Istanbul: Yapı Kredi Yayınlan: 288-335.

Yiğitpaşa, D. 2002, *Van/Altintepe Urartu nekropolü sunu kaplatı* (Çanakkale Onsekiz Mart Üniversitesi, Sosyal Bimimler Enstitüsü Arkeoloji Anabilim dalın' da yapılan yüksek lisans tezinin özeti).

Zimansky, P. 1995, "Urartian material cultures as state assemblage: An anomaly in the archaeology of empire", *Bulletin of the American School of Oriental Research* 299/300, The archaeology of Empire in Ancient Anatolia, Aug-Nov, American School of Oriental Research: 103-115.



تصویر ۱ . نمونه آرامگاه دستکند در وان (Tarhan, 2011: 314, fig 12b)

الگوهای مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران ✦ ۱۶۱



تصویر ۲. نمونه خاکستردان سفالی اورارتویی (Köroğlu, 2011: 22, fig. 5)



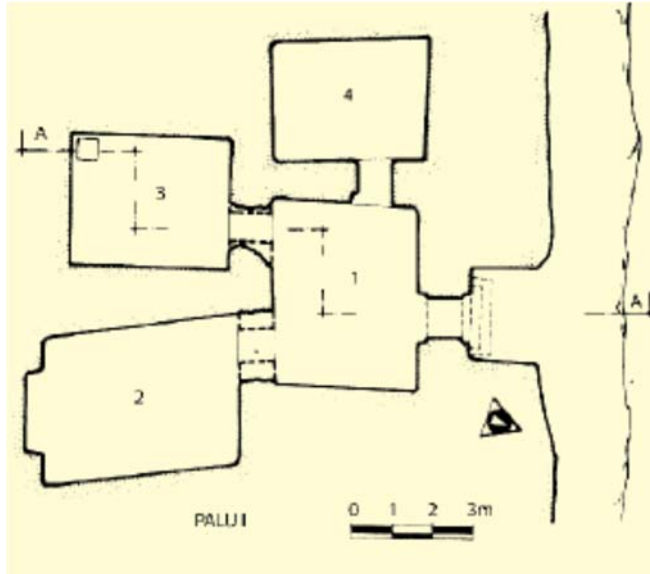
تصویر ۳. آرامگاهی در وان (Konyar, 2011: 207, fig. 1)



تصویر ۴. بالا: آرامگاهی با تاقچه‌های صخره‌کند (Tarhan, 2011: 315, fig. 14c):

پایین: آرامگاه آتابیندی با تاقچه‌های فراوان (Köroğlu, 2011: 39, fig. 16)

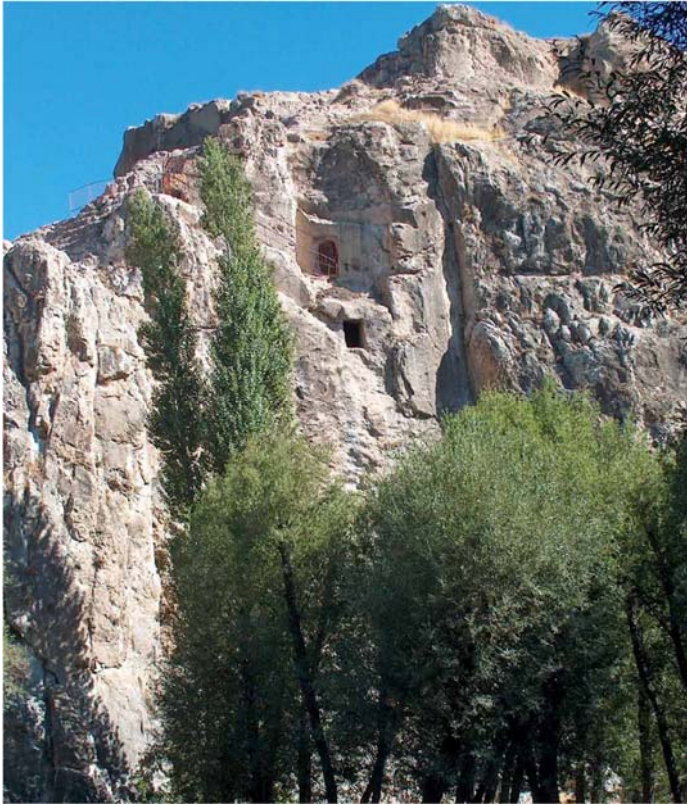
الگوهای مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران ♦ ۱۶۳



تصویر ۵. نمونه‌ای از آرامگاه اورارتویی چند اتاقه (Köroğlu, 2011: 42, fig. 18)



تصویر ۶. جناح جنوبی وان (Konyar, 2011: 208, fig. 2)



تصویر ۷. آرامگاه آرگیشتی اول در غارخورخوروان (Konyar, 2011: 209, fig. 3)



تصویر ۸. تاقچه‌های داخلی آرامگاه آرگیشتی اول در غار خورخوروان (Konyar, 2011: 214, fig. 12)

الگوهای مقابر صخره‌ای دستکند اورارتویی در ایران ✦ ۱۶۵



تصویر ۹. آرامگاه مرده‌سوزانی و سکوهایی داخلی دستکند آن (Konyar, 2011: 216, fig. 15)



تصویر ۱۰. آرامگاه سنگر (Kroll, 2011: 157, fig. 7)

نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران از دوران هخامنشی تا ساسانی

یعقوب محمدی فر*، امیر خانمرادی**، مصطفی اختصاصی*** و اعظم شهیدی****

*استاد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

**دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

***دانش‌آموخته کارشناسی باستان‌شناسی موسسه آموزش عالی مولانا آئیک-قزوین

****دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده

در پژوهش حاضر تلاش شده مهرهای و نگین‌های شناخته‌شده‌ای که به پادشاهان ایران از دوره هخامنشی تا دوره ساسانی منتسب شده است را معرفی و مورد بررسی قرار دهد. مطالعات صورت گرفته بر روی مهرهای منتسب به پادشاهان ایران نشان می‌دهد که مهرهایی با کتیبه سلطنتی به نام پادشاه هخامنشی توسط نهادهای اداری و نخبگان شاهنشاهی مورد استفاده قرار گرفته است و به شخص شاه تعلق ندارد؛ این مسئله با مهرهای بدون کتیبه با تصویر پادشاه در دوره سلوکی نیز تداوم یافته و ما همچنان باید به دنبال مهر شخصی شاه در این دوران باشیم. در دوران اشکانی تنها مهر شاهی موجود به بلاش سوم اشکانی نسبت داده شده و به نظر می‌رسد تنها نگینی منقوش به تصویر و نام شاه اشکانی است؛ بنابراین شناسایی ردی از مهر شخصی شاه در دوران اشکانی همچون دوران پیش از آن ادامه می‌یابد تا اینکه در دوران ساسانی است که می‌توان بر اساس منابع مکتوب و یافته‌های مهر شناسی شواهدی از مهرهای شاهی عرضه کرد.

واژه‌های کلیدی: مهر، نگین‌های منقوش شاهان، هخامنشی، سلوکی، اشکانی، ساسانی.

پیشگفتار

یکی از اطلاعات بسیار ارزنده‌ای که برخی مهرها و اثر مهرها عرضه می‌کنند شخص دارنده مهر و جایگاه آن در نظام اداری، سیاسی و اجتماعی است. این نوع مهرها به واسطه داشتن کتیبه با نام دارنده مهر و یا الواحی که توسط آن مهر شده‌اند از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردارند. در بین حجم عظیمی از این مهرها و نگین‌های به‌دست آمده از دوره هخامنشی تا ساسانی، ما با دو گروه بسیار پراهمیت از آن‌ها سرکار داریم. گروه اول شامل مهرها و اثر مهرهایی است که برخی از آن‌ها مشخصاً کتیبه‌هایی به نام پادشاه بر خود دارند و یا دارای سبکی متمایز هستند که نقش مایه و تصویر شاه بر آن حک شده است. گروه دوم شامل نگین‌های منقوشی است که صرفاً از دوره ساسانی به‌دست آمده‌اند اما وضعیت شمایل‌نگاری و فن ساخت این نگین‌ها آن‌ها را به مهرهای سلطنتی و شاهی نزدیک می‌کند به همین دلیل این نگین‌ها نیز معمولاً در بین مهرها طبقه‌بندی شده‌اند اما با توجه به اینکه اغلب آن‌ها فاقد کتیبه‌اند ما آن‌ها را نگین‌های منقوش سلطنتی در نظر گرفته و تلاش کرده‌ایم تا این دو گروه یادشده که پادشاهان ایران به‌عنوان بالاترین مقام اداری و سیاسی در حکومت‌های پیش از اسلام نسبت داده شده است را به‌صورت یکجا و در کنار هم مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

مهرهای شاهنشاهان هخامنشی

اثر مهر کوروش اول

از معروف‌ترین مهرهای هخامنشی اثر مهری است که در دوران پادشاهی داریوش بزرگ بر روی برخی الواح و گل نوشته‌های باروی تخت جمشید برای ما به یادگار مانده و از آن تنها برای مهر کردن متن‌های گروه J در باروی تخت جمشید استفاده شده است (Garisson, 1991: 4) متون J مربوط به تأمین آذوقه برای خانواده سلطنتی و بزرگان پارسی و پرداخت کالاها و جیره‌های مختلف از انبارهای سلطنتی و مکان‌های مختلف به دستور پادشاه است به همین دلیل مهرهایی که در این متون مورد استفاده قرار گرفته‌اند همگی از نظر سبک و نقش از اهمیت فراوانی برخوردار هستند (فیروزمندی و مکوندی، ۱۳۸۸: ۵۳). در میان اثر مهرهای حک‌شده بر متون گروه J مهر PFS 93 با کتیبه‌ای به خط ایلامی به نام «کوروش انشانی پسر چیش پیش (لوح ۱ تصویر ۱) (فکری پور، ۱۳۹۱: ۴۳؛ Garisson, 1991: 4) به پدر بزرگ کوروش کبیر (۶۴۰-۶۰۰ پم) از نخستین شاهان هخامنشی منسوب شده است که از دیگر مهرهای استفاده‌شده روی الواح این گروه از اهمیت فراوان‌تری از نظر مسائل تاریخی و هنر اوایل هخامنشی برخوردار است.

PFS 93 از نظر هنری و شمایل‌نگاری در جزئیات تصویرگری به شکل بی‌نظیری مشابه سبک ایلام نو حکاکی شده و از نظر تاریخی به یکی از شخصیت‌های بزرگ اوایل هخامنشی تعلق دارد (پرادا، ۱۳۹۴: ۱۳۳; Brosius, 2006: 7). نقش این مهر بسیار برجسته؛ مردی سوار بر اسب و نیزه به دست را در حال حمله به دشمنان نشان می‌دهد که در زیر پای اسب دو دشمن کشته‌شده نقش شده‌اند حکاک در تصویرسازی فرد سوار بر اسب جزئیات غنی را به نمایش گذاشته باین حال دشمنان کشته‌شده در این مهر به اختصار کشیده شده‌اند و جزئیات اندکی را نشان می‌دهند (Garisson, 2011: 381). این مسئله نشان‌دهنده آن است که حکاک تلاش کرده تا اهمیت فرد سواره را به کمک ترسیم جزئیات دقیق به رخ بکشد و همچنین دشمنان را کم‌اهمیت جلوه دهد.

باوجود اهمیت نقش و کتیبه‌ای که بر روی این مهر به کاررفته است متون گروه J به ما نشان می‌دهند که از این مهر با نام سلطنتی کوروش اول تنها در تحویل و توزیع احشام برای سفره‌شاهی در زمان داریوش بزرگ استفاده شده است (Garisson, 1991: 4) درحالی‌که دیگر افراد این گروه به‌ویژه ملکه ارتیستونه و اردبامه از طریق جایگاه خود به تائید از طریق مهرهای شخصی خود می‌توانستند حتی به‌جای شاه کالاهایی را از انبارهای سلطنتی پرداخت کنند (فیروزمندی و مکوندی، ۱۳۸۸: ۵۳) ولی مهر کوروش اول از نخستین فرمانروایان هخامنشی و میراث خانوادگی کوروش بزرگ به نمایندگی از یک اداره نسبتاً کوچک در دوران داریوش برای انجام کاری کم‌اهمیت مورد استفاده قرارگرفته است درحالی‌که تمام مهرهایی که به نام داریوش و جانشینان اوست همگی مربوط به نهادهای اداری و افراد رده‌بالای اداری تخت جمشید است (بنگرید به: Garisson, 2014: 87). ازاین‌رو هیئتس عقیده دارد که احتمالاً داریوش با این کار تلاش داشته است به شاخه‌ی قدیمی‌تر خاندان خود که بنیان‌گذار سلسله هخامنشی بودند پشت کند (هیئتس، ۱۳۸۸: ۶۱). واترز این مهر را احتمالاً یک شی ارزشمند و موروثی می‌داند (waters, 2014: 37) که می‌توانست بر اساس سنت هدیه دادن مهرهای سلطنتی با نام و تصویر شاهنشاه به افراد و صاحب‌منصبان قابل‌اعتماد هخامنشی، به تملک فرد دیگری درآمده باشد که از آن، برای مهر کردن گل نوشته‌های بارو استفاده کرده است حتی اگر نظر واترز با واقعیت هماهنگ باشد با توجه به نظر آمیه که فرد دارنده این مهر در زمان داریوش را تنها یک کارگزار متوسط معرفی می‌کند (Garisson, 2011: 381) به نظر می‌رسد که عقیده هیئتس جای بحث و بررسی و تأمل بیشتری دارد.

با اینکه مهر PFS 93 از نظر نقش اندازی و شیوه حکاکی به اوایل دوران هخامنشی تاریخ‌گذاری شده است و به استناد به کتیبه آن به شخصی تعلق دارد که یکی از پادشاهان نخستین هخامنشی پیش

از تشکیل امپراتوری است اما همانند بسیاری از مهرهای این دوره که دربردارنده نام شاه هخامنشی است با اطمینان نمی‌توان آن را به شخص شاه مرتبط کرد.



تصویر ۱. اثر و طرح مهر منسوب به کوروش اول (Garisson, 1991: 4, Waters, 2014: 37)

مهر و اثر مهرهای داریوش بزرگ

طی کاوش‌های تخت جمشید توسط ارنست هرتسفلد (فیروزمندی و مکوندی، ۱۳۸۸: ۴۹) و سپس اریک اشمیت (Schmidt, 1957: 16) مجموعه‌های غنی از الواح گلی نوشته‌شده و یا نوشته‌نشده اما مهر زده از بارو (سال‌های ۵۰۹ - ۴۹۲ پم) (فیروزمندی و مکوندی، ۱۳۸۸: ۴۹) و خزانه تخت جمشید (۴۹۲-۴۵۹ پم گریسون و کول روت، ۱۳۹۳: ۳۹) به دست آمد که در بین آن‌ها الواحی ممهور به نام سلطنتی داریوش (۵۲۲-۴۸۶ پم) و خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ پم) قرار داشت.

از بایگانی تخت جمشید ۷ اثر مهر دارای نام داریوش؛ پادشاه بزرگ هخامنشی است. این اثر مهرها به ترتیب عبارت‌اند از: PFS7, PFS11, PFS113/ PTS4, PFUTS18, PTS1, PTS2, PTS3 (مجموعه تصویر ۱) همه این مهرها در بایگانی بارو و خزانه تخت جمشید توسط اداره و یا مقامات رده‌بالای هخامنشی مورد استفاده قرار گرفته‌اند (بنگرید به جدول شماره ۱). به جز مهر PFS 11 که به چیسه‌وهوش (زیشاوویش) معاون رئیس تشریفات تعلق دارد و بر روی آن صحنه‌ی نیایش دو مرد پارسی در کنار سازه یا نیایشگاهی را نشان می‌دهد دیگر مهرها با نام سلطنتی داریوش نمایش‌دهنده یک صحنه نبرد پهلوانی هستند که به شکل بسیار ویژه و ماهرانه‌ای در سبک درباری حکاکی شده‌اند. مهر 1 PTS که دارای نام سلطنتی داریوش است فقط در الواح دوره خشایارشا مورد استفاده بوده است. مهر 18 PFUTS از جمله اثر مهرهایی است که روی الواح گلی نوشته‌نشده زده‌شده است، بنابراین مشخص نیست که این اثر مهر مربوط به چه شخص یا اداره‌ای است اما با توجه به شیوه مهر زنی و حکاکی خاص آن می‌تواند به شخص یا اداره مهم مرتبط باشد (برای مطالعه دقیق و تفسیر

مهرهای داریوش و همچنین صاحبان آن‌ها بنگرید به گریسون و کولروت، ۱۳۹۳: ۸۲ و

(Garisson, 2014: 69-104، ۱۱۳)



(Garisson, 2014: 102)PTS3

(Garisson, 2014: 101)PTS2

تصویر ۲. مجموعه اثر مهرهای داریوش بزرگ به دست آمده از بارو و خزانه تخت جمشید

جدول ۱. جدول اثر مهرهای داریوش بزرگ به دست آمده از بارو و خزانه تخت جمشید

شماره اثر مهر	محل کشف	موضوع	کتیبه سه زبانه (پارسی، ایلامی، بابلی)	صاحب/ اداره مهر
PFS7	باروی تخت جمشید	نبرد پهلوانی	[a]-da-ma : da-a-ra-ya-va-[u-ša XŠ] [diš ú] diš da-ri-ia-ma-u-iš [eššana] [ana-ku hal]da-ri-ia-muš [šárru rabû]	اداره تأمین مواد غذایی شاه
PFS 11	بارو تخت جمشید	صحنه نیایش	[a-da-]ma' : da-a-ra-ya-[va-u-ša XŠ] [diš ú diš]da-ri-ia-'ma'-[u-iš eššana] [ana-ku] hal da-ri-ia-'muš' [šárru rabû]	چیسه وهوش (زیشاوش) ^۱ معاون رئیس تشریفات
PFS 113/PTS4	بارو و خزانه تخت جمشید	نبرد پهلوانی	[a-]'da'-ma : da-'a'-[ra-ya-va-u-ša XŠ] [diš]'ú' diš da-ri-a-'ma'-[u-iš eššana]	بَرَدکمه ^۲ خزانه دار تخت جمشید

^۱ Čiçavahuš-Ziššawiš

^۲ Baradkama

	[ana-]`ku` hal da-ri ! - a-[iá-muš šárru rabû]			
نامشخص	a-da-ma : da-a-`ra-ya- va`-u-`ša` [XŠ] diš `ú` diš da-ri-ia- `ma`-u-`iš` `eššana ana-ku` hal da-ri-iá- muš `šarru` [rabû]	نبرد پهلوانی	باروی تخت جمشید	PFUTS18
دارگایوش ^۳	a-da-ma : da-a-ra-ya- [va-u-ša XŠ] [diš ú] diš da-ri-a- ma-u-`iš` [eššana] [a-n]a-ku hal da-ḥu- a-iá-muš [šárru rabû]	نبرد پهلوانی	خزانه	PTS 1
رَتهٔ تَخمهٔ رئیس تشریفات	a-da-ma : da-a-ra-ya- va-[u-ša XŠ] diš ú diš da-ri[-a-ma- u-iš eššana] [a-na-ku hal]da-ri-a- [iá-muš šárru rabû]	نبرد پهلوانی	خزانه	PTS 2
وَرَتینته ^۵	[a]-da-ma : da-a-ya- va-u-`ša` [XŠ] [diš ú] diš da-hu-a- ma-u-`iš` [eššana] a-na-ku hal da-ḥu-a- iá-muš [šárru rabû]	نبرد پهلوانی	خزانه	PTS 3

علاوه بر اثر مهرهای بارو و خزانه؛ شاید شاخص‌ترین مهر منسوب به داریوش، مهری است که از مصر به‌دست آمده است (تصویر ۲) و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. این مهر تصویر پادشاه را در

³ Dargāyuš

⁴ ʔtataxma

⁵ Vratēnta

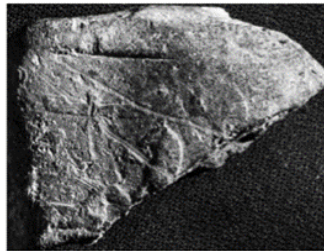
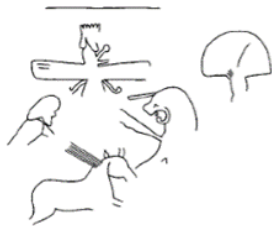
نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران ♦ ۱۷۳

کنار ارابه‌ران خود سوار بر ارابه نشان می‌دهد که با کمان، شیر غران ایستاده بر روی دو پا را نشانه رفته است. یک شیر کشته‌شده بر روی زمین نقش شده و در دو طرف مهر دو نخل، دیده می‌شود. بر بالای مهر نیز انسان بال‌دار هخامنشی به چشم می‌خورد.

گریسون در میان اثر مهرهای آرشویو باروی تخت جمشید یک اثر مهر روی یک تابلت بدون نگارش را مورد مطالعه و معرفی قرار داده است (تصویر ۳) که تا حدودی مشابه مهر استوانه‌ای موزه بریتانیا است این اثر مهر که بخش‌های بسیار اندکی از آن باقی مانده است وضعیت چندان مطلوبی ندارد اما مانند مهر موزه بریتانیا فردی ارابه‌ران را نشان می‌دهد که در حال حرکت به سوی شیر غران است و نماد بالدار نیز بر بالای صحنه دیده می‌شود در انتهای صحنه نیز درخت نخلی حکاکی شده است و پیکانی به سر شیر اصابت کرده است. این اثر مهر که کیفیت آن چندان مطلوب حفظ نشده است از نظر شمایل‌نگاری اگرچه دارای تفاوت‌های جزئی است اما بسیار مشابه مهر داریوش در موزه بریتانیا است (Garisson, 2014: 90).



تصویر ۲. مهر منسوب به داریوش به‌دست آمده از تبس مصر موزه بریتانیا (Garisson, 2014: 103)



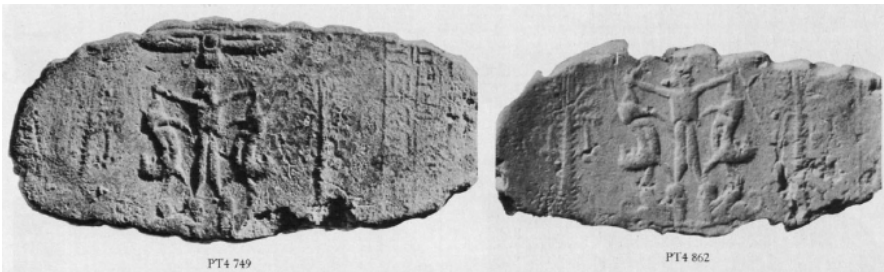
تصویر ۳. اثر مهر به‌دست آمده از آرشویو باروی تخت جمشید مشابه؟ مهر استوانه‌ای داریوش در موزه بریتانیا

(Garisson, 2014: 104) PFUTS 603

اثر مهرهای خشایارشا

از خشایارشا پسر و جانشین داریوش اول نیز اثر مهرهایی با نام سلطنتی در خزانه تخت جمشید (مجموعه تصاویر ۴-PT4 749/PT4 862, PT4 650/ PT6 215, PT4 471/PT4 549a, PT612) و ساتراپی پر اهمیت داسکیلیون (Kaptan, 2002: 3-5, fig D.S2 , DS3) (تصویر ۵) در غرب شاهنشاهی

هخامنشی از کاوش‌های باستان‌شناسی به‌دست‌آمده است. اثر مهرهایی که با نام سلطنتی خشایارشا از خزانه تخت جمشید به‌دست‌آمده است همچون مهرهای داریوش بزرگ مربوط به کارمندان عالی‌رتبه و یا اداره‌های مهم شاهنشاهی هستند (برای آگاهی نگاه کنید به: Schmidt, 1957). اثر مهرها از لحاظ نقش مایه ادامه نقش مایه‌های دوران داریوش اول هستند. برای مثال صحنه مهر خزانه‌دار خشایارشا عیناً از یک مهر سلطنتی مربوط به داریوش اول الگوبرداری شده است (کخ، ۱۳۷۹: ۵۵) دو مهر بسیار مهم داسکیلیون که یکی دارای کتیبه‌ای تک‌زبانه به فارسی باستان (DS. 3) و دیگری دوزبانه فارسی باستان و بابلی (DS.2) (Schmitt, 2002: 194-196) است و نام خشایارشا را بر خود دارند می‌بایست به افراد نظامی یا سیاسی مستقر در این ساتراپی مربوط باشند. متأسفانه متن‌هایی که با مهرهای داسکیلیون مهر می‌شده است احتمالاً از مواد فاسدشدنی پاپیروس یا پوست بوده است (Dusinberre, 2013: 66) به همین دلیل ما اطلاعاتی از متن‌های که توسط این اثر مهرها مورد تأیید قرار گرفته‌اند را در اختیار نداریم اما بر اساس وجود دو مهر از خشایارشا و یک مهر از اردشیر جانشین او به نظر می‌رسد که این مجموعه اثر مهرها اغلب به ساتراپی‌های هخامنشی و احتمالاً به دوران فعالیت‌های گسترده اداری و نظامی در فاصله زمانی آماده‌سازی ارتش هخامنشی و شروع دور دوم جنگ‌های ایران و یونان درنهایت بازگشت آنان قابل تاریخ‌گذاری هستند (Balkan, 1959: 127).



(Schmidt, 1957: pl 4, no: 6) PT4 749/PT4 862



(Schmidt, 1957: pl 4:5) PT4 650/ PT6 215

تصویر ۴. مجموعه اثر مهرهای خشایارشا به‌دست‌آمده از خزانه تخت جمشید



(Kaptan, 2002: 3, fig DS.3)

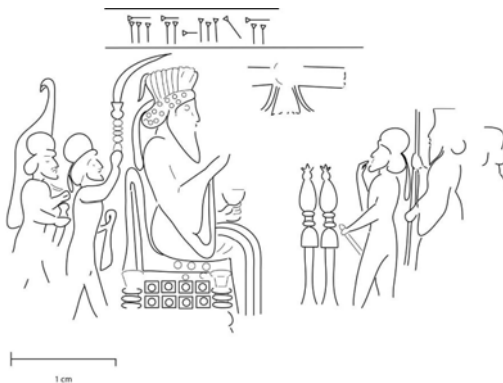
(Kaptan, 2002: 5, fig DS.2)

تصویر ۵. اثر مهرهایی خشایارشا به دست آمده از ساتراپی داسکیلون

اثر مهر با نام اردشیر از داسکیلون

از کاوش‌های داسکیلون یک اثر مهر تک‌زبانه به فارسی باستان به نام سلطنتی اردشیر به احتمال اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پم) (Kaptan, 2002: 50, DS4) جانشین خشایارشا گزارش شده است (تصویر ۶). این اثر مهر نشان‌دهنده صحنه‌ای مشابه نقوش بار عام در نقوش برجسته تخت جمشید است (Garisson, 2013: 579). در این اثر مهر شاه بر تخت سلطنتی نشسته است و در پشت سر او مگس پران و اسلحه‌دار او قرار گرفته‌اند در جلوی پادشاه نیز دو عود سوز قرار دارد پادشاه فردی در لباس مادی و دو سرباز نیزه‌دار را به حضور می‌پذیرد بر بالای مهر نیز کتیبه و نماد حلقه بال‌دار حکاکی شده است (کاپتان بحث مفیدی در این زمینه این مهر دارد: Kaptan, 2002: 31-40).

صحنه‌های بار عام با نام سلطنتی پادشاه همچون مهر اردشیر در داسکیلون در مهرسازی هخامنشی نادر است اما نمونه‌های مشابهی را می‌توان دید که در آن یکی از بزرگان یا پادشاه هخامنشی نشسته بر تخت و افرادی را به حضور می‌پذیرد.



تصویر ۶. اثر مهر اردشیر اول؟ به دست آمده از داسکیلون (Kaptan, 2002: 50, DS4)

دیگر مهرهای هخامنشی با نام اردشیر

از دیگر مهرهای منسوب به شاهان هخامنشی مهري در موزه مسکو است که به نام اردشیر پادشاه هخامنشی اشاره دارد (تصویر ۷) در این مهر؛ شاه اسیرانی در لباس مصری؟ یا نوبیایی؟ را وسیله طنابی که به گردن آن‌ها بسته شده را به دنبال خود می کشد در پشت سر اسیران نیز درخت نخلی به اندازه قامت پادشاه دیده می شود در جلوی نقش شاه نیز نوشته ای به خط میخی با نام منم اردشیر، شاه بزرگ حک شده است.



تصویر ۷. مهر استوانه‌ای با نقش اسرای مصری و کتیبه‌ای به نام اردشیر موزه مسکو (arts-museum.ru)

این مهر در واقع روایتگر یک موضوع بسیار پر اهمیت یعنی تنبیه مصریان (کالیکان، ۱۳۸۴: ۱۷۳) به دلیل شورش‌های مکرر و تلاش برای استقلال در دوران هخامنشی است. رویدادهای تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی نشان می دهد در تاریخ هخامنشی سه پادشاه به نام اردشیر به عنوان پادشاه هخامنشی سلطنت داشته‌اند به همین دلیل دقیقه مشخص نیست که مهر موزه مسکو مربوط به کدام اردشیر هخامنشی است اما بر اساس رویدادهای تاریخی اردشیر اول و سوم با مسائل مربوط به مصر و شورش‌های استقلال طلبانه آنان به شدت درگیر بودند (برای آگاهی از تاریخ سیاسی و شورش مصریان بنگرید به ایمان‌پور، ۱۳۹۳: ۶۹۸-۷۰۰ و ۷۲۹-۷۴۴). اردشیر اول در زمان سلطنت خود شورشی که در مصر رخ داده بود را فرونشاند و مصر را بار دیگر در حیطه شاهنشاهی نگه داشت و اردشیر سوم نیز مصر را که چند وقتی استقلال خود را اعلام کرده بود بار دیگر فتح کرد. بنابراین مهر مذکور با توجه به اینکه با رویدادها دوران پر آشوب مصر در زمان هخامنشی مرتبط هستند به احتمال به یکی از دو اردشیر اول و یا سوم (۳۵۹-۳۳۸ پم) تعلق دارد. مهر دیگری با موضوع مشابه اما بدون کتیبه در موزه ارمیتاژ نگه‌داری می شود (تصویر ۸) که در این مهر چند اسیر در لباس مصری نشان داده شده است که دست‌های آن‌ها از پشت بسته شده و همه آن‌ها به وسیله رسیمان (زنجر) از گردن به هم بسته شده‌اند. شاه هخامنشی با لباس سلطنتی با تاج کنگره‌دار نمایش

نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران ♦ ۱۷۷

داده شده است او کمانی به شانه آویخته و تلاش می‌کند با نیزه یکی از اسیران را مورد حمله قرار دهد در انتهای سمت چپ صحنه نیز درخت نخل سلطنتی دیده می‌شود این مهر نیز به نظر می‌رسد در ادامه نشان دادن پیروزی شاهنشاهی بر مصریان و سرزمین‌های شمال آفریقا حکاکی شده است (برای معرفی و تفسیر این دو مهر بنگرید به: Strelkov, 1937: 17-21).



تصویر ۸. مهر استوانه‌ای با نقش تنبیه مصریان موزه ارمنیاز (Strelkov, 1937: 17)

ذکر این نکته ضروری است که تمام مهرها و اثر مهرهای مربوط به شاهان هخامنشی همان‌طور که پیشتر گفته شد مهر شخصی شاهان هخامنشی نیست بلکه مهرهایی است که توسط شخص شاه به افراد قابل اعتماد هدیه داده می‌شد. نمونه بسیار خوب این موضوع مهر رته ثورا است که پس از اینکه در زمان خشایارشا به سمت رئیس تشریفات دست یافت با مهری از طرف شاه با عنوان منم خشایارشا، شاه شاهان مفتخر گردید (کخ، ۱۳۸۹: ۴۸) این موضوع نشان می‌دهد که سنت هدیه دادن با نام سلطنتی و حتی تصویر شاهنشاه در این دوران رسمی معمول بوده است و اثر مهرهای زیادی که در بایگانی‌های هخامنشی نام داریوش و خشایارشا و اردشیر را بر خود دارند بیشتر متأثر از این موضوع است به‌ویژه اینکه این افراد دست‌کم در متون بارو افراد عالی‌رتبه نظام اداری هخامنشی را شامل می‌شوند به نظر می‌رسد که شاه به دادن مهرهایی به نام سلطنتی به این افراد (به‌ویژه رئیس تشریفات بالاترین مقام اداری) بخشی از اختیارات خود در حوزه اداری را به این افراد تفویض می‌کرده است.

اثر مهرهای پادشاهان سلوکی

در میان اثر مهرهایی که در طول سالیان اخیر در میان بایگانی‌های سلوکی کشف شده‌اند، تعداد زیاد نگاره‌ی سرها خودنمایی می‌کند که در محتوا و سبک اجرا کاملاً یونانی هستند این اثر مهرها از نظر کیفیت و اندازه از بیشتر مهرهای پیکره‌دار بزرگ‌تر بوده، به‌طوری‌که به‌راحتی می‌توان دریافت که این

نیم‌تنه‌ها، عمدتاً متعلق به مقامات یا سایر اعضای منتفذ جامعه شهری سلوکی است، که احتمالاً به دربار نزدیک بوده‌اند (Invernizzi, 1988: 105). علاوه بر تعداد فراوان تصویر افراد مختلف جامعه سلوکی، پرتیهایی نیز از حکام سلوکی، دیده می‌شود که عمدتاً از یک بافت باستان‌شناسی مطمئن و از بایگانی‌های بزرگ در سلوکیه دجله، اروک، دلوس و ادفو به دست آمده‌اند. این اثر مهرها، نیم‌تنه‌ای با تصویر شاهانه را نشان می‌دهد که عمدتاً فاقد کتیبه‌اند اما از نظر شمایل‌نگاری و مقایسه با سکه‌های شاهان سلوکی که شباهت چشمگیری با مهرهای رسمی منقوش این دوره دارند می‌توان آنها را اثر مهرهایی در گروه مهرهای شاهانه و یا تصویری از پادشاهان سلوکی دانست. البته اینورنیتسی؛ عقیده دارد که مسائل بسیار پیچیده‌ای به دلیل ویژگی‌های شمایل‌نگاری در تعیین هویت اثر مهرهای شاهان سلوکی وجود دارد حتی آن دسته از اثر مهرها که به خوبی حفظ شده‌اند (Ibid: 106). با این حال با مقایسه تصویر این اثر مهرها به‌ویژه با سکه‌های دوره سلوکی تا حدودی می‌توان نقش افراد صاحب مهرها به‌ویژه شاهان سلوکی را تشخیص داد.

نخستین اثر مهر مربوط شاهان سلوکی متعلق به سلوکوس اول (۳۱۲-۲۸۱ پم) است (تصویر ۹) این اثر مهر قدیمی‌ترین نمونه از اثر مهرها با نقش یک پادشاه سلوکی است که از سلوکیه دجله به دست آمده است. مقایسه این اثر مهر با تصویر شاه بر روی سکه‌ها همگی نشان می‌دهد که نیم‌تنه مورد نظر چندان به نقش‌های ساده‌ی شرقی با موهای شانه شده روی پیشانی، شبیه نیست اما به اندازه پرتیه‌های غربی او یعنی آن‌هایی که بر سکه‌های ضرب شده توسط آنتیوخوس یکم در سارد یا سکه‌های ضرب شده توسط فیله تایروس^۱ در پرگامون نیز، غلوآمیز به نظر نمی‌رسد. بازنمایی این اثر مهر چیزی میان این دو گروه شرقی و غربی است (Fleischer, 1996: 321) یعنی هنرمند تلاش کرده است تا چهره شاه را به‌گونه‌ای خوشایند مردمان بومی و سلطه‌گران یونانی تصویر کند.

سه اثر مهر از سلوکیه دجله به آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ پم) منسوب شده است (تصویر ۱۰). یکی از این اثر مهرها از نظر شمایل‌نگاری با سکه‌های آنتیوخوس سوم شباهت بسیاری دارد. اما تفاوت‌های اندکی نیز در چهره‌سازی شاه قابل تشخیص است که بر اساس آن تصویر شاه بر روی اثر مهر برخلاف تصویر جوان شاه بر روی سکه‌ها مرحله‌ای از پختگی و جدیت را در چهره‌ی شاه نشان می‌دهد. به عقیده اینورنیتسی این اثر مهرها احتمالاً توسط شهروندان عالی‌رتبه از روی پرتیه شاه تقلید شده‌اند یا شاید سال‌های مختلف از سلطنت آنتیوخوس سوم را تصویر کرده‌اند (Invernizzi,

107-108: 1998). بلافاصله پس از آنتیوخوس سوم در بایگانی سلوکیه اثر مهرهایی از سلوکوس چهارم (۱۸۷-۱۷۵ پم) (تصویر ۱۱) جانشین او دیده می‌شود از آنجاکه این اثر مهرها به تصویر او بر روی سکه‌ها نزدیک بوده، چهره پادشاه به خوبی قابل تشخیص است. از این مهر با نقش سلوکوس چهارم اثرهای زیادی برجامانده و همواره اثر این مهر به‌تنهایی بر روی الواح گلی دیده می‌شود. هرچند اثرهای منفرد این مهر همگی ناکامل و فرسوده هستند اما آن‌قدر جزییات واضح دارند که به‌راحتی بتوان تشخیص داد همگی اثرها از آن یک مهر هستند. شاه، سری گرد، گونه‌ای بزرگ، لب پایینی متمایز و نیم‌رخی به همان اندازه متمایز دارد که درخور یک مقام سلطنتی است احساس نسبتاً آرام چهره سلوکوس بر روی اثر مهر نیز یادآور نقش او بر روی سکه‌هاست (Ibid: 109).

آنتیوخوس چهارم (۱۷۵-۱۶۴ پم) از محدود شاهان سلوکی است که اثر مهرهای مختلفی با تصویر او در اختیار داریم در میان اثر مهرهای اروک دو اثر مهر متعلق به آنتیوخوس چهارم است نخستین اثر مهر شاه سلوکی را با تاج فیل نشان (تصویر ۱۲) مشابه سکه‌ی برنزی ضرب شوش تصویر کرده است. در اثر مهر دیگر، آنتیوخوس با تاجی مشعشع با کتیبه‌ای با عنوان نگهبان مردم شهر اروک نشان داده‌شده این شکل نشان دادن آنتیوخوس را (تصویر ۱۳).^۷ می‌توان بر روی سکه‌های نقره‌ای انطاکیه دید (Fleischer, 1996: 321-322) اما شاید ویژه‌ترین اثر مهر با تصویر آنتیوخوس چهارم از محوطه ادفو در مصر به‌دست‌آمده است (تصویر ۱۴). این اثر مهر، سر مردی را رو به سمت راست نشان می‌دهد که دیهیمی نازک به سر دارد. شکل اثر مهر نشان می‌دهد که این اثر مهر توسط یک حلقه انگشتری با نگین‌دان بیضی شکل نازک شونده‌ای، زده شده است. علی‌رغم اینکه اثر مهر نسبتاً کیفیت پایینی دارد و بسیار آسیب‌دیده است کاملاً مشخص است که مهری که اثر را به جا گذاشته است از کیفیت بسیار بالایی برخوردار بوده است آنتیوخوس در این اثر مهر بینی کوتاه و اندکی خمیده دارد؛ لب‌ها کوچک‌اند و تنگ بسته شده‌اند. چانه گرد و برجسته طراحی شده و موها کوتاه و مرتب در پشت سرش قرار گرفته‌اند که در پرتوهای سکه‌های سلوکی معمول است. دیهیم نازک اصلیت سلوکی پرتو را تأیید می‌کند. با توجه به مقایسه اثر مهر با سکه‌های سلوکی به نظر می‌رسد اثر مهر موجود در بین اثر مهرهای ادفو مربوط به آنتیوخوس چهارم است که برای مدتی کوتاه مصر را به اشغال خود درآورد (Plantzos, 2002: 35).

دمتریوس اول (۱۶۲-۱۵۰ پم) از دیگر شاهان سلوکی است که اثر مهرهایی با تصویر او در

^۷ΧΡΕΟΦΥΛΑΚΙΚΟΣ ΟΡΧΩΝ (guardian of the people of Orchoe) (Hameeuw and Overmeire, 2014: 128).

کاوش‌های سلوکیه و اروک به‌دست آمده است. اثر مهر به‌دست آمده از سلوکیه دمتریوس و لائودیسه را در کنار هم نشان می‌دهد (تصویر ۱۵) که به لطف نزدیکی‌های شمایل‌نگارانه و سبکی با سکه‌ها و حتی مشترک بودن تزییناتشان، هیچ ابهامی در شناسایی ندارند (Invernizzi, 1998: 109) نقش مایه‌ای مشابه آنچه بر روی اثر مهر سلوکیه دیده می‌شود بر اثر مهر دیگری در موزه مونیخ قرار دارد (تصویر ۱۶) که از جایی نامشخص به‌دست آمده است. در این اثر مهر، دمتریوس یکم، به جای دیهیم سلطنتی، یک تاج گل، بر موهایش دارد (Fleischer, 1996: 323). آخرین اثر مهر با تصویر دمتریوس اول بر اثر مهری از اروک دیده می‌شود (تصویر ۱۷) در این اثر مهر دمتریوس بدون لائودیسه حکاکی شده که بسیار به پرتله‌های قدیمی‌تر روی سکه‌ها شباهت دارد که در آنها، موی پادشاه به‌صورت ساده بر پیشانی‌اش، ریخته شده که این، شاخصه‌ی پرتله‌های بعدی او نیز هست (Ibid). اندکی پس از مرگ دمتریوس اول پسر او یعنی دمتریوس دوم (۱۴۵/۴۵-۱۴۰/۳۹ و ۱۲۹-۱۲۵ پم) به‌عنوان شاه سلوکی تاج‌گذاری کرد تصویر او نیز بر اثر مهری از سلوکیه وجود دارد (تصویر ۱۸) که دو طرف انتهایی دیهیمش، از زیر کلاه مخصوص مقدونی‌اش که هرگز بر سکه‌هایش دیده نشده، پیداست (Ibid: 324). هرچند اثر مهر نسبتاً فرسوده است، اما شاخصه‌های چهره‌نگارانه و شمایل‌نگارانه موجود، آن‌قدر روشن هستند که مهر اصلی را مربوط به زمان سلطنت دمتریوس دوم بدانیم. این اثر مهر تحت تأثیر شکل کلی سکه‌های دمتریوس نیست و احتمالاً اندکی قدیمی‌تر از ضرب سکه‌های اوست (Invernizzi, 1998: 110). اثر مهر دمتریوس دوم آخرین اثر مهر مربوط به شاهان سلوکی بر روی مجموعه اثر مهرهای سلوکی اروک و شهر سلوکیه است. این امر با واقعیت تاریخی یعنی لشکرکشی نظامی نافرجام این پادشاه و آنتیوخوس هفتم (۱۳۸-۱۲۹ پیش از میلاد) که بر حکمرانی حقیقی این سلسله بر مناطق ایرانی-میان‌رودانی، همخوانی دارد. اسناد آرشو سلوکیه نیز با دمتریوس دوم متوقف می‌شود که به نظر می‌تواند تأییدی باشد بر پیشروی نهایی و سلطه‌ی اشکانیان بر بین‌النهرین که برای مدتی طولانی پابرجا ماند. سرانجام آخرین اثر مهر با تصویر شاهان سلوکی اثر مهری متعلق به آنتیوخوس هشتم^۸ است (تصویر ۱۹) که پس از پایان حکمرانی آنان بر مناطق ایرانی و میان‌رودان بر بولایی از دلس حک شده که به‌راحتی، با توجه به سکه‌هایش، قابل شناسایی است (Fleischer, 1996).

همان‌طورکه مشخص است تعداد زیاد اثر مهرهای شاهان سلوکی که از مکان‌های مختلف تحت

^۸ او هرگز بر مناطق ایرانی و میان‌رودانی حکومت نکرد.

نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران ♦ ۱۸۱

حکومت آنان به‌دست‌آمده که شناسایی صاحب اثر مهر از روی سکه‌های پادشاهان میسر شده است از آنجا که تقریباً همه این اثر مهرها فاقد کتیبه هستند به‌طور دقیق نمی‌توان عنوان کرد که این اثر مهرها به چه شخصی تعلق دارند آنچه واضح است این اثر مهرها تنها تصویری نزدیک به پرتره‌های حک شده از شاهان سلوکی بر روی سکه‌ها را تصویر کرده و به‌احتمال همچون دوره هخامنشی استفاده از تصویر شاه توسط افراد عالی‌رتبه جامعه سلوکی تداوم داشته است.



تصویر ۹. اثر مهر منسوب به سلوکوس اول (Fleischer, 1996: pl63, fig1)



تصویر ۱۰. اثر مهرهای منسوب به آنتیوخوس سوم به‌دست‌آمده از سلوکیه (Invernizzi, 1998: fig1-3)



تصویر ۱۱. اثر مهر منسوب به سلوکوس چهارم به دست آمده از سلوکیه (Invernizzi, 1998:fig 4)



تصویر ۱۲. اثر مهر آنتیوخوس چهارم به دست آمده از اروک (Fleischer, 1996: p163-fi g3)



تصویر ۱۳. اثر مهر آنتیوخوس چهارم به دست آمده از اروک (Hameeuw and Overmeire, 2014: 128,)
(fig 207 A)



تصویر ۱۴. اثر مهر آنتیوخوس چهارم به دست آمده از ادفو مصر (Plantzos, 2002: p11-fi g1)



تصویر ۱۵. اثر مهر دمتریوس اول و لائودیسه به‌دست آمده از سلوکیه (Invernizzi, 1998: fig 5)



تصویر ۱۶. اثر مهر دمتریوس اول و لائودیسه در موزه مونیخ (Fleischer, 1996: pl64-fi g7)



تصویر ۱۷. اثر مهر دمتریوس اول به‌دست آمده از اروک (Fleischer, 1996: pl63-fi g5)



تصویر ۱۸. اثر مهر منسوب به دمتریوس دوم به‌دست آمده از سلوکیه (Invernizzi, 1998: fig 6)



تصویر ۱۹. اثر مهر آنتیوخوس هشتم به دست آمده از دلس (Fleischer, 1996: pl64-fi g9)

مهرهای پادشاهان اشکانی

مهر/نگین بلاش سوم

یکی از شاهکارهای هنر گوهر تراشی دوره اشکانی نگارکنند و نگین حکاکی شده‌ای است که بر روی آن نقش شاه اشکانی از روبه‌رو به صورت کاملاً واقع‌گرایانه و به شکلی طبیعی و بسیار ماهرانه‌ای توسط یک حکاک یا گوهر تراش حکاکی شده است (تصویر ۲۰). بر روی این نگین، چهره شاه با ریشی انبوه و چهارگوش و کلاه‌ی نوک‌تیز که دنباله آن گوش و شانه‌های ستبر او را پوشانده است تصویر شده است کتیبه‌ای به خط پهلوی پارتی با عنوان این نقش شاه ولخش (بلاش) است هویت آن را به عنوان شاه اشکانی مشخص می‌سازد^۹. شکل برجسته این نگین و نوع حکاکی خاص که بر روی این نگین صورت گرفته آن را از آثار دوره اشکانی تا حدودی متفاوت می‌کند و به نگین‌های حکاکی شده که بعداً در دوره ساسانی بسیار رایج گردید نزدیک‌تر می‌سازد.

کتیبه منقور بر روی این شیء منقوش بسیار زیبا، تعلق آن به پادشاهی به عنوان بلاش را تردیدناپذیر است. در دوران اشکانی شش تن با نام بلاش به عنوان پادشاه اشکانی سلطنت داشته‌اند که بر اساس شمایل‌نگاری و مقایسه آن با سکه‌های اشکانی به نظر می‌رسد که نشان منقوش مربوط به بلاش سوم پادشاه اشکانی است (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۶۹، قاسمی، ۱۳۹۲: ۴۱۳) که در فاصله سال‌های ۱۹۱-۱۴۸ م تاج و تخت اشکانی را در اختیار داشته است.

^۹ ارشک، ولخش شاهنشاه Aršk, vlxš Milkin Mika



تصویر ۲۰. مهر / نگین با کتیبه‌ای به نام شاه بلاش (سوم) اشکانی موزه ملی ایران (جلدی، ۱۳۸۷: ۶۷)

مهرهای شاهنشاهان ساسانی

شواهد مکتوب در مورد مهرهای شاهان ساسانی

بر اساس کتاب مروج‌الذهب مسعودی که یک مهر از بهرام پنجم، چهار مهر از خسرو انوشیروان و نه مهر از خسرو پرویز را توصیف کرده است به نظر می‌رسد که پادشاهان ساسانی برای احکام مالیاتی، پاداش‌ها و اعطای مناصب، مجازات، نامه‌های محرمانه و... از مهرهای جداگانه استفاده می‌کردند (سامی، ۱۳۸۹: ۳۵) مسعودی در توصیف مهرهای پادشاهان ساسانی به برخی عبارت حک شده بر مهرها اشاره می‌کند که متناسب به عمل و کارکرد آن مهر است برای مثال عبارت اندیشه‌ها توسط اعمال رشد می‌کند بر روی مهر بهرام چهارم حکاکی شده و یا بر روی مهر بخش درآمدهای خسرو انوشیروان که از نگین یاقوت سرخ ساخته شده کلمه عدالت، مهر وزارت دارایی را از جنس فیروزه و با عبارت افزون باد، مهر مجلس شورا را با نگین یاقوت و کلمه مشورت، مهر امور پستی را با نگین یاقوت کبود و کلمه وفا گزارش کرده است (Bivar, 1969: 30) مهرهای خسرو پرویز با نگین‌هایی با نقش شاه، عقاب، سوارکار، سر گراز و یک حشره توصیف شده‌اند و از جنس یاقوت سرخ، عقیق، عقیق سلیمانی، یاقوت گلی، یاقوت بهرمان، حدید، مروارید، پادزهر، آهن ساخته شده بودند. و بر روی آنها عباراتی در مدح شاهنشاه یا عباراتی مانند خراسان خوره، وفا، به مال خوشی توان کرد، خرسندی و خوشبختی، حک شده بود (شهیدی، ۱۳۸۵: ۴۱-۲۷) علاوه بر گزارش نسبتاً مفصل که مسعودی در مروج‌الذهب آورده است فوستوس بیزانسی نیز به مهری از شاپور دوم با نقش گراز اشاره می‌کند که احتمال می‌دهد برای اجازه عبور از مرز یا مناطق مختلف بوده است محبوبیت نقش گراز از تعداد نقش او بر روی مهرها و حتی گچ‌بری‌های ساسانی آشکار است و امکان دارد که شاپور از

چنین مهری استفاده و این نقش را برای نشان دادن تقدس پیمان خویش انتخاب کرده اشد (Bivar, 1969: 29).

علی‌رغم اینکه متون به وجود و انواع مهرهای شاهان ساسانی صحه می‌گذارد اما در میان تعداد فراوان مهرهایی که از این دوره به‌جامانده است مهرهای اندکی متعلق با شاهان این سلسله دیده می‌شود که برخی از آن‌ها نگین‌های منقوش به تصویر شاه ساسانی و گروهی دیگر را مهرهای سلطنتی تشکیل می‌دهند که علاوه بر نقش نیم‌تنه شاه کتیبه‌ای شامل نام و القاب شاهنشاه گرداگرد آن حک شده است.

نگین‌های شاپور اول

روی یک نگین/مهر که به بسیار عالی و با جزئیات فوق‌العاده حکاکی شده نیم‌تنه فردی با دیهیم سلطنتی چهره و آرایشی ایرانی و پوشش یونانی-رومی نقش شده که لوکونین آن را مهرداد دوم (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۰۹) می‌داند (تصویر ۲۱) بر روی این نگین کتیبه به نام شاپور اشاره دارد بدون آنکه نام پدر مشخص باشد. بنابراین مشخص نیست که این مهر از آن کدام یک از سه تن شاپوری است که بر تخت سلطنت ساسانی نشسته‌اند. بنا بر نظر گیزلن، کتیبه روی مهر بر روی یک کتیبه قدیمی‌تر نوشته شده است و از این رو نام حک شده روی مهر، نام صاحب نیم‌تنه نقش بر روی نگین/مهر نیست اما احتمال می‌دهد که کتیبه روی مهر به شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱م) که شکست‌های سختی بر رومیان وارد آورد اشاره دارد (medaillesetantiques.bnf.fr, no: 1970.392).

اما مشهورترین نگین دوره ساسانی با نقش شاپور اول در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود که تصویری کاملاً پرتحرک از شاپور شاهنشاه ساسانی را در حال نبردی سواره با والرین امپراتور روم نشان می‌دهد (تصویر ۲۲). شاه در این نبرد که با ظرافت و غنای هنری کم‌نظیری تصویر شده است با یک دست قبضه شمشیر در غلاف خود را چسبیده و با دست دیگر خود، مچ دست همتای رومی خود را گرفته است که یادآور سخن شاپور در کتیبه کعبه زرتشت است آنجا که در شرح پیروزی خود بر والرین امپراتور روم به اسیر کردن او به دست خود اشاره می‌کند (عریان، ۱۳۸۲: ۷۱). به نظر می‌رسد که این نگین منقوش به نبرد شاپور و والرین در ادامه تلاش‌های شاپور برای نشان دادن پیروزی‌های درخشان خود بر امپراتوران رومی که به صورتی گسترده در چندین نقش برجسته و مدالیون آن را به یادگار گذاشته حکاکی شده است. سبک استثنایی پیکره، به‌ویژه در پرداخت جسورانه به پیکر عضلانی شاهنشاه در مهرهای ساسانی نمونه‌های چندان مشابهی ندارد.



تصویر ۲۱. نگین/مهر با کتیبه‌ای با نام شاپور تالار سکه و مدال کتاب‌خانه ملی فرانسه

(medaillesetantiques.bnf.fr)



تصویر ۲۲. مدال / نگین شاپور اول در حال نبرد با والرین امپراتور روم تالار سکه و مدال کتاب‌خانه ملی فرانسه

(medaillesetantiques.bnf.fr)

گل مهر و نگین شاپور دوم

گل مهر شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م) حاوی نقش نیم‌تنه شاه است، درحالی‌که رو به راست می‌نگرد و با موهای پرپشت و سبیل تاب‌داده با ریش‌هایی که انتهای آن به صورت منگوله‌ای بافته شده است تصویر شده است. شاه تاجی کنگره‌دار همراه با کوریمبوس به سر دارد و از آن روبان سلطنتی آویزان است. جواهرات سلطنتی شامل گوشواره و گردنبند آویزان نیز با جزئیات کاملی در نقش گل مهر شاه نمایش داده شده است (تصویر ۲۳). اشاره به نام هرمزد و نرسه، به‌عنوان پدر و پدربزرگ صاحب مهر در کتیبه‌ای که دو تا دور نقش شاه نقر شده، تعلق این گل مهر را به شاپور دوم تأیید می‌کند. از طرف دیگر این گل مهر با سکه‌های مربوط به شاپور دوم از نظر تاج و جواهرات و آرایش ریش و مو مشابه است. نقش گل مهر ظریف و بسیار طبیعت‌گرایانه با نمایش جزئیات مختلف نشان داده شده که از این نظر با آثار دیگر به‌ویژه سکه‌های شاپور اندکی تفاوت دارد البته می‌توان این اختلافات بسیار اندک را ناشی از

تفاوت دیدگاه‌های هنری گوهر تراش مهرهای سلطنتی با ضرب سکه‌های شاپور دانست با این وجود بر اساس کتیبه موجود بر گل مهر هیچ تردیدی وجود ندارد که گل مهر مورد نظر مربوط به شاپور دوم است که سال‌های طولانی به‌عنوان شاه ساسانی حکومت کرد (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این گل مهر بنگرید به: Mosig-Walburg, 2007: 73-80).



تصویر ۲۳. گل مهر با نقش و کتیبه‌ای به نام شاپور دوم (Mosig Walburg, 2007: 75-77)

نگین منقوشی دیگری از دوره ساسانی وجود دارد (تصویر ۲۴) که بر اساس مقایسه تاج آن با سکه‌ها می‌توان آن را نگینی با نقش شاپور دوم دانست. این نگین تا حدودی از نظر نقش مایه با دیگر مهرها و نگین‌های سلطنتی دوره ساسانی که نقش شاه بر آن دیده می‌شود متفاوت است. در این نگین نقش شاه درون یک قاب بیضی شکل درحالی‌که رو به راست دارد جا جزئیات کاملی از جمله تاج و تزئینات مختلف به نشانه مقام سلطنتی او حکاکی شده است بخش بالایی قاب بیضوی را خطوطی خورشید مانند نقش شده و در بالاترین قسمت نگین نیز گوی‌های مروارید شکل به‌صورت یک نیم‌دایره نقش شاه را دربرگرفته است این تزئینات مروارید شکل به‌صورت گسترده در حاشیه سکه‌های ساسانی نیز دیده می‌شود و به همین دلیل به نظر می‌رسد که حکاک نقش شاه را با توجه به تزئینات و نیم‌تنه شاه از روی سکه‌های او با تفاوت‌هایی در نمایش ریش و سیل شاه تقلید کرده است.

در بخش انتهایی نگین وزیر نقش شاه صحنه‌های شکار چند قوچ توسط افرادی سوار بر اسب تشکیل می‌دهد که از نظر موضوعی ارتباط چندانی با نقش مرکزی نگین نشان نمی‌دهد در این مورد نیز می‌توان گفت که نگین با نقش سکه‌های شاپور و نقوش بشقاب‌های شکار که در دوران او بسیار رایج گردید تلفیق شده است.



تصویر ۲۴. نگینی با نقش شاپور دوم (oliverhoareltd.com)

مهر و نگین بهرام چهارم

یکی از جالب‌توجه‌ترین مهرهای شاهان ساسانی متعلق به بهرام چهارم (388-399م) است این مهر دارای کتیبه‌ای با عنوان «بهرام کرمانشاه پسر مزدا پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان دارد» (Gyselen, 2008: 45) است (تصویر ۲۵). مهر به پیش از سلطنت بهرام تعلق دارد و مربوط به زمانی است که او به‌عنوان یک شاهزاده ساسانی مسئولیت حکومت بر کرمان در جنوب شرق شاهنشاهی را بر عهده داشته است. روی مهر تصویر نیم‌تنه‌ای به شکل بسیار ماهرانه و با توجه به جزئیات دقیق هنری که غالباً بر روی مهرهای افراد عالی‌رتبه دیده می‌شود تصویر شده است که بر اساس کتیبه آن متعلق به شاهزاده‌ای به نام بهرام است که بعداً به‌عنوان بهرام چهارم به تاج و تخت ساسانی دست یافت.



تصویر ۲۵. طرح مهر بهرام چهارم پیش از سلطنت (Gyselen, 2008: 45)

از بهرام چهارم نگین دیگری مربوط به دوران سلطنت او در موزه بریتانیا قرار دارد (تصویر ۲۶) این نگین بهرام چهارم را پیروزمندانه بر روی نعش دشمن کشته شده نشان داده است، در حالی که در دست چپ خود نیزه‌ای بلند گرفته و دست راست خود را مانند نگین نبرد شاپور و والرین بر قبضه شمشیر گذاشته است. این نگین منقوش فاقد کتیبه است اما مانند نگین شاپور ظرافت و حکاکی ظریف آن ویژگی‌های هنر سلطنتی را نشان می‌دهد. بر اساس مقایسه با سکه‌های ساسانی این نگین را با توجه به تشابه تاج می‌توان به بهرام چهارم منسوب دانست.

این نگین یکی از معدود نگین‌های دوره ساسانی است که تصویر کامل شاه را نشان می‌دهد در اغلب مهرهای و نگین‌های ساسانی معمولاً نقش شاه و افراد صاحب‌منصب ساسانی به صورت نیمه‌تنه تصویر شده است که نگین مذکور از این نظر در نوع خود بسیار جالب و منحصر به فرد است.



تصویر ۲۶. نگین بهرام چهارم موزه بریتانیا (britishmuseum.org, no: 119352)

مهر پیروز اول

مهر متعلق به پیروز اول (۴۵۹-۴۸۸ م) تنها مهری از یک شاه ساسانی است که در آن جزئیات به شکل بسیار زیبایی حکاکی شده‌اند شاه با تاج بالدار که نشانی از بهرام (خدای پیروزی) است تصویر شده و همانند سکه‌هایش بر پیشانی تاج شاه یک نماد هلال (ماه) قرار دارد و دو روبان سلطنتی مواج در دو سوی شانه پادشاه دیده می‌شوند دورتادور مهر را کتیبه‌ای طولانی در برمی‌گیرد که شامل نام و نسب و القاب شاه است (تصویر ۲۷).

1- nycny mzdysn bgy l'ms'try kdy pylwcy MLKAn MLKA ZY plhwy W
hw'ply W klpkly MNW yzd'n nwky GDE 'pzwty 'yr'n

2- W '(n)yr'n MNW ctry MN yzd'n BRE mzdysn bgy kdy yzdk(rt)y
MLKAn

MLKA ZY hw'ply W klpkly npy bgy wlhl'n MLKAN MLKA
3- ZY klpkly

ترجمه متن پهلوی مهر پیروز به قرار زیر است:

«مهر؟ (Nycny) بغ مزداپرست... آن که سرزمین را درآرامش نگاه دارد(رام شهر)... کی پیروز (Kay Pērōz)، شاه شاهان، آن بهروز، بخشاینده، و نیکوکار، که با او / به دست او بخشایش‌های نوی ایزدان فزونی گیرد- (شاه) ایران (Ērān) و انیران (Non-Ērān)، آن که از تخم ایزدان است، پسر بغ مزداپرست، کی یزدگرد، شاه شاهان - آن گشاده دست و نیکوکار، نوه بغ ورهران (Warharan)، شاه شاهان- نیکوکار» (Daryae, 2005: 196).

این مهر به لحاظ هنری با پرداخت بسیار ظریف ریش، سیل، موهای شاه و همچنین تزئینات لباس شاه و جواهرات سلطنتی نشان می‌دهد که در مقایسه با سکه‌های پیروز که پرداختی نسبتاً خشن دارند می‌تواند نمونه کاملی از هنر سلطنتی دوره ساسانی باشد که در صنعت گوهر تراشی و مهرسازی در این دوران پیشرفت‌های عظیمی صورت گرفته به طوری که هنرمند حکاک می‌توانست بر سخت‌ترین سنگ نقشی را با جزئیات کامل حکاکی کند. جدا از بحث هنری بسیاری والای این مهر توجه به متن کتیبه نیز در زمینه القاب پیروز در قرن پنجم اطلاعات بسیار ارزشمندی دربردارد. لقب بسیار پر اهمیت چهار از ایزدان که همواره بر روی سکه‌های ساسانی حک می‌شد پس از مرگ شاپور دوم که او هم ادعا داشت چهار از ایزدان دارد برای همیشه متوقف گردید (دریایی، ۱۳۹۱: ۶۴) اما مهر پیروز نشان می‌دهد که دیرزمانی پس از شاپور دوم شاه ساسانی دست‌کم خارج از سکه‌ها همچنان خود را از تخمه ایزدان می‌دانست و تلاش داشته تا نقش الهی خود را از این طریق همچنان حفظ کند بعداً ادعای ایزدی بودن خاندان ساسان در هرچ‌ومرچ‌های قرن هفتم در اواخر حکومت ساسانی توسط ملکه پوران بار دیگر بر روی سکه‌ها پدیدار شد (دریایی، ۱۳۹۱: ۸۱-۹۰). پوران تلاش کرد تا با تبلیغ ایزدی تبار بودن خود از طریق سکه‌ها مشروعیت از دست‌رفته ساسانیان را به‌عنوان تنها خاندان دارای فره شاهی تثبیت کند. همچنین پیروز بر روی مهر خود دو لقب کیانی «کی» که از زمان شاپور دوم (دریایی، ۱۳۹۲: ۶۹) و لقب «برقرارکننده آرامش در کشور» (رام شهر) که از زمان یزدگرد اول آغاز شده (دریایی، ۱۳۹۱: ۷۳-

(۷۹) هم‌زمان بر روی مهر خود به کار گرفته است و از این نظر نیز در مطالعات مربوط به تاریخ و فرهنگ ساسانی از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار است.



تصویر ۲۷. طرح و مهر پیروز اول (Soudavar, 2014, 253, fig 267)

نگین قباد اول

آخرین نگین منقوش به تصویر شاه ساسانی که در تالار مدال‌های موزه ملی پاریس نگهداری می‌شود نگینی منسوب به قباد اول (۴۸۸-۵۳۱م) است. این نگین فاقد کتیبه‌ای است که بتوان با آن صاحب مهر را با قطعیت تشخیص داد، اما با توجه به مقایسه تاج شاه در سکه‌ها به نظر می‌رسد که این نگین تصویری از قباد اول شاه ساسانی را نشان می‌دهد (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۲۰).



تصویر ۲۸. نگین قباد اول تالار مدال و سکه کتاب‌خانه ملی فرانسه (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۲۴۰، شماره موزه‌ای ۱۴۰۵)

به‌طورکلی به نظر می‌رسد که نگین‌های منقوش در دوره ساسانی که تصویر شاه یا حتی شهبانو را نشان می‌دهد و معمولاً فاقد کتیبه هستند (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۲۴۰) احتمالاً برای هدیه دادن به اشخاص و

نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران ♦ ۱۹۳

افراد مورد اعتماد شاه حکاکی می‌شدند. خوشبختانه نمایش و پرداخت ظریف جزئیات این نوع نگین‌ها به ما این امکان را می‌دهد که با مقایسه با سکه‌های دوره ساسانی هویت شاه را بر روی این نگین‌ها مشخص کنیم. نگین و مهرهای منقوش در دوره ساسانی به خوبی پیشرفت فوق‌العاده هنرمندان گوهر تراش ساسانی را در مقابل هنر حکاکی بر روی سکه‌ها را آشکار می‌کند. از این نظر مهرها و گوهرهای تراشیده شده ساسانی به خوبی تصویر روشنی از هنر سلطنتی شاهنشاهی ساسانی را بازنمایی می‌کند.

آنچه از مقایسه مهرها و نگین‌های دوره ساسانی می‌توان دریافت آن است که مهرها معمولاً نقش شاه را به صورت نیم‌تنه‌ای پرکار با کتیبه‌ای طولانی شامل نام و القاب شاه را بر خود دارند درحالی‌که نگین‌ها علاوه بر نمایش موضوعات مختلفی از جمله نبرد با دشمنان، نیم‌تنه، جنگ سواران و حتی موضوعی ترکیبی فاقد کتیبه هستند و برخلاف مهرها به نظر کارکردی تبلیغی برای شاهان این دوره داشته‌اند.

برآیند

تاکنون تعداد بسیار اندکی مهر و یا اثر مهر مربوط به شاهان ایران به دست آمده است که از این مهرها؛ اثر مهرها و نگین‌های منقوش که به شاهان ایران در دوران تاریخی نسبت داده می‌شود برخی از آن‌ها فاقد کتیبه هستند و این خود موجب مشکلات بسیار پیچیده‌ای در شناخت مهر شخصی شاه و شناخت هویت صاحب مهر پدید آورده است. در برخی دیگر از مهرها که کتیبه‌ای هویت دارنده صاحب مهر را مشخص می‌کند به‌ویژه در دوران هخامنشی مشخص می‌شود که صرفاً نام شاه بر روی مهر و یا اثر مهر نوشته شده است بدون اینکه اطمینان داشته باشیم که مهر مورد نظر، مهر شخصی شاه است. این مشکل در دوران سلوکی نیز تداوم دارد و ما نمی‌توانیم همچنان مهری را با عنوان مهر شخصی به شاهان سلوکی نسبت دهیم به نظر می‌رسد مهرهایی که نقش و تصویر شاه سلوکی را بر خود دارند همچون دوره هخامنشی توسط بزرگان یا کارگزاران رده بالای جامعه سلوکی مورد استفاده قرار گرفته‌اند این اثر مهرها بیشتر بر اساس ویژگی‌های شمایل‌نگاری اثر مهرها با سکه‌های این شاهان صورت گرفته است و با توجه به اینکه تفاوت‌های جزئی اما آشکاری بین مهرسازان و ضرب سکه دیده می‌شود دست‌یابی قطعی به شخص دارنده مهر اندکی پیچیده به نظر می‌رسد با این وجود تصویر دمتریوس اول با مقایسه با سکه‌هایش تا حدودی با قطعیت بازشناخته شده است. در دوران اشکانی که پس از سلوکیان قدرت را به دست گرفتند مسائل مربوط به مهر و مهرسازی این دوران با توجه به نفوذ

فرهنگ هلنی در اوایل این سلسله و سپس ایران گرایی آن‌ها تا حد زیادی از نظر سبک‌شناسی با مشکل روبه‌رو است. با این حال یک مهر/نگین از این دوران را با قطعیت زیادی بر اساس کتیبه و شواهد سکه‌شناسی می‌توان به بلاش سوم اشکانی نسبت داد. از مهرهای شناخته‌شده تنها در دوران ساسانی است که می‌توان بر اساس شواهد مکتوب، مقایسه با سکه‌ها و کتیبه روی مهرها با اطمینان، مهری را به شخص شاه منتسب کرد. این اثر مهرها و مهرها که از دوران ساسانی به‌جامانده است خوشبختانه دارای کتیبه به نام صاحب مهر است. ویژگی‌های بسیار عالی و پرداختن به جزئیات این مهرها یا اثر مهر امکان مقایسه با سکه را به‌خوبی فراهم آورده است که نشان از هنر بسیار پیشرفته در صنعت گهر تراشی و حکاکی مهر نسبت به ضرب سکه است. علاوه بر این متن این مهرها خود از نظر ادبی و همچنین القاب پادشاه ساسانی بسیار حائز اهمیت است. علاوه بر مهرها؛ نگین‌ها منقوش به نقش شاه ساسانی نیز از این دوران به‌دست‌آمده است که با توجه به مقایسه تاج شاه با سکه و یا موضوع نقش آن‌ها امکان شناخت هویت شاه فراهم شده است. این نگین‌های منقوش به تصویر شاهان ساسانی احتمالاً برای هدیه دادن به افراد عالی‌رتبه شاهنشاهی ساخته‌شده‌اند که یادآور سنت هدیه دادن مهر با نقش و نام شاه در دوره هخامنشی است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ایمان‌پور، محمدتقی، ۱۳۹۳، تاریخ سیاسی هخامنشیان، در تاریخ جامع ایران، جلد اول، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
- پرادا، ایدیت، ۱۳۹۴، مهر در خاور نزدیک و ایران باستان، ترجمهٔ پوریا خدیش، تهران، علمی فرهنگی
- جدی، محمدجواد، ۱۳۸۷، دانشنامه مهر و حکاکی در ایران، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۱، تاریخ، حماسه و سکه‌شناسی: بررسی واژه رام‌شهر لقب یزدگرد اول، در ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه: ۷۳-۷۹.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۱، سکه‌های ملکه بوران و اهمیت آن در درک ایدئولوژی سلطنتی اواخر دوران ساسانی، در ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه: ۸۱-۹۰.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۱، شاپور دوم، در ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه: ۵۳-۷۱.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۲، تاریخ ملی یا تاریخ کیانی؟ سرشت تاریخ‌نگاری زرتشتی در دوره ساسانی، در تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی، چاپ چهارم، تهران، ققنوس: ۶۳-۷۹.

نگاهی به مهرها و نگین‌های شاهان ایران ۱۹۵

- سامی، علی، ۱۳۸۹، تمدن ساسانی، جلد یکم، تهران، سمت.
- شهیدی، علی، ۱۳۸۵، مهرهای خسرو پرویز، نامه ایران باستان، سال ششم، شماره اول و دوم: ۲۷-۴۱.
- عریان، سعید، ۱۳۸۲، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی-پارتی)، تهران، انتشارات معاونت پژوهشی، پژوهشکده زبان و گویش.
- فکری پور، کتایون، ۱۳۹۱، بررسی هنر مهرسازی در زمان هخامنشیان و ساسانیان، تهران، نقش‌مايه، سال پنجم، شماره دوازدهم: ۳۹-۵۲.
- فیروزمندی، بهمن، لایلا، مکوندی، ۱۳۸۸، گل نوشته‌های باروی تخت جمشید (متن و نوع خطها)، مطالعات باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲، دوره ۱: ۴۹-۶۲.
- قاسمی، رضا، ۱۳۹۲، مطالعه و گونه‌شناسی مهرها و اثر مهرهای سلوکی-اشکانی موزه ملی ایران، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، به کوشش حسین عزیزی، رضا ناصری و مرتضی خانی پور، تهران، دانشگاه تهران.
- کالیکان، ویلیام، ۱۳۸۴، باستان‌شناسی و تاریخ هنر در دوره مادی‌ها و پارسی‌ها، ترجمه گودرز اسعد بختیار، تهران، پازینه.
- کخ، هاید ماری، ۱۳۸۹، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران، کارنگ.
- گریسون، مارک، کول روت، مارگارت، ۱۳۹۳، اثر مهرهای هخامنشی بر جامانده بر گل نوشته‌های باروی تخت جمشید، جلد اول: تصاویر مهرهای قهرمانی، ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و علی بهادری، تهران، دانشگاه تهران.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۵۰، هنر ایران از دوران پارتی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، علمی و فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، ۱۳۵۰، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ پنجم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هینتس، والتر، ۱۳۸۸، داریوش و ایرانیان: تاریخ، فرهنگ و تمدن هخامنشیان، کتاب اول و دوم، ترجمه پرویز رجبی، تهران، ماهی.

ب) غیرفارسی

- Balkan, Kemal. 1959, Inscribed Bullae from Daskyleion-Ergili (Old Persian Inscriptions - Aramaic Inscriptions), *Anatolia* 4, pp 123-129.
- Bivar, A.D.H. 1969, Catalogue of the Western Asiatic seals in the British Museum; Stamp Seals II: The Sassanian Dynasty, British Museum. Department of Western Asiatic Antiquities, London.
- Brosius, Maria. 2006, *People of The Ancient World: The Persians. An Introduction*, Routledge: London and New York.
- Daryaee, Touraj. 2005, A Note on the Great Seal of King Perōz and Middle Persian nycny, *Indo-Iranian Journal*, vol. 48, pp. 195-197.
- Dusinberre, E. 2013, *Empire, Authority, and Autonomy in Achaemenid Anatolia*, University of Colorado Boulde.

- Fleischer, Robert. 1996, Portraits of Hellenistic Rullers on Bullae, In *Archive et sceaux du monde hellenistique*, Edite Marie- Francoise Boussac and Antonio Invernizzi, pp. 321-326+ 3 planche.
- For Iranian Art and Archaeology, Vol V. N.1, pp.17-21.
- Garrison, Mark B. 2014, The Royal-Name seal of Darius I, in *Extraction & Control: Studies in Honor of Matthew W. Stolper*. Edited by Michael Kozuh, Wouter F. M. Henkelman, Charles E. Jones, and Christopher Woods, *Studies in Ancient Oriental Civilization* 68, Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Garrison, Mark B. 2013, *Royal Achaemenid Iconography*." In *Oxford Handbook of Ancient Iran*, Edite by D.T. Potts, pp. 566–95. Oxford: Oxford University Press.
- Garrison, Mark B. 2011, The Seal of 'Kuraš the Anzanite, Son of Šešpeš' (Teispes), PFS 93*: Susa – Anšan – Persepolis." In *Elam and Persia*, Edite by J. Alvarez-Mon and M. B. Garrison (eds.), pp. 375–405. Winona Lake: Eisenbrauns.
- Garrison, Mark B, 1991, Seals and the Elite at Persepolis: Some Observations on Early Achaemenid Persian Art, *Ars Orientalis*, Vol. 21, pp 1-29.
- Gyselen, Rika. 2008, Great-commander (vuzurg-framadard) and court counsellor (dar-andarzbed) in the Sasanian empire (224-651): the sigillographic evidence, Roma.
- Hameeuw, Handrik, Overmeire, Sam Van. 2014, The Seleucid bullae from Uruk in the Royal Museums of Art and History, Brussels, *Mesopotamia* XLIX, 113-142.
- Invernizzi, Antonio. 1998, Portraits of Seleucid Kings on the Sealings from Seleucia-on-the-Tigris: A Reassessment, *Bulletin of the Asia Institute* ,New Series, Vol. 12, *Alexander's Legacy in the East Studies in Honor of Paul Bernard*, pp. 105-112.
- Kaptan, Deniz. 2002, *The Daskyleion Bullae: Seal Images from the Western Achaemenid Empire*, Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden, Nederland.
- Mosig-Walburg, K. 2007, Shapur, fils d'Ohrmazd, petit-fils de Narseh , in : R. Gyselen, éd., *Des Indo-Grecs aux Sassanides : données pour l'histoire et la géographie historique*. Bures-sur-Yvette, GECMO, 2007, pp. 73-80. (*Res Orientales* XVII).
- Plantzos, Dimitris. 2002, A Royal Seal of Antiochos IV of Syria and Some Contemporary Minima Ptolemaica, *Revue belge de numismatique et de sigillographie* 148, pp. 33-39, Brussel.
- Schmidt, Erich F. 1957, *Persepolis II, Contents of the Treasury and other Discoveries*, the university of Chicago press.

- Schmitt, R. 2002, Appendix 1(Cuneiform Inscriptions) in Deniz Kaptan, The Daskyleion Bullae: Seal Images from the Western Achaemenid Empire, Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden, Nederland, pp 194-197.
- Soudavar, Abolala. 2014, Mithraic Societies (from brotherhood ideal to religion's adversary), Personal Publishing (<http://www.soudavar.com>).
- Sterlkov, A. S. 1937, The Moscow Artaxerxes Cylinder Seal, Bulltein American Institute
- Waters, M. 2014, Ancient Persia. A Concise History of the Achaemenid Empire, 550–330 BC, Cambridge University Press, New York.

تارنما

Hermitagemuseum.org
medaillesetantiques.bnf.fr
britishmuseum.org
oliverhoareltd.com
arts-museum.ru

جامه‌دار داریوش در کاخ تچر

حامد مولایی کردشولی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی

چکیده

نقش برجسته‌ها در مطالعه تاریخ هنر ایران از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. از طریق مطالعه و بررسی آنها می‌توان به بسیاری از فنون هنری ایرانیان و نیز دیدگاه‌های ایشان پی برد. نقش برجسته‌های هخامنشی در تخت جمشید جلوه‌گاه اندیشه هنرمندانی است که تابع رعایت مقررات تعریف‌شده‌ای است. در نقش برجسته‌های تخت جمشید افراد و گروه‌های بسیاری نقش شده است. شخصیت و نوع کاری که هرکدام از این گروه‌ها یا افراد با توجه به ویژگی و اشیایی که همراه دارند تا حدودی شناسایی شده است. باهدف شناسایی و پی بردن به هویت و نوع کار و فعالیت، نگاره‌ای در پلکان‌های کاخ تچر، در بخش‌های از کاخ هدیش و کاخ H، وجود دارد، این پژوهش انجام شده است. نگاره شخص موردنظر در برخی منابع، موبد یا به‌صورت کلی خدمتکار معرفی شده است. با مطالعه منابع و مقایسه این شخص با دیگر نقوش حجاری‌شده در کاخ‌های تخت جمشید، نتیجه حاصل شده از این پژوهش شناسایی سمت و شنی است که در نقش برجسته توسط شخصی حمل شده است.

واژه‌های کلیدی: تچر، جامه‌دار، داریوش، طبق، نقش برجسته.

پیشگفتار

نقش برجسته‌های که کاخ‌های تخت جمشید را آراسته است از بااهمیت‌ترین آثار باستانی به شمار می‌آید. داریوش اول مؤسس و بانی طراحی کاخ‌های اصلی تخت جمشید و آرامگاه

خود در نقش رستم بوده است. کار ساختمانی در طول سلطنت فرزند و جانشین او، خشایارشا و نوه‌اش اردشیر اول ادامه یافت، لیکن صرف‌نظر از بعضی تغییرات و تجدید ساختمان‌ها در دوران اردشیر سوم و سایر پادشاهان هخامنشی بر روی صفت هیچ ساختمانی بنا نکردند (رف، ۱۳۸۱: ۱۶) بیش از ۳۰۰۰ نقش بر روی ساختمان‌ها و مقابر تخت جمشید ایجاد شده است (رف، ۱۳۸۱: ۱۷). در این پژوهش با توجه به نقش برجسته پلکان‌های کاخ تچر که با عنوان کلی خدمه معرفی شده، با مطالعه متون و تفاسیر و همچنین مقایسه آن با دیگر حجاری‌ها سعی بر شناسایی شغل و اشیای که در حال حمل است، شده است. نقش مذکور مانند دیگر نقش برجسته‌های موجود در تخت جمشید، در پلکان کاخ هدیش و همچنین چند نقش به صورت پراکنده در حیاط کاخ هدیش و کاخ H تکرار شده است؛ اما در این پژوهش با توجه به نقوش پلکان کاخ تچر، نقش برجسته مورد نظر مطالعه قرار گرفته است.

موقعیت نقش برجسته جامه‌دار در کاخ تچر

بر اساس کتیبه سه زبانی داریوش بر بالای هر دو بدنه جرزه‌های درگاه بین ایوان و تالار نام این کاخ تچر خوانده شده است. کتیبه مذکور بدین مضمون است، «داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر هیشتاسپ هخامنشی که این تچر را ساخت» (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۱۹). ساختمان کاخ تچر در جنوب کاخ آپادانا واقع شده است. این کاخ عبارت است از یک تالار مرکزی با ۱۲ ستون سنگی که در جهات شرق، شمال و غرب اتاق‌های کوچکی اطراف تالار مرکزی ساخته شده است. راه ورود به کاخ در جلوی (سمت جنوب) ساختمان از دو ردیف پلکان‌های جنوبی بوده و پلکان غربی که بعداً به آن اضافه شده است. ایوان جنوبی تچر از دو ردیف ستون چهارتایی تشکیل شده است (سرافراز و فیروزمندی، ۱۳۸۵: ۱۳۷) به طوری که از سنگ نبشته‌های کاخ داریوش معلوم می‌شود، بنای مذکور توسط داریوش آغاز شده و به دست خشایارشا پایان یافته است و لاقلاً قسمتی از پلکان غربی آن را اردشیر سوم افزوده است (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۱۹). بر بالای نقوش برجسته شیر و گاو در پلکان‌های کاخ تچر نقوشی از افرادی که هرکدام در حال حمل یک شی یا حیوانی به داخل کاخ هستند، به صورت تکراری در دو جانب پلکان دیده می‌شود (تصویر ۱).

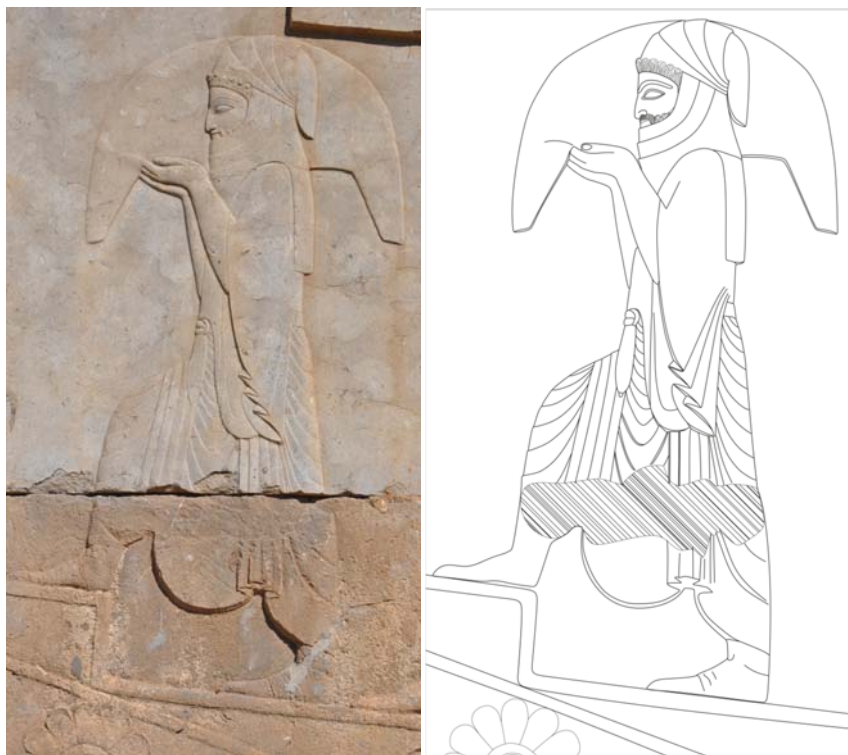


تصویر ۱. جبهه شرقی پلکان جنوبی کاخ تچر



تصویر ۲. بخش غربی پلکان جنوبی کاخ تچر، اولین نفر و پنجمین نفر، خدومه حامل سینی یا طبق هستند

این نقش برجسته که در پلکان جنوبی کاخ تچر اولین نفر است در این پژوهش با عنوان جامه‌دار داریوش در کاخ تچر معرفی شده است (تصویر ۲). تقریباً در تمام جای‌های که فردی با چنین لباسی حجاری شده است، همگی بدون ریش دیده می‌شوند. به جز دو نقش، یکی در بالاترین نقطه شرق پلکان جنوبی کاخ تچر و دیگری در پلکان شرقی کاخ هدیش که دارای ریش و سبیل هستند و فقط سبیل این دو نقش مشخص است و ریش آن در زیر باشلق قرار دارد (تصویر ۳) (شکل ۱). افراد دارای محاسن از روی یک ردیف موی مجعد و اثر سبیل بالای لبه‌ی قسمتی از باشلق که دور چانه را گرفته است شناخته می‌شوند. تصور این که افراد بدون سبیل و محاسن خواجه‌سرایان هستند بیش از آنکه تصور شود افراد مزبور جوانانی هستند که یک‌درمیان بین افراد سالمند قرار گرفته‌اند مورد قبول واقع می‌گردد (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۲۱). افراد دیگری با لباس‌های دقیقاً شبیه به لباس جامه‌دار که هرکدام از آنها در حال حمل کاسه، پیاله و جام‌های با درپوش هستند، دیده می‌شود.



شکل ۱. طرح جامه‌دار یا طبق‌دار، دارای محاسن، پلکان کاخ تچر، تصویر ۳. جامه‌دار یا طبق‌دار، دارای محاسن، پلکان جنوبی کاخ تچر

بررسی نقش برجسته

لباس پارسیان مشتمل بر جامه بلند پارسی و کفش سه تکمه‌ای سه بند و باشلیق که به نظر می‌رسد چندین بار دور سر و گردن پیچیده شده است، است. خنجر پارسیان که همیشه در جلو بسته می‌شده مشهود نیست (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۲۱). خانم هاید ماری کخ در مورد باشلیقی که بر سر این شخص می‌بینیم، می‌گوید: «این باشلق به طوری که در نگاره‌های تخت جمشید دیده می‌شود، در میان خلق‌های مختلف شاهنشاهی ایران اندکی متفاوت است. با این باشلق سروصورت از آب‌وهوای بد، مانند توفان برف، باران یا شن در امان بود و برای پوشاندن دهان و بینی از دو انتهای باشلق استفاده می‌شد» (ماری کخ، ۱۳۸۶: ۲۵۳). استرابو در مورد این نوع باشلق می‌گوید «در برابر آتش می‌گیرند و به دور سر خود عمامه‌های بزرگ نمدی می‌پیچند به طوری که روی صورت آن‌ها آویزان باشد و لب‌هایشان را بپوشاند» (استرابو، ۱۳۸۱: ۳۲۴). باشلیقی که استرابو متعلق به مغان می‌داند و خصوصیات باشلق جامه‌دار را دارد از جنس نمد یا گاهی هم از آنجاکه این کلاه کاملاً به سر چسبیده به نظر می‌رسد ممکن است از پارچه‌ای نرم ساخته شده باشد (ماری کخ، ۱۳۸۶: ۲۵۳).



شکل ۲. طرح جامه‌دار یا طبق‌دار، بدون محاسن پلکان کاخ تچر، تصویر ۴. جامه‌دار یا طبق‌دار، بدون محاسن پلکان جنوبی بخش غربی کاخ تچر

جامه‌دار درحالی‌که پای چپ را بر روی پله بالای و پای راست را بر روی پله پایین گذاشته است و دست‌ها را موازی با هم تا روبروی چانه بالا آورده و بخش جلویی شئی را نگه‌داشته است؛ و قسمت میانی آن بر روی دوش وی قرار دارد (تصویر ۴).

وسیله‌ای که توسط جامه‌دار حمل می‌شود، به شکل نیم‌کره‌ای است که از قسمت جلو و عقبی آن دو زائده به سمت پایین آویزان است. در این مورد هاید ماری کخ در کتاب از زبان داریوش در توضیح یک تصویر و اشمیت در کتاب تخت جمشید می‌گویند خدمتکاران در حال حمل غذا، بزغاله و مشک شراب به داخل کاخ داریوش هستند (ماری کخ، ۱۳۸۶: ۲۰۱) (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۲۱). همچنین ماریژان موله در کتاب ایران باستان در توضیح تصویر این نقش برجسته، به‌عنوان موبدی حامل فدیه از آن یاد کرده است و به سربند و به قسمت‌های از آن که صورت و دهان را می‌پوشاند توجه کرده است (موله، ۱۳۸۶: ۸۶). احتمالاً از استدلال‌های وی برای اینکه این شخص را موبد معرفی کند، نوع پوششی است که بر صورت دارد و استرابو نیز موبدان را در هنگام نیایش در برابر آتش با پنین سربندهای توصیف کرده است؛ اما چنان‌که می‌دانیم از این نوع پوشش سواران هم استفاده می‌کردند و لزوماً مخصوص موبدان نیست.



تصویر ۵. بخشی از حجاری پلکان آپادانا، هیئت نمایندگی سوری‌ها که لباس و مشک به همراه دارند.

اما اینکه آیا شیء مورد نظر مشک شراب است یا خیر، با نگاهی به نقوش هدیه آورندگان کاخ آپادانا، هیئت نمایندگی سوری‌ها را می‌توان مشاهده کرد که پیاله‌های زرین یا سیمین، با یک جفت مشک (تصویر ۵) و لباسی تاشده و دو قوچ درشت را به همراه آورده‌اند (ماری کخ، ۱۳۸۶: ۱۲۴). مشکی که سوری‌ها با خود حمل می‌کنند، هیچ شباهتی با شئی همراه جامه‌دار ندارد؛ و حتی اگر فرض بر این باشد که مشک همراه سوری‌ها خالی و مشک همراه شخص جامه‌دار در کاخ تچر حاوی مایعات یا شراب است، آن شئی فقط دو گوشه‌های آویزان دارد، ولی این مشک‌ها دارای شش زائده هستند که در حجاری آنها حداقل ۳ زائده خواهند داشت.

نقش برجسته‌ای از شوش به دست آمده است که ژان پرو در کتاب کاخ داریوش در شوش در وصف آن نوشته است: «شخصی سربند با لباس بلند پوشیده و یک سینی را بر روی شانه در حال بالا رفتن از پله‌ها حمل می‌کند (Perrot, 401: 2010). تصویری که دیده می‌شود شخصی با همان شکل و شمایل جامه‌دار و در حال حمل یک سینی خالی به همان سبک و سیاق در کاخ‌های تخت جمشید است (تصویر ۶). سینی که در نقش برجسته شوش حجاری شده است مزین به سر اردک است. نمونه‌ای از سینی‌های مزین به سر اردک که احتمالاً کاربرد طبق داشته است از تخت جمشید به دست آمده است که اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود (تصویر ۷).



تصویر ۶. جامه‌دار یا طبق‌دار، شوش (Perrot, 2010: 401).



تصویر ۷. سینی‌های مزین به سر اردک به‌دست آمده از تخت جمشید

آن‌گونه که کخ و ژان پرو عنوان کرده‌اند، نمی‌توان گفت که این شخص در حال حمل مشک است. چون شکل مشک‌ها هیچ عنوان شباهت و تناسبی با شئی همراه جامه‌دار ندارد. با توجه به شیوه حمل و جزییات شئی همراه جامه‌دار و همچنین نقش برجسته‌ای که از کاخ شوش به‌دست آمده است، می‌توان این‌گونه گفت که وی در حال حمل سینی (طبق^۱) پر از لباس‌های فاخر و گران‌بها به داخل کاخ داریوش است. لباس‌های که برای استفاده شخص شاه و یا برای هدیه دادن به سفرا آماده‌شده است. طبق بردن یا طبق کشی رسمی که اکنون هم در برخی مراسم از جمله نوروز یا مراسم عروسی خصوصاً در میان کرمانج‌های خراسان، دیده می‌شود. در مورد بردن لباس یا اشیای گران‌بها به همراه طبق و ارزش لباس پارسی، حکیم فردوسی اندر پیوند کردن سیاوخش با افراسیاب می‌فرماید:

زُبرجد طبق‌ها و پیروزه جام / پُر از نافه‌ی مُشک و پُر عودِ خام
 دو افسر پر از گوهر شاهوار / دو یاره، یکی طوق و دو گوشواره
 ز گسترده‌ی شتروار شست / ز زربفت پوشیدنی‌ها سه دست
 همه پیکرش سرخ کرده به زر / برو بافته چند گونه گهر
 ز سیمین و زرین شتروار سی / طبق‌ها و از جامه پارسی

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۰۲)

فردوسی به‌روشنی ارزش و جایگاه لباس پارسی را ذکر کرده و پیشینه استفاده از طبق را می‌توان در

^۱ اصلش تَبوک و فارسی است. ظرف یا بشقاب که از یکی از فلزات ساخته‌شده باشد. ظرف مدور پخ و بزرگ از چوب که ظروف یا اشیای دیگری بر وی نهند. پهن مسطح (بی‌گودی) از چوب. ظرف مدور بزرگ که از چوب کرده بی لبه یا با لبه‌ای بسیار کوتاه که خوردنی چون توت و انگور بر آن نهاده بر سر حمل کنند؛ و گاه باشد که اسباب و اثاث خانه بدان برند از جایی به جای. (دهخدا، ۱۳۴۱-۱۳۴۲: ۴۹۳).

اشعار این شاعر مشاهده کرد. گزنفن درباره اینکه لباس بزرگ‌ترین هدیه شاهانه محسوب می‌شود می‌نویسد: «چه کسی را جز شاه ایران می‌شناسیم که می‌توانست دوستانش را با گران‌بهارترین لباس‌ها بیاراید. شاه به هرکدام از سفرا یک تالنت بابلی سکه‌ی نقره و دو پیاله‌ی سیمین به ارزش یک تالنت، یک بازوبند، یک دشنه، یک زنجیر گردن، در مجموع به ارزش ۱۰۰۰ داریوشی و یک لباس مادی نیز هدیه می‌کرد، اما این لباس دُرْفُرْکه نام دارد» (ماری‌کخ، ۱۳۸۶: ۲۴۴). گزنفون در زمان کورش بزرگ در مورد برخی مشاغل و سمت‌های دربار هخامنشی اطلاعاتی به دست می‌دهد. او می‌گوید: «امروز دربانان، نانوائان، آشپزها، ساقی‌ها، حمامی‌ها، مأموران آوردن و بردن سینی، کسانی که وظیفه دارند اربابشان را در رخت‌خواب بخوابانند یا آن‌ها را از خواب بیدار کنند یا لباس بپوشانند، به سمت افسران سواره‌نظام منصوب می‌شوند تا جیره و مواجب گیرند» (گزنفون، ۱۳۹۲: ۲۷۵).

در قسمت جلو سینی مذکور دستان جامه‌دار مشاهده می‌شود که انگشت‌ها پیدا نیست و در همین قسمت مقداری برآمدگی دیده می‌شود (شکل ۲). این برآمدگی نشان‌گر این موضوع است که انگشتان دست وی در زیر پارچه‌ای نازک که بر روی لباس‌هایی داخل سینی وجود دارد، قرارگرفته است. با توجه به جنس و نحوه قرارگیری بخش انتهایی باشلق و مقایسه آن با دوزانده یا گوشه‌های که از شکل نیم‌کروی می‌توان به این نتیجه رسید که این شئی هم جنس باشلق جامه‌دار است. در قسمت عقب سینی بین پشت سر جامه‌دار و زائده‌ی انتهایی پارچه‌ی روی طبق، یک خط افقی دیده می‌شود که خطی است که بخش از سینی نشان داده‌شده است که پارچه روی آن را پوشانده است (تصویر ۴ و شکل ۲).

برآیند

در این پژوهش سعی شد که با بررسی نقش‌برجسته‌ها و مطالعه منابع موجود، به شناسایی یک شغل یا سمت و فعالیتی که در قالب یک نقش‌برجسته مشاهده می‌شود، دست یابیم. وجود این نقش فقط در کاخ‌های اختصاصی و همچنین با تکیه بر هدایای پلکان‌های کاخ آپادانا، می‌توان گفت که این شخص از خدمه سرای داخلی شاهی است. توجه به جنس البسه و همچنین فرم ایستای آنها در نقوش برجسته و مقایسه با اشیای که افراد در حال حمل هستند می‌توان به شناسایی آن‌ها دست یافت. همان‌طور که از مهم‌ترین هدایای شاهی، لباس گران‌بهای پارسی است و این رسمی بوده که از دوره کورش وجود داشته، دور از ذهن نیست که تعدادی افراد تحت نظارت ریس خدمه مشغول به کار جامه‌داری بوده‌اند. برای جابه‌جایی اجناسی گران‌بها که احتمالاً از داخل خزانه یا انباری مخصوص، به نقاط دیگر کاخ، از طبق یا سینی که لباس‌ها را به صورت منظم داخل آن قرار داده و روی آن پارچه‌ای انداخته می‌شده که گردوغبار باعث آلودگی آن نشود، استفاده می‌شده. استرابو از شغلی نام می‌برد که عنوان آن

مأموران آوردن و بردن سینی، کسانی که وظیفه دارند اربابشان را در رخت‌خواب بخوابانند یا آنها را از خواب بیدار کنند یا لباس بپوشانند، این احتمال هم وجود دارد که نقش برجسته مذکور مربوط به مأموران آوردن و بردن سینی باشد. شناسایی مشاغل و اجناس و اعمال نقوش برجسته، می‌تواند راهگشای مسائل مهمی در زمینه فرهنگ و مسائل مربوط به دربار هخامنشی باشد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

استرابو، ۱۳۸۱، جغرافیای استرابو (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان)، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.

اشمیت، اریش.ف، ۱۳۴۲، تخت جمشید (بناها، نقشه‌ها، نبشته‌ها)، ترجمه عبدالله فریار، موسسه انتشارات امیرکبیر، با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۴۱-۱۳۴۲، لغت‌نامه دهخدا، حرف ط، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

رف، مایکل، ۱۳۸۱، نقش برجسته‌ها و حجارت تخت جمشید، ترجمه هوشنگ غیاثی‌نژاد، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، انتشارات گنجینه هنر.

سرفراز، علی‌اکبر و فیروزمندی، بهمن، ۱۳۸۵، باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی، تهران: انتشارات مارلیک.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹، شاهنامه، دفتر دوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا: انتشارات مزدا.

گزنفون، ۱۳۹۲، کورش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، چاپ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ماری‌کخ، هاید، ۱۳۸۶، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ، چاپ دوازدهم.

موله، ماریژان، ۱۳۸۶، تاریخ ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ ششم، تهران: انتشارات توس.

ب) غیرفارسی

Perrot, Jean, 2010, Le Palais De Darius à Suse, Une residence royale sur la route de Persépolis à Babylone. Presses de l'université Paris-Sorbonne.

دژ قلعه گچی ایزدخواست

اکبر عزیزی

دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی

چکیده

ساخت قلعه و دژ بر بلندی کوه‌ها و مکان‌های مشرف بر راه‌ها و مناطق استقراری در دوره‌های تاریخی ایران از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. دوره هخامنشی به سبب وجود راه‌های ارتباطی بین پایتخت‌های چندگانه و مراکز ساتراپی این دوره، همچنین استفاده گسترده و پرشمار از این راه‌ها، وجود امنیت و کنترل راه‌ها با اهمیت بوده است. وجود مراکز استقراری در این دوره و نقش مهم راه‌های ارتباطی در میانه مکان‌های جمعیتی نیازمند امنیت کافی بوده است. به سبب اهمیتی که دشت مرودشت در دوره‌های هخامنشی، پسا‌هخامنشی و ساسانی داشته، در کوهپایه‌های جنوبی دشت مشرف بر رودخانه کُر تعدادی قلعه و دژ با کاربرد نظامی و دیده‌بانی وجود دارد. قلعه گچی یکی از این قلعه‌های دیده‌بانی است. قلعه بر بلندترین نقطه ناهمواری‌های کم ارتفاع موسوم به قلعه گچی قرار دارد. آثار به‌جامانده نشانگر یک قلعه دیده‌بانی در حاشیه جنوب شرقی دشت مرودشت است. انتخاب این مکان بسیار هوشمندانه و نشان از شناخت سازندگان این بنا بر جغرافیای منطقه بوده است. در واقع بهترین جای ممکن که بتوان بر سطح دشت و راه‌های ارتباطی این قسمت از حوزه رود کُر نظارت داشت همین نقطه از منطقه است. با توجه به اندازه‌هایی که به‌دشواری می‌توان از بقایای معماری به‌جامانده برداشت کرد این بنا یک دژ کوچک بوده است. نه دژ یا قلعه دفاعی بزرگ با امکان سکونت تعداد زیادی انسان. به سبب اینکه دیوارهای دفاعی آن از مصالح نامرغوب و به شیوه‌ای ساخته شده که نمی‌تواند در برابر یورش احتمالی مهاجمان دوام بیاورد. هم اینکه در قسمت‌هایی که برای ایجاد برج‌های دیده‌بانی انتخاب شده و ساختار طبیعی کوه فضای کافی برای سکونت افراد با تعداد زیاد را

نمی‌دهد که از آن به‌عنوان یک قلعه دفاعی سکونتی استفاده کرد. دژ دارای بخش‌های جداگانه اما در ارتباط با یکدیگر است. برج جنوبی، برجک شمالی، دیوار دفاعی، ورودی، چاه آب و افزوده‌های دوره اسلامی.

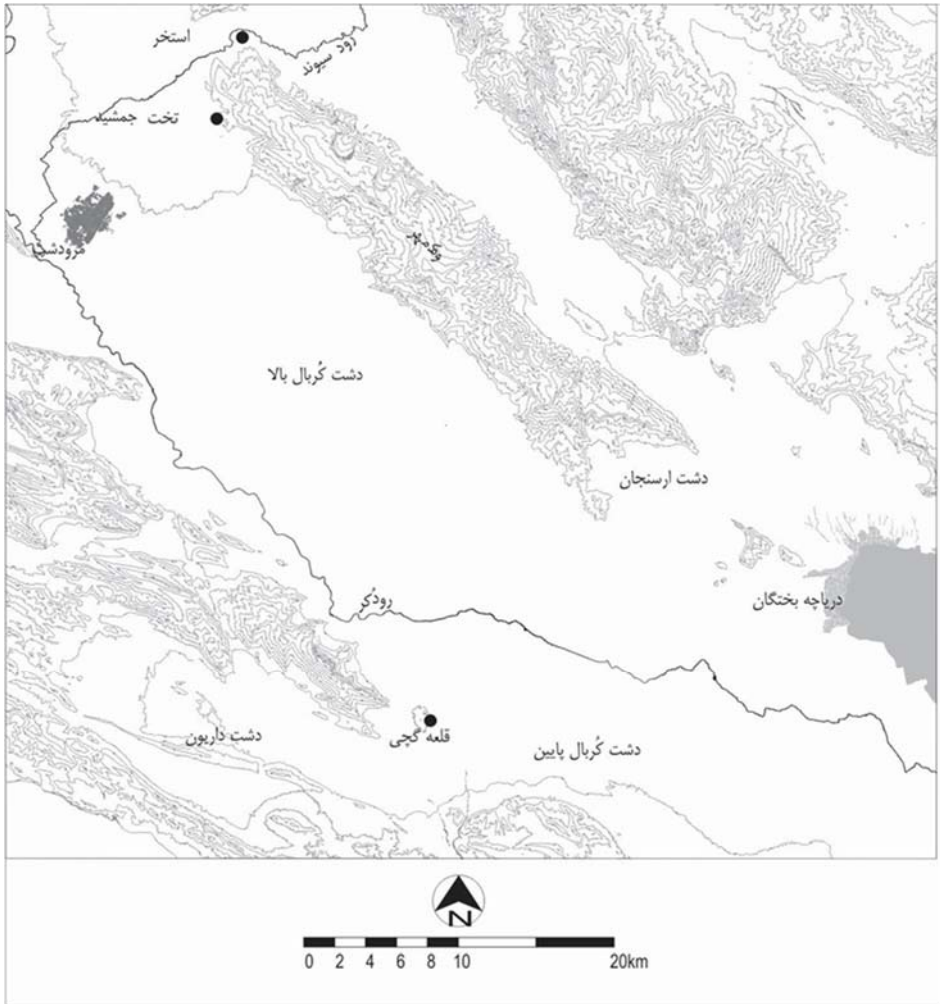
واژه‌های کلیدی: قلعه گچی، هخامنشی، سفال، برج دیده‌بانی، دشت مرو دشت.

پیشگفتار

قلعه دارای مختصات شبکه جغرافیایی: N: 29 34 815 و E: 053 02 005 است. بلندی آن از سطح آب‌های آزاد ۱۶۶۸ متر و از سطح زمین‌های اطراف ۱۰۸ متر است. در سمت چپ جاده آسفالته روستایی بین روستاهای رحمت‌آباد به ایزدخواست واقع در بخش مرکزی شهرستان داریون استان فارس، کوهی به نام قلعه گچی وجود دارد. در واقع مجموعه‌ای از چند بلندی صخره‌ای و تپه‌های گچی که به‌صورت یک‌رشته ناهمواری در میان دشت درآمده، به کوه قلعه گچی معروف شده است (تصویر ۱). در سمت شرقی این ناهمواری‌ها، کوهی مخروطی شکل که بیشتر آن را صخره‌های خاکستری‌رنگ گچی و آهکی، بسیار شکننده تشکیل می‌دهد وجود دارد. این قله مخروطی تنها از سمت غرب با شیب بسیار تند با سایر ناهمواری‌ها ارتباط دارد. این قلعه از سمت جنوب و غرب مشرف به راه شیراز به خرامه و از سمت شمال و شرق مشرف بر مناطق پایین‌دست دشت مرو دشت و رودخانه گُر از رحمت‌آباد تا ابتدای دریاچه بختگان است.

برج جنوبی

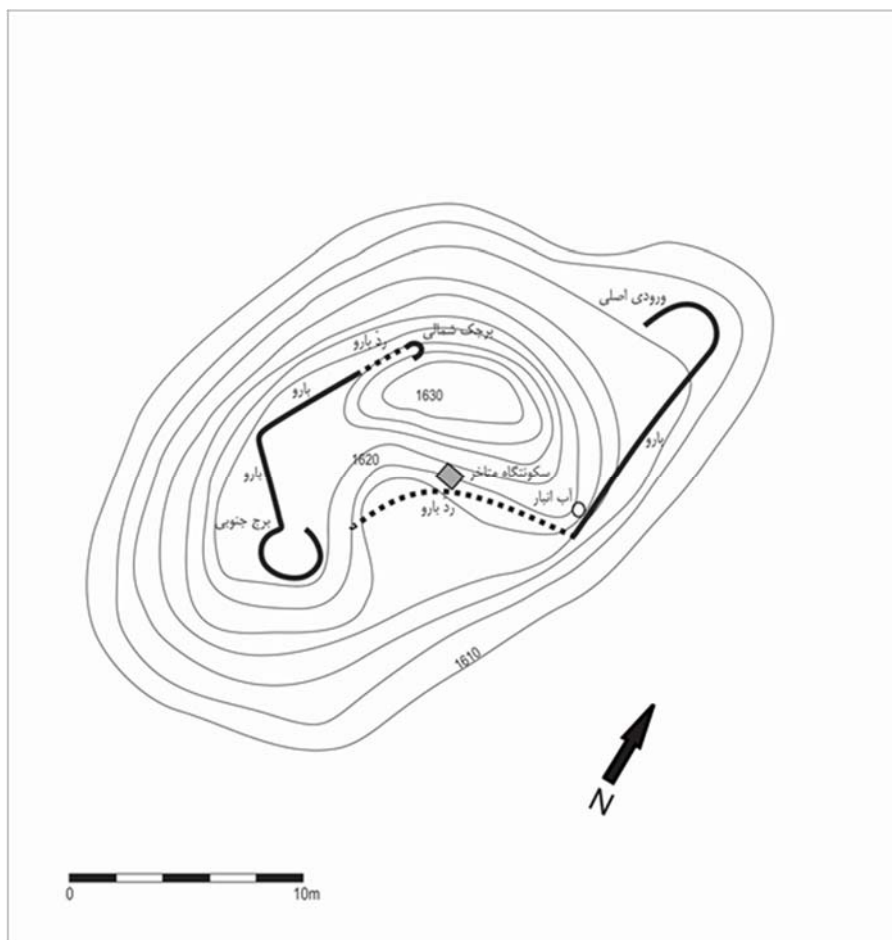
ساخت‌وساز مجموعه دژ بر اساس ساختار طبیعی کوه انجام‌گرفته است (تصویر ۲). بیشترین تراکم ساخت‌وساز در قسمت برج جنوبی قرار دارد. امروزه به‌صورت یک توده بزرگ خاک درآمده است. اما به دلیل حفاری سوداگران میراث فرهنگی، یک شکاف بزرگ (تصویر ۳) در راستای شرقی غربی برج ایجاد شده، که در نگاه نخست با گمانه‌های یک باستان‌شناس در یک محوطه باستانی شباهت دارد. به سبب همین حفاری ویرانگر، می‌توان چندین لایه از ساختار معماری بنا را تشخیص داد. این برج با آجر و خشت‌های سفیدرنگ؛ که به گمان باید با استفاده از خاک سفیدرنگ دامنه کوه ساخته شده باشند؛ با اندازه‌های ۴۰×۳۸×۱۲ سانتی‌متر و ملات گل ساخته شده است به‌گونه‌ای که از دور دست رنگ سفید آن قابل تشخیص است.



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی قلعه گچی (ترسیم محمدتقی عطایی)

اگرچه نقشه بنا خوانا نیست اما تخریب‌های صورت گرفته در اثر عوامل طبیعی و فرسایش سبب شده تا بنا شکلی مدور داشته باشد. ساختار برج روی یک سکوی پهن با شالوده سنگ‌چین قرار دارد. این پی سنگی متناسب و در راستای شیب تند دامنه جنوبی کوه ساخته شده است. دیوار سنگی با استفاده از چینش سنگ‌های لاشه به روش پلکانی که هر تورفتگی، عمق ۵ تا ۱۰ سانتی‌متر دارد، انجام شده است (تصویر ۴) به گونه‌ای که دیوار دو کاربرد داشته است: نخست برای ایجاد پی سترگ و بسیار پهن برج جنوبی و دوم شیوه دفاعی آن است که با روش چیدن آن مانع غیرقابل نفوذی را در این قسمت از

کوه ایجاد کرده‌اند. بلندای این بخش از دیوار از رگ نخست تا محل اتصال آن به پی اصلی برج حدود ۳ متر است. تعیین اندازه بلندای دیوار به سبب ریزش مصالح و تخریب آن ناممکن است. در ساخت دیوار از سنگ‌های لاشه و ملات گِل استفاده شده است. بر اساس شواهد، ساختار برج از دو بخش تشکیل شده است: نخست، پی سنگی که در قسمت بالاتر با گسترش افقی آن پهنای بیشتری گرفته و تشکیل یک سکورا داده که اتاقک برج روی آن ساخته شده است. دوم، اتاقک برج که با خشت ساخته شده است. بر اساس برش ایجادشده توسط سوداگران فرهنگی پی اتاق نیز پهنای زیادی داشته که قابل اندازه‌گیری نیست. اندازه برج در راستای شرقی غربی بر اساس اندازه‌گیری برش ایجادشده ۷ متر است. این برج بر تمام مناطق غربی، جنوبی و شرقی کوه مسلط است. هرچند سمت غربی دارای ناهمواری است. اما دو بخش شرقی و جنوبی کوه دشت است.



تصویر ۲. توپوگرافی کوه قلعه گچی و نقشه دژ



تصویر ۳. نمای شمالی برج جنوبی و نشانه‌های ویرانی



تصویر ۴. نمای جنوبی پی‌سازی برج جنوبی

برجک شمالی

از برجک شمالی که در نوک قله قرار داشته بقایای ناچیزی از خشت و گل که تبدیل به خاک شده، باقیمانده است. این برجک جان‌پناهی بیش نبوده و هیچ شباهتی با برج جنوبی ندارد (تصویر ۵).



تصویر ۵. نمای جنوبی بقایای برجک شمالی

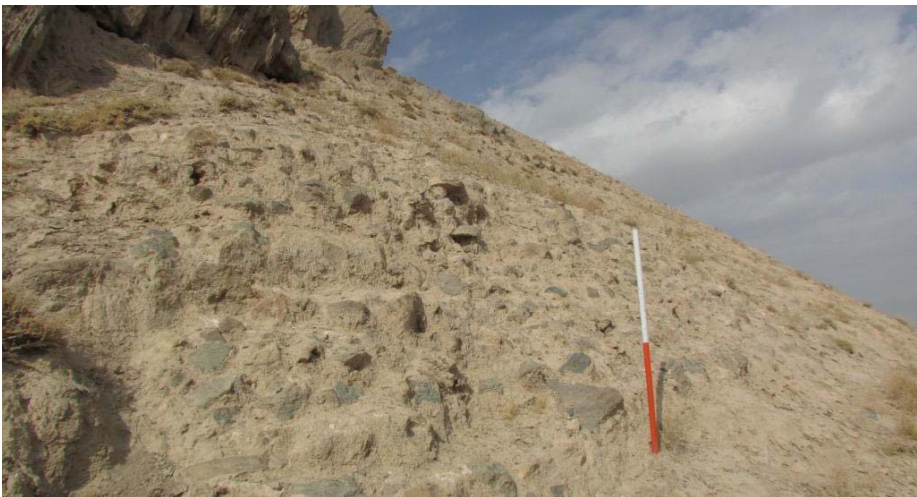
دیوار دفاعی غربی: حدفاصل دو برج شمالی و جنوبی بقایای یک دیوار دفاعی قرار دارد که در اینجا دیوار دفاعی غربی نام‌گذاری می‌شود. درازای دیوار ۴۸ متر است. درست در میانه آن در فاصله ۲۴ متری از هر برج، با ایجاد یک زاویه تند مسیر دیوار به طرف برج دیگر ادامه می‌یابد. پهنای دیوار بین ۲ تا ۳ متر متغیر است. با توجه به ریزش آوار و ویران شدن دیوار پهنای دقیق آن، نقشه و جزئیات آن نامشخص است. در ساخت دیوار همانند دو برج بیشتر از خشت و گل و کمتر از آجر استفاده شده است (تصویر ۶).



تصویر ۶. نمای جنوبی بقایای دیوار غربی

دیوار دفاعی شرقی

در دامنه پرشیب شرقی و جنوب شرقی کوه بقایای دیواری دفاعی به جامانده است. در ساخت دیوار از سنگ‌های لاشه در اندازه‌های بزرگ و کوچک به اندازه‌های تقریبی ۱۰×۲۰ ، ۱۵×۱۰ ، ۳۰×۵ و خشت همراه با ملات گل استفاده شده است. مسیر دیوار از پای برج جنوبی به سمت پایین دامنه کوه ادامه دارد. این قسمت که دارای شیب بسیار تندی است به سمت چاه آب ادامه می‌یابد و سپس با رد شدن از دیواره شرقی چاه به سمت شمال شرقی کوه و محل ورودی اصلی دژ امتداد می‌یابد. از این قسمت از دیوار به سبب استفاده از مصالح نامرغوب، دقت کم در ساخت و مهم‌تر از این دو؛ وجود شیب بسیار تند که سبب ریزش آوار دیوار به پایین کوه شده بقایای اندکی به جامانده است. اما درست از پای چاه و در محل تغییر مسیر دیوار به سمت شمال شرقی کوه به سبب شیب ملایم‌تر و استفاده بهینه از ساختار طبیعی کوه بخش‌های بزرگی از دیوار به جامانده است. به طوری که در یک قسمت $۲/۲۰$ متر از بلندی آن قابل اندازه‌گیری است. این قسمت از دیوار سراسر بخش شرقی و شمال شرقی کوه را دربرگرفته است. درازای بخش‌های باقی مانده و قابل ردیابی حدود ۷۰ متر است. در پی آن از سنگ‌های لاشه بزرگ و روی آن از لاشه‌سنگ‌های کوچک‌تر زاویه‌دار آهکی و گچی استفاده شده است. پهنای دیوار در این قسمت بین ۲ تا ۳ متر قابل اندازه‌گیری است. البته با توجه به ریزش آوار پلان آن همانند سایر ساختارهای معماری بنا قابل تشخیص نیست. در برخی جاهای دیوار به سبب شیب تند دامنه کوه از پشت‌بند‌های پلکانی استفاده شده است. این شیوه ساخت همانند پی سنگی سکو مانند برج جنوبی است (تصویر ۷).



تصویر ۷. نمای جنوبی از بقایای دیوار شرقی

آب انبار

آب انبار ایجادشده در سمت شرقی کوه درست در محل انتهای بخش صخره‌ای کوه قرار دارد. در جایی که بیشترین شیب را دارد. در میانه دو دیواره صخره‌ای که مسیر جریان آب باران را شبیه به یک مسیر دست‌ساز و مجرای انتقال آب کرده است اما کاملاً طبیعی است. سه سمت شمالی، غربی و جنوبی آب انبار دارای دیواره طبیعی و از صخره کوه است. اما در سمت شرقی، از آنجاکه صخره بلندی کمتری نسبت به سه سوی دیگر دارد با ساخت دیواری این سمت را به موازات سه دیواره دیگر بالا آورده‌اند. آنچه از بقایای دیوار قابل تشخیص است، پهنای ۴ متری با احتساب ترکیب دیوار دفاعی و نامشخص بودن نقشه خود دیواره آب انبار است. از سنگ‌های لاشه همراه با آجر و ملات شفته‌آهک در ساخت دیوار استفاده شده است. اندازه آجرها $۱۲ \times ۳۸ \times ۴۰$ سانتی متر است. درازای این دیواره $۵/۵$ متر است. از بلندی این دیوار $۱/۵$ متر باقی مانده است. عمق آن حدود ۱۲ متر است. دیواره غربی $۵/۵$ متر، دیواره جنوبی $۶/۵$ متر و دیواره شمالی ۵ متر است. روی دیواره جنوبی صخره‌ای، سکویی برای برداشت آب ایجاد کرده‌اند (تصویر ۸).



تصویر ۸. نمای غربی از آب انبار

رد تراش سنگ که به صورت خشن کنده شده وجود دارد. ردی از ابزارهای ظریف کاری سنگ تراشی مشاهده نمی‌شود. محل آب انبار تا بلندترین نقطه قله کوه در برج شمالی حدود ۵۰ متر است. آثاری از رد تراش سنگ در دیواره‌ها قابل تشخیص نیست. این مسئله دو علت دارد: نخست؛ از بین رفتن رد

دژ قلعه گچی ایزدخواست ♦ ۲۱۷

تراش بر اثر جریان آب‌های سرازیر شده به درون آب‌انبار با توجه به آهکی بودن صخره، دوم؛ ساختار طبیعی این قسمت از کوه به همین وضعیت بوده و تنها با ایجاد دیواری در سمت شرقی آن، این محل را برای ذخیره آب مورد استفاده قرار داده‌اند. با توجه به شواهد باقیمانده از تراش سنگ در محل سکوی برداشت آب می‌توان متصور بود که در دیواره‌های صخره‌ای آن نیز سنگ‌تراشی انجام شده است. اما با توجه به نامرغوب بودن سنگ و جریان شدید آب که از بالا به شدت وارد می‌شده بقایای رد تراش در سنگ از بین رفته باشد. شاید هم رسوب ایجاد شده بر اثر ماندن آب تراش دیواره‌ها را پوشانده باشد.

ورودی اصلی

در شمال شرقی دامنه کوه بقایای برج دایره‌ای شکل وجود دارد که با یک مسیر ملایم در جهت جنوبی خود مسیر دست‌یابی به بالای کوه را هموار می‌کرده است. این مسیر با شیب کم از دامنه شرقی کوه تا نزدیک چاه ادامه دارد و سپس به سمت بالای کوه و دژ جنوبی تغییر مسیر داده است. فاصله ورودی تا سطح دشت در پای دامنه کوه حدود ۲۰ متر است. به سبب شیب تند در سایر جاهای کوه - که امکان بالا رفتن را برای کسانی که از این دژ استفاده می‌کردند سخت مشکل می‌نموده - در این قسمت از کوه دارای شیب ملایم‌تری است، اقدام به ایجاد یک ورودی کرده‌اند. بقایای آوار ورودی و دیوار دفاعی در این قسمت به شکل یک توده بزرگ خاک همراه با قطعات سنگ و آجر به چشم می‌خورد. در ساخت پی آن از لاشه‌سنگ و قطعات بزرگ سنگ که به شکل مکعب‌های بدون تراش است، استفاده شده است (تصویر ۹).



تصویر ۹. نمای شمال شرقی کوه و ورودی اصلی دژ

سکونتگاه فرعی

در فاصله ۱۰ متری شرقی برج جنوبی چسبیده به صخره کوه بقایایی از رد دیوارهای یک اتاق وجود دارد. در ساخت این اتاق از آجر، سنگ‌های لاشه کوچک و ملاط گل استفاده شده است. بر درونی دیوارهای اتاق را با گچ و خاک اندود کرده‌اند. دیوار شمالی اتاق که چسبیده به صخره کوه است در دو دوره با مصالح شبیه به هم ساخته شده است. از آجر در پی دیوارهای اتاق استفاده شده است. به سبب اینکه اتاق در شیب کوه ساخته شده است. پس از متروک شدن مصالح استفاده شده در ساخت آن تا پایین دامنه کوه پراکنده شده است. به توجه به دست آمدن سفال‌های لعاب‌دار دوران میانی اسلامی به احتمال زیاد ساخت این اتاق نیز متعلق به همان دوره است (تصویر ۱۰).



تصویر ۱۰. بقایای دیوار از سکونت فرعی

برآیند

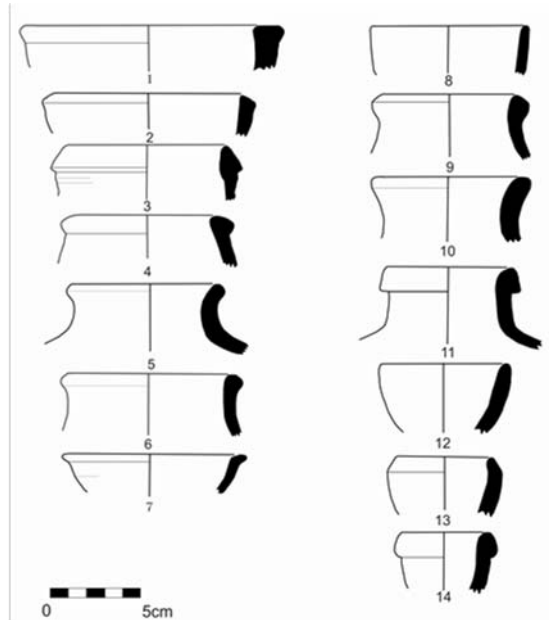
انتخاب این مکان بسیار هوشمندانه و نشان از شناخت سازندگان این بنا بر جغرافیای منطقه بوده است. در واقع بهترین جای ممکن که بتوان بر سطح دشت و راه‌های ارتباطی این قسمت از حوزه رود گُر نظارت داشت، همین نقطه از منطقه است. از اندازه‌هایی که به دشواری می‌توان از بقایای معماری به‌جامانده برداشت کرد و سایر شواهد نشان‌دهنده این است که این بنا یک دژ کوچک بوده است. نه دژ یا قلعه دفاعی بزرگ با امکان سکونت تعداد زیادی انسان، به سبب اینکه دیوارهای دفاعی آن از مصالح نامرغوب و به شیوه‌ای ساخته شده است که نمی‌تواند زیاد در برابر یورش احتمالی مهاجمان دوام

بیاورد. هم اینکه در قسمت‌هایی که برای ایجاد برج‌های دیده‌بانی انتخاب شده و ساختار طبیعی کوه فضای کافی برای سکونت افراد با تعداد زیاد را نمی‌دهد که از آن به‌عنوان یک قلعه دفاعی سکونتی استفاده کرد. دژ دارای بخش‌های جداگانه، اما در ارتباط با یکدیگر است. برج جنوبی، برجک شمالی، دیوار دفاعی، ورودی، چاه آب و افزوده‌های دوره اسلامی.

محلی که این دژ ساخته شده، بر راه ارتباطی شیراز-خرامه، کوهپایه‌های شرقی کوه بَمو و قسمت پایین‌دست دشت مرودشت بین کوه مهر تا خرامه (دشت گُربال) مسلط بوده است. با توجه به موقعیت راهبردی جغرافیایی آن بهترین پیشنهاد در رابطه با کاربرد آن باید نظارت بر راه‌های ارتباطی بوده باشد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد این قسمت از حاشیه دشت گُربال در کوهپایه‌های کوه بَمو محل گذر گروه‌های انسانی بوده است. همان‌گونه که امروزه نیز این روند ادامه دارد. زمین‌های مابین رودخانه کر و کوه بَمو به سبب وجود چشمه‌ها، آب فراوان ناشی از بارندگی که سبب تشکیل حوضچه‌های طبیعی آب و ایجاد زمین‌های باتلاقی می‌شده است، گذر از سطح دشت و در برخی مکان‌ها حتی کوهپایه‌ها را ناممکن می‌کرده است. بنابراین در برخی جاه‌ها با تراش دادن و برداشتن پوزه کوه تلاش در ایجاد مسیر امن کرده‌اند. در فاصله ۳ کیلومتری بین روستاهای گدوون و رحمت‌آباد بقایای مسیر ایجادشده در کوه به‌منظور گذر از این قسمت وجود دارد (تصویر ۱۱). در واقع دامنه کوه به سبب وجود زمین‌های باتلاقی حتی تا یک دهه پیش گذر از این قسمت را به‌خصوص در فصل‌های زمستان و بهار غیرممکن می‌ساخت. اما شاید بتوان از این دژ به‌عنوان بخشی از یک استقرارگاهی نام برد که از این قسمت به‌عنوان پایگاه دیده‌بانی و نگهبانی برای محوطه احتمالی استفاده می‌شده است. اما در دامنه و حاشیه کوه قلعه گچی شواهدی از این نوع به دست نیامد. بنابراین تا زمانی که محوطه‌ای در این بخش شناسایی نشود، نمی‌توان چنین کاربردی را برای این قلعه مدنظر داشت. بنابراین محتمل‌ترین کاربرد آن همان نقش نظارتی بر راه بوده است. قطعه سفال‌های جمع‌آوری شده از سطح دژ به دوره‌های هخامنشی/پس‌هخامنشی، ساسانی و اسلامی تعلق دارند (تصویر ۱۲). با استناد به مطالعه سفال‌ها و از آنجاکه از دیدگاه علمی هنوز تفکیک سفال‌های دوره هخامنشی و پس‌هخامنشی مشکل است و اینکه در معماری هخامنشی ایجاد ساختارهای سنگی معمولاً با سنگ‌های تراش‌خورده و منظم همراه است در صورتی که در اینجا شواهدی از این نوع روش ساخت در دست نیست. نگارنده بر اساس شواهد ارائه شده معتقد است دژ در دوره پس‌هخامنشی ساخته شده و در دوره‌های پس از آن هم مورد استفاده قرار گرفته است.



تصویر ۱۱. نشانه‌های از مسیر کنده‌شده در پوزه کوه گدوون به‌منظور ایجاد راه





تصویر ۱۲. مجموعه سفالها

جدول ۱. توصیف مجموعه سفالها

توضیحات	مشخصات	نوع	ردیف	
		قطعه		
عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۵- ۱۳، عسگری چاوردی: ۱۳۸۷؛ شکل ۸- ۴۴۲	هخامنشی/پساحخامنشی	قهوای نارنجی روشن، نخودی غلیظ تیره، نخودی مایل به نارنجی روشن، کانی، چرخساز، خشن، کافی	لبه	۱
	ساسانی/اسلامی	نخودی قهوه‌ای تیره، قرمز قهوه‌ای غلیظ، قهوای غلیظ، کانی، چرخساز، خشن، کافی	لبه	۲
عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۴۹- ، ۶	هخامنشی/پساحخامنشی	نخودی تیره، ندارد، قرمز قهوه‌ای غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	لبه	۳
عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۲۲- ، ۱۵	هخامنشی/پساحخامنشی	قرمز روشن، نخودی تیره، نخودی نارنجی، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	لبه	۴
	ساسانی/اسلامی	خاکستری روشن، خاکستری روشن غلیظ، خاکستری روشن غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	لبه	۵

۶	لبه	قرمز روشن، قرمز قهوه‌ای رقیق، قرمز غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۲۸-۱۰،
۷	لبه	قرمز قهوه‌ای، قهوه‌ای غلیظ، قرمز رقیق، کانی، چرخساز، ظریف، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۱۰-۳، Sumner:1986
۸	لبه	قرمز نارنجی روشن، قهوه‌ای روشن غلیظ، قهوه‌ای تیره غلیظ، کانی، چرخساز، ظریف، کافی	ساسانی/اسلامی	
۹	لبه	قرمز نارنجی روشن، نارنجی رقیق، قهوه‌ای غلیظ، کانی، دست‌ساز، متوسط، کافی	ساسانی/اسلامی	
۱۰	لبه	قهوه‌ای، قرمز غلیظ، قرمز غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۲۸-۱۶، عسگرگری چاوردی: ۱۳۸۷؛ شکل ۸-۵۱۵
۱۱	لبه	خاکستری روشن، قهوه‌ای روشن غلیظ، قهوه‌ای روشن غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	ساسانی/اسلامی	
۱۲	لبه	خاکستری روشن، قرمز جگری تیره غلیظ، قرمز روشن غلیظ، کانی، چرخساز، ظریف، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۱۷-۱۴، عسگرگری چاوردی: ۱۳۸۷؛ شکل ۱۲-۲۱۶
۱۳	لبه	قهوه‌ای روشن، قهوه‌ای غلیظ، قهوه‌ای غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	
۱۴	لبه	نخودی روشن، نخودی رقیق، نخودی غلیظ، کانی، چرخساز، متوسط، کافی	هخامنشی/پسارهخامنشی	عطایی: ۱۳۸۳؛ لوحه ۴-۳

سپاسگزاری

لازم می‌دانم که از آقای ابوالحسن نجف‌زاده اتابکی به سبب معرفی مکان قلعه و همراهی ایشان در بررسی میدانی صمیمانه سپاسگزاری نمایم. همچنین سپاسگزار آقایان نوروز رجبی و محمدتقی عطایی به سبب رهنمودهای سودمند در شیوه نگارش مقاله و آقای دکتر نظام عمادی به خاطر ویرایش چکیده انگلیسی هستم. کاستی‌های مقاله بر عهده نگارنده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

عطایی، محمدتقی، ۱۳۸۳، معرفی سفال هخامنشی حوزه فارس: بررسی روشمند طبقه‌بندی باروی تخت جمشید، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشرنشده)

عسکری چاوردی، علیرضا، ۱۳۸۷، ب، «سکونت دوره هخامنشی و فراهخامنشی در تل اسپید، فارس»، مجله باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای، تهران: جهاد دانشگاهی و موزه ملی ایران، سال سوم، شماره ۵: ۹۵-۵۷.

ب) غیرفارسی

Sumner, W. M. 1986A, "Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain", *American Journal of Archaeology*, Vol. 90, No. 1, pp.3-31.

طرح یک سؤال؛

آیا تپه میل آتشکده ری است؟

بررسی گاهنگاری و کاربری بنای موسوم به «تپه میل»، دشت ری

علی هژبری

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

سرزمین باستانی ری با تاریخ غنی، نقش کلیدی در تحولات مهم ایران باستان بازی کرده است. ری در طی دوران تاریخی و اسلامی، به‌عنوان سرزمینی راهبردی بر سر راه مهم تجاری خراسان بزرگ، محل تلاقی شرق و غرب کشور بوده و از منظر سیاسی نقش کلیدی در شکل‌گیری حکومت‌ها یا برافتادن قدرت‌های منطقه داشته است. بنای موسوم به تپه میل بر روی تپه‌ای در دشت و مشرف بر مسیر ری-ورامین در اواخر دهه اول ۱۹۰۰ میلادی مورد بررسی قرار گرفت. اکثر پژوهشگران، بنای موسوم به تپه میل را آتشکده‌ای از دوره ساسانی معرفی نموده و امروزه نیز این بنا به «آتشکده ری» مشهور شده است. از یک سو، با توجه به پژوهش‌های جدیدی که بر روی انواع آتشکده‌ها انجام شده، در مورد کاربری بنای تپه میل به‌عنوان آتشکده تردیدهای جدی به وجود می‌آید و از سوی دیگر، با تکیه بر منابع تاریخی و مواد باستان‌شناختی مکشوف از محوطه، در مورد اینکه بنای تپه میل آتشکده‌ای از دوره ساسانی است نیز اشکالاتی وجود دارد؛ بنابراین سؤال اساسی این است که این بنا در چه دوره‌ای و برای چه منظوری ساخته شده است؟ به نظر می‌رسد بنای موسوم به تپه میل بنایی حکومتی از قرون اولیه دوران اسلامی بوده و شاید بتوان آن را به دوره آل بویه نسبت داد.

واژه‌های کلیدی: ساسانی، اسلامی، آتشکده، بنای حکومتی، ری، تپه میل.

پیشگفتار

بر جلگه‌ای که بقایای ری یا راگای کتاب توبیت پراکنده است، قابل دسترس‌ترین مکان‌های باستانی تهران واقع شده‌اند (هوار، ۱۳۷۵: ۲۴۴). در اوایل دوره ساسانی، کرتیر ادعا می‌کند بسیاری از آتش‌ها و عبادات مزدیسنی را در سرزمین‌های ایران‌شهر آباد کرده و شکوه بخشیده از جمله در ری (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۴۷). ولی پیروان مزدیسنا در ری تنها نبودند؛ در سده‌های پنجم و ششم میلادی شهرستان ری یکی از حوزه‌های مذهبی سریانی شرقی بود (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۵۱).

در دوره‌های اسلامی، ایران شمال شرقی محل عمده تجمع نیروهای ملی و فرهنگی تمام کشور شده بود و این نیروها از جانب خاندان سامانی تشویق و حمایت بی‌دریغی نیز می‌یافت. مقام رهبری نجبای محلی (دهقانان) حفظ شده بود و در چنین محیطی سنت‌های ملی که اینان بانهایت دقت آن را نگه داشته بودند همچنان زنده مانده بود، مخصوصاً در آنچه مربوط بود به هنر و داستان‌های شاهان قدیم. سامانیان که نظم موجود اجتماعی را پشتیبان عمده خویش می‌یافتند نیز معارض و مزاحم این احوال نشدند. آنها دور تازه‌ای از صلح و امنیت را به ولایات ایران دادند و برای هوش و خرد ایرانی امکانی فراهم ساختند تا خودآگاهی حاصل کند، به آزادی دست یافته و خویشتن خویش را جلوه دهد (اشپولر، ۱۳۸۴: ۲۶-۱۲۵). تنها گزارش تاریخی بومی و مداوم به‌جامانده «خدای نامگ» است که صورت مکتوب قصه‌هایی سینه‌به‌سینه نقل شده درباره گذشته ایران است و مقصود از آن بیشتر اندرز و سرگرمی بوده تا یادآوری اعصار گذشته (جانستن، ۱۳۹۲: ۱۵۱). شهر ری در منابع اسلامی جایگاه خاصی در این خاطرات تاریخی داشته و کرسی جبال و مرکز صنعتی ثروتمندی بود که از لحاظ سوق‌الجیشی کلید شمال ایران به شمار می‌آمد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۵۴). ری بین نویسندگان اسلامی به «أم‌البلاد» یا «شیخ‌البلاد» ملقب بوده است (بیات، ۱۳۸۳: ۱۲۳). در تواریخ بسی از آتشکده‌های جبال را که سرزمین ماد قدیم باشد نام برده‌اند، از آن جمله آتشکده‌های قزوین، شیروان، کومش و نزدیک ری (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۷۸). در تاریخ طبری به آتشکده ری اشاره شده که یزدگرد سوم پس از شکست حلوان آن آتش را با خود به مرو برد. مسعودی در مروج‌الذهب نیز آتشکده ری را به فریدون نسبت می‌دهد (صفی‌نژاد، ۱۳۴۱). همچنین منابع اسلامی می‌گویند در قرن هشتم میلادی دژی در ری بوده که موبدان در آن می‌زیسته و محل موبد بزرگ زرتشتی «مس مغان» نیز بوده است. المهدی، خلیفه عباسی، این دژ را ویران کرد و مس مغان را کشت (دریایی، ۱۳۸۳: ۹۰). آتشکده دیگری در پهنه شیروان [=جنوب غربی ری] و ری وجود داشته است و بت‌هایی در آن نهاده بودند، انوشیروان آنها را بیرون ریخته است و گفته‌اند وی این آتشگاه را بدید و در آن آتشی عظیم بود آن را به

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۲۷

محل معروف به برکه منتقل گردانید (کریمان، ۱۳۵۴، ج ۲: ۳۶). بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که بنای موسوم به تپه میل همان آتشکده مورد نظر مورخین است ولی معماری آن، این نظر را تأیید نمی‌کند. با این وصف تردیدهای جدی در مورد تعیین دوره ساخت و کاربری این بنا می‌توان مطرح کرد.

پیشینه پژوهش

اولین پژوهش‌های تاریخی غربیان در ری به کارهای جیمز موریه و ویلیام اوژلی بازمی‌گردد. پس از آنها رابرت کِر پُرتو و پاسکال کُست اولین طرح‌ها را از شهر ری تهیه نمودند (Rante, 2010). پیش از انقلاب، کاوش‌هایی که در ناحیه ری انجام شده تنها به کارهای دموگران، اشمیت، پزارد و نومان محدود نمی‌شود (نگهبان، ۱۳۷۶: ۴۹۴)، دایت، کاردار سفارت فرانسه در تهران، در سال ۱۹۲۴ م. / ۱۳۰۳ ه. ش نیز تفحصاتی در ری (تصویر ۱) نمود (واندنبرگ، ۱۳۷۹: ۱۲۰) و یحیی کوثری و شهریار عدل از معدود ایرانیانی هستند که در این حوزه به کاوش‌هایی پرداختند (ترپتو و ویتکامپ، ۱۳۹۳: ۸). ژاک دموگران در سال ۱۹۱۳ م. / ۱۳۳۱ ه. ق تفحصاتی در تپه میل نمود؛ وی یکی از اولین غربیانی است که اقدام به انتشارات اطلاعاتی از این بنا نموده است. اریک اشمیت نیز در سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ م. / ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ ه. ش به تفحص در بنای تپه میل پرداخت. بین سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ ه. ش / ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵ م. مرمت بخشی از بنای آجری رأس تپه توسط کارشناسان ایرانی به انجام رسید. در سال ۱۳۳۴ ش. / ۱۹۵۵ م. این اثر به شماره ۴۰۷ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. تپه‌های چال‌ترخان و نظام‌آباد در نزدیکی تپه میل توسط اشمیت مورد کاوش قرار گرفته و با توجه به یافته‌های باستان‌شناختی از جمله گچ‌بری‌هایی حاوی صحنه‌های گوناگون به دوره ساسانی نسبت داده شده‌اند. بعدها پژوهشگران با بررسی‌های دقیق‌تر تعدادی از این گچ‌بری‌ها را به اوایل دوره اسلامی نسبت دادند. پس از انقلاب، یحیی کوثری، سید محمود موسوی، زرین تاج شیبانی، محمد رحیم صراف، سیف‌الله کامبخش فرد، حسن فاضلی، علی صدرایی، محمد مرتضایی، غدیر افروند، محمد اسماعیل اسماعیلی جلودار، حمیده چوبک، فرشید مصدقی، علی اصغر میرفتاح، خسرو پوربخشنده، هوشنگ خزاعی و احمد امیری در محوطه‌های باستانی ری کاوش‌هایی نمودند (ترپتو و ویتکامپ، ۱۳۹۳: ۱۲-۹). در نهایت، از سال ۱۳۷۸ ه. ش / ۱۹۹۹ م. کاوش‌های ایرانی به سرپرستی خانم شیبانی در تپه میل آغاز شد و اکنون با تمهیدات اولیه‌ای که در این محوطه به کار رفته آن‌را برای بازدید عموم آماده نموده‌اند.

توصیف محوطه

آثار برجای مانده تپه میل بر سر راه ری به ورامین در جوار روستای قلعه‌نو در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی

شهر ری و بر روی تپه‌ای کمابیش ۱۹ متری به ابعاد ۳۵ × ۱۷ (مقدادیان، ۱۳۸۵: ۲۶۱) قرار دارد (تصویر ۲). نواحی دشتی پیرامون تپه‌میل، تپه‌های مختلف اقلیم بیابانی است (بهرامی، ۱۳۹۳: ۲۹-۳۰). امروزه این محوطه و زمین‌های پیرامونی آن بالغ بر ۱۷ هکتار بوده و شامل یک تپه اصلی و تعدادی تپه اقماری است (تصویر ۳). در رأس تپه بنایی از آجر و سنگ ساخته شده است. هرچند که کاربری آن را بنای راهنما، سربازخانه، کوشک و... گفته‌اند^۱ ولی اکثریت قریب به اتفاق، بنای موسوم به تپه‌میل را بنام «آتشکده بهرام» یا «آتشکده ری» می‌شناسند (Schmidt, 1940: 33; Naumann, 1964: abb.1; Choksy, 2007: fig.12). جهت بنا شرقی-غربی است (تصویر ۴) و ایوانی با چهارستون آجری با مقطع مدور در شمال شرقی و جنوب شرقی قرار دارد (تصویر ۵). مصالح ساختمانی به‌کاررفته در بنا شامل سنگ و آجر با ملات گچ نیم‌کوب است. ابعاد آجرها ۳۲ × ۳۲ × ۳ سانتی‌متر است. دو تاقِ هلالی به شیوه رومی از بنا برجا مانده و طرح کلی بنا تالار ستون‌داری است با دو ردیف ستون یا جرز چهارگوشه سه‌تایی به ابعاد ۱۱۰ سانتی‌متر که به سه بخش تقسیم شده است. در زیر بنا تونلی قرار دارد (تصویر ۶). ورودی تونل از شرق است (تصاویر ۷ و ۸). عرض تونل حدود ۱ متر و ارتفاع ۱۸۰ سانتی‌متر است. بیشتر قسمت‌های غربی بنا صدمه‌دیده است. شالوده بنا آجری است، ابتدا روی شالوده آجری لاشه‌سنگ و ملات و دوباره روی آن آجر کار شده است (تصویر ۹). شیوه آجرچینی بنا به‌صورت خفته‌وراسته است. کاوش‌های هیئت ایرانی در تپه‌میل منجر به کشفیات استثنائی از این محوطه شد. بخشی از این یافته‌ها شامل یک حیاط ستون‌دار با گچ‌بری‌های زیبا است (تصویر ۱۰). گچ‌بری‌ها با طرح‌های هندسی شامل زیگزاگ‌های موازی، مرواریدی و لوزی‌های متحدالمرکز که بیشتر برای قاب‌بندی دور نقوش به کار می‌رفته؛ نقوش گیاهی به‌صورت انتزاعی شامل درخت مو، گل رز، طرح شاخ و برگ‌دار است؛ نقش حیوانی که به نظر می‌رسد یک ماهی باشد از استثنائات نقوش مکشوفه در تپه‌میل است. اتاق کار اریک اشمیت در نزدیک سایت، امروزه به‌عنوان محل نگهداری و نمایش اشیاء حاصل از کاوش، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طرح مسئله

در نگاه اول و بر اساس متون تاریخی شاید بتوان تپه‌میل را با آتشکده ری مطابقت داد. ولی آیا شواهد

^۱ فرشید مصدقی: «کاربری، یکی از مجهولاتی است که در مورد تپه‌میل وجود دارد. این بنا شبیه آتشکده نیست بلکه بنایی محیط بر اطراف و در مسیر تجاری و ارتباطی است. احتمال اینکه این بنا آتشکده، راهنما، سربازخانه، منطقه نظامی، کوشک و... بوده باشد نیز وجود دارد» (مصاحبه با خیرگزاری ایلنا، ۱۳۹۴/۱۱/۱۰).

باستان‌شناختی این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کنند که بنای موسوم به تپه میل آتشکده‌ای ساسانی است؟ با این وصف، مهم‌ترین سؤالی که در مورد این بنا مطرح است اینکه بنا در چه تاریخی و برای چه هدفی ایجاد شده است؟ به نظر می‌رسد که بنای موسوم به تپه میل در دوره آل‌بویه به‌عنوان عمارتی حکومتی ایجاد شده باشد. برای پاسخ به این سؤال پس از مختصری از تاریخچه ری و آل‌بویه به بررسی هنر ایران در قرون اولیه اسلامی باید پرداخت.

تاریخچه ری

ری یکی از باستانی‌ترین ولایت‌های ایرانی است (Rezai Baghbidi, 2016: 403-404). گرچه تعدادی از پژوهشگران در مورد ارتباط ری با پیش‌خوارگر اسطوره‌ای تلاش‌هایی نموده‌اند ولی گویا معنای درست پتیش+خوار به معنای «پشته، بلندگی، ناهمواره، بالا‌برزی» + «پست، هموار، فروشیب» [=کوه+دشت] است و با ری ارتباطی ندارد (اذکایی، ۱۳۹۲: ۸۸). شهر ری در گوشه شمال شرقی ایالت جبال واقع شده که یونانیان آن را راگس (Rhages) می‌نامیدند (لسترینج، ۱۳۸۳: ۲۳۱). در وندیداد به زبان پهلوی آمده دوازدهمین کشور و یکی از بهترین سرزمین‌هایی که اهورامزدا آفرید، ری بود و گمان می‌رفته زادگاه زرتشت نیز بوده باشد (وندیداد، فرگرد اول، بند ۱۶). شاید به همین دلیل بوده که گروهی از روحانیون در ماد و در نزدیکی شهر ری می‌زیسته که متن پهلوی آنها را به الحاد متهم می‌سازد (همان‌جا). در بندهش آمده که روحانیون آن منطقه به ایزدان شک کردند و چون خودشان اندیشه پلید داشتند، دیگران را نیز از طریق دین به اندیشه‌های پلید هدایت می‌کردند (دریایی، ۱۳۸۳: ۹۰). احتمالاً سرزمین قبیله مغان، ناحیه رغه (ری)، یکی از شهرهای عمده ماد بوده است. در اوستا آمده است که زرتشت رئیس ایالت رغه بوده، بدین ترتیب در آنجا کاهن بزرگ هم حکومت روحانی داشته یعنی رئیس مغان- کاهنان بوده، احتمالاً بدین سبب مدت‌ها بعد هم جانشین وی در ناحیه مزبور رئیس مغان یا مس مغان و به عربی «مس مغان کبیرالمجوس» نامیده می‌شد (دیاکونوف، ۱۳۷۶: ۳۴۷). نام ری در کتیبه بیستون نیز آمده است (متن پارسی باستان، ستون دوم، بند ۱۳؛ و ستون سوم، بند ۱). داریوش در ری با فرورتیش شورشی مبارزه کرد و در همدان او را کشت (دیاکونوف، ۱۳۷۶: ۳-۴۰۲؛ ایوانف و دیگران، ۱۳۵۹: ۸۰). پس از دوره هخامنشی، بر اساس نوشته جغرافیای ارمنی، کستگ شمال، شامل ری نیز می‌شده است (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۴۴). همچنین در طول راه خراسان تا ری و همدان که اداره امور سلوکیان در آنجا تمرکز یافته بود می‌توان گفت شاه پارتی همان امتیازات و املاک شاهان سلوکی را به خود اختصاص داده بود (فرای، ۱۳۸۰: ۳۵۸). سلوکوس اول،

نیکاتور، بین سال‌های ۳۱۲-۲۸۰ ق.م شهر را که بر اثر زمین‌لرزه تخریب شده بود بازسازی کرد و نام زادگاهش اُروپس را بر آن نهاد (کریمان، ۱۳۵۴، ج ۱: ۷۶). با برافتادن اشکانیان، همچنان نام ری در چشم‌انداز سیاسی-دینی گستره سرزمین ایران در سده سوم میلادی آمده است (دریایی، ۱۳۸۸: ۱۲). هرچند که احتمال داده‌اند اردشیر پس از نبرد با اردوان چهارم سرزمین‌های همدان، قم و ری را فتح کرده باشد ولی اینکه اردشیر پس از ری در سال ۲۲۴ م. از جاده‌ی بزرگ خراسان باز هم به پیشروی در شرق ادامه داد و ایالات گرگان، خوارزم و خراسان را همان‌طور که ویدنگرن مدعی است و به گزارش طبری اتکا می‌کند، تسخیر کرده باشد، محل تردید است (شیپمان، ۱۳۸۴: ۱۸).

مرزهای ایران‌شهر برحسب ایدئولوژی سلطنتی پادشاهی ساسانی در قرن ۳ م. تعیین شده است. در کتیبه کردیر بر کعبه زرتشت از این جای‌ها نام برده: پارس و پارت، خوزستان، آسورستان، میشان، آدیابن، آتروپاتن، سپاهان، ری، کرمان، سکستان، گرگان تا پیشاور (دریایی، ۱۳۹۱: ۱-۱۵۰). هرتسفلد حدود خراسان در دوره ساسانی را از دروازه‌های کاسپین نزدیک ری تا جیحون تعیین کرده است (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۴۸).

در هنگام بروز شورش‌های داخلی بین پسران یزدگرد دوم یعنی هرمز سوم و برادر کوچکش فیروز، پایگاه هرمزد در ری بود و اداره کشور به دست زنی به نام ملکه دینک، مادر دو برادرِ درگیر بود (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۰۸). شهر ری (بت رَزیکانه) زادگاه خاندان مهران بود (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۵۰). خاندان مهران که در منطقه ری حکومت می‌کرد یکی از قدرتمندترین اشراف بودند که می‌توانستند حتی شاهان را نیز عزل و نصب کنند (شیپمان، ۱۳۸۳: ۵۲). خاندان مهران را از زمان اردشیر یکم می‌شناسیم که هم در فارس و هم در ری اقطاعاتی داشته‌اند (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۴۹۳). خاندان مهران گویا تا نواحی قومس یا جایگاهی در شرق پراکنده بوده‌اند (فرای، ۱۳۸۰: ۵۰۵). بند پنجاهم کتیبه شاپور در نقش رستم از اشتاد در خاندان مهران ری نام برده است (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۳۱۵). خاندان مهران تنها خاندان نزدیک ری نبود و شاید از بعضی جهات با خاندان دیگری از ری به نام سپندیاذ پیوندهایی داشته‌اند (فرای، ۱۳۷۷: ۳۱۰). دودمان سپندیاذ در اطراف ری اقامت داشته‌اند و مهرنرسه از خاندان سپندیاذ بوده است (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۱۷؛ فرای، ۱۳۸۰: ۵۰۵). این خاندان بارها وفاداری خود را به پادشاهی ساسانی نشان داد؛ در زمان قباد یکم ساسانی، زمرهر فرمانده‌ای ساسانی از خاندان کارن- به‌وسیله رقیش، شاپور، از دودمان مهران به قتل

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۳۱

رسید (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۴۱). وهرام چوبین^۲ و پیران گشنسپ، گریگوریوس، از اعضای خانواده مهران و از مردم ری بوده و رودخانه مهران در ایالت پارس نیز منسوب به این دودمان بوده است (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۱۱۷). بسطام برادر بندویه، حاکم خراسان، در زمان خسرو دوم توانست از دیلم، سرزمین صعب‌العبور و کوهستانی در البرز، حدود ده سال در برابر خسرو مقاومت کند^۳ و امروز ما برای ۷ سال زمامداری او سکه‌هایی در دست داریم که در ری ضرب شده‌اند. وی در سال ۶۰۰ م. شاید با همکاری همسرش به قتل رسید (شییمان، ۱۳۸۴: ۶۹). طبق روایات پس از ختم ماجرای بسطام، خسرو در اندیشه آن بود که ری را با خاک یکسان کند اما به او اندرز دادند که خدا از این کار راضی نخواهد شد. آنگاه خسرو پرویز مردی بی‌رحم و خشن را به مرزبانی ری گماشت و او با اقدامات خشونت‌آمیزش زیان‌های بزرگی به مردم ری رسانید و شهر ری را که پیشتر در شکوفایی آوازه داشت به ویرانه‌ای تبدیل کرد^۴ (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۱۶۹). با برآمدن اسلام، ری «بر جاده‌راه خراسان» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۴۲) در قهستان [کوهستان=جبال] سپهبدی داشته به نام سپهبد آذربایجان (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۲۹). یعقوبی پانزده شهرستان را شامل کستک شمال می‌کند از آن جمله ری (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۴۳). به گفته ابن مقفع و به نقل از ابن ندیم از او، بلاد فهله مشتمل بود بر «اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان» (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۲۴۴). ری پس از سقوط

^۲ هرچند که بهرام چوبین به خاندان ساسانی تعلق نداشت (دریایی، ۱۳۸۲: ۹۱) ولی یکی از کارآمدترین سرداران ایران، وهرام، ملقب به چوبین، از مردم ری، پسر وهرگشنسپ، از دودمان بزرگ مهران بود (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۴۲۸)، وی به رازی مشهور بود، لقب اصلی او مهربندک بود اما قد رشید ولی نازکش باعث شد او را ژوبین (شوبین، چوبین، چوبینه) بخوانند (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۲). ازجمله پیروزی‌های او باید از شکست هیاطله و کشتن پادشاه آنان یاد کرد (دریایی، ۱۳۸۲: ۹۱). بهرام چوبین پیش از لشکرکشی خود به خاور مرزبانی ری را داشت (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۲۵۱). فردوسی از بزرگانی که بهرام را همراهی می‌کردند یکی را "شاه ری" نام برده است (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۴۴۶). در ابرشهر، مرو، ری و تیسفون سکه به نام بهرام چوبین زده بودند (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۱۴۹).

^۳ بسطام برای خود دولتی درست کرد از ری تا مرز شرقی خراسان ایران و تاریخ پادشاهی خود را از مرگ هر مزد گرفت و چند سالی مقاومت کرد (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۶۱۴).

^۴ چو آمد به ری مرد ناتدرست/ دل و دیده از شرم یزدان بشست - - همی جست هر جا که بود یک درم/ خداوند او را فگندی به غم - همی خانه از بیم بگذاشتند/ دل از بوم آباد برداشتند - چو باران بدی ناودانی نبود/ به شهر اندرون پاسبانی نبود - از آن زشت بدکامه شوم‌پی/ که آمد ز درگاه خسرو به ری - شد آن شهر آباد یکسر خراب/ به سر برهمی تافتشان آفتاب - همه شهر یکسر پر از داغ و درد/ کس اندر جهان یا ایشان نکرد ... (شاهنامه فردوسی، پادشاهی خسرو پرویز، بیت‌های ۳۰۹۱-۳۰۸۰).

نهادند به دست عربان افتاد. نعیم بن مقرن ری را از دست فرمانروایش سیاوخش بن مهران بن بهرام جوبین که در واقع تیول خاندان مهران بود، بیرون کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴). مردم چندین بار با فاتحان صلح کرده، پیمان بستند اما هرازچندگاه که امیر تغییر می‌کرد سر به شورش برمی‌آوردند. مدت‌ها بعد یعنی در زمان حکومت ابوموسی اشعری بر کوفه و اعمال آن بود که وضع ری آرام و قرار یافت (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۸۵). بعدها سعدبن ابی‌وقاص سرکرده لشکری بود از جانب عبیدالله بن زیاد؛ وی بر سر امارت ری با حسین بن علی (ع) جنگید و حادثه کربلا را به وجود آورد (همو، ۱۳۸۶: ۱۲۰). در ولایاتی مانند ری مردم جزیه را می‌پذیرفتند اما به جنگ آهنگ نداشتند و سببش آن بود که از بس دولت ساسانیان دچار بیداد و پریشانی شده بود کسی به دفاع از آن علاقه و رغبتی نداشت (همو، ۱۳۸۸: ۸۲). مختار ثقفی، یزید بن نجبه فرازی را حاکم ری و دستی کرد و برای اشراف در دربار خود امتیازهایی قائل شد (عبد دیکسون، ۱۳۸۱: ۷۶). با قیام مختار اندک‌اندک گذشته از کوفه بلاد عراق و آذربایجان و ری و اصفهان و... نیز تحت فرمان او درآمد و هجده ماه از این بلاد خراج گرفت (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۹۷).

در سال ۱۳۱ ه. ق/۷۴۸ م. سپاه انقلابی عباسیان به ری رسید (فرای، ۱۳۸۵: ۱۷۳). مهدی، خلیفه عباسی، چندین سال در ری اقامت گزید و گویا در آنجا ساختمانی عجیب بنا نهاده است (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۴۲). در روزگار مقارن عهد مهدی، خلیفه عباسی، خرم‌دینان سر برآوردند و سعی کردند خون ابومسلم را بهانه خویش نمایند. خرمی که ظاهراً بازمانده مزدک بود در گرگان و دیلمان و آذربایجان و ارمستان و همدان و دینور و ری و اصفهان عده بسیاری پیرو داشت (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۱۲). شخصی به نام اسحق ترک به ماوراءالنهر رفت و در آنجا مردم را به سوی ابومسلم خواند. وی دعوی کرد که ابومسلم در کوه‌های ری پنهان است و چون هنگام ظهور فراز آید بیرون خواهد آمد (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱۴۵). حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر از ری به طبرستان آمد و عامه مردم وی را به امیری شناختند. شورشیان مدتی حتی ری را نیز متصرف شدند (فرای، ۱۳۸۵: ۹۱). در سال ۱۳۶ ه. ق سنباد مجوس، از دوستان نزدیک ابومسلم خراسانی، به خون‌خواهی ابومسلم قیام کرد و به ری غلبه کرد (بیات، ۱۳۸۳: ۱۲۵). در سیاست‌نامه آمده: سنباد رئیس بود در نیشابور و گبر؛ و با ابومسلم حق صحبت قدیم داشت، او را برکشیده و سپهسالاری داد (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

چند سال بعد در سال ۱۴۲ ه. ق عبدالجبار بن عبدالرحمن ری را پایگاهی برای حملاتش کرده بود (بیات، ۱۳۸۳: ۱۲۵). در دوره عباسی «نام ری محمدیه است بدان جهت بدین نام نامیده شده که مهدی در خلافت منصور در آن فرود آمده و آن را ساخت و رشید همان‌جا تولد یافت؛ چه مهدی

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۳۳

چندین سال در آن اقامت گزید» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۴۲). این شهر تا قرن چهارم ه. ق بزرگ‌ترین مراکز چهارگانه ایالت جبال بوده است. ابن حوقل گوید بعد از بغداد آبادتر از ری شهری در شرق نیست (لسترینج، ۱۳۸۳: ۲۳۱). ری و تمام خراسان به فرمان امیراسماعیل سامانی در سال ۲۸۷ ه. ق گردن نهاد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۲۱). یوسف ساجی در سال ۳۱۱ ه. ق ری را که سامانیان در دست ولایت عصیانگرش رها کرده بودند متصرف گردید (فرای، ۱۳۸۵: ۷۵). ری در سال ۳۱۳ و ۳۱۴ ه. ق به تصرف سامانیان درآمد. از سال ۳۱۴ تا ۳۱۶ ه. ق سپهسالار مستقلی که در گذشته والی سامانیان بود بر آن دست یافت، سپس پادشاه زیدی طبرستان و به دنبال او اسفار بن شیرویه، سرباز حرفه‌ای که ابتدا خود را مطیع سامانیان می‌خواند ری را فتح کرد که بعد به دست مرداویج نایب خود به هلاکت رسید. مرداویج در سال ۳۱۹ ه. ق والی خلیفه در جبال را مغلوب کرد و به حکومت بی‌واسطه عباسیان بر ایران مرکزی خاتمه داد. اندکی بعد علی بن بویه که از امرای سپاه مرداویج بود بر وی خروج کرد و به فارس گریخت و در جمادی‌الثانی ۳۲۲ ه. ق والی نیمه‌مستقل خلیفه را در آنجا بشکست و شیراز را متصرف شد (فرای، ۱۳۸۵: ۷۵). غلبه سامانیان بر ری، سیل خراسانیان را به سوی آن سرازیر کرد و در سال ۳۲۱ ه. ق بویه‌یان در آن شهر مستقر گردیدند (سیفی، ۱۳۶۹: ۱۳). بارتولد عصر سیادت سامانیان را عصر «استبداد منوره» نامیده است (هروی، ۱۳۸۲: ۶۷).

ری دروازه ایران مرکزی بود و تغییر گنج‌کننده دست‌های قدرت در طی بیست سال آینده نشان می‌دهد که قدرت ثابتی که بتواند جانشین حکومت عباسی در آن ناحیه شود وجود نداشت (فرای، ۱۳۸۵: ۷۵). پسران بویه مدت‌ها با علی بن محتاج عامل سامانیان و خراسانیان ساکن ری در حال ستیز و نبرد بودند (سیفی، ۱۳۶۹: ۱۳). هرچند که بوئیان یا آل‌بویه را شاه ری می‌دانند (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۵۱) و ری را تختگاه حاکمان آل‌بویه معرفی کرده‌اند (صدیقیان، ۱۳۸۹: ۲۷) ولی به سال ۳۶۷ ه. ق آمده که فقط دیوان و دارالاماره جبال در ری بوده است (ابن حوقل، صوره‌الارض، ۱۳۴۵: ۱۱۶). در سال ۲۴۱ ه. ق در ری و قومس زمین‌لرزه‌هایی سخت رخ داد و مردمانی بی‌شمار هلاک شدند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۵۱۶)؛ همچنین زمین‌لرزه سال ۳۴۶ ه. ق سبب ویرانی شهر ری و ۱۵۰ روستای تابعه شد (کیانی، ۱۳۷۴: ۳۷۷-۳۷۸) به گونه‌ای که ابن حوقل و مقدسی در سده‌ی چهارم ه. ق گفته‌اند بیشتر جاهای شهر ویران است (لسترینج، ۱۳۸۳: ۲۳۲). محمود غزنوی در سال ۴۲۰ ه. ق/ ۱۰۵۵ م. ری و جبال را از بوئیان گرفت (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۵۳). با این وجود شهر ری در حکومت آل‌بویه به سبب جایگاه راهبردی آن یکی از مهم‌ترین مراکز شهری در راه خراسان بوده که آن را در زمره یکی از شهرهای برجسته قلمرو اسلامی قرار داده بود (Tor, 2016: 380-381). بنی‌کاکویه

از ۳۹۸ تا ۴۴۳ ه.ق/۵۱-۱۰۰۸ م. از امرای دیلمی بودند که در دوره زوال بوئیان در غرب ایران روی کار آمدند و در دوره سلجوقی همچنان به عنوان امرای تابع آنها استقلالشان را از دست دادند (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۵۵). در سال ۶۱۷ ه.ق مغول ری را گرفتند و غارت کردند و سوختند (لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۳۳). پس از ویرانی شهر ری و انهدام بسیاری از آبادی‌های پررونق این شهر باستانی به دست مغولان در قرن هفتم ه.ق (سیفی، ۱۳۶۹: ۱۰) در سال ۷۸۶ ه.ق سپاهیان امیر تیمور ری را تصرف و بر اثر کشتار، از آن به بعد ری آباد نشد (بیات، ۱۳۸۳: ۱۲۷).

فخرالدوله قلعهٔ قدیمی شهر ری را تجدید عمارت کرد و کاخ‌ها و باروها و بناهای دیگر ساخت و آن را فخرآباد نامید. در روزگار وی شهر ری عتیق و کهن از نو آباد شد (قدیانی، ۱۳۷۹: ۹۸). به فرمان صاحب بن عباد، به نام فخرالدوله سکه‌های زر و سیم ضرب شد (کیانی، ۱۳۷۴: ۳۷۷). از منظر باستان‌شناختی نیز بین مجموع ۴۵ محوطه اسلامی شناسایی شده در شهرستان ری، ۲۹ استقرار (۷۰ درصد) به دوره آل بویه (قرون ۴ و ۵ ه.ق) تعلق دارند (صدیقیان، ۱۳۸۹: ۲۹). همچنین از دوره آل بویه ساخت‌وسازها در قلمرو آنها گسترش یافته و امروزه کمابیش ۴۰ مورد شناسایی و معرفی شده است (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۲).

تاریخچه مختصری از دوره آل بویه

صفاریان عمر کوتاهی داشتند ولی یک دولت خودمختار وابسته به عباسیان نبود بلکه دولت محلی کاملاً مستقل بودند. ایشان از حس ملی‌گرایی ایرانیان برای تبلیغات سوء علیه عباسیان که عرب بودند استفاده کردند (مورگان، ۱۳۷۴: ۹-۲۸). پس از مدتی، ایرانیان بر آن شدند تا زمینه‌های پیشین فرهنگی خود را بازبایند؛ از این روی هر از چند گاهی سر به شورش برداشته و به تغییر اوضاع سیاسی مبادرت نموده‌اند. بویه‌یان، سامانیان و غزنویان در این بین بیشترین تلاش را برای باززنده‌سازی فرهنگ پیش از اسلام نمودند. پس از سقوط سامانیان، حکمرانان اصلی ایران، غزنویان در شرق و آل بویه در غرب بودند (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۰). سلسله‌های ایرانی‌نژاد سه نوع بودند: برخی مثل آل زیار و شاهان مسلمان شده مازندران در شمال ایران، نماینده احیای حکومت ساسانی و سنت واقعی زرتشتی بودند؛ حکمرانان زیدی گیلان و صفاریان^۵ بودند که به جناح رسمی تسنن خلافت تعلق نداشتند بلکه وابسته به جناح تشیع و یا فرقه‌های التقاطی بودند که نفوذ زیادی در بین توده‌های ایران داشتند؛ سلسله‌هایی

^۵ طاهریان نشانه‌ای از جدایی طلبان ایرانی بودند اما نه نمونه‌ای بارز از آنان (مورگان، ۱۳۷۴: ۲۸). تنها سکه شناخته شده‌ای که صفاریان در ری زده‌اند تاریخ ۲۶۲ ه.ق/۶-۸۷۵ م. دارد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

آیا تبه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۳۵

که در توسعه تاریخ‌نگاری ایران اهمیت زیادی دارند و از زبان فارسی بهره می‌گرفتند که مهم‌ترین آنها سلسله سامانی است. آنها وابسته به تسنن بودند و ظاهراً از خلفا تبعیت می‌کردند (اشپولر، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۲). بین سال‌های ۹۴۵-۹۳۴ م. ۳۳۴-۳۲۲ ه. ق سه برادر آل‌بویه خود را در شهرهای شیراز، ری و بغداد مستقر ساختند. ایشان پس از عضدالدوله دیلمی اداره شیراز را در سال ۱۰۶۲ م. ۴۵۴/ ه. ق از دست دادند (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۲). در دوره آل‌بویه کوششی آگاهانه برای جذب و انتقال میراث فکری تمدن ایران باستان انجام گرفت و مقصود از رنسانس اسلامی که به این دوره اطلاق شده است، اشاره به احیای معارف و ادب قدیم و رشد فرهنگی در مهد تمدن اسلامی است نه نوزایی یا احیای خود اسلام. بنیان اصلی این نوزایی یک انسان‌گرایی فلسفی بود که میراث علمی و فلسفی دوران باستان را شعار و آرمان فرهنگی و آموزشی خود قرار داد (آزاد، ۱۳۸۱: ۳۷).

برای نخستین بار در تاریخ اسلام دودمان ایرانی آل‌بویه توانست بر بخشی از ایران فرمانروایی کند (فرای، ۱۳۸۵: ۲۱۷). دوره آل‌بویه تجربه جدایی از سلطه بی‌واسطه خلافت عباسی در پرتو نهضت تشیع برای مردم ایران بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۵۰۹). شکل دولتی را که آل‌بویه پی افکندند می‌توان خودکامگی نظامی توصیف کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۱۸). بویه‌یان رقیب سیاسی اسماعیلیان شیعی مذهب فاطمی بوده و با آنها از در مخالفت و دشمنی درآمدند (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۵۳). بنیان‌گذار آل‌بویه علی بن بویه دیلمی، ملقب به عمادالدوله و برادرزاده اش فناخسرو بن حسن معروف به عضدالدوله استعداد خود را برای بازسازی یک وحدت از دست‌رفته قرن‌های دور نشان دادند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۱۷). در واقع آل‌بویه با تصرف بغداد، اتحاد سیاسی ایران و عراق را احیا کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۷۷). استقرار حسن بن بویه در اصفهان و غلبه وی بر ری موجب استحکام موضع آل‌بویه در جبال گشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۲۴). رکن‌الدوله بویه‌ی سال ۳۳۱ ه. ق/ ۹۴۳ م. ری را فتح کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۸۴) در سال ۳۳۲ ه. ق ابوالحسین احمد، پسر بویه، به عراق حمله کرد و شکست خورد؛ وی در روز شنبه یازدهم جمادی‌الآخر سال ۳۳۴ ه. ق از دروازه شماسیه در بغداد نزد خلیفه رفت و با او بیعت نمود؛ خلیفه به او خلعت پوشانید و او را به معزالدوله، برادرش علی را به عمادالدوله و برادرش حسن را به رکن‌الدوله ملقب گردانید و دستور داد لقب‌ها و کنیه‌های ایشان را بر درهم و دینار ضرب کنند (فقیهی، ۱۳۷۸: ۸-۲۷). نوح بن نصر سامانی در سال ۳۳۳ ه. ق مدتی ری را متصرف شد تا اینکه رکن‌الدوله دوباره به سال ۳۳۵ ه. ق بر ری چیره شد (صدیقیان، ۱۳۸۹: ۲۷). رکن‌الدوله به دو شرط پسرش را نامزد جانشینی خود کرد: حکومت وی بر ری و همدان غیرمستقیم باشد زیرا باید ری به پسر دومش فخرالدوله و همدان به پسر سومش مؤیدالدوله برسد؛ اما هر دو

شاهزاده باید امیرالامرای عضدالدوله را به رسمیت شناسند. به عبارتی دیگر عضدالدوله تنها می‌بایست بر فارس اعمال قدرت مستقیم می‌کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۲). عمادالدوله در جمادی‌الآخر سال ۳۳۸ ه.ق در ۵۹ سالگی بدرود حیات گفت (فقیهی، ۱۳۷۸: ۳۰). عمادالدوله علاقه‌مند بود که امپراتوری آل‌بویه را به نحوی پی‌افکند که بتواند سیر آینده‌اش را با سیاست‌های دوران‌پیشانه شکل بخشد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۲۶). در سال ۳۵۶ ه.ق معزالدوله از دنیا رفت و پسرش بختیار، عزالدوله زمام امور را به دست گرفت (فقیهی، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۴). در سال ۳۶۴ ه.ق عضدالدوله به بغداد رسید. عضدالدوله در عراق بناهای زیادی از خود به یادگار گذاشته از جمله بسیاری از عمارات بغداد را که خراب‌شده بود تعمیر کرد و بر مشاهده شهدای کربلا و قبر امیرالمومنین علی گنبد و بارگاه ساخته و در بغداد به انشاء بیمارستان عضدی و بنای آب‌انبارها پرداخته است (اقبال آشتیانی و عاقلی، ۱۳۷۸: ۱۵۲). خلیفه یکی از پسران رکن‌الدوله را به سال ۳۶۴ ه.ق به فخرالدوله ملقب کرد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۰). اصفهان، همدان، ری، طبرستان و گرگان تحت حکومت مؤیدالدوله برادر امیرالامرا بود (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۴). رکن‌الدوله در محرم سال ۳۶۶ ه.ق درگذشت و پسرش مؤیدالدوله در ری به جای او نشست (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۹). عضدالدوله در سال ۳۶۶ ه.ق دوباره به عراق لشکر کشید و عزالدوله را شکست داد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۳). عضدالدوله دیلمی در سال ۳۶۹ ه.ق/۹۸۰ م. طبرستان را از قابوس بن وشمگیر گرفت (فرای، ۱۳۸۵: ۱۸۷). در همین سال ۹۸۰ م. ۳۶۹/ه.ق شجره‌نامه‌ای کامل از ساسانیان برای خاندان بویه تهیه شد و عضدالدوله بر روی سکه‌هایش خود را شاهنشاه خواند (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). تا تابستان سال ۳۶۹ ه.ق/۹۸۰ م. جنگ‌های عضدالدوله در معنی پایان گرفت. وی که در این هنگام پادشاه امپراتوری‌ای بود که وسعت آن به مراتب بیش از مجموع وسعت امپراتوری آل‌بویه در گذشته بود و طول و عرض امپراتوری‌اش از عمان تا کرانه دریای خزر و از کرمان تا سرحدات شمالی سوریه می‌رسید، از همدان به بغداد بازگشت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۴-۲۳۳). در سال ۳۷۱ ه.ق/۹۸۱ م. مؤیدالدوله، برادر عضدالدوله گرگان را نیز از دست امیر زیاری بیرون کرد و قابوس و فخرالدوله به نیشابور گریختند (فرای، ۱۳۸۵: ۱۸۷). عضدالدوله در روز هشتم شوال ۳۷۲ ه.ق چشم از جهان فرو بست (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۴). مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲ ه.ق باعث شد وحدت از میان برود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۹۹). از دیلمان هیچ پادشاهی بیدارتر و بزرگ‌تر و پیش‌بین‌تر از عضدالدوله نبوده است (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲-۱۰۱). بزرگ‌ترین دستاورد عضدالدوله آن بود که وی یکسره مساعی پدرش را در جهت وحدت امپراتوری دنبال کرد. وی در این راه موفقیت زیادی به دست آورد اما نتوانست شالوده‌های دیرپا و استواری برای آن پی‌ریزی کند. دوران فرمانروایی او و پدرش

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۳۷

نه تنها از لحاظ سیاسی بلکه از حیث فرهنگی نیز باید عصر طلایی امپراتوری آل بویه به شمار آورد (فرای، ۱۳۸۵: ۶-۲۳۵). همچنین ابومنصور مویدالدوله در شعبان ۳۷۳ در گرگان درگذشت و فخرالدوله زمام امور را به دست گرفت (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۱). در قلمروی آنها نصاری و یهود در جبال و اهواز، مجوس در فارس و کرمان و صابئین در اهواز بودند و در اقامه مراسم خویش آزادی داشتند و در مقابل جزیه و خراج در ذمه حمایت مسلمین بودند (قدیانی، ۱۳۸۲: ۲۶۳). هنگامی که فتنه‌ای خانگی میان مسلمانان و زرتشتیان در شیراز بروز کرد و خانه‌های زرتشتیان توسط مسلمانان ویران شد، عضدالدوله به گوشمالی شدید دست‌اندرکاران این واقعه فرمان داد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۹). بعد از عضدالدوله فرمانروایان آل بویه اکثراً دچار نفاق داخلی بودند (گارثویت، ۱۳۹۱: ۲۳۷).

در ربیع‌الآخر سال ۴۲۰ ه. ق محمود غزنوی به ری رسید (فقیهی، ۱۳۷۸: ۵۴) و مجدالدوله اسپه سپاه محمود شد، تعداد زیادی کتاب سوزانده شد و دانشمندان به دار آویخته شدند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۹۰-۴۸۹). محمود به بهانه پاک کردن جبال از باطنیه کافر و مبتدعان مفسد تحت حکومت مجدالدوله دیلمی، شیعیان غالی و آرای معتزلی را قتل عام و کتب بسیاری را به بهانه نشر رفض و الحاد به کام آتش انداخت. با فتح ری راه هجوم به آذربایجان و مغرب ایران هموار شد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۵۵). پس از مرگ فخرالدوله حکومت ری به سستی نهاد (کیانی، ۱۳۷۴: ۳۷۸). کتاب‌ها به بهانه اینکه متضمن فلسفه و مذهب معتزله و اهل نجوم است به آتش کشیده شد و باقی مانده اندکی هم به غزنه فرستاد (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۱۵۵). در سال ۴۴۷ ه. ق طغرل سلجوقی بر بغداد چیره شد و ملک رحیم را دستگیر و در قلعه تبرک ری زندانی کرد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۶۲). ملک رحیم آخرین امیر آل بویه در سال ۴۵۰ ه. ق در قهندز ری در اسارت درگذشت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۶۲).

دعوی انتساب به پادشاهان قدیم در نزد آل بویه قبل از عهد عضدالدوله به نحو جدی مطرح نشد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۱۸). ابواسحاق صابی نخستین کسی بود که برای آل بویه نَسَب ساخت (فقیهی، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۴). ابوریحان بیرونی نَسَب آنها را به نقل از صابی از نسل ساسانیان می‌داند (بیرونی، ۱۳۷۷: ۶۲-۶۱). قلسقندی نَسَب آل بویه را به یزدگرد می‌رساند و مقریزی جد اعلائی آنها را بهرام گور می‌داند (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۵). برخی این نَسَب‌نامه را رد می‌کنند (ابن طقطقی، ۱۳۵۰: ۳۷۸) و تعدادی آن را جعلی می‌شمارند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳/۶۱۵).

هنر ایران در قرون اولیه دوران اسلامی

اعراب سرانجام ایران را تصرف کردند اما دیری نپایید که دریافتند ایران برایشان لقمه بزرگی است.

هویت ایرانی و زبان فارسی باقی ماندند (مورگان، ۱۳۷۴: ۲۱). خلفای اموی بخصوص به اتخاذ و تطبیق روش‌های اداری و حکومتی یونانیان و ایرانیان که اینک اعراب جایشان را گرفته بودند توجه داشتند و در دوره‌های اخیر حکومت بنی‌امیه بعضی از فنون و آداب مملکت‌داری ساسانیان در دستگاه‌های حکمرانی آنان رواج یافت و این کاری بود که در دوره عباسیان سرعت بسیار گرفت (بوسورث، ۱۳۷۱: ۲۱). وضعیت خلفا بیشتر متأثر از پیشینیان ایرانی خود بود (مورگان، ۱۳۷۴: ۲۵). شعری از یزید سوم حدود ۱۲۶ ه.ق/ ۷۴۴ م. ریشه‌های این تأثیر و تأثرها را تا حدودی روشن می‌سازد. وی که پسر شاهزاده خانمی ایرانی‌تبار بود سروده: من پسر کسرایم و پدرم مروان است/ قیصر پدربزرگ من است و پدربزرگ [دیگر] م خاقان است (گرابار، ۱۳۷۹: ۲-۵۱). ایرانیان اگرچه مسلمان شدند اما هرگز عرب نشدند (مورگان، ۱۳۷۴: ۲۲). حاکمان مسلمان همچنین در سیستم درباری تحت تأثیر ایرانیان بودند. پادشاهان ساسانی تشریفات درباری مفصلی داشتند که بعدها حاکمان اوایل دوره اسلامی یعنی سلسله‌های اموی و عباسی به‌طور گسترده‌ای از آن تقلید کردند (ایروین، ۱۳۸۹: ۳۹). اشکال و مضامین هنری در اوایل دوره اسلامی تا حد زیادی تحت تأثیر هنرهای امپراتوری بیزانس و ساسانی بود و باید به‌عنوان ادامه هنرهای امپراتوری بیزانس و ساسانی در نظر گرفته شود (ایروین، ۱۳۸۹: ۳۶).

بعد از شکست سپاهیان ایران از اعراب زندگی روزمره، حکومت محلی و حتی برخی هنرها مطابق معمول و همچون گذشته تا مدت زیادی ادامه یافت و عناصر بنیادی فرهنگ ساسانی در چارچوب تازه‌کار خود را دنبال کرد (پیمان، ۱۳۷۹: ۲). وزیران ایرانی برای انتشار روش‌های ایرانی در شهرهای اسلامی در کارهایی که پیش از آن خود اعراب انجام نمی‌دادند همت گماشتند. این امر باعث شد که فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی در بین شهرها برتری یابد (علام، ۱۳۸۶: ۴۶). مسجد جامع فهرج از قرن اول ه.ق (کیانی، ۱۳۷۷: ۴۱)، مسجد شوش از اواخر قرن اول ه.ق (زمانی، ۲۵۳۵: ۶-۸۵)، مسجد تاریخانهٔ دامغان از قرن دوم ه.ق (زمانی، ۲۵۳۵: ۹۶؛ کیانی، ۱۳۷۷: ۴۲)، آرامگاه اسماعیل سامانی در بخارا از قرن سوم ه.ق (زمانی، ۲۵۳۵: ۹۶) پس از ورود اسلام به ایران ولی با الهام از معماری ایران دورهٔ ساسانی ساخته شده‌اند (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴). تأثیری که یادمان‌های تیسفون در ۶۳۷ م. بر مهاجمین مسلمان گذاشت به‌وضوح در نوشته‌های طبری و... آمده است (کیل، ۱۳۸۱: ۵۴). به نظر می‌رسد که تحول سبک بنای قصرها نظیر بنای مسجدها بیشتر مدیون مبانی و اصول معماری رایج در عراق و ایران است تا هنر یونانی رایج در سوریه (هوک و مارتن، ۱۳۷۵: ۴۲). ساسانیان قوس بیضی را فراوان به کار می‌برده‌اند و کاخ اخیضر خصوصیت ساسانی داشت. در واقع تا

هنگامی که به طور یقین معلوم نشده بود که یکی از اتاق‌های همکف ساختمان مسجد بوده است، این بنا را از دودمان ساسانی می‌پنداشتند؛ این کاخ به طور یقین باید به سال ۱۵۶ ه.ق تعلق داشته باشد (تالبوت رایس، ۱۳۸۱: ۳۲). تاق ساده آهنگ در شیوه خراسانی^۶ باب بود (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۳). جوسق الخاقانی سامره (۴۱-۸۳۳ م. ۱۹-۲۱۱ ه.ق) به دست خلیفه معتصم بنا شد (تالبوت رایس، ۱۳۸۱: ۳۳). سبک نسبتاً سنگین نقاشی‌ها و تسلط رنگ‌های قرمز و آبی روشن در آن ساسانی بوده است (تالبوت رایس، ۱۳۸۱: ۳۴). همچنین گچ‌بری‌ها در کاخ‌ها و خانه‌های دیگر شباهت بی‌بدیلی با نمونه‌های ساسانی دارد (تالبوت رایس، ۱۳۸۱: ۳۴). از طرف دیگر خلفای عباسی برای برپاداشتن پایتخت‌های جدیدشان از فرمانروایان ساسانی پیروی می‌کردند (علام، ۱۳۸۶: ۴۶). بغداد در سال ۱۴۵ ه.ق که همانند فیروزآباد با طرحی مدور ساخته شد (مورگان، ۱۳۷۴: ۲۴). متأسفانه هیچ‌یک از محل‌های قدیمی‌تر از بغداد که مدورند حفاری نشده و اطلاعات مکتوب مناسبی در این مورد که آیا ترکیب داخلی آنها به طریقی شباهتی به بغداد داشته است یا خیر وجود ندارد (گرابار، ۱۳۷۹: ۷۶). خلیفه ابوجعفر منصور بنای پایتخت جدیدش در بغداد را به یک مهندس ایرانی واگذاشت که نقشه‌ای به شکل دایره کامل دارد (علام، ۱۳۸۶: ۴۶). به نظر می‌رسد در زمان پارتیان مرسوم بوده که اقامتگاه فرمانروا را نه درون شهر که به فاصله‌ای دورتر بسازند (هوف، ۱۳۹۲: ۵۳). مشهورترین نمونه، پایتخت قدیم پارتیان، نسا است که میتردات کُرت، تختگاه شاهی با تجهیزات کامل دفاعی، نسای قدیم امروزی، در حدود ۵ کیلومتری شهر قدیم‌تر در آن قرار دارد و نسای جدید نامیده می‌شود زیرا در دوره اسلامی دیرزمانی آباد بود (همو، ۱۳۹۲: ۵۴). اینکه جدا بودن اقامتگاه فرمانروا از شهر قاعده‌ای کهن در حکومت شرقی بوده است با این سخن سفیر بیزانس به دربار منصور [خلیفه عباسی] تأیید می‌شود که ضمن انتقادهای دیگر، خرده گرفت که خلیفه برای خود کاخی در وسط شهر نوساز مدور مدینه‌السلام ساخته است؛ زیرا برای فرمانروا نامناسب و دست‌وپاگیر است که در میان مردم و پیش چشم آنان حکومت و زندگی کند (Lassner, 1970: 57-58). موقعیت کاخ قلعه اردشیر، دور از شهر، در راه ورود به دشت، بسیار شبیه به موقعیت شاه‌نشین، اقامتگاه احتمالی او در دارابگرد است (هوف، ۱۳۹۲: ۵۷). قلعه شاه‌نشین دارابگرد شامل استحکاماتی است مجهز بر بالای تلی بلند در کنار کوهپایه‌های شمالی (همو، ۱۳۹۲: ۵۳). همچنین قلعه فیروزآباد در بلندترین نقطه قرار دارد (همو، ۱۳۹۲: ۵۶). عباسیان با پیروی از روش شاهان ایران از سقف‌های دوپوشه بهره می‌جستند و بام

^۶ شیوه خراسانی در سده نخست ه.ق پدید آمد و تا سده چهارم ادامه یافت (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۳۴).

تابستانگاه خود را روزانه با گل می‌اندودند؛ گل مرطوب گرما را جذب می‌کرد و هوا را خنک نگه می‌داشت. منصور خلیفه عباسی به روایتی نخستین بار در تاریخ عباسیان به این شیوه دست زد (احسن، ۱۳۸۰: ۲۲۲).

اما در قرن سوم و چهارم ه.ق تحولی در هنر اسلامی رخ داد. رستاخیز فرهنگی - تمدنی قرن سوم و چهارم ه.ق عکس‌العمل ناسیونالیسم ایرانی بر ضد اسلام نبود بلکه تحول موفقیتی برای نجات اسلام و رهانیدن آن از زمینه عربی و رسوم و آداب بدوی بود. از این راه که اسلام را به فرهنگی غنی‌تر و انطباق پذیرتر و جهانی‌تر از آنچه بود مبدل ساخت (هروی، ۱۳۸۲: ۶۲). یکی از مهم‌ترین دلایل عظمت و شکوه فرهنگی ایران را در فرایند شتابی می‌توان مشاهده کرد که ترکان را وابسته بدان کرد و آنها را به‌صورت هواداران پرشور فرهنگ ایرانی درآورد: ایران برای ترکان و زندگی آنها سرزمینی آرمانی محسوب می‌شد (اشپولر، ۱۳۸۸: ۱۴). هنرمندان مسلمان با تکیه بر عناصر هنری گذشته خود به‌ویژه هنر عصر ساسانی و با الهام از روح اسلامی، معماری ایران را رونق تازه‌ای بخشیدند و با ابداعات خود، معماری جدیدی را در این دوران بنیان نهادند (کیانی، ۱۳۸۱: ۳۹)، به‌نحوی که وقتی با دقت بناهای ساسانی را در کنار بناهای اسلامی مطالعه می‌کنیم از نظر طرح، مواد و فرم و حتی جزئیات و تزئینات، اختلاف زیادی نخواهیم یافت (ایمان‌پور، ۱۳۹۱: ۲۳). همچنین با فتوح عرب در ایران، صنعت بافندگی به‌هیچ‌وجه از میان نرفت و مؤلفان عرب اسامی کارگاه‌های بافندگی تَوَز، شَتا، ری و مرو را برای ما حفظ کرده‌اند (هوار، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

جایگاه ری

قدمت فعالیت‌های هنری ری بخصوص به عصری از آبادی و رفاه این شهر می‌رسد که هم‌زمان با حکومت اولین خلفای عباسی و دیلمیان فاتح است، هم آنها که بسیار در زیبایی این شهر کوشیدند. از آنجاکه ری در مسیر جاده شرق اقصی قرارگرفته بود به‌زودی ترقی کرد تا آنجا که با مراکزی همچون بغداد و سامره به رقابت برخاست (گدار و دیگران، ۱۳۷۱: ۱۹۵). با ظهور شیعیان زیدی در تبرستان، شمال ایران به تصرف آل‌بویه درآمد و طی دوره ۱۱۳ ساله خاندان فضل‌دوست ری دوران طلایی رشد و توسعه فیزیکی و علمی خود را تجربه کرد (سراحيان، ۱۳۹۳). آغاز شیوه رازی هرچند از زمان آل زیار در شمال ایران بوده ولی در دوره آل‌بویه در شهر ری پا گرفته و بهترین ساختمان‌ها در آن شهر ساخته شده‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۵۸). در دوره آل‌بویه شاهد بارزترین اقدامات برای برقراری یک پادشاهی ایرانی هستیم که پیوستگی فوق‌العاده و مستقیمی با سنن ساسانی داشت (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۴). بدین

معنی که در ویژگی سبک معماری آل بویه هنوز اقتدار و قواعد معماری ساسانی جلوه‌گری می‌کند به طوری که به سختی می‌توان معماری قرون اولیه معماری ساسانی را از یکدیگر تمیز داد (ایمان‌پور، ۱۳۹۱: ۲۳). برای نمونه، دروازه شگفت‌انگیز مسجد جورجیر اگر نخستین اثر سلطنتی آل بویه و اولین نمونه سردر مسجد در ایران باشد دارای تزئین پیچیده‌ای است (فرای، ۱۳۸۵: ۲۹۳). در میان بویه‌یان عضدالدوله بیش از دیگران در آبادانی قلمروی خویش کوشید؛ وی نهرها را پاک کرد و آب در آنها جاری ساخت؛ هر جا لازم بود پل ساخت و پل‌های شکسته را تعمیر و پل‌های کم‌عرض را وسعت داد؛ جسر بزرگ بغداد را به قدری عریض کرد که همچو خیابانی وسیع شد و در دو طرفش نرده قرار داد؛ به مالکان تنگدست از بیت‌المال قرض داد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۴۴). خاطره عشق به آبادانی و سازندگی، سیمای عضدالدوله را تا حدی یادآور چهره شاپور اول پادشاه ساسانی ساخت (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۲). ری در این آبادانی جایگاه خاصی داشت. در ولایات جبال مؤیدالدوله و فخرالدوله بناهایی به وجود آوردند و وزیر معروف آنها صاحب بن عباد، هم در ری و هم در قزوین عمارات جالب بنا کرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۱). توجه حکام از ری چیزی ساخت که در اعصار بعدی، سلطان طغرل بیک سلجوقی در انتخاب ری به‌عنوان پایتخت امپراتوری وسیع خود تردید نکرد (گدار و دیگران، ۱۳۷۱: ۱۹۵). کتابخانه‌های آل بویه در شیراز، ری و اصفهان از نمونه‌های شگفت‌انگیز زمان خود بودند (فرای، ۱۳۸۵: ۵۰۲).

گچ‌بری

در این میان گچ‌بری در بررسی هنرهای تزئینی دوره‌های مختلف می‌تواند راهگشا باشد. گچ‌بری مهم‌ترین تزئین معماری در دوره ساسانی بود (محمدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۹۹) و نقوش هندسی، گیاهی، حیوانی، انسانی و موارد دیگر با اصول و قاعده خلق گردید (زمرشیدی، ۱۳۹۳: ۲۱). گچ‌بری‌های دوره ساسانی سبکی واحد را نشان می‌دهد (روتز، ۱۳۸۷: ۶۶۶). پیکرتراشی با گچ در درجه اول در تزئینات داخلی به کار می‌رفت. این تزئین بسیار رنگین بود و هنری بود در حد فاصل بین نقاشی و برجسته‌کاری. بهترین نمونه این نوع پیکرتراشی قاب‌بندی‌هایی است با صحنه شکار گراز از چال‌ترخان در نزدیکی ری که امروزه در فیلا دلفیا قرار دارند و احتمالاً از آن خسرو دوم است (بوسایلی و شرآتو، ۱۳۸۶: ۷۷). گچ‌بری‌ها مسلماً رنگی بوده‌اند (هرمان، ۱۳۹۲: ۶۴). گچ‌بری‌های چال‌ترخان توسط گیرشمن به پیروزشاه (۴۸۴-۴۵۹ م.) تاریخ‌گذاری شده است. موضوعات عبارت‌اند از: نقش شاه که دو گراز به او حمله کرده‌اند؛ شاه که بر این دو حیوان پیروز شده است؛ و فرار دسته‌گرازان

(گیرشمن، ۱۳۹۰: ۱۸۷). گچ‌بری‌های بنای حاجی‌آباد نیز مانند گچ‌بری‌های دیگر بناهای ساسانی به دو گروه عمده پیکره‌ای و تزئینی تقسیم می‌شود. گچ‌بری‌های تزئینی خانه اربابی حاجی‌آباد به شکل گل و بته، طرح‌های هندسی یا عناصر تزئینی معماری هستند و پیکره‌های گچ‌بری به انسان، حیوان یا موجودات افسانه‌ای تعلق دارند. پیکره‌های انسانی به صورت نیم‌تنه‌اند یا تمام‌تنه در سه اندازه بزرگ، کوچک و متوسط و پیکره‌های تمام‌تنه چهار دسته‌اند: ۱. مجسمه‌های زن در اندازه بزرگ و ملبس، ۲. مجسمه‌های زن در اندازه کوچک و ملبس، ۳. مجسمه‌های برهنه زن و کودک، ۴. پیکره‌های حیوانات شامل شیر، عقاب و گاو نر. در دوره ساسانی گچ‌بری‌های قالبی بیش از گچ‌بری‌های حکاکی معمول بوده است و در درجه اول اهمیت قرار دارد. گچ‌بری‌کننده‌کاری فقط در یکی دو مورد در بنای حاجی‌آباد دیده شده است و گچ‌بری‌های قالبی در اندازه‌های مختلف و شکل‌های تزئینی و پیکره‌ای به کار رفته است. گچ‌بری‌های قالبی عمدتاً برای کارهای تزئینی استفاده شده است. از لحاظ ویژگی‌های سبکی، پیکره شاه و آزاده کوتاه‌تر و عریض‌تر از پیکره‌های سوارکار در پلاک‌های شکار گراز و سرهای آنها نیز دارای ابعاد بزرگ‌تر است که این نسبت‌های ناموزون، تاریخی دیرتر و هم‌زمان با یافته‌های گچ‌بری در خربه‌المفجر را بیان می‌کند (Hamilton, 1959: 154-5). به استثناء وجود رکاب، نسبت‌های قابل مقایسه‌ای بین این قطعات گچی و سوارکار خربه‌المفجر نشان داده شده است (Thompson, 1976: 18-20). مشخصات چهره شاه و آزاده در سرهای گچی کاخ اصلی چال‌ترخان و سرهای سنگی خربه‌المفجر دیده می‌شود (مرادی، ۱۳۸۳: ۲۴-۲۳). تاریخ احتمالی ساخت پلاک‌های گچی در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم میلادی (Thompson, 1976: 3-7) یعنی دوره امویان است (Hamilton, 1959: 154-5). مهم‌ترین نقوش گیاهی گچ‌بری ساسانی عبارت‌اند از: نخل (پالمت)، تاک و پیچک، گل نیلوفر (لوتوس)، میوه انگور، آکانتوس، گل چندپر (روزت)، نقش بلوط و نقش‌های استلیزه شده شبیه برگ انگور، نخل، کنگر و نیلوفر (مبینی و شافعی، ۱۳۹۴: ۵۳). تجربه هنرمندان ساسانی در گچ‌بری‌های تزئینی بعدها نیز از سوی معماران مسلمان ادامه یافت (ایروین، ۱۳۸۹: ۴۳). گچ‌بری‌های ری از اواخر ساسانی و یا اوایل اسلامی، مسجد بلخ از سده سوم ه.ق، کاخ افراسیاب نیشابور از سده سوم ه.ق یا شاید قدیمی‌تر (فرای، ۱۳۸۵: ۳۱۹) سیمره در ایلام از اوایل دوره اسلامی و بسیاری دیگر از بناها، نشانی از اهمیت این هنر در نزد ایرانیان در دوره اسلامی دارد. گچ‌بری دوره اولیه اسلامی تا حدود زیادی تحت تأثیر هنر دوره ساسانی است به حدی که در دوره آل‌بویه یک رنسانس هنری را شاهدیم. از این روی گاهی در تعیین قدمت آنها دچار سردرگمی خواهیم شد. گچ‌بری‌های برج رسکت، نیز آثار گچ‌بری نیشابور و مسجد جامع نایین تأثیر هنر ساسانی را تأیید

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۴۳

می‌کند (شیخی و آشوری، ۱۳۹۳: ۶۴). به‌طورکلی هنرهای کاربردی در دوران اسلامی دو راه مشخص و مجزای از هم را طی نموده‌اند: یک راه به دربار و راه دیگر در خدمت مذهب؛ هنر گچ‌بری درباری دنباله‌رو هنر زمان ساسانیان بوده است و هنر گچ‌بری مذهبی با توجه به پرهیز از شرک و بت‌پرستی و شبیه‌نگاری شکل گرفته و هنرمند سعی داشته خالق محسوب نشود (سجادی، ۱۳۷۴: ۲۰۰). ویژگی بارز هنر گچ‌بری اسلامی ایران در شکل‌گیری، رشد و تنوع بعدی و غنای تزئینات آن است که در نتیجه آن روند تحول آرایه‌های تزئینی در آثار معماری را در قالب‌های مختلفی همچون تزئینات گیاهی، هندسی و کتیبه‌نگاری می‌توان دید (یوسفوند و میری، ۱۳۹۵: ۳۷). در گچ‌بری دوران اسلامی از نقوش حیوانی، پرندگان و انسانی کمتر استفاده شده است (سجادی، ۱۳۷۴: ۲۰۲)؛ در واقع نقوش هندسی ساختار اصلی تزئینات را تشکیل می‌دهند. پیچیدگی، تکرار، تقارن و استفاده از نقوش نمادین در کنار قاب‌های تزئینی در اشکال هندسی متنوع از ویژگی‌های بارز و اصول حاکم بر نقوش هندسی این تزئینات است. تکرار هم در مورد تزئینات و نقوش اصلی رعایت شده و هم در مورد جزئیات طرح‌ها اعمال گردیده است (یوسفوند و میری، ۱۳۹۵: ۳۸).

گچ‌بری سامرا، قصر خربه‌المفجر، مسجد جامع نائین تداوم گچ‌بری ساسانی در هنر دوره اسلامی را به‌وضوح قابل پیگیری است (یوسفوند و میری، ۱۳۹۵: ۳۷). حمام کاخ اموی خربه‌المفجر نکاتی در پلان و نقوش دیوارها و کف‌های این کاخ نشان‌دهنده تلاش‌هایی آگاهانه جهت بازسازی یک تالار بار عام سلطنتی است که حتی در دوره اسلامی حضار را مبهوت خود می‌ساخته و احتمالاً تقلیدی از تاق کسری در تیسفون بوده است (کیل، ۱۳۸۱: ۵۴). هنرمندان صدر اسلام ایران از نقوش تزئینی به کار رفته ساسانی با تغییراتی چند بهره بردند و با حذف تصاویر جاندار (انسان و حیوان) نوعی تزئین اسلامی را شکل دادند (یوسفوند و میری، ۱۳۹۵: ۳۷). مجسمه‌های کاخ اموی خربه‌المفجر (کاخ هشام) به سه گروه -انسان و حیوان (خلیفه، زنان، شیر، اسب و...) -گل‌وبته‌ها و - موجودات خیالی (سیمرغ و اسب بالدار) و نیز ترکیبی از انسان و گیاه تقسیم می‌شوند (Targan, 1998: 93). در دوره سلجوقی همچنان نقش برگ‌کنگری، گل نیلوفر، تاک بجای برگ و آذین گل‌سرخ (کاتلی و هامبی، ۱۳۷۶: ۴۲) دیده می‌شود. نقوش گچ‌بری دره شهر را می‌توان در دو گروه هندسی و گیاهی طبقه‌بندی نمود (یوسفوند و میری، ۱۳۹۵: ۳۸). با توجه به نقش مایه‌های گچ‌بری‌های مکشوفه از تپه میل گویا آنها متعلق به دوره ساسانی نیست (تصاویر ۱۱ تا ۲۵).

نقاشی

در یک نقاشی‌های مکشوف از قصیر عمرهٔ اصول ساسانی منقوش که در سینی‌های نقره‌ای آن دیده می‌شود نمایان است (علام، ۱۳۸۶: ۷-۳۶). همچنین در نقاشی‌های الحیرالغربی نقاشی سوارکاری دیده می‌شود که ما را یاد پادشاهان ساسانی منقوش بر سینی‌های نقره‌ای می‌اندازد (علام، ۱۳۸۶: ۳۸). در کاخ‌های اموی قصر عمرا و مشاته نقوش انگور تداوم موضوع و سبک پیش از اسلام است (Targan, 1998: 95). روی ستون‌های مسجد جامع نائین (۳۴۹ ه.ق) نقش درخت انگور درهم بافته شده، در محراب برگ مو، نقوش انگور و در زیر تاق گل‌های ۱۲ پر با نقش ریزبرگ‌های کنگر و پالمت (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۰). در قصر المشتی عوامل ایرانی و یونانی به نحو درهم و مخلوطی در حجاری پرکار و شلوغی که بر روی سنگ کوارتز کهربایی رنگ انجام‌یافته سایه‌روشن چشمگیری را جلوه‌گر ساخته است (هوگ و مارتن، ۱۳۷۵: ۳۳).

سنت‌ها: مرداویدج^۷ شاهزاده گیلانی که دست‌نشانده برادران بویه بود و بعدها به ستیزه با آنها پرداخت، عید نوروز را جشن می‌گرفت، بر تختی زرین جلوس می‌کرد و تاجی به سبک ساسانیان به سر می‌گذاشت (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). رکن‌الدوله با نامیدن پسرانش به فناخسرو (عضدالدوله) و خسرو فیروز به سنت‌های ایرانی بازگشت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۷). در زمان عضدالدوله دیلمی اصلاحات اقتصادی زیادی برای بهبود معیشت مردم صورت گرفت به نحوی که ری جزء بزرگ‌ترین شهرهای منطقهٔ جبال شد (فدایی عراقی، ۱۳۸۳: ۵۹). آل‌بویه از عناصر «ایرانی بودن» در پادشاهی خود سود جسته (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳) و مدعی بودند که پادشاهی آنها پشت‌به‌پشت به ساسانیان می‌رسد؛ از این حیث نیز عضدالدوله با ازدواج‌های مقتضی و القاب مناسب به خود دادن، سیاست پدر را دنبال می‌کرد^۸. بویه‌پان با ضرب مدال و سکه‌هایی منقش به تصاویر مشابه شاهان ساسانی درحالی‌که تاج بر سر دارد و استفاده از خطوط پهلوی و جملاتی از آن دوران، سعی در یادآوری شکوه دورهٔ ساسانی داشتند تا بتوانند از این راه انتساب خود را به شاهان ساسانی ثابت کنند (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۶). عضدالدوله با ضرب سکه‌ای حدود ۳۵۰ ه.ق/۲-۹۶۱ م. در شیراز خود را «امیر عادل» خواند؛ این واژه ریشه در آداب ملوک عدالت‌پرور اعصار ماضی در ایران دارد و سه سال پس از ضرب این سکه «متنبی» شاعر نامدار در شیراز به دربار عضدالدوله بار یافت و در قصیده‌ای که در مدح امیر بویه‌ی سرود وی را شاهنشاه خطاب کرد (فرای، ۱۳۸۵: ۸-۲۳۷). این سکه او را با تاجی بر سر و عبارتی به

^۷ فرزندان بویه نخست در سپاه مرداویدج بن زیار از سلسله زیاریان به شهرت رسیدند (بوسورت، ۱۳۷۱: ۱۵۲).

^۸ وی در انتخاب نام برای فرزندش نیز تحت تأثیر این سیاست‌ها بود؛ شیردل نام پسر بزرگ عضدالدوله حدود سال ۳۴۹ ه.ق/۹۶۰ م. متولد شده و بعدها به شرف‌الدوله شهرت یافت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۷).

زبان پهلوی ساسانی «شوکت شاهنشاه افزون باد» نشان می‌داد (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). رکن‌الدوله همچنین آرمان احیای اشرافیت ایران را داشت و نشان یادبود سیمینی در سال ۳۵۱ ه.ق برای جشن فتح طبرستان در ری ضرب کرد (دریایی، ۱۳۸۷: ۱۸) که تصویر امیرالامرا به صورت امپراتوری ایرانی نقش شده و به پهلوی روی آن نوشته «شکوه شاهنشاه افزون باد»^۹ (کیانی، ۱۳۷۴: ۳۷۷؛ فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۶؛ صدیقیان، ۱۳۸۹: ۲۸). عضدالدوله پس از فتح کرمان سکه‌ای ضرب کرد که شباهت دقیقی با نشان یادبودی داشت که پدرش در سال ۳۵۱ ه.ق زده بود (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۸). در سال ۳۵۹ ه.ق سکه‌ای در فارس ضرب شد که عضدالدوله را با تاجی به شکل ساسانی و با عبارت «فر شاهنشاه افزون باد» و عبارت عربی «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» (کرمر، ۱۳۷۵: ۸۵-۸۳). همچنین در کتابی نام وی را شاهنشاه یاد کرده است. در سال ۳۶۵ ه.ق سکه‌ای در عمان ضرب شد که لقب «الملک‌العادل» بر آن نقش شده است. در سال ۳۶۹ ه.ق که رشته فتوحات وی خاتمه یافت در موقعیتی بود دستاوردهای خود را با اخذ لقب شاهنشاه که از آن پس روی سکه‌هایش نقش گردید کامل کند (فرای، ۱۳۸۵: ۲۳۸). مدالی از عزالدوله، شاه را سوار بر اسب نشان می‌دهد که بازی در دست راست و عقابی در دست چپ دارد و اسب او حیوانی شبیه به اژدها را لگدمال می‌کند. سازوبرگ اسب و کمر بند سواره با مروارید مزین شده است و شبیه اژدهایی است که اسب شاه را در پشت مدال لگدمال می‌کند و صحنه اعطای منصب اردشیر اول ساسانی در نقش رستم را به یاد می‌آورد (زمانی، ۲۵۳۵: ۱۷۹).

معماری

بناهای تاریخی فراوانی از حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام باقی مانده که برخی از آنها تا قرن‌ها پس از سقوط دولت ساسانی همچنان باقی ماندند؛ اینها علاوه بر آنکه گواهی بر شکوه ایران باستان بودند، الگویی برای معماران و هنرمندان دوران اسلامی به‌ویژه دوره آل‌بویه گردید (Busse, 1973: 49). می‌دانیم که رکن‌الدوله پرسشنامه‌ای به بغداد فرستاد و در آن درخواست کرد که توصیفی از شهر (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۱) و شرحی از شمار گرمابه‌های آن برای او تهیه کنند (از قرار معلوم جهت سنجش میزان جمعیت شهر؟). محتمل می‌نماید که او می‌خواست از شکوه بغداد که هرگز آن را ندیده بود باخبر گردد تا چیزی از آن را در ری و یا اصفهان پیاده کند (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۲). عضدالدوله محله جدید

^۹ به خط پهلوی «فر شاهنشاه افزون باد» نوشته شده است (دریایی، ۱۳۸۲: ۱۸).

بدون حصارى در شیراز ساخت و آن را «فناخسروگرد» نامید. ارگ شیراز و آب‌انبار قلعه اصطخر، نهر رکن‌الدوله، نیز قصرى نوساز در شیراز از ساخته‌های عضدالدوله محسوب می‌شوند همچنین او بر گرد مدینه برای جلوگیری از حملات قرامطه حصارى کشید (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۳). تمام ابنیه دیگری که عضدالدوله برآورده بود به‌منظور استفاده صلح‌جویانه بوده است یا برای مقاصد تجارى، کشاورزى، دینى یا جهت شکوه و سربلندى خود (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۳). عضدالدوله همچنین سدى در نزدیکی شمال شرقى شیراز بر روی رود کر ساخت و نام گور را به فیروزآباد عوض نموده و از آنجا که مرکز املاک شاهی وی محسوب می‌شده به بازسازی آن هم گماشت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۳). از دیگر کارهای او می‌توان از منارى در مسجد جامع سیرجان (مقدسى، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۸۶)، برپایى تاج‌آباد، آبادى ارجان، دستیابى به حق کشتیرانى در عمان، برپایى قصرى در کرمان، بهبودى وضع جاده‌های بین شیراز و بغداد، ساخت مسجد باشکوهى در بغداد نام برد (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۴-۲۴۵). خلیفه به آل‌بویه دستور داد که راه حج را آباد کردند و حوض‌ها در این راه ساختند به طوری که این راه کاملاً مناسب شد (بیهقى، ۱۳۸۲: ۳۹۴). در فعالیت‌های بناسازى عضدالدوله دو جریان متفاوت را می‌توان مشاهده کرد: یکى ساختن سدها و پل‌ها و بازارها که در خدمت مقاصد عملى بودند و به قصد کسب درآمد نباشده بودند و حال آنکه دیگر اقدامات وی از جمله بنای مساجد در جهت نیات آرامانى وی بود (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۵). وی در بغداد بیمارستان معروف عضدى را ساخت (فرای، ۱۳۸۵: ۲۴۸).

هرچند که بناهای بارو، نقاره‌خانه، زندان هارون، برج اینانج و قلعه طبرک به دوره آل‌بویه منسوب هستند (سراحيان: ۱۳۹۳) ولی به نظر می‌رسد این فخرالدوله بوده که در ری، قلعه طبرک^{۱۰} را توسعه داد و قلعه قدیم ری را نیز آباد کرد و با ابنیه تازه بیاراست. این قلعه بعدها به نام او فخرآباد خوانده شد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۱). مقبره او هم که به نام گنبد فخرالدوله یا گنبد شاهنشاه تا مدت‌ها بعد باقى ماند حاکی از علاقه آل‌بویه به ایجاد عمارت داشت. صاحب بن عباد در ری و قزوین ابنیهٔ عالى ساخت (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۱). شواهد باستان‌شناختى نیز گویای توسعه بناهای آل‌بویه در نزدیکی تپه‌میل و چال‌ترخان است: قلعه طالب‌آباد بنای مربعی به ابعاد ۱۱۰ × ۱۱۰ متر دارای اتاق‌ها، راهروها و آثار معماری به ارتفاع ۸ متر با خشت‌هایی با ابعاد ۱۲ × ۵/۴۲ × ۴۴/۵ با سفال‌های قرن ۵ و ۶ ه.ق است (Kowsari, 1976: 75). ۲ عدد سکه طلايى در تپه طالب‌آباد که نام فخرالدوله دیلمی بر

^{۱۰} فخرالدوله پس از ساخت قلعه طبرک درگذشت (جامع‌التواریخ: ۹-۶۸؛ تاریخ یمنی: ۱۰۹). فخرالدوله قلعه ری باستان را تعمیر کرد (معجم البلدان، ج ۳: ۸۵۵).

روی آن ضرب شده، به دست آمده است (صفی‌نژاد، ۱۳۴۱). همچنین روایت‌های تاریخی نشان می‌دهند چنین گوید که در شهر ری به روزگار فخرالدوله که «صاحب عباد وزیرش بود گبری بود توانگر که او را بزر جومید دیزو گفتندی. بر کوه طبرک ستودانی کرد از جهت خویش که امروز برجای است و آن را اکنون دیده سپاهسالاران می‌خوانند، بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است؛ و فراوان رنج دید و زر هزینه کرد بزر جومید تا آن استودان بدو پوشش بر سر آن کوه تمام کرد. مردی بود که محتسبی ری کردی نام او باخرآسان. آن روز که آن ستودان تمام شد به بهانه‌ای بر آنجا شد و بانگ نمازی بلند بکرد. ستودان باطل گشت. بعد از آن دیده سپاهسالاران نام کردند» (خواجہ نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۶-۲۲۵). پس از مرگ مؤیدالدوله، فخرالدوله از خراسان به سال ۳۷۳ ه.ق توسط صاحب بن عباد، وزیر بویه‌یان، فراخوانده شد و در ری به جای برادر نشست (صدیقیان، ۱۳۸۹: ۲۸). ابوطالب رستم، هنگام وفات پدرش، فخرالدوله، کودکی نابالغ بود. خلیفه القادر بالله (۳۸۸ ه.ق) ضمن ارسال خلعت، لقب مجدالدوله و کف‌الامه را به او عطا کرد. سکه‌ای مقارن با این احوال در ری به نام وی زده شد که نام بهاءالدوله داشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۴۸۴-۴۸۳). سال‌ها بعد اسپهبد ابوجعفر محمد بن وندرین باوندی در سال ۴۰۷ ه.ق/۷-۱۰۱۶ م. دستور داد بارگاهی که به میل رادکان معروف است را برآورند (فرای، ۱۳۸۵: ۱۸۹) که همچنان می‌توان در این بنا می‌توان ردی از فرهنگ ایران پیش از اسلام را به‌خوبی دید. رواق ستون‌دار در صحن غربی بنای تپه میل شباهت بسیار زیادی با تاریخانه دامغان دارد (تصاویر ۲۶ و ۲۷). این شباهت وقتی جالب‌تر خواهد شد که در فن ساخت نیز شباهت‌هایی بین آن دو دیده می‌شود (تصاویر ۲۸ و ۲۹). بررسی سفال‌های مکشوفه از کاوش‌های باستان‌شناختی تپه میل نیز مؤید این است که بنا در قرن ۳ تا ۵ هجری قمری بر پا بوده است (تصاویر ۳۰ تا ۳۵).

فلزکاری

فلزکاری (تصاویر ۳۶ تا ۴۰) به‌شدت پیرو شیوه‌های کهن و بسیار شبیه به آثار دوره ساسانی بود (زمانی، ۲۵۳۵: ۱۶۷). ابونواس، شاعر حدود ۸۱۳-۷۴۷ م. پادشاه ساسانی، خسرو اول را چنین توصیف کرده: «بیابید جام طلایی ایران را که با تصاویر رقاصان آراسته‌شده دست‌به‌دست بگردانیم؛ خسرو در میان و در کناره‌ها؛ آهوان که توسط سواران کماندار تعقیب شده‌اند»، این توصیف گویا از روی صحنه بشقابی ساسانی شده است (اپروین، ۱۳۸۹: ۴۰). ساخت ظروف فلزی طلا و نقره با اینکه از دیدگاه اسلام مکروهیت دارد ولی در سده ۴ و ۵ ه.ق به تقلید از نقوش ساسانی ادامه یافت (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۳). مقارن پایان عصر اموی مسکوک نقره در شهرهای بزرگ خوزستان، فارس، جبال و خراسان همچون

ری اصطخر، همدان و مرو و... رواج نداشت و عباسیان تولید درهم را در آنجا از سر گرفتند. سه واحد ضرابخانه در جبال شامل ری، شق التیمره، ماه بصره یا نهاوند قدیم بود (فرای، ۱۳۸۵: ۳۱۹).

ویژگی‌های آتشکده در دوره ساسانی

آتشکده‌های دورهٔ ساسانی دارای سه مرحله‌ی معماری بوده که هر مرحله از آن ویژگی‌های خاص خود را دارا بوده است. با بررسی آتشکده‌ها در اوایل دوره ساسانی (تصویر ۴۰، الف) مشخص شد که: ۱. تمام آنها به شکل مربع و با چهار ورودی در هر ضلع، به چارتاق معروف هستند؛ ۲. تمام آنها در جهات فرعی ساخته شده‌اند؛ ۳. تمام آنها دارای راهروی طواف در پیرامون هستند؛ ۴. بر فراز آنها گنبدی بر روی چهار جرز قرار می‌گرفته است. ۵. در بیش‌تر آنها می‌توان اتاق‌هایی وابسته به بنا را تشخیص داد (کنارسیاه، فراشبند، نگار، کوه‌خواجه، تخت سلیمان و بیسپور) و در شمار اندکی از آنها این الحاقات، مربوط به مراحل بعدی هستند (شیان، برخی از اتاق‌های کنارسیاه) و در برخی دیگر اثری از الحاقات به بنا نمی‌توان یافت (زرشیر) یا آن‌که داشته و محقق به ته رنگ آن توجه نکرده است. ۶. تمام آنها کاربری مذهبی داشته و به استثناء یک نمونه که احتمال داده‌اند کلیسا است، بقیه آتشکده‌هایی از اوایل دوره ساسانی‌اند.

همچنین، می‌توان با بررسی آتشکده‌های میانهٔ دورهٔ ساسانی (تصویر ۴۰، ب) به نکات زیر اشاره کرد: ۱. تمام آنها در جهات فرعی قرار دارند؛ ۲. راهروی طواف از پیرامون بنا حذف شده است؛ ۳. از شکل چهارتاق به اتاق چلیپایی تغییر شکل داده‌اند؛ ۴. معمولاً از درگاه شرقی امکان دسترسی به درون بنا ممکن بوده است (بندیان، تُرنگ‌تپه، شیان) و گاهی از غرب (حاجی‌آباد دارابگرد) و نیز گاهی از جنوب (PD و B تخت سلیمان)؛ ۵. معمولاً درگاه یا درگاه‌هایی از درون اتاق چلیپایی به اتاق‌های مجزای دیگری راه می‌یافته است؛ ۶. در نمونه‌های بزرگ‌تر همچون بندیان درگز و تخت سلیمان، حد فاصل بین آتشکده و فضاهای خارجی برای آن‌که بلافاصله از بیرون به محوطهٔ مقدس آتشکده وارد نشوند، یک اتاق مستطیل شکل قرار دارد که در نمونهٔ حاجی‌آباد احتمالاً به صورت راهرویی بوده است؛ ۷. کاربری تمام آنها آتشکده است؛ ۸. احتمالاً آتشدان در مرکز اتاق چلیپایی قرار می‌گرفته است؛ همچون بندیان درگز و میل حرم. ۹. کاربری یکی از اتاق‌های جانبی به عنوان «معبد آناهیتا» بوده است (همچون تالار ستون‌دار تخت سلیمان؛ تالار ستون‌دار بندیان درگز و اتاق ۱۱۴ در حاجی‌آباد).

درنهایت، می‌توان در مورد آتشکده‌های اواخر دورهٔ ساسانی (تصویر ۴۰، ج) اظهار داشت که: ۱- این آتشکده‌ها نیز در جهات فرعی قرار دارند؛ ۲- ایوان به‌عنوان عنصر تازه‌ای در معماری آتشکده به

معماری بنا افزوده شد؛ ۳- احتمالاً راهروی طواف دوباره در پیرامون بنا شکل نگرفت؛ ۴- نقشه ساختمان دوباره از چلیپایی شکل درون‌گرا به حالت چهارتاقی برونگرا درآمده است. پراکندگی وسیع آتشکده‌های زردشتی در سراسر ایران سبب شد سبک معماری این بنای چهارضلعی گنبددار که خاص ایران بود برای آرامگاه‌های دوره اسلامی ایران که طرح مشابه دارند، سرمشق آشکاری قرار گیرد (کریمان، ۱۳۴۵، ج ۱: ۳۴۵؛ براند، ۱۳۸۶: ۷۰). احتمالاً رشد آیین تشیع در دوره آل‌بویه نقطه اوج ایجاد بناهای باشکوه آرامگاهی، افزودن محراب، تبدیل مدفن به عبادتگاه، متأثر از معماری آتشکده‌های ساسانی بوده باشد (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۶).

برآیند

به نظر می‌رسد حکومت عامل اصلی شکل‌گیری بنای موسوم به تپه‌میل بوده است و گویا این بنا توسط یکی از حاکمان شکل گرفته است. حکومت برای ساخت‌وساز و آبادانی پس از استقرار و شکل‌گیری نیاز به سرمایه‌های کافی همچون درآمدهای مالیات سرانه، خراج و... دارد. پس برای ایجاد بناهای مهم حکومتی علاوه بر بودجه به زمان کافی همراه با امنیت داخلی نیاز است. بررسی حکومت‌های چهار قرن اولیه ه.ق به ما نشان می‌دهد که یکی از گزینه‌های بسیار محتمل برای این مهم البته حکومت بویه‌یان است. آل‌بویه توانست با ایجاد امنیت و تولید ثروت نشانه‌هایی از فرهنگ و هنر ایران باستان را در آثار خود به نمایش بگذارد. هرچند طاهریان و سامانیان رنسانس ایرانی را آغازیده بودند ولی این تنها در دوران مجدالدوله و پسرش عضدالدوله دیلمی بود که شرایط ظهور هنری ایرانیان در معماری با شباهت بسیاری که به هنر ساسانی داشت مهیا شد. دلیل این مدعا بنای مشهور سنگی سروستان در فارس است. تا مدت‌ها تصور بر این بود که این بنا کاخی از دوره ساسانی و مربوط به مهرنرسه وزیر بهرام پنجم است ولی اکنون با تحقیقاتی که توسط لیونل بی‌پر صورت گرفته می‌دانیم که این بنا آتشکده‌ای از دوره زمامداری عضدالدوله دیلمی، حاکم مقتدر آل‌بویه است. گویا همان شباهت‌های معماری دوره آل‌بویه با معماری دوره ساسانی که محققین را در تاریخ‌گذاری بنای سروستان گمراه نموده بود در تپه‌میل نیز ظاهر شده است. دانستیم که آتشکده‌های دوره ساسانی در سه مدل در سه فاز زمانی ساخته شده‌اند که طرح بنای تپه‌میل شبیه هیچ‌کدام آنها نیست. با این وصف کاربری دیگری برای بنای تپه میل باید مطرح نمود ولی به احتمال قریب به یقین نمی‌توان آن را در زمره آتشکده‌ها طبقه‌بندی نمود.

۱. در یک طبقه‌بندی اولیه می‌توان نقوش گچ‌بری به‌دست‌آمده از بنای موسوم به تپه‌میل را به دو

گروه عمدهٔ هندسی و گیاهی طبقه‌بندی کرد. در واقع شاکلهٔ اصلی تزئینات گچ‌بری عمومی در دوران اسلامی را نقوش هندسی و گیاهی تشکیل می‌دهد (گچ‌بری‌های سیمره از قرون اولیه اسلامی تا مسجد جامع نائین از قرن چهارم ه.ق مؤید این مطلب است). این برخلاف دسته‌بندی نقش‌مایه‌های گچ‌بری ساسانی است که نقوش انسانی و حیوانی نیز در کنار نقوش هندسی و گیاهی از جایگاه خاصی برخوردار است.

۲. از یک سو فن چیدمان آجر در معماری بنای موسوم به تپه‌میل به صورت خفته‌وراسته است که این فن در معماری بنای تاریخانهٔ دامغان از قرن سوم ه.ق دیده می‌شود. از سوی دیگر هر چند ابعاد آجر را نمی‌توان به‌تنهایی عامل دقیقی برای تاریخ‌گذاری محسوب نمود ولی در کنار دیگر شاخصه‌ها می‌تواند به ما کمک شایانی نماید. ابعاد آجرهای ساسانی نیز از یک استاندارد خاص تبعیت می‌کند که در بنای موسوم به تپه‌میل متفاوت با آن استاندارد است.

۳. پلان به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین سرنخ‌ها در شناخت کارکرد بنا است. پلان آتشکده‌ها در دورهٔ ساسانی مشخص شده است ولی پلان بنای موسوم به تپه‌میل به هیچ‌کدام از مدل‌های سه‌گانهٔ آتشکده در دورهٔ ساسانی شباهتی ندارد.

۴. بررسی تاریخچهٔ ری نشان می‌دهد در ادوار اسلامی و پیش از دورهٔ سلجوقی، تنها در دورهٔ آل‌بویه به‌خصوص توسط فخرالدوله بیشترین بناها در آنجا ایجاد گردید.

۵. رعایت سنت‌های فرهنگی و اصول هنری آل‌بویه از دورهٔ ساسانی باعث شد معماری، گچ‌بری و مدال‌هایی مشابه سبک ساسانی تولید گردد.

۶. آتشکده‌ای از دورهٔ آل‌بویه در سروستان موجود است که پیشتر تصور بر این بود کاخی از دورهٔ ساسانی است. بنای سروستان مدلی از آتشکده در دوره را به ما عرضه می‌کند که با بنای تپه‌میل متفاوت است.

با این وصف، به نظر می‌رسد بنای موسوم به تپه‌میل آتشکده‌ای از دورهٔ ساسانی نیست بلکه یک بنای حکومتی از دورهٔ آل‌بویه بوده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

آزاد، میترا، ۱۳۸۱، معماری ایران در قلمرو آل‌بویه، تهران: کلیدر.

احسن، محمد مناظر، ۱۳۸۰، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

اذکایی، پرویز، ۱۳۹۲، درگزین تا کاشان، کاشان: سوره تماشاء، چاپ دوم.

اشپولر، برتولد، ۱۳۸۴، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

اشپولر، برتولد، ۱۳۸۸، «تکوین تاریخ‌نگاری ایران»، ترجمه یعقوب آژند، در: تاریخ‌نگاری در ایران، تهران: گستره، چاپ دوم

اعظمی، زهرا و محمد علی شیخ‌الحکمایی، طاهر شیخ‌الحکمایی، ۱۳۹۲، «مطالعه تطبیقی نقوش گیاهی گچ‌بری‌های کاخ تیسفون با اولین مساجد ایران»، نشریه هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی، دوره ۱۸، شماره ۴ (زمستان ۱۳۹۲): ۲۴-۱۵.

اقبال آشتیانی، عباس و باقر عاملی، ۱۳۷۸، تاریخ ایران پس از اسلام، تهران: نشر نامک.

ایروین، روبرت، ۱۳۸۹، هنر اسلامی، ترجمه رؤیا آزادفر، تهران: سوره مهر.

ایمان‌پور، محمدتقی، علی یحیایی و زهرا جهان، ۱۳۹۱، «بازتاب هنر و اندیشه ساسانیان در هنر عهد آل‌بویه: هنر معماری و فلزکاری»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، شماره پنجم (پاییز و زمستان ۱۳۹۱): ۲۱-۵۳.

ایوانف، م.س، آ. گرانفسکی، م.ا. داندامایف، گ.آ. کوشلنکو، ۱۳۵۹، ایران باستان، مترجمان سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران: دنیا.

بوسایلی، ماریو و.ا. شراتو، ۱۳۸۶، هنر پارسی و ساسانی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، چاپ دوم.

بوسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۷۱، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

بهرامی، بهرنگ، فیروزه آقا ابراهیمی سامانی؛ هما ایرانی بهبهانی؛ فاطمه منیری؛ بهناز زهتابیان، ۱۳۹۳، «مرمت محیطی منظر باستانی تپه میل در منطقه بیابانی ورامین»، نشریه مدیریت بیابان، شماره ۱۳ (بهار و تابستان ۱۳۹۳): ۲۱-۳۶.

بیات، عزیزالله ۱۳۸۳، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

پیرنیا، محمدرکیم، ۱۳۸۲، سبک‌شناسی معماری ایرانی، تدوین غلامحسین معماریان، تهران: پژوهنده، چاپ دوم.

پیمان، سیدحسین، ۱۳۷۹، آئینه (اقتصاد و مدیریت در آئینه تاریخ مکتوب ایران)، جلد ۲ (از امویان تا مغول)، تهران: وقتی.

تالبوت رایس، دیوید، ۱۳۸۱، هنر اسلامی، ترجمه ماه‌ملک بهار، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

ترپتو، تانیا و دونالد ویتکامپ، ۱۳۹۳، شهر ری در دوران اسلامی بر اساس یافته‌های کاوش‌های اریخ اشمیت، ترجمه صمد علیون و علی صدرایی، تبریز: پروژه ترجمه حسنلو.

تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۸۵، تاریخ اجتماعی و فرهنگی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

جانستن، جیمز هاوارد، ۱۳۹۲، «دولت و جامعه در ایران اواخر عهد باستان»، ترجمه کاظم فیروزمند، در: ساسانیان، به کوشش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، تهران: نشر مرکز: ۱۵۰-۱۶۷.

دریایی، تورج، ۱۳۸۲، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی، تهران: ققنوس.

- دریایی، تورج، ۱۳۸۳، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دریایی، تورج، ۱۳۸۸، شهرستان‌های ایران شهر، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۱، ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، ۱۳۷۶، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۸۳، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- روتر، اسکار، ۱۳۸۷، تاریخچه معماری ساسانی، ترجمه نجف دریابندری، در: بررسی هنر ایران، ۹ جلد، به کوشش آرتور پوپ و فیلیس اکرم‌ن، تهران: علمی - فرهنگی: ۶۳۹-۷۱۰.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، تاریخ مردم ایران، ۲ جلد، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۶، بامداد اسلام، تهران: امیرکبیر، چاپ چهاردهم.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۸، دو قرن سکوت، تهران: سخن، چاپ بیست و یکم.
- زمانی، عباس، ۲۵۳۵، تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- زمرشیدی، حسین، ۱۳۹۳، «هنرهای تزئینی و پدیده‌های شگرف گچ‌بری در معماری ایران»، شهر ایرانی اسلامی، شماره هفدهم (پائیز ۱۳۹۳): ۱۹-۳۳.
- سجادی، علی، ۱۳۷۴، «هنر گچ‌بری در معماری اسلامی ایران»، مجله اثر، شماره ۲۵: ۱۹۴-۲۱۴.
- سیفی فمی نفرشی، مرتضی، ۱۳۶۹، تهران در آئینه زمان، تهران: اقبال.
- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۸۹، تاریخ ساسانیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شیممان، کلاوس، ۱۳۸۳، تاریخ شاهنشاهی ساسانی، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- شیممان، کلاوس، ۱۳۸۴، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکائوس جهاننداری، تهران: فرزانه روز.
- شیخی، علیرضا و محمدتقی آشوری، ۱۳۹۳، «تداوم نقش مایه‌های ساسانی در تحلیل سه اثر گچ‌بری دوره سلجوقی»، نامه هنرهای تجسمی و کاربردی، شماره سیزده (بهار و تابستان ۱۳۹۳): ۶۱-۸۰.
- صدیقیان، حسین، ۱۳۸۹، «شهر ری در دوره آل‌بویه»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۵۱ (آذرماه ۱۳۸۹): ۲۷-۳۱.
- صفی‌نژاد، جواد، ۱۳۴۱، مونوگرافی ده طالب‌آباد، تهران: دانشگاه تهران.
- عبد دیکسون، عبدالامیر، ۱۳۸۱، خلافت اموی، ترجمه گیتی شکری، تهران: طهوری.
- علام، نعمت اسماعیل، ۱۳۸۶، هنرهای خاورمیانه در دوران اسلامی، ترجمه عباسعلی تقضلی، مشهد: به‌نشر آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- فدایی عراقی، غلامرضا، ۱۳۸۳، حیات علمی در عهد آل‌بویه، تهران: دانشگاه تهران.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۷۷، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۸۰، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۸۵، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، جلد ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.

- فقیهی، علی اصغر، ۱۳۷۸، تاریخ آل بویه، تهران: سمت.
- کدیانی، عباس، ۱۳۷۹، جغرافیای تاریخی ری: رگا، تهران: آرون.
- کدیانی، عباس، ۱۳۸۲، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، تهران: نشر فرهنگ مکتوب.
- کاتلی، مارگریتا ول. هامبی، ۱۳۷۶، هنر سلجوقی و خوارزمی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر مولی.
- کاتوزیان، همایون، ۱۳۹۲، ایرانیان دوران باستان تا دوره معاصر، مترجم حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز.
- کرمر، جوئل، ۱۳۷۵، احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمدسعید حنایی‌کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کریستین‌سن، آرتور، ۱۳۸۴، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- کریمان، حسین ۱۳۵۴، ری باستان، ۲ جلد، تهران: انجمن آثار ملی.
- کولسینیکف، آ.آی. ۲۵۳۵، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م.ر. یحیایی، تهران: آگاه.
- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۷۴، پایتخت‌های ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۸۱، تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- کیل، ادوارد ۱۳۸۱، «رد و نشان پارسی در هنر اسلامی»، ترجمه کامیار عبدی، مجله اثر، شماره ۳۴ و ۳۳: ۵۴-۶۷.
- گارثویت، جین رالف ۱۳۹۱، تاریخ سیاسی ایرانیان از شاهنشاهی هخامنشی تاکنون، تهران: نشر کتاب آمه.
- گدار، آندره و دیگران ۱۳۷۱، آثار ایران، جلد ۱، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- گربار، اولگ ۱۳۷۹، شکل‌گیری هنر اسلامی، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۹۰، هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- لسترینج، گای، ۱۳۸۳، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مبینی، مهتاب و آزاده شافعی، ۱۳۹۴، «نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی»، جلوه هنر، شماره ۱۴ (پاییز و زمستان ۱۳۹۴): ۴۵-۶۴.
- محمدی، علی و امیر اکبری، ۱۳۹۳، «بررسی تحولات تاریخی خراسان در عهد ساسانی بر اساس آثار تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی»، پژوهش‌نامه تاریخ، شماره سی و ششم (زمستان ۱۳۹۳): ۹۳-۱۳۸.
- مرادی، یوسف ۱۳۸۳، «سرگچی با تاج خسرو دوم»، باستان‌شناسی و تاریخ، سال هجدهم، شماره ۳۶ (بهار و تابستان ۱۳۸۳): ۱۹-۲۵.
- مقدادیان، هومان ۱۳۸۵، «محوطه تاریخی تپه میل»، مجله اثر، شماره‌های ۴۱ و ۴۰ (تابستان و پاییز ۱۳۸۵): ۲۶۰-۲۷۰.
- مورگان، دیوید ۱۳۷۴، ایران در سده‌های میانه، ترجمه فرخ جوانمردیان، تهران: فروهر.
- نگهبان، عزت‌الله، ۱۳۷۶، مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- واندنبرگ، لویی ۱۳۷۹، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- هرمان، جرجینا، ۱۳۹۲، «نقوش برجسته صخره‌ای در دوره ساسانی»، ترجمه زهرا باستی، در: بین‌النهرین و ایران در دوران اشکانی و ساسانی، ویراسته جان کرتیس، تهران: سمت، چاپ دوم: ۵۰-۶۷.

هروی، جواد، ۱۳۸۲، تاریخ سامانیان، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
 هوار، کلمان، ۱۳۷۵، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
 هوف، دیتیش، ۱۳۹۲، «شکل‌گیری و ایدئولوژی دولت ساسانی از روی شواهد باستان‌شناختی»، ترجمه کاظم فیروزمند،
 در: ساسانیان، به کوشش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، تهران: نشر مرکز: ۴۰-۷۵.
 هوگ، ج؛ و هانری مارتن، ۱۳۷۵، سبک‌شناسی هنر معماری در سرزمین‌های اسلامی، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران:
 علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
 یوسف‌وند، یونس و فرشاد میری، ۱۳۹۵، «مطالعه تطبیقی نقوش گچبری‌های مکشوفه از شهر تاریخی دره‌شهر با
 نمونه‌های مسجد جامع نائین»، فصلنامه نگره، شماره ۳۹ (پاییز ۱۳۹۵): ۳۵-۴۵.

منابع دست اول

این حوقل ۱۳۴۵، صوره‌الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 ابن خلدون، ۱۳۶۶، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، بازگردانی و تعلیقات: شاهرخ موسویان، تهران: دستان.
 محمد بن علی بن طقطقی ۱۳۶۷، تاریخ فخری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 ابونصر محمدبن عبدالجبار ۱۲۷۲، تاریخ یمینی، به کوشش بهمن میرزا، بی‌جا.
 فردوسی، حکیم ابوالقاسم ۱۳۸۲، شاهنامه، بر اساس نسخه مسکو، تهران: پیمان، چاپ سوم.
 خواجه نظام‌الملک ۱۳۴۷، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
 رشید بن فضل‌الله همدانی ۱۳۶۲، جامع‌التواریخ، تصحیح احمد آتش، تهران: دنیای کتاب.
 مقدسی، ابو‌عبداله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن‌التقاسیم فی معرفه‌القالیم، ترجمه علینقی
 منزوی، ۲ ج، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران
 یاقوت حموی ۱۳۴۴، معجم‌البلدان، ج ۳، تهران: اسدی.
 احمد بن ابی‌یعقوب ابن واضح یعقوبی، ۱۳۸۷، البلدان، محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

ب) غیرفارسی

Busse, Herbert. 1973, "The Revival of Persian Kingship under the Buyids," in D. S. Richards, ed., *Islamic Civilization 950-1150*, Oxford: Cassirer, pp. 47-69.
 Choksy, Jamsheed k. 2007, "Reassessing the Material Contexts of Ritual Fires in Ancient Iran", *Iranica Antiqua*, 42, pp. 229-69.
 Kowsari, Yahya 1976, "Archaeological Survey in the Province of Tehran", AMI, Band 6, Akten des VII, International Kongresses für Iranische kunst und Archäologie München, September 1976, pp. 67-81.
 Lassner, J. 1970, *The Topography of Baghdad in the Early Middle Ages*, Detroit.
 Hamilton, R. W. 1959, *Khirbet al Mafjar; an Arabian Mansion in the Jordan Valley*, Oxford: The Clarendon Press.

- Hozhabri, Ali. 2013, "The Evolution of Religious Architecture in the Sasanian Period", SASANIKA, Archaeology 18.
- Naumann, R. 1964, "Tepe Mill, Ein Sasanidescher Plast" ,Baghdader Mitteilungen (band 3), pp. 75-77.
- Rante, Rocco 2010, "Ray i. Archaeology", www.iranicaonline.org/article/ray-i-archeo
- Rezai Baghbidi, Hassan. 2016, "The Linguistic History of Rayy up to the Early Islamic Period", *Der Islam, Journal of the History and Culture of the Middle East*, 93(2), pp. 403-404
- Schmidt, Erich F. 1940, *Flights Over Ancient Cities of Iran*, Chicago.
- Targan, Hana 1998, "The Peopled Scrolls at the Umayyad Place in Jericho- Same Observations", *Assaph: Studies in Art History (Section B, no.3)*: 93-108.
- Thompson, D. 1976, *Stucco from Chal Tarkhan-Eshqabad near Rayy*. COLT Archaeological Institute Publications, London.
- D. G. Tor. 2016, "Rayy and the Religious History of the Seljuq Period", *Der Islam*, 93 (2), pp. 377-405.

تارنما

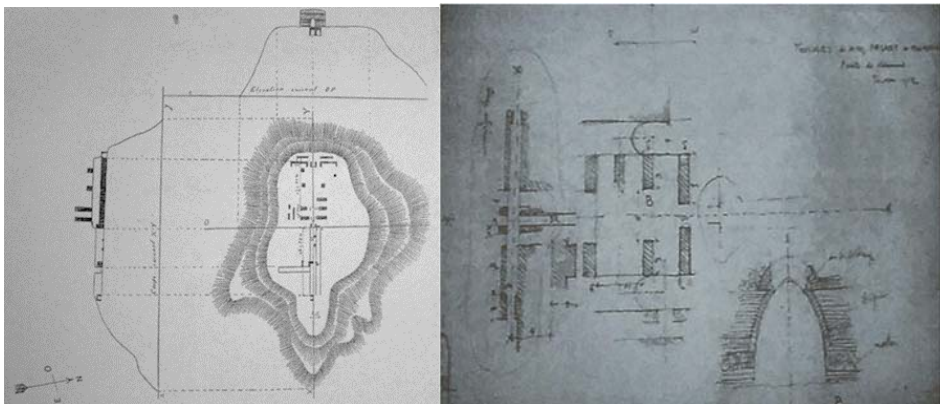
سراحیان، بهمن ۱۳۹۳، «جغرافیای تاریخی ری در عهد آل بویه»،

iran20.com/friend/article/showarticle/206472

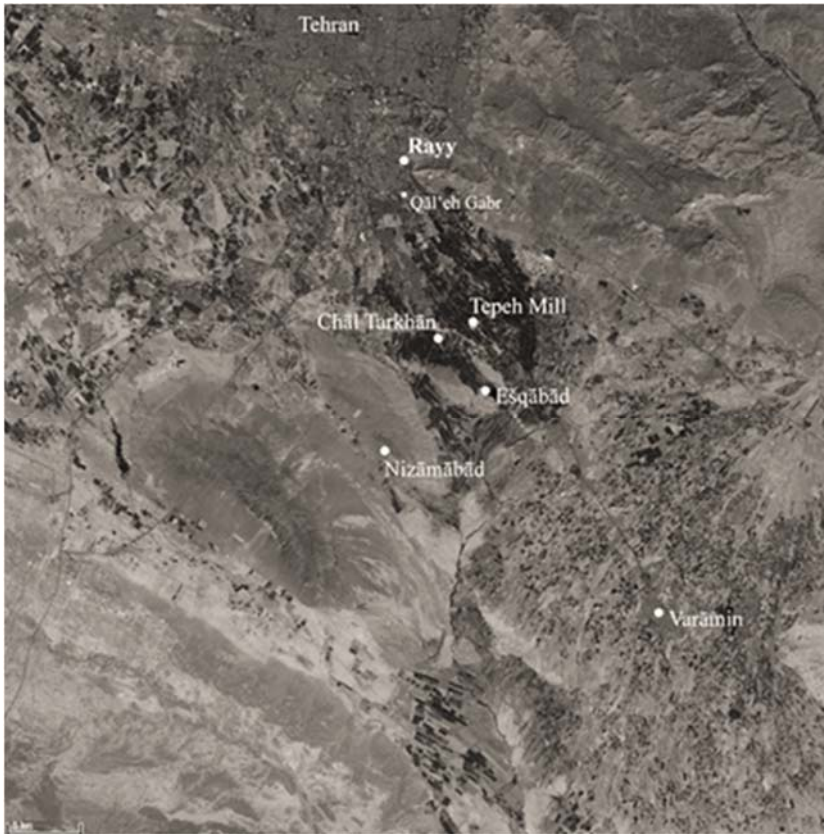
مصدقی، فرشید، «تپه میل اثر فراموش شده ساسانی در نزدیکی پایتخت»، ایلنا، کد خبر: ۳۴۱۱۱۹، مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۰

<http://www.ilna.ir/بخش-اجتماعی-۳۴۱۱۱۹/۵-تپه-میل-اثر-فراموش-شده-ساسانی-در-نزدیکی-پایتخت>

پایتخت



تصویر ۱. قدیم‌ترین برداشت‌ها از تپه میل



تصویر ۲. موقعیت تپه میل (Rante, 2010)

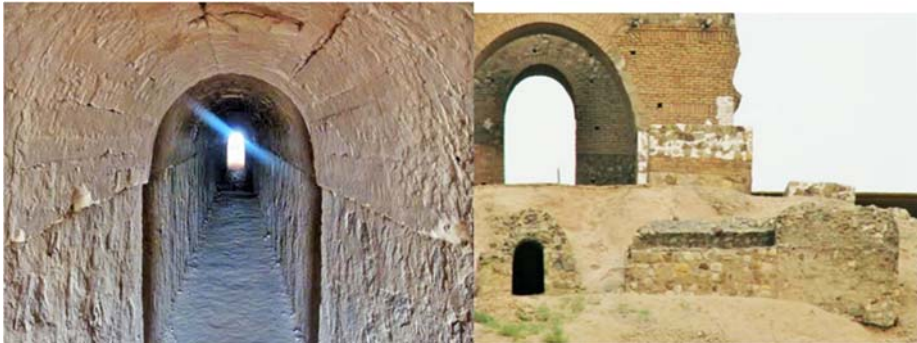


تصویر ۳. دورنمای بنای رأس تپه میل

آیا تپه میل آتشکده‌ری است؟ ♦ ۲۵۷



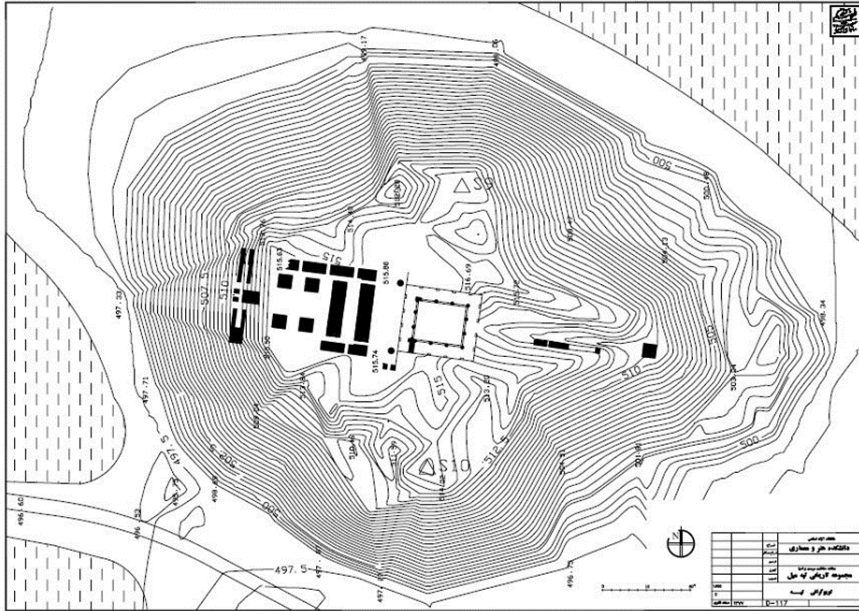
تصویر ۴. نمایی از بنای تپه میل (دید از جنوب شرق). تصویر ۵. نمایی از بنای تپه میل (دید از شمال شرق)



تصویر ۶. ورودی راهروی زیرزمینی در ضلع شرقی، تصویر ۷. نمایی از داخل راهروی زیرزمینی



تصویر ۸. بخشی از راهرو در ضلع جنوب شرقی بنا، تصویر ۹. جزئیات معماری بنای تپه میل (آجرکاری و سنگ)



تصویر ۱۰. پلان مجموعه بناهای تپه میل (اداره میراث فرهنگی تهران)



آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۵۹



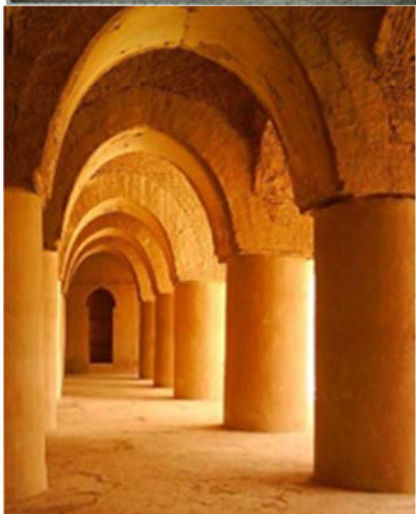


تصاویر ۱۱ تا ۱۶. گچ‌بری‌های مکشوفه از تپه میل

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۶۱



تصاویر ۱۷ تا ۲۴. نمونه‌ای از نقش‌مایه‌های گچ‌بری‌های مکشوفه از تپه میل



تصویر ۲۵. نمایی از صحن غربی (دید از راهروی زیرزمینی)، تصویر ۲۶. بازسازی صحن غربی (مقدادیان، ۱۳۸۵) و قیاس با تاریخانه



تصاویر ۲۷ و ۲۸. آجرچینی به صورت خفته-راسته در تپه میل (تصویر راست) و تاریخانه دامغان (تصویر چپ)

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۶۳

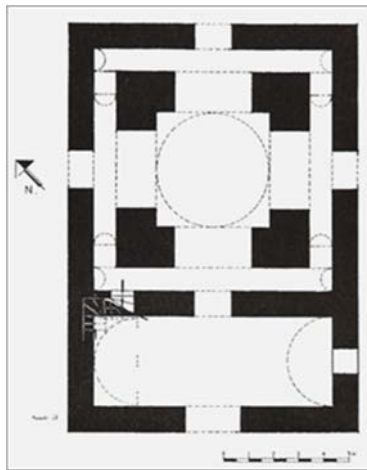
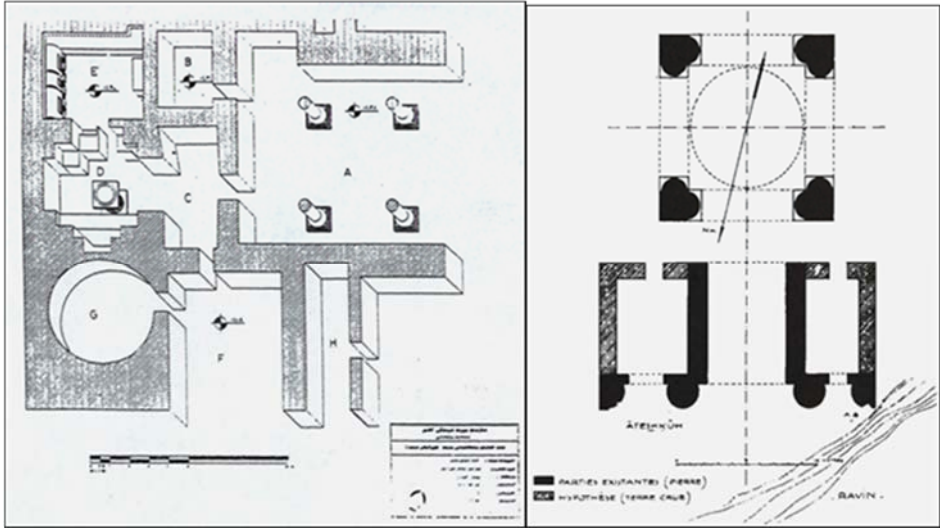


تصاویر ۲۹ تا ۳۴. نمونه‌هایی از سفال‌های به‌دست آمده طی کاوش‌های باستان‌شناختی در تپه میل



تصاویر ۳۵ تا ۳۹. نمونه‌هایی از مدال، سکه و بشقاب با نقوشی مشابه به دورهٔ ساسانی از دورهٔ آل‌بویه

آیا تپه میل آتشکده ری است؟ ♦ ۲۶۵



ج: آتشکوه

ب: بندیان

الف: نگار

تصویر ۴۰. مدل معماری آتشکده ساسانی؛ الف: دوره متقدم؛ ب: دوره میانه؛ ج: دوره متأخر (Hozhabri, 2013).

بررسی و مطالعه باستان‌شناختی چهارتاقی قاضی خان علیا در سیروان ایلام

محسن سعادت

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

کارشناس باستان‌شناسی اداره کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری استان تهران

چکیده

چهارتاقی نویافته قاضی خان علیا در استان ایلام، یکی از چهارتاقی‌های دوره ساسانی است که همانند بسیاری از چهارتاقی‌های آن زمان از مصالح سنگ و ملات گچ ساخته شده است. بنای این چهارتاقی از گونه چهارتاقی‌های ساده با چهار درگاه باز است. نمونه مشابه پلان این چهارتاقی را می‌توان در غرب ایران از جمله در بنای چهارتاقی سرخ‌آباد دره‌شهر، چهارتاقی پشت اریشت، چهارتاقی ورپیل میمه، چهارتاقی امامزاده گیلان غرب، آتشکده چهارقاپی قصر شیرین، چهارتاقی تاق پل میان پل دختر نام برد. همچنین در سایر مناطق ایران نیز می‌توان به آتشکده برزو اراک، چهارتاقی کهنار و فیروزآباد، چهارتاقی نیاسر و چهارتاقی نطنز مقایسه کرد. علاوه بر این داده‌های سفالی هر چند ناچیز نشان داد که بنا مربوط به دوران تاریخی به‌ویژه دوران ساسانی است. در این پژوهش سعی شده است که علاوه بر معرفی این بنا به‌عنوان یک نویافته از چهارتاقی‌های دوره ساسانی در استان ایلام به تحلیل و مقایسه معماری و سفال‌های آن در طیف زمانی مذکور سنجیده و تحلیل شوند.

واژه‌های کلیدی: چهارتاقی، سیروان، قاضی خان علیا، ساسانی.

پیشگفتار

در ارتباط با کارکرد و تاریخ‌گذاری چهارتاقی‌های با پلان ساده و چهار درگاه در اطراف که بیشتر پیرامون

بنای مورد نظر این پژوهش است، مباحث زیادی مطرح می‌شود. به نوشته دیتیش هوف: «اصطلاح چهارطاق در اصل یک بنای چهارگوش را می‌رساند که مشتمل بر چهار قوس در میان جرزه‌های گوشه‌ای است یا این‌که فقط به چهار دیوار ختم می‌شود و فضای میانی آن با کمک فیلیپوش‌ها مسقف می‌شود. این بناها به اعتقاد آندره گدار و ک. اردمان، ویرانه‌های آتشکده‌های ساسانی هستند که به‌صورت چتری بر روی آتش مقدس کشیده می‌شده است و آتش از فاصله دور از میان دهانه‌های چهارطاقی قابل مشاهده بوده است. برخلاف این نظر، شواهد نشان می‌دهد معابد کهن ایرانی نسبت به فضای بیرون کاملاً بسته بوده است (هوف، ۱۳۶۶: ۴۰۱). به‌طورکلی فقدان سبک‌شناسی و تاریخ‌گذاری مشخص سبب شده است تا هر نوع بنای چهارطاقی مستقل که فاقد مدارک مشخص تاریخ‌گذاری است به‌عنوان آتشکده به این دوره نسبت داده شود.

چهارطاقی قاضی خان علیا در استان ایلام از جمله بناهایی است که تاکنون متأسفانه از دید بسیاری از پژوهشگران و محققان این رشته پنهان مانده است؛ بنابراین تحقیق حاضر تلاشی در جهت روشن شدن بسیاری از زوایای باستانی و تاریخی این بناست و به بسیاری از ملاحظات مانند موقعیت جغرافیایی آن، معماری و مصالح بنا، مقایسه پلان با دیگر چهارطاقی‌ها و ... توجه شده است. در این نوشتار از روش تفسیری در رویکردی استنتاجی استفاده شده است. از آنجاکه اطلاعات موجود در زمینه باستان‌شناسی این اثر وجود نداشته یا حداقل نگارندگان اثری از آن نیافتند، عمده داده‌های این پژوهش حاصل پیمایش و بررسی وضع بنای موجود است. سپس با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به تحلیل، مقایسه و گاهنگاری این بنا پرداخته شده است. اسناد تصویری شامل تصاویر، پلان و نقشه‌ها نیز توسط نگارنده تهیه شده است.

موقعیت جغرافیایی

شهرستان شیروان، یکی از شهرستان‌های شمالی استان ایلام است. تمامی اراضی این بخش به‌صورت دره‌ای نسبتاً وسیع بین دو رشته‌کوه چرمین و لنه از یک‌سو و مانشت و سیوان از سوی دیگر گسترده شده است که با رودخانه شیروان و چشمه‌های جانبی آن آبیاری می‌شود.

چهارطاقی قاضی خان علیا در موقعیت جغرافیایی ۴۶ درجه و ۵۱ دقیقه و ۱۲ ثانیه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۳۲ دقیقه و ۲۳ ثانیه طول شمالی و در جنوب روستای قاضی خان علیا از توابع دهستان عرب رودبار شهرستان شیروان قرار دارد که در فاصله ۶۰ کیلومتری حدود شرقی مرکز استان ایلام قرار دارد (نقشه ۱). فاصله بنا تا روستای قاضی خان علیا که نزدیک‌ترین روستا با این بنا است در فاصله

حدود ۵۰۰ متری ضلع جنوبی بنا است، به همین خاطر این چهارتاقی نام خود را از این روستا گرفته است. بنا بر روی یک تپه ماهوری که ارتفاع آن از سطح زمین‌های اطراف به صورت تقریبی حدود ۹ متر است. اطراف تپه با زمین‌های کشاورزی احاطه شده به همین خاطر بخش اعظم تپه به دست کشاورزان با سطح زمین‌های اطراف از بعضی جهات یکدست شده است. جاده آسفالتی قاضی خان علیا به روستاهای هم‌جوار نیز در فاصله ۴۰۰ متری شرق بنا قرار دارد. همچنین رودخانه‌ی فصلی روستا نیز در جهت شرقی بنا و در فاصله حدود ۲۰۰ متری آن قرار دارد که به سمت جنوب بنا در جریان است (نقشه ۲). بنا برای مردمان محلی چندان شناخته شده نیست، به طوری که آنها فقط اطلاع دارند این بنا یک بنای باستانی است و عنوان چهارتاقی قاضی خان علیا برای آنها ناشناخته است.

مصالح ساخت بنا

مهم‌ترین مصالح به کاررفته در این بنا قلوه‌سنگ، ساروج و گچ است. این مصالح بوم‌آورد هستند و در دیگر آثار این منطقه نیز استفاده شده‌اند؛ اما استفاده در این حجم و به بار آوردن وزن عمرانی بسیار بر بنا به دلیل علاقه ساسانیان به باشکوه و عظیم ساختن بناهای ایشان، به ویژه بناهای سلطنتی و مذهبی است و خود سبک و نمادی شاخص از بناهای این دوره است که از جمله این بناها می‌توان کاخ اردشیر در فیروزآباد را نام برد. رگه‌های اولیه چهارتاقی در پایه از قلوه‌سنگ‌های بزرگ مکعب شکل و به صورت فشرده ایجاد شده و در ادامه با قلوه سنگ‌های ریز و درشت و ملات گچ ایجاد شده است.

مشخصات بنا

امروزه در اثر فعالیت‌های کشاورزی، قسمت‌هایی از بنا از بین رفته و با زمین‌های اطراف هم‌سطح شده است. در مواردی بقایای قلوه‌سنگ با ملات گچ نیز به صورت پراکنده دیده می‌شود که احتمالاً کشاورزان برای استفاده از زمین اقدام به جمع‌آوری قلوه‌سنگ‌های بنا نموده‌اند. چهارتاقی بر روی یک تپه با ارتفاع حدود ۹ متر در شمال روستای قاضی خان علیا و مشرف بر آن قرار دارد و اضلاع آن در جهت شمالی-جنوبی قرار دارد (تصاویر ۱-۴).

پلان چهارتاقی قاضی خان علیا، همانند چهارتاقی‌های عصر ساسانی از چهارپایه مکعب مستطیل و جدا از هم تشکیل شده است و در حدفاصل پایه‌ها، درهای ورودی در چهار جهت اصلی قرار دارد. بنا تقریباً به صورت مربع شکل ساخته شده و مساحت آن در حدود $۵/۷۰ \times ۷$ متر است. با توجه به تخریب چهارتاقی تنها قسمت ورودی سمت جنوبی بنا باقی مانده که طول آن $۲/۲۰$ سانتی‌متر و

عرض آن ۹۰ سانتی متر است. با مشاهده جرز جنوبی که از جرزهای دیگر سالم باقی مانده است و ارتفاع آن تقریباً باقی مانده ۲ متر و ۲۰ سانتی متر است که برابر با ارتفاع درب ورودی است. در دو طرف این ورودی طاقچه‌هایی تعبیه شده است که عرض آنها ۲۰ سانتی متر و ارتفاع باقی مانده آنها نزدیک به ۱ متر است. حد فاصل دو پایه که احتمالاً شامل طاق می‌شود ۱/۸ متر است. به دلیل تخریب گسترده در اثر ریزش مصالح، امکان ترسیم واقعی طاقچه‌ها و بناهای ضلع‌های شمالی، غربی و شرقی وجود ندارد، تنها پایه‌ها باقی مانده است که با توجه به مشاهده آنها به ترسیم پلان پرداخته شد. با توجه به اینکه سقف چهارتاقی از بین رفته است، در رابطه با آن اطلاعی به دست نیامد. بیشتر قسمت‌های چهارتاقی از بین رفته است، به صورتی که جرز شرقی بنا به صورت کامل از بین رفته و همچنین در جرز غربی نیز تخریب‌هایی مشاهده می‌شود.

سفال

اطلاعات ما در مورد سفال‌های دوره ساسانی ناقص است که ناشی از عدم توجه کافی به سفال ساسانی در محوطه‌هاست. سفال ساسانی از نظر باستان‌شناسانی که در محوطه‌های مختلف کار کرده‌اند به طور جدی مورد توجه قرار نگرفته‌اند و معمولاً به توصیفی سطحی از آن اکتفا شده است. از سوی دیگر باستان‌شناسانی که در محوطه‌های مهم ساسانی کاوش کرده‌اند، آن‌گونه که باید به این موضوع نپرداخته‌اند از این رو دانسته‌های ما در مورد سفال ساسانی بسیار اندک است و این کاستی‌ها سبب می‌شود تا به‌رغم حجم عظیم سفالینه‌های پراکنده در سطح محوطه‌هایی که به این دوره تعلق دارند، نتوان از سفال برای تعیین توالی زمانی مراحل مختلف محوطه‌های مسکونی این دوره بهره‌گرفت و این در حالی است که مکان‌های مهم ساسانی همچون بیشاپور، فیروزآباد، استخر، کوه خواجه، نقش رستم، شوش و تخت سلیمان کاوش کرده‌اند (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۹۰: ۸۰).

لویی واندنبرگ در خصوص سفال‌های دوره ساسانی تحقیقاتی انجام داده است و معتقد است که سفال در این دوره چندان مورد توجه نبوده و در حد کاربرد معمولی و برای رفع احتیاجات روزمره ساخته می‌شده است که عموماً به صورت ظروف آشپزخانه، کوزه‌های آب، خمره برای نگهداری مواد غذایی، تنگ‌های گردن بلند و کوتاه به تقلید از ظروف فلزی این دوره و نوعی ظرف باریک و کشیده شبیه بطری‌های کنونی بوده است. از طرفی تشخیص سفال ساسانی از اشکالی که به جز در لایه‌های مربوط به آن مشکل و غیرمعمولی به نظر می‌رسد (توحیدی، ۱۳۸۲: ۱۸۹). ریچارد اتینگهاوزن مطالعات بیشتری روی سفال دوره ساسانی کرده است. وی عقیده دارد که ظروف سفالی ساسانی توجه

بیشتری را نسبت به دوره پارتی به خود معطوف داشته و این توجه مدیون استفاده بیشتر و گسترده‌تر از لعاب است و شاید نیز به دلیل فعالیت‌های بیشتر در زمینه کاوش‌های نینوا، تیسفون و کیش در بین‌النهرین و شوش و ری و دامغان در ایران باشد (همان، ۱۹۰). سفال با لعاب شامل کاسه‌هایی به اشکال گوناگون کوزه، پیاله و خمره بوده که از سفال قرمز رنگ تقریباً خشن ساخته می‌شده است. سفال‌های بدون لعاب که بیشتر سفال‌های دوره ساسانی از این قسم است، ساده بوده و اگر سفالگر نقشی بر آنها نهاده باشد به شیوه قالبی یا مهری بوده است و در سفال‌های بدون لعاب نقوش بسیار متنوع‌تر بوده است (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۹۰: ۸۱). به‌طور کلی شیوه سفال‌سازی عهد ساسانیان را می‌توان ادامه سنت دوره اشکانی دانست، با این تفاوت که سفال خاکستری به‌ندرت ساخته می‌شده است (کیانی، ۱۳۷۹: ۲۲).

در این میان سفال‌های جمع‌آوری شده از سطح چهارتاقی قاضی خان علیا هر چند ناچیز و بسیار کم است ولی تا حدودی به دوره‌بندی این چهارتاقی کمک می‌کند. بیشتر سفال‌ها از سطح چهارتاقی و تپه‌ی مرتفعی که بر روی آن قرار دارد جمع‌آوری شده است. سفالینه‌ها بیشتر از نوع سفالینه‌های معمولی و به رنگ‌هایی در طیف‌های نخودی، قرمز، خاکستری و آجری هستند. رنگ خمیره بیشتر سفال‌ها هم‌رنگ سطح سفال است. خمیره بیشتر سفال‌ها از شن و ماسه است. بیشتر سفال‌ها مربوط به دوران تاریخی به‌ویژه دوران ساسانی است، هر چند تعدادی سفال دوران اشکانی نیز مشاهده شده است. در میان تزیینات، بیشتر نقوش به‌کاررفته روی این سفال‌ها شامل افزوده و کنده است. نقوش کنده شامل خطوط موج افقی و نقوش فشاری است. نقوش افزوده نیز شامل نقوش طنابی است. آثار سفالی به‌دست آمده از سطح این محوطه مشابه سفالینه‌های آتشکده جولیان در آبدانان (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۹۰)، محوطه‌های اشکانی و ساسانی خوزستان (Delougaz & Kantor, 1971)، محوطه‌های اشکانی منطقه زاگرس مانند صحنه، مریوان (محمدی‌فر، ۱۳۸۴)، محوطه‌های اشکانی منطقه قروه (مافی و دیگران، ۱۳۸۸) و محوطه اشکانی بیستون (Kleiss, 1970) است (تصاویر ۵ و جدول ۱).

مقایسه پلان

با توجه به پلانی که این چهارتاقی طرح شد و مشخص شدن آن به‌عنوان چهارتاقی‌های نوع پلان ساده با چهار درگاه باز می‌توان آن را با چهارتاقی‌ها و بناهای نزدیک و به‌ویژه در غرب ایران مقایسه کرد که از جمله آنها می‌توان به بنای چهارتاقی سرخ‌آباد دره شهر (ساریخانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴)، چهارتاقی پشت اریشت (VandenBerghe, 1977: 176)، چهارتاقی ورپیل میمه (VandenBerghe, 1977: 176)

181: 1977)، چهارتاقی امامزاده گیلان غرب (VandenBerghe, 1977: 186) آتشکده چهارتاقی قصر شیرین (مهرآفرین و احمدی هدایتی، ۱۳۹۰: ۷۸)، چهارتاقی تاق پل هیان پل دختر (آزاد، ۱۳۸۴: ۳۰۹) نام برد. همچنین در سایر مناطق ایران نیز می‌توان به آتشکده برزو اراک (آزاد، ۱۳۸۴: ۲۷۲)، چهارتاقی کهنارو فیروزآباد (آزاد، ۱۳۸۴: ۳۸۳)، چهارتاقی نیاسر (پیرنیا ۱۳۸۴: ۱۱۵) و چهارتاقی نطنز (گدار، ۱۳۷۱: ۲۴۸) مقایسه کرد. لازم به اشاره است استفاده از این نوع چهارتاقی در سایر مناطق ایران به فراوانی استفاده شده که احتمالاً به خاطر معماری ساده و راحت در ساخت آن است (تصاویر ۶ و ۷).

برآیند

استان ایلام یکی از مهم‌ترین مناطقی است که در زمینه آثار دوره تاریخی و دوران اسلامی آثار درخور توجهی را در خود جای داده که معمولاً کمتر مورد توجه قرار گرفته است، به طوری که پراکندگی و تعداد بی‌شمار این آثار، نمایان از موقعیت سوق‌الجیشی این منطقه در دوره زمانی مورد بحث است. با مطالعات به عمل آمده می‌توان اذعان کرد که چهارتاقی قاضی خان علیا، از جمله چهارتاقی‌های ساسانی و ناشناخته در منطقه جغرافیایی استان ایلام است که با مقایسه گونه‌شناسی و سبک‌شناسی این اثر با چهارتاقی‌های هم‌دوره آن در منطقه غرب ایران و دیگر مناطق ایران می‌توان آن را اثری متعلق به دوران ساسانیان دانست. استفاده از تیپولوژی و سبک‌شناسی هنر و معماری دوران تاریخی، یکی از راه‌های تعیین گاهنگاری بناهای دوران مختلف است. آنچه در منطقه استان ایلام بیشتر مورد توجه است، استفاده گسترده از قلوه‌سنگ و ملات گچ در دوران مختلف تاریخی به علت بوم‌آورد بودن آن در منطقه است؛ که این خود یک مشکل جدی برای گاهنگاری بناهاست. به همین دلیل از شیوه‌ها و سبک‌های معماری و همچنین پلان‌های چهارتاقی‌ها و آتشکده‌ها در انجام این مقایسه‌ها راهبردی به نظر می‌رسد. این بنا از نظر پلان جزو چهارتاقی‌های ساده با چهار درگاه باز است که نمونه‌های قابل مقایسه با آن در غرب ایران به‌ویژه در استان ایلام و سایر مناطق ایران وجود دارد که نشان از سنت استفاده از این نوع چهارتاقی در ایران است. علاوه بر این یکی از مواد قابل توجه در انجام گاهنگاری دوران مختلف به‌ویژه دوران تاریخی مطالعه و بررسی سفال‌ها است. با بررسی سفال‌های جمع‌آوری شده از سطح و اطراف چهارتاقی، نمونه‌های رایج دوران تاریخی به‌ویژه دوران ساسانی در بین سفال‌های جمع‌آوری شده وجود داشت. همچنین وجود رودخانه‌ای فصلی در نزدیکی این چهارتاقی نکته‌ای بسیار مهمی است، زیرا تعداد بسیاری از چهارتاقی‌ها و آتشکده‌های ساسانی در کنار

بررسی و مطالعه باستان‌شناختی چهارتاقی قاضی خان علیا در سیروان ایلام ♦ ۲۷۳

رودخانه ساخته‌شده‌اند، از جمله این چهارتاقی‌ها می‌توان به چهارتاقی سرخ دره‌شهر (ساریخانی و دیگران)، آتشکده سیاه گل در ایوان و ... اشاره کرد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه بیشتر چهارتاقی‌های دوران ساسانی در نزدیکی و مجاورت رودخانه‌ها قرار دارند این نقش نیز در این چهارتاقی نشان داده‌شده است. در پایان لازم است اشاره شود که هرچند این بنا به صورت ناشناخته باقی مانده است و از طرف میراث فرهنگی این استان شناسایی و معرفی نشده است اما با انجام کاوش‌های باستان‌شناسی برای دستیابی به دوره‌بندی کلی و رسیدن به اطلاعات بیشتری در رابطه با این چهارتاقی مهم و کارآمد است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

آزاد، میترا، ۱۳۸۴، بررسی تحول بناهای مذهبی دوره ساسانی به بناهای مذهبی قرون اولیه اسلامی، رساله دکتری باستان‌شناسی، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

پیرنیا، محمدرکیم، ۱۳۸۴، سبک‌شناسی معماری ایرانی، تدوین غلامحسین معماریان، انتشارات سروش دانش، تهران.

توحیدی، فائق، ۱۳۸۲، فن و هنر سفالگری، انتشارات سمت، تهران.

رضوانی، حسن، ۱۳۸۴، گزارش کاوش‌های نجات بخشی محوطه سید شیان کرمانشاه، مرکز اسناد پژوهشگاه باستان‌شناسی، تهران.

ساریخانی، مجید، اکبر شریفی‌نیا و ندا قنبری، ۱۳۹۱، «چهارطاقی سرخ‌آباد: عبادتگاهی ساسانیاسلامی»، مجله جلوه هنر، شماره ۸: ۲۱-۲۸.

کیانی، محمد یوسف، ۱۳۷۹، پیشینه سفال و سفالگری در ایران، نشر نسیم دانش، تهران.

گذار، آندره، ۱۳۷۱، هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

مافی، فرزاد، علی بهنیا و محمد بهرام‌زاده، ۱۳۸۸، «توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال دوره اشکانی شهرستان قروه (کردستان)»، پیام باستان‌شناس، سال ششم، شماره دوازدهم: ۸۵-۱۰۴.

محمدی، مریم، جواد نیستانی، سیدمهدی موسوی کوهپر و علیرضا هژبری نویری، ۱۳۹۰، «مطالعه گونه‌شناسی عناصر و اجزای معماری ایران در دوره ساسانی»، باستان‌شناسی ایران، دوره اول، شماره ۱: ۸۳-۱۰۴.

محمدی‌فر، ۱۳۸۴، بررسی و تحلیل آثار و استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی، پایان‌نامه برای اخذ دکتری رشته باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران (منتشر نشده).

محمدی‌فر، یعقوب و عباس مترجم، ۱۳۹۰. «جولیان: آتشکده نویافته ساسانی در آبدانان ایلام»، باغ نظر، شماره ۱۹: ۷۷-۸۸.

محمدی‌فر، یعقوب، علمدار علیان و عادلہ دینلی، ۱۳۹۱، «گونه‌شناسی تحلیلی چهارطاقی‌های استان اصفهان»، فصلنامه شهر ایرانی اسلامی، شماره ۸: ۸۹-۱۰۰.

مرادی، یوسف، ۱۳۸۸، «چارطاقی میل میله گه، آتشکده‌ای از دوره ساسانی»، مطالعات باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره نخست، سال اول: ۱۵۵-۱۸۵.
 هاشمی زرج‌آباد، حسن، فرهنگ خادمی ندوشن، سید مهدی موسوی کوهپیر و جواد نیستانی، ۱۳۸۹، «چهارطاقی خانه دیو، آتشکده‌ای نویافته از دوره ساسانی»، باغ نظر، شماره ۱۵: ۷۹-۹۲.
 هوف، دیتیش، ۱۳۶۶، گنبدها در معماری اسلامی، ترجمه کرامت الله افسر و محمد یوسف کیانی، در معماری ایران در دوره اسلامی، به کوشش محمد یوسف کیانی، نشر جهاد دانشگاهی: ۳۹۷-۴۱۴.

(ب) غیرفارسی

Delougaz, P and Kantor, H.J. 1971, *Chogha mish the first fire season of Excavation*, vol. 1 The Oriental Institute of the University of Chicago.
 Huff. D. 1987, "Architecture II .Sassanian Period", *Encyclopaedia Iranica*, vol II, Routledge & Kegan Paul, London and New York, pp. 329334.
 Kleiss, W. 1970. Zur topograohie des partherhenges in Bistun, *AMI*, pp 162167.
 VandenBerghe, L. 1977, Les Chahar taqs du Pushtl Kuh, Luristan. *Iranica Antiqua*, XII: 175190, planche IVI.
 Wenke, R. J. 1975, *Imperial investment and agrical taral development in Parthianan Sasanian Kuzestan 150Bc, to 64 Ad*. PH.D Thesis University of Michigan.



نقشه ۱. موقعیت جغرافیایی بنای چهارطاقی قاضی خان علیا سیروان استان ایلام



نقشه ۲. کروکی و نقشه بنا نسبت به محیط اطراف



تصویر ۱. ضلع جنوبی چهارتاقی و تاقچه‌های باقی مانده از چهارتاقی



تصویر ۲. ضلع شرقی چهارتاقی



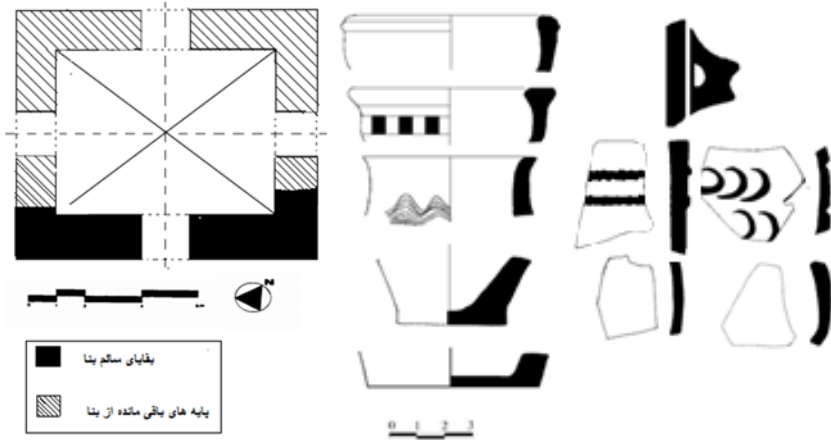
تصویر ۳. ضلع غربی چهارتاقی



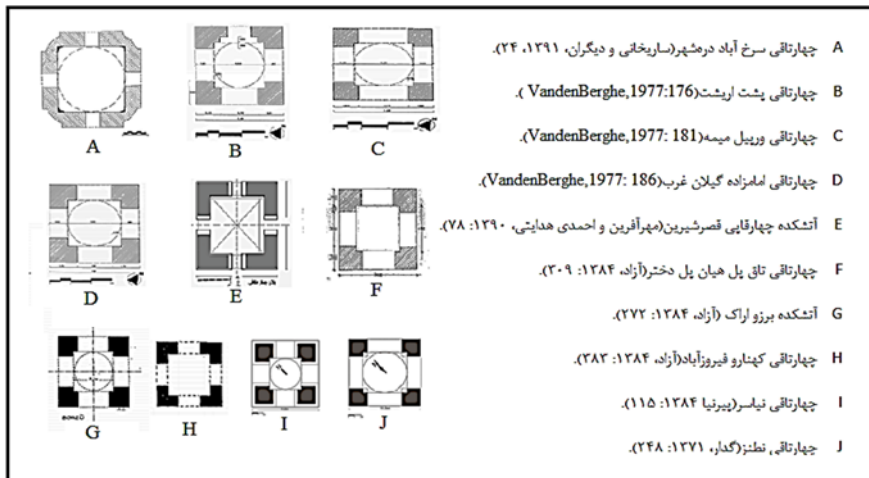
تصویر ۴. دورنمای چهارتاقی



تصویر ۵. سفال‌های چهارتاقی قاضی خان علیا



تصویر ۵. طرح سفال‌های چهارتاقی قاضی خان علیا، تصویر ۶. پلان چهارتاقی قاضی خان علیا



تصویر ۷. پلان چهارتاقی‌ها و آتشکده‌های قابل مقایسه با چهارتاقی قاضی خان علیا

جدول ۱. مشخصات سفال‌های چهارتاقی قاضی خان علیا

منبع مقایسه	توضیحات	تراز دورانی	تراز زینتی	تراز پایه	زین	دوره	رنگ سفال	ضخامت (Cm)	قطر (cm)	رنگ	دیفندر
Kleiss, 1970, Abb, 25, 16, p 156		نخودی مایل به قرمز	نخودی	نخودی	کافی	ساسانی	چرخ‌ساز	۲۳	۱۴	لیه	۱
محمّدی‌فر و مترجم، ۱۳۹۰: تصویر ۶: طرح ۹	منقوش فشاری	نخودی	نخودی	نخودی	ناکافی	ساسانی	چرخ‌ساز	۱۹	۱۵	لیه	۲
مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ص ۹۸، لوح ۱۰، طرح ۵.	منقوش مواج	نخودی	نخودی	نخودی	کافی	اشکانی	چرخ‌ساز	۱۵	۱۲	لیه	۳
Delougaz & Kantor, 1971, PL72, B		نخودی	نخودی	نخودی	ناکافی	ساسانی	دست‌ساز	۱۹		دسته	۴
مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ص ۹۷، لوح ۳، طرح ۲.	افزوده طنابی	نخودی	نخودی	خاکستری	کافی	ساسانی	دست‌ساز	۲۰		بدنه	۵
محمّدی‌فر، ۱۳۸۴: ص ۴۳۲، لوح ۱۳، طرح ۱۱.	نقش فرورفته ناخنی	نخودی	آجری	قرمز	کافی	ساسانی	چرخ‌ساز	۱۲		بدنه	۶
مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ص ۹۷، لوح ۵، طرح ۶.		نخودی	نخودی	قرمز	کافی	ساسانی	چرخ‌ساز	۱۶		بدنه	۷
مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ص ۹۷، لوح ۵، طرح ۴.		قرمز	نخودی	قرمز	کافی	ساسانی	دست‌ساز	۱۷		بدنه	۸
		نخودی	نخودی	نخودی	کافی	؟	دست‌ساز	۱۸		بدنه	۹
		نخودی	خاکستری	نخودی	کافی	؟	دست‌ساز	۱۰		بدنه	۱۰
Wenke, 1975, PL409, 753	کف سالم	قرمز	نخودی	قرمز	کافی	ساسانی	دست‌ساز	۱۹	۱۵	کف	۱۱
Kleiss, 1970, Abb, 25, 60, p163.		نخودی	نخودی	نخودی	کافی	اشکانی	چرخ‌ساز	۱۲	۱۸	کف	۱۲

بررسی جریان‌های مؤثر در خلق نقوش گچ‌بری‌های شهر تاریخی سیمره

یونس یوسف‌وند*، فرشاد میری**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

چکیده

یکی از شهرهای مهم غرب ایران که گچ‌بری‌های منحصر به فردی از سده‌های آغازین اسلامی از آن به دست آمده شهر تاریخی «سیمره» در استان ایلام است. در این شهر تعداد زیادی گچ‌بری با نقوش هندسی و گیاهی و یک پلاک گچی با نقش انسانی به دست آمده است. بنا بر نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی این گچ‌بری‌ها هم‌زمان با ساخت شهر در نیمه اول سده دوم هجری ایجاد شده‌اند. از جمله ویژگی‌های بارز این گچ‌بری‌ها بهره‌گیری از گره‌های هندسی، نقوش هندسی و گیاهی در ترکیب با هم است. در این مقاله سعی بر آن است تا با بررسی انواع نقوش به کاررفته در آنها، جریان‌های تأثیرگذار و منابع الهام هنرمندان سازنده این گچ‌بری‌ها شناسایی شود. رویکرد تحقیق تاریخی-توصیفی است و داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و مشاهده عینی جمع‌آوری شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد نقش‌مایه‌های استفاده شده در این گچ‌بری‌ها علاوه بر اینکه وامدار هنر دوره ساسانی است تأثیر آیین اسلام در آنها به روشنی دیده می‌شود. هنرمندان سازنده این گچ‌بری‌ها با الهام از هنر ساسانی و تأثیر پذیری از طبیعت منطقه، هنر ایران دوره ساسانی را در قالب اسلامی ریخته و شیوه جدیدی در تزیینات گچ‌بری پایه‌ریزی کرده‌اند که در سده‌های بعدی دوره اسلامی در انواع هنرها اسفاده شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: دوره ساسانی، سده‌های آغازین اسلامی، شهر سیمره، تزیینات گچ‌بری، نقش‌مایه.

پیشگفتار

شهر تاریخی سیمره مرکز ولایت مهرجان قذق یکی از شهرهای مهم غرب ایران در اواخر دوره ساسانی و سده‌های آغازین دوران اسلامی است. در منابع تاریخی شهر سیمره بخشی از کوست خوربران به‌شمار رفته است که در دوره اسلامی بخشی از ولایت جبال گردید. شمار زیاد آثار و محوطه‌های دوره ساسانی در این منطقه همچون، پل چم نمشت، تنگ بهرام چوبین و ... نشان‌دهنده اهمیت این منطقه در اواخر دوره ساسانی است. در سده‌های آغازین دوران اسلامی نیز به دلیل موقعیت ویژه مواصلاتی این منطقه در حد فاصل مناطق مرکزی ایران و بغداد مرکز خلافت اسلامی، مورد توجه امیران و حاکمان منطقه بوده است. از مهم‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی شهر سیمره گچ‌بری‌های آن است که از نمونه‌های کم نظیر این هنر در بازه زمانی صدر اسلام به‌شمار می‌روند. با توجه به موقعیت جغرافیایی و دوره زمانی ساخت شهر سیمره که از طرف کاوشگر این شهر به اوایل سده دوم هجری و حد فاصل انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس نسبت داده شده است (لک‌پور، ۱۳۸۹)، تزیینات گچ‌بری آن می‌تواند به عنوان یکی از مسیرهای انتقال دستاوردهای هنری ساسانیان در زمینه هنر گچ‌بری به دوره اسلامی مطرح شوند. تنوع نقوش، اهمیت آنها از نظر باستان‌شناسی و هنری و همچنین قلت انتشارات علمی در این زمینه، ضرورت انجام پژوهشی دقیق در مورد این گچ‌بری‌ها را فراهم آورده است. این پژوهش با طرح دو پرسش زیر سعی در مشخص کردن تأثیر نقش‌مایه‌های هنری دوره ساسانی در این گچ‌بری‌ها و بررسی جریان‌های تأثیر گذار در خلق نقوش آنها را دارد: ۱. نقوش استفاده شده در گچ‌بری‌های شهر سیمره به لحاظ سبک هنری و خواستگاه، از کدام هنرها و جریان‌های فرهنگی تأثیر پذیرفته‌اند؟ ۲. تحولات هنری و نوآوری‌های رخ داده در این گچ‌بری‌ها نسبت به نمونه‌های قبل از خود کدام است؟ به منظور جهت‌گیری علمی مقاله، فرضیه زیر مد نظر قرار گرفت: گچ‌بری‌های این شهر تحت تأثیر هنر گچ‌بری دوره ساسانی و محدودیت‌های آیین جدید (اسلام) ایجاد شده‌اند.

پیشینه پژوهش

در خصوص گچ‌بری دوره ساسانی و دوره اسلامی مطالعات درخور توجهی انجام شده است (Pope, 1934, Peterson & Samuel, 1977). در زمینه تأثیر هنر گچ‌بری ساسانی بر گچ‌بری دوره اسلامی نیز پژوهش‌های انجام گرفته که از جمله آنها می‌توان به مقالاتی با عناوین زیر اشاره کرد: گچ‌بری دوره ساسانی و تأثیر آن در هنر دوره اسلامی (انصاری، ۱۳۶۶: ۳۱۸-۳۸۰)، بررسی هنر گچ‌بری دوره اسلامی (سجادی، ۱۳۷۴: ۲۵)، مطالعه تأثیر نقش‌مایه‌های دوره ساسانی بر نقوش

گچ‌بری دوره اسلامی (مصباح، ۱۳۸۷: ۳۷-۵۰) و بررسی نقش‌های گچ‌بری‌های مسجد جامع نایین (دینلی و علمدار، ۱۳۹۰) که در آنها به توصیف و معرفی نمونه گچ‌بری‌های قرون اولیه و میانه پرداخته شده و مقایساتی نیز با دوره ساسانی صورت گرفته است. در خصوص گچ‌بری‌های سیمره علازم اهمیت آنها در تعیین تاریخ ساخت شهر سیمره، تاکنون مطالعه جدی و درخور توجهی انجام نشده است. تنها کار پژوهشی در این زمینه مقاله یونس یوسف‌وند و فرشاد میری است که به وجوه اشتراک و افتراق بین این گچ‌بری‌ها با نمونه‌های مسجد جامع نایین می‌پردازد (یوسف‌وند و میری، ۱۳۹۵: ۳۷-۴۹). اما تأثیر نقش‌مایه‌های هنری دوره ساسانی و منابع الهام هنرمندان در خلق نقوش گچ‌بری‌های سیمره مغفول مانده که این مقاله به این مهم پرداخته است.

روش تحقیق و ابزار گردآوری داده‌ها

روش تحقیق به کار گرفته شده در انجام این مقاله، برگرفته از روش تاریخی-توصیفی است. ابزار گردآوری داده‌ها هم مبتنی بر بررسی کتابخانه‌ای و مشاهده عینی است. در ابتدا، با استفاده از ابزارهای گفته شده گچ‌بری‌های سیمره شناسایی شده، نقوش و ویژگی‌های آنها مشخص شد و سپس با مطالعه گچ‌بری‌های شاخص دوره ساسانی نمونه‌های قابل مقایسه انتخاب و چگونگی تأثیر آنها بر نمونه‌های سیمره تشریح گردید.

موقعیت جغرافیایی سیمره و جایگاه آن در متون تاریخی

شهر تاریخی سیمره در شهرستان دره‌شهر در ۱۴۲ کیلومتری جنوب شرق شهرستان ایلام و در عرض و طول جغرافیایی ۳۳ درجه و ۷ دقیقه و ۴۷ درجه و ۲۱ دقیقه واقع شده است. از نظر اقلیمی دره‌شهر در منطقه گرمسیر واقع شده، و دارای تابستان‌های گرم و طولانی و زمستان‌های کوتاه و معتدل است. به طور معمول فصل زمستان با باد و طوفان‌های شدید و باران‌های موسمی همراه است (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۹). مهم‌ترین عارضه طبیعی این منطقه کوهستان و رودخانه است؛ رودخانه سیمره در فاصله ۶ کیلومتری شمال و رشته کوه کبیر کوه در فاصله ۴ کیلومتری جنوب آن قرار دارند. مورخان و جغرافی‌نویسان قرون نخستین و میانه اسلامی در آثارشان به سیمره اشاره کرده و مطالبی در مورد موقعیت جغرافیایی، منابع و محصولات، ویژگی‌های بناهای شهر و تاریخ ساخت آن آورده‌اند. اکثریت آنها موقعیت سیمره را در ایالت جبال و در شمال خوزستان ذکر کرده‌اند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۲-۱۲۲؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۸۹؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۳۰؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۸؛ ابوالفدا، ۱۳۴۹:

۸۹ ؛ یاقوت، ۱۳۷۶: ۵۶) و از آن با نام «سیمره» که با املائی «صیمره» نیز نوشته می‌شده نام برده‌اند. در کنار نام سیمره با عناوینی همچون «مهرجان قذق»، «مهرگان کدک» برای اشاره به موقعیت جغرافیای این شهر استفاده شده است. لسترنج با ارزیابی گفته‌های جغرافی‌نویسان دوره اسلامی می‌گوید: سیمره یک مرکز شهری بوده که مهرجان قذق یا مهرجان کدک یک محیط جغرافیایی بزرگتر و به اصطلاح محیط بر سیمره بوده است (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۱۸). با توجه به نظر لسترنج می‌توان گفت که مهرجان قذق یک ایالت بوده و شهر سیمره مرکز آن به حساب می‌آمده است. برخی از مورخان و جغرافی‌نویسان تاریخ ساخت شهر سیمره را در دوره ساسانی ذکر کرده‌اند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۷۲؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۴۲؛ یعقوبی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)، برخی نیز به وجود آن در دوره اشکانی اشاره می‌کنند (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۴). در هیچ یک از منابع جغرافیایی اشاره‌ای به نام دره‌شهر نشده است، به نظر می‌رسد این نام در قرن‌های اخیر برای نامیدن شهر کوچکی که در اطراف خرابه‌های قدیمی شکل گرفته، استفاده شده است. در دوران معاصر نیز سیاحان و باستان‌شناسانی که از منطقه عبور کرده‌اند، از خرابه‌های سیمره بازدید کرده‌اند؛ دموگان ضمن بازدید شهر سیمره آن را ماداکتو دومین پایتخت ایلامی‌ها معرفی کرد (De morgan, 1892: 365-370)، راولینسون با استناد بر برخی روایات محلی و مقایسه بناهای آن با شهر ساسانی شیروان در نزدیکی سیمره، آنرا شهری از دوره ساسانی معرفی کرد (راولینسون، ۱۳۳۵: ۶۷-۶۴). استین به احتمال وجود آثار دوره اشکانی و ساسانی در این شهر اشاره کرد (Stein, 1940: 206-208). سیف‌الله کامبخش فرد نخستین بررسی‌های علمی باستان‌شناسی سیمره را در سال ۱۳۶۲ هـ ش آغاز کرد. در سال ۱۳۷۴ هـ ش نصرت‌الله معتمدی نخستین فصل کاوش در سیمره را شروع کرد، این کاوش‌ها از سال بعد به مدت ۹ فصل و به سرپرستی سیمین لک‌پور ادامه داده شد. از جمله بهترین یافته‌های باستان‌شناسی که در نتیجه این کاوش‌ها بدست آمد مجموعه منحصر به فردی از گچ‌بری‌ها است که بر اساس نتایج پژوهش‌ها و کاوش‌های انجام گرفته همزمان با احداث این شهر در نیمه اول قرن دوم و دوره انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس ایجاد شده‌اند (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۱۲۵). در سال ۱۳۸۸ بهزاد فریادیان کاوش‌های در این شهر انجام داد و به لایه‌های دوره ساسانی رسید (فریادیان، ۱۳۸۸).

مروری بر تاریخچه استفاده از گچ و تزیینات گچ‌بری در ایران

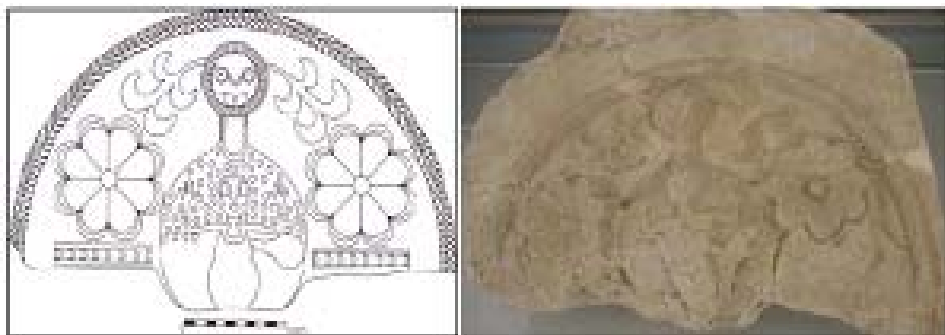
قدیم‌ترین اثر گچی مکشوفه از ایران مربوط به کاوش‌های هفت‌تپه خوزستان مربوط به هنر ایلام باستان است (نگهبان، ۱۳۷۲). در دوره هخامنشی در خزانه داریوش در تخت جمشید از گچ برای پوشش

ستون‌های چوبی تالار استفاده شده است. در بنای آرامگاه کوروش در پاسارگاد در شالوده بنا، در تالار مرکزی کاخ کوروش در پاسارگاد و در شوش نیز قطعاتی از تزیینات گچی به دست آمده است (محمدی فر، ۱۳۹۰: ۱۳۲). کاربرد گچ برای تزیین بناها را در محوطه‌های مهم دوره اشکانی همچون نسا، سلوکیه، آشور، کوه‌خواجه و اروک ملاحظه می‌کنیم (فریه، ۱۳۷۴: ۵۴). نفیس‌ترین گچ‌بری‌های این دوره را می‌توان در قلعه یزدگرد مشاهده کرد (Keall, 1980: 1-43). در دوره ساسانی استفاده از گچ برای تزیین به اوج شکوفای خود رسید (هرمان، ۱۳۷۳: ۱۲۴). گچ‌بری داخل کاخ بیشاپور بهترین نمونه از تزیینات داخلی یک قصر ساسانی را نشان می‌دهد. نقش‌مایه‌های مختلف در اینجا استعداد و قابلیت هنرمند در تنظیم و تشکیل این طرح‌های تزیینی و خلاقیت ذهنی آنها را در این دوره نشان می‌دهد (سرفراز، ۱۳۶۶: ۵۲). علاوه بر بیشاپور بهترین گچ‌بری‌های ساسانی از تیسفون (پوپ و اکرم، ۱۳۸۷ ج ۷: ۱۷۰-۱۷۵) و کاخ کیش (پوپ و اکرم، ۱۳۸۷ ج ۲: ۷۶۰-۷۸۰)، برزقواله و قلعه‌گوری به دست آمده‌اند. تداوم گچ‌بری ساسانی در هنر گچ‌بری دوره اسلامی به وضوح قابل پیگیری است (زمانی، ۲۵۳۵: ۱۱۸). از بهترین گچ‌بری‌های دوره اسلامی می‌توان به تزیینات گچ‌بری سامرا (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۷۸: ۸۶) و گچ‌بری‌های مسجد جامع نایین و گچ‌بری‌های شهر سیمره اشاره کرد (لک‌پور، ۱۳۸۹). هنرمندان گچ‌بری‌های سیمره از نقوش تزیینی دوره ساسانی با تغییراتی چند بهره بردند و با حذف تصاویر جاندار (انسان و حیوان) نوعی تزیین اسلامی را در پیش گرفتند. که به مرور جایگزین نقوش قدیمی شدند. ویژگی بارز گچ‌بری‌های سیمره ابداع طرح‌ها و نقوش جدید با الهام از طرح‌ها و نقوش قدیمی است که در نتیجه آن روند تحول نقوش را در قالب تزیینات گیاهی، هندسی و کتیبه نگاری می‌توان دید.

گچ‌بری‌های سیمره و نقش‌مایه‌های آنها

بخش مهمی از یافته‌های باستان‌شناسی شهر سیمره تزیینات گچ‌بری آن است که از بنای که از طرف کاوشگر با نام مسجد معرفی شده است به دست آمده‌اند. این تزیینات متعلق به قوس‌های ورودی بنای مذکور و همچنین طاقچه‌ها و سطوح داخلی دیوارهای آن است (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۶). برای ایجاد این نقوش از دوروش «شکل دهی درجا» یا «کنده کاری با دست» و روش «ساخت با استفاده از قالب» استفاده شده است. برای ایجاد طرح‌هایی که تعداد زیادی از آنها نیاز بوده و به دفعات تکرار می‌شده‌اند از قالب استفاده شده است که به دو صورت ترکیبی و تکی بوده است. تنوع نقوش، ترکیب‌بندی نقوش هندسی و گیاهی و انواع گره‌ها از ویژگی‌های این گچ‌بری‌ها است. ترکیب نقوش گیاهی و هندسی با بهره‌گیری از علوم

ریاضی و قوانین هندسی در درون قاب‌بندی‌های مختلف اجرا شده‌اند. در مواردی نقش مایه‌ها آمیزه‌ای از طرح‌های پیوسته هستند و نقوش در یک توالی منظم در ردیف‌های عمودی و افقی تکرار شده‌اند. خطوط تشکیل دهنده با گره‌بندی‌هایی به یکدیگر پیوند خورده و بدین ترتیب هماهنگی جالبی در ارائه نقوش به وجود آمده است. طرح‌ها به گونه‌ای ارائه شده که هر واحد درعین حال که ویژگی خود را حفظ کرده، در نقش دیگری ادامه می‌یابد و ارتباط با تمامی نقش می‌یابد (لک‌پور، ۱۳۸۹: همان). تقسیم سطوح دیوار به قطعات هندسی مشخص، گرایش به نقش‌پردازی کل زمینه و پوشش کل سطح کار، تبدیل تزیین گیاهی به کلاف‌های هندسی و پوشش برگ‌ها و گل‌ها با نقطه‌ها و نقوش ریز از دیگر ویژگی‌های این تزیینات است. بر مبنای نوع نقوش به کار رفته این تزیینات را می‌توان در سه گروه: ۱. نقوش انسانی ۲. نقوش هندسی و ۳. نقوش گیاهی طبقه‌بندی کرد. تنها نمونه نقوش انسانی این گچ‌بری‌ها نقش یک زن است که بچه‌ای در شکم دارد که احتمالاً مفهومی نمادی داشته باشد (تصویر ۱). نقوش هندسی ساختار اصلی این تزیینات را شکل داده و نقوش گیاهی در داخل قاب‌بندی‌های هندسی طراحی و اجرا شده‌اند. نقوش هندسی این تزیینات را می‌توان در دو گروه نقوش راست خط (مربع یا اشکال هندسی زاویه‌دار) و نقوش منحنی (دایره‌ها) دسته‌بندی کرد. سایر نقوش هندسی از این دو نقش گرفته شده‌اند و مفاهیم خود را ارائه می‌دهند (طرح ۲ و ۳). از دوران پیش از اسلام مربع مفهوم زمین و دایره مفهوم آسمان را در بر داشته است که در دوره اسلامی این مفاهیم نمود بیشتری به خود می‌گیرند (بلغاری، ۱۳۸۴: ۸-۹). در دوره اسلامی مربع سمبل ابعاد یتناهی بوده و متجسّدترین صورت خلقت در حد زمین و نماینده کمیت محسوب می‌شده و دایره در حد آسمان و نماینده کیفیت و روح لایتناهی به شمار می‌رفته است.



تصویر ۱. تصویر و طرح تنها نمونه نقوش انسانی در گچ‌بری‌های سیمره (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۲۸۵)

نقوش گیاهی به کار رفته در این تزیینات را نیز می‌توان در چند گروه دسته‌بندی کرد: ۱. نقش درخت که در اشکال مختلف و متنوع در درون قاب‌ها به کار رفته، این نقش گاهی به صورت نخل با برگ‌هایی در

اطراف آن و گاهی در شکل شاخه گلی با ساقه بلند که برگ‌های از آن باز شده، به کار رفته است. ۲. برگ‌ها: بیشتر این برگ‌ها به صورت برگ مو در اشکال تک برگ، برگ مو و ساقه و پیچک درخت مو، برگ مو و خوشه انگور و... دیده می‌شود. برگ انجیر، برگ انار، آکانتوس (برگ کنگر) و... نیز به فراوانی استفاده شده‌اند. ۳. گل‌ها: بیشتر گل‌های استفاده شده گل‌های موجود در طبیعت زاگرس همچون گل لاله، گل تاتوره و گل کوکب در طرح‌های مختلف هستند. گل نیلوفر به صورت نیلوفر دوازده پر، شش پر و نیلوفر سه شاخه به فراوانی استفاده شده است. ۴. ریزبرگ‌ها: که از آنها در حواشی و برای پرکردن فضاهای کوچک فرعی بین نقوش هندسی و گیاهی همچون لچکی‌ها استفاده شده است، که تنوع و تکرار از ویژگی‌های بارز آنهاست.



تصویر ۲. پلاک‌های گچی با نقوش گیاهی سیمره. گل‌های بومی منطقه زاگرس. قطر دایره ۲۵ سانتی‌متر.

تأثیر هنر ساسانی بر نقوش گچ‌بری‌های سیمره

دوره ساسانی به‌عنوان اوج تکامل و پیشرفت هنر گچ‌بری ایران قبل از اسلام محسوب می‌شود، وجود ۸ نوع متفاوت طرح گچ‌بری در تیسفون و ۴۰ نوع در کاخ کیش نشانه‌ای در همین زمینه است (کیانی، ۱۳۷۶: ۹۵). در این دوره گچ‌بری روند تکاملی چشمگیری را پیموده است؛ در ابتدا به عنوان ملاط در اجرای انواع طاق‌ها به کار می‌رفت، سپس از آن به‌عنوان پوشش و روکشی با طرح‌های مختلف هندسی و گیاهی برای سطوح داخلی بناها بهره گرفته شد (پوپ، ۱۳۴۶: ۵۸) از نیمه دوم دوره ساسانی در ساخت مجسمه‌های برجسته و نیم برجسته گچی استفاده شد که استفاده گسترده از گچ در این زمینه باعث کاهش رونق نقوش برجسته سنگی دوره ساسانی شد (هرمان، ۱۳۷۳: ۱۲۴). در یک طبقه‌بندی کلی نقوش گچ‌بری دوره ساسانی را می‌توان در چهار دسته تقسیم کرد: ۱. نقوش گیاهی ۲. نقوش

هندسی ۳. نقوش انسانی و حیوانی ۴. نقوش خط و کتیبه (انصاری، ۱۳۶۵: ۳۲۵). از ویژگی بارز گچ‌بری‌های ساسانی رعایت اصول تقارن و تکرار در نقوش هندسی و گیاهی، استفاده گسترده از قاب‌ها یا پلاک‌های گچی و همچنین بهره‌گیری از نقش مایه‌های نمادین و رمز آلود است (تصویر ۳). بیشترین تأثیر گچ‌بری‌های ساسانی بر تزیینات گچ‌بری سیمره در زمینه نقوش گیاهی و هندسی است که در ادامه به این موارد پرداخته می‌شود.



تصویر ۳. نقوش حیوانی گچ بریهای ساسانی. ورامین (موزه متروپولیتن)

نقوش گیاهی: طرح‌های گیاهی در گچ‌بری‌های ساسانی دارای صور گوناگون و تاحدی تخیلی بوده و هنرمندان این دوره با تلفیق آنها با یکدیگر به نقوش جدیدی دست یافته‌اند. مهمترین نقوش گیاهی گچ‌بری‌های ساسانی عبارت‌اند از برگ نخل، گل نیلوفر، میوه انار و انگور، نقش تاک و پیچک مو، برگ انجیر، کنگر و نقش درخت زندگی. در بین نقوش گیاهی درخت نخل دارای اهمیت خاصی بود که از آن در حالت‌های گوناگون استفاده شده است (تصویر ۴).



تصویر ۴. نقوش گیاهی گچ‌بری‌های ساسانی. تیسفون. قرن ششم میلادی (<http://mrvnd-2.persianblog.ir>)

نقش‌مایه‌های گیاهی دوره ساسانی نیز با تغییرات اندکی در گچ‌بری‌های سیمره به کار رفته‌اند. بیشترین نقوش گیاهی دوره ساسانی که در گچ‌بری‌های سیمره نیز تکرار شده‌اند که شامل جفتی بال، گل نیلوفر، درخت زندگی، میوه انار، برگ کنگر، برگ تاک و پیچک، خوشه انگور و میوه بلوط است (بنگرید به جدول ۱).

۱. جفتی بال: این نقش به فراوانی در هنر گچ‌بری‌های دوره ساسانی دیده می‌شود. علاوه بر گچ‌بری این نقش در سایر هنرهای دوره ساسانی همچون هنر فلزکاری، منسوجات و مسکوکات این دوره استفاده شده است. روی سکه‌های شاهان این سلسله نقش جفتی بال به تنهایی و یا با گوی در وسط آن به‌عنوان تاج برای شاهان به فراوانی استفاده شده است (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۸۴ : ۱۲۲-۱۲۴ تصویر ۴). استفاده فراوان از این نقش‌مایه در هنرهای ساسانی به حدی است که آن را به نوعی نشانه هنر ساسانی می‌دانند. در گچ‌بری‌های ساسانی از این نقش به روش‌های مختلفی استفاده شده است، در برخی موارد با ترکیب میوه انار و یا به شکل برگ‌های پهن کنگر یا برگ مو تصویر شده است. بهترین نمونه‌های ساسانی این نقش از تیسفون و کاخ ساسانی کیش در میان رودان به‌دست آمده است. علاوه بر تیسفون، نمونه‌های بسیار زیبای از این نقش در ترکیب با میوه انار از ورامین به‌دست آمده است (جدول ۱. تصویر ۱). در سیمره این نقش با تغییرات اندکی به‌کاررفته است و بیشتر به شکل برگ‌های متقارن نزدیک به هم تصویر شده است. در نمونه‌های ساسانی این نقش به بال‌های باز پرنده شبیه است و در نمونه‌های سیمره از برگ باز متقارن کنگر و سایر گیاهان برای ایجاد آن استفاده شده است.

۲. گل لوتوس و نیلوفر آبی: این نقش از نقش‌مایه‌های اصیل هنر ایرانی به حساب می‌آید که در هنر هخامنشی به فراوانی از آن استفاده شده است، ساسانیان که خود را از نسل هخامنشیان می‌دانستند به فراوانی از این نقش‌مایه در تمام زمینه‌های هنری استفاده کرده‌اند. نقش نیلوفر در گچ‌بری‌های ساسانی دارای کاسبرگی شبیه برگ کنگر است که از کاسه گل جدا شده و برگ‌های کنگر خود تشکیل کاسبرگ و کاسه گل را می‌دهند. به‌طورکلی گل لوتوس در دوره ساسانی یک روند تکاملی داشته و به مرور زمان بر پیچیدگی‌ها و تنوع آن افزوده شده است. در گچ‌بری‌های سیمره نمونه‌های مختلفی از این نقش به‌صورت غنچه نیلوفر سه‌برگ، گل‌های دوازده پر، گل نیلوفر هشت پر و چهار پر دیده می‌شود (جدول ۱. تصویر ۲).

۳. درخت زندگی: درخت زندگی یا درخت مقدس، در فرهنگ ایران جایگاه خاصی دارد. نقش این درخت در دوره ساسانی علاوه بر گچ‌بری در سایر هنرها همچون حجاری (بهترین نمونه آن در حجاری های طاق بزرگ طاق بستان وجود دارد) و ظروف فلزی به کاررفته است. در نمونه‌های ساسانی به صورت درخت خرما یا انگور و گیاهان دیگری با گل‌های چندپر و شاخ و برگ‌های ضخیم دیده می‌شود (جوادی، ۱۳۸۵: ۵۲). این نقش مایه در نمونه‌های سیمره با شکل خاصی از گل و برگ‌های گیاهان به ویژه کنگر و درخت خرما در داخل پلاک‌های گچی استفاده شده است (جدول ۱. تصویر ۳).

۴. میوه انار: از میوه انار در گچ‌بری‌های ساسانی به کرات استفاده شده است. در برخی نمونه‌ها روی تاج پادشاهان به صورت گوی نقش شده است. در یک نمونه که از ورامین به دست آمده است و مربوط به قرن ششم میلادی است میوه انار در میان دو برگ نقش شده است. در این افریز گچی در ۳ ردیف افقی و هر ردیف شامل ۵ میوه انار در داخل دو برگ نقش شده است. نمونه‌های جالبی از میوه انار در بین چند برگ از کاخ ساسانی کیش در میان‌رودان به دست آمده است. در سیمره میوه انار در بین دو برگ نقش شده که دانه‌های آن به صورت دایره‌های توخالی نیز نقش شده‌اند (جدول ۱. تصویر ۴).

۵. برگ و درخت نخل: استفاده از این نقش در دوره ساسانی با انواع نوآوری‌ها و همراهی با سایر نقوش توأم بوده است. در دوره ساسانی این برگ نخل به صورت ۳ و ۵ کاسبرگی به کار رفته است. تداوم استفاده از این نقش در گچ‌بری‌های سیمره به خوبی قابل مشاهده است. درخت نخل در گچ‌بری‌های سیمره به صورت سه کاسبرگی و در داخل پلاک‌های گچی نقش شده است (جدول ۱ تصویر ۱). نقش درخت نخل و برگ آن علاوه بر گچ‌بری بر روی سفال‌های به دست آمده از سیمره نیز به کار رفته است (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۵۶۶ و ۶۲۹) در متن‌های تاریخی نیز به وجود نخلستان‌هایی در سیمره اشاره شده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵) حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب می‌گوید در جبال به غیر از سیمره خرما نباشد (مستوفی ۱۳۶۲: ۷۹)

۶. نقش مایه برگ کنگر: در گچ‌بری‌های ساسانی این نقش مایه گاه به صورت درخت تزیینی و گاه به صورت شاخه اسلیمی در دل طرح دیگر جلوه‌گر می‌شود. بهترین نمونه‌های این نقش مایه تزیینی در گچ‌بری‌های تیسفون (هوار، ۱۳۶۳: ۷۳)، گچ‌بری‌های کاخ کیش (افشار

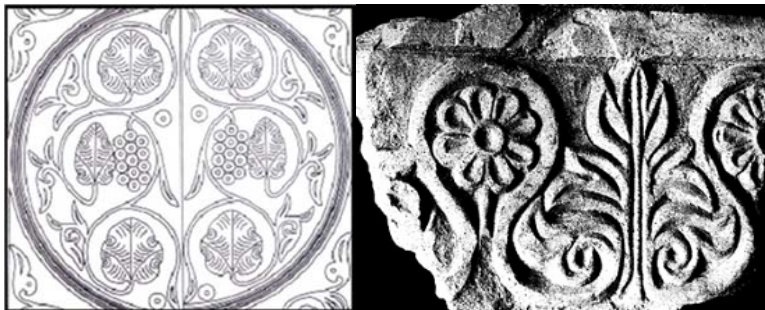
بررسی جریان‌های مؤثر در خلق نقوش گچ‌بری‌های شهر تاریخی سیمره ♦ ۲۸۹

نادری، ۱۳۷۴: ۲۳۵) و همچنین در گچ‌بری‌های بندیان درگز (رهبر، ۱۳۷۸: ۳۳۷) دیده می‌شود. برگ کنگر در گچ‌بری‌های سیمره بعنوان یکی از نقش‌مایه‌های اصلی تزئینی به کار رفته است (تصویر ۵). گاهی به صورت دو برگ روبه‌روی هم که بسیار به جفتی بال شباهت پیدا می‌کند برای حاشیه فوقانی ازاره‌ها به کار رفته و گاهی به صورت تک برگ حلزونی در فواصل نقوش دیگر به کار رفته است.



تصویر ۵. انواع برگ‌های کنگر گچ‌بری‌های سیمره با تأثیر پذیری از گچ‌بری ساسانی.

۷. تاک و پیچک: از قدیم‌ترین عناصر تزئینی گچ‌بری‌های ساسانی نقش تاک و پیچک است، این نقش از هنر پارسی وارد هنر ساسانی شده (فریه، ۱۳۷۴: ۸۰-۷۲) پیچک‌های استفاده‌شده در گچ‌بری‌های شهر سیمره فضای بیشتری را نسبت به نمونه‌های ساسانی پوشش داده‌اند و بر مبنای هندسه دقیق و منظم ترسیم گردیده‌اند. در نمونه‌های سیمره این پیچک‌ها به برگ تاک و یک خوشه انگور با ۱۳ دانه دو ردیف با ۴ تایی در دو طرف و یک ردیف پنج‌تایی در وسط منتهی می‌شوند، این عدد ۱۳ برای تمام نقش‌های خوشه انگور استفاده شده در گچ‌بری‌های سیمره یکسان است (طرح ۶).



تصویر ۶. خوشه انگور و برگ مو و پیچک در گچ‌بری‌های سیمره (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۲۰۴)، تصویر ۷. نمونه‌ای از گچ‌بری ساسانی با نقش‌های گیاهی (آذرنوش، ۱۹۷۶: ۹۷)

نقوش هندسی: نقوش هندسی معمولاً از خطوط مستقیم و شکسته در حالات مختلف تشکیل شده و غالباً در حاشیه متن گچ‌بری به کار رفته‌اند. در بسیاری از موارد در ترکیبات هندسی نقش صلیب شکسته و یا چلیپا دیده می‌شود که فضاهای خالی آنها با استفاده از نقش مایه‌های انسانی، حیوانی، گیاهی و به‌ندرت خط و کتیبه تزیین می‌شده است. نمونه‌های از این نقوش هندسی از خانه‌های در تیسفون و کاخ کیش به‌دست آمده است. علاوه بر این نقوش دایره‌ها و منحنی‌ها از مهم‌ترین نقوش هندسی گچ‌بری‌های ساسانی است که به‌عنوان قاب‌بند طرح‌های اصلی و مرکزی به کار رفته‌اند و نه فقط در گچ‌بری بلکه در منسوجات نیز به کار رفته‌اند (محمودی، ۱۳۷۸: ۵-۱۷) (جدول ۱، تصویر ۵).



تصویر ۸. نقوش هندسی گچ‌بری ساسانی. صلیب شکسته و زنجیره‌های یونانی. تیسفون قرن ۶ میلادی (موزه متروپولیتن)

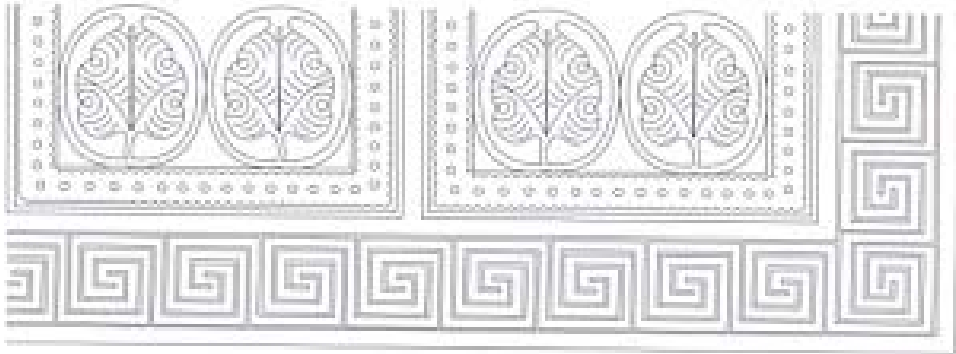


تصویر ۹. نقش صلیب شکسته در گچ‌بری‌های محوطه ساسانی حاجی‌آباد (آذرنوش، ۱۹۷۶: ۹۷)

از مهم‌ترین نقوش هندسی گچ‌بری‌های دوره ساسانی نقش صلیب‌های شکسته متصل به هم معروف به زنجیره‌های یونانی است (تصویر ۸ و ۹). نمونه‌های اشکانی این نقش در گچ‌بری‌های کوه خواجه سیستان به دست آمده است (محمودی فر، ۱۳۹۰: ۲۳۳) که در دوره ساسانی تداوم داشته و استفاده از

۲۹۱ بررسی جریان‌های مؤثر در خلق نقوش گچ‌بری‌های شهر تاریخی سیمره ♦

آن گسترده‌تر می‌شود به گونه‌ای که علاوه بر هنر گچ‌بری در منسوجات این دوره نیز به‌کاررفته است (تصویر ۵). کاربرد اصلی این نقش در دوره اشکانی و ساسانی برای کادربندی نقوش دیگر بوده که در گچ‌بری‌های سیمره نیز به‌عنوان کادربندی برای نقوش گیاهی استفاده شده است. در سیمره گونه‌های متنوعی از این نقوش استفاده شده است (تصویر ۱۱).



تصویر ۱۰. نقوش هندسی معروف به زنجیره‌های یونانی سیمره متأثر از گچ‌بری‌های ساسانی (لک‌پور، ۱۳۸۹: ۲۰۹)



تصویر ۱۱. نقوش هندسی گچ‌بری‌های شهر سیمره (راست) (لک‌پور، ۱۳۸۹) نقوش هندسی گچ‌بری‌های ساسانی (راست) محوطه برزقواله (منصوری، ۱۳۸۹)

تأثیر آیین جدید اسلام بر نقوش گچ‌بری‌های سیمره

بیشترین تأثیر آیین اسلام در نقوش گچ‌بری‌های سیمره در زمینه منع تصاویر جاندار (انسانی و حیوانی) دیده می‌شود. این محدودیت باعث شد تا هنرمندان سازنده این نقوش از قابلیت نقوش هندسی و گیاهی نهایت استفاده را کرده و نقوشی ترکیبی را خلق کنند که بعدها در هنر اسلامی مورد استفاده قرار بگیرد. ارتباط فرهنگی طولانی این منطقه با مناطق همجوار به‌ویژه با بین‌النهرین که ریشه در دوران

پیش از تاریخ دارد زمینه‌های رشد و گسترش تأثیر پذیری هنری را فراهم کرده است. در این دوره ارتباط گسترده‌ای بین این منطقه و به‌ویژه شهر سیمره و شوش با مراکز چونی تیسفون و بعدها سامرا و بغداد برقرار می‌شود. جاده خراسان از مهم‌ترین عوامل پیچیدگی روابط فرهنگی ایران و بین‌النهرین و ضامن تداوم نقش مایه‌های هنری در این منطقه بوده است. در این گچ‌بری‌ها نقوشی برای اولین بار استفاده شده که بعدها در هنر اسلامی بارها مورد استفاده قرار گرفت که از جمله آنها می‌توان به نقوش گیاهی اشاره کرد که با همان شکل و شمایل در بناهای مذهبی مناطق مرکزی ایران استفاده شدند.

تأثیر محیط و سبک‌های محلی بر خلق نقوش گچ‌بری‌های سیمره

یکی از ویژگی‌های تزیینات گچ‌بری سیمره، استفاده آگاهانه هنرمندان و سازندگان آنها از طبیعت و گیاهان بومی منطقه در این تزیینات می‌باشد. از مهمترین نقوش گیاهی به کار رفته میوه بلوط (به تنهایی یا به همراه نقوش دیگری همچون میوه کاج)، میوه انار، نقش گل‌های لاله، گل تاتوره، گل کوکب و گل نیلوفر (به صورت دوازده پر، هشت پر، هفت پر و شش پر) است. در طبیعت اطراف شهر سیمره این گل‌ها و گیاهان به فراوانی می‌رویند.





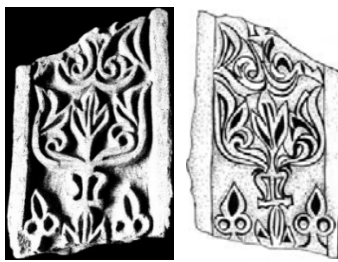
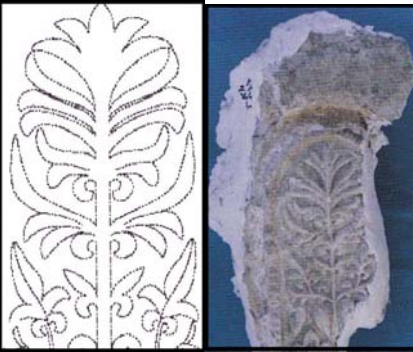


هنرمندان با الهام از طبیعت منطقه گیاهانی را به تصویر درآورده‌اند که در محوطه‌های هم‌دوره و قبل از آن دیده نشده و برای اولین بار در تزیینات گچ‌بری دره شهر معرفی شده‌اند (تصویر ۱۲). نقش این درختان و گلها در تزیینات گچ‌بری سیمره نشان می‌دهد که شرایط محیطی و طبیعت بومی منطقه منبع الهام هنرمند در آفرینش بسیاری از این نقوش بوده است که این موضوع می‌تواند نشانگر این مهم باشد که احتمالاً طراحان این تزیینات بومی منطقه بوده‌اند که علاوه بر آگاهی از فنون ریاضی و هندسه زمان خود با طبیعت منطقه آشنایی کامل داشته‌اند.



تصویر ۱۲. پلاک گچی از دره شهر با نقش گل‌ها و گیاهان بومی منطقه زاگرس (لک پور، ۱۳۸۹: ۲۶۷)

بررسی جریان‌های مؤثر در خلق نقوش گچبری‌های شهر تاریخی سیمره ♦ ۲۹۳

جدول ۱. نمونه‌هایی از گچبری‌های دوره ساسانی

ردیف	تعریف نقش	نمونه دوره ساسانی	نمونه شهر سیمره
۱	جفتی بال	 <p>ورامین (آرشیو موزه متروپولیتن)</p>	 <p>(آرشیو موزه باستان‌شناسی دره‌شهر)</p>
۲	نقش غنچه گل نیلوفر	 <p>تیسفون (http://mrvnd-2.persianblog.ir)</p>	 <p>(لک‌پور، ۱۳۸۹: ۲۰۷)</p>
۳	درخت زندگی	 <p>حاجی‌آباد (Azarnoush, 1994: 95)</p>	 <p>(لک‌پور، ۱۳۸۹: ۳۴۶)</p>
۴	میوه انار	 <p>کیش (پوپ و اکرم‌ن، ۱۳۸۷: ۷۷۱)</p>	 <p>(لک‌پور، ۱۳۸۹: ۲۴۱)</p>

برآیند

این مطالعه نشان می‌دهد که در خلق نقوش تزیینات گچ‌بری شهر سیمره سه جریان ۱. هنر دوره ساسانی ۲. آیین جدید اسلام و ۳. محیط طبیعی منطقه تأثیر داشته‌اند. مطالعه تزیینات گچ‌بری شهر سیمره به روشنی نشان می‌دهد که خاستگاه و الگوی بسیاری از نقش‌مایه‌های به‌کاررفته در این تزیینات به دوره ساسانی بر می‌گردد که در سیمره با اندکی تغییر و نگرشی نو به کار رفته‌اند. نقوش گیاهی مانند میوه انار، برگ مو و خوشه انگور، برگ انجیر، برگ کنگر، درخت زندگی و نقش جفتی بال که به کرات در گچ‌بری‌های سیمره به کار رفته‌اند، یادآور گچ‌بری‌های تیسفون و کاخ ساسانی کیش واقع در عراق امروزی است. همچنین دیگر نقوش هندسی و ترکیب‌بندی و درهم تنیدگی آنها بر گرفته و در تداوم نقش‌پردازی هنر گچ‌بری دوره ساسانی است. در میان نقوش هندسی نقوشی مانند زنجیره‌های یونانی، نقوش طنابی و نحوه ترکیب‌بندی و کادربندی نقوش اصلی و حاشیه‌ای کاملاً مشابه نمونه‌های ساسانی در محوطه‌های نزدیک به سیمره همچون تیسفون، برزقواله و قلعه‌گوری هستند. هنرمندان گچ‌بری‌های سیمره با هنرمندی، بینش برآمده از آیین جدید اسلام را در قالب هنر ایرانی متجلی کرده‌اند؛ این موضوع را در نقش‌مایه‌های گیاهی و نحوه ترکیب‌بندی نقوش به روشنی می‌توان مشاهده کرد. مثال روشن در این زمینه پلاک‌های گچی دایره‌ای و مربع شکل است که با همان فرم و سبک نمونه‌های ساسانی در تیسفون ساخته شده‌اند منتهی نقوش انسانی و حیوانی آنها به دلیل محدودیت‌های دینی تبدیل به نقوش گیاهی با الهام از طبیعت منطقه شده‌اند. هنرمندان سازنده این گچ‌بری‌ها سنت‌های گذشته را با شرایط اعتقادی جدید دمساز و منطبق کرده و از میان نقش‌مایه‌های گذشته نقوشی اقتباس شده که با شرایط جدید تطابق بیشتری داشته باشند. این تزیینات و نقوش آنها علاوه بر اینکه وامدار هنر ساسانی هستند و در خلق آنها تأثیر آیین اسلام به روشنی دیده می‌شود، هنرمند با الهام‌گیری از طبیعت منطقه اقدام به آفرینش نقوشی کرده که قبل از آن در هنر گچ‌بری کاربرد نداشته و برای اولین بار در سیمره متداول شده‌اند. وجود نقش گل‌ها، گیاهان و درختان بومی منطقه زاگرس در این گچ‌بری‌ها نشان می‌دهد که هنرمندان سازنده این تزیینات، علاوه بر آگاهی از فنون هندسه زمان خود و نقش‌مایه‌های هنری دوره ساسانی، آشنایی کاملی با طبیعت منطقه داشته‌اند و از طبیعت منطقه برای خلق نقوش الهام گرفته‌اند. سازندگان این تزیینات ضمن آنکه به گذشته نگاه می‌کنند به آینده نیز نظر دارند؛ نقوش تزیینی و گچ‌بری‌ها خصوصیات را پیش رو می‌نهند که در سده‌های بعد از گسترش چشمگیری برخوردار می‌شوند، در میان این خصوصیات باید از نقوشی نام برد که می‌توان آنها را تلاشی در جهت ایجاد نخستین اسلیمی‌ها دانست. این نقش بعدها در تزیینات اسلامی یکی از مهم‌ترین نقوش در

انواع هنرها به حساب می‌آید. هنرمندان سازنده این گچ‌بری‌ها این عناصر برگرفته از این سه جریان را با هم ترکیب کرده‌اند. نقش مایه‌ای استفاده شده در این تزئینات کارکرد تزئینی صرف نداشته و به شکل طبیعی فضای حاکم بر محیط فرهنگی آن دوران را منعکس می‌کند. با توجه به موقعیت شهر سیمره در منتهی‌الیه جنوبی منطقه غرب ایران که در آن محوطه‌های با گچ‌بری‌های شاخصی از اواخر دوره ساسانی کاوش شده و همچنین دوره زمانی ساخت گچ‌بری‌های سیمره در نیمه قرن دوم هجری و رونق این شهر تا قرن پنجم هجری، گچ‌بری‌های سیمره می‌توانند به عنوان حلقه مفقوده و یکی از مسیرهای انتقال دستاوردهای هنر گچ‌بری دوره ساسانی به دوره اسلامی مطرح شوند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

لک‌پور، سیمین، ۱۳۸۹، کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی دره شهر، تهران، نشر پازینه.
ابوالفداء، عماد الدین اسماعیل، ۱۳۴۹، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن، ۱۳۷۰، المسالك الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، نشر مترجم.
ابن حوقل، محمد، ۱۳۴۵، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر، الگ، ۱۳۸۱، هنر و معماری اسلامی، چاپ دوم ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات سمت.
انصاری، جمال، ۱۳۶۶، «گچ‌بری دوره ساسانی و تأثیر آن در هنر دوره اسلامی»، فصل‌نامه هنر، شماره ۱۳: ۳۱۸-۳۷۳.
اصطخری، ا. ۱۳۴۰، مسالك الممالک، به کوشش ایرج افشار، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پوپ، آرتور و اکرمان، فیلیپس، ۱۳۸۷، سیری در هنر ایران، ترجمه نجف دریابندی و دیگران ج ۲ و ج ۷، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

پرادا، ادیت پرادا، ۱۳۸۳، هنر ایران باستان، ترجمه دکتر یوسف مجید زاده، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
دینوری، احمد بن داود، ۱۳۶۴، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
راولینسون، سر هنری، ۱۳۳۵، سفرنامه راولینسون (گذر از ذهاب به خوزستان)، ترجمه سکندر امان الهی بهاروند، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.

زمانی، عباس، ۱۳۵۵، تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
صفر، فؤاد و مصطفی، محمدعلی، ۱۳۷۶، هترا (الحضر)، مترجم نادر کریمیان سردشتی، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی.

فریه، ر. دبلیو، ۱۳۷۴، هنرهای ایران، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز.
کارگرسرفراز، علی‌اکبر، ۱۳۶۶، باستان‌شناسی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی، تهران، انتشارات عفاف.
کیانی، محمد یوسف، ۱۳۷۶، تزئینات وابسته به معماری ایران دوره اسلامی، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
گیریشمن، رومن، ۱۳۷۸، بیشابور، ج ۲، ترجمه اصغر کریمی، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.

لسترنج، گهک. ۱۳۳۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود ارفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مقدسی، ابو عبدالله محمد ابن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۴۹، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. محمدی فر، یعقوب، ۱۳۹۰، باستان‌شناسی و هنر اشکانی، تهران، انتشارات سمت.

نعمتی بابایلو، علی و اسراء، صالحی، ۱۳۹۰، «بررسی تطبیقی نقوش گچ‌بری‌های مسجد جامع ناین و مسجد نه گنبد بلخ: از منظر نقش و ترکیب» کتاب ماه هنر، شماره ۱۶۲ اسفند ۱۳۹۰: ۹۶-۱۰۴.

نگهبان، عزت‌الله، ۱۳۷۲، حفاری هفت‌تپه دشت خوزستان، سازمان میراث فرهنگی کشور. تهران.

هرمان، جرجینیا، ۱۳۷۳، تجدید حیات هنر و تمدن ایران باستان، ترجمه مهرداد وحدتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی. یاقوت الحموی، یاقوت بن عبدالله، ۱۹۰۶، معجم البلدان، مصحح: محمد امین الخانجی، مصر، مطبعه المعاده.

ب) غیرفارسی

Azarnoush, Massoud. 1994. The Sasanian Manor House at Hajiabad, Iran. Monografie di Mesopotamia III, Florence, and Casa Editrice Le Lettere De Morgan, 1896, mission scientifique en perse, Centre de Reserches, Archaeologiques, Vol. Paris.
Keall, Edward I, J., Leveque, Margaret A., 1980, Qaleh-I Yazdigird: Its Architectural Decorations. The stuccoes as decorations, IRAN, vol. XVIII
Stein, S., A., 1940. Old Routes Of Western Iran, Macmillan and Co. limited St Martins Street, London.

تارنما

[www.http://mrvnd-2.persianblog.ir](http://mrvnd-2.persianblog.ir)

www.metmuseum.org/collection-online/search.

www.lacma.org/islamic_art/popus_fig2.htm.

مازیارهند یا خندق مازیار، طویل‌ترین خندق دفاعی ایران (حدفاصل رود تجن ساری و نکارود)

محمد فلاح کیابی

چکیده

مازیارهند یا خندق مازیار بر اساس منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناختی در جهت شرقی - غربی از همیشه (کردکوی امروزی در استان گلستان) تا حدود رامسر کشیده شده که جلگه را از کوهپایه و کوهستان جدا می‌کرده است. برای حفاظت از مناطق کوهپایه‌ای و کوهستانی که عمده‌ی سرزمین طبرستان و همچنین بیشتر زمین‌های کشاورزی و مراتع در آن واقع شده و از نظر اقتصادی با اهمیت بوده است، این خندق حفر شده تا مانعی باشد برای مهاجمینی که پس از فتح جلگه قصد حمله به مناطق بالادست طبرستان را داشته‌اند. با توجه به بررسی زندگی مازیار پسر قارن که تا سال ۲۲۴ ه.ق اسپهبد طبرستان بود و نظر به این که وی همواره با مدعیان داخلی، طاهریان و خلیفه عباسی در کشمکش و درگیری بوده است، نمی‌توانسته دست به اجرای چنین پروژه‌ی عظیمی که حدوداً ۳۵۰ کیلومتر طول دارد بزند؛ بنابراین ممکن است تنها به مرمت آن پرداخته و یا بخش‌هایی به آن افزوده باشد. بر همین اساس می‌توان گفت که اصل خندق مربوط به دوران ساسانیان است که در راستای دیوار گرگان و دیوار همیشه برای جلوگیری از هجوم زردپوستان به داخل طبرستان و متعاقباً فلات مرکزی ایران حفر شده است.

واژه‌های کلیدی: خندق، مازیار، ساری، تجن، نکا.

پیشگفتار

ایران کشوری است که به خاطر اهمیت منطقه‌ای و به سبب موقعیت ژئوپلیتیکی که بر سر راه شرق و

غرب دارد، از دیرباز محل هجوم اقوام بیگانه به این سرزمین بوده و سده‌ای از تاریخ را نمی‌شناسیم که در آن جنگی صورت نگرفته باشد. به همین دلیل در دوران مختلف تاریخی، فرمانروایان و حکومت‌های حاکم بر ایران برای حفاظت از مرزها و شهرها دست به ساخت و تأسیس استحکامات دفاعی چون دژ، دیوار و حفر خندق در پیرامون شهرها می‌زدند. در کنار حفاظت از شهرها، محافظت از منطقه و یا مرزهایی که دائماً مورد هجوم بیگانگان بوده‌اند نیز در دستور کار شاهان به‌خصوص در پیش از عصر اسلامی قرار داشت که دیوار گرگان نمونه بارز حفاظت مرزهاست که برای جلوگیری از هجوم مهاجمین شمال شرق به داخل ایران از دریای مازندران به سمت شرق کشیده شده است.

در کنار حفاظت از مرزها و شهرها، حفاظت از یک منطقه نیز در شمال ایران جایگاهی ویژه دارد که مازیارهند یا خندق مازیار از آن دست است. خندق مازیار در سراسر استان مازندران از شرق تا غرب کشیده شده، به طوری که جلگه را از کوهپایه جدا کرده است. کوهپایه و کوهستان مرکز اصلی حکومت اسپهبدان طبرستانی در عصر اسلامی بود که مانند دژی نفوذناپذیر مانع از حمله‌ی اعراب به آن نواحی می‌شد. مازیار یکی از مشهورترین این اسپهبدان است که به سبب قدرتی که در طبرستان و گیلان به دست آورد و همچنین ساخت استحکامات دفاعی، در بین اهالی طبرستان همچنان مشهور است. یکی از استحکامات دفاعی که به وی منتسب گشته خندقی است که در سراسر استان مازندران و بخش‌هایی از استان گلستان کشیده شده که جلگه را از کوهستان جدا می‌کند. امروزه بخش‌هایی از این خندق، به‌خصوص در مناطق جنگلی باقی مانده، ولی بخش اعظم آن نیز به علت قرار گرفتن در زمین‌های کشاورزی و باغی از بین رفته و گاه تنها ردی از آن برجاست.

مسیری که از خندق مازیار در این پژوهش مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته، فاصله‌ی بین دو شهر ساری و نکا و یا در حقیقت فاصله‌ی بین دو رود تجن ساری و نکارود است که بر دامنه‌ی کوهپایه‌های نزدیک به جلگه مانند مرزی سراسری حفر شده است. طول مسیر این خندق ۲۸ کیلومتر است که نگارنده با همراهی آقایان حسین نعمتی لوجندی، هادی میلادی گرجی، محمد مهدی امینی و اباصلت بوستانی به شناسایی، بررسی و مستندنگاری همین مقدار بسنده نموده، چه این که بررسی کل مسیر که بالغ بر ۳۵۰ کیلومتر است، نیازمند به یک پروژه بررسی باستان‌شناسی با اعتبارات گزاف است. از طرفی با توجه به این که ساخت این خندق به احتمال فراوان مربوط به دوران ساسانیان است، در برخی از موارد نظیر تپه‌هایی که در کنار خندق جهت مراقبت از آن واقع شده‌اند، جهت اثبات این نظر می‌بایست دست به گمانه‌زنی علمی زد؛ بنابراین بررسی خندق مازیار در حدفاصل تجن و نکارود سرآغاز پژوهش و شناسایی آن در سراسر استان‌های مازندران و گلستان است که علاوه بر نگارنده، پژوهش‌گران دیگر نیز می‌توانند به این مهم دست زنند.

سرگذشت مازیار پسر قازن

پس از حمله اعراب به ایران و سقوط تمامی شهرها و ایالات ساسانیان، یکی از نقاطی که تا قرن‌ها همچنان در مقابل مهاجمان ایستادگی می‌کرد، طبرستان بود که توسط اسپهبدان و نوادگان حکمرانان ساسانی اداره می‌شد. علاوه بر تأیید این موضوع توسط منابع تاریخی، یافته‌ها و اسناد باستان‌شناختی مانند سکه‌ی اسپهبدان و یا بناهایی مانند برج‌های لاجیم سوادکوه، رسکِت فریم ساری و رادکان کردکوی در نزدیکی شهر تمیشه‌ی باستانی که در قرن پنجم هجری در کتیبه‌های این برج‌ها از خط و زبان پهلوی استفاده‌شده، بر این سخن صحنه می‌گذارند.

از سال‌های ابتدایی عصر اسلامی تا سال ۱۰۰۶ هجری اسپهبدان از خاندان‌های مختلف در طبرستان حضور داشته و هرکدام بخشی را اداره می‌کردند که به‌اختصار به آن پرداخته می‌شود. **دابویهیان یا گاو بارگان:** مقر حکومت ساری، آغاز حکومت ۲۷ هجری، پایان حکومت ۱۴۹ هجری. **سلسله‌ی سوخرائیان یا قازن‌وندیان:** مقر حکومت لپور و ساری، آغاز حکومت ۳۷ هجری، پایان حکومت ۳۱۱ هجری (اسلامی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۷۸-۱۷۶).

استنداران یا پادوسبانان: مقر حکومت: نور، رویان و کجور- آغاز حکومت سال ۴۵ هجری، پایان حکومت سال ۱۰۰۶ هجری (مرعشی ۱۳۶۸: ۲۴ پیشگفتار). **خاندان باوند:** از فرزندان باو، نوه کیوس که پسر قباد شاهنشاه ساسانی بود -مقر حکومت پَریم در جنوب ساری، شهر ساری و آمل- آغاز حکومت ۴۵ هجری، پایان حکومت ۷۵۰ هجری (اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۴۶-۴۵۳).

مازیار از خاندان سوخرائیان برخاست که سرسلسله‌ی این اسپهبدان، قازن پسر سوخرا بود. پس از قازن پسرش آندا، سپس سوخرا پسر آندا و پس از او وندادهرمز پسر سوخرا به حکومت دست یافتند. پس از درگذشت وندادهرمز پسرش قازن و درنهایت فرزندش مازیار به حکومت طبرستان رسید که بنا به گفته‌ی ظهیرالدین مرعشی ۳۲ سال نیز حکمرانی کرد (مرعشی، ۱۳۶۸: ۱۶۰).

بنا بر گفته ابن اسفندیار، ازجمله فرزندان قازن، بزرگ‌تر و دلیرتر و اهل‌تر مازیار بود که جانشین قازن گشت. اسپهبد شهریار بن شروین طمع در ولایت ایشان کرد و او را می‌رنجانید تا بدان انجامید که با یکدیگر مصاف دادند، شهریار او را بشکست و ولایتش را به تصرف خویش آورد. او به نهار و امان پیش وندامیدبن ونداسفان شد. شهریار نامه فرستاد که وی را بگیرد و بند برنهد و نزدیک او بفرستد... مازیار را بگرفت و بندهای محکم برنهاد و پیش شهریار فرستاد... که مازیار با موکلان حیلت کرد و بندها را برداشت و بگریخت و به بیسه‌ها متواری شد و خویشتن را به عراق افکند... روزها برگذشت...

حال مازیار بر مأمون عرض داشت. فرمود او را حاضر آوردند. به طلبش شتافتند و او را به خدمت حضرت رساندند. خلیفه پدر او قارن را روز مصاف روم دیده و شناخته [بود]. فرمود مسلمانی بر او عرض دارند. مازیار اسلام قبول کرد و مأمون او را محمّد مولی امیرالمؤمنین نام نهاد و کُنیت ابوالحسن [بدو داد] (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۳۸).

مازیار در سال ۲۰۷ ه. ق همراه موسی بن حفص، نواده عمر بن علاء، والی طبرستان به ولایتش بازگشت و در آنجا حکومت دو شهری که مأمون بدو سپرده بود را در دست گرفت. مازیار در ابتدا عمویش را کشت و در سال ۲۱۰ ه. ق با همدستی موسی قلمرو شاپور باوندی، جانشین پدرش شهریار را فتح کرد و شاپور را بگرفت و بکشت. مازیار چون یگانه فرمانروای کوهستان‌های طبرستان گردید، القاب سنتی اسپهبدان طبرستان را اختیار کرد، مساجدی در پریم و دیگر شهرها برآورد و تاخت‌وتازهایی به دیلمیان کرد و ۱۰ هزار تن از اهل دیلم را در منطقه مرزی سکونت داد. نفوذ وی به زیان موسی والی طبرستان و پسرش محمد که پس از مرگ پدر در سال ۲۱۱ ه. ق ولایت طبرستان یافت، در مناطق جلگه‌ای ولایت گسترش یافت. دیری نگذشت که حکومت مازیار با مخالفت گروهی از اشراف محلی و نوادگان ابناء مواجه گردید که موقع ممتاز خود را در مقام عنصر حاکم در تهدید می‌دیدند. چون مساعی آنان در بی‌اعتبار کردن مازیار نزد خلیفه بی‌اثر ماند، شورش در آمل بر ضد مازیار برخاست که طی آن پای محمدبن موسی والی طبرستان نیز به میان کشیده شد. مازیار پس از هشت ماه محاصره آمل عاقبت شهر را به تصرف درآورد، برخی از سران شورش را اعدام کرد و بقیه از جمله محمد را به زندان افکند. مأمون حکومت تمام طبرستان را به مازیار سپرد و معتصم که در سال ۲۱۸ ه. ق پس از مرگ مأمون به خلافت نشست، در ابتدا فرمانروایی مازیار بر طبرستان را تأیید کرد، اما دیری نپایید که مازیار درگیر منازعه با عبدالله بن طاهر گردید که به‌عنوان فرمانروای مشرق مدعی حکومت شد (فرای، ۱۳۸۵: ج ۴، ۱۷۸).

پس از آن که مازیار تمام قدرت را در طبرستان و دیلم به دست گرفت بنای بدرفتاری با مسلمانان آن ناحیه گذاشت و به روایتی از دین اسلام بازگشته و دوباره به آیین زرتشت گروید. عبدالله بن طاهر والی خراسان که شنید مازیار با مسلمانان چه معامله می‌کند، پیش او رسول فرستاد و به جهت محمدبن موسی و برادر او شفاعت کرد، اما مازیار سخن او نشنید و رسول او را با خشونت جواب گفت. عبدالله از حال او به اسحاق بن ابراهیم بن مصعب که به درگاه خلیفه بودن نوشت و بر معتصم عرض افتاد (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۳). خلیفه به مازیار دستور داد خراج طبرستان را نزد عبدالله بن طاهر بفرستد تا او با خراج خراسان به دارالخلافه ارسال دارد؛ اما مازیار از این دستور سرباز زد و به معتصم

مازیارهند یا خندق مازیار، طویل‌ترین خندق دفاعی ایران ♦ ۳۰۱

جواب داد که خراج را مستقیم به خدمت خلیفه می‌رساند. در کنار این سرپیچی‌ها و برکنار کردن مسلمانان از مسند کارها و نامه‌ی اعتراض‌آمیز مردم آمل معصم و همچنین تحرکات طاهریان علیه مازیار سبب شد تا خلیفه بر او خشمگین شود (همان: ۳۴-۵۰).

در همین زمان عبدالله بن طاهر که خود را فرمانروای مشرق می‌دانست، نزد خلیفه از مازیار بدگویی می‌کرد و اهل ولایت را به مخالفت با وی برمی‌انگیخت و چون نوادگان ابناء وی را به ارتداد متهم کردند و در برانداختن او فعالیت می‌نمودند، اقدامات مازیار در بازداشتن آن‌ها بیش از پیش شدت یافت. وی برای بازداشتن آن‌ها از ترک ولایت از آنان نوا گرفت و امتیازات مالیاتی آن‌ها را به بهانه‌ی آن‌که چون دیگر ملزم به جنگیدن با کفار دیلمی و کوه‌نشینان نیستند و استحقاق این امتیاز را ندارند، ملغی کرد. سرانجام مازیار اهالی آمل و ساری را در اردوگاه‌ها بداشت و روستائیان بومی را به بیرون آمدن بر زمین‌داران برانگیخت. در همین دوران و در پی این اقدامات در سال ۲۲۴ ه. ق مازیار با خیانت برادرش کوهیار به دست سپاه طاهریان به اسارت درآمد و توسط ایشان به سامرا فرستاده شد و در سال ۲۲۵ ه. ق در این شهر و به دستور خلیفه زیر ضربات تازیانه جان داد (فرای، ۱۳۸۵: ج ۴، ۱۷۸).

پیشینه تاریخی ایجاد و کاربری استحکامات دفاعی در ایران

آغاز خانه‌سازی انسان‌ها همواره با اندیشه‌ی یافتن راه‌های گوناگون برای دفع دشمنان و حیوانات وحشی همراه بوده است. نخستین استقرارها که احتمالاً به‌صورت خانه‌هایی منفرد و بدون دیوار، در محیط‌های باز ساخته می‌شدند، به تدریج دارای دیوار شده و رفته‌رفته خانه‌های یک ناحیه نیز در میان یک دیوار دفاعی محصور شدند (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۶۹). کمتر شهری را در این سرزمین می‌شناسیم که در جریان ناملازمات سیاسی ملزم به ایجاد استحکامات تدافعی نشده باشد (ستوده، ۱۳۶۲: ۱۳) و آثاری از سازه‌های نظامی در اطراف آن‌ها موجود نباشد. دژهایی که بر بلندی‌های شهری و یا نقاط مسلط بر آنها ایجاد می‌شدند، معمولاً محل استقرار حکمرانان یا سلاطین و فرزندان ایشان بوده و از این‌رو به شاه‌نشین شهرت یافته‌اند. اغلب دژها دارای موانع طبیعی مانند پرتگاه‌های عمیق یا رودخانه‌ای در نزدیک مکان قلعه بوده و قسمت‌های دیگر را با خندق‌های عمیق و برج و بارو مستحکم می‌کردند. قلعه‌ها به گونه‌ای هوشمندانه جهت حفاظت از انسان و متعلقاتش در یک مجموعه کوچک، اما نسبتاً کامل، احداث می‌شدند، به شکلی که اغلب ساختارها و فضاهای معماری که در یک مجموعه گسترده‌ی شهری مورد نیاز بوده‌اند، در قلعه‌ها

جهت کاربری طولانی مدت و با در نظر گرفتن حداکثر نیاز ساکنان ایجاد می‌شدند. در ایران ایجاد مجموعه‌های استقرار محصور، از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد با طرح‌ها و نقشه‌های مختلف آغاز شد (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۶۹)، اما سهم اصلی توسعه شهرسازی حصاردار در ایران به عهده معماران اورارتویی در قرون نهم و هشتم پیش از میلاد بوده است (همان، ۱۷۱). از وضعیت ساختارهای معماری قلعه‌ها در دوره‌ی هخامنشیان و به‌ویژه اشکانیان اطلاع چندانی در دست نداریم، اما درگیری دائمی اشکانیان با رومیان و سلوکی‌ها می‌تواند لزوم ساخت استحکامات دفاعی چون قلعه یزدگرد در سرپل ذهاب و قلعه ضحاک در این دوره را توجیه کند (موسوی، ۱۳۹۳: ۵۶).

قلاعی که در زمان ساسانیان ساخته شده‌اند، معمولاً دارای برج‌های نیمه‌گرد و جلوتر از دیوار هستند که بسیار نزدیک به هم ساخته می‌شدند. نزدیک بودن برج‌ها به یکدیگر علاوه بر افزایش قدرت دفاعی قلعه‌ها و ساکنان آن، بر زیبایی طرح بنا نیز می‌افزوده است. ایجاد استحکام قلاع با برج‌های دفاعی مدور در زمان ساسانیان توسعه و تکامل چشم‌گیری داشته است (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۳۴). معماری استحکامات نظامی دوره‌ی ساسانی، از کاربری پوشش‌های طاق و گنبد، سنگ‌های تراشیده و ملات قلوه‌سنگ و لاشه‌سنگ، ملات گچ و آهک و آجر و خشت ترکیبی ساروج آگاهی داریم (ملازاده و محمدی، ۱۳۸۵: ۱۵). استحکامات دفاعی ساسانیان در ایران را در سه گروه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱. استحکامات مرزی که شامل دیوار یا سد می‌شده است

۲. شهرهای تدافعی

۳. دژ و قلعه (فخار، ۱۳۷۸: ۴۳۳-۴۳۴).

از منظر کارآمد بودن معماری ساسانیان در ساخت قلعه‌ها و بناهای نظامی، کارکرد بسیاری از استحکامات و قلعه‌های آنان به دوره اسلامی انتقال یافت. پس از تسخیر موقت طبرستان برخی از سازه‌های تدافعی به دست اعراب ویران شدند که دلیل این امر نیز می‌تواند نقش مؤثر این بناها در تمرکز مخالفان حکومت جدید اسلامی بوده باشد؛ اما بعید به نظر می‌آید اعراب و به‌ویژه حاکمان عباسی که جهت تسلط خود بر تبرستان تمهیدات گسترده‌ای را در ساخت پادگان‌های نظامی در شهرها و نقاط راهبردی تدارک دیده بودند، از میراث نظامی ساسانیان چشم‌پوشی کرده باشند (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۱۷۴). سازه‌هایی که به‌عنوان استحکامات دفاعی در گذشته ایران قابل مطالعه است، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دیوارها، خندق‌ها و دروازه‌ها؛

۲. غارها و قلعه‌های صخره‌ای غار مانند؛

۳. دژها یا قلعه‌ها (زارع شاه‌آبادی و الفتی، ۱۳۸۸).

استحکاماتی که برای پادگان‌های نظامی، راهداری، زندان، انبار ذخایر و مهمات جنگی و یا برای حفظ اشیاء و یا اشخاص گران‌بها ساخته می‌شد، به نام دژ یا قلعه خوانده می‌شود (ستوده، ۱۳۶۲: ۱۵). ساختارهایی که در مجموع فضایی به‌عنوان قلعه یا دژ را پدید می‌آوردند، یکی از مهم‌ترین ضروریات شکل‌گیری جوامع انسانی، یعنی امنیت را فراهم می‌کردند و آب‌انبارها (موسوی، ۱۳۹۳: ۶۲) و بناهایی که بنا بر ضرورت در موقعیت‌های دیگر ساخته می‌شدند، بوده است.

خندق‌های دفاعی در ایران

خندق مُعَرَّب واژه‌ی خندق یا کنگد است (فرهنگ معین، ۱۳۸۶) که از ایرانیان بین اعراب رواج داده شد و منابع تاریخ اسلام اولین نمونه آن را در جنگ احزاب نقل می‌نمایند که پیامبر اسلام (ص) به پیشنهاد سلمان فارسی اقدام به حفر خندق دور شهر مدینه نمود (طبری، ۱۳۷۵: ج ۳، ۱۰۶۷).

در ایران خندق یکی از موانع دفاعی محسوب می‌شده که تاریخ ساخت آن به دوران پیش از اسلام می‌رسد به طوری که پیرامون شهر شوش و شهرهای دایره‌ای اشکانی و ساسانی خندق‌های دفاعی حفر می‌شده است (ورجاوند، ۱۳۷۰: ۹). از آن جهت که حفر خندق نسبت به ساخت دیوار هزینه‌ی کمتری در برداشته و زمان کمتری را نیز مصروف خود می‌داشته است و از طرفی مانع خوبی به‌خصوص برای سواره‌نظام مهاجمان بوده، از این جهت برای دفاع از شهرها، دژها، کاروانسراها و دیگر اماکن با اهمیت حفر آن منطقی و بعضاً اجتناب‌ناپذیر بوده است.

کمتر سرزمینی را در جهان می‌توان یاد کرد که از دوران باستان تا آغاز قرن بیستم در بنای عمده شهرهایش به عامل پدافندی و جنبه‌های نظامی توجه نکرده باشد. هرچه به عقب بازگردیم تأثیر این عامل و جنبه‌های نظامی را در شکل و ساخت شهرها و بافت و شبکه آن بیشتر به گونه‌ای چشمگیرتر شاهد هستیم (همان، ۱۰). علاوه بر خندق دور شهرها دیوارهای بلند و برج باروهایی سترگ ساخته می‌شد و برای هر شهر به تناسب وسعت و مسیر جاده‌های منتهی به آن دروازه‌هایی می‌ساختند که خندق‌ها را پیرامون حصارها و در بیرون آن حفر می‌نمودند. برای نمونه می‌توان به شهر فیروزآباد در دوران ساسانیان اشاره نمود که در ابتدا شهر را با یک پلان دایره‌ای شکل طراحی کرده و سپس در گرد آن اقدام به حفر خندق نموده‌اند (هوف، ۱۳۶۶: ۷۵). در دوران اسلامی نیز این روند ادامه پیدا کرد و تا

دوران قاجاری دور شهرها خندق حفر می‌شد و یا خندق‌های قدیمی را احیاء می‌کردند که مجموعه خشتی ارگ بم نمونه‌ی بارزی از این تأسیسات دفاعی در دوران اسلامی به شمار می‌رود. علاوه بر شهرها دور دژها نیز خندق‌هایی حفر می‌شد، به‌خصوص اگر دژ را در منطقه‌ای پست و جلگه‌ای می‌ساختند. به‌طور معمول دژها در کوهستان‌ها و مناطق مرتفع و بر سر گذرگاه‌های حساس ساخته می‌شد، اما گاهی به علت حفاظت از راه‌ها یا احداث پادگان‌های نظامی، دژها در مناطق پست و کم ارتفاع بنا می‌کردند. در این صورت ساخت خندق در دور حصار دژها اجتناب‌ناپذیر بوده است. یکی از نمونه‌های قابل توجه در این مورد قلعه ایرج ورامین است که با وسعتی حدوداً ۱۹۰ هکتار، یکی از بزرگ‌ترین دژهای خشتی ایران محسوب می‌گردد. پلان حصار این دژ به شکل مربع-مستطیل و با چهار دروازه است که در پیرامون آن اقدام به حفر خندق کرده‌اند (موسوی‌نیا و نعمتی، ۱۳۹۵).

حفر خندق در برخی از مناطق تنها به دژهای سرزمین‌های جلگه محدود نمی‌شد و حتی در برخی از قلاع کوهستانی و یا میان‌بند (کوهپایه) نیز خندق‌هایی دور یا بخش‌هایی از دژها را درون خود محصور می‌کردند. این نوع خندق‌ها در نواحی کوهستانی و کوهپایه‌ای مازندران به‌وفور مشاهده می‌گردد. معمولاً قلعه‌ها را در نقاطی می‌ساختند که از سه جهت به دره‌های عمیق منتهی می‌گردید و تنها بخشی که به کوهستان‌های اطراف متصل شده و تنها راه دسترسی به دژ بوده را با خندقی مسدود می‌کردند. قلعه آب‌دره و قلعه نرگسی در روستای آسیاب‌سر بهشهر نمونه‌های خوبی برای این نوع خندق‌ها هستند (کریمی، ۱۳۹۴).

مازیارهند یا خندق مازیار در مازندران

استان مازندران امروزی که در منابع تاریخی از آن با نام‌های پتسخوارگر، تپورستان و طبرستان نیز یاد شده دارای طبیعتی ویژه است که از یک طرف دریای مازندران و از سوی کوهستان البرز مانند سدی طبیعی از شمال و جنوب این استان محافظت می‌کنند. با این حال از دیرباز برای محافظت از این ناحیه دژهای فراوانی در مناطق صعب‌العبور کوهستانی و کوهپایه‌ای ساخته شده است. در کنار قلاع فراوانی که در طبرستان بنا گشته، دیوارهای دفاعی و خندق‌ها نیز جایگاه خاصی در استحکامات دفاعی شهرها و دیگر ابنیه نظامی برخوردار است. از برخی از دیوارها و خندق‌های دفاعی در مازندران در منابع تاریخی و سفرنامه‌ها توصیفاتی وجود دارد و در برخی موارد نیز تنها به آن اشاره شده است.

معروف‌ترین دیوار دفاعی که متصل به دریای مازندران بوده دیوار مشهور گرگان است که مربوط به عصر ساسانیان است، اما علاوه بر آن از سدّ اسپهبد فرخان بزرگ در مرز قدیمی مازندران و گرگان یعنی

مازیارهند یا خندق مازیار، طول‌ترین خندق دفاعی ایران ♦ ۳۰۵

شهر همیشه (نزدیک شهر کردکوی امروزی) نیز به‌عنوان یکی از استحکامات دفاعی مازندران یادشده است (اسلامی، ۱۳۷۳: ۸۶). از دیواری دیگر نیز یاد می‌شود که مازیار از جاجرم (استان خراسان شمالی) تا گیلان ساخت و در آنجا دروازه‌هایی گذارده و بر هر دروازه نگهبانی گماشته بود (همان). طبری از دیواری قدیمی برای جلوگیری از دسترسی به راه‌های مازندران گفته که در سال ۲۲۴ ه.ق از همیشه تا داخل دریا به طول سه فرسنگ برای دفاع در مقابل ترکان کشیده شده است (اشپولر، ۱۳۶۹: ج ۲، ۳۸۹).

در کنار دیوارهایی که از آن یاد شد، خندق یکی از استحکامات دیگر دفاعی در مازندران است که برای محافظت از شهرهای اصلی ایالت و حفاظت از برخی مناطق اقدام به حفر آن نموده‌اند. یکی از این خندق‌ها موسوم به جَرّ کَلبَاد در نزدیکی شهر گلوگاه کنونی در شرق مازندران است. اعتمادالسلطنه در مورد این خندق می‌گوید که آن خندقی عظیم است که برای بریدن راه ترکمن‌ها بر مازندران ساخته‌اند. وی معتقد است این خندق را به دستور شاه عباس صفوی از کوه به سمت دریای مازندران کنده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ج ۳، ۱۳۹۳).

به‌جز خندق جَرّ کَلبَاد که در جهتی شمالی-جنوبی و بین کوه و دریا کشیده شده بود، دور شهرهای ساری و آمل نیز خندق‌هایی حفر کرده بودند که در دوران اسپهبدان طبرستانی تخریب یا تعمیر می‌شد. به‌خصوص اسپهبد مازیار پسر قارَن در زمان حکومت خود به حصارها و استحکامات دفاعی پیرامون دو شهر یادشده توجه داشته است و یا این‌که برادرش کوهیار را به همیشه که خود دارای حصار خندق است می‌فرستد تا در برابر مهاجمین مقاومت نماید و او نیز اقدام به حفر خندق دور اردوگاه خود می‌کند (ر.ک: طبری ۱۳۷۵، ج ۱۳، ۵۸۹۰ - ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۱۳-۲۴۸).

در کنار حاکمانی در عصر اسلامی دست به ساخت استحکامات نظامی در عصر اسلامی زده‌اند، مازیار یکی از نام‌هایی است که در منابع تاریخی دیده می‌شود. ابن اسفندیار می‌گوید:

«... در این سال خبر وفات مأمون به نواحی روم به زمین قیدم به طبرستان رسید. مازیار که از اتباع او بودند بفرستاد و آن جماعت را از رودپشت به هرمزدآباد فرمود بردند و هریک را دو پاره بند برنهاد، هر بندی سه حلقه... حصارهای آمل و ساری پست فرمود و به کوهستان‌ها قلعه‌ها ساخت و در همه ممالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خود مشغول شوند و همه برای او به قلعه‌ها و قصرها و خندق‌ها زدن و کار گِل کردن، گرفتار بودند. به جمله طبرستان هر جای که گذر راهی نمودند دربندی ساخت و مردم نشانند برای محافظت تا کسی خبر ظلم و ناجوانمردی او بیرون نتوان برد و به

هر دربند که بی فرمان و جواز او شخصی یافتندی بفرمودی آویخت...» (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۴۲). برخی از این خندق‌ها در دوران معاصر همچنان باقی بوده و منتسب به مازیار هستند که برای نمونه می‌توان به آثار خندقی در روستای داراب‌کلا از توابع شهرستان میان‌دورود در ۱۶ کیلومتری شرق شهر ساری اشاره نمود که منوچهر ستوده پس از رؤیت آن گزارشی کوتاه از آن آورده است:

«آثار خندقی عظیم است که تقریباً در امتداد جنوب جادهٔ شاه عباسی در طول مازندران کشیده است. از داراب‌کلا به طرف غرب از چاک داراب‌کلا به آقا‌سیو و جامخانه و لاریم [لالیم] می‌رود و در شرق نیز ادامهٔ آن دیده می‌شود. احتمال دارد که خندق، مازیاری باشد» (ستوده، ۱۳۷۵: ج ۴، ۶۰۱).

بنا بر آنچه ستوده می‌گوید مبنی بر این که خندقی در طول مازندران کشیده شده است، با یک خندق دفاعی طویل مواجه هستیم که به علت فعالیت‌های مازیار در امر تأسیس استحکامات نظامی به وی منتسب شده، در حالی که این گمان نیز وجود دارد که برخی از این خندق‌ها مربوط به دوران ساسانیان بوده که در عصر اسلامی مورد استفاده مجدد یا پاک‌سازی برای استفاده دوباره قرار گرفته است.

بررسی مازیارهند بین ساری تا نکا (تجن تا نکارود)

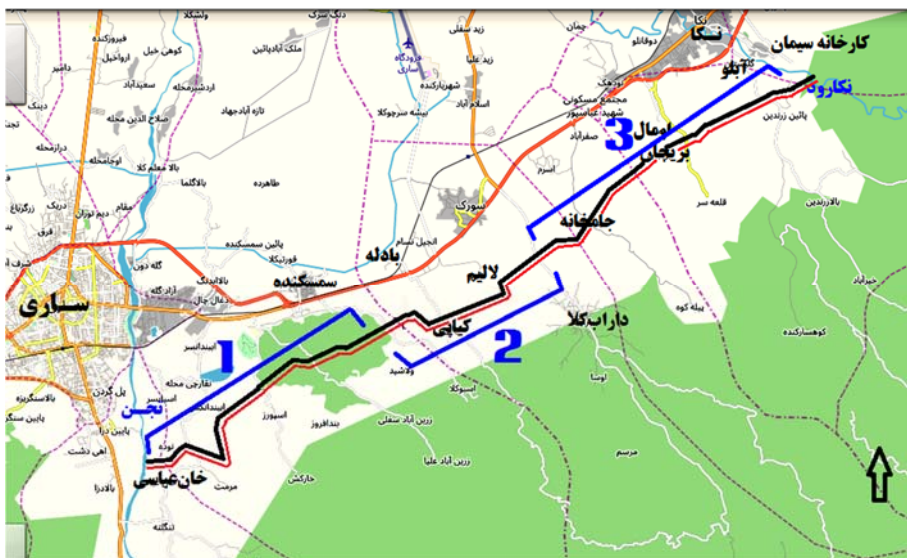
هرچند اسپهبدان طبرستانی مناطق متعددی مانند پیریم، لپور یا رویان را برای مقرهای حکومتی خود انتخاب می‌نموده‌اند، اما همواره ساری به‌عنوان مرکز ایالت طبرستان مورد توجهشان بوده است. از طرفی با توجه به این که جلگه بین اعراب و اسپهبدان دست‌به‌دست می‌شد، کوهپایه‌ها و کوهستان‌ها که مراکز نظامی حکمرانان طبرستانی بود، اهمیت زیادی داشت، بنابراین کوهپایه‌ها و کوهستان‌های اطراف ساری به‌عنوان مرکز ایالت و لزوم حفاظت از آن نیز بر این اهمیت می‌افزود. به همین سبب ایجاد استحکامات نظامی از جمله خندق در مرز کوهپایه و جلگه امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود و به همین سبب آثار خندق مازیار را در دامنه‌های شمالی مناطق کوهپایه‌ای می‌توان مشاهده کرد.

در حدفاصل بین رود تجن ساری که امروزه این شهر را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم نموده و در دوران گذشته از شرق این شهر در جریان بوده و همچنین نکارود به‌عنوان دو عامل طبیعی بر سر راه شرق به غرب، در کوهپایه‌های پوشیده از جنگل بین این دو رود که مانند نوار باریکی کوهستان را از جلگه جدا کرده، بقایای خندقی وجود دارد که اهالی منطقه آن را با نام «مازیارهند» به معنی خندق مازیار می‌شناسند. فاصله این دو رود از شهر ساری تا نکا حدوداً ۲۴ کیلومتر است و خندق مازیار در دامنه‌های شمالی کوهپایه کنده‌شده است، به طوری که

مازیارهند یا خندق مازیار، طول‌ترین خندق دفاعی ایران ♦ ۳۰۷

اولاً بر مناطق جلگه‌ای تسلط داشته و ثانیاً مناطق کوهپایه‌ای را مناطق جلگه‌ای جدا می‌کرده است، اما با توجه به تغییر جهت‌ها و پیچ‌وخم‌هایی که دارد طول تقریبی خندق بین دو رود ۲۸ کیلومتر است.

از نظر نوع پوشش گیاهی، امروزه مسیری که خندق از آن می‌گذرد را به دو بخش می‌توان تقسیم نمود، بخش نخست، آن قسمتی است که درون جنگل‌های شرق ساری واقع شده و بخش دوم نیز قسمتی است که هم‌اکنون جزء زمین‌های کشاورزی و باغی اهالی منطقه است. در طول مسیر این خندق در اضلاع شمالی و جنوبی آن و به فواصل ۵۰۰ متری تا ۱۵۰۰ متری دشت‌های میان‌کوهی و روستاهای متعددی وجود دارد که بعضاً دارای محوطه‌هایی مربوط به دوران تاریخی و اسلامی است. برای مطالعه‌ی دقیق‌تر خندق از ساری تا نکا آن را به سه بخش تقسیم نموده‌ایم. بخش نخست از رود تجن در جنوب شرق ساری تا حدفاصل روستاهای سیمسگنده و بادله در مشرق ساری به طول تقریبی ۱۰ کیلومتر. بخش دوم از نقطه یادشده در حدفاصل دو روستای نام برده شده تا روستای داراب‌کلا به طول تقریبی ۶/۵ کیلومتر. بخش سوم از روستای داراب‌کلا تا نکارود با طول تقریبی ۱۱/۵ کیلومتر (نقشه ۱).



نقشه ۱. سه بخش مورد مطالعه خندق مازیار (Google Map).



نقشه ۲. محل عبور خندق و موقعیت روستاهای اطراف (Google Map).



تصویر ۱. بخشی از خندق دورن جنگل



تصویر ۲. بخشی دیگر از خندق دورن جنگل

بخش اول؛ از رود تجن تا حدفاصل روستاهای بادله و سمسکنده

از آنجاکه خندق در جلگه حفر نشده و تابع توپوگرافی تپه‌های متصل به دشت است، در هر جهتی که مسیر این تپه‌ها تغییر کند جهت خندق نیز تغییر می‌نماید. زمین‌های اطراف رود تجن به طرف شرق شامل زمین‌های کشاورزی و باغی و تعدادی روستا است که در ادامه به پارک جنگلی و جنگل‌های شرقی شهر ساری متصل می‌گردد. آن قسمتی که در زمین‌های کشاورزی و باغی اهالی ساری است بر اثر شخم زدن‌های متعدد در سال‌های متوالی از بین رفته است و تنها از طریق سالمندان روستاهای اطراف می‌توان نشانی خندق را جهت جانمایی در نقشه به دست آورد؛ اما بخشی که درون جنگل واقع شده سالم است و تنها در آن درخت روئیده، اما همچنان حالت اصلی خود را حفظ نموده است (تصاویر ۱ و ۲).

قسمتی که شامل زمین‌های کشاورزی و باغی است، در نزدیکی شهر ساری و در جنوب شرق آن و بر اساس تغییرات جهت تپه‌های کوهپایه‌ای اندکی تغییر مسیر داده و به رود تجن متصل می‌گردد. ارتفاع تپه‌هایی که خندق در دامنه‌ی شمالی آن حفر شده به‌طور میانگین ۳۰۰ متر از سطح آب‌های آزاد است، اما در بخش‌هایی که خندق در آن ایجاد شده این ارتفاع از ۶۵ متر تا ۲۰۱ متر از سطح آب‌های آزاد متغیر است. در برخی از نقاط از دره‌های طبیعی که محل عبور رودهای کوچک است نیز استفاده کرده‌اند، به‌طوری‌که رودخانه‌هایی که جهت شرقی غربی داشته‌اند و در مسیر خندق بوده را به آن متصل نموده‌اند تا از اتلاف وقت و یا هزینه خودداری کنند (نقشه ۱ و ۲).

بخش دوم؛ از حدفاصل روستاهای سمسکنده و بادله تا روستای داراب‌کلا

از حدفاصل دو روستای سمسکنده و بادله که جنگل به پایان می‌رسد تا روستای داراب‌کلا حدود ۶/۵ کیلومتر است که کاملاً خندق از درون زمین‌های کشاورزی می‌گذرد. در این بخش ارتفاع تپه‌ها نسبت به بخش اول بیشتر است و دامنه شمالی آن کاملاً به جلگه اشراف دارد (نقشه ۱ و ۲).

جهت خندق در این بخش غرب به شرق است، اما از شمال روستای کیایی به سمت جنوب شرق تغییر مسیر می‌دهد و از کنار روستای لالیم به سمت روستای داراب‌کلا امتداد می‌یابد. بر اساس عکس‌های قدیمی که نیروی هوایی ارتش ایران در سال ۱۳۳۴ خورشیدی از این مناطق گرفته است، بخش عمده منطقه پوشیده از جنگل بوده و تا آن زمان خندق سالم بوده و از آن تاریخ به بعد و با تغییر کاربری زمین‌ها کم‌کم خندق از بین رفته است، اما همچنان بقایای آن وجود دارد (تصویر ۳).



تصویر ۳. ضلع جنوبی دیواره‌ی خندق که توسط باغ‌دار دیوار گشته و درون آن جاده کشیده شده است

بخش سوم؛ از روستای داراب‌کلا تا نکارود

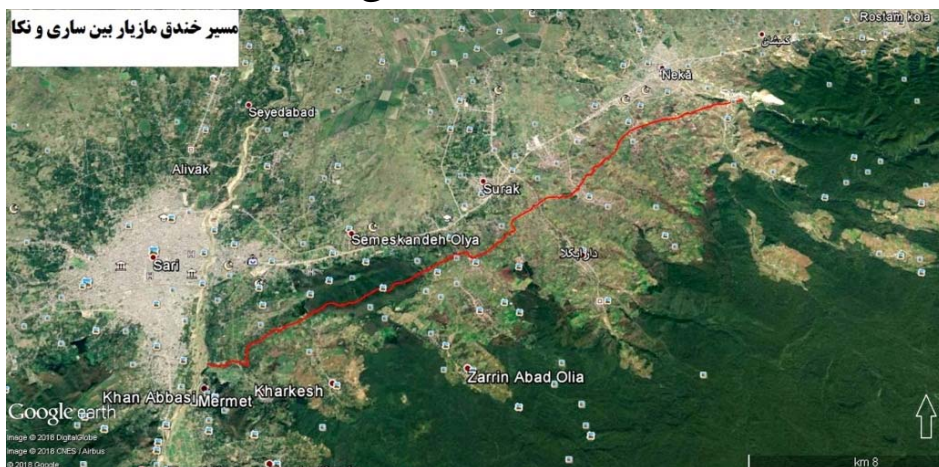
در شمال روستای داراب‌کلا نزدیک به ۶۰۰ متر از مسیر خندق وارد یک دشت میان‌کوهی که به جلگه سراسری مازندران متصل است، می‌گردد و در مکانی موسوم به «آقاآسیو» یعنی همان جایی که ستوده نیز گزارش کرده مجدداً وارد سطح شیب‌دار شده و از دامنه‌ی تپه‌هایی که در جهت شمالی-جنوبی هستند به سمت شرق کشیده می‌شود (تصویر ۴).



تصویر ۴. بخشی از خندق که درون آن تبدیل به راه بین مزارع شده، جایی که ستوده گزارش نموده است

مازیارهند یا خندق مازیار، طولی‌ترین خندق دفاعی ایران ♦ ۳۱۱

خندق در شرق روستای داراب‌کلا، از روستاهای «جامخانه» و سپس «اومال» و «بریجان» گذشته و پس از گذر از روستای «آپلو» در جنب کارخانه سیمان نکا به نکارود متصل می‌گردد (نقشه ۱ و ۲). بخش اعظم خندق در این منطقه به علت قرار گرفتن در زمین‌های کشاورزی و باغی از بین رفته است، اما در برخی موارد از آن به‌عنوان مرز و یا حتی جاده بین مزارع استفاده می‌شود که همچنان دهانه‌های آن کاملاً مشهود است. از طرفی آن قسمت از خندق که در ضلع شرقی نکارود واقع شده بود نیز به علت احداث کارخانه‌ی سیمان در آن مکان به‌طور کامل تسطیح شده است (تصویر ۵).



تصویر ۵. محل عبور خندق و موقعیت روستاهای اطراف روی عکس هوایی

بررسی مشخصات فنی خندق

برای شناخت خندق و شکل حفاری آن اعم از عمق و فاصله‌ی دو دهنه‌ی آن از دو طریق می‌توان مطالعه نمود. نخست با بررسی و پژوهش بخش‌های باقی‌مانده در جنگل، دوم با تحقیق و پرسش از سالمندانی که بخش‌های مختلف آن را قبل از تخریب توسط کشاورزان دیده‌اند. آن بخشی که درون جنگل‌ها همچنان باقی است، در اماکن مختلف دارای عمق‌های متفاوت است و از آنجا که پس‌گذشت بیش از یک هزاره درختان جنگلی در آن روییده و از طرفی چون که روی شیب دامنه تپه‌ها قرار گرفته و بارندگی‌های مداوم در اعصار مختلف موجب رسوب‌گذاری در آن گردیده، از عمق اصلی آن کاسته شده است. عمق فعلی خندق بین ۲ متر تا ۴ متر متغیر است که این عددها در ارتفاع آن از سطح دریا نیز تغییر می‌کند، یعنی در جاهایی که ارتفاع خندق نسبت به سطح آب‌های آزاد کمتر می‌شود، عمق خندق بیشتر می‌شود که دلیل آن نزدیکی به جلگه و آسیب‌پذیر بودن آن است.

عرض دهانه خندق نیز در اماکن مختلف متفاوت است که تابعی مستقیم از توپوگرافی منطقه است. عرض دهانه در حال حاضر بین ۸ متر تا ۱۵ متر متغیر است که بنا به گفته‌ی سالمندانی که از آن‌ها تحقیق شد و بنا بر شواهد عرض دهانه‌ی خندق تا ۲۵ متر نیز می‌رسیده است. علاوه بر این افرادی که پیش از تخریب این خندق را دیده‌اند عمق آن را نیز تا حدود ۷ متر نیز گزارش کرده‌اند که دور از ذهن نیست.

در جنگل‌های مازندران اگر چند درخت قطع شوند و آفتاب به‌طور مداوم بر یک نقطه بتابد سبب رویش و رشد بوته‌های خودرویِ تمشک خواهد شد، بنابراین زمانی که خندق را حفر کرده و مجبور به قطع درختان در مسیر آن شده‌اند، بی‌گمان سبب رشد بوته تمشک درون خندق گردیده که امری بدیهی است. از آنجاکه این گیاه از نوع گیاهان رونده بوده و دارای خارهای قلبی شکل است و بعضاً تا سه متر هم ارتفاع می‌گیرد، شبیه به یک سیم خاردار طبیعی عمل می‌کند و عبور انسان و حتی حیوان را از خندق بسیار سخت می‌نماید.

از طرفی بر اساس منابع تاریخی ساخت سدهای طبیعی در مازندران سابقه‌ای طولانی دارد. پیرنیا به نقل از کنت کورث می‌گوید، در حمله‌ی اسکندر به سرزمین تپوری‌ها (تپورستان، طبرستان، مازندران) آنان مخصوصاً درختان را خیلی نزدیک هم کاشته‌اند. پس از آن‌که این درختان قدری نشو و نما کردند، آن‌ها جوانه‌ها را با دست در خاک فرومی‌برند و نمی‌گذارند جوانه‌ها به‌طور طبیعی برویند، بلکه آن‌ها را به یکدیگر گره می‌زنند و بعد که این ترکه‌ها دارای برگ‌های ضخیم می‌گردد تمام زمین را فرومی‌گیرد (پیرنیا، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۳۴۶). بر اساس این متن و آنچه کنت کورث می‌گوید، احتمالاً آن درخت باید درخت انجیلی با نام علمی (Parrotia persica) باشد که این گونهٔ درختی تنها در جنگل‌های شمال ایران رویده و در هیچ جای دنیا وجود ندارد. درخت انجیلی دارای شاخه‌های به هم تنیده و پر تعداد است و خاصیت آن به گونه‌ای است که اگر دو تنه یا شاخه آن به هم بافته و حتی متصل شوند به یکدیگر جوش خورده و تبدیل به یک تنه و یا یک شاخه می‌گردند. نکته‌ای که این گمان را تقویت می‌نماید مبنی بر این‌که در زمان حفر خندق نیز می‌بایست از این سد طبیعی استفاده کرده باشند، وجود درختان انجیلی با تراکم زیاد در حال حاضر در اطراف خندق است و از آنجاکه این درخت قادر است در طی اعصار خود را در مکان رویش تکثیر نماید، استفاده از آن برای ایجاد سد طبیعی دور از ذهن نیست.

از طرفی به این موضوع نیز می‌بایست توجه داشت در فصول سرد و بارندگی سال آب بالادست تپه‌ها وارد این خندق شده و آن را به حالت باتلاقی درمی‌آورد و وجود بوته‌های تمشک نیز مزید بر

علت می‌شد تا عبور سپاهیان مهاجم از آن بسیار سخت باشد، به‌خصوص اگر قرار بوده باشد لشکری سواره‌نظام یا لجستیک خود را از این خندق عبور دهد؛ بنابراین آن‌گونه که مشخص است، برای ساخت استحکامات دفاعی چون خندق صرفاً به حفر آن بسنده نشده و از مجموعه‌ای از عوامل طبیعی و غیرطبیعی برای دفاع از مناطق تحت سلطه استفاده گردیده است.

زمان ساخت خندق

یک پرسش اساسی که در مورد خندق مازیار به وجود می‌آید زمان ساخت آن است و پاسخ به این پرسش که آیا این خندق در زمان مازیار حفر شده است؟ بنا بر آنچه تاکنون گفته شد، مازیار از سال ۲۱۰ ه.ق به قدرت رسید و اوج قدرت او از سال ۲۱۷ ه.ق بوده و تا سال ۲۲۴ ه.ق که دستگیر شد، هفت سال قدرت بلامنازع طبرستان محسوب می‌گردید؛ بنابراین دو بحث در این مورد مطرح می‌گردد؛ نخست این که اگر او به حفر خندق در حدفاصل رودهای تجن ساری و نکارود بسنده کرده باشد، دور از ذهن نیست که طی هفت سال توانسته باشد چنین اقدامی کرده باشد، اما اگر بر اساس آنچه ستوده و دیگران در منابع تاریخی می‌گویند و بقایای آن نیز باقی است، مبنی بر این که خندق در سراسر مازندران تاریخی، یعنی همیشه در استان گلستان امروزی تا رامسر در غرب مازندران امروزی کشیده شده است، نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، چراکه فاصله همیشه تا رامسر حدوداً ۳۵۰ کیلومتر است و اجرای چنین پروژه عظیمی حتی طی ۲۰ سال نیز بسیار سخت می‌نماید. این درحالی است که می‌دانیم حفر چنین خندقی مستلزم وجود ثبات سیاسی، آرامش، امنیت، قدرت و ثروت است، درحالی که مازیار طی دوران حکومتش دائماً در حال درگیری و کشمکش با دیگر حاکمان محلی، عمال خلیفه و طاهریان بوده است؛ بنابراین به نظر نگارنده خندق سراسری طبرستان، نه در زمان مازیار بلکه مربوط در دوران ساسانیان ایجاد شده است که کشور دارای ثبات بوده و احتمالاً مازیار تنها از آن استفاده کرده، به آن افزوده و یا اقدام به پاک‌سازی آن کرده است.

اگر بپذیریم این خندق در دوران ساسانیان حفر شده، پرسش دیگری پیش می‌آید، مبنی بر این که اساساً چرا ساسانیان می‌بایست دست به چنین اقدامی زده باشند؟ و از چه چیزی می‌بایست محافظت می‌کرده‌اند؟ در پاسخ این پرسش باید توجه داشته باشیم که این خندق قطعاً دفاعی است و کاربری انتقال آب نداشته، چراکه اختلاف بیش از ۱۰۰ متر در نقاطی نزدیک به هم اساساً موضوع انتقال را منتفی می‌کند. پیش از پاسخ به پرسش‌های فوق می‌بایست نگاهی به اقلیم و جغرافیای منطقه جلگه بیندازیم. تا حدود یک قرن پیش درختان و درختچه‌های جنگلی و باتلاق‌هایی فراوان که به علت بالا

بودن سطح آب‌های زیرزمینی و بارندگی‌های مداوم و همچنین عدم وجود خندق‌هایی که آب‌های سطحی را به دریا منتقل نماید، جلگه را فراگرفته بود. روستاهایی هم که در این مناطق وجود داشت در حقیقت جزایری بودند که از بین این مناطق باتلاقی سر برآورده بودند. از طرفی بخش عمده سرزمین طبرستان در کوهپایه و کوهستان واقع شده است و وجود دشت‌های میان‌کوهی برای کشاورزی و وجود جنگل‌های انبوه برای تعلیف دام این مناطق را از نظر اقتصادی نیز بااهمیت می‌کرده است. هرچند شهرهای بزرگ طبرستان مانند تمیشه، ساری و آمل در جلگه ساخته شده‌اند، اما فاصله این شهرها با کوهپایه اندک است به طوری که مردم می‌توانستند در هنگام جنگ‌ها در اندک زمانی به این مناطق پناه ببرند و یا به عبارتی از سیاست سرزمین سوخته روبروی مهاجمان استفاده نمایند.

به جز این خندق که در جهت شرقی-غربی حفر شده، می‌دانیم که دیوار گرگان نیز در جهت شرقی-غربی به دریای مازندران متصل می‌گردد و ایجاد حصاری در جهت شمالی-جنوبی در نزدیک تمیشه که دریای مازندران را به رشته‌کوه البرز متصل می‌کرده (ر. ک اسلامی، ۱۳۷۳: ۸۶ و اشپولر، ۱۳۶۹: ج ۲، ۳۸۹) بیان‌گر این مهم است که با ایجاد استحکامات دفاعی اعم از دیوار و خندق و همچنین استفاده از موانع طبیعی چون رشته‌کوه البرز از کوهپایه و کوهستان به خوبی محافظت می‌شده است (نقشه ۳)؛ بنابراین مشاهده می‌گردد با ایجاد دیوار و خندق در دوران ساسانیان اولاً مناطق کوهپایه‌ای و کوهستانی طبرستان در مقابل مهاجمان حفظ‌شده و ثانیاً از نفوذ آسان آنان به فلات مرکزی جلوگیری شده است.



نقشه ۳. خندق مورد بررسی و همچنین مسیر احتمالی خندق. علاوه بر این دیوار تمیشه که دریا را به کوهستان وصل می‌کرده و دیوار گرگان که بر اساس مقاله عمرانی رکاوندی و دیگران، ۱۳۸۶ طراحی شده است.

برآیند

بنا بر منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناختی از تمیسه نزدیکی شهر کردکوی در استان گلستان امروزی تا غرب مازندران، خندقی به‌طور سراسری کشیده شده است که در بین اهالی مازندران به مازیارهند یا خندق مازیار شناخته شده است. در همین راستا خندق موسوم به مازیار، حدفاصل بین رود تجن در ساری تا نکارود به مسافت ۲۸ کیلومتر آن شناسایی، بررسی و روی نقشه جانمایی گردید. طی این بررسی مشخص گردید که به علت اختلاف ارتفاع آن در نقاط مختلف این خندق نمی‌تواند جهت انتقال آب حفر شده باشد، بلکه برای محافظت و دفاع از مناطق کوهپایه‌ای و کوهستانی ایجاد شده که جلگه را از مناطق یاد شده جدا می‌کرده است.

خندق موسوم به مازیار نه در زمان حکومت این اسپهبد طبرستانی، بلکه به احتمال فراوان در دوران ساسانیان برای محافظت مناطق کوهپایه‌ای و جلوگیری از هجوم اقوام زردپوست شمال شرقی به این مناطق که منافع اقتصادی حاکمان دوران خود را تأمین می‌کرده و همچنین عدم نفوذ آنان به فلات مرکزی کشیده شده است، از طرفی جلگه آسیب‌پذیر بوده و بخش کمی از مساحت ایالت طبرستان را تشکیل می‌داده که عمدتاً نیز باتلاقی بوده است. بنابراین می‌توان احتمال داد که در زمان مازیار یا بخش‌هایی از آن مورد مرمت قرار گرفته و یا بخش‌هایی به آن افزوده شده است و به همین جهت در بین اهالی منطقه به این نام شهرت دارد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، ۱۳۹۲، تاریخ طبرستان، پژوهش و ویرایش افشین پرتو، انتشارات میرماه، تهران.
- اسلامی، حسین، ۱۳۷۳، جغرافیای تاریخی ساری، ناشر مؤلف، ساری.
- اسلامی، حسین، ۱۳۹۰، مازندران در تاریخ، جلد ۱، انتشارات شلقین، ساری.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ۱۳۸۹، تاریخ ایران باستان، جلد ۲، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۶۲، قلاع اسماعیلیه در رشته‌کوه‌های البرز، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۷۵، از آستارا تا استرآباد، جلد پنجم، بخش دوم، انتشارات آگاه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، تهران.
- زارع شاه‌آبادی، علیرضا و الفتی، سعید، ۱۳۸۸، بررسی قنات‌ها، قلعه‌ها و آسیاب‌ها از دیدگاه جغرافیایی اکولوژیک (مطالعه موردی: گاریزات تفت) جغرافیای انسانی، سال اول، شماره سوم: ۲۷-۳۸.

طبری، محمدبن جریر، ۱۳۷۵، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، انتشارات اساطیر، تهران.

عمرانی رکاوندی، حمید و دیگران، ۱۳۸۶، معمای مار سرخ، فصلنامه فرح، سال دوم، شماره ۳، ۴ و ۵، تهران.
فخار، زرین، ۱۳۷۸، استحکامات و قلاع دفاعی در ایران دوره ساسانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، (منتشر نشده)..

فرای، ریچارد، ۱۳۸۵، تاریخ ایران (کمبریج)، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
کرمی، علی، ۱۳۹۴، بررسی باستان‌شناسی قلعه‌های روستای آسیاب‌سر بهشهر، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، مؤسسه آموزش عالی گلستان، گرگان، (منتشر نشده).

کیانی، محمد یوسف، ۱۳۷۰، شهرهای ایران، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، جلد چهارم، تهران.
کیانی، محمد یوسف، ۱۳۸۵، معماری ایران در دوره اسلامی، انتشارات سمت، جلد چهارم، تهران.
مادلونگ، ویلفرد، ۱۳۸۱، سلسله‌های کوچک شمال ایران در تاریخ کمبریج؛ از اسلام تا سلاجقه، به کوشش ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، تهران.

مرعشی، ظهیرالدین، ۱۳۶۸، تاریخ طبرستان رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، انتشارات شرق، تهران.
معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ معین، چاپ سوم، انتشارات زرین، تهران.

ملازاده، کاظم و محمدی، مریم، ۱۳۸۵، قلاع و استحکامات نظامی، دانه‌المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی، تهران، انتشارات سوره مهر، تهران.

موسوی، سیده مونا، ۱۳۹۳، بررسی باستان‌شناختی قلعه‌های شهرستان‌های رودسر و املش، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، بهمن، (منتشر نشده)..

موسوی‌نیا، سیدمهدی و نعمتی، محمدرضا، ۱۳۹۵، بررسی باستان‌شناسی قلعه ایرج ورامین تاریخ‌گذاری و کاربری، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۸ شماره ۲: ۱۸۹-۲۰۸.

ورجاوند، پرویز، ۱۳۷۰، شهرسازی و شهرنشینی در ایران، شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، ج ۴، جهاد دانشگاهی، تهران.

هدایت، صادق، ۲۵۳۶، مازیار، انتشارات جاویدان، تهران.

هوف، دیتریش، ۱۳۶۶، فیروزآباد، شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، ج ۲، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک آباد اردکان یزد

مهدی رهبر

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

کشف برج خاموشی دوره ساسانی بندیان درگز (رهبر ۱۳۸۸) (تصویر ۱) و همچنین کاوش‌هایی که در گلالک شوشتر (رهبر ۱۳۷۳) (تصویر ۲)، صالح داود شوش (رهبر ۱۳۹۱) (تصویر ۳)، شغاب بوشهر (رهبر ۱۳۷۷ و Rahbar 2007) (تصویر ۴) و نیز کاوش‌ها و تحقیقاتی که در نقاط مختلف ایران توسط باستان‌شناسان و محققان صورت گرفته است (نعمتی ۱۳۹۱، بویس و گرته ۱۳۷۵: ۲۴۷) نشان می‌دهد که زردشتیان اجساد را دفن می‌کردند و پس از زایل شدن گوشت اجساد، استخوان‌ها را جمع‌آوری و در محفظه‌ای به نام استودان قرار می‌دادند. این شیوه که تفاوت اساسی و ساختاری با دخمه‌های یزد و شریف‌آباد و تفت و ... دارد (تصویر ۵ و ۶) انگیزه‌ای شد تا مطالعات گسترده‌تری در خصوص آیین کفن و دفن زردشتیان آغاز کنم.

در همین زمینه، در سال ۱۳۸۱ بازدید چندساعته‌ای از ترک‌آباد از توابع اردکان یزد داشتم. این دخمه برخلاف دخمه‌های فوق‌الذکر که با مصالح سنگ لاشه و گچ ساخته شده‌اند با خشت و چینه بنا شده است. ضمناً دخمه‌های نامبرده همگی در بالای ارتفاعات قرار دارند، درحالی‌که دخمه ترک‌آباد در دشت و در بین زمین‌های زراعتی واقع شده است. تفاوت دیگر، وجود اتاق‌های متعدد در حول دیوار مدور بود. شواهد اولیه نشان می‌داد ورودی اتاق‌ها، ابعادی حدود ۸۰ در ۶۰ سانتی‌متر دارند. به نظر می‌رسید اتاق‌ها، محل دفن اجساد بوده و هر بار که در داخل اتاق‌ها تدفین می‌گرفته و ورودی با خشت مسدود می‌شده است (تصویر ۷)؛ بنابراین کاوش این دخمه می‌توانست اطلاعات ما را درباره کفن و دفن زردشتیان افزایش دهد. به همین منظور درخواست کاوش داده شد. متأسفانه معاون وقت اداره کل میراث فرهنگی یزد به این بهانه که پس از کاوش امکان حفاظت آن وجود ندارد از انجام کاوش

ممانعت به عمل آورد. باین حال پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی در سال ۱۳۹۵ با انجام ۴۵ روز کاوش فصل اول موافقت کرد و اعتبار آن را تأمین نمود. کاوش دخمهٔ ترک‌آباد در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۹۶ با ترکیب باستان‌شناسان، مهندس معمار، نقشه‌بردار، متخصص استخوان‌شناسی، عکاس و طراح آغاز گردید. همچنین از وجود ۵ تن دانشجوی باستان‌شناسی دانشگاه نیز استفاده شد.



نقشهٔ ۱. نقشهٔ هوایی از شهرستان اردکان و موقعیت دخمه ترک‌آباد

کاوش در دخمهٔ ترک‌آباد

معمولاً اولین اقدام در کاوش محوطه‌ها و تپه‌های باستانی، شبکه‌بندی است که محل دقیق یافته‌های باستانی اعم از منقول و غیرمنقول در محل اصلی ثبت و ضبط شود. در دخمهٔ ترک‌آباد با وجود اتاق‌های متعدد حول دیوار مدور، شبکه‌بندی، غیرضروری تشخیص داده شد چراکه هر اتاق به‌مثابه یک ترانشه عمل می‌کند و یافته‌ها در مختصات داخل اتاق‌ها ثبت خواهد شد. طبق شواهد موجود حدود ۳۰ اتاق

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۱۹

دور این دخمه برآورد شد (پلان ۱). در سال ۱۳۸۱ ورودی این دخمه در سمت غرب تشخیص داده شده بود چراکه تنها بریدگی و امکان ورود به داخل دخمه از این سمت بود، بنابراین اتاق‌ها موافق جهت عقربه ساعت از سمت چپ دروازه فرضی شماره‌گذاری شدند. هنگام کاوش با جست‌وجوی دقیق مشخص شد دروازه ورودی دخمه در سمت جنوب شرقی قرار دارد. انبوهی از خاک که کشاورزان جهت آب‌گیری کردن باغ خود جمع‌آوری کرده بودند در پشت دیوار دخمه که محل دروازه بود انباشته شده بود (تصویر ۹)؛ بنابراین محل دروازه در انباشتی از خاک، مدفون و طبعاً قابل مشاهده نبود. موضوع دیگر که در کاوش‌های باستان‌شناسی ملحوظ می‌شود، نقطه صفر یا BM است. معمولاً بلندترین نقطه تپه یا محوطه را برای این کار انتخاب می‌کنند و یافته‌ها را که در عمق‌های متفاوت کشف می‌شود با آن می‌سنجند. از آنجاکه حیاط مرکزی دخمه، مسطح بود و هیچ‌گونه ساخت‌وسازی در آن وجود نداشت، محل مناسبی برای انتخاب نقطه صفر بود. در این صورت به‌جای ثبت یافته‌ها در عمق که معمول است، از ارتفاع استفاده شد. بر این اساس، ارتفاع دخمه از نقطه صفر تا پشت‌بام دخمه ۳۰۵ سانتی متر محاسبه شد.

گفتنی است که با توجه به زمان تعیین‌شده برای کاوش در فصل اول؛ فقط اتاق‌های یک، دو، سه، چهار، شش، هفت، ۳۰ و دروازه ورودی دخمه کاوش شد. در ادامه شرح کاوش این اتاق‌ها می‌پردازیم.

اتاق ۱

وجود حیاط مدور که با اتاق‌های متعددی محصور شده بود، نمی‌توانست تصویری جز اتاق‌های تدفین یا آرامگاه‌هایی چون گلالک شوشتر (رهبر ۱۳۷۳) و صالح‌داود (رهبر ۱۳۹۱) داشته باشد؛ بنابراین با این فرض، کاوش اتاق شماره یک را آغاز کردیم. اگرچه به این اتاق‌ها یا آرامگاه‌ها طی سالیان دراز صدمات زیادی وارد آمده و بخش اعظم دیوارها و سقف‌ها در اثر عوامل طبیعی و انسانی تخریب شده است، با این حال می‌توان از بقایای برخی از این اتاق‌ها، فرم و ابعاد و اندازه آنها را تشخیص داد، به‌خصوص بقایای اتاق‌ها که با خشت پوشش داده شده بودند می‌توانست به تاریخ ساخت آنها کمک کند. مصالح به‌کاررفته در این آرامگاه خشت و چینه است. در حال حاضر حدود یک‌چهارم سقف انتهایی این آرامگاه باقی است. در انتهای اتاق و زیر سقف، سطح صافی وجود دارد که از خاک نرمی تشکیل شده است. این سطح حدود ۱۶۰ سانتی متر از نقطه صفر ارتفاع دارد (تصویر ۱۰). آوار ناشی از تخریب سقف و دیوارهای جانبی که در بخش شرقی انباشته شده است حدود ۷۰ سانتی متر ضخامت داشت. با جمع‌آوری آوار به سطح صافی همچون بخش انتهایی اتاق برخوردیم. این سطح با سطح صاف بخش انتهایی هماهنگ بود. در ادامه کاوش و برداشت حدود ۳۰ سانتی متر خاک نرم،

بقایای اسکلت یک فرد بزرگسال و استخوان‌های یک کودک یافت شد (تصویر ۱۱). کاوش ادامه یافت، در نتیجه در ارتفاع بین ۱۱۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متر از نقطهٔ صفر در کنار دیوار شرقی، بقایای ناقص یک اسکلت همراه با تعدادی استخوان‌های یک کودک به دست آمد. حدفاصل بین ۱۱۰ تا ۱۴۰ سانتی‌متر، بقایای اسکلت‌ها محدود بودند. ادامهٔ کاوش نشان داد که در لایهٔ بین ۵۰ تا ۷۰ سانتی‌متری، بیشترین تدفین ثانوی صورت گرفته است. اغلب بقایای استخوانی به کودکان تعلق داشت. در مواردی همراه بقایای استخوانی، نیمهٔ تحتانی یک کوزهٔ سفالی قرار داده شده بود. همچنین باید از قطعاتی از سنگ‌های رسوبی که از کف قنات‌ها به دست می‌آید، نام برد که در کنار بقایای استخوانی قرار داده شده بود. وجود قطعاتی از پاچه همراه با بقایای اسکلت‌ها نشان می‌دهد که استخوان‌ها را در کفن می‌پیچیدند و در خاک نرمی دفن می‌کردند. خاک‌برداری تا کف اتاق ادامه یافت. این کف از لایه‌ای از خاک رس سفت تشکیل شده که به نظر می‌رسد طبیعی و بکر باشد. طول اتاق شمارهٔ یک، ۴۷۰ سانتی‌متر است و عرض آن در شرق ۱۵۰ سانتی‌متر و در غرب حدود ۲۰۰ سانتی‌متر است. دیوارهای جانبی اتاق‌ها ۶۰ سانتی‌متر عرض دارند. دیوارها شالوده ندارند اما پیش از ساخت دیوارها، لایه‌ای حدود ۳ تا ۵ سانتی‌متر شن رودخانه‌ای بدون ملات قرار داده شده است. روی این لایه شن، چند ردیف خشت به ابعاد ۶ در ۲۵ در ۲۵ سانتی‌متر کار شده و در ادامهٔ ساختن دیوار تا حدود ۷۰ سانتی‌متر، با لایه‌ای از چینه ادامه یافته است. مجدداً تا پای تاق چند ردیف خشت روی دیوار چینه‌ای قرار دارد. تاق از ارتفاع حدود ۱۰۰ سانتی‌متری نقطهٔ صفر شروع می‌شود در نهایت به ۲۶۰ سانتی‌متری نقطهٔ صفر می‌رسد. این تاق خشتی به صورت ضربی و تاق تیزه یا شاخ بزی اجرا شده است. به منظور سبک کردن تاق از پالانه استفاده کرده‌اند. پشت‌بام مسطح است و از چند ردیف خشت با ملات گل استفاده شده و قطعاً از اندود کاه‌گل برای ایزوله کردن استفاده کرده بودند.

دیوار بخش شرقی اتاق یا دیوار محصورکننده حیاط که درعین حال مسدودکنندهٔ اتاق‌هاست ارتفاعی حدود ۲۰۰ سانتی‌متر دارد (تصویر ۱۱/۱). شواهد نشان می‌دهد که این دیواره تا ارتفاع حدود ۶۰ سانتی‌متری از کف حیاط هم‌زمان با ساخت اتاق‌ها ساخته شده و در هر لایه‌ای از تدفین، دیوار مسدودکننده اتاق‌ها هم ارتفاع پیدا کرده است. عدم اتصال دیوار جلو اتاق با دیوارهای جانبی، به این فرضیه مهر تأیید می‌زند. وجود بقایای استخوانی پراکنده دفن‌شده در خاک نرم، در لایه‌های مختلف نشان داد که حدس ما دربارهٔ اتاق‌های دخمهٔ ترک‌آباد که به‌عنوان آرامگاه یا محل دفن اولیه تصور کرده بودیم نادرست بوده است؛ بنابراین در این دخمه با تعدادی اتاق مواجه هستیم که به‌عنوان استودان از آنها استفاده می‌شده است. گفتنی است تاکنون استودان‌هایی با این ابعاد و اندازه، شناخته نشده است.

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۲۱

درعین حال نخستین بار است که شاهد تدفین‌های ثانوی در داخل خاک هستیم. بسیاری از پژوهشگران، قرار گرفتن حتی استخوان‌های اجساد را در داخل خاک، مغایر با آیین زردشت می‌دانند و آن را آلوده‌کننده خاک تلقی می‌کنند. مسئله قابل توجه این بود که اگرچه محل تدفین‌های ثانوی یا استودان‌ها مشخص شده است اما محل اصلی و اولیه قرار گرفتن اجساد برای تجزیه، در این دخمه مشخص نبود. وجود چند مجسمه در پشت‌بام و یا روی دیوارها، در ارتفاع نزدیک پشت‌بام، این فرضیه را تأیید می‌کرد که ممکن است اجساد را برای عرضه به لاشخورها، در پشت‌بام قرار می‌دادند، اما کشف سطح شیب‌داری به طرف مرکز حیاط که با سنگ‌های تخت و اندود گچ، در حیاط جلو دروازه و همچنین در بخش شمالی دخمه در جلو اتاق‌های ۷ و ۸ کشف گردید نشان می‌دهد که به احتمال جسدها را برای عرضه به لاشخورها، روی این کف قرار می‌دادند. اگرچه تا کاوش کامل حیاط نمی‌توان نظر قاطعی در این خصوص ارائه کرد. در ضمن به احتمال نزدیک به یقین وجود مجسمه‌ها در پشت‌بام توسط پرندگان گوشت‌خوار و حیوانات صورت گرفته است.

در ادامه کاوش اتاق‌های دو، سه، چهار، شش، هفت و سی و نیز دروازه ورودی دخمه آغاز شد. با انجام کاوش اتاق‌ها یا استودان‌های فوق، مشخص شد همه اتاق‌ها، هم از حیث مصالح و هم از جهت فرم و عملکرد شبیه به هم هستند. تنها تفاوت جزئی در اندازه‌هاست که چند سانتی‌متر اختلاف دارند. همه اتاق‌ها از چند لایه تدفین ثانوی تشکیل شده‌اند که در خاک نرمی انجام گرفته است. در هر یک از لایه‌ها همراه بقایای اسکلت، قطعاتی از کفن و قطعه‌ای از سنگ رسوبی و نیز نیمه تحتانی کوزه سفالی دیده می‌شود. در لایه‌های اولیه تعداد بیشتری استخوان دفن شده وجود داشت که قطعاً نشانه وجود جمعیت زیاد آن زمان، در ترک‌آباد است.

در اتاق شماره ۲ افزون بر بقایای استخوانی و کفن، قطعه‌ای از چرم نیز به دست آمد (تصویر ۱۳ و ۱۴). در اتاق شماره ۳، در مجموع بقایای ۲۳ اسکلت کشف شد که اغلب آنها به کودکان تعلق دارد. جالب است که در چند مورد استخوان کودکان پیش از تولد نیز وجود داشت (دکتر زهرا افشار). از این اتاق قطعه‌ای از بدنه یک ظرف سفالی که روی بدنه آن تزئیناتی شبیه به خط وجود دارد به دست آمد (تصویر ۱۵). همچنین یک انگشتر کوچک مفرغی با نگین فیروزه‌ای که متعلق به بچه‌ای بود از ارتفاع ۷۵ سانتی‌متری نقطه صفر کشف شد (تصویر ۱۶).

ابعاد اتاق شماره ۴ نیز ۱۶۵ در ۲۲۹ در ۵۰۰ سانتی‌متر است. از پشت‌بام این اتاق یا استودان، مجسمه یک کودک به دست آمد که به احتمال حیوانات آنها را به آنجا منتقل کرده بودند. از لایه دوم این اتاق بدنه و شانه یک ظرف سفالی کشف شد که چهار ردیف تزئین شبیه خط داشت (تصویر ۱۷).

همراه با استخوان‌ها، قطعاتی از کفن و بخش تحتانی یک کوزه، از جمله یافته‌های این اتاق است. در لایه‌های مختلف اتاق شمارهٔ ۶ بقایای ۱۰۰ اسکلت به دست آمد که حدود یک‌سوم آنها متعلق به کودکان بود. باید از چند قطعه سنگِ رسوبی و دسته‌ای از گیسوی بافته نام برد. استودان شمارهٔ ۷ در بخش شمالی دخمه قرار دارد. یک مجسمه روی دیوار سمت راست اتاق و در ارتفاع ۲۱۵ سانتی‌متری نقطه صفر به دست آمد. در بالاترین لایه که حدود ۱۳۰ سانتی‌متر از نقطهٔ صفر ارتفاع دارد، حجمی از استخوان‌های مختلف اعضاء بدن انسان قابل مشاهده بود که همراه قطعات کفن و قطعه‌ای از سنگ رسوبی و بخش زیرین یک کوزهٔ سفالی وجود داشت (تصویر ۱۸). همچنین باید از چند گیسوی بافته همراه با بقایای استخوانی یاد کرد (تصویر ۱۹). بیشترین تدفین‌های کشف‌شدهٔ این دخمه، به اتاق یا استودان شمارهٔ ۷ تعلق دارد. کاوش استودان شمارهٔ ۳۰ به این دلیل انجام شد تا بتوان خاک‌های ناشی از کاوش که در بخش مرکزی دخمه انباشته‌شده بود به بیرون منتقل شود؛ اما با برداشتن چند لایه کار متوقف شد چراکه به دلیل اختلاف ارتفاع کف حیاط و این قسمت، امکان انتقال خاک وجود نداشت و به آثار لطمه وارد می‌آمد که به‌ناچار خاک‌های انباشته‌شده با جرثقیل به بیرون منتقل شد. از این استودان نیز افزون بر بقایای استخوانی قطعاتی از کفن به دست آمد (تصویر ۲۰). با خاک‌برداری از بخش خارجی دخمه، در جنوب شرقی که با تاق خشتی پوشش داده‌شده بود دروازهٔ ورودی آشکار شد اما که با دیواره‌ای از خشت مسدود شده بود. در پایین‌ترین سطح دروازه، دیواره‌ای از چینه به بلندی حدود ۶۰ سانتی‌متر مشاهده شد. به نظر می‌رسد این چینه هم‌زمان با ساخت دیوار خارجی دخمه انجام‌گرفته است. روی این دیوارهٔ چینه‌ای تا ارتفاع نزدیک به تیزه تاق، با خشت کار شده بود (تصویر ۲۲). در ادامهٔ کاوش در داخل دروازه مشخص شد که در این قسمت نیز مانند استودان‌های نامبرده، تدفین‌های ثانوی انجام‌گرفته است (تصویر ۲۳). همراه بقایای استخوانی، کفن و قطعاتی از ظروف سفالی به دست آمد. بر اساس کشف نیمه‌ای از یک قده سفالی لعاب‌دار، تاریخی بین دورهٔ ایلخانی و تیموری برای آن پیشنهاد می‌شود. وجود تدفین‌های ثانوی داخل دروازه، نشان می‌دهد که می‌تواند مربوط به آخرین سال‌های اقامت زردشتیان در ترک‌آباد باشد. از دروازه یک شی مفرغی به دست آمد که به نظر می‌رسد آویز گردنبند باشد (تصویر ۲۴).

عملکرد دخمهٔ ترک‌آباد

با کاوش دخمهٔ ترک‌آباد اکنون مشخص شده است که اتاق‌های متعددی که دور دیوار مدوری ساخته‌شده‌اند برخلاف نظریهٔ اولیهٔ ما، به‌عنوان استودان استفاده‌شده‌اند نه محل دفن جسد‌ها. پدیده‌ای

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۲۳

که تاکنون چنین تصویری از استودان‌ها شناخته شده نبوده است. تاکنون استودان‌ها به ظروف یا خمره‌ای به نسبت کوچک اطلاق می‌شد که استخوان‌های عاری از گوشت جسد‌ها را در داخل آنها قرار می‌دادند و در خاک دفن می‌کردند. حال که پذیرفتیم استودان‌ها می‌توانند انواع و اقسامی داشته باشند پرسشی که مطرح می‌شود این است که جسد‌های دخمه ترک‌آباد چگونه و کجا عاری از گوشت شده‌اند؟ هنگام کاوش شاهد تعدادی مجسمه و استخوان‌های اعضاء بدن در پشت‌بام اتاق‌ها و یا روی دیوار اتاق‌ها بودیم که به این نتیجه رسیده بودیم که ممکن است جسد‌ها را در پشت‌بام دخمه در معرض جانوران قرار داده بودند اما در واپسین روزهای کاوش در حاشیه مرکزی در جلو دروازه ورودی دخمه، به سنگ‌فرشی با سنگ‌های رسوبی برخوردیم که با اندودی از گچ پوشیده شده بودند (تصویر ۲۵). همچنین در جلو اتاق‌های ۷ و ۸ در بخش شمالی دخمه چنین ساختاری کشف شد. شیب تند این سنگ‌فرش‌ها از حاشیه به طرف مرکز است. بر اساس آیین زردشت، آلودن آب و خاک و آتش از گناهان بزرگ محسوب می‌شود. در بین آلوده‌کننده‌ها، جسد انسان آلوده‌ترین شی روی زمین محسوب می‌شود. هرچه درجه تقدس بیشتر باشد جسد آلوده‌تر است بنابراین اجساد موبدان به مراتب از اجساد افراد عادی آلوده‌تر به حساب می‌آید. به‌منظور جلوگیری از آلودن خاک، زردشتیان از دوره هم‌امنشی تا دوره معاصر، اجساد را روی سنگ‌فرش، تابوت‌های سنگی و یا اتاقک‌های کنده‌شده در صخره یا تابوت‌های سفالی و خمره و یا در سنگ‌های کنگلومرایی دفن می‌کردند. در مواردی که امکان تهیه تابوت و خمره و... وجود نداشت با اندودی از گچ روی خاک، عایقی به وجود می‌آوردند و اجساد را روی آن دفن می‌کردند. نمونه‌ای از این مورد، برج خاموشی دوره ساسانی در بندیان درگز است (رهبر ۱۳۸۸).

کشف سنگ‌فرش و اندود گچ روی آن، ما را به جهتی سوق می‌دهد که باور داشته باشیم محل اصلی قرار دادن اجساد، حیاط مرکزی دخمه ترک‌آباد بوده است. هرچند تا تکمیل کاوش این دخمه نمی‌توان به‌صراحت در این زمینه اظهار نظر کرد اما روباز بودن حیاط دخمه ترک‌آباد ما را متقاعد می‌کند که بپذیریم دخمه ترک‌آباد نیز عملکردی مشابه دخمه‌های تفت و یزد و شریف‌آباد داشته است. به سخنی دیگر حیاط دخمه ترک‌آباد نیز محل قرار دادن اجساد برای عرضه به لاشخورها قلمداد می‌شود؛ بنابراین اکنون می‌دانیم که فرضیه ما درباره قرار دادن اجساد در پشت‌بام دخمه ترک‌آباد نادرست بوده است. چراکه هیچ‌گونه اندودی از گچ یا وجود سنگ‌فرش به‌منظور جلوگیری از آلوده شدن خاک در پشت‌بام دخمه مشاهده نشد بنابراین می‌توان پذیرفت که وجود استخوان‌ها و مجسمه‌های پشت‌بام و روی دیوارها، محل قرار دادن جسد‌ها نبوده بلکه توسط جانوران به این مکان

منتقل شده بوده‌اند. با این توصیف باید دخمهٔ ترک‌آباد را قدیم‌ترین و شاید نخستین دخمه از نوع عرضه‌داشت جسد‌ها در مقابل لاشخورها دانست. گفتنی است تاکنون هیچ دخمه‌ای با این شیوه (عرضه‌داشت) از دورهٔ هخامنشی تا دورهٔ ساسانی و حتی تا اوایل دورهٔ ایلخانی گزارش نشده است. این شیوه جزء آیین زردشت نبوده و نیست چنانکه هرودت اشاره دارد پارس‌ها جسد‌های خودشان را دفن می‌کردند اما مغ‌ها اجساد را در مقابل لاشخورها قرار می‌دهند. همهٔ آرامگاه‌ها، گورها، تابوت‌های سنگی و سفالی از دورهٔ هخامنشی تا سدهٔ هشتم هجری هرگز به‌صورت روباز نبوده بلکه دفن انجام می‌گرفته است. در نتیجه عرضه‌داشت اجساد نیز تا آن تاریخ وجود نداشته است بنابراین ظهور ناگهانی این شیوه، دلایلی دارد که باید در برداشت اشتباه پارسیان هند از آیین زردشت دانست. آنها آیین مغان را به اشتباه به دین زردشت منسوب دانسته‌اند. مغان که یکی از چند طایفهٔ مادها بودند زمانی که به آیین زردشت درآمدند و اجرای مراسم آیینی، معلمی و پیشگویی بر دوش آنان نهاده شده بود، نفوذ زیادی در جامعهٔ ایرانی پیدا کرده بودند. برخی از آداب و مراسم مغان همچون قربانی کردن جانوران، نوشیدن هئومه که از سوی زردشت منع شده بود، خویدوده یا ازدواج با محارم و قرار دادن اجساد در مقابل لاشخورها را به دین زردشت تحمیل کردند، اما قرار دادن اجساد در معرض لاشخورها مورد استقبال ایرانیان قرار نگرفت.

تاریخ‌گذاری دخمهٔ ترک‌آباد

در کاوش‌های باستان‌شناسی به‌ویژه در کاوش گورها، وجود اشیاء همراه با اجساد نقش مهمی در تاریخ‌گذاری ایفا می‌کند. بدیهی است بود یا نبود اشیاء همراه با اجساد بستگی به باورهای آن جامعه دارد. در صورتی که باورها موافق وجود اشیاء همراه اجساد باشد، تعداد و کیفیت اشیاء، به مرتبهٔ اجتماعی و اقتصادی صاحب گور بستگی دارد.

در دخمه‌هایی از نوع عرضه‌داشت اجساد اشیایی جز کفن گزارش نشده است. قاعدتاً در دخمهٔ ترک‌آباد نیز باید از چنین اصلی پیروی شده باشد اما یکی از راه‌های دسترسی به تاریخ تقریبی یک محوطهٔ باستانی، دسترسی به متن‌ها تاریخی است. متأسفانه منابع مکتوب در این خصوص اندک و جسته‌گریخته است. در وقف‌نامهٔ ربع رشیدی (همدانی ۲۵۳۶: ۶) از مقبرهٔ مجوس یعنی همین دخمهٔ ترک‌آباد نامی به میان می‌آید. مری بویس که پژوهش‌های مفصلی دربارهٔ آیین زردشت انجام داده از تجمع زیادی از زردشتیان در سدهٔ هشتم در ترک‌آباد خبر می‌دهد و می‌نویسد: مهاجرت زردشتیان به دلیل فشارهای مسلمانان از نقاط مختلف ایران

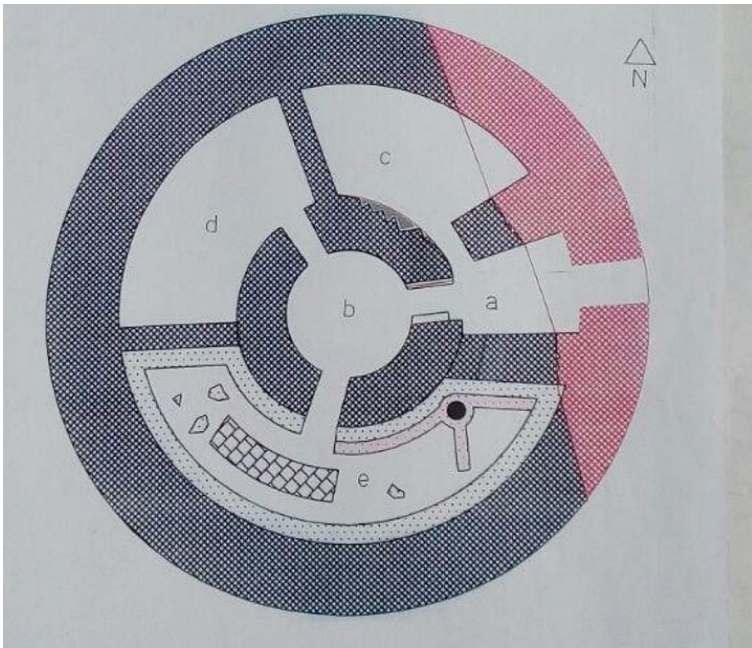
نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۲۵

به‌ویژه از اصفهان و فارس به‌سوی یزد شروع شد. بیشتر آنان در شریف‌آباد و ترک‌آباد متمرکز شدند و دو آتش مقدس خود را نیز از فارس به همراه خود آورده بودند (بویس ۱۳۷۷: ۲۴۴ و رمضان‌خانی ۱۳۸۷: ۳۹۶).

کاوش‌های دخمه ترک‌آباد به یافت قطعات فراوانی از کفن در بافت‌ها و رنگ‌های مختلف انجامید که می‌توان اطلاعاتی از آنها به دست آورد. از سویی معماری دخمه ترک‌آباد به‌ویژه شیوه معماری اتاق‌های متعددی که با خشت‌هایی به‌اندازه ۶ در ۲۵ در ۲۵ سانتی‌متر به شکل تاق تیزه یا شاخ بزی اجرا شده‌اند، با ملاحظه اندازه خشت‌ها، ما را در تاریخ‌گذاری این دخمه که به سده‌های میانی اسلامی تعلق دارد راهنمایی می‌کند. افزون بر آن در هر لایه از لایه‌های تدفین ثانوی در استودان‌ها به چند عدد کوزه سفالی که فقط بخش تحتانی آنها باقی است، دست یافتیم که همراه بقایای اسکلت‌ها قرار داده بودند (تصویر ۲۶). در داخل دروازه ورودی دخمه نیز به همراه استخوان‌های دفن‌شده، افزون بر بخش تحتانی کوزه سفالی، دو نیمه از قدهای سفالی لعاب‌دار فیروزه‌ای‌رنگ کشف شد که به سده هشتم و نهم هجری قمری تاریخ‌گذاری می‌شود. همچنین قطعاتی از بدنه ظرف سفالی به دست آمد که روی بدنه آنها تزئیناتی شبیه نوشته وجود دارد. این قطعات نیز با توجه به نوع سفال و فرم به سده‌های هشتم و نهم هجری تعلق دارند.

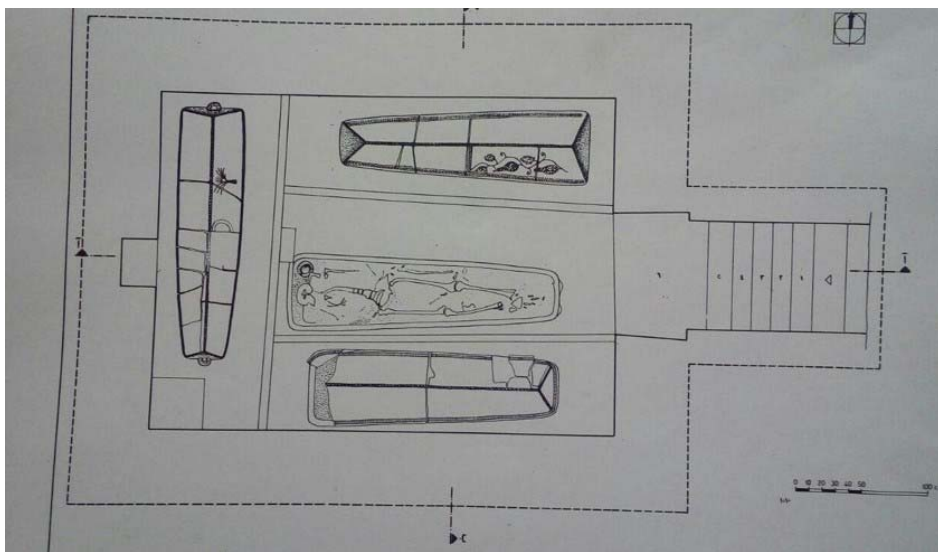


دخمه ترک‌آباد قبل از کاوش



تصویر ۱. برج خاموشی بندیان درگز (تصویر و پلان)

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۲۷



تصویر ۲. آرامگاه زیرزمینی گلالک شوشتر دوره الیمایی (تصویر و پلان)



تصویر ۳. آرامگاه زیر زمینی صالح داود، سکوهای تدفین و استودان‌های دوره الیمایی



تصویر ۴. گورهای کنده شده در سنگ مارنی شغاب بوشهر، دوره ساسانی (گورها و استودان‌ها)

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۲۹



تصویر ۴. گورهای کنده شده در سنگ مارنی شغاب بوشهر، دوره ساسانی (گورها و استودان‌ها)



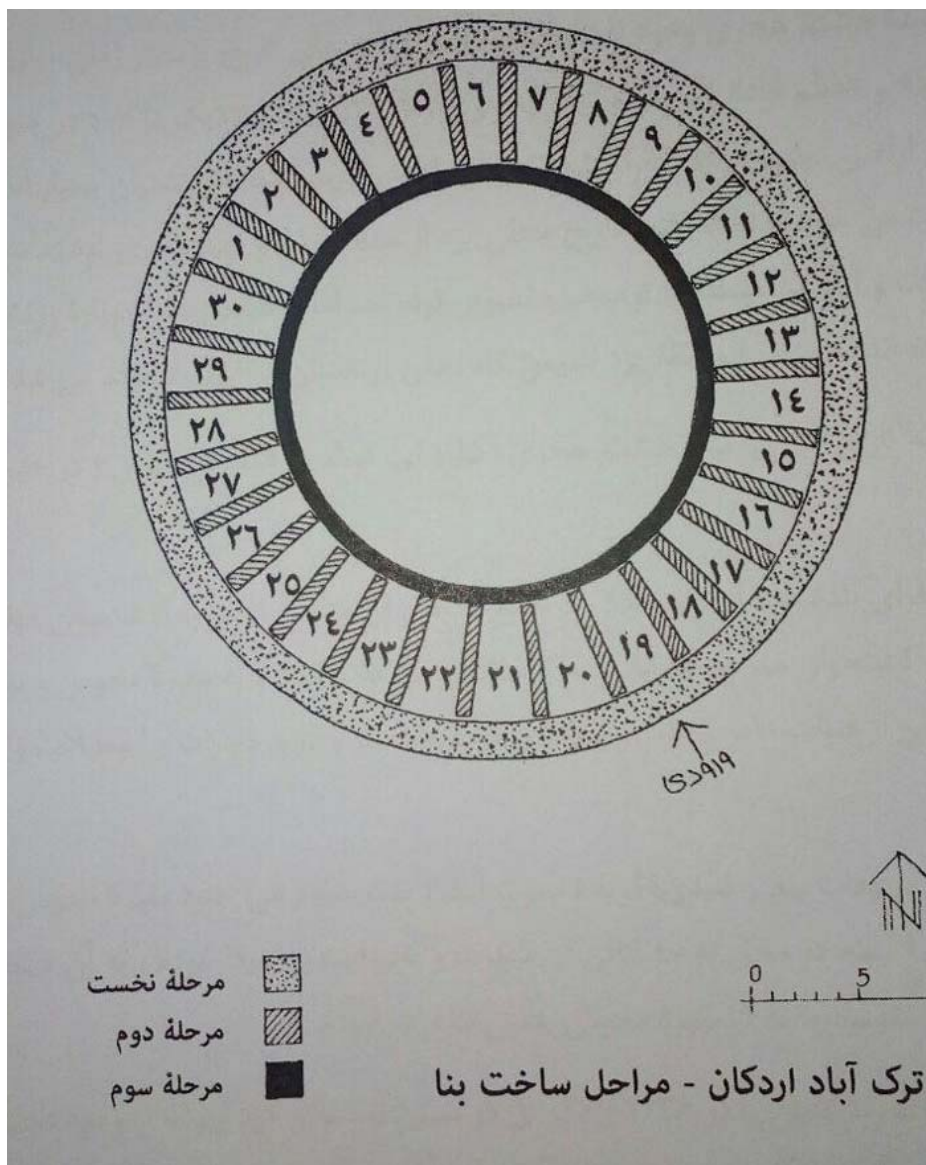
تصویر ۵. دخمه یزد



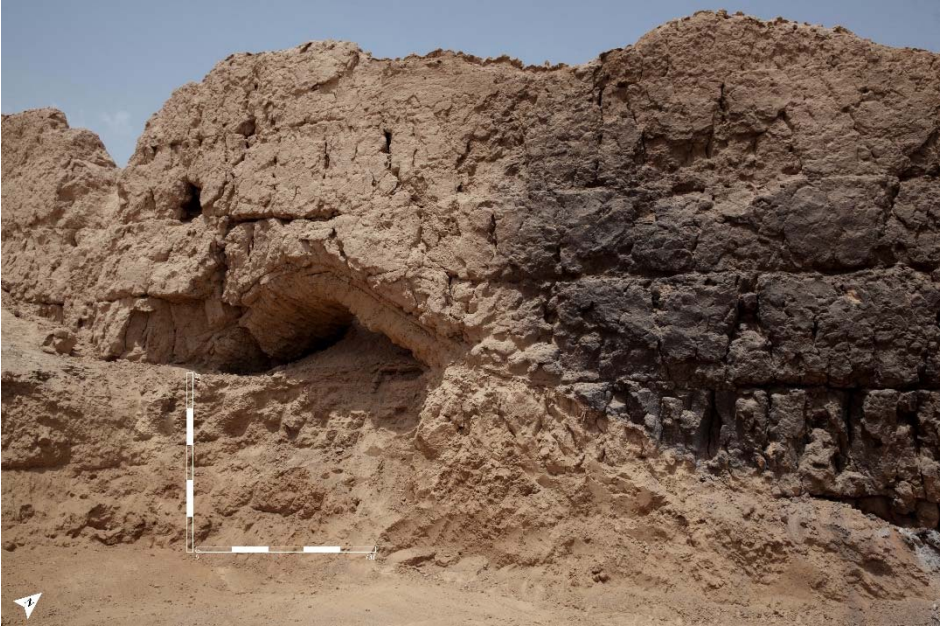
تصویر ۶. دخمه شریف آباد



تصویر ۷. دخمه ترک آباد در سال ۱۳۸۱ که تصور می شد اطاقها محل دفن اجساد است



تصویر ۸. پلان دخمه ترک‌آباد، حدود ۳۰ اتاق حول دیوار خارجی ساخته شده‌اند



تصویر ۹. کشاورزان خاک‌های جمع‌آوری شده باغ‌ها را پشت دیوار انباشته بودند



تصویر ۱۱. اطاق شماره ۱ بقایای استخوان‌های پراکنده دفن شده در خاک نرم

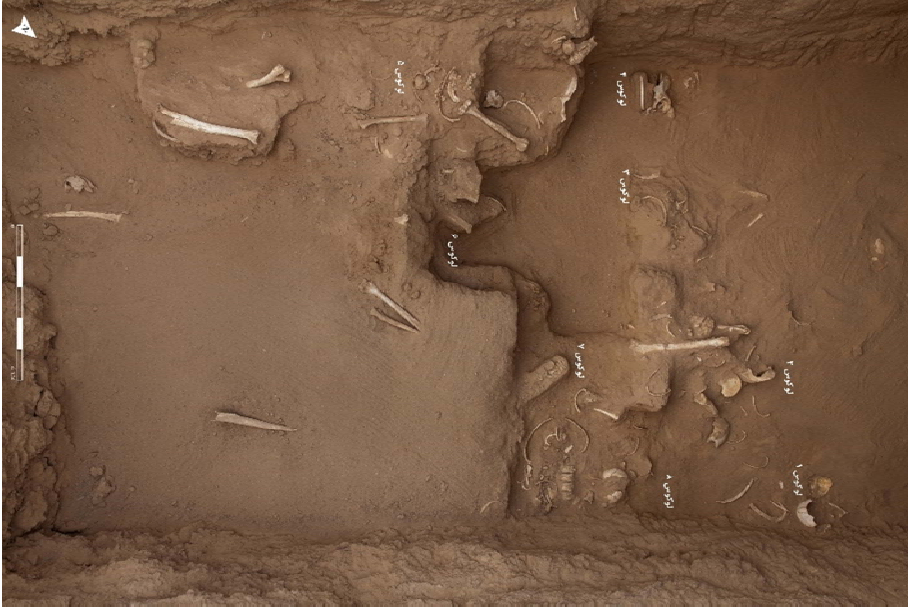
نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۳۳



تصویر ۱۱/۱. دیوار مدور داخلی دخمه که جلوی اتاق را مسدود می‌کرده است



تصویر ۱۲. وضعیت معماری اتاق شماره یک بعد از کاوش

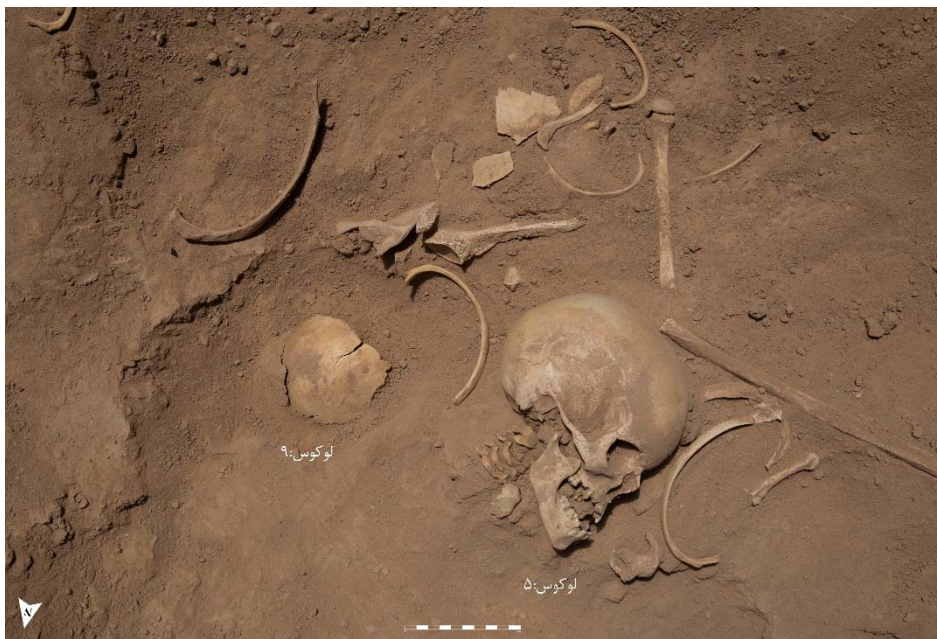


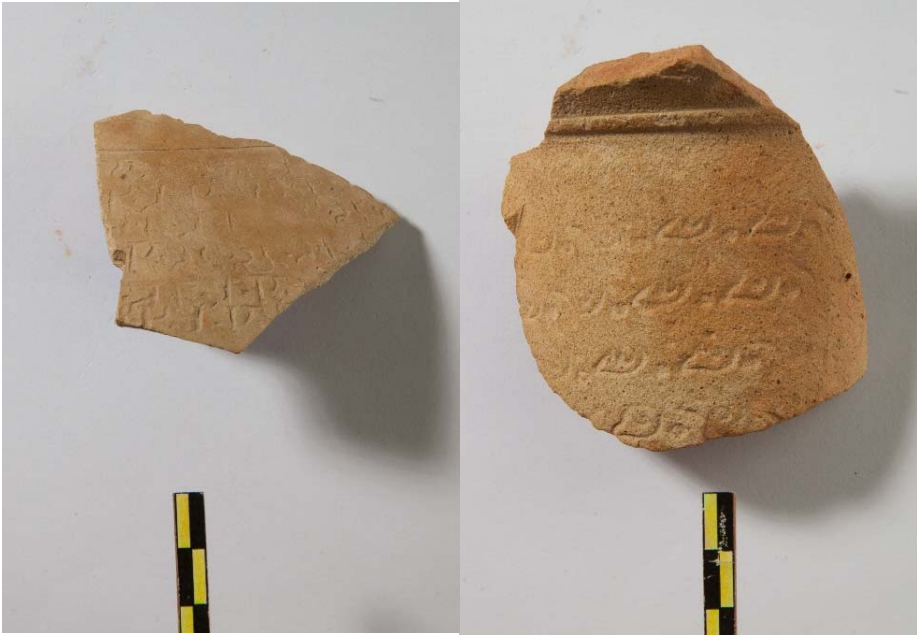
تصویر ۱۳. استخوان‌های پراکنده دفن شده در اتاق شماره ۲



تصویر ۱۴. در کنار برخی استخوان‌ها قطعاتی از سنگ رسوبی قرار داشت

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۳۵





تصویر ۱۵. قطعاتی از بدنه ظروف سفالی دارای تزئین کنده شبیه نوشته

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۳۷



تصویر ۱۶. کشف یک انگشتر مفرغی کوچک با نگین فیروزه‌ای



تصویر ۱۷. جزئیاتی از نقوش شبیه نوشته بر شانه یک ظرف سفالی



تصویر ۱۸. به همراه استخوان‌های دفن‌شده قطعاتی از کفن و قطعه‌ای از سنگ وجود داشت

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۳۹



دخمه ترک آباد
۱۳۹۶
آرامگاه: ۷
لوکوس: ۱۵
ارتفاع: ۱۳۰



دخمه ترک آباد
۱۳۹۶
آرامگاه: ۷
لوکوس: ۱
ارتفاع: ۱۳۰



دخمه ترک آباد
۱۳۹۶
آرامگاه: ۷
لوکوس: ۱
ارتفاع: ۱۲۰



دخمه ترک آباد
۱۳۹۶
آرامگاه: ۷
لوکوس: ۲۲

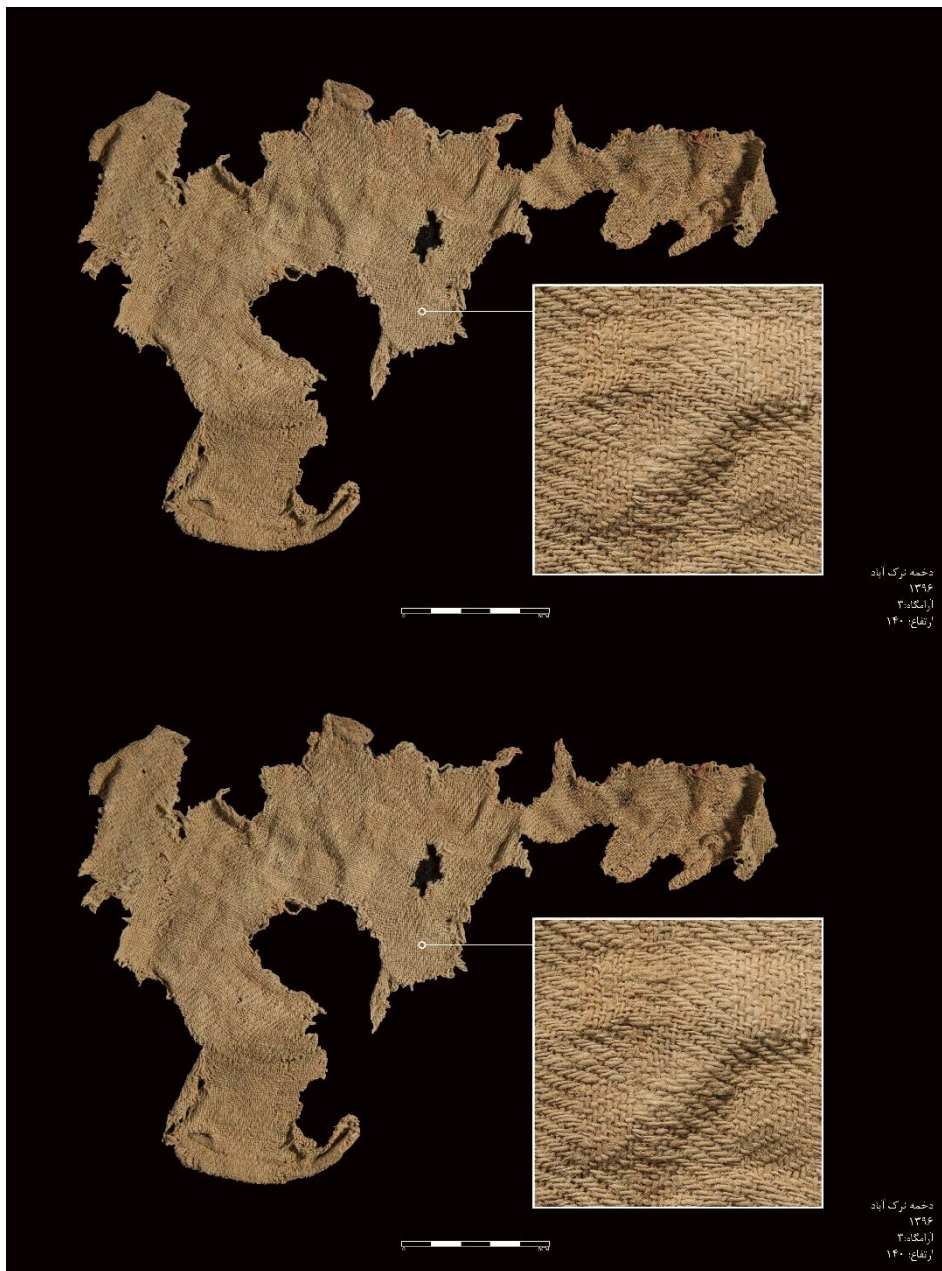
تصویر ۱۹. چند گیسوی بافته کشف شده از اطاق ۶ و ۷

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک آباد اردکان یزد ♦ ۳۴۱

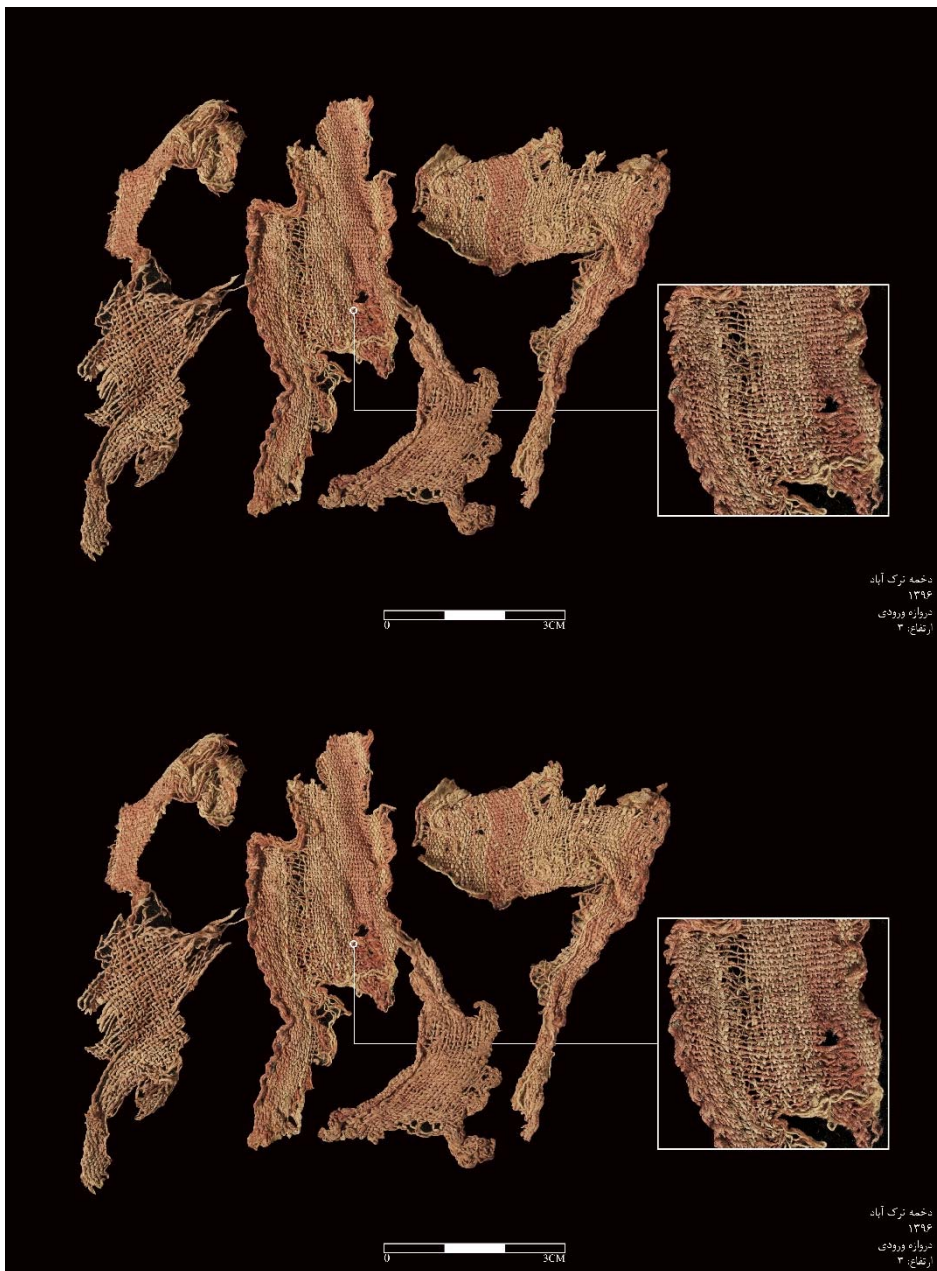


دخمه ترک آباد
۱۳۹۶
آرامگاه: ۲

تصویر ۲۰. قطعاتی از کفن کشف شده به همراه استخوان‌ها



نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۴۳





تصویر ۲۱. لایه‌های تدفینی در اطاق شماره ۷



تصویر ۲۲. نمایی از دروازه ورودی دخمه در جنوب شرقی

نتایج فصل اول کاوش در دخمه ترک‌آباد اردکان یزد ♦ ۳۴۵



تصویر ۲۳. در داخل دروازه نیز استخوان‌ها دفن شده بودند



تصویر ۲۴. کشف یک آویز مفرغی از کف دروازه



تصویر ۲۵. درفضای مرکزی، جلو دروازه و جلوی اطاق‌های ۶ و ۷ بخشی از سنگ فرش با اندود گچ کشف شد



تصویر ۲۶. به همراه استخوان‌ها بخش‌های زیرین کوزه‌ها نیز دفن شده بود

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- بویس، مری و فرانتز گرنه، ۱۳۷۵، تاریخ کیش زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، جلد سوم، تهران: توس.
- بویس، مری، ۱۳۷۷، چکیده تاریخ زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: صفی‌علیشاه
- جکسن، ویلیامز، ۱۳۵۷، سفرنامه، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.
- رهبر، مهدی، ۱۳۷۳، کاوش‌های باستان‌شناسی در آرامگاه‌های گلالک شوشتر، یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی پس از انقلاب، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور
- رهبر، مهدی، ۱۳۷۷، کاوش‌های باستان‌شناسی در شغاب بوشهر (آرشیو سازمان میراث فرهنگی کشور).
- رهبر، مهدی، ۱۳۸۸، کشف برج خاموشی دوره ساسانی در بندیان درگز و بررسی سفال‌نوشته به‌دست‌آمده از این بنا، فصل‌نامه اثر، شماره ۴۶.
- رهبر، مهدی، ۱۳۹۱، کشف آرامگاه زیرزمینی الیمائی در صالح‌داود شوش، نامورنامه، مقالاتی در پاسداشت مسعود آذرنوش، به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده؛ تهران، ایران‌نگار.
- رمضان‌خانی، صدیقه، ۱۳۸۷، فرهنگ زردشتیان یزد، تهران: سبحان نور
- رشیدی، فرهود، ۱۳۸۶، تاریخ زردشتیان در عهد خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس، فروهر.
- سپهری اردکانی، علی، ۱۳۷۴، تاریخ اردکان، جلد دوم.

نعمتی، محمدرضا و علی صدرایی، ۱۳۹۱، بررسی شیوهٔ تدفین دورهٔ اشکانی در گورستان ولیران دماوند، مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران: ۱۰۳-۱۲۱.

(ب) غیرفارسی

Rahbar, M. 2007, "A Tower of Silence of the Sasanian Period at Bandiyan: Some Observations about Dakhmas in Zoroastrian Religion". Proceedings of the British Academy.

پیشکش به بزرگ‌مردی که مرا در راهی که آغاز کرده بودم
استوار ساخت، حتی اگر خود به یاد نداشته باشد.

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام نجوای دلنشین‌انگوها در سفری تاریخی

آرمان شیشه‌گر

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی

زنان از انگوهای شیشه‌ای رنگین استفاده می‌کردند که با کوچک‌ترین حرکت و برخورد، صدای دلنشینی از آنها
به گوش می‌رسید (مظاهری، ۱۳۴۸: ۹۵).

چکیده

درباره راه‌های بازرگانی که از گذشته تاکنون شرق را به غرب متصل می‌کرده و ایران که همواره به‌عنوان
یکی از مراکز تجاری واسطه میان شرق و غرب فعال بوده است، سخن بسیار گفته شده و کتب و مقالات
فراوانی نگارش یافته است. راه شاهی و راه ابریشم از دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی که در دوره
اسلامی با نام جاده خراسان بزرگ همچنان فعال بود و نیز راه ادویه، راه‌های تجاری شناخته شده‌اند. در
سخن از کالاهای تجاری شاید کمترین توجه به آثار شیشه‌ای بوده است و در منابع کهن از خرید و فروش
و صادرات و واردات کالای شیشه‌ای به‌طور کلی و به کوتاهی سخن رفته است. بی‌تردید بحث تجارت و
راه‌ها و مراکز تجاری در درازای تاریخ تجارت بسیار گسترده است و حتی پرداختن به جستار تجارت
شیشه در یک نوشتار کوتاه نمی‌گنجد. از این‌رو در این نوشتار ضمن پرداختن به بحثی کوتاه پیرامون مراکز
مهم تجارت شیشه در دوره اسلامی تا سده ۸ ه.ق در ایران تا دوره ایلخانان و تا سده ۱۰ ه.ق در سایر

کشورهای اسلامی به‌ویژه مصر و سوریه در دورهٔ ایوبیان و ممالیک، کوشش شده است یکی از زیورهای شیشه‌ای یعنی النگو یا دستبند که در این بازهٔ زمانی در سرزمین‌های اسلامی محبوبیت داشته معرفی شود و نمونه‌هایی از آن که در کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده‌اند و شباهت‌های ظاهری و فنی و ساختاری آن‌ها نشانگر گسترهٔ تولید و تجارت آن از شرق تا غرب جهان اسلام هستند، به تصویر کشیده شود.

واژه‌های کلیدی: تجارت شیشه، مراکز تولید، دستبند یا النگو، دوران اسلامی.

پیشگفتار

برای تجارت و صادرات و واردات کالا در روزگار گذشته، بی‌تردید گذشته از وجود اقلام تجاری، راه‌های تجاری و وسائل حمل‌ونقل اهمیت داشته‌اند. راه‌هایی که سابقهٔ دیرینه‌ای از دیرباز در جهان باستان داشته‌اند که آشناترین آن‌ها، راهی است که در آغاز قرن بیستم به آن راه ابریشم نام داده‌شده زیرا که از دورهٔ اشکانی به بعد راه اصلی تجارت ابریشم چین به سرزمین‌های دیگر بوده و از شمال ایران عبور می‌کرده است و گذشته از ابریشم انواع کالا و تولیدات صنعتی و نیز فناوری‌ها، دانش‌ها، آیین‌ها، مذاهب، فرهنگ‌ها و آداب‌ورسوم در مسیر آن، از طریق ایران، افغانستان و آسیای مرکزی، بین غرب تا کشورهای حوزهٔ دریای مدیترانه و دریای سیاه، و شرق تا هند و چین، جابه‌جا می‌شده‌اند. در دوران اسلامی این راه به نام جادهٔ خراسان بزرگ به این نقش مهم ادامه داده است (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۱). راه ادویه نیز از جنوب و از راه آبی خلیج فارس از ایران عبور می‌کرده است و با راه‌های فرعی به راه ابریشم یا جادهٔ خراسان بزرگ می‌پیوسته است و همین نقش را ایفاء می‌کرده است و مهم‌ترین کالایی که به‌واسطهٔ آن، چنانکه از نامش پیداست از هند تا غرب مبادله می‌شد، ادویه و سایر مواد معطر و دارویی و بهداشتی بوده است. در میان اقلام تجاری که از طریق این راه‌ها جابه‌جا شده‌اند، محصولات شیشه‌ای نیز جای داشته‌گو اینکه در منابع کهن کمتر به آن جداگانه پرداخته شده و به‌ویژه در مورد زیورهای شیشه‌ای از جمله النگو کمتر سخن رفته است، حال‌آنکه مدارک باستان‌شناسی نشان از تولید و تجارت گستردهٔ آن به‌ویژه در دورهٔ اسلامی دارند. همچنین مدارک مکتوب بیشتری دربارهٔ مراکز تولید و بازارهای خریدوفروش تولیدات شیشه‌ای در دست هستند که توسط مورخین و جغرافی‌نویسان دورهٔ

اسلامی مورد توجه قرار گرفته‌اند. برخی از مراکز تولید شیشه، از آغاز شناخت فنون شیشه‌گری از دیرباز و در دوره اسلامی نقش بازرگانی این کالا را نیز هم‌زمان داشته‌اند. بهترین نشانه برای تشخیص مراکز تولید شیشه، کشف کوره‌ها و کارگاه‌های مربوطه در کاوشگاه‌ها است. در این نوشتار، نه تنها به تجارت شیشه در جهان اسلام تا سده ۸ ه.ق در ایران تا دوره ایلخانیان و تا سده ۱۰ ه.ق در سایر کشورهای اسلامی به‌ویژه مصر و سوریه در دوران ایوبیان و ممالیک پرداخته می‌شود، بلکه تعدادی از مراکز تولید شیشه با توجه به متون و مدارک باستان‌شناسی از کارگاه‌ها و کوره‌های شیشه‌گری مکشوفه در این بازه زمانی در کشورهای اسلامی نیز معرفی می‌شوند و هم‌زمان، النگوهای شیشه‌ای نیز که در برخی از این کاوشگاه‌ها یافت شده‌اند، شرح داده می‌شوند. روشن است که از آنجاکه این نوشتار بر تجارت و تولید و به‌ویژه معرفی النگوهای شیشه‌ای تمرکز دارد، از ذکر همه کاوشگاه‌هایی که در آن‌ها، آثار شیشه‌ای پیدا شده اما ارتباط مستقیم به موضوعات مورد نظر در این نوشتار ندارند، پرهیز شده است. برای مثال از کاوشگاه‌هایی مهمی در ایران نظیر ری، شاه تپه، تورنگ تپه، غبیرا، استخر و بسیاری دیگر در ایران امروزی و نیز در سایر کشورهای اسلامی از جمله تیسفون در عراق و ده‌ها و بلکه صدها محوطه دیگر نیز یافته‌های شیشه‌ای دوره اسلامی به‌دست آمده‌اند، اما از تولید و تجارت مستقیم آن‌ها شواهدی در دست نیست و یا توسط کاوشگران گزارش نشده است و یا از کشف النگوهای شیشه‌ای به‌طور خاص سخنی به میان نیامده است. همچنین نگارنده در این نوشتار کوتاه توان معرفی همه آن‌ها را ندارد. البته در بحث کلی پیرامون تجارت از برخی از آن‌ها نام برده خواهد شد. همچنین نتایج کاوش‌های صورت گرفته در کشورهای جهان اسلام که به موضوع این نوشتار پیوند می‌خورد نیز تا آنجا که اطلاعات آن قابل دسترس بوده است، مورد توجه قرار گرفته‌اند.

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام بر پایه متون و مدارک باستان‌شناسی و معرفی النگوهای شیشه‌ای از محوطه‌های باستان‌شناختی

خلفای راشدین (سال ۱۱ تا ۴۰ ه.ق): نشانه‌هایی از تجارت شیشه در سده نخست دوران اسلامی، در زمان خلفای راشدین، در کشورهای مفتوحه در دست نیست و می‌توان باور داشت که در ایران که در زمان خلافت عمر و تا سال ۳۱ ه.ق، هنگام مرگ یزدگرد سوم استقلال خود را حفظ کرده بود، نیز روش‌های تجاری ساسانی تغییری نکرده باشد اما پس از آن در گیرودار کشاکش‌ها و تحولات بعدی،

و تسخیر یک‌به‌یک شهرهای بزرگ توسط سرداران اسلام، می‌بایست دچار رکود شده باشد. زرین کوب بر این باور است که سلطهٔ اسلام بر روند زندگی مردم عادی ایران تأثیر چندانی نداشته و مثلاً صنعتگران و پیشه‌وران با زندگی تازه کنار آمده‌اند و حداکثر یک نسل بعد از سقوط ساسانیان زندگی مردم ایران در پرتو قانون تازه روال سابق خود را از سر گرفته است (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۷-۱۶).

خلفای اموی (۴۱ تا ۱۳۲ ه.ق): خلفای اموی چندان توجهی به صنعت نداشته‌اند و در حقیقت ایشان پیرو و الهام‌گیرنده تمدن و فرهنگ ایرانی و تمدن بیزانسی بوده‌اند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵۷-۵۶). بنابراین می‌توان دریافت که در زمان ایشان نیز تولیدات و تجارت شیشه به منوال پیش در جهان اسلام ادامه یافته است و همچنان در ایران، شیشه‌گری دورهٔ ساسانی کم‌وبیش به راه خود ادامه داده و از این رو تمایز ساخته‌های شیشه‌ای این دوره با نمونه‌های ساسانی دشوار است. یافته‌های شیشه‌ای از چندین کاوشگاه که زیر حکومت خلفای بنی‌امیه اداره می‌شد، به دست آمده‌اند.

فلسطین، خربه‌المینیه: از سدهٔ ۲ ه.ق، در دورهٔ بنی‌امیه، تعدادی النگو از کاوش‌های محوطهٔ باستانی خربه‌المینیه در ساحل دریای گاليله در فلسطین به دست آمده که توسط کاوشگران آلمانی در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ م/۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ ش کشف شده‌اند. این النگوها به اشکال گوناگون تک مفتولی و یا دو مفتولی تاییدهٔ دو رنگ ساخته شده‌اند و یا روی یک مفتول ساده که سطح درونی آن مسطح شده، تزئین افزوده و مرصع دارند. رنگ‌های به‌کاررفته برای ساخت این النگوها، ارغوانی متمایل به سیاه و خاکستری-آبی با آرایه‌هایی به رنگ سفید، قرمز و زرد هستند. نقوش شطرنجی و موجی آرایش معمول آن‌ها است (Spear, 1992: 45, 59-61, fig.24).

خلفای عباسی (۱۳۲ تا ۶۵۶ ه.ق) و خاندان برامکه (۱۲۹ تا ۱۸۷ ه.ق): پس از امویان، خلفای عباسی، حکومت جهان اسلام را به دست آوردند. ایشان به پشتیبانی طبقات مختلف مردم از جمله پیشه‌وران پرداختند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۴۵). نفوذ کامل فرهنگی و سیاسی بزرگان ایرانی به‌ویژه وجود خاندان برامکه در دربار ایشان (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۷۸؛ گرانتوسکی و دیگران ۱۳۵۹: ۱۸۸)، به پیوند با سنت‌های کهن ساسانی که هنوز در میان رودان رایج بود، منجر شد (کونل، ۱۳۴۷: ۲۸)، سرزمینی که از متصرفات ساسانی بود و پایتخت ایشان تیسفون را در خود جای داده بود. هنرمندان شیشه‌گر در زمان خلفای عباسی در سدهٔ ۳ ه.ق، به درجهٔ رفیعی از صنعتگری رسیده بوده‌اند

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۳۵۳

و مراکزی در سرزمین‌های اسلامی، تولید و تجارت شیشه را از پیش از دوره اسلامی در اختیار داشت. **عراق، سامرا:** سامرا در شمال بغداد در زمان معتصم خلیفه عباسی (۱۸۰-۲۲۷ه.ق) به‌عنوان (دارالملک) تجدید بنا شد و بین سال‌های ۲۲۲ تا ۲۷۶ ه.ق، پایتخت عباسیان بود (اصطخری، ۱۳۴۰: ۸۶). این شهر از هنگام تأسیس تا هنگام متروک شدن، مرکز تجمع هنرمندان مناطق گوناگون از جمله آبگینه گران بصره شد تا صنایع این شهر گسترش یابد (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۲۹؛ دیمانند، ۱۳۶۵: ۲۳؛ شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۰). کاوش‌های سامرا بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ م/۱۲۷۲-۱۲۷۰ ش و مجدداً بین سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ م/۱۳۱۸-۱۳۱۵ ش صورت گرفته‌اند. در این کاوش‌ها یافته‌های شیشه‌ای بسیاری از دوره عباسی به‌دست آمده‌اند که بسیار محدود معرفی و منتشر شده‌اند (Kroger, 1995: 6; Lamm, 1928; Excavation at Samarra, 1940: part 2, pls.106-127).

در بازگو کردن نشانه‌هایی از تجارت شیشه میان مناطق شرقی و غربی ایران در سده‌های نخست دوره اسلامی می‌توان به شباهت میان تولیدات شیشه‌ای سامرا و نیشابور اشاره کرد. یافته‌های شیشه‌ای هر دو محوطه باستانی از یکدیگر چندان قابل تشخیص نیستند و شیوه ساخت و طرح ظروف سامرا نظیر تولیدات شیشه‌های نیشابور است و با دقت در جزئیات می‌توان گفت که سبک‌های شیشه‌گری نیشابور به‌ویژه تزئین تراش از شیشه‌گری سامرا برخاسته و به‌طور کلی هنر سامرا، هنرمندان سایر مراکز را تحت تأثیر قرار می‌داده است (Kroger, 1995: 1, 6). این شباهت‌ها حاکی از روابط تجاری و نیز مهاجرت و رفت‌وآمد هنرمندان میان این دو منطقه است.

النگو: لام در نوشتار خود درباره شیشه‌های مکشوفه از سامرا از عدم کشف النگو به‌جز یک قطعه با تزئین افزوده لکه‌اندازی شگفت‌زده شده است (Lamm, 1928: 108, Nos. 299-300).

بغداد: ساخت بغداد از سال ۱۴۳ ه.ق در مرکز عراق در زمان خلیفه عباسی ابوجعفر منصور (۱۳۶ تا ۱۵۸ ه.ق) آغاز و در آن بازارها و دادوستد دایر شد. یعقوبی در سده ۳ ه.ق، در ذکر بغداد می‌گوید: «صنعتگران حاذق از هر جا بدان جا منتقل شدند و از هر ناحیه‌ای رو به بغداد نهادند و از نزدیک دورها آهنگ آنجا کردند». وی همچنین از ورود کالاهای مناطق مختلف به این شهر از راه‌های زمینی و نیز رود فرات سخن گفته است (یعقوبی، ۱۳۸۷: هفت، ۷، ۱۸). تجارت شیشه در بغداد نیز در زمان خلفای عباسی هنگامی که دارالخلافه یا دارالسلام بوده است، رواج داشته است (زیدان، ۱۳۵۶: ۹۰۳-۹۰۱). انواع کالا در این شهر خرید و فروش می‌شده و صنعت شیشه‌گری آن نیز شهرت داشت و

کالایی بازرگانی بوده و به اطراف جهان فرستاده می‌شده است (حدودالعالم من المشرق الی المغرب ۱۳۴۰: ۱۵۱؛ ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۳۴۳). در دکان‌های بغداد در راستهٔ آبگینه فروشان، تولیدات ساخت شام (سوریه) نیز به فروش می‌رسید (پرایس، ۱۳۶۴: ۲۲).

بصره: ساخت این شهر از سال ۱۷ ه.ق در جنوب شرقی عراق، در مجاورت خوزستان آغاز شد (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۴۰: ۱۵۲). در سدهٔ ۳ ه.ق، «بصره، شهر دنیا و مرکز تجارت‌ها و اموال آن بود» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۸۵). در زمان خلفای عباسی، بصره و بغداد و سایر شهرهای بزرگ اسلامی، زیستگاه بازرگانانی بوده که بیشترشان ایرانی و رومی بوده‌اند. این بازرگانان از راه‌های آبی و خشکی کالاها را جابه‌جا می‌کرده‌اند. بغداد از جمله مقاصد بازرگانان یهودی رازانی از طریق خشکی و بازرگانان سیرافی از طریق دریایی بوده است. در بغداد، برخی از بازرگانان که بیشتر یهودی بودند به کار صرافانی نیز اشتغال داشته‌اند (زیدان، ۱۳۵۶: ۹۰۳-۹۰۱). هم‌زمان با بغداد، آن شهر نیز مرکز شیشه‌سازی و بازرگانی دریایی شرق بود. گفته شده که بیشتر شیشه‌های بصره از چین وارد می‌شده‌اند (زیدان، ۱۳۵۶: ۹۰۳، ۹۷۷). از این دو شهر، کشف النگو گزارش نشده و یا شاید در کاوش‌ها چندان به آن‌ها اهمیت داده نشده و یا نگارنده بدان دسترسی نیافت.

جزیرهٔ قلعه، عنه: محوطه شهر عنه در جزیرهٔ قلعه، در کنار رود فرات در عراق و نزدیک مرز سوریه در دورهٔ اسلامی شهری کاروان‌رو و مرکز بادیه‌نشینان منطقه بوده است. کاوش‌های نجات‌بخشی آن به دلیل ساخت سد قادسیه در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲/م ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ ش توسط مایکل رف، به‌عنوان سرپرست اصلی، صورت گرفته است. پژوهش یافته‌های شیشه‌ای که به تعداد نسبتاً زیادی به دست آمده‌اند را یکی از کاوشگران گروه به نام آندرینا بَمبر انجام داده است که گروهی از آنها از جمله پنج قطعه النگو به سده‌های نخست و میانی دورهٔ اسلامی نسبت داده شده‌اند. بَمبر به نقل از گرابار بر این باور است که تاریخگذاری این النگوها از آنجاکه در بسیاری از نقاط در خاورمیانه و نقاط دیگر از سده‌های ۲ تا ۸ ه.ق دوران اسلامی پیدا شده‌اند، دشوار است. بنابراین نمونهٔ نخست، آبی لاجوردی و دارای برجستگی‌هایی قالبی است که تشکیل ردیفی از لوزی‌هایی را می‌دهند که دور آن‌ها تراش خورده است. چند قطعه مشابه نمونهٔ نخست در منطقهٔ رامشیر در خوزستان به دست آمده‌اند که در زیر به آن‌ها نیز پرداخته خواهد شد. دو نمونهٔ بعدی ساده و آبی‌رنگ و غیرقابل طبقه‌بندی هستند. چهارمی یک قطعه تابیده و لیمویی-سبز، است که رنگی غیر معمول است و همراه با مواد فرهنگی دیگری از

سده‌های میانی دوره اسلامی به دست آمده است. آخرین قطعه دارای نقش مرصع تابیده و به رنگ‌های سیاه و سفید و آبی است که نمونه‌های مشابه بسیاری دارد، مثلاً نمونه‌ای از دوره ایوبی از حرّان با آن قابل مقایسه است. شواهدی مبنی بر تولید شیشه در کاوش عَنه پیدا نشده، اگرچه مقدار زیادی تفاله کوره در لایه‌های فوقانی پیدا شده است (Northedge et al., 1988: 115, 122-123, 125, pl.54,) (nos.18-22; Grabar et al., 1978: 145 ; Rice, 1952: 72, fig.18.26 به جز یک نمونه، بقیه الگوها را غیر قابل طبقه‌بندی دانسته اما این الگوها به جز نمونه نخست، مشابهی در میان الگوهای سیراف که به دنبال خواهد آمد، نیز دارند. تاریخ شیشه‌های سیراف، دوره عباسی، سده‌های ۳ و ۴ ه.ق و تا آغاز سده ۵ ه.ق و الگوها به ویژه به آغاز سده ۵ ه.ق و پس از آن، عنوان شده است (Whitehouse, 1968: 19; 1975: 267-268; Swan, 2017: 103-104; Meyer,) (1992: 76-80, 82, 84-88, 90-91). همچنین برخی از این الگوها مشابه نمونه‌هایی هستند که در دوره مملوک نیز شناخته شده‌اند و از جمله در مصر در محوطه قصر القدیم پیدا شده‌اند (Meyer, 1992: 178-180, pl.20, nos.556-561, 562-565, 581). البته چون فقط طرح و شرحی از الگوهای عَنه ارائه شده، با اطمینان نمی‌توان این تاریخگذاری را قطعیت بخشید.

سوریه / شام: سرزمین شام، کشورهای کنونی سوریه، لبنان، فلسطین و اردن را در بر می‌گرفته است. بین سال‌های ۱۳ تا ۱۹ ه.ق، به اشغال ارتش خلفای راشدین درآمد و این منطقه را به بخشی از سرزمین‌های اسلامی تبدیل کرد. در اواسط سده نخست ه.ق، امویان، پایتخت خود را در دمشق قراردادند. در این زمان سوریه بزرگ به چهار ناحیه دمشق، حمص، فلسطین و اردن تقسیم شد. با گسترش جهان اسلام، سوریه به عنوان مرکز حکومت رونق اقتصادی بسیاری پیدا کرد. حاکمان اموی نخست مانند عبدالملک و ولید بن عبدالملک (الولید یکم) چندین کاخ و مسجد پر زرق و برق در سراسر سوریه به ویژه در دمشق، حلب و حمص ساختند. سوریه مدت‌ها به دست طولونیان (۲۷۴ تا ۲۹۲) و آل اخشید (۳۲۹ تا ۳۵۸) از مصر اداره می‌شد و پس از یک دوره هرج و مرج، شمال سوریه به کنترل حمدانیان حلب درآمد. دربار علی سیف‌الدوله حمدانی (۳۳۳ تا ۳۵۶ ه.ق) یک مرکز بزرگ فرهنگی بود. پس از مرگ او، بیزانس توانست انطاکیه و حلب (۳۵۸ ه.ق) را بگیرد و سوریه آوردگاه نبرد بین حمدانیان، بیزانسی‌ها و فاطمیان دمشق شد. بیزانس در سال ۳۸۶ ه.ق تمام سوریه را فتح کرده

بود، اما دعوی بین بیزانس، فاطمیان و آل بویه بغداد همچنان تا میانه سده ۵ ه.ق ادامه یافت تا این که سلجوقیان (۴۷۷ تا ۴۷۹ ه.ق) سوریه را فتح کردند. بخش هایی از سوریه در سده های ۶ و ۷ ه.ق تحت کنترل ظفرمندان جنگ های صلیبی قرار گرفت. در سال ۶۵۸ ه.ق، مغولان تمام سوریه را درنوردیدند. اما با خروج ارتش مغول، مملوکان مصر برای حمله به سوریه و تسخیر آن آماده شدند. بیبرس رهبر مملوکان علاوه بر ساخت قلعه سلطانی در قاهره، دمشق را به یک شهر مهم تبدیل کرد. مملوکان آخرین نشانه های جنگ های صلیبی در سوریه را، از بین بردند و چندین حمله از موج اول مغول را دفع کردند. اما در سال ۸۰۱ ه.ق، تیمور لنگ به سوریه حمله کرد، ارتش مملوک در حلب شکست خورد و دمشق سقوط کرد. تمام ساکنان شهر به جز صنعتگران قتل عام شدند و صنعتگران به سمرقند تبعید شدند. دو سده بعد، کشف مسیر دریایی اروپا به شرق دور باعث شد بازرگانان نیازی به مسیر تجاری زمینی که از سوریه می گذشت نداشته باشند. در سال ۹۲۲ ه.ق، امپراتوری عثمانی سوریه را فتح کرد (The free encyclopedia, Wikipedia, History of Syria).

با ظهور اسلام در سوریه، تجارت از غرب به شرق تمایل پیدا کرد و تجار ایرانی از این پیشامد استفاده کرده و به سواحل دریای مدیترانه و دریای سرخ مهاجرت کرده و جامعه های تجاری تشکیل دادند، گو اینکه در سرزمین جدید به تدریج ملیت و زبان خود را از دست دادند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۳۷). همین مسئله می تواند نشانگر توسعه روابط تجاری میان شرق و غرب جهان اسلام باشد که از پیش از دوره اسلامی آغاز شده بود. از نیمه دوم سده ۳ ه.ق و هنگام تسلط خلفای فاطمی بر مصر و سپس سوریه، شهرهای حلب، دمشق، صور، صیدا، انتاکیه و طرابلس از مراکز تجارت و شیشه گری جهان اسلام بوده اند. نازکی و ظریفی شیشه شام زبان زد بوده است (ثعالبی، ۱۳۸۴: ۵۳۲) و به گفته زیدان، اعراب استفاده از آن ها و سایر اقلام تجملی چون فرش و پرده را از ایرانیان و رومیان آموخته بودند و آن را با نوشتن اشعار روی آن ها، عربی کردند (زیدان، ۱۳۵۶: ۹۷۷). شهرهای زیر از جمله شهرهای سرزمین شام هستند که به تولید و یا تجارت شیشه شهرت داشته اند.

حلب: شهری بزرگ و کهن و آباد (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۴۰: ۱۷۲؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۲۵۵)، که به تجارت شیشه شهرت داشته و حتی مواد خام شیشه گری از جمله اشنان را صادر می کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۸۱).

دمشق: یعقوبی در سده ۳ ه.ق می نویسد: دمشق و کوره های آن در سال ۱۴ ه.ق توسط اعراب فتح

شد. «اهالی دمشق بیشتر از مردم یمن و قومی از قیس [جزیره کیش] نیز در آنجا سکونت دارند» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۸۹-۸۸). دمشق صادرکننده شیشه‌های رنگین بوده است (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۷۳).

صوَر: بندر صور در جنوب لبنان امروزی را یعقوبی سده ۳ ه.ق، کوره جُند اردن با اهالی آمیخته از عرب و عجم معرفی کرده است که در سال ۱۴ ه.ق فتح شده است (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۹۰-۸۹). در سده ۴ ه.ق مقدسی می‌نویسد در بندر صور مهره و شیشه تراش تولید می‌شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۰۸).

صیدا: بندر تجاری صیدا یا صیدون که اکنون در لبنان واقع است، به قول یعقوبی کوره‌ای از دمشق است که اهالی آن، پارسی هستند و در سده نخست ه.ق، معاویه ابن ابی سفیان آنان را بدان جا کوچانده بوده است (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۸۹).

طرابلس: که اکنون در لبنان در ساحل مدیترانه واقع شده است، پس از خلفا، تحت سیطره سلجوقیان اداره شده است. این شهر همچون صور تولید شیشه داشته است (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۷۳). یعقوبی در سده ۳ ه.ق آن را به‌عنوان کوره دمشق معرفی می‌کند: شهر اطرابلس، که اهالی آن، مردمی از پارسیان‌اند و معاویه ابن ابی سفیان آنان را بدان‌جا منتقل ساخته بود. وی به وجود لنگرگاهی عجیب در آنجا اشاره می‌کند که هزار کشتی در آن جای می‌گرفته‌اند (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۸۹).

رَقّه: شهر رَقّه در کرانه شمال شرقی رود فرات در شرق حلب واقع شده است. در سال ۲۹ ه.ق توسط سپاهیان اسلام تسخیر شد و به خاطر سیل‌های فرات، رَقّه به معنی مرداب نام گرفت (Çağlar, 2017: 111). نامی که اعراب به هر زمینی که مجاور رودخانه‌ای باشد و هنگام طغیان رودخانه آب آن را بگیرد گفته می‌شود. از این‌رو این رَقّه مورد نظر، رَقّه سیاه/ رَقّه السوداء نام داشته است (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۰۹). هشام بن عبدالملک اموی (۷۲ تا ۱۲۵ ه.ق) دیوار و دو کاخ در محل این شهر احداث کرده بود اما احداث شهر، منسوب به ابوجعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ ه.ق) خلیفه عباسی است (Çağlar, 2017: 111). همچنین این خلیفه در سال ۱۵۵ ه.ق شهری به نام رافقه در نزدیکی آن بنا کرد (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۰۹)؛ از این‌رو اغلب این دو شهر را با هم به شکل رَقّه و رافقه خوانده‌اند و با گسترش رافقه و ویرانی تدریجی رَقّه، رافقه به رَقّه هم اطلاق شده است (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۱۰). رَقّه در زمان هارون الرشید، بین سال‌های ۱۸۰ تا ۱۹۳ ه.ق، پایتخت بوده است (Çağlar, 2017: 111).

در سدهٔ ۳ ه.ق، رَقّه از جمله شهرهایی بوده که کالای شام و مصر را با کشتی از طریق رود فرات وارد بغداد می‌کرده است (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۷، ۱۷). شیشه‌گری در رَقّه از سده‌های نخست دوران اسلامی رونق داشته است. تولید سفال و شیشه‌های مرغوب، نشان‌دهندهٔ وجود مراکز صنعتی در رَقّه است و این شهر نقش مهمی از نظر تاریخی و اقتصادی در گسترش شهری در جهان اسلام داشته است (Çağlar, 2017: 111). در سدهٔ ۴ ه.ق رَقّه، به‌عنوان مرکز تجمع پژوهشگران، به‌خوبی شناخته‌شده بود.

تل زُجاج، (تپهٔ شیشه): مدارک باستان‌شناسی زیادی دربارهٔ تولید شیشه در بخش‌های مختلف این شهر در دوره‌های گوناگون به‌دست آمده‌اند. یکی از این مناطق تل زجاج در شمال شرقی رَقّه است. در کاوش‌های اخیر آن در ۱۹۹۲م/۱۳۷۱ش و ۱۹۹۶م/۱۳۷۵ش گذشته از محصولات شیشه‌ای، سه مرحلهٔ ساخت‌وساز از کارگاه‌های شیشه‌گری آشکار شده است که شامل بقایای کوره‌های قوسی سه محفظه‌ای، آجرهای کوره، شیشه‌های وازده و دورریز و قالب شیشه هستند. تجزیه‌وتحلیل نمونه‌ها، گستره‌ای از ترکیبات مختلف شیشه‌های شفاف دورهٔ اسلامی را که تاکنون پیدا شده‌اند، دربرمی‌گیرد. تحقیقات نشان‌دهندهٔ تغییری عمده در فناوری شیشه در پایان سدهٔ ۲ تا آغاز سدهٔ ۳ ه.ق در رَقّه و سایر کشورهای اسلامی است. دو مرحلهٔ نخست ساخت‌وساز کارگاه‌های شیشه‌گری در این محوطه در زمان هارون الرشید تا ۳۰ سال پس از مرگ وی و سپس در آغاز دورهٔ عباسی بوده است.

النگو: تجزیه‌وتحلیل ترکیبات یک النگو از تل زُجاج گزارش شده، اما تصویری از آن ارائه نشده است. یافته‌های این محوطه به پایان سدهٔ ۲ تا آغاز سدهٔ ۳ ه.ق تاریخ‌گذاری شده‌اند (Henderson et al. 2004: 441, 443, Table 1, sample no.8).

تل فُخّار: گذشته از تل زُجاج، در کاوش‌های تل فُخّار در رَقّه در سال‌های ۱۹۹۲م/۱۳۷۱ش و ۱۹۹۶م/۱۳۷۵ش مربوط به سدهٔ ۵ ه.ق نیز با کشف آثار شیشه‌ای نمایان شد. ترکیبات این نمونه‌ها تجزیه‌وتحلیل شده‌اند. بر اساس آن‌ها، واردات مواد خام شیشه‌گری به رَقّه تشخیص داده شده‌اند (Henderson et al., 2004: 452-454, fig.3, Table.2, 463; Henderson, 2013: 342-343).

النگو: از تل فُخّار نیز النگو به‌دست آمده است که دو نوع ساده و تابیده را شامل می‌شوند و به سدهٔ ۵ ه.ق تاریخ‌گذاری شده‌اند. ترکیبات شش النگو چندرنگ تجزیه‌وتحلیل شده است. بر اساس این

Henderson et al., ساخت النگوها محلی نبوده و آن‌ها به رَقه وارد شده‌اند (, Henderson et al., 2004: 452-454, fig.3, Table.2, 463; Henderson, 2013: 342, fig.11.10).

تل بلور: همچنین در محوطه دیگری در رَقه به نام تل بلور نیز کارگاه‌هایی پیداشده که در آن‌ها کوره‌های سفالگری و شیشه‌گری مربوط به سده ۶ ه.ق برقرار بوده‌اند (Henderson et al., 2005: 135, 142).

اسرائیل/فلسطین اشغالی، بیت العیزر: در این محوطه نیز، کوره شیشه‌گری از دوره عباسی به‌دست آمده است که در آن مخلوط اولیه با سیلیس بالا ذوب می‌شده است که به همین دلیل به حرارت بالا و سوختی با کیفیت بهتر و مقدار زیادی هیزم نیاز داشته است (Gorin-Rosen, 2000: 52).

خلفای فاطمی (۲۹۶ تا ۵۲۵ ه.ق): ایشان بر بخش بزرگی از شمال افریقا و مدیترانه حکومت کردند. فسطاط یا قاهره کهن، نخستین زیستگاه مسلمانان مصر بود که در شرق رود نیل واقع بود و به تدریج به مرکز اداری و نظامی این کشور تبدیل شد تا آنکه قاهره در زمان حکومت خلیفه المعز، خلیفه چهارم از خلفای فاطمی در سال ۳۵۸ ه.ق تأسیس شد، و فسطاط ضمیمه قاهره گردید و آخرین لایه فرهنگی آن سال ۴۸۷ ه.ق هنگام مرگ خلیفه المستنصر ارزیابی شده است (زیدان، ۱۳۶۵: ۹۱۲; Tait, 1991: 114; Pinder-Wilson & Scanlon, 1987: 60).

مصر، فسطاط: کاوش فسطاط از سال ۱۹۶۴م/۱۳۴۲ش به سرپرستی جورج تی اسکنلون صورت گرفت و در ضمن آن یافته‌های شیشه‌ای مهمی پیدا شد که اسکنلون و رالف اچ پیندر-ویلسون در سال‌های ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ و ۱۹۸۷م/۱۳۶۶ش آنها را چاپ کردند (Pinder-Wilson & Scanlon, 1973). اهمیت ویژه این کاوش‌ها متکی بر به‌دست آمدن یافته‌های قابل تاریخگذاری تراش چرخی آنها از سده‌های ۲ تا ۳ ه.ق است، تاریخی که تاکنون در مصر چندان قابل استناد نبوده است. تزئینات تراش چرخی بر روی تولیدات شیشه‌ای فسطاط، به‌ویژه با یافته‌های نیشابور مرتبط هستند. همچنین کشف نمونه‌هایی هرچند انگشت‌شمار از تولیدات ایرانی با این تزئین در این شهر، نشان از تبادلات تجاری شیشه میان مصر و ایران در نیمه دوم سده ۳ ه.ق دارد (Pinder-Wilson & Scanlon, 1987: 60; Kroger, 1995: 9 و ۴ و ۵ ه.ق نیز آثار شیشه‌ای به دست آمده‌اند (Tait, 1991: 114)).

النگو: از کاوش‌های فسطاط مربوط به سده‌های نخست دوره اسلامی، کشف النگو گزارش نشده

است (Pinder-Wilson & Scanlon, 1987: 60-71).

ترکیه، کشتی مغروقهٔ سرچه لیمانی / بندر گنجشک (Serçe Limani Shipwreck): یک کشتی که محموله‌ای از ظروف شیشه‌ای و چندین تن خرده‌شیشه را در زمان خلفای فاطمی حمل می‌کرد، در نزدیکی ساحل بندر بدروم در جنوب غربی ترکیه در مقابل جزیرهٔ رودس در زمانی بین سال‌های ۴۱۶ تا ۴۲۱ ه. ق. و یا به گفتهٔ تیت بنا به سکه‌ها و سنجه‌های شیشه‌ای مکشوفه در آن، بعد از سال ۴۲۷ ه. ق. بارگیری و غرق شده است (Kroger, 1995: 8; Bass, 1984; Tait, 1991: 114). این کشتی را گروه باستان‌شناسی به سرپرستی جرج اف بس در سال‌های ۷۹-۱۹۷۷ م/۱۳۵۸-۱۳۵۶ ش، کاوش کرد و به کشتی مغروقهٔ سرچه لیمانی شهرت یافت (Bass, 1984; Kroger, 1995: 8). نتایج کاوش نشان داده که این کشتی، شیشه و خرده‌شیشه برای کارگاه‌های شیشه‌گری بیزانسی را از بندری در سوریه که در این زمان زیر حکومت فاطمیان اداره می‌شد، به سمت مناطق شمالی‌تر حمل می‌کرده و در نهایت مقصدش دریای سیاه بوده است (Tait, 1991: 114; Kroger, 1990; Doorninck, 1990: 8). به هر حال محمولهٔ این کشتی که تولیدات شیشه‌ای و خرده‌شیشه بوده که در کارگاه‌های شیشه‌گری برای افزودن به مخلوط اولیهٔ شیشه بوده و برای تسهیل در ذوب مخلوط اولیه موردنیاز بوده است، نشان از تبادل دریایی تولیدات و مواد خام شیشه‌گری میان حوزه کشورهای سواحل شرقی دریای مدیترانه و دریای سیاه دارد.

حکومت‌ها و سلسله‌های دوران اسلامی از سدهٔ ۳ تا ۸ ه. ق. در ایران و تولید و تجارت شیشه:
 خاندان برامکه از جانب خلفای عباسی از ۱۲۹ تا ۱۸۷ ه. ق. در ایران زمام امور را به دست داشتند. جعفر برمکی وزیر هارون الرشید به دستور او کشته شد و به تدریج سلسله‌های مستقل ایرانی زمام امور را به دست گرفتند. حکومت سلسله‌هایی چون: طاهریان (۲۰۶-۲۶۰ ه. ق.)، در خراسان؛ صفاریان (۲۴۷ تا ۲۸۸ ه. ق.)، در سیستان و فارس؛ سامانیان (۲۰۴ تا ۳۹۰ ه. ق.)، در ماوراءالنهر و خراسان؛ آل‌زیار (۳۱۶ تا ۴۳۴ ه. ق.)، در گرگان؛ آل‌بویه (۳۲۴ تا ۴۴۷ ه. ق.)، در مغرب ایران و عراق؛ غزنویان (۳۵۲ تا ۵۸۲ ه. ق.)، در افغانستان کنونی و پنجاب؛ و سرانجام سلجوقیان (۴۳۰ تا ۵۹۰ ه. ق.)، در سراسر ایران، بین‌النهرین، آسیای صغیر، قفقاز، افغانستان و هندوستان که همگی از آغاز سدهٔ ۳ تا ۶ ه. ق. بر سر کار آمدند. یکپارچگی و استقلال مجدد ایران را سلجوقیان رقم زدند. پس از

حکومت کوتاه مدت خوارزمشاهیان (۴۹۱ تا ۶۱۶ ه.ق)، ایلخانیان پس از جنگ‌های طولانی (۶۵۴ تا ۷۵۰ ه.ق) بر ایران حکومت کردند.

در مرزهای امروزی ایران، کاوش‌های باستان‌شناسی متعددی صورت گرفته که با کشف اشیای شیشه‌ای و کوره‌های شیشه‌گری این شهرها را به‌عنوان مراکز تولید مصنوعات شیشه‌ای معرفی می‌کنند. از جمله مراکز اصلی شیشه‌گری سده‌های ۳ تا ۶ ه.ق در ایران، نیشابور، ری، جرجان، سمرقند، سیراف و بسیاری دیگر بود و تجارت شیشه نیز کم‌وبیش در این شهرها برقرار بود. برخی از این مراکز گذشته از تولید شیشه در تجارت آن نیز نقش بزرگی داشته‌اند که در اینجا به نشانه‌های آن پرداخته می‌شود. در میان گزارش‌ها و تألیفات مربوط به این کاوش‌ها، متأسفانه اطلاعات درباره آثار شیشه‌ای که توسط باستان‌شناسان ایرانی کشف شده‌اند بسیار اندک است و بسیاری از ایشان از پرداختن به آن‌ها در گزارش‌ها و نوشته‌های خود کوتاهی کرده‌اند.

خراسان بزرگ: خراسان بزرگ در دوران اسلامی، به سرزمین وسیعی شامل تمام ایالات شرق کویر لوت تا کوه‌های هند اطلاق و به چهار ربع نیشابور، مرو، هرات و بلخ تقسیم می‌شد و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمان‌های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت بود، خوانده می‌شد. ربع نیشابور که در دوره ساسانی با نام نوشاهپور بنیاد نهاده شده بود، در زمان عثمان از خلفای راشدین در سال ۳۰ ه.ق، توسط مسلمانان فتح شد (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۴۴). از این شهر در کتب دوره اسلامی با نام‌های ابرشهر، نیشابور، نیشابور و نسابور نیز نام برده شده است. در زمان خلفای عباسی به یکی از پایتخت‌های چهارگانه خراسان بزرگ تبدیل شد. طاهریان این شهر را از سال ۲۱۳ تا ۲۳۱ ه.ق مرکز امارت خود قرار دادند و این شهر به ولایتی خودمختار تبدیل شد. پس از آن بود که نیشابور شروع به پیشرفت کرد و از مراکز ادبی و هنری خراسان شد، موقعیتی که حتی در دورانی که پایتخت اداری و کرسی قدرت سیاسی شرق نبود؛ حفظ شد. صفاریان در سال ۲۶۰ ه.ق جایگزین حکومت طاهریان شدند. سلسله ایرانی سامانیان هنگامی که خلیفه عباسی در سال ۲۸۷ ه.ق اسماعیل را به حکومت انتخاب کرد، در خراسان بر صفاریان پیروز شد و اگرچه سامانیان بخارا را به پایتختی برگزیدند، نیشابور در سده ۴ ه.ق در زمان حکومت ایشان بسیار پیشرفت کرد و تبدیل به مرکز تجمع بازرگانان و تجارت بین‌الملل شد. نیشابور در سده ۴ ه.ق، مرکز تجمع هنرمندان و بازرگانان ثروتمند و بارانداز خوارزم، ری و گرگان و دروازه سند و کرمان و فارس بوده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷، ۴۶۰).

در بازارهای آن، که در حومهٔ شهر واقع بوده و دو بازار مربعهٔ بزرگ و کوچک بوده، حجره‌ها و تیمچه و سرا و دکان‌های ویژه هر صنعت و حرفه وجود داشت که هر صنفی را از اصناف دیگر جدا می‌کرد. محصولات محلی این شهر و سایر شهرها در این بازارها در معرض خرید و فروش بودند و هر روز کاروانی تازه به این شهر می‌رسید و انبارهای آنجا را از کالاهای گوناگون پر می‌کرد (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۶۸-۱۶۷؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۴۱۱-۴۱۰). سلطان محمود غزنوی در سال ۳۹۰ ه.ق، بعد از پیروزی بر سامانیان، سلسلهٔ غزنوی را در نیشابور نیز استوار کرد. در سال ۴۲۹ ه.ق سلجوقیان در نیشابور، جانشین غزنویان شدند و در سایهٔ حکومت ایشان شهر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را طی کرد. روغن‌های عطری یکی از کالاهای صادراتی نیشابور در دورهٔ غزنوی و سلجوقی بوده است که بی‌تردید در ظروف شیشه‌ای عرضه می‌شده‌اند (زیدان، ۱۳۶۵: ۹۰۲). اما در سده‌های ۶ و ۷ ه.ق یورش غزها و مغول‌ها (سال ۶۱۸ ه.ق)، آشفته‌گی‌های سیاسی و زلزله‌ای ویرانگر، به مهم‌ترین مرحلهٔ تاریخ نیشابور پایان بخشیدند. امروز تنها بخشی از ربع نیشابور، خراسان ایران خوانده می‌شود و سه‌ربع دیگر بین کشورهای افغانستان، ترکمنستان و ازبکستان تقسیم شده است. تا پیش از حمله مغول ربع نیشابور، شامل شهر نیشابور، طوس، بیهق، سبزوار، جوین، جاجرم، اسفراین، استوا، قوچان، رادکان، نسا، ایبورد، خابران و سرخس بوده است.

شهر نیشابور از جانب شرق و از طریق هرات-قلعه‌نو (بادغیس)، مرورود (مرو کوچک)، میمنه، فاریاب، بلخ، ترمذ به سمرقند و یا از نیشابور و از طریق طوس، سرخس، مرو (مرو بزرگ)، آمل (چارجوی کنونی)، بخارا به سمرقند و شهرهای یادشده نیز به واسطه نیشابور و از طریق سبزوار، دامغان، سمنان، ری، قزوین، ساوه، همدان، بغداد به دمشق و حلب و یا از طریق کرمان یا فارس به خلیج فارس از جمله به سیراف و بصره و از بصره به بغداد و سوریه ارتباط می‌یافت. این شهر (ابرشهر) در درازای سده‌های ۳ تا ۷ ه.ق، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر در شمال شرق ایران در مسیر جادهٔ ابریشم بود که در غرب با شهر بغداد پایتخت خلفای عباسی، و در شرق با شهرهای مرو، هرات و بلخ و ... و آن‌سوی شرقی‌تر با هند و چین در ارتباط بوده است. کشف اشیای شیشه‌ای با منشأ سوریه‌ای، مصری و میان‌رودانی (سامرا و بغداد)، سده‌های ۱ تا ۶ ه.ق در شهرهای ایران، افغانستان و آسیای مرکزی دلالت بر تجارت گسترده شیشه در این مسیر دارد (لسترنج، ۱۳۸۳، ۶۰ تا ۴۱۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۸).

خراسان رضوی، نیشابور: نخستین کاوش‌های نیشابور را بین سال‌های ۴۰-۱۹۳۵م/۱۳۱۴-

۱۳۱۵ش، والتر هازر، جوزف آبتون و چارلز ویلکینسون از سوی موزه هنر متروپولیتن نیویورک در ایران انجام داده‌اند که حاصل آن کشف انبوهی از ظروف شیشه‌ای مربوط به سده‌های نخستین اسلامی و آغاز حکومت حکام و شاهان غزنوی و سلجوقی است، که ینس کروگر آن‌ها را در قالب یک کتاب به‌طور کامل، منتشر کرده است (Kroger, 1995)؛ گویا در این کاوش‌ها کوره‌های شیشه‌گری پیدا نشده است (Kroger, 1995: 20). اما در نوشته دیگری گفته‌شده، قالب ساخت شیشه پیدا شده است (دیماند، ۱۳۶۵: ۲۱۸). در سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۸۳ش، تپه باستانی شادیاخ، در نیشابور کهن به سرپرستی رجب‌علی لباف خانیکی کاوش شد. در کاوش سال ۱۳۸۳ش، گذشته از انبوهی از قطعه‌های ظروف شیشه‌ای، قالب‌های مدور گچی که صفحات مدور شیشه‌ای در آنها نصب می‌شد، سرباره کوره، در ایوان غربی تالار اندرونی یکی از بناهای شادیاخ پیدا شد که نشان می‌دهد این مکان کارگاه ساخت و تولید شیشه و تولید وسایل شیشه‌ای ظریف و پنجره‌های مشبک شیشه‌ای بوده و احتمالاً در ابنیه اشرافی شادیاخ و از جمله در این تالار پذیرایی به کار می‌رفته‌اند. این کارگاه مربوط به اواخر دوره سلجوقی بوده و در آغاز حکومت ایلخانی کاربری خود را از دست داده است (لباف و بختیاری، ۱۳۸۳، ۳، ۱۱، ۵۹ و ۶۸-۶۷؛ شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

در موزه شیشه کورنینگ در نیویورک چند صد قطعه شیشه که گفته‌شده از نیشابور هستند، نگهداری می‌شوند که ۴۴ قطعه رنگین و بی‌رنگ آن‌ها که گفته‌شده از یافته‌های سطحی این محوطه و مربوط به سده‌های ۳ و ۴ ه. ق هستند، در آزمایشگاه این موزه، توسط رابرت بریل، تجزیه شیمیایی و فیزیکی شده‌اند و با نمونه‌هایی از شیشه‌های محوطه‌هایی از پیش از اسلام و مربوط به دوره‌های اشکانی و ساسانی چون چوپه (وه اردشیر)، تیسفون و جزایط و تل اُم جیرین در میان‌رودان، و محوطه‌های اسلامی سده‌های ۲ تا ۸ ه. ق از جمله لایه اسلامی تیسفون در میان‌رودان، فسطاط در مصر، قصر الحیر در سوریه، سیراف و تخت سلیمان در ایران، شیشه‌های مکشوفه از کشتی مغروقه سرچه لیمانی، قصر الصغیر در مراکش و حتی با نمونه‌ای در معبد فامن در چین مقایسه شده‌اند و تفاوت‌ها و تشابه‌های آن‌ها منتشر شده‌اند (Kroger, 1995: 211-217).

النگو: باوجود اهمیت نیشابور به‌عنوان مرکز تجاری و از آن مهم‌تر باوجود کشف کارگاه شیشه‌گری در این شهر کهن، در میان زیورهای شیشه‌ای از کاوش‌های نخستین و اخیر در شادیاخ نیشابور، انتظار می‌رفت که النگو نیز وجود داشته باشد ولی، به‌جز یک قطعه ساده از کاوش سال ۱۳۸۴ش، نمونه

دیگری به دست نیامده است. لباف این قطعه النگورا در میان آثار فرهنگی لایه‌های مغشوش شده از کاوش‌های غیرمجاز نیمهٔ سدهٔ ۳ تا آغاز سدهٔ ۷ ه.ق یافته است (Kroger, 1995: 188)؛ لباف خانیکی، گفّت وگویی شخصی).

گلستان، گرگان: آثار دورهٔ اسلامی در شهر جرجان، نمونه‌های خوبی برای بررسی صنعت شیشه‌گری سده‌های ۵ تا ۶ ه.ق را معرفی می‌کند. کاوش در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۰ م/۱۳۵۵-۱۳۴۸ ش در شهر جرجان، منجر به کشف تعداد بسیاری ظروف شیشه‌ای دورهٔ سلجوقی شد که برخی از آن‌ها در همان زمان به چاپ رسید (Kroger, 1995 :3-4 ; Kiani, 39, pls. 33:2,35:1;) و نیز (کیانی، ۱۳۵۴؛ ۱۳۵۶) و برخی از آن‌ها نیز که در موزه ملی ایران به نمایش گذاشته شده‌اند، معرفی شده‌اند (شیشه‌گر، ۱۳۷۵). در کاوش‌های مجدد این شهر که از سال ۱۳۷۹ ش به سرپرستی محمد مرتضایی آغاز شده و همچنان ادامه دارد، بقایای ۴ کورهٔ شیشه‌گری و تولیدات شیشه‌ای به دست آمده‌اند که مربوط به دورهٔ سلجوقی هستند (مرتضایی، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۸۸؛ شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

النگو: باوجود کشف چندین کوره و تعداد زیادی ظروف شیشه‌ای اما کشف هیچ النگویی از کاوش‌های جرجان گزارش نشده است.

سمرقند: از دیگر شهرهای مهم در خراسان بزرگ (ماوراءالنهر) سمرقند است که در سال ۸۶ ه.ق به دست مسلمانان افتاد و توسط خلفای راشدین اداره شد. در دوره خلافت امویان یکی از شهرهای شرقی خلافت ایشان به شمار می‌رفت. تا سدهٔ ۳ ه.ق در دست خلفای اموی و عباسی بود و سپس به دست سامانیان افتاد و تا پایان سدهٔ ۴ ه.ق و تا زمان احمد بن اسمعیل، دارالامارهٔ ایشان بود (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۲۲۱).

سمرقند در سدهٔ ۴ ه.ق، مرکز تجمع هنرمندان و بازرگانان جهان بوده (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۰۷؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷-۴۶) و بندر تجاری ماوراءالنهر محسوب می‌شده است و شهرکی به نام‌های کرجاکث، ترکوس یا، بارگاه سمرقند بوده است (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۱۶؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۲۲۱). کالای تجاری از راه‌های دور و همه نقاط جهان به بازار بزرگ این شهر که رأس الطاق نام داشته، وارد می‌شدند و از آنجا به سایر شهرها برده می‌شدند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۰۲؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۴۹۴-۴۹۳). سمرقند خود به داشتن شیشه

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۳۶۵

معروف بود (لسترنج، ۱۳۸۳: ۵۰۱). گفته شده که یهودیان مقیم سمرقند تجارت با چین را در اختیار داشته‌اند (مظاهری، ۱۳۴۸: ۱۷۱). در درگیری‌های میان قراختانیان و سلجوقیان، سمرقند از حدود ۳۲۰ تا حدود ۵۶۰ ه.ق توسط قراختانیان اداره شد و در سال ۴۸۲ ق به تصرف سلجوقیان درآمد. در زمان خوارزمشاهیان سمرقند به پایتختی برگزیده شد. در یورش مغول در سال ۶۱۶ ه.ق ویران شد اما دوباره آباد شد به طوری که حتی پس از ایلخانان مغول، پایتخت امیر تیمور و بار دیگر محل تجمع بازرگانان، هنرمندان و صنعتگران جهان اسلام شد (لسترنج، ۱۳۸۳: ۴۹۴؛ کلاویخو، ۱۳۴۴: ۲۸۵؛ حیدرینا، ۱۳۹۵).

بلخ: از دیگر ولایات خراسان بزرگ که در دوره اسلامی دارای تاریخ سیاسی نظیر سایر شهرهای این منطقه دارد، بلخ است. در سده ۲ ه.ق مرکز امارت خراسان بود، و به طور کلی در دوره اسلامی رونق تجاری داشت و بر سر راه تجارت بین چین و هند و ترکستان و خراسان بود. تجار یهودی و هندی در این شهر حتی بعد از زوال شهر، محله خاص داشتند. بازارهای شهر معمور بود و پر از سوداگران. بازارهای بلخ در اطراف مسجد جامع شهر و در مرکز آن و در ربض شهر بوده است. بلخ صادرکننده عطر بوده است (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۹۹؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۵۲-۵۱؛ زرین کوب، ۱۳۸۷: ۴۹۵-۴۹۴). بدیهی است که برای صدور عطر، ظروف شیشه‌ای مورد نیاز بوده‌اند.

خراسان جنوبی، سربیشه، محوطه کهنک: کاوش این محوطه از سال ۱۳۹۲ به سرپرستی علی زارعی آغاز شده است و آثاری از دوره‌های سلجوقی تا تیموری در آن پیدا شدند (فرجامی و محمودی نسب، ۱۳۹۳: ۳). در فصل دوم و سوم کاوش در این محوطه به سرپرستی محمد فرجامی در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴، آثاری از سده‌های ۳ تا ۹ ه.ق به دست داده است.

النگو: در میان یافته‌های کاوش کهنک، سه قطعه النگو ساده مفتولی به دست آمده‌اند که توصیف و تاریخگذاری دقیق نشده‌اند (فرجامی و محمودی نسب، ۱۳۹۳: ۱۱-۱۰، ۱۴، تصویر ۳: ۱۳۹۵: ۴۸۱-۴۸۰، ۴۸۴، تصویر ۴) و احتمالاً به دوره سلجوقی مربوط می‌شوند.

خلیج فارس: خلیج فارس در امتداد دریای عمان از شرق از طریق تنگه هرمز به دریای عمان و اقیانوس هند و از جنوب و غرب به شبه جزیره عربستان محدود است. از دیرباز خلیج فارس در شکل‌گیری تجارت دریایی نقش مهمی در جهان داشته است. به نقش خلیج فارس در ارتباط‌های

تجاری در بالا اشاره شد. در اینجا به بازگویی نقش بندر سیراف و جزایر کیش و هرمز و خارک، پرداخته می‌شود که در تولید و گسترش تجارت انواع کالا از جمله کالای شیشه‌ای نقش مؤثری داشته‌اند.

بوشهر، سیراف: با ظهور اسلام، سیراف نیز همچون سایر مناطق تحت حکومت خلفا و سپس سلسله‌های ایرانی چون صفاریان و آل بویه و دیلمیان اداره می‌شد و در دورهٔ عضدالدوله، مرکز نیروی دریایی بوده و در سال ۳۵۵ ه.ق در جنگ با شورشیان عمان، کشتی‌های جنگی به این منطقه فرستاده است (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۷۱-۲۷۰). از قول جغرافی‌نویسان دورهٔ اسلامی، گفته شده که پس از زلزله‌های سال‌های ۳۶۷ ه.ق و ۳۹۸ ه.ق، تجارت بندر سیراف از رونق افتاده و مرکز تجارت دریایی به بندر کیش منتقل شده است اما مدارک باستان‌شناسی خلاف این نظر را نشان می‌دهند (Meyer, 1992: 76).

اکثر جغرافی‌نویسان دورهٔ اسلامی به نقش مهم تجاری این بندر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تجارت دریایی در سده‌های ۳ و ۴ ه.ق اشاره کرده‌اند بندر سیراف از دورهٔ ساسانی با مناطق دیگری از جمله فیروزآباد (شهر گور) در فارس از طریق جاده‌ای سنگ‌فرش ارتباط داشته است و این جاده تا قرن ۴ ه.ق نیز راهی تجاری بوده است و بوشهر را به شیراز پیوند می‌داده است (Boucharlat & Salles, 1981: 66؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۱۷)، که نشان می‌دهد انواع کالا از طریق این راه به مناطق داخل ایران وارد و نیز از آنجا به خارج از ایران به شرق و غرب صادر می‌شده‌اند. سلیمان سیرافی در ۲۳۷ ه.ق در کتاب خود به سیراف به‌عنوان ایستگاه سفائن تجارتی چین اشاره می‌کند که کالای واردشده از عمان و بصره و سایر بندرهای خلیج فارس را با آن به شرق حمل می‌کرده‌اند. همچنین در سیراف کشتی‌های تجارتی از چوب ساج که از افریقای شرقی، هند جنوبی و اندونزی وارد می‌شد، ساخته می‌شدند و در تجارت دریایی به کار می‌رفتند. این کشتی‌ها به‌غیراز کالا، ظرفیت ۴۰۰ نفری داشته‌اند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۱۳؛ سمسار، ۱۳۳۷: ۱۱، ۲۱۷). در حدود العالم که در سال ۳۷۲ ه.ق تألیف شده، آمده است که سیراف شهری بزرگ است و جای بازرگانان است و بارگاه پارس است (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۴۰: ۱۳۱). این بازرگانان خواه‌ناخواه دریانوردان ماهری نیز بوده‌اند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۱۳).

از بندر سیراف تا هند و چین انواع کالا ردوبدل می‌شده است. در مقابل ادویهٔ هندی و انواع عطرها

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۳۶۷

که از هند وارد سیراف می‌شد، گلاب فارس که بیشتر از گل‌های سرخ فیروزآباد گرفته می‌شد و از طریق جاده‌ای که پیشتر یاد شد از فیروزآباد به سیراف حمل می‌شد، به هند صادر می‌شد. ابن حوقل اشاره می‌کند که گلاب فارس به هند و نیز چین و خراسان و به مغرب (مرکش) در شمال آفریقا و شام و مصر صادر می‌شده است. گذشته از گلاب، عرقیات و عطر گیاهان مختلف فیروزآباد فارس نیز از اقلام تجاری بوده که از طریق بندر سیراف صادر می‌شده‌اند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۴-۱۳۳؛ مسعودی، ۱۳۵۶: ۱۰۵؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۱۵-۳۱۴).

گذشته از جغرافی‌نویسان و جهانگردان اسلامی، از آغاز سده ۱۹ م چندین پژوهشگر خارجی، از سیراف دیدن کرده‌اند که سر مارک اورل اشتین یکی از آنها است. وی در دهه ۱۹۳۰ م/۱۳۰۹ ش، در سیراف کاوش مختصری انجام داده است. پس از آن کاوش‌های سیراف بین سال‌های ۱۹۶۶ م/۱۳۴۵ و ۱۹۷۳ م/۱۳۵۲ ش، به سرپرستی دیوید وایت‌هاوس انجام شده است. حسین بختیاری ۱۹۷۵ م نیز در سیراف کاوش کرده‌اند. با ناتمام ماندن کاوش‌های سیراف پس از انقلاب اسلامی، بار دیگر گمانه‌زنی و کاوش در سیراف توسط غلامرضا معصومی و علی‌اکبر سرفراز در سال ۱۳۸۳ ش و حمید زارعی در ۱۳۸۴ ش و اسماعیلی جلودار در ۱۳۸۵ ش و ۱۳۸۸ ش انجام شد. باستان‌شناسی زیر آب سیراف به سرپرستی میراسکندری و توفیقیان در ۱۳۸۸ ش صورت گرفته‌اند (زارعی، ۱۳۸۴: تصاویر ۱۹-۱۸؛ اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۶؛ توفیقیان، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۳). در سال ۲۰۰۵ م/۱۳۸۴ ش، همایش بین‌المللی بندر سیراف در بوشهر برگزار و مقالات آن منتشر شد. موزه بریتانیا نیز پروژه مطالعه سفالینه مکشوفه در سیراف را آغاز کرد. آخرین پروژه باستان‌شناسی زیر آب در سیراف نیز در سال ۱۳۹۰ ش به سرپرستی حسین توفیقیان و سُرنا خاکزاد صورت گرفته است (توفیقیان، ۱۳۹۳). در کاوش‌های وایت‌هاوس بازاری شامل دکان‌ها و حجره‌ها و انبارهای بزرگ پیداشده است. همچنین محصولاتی شیشه‌ای به‌دست آمده‌اند که نشانگر واردات و صادرات شیشه در جهان اسلام و تا هند بوده است. کشف آثاری از کوره‌های شیشه‌گری، مواد اولیه به شکل خرده‌شیشه و واژه‌های کوره و نیز قطعه‌های بی‌شمار ظروف شیشه‌ای متعلق به دوره عباسی، سده‌های ۳ و ۴ ه ق و تا آغاز سده ۵ ه ق، اشاره به وجود کارگاه‌های شیشه‌گری این بازه زمانی در این منطقه دارد که احتمالاً محل تولید ظروف شیشه‌ای برای صدور به آفریقا و آسیای جنوب شرقی بوده است (Whitehouse, 1968:18-19; 1975: 267-268; Swan, 2017:102-103).

به گفتهٔ وایت‌هاوس، شیشه‌های محلی در دورهٔ اول یعنی حدود ۱۸۴ه.ق تا بین ۲۱۰ تا ۲۳۵ه.ق به‌ندرت پیدا شده‌اند اما شیشه‌های مرحلهٔ دوم حدود بین ۲۱۰ تا ۲۳۵ه.ق تا ۳۶۶ تا ۴۴۷ه.ق بسیار چشمگیر بودند. شیشه‌های محلی آبی و سبز و دمیده آزاد و جداره نازک بودند. شیشه‌های سبز دارای ته رنگ زرد و شیشه‌های آبی با ته رنگ کبالت تشخیص داده شدند. گذشته از کشف شیشهٔ محلی در این کاوش‌ها، گروهی نیز وجود داشت که در میان گونهٔ شرق ایران طبقه‌بندی شده و به نظر می‌رسید با یافته‌های نیشابور قرابت داشتند. این‌گونه شامل قطعاتی از شیشه‌های بی‌رنگ با تزئین تراش بود که متعلق به ساغرها، بطری‌ها و ظروف کوچک ویژهٔ مواد آرایشی و دارویی بودند (Kroger, 1995; Whitehouse, 1968: 18-19; 1970, 6, pl. 12a, 18, pl.12b) که نشانهٔ دیگری از روابط تجاری میان شمال و جنوب ایران است. گذشته از کشف شیشه‌های محلی و سبک نیشابور، در همین محل، شیشه‌های مصر که از طریق دریای سیاه وارد می‌شده‌اند، به دست آمده‌اند که نایاب و فقط ده تا بیست قطعه و متفاوت از دو نوع دیگر بوده‌اند و ظروفی دمیده آزاد با تزئین تراش بودند. احتمالاً شیشه‌گران این منطقه، خرده‌شیشه را برای ساخت لعاب از طریق دریای سیاه، وارد می‌کرده‌اند. وایت‌هاوس در گزارش خود اشاره می‌کند که بعداً دو نوع دیگر از شیشه‌های مربوط به آغاز سدهٔ ۵ه.ق و پس از آن، در میان نهشته‌های فرهنگی دورهٔ سوم محوطهٔ سیراف شروع به‌ظاهر شدن کرده‌اند که شامل النگوها و ظروف با رنگ آبی-سبز می‌شدند. باوجود تعداد بی‌شمار قطعه شیشه‌ها که فقط در کاوش فصل نخست به هزار قطعه بالغ می‌شدند، کاوشگران این محوطه، به گونه‌شناسی این مجموعه، بسیار اندک پرداخته‌اند (Whitehouse, 1968: 19; 1975:267-268; Swan, 2017: 103-104; Meyer, 1992: 76-80, 82, 84-88, 90-91).

نتایج آزمایش‌های شیمیایی در موزهٔ شیشهٔ کورنینگ نیویورک بر روی گروه عمدهٔ شیشه‌های سیراف متعلق به سده‌های ۳ تا آغاز سدهٔ ۵ه.ق، وجود دو عنصر زیرکونیوم و کرونیوم را نشان می‌دهند. همگونی مواد شیمیایی در نمونه‌هایی از شیشه‌های هندی مشابه و شیشه‌های مکشوفه از جنوب و جنوب شرقی آسیا، نشان از نقش چشمگیر خلیج فارس در گردش تجاری شیشهٔ اسلامی به‌سوی شرق از راه شبکهٔ تجاری اقیانوس هند و برعکس از هند به کشورهای اسلامی دارد (Swan, 2017: 102).

النگو: به‌تازگی ۱۰۱ قطعه از مجموعه شیشه‌هایی که از کاوش‌های سیراف به‌دست آمده‌اند و به موزهٔ شیشهٔ کورنینگ نیویورک وارد شده‌اند، در آزمایشگاه این موزه، تجزیه و تحلیل شده‌اند که به جز

قطعات ظروف و خرده شیشه و وازده‌های کوره شیشه‌گری، شامل قطعات هشت‌النگو نیز می‌شوند که تصویر چهار قطعه منتشر شده‌اند. النگوها همگی از سطح دو محوطه در سیراف که یکی بناهای مسکونی و دیگری مسجد جامع بوده است، گردآوری شده‌اند و از این رو به نظر می‌رسد که بناها به زمانی قدیم‌تر از این النگوها تعلق دارند. این النگوها به دوره سوم محوطه سیراف، پایان سده ۵ ه.ق و حتی دیرتر تعلق دارند و ترکیبات شیمیایی آن‌ها نشان از مراکز تولید متفاوت آن‌ها دارند. النگوها اکثراً ساده یا تابیده تک‌رنگ آبی، سبز، قرمز و زرد بودند (Swan, 2017: 102, 104, 110, figs.3, 5; Whitehouse, 1968: 19 Meyer, 1992: 90-91).

همچنین دوازده قطعه از قطعات النگوهایی که ده قطعه آن‌ها از کاوش فصل نخست سیراف در سال ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و یک قطعه از کاوش ۱۹۶۸-۱۹۶۷م/۱۳۴۶-۱۳۴۵ش و یک قطعه نیز از کاوش ۱۹۶۹-۱۹۶۸م/۱۳۴۷-۱۳۴۶ش به‌دست آمده‌اند و اینک در موزه بریتانیا محفوظ هستند، در سایت این موزه به شرح و تصویر درآمده‌اند. این موزه یک از حامیان مالی کاوش‌های سیراف بوده است (https://www.britishmuseum /collection_online). شش قطعه از این النگوها نوع ساده یا تابیده تک‌رنگ و شش قطعه دیگر چندرنگ مرصع هستند. از کاوش‌های اخیر سیراف نیز النگوهای شیشه‌ای به‌دست آمده‌اند که فقط به کشف یکی از آن‌ها به همراه یک مهره و قطعات ظروف، در سال ۱۳۸۵ اشاره کوتاهی شده است و محوطه به سده‌های ۳ و ۴ ه.ق تاریخگذاری شده‌است (اسماعیلی جلودار، گفتگوی شخصی؛ اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۶: ۲۳). تصویری از آن‌ها در اختیار نگارنده قرار نگرفته است و در نتیجه مشخص نیست که از نوع محلی و یا وارداتی هستند.

بوشهر، جزیره خارک: این جزیره در شمال غربی بوشهر، نزدیک بندر گناوه واقع است و دارای سابقه طولانی است. در دوره اسلامی به‌خاطر مروارید شهرت داشته است. ابن خردادبه در سده ۳ ه.ق و نگارنده حدودالعالم من المشرق الی المغرب و اصطخری در سده ۴ ه.ق از آن نام برده و به بزرگی آن و شهرت مرواریدش اشاره کرده‌اند. همچنین ابن بلخی در فارس‌نامه در سده ۶ ه.ق و نیز یاقوت حموی در سده ۷ ه.ق به نام خارک و نیز به شکل خارک اشاره کرده‌اند (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۲۰؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۳۵-۳۴، ۱۰۰؛ زارعی، ۱۳۸۶: ۲۸۶-۲۸۵).

النگو: در بررسی‌های جزیره خارک در سال ۱۳۸۵ به سرپرستی حمید زارعی، در محوطه موسوم به شمال دانشگاه آزاد اسلامی، شش قطعه النگو به‌همراه چند مهره و نگین شیشه‌ای انگشتی پیدا

شده‌اند. این محوطه به‌طور کلی به دورهٔ ساسانی و اسلامی/صفوی تاریخگذاری شده است (زارعی، ۱۳۸۶: ۲۸۷، ۳۰۰، تصویر پایین). تا آنجا که از تصویر منتشر شده قابل دیدن است، سه قطعه النگو مفتولی ساده و یک قطعه تابیده و یک قطعه مرصع هستند و سطح یک قطعه دیگر نیز با ابزار شیاردار و به شکل ردیفی از برجستگی‌ها زینت یافته است. این النگوها را با توجه به نمونهٔ مرصع می‌توان به سده‌های ۳ تا ۵ ه.ق تاریخگذاری کرد، که در سیراف نیز پیدا شده‌اند.

هرمزگان، جزیرهٔ کیش، شهر حریره: به گفتهٔ جغرافیایانویسان دورهٔ اسلامی، گفته شده که پس از زلزله، تجارت بندر سیراف از رونق افتاده و مرکز تجارت دریایی به بندر کیش منتقل شده است اما مدارک باستان‌شناسی خلاف این نظر را نشان می‌دهند (Meyer, 1992: 76). گفته شده جزیرهٔ کیش که با ظهور اسلام به قیس تبدیل شده بود، با زوال دولت آل بویه و در اواخر دورهٔ دیلمیان، به دست امیران کیش اداره می‌شد و ایشان حتی بر سیراف نیز دست یافتند و دیگر سیراف نا امن شد و بازرگانی دریایی آن از رونق افتاد (ابن بلخی، بی‌تا: ۱۷۳-۱۷۲؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۷۹). کیش در دورهٔ سلجوقیان و در دورهٔ ایلخانی، به‌عنوان مهمترین مرکز فعالیت‌های تجاری و بازرگانی و رقیبی برای جزیرهٔ هرمز، مورد توجه بازرگان هندی (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۶)، عرب و عجم (آثار البلاد و الاخبار العباد، ۱۳۷۳)، چین و مالابار (زرکوب شیرازی، بی‌تا: ۱۰۱-۹۹) قرار گرفت.

وایت‌هاوس در کاوشی در کیش به کشف کوره‌های شیشه‌گری سده‌های ۳ و ۴ ه.ق اشاره می‌کند که حدس می‌زند برای ساخت شیشه یا لعاب بوده‌اند (Whitehouse, 1975: 267-268). کاوش‌های شهر حریره در شمال کیش از سال ۱۳۷۰ش به سرپرستی سید محمود موسوی از سر گرفته شد (موسوی، ۱۳۷۶: ۲۳۸-۲۰۵). سپس به شکل پروژهٔ میراث فرهنگی و گردشگری کیش به مدیریت زرین تاج شیبانی، در سال ۱۳۸۴ش به سرپرستی سیمین لک‌پور و سامان سورتیجی و در سال ۱۳۹۰ به سرپرستی مصطفی راستی دوست ادامه یافت. در کاوش‌های گذشته قطعات ظروف شیشه‌ای پیدا شده اما چون تعداد آن‌ها نسبت به یافته‌های سفالی کمتر بوده، موسوی آن‌ها را وارداتی دانسته است (موسوی، ۱۳۷۶: ۲۲۳). اما در کاوش سال ۱۳۸۴، بقایای چهارکورهٔ شیشه‌گری پیدا شد که به دورهٔ سلجوقی منسوب شد. قطعات درپوش کوره، قطعات متناهی انبارهٔ کوره، شیشه‌های تغییر شکل یافته در کوره، قطعات شیشهٔ دورریز کارگاه‌های شیشه‌گری، حوضچه‌های آب، دیگر زوائد کارگاهی، فلزات و ابزار مربوط به شیشه‌گری همراه با این کوره‌ها به‌دست آمد. این چهار کوره در فضایی به

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۳۷۱

مساحت حدود ۴۰۰ مترمربع ساخته شده که نشان می‌دهد این فضا بنا به وسعت زیاد آن، محله شیشه‌گران بوده است.

النگو: ظروف، مهره‌ها و النگوهای شیشه‌ای به دست آمده در کنار این کوره‌ها نیز نشان می‌دهد که هر کوره به ساخت فرآورده‌ای خاص اختصاص داشته است (لک‌پور، ۱۳۸۵: ۷۲-۷۰، ۲۹۲-۲۸۳؛ شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۷). در گزارش کاوش سال ۱۳۸۴ کشف پنج قطعه النگو ساده و تابیده (سورتجی، ۱۳۸۴: ۳۰۰، لوحه ۱) و در گزارش دیگری از کاوش همان سال ۵۷ قطعه مربوط به النگوهای ساده و تابیده تک رنگ و دورنگ (لک‌پور، ۱۳۸۵) و کشف سه قطعه ساده در کاوش سال ۱۳۹۰ در قلعه کهنه تارم (راستی دوست، ۱۳۹۰: ۱۸، ۲۸، تصویر ۴۲) در میان یافته‌های شیشه‌ای شهر حریره و کیش گزارش شده‌اند که نشانگر وجود صنعت النگوسازی در این منطقه است. ابن بلخی از قلعه کهنه تارم به عنوان قلعه‌ای محکم نام برده که راه کاروانی از آن به سمت جنوب به ساحل دریا می‌رفت و به بندر سور و یا شهر و مقابل جزیره هرمز می‌رسید (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۱۴).

هرمزگان، جزیره هرمز قدیم: در نزدیکی میناب نخستین بندری بود که بعد از ویرانی بنادر بزرگی چون سیراف و کیش رونق فراوان یافت. به گفته اصطخری و نگارنده حدود العالم من المشرق الی المغرب در سده ۴ ه. ق این جزیره مجمع بازرگانان کرمان و فرضه دریا بوده است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۴۳-۱۴۲؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۲۷). در دوره سلجوقی و آغاز ایلخانی، هرمز برای کیش رقیبی در تجارت دریایی با هند محسوب می‌شد و این دو جزیره پیوسته تلاش می‌کردند که به کشتی‌های یک‌دیگر آسیب وارد کنند و همین رقابت نادرست، به تجارت خسارت می‌زد. اما با غارتگری مغول از رونق افتاد و امیر هرمز به جزیره زرون کوچ کرد که بعداً هرمز جدید نام گرفت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۷-۱۶۶)،

فارس، کازرون، بیشاپور: در کتب دوره اسلامی از این شهر بسیار نام برده شده است. در حدود العالم بشاور و شهری توانگر خوانده شده است (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۴۰: ۱۳۳). اصطخری آن را بشاور خوانده و به قدر اصطخر و از آن آبادان‌تر دانسته است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۱۰). همچنین به شاپور، بیشاور و «به اندیوشاپور» ضبط شده است. شهر بیشاپور مرکز ایالت و کوره اردشیر خوره بوده است. بیشاپور تا سده ۷ ه. ق آباد و مسکونی بوده است و پس از آن ویران شده است.

کاوش‌های بیشاپور از سال ۱۹۳۵ م/ ۱۳۱۹ ش به سرپرستی ژرژ سال و سپس رومن گیرشمن آغاز

شد. بیشاپور شهری ساسانی است که در کاوش‌های آن آثاری نیز از دورهٔ بنی امیه و عباسی به دست آمده‌اند (Keall, 1989: Vol. IV, Fasc. 3: 287-289; Ghirshman, 1938). از سال ۱۹۶۸م/ ۱۳۴۷ش، علی اکبر سرفراز و در سال ۱۹۶۹م/ ۱۳۴۸ش، جهانگیر یاسی کاوش آن را به عهده داشته‌اند. کاوش‌های جدید در سال ۱۹۹۵م/ ۱۳۷۴ش به سرپرستی محمد مهریار و در سال ۲۰۰۳م/ ۱۳۸۳ش به سرپرستی ناصر نوروززادهٔ چگینی از سر گرفته شدند. پس از آن مصیب امیری، سرپرست آخرین کاوش‌های بیشاپور از سال ۲۰۰۸م/ ۱۳۸۸ش بوده است.

یک کوره شیشه‌گری و مقدار زیادی قطعات شکسته شیشه و جوش کوره شیشه‌گری از یافته‌های مهم به دست آمده از کاوش فصل نهم در سال ۱۳۹۰ش در شهر تاریخی بیشاپور بوده که به سده‌های نخستین دورهٔ اسلامی تا پایان عمر شهر بیشاپور یعنی سدهٔ پنجم ه.ق، تاریخگذاری شده است. بدنه کوره از گِل همراه با خمیرمایه‌ای از کاه و گیاهان خردشده و بعضاً موی بز ساخته شده است و در اثر حرارت و فعالیت، سفت و محکم شده و سختی آن به مانند سختی آجر اما با خلل و فرج ناشی از سوختن خمیرمایه است. در بخش آسمانه آن و در قسمت میانی بدنه، رنگ خاکستری مایل به سبز که به اصطلاح دوده زده است، دیده می‌شود که احتمالاً در نتیجه حرارت ناکافی در پخته شدن بدنه گلی سقف است. در میان خلل و فرج ناشی از سوختن خمیرمایه کاه و موی بز، شیشه مذاب رخنه کرده و همین باعث سختی بدنه کوره شده است. در محل کوره، بیشترین قطعات شکسته شیشه و همچنین قطعاتی از کف کوره و جوش کورهٔ شیشه به صورت پراکنده به دست آمده‌اند. بیشترین یافته‌های شیشه‌ای به دست آمده در فصل نهم کاوش شهر تاریخی بیشاپور مربوط به عطردان‌های شیشه‌ای بود (امیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۵-۲؛ امیری، ۱۳۹۳: ۶۶، ۶۷؛ امیری و برفی، ۱۳۹۴: ۲۱۰).

النگو: با وجود آن‌که کاوش‌های بیشاپور سابقهٔ طولانی دارد ولی کشف آثار شیشه‌ای به طور گذرا گزارش شده و کشف النگو شیشه‌ای اصلاً گزارش و منتشر نشده است. تنها اطلاعاتی شفاهی در بارهٔ کاوش سال ۱۹۹۵م/ ۱۳۷۴ش در دست است که در لایهٔ مربوط به سده‌های نخست دوران اسلامی، گرمابه‌هایی کشف شده که در آن‌ها تعداد زیادی النگوهای شیشه‌ای شکسته به اشکال و رنگهای گوناگون به دست آمده‌اند (مهریار، گفت‌وگوی شخصی). تصویری از آن‌ها در دست نیست.

جلگهٔ مرو دشت، قصر ابونصر: محوطهٔ قصر ابونصر در شرق شیراز در پای رشته‌کوهی در کنار دشت شیراز و بر روی یک صخرهٔ طبیعی بنا شده است و اینک با گسترش شیراز درون شهر واقع

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۳۷۳

شده است. نام این محدوده در سفرنامه‌های شاردن و کارستن نیبور و رابرت کریپوتر قلعه یا برج مادر سلیمان است و در گزارش‌های متأخر همچون نوشته‌های فرصت‌الدوله شیرازی و ناصری فسایی از آن با عنوان قصر ابونصر یاد شده است (افسر، ۱۳۵۷).

گروه باستان‌شناسی موزه متروپولیتن در ایران، از سال‌های ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ش تا ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش با همان اعضای گروه، والتر هازر، جوزف آپتون و چارلز ویلکینسون، که در نیشابور کار می‌کردند، در کاوشگاه قصر ابونصر نزدیک شیراز به کاوش پرداخت. تاریخگذاری یافته‌های شیشه‌ای که از حصار و بخش غربی به دست آمده بودند به پایان دوره ساسانی و سده‌های نخست دوران اسلامی احتمال داده شد. رنگ شیشه‌ها سبز، سبز روشن، و نیز بی‌رنگ بودند و چند قطعه هم به رنگ آبی بودند. برخی از نمونه‌ها دارای مشابه‌هایی در میان‌رودان ساسانی دارند، یافته‌های شیشه‌ای با تزئینات افزوده تأثیر شیشه‌گری سوریه را نشان می‌دهند. ویت‌کمب که با مطالعه یافته‌های این کاوش، رساله دکتری خود را تدوین کرده است، با اشاره به دشواری حمل و نقل شیشه، اما به تجارت شیشه با غرب در زمان استقرار این محوطه که آغاز دوره آل‌بویه تا مظفری دانسته، اذعان دارد (Whitcomb, 1985: 160).

النگو: در کاوش قصر ابونصر کشف ۱۴ قطعه النگو که اغلب تاییده هستند از محوطه غربی، گزارش شده است (Whitcomb, 1985: 206, pl.46).

جلگه مروودشت، مادآباد: محوطه مادآباد در حوضه رودخانه کُر در نزدیکی قصر ابونصر واقع است.

النگو: گزارش شده است که در گمانه زنی این محوطه در سال ۱۳۷۳، اشیاء تزئینی از جمله قطعات شکسته دستبندهای شیشه‌ای به دست آمده بودند (رجبی، ۱۳۹۴: ۱۷۶؛ زارع، ۱۳۷۳). نوروز رجبی در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸ دو فصل کاوش در این محوطه را با نام محوطه مادآباد الف سرپرستی کرده است. وی در کاوش فصل دوم به کشف سه قطعه النگو با این شرح اشاره کرده است: «تکه دستبندهای شیشه‌ای نیز، در میان یافته‌های کاوش قرار دارند؛ این دستبندهای شیشه‌ای به رنگ‌های قهوه‌ای تیره و روشن و سفید شیری هستند و دارای تزئینات مارپیچ و خط‌های موازی می‌باشند؛ در مواردی نیز، ساده و بدون هر گونه تزئین هستند». رجبی آثار فرهنگی این محوطه را با توجه به سفالینه‌لعب‌دار (لعب پاشیده و نوشته زیر لعب) و نقش قالبی به سده ۴ ه.ق منتسب کرده، اما به نقل از ویت‌کمب ساخت اینگونه النگوها را به دوره ساسانی تا اسلامی نسبت می‌دهد (رجبی،

۱۳۸۶؛ رجبی، ۱۳۹۴: ۱۷۶-۱۷۵، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۷-۱۸۶، ۱۹۱-۱۹۰، لوحه ۴، شماره ۱ و ۳ و 160; (Whitcomb, 1985). همچنین در سال ۱۳۹۰ به هنگام تعیین عرصه و حریم این محوطه به سرپرستی افشین یزدانی، سه قطعه النگو تابیده و یک قطعه مفتولی ساده نیز به دست آمده‌اند. در گزارش اخیر، این محوطه به سده‌های ۴ و ۵ ه.ق، دوره‌های صفاری و آل‌بویه تاریخگذاری شده‌است. اما همچنین در این گزارش و در چکیده مقاله‌ای دیگر، تاریخ ۳ و ۴ و ۵ ه.ق، دورهٔ آل‌بویه تا سده‌های میانی اسلامی برای آثار این محوطه نیز پیشنهاد شده‌است (یزدانی، ۱۳۹۰: ۱۵۵، ۱۴۵، تصاویر ۳-۱۹ و ۲۰-۳: ۱۳۹۱: ۴۸۰).

جلگه مردوشت، کامفیروز، تُل پای دره: ضمن گمانه زنی به منظور تعیین عرصه و حریم این محوطه به سرپرستی فضل‌الله حبیبی صورت گرفته است.

النگو: قطعات سه النگو از دورهٔ سلجوقی در این گمانه‌زنی به دست آمده‌اند (حبیبی و دیگران ۱۳۹۵: ۱۲۲-۱۲۶، تصویر ۴، بالا راست). شرح و توصیفی از النگوها داده نشده و فقط با مشاهدهٔ تصویر آن‌ها که سیاه و سفید و نامناسب است، گویا یکی ساده و دو دیگری تابیدهٔ تکرنگ هستند.

فارس، ممسنی، تل بُندو: سرپرستی کاوش‌های باستان‌شناختی تل بُندو را در نه فصل متوالی به ترتیب احسان یغمایی، سیمین لک‌پور و سهیلا درویشی به عهده داشته‌اند (درویشی و دیگران، ۱۳۸۶). **النگو:** در چهارمین فصل کاوش تل بُندو در سال ۱۳۷۵ به سرپرستی سیمین لک‌پور، قطعه‌ای از یک النگو تابیده به دست آمده که با تردید به دورهٔ ساسانی یا سده‌های نخست دورهٔ اسلامی تاریخگذاری شده و با نمونه‌های بیشاپور مقایسه شده است (دهقان، ۱۳۷۵: ۱۰-۹).

کرمان، سیرجان: لسترنج در آغاز سدهٔ بیستم در بارهٔ سیرجان می‌نویسد: «سیرجان کرسی اسلامی قدیم کرمان بوده است و تا اواسط سدهٔ ۴ ه.ق که جنوب ایران تحت استیلای آل بویه در آمد، برین حال بود و جغرافی‌نویسان عرب آن را السیرجان و الشیرجان نوشته‌اند» (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۲۳-۳۲۲). اوج اقتدار این ناحیه در دورهٔ آل بویه، در سدهٔ ۴ ه.ق و دهه‌های نخست سدهٔ ۵ ه.ق بوده است (Kroger, 1985: 4). لسترنج همچنین می‌نویسد: «خرابه‌هایی که در قلعه سنگ بالای تپه‌ای در پنج میلی خاور سعیدآباد سر راه بافت کشف گردید، همان سیرجان، کرسی قدیم است. قلعه سنگ یا قلعه بیضا، را سرپرستی سایکس در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش کشف و در کتاب خود معرفی کرده است. لسترنج با توجه به فاصله‌های شهرها که در کتب جغرافیایی از جمله المسالک الممالک نوشتهٔ

اصطخری در آغاز سده ۴ ه. ق، محاسبه شده‌اند، این قلعه را متعلق به سیرجان کهن دانسته است. اصطخری این قلعه را سعیدآباد گفته با این تذکر که در دوره جاهلیت، قلعه اسفندیار خوانده شده است. وی سیرجان را سیرگان نوشته است (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۲۳-۳۲۲، ۳۳۳؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۵، ۱۱۵-۱۱۴، ۱۴۵-۱۳۹؛ Sykes, 1902: 430-431). همچنین اصطخری این قلعه را در دوره بنی‌امیه مقام منصور بن جعفر دانسته و به خرابی آن پس از این دوران و به بازسازی آن توسط والی پارس اشاره کرده است. وی می‌نویسد که یعقوب لیث بار دیگر آن را ویران کرد. در حدودالعالم نوشته شده در سال ۳۲۷ ه. ق، نویسنده ناشناس از سیرگان به عنوان قصبه کرمان و مقر پادشاه و جای بازرگانان یاد شده، اما از این قلعه نامی نبرده است (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۲۶).

این قلعه احتمالاً بخشی از شهر بزرگ سیرجان بوده است که کاوش آن در سال ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش انجام شده است و به گفته کاوشگر ۴۵۰ هکتار وسعت داشته است. آثاری از هفده کوره که به نظر می‌رسد کوره‌های شیشه‌گری بوده‌اند، درون حصار شهر به دست آمدند. آثار این محوطه بر پایه سفالینه‌های آن به دوره‌های صفاری و آل بویه، یعنی حدود ۳۳۹ تا ۴۴۲ ه. ق ارزیابی شده‌اند اما در باره یافته‌های شیشه‌ای مطلبی منتشر نشد (Williamson, 1987; Morgan & Leacherby, 1987; Kroger, 1985:4). شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۲).

ویلیامسون از کاوش‌ها و بررسی‌های خود بین سال‌های ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش تا ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ مقدار زیادی یافته فرهنگی، اغلب سفال دوره اسلامی، برای مطالعه مسیرهای تجاری، با خود برده که مشاغل کاری و مرگ، مجال مطالعه آن‌ها را از او گرفت و همگی به موزه اشمولین در اکسفورد منتقل شد. تعدادی پژوهشگر و دانشجو در باره این مجموعه کار کرده‌اند و در یکی از آن‌ها اشاره شده که از بررسی و کاوش سیرجان و تپه دشت ده در جنوب شرقی آن، ۱۷۰۰۰ قطعه سفال و ۵۰۰۰ قطعه شیشه و نیز یافته‌های دیگر به موزه اشمولین وارد شده است. اما مشخص نیست که چه تعداد از این قطعه شیشه‌ها متعلق به کاوش سیرجان است و به نظر نمی‌رسد مورد مطالعه قرار گرفته باشند. سه قطعه واژه آجری شده کوره نیز در میان سفالینه بوده که نشان از کوره تولید شیشه داشته، اما فقط مکان کشف آن‌ها با تردید جنوب ایران گفته شده است (Priestman, 2005: 20, 275, 410, pl.149). شگفت آن‌که با آنکه وجود هفده کوره شیشه‌گری که نشان از یک راسته شیشه‌گری در این شهر

دارد، در هیچیک از نوشته‌های جغرافیایانویسان از تولیدات آن نامی برده نشده است و کاوشگران آن نیز تنها به ذکر کشف آن‌ها بسنده کرده‌اند. بنابراین نشانه‌ای از کشف النگو نیز از این شهر در دسترس نیست.

کرمان، بردسیر: یکی از محوطه‌های شناخته شده در بردسیر، محوطهٔ غبیرا از سده‌های سدهٔ ۳ یا ۴ ه ق است. از کاوش‌های آن از سال ۱۳۵۱/م ۱۹۷۱ش تا ۱۳۵۵/م ۱۹۷۶ش تعدادی ظروف شیشه‌ای (Fehervari, 1976: 408,416, fig.12; Kroger, 1995: 4) اخیراً این شهرستان بررسی و شناسایی شده و مدارک دیگری از شیشه‌گری در برخی از محوطه‌های آن به دست آمده است. در فصل نخست به سرپرستی علیرضا خسروزاده در سال ، آثاری از جوش کورهٔ سفال و آجر و شیشه در چند محوطه از جمله تل قرمز، تل زیرو و شیرینک این شهرستان، پیدا شده که گفته شده این مناطق ممکن است از مراکز بزرگ صنعتی و جمعیتی سده‌های نخست و میانی دورهٔ اسلامی باشند (خسروزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۴).

کرمان، جیرفت، شهر دقیانوس: جیرفت در کرمان در زمان خلفای راشدین به دست مسلمانان افتاد (طبری، ۱۳۵۲: ج ۴، ۱۸۰). تا سدهٔ ۳ ه ق که به دست صفاریان افتاد، محل مجادله بود (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۵۲۵). در سدهٔ ۴ ه ق، ابن حوقل این شهر را به عنوان تجارتخانهٔ خراسان و سیستان معرفی می‌کند (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۳۷) و به گفتهٔ ابوالفداء مقصد بازرگانان است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۳). در زمان سلجوقیان از قطب‌های تجاری و اقتصادی ایران با کشورهای شرقی منطقه بوده است. در این زمان از مکانی به نام قمادین نام برده شده که در آن جا بازرگانان رومی/ یونانی و هندی انبارهایی داشتند و مسافرین از دریا و خشکی، امتعه خود را به این انبارها می‌سپردند و کالاهای پرقیمت از چین، ماوراءالنهر، ختا، هند، خراسان، زنگبار، حبشه، مصر، یونان، ارمنیه، عراق و آذربایجان همه برای فروش در این انبارها موجود بود. با حمله غزها و مغول‌ها این شهر ویران و در سدهٔ ۷ ه ق، متروک شد. خرابه‌های جیرفت به شهر دقیانوس شهرت یافته است (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۳۸-۳۳۶).

ویرانه‌های آن در شمال جیرفت باقی است. نخستین کاوش آن را ارول اشتین انجام داده است (Stein, 1937). در دههٔ ۱۳۶۰ش، سیدمنصور سیدسجادی در آن گمانه‌زنی کرده است. از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۱ش، حمیدهٔ چوبک، کاوش‌های آن را به عهده داشته است. در کاوش‌های این شهر در

جنوب غربی محوطه گفته شده آثاری از کوره‌های تولید سفال، شیشه و آجر از دوره سلجوقی به دست آمده است ولی گزارشی از کشف ظروف شیشه‌ای به میان نیامده است (چوبک، ۱۳۹۱: ۸۶؛ شیشه‌گر، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

سیستان و بلوچستان: اشتین در سال ۱۹۳۶ م/۱۳۱۵ ش از شهر سوخته و سیستان و بلوچستان بازدید کرد. آثاری که وی گردآوری و از کشور خارج کرده است به شکل مجموعه‌ای در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند که بخشی از آن‌ها با نام مجموعه اسلامی نگهداری می‌شوند که شامل ۷۹۸ اثر از مواد مختلف از جمله شیشه هستند (Wang & Perkins (ed), 2008: 14).

النگو: قطعات نُه النگوی شیشه‌ای از بمپور، کلات جمشید، کومب و چاه حسینی در بررسی‌های ارول اشتین با تزئین لکه‌اندازی و مرصع جمع‌آوری شده‌اند (Stein, 1937: 82, 89, 109, 129, pl.X)، که نشان از تجارت آن‌ها با مناطقی چون مصر در دوره مملوک دارند. در قُصیر القدیم در مصر نمونه‌هایی مشابه نمونه بمپور به دست آمده‌اند. همچنین نمونه‌ای از محوطه چاه حسینی در نزدیکی بمپور نیز تزئیناتی شبیه نمونه‌ای از قُصیر القدیم دارد (Stein, 1937: pl.X; Meyer, 1992: 93, nos. 547, 580, 582, 583).

خوزستان، شوش: در دوره اسلامی شکوه و اقتدار خود را از هر جهت از جمله تجارت از دست داد. تجارت عمده و بزرگ دوره سلوکی در شوش، با روی کار آمدن حکومت‌های اسلامی در سده نخست ه.ق، دچار زوال و سقوط شد. معدود سکه‌های به دست آمده از شوش نشان می‌دهد که در دوره اموی، اقتصاد شوش از رونق افتاده و مبادلات تجاری تقلیل یافته است. با این حال در دوره عباسی سکه‌ها نشان از روابط میان عراق و خوزستان دارند. یک مجموعه سکه مربوط به دوره عباسی در سده ۳ ه.ق که از همین شهر پیدا شده، احتمالاً به یک ثروتمند یا بازرگان تعلق داشته است. سکه‌های دیگری مکشوفه از شوش نشان می‌دهند که این شهر در این زمان با شهرها و مناطق دوردستی چون کرمان، خراسان، آسیای میانه، آذربایجان، ارمنستان، سوریه و افریقیه ارتباط داشته است و ارتباط با عراق کمتر و به سوی شمال شرق، گسترش یافته است. مجموعه سکه‌های دیگر مربوط به سده ۴ ه.ق و دوره آل‌بویه است که تعدادی از آن‌ها سکه‌های صفاریان بوده‌اند. مبادلاتی که با این سکه‌ها انجام شده احتمالاً در دوره‌های رونق مقطعی شوش بوده است (کروران، ۱۳۷۶: ۲۵۷-۲۵۱). گفته شده که خوزستان نیز در سده ۴ ه.ق از مراکز صدور تولیدات شیشه‌ای بوده است (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۷۳).

فقر در سدهٔ ۵ ه. ق گریبان خوزستان را گرفت و باعث محدودیت مبادلات تجاری شد (کروران، ۱۳۷۶: ۲۵۳). اشاره بنجامین دوتودل جهانگرد به وجود محلهٔ یهودی‌ها در محل موسوم به شهر صنعتگران شوش در سدهٔ ۶ ه. ق، نشان از بازرگانان یهودی ساکن در شوش در این بازهٔ زمانی دارد (هاردی-گیلبر، ۱۳۷۶: ۲۶۱). از نخستین کاوش‌های تپهٔ آپادانای شوش چهل ظرف شیشه‌ای کشف و منتشر شده است که متعلق به اواخر دورهٔ ساسانی تا سدهٔ ۴ ه. ق تشخیص داده شده‌اند و بیشتر یافته‌ها، تاریخی بین سده‌های ۲ تا ۴ ه. ق دارند (Lamm, 1931). از سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش، مونیک کروران از کاوشگران فرانسوی شوش، مرتباً نتایج کاوش‌های شوش بین سال‌های ۷۶-۱۹۷۲م/۱۳۵۵-۱۳۵۱ش منتشر کرده است. وی در سال ۱۹۸۴م/۱۳۶۳ش یافته‌های شیشه‌ای مکشوفه از بخش شرقی تپهٔ آپادانا در سال‌های یاد شده را منتشر کرد. شیشه شکسته‌ها در زباله‌داناها نیز پیدا شدند. سکه‌هایی که با آنها پیدا شده‌اند حاکی از آن هستند که اغلب این شیشه‌ها مربوط به سده‌های ۳ تا ۴ ه. ق هستند و اساساً از نوع شیشه‌های مصرفی روزانه هستند و به ندرت کیفیت برتری دارند. رنگ اغلب آنها قهوه‌ای است (Kervran, 1977; 1979; 1984:184, 224, fig.72, 226, pl.18b-c). کلر هاردی-گیلبر دیگر کاوشگر دورهٔ اسلامی شوش نیز به انتشار یافته‌های شیشه‌ای شوش پرداخته است (Hardy-Guilbert, 1984: 143, 194-95, fig.31, 196-97, fig.32, 198, fig.33, 209,) (p.l.VI).

میرپام روزن-آیالون که او نیز در در فصل کاوش سال ۱۹۷۱م دورهٔ اسلامی شهر شاهی شوش شرکت داشته است به پیدا شدن سه ظرف شیشه‌ای، دو ظرف مواد آرایشی یا دارویی و بخشی از یک پیاله با تزئین برجستگی‌های نیشگونی/انبری شبیه نمونه‌های ساسانی در بازهٔ زمانی پایان دورهٔ ساسانی تا ۱۳۲ ه. ق اشاره کرده است و یک اجاق یا تنور یا کورهٔ کوچکی (Four) به شماره پدیدهٔ ۶۲۴، مربوط به سال‌های ۱۳۲ تا ۲۰۶ ه. ق، در زمان خلفای عباسی نیز اشاره کرده است (Rosen-Ayalon,) (1972: 171, 182, 195, figs.54, 60:13-15, 201, pl.XXXVII:2).

در مقالهٔ دیگری هاردی گیلبر این کوره را به نقل از روزن-آیالون کورهٔ شیشه‌گری سال‌های بین ۷۵۰ تا ۸۲۰ م (۱۳۲ تا ۲۰۴ ه. ق) یاد کرده است (هاردی گیلبر، ۱۳۷۶: ۲۶۲، جدول ۲۷۱). کشف النگو شیشه‌ای در این کاوش‌ها گزارش نشده است.

کاوش‌های اخیر تپهٔ آپادانای شوش از سال ۱۳۶۱ش، به سرپرستی میرعبادین کابلی از سر گرفته

شد. هنگام پی‌گردی و بازسازی جبهه غربی حصار اصلی آبادانای شوش در کاوش سال ۱۳۷۴ش، تعدادی ظروف کوچک شیشه‌ای ویژه مواد دارویی یا آرایشی از سده‌های نخستین دوره اسلامی نیز به دست آمده‌اند. نگارنده که در این فصل کاوش حضور داشته است و این ظروف را مطالعه کرده است (کابلی، ۱۳۷۵). این ظروف بسیار در دوره اسلامی رواج داشته‌اند و می‌توان ساخت آن‌ها را به محل و یا میان‌رودان نسبت داد. در این کاوش‌ها نیز النگو شیشه‌ای پیدا نشد.

خوزستان، شوش، شائور: محوطه موسوم به کاخ هخامنشی شائور که به مناسبت مجاورت این کاخ با رود شائور در غرب تپه‌های شوش، این نام را دارد، در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۱م/۱۳۵۱-۱۳۵۰ش کاوش شده و گذشته از یک کاخ از دوره هخامنشی، آثاری از دوره‌های سلوکی، اشکانی و اسلامی سده‌های نخست تا سده ۶ه.ق را نیز آشکار کرده است. از جمله این آثار ظروف شیشه‌ای هستند (کردوانی، ۱۳۵۶؛ Labrousse & Boucharlat, 1972: 61-167).

النگو: از لایه اسلامی کاوش‌های شائور، قطعاتی از شش النگو شیشه‌ای ساده و تابیده و مرصع به‌دست آمده‌اند که در مخازن موزه و قلعه شوش نگهداری می‌شوند و منتشر نشده‌اند (جعفری‌زاده، گفت‌وگوی شخصی). نمونه مرصع شبیه نمونه‌های مشابه در سیراف است و این النگوها ممکن است مربوط به سده‌های ۳ تا ۵ه.ق باشند.

خوزستان، شوش، دهنو: تپه دهنو در جنوب شرقی شوش، در بررسی‌های سطح‌الارضی محققین آمریکایی در خوزستان با شماره ۱۲۰ KS شناسایی و در سال‌های ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش و ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش توسط استو بررسی گردید که در طی آن چند آجر کتیبه‌دار دوره عیلام میانی یافت شدند (Steve, 1968; 1987: 11) متعاقباً گنجوی و کارتر نیز در آنجا چند نمونه آجر کتیبه‌دار پیدا کردند (Carter, 1971: 145). این محوطه توسط بهزاد مفیدی نصرآبادی در سال ۱۳۷۹، بررسی و در سال ۱۳۹۱ لایه‌نگاری شد.

النگو: در ضمن مطالعات لایه‌نگاری در لایه آواری سطحی که تا دو متر را اشغال کرده و به دوره اسلامی متعلق است، تعدادی قطعه النگو پیدا شده که بدون توضیح فقط به دوران اسلامی متأخر تاریخگذاری شده است (میرزایی و مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۲: ۹۰-۸۹؛ مفیدی نصرآبادی، ۱۳۹۳: ۳۹۸).

خوزستان، رامهرمز، جوبجی: در بررسی سطحی این محوطه به سرپرستی نگارنده در سال

۱۳۸۶ یک قطعه النگو پیدا شده که تک‌رنگ آبی و دارای تزئین لکه‌اندازی قرمز رنگ است. قطعه دیگری نیز که آبی‌رنگ پهن است و با فشردن مقطع بیرونی آن سه بخشی شده است، ممکن است به یک النگو و یا دسته یک ظرف تعلق داشته باشد، به دست آمد (شیشه‌گر، ۱۳۹۴: ۵۶۰، تصویر ۳۰، شماره‌های ۲-۳). النگوهای دارای تزئین لکه‌اندازی از دوره پیش از اسلام حداقل در ایران در دوره اشکانی و در کشورهای حوزه شرقی مدیترانه ساخته می‌شده اما در دوره سلجوقی و ایلخانی نیز در ایران و در کشورهایی چون مصر و سوریه در پایان دوره ایوبی و دوره مملوک نیز تولید شده است، نمونه‌هایی از قُصیرالقدیم در مصر که البته لکه‌ها کمتر برجسته هستند از آن جمله هستند (Meyer, 1992: 178-179, pl.20, nos.566-569, 572 ; Whitcomb, 1983:106, fig.5k). یک قطعه آبی‌رنگ پهن بدون تزئین دیگر نیز در کاوش سال ۱۳۹۳ به سرپرستی نگارنده از سطح محوطه گورستان اشکانی پیدا شده که اگر دسته یک ظرف نباشد، بخشی از یک النگو است (نگارنده، اطلاعات شخصی).

خوزستان، رامهرمز، چارپیر: در بررسی‌های بین سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۰، دشت رامهرمز، در محوطه چارپیر با کد RH-024، در غرب این دشت، یک قطعه النگوی شیشه‌ای مفتولی آبی تیره با ترصیع دو رشته قرمز و صورتی تابیده اما کاملاً هم‌سطح با بدنه پیدا شده که به سده‌های نخست دوره اسلامی تاریخگذاری شده است (Alizadeh et al., 2014: 287, pl.100, no.O) در بسیاری از کشورهای جهان اسلام می‌توان برای این نمونه از جمله در خربه‌المینیه، فلسطین در دوره بنی‌امیه نظایری برشمرد (Spear, 1992: 59, fig.24, no.6). همچنین در سیراف نیز نمونه نسبتاً مشابهی یافت شده است که برای آن تاریخ ۵ ه.ق و حتی دیرتر در نظر گرفته شده است (Swan, 2017: Whitehouse, 1968: 19 https://www.britishmuseum.org/102_104/collection_online) همچنین در میان یافته‌های شائور نیز مشابهی دارد.

خوزستان، دشت امیدیه، دوتولون و ایشان‌گوری: در بررسی سال ۱۳۹۱ در دشت امیدیه به سرپرستی مهدی امیدیه‌فر، از محوطه دوتولون با کد OS-28 سه قطعه و از محوطه ایشان‌گوری با کد OS-08، یک قطعه النگو به دست آمد. از سه قطعه دوتولون، یکی ظاهراً ساده و دو قطعه دیگر مرصع هستند. یک قطعه ایشان‌گوری نیز ساده است (امیدیه‌فر، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۰ و امیدیه‌فر، گفت‌وگوی شخصی). نمونه مرصع دوتولون شبیه نمونه‌های سیراف و شائور و چارپیر است.

خوزستان، رامشیر، محوطه سیده جواهر و تل رضوان: در بازدید سال ۱۳۹۶، توسط مسلم جعفری زاده دانش آموخته دکتری باستان‌شناسی، از محوطه سیده جواهر یک قطعه النگوی پهن سبز با نقش قالبی برجستگی‌هایی که یک لوزی را ایجاد کرده‌اند و یک قطعه آبی رنگ متعلق به یک النگوی دیگر با نقش مشابه که اطراف آن تراش خورده است و از محوطه تل رضوان نیز یک قطعه سبز رنگ مشابه و تراش خورده به دست آمد (جعفری زاده، گفت‌وگوی شخصی). تل رضوان به عنوان یک استقرارگاه الیمایی شناسایی شده است (حسینی و دیگران ۱۳۹۰؛ باورسانی و دیگران، ۱۳۹۴)؛ اما یک نمونه بسیار مشابه این النگوها در محوطه عنه در عراق پیدا شده که همراه با چند قطعه النگوی دیگر همگی به سده‌های نخست و میانی دوره اسلامی تاریخ‌گذاری شده‌اند (Northedge et al., 1988: 115, 122-123, pl.54, no.18-22) و احتمالاً تاریخ ساخت این نمونه و نمونه‌های سیده جواهر و تل رضوان، سده‌های نخست دوره اسلامی است.

چهارمحال و بختیاری، فرخ شهر، رباط چشمه: محوطه باستانی رباط فرخ شهر (قهفرخ کهن) از توابع شهرکرد با آثاری از استقرار در دوره سلجوقی و ایلخانی است و در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. این محوطه در دو فصل در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۹۳ به سرپرستی علی اصغر نوروزی و میترا شاطری شناسایی و کاوش شده است. در نتیجه این کاوش‌ها، سفالینه‌های دوره اسلامی و سکه‌های ایلخانی و پی بنایی از دوره ایلخانی تا صفویه پیدا شده که به عنوان کاروانسرا یا رباط که در منابع اسلامی از آن با نام کریوه الرخ یاد شده است، معرفی شده است. از جمله این بطوطه که در پایان حکومت ایلخانان مغول در نیمه نخست سده ۸ ه.ق، در ضمن سفر خود از ایذه به اصفهان از آن به نام مدرسه کریوه الرخ و آخرین نقطه زیر حکومت اتابک افراسیاب [لقب و نام حاکم محلی ایذه] نام برده است (شاطری، ۱۳۹۳: ۲۸۷؛ ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۲۴۰، ۲۴۵). براساس منابع و متون دوران اسلامی از سده‌های نخستین تا میانه اسلامی، سیاحان مسلمان از کاروانسرا یا رباط جاده باستانی موسوم به دزپارت که بین اصفهان و خوزستان قرار داشته یاد کرده‌اند که احتمال می‌رود کاروانسرای موجود همین کاروانسرا باشد (نوروزی، ۱۳۸۹؛ شاطری، ۱۳۹۳: ۲۸۶). جاده دزپارت بخشی از جاده ابریشم و موسوم به جاده ابریشم کوچک بوده است (مهندسان مشاور شهر و خانه، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۷).

النگو: در این محوطه قطعاتی از ظروف شیشه‌ای و در فصل دوم یک النگوی تابیده آبی تیره نسبتاً کامل بدون شرح بیشتر پیدا شده است. از آنجا که قطعات دیگر شیشه‌ای، سفالینه سلجوقی و ایلخانی

و سکه ایلخانی در این کاوش به دست آمده‌اند، می‌توان این‌نگو را نیز به دورهٔ سلجوقی یا ایلخانی نسبت داد (شاطری، ۱۳۹۳: ۲۸۷).

چهارم‌حال و بختیاری، اردل، محوطهٔ بهشت‌آباد: این محوطه به سرپرستی لاله روح‌انگیز در سال ۱۳۹۳ کاوش نجات بخشی شد. در این کاوش گذشته از قطعات ظروف شیشه‌ای یک‌نگو شیشه‌ای پیدا شده که تاریخ و شکل آن شرح داده نشده است اما به طور کلی بر پایهٔ سفالینه‌ها و سایر آثار شیشه‌ای، محوطه به دورهٔ میانی اسلامی تاریخگذاری شده است (روح‌انگیز، ۱۳۹۴: ۲۱۵-۲۱۴).

کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، گنبدملغان: در گمانه‌زنی و تعیین حریم محوطهٔ تاریخی گنبدملغان به سرپرستی عبدالسعید صفرزاده، قطعات سه‌نگو سه‌پهلوی بدون تزئین و سه‌نگو تابیده که همگی سبزرنگ گزارش شده‌اند به دست آمده‌اند که به سده‌های میانی دورهٔ اسلامی تاریخگذاری شده‌اند. طرح آن‌ها منتشر شده است (صفرزاده، ؟: شکل ۸).

ایلام، شیروان و چرداول، تپهٔ زیج: در کاوش نجات بخشی سال ۱۳۹۴ این محوطه، که در حوزه سد کنگیر به زیر آب می‌رود، به سرپرستی آرش لشکری در لایهٔ سطحی دو قطعه‌نگو مفتولی ساده به دست آمده‌اند. همچنین از لایهٔ منسوب به سده‌های نخست اسلامی، سده‌های ۲ و ۳ ه.ق نیز ۵ قطعه‌نگو پیدا شده‌اند (لشکری، ۱۳۹۵: ۱۳۰، ۱۳۴-۱۳۳، تصویر ۳-۸۲؛ لشکری و دیگران ۱۳۹۵: ۵۷۱). فقط تصویر دو قطعه از لایهٔ سطحی ارائه شده‌اند که گفته شده سفید و خاکستری هستند که این سفیدی نشانهٔ صدف‌گرفتگی آن در اثر وجود مواد قلیایی در مخلوط اولیهٔ آن است و احتمالاً در اصل سبزرنگ بوده است. قطعه‌ای که خاکستری یاد شده، دارای صفحه‌ای بیضی و برجسته، به شکل نگین است که در شرح و تصویر مشخص نیست نگاره‌ای دارد یا نه. از کاوش‌های رَقه در سوریه، یک‌نگو سیاه‌رنگ با نگینی مشابه به دست آمده که به سده‌های ۶ و ۷ ه.ق تاریخگذاری شده است. همچنین از محوطهٔ دوین در ارمنستان نیز، دو‌نگوی نگین‌دار پیدا شده که همراه سایر‌نگوهای مکشوفه در این محوطه، به طور کلی بین سده‌های ۴ تا ۷ ه.ق تاریخگذاری شده‌اند. به نظر می‌رسد تاریخگذاری‌نگوهای سطحی را می‌توان به سده‌های ۶ و ۷ ه.ق نسبت داد.

لرستان، تپهٔ جقافلاته: از کاوش نجات بخشی این محوطه به سرپرستی مسعود بیرانوند، کشف‌نگوهای شیشه‌ای سلجوقی گزارش شده‌اند و شرح بیشتری داده نشده است (بیرانوند، ۱۳۹۵: ۶۴-).

کرمانشاه، بیستون: در چهارمین فصل کاوش سال ۱۳۸۶ در کاروان‌سرای معروف به ایلخانی در محوطه بیستون در کرمانشاه که دو لایه فرهنگی ساسانی و ایلخانی دارد، پنج قطعه النگوی تابیده در خاک‌های به هم ریخته، پیدا شد (شهبازی، ۱۳۸۶: ۷۸، شکل ۱۳۳). همچنین در هفتمین فصل کاوش این محوطه در سال ۱۳۹۱ به سرپرستی مهدی رهبر نیز در یک اتاق، سه قطعه النگو تابیده دیگر به رنگ‌های آبی تیره و روشن به دست آمده‌اند که با تردید به دوره ایلخانی تاریخگذاری شده‌اند (رهبر، ۱۳۹۱: ۲۱۳، تصویر ۸).

همدان، بهار، تپه مهاجران: گمانه‌زنی این محوطه در سال ۱۳۸۷ به سرپرستی اسماعیل رحمانی،

انجام شد

النگو: درگورستانی که در این محوطه پدیدار شد، درون یکی از گورها، در دست چپ گورخفته، النگویی شیشه‌ای قرار داشت که به سده‌های ۷ و ۸ ه.ق منتسب شده‌است (رحمانی، ۱۳۹۱: ۲۰۹). نکته جالب توجه خاکسپاری یک بانوی مسلمان با یک النگوی شیشه‌ای است که گویا در جهان اسلام به ویژه در میان بادیه‌نشینان کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه همچون مصر و فلسطین رواج داشته است که شاید به خاطر زندگی بی‌قیدتر آن‌ها نسبت به اعتقادات مذهبی باشد. برای نمونه در گورهای گورستان محوطه ب در تل دان در فلسطین مربوط به دوره مملوک، تعدادی النگوی شیشه‌ای به دست آمده‌اند (Spear, 1992: 57-58, fig.23) ممکن است که گورخفته تپه مهاجران نیز مرتبط با مردمانی کوچ‌رو در دوره ایلخانی باشد. این نکته‌ای است که باید کاوشگر این محوطه به آن، بپردازد.

آذربایجان غربی، تخت سلیمان: کاوش‌های تخت سلیمان در سال ۱۳۳۸/م ۱۹۶۰ ش، به سرپرستی رودلف نومان آغاز شد و بعداً دیتریش هوف تا سال ۱۳۵۷/م ۱۹۷۶ ش سرپرستی آن را به عهده داشته است. یافته‌های شیشه‌ای قابل ملاحظه‌ای از این کاوش‌ها به دست آمد که متعلق به دوره ساسانی تا ایلخانی بودند. مطلبی در باره چند پیاله از این مجموعه که قابل تاریخ‌گذاری به سده ۴ ه.ق (۱۰م) بودند، منتشر شده اما کشف النگو گزارش نشده است (Kroger, 1995: 5-6; Schnyder & Naumann, 1975: nos.64-66; Osten, Von Der & Naumann, 1961; Naumann & Naumann, 1976: nos. 38-40, 203; Huff, 1977).

از سال ۱۳۷۲، ابراهیم حیدری مدیریت پروژه تخت سلیمان را به عهده داشته‌است. از سال ۱۳۷۵

تا ۱۳۸۰ کاوش‌های تخت سلیمان را محمد مهریار و از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ یوسف مرادی و در سال ۱۳۸۸ علی رضا هژبری نوبری سرپرستی کرده‌اند (امان‌الهی، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۰).

النگو: در بخش اسلامی موزه ملی ایران، دو النگو متعلق به تخت سلیمان نگهداری می‌شوند که گفته شده به سده‌های ۳ تا ۴ ه.ق تعلق دارند و در سال ۱۳۴۸ ش، احتمالاً در زمان کاوش‌های باستان‌شناسان آلمانی وارد این موزه شده‌اند. هر دو سبز هستند، یکی ساده اما با سطحی ناهموار و دیگری تاییده است (بخش اسلامی، شماره‌های ۲۱۹۱۹ و ۲۲۹۴۰، اطلاعات برگرفته از نوید صالح‌وند). همچنین در کاوش‌های یوسف مرادی، چهار قطعه از لایه‌های دوره ایلخانی در محدوده دروازه شمالی به دست آمده است. بعضی از آن‌ها مفتولی ساده و بعضی تاییده و به‌رنگ سبز، آبی و سیاه هستند (مرادی، گفت‌وگوی شخصی؛ مرادی، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۷۹).

آذربایجان شرقی، تبریز، ربع رشیدی: سامان‌دهی، گمانه‌زنی و کاوش‌های این شهر مشهور دوره ایلخانی به سرپرستی لاله روح‌انگیز، از سال ۱۳۸۲ آغاز شد (روح‌انگیز، ۱۳۸۶: جلد سوم، ۲۴۵-۲۲۹). نخستین آثار دوره ایلخانی در کاوش سال ۱۳۸۶، در جنوب شرقی قلعه رشیدی و خارج از دیوار قلعه که متعلق به دوران صفوی است، از دل خاک به درآمد که شامل رختکن، تون و حوضچهٔ آب یک گرمابه بود. در حدود بیست قطعه النگوی تاییده و سادهٔ تک‌رنگ در این گرمابه یافت شده‌اند (روح‌انگیز، گفت‌وگوی شخصی).

زنجان، صائین قلعه، تپه علی یورد: در کاوش فصل چهارم در این محوطه در سال ۱۳۹۳ به سرپرستی امیرصادق نقشینه، یک قطعه النگوی مفتولی ساده از سده‌های میانی دوره اسلامی به دست آمده است (نقشینه، ۱۳۹۳: ۵، ۱۲۳، لوح شمارهٔ ۱۶، بالا چپ).

ارمنستان، ایروان، دوین (Dwin): ارمنستان به مدت دو سده، تحت سلطه خلفای راشدین باقی ماند و آنان تا اندازه‌ای خودمختاری امیرنشین‌های ارمنی را محترم شمردند؛ و در کوشش‌هایی که برای تصرف کامل ارمنستان کرده بودند با مقاومت سرسختانه‌ای روبه‌رو شدند. حملات بزرگ آنان در سال‌های ۱۹ و ۲۱ ه.ق توسط ارمنی‌ها به عقب رانده شد و نتیجه آنها شکست خونین و پرتلفاتی برای اعراب بود. در کنار امیرنشین‌های ارمنی که خودمختاری خود را حفظ کردند جاهایی نیز مانند دره‌های ارس بودند که در آنها شهرها و دشت‌های سهل الوصول بود. اعراب به تدریج گماشتگان خود را در آنجاها مستقر ساختند و پادگان‌هایی گماشتند که مخصوصاً در شهرهای دوین، ارزروم و نخجوان

متمرکز شده بودند. با دستیابی اعراب به ارمنستان، شهر دوین مرکز اعراب بود و حاکم انتصابی از طرف خود ارامنه با یک پادگان عرب به تعداد ۵۰۰۰ نفر در آن شهر بودند. جنبشهای آزادی بخش در سده‌های ۲ و ۳ ه.ق، علیه خلفای اموی به وجود آمد و ارامنه قیام کردند. در سده‌های ۵ و ۶ ه.ق با حملات حکومت سلجوقی و لشکرکشی مسلمانان ترک، گرد، عرب به ارمنستان، مسلمان کردن اجباری گروهی از یونانی‌ها و ارامنه سبب گسترش دین اسلام در این کشور شد. جغرافیایونیسان اسلامی به کالاهای بسیاری که از ارمنستان به سایر مناطق جهان صادر می‌شده، اشاره کرده‌اند ولی به تولید و یا تجارت شیشه اشاره نکرده‌اند، از اینرو در اینجا مدارک باستان شناسی به کمک می‌آیند.

دوین: در جنوب ایروان و بر روی تپه‌ی توپراخ- کله (تپه خاکی)، یکی از بزرگترین شهرهای سده‌های میانی ارمنستان است که به خاطر یافته‌های شیشه‌ای فراوانش که در سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش منتشر شده‌اند و در سال ۱۹۸۸م/۱۳۶۷ش نیز با یافته‌های دیگری بر انتشارات آن افزوده شد، در خور توجه است. کاوش‌های دوین که در سال ۱۹۳۷م/۱۳۱۶ش آغاز شده و در دهه‌های بعدی نیز ادامه یافت، مقادیری از دست‌آفریده‌های شیشه‌ای را از دل خاک به‌در آورد که اغلب آنها مربوط به سده‌های ۳ تا ۶ ه.ق هستند. تعدادی از این یافته‌های شیشه‌ای وارداتی هستند و گفته شده که شیشه‌های مرغوب از کشورهای اسلامی همسایه به این شهر وارد می‌شده‌اند. در سده‌های ۲ و ۳ ه.ق، شیشه از ایران و عراق صادر می‌شده است. از آنجا که در کاوش‌های مربوط به پیش از دوره‌ی اسلامی نیز بسیاری یافته‌ی شیشه‌ای به دست آمده که واردات سوری و اندکی نیز محلی تشخیص داده شده‌اند، از اینرو بدیهی است که از دیرباز در شهر دوین شیشه تولید می‌شده و در دوره‌ی اسلامی ادامه یافته است، اگرچه کوره‌های شیشه‌گری پیدا نشده‌اند. در سده‌های ۴ و ۵ ه.ق، تولید شیشه‌های دوین افزایش یافت، گونه‌های جدید و ظروف با جداریه‌ی نازکتر عرضه شد و ترکیبات شیشه نسبت به سده‌های پیش که در درازای آن گرایش سیاسی شهر به سمت غرب (بیزانس و کشورهای سواحل شرقی دریای مدیترانه) بود، تغییر کرد. دو ساغر با پهلوهای برآمده که در دوین پیدا شده اند قابل توجه هستند که دارای طرح‌هایی هستند که در ظروفی که در کشتی مغروقه‌ی سرچه لیمانی به دست آمده‌اند، شناخته شده‌اند (Kitson- Mimmack, 1988: 233) در سده‌های ۶ و ۷ ه.ق، شیشه‌ی مینائی از سوریه وارد ارمنستان می‌شد. تفاوت‌های سبکی روشن‌نگر این نکته است که هیچیک از یافته‌های دوین از نیشابور وارد نشده‌اند (Kroger, 1995: 7; Janpoladian, 1974; Janpoladian & Kalantarian, 1988).

النگو: قطعات سیزده النگو از سده های ۴ تا ۷ ه.ق از این کاوشگاه منتشر شده‌اند که انواع النگورا در بر می‌گیرند. دوازده النگوی مفتولی ساده و تابیدهٔ یک‌رنگ و دورنگ، بیشتر سبز و آبی و سیاه و با تزئین مرصع چندرنگ که در بین آن‌ها نمونه‌هایی مشابه الگوهای دیده می‌شوند که از قُصیر القَدیم در مصر پیدا شده‌اند که نشانه پراکندگی این‌گونه الگوها از مصر تا ارمنستان است. دوازدهمین النگو که تابیده است در مرکز یک برجستگی شبیه نگین دارد. آخرین آن‌ها مفتولی ساده است که مرکز آن با فشردن با ابزار به شکل نگین در آمده است. دو النگوی اخیر شبیه دو نمونه مشابه از نظر داشتن نگین هستند که یکی از رَقّه، سده‌های ۶ و ۷ ه.ق و دیگری از محوطهٔ زیچ در ایلام منسوب به سده‌های ۲ و ۳ ه.ق به دست آمده‌اند که در جای خود شرح داده شده‌اند (Janpoladian, 1974: 51, fig. 129).

تهران، بومهن، دژگل خندان: در کاوش فصل نخست در سال ۱۳۸۵ در دژ گل خندان به سرپرستی علی فرحانی، سه قطعه النگو تابیده تک‌رنگ و دورنگ مربوط به دورهٔ ایلخانی به دست آمده‌اند (فرحانی، ۱۳۸۶ الف: ۱۰۶-۱۰۵، ۱۱۳، تصویر بالا وسط؛ فرحانی، ۱۳۸۶ ب: ۱۳۹، تصویر ۲۴).

البرز، ینگه امام، هشتگرد: در سال ۱۳۸۵ نیز در کاوش ینگه امام در هشتگرد به سرپرستی ولی‌الله دهقان‌سانجی، نه قطعه الگوهای تابیده مربوط به دورهٔ ایلخانی به دست آمده‌اند (دهقان‌سانجی، ۱۳۸۵: ۴۵، ۷۷-۷۶، شکل زیر؛ دهقان‌سانجی، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۳۱).

مرکزی، فراهان، محوطهٔ زلف‌آباد: فصل دوم کاوش زلف‌آباد به سرپرستی اسماعیل شراهی در سال‌های ۱۳۸۹ انجام شد. دو قطعه النگو با تزئین ترصیع کاری از این کاوش به دست آمدند که در گزارش با توجه به سفالینهٔ همراه آن‌ها به دورهٔ ایلخانی، تاریخگذاری شده‌اند. شراهی همچنین در چکیدهٔ کاوش فصل دوم در نوشتاری دیگر به کشف قطعات شیشه اشاره کرده، اما در مورد آن‌ها توضیحی نداده است و آن‌ها را به طور کلی همراه با سایر یافته‌ها به دورهٔ ایلخانی، تیموری و صفوی نسبت داده است (شراهی و صدیقیان، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۹۷؛ شراهی، ۱۳۸۹: ۱۷۴، ۱۹۸، ۴۴۱؛ شراهی، ۱۳۹۱: ۲۷۶). الگوهای مرصع از نوع ویژهٔ دورهٔ ایوبی و مملوک در مصر و سوریه است. کشف آن‌ها در فلات مرکزی ایران، اگر وارداتی اتفاقی نباشد، گسترش تجارت اینگونه الگوها و لزوم مطالعهٔ بیشتر در بارهٔ چنین کشفیاتی را نشان می‌دهد.

سلجوقیان شام (۴۶۸ تا ۵۱۰ ه.ق.)، اتابکان زنگی (۵۰۶ تا ۶۳۸ ه.ق.)، ایوبیان (۵۲۸ تا ۶۵۲ ه.ق.) و مملوکان (۶۴۸ تا ۹۲۳ ه.ق.) در سوریه، مصر، عراق، یمن، فلسطین و اردن: شام/سوریه یکی از متصرفات سلجوقیان از نیمه سده ۵ تا اوایل سده ۶ ه.ق بود که پس از فروپاشی دولت سلجوقی در اختیار ایشان باقی ماند. عمادالدین زنگی پسر یکی از سرداران سلجوقی از دودمان زنگیان ترکمان بود و در شمال عراق و سوریه حکومت زنگیان را برقرار کرد. مرکز حکومت ایشان حلب و پس از آن دمشق بوده است. ایوبیان دودمانی گرد و مسلمان سنی بودند که توسط صلاح الدین ایوبی در مصر مرکزیت یافت و بر منطقه وسیعی در خاورمیانه از جمله سوریه و مصر و فلسطین حکومت راند. بخش هایی از سوریه در سده های ۶ و ۷ ه.ق تحت کنترل ظفرمندان جنگ های صلیبی قرار گرفت و در سال ۶۵۸ ه.ق مغولان تمام سوریه را درنوردیدند. خروج ارتش مغول باعث شد مملوکان مصر برای حمله به سوریه و تسخیر آن آماده شوند. سلاطین مملوک یا ممالیک سلسله فرماندهان ترک بودند که سه سده با قدرت در سوریه/شام و مصر فرمانروایی کردند.

سوریه/شام: در میانه سده ۵ ه.ق ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ تا ۴۸۱ ه.ق) از حلب دیدن کرده و مجذوب بازار شیشه گران این شهر شده بود و به تجارت و صدور مصنوعات شیشه ای حلب به تمام کشورها اشاره کرده بود (ناصر خسرو، ۱۳۵۰: ۷۱)؛ و در سده ۶ ه.ق حلب همچنان مرکز عمده شیشه گری بوده و سلجوقیان شام به تحریک و تشویق هنرمندان پرداخته اند (کونل، ۱۳۴۷: ۹۱)، زیرا که حلب و دمشق از جمله شهرهای عمده ای بودند که در تصرف سلجوقیان شام باقی ماندند و محل تجمع صنعتگران گریخته از یورش مغول شدند و حتی با وجود یورش مغول به این دو شهر، صنایع آن ها از جمله شیشه گری، در امان ماند و در زمان تیمور گورکانی هنرمندان به دربار تیمور در سمرقند کوچانده شدند (Tait, 1991: 131). سعدی (۶۰۶ تا ۶۹۰ ه.ق) نیز در حکایت بازرگان دنیا دار از صدور آبگینه حلبی به یمن سخن گفته است که نشان می دهد هنوز شیشه حلب کالایی تجاری بوده است (سعدی، ۱۳۳۹: ۷۱). جهانگردان اروپایی نیز به اندازه جهانگردان مسلمان از مرغوبیت شیشه های حلب که به کشورهای اسلامی و مدیترانه صادر می شده اند، سخن گفته اند که نشان از انتقال مرکز شیشه گری از صور به حلب است (Tait, 1991: 131; Meyer, 1992: 104). تولید شیشه و ساخت النگو شیشه ای که بیشتر آن ها در سده های ۵ تا ۷ ه.ق تولید می شده اند، در پایان دوره ایوبی (۵۲۸ تا ۶۵۲ ه.ق) در سوریه/شام و به ویژه آغاز دوره مملوک (۶۴۸ تا ۹۲۳ ه.ق) در سوریه و مصر

همچنان رواج داشته است و در تمام متصرفات ایشان، تولید می‌شده‌اند (Whitcomb, 1983: 106). ناگفته نماند که ویرانی بغداد در سال ۶۵۶ ه.ق به دست مغول، بغداد را نیز از اختیار خلفای عباسی خارج کرده و باعث از میان رفتن تجارت ایرانیان در خلیج فارس شد و به جای آن هشتاد درصد تجارت به دریای سرخ منتقل شد و سلاطین مملوک با توجه به امنیت دریای سرخ بدون مداخلهٔ بیش از اندازه، تشویق به تجارت خارجی شدند تا اواخر سدهٔ ۷ ه.ق که قدرت حکومت ایشان رو به زوال رفت (Meyer, 1992: 8).

رَقّه: در بارهٔ رَقّه و صنعت شیشه‌گری در این محوطه تا سدهٔ ۴ ه.ق، در بحث پیرامون شیشه‌گری در زمان دولت عباسی سخن گفته شد، اما پس از آن، صنایع سفالگری و شیشه‌گری رَقّه در سده‌های ۵ و ۶ ه.ق، تحت حکومت زنگیان (۵۲۱ تا ۶۱۹ ه.ق) و ایوبیان (۵۲۸ تا ۶۵۲ ه.ق)، رشد یافت. البته رشد جمعیت در هر دو زمان، پایان سدهٔ ۲ تا آغاز سدهٔ ۳ ه.ق و سده‌های ۵ و ۶ ه.ق، نیاز به تولیدات سفالی و شیشه‌ای را نشان می‌دهد. مطالعات آزمایشگاهی جدید نیز اطلاعات مهمی در بارهٔ ترکیبات و فناوری‌های تولید شیشه در رَقّه را به دست داده‌اند (Henderson, 1999; Henderson et al., 2004; Henderson et al., 2005: 135-136, 142; Çağlar, 2017: 152-153).

در زمانی که سوریه در اختیار دولت عثمانی بود، دو فصل کاوش در رَقّه در آغاز سدهٔ ۲۰ م در سال‌های ۶-۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۵ ش توسط تنودور مکریدی و ۸-۱۹۰۸ م/ ۱۲۸۷ ش توسط حیدربی از طرف موزه سلطنتی عثمانی، صورت گرفت که در حقیقت بیشتر به منظور جلوگیری از فروش غیرمجاز سفال مشهور سدهٔ ۶ ه.ق رَقّه به و ورود آن‌ها به بازارهای عتیقه‌فروشی اروپا و امریکا بود. یافته‌های به دست آمده به موزه سلطنتی استانبول منتقل و سپس در سال ۱۹۴۱ م/ در موزهٔ توپکاپی و موزهٔ هنرهای ترکی و اسلامی پخش شدند. در میان این آثار که به تازگی ۸۸ تای آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، ۲۵ اثر شیشه‌ای نیز وجود داشتند که از کاوش سال ۱۹۰۸ م/ ۱۲۸۷ ش پیدا شده بودند که شامل ظروف و زیورهای چون مهره و النگو بودند. این تولیدات شیشه‌ای تاریخ سده‌های ۶ و ۷ ه.ق دارند (Çağlar, 2017: 135, 142-145, 152-155, 302-326, cat. nos. 1-25).

النگو: قطعات سه النگو مفتولی ساده و تابیدهٔ تکرنگ در این کاوش به دست آمده‌اند. بخشی از یکی از آن‌ها، که ساده و سیاه‌رنگ و کامل است، به شکل بیضی فشرده شده و نقش نگینی را در مرکز آن بازی می‌کند که با شیپاراندازی چهاربخش شده است. نمونه‌ای نسبتاً مشابه این النگو از کاوش در

محوطه زیچ در ایلام که به سده‌های ۲ و ۳ ه.ق منسوب شده و دو نمونه دیگر نیز از کاوش دوین در ارمنستان که برای این محوطه به‌طورکلی تاریخی بین ۴ تا ۷ ه.ق در نظر گرفته شده است، به‌دست آمده‌اند که پیش از این شرح داده شدند. النگوهای تابیده، یکی که تقریباً کامل است آبی روشن مایل به خاکستری و دیگری که نیمه است، تقریباً سیاه‌رنگ است (Çağlar, 2017: 153, 309, 311, 317, cat. nos.8, 10, 16).

قصر الحیر شرقی: این محوطه با آثاری از دوره مملوک در سال‌های ۱۹۶۴، ۱۹۶۶، ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ به سرپرستی اولک گرابار کاوش شده است (Grabar, 1970: 62-85) به‌طوری‌که گزارش شده از قصر الحیر، ۴۰۰ قطعه النگو تک‌رنگ پیدا شده‌اند و رنگ‌های اغلب آن‌ها، فیروزه‌ای، آبی تیره و سبز بوده‌اند (Salam-Liebich, 1978: 145; Meyer, 1992: 91).

مصر: از دیرباز این منطقه کشتی‌ها و مسافرانی را از عربستان، عدن، افریقا و هند و فراسوی آن پذیرا بوده است. پس از غلبه مغول بر بغداد در سال ۶۵۶ ه.ق، راه‌های تجاری از طریق ایران و خلیج فارس، اهمیت خود را از دست دادند. در عوض دریای سرخ، هجده درصد از کرانه شرقی تجارت را در اختیار گرفت (Meyer, 1992: 97; Curtin, 1984: 121). زبان عربی صرف نظر از دین، تا اقیانوس هند صحبت می‌شد و بازرگانانی‌های عرب زبان یا واسطه‌های ایشان در بنادر افریقا و هند و دیگر مناطق شرقی، شکل گرفت. شناخت اسلام گسترش یافت و مذاهب، تاجران یهودی و مسیحی را به هم پیوند زد. در زمان مملوک، تاجر مسلمان شمال افریقا تا ترکیه، تجارت خود را به سوی مناطق شرقی‌تر تا هند معطوف داشتند. با اینکه تجارت دریایی میان خلفای عباسی و دربار سلسله تانگ در چین، در سال ۲۶۴ ه.ق به خاطر سقوط بندر کانتون به دست شورشیان، به پایان رسیده بود ولی بازرگانان هنوز به سوی جنوب شرقی آسیا دریانوردی می‌کردند و متقاضی کالای چینی و محلی بودند. در پایان سده ۷ و ۸ ه.ق و نیز آغاز سده ۹ ه.ق، بازرگانانی مشهور به کریم پدید آمدند که احتمالاً به دلیل وجود دو هزار تن از ایشان که در مصر هم‌زمان فعال بوده‌اند، در این منطقه تمرکز داشته‌اند و تجارت با هند، افریقا و شرق دور در انحصار ایشان بوده و قدرت مالی بزرگی محسوب می‌شده‌اند. تعدادی از این نوع تاجر در یمن، دمشق، و احتمالاً در مناطق دیگری در سوریه نیز شناخته شده‌اند (Meyer, 1992: 97-101; Goitein, 1968: 351) در پایان دوره ایوبیان و آغاز دوره مملوک، بندر اسکندریه، پایتخت سیاسی و اقتصادی مصر، به عنوان بندر اصلی مدیترانه و دروازه

غرب به نقش خود ادامه می‌داد (Meyer, 1992: 97-98).

فسطاط: معمولاً در سخن از هنر و صنعت از دوره ایوبی و مملوک، به‌طور کلی، نام بردن از مملوکان رایج‌تر است. کشف نامه‌ای از یک تاجر هندی در فسطاط قدیم یا قاهره به سال ۵۳۵ ه.ق در دورهٔ ایوبیان، نشان‌دهندهٔ وجود روابط تجاری میان این دو کشور است (Meyer, 1992: 98-99) در این زمان، فسطاط/ قاهره به عنوان پایتخت مصر، مقر سازمان اقتصادی، مرکز صنعتی و واسطهٔ تجاری میان شرق و غرب شدند. این شهر، مرکز اصلی تجمع هنرمندانی بوده که از پیش مغول گریخته بودند. به لطف نبرد در منطقهٔ سوریه-فلسطین در سده‌های ۵ و ۶ ه.ق، شیشه‌گران این مناطق به فسطاط کوچ کردند و با شیشه‌گران محلی به رقابت پرداختند و فسطاط/ قاهره یکی از بزرگترین مراکز شیشه‌گری مصر شد (Meyer, 1992: 103; Goitein, 1967: 51; 1968: 264-265) خط نوشته‌های یهودی قاهره که در جنیزه در مصر پیدا شده‌اند، شامل تعدادی قرارداد مشترک برای تولیدات شیشه‌ای هستند (Meyer, 1992: 103-104; Goitein, 1967: 85, 87, 363, 365) که گویا شغلی نسبتاً معمول برای یهودیان بوده‌است (Meyer, 1992: 104; Goitein, 1967: 109-110)

النگو: با وجود آنکه از کاوش‌های فسطاط‌النگوهای شیشه‌ای به همراه سایر یافته‌های شیشه‌ای از دورهٔ مملوک به دست آمده‌اند و کاوشگران به آن اشاره کرده‌اند، اما هیچ شرح و تصویری از آن‌ها منتشر نکرده‌اند (Pinder-Wilson & Scanlon, 1973: 17; Meyer, 1992: 98).

قُصیرالقدیم: بقایای قُصیرالقدیم یا دروازهٔ قوص به معنی قلعهٔ کوچک کهنه، در استان بحرالاحمر در جنوب شرقی مصر در کنار دریای سرخ واقع است و در پایان دورهٔ ایوبیان و آغاز مملوک در نیمهٔ دوم سده ۷ ه.ق، بندری بود که با اقیانوس هند مرتبط بود. شواهد باستان‌شناسی و متون نوشتاری نشان از گسترش این بندر از پایان سدهٔ ۶ ه.ق دارند که احتمالاً پایه و اساس گسترش حکومت ایوبی به سوی یمن برای نظارت و دسترسی به دریای سرخ و تجارت آن بوده‌است، نقشی که حکومت مملوک به دنبال آن ادامه داده است. پایان این نقش با تبدیل آن به یک بندر عثمانی پایان می‌پذیرد. کشف انواع شیشه از معمولی تا تجملی در آن، نشان از اهمیت این محوطه دارد، گو اینکه ممکن است بسیاری از آنها ساخت سوریه باشند (Whitcomb, 1983, 101, fig.1, 5; Meyer, 1992: 97).

کاوش باستان‌شناسی در شهرهای دورهٔ مملوک مصر کمتر انجام شده، بنابراین مطالعهٔ شیشه‌های قُصیرالقدیم می‌تواند برای درک متقابل از تجارت شیشه در اقیانوس هند به طور کلی، مورد استفاده

قرار گیرد (Meyer, 1992: 97-98; Curtin, 1984: 108).

النگو: در میان آثار شیشه‌ای مکشوفه از قُصیرالقدیم، النگوها به‌ویژه قابل توجه هستند که گذشته از آنکه برخی از آنها ساخت مصر هستند، از عدن و احتمالاً هند نیز به مصر وارد می‌شده‌اند و نشان می‌دهند که در این زمان تجارت النگوهای شیشه‌ای بین این کشورها وجود داشته‌است (Meyer, 1992: 91; Pinder-Wilson & Scanlon, 1987: 17). با آنکه النگوهای شیشه‌ای در زمان غلبه روم بر مصر نیز ساخته می‌شده‌اند و نمونه‌هایی از آن دوره در قُصیرالقدیم پیدا شده‌اند، ولی در دوره مملوک بسیار رواج داشته و مردم پسند بوده‌اند. انواع النگوهای ساده و تابیده تک‌رنگ و چندرنگ مرصع و با تزئین لکه‌ها و قطره‌های افزوده از این محوطه به‌دست آمده‌اند که نظایر آن‌ها در مناطق دیگر نیز از کاوش‌های باستان‌شناسی شناسایی شده‌اند. برای مثال تعداد زیادی النگوی ساده که اغلب آبی و برخی نیز سیاه‌رنگ هستند از محوطه الغراو و سایر کاوشگاه‌های عدن، گزارش شده‌اند. همچنین با النگوهای سیراف که اکثراً ساده بودند و برخی از آن‌ها با رشته‌های رنگین تزئین شده بودند، و بنا به گزارش وایت‌هاوس متعلق به زمانی بعد از سال ۴۴۷ ه. ق بوده‌اند، برای مقایسه مناسب هستند (Whitcomb, 1983, 101-108, fig.1, 5; Meyer, 1992: 90-94, pl.20; Whitehouse, 1968: 19). تجزیه و تحلیل ترکیبات نمونه‌هایی از النگوهای دوره مملوک نشان داده که آن‌ها احتمالاً برای تجارت در مسیر جاده ابریشم ساخته می‌شده‌اند (Henderson, 2013: 298).

عراق، جزیره قلعه، عنه: چند النگو که از کاوش‌های عنه پیدا شده، و طبقه‌بندی آن‌ها به جز یک نمونه که در لایه سده‌های میانی پیدا شده، برای کاوشگران ممکن نبوده و بین ۲ تا ۸ ه. ق تاریخگذاری شده‌اند، در جای خود معرفی شدند (Northedge et al., 1988: 115, 122-123, 125, pl.54, nos.18-22).

یمن: کشور کوچکی در جنوب شبه جزیره عربستان است که زیر تسلط حکومت ساسانی اداره می‌شد و با سقوط دولت ساسانی و ظهور اسلام به جمع کشورهای اسلامی در آمد. این کشور تحت حکومت خلفای راشدین و اموی و عباسی به راه خود ادامه داد اما در دوره عباسی در سال ۲۸۰ ه. ق تحت حکومت زیدیه درآمد. صلاح الدین ایوبی، برادرش تورانشاه را به حکومت یمن منصوب کرد و شعبه‌ی ایوبیان یمن به همین ترتیب بوجود آمد. اما ایوبیان یمن نیز در سال ۶۲۶ ه. ق جای خود را به خاندان بنی رسول دادند که تا سده ۹ ه. ق حکومت یمن را در اختیار داشتند (لین پل و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۱۸; Meyer, 1992: 98).

بندر عدن: به ویژه در سده‌های ۷ و ۸ ه.ق در زمان سلطان نشین بنی رسول یمن درخشش یافت و در حقیقت یکی از شلوغ‌ترین بنادر اقیانوس هند و حتی مرکز صنعتی کالاهای اساسی شد. مسیر عدن به قاهره، پیوند محکمی در تجارت بین‌المللی و برای حیات بندر قُصیر القَدیم مملوک بود که بخش کوچکی از تجارت را برعهده داشت (Meyer, 1992: 98). قزوینی در سال ۶۷۴ ه.ق می‌نویسد: «شهر عدن بندرگاه کشتی‌های هندوستان است و از چین و عراق و فارس، تجار به آن جا روند و تجارت نمایند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۵۰). البته مشخص نیست که قزوینی این سخن را دربارهٔ زمانه خود می‌گوید و یا به نقل از جغرافیایانویسان گذشته. صدور آبگینهٔ حلبی به یمن در حکایت بازرگان دنیا دار نشان از تجارت شیشه از حلب به یمن دارد (سعدی، ۱۳۳۹: ۷۱). همچنین مظاهری از احترامی که بازرگانان عدن به واسطهٔ قدرت و ثروت تجارت دریایی این منطقه در زمان ابویان و ممالیک داشته‌اند، سخن گفته است. به نظر می‌رسد در این زمان تجارت دریایی عدن بر کیش برتری یافته بود و رقیب آن محسوب می‌شده‌است. همواره بازرگانان عدن و کیش در دریا و اقیانوس در فاصلهٔ بین عربستان تا هند و حتی چین در گیر منازعه بوده‌اند (مظاهری، ۱۳۴۸: ۴۰۵-۴۰۴).

زنگبار (زنجبار): به معنی ساحل زنگی، بندر و شهری ساحلی در استان آبیان در جنوب مرکزی یمن و در شرق خلیج یا بندر عدن است که نقش مهمی در تجارت بین‌المللی داشته است. آثار زیستگاهی هم از سدهٔ ۳ ه.ق و هم از سده‌های ۶ تا ۸ ه.ق از این نقش تجاری به دست آمده‌است. یک نویسندهٔ چینی به نام چائو جو-کوآ Chau Ju-Kua از این بندر ضمن صحبت در بارهٔ تجارت با غرب در سده‌های ۶ تا ۷ ه.ق سخن گفته است. وی خواننده را به تجارت مستقیم تا-شی‌ها Ta-Shi، اعراب و ایرانی‌ها، از ساحل مالابار به زنگبار توجه می‌دهد. در کاوشهای زنگبار، آثاری از کارگاه‌های شیشه‌گری به دست آمده‌اند. سکه‌های مغول، ایوبی و هندی و حتی سکه‌های سلاطین موگادیشو در این محوطه و نیز محوطهٔ کیلوا و همچنین در مافیا در تانزانیا پیدا شده‌اند که تاریخگذاری این محوطه‌ها را ممکن کرده‌اند (Meyer, 1992: 91, 120, 123-124; Chittick & Rotberg, 1975: 13-14; Horton, et al., 1986: 120).

الحبیل: همچنین در محوطهٔ الحبیل، آثار تولید شیشه پیدا شده و بنا به سکه‌های مملوک که در آن جا پیدا شده، این محوطه به این زمان تاریخگذاری شده‌است. مدارک نشان می‌دهند که زنجبار به کشتی‌های هندی که محموله‌هایی به زنجبار وارد می‌کرده‌اند، پول رایج دینار را پرداخت می‌کرده‌است

که نشان از ارتباط تجاری این ناحیه با هند دارد (Harding, 1964: 17-18, pl.5; Lane et al., 1948: 112; Meyer, 1992: 91, 120, 130).

کاد عم-صیله: همچنین در این محوطه در خلیج عدن، آجرهای حرارت دیده کوره و وازدهای کوره و دورریزهای النگوهای که در ضمن ساخت دور ریخته شده‌اند، نشان از محوطه‌ای صنعتی دارند. این محوطه به سده‌های ۸ تا ۱۰ ه.ق و حتی ۱۱ ه.ق منسوب است (Meyer, 1992: 120; Whitcomb, 1988; Monod, 1978: 110-124).

النگو: تعداد زیادی النگو و نیز دورریزهای النگو از محوطه‌های زنگبار، کاد عم-صیله، و محوطه دیگری به نام خانفر پیدا شده‌اند که نشان از ساخت محلی دارند. شباهت النگوهای منطقه عدن و قُصیرالقدیم نشانگر آن است که ممکن است النگوها از منطقه عدن و از راه دریا وارد مصر شده باشند (Harding, 1964: 17-18, pl.5; Meyer, 1992: 91, 134, 136).

حضرالموت، الشحر: کاوش در الشحر در بندر حضرالموت در یمن در سال‌های ۱۹۹۵م/۱۳۷۴ش و ۲۰۰۲م/۱۳۸۱ش و ۲۰۰۷م/۱۳۸۶ش به سرپرستی کلر هاردی گیلبرت انجام شده است (Hardy-Guilbert, 2002:39-53). وی به کالاهای سفالی و شیشه‌ای وارداتی از عراق، ایران، آسیا و افریقا و هند که با تولیدات محلی یمن آمیخته بودند، پرداخته است (Hardy-Guilbert, 2002:39-53). وی به اتفاق همکارش استفانی بولونی، بیشترین تمرکز خود را معطوف یکی از محوطه‌های الشحر، به نام القریه کردند که آثار آن از ۱۶۳ ه.ق تا زمان حال را شامل می‌شد.

النگو: تعداد ۵۰۰ قطعه النگو گردآوری شد و ۱۸۵ قطعه که از بقیه سالم‌تر بودند، مطالعه شدند که بیشتر آن‌ها مربوط به بعد از سده ۸ ه.ق بود. مطالعه النگوهای الشحر برای درک تولید شیشه در عربستان اهمیت دارد. النگوهای مطالعه شده شامل النگوهای تک‌رنگ و النگوهای چندرنگ به تعداد بیشتر، هستند که این پژوهشگران، آن‌ها نمونه‌های تک‌رنگ را متعلق به سده‌های ۸ تا ۹ ه.ق و النگوهای چندرنگ را به سده‌های ۱۰ تا ۱۱ ه.ق و حتی تا ۱۲ ه.ق تاریخ‌گذاری کرده‌اند. در همین محوطه شواهدی از فعالیت‌های تولید شیشه از جمله سرباره و تفاله کوره و ابزار و بوتۀ ذوب شیشه به دست آمده‌اند (Boulogne & Hardy-Guilbert, 2010: 135-137, fig.3-7). به نظر می‌رسد تولید النگوهای چندرنگ در طول سه سده حکومت مملوک از نیمه سده ۷ تا آغاز سده ۱۰ ه.ق، و پس از آن در دوره عثمانی کم و بیش با شکل و فناوری یکسان ادامه یافته است و از آن‌جا که النگوهای

محوطهٔ الشحر در لایه‌های فرهنگی خود پیدا شده‌اند، تاریخ‌گذاری آن‌ها باید قابل اعتماد باشد و بیشتر آن‌ها متعلق به دورهٔ پس از مملوک تشخیص داده شده‌اند. تنها دو النگو که یکی تکرنگ و دیگری چندرنگ و مشخصاً گفته شده در لایهٔ دورهٔ مملوک پیدا شده‌اند در اینجا معرفی می‌شوند (Boulogne & Hardy-Guilbert, 2010:139-140, figs.6a, 7i).

فلسطین، خربه‌المینیه: از این محوطه چنان‌که در بالا شرح داده شد، النگوهایی از سدهٔ ۲ ه.ق متعلق به دورهٔ بنی امیه، به‌دست آمده بودند. النگوهایی مربوط به دوران مملوک نیز از این محل پیدا شدند که به رنگ‌های سیاه و آبی تیره و روشن، سبز، ارغوانی متمایل به سیاه و زرد هستند که آرایه‌هایی افزوده و مرصع آنها آبی، آبی تیره، آبی فیروزه‌ای، سفید، زرد متمایل به سبز، سبز، سبز مات، نارنجی و قهوه‌ای هستند. این النگوها نیز مفتولی ساده یا به هم تابیدهٔ یا مفتولی است که سطح درونی آن مسطح شده است. نقوش موجی و جناقی افزوده، رایجترین تزئین آن‌ها را تشکیل می‌دهد (Spear, 1992: 45, 60-61, fig. 25). دو النگوی کامل و دو قطعه دیگر از کاوش‌های این محوطه از محلی به نام طَبِقَه، درکاتالوگ نمایشگاه موزه هنرهای اسلامی برلین در سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷م/۱۳۶۵ تا ۱۳۶۶ش، معرفی و به دور میانی اسلامی تاریخگذاری شده‌اند (Islamische Kunst, 1986: 76, no.92).

فلسطین، گورستان دان محوطهٔ ب: در گورستان محوطهٔ ب در تل دان در فلسطین مربوط به دورهٔ مملوک، تعدادی النگوی شیشه‌ای به دست آمده‌اند. به باور اسپیر، در جهان اسلام به ویژه در میان بادیه‌نشینان کشورهای حوزهٔ شرقی دریای مدیترانه همچون مصر و فلسطین خاکسپاری النگوهای شیشه‌ای همراه گورخفته‌ها رواج داشته است که شاید به خاطر مسامحهٔ آن‌ها نسبت به اعتقادات مذهبی باشد (Spear, 1992: 57-58, fig.23).

اردن، تل ابوسربوط و خربه‌الفارس: کاوش‌های این دو محوطه در اردن مرکزی در سال‌های ۱۹۹۲م/۱۳۷۱ش و ۱۹۹۸م/۱۳۷۷ش به سرپرستی هندریکوس ادوارد لاگرو و مارگریت اشتینر صورت گرفته است و آثاری از دورهٔ اموی، عباسی، ایوبی و مملوک در آن‌ها پیدا شده‌اند.

النگو: ۱۸۲ عدد النگوی تکرنگ و چندرنگ تابیده و مرصع و با لکه‌های افزوده از دوره‌های ایوبی و مملوک تا عثمانی از تل ابوسربوط پیدا شده‌اند که بیشتر آن‌ها مربوط به دورهٔ مملوک هستند. بیشتر النگوهای تکرنگ و چندرنگ به‌دست آمده از خربه‌الفارس متعلق به دوره‌های عثمانی و معاصر

هستند اما سه قطعه النگوی چندرنگ به دوره‌های ایوبی و مملوک تعلق دارند و پنج قطعه تک‌رنگ در میان یافته‌های فرهنگی دوره‌های عباسی-مملوک پیدا شده‌اند. پنج قطعه نیز در لایه‌های فرهنگی دوره‌های مملوک-عثمانی به دست آمده‌اند. النگوهای چندرنگ این دو محوطه از نظر تزئینات ناهمگونی‌های آشکاری دارند که ممکن است به این دلیل باشد که مکان پیدایش یافته‌های هر کدام از این دو محوطه، گستره وسیعی دارند. نمونه‌های مشابه با النگوهای تل ابوسربوط را از نظر تزئینات مختلف می‌توان در میان نمونه‌های محوطه‌های گوناگون در خربه‌المینیه در فلسطین و تل ارانی در شهر کواد عم-صیله و الشحر در یمن دید و همچنین مشابه النگوهای خربه‌الفارس را در هوبراس در اردن و حبرون (شهرالخلیل) در اسرائیل/فلسطین اشغالی و نیز در بیروت بازیافت. اما النگوهای تک‌رنگ از نظر گونه‌شناسی و فنی همگون هستند و پیدا کردن نمونه‌های مشابه با آن‌ها در محوطه‌های اسلامی میانی و متأخر خاورمیانه دشوار است. بر اساس گونه‌شناسی، این النگوها ممکن است در محل‌های گوناگون ساخته شده باشند. برخی محلی هستند و برخی احتمالاً از یمن و هند وارد شده‌اند (Boulogne & Henderson, 2009: 53-54, 56-58, 61-63, figs.1-3; Spear, 1992).

اردن، گورستان ام الجمال: از کاوش‌های نجات بخشی سال‌های ۲۰۱۱م/۱۳۹۰ش و ۲۰۱۲م/۱۳۹۱ش این گورستان در شمال شرقی اردن، ظروف و النگوهای شیشه‌ای به دست آمده‌اند. النگو: بیست قطعه از النگوها که بدون تاریخگذاری و طبقه بندی باقی مانده بودند، تجزیه و تحلیل شیمیایی شده‌اند. اکثر آن‌ها با مقایسه با النگوهای سایر محوطه‌ها، به دوره مملوک و مملوک-عثمانی تاریخگذاری شده‌اند و شبیه نمونه‌های دیگری چون تل ابوسربوط و خربه‌الفارس هستند. النگوها شامل انواع مفتولی ساده و تابیده تک‌رنگ و دورنگ و چندرنگ مرصع هستند (Al-Bashaireh, 2016: 17-34).

هند: نقش هند و اقیانوس هند در تجارت دوران اسلامی در بحث‌های پیش به تفصیل بازگو شد. از جمله روابط تجاری میان ایران و شرق تا هند و چین در دوره‌های اسلامی. همچنین در جای جای این نوشتار به نقش هند در سایر کشورهای اسلامی اشاره شد. از جمله در دوره ایوبی و مملوک که در بحث جای ویژه‌ای دارد. در بحث پیرامون مصر، به گسترش اسلام و تجارت میان ممالیک تا اقیانوس هند و تا سرزمین هندوستان و آسیای جنوب شرقی اشاره شد (Meyer, 1992: 97). تنها به این نکته باز می‌گردیم که تجارت شیشه میان روم و هند که در دوران روم رواج داشته پس از سال ۱۸۰م راکد

شده اما در زمان خلفای عباسی در سده‌های ۳ و ۴ ه.ق دوباره رونق گرفته است. تجارت دورهٔ اسلامی، پس از خرابی سیراف در اثر زلزله‌های سال‌های ۳۶۷ و ۳۹۸ ه.ق و خرابی بغداد در سال ۶۵۶ ه.ق با یورش مغول، معطوف به اقیانوس هند به ویژه دریای سرخ بود (Meyer, 1992: 13). اما مدارک بیشتری در بارهٔ تجارت هند در دورهٔ مملوک وجود دارد که نامه‌هایی به قاهرهٔ قدیم و یا از قاهرهٔ قدیم، عدن، جنوب عربستان، هند یا بنادر دریای سرخ هستند که در جنیزه در مصر پیدا شده‌اند. تعداد کمی نیز ارتباطات میان عدن و هند، شهرهای هند، یا بین عربستان و بنادر دریای سرخ هستند. البته بازرگانان یهودی شرکای عمدهٔ تجاری اقیانوس هند نبودند (Meyer, 1992: 98; Goitein, 1973: 231; 1968: 330-332).

استفاده از شیشه در هند به عنوان جواهرات بدلی مثل مهره و النگو از دیرباز بیش از ظروف شیشه‌ای کاربرد داشته‌اند. در سدهٔ ۶ ه.ق، راهبه‌های سیرپور در مادهاپرادش النگوهای می‌ساختند که تقریباً همگی تک‌رنگ بودند و در سده‌های ۵ تا ۸ ه.ق در این منطقه، النگوی تابیدهٔ آبی-سبز مات روی آبی تیره، سنگین‌تر از النگوهای ماریچی قصیرالقدیم بودند (Dikshit, 1969: 68-69; Meyer, 1992: 92). به نظر می‌رسد که النگوهای شیشه‌ای همچون عدن و مناطق دیگر، در هند نیز در این زمان تولید می‌شده‌اند، اما نمی‌توان گفت محل انگیزهٔ اصلی محبوبیت و عمومیت عجیب النگو، هند بوده یا خاور نزدیک. همچنین کشف تعداد اندکی النگو از محوطه‌های در افریقا گزارش شده و شگفت آنکه چند نمونه نیز از محوطه‌های فلسطین به دست آمده‌اند (Meyer, 1992: 91). رواج النگو در زمانی که هند در سال ۷۰۹ ه.ق به طور کامل به سرزمین‌های اسلامی پیوست، نیز رواج داشت. سانکالیا ساخت النگوهای هندی را با استناد به کاوش محوطهٔ کول‌هاپور به سدهٔ ۸ ه.ق تاریخگذاری می‌کند و ساخت آن را به ایرانیان مسلمان نسبت می‌دهد (Sankalia, 1977: 228). با گسترش اسلام، آداب و رسوم با النگوها که تا امروز نیز پابرجا هستند، منطبق است. سبز، رنگی برای دختران مجرد و تازه ازدواج کرده است. النگوهای شکسته نشانهٔ بدشانسی است و زنان هنگام مرگ همسران خود، النگوهای خود را می‌شکنند (Dikshit, 1969: 67; Meyer, 1992: 91). در پایان باید توجه داشت که با وجود آنکه هند یکی از مراکز تولید النگو از دیرباز تا کنون بوده است ولی در چندین گزارش موجود از کاوش‌های انجام شده در هند، کمتر سخنی در بارهٔ کشف آن‌ها نوشته شده است. اما به هر حال النگوهای هندی از النگوهای حوزهٔ مدیترانهٔ شرقی متفاوت هستند (Spear, 1973: 231; 1968: 330-332).

شرحی در بارهٔ النگو: در این نوشتار تنها به معرفی النگوهای پرداخته شد که از تعدادی از کاوش‌گاه‌های دورهٔ اسلامی در چندی از کشورهای اسلامی به دست آمده‌اند و نمونه‌هایی از هر گونه به تصویر درآمده‌اند (تصاویر ۱ تا ۳). برای آشنایی بیشتر، شرح کوتاهی در بارهٔ النگو از نظر واژه‌شناسی، کاربرد، انواع و شیوه‌های تولید آن‌ها نیز به نظر می‌رسد.

واژه‌شناسی النگو: در فرهنگ‌های فارسی دورهٔ قاجار و به تبع آنها در فرهنگ‌های معاصر، تعریف مشابهی برای این زیور بیان شده است. این تعریف معمولاً اشاره به النگوهایی دارد که از فلزهای مختلف ساخته می‌شده‌اند و شامل فلزات زر و سیم و مفرغ بوده‌اند که نمونه‌های بسیاری از آنها در همهٔ دوره‌ها و کاوشگاه‌ها به دست آمده‌اند. همچنین این تعریف شامل النگوهای شیشه‌ای نیز می‌شود. تعاریفی چون «حلقهٔ فلزی یا شیشه‌ای که زنان برای زینت در دست کنند» (فرهنگ نظام، ذیل النگو)؛ یا «حلقه‌ای از فلزات گرانبها و یا شیشه‌های رنگین که زنان برای زینت به میج دست‌ها کنند». همچنین النگو با واژه‌های مترادف دیگر «قسمی دست برنجن از بلور یا طلا یا نقره»؛ دستبند، دست برنجن، دستیاره، ایاره گیر (معین، ۱۳۶۳: ۳۴۳)؛ النگو، حلقهٔ فلزی یا شیشه‌ای که زنان برای زینت در دست کنند. بازوبند، دست آورنجن، دست رنجن، دستانه، و سوارو نیز یاره (دهخدا، ذیل النگو و یاره) و حلقهٔ فلزی باریک که زنان برای زینت به میج دست می‌کنند و بیشتر از طلا یا نقره ساخته می‌شود؛ دستبند؛ دستیاره؛ دست برنجن (عمید، ذیل النگو). شناخته شده است. همچنین دهخدا به نقل از غیاث اللغات یاره را زیوری معنی کرده که بدان آرایش ساعد کنند و به هندی آن راکنگن گویند (دهخدا، ذیل یاره).

النگو در زبان عربی سوار و در زبان ترکی بیله‌زیک (bilezik) گفته می‌شود. در زبان انگلیسی گذشته از آنکه در مفهوم کلی مترادف آن (Bracelet) به معنی دستبند است، از واژهٔ (Bangle) نیز استفاده می‌شود که مفهوم مناسب‌تری برای النگو به ویژه نوع شیشه‌ای آن است زیرا که از واژهٔ هندی بونگری (bungri) به معنی شیشه گرفته شده است.

اندیشهٔ آرایش دست با النگو: از روزگار کهن تا کنون، ساخت النگو از همه مواد رایج بوده است. اما اینکه چه اندیشه و مفهوم نشانه‌ای و مردم‌شناسانه به جز کاربرد زیباشناختی برای آن می‌توان متصور شد، مدارک چندانی موجود نیست. علت رواج بسیار النگوهای شیشه‌ای نیز با وجود شکنندگی آن،

مشخص نیست. تقریباً در تمام مراکز شناخته شدهٔ شیشه‌گری، النگوهای شیشه‌ای نیز تولید می‌شده‌اند. در دورهٔ اسلامی، معمولاً در گرمابه‌های زنانه، النگوهای شکسته بسیار به دست آمده‌اند. در این نوشتار به نمونه‌هایی در گرمابهٔ سده‌های نخست دورهٔ اسلامی بیشاپور (مهریار، گفت‌وگوی شخصی) و گرمابهٔ ایلخانی ربع رشیدی تبریز (روح‌انگیز، گفت‌وگوی شخصی) اشاره شد. در گورستان‌های دورهٔ اسلامی، خاکسپاری زنان با النگوهای شیشه‌ای دیده شده است. برای نمونه چنانکه در بالا گفته شد النگوی شیشه‌ای در تپهٔ مهاجران در همدان در دست یک گورخفته منسوب به سده‌های ۷ و ۸ ه.ق (رحمانی، ۱۳۹۱: ۲۰۹) و نیز النگوهای گورستان محوطهٔ ب در تل دان در فلسطین مربوط به دورهٔ مملوک، که گفته شده شاید در گور نهادن آن‌ها به خاطر زندگی بی‌قیدتر بادیه‌نشینان کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه نسبت به اعتقادات مذهبی باشد (Spear, 1992: 57-58, fig.23). النگو امروزه نیز زیور سنتی زنان جنوب آسیا در هند و بنگلادش به ویژه زنان هندو است. رسم بر این است که عروس‌های این نواحی تعداد زیادی النگوی کوچک شیشه‌ای را در مراسم ازدواج به دست می‌کنند و معتقد هستند هنگامی که آخرین آنها بشکند، ماه غسل نیز پایان می‌گیرد. شاید این رسم امروزی هندوان، در میان مردمان پیشین نیز مرسوم بوده است. امروزه هنوز در شهر باستانی فیروزآباد در ایالت اوتار پرادش در شمال هند و عمدتاً در حیدرآباد در ایالت سند در پاکستان، النگوهای شیشه‌ای تولید می‌شوند (Wikipedia/Bangle). همچنین انارکالی یکی از معروف‌ترین بازارها در لاهور پایتخت پاکستان است که هر روزه به روش سنتی به مردم خدمات می‌رساند. این بازار مملو از اجناس سنتی از جمله النگوهای شیشه‌ای است.

روش ساخت النگو: خاصیت کشسانی شیشه باعث شده است که ساخت النگو شیشه‌ای نیز در میان زیورهای زنانه از دیرباز رواج یابد. برای ساخت آن مقدار کمی مادهٔ مذاب شیشه را با یک لولهٔ آهنی برداشته و به کمک یک لولهٔ آهنی دیگر از دو سو کشیده و چرخانده و حرارت می‌دهند تا یک فتیله یا مفتول با مقطع گرد (دایره)، پدید آید (Meyer, 1992: 90). سپس آن را به قطعاتی به اندازهٔ حلقهٔ النگو بریده و سپس دو سر آن را به هم وصل می‌کنند. ممکن است درزی از به هم پیوستن آنها باقی بماند و یا به گونه‌ای دوسر آنها به هم جوش بخورد که هیچ درزی دیده نشود. همچنین ممکن است پیش از وصل دو سر فتیله به هم، سطح درونی آن را روی یک سطح صاف قرار دهند تا از حالت محدب به مسطح تبدیل شود و دارای مقطع نیم دایره شود (Meyer, 1992: 90-91). همچنین گفته

شده برای بزرگ کردن و صاف کردن النگو از چوبی مخروطی استفاده می شود که به آن، چوب النگو گفته می شود (دهخدا، ذیل چوب النگو).

انواع النگو: انواع النگو با آرایه‌های گوناگون ساخته می‌شده‌است، از النگوهای ساده و تک رنگ گرفته تا نمونه‌هایی که از تابیدن یک، دو و یا چند مفتول تابیده به هم رنگی (twisted canes)، شکل می‌گرفته‌اند. گاه ترکیبی از تزئینات هم برای ساخت النگوهای چندرنگ به کار می‌رفته است و مفتول‌های رنگی به جای تابیده شدن کنار هم چیده می‌شده و با حرارت به هم جوش می‌خورند. همچنین انواعی از النگوها، پس از تکمیل با لکه‌های برجسته افزوده به شکل انداختن قطره‌ای شیشه رنگی (Prunt) و یا با رشته افزوده برجسته (Applied Strings) و مرصع (Inlaid) تزئین می‌شدند. گاه هر دو تزئین لکه یا قطره‌اندازی و افزودن رشته‌های رنگی با هم به کار می‌رفته‌اند. نقش تزئینی مرصع روی این‌گونه النگوها گاه شکلی شبیه چشم (چشم نما) است که به النگوها جنبه چشم زخم و تعویذ را می‌داده‌است. تخمین زده می‌شود که در عرض ۲۵ ثانیه می‌توان یک النگو ساده درست کرد (Meyer, 1992, 90-94). به‌طورکلی النگوهای ساخت کشورهای اسلامی از کشورهای اروپایی متفاوت هستند و النگوهای اروپایی بیشتر داری تزئین مینایی، زرانود و پیکرنگاری هستند (Spear, 1992: 46).

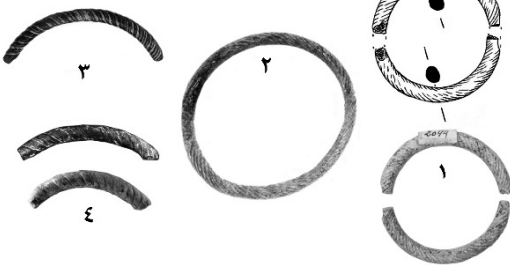
در دوره‌های پیش از اسلام و نیز دوره اسلامی در ایران و در خارج از ایران انواع النگو به دست آمده‌اند که تجارت این زیور زنانه را در تمامی مسیرهای تجاری در طول تاریخ صنعت تولید النگوهای شیشه‌ای، نشان می‌دهند. النگوهای ساده و تابیده از پیش از اسلام از دوره‌های اشکانی و ساسانی تا دوره ایلخانی به ویژه در ایران، از کاوش‌گاه‌های گوناگون به‌دست آمده‌اند. نمونه‌هایی با تزئین لکه‌اندازی نیز در ایران از دوره اشکانی به‌بعد پیدا شده‌اند. بیشترین نمونه‌های مرصع مربوط به سوریه و مصر در دوره سلاطین ایوبی و مملوک است که به نظر می‌رسد در کشورهای مختلفی از جمله عدن/یمن، هند و حتی برخی مناطق افریقایی و فلسطین در دوره اسلامی ساخته می‌شده‌اند (Meyer, 1992: 90-94).



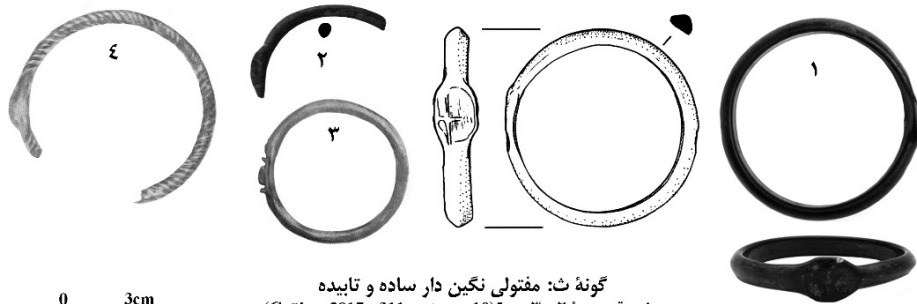
گونهٔ الف: مفتولی ساده
 ۱= قصرابونصر، پایان ساسانی و سده های نخست دوران اسلامی
 (Whitcomb, 1985: 206, pl.46)
 ۲= شهر حریره، قلعه کهنهٔ تارم، دورهٔ سلجوقی، سده های ۵ تا ۶ ه.ق.
 (راستی دوست، ۱۳۹۰: تصویر ۴۲)؛
 ۳= تخت سلیمان، ایلخانی، نیمه سدهٔ ۷ تا نیمه سدهٔ ۸ ه.ق.
 (عکس از یوسف مرادی)؛
 ۴= تل ابوسریوط، مملوک-عثمانی، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق.
 (Boulogne & Henderson, 2009: 63, fig.3, no.314)
 گونهٔ ب: مفتولی با برجستگی های نامنظم
 ۱= قصرابونصر، پایان ساسانی و سده های نخست دوران اسلامی
 (Whitcomb, 1985: 206, pl.46)
 ۲= تخت سلیمان، سده های ۳ تا ۴ ه.ق.
 (بخش دوران اسلامی، موزه ملی ایران، شمارهٔ اموال ۲۱۹۱۹، عکس از نوید صالحوند).



گونهٔ پ: مفتولی تابیدهٔ تک رنگ
 ۱= رقه، سدهٔ ۲ و ۳ ه.ق.؛
 (Cağlar, 2017: 311, cat. no. 10)
 ۲= تخت سلیمان، سده های ۳ تا ۴ ه.ق.
 (بخش دوران اسلامی، موزه ملی ایران، شمارهٔ اموال ۲۲۹۴۰، عکس از نوید صالحوند)؛
 ۳= شانور، سدهٔ ۳ تا ۵ ه.ق. (عکس از مسلم جعفری زاده)؛
 ۴= سیراف، سلجوقی، سده های ۵ و ۶ ه.ق.
 (https://www.britishmuseum.org/collection_online; Swan, 2017: 104, fig.3).



گونهٔ ت: مفتولی تابیدهٔ چندرنگ
 ۱= شهر حریره، دورهٔ سلجوقی، سده های ۵ تا ۶ ه.ق. (عکس از سیمین لک پور)؛
 ۲= تپهٔ زیج، سلجوقی-ایلخانی، سده های ۶ و ۷ ه.ق. (لشکری، ۱۳۹۵: تصویر ۳-۸۲)؛
 ۳= دژ گلخندان، ایلخانی، نیمه سدهٔ ۷ تا نیمه سدهٔ ۸ ه.ق. (فرحانی، ۱۳۸۶: ب: ۱۳۹، تصویر ۲۴)؛
 ۴= دوبن، سده های ۴ تا ۷ ه.ق. (Janpoladian, 1974:51, fig. 129)؛
 ۵= خرّبه المینیه، مملوک، سدهٔ ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Spear, 1992: fig. 25, no.9)؛
 ۶= تل ابوسریوط، مملوک-عثمانی، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Boulogne & Henderson, 2009: 61, fig.1, no.239).

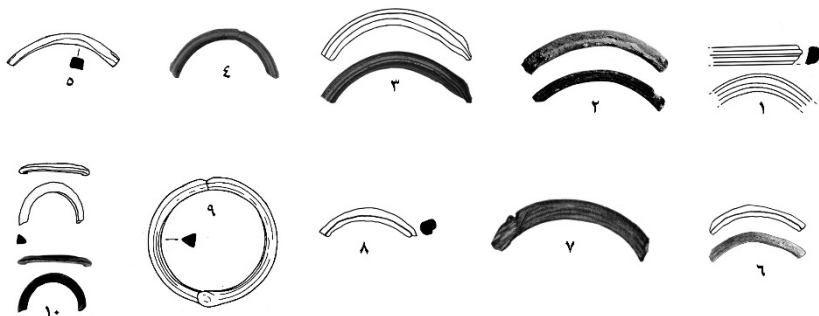


0 3cm

گونهٔ ث: مفتولی نگین دار ساده و تابیده
 ۱= رقه، سدهٔ ۲ و ۳ ه.ق.؛ (Cağlar, 2017: 311, cat. no. 10)
 ۲= تپهٔ زیج، سلجوقی-ایلخانی، سده های ۶ و ۷ ه.ق. (لشکری، ۱۳۹۵: تصویر ۳-۸۲)؛
 ۳ و ۴= دوبن، سده های ۴ تا ۷ ه.ق. (Janpoladian, 1974:51, fig. 129).

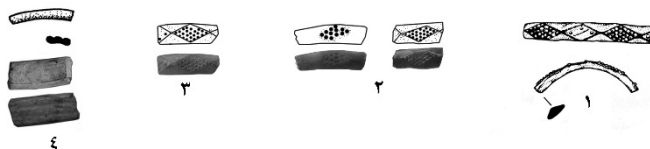
تصویر ۱. الگوهای گونهٔ الف: مفتولی ساده؛ گونهٔ ب: مفتولی با برجستگی های نامنظم گونهٔ پ: مفتولی تابیدهٔ تک رنگ؛

گونهٔ ت: مفتولی تابیدهٔ چندرنگ؛ گونهٔ ث: مفتولی نگین دار ساده و تابیده



گونه ج: چند پهلو

- ۱= خربه المینیه، بنی امیه، سده ۲ ه.ق. (Spear, 1992:fig.24,no.1);
- ۲= قصر ابنو نصر، سده های نخست دوران اسلامی (Whitcomb,1985:206,p.146);
- ۳= شاتور، سده های ۳ تا ۵ ه.ق.؟ (عکس از مسلم جعفری زاده)؛
- ۴= مادآباد، سده های ۳ تا ۵ ه.ق.؟ (یزدانی، ۱۳۹۰: ۱۴۵، تصویر ۳-۱۹)؛
- ۵= عنده، سده های ۳ تا ۵ ه.ق.؟ (Northedge et al., 1988:125, pl.54, no.19)؛
- ۶= سیراف، سلجوقی، سده های ۵ و ۶ ه.ق. (https://www.britishmuseum /collection_online)؛
- ۷= دوبین، سده های ۴ تا ۷ ه.ق. (Janpoladian, 1974:51, fig. 129)؛
- ۸= گنبدملغان، ایلخانی، سده های ۷ و ۸ (صفرزاده، ؟: شکل ۸)؛
- ۹= قصرالقدیم، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Meyer, 1992: pl.20,no.555)؛
- ۱۰= الشحر، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Boulogne & Hardy-Guilbert, 2010:140, fig.6a)؛



گونه ج: قالب زده و تراش

- ۱= عنده، سده های نخست دوره اسلامی؟ (Northedge et al., 1988:125, pl.54, no.18)؛
- ۲= محوطه سیده جواهر، سده های نخست دوره اسلامی؟ (عکس از مسلم جعفری زاده)؛
- ۳= تل رضوان، سده های نخست دوره اسلامی؟ (عکس از مسلم جعفری زاده)؛
- ۴= چوبچی-دهبور، سلجوقی- ایلخانی، سده های ۶ تا ۸ (شیشه گر، ۱۳۹۴: ۵۶۰، تصویر ۳۰، شماره ۳)؛

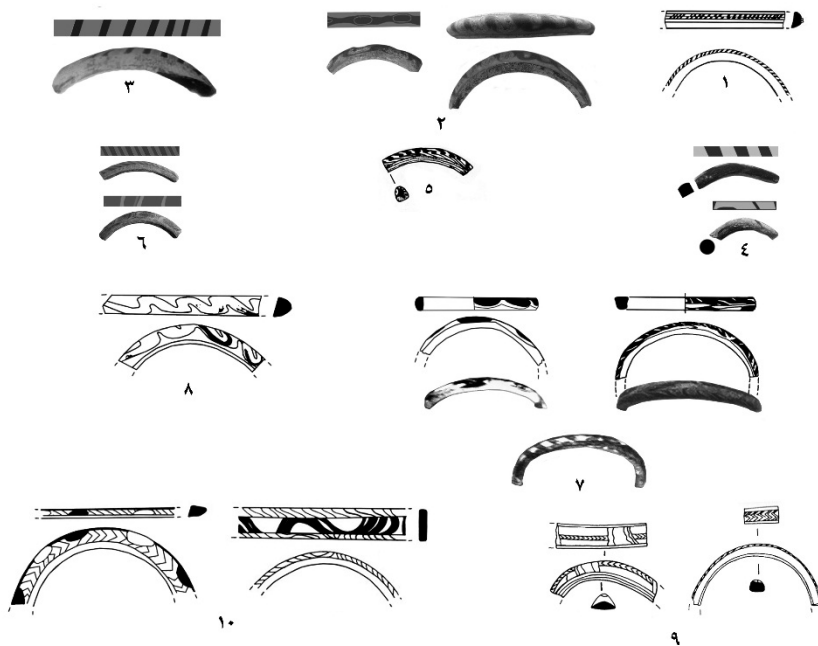


گونه ج: برجستگی های ابزاری

- ۱= مادآباد، سده های ۳ و ۵ ه.ق.؟ (رجبی، ۱۳۹۴: لوحه ۴، شماره ۲)؛
- ۲= خارک، سده های ۳ تا ۵ ه.ق.؟ (زارعی، ۱۳۸۶: ۲۰۰، تصویر پانزین)؛

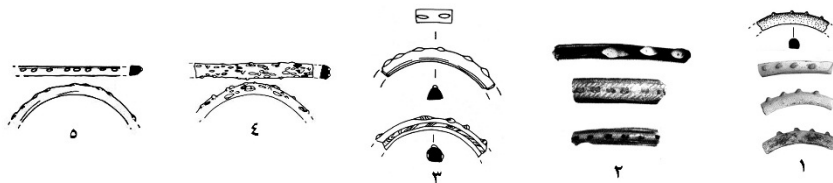
0 3cm

تصویر ۲. گونه ج: چندپهلو؛ گونه ج: قالب زده و تراش؛ گونه ج: برجستگی های ابزاری



گونه خ: مرصع

- ۱= خریه المینیبه، سده ۲ ه.ق (Spear, 1992:fig.24,no.6)
 ۲= شاتور، سده ۳ تا ۵ ه.ق. (عکس از مسلم جعفری زاده)
 ۳= چارپیر، سده ۳ تا ۵ ه.ق. (Alizadeh et al., 2014: 287, pl.100, no.O)
 ۴= دوتولون، سده ۳ تا ۵ ه.ق. (عکس از مهدی امیدی فر)
 ۵= عنقه، سده های ۳ تا ۵ ه.ق. (Northedge et al., 1988:125, pl.54, no.22)
 ۶= سیراف، سلجوقی، سده های ۵ و ۶ ه.ق. (https://www.britishmuseum/collection_online)
 ۷= زلف آباد، ایلخانی، نیمه سده ۷ تا نیمه سده ۸ ه.ق. (شراهی، ۱۳۸۹: ۱۷۴، ۱۹۸، ۴۴۱)
 ۸= خریه المینیبه، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Spear, 1992:fig.25,no.19)
 ۹= قصیرالقدیم، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Meyer, 1992: pl.20,nos.578, 584)
 ۱۰= گورستان دان، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Spear, 1992:fig.23,nos.8,14)



گونه ۵: قطره اندازی

- ۱= جوبجی-دهبور، سلجوقی- ایلخانی، سده های ۶ تا ۸ (شیشه گر، ۱۳۹۴: ۵۶۰، تصویر ۳۰، شماره ۲)
 ۲= بمپور، کلات جمشیدی و کومب، ایلخانی، سده های ۷ تا ۸ ه.ق. (Stein, ۱۹۳۷: pl.X)
 ۳= قصیرالقدیم، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Meyer, 1992: pl.20,nos.566,573)
 ۴= خریه المینیبه، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Spear, 1992:fig.25,no.14)
 ۵= گورستان دان، مملوک، سده های ۷ تا ۱۰ ه.ق. (Spear, 1992:fig.23,no.6)

0 3cm

تصویر ۳. گونه خ: مرصع؛ گونه د: قطره اندازی

برآیند

در سخن در باره تجارت شیشه و تولید النگوهای شیشه‌ای در دوران اسلامی، سخن بسیار بیش از این می‌توان گفت و در این نوشتار تنها به کشف و تولید آن در چند محل و محوطه شناخته شده پرداخته شد. در برآیند نهایی تنها اشاره می‌شود که باید توجه داشت که تجارت شیشه و گردش ظروف شیشه‌ای به ویژه آن‌ها که حاوی مواد آرایشی بوده‌اند و زیورهایی چون مهرها و نیز النگوها از شرق تا غرب و برعکس، مطالعه بر روی اینگونه آثار را برای شناسایی مکان‌پیدایی آن‌ها دشوار می‌سازد. اما به هر حال، گویا استفاده از چنین زیوری در دوره اسلامی بسیار گسترش یافته بوده است. گذشته از النگوهای شیشه‌ای قابل تاریخگذاری از کاوش‌های روشمند، بسیاری از اینگونه زیورها که به موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی در جهان وارد شده‌اند از کاوش‌های غیرمجاز به دست آمده‌اند و تنها بر پایه شکل به دوره اسلامی تاریخگذاری شده‌اند. این در حالی است که سابقه تولید مشابه در پیش از اسلام را نیز دارند و در حقیقت تاریخگذاری قطعی این نمونه‌ها گذشته از مطالعات باستان‌شناسی، نیاز به تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی نیز دارند. النگوهای ساده مفتولی و تابیده تکرنگ، معمولاً آبی و سبز، از آن جمله هستند که باید گفت ساخت آن‌ها در طول تاریخ دوره اسلامی ادامه یافته و به صورت چندرنگ نیز تولید می‌شده‌اند. تولید النگوهای مرصع نیز که در متصرفات روم محبوبیت داشته‌اند، به نظر می‌رسد در غرب جهان اسلام تداوم داشته، اما در ایران کالای تجاری و وارداتی بوده‌اند.

سپاسگزاری

در اینجا لازم است ضمن گرامیداشت یاد مهندس محمد مهریار که مهربانانه در باره آثار شیشه‌ای به ویژه قطعات النگوها که در بیشاپور کشف شدند با نگارنده سخن گفتند، از پژوهشگرانی که هریک اطلاعات و یا تصاویری از کوره‌ها و کارگاه‌های شیشه‌گری و یا النگوهای مکشوفه در اختیار اینجانب قرار داده‌اند سپاسگزاری می‌شود. خانم دکتر حمیده چوبک کاوشگر شهر دقیانوس، خانم سیمین لک‌پور از کاوشگران شهر حریره، خانم لاله روح‌انگیز، کاوشگر ربع رشیدی، آقای دکتر اسماعیل اسماعیلی جلودار کاوشگر سیراف، آقای رجبعلی لباف خانیکی، کاوشگر شادیاخ، آقای دکتر یوسف مرادی کاوشگر تخت سلیمان، همچنین آقای مهدی امیدی فر و آقای دکتر مسلم جعفری‌زاده که در بررسی‌های خود در دشت خوزستان، النگوهایی یافته بودند و اطلاعات آن را در اختیار نگارنده قرار

دادند. اطلاعات مربوط به الگوهای مکشوفه در تعدادی از گزارش‌های کاوش‌های مربوطه در گنجینه اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی، توسط آقای نوید صالح‌وند، دانشجوی دورهٔ دکتری، با مجوز پژوهشکده باستان‌شناسی، مورد مطالعه قرار گرفته و در اختیار نگارنده قرار گرفت که جادارد در اینجا از ایشان نیز سپاسگزاری شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ابن‌بلخی، بی‌تا، فارسنامه، به کوشش وحید دامغانی، تهران: موسسهٔ مطبوعاتی فراهانی.
- ابن‌بطوطه، شمس‌الدین محمدبن عبدالله، ۱۳۷۶، سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران: انتشارات آگه، چاپ ششم، جلد اول.
- ابن‌حوقل، ۱۳۴۵، صوره‌الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن مسکویه، احمدبن محمد، ۱۳۷۶، تجارب‌الامم، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران: توس، جلد ۶.
- ابوالفدا، ۱۳۴۹: تقویم‌البلدان، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسماعیلی جلودار، محمد اسماعیل، ۱۳۸۶، گزارش مقدماتی کاوش نجات‌بخشی در بندر تاریخی سیراف (بخش اول: گزارش کاوش در ترانسهٔ I)، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، جلد سوم، ۱۳-۴۱.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۴۰، المسالک والممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افسر، کرامت‌الله، ۱۳۵۷، از قصر ابونصرتا تخت جمشید، مجله بناهای تاریخی ایران، شماره ۱، بهار، تهران: انتشارات اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی، وزارت فرهنگ و هنر.
- امان‌اللهی، حمید، ۱۳۹۴، مروری بر پیشینه تاریخی، فرهنگی و پژوهشی محوطهٔ تاریخی تخت سلیمان، فصلنامه اثر، شمارهٔ ۶۹، تابستان، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۳۰-۲۰.
- امیدی‌فر، مهدی، ۱۳۹۳، بررسی باستان‌شناختی دشت امیدیه، جنوب شرقی دشت شوشان، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، ۲۹ تا ۳۱ اسفندماه ۱۳۹۳، به کوشش حمیده چوبک، پژوهشگاه پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی میراث فرهنگی و گردشگری، ۶۰-۶۲.
- امیری، مصیب، ۱۳۹۳، نهمین فصل کاوش در شهر تاریخی بیشاپور، مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، ۲۹ تا ۳۱ اسفندماه ۱۳۹۳، به کوشش حمیده چوبک، پژوهشگاه پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی میراث فرهنگی و گردشگری، ۶۶-۶۸.
- امیری، مصیب و برفی، سیروس، ۱۳۹۴، یافته‌های نو از نهمین فصل کاوش در شهر تاریخی بیشاپور، مفاخر میراث فرهنگی ایران، جشن‌نامه دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، به کوشش مرتضی حصار، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و دانشگاه هنر اصفهان، ۲۰۳-۲۱۸.

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۴۰۵

امیری، مصیب، موسوی کوهپر، سیدمهدی، خادمی ندوشن، فرهنگ، ۱۳۹۱، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفالی‌های ساسانی-اسلامی بیشاپور، مطالعه موردی: سفال‌های فصل نهم کاوش، مجله مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۵، ۱-۳۲.

بارتولد، و، ۱۳۵۸، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس، چاپ دوم.
باورسانی، عباس، حسینی، سیدمحسن، سروش‌نیا، مجید، مافی، فرزاد و سلطانی، ایوب، ۱۳۹۴، تل رضوان، محوطه نویافته الیمائی در جنوب شرق خوزستان، دومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران.
بیرانوند، مسعود، ۱۳۹۵، کاوش نجات‌بخشی تپه چقاقلاتّه در حوضه آبرگیر سد مروک، استان لرستان، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۶۳-۶۹.

پرایس، کریستین، ۱۳۶۴، تاریخ هنر اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
توفیقیان، حسین، ۱۳۹۳، تحلیل معماری بندر باستانی سیراف در بخش ساحلی با تکیه بر مطالعات باستان‌شناسی زیر آب، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۶، شماره ۲، بهار و تابستان، ۲۱-۳۸.
چوبک، حمیده، ۱۳۹۱، سفالینه‌های دوران اسلامی شهر کهن جیرفت، مطالعات باستان‌شناسی، شماره ۱، دوره چهارم، بهار و تابستان، ۸۳-۱۱۲.

حبیبی، فضل‌الله، توکل، ابوزر و قلعه‌نوئی، محمدتقی، ۱۳۹۵: فصل سوم کاوش باستان‌شناختی محوطه کهنک شهرستان سربیشه، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۱۲۲-۱۲۷.

حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۴۰، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
حسینی، سیدمحسن، باورسانی، عباس و بهدادفرد، رضا، ۱۳۹۰: گزارش مقدماتی گمانه زنی تعیین حریم تل رضوان رامشیر، نشریه باستان‌شناسی ایران، سال اول، پیش شماره ۱، زمستان ۱۳۹۰.
حیدرنیا، محسن، ۱۳۹۵، تاریخ فرهنگی و علمی سمرقند و بخارا در دوران اسلامی، تهران: گروه انتشاراتی بین‌المللی الهدی.

خسروزاده، علیرضا، ۱۳۸۳، گزارش توصیفی، مقدماتی فصل اول بررسی و شناسایی شهرستان بردسیر، گزارش‌های باستان‌شناسی (۳)، تهران: پژوهشگاه باستان‌شناسی، ۱۳۱-۱۵۴.
درویشی، سهیلا، صراف، محمدرحیم، طاووسی، محمود، ۱۳۸۶، دستاوردهای تحقیقات باستان‌شناسی در تل بندو، نورآباد فارس، پیام باستان‌شناسی، شماره ۷، ۳-۲۶.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۱۹، لغت‌نامه دهخدا، ذیل النگو و یاره.
دهقان، سهیلا، ۱۳۷۵، گزارش نهایی فصل چهارم کاوش‌های تل بندو نورآباد فارس، گنجینه اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
دهقان‌سانچ، ولی‌الله، ۱۳۸۵، گزارش فصل اول حفاری تپه ینگلی امام هشتگرد، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

- دهقان سانجی، ولی‌الله، ۱۳۸۶، گزارش مقدماتی اولین فصل حفاری ینگگی امام، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، جلد سوم، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۱۳۱-۱۵۰.
- دیماند، س. م، ۱۳۶۵، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- راستی‌دوست، مصطفی، ۱۳۹۰، گزارش مقدماتی شهر حریره کیش، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- رجبی، نوروز، ۱۳۸۶، گزارش پایانی فصل نخست کاوش محوطه مادآباد الف، گنجینه اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- رجبی، نوروز، ۱۳۹۴، یافته‌های باستان‌شناسی فصل دوم کاوش محوطه‌ی مادآباد الف، مردوست، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۹، دوره پنجم، پاییز و زمستان، ۱۷۵-۱۹۴.
- رحمانی، اسماعیل، ۱۳۹۱، گمانه‌زنی تپهٔ باستانی مهاجران، همدان، ۱۳۸۷، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- روح‌انگیز، لاله، ۱۳۹۴، کاوش نجات بخشی تپهٔ باستانی بهشت‌آباد، گزارش‌های چهاردهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۲۱۴-۲۱۸.
- روح‌انگیز، لاله، ۱۳۸۶، فصل اول کاوش‌های ربع رشیدی تبریز، تابستان ۱۳۸۵، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، جلد سوم، شیراز: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۲۲۹-۲۴۵.
- رهبر، مهدی، ۱۳۹۱، هفتمین فصل کاوش بنای ناتمام ساسانی- کاروان‌سرای ایلخانی بیستون، گنجینه اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی.
- زارع، علی، ۱۳۷۳، تعیین وضعیت تپه‌های موجود در پلاک ۱۰۱ رشمیجان، تهران: بایگانی اداره میراث فرهنگی مردوست (منتشر نشده).
- زارعی، حمید، ۱۳۸۴، گمانه زنی بندر سیراف، گنجینه اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی و گردشگری (منتشر نشده).
- زارعی، حمید، ۱۳۸۶، گزارش مقدماتی بررسی و شناسایی آثار باستانی جزیرهٔ خارک، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، جلد سوم، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۲۸۳-۳۰۰.
- زرکوب شیرازی، معین‌الدین، بی‌تا، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ‌جوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- زرین‌کوب، ۱۳۶۸، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه، بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر.
- زرین‌کوب، ۱۳۸۷، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم.
- زیدان، جرجی، ۱۳۵۶، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۳۹، کلیات شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران.
- سمسار، محمدحسن، ۱۳۳۷، جغرافیای تاریخی سیراف، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
- سورتجی، سامان، ۱۳۸۴، گزارش کاوش‌های شهر تاریخی حریره، جزیرهٔ کیش، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- شاطری، میترا، ۱۳۹۳، دومین فصل کاوش محوطهٔ رباط چشمه، گزارش‌های چهاردهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، به کوشش حمیده چوبک، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۲۸۶-۲۹۰.

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۴۰۷

شراهی، اسماعیل، صدیقیان، حسین، ۱۳۸۷، محوطه‌ی تاریخی ذلف‌آباد فراهان، باستان‌پژوه، سال دهم، شماره ۱۷، تهران، دانشگاه تهران، ۹۷-۱۰۰.

شراهی، اسماعیل، ۱۳۸۹، گزارش فصل دوم کاوش زلف‌آباد فراهان، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی.

شراهی، اسماعیل، ۱۳۹۱، گزارش فصل دوم محوطه زلف‌آباد فراهان، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، پژوهشگاه میراث فرهنگی/

شهبازی، سیاوش، ۱۳۸۶، گزارش اجمالی نماینده سازمان از کاوش بنای موسوم به کاخ ساسانی محوطه بیستون فصل چهارم، تابستان ۱۳۸۶.

شیشه‌گر، آرمان، ۱۳۷۵، شیشه، گلچینی از هنر دوران اسلامی، تهران، موزه ملی ایران.

شیشه‌گر، آرمان، ۱۳۹۰، پیوست‌ها و تعلیقات مقاله ظروف شیشه‌ای و سنگی نوشته کارل بوهان لام، ترجمه پرویز مرزبان در مجموعه سیری در هنر ایران، جلد ششم، ۱۳۸۷ و جلد پانزدهم، ویراسته سیروس پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴-۱۵۷، ۳۳۸-۳۶۰.

شیشه‌گر، آرمان، ۱۳۹۴، آرامگاه دو بانوی عیلامی از خاندان شاه شوتور نهفته پسر ایندند دوره عیلام نو، مرحله ۳ ب (حدود ۵۸۵ تا ۵۳۹ پ.م)، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی.

صفرزاده، عبدالسعید، بی‌تا، گزارش گمانه‌زنی و تعیین حریم محوطه تاریخی گنبدملغان، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

عمید، حسن، ۱۳۳۲، فرهنگ فارسی، ذیل النگو.

فرجامی، محمد و محمودی نسب، علی اصغر، ۱۳۹۳، گزارش فصل دوم کاوش باستان‌شناختی محوطه کهنیک شهرستان سربیشه، دومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران، بیرجند، انتشارات چهار درخت، ۱-۱۹.

فرجامی، محمد و محمودی نسب، علی اصغر، ۱۳۹۵، فصل سوم کاوش باستان‌شناختی محوطه کهنیک شهرستان سربیشه، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۴۸۰-۴۸۶.

فرحانی، علی، ۱۳۸۶ الف، پژوهش‌های باستان‌شناختی در دژ گل‌خندان، بومهن، فصل نخست-تابستان ۱۳۸۵، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، جلد چهارم، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۱۵۰-۱۳۱.

فرحانی، علی، ۱۳۸۶ ب، دستاوردهای فصل نخست باستان‌شناختی دژ گل‌خندان بومهن، گزارش‌های باستان‌شناسی (۶)، ویژه‌نامه دوره اسلامی، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۱۵۲-۱۲۷.

فرهنگ نظام، ۱۳۰۵، ذیل النگو

قزوینی، زکریابن محمدبن محمود، ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۷۵، گزارش دومین فصل کاوش جبهه غربی تختگاه آپادانای شوش و طرح مرمت و بازسازی دیوار تختگاه، بهار ۱۳۷۴، گزارش‌های باستان‌شناسی، پژوهشکده باستان‌شناسی.

کروران، مونیک، ۱۳۷۶، نحوهٔ تغییر شکل شهر شوش و اقتصاد آن از عهد ساسانی تا عهد عباسی، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمهٔ هایده اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۲۴۴-۲۵۸.

کلاویخو، ۱۳۴۴، سفرنامهٔ کلاویخو، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کونل، ارنست، ۱۳۴۷، هنر اسلامی، ترجمهٔ هوشنگ طاهری، تهران، چاپخانهٔ مشعل آزادی.

کیانی، محمدیوسف، ۱۳۵۴، گزارش مقدماتی جرجان، گزارش‌های سومین مجمع سالانهٔ کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران.

کیانی، محمدیوسف، ۱۳۵۶، مجموعه‌ای از هنر اسلامی ایران از سده سوم تا چهارم هجری، تهران، موزه رضاعباسی.

گراتوسکی، ا.آ.م.آ. داندامایو، گ.آ. کاشلنکو، پروفیسور ای.پ. پتروشفسکی، پوفسور م.س. ایوانف، ل.ک. بلوی، ۱۳۵۹، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، تهران، پویش.

لباف خانیکی، رجبعلی و بختیاری شهری، م، ۱۳۸۳، گزارش فصل پنجم کاوش‌های باستان‌شناسی شادیاخ، پاییز ۱۳۸۳، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی (منتشر نشده).

لسترنج، گای، ۱۳۸۳، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.

لشکری، آرش، صادقی‌راد، مسعود، جوادی‌نیا، زهرا، ۱۳۹۵، کاوش نجات‌بخشی رَیج - حوضهٔ آبگیر سد کنگیر (ایوان-ایلام)، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۵۷۰-۵۷۷.

لشکری، آرش، ۱۳۹۵، گزارش کاوش باستان‌شناختی محوطهٔ باستانی رَیج، از مجموعه پژوهش‌های نجات‌بخشی محوطه‌های باستانی حوضهٔ آبگیر سد کنگیر (زنه-ایوان-ایلام)، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی. لک‌پور، سیمین، ۱۳۸۵، کاوش شهر تاریخی حریره (جزیرهٔ کیش)، ۱۳۸۵-۱۳۸۴، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی.

لین‌پل، استانلی، بارتولد، و. و، ادهم، خلیل و سلیمان، احمد سعید، ۱۳۷۵، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان حکومتگر، ترجمهٔ صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، جلد ۱-۲

محمدآبادی باویل، ۱۳۵۷، ظرائف و طرائف یا مضاف و منسوب‌های شهرهای ایران، تبریز، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

مرادی، یوسف، ۱۳۸۶، تخت سلیمان پس از آباقاخان، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، جلد چهارم، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۱۹۵-۱۷۹.

مرتضایی، محمد، ۱۳۸۳، گزارش مقدماتی نخستین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطهٔ جرجان، گزارش‌های باستان‌شناسی ۳، تهران، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، ۱۵۵-۱۸۸.

مظاهری، علی، ۱۳۴۸، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، ترجمهٔ مرتضی راوندی، تهران، نشر سپهر و فرانکلین. معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.

تولید و تجارت شیشه در جهان اسلام ♦ ۴۰۹

- مفیدی نصرآبادی، بهزاد، ۱۳۹۳، مطالعات لایه‌نگاری در تپه باستانی ده نو (خوزستان)، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱، بهار و تابستان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۸۹-۱۸.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- موسوی، محمود، ۱۳۷۶، کاوش باستان‌شناسی در شهر تاریخی حریره، جزیره کیش، گزارش های باستان‌شناسی ۱، تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور.
- مهندسان مشاور شهر و خانه، وزارت راه و شهرسازی و شهرداری هفشجان، طرح توسعه و عمران (جامع) و حوزه نفوذ شهر هفشجان ۱۳۹۰، تهران، وزارت راه و شهرسازی، جلد اول و دوم.
- میرزایی، آریتا، مفیدی نصرآبادی، بهزاد، مطالعات لایه‌نگاری در تپه باستانی ده‌نو (خوزستان)، مطالعات باستان‌شناسی، شماره ۱، دوره پنجم، بهار و تابستان، تهران، دانشگاه تهران، ۸۹-۱۰۸.
- ناصرخسرو، ۱۳۵۰، سفرنامه
- نقشینه، امیرصادق، ۱۳۹۳، گزارش مقدماتی چهارمین فصل کاوش در تپه علی یورد، صائین قلعه، زنجان، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی.
- نوروزی، علی اصغر، ۱۳۸۹، گزارش نخستین فصل کاوش در محوطه رباط چشمه استان چهار محال و بختیاری، مرکز اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی.
- وایت هاوس، دیوید و کردوانی، پرویز، ۱۳۴۵، گزارش حفاریات سیراف، گنجینه اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی کشور (منتشر نشده).
- هاردی-گیلبر، ۱۳۷۶، سهمی در تحلیل بافت شهری شوش از قرن نهم به بعد، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایده اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۲۵۹-۲۷۷.
- یزدانی، افشین، ۱۳۹۰، تعیین عرصه و حریم محوطه باستانی مادآباد به‌همراه کاوش نجات‌بخشی در محل تداخل با محور بولوار ۶۰ متری شهر مرودشت، گنجینه اسناد و مدارک پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- یزدانی، افشین، ۱۳۹۱، کاوش نجات‌بخشی به‌همراه تعیین عرصه و حریم محوطه باستانی مادآباد مرودشت، فارس، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- یعقوبی، احمد بن ابی، ۱۳۸۷، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ب) غیرفارسی

- Al-Bashaireh, Khaled. 2016, Production Technology of Glass bracelets From The West cemetery of Umm el-Jimal IN northeastern Jordan, *Mediterranean Archaeology and Archaeometry*, Vol. 16, No 3, 17-34.
- Alizadeh, Abbas, Ahmadzadeh, Loghman, Omidfar, Mehdi. 2014, *Ancient Settlement Patterns and Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran*,

- Excavations at Tall-e Geser and Regional Survey in the Ram Hormuz Area*, Chicago, Oriental Institute Publications 140.
- Arakelian, B., N. 1969, The glass of Ancient Armenia, *The Archaeological Monuments and Specimens of Armenia* 3, Yerevan.
- Boucharlat, R. and J. F. Salles .1981, *The History and Archaeology of the Gulf from the 5th Century B. C. to the 7th Century A. D. A Review of the Evidence*. Proceedings of the Seminar for Arab Studies, 65-94.
- Boulogne Stéphanie & Henderson Julian, 2009, Indian Glass in the Middle East? Medieval and Ottoman Glass Bangles from Central Jordan, *Journal of Glass Studies*, 59, New York, Corning Museum of Glass.
- Boulogne, Stéphanie & Hardy-Guilbert, Claire, 2010, Glass bangles of al-Shihr, Hadramawt (fourteenth-nineteenth centuries), a corpus of new data for the understanding of glass bangle manufacture in Yemen Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, Vol. 40, 135-148.
- Çağlar, Filiz Tütüncü, 2017, From Raqqa with Love, The Raqqa Excavations by the Ottoman Imperial Museum (1905-06 and 1908), University of Victoria.
- Carter, Elizabeth, 1971, *Elam in the Second Millennium B.C., The Archaeological Evidence*, Chicago (Dissertation).
- Chittick, H. Neville & Rotberg, Robert, I., 1975, Introduction, In *East Africa and the Orient*, edited by H. Neville Chittick and Robert, I. Rotberg, New York, Africana Publishing Company, 1-14.
- Curtin, Philip D., 1984, *Cross-Cultural Trade in World History*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Dikshit, Moreshwar G., 1969, *History of Indian Glass*, Bombay, University of Bombay.
- Excavation at Samarra, 1936-1939 (Arabic title, Hafriyat Samarra, 1936-1939). 1940, Part 2, Objects, Baghdad, Iraq, Directorate of Antiquities.
- Fehervari, G., 1976, Selected small finds from Qobeyra, Firouz Bagherzadeh(ed), proceeding of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1975, Tehran, Iranian Centre for Archaeological Research.
- Ghirshman, 1938, Les fouille de Chapour (Iran),(deuxieme campagne decembre 1936-avril 1937), *Revue des arts asiatiques* 12, 12-19.
- Grabar, Oleg, 1970, Three Seasons of Excavations at Qasr al-Hayr Sharqi, *Ars Orientalis*, Vol. 8, 62-85.
- Grabar, Oleg, Holod, Renata, Knustad, James & Trousdale, William, 1978, *City in the Desert, Qasr Al-Hayr East*, Harvard University, Center for Middle Eastern studies, University of Chicago, Oriental Institute.
- Gorin-Rosen, Y., 2000, The ancient glass industry in Israel, Summary of the finds and new

- Discoveries, 33, Travaux de la Maison de l'Orient mediterraneen, 49-63.
- Goitein, S., D., 1967, *A Mediterranean Society*, Vol. 1, Economic Foundations, Berkely, University of California Press.
- Goitein, S., D., 1973, *Letters of Medieval Jewish Traders*, Translated from Arabic, Princeton, Princeton University Press.
- Hardy-Guilbert, Claire, 1984, *Les Niveaux islamiques du secteur Apadana, Ville royale Suse 1976-1978*. DAFI 14, 121-209.
- Hardy-Guilbert Claire, 2002, *Al-Shihr, un port d'Arabie face à l'Afrique*, Journal des Africanistes, 72, 39-53.
- Harding, G.Lankester, 1964, *Archaeology in the Aden Protectorates*, London, Her Majesty's Stationery Office.
- Henderson, Julian, 2013, *Ancient Glass, An Interdisciplinary Exploration*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Horton, M., C., Brown, H., M., & Oddy, W., A., 1986, *The Mtambwe Hoard, Azania 21*, 115-123.
- Huff, D, 1977, *Takht-i Suleiman. Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen im Jahre 1976*, Archäologische Mitteilungen aus Iran, N.F, 10, 211-230.
- Islamische Kunst Verbundene Schätze*, 1986, Berlin, Staatliche Museen Preubischer Kulturbesitz.
- Janpoladian , H., M., 1974, *The Medieval Glassware of Devin , The Archaeological Monuments and Specimens of Armenia 7 Yerevan*.
- Janpoladian H., M., & Kalantarian, A., A., 1988, *Trade Relations of Medieval Armenia in the VIth-XIIIth Centuries(According to Glasswork Data). The Archaeological Monuments and Specimens of Armenia 14 Yerevan*.
- Keall, Edward J., 1989, *BĪŠĀPŪR*, Encyclopaedia Iranica, Vol. IV, Fasc. 3, 287-289.
- Khakzad, Sorna, 2012, *Siraf Archeological Report Sasanika Archaeology 5*
- Kroger, J., 1995, *Nishapur; glass at the early Islamic period*, New york, The Metropolitan Museum of Art.
- Kervran, Monique, 1977, *Les Niveaux islamiques du secteur Est de l'Apadana, II, Le Material ceramique*. DAFI 7, pp. 75-161.
- Kiani, M., Y., *The Islamic City of Gurgan*, AMI, suppl. Vol.II, Berlin.
- Kitson-Mimmack, Joy Joan, 1988, *The Glass Beakers of the Eleventh Century Serce Liman Shipwerk, A preliminary Study*, M.A. thesis, Texas A & M, university Graduate College.
- Kordmahini, Helen A., *The glass in Kiani, M., Y., The Islamic City of Gurgan*, AMI, suppl. Vol.II, Berlin
- Labrousse, Audran & Boucharlat, Remy, 1972, *La Fouille du Palais de Chaour a Suse en 1970 et 1971*, DAFI 2, 61-167.

- Lane, Arthur & Serjeant, R. B., 1948, Pottery and Glass Fragments from the Aden Littorl, with Historical Notes, Journal of the Royal Asiatic Society, volume for 1984.
- Lamm, C., J., 1928, Das Glas von Samarra. Forschungen zur Islamischen Kunst, 2. Berlin.
- Morgan, P., and Leatherby J., 1987, Excavated Ceramics from Sirjan. In Syria and Iran, Three Studies in Medieval Ceramics, edited by James Allan and Caroline Roberts, pp. 23-172. Oxford Studies in Islamic Art, 4. Oxford.
- Meyer, Carol., 1992, Glass from Quseir al-Qadim and the Indian ocean trade , Chicago, the oriental institute of the university of Chicago , No. 53 .
- Monod, Theodore, 1978, Sur an site a bracelets de verre des environs d'Aden', Raydan1, 111-124.
- Naumann, R., Huff, D. & Schnyder, R. 1975, Takht-i Suleiman. Bericht über die Ausgrabungen 1965-1973, Archäologischer Anzeiger, 109-204.
- Naumann, Rudolf & Naumann, Elizabeth, 1976, Takht-i Suleiman, Ausgrabungen des Deutschen Archäologischen Instituts in Iran, Ausstellungskataloge der prahistorischen Staatssammlung, 3, Munich.
- Northedge, Alistair, Bamber, Andrina & Roaf, Michael, 1988, Excavations at 'Ana, Warminster, England , Aris & Phillips Ltd.
- Osten, H. H. Von Der & Naumann, R, 1961, Takht-I Suleiman, Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen, 1959, Berlin.
- Pinder-Wilson, R., H., & Scanlon, George T, 1973, Glass finds from Fustat, 1964-1971, Journal of Glass Studies, 15, New York, Corning Museum of Glass, 12-30.
- Pinder-Wilson, R., H., & Scanlon, George T, 1987, Glass finds from Fustat, 1972-1980, Journal of Glass Studies, 29, New York, Corning Museum of Glass, 60-71.
- Priestman, Seth M.N, 2005, Settlement & ceramics in Southern Iran, An analysis of the Sasanian & Islamic periods in the Williamson collection, Durham theses, Durham University. Available at Durham E-Theses Online, <http://etheses.dur.ac.uk/2745/>.
- Rice, D., S., 1952, Studies in Medieval Harran I', Anatolian Studies 2, 36-84.
- Rosen-Ayalon, Myriam, 1972, Niveaux islamiques de la Ville Royale, DAFI 2, 169-202
- Salam-Liebich, Hayat, 1978, Glass, In the City of Desert Qasr al-Hayr East, by Oleg Grabar et al., Harvard Middle Monographs 23-24. Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press, 138-147.
- Sankalia, H., D., 1977, Aspects of Indian History and Archaology, Dehli, Indian Society for Prehistoric and Quaternary Studies.

- Sato, Tsugitaka, 2006, Slave Traders and Karimi Merchants during the Mamluk Period, A Comparative Study, *Mamluk Studies Review*, Vol. 10, No.1, 151-156.
- Schnyder, R., 1975. Keramik und Glasfunde vom Takht-i Suleiman, 1959-1968 in Naumann, D., Huff and Schnyder, R., *Takht-i Suleiman, Bericht über die Ausgrabungen 1965-1973*, *Archäologischer Anzeiger* 90, 109-204, Schnyder contribution, 180-196.
- Spear, Maud, 1992, Islamic glass bracelets of Palestine, Preliminary findings, vol.34, *Journal of Glass Studies*, New York, The Corning Museum of Glass, 44-62.
- Stein, S.A., 1937, *Archaeological Reconnaissances in North Western India And South Eastern Iran*,
- Steve, M. J., 1968, *Fragmenta Elamica*, Or 37, 290-307.
- Steve, M. J., 1987, *Nouveaux Mélanges Epigraphiques. Inscriptions Royales de Suse et de la susiane*, MDP 53, Nice, Editions Serre.
- Swan, CM; Rehren, T; Lankton, J; Gratuze, B; Brill, RH; (2017) Compositional observations for Islamic Glass from Sirāf, Iran, in the Corning Museum of Glass collection. *Journal of Archaeological Science, Reports*, 16, 102-116.
- Sykes, Percy Molesworth, 1902, *Ten thousand miles in Persia, or, Eight years in Iran*, London.
- Tait, H., 1991, *Five Thousand Years of Glass*, London, The Trustees of the British Museum.
- Wang, Helen & Perkins John (ed), 2008, *Handbook to the Collections of Sir Aurel Stein in the UK*, London, The Trustees of the British Museum
- Whitcomb, Donald.S. 1983, *Islamic Glass from AL-Qadim, Egypt*, *Journal of Glass Studies*, 25, New York, Corning Museum of Glass.
- Whitcomb, Donald.S. 1985, *Before the roses and nightingales, excavation at Qasr-i-Abu Nasr, Old shiraz*, New York, The Metropolitan Museum of Art.
- Whitcomb, Donald.S. 1988, *Islamic Archaeology in Aden and the Hadhramaut, Araby the Blest*, *Studies in Arabian Archaeology*. D. T. Potts, ed. Copenhagen, Carsten Niebuhr Institute 7, 176-263.
- Whitehouse, D., 1968, *Excavation of Siraf, Iran*, vol, 6, London, The British Institute of Persian Studies.
- Whitehouse, D., 1975, *The decline of Siraf*, Firouz Bagherzadeh(ed), proceeding of the IIIed Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1974, Tehran, Iranian Centre for Archaeological Research, 267-268.
- Williamson, Andrew, 1987, *Regional Distribution of Medieval Persian Pottery in the Light of Recent Investigations. In Syria and Iran, Three Studies in*

Medieval Ceramics, edited by James Allan and Caroline Roberts, pp. 11-22. Oxford Studies in Islamic Art, 4. Oxford.

تارنما

-fa.wikishia.net/view/يمن

<https://lsa.umich.edu/kelsey/research/past-field-projects/qasr-al-hayr-syria.htm>

[http:// www.britishmuseum.org/ research/projects/british_ museum_ siraf_ project.aspx](http://www.britishmuseum.org/research/projects/british_museum_siraf_project.aspx)

[pakistaninfo.com/index.php/fa/life.../136-2017-03-19-20-14-43\)](http://pakistaninfo.com/index.php/fa/life.../136-2017-03-19-20-14-43)

The free encyclopedia, Wikipedia, History of Syria-

Wikipedia/Bangle

قلعه، مسجد و حسینیه گوه‌ران بشکرد

(معرفی مجموعه‌ای از دوران اسلامی متأخر)

سمیه پودات

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی

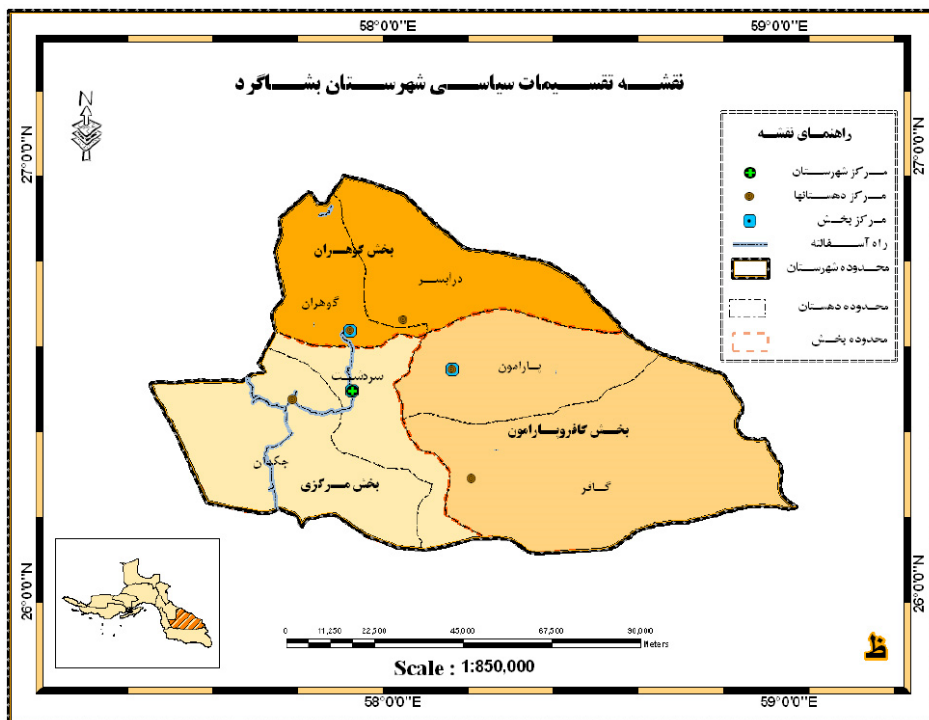
چکیده

قلعه گوه‌ران به‌عنوان یکی از آثار تاریخی بارز و مهم‌ترین سازه معماری شهرستان بشکرد مورد توجه است که طی قرون متأخر اسلامی نقش مهم حاکمیتی و نظامی آن منطقه را در برقراری نظم و امنیت بر عهده داشته است. با توجه به وسعت قلعه و وظیفه حاکم در ایجاد امنیت اهالی، شاید در مواقع ناامنی و حمله راهزنان و گروه‌های شورشی مناطق اطراف، اهالی به آنجا پناه می‌بردند و بدین ترتیب، برای سکونت نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. بررسی میدانی اثر برای مستندنگاری و ثبت آن در فهرست آثار ملی کشور، نمونه‌برداری و مطالعه سفال‌های نمونه‌برداری شده از سطح قلعه، برداشت نقشه و نماهای قلعه، مطالعات کتابخانه‌ای و جست‌وجو در میان کتب تاریخی، جغرافیای تاریخی و سفرنامه‌ها برای یافتن نشانه‌هایی از گوه‌ران و قلعه آن، روش‌های انجام پژوهش بر روی این اثر بوده است. تاریخ موثق و دقیقی از ساخت قلعه و احداث اولیه آن در دست نیست. مهم‌ترین سفرنامه‌ای که از قلعه گوه‌ران نام برده است، سفرنامه فلویر است با نام بلوچستان ناشناخته؛ در این سفرنامه، فلویر به‌عنوان شاهد عینی دوران استفاده از قلعه، توصیف نسبتاً دقیقی از آن ارائه داده است. این نوشتار سعی در معرفی این اثر شاخص به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار تاریخی بشکرد دارد.

واژه‌های کلیدی: بشکرد، گوه‌ران، قلعه، مسجد، حسینیه، دوران اسلامی متأخر.

پیشگفتار

بخش گوهران به مرکزیت شهر گوهران، بین طول جغرافیایی $30^{\circ} 57'$ تا $58^{\circ} 58'$ و عرض جغرافیایی $34^{\circ} 26'$ تا $15^{\circ} 27'$ قرار گرفته است. این دهستان از شمال و شرق به منوجان و قلعه گنج در استان کرمان، از جنوب شرقی به دهستان پارمون (بخش گافر و پارمون شهرستان بشکرد)، از جنوب غربی به دهستان سردشت (بخش مرکزی شهرستان بشکرد) و از غرب به شهرستان میناب محدود است. این دهستان 2302 کیلومتر مربع وسعت دارد (ر.ک. شکل ۱ و ۲).



شکل ۱. نقشه تقسیمات سیاسی شهرستان بشکرد و موقعیت دهستان گوهران.

در بشکرد به دلیل تغییر شدید دمای فصول، کمبود زمین هموار جهت سکونت دائم و کشاورزی و به تبع آن زندگی نیمه کوچ نشینی - که تا همین دهه‌های اخیر در منطقه در جریان بوده است - شاهد ساختارهای معماری ثابت و بادوام از گذشته‌های دور نیستیم. محدود ساختارهایی که باقی مانده‌اند، مربوط به زیارتگاه‌هاست و بسیار کمتر از آن سازه‌های دفاعی. در واقع، چشمگیرترین سازه معماری شناخته‌شده در سراسر منطقه بشکرد، قلعه گوهران است که البته در سفرنامه‌ها، کتب تاریخی و

قلعه، مسجد و حسینیه گوهران بشکرد ♦ ۴۱۷

جغرافیای تاریخی چندان از آن نام برده نشده است؛ ظاهراً به دلیل کوهستانی و صعب‌العبور بودن منطقه کمتر کسی به آن وارد شده و یا از آن عبور کرده است. تنها در سفرنامه ارنست فلورین توصیف دقیقی از آن می‌خوانیم؛ این‌طور که از توصیف فلورین پیداست، قلعه گوهران در آن هنگام، آخرین روزهای آبادانی خود را می‌گذرانده و حاکم قلعه از رقبای خود شکست‌خورده بوده است؛ حاکمی که در آن زمان -مقارن با پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار- در این قلعه حکومت می‌کرده، سیف‌الله خان بوده است.



شکل ۲. موقعیت جغرافیایی مجموعه گوهران [و بشکرد] در میان حوزه فرهنگی جنوب شرق.

ارنست فلورین که حدود ۱۳۶ سال پیش از این قلعه بازدید کرده است، در توصیف آن چنین می‌نویسد: قلعه وسیع اما نیمه مخروبه انگوهران که دو بیست نفر را به راحتی در خود جا می‌دهد و در هنگام جنگ چهارصد نفر را، روی رأس زبانه باریک زمینی مسطح یا صخره‌ای قرار گرفته که با به هم پیوستن دو بستر رود از دو سوی آن، شکل گرفته است. تپه‌ای که قلعه بر روی آن قرار دارد، حدود ۳۶۰ فوت ارتفاع دارد، از کنگلومرای ریگ و خاک شکل گرفته، کاملاً راست و منظم نیست و فقط از سمت شمال غربی قابل دسترسی است. نزدیک رأس آن تنها ورودی و تنها چاه آب آن قرار دارند. مسیر صعود معمول آن، باریک، پرپیچ‌وخم و بسیار شیب‌دار است و به سختی با آوار پله‌های مصنوعی که اکنون آن را قابل عبور می‌کنند، پوشیده می‌شود. دیوارها بلند و بسیار حجیم هستند. از پایه حدود هفت فوت ارتفاع دارند و با تخته‌سنگ‌های بزرگ گردشده ساخته شده‌اند و روی آنها با گل مقاوم و چسبناک پوشانده شده است.

اقامتگاه‌ها و برج و باروهای اصلی در طول قلعه که بیشتر در مرکز تا نزدیک رأس آن قرار دارند، نسبتاً مرمت‌شده‌اند. پشت برج، حیاط اصلی است که هیچ‌کس جز سربازان اجازه دسترسی به آنجا را ندارد. دیوار برای (نگهبانی و نشانه‌گیری) مردان تفنگ‌دار (تفنگ‌های فتیله‌ای) سوراخ شده است و در امتداد دیوارها سکوهایی، برای ایستادن تیراندازان روی آن، به روش معمول این منطقه ساخته شده است؛ نوعی دیوار ضخیم داخلی، حدود هشت فوت پایین‌تر از دیوار اصلی. بیرون دیوار شمالی، یک خندق خشک با حدود ۲۵ فوت عمق و ۲۰ فوت عرض هست که مستقیماً به موازات این شبه‌جزیره کنده‌شده و فقط یک مسیر باریک بین دو انتهای خندق و صخره باقی گذاشته‌اند. در هر دو حیاط که توسط برج اصلی مراقبت می‌شود، بقایای ردیف‌های منظمی از کپرهای حصیری دیده می‌شود که محل اسکان سربازان بوده است.

غذای قلعه دورتادور قلعه وجود دارد، در نخلستان‌های وسیعی که تمام دره را پر کرده‌اند و در نقاط مرتفعی که گندم، ذرت، انار و غیره در آنها رشد می‌کنند. چاه آب که نزدیک ورودی است، سابقاً به بستر رودخانه می‌رسید. در محاصره فتح قلعه مسدود شده است و این تنها تخریب کوچک تأثیرگذاری است که آنها مرتکب شده‌اند و به دیوارهای مستحکم، آسیب اندکی توانسته‌اند وارد کنند.

قلعه به طرز ناشیانه‌ای مثلثی شکل است، در مرکز، حدود یک‌صد و هشتاد یارد طول و شصت یارد عرض دارد. در پای نمای شمال غربی، دو سازه است که سابقاً به‌عنوان مسجد استفاده می‌شده‌اند که در حملات کوچک، پوشش خوبی ایجاد می‌کرده‌اند.

چنین بود دژ غیرقابل تسخیر سیف‌الله خان پیر تندخو که فقط بعد از یک محاصره سالانه به‌جامانده و اکنون اندکی تخریب‌شده است و خانواده و هوادارانش می‌بایست صبورانه منتظر باشند و با کشاورزی و رمه‌هایشان ثروتی بیندوزند، او دوباره حکومت خواهد کرد و از مرکز، کل منطقه را در کنترل خواهد گرفت (Floyer, 1882: 206-208).

مجموعه گوه‌ران در بهار ۱۳۸۵ توسط نگارنده بررسی و مستندنگاری شد و در ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۸۶ با شماره ۱۷۳۶۶ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید.

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخی گوه‌ران - که شامل قلعه، مسجد و حسینیه است - در موقعیت جغرافیایی طول شرقی ۱۵-۵۳-۵۷ و عرض شمالی ۱۰-۳۶-۲۶ و در ارتفاع تقریبی ۹۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. مجموعه تاریخی گوه‌ران در فاصله تقریبی ۵۰۰ متری غرب روستای گوه‌ران واقع شده است. از این

قلعه، مسجد و حسینیه گوهران بشکرد ۴۱۹

مجموعه، قلعه و حسینیه روی تپه‌ای به ارتفاع تقریباً ۷۰ متر قرار دارند که دو طرف آنها (اضلاع شرقی و غربی) مشرف به دره است که در ضلع جنوبی تپه/قلعه به رودخانه اشکان/گوهران می‌رسند. مسجد گوهران هم در دره جنوبی قلعه گوهران، روی تپه‌ای به ارتفاع تقریبی ۱۰ متر در کنار رودخانه قرار دارد. فاصله تقریبی قلعه تا حسینیه ۱۰۰ متر و فاصله قلعه از مسجد حدود ۲۰۰ متر است (ر.ک. تصویر ۱).



تصویر ۱. موقعیت قلعه، حسینیه و مسجد نسبت به شهر گوهران (تصویر هوایی برگرفته از Google earth).

موقعیت و وضعیت فعلی قلعه

ارتفاع تقریبی تپه‌ای که قلعه بر روی آن قرار دارد، ۷۰ متر است. این قلعه به ابعاد ۴۵ × ۱۵۰ متر در موقعیتی کاملاً استراتژیکی قرار دارد؛ به طوری که در سه طرف آن یعنی اضلاع شمال و جنوب و شرق رودخانه جاری است و با خندقی که در ضلع غربی آن حفر شده است، کاربرد نظامی آن روشن است (ر.ک. تصویر ۱). در ساخت آن از مصالح بومی استفاده شده است: سنگ‌های کوه‌های اطراف، چوب و خشت؛ چنانکه مردم منطقه گویند این خشت‌ها را در روستای پاهتک ساخته و سپس با ردیفی از افراد که از پاهتک تا گوهران صف بسته بودند، دست‌به‌دست تا محل قلعه منتقل کرده‌اند. در گوشه جنوب شرقی قلعه، چاهی عمیق تا بستر رودخانه [این‌طور که از توصیف اهالی پیداست] - به‌منظور تأمین آب آشامیدنی، حفر شده است. برج‌های دیده‌بانی قلعه در اضلاع شرقی و غربی هستند و روزنه‌های دیده‌بانی و تیرکش‌ها در ضلع شمالی. در ضلع شمالی همچنین تعدادی اتاق - شاید مسکونی - بوده است. در مرکز قلعه، فضایی کاملاً تخریب‌شده به‌صورت تلی از آوار خشت و کاهگل و

چوب مشاهده می‌شود و سالم‌ترین بخش قابل تشخیص این فضا، پلکانی است که شاید جهت صعود به پشت‌بام و دیده‌بانی در نظر گرفته شده است. ورودی‌های قلعه در اضلاع شرقی و شمال شرقی قلعه هستند که در اثر آوار و ریزش دیوارها مسدود شده‌اند (ن.ک. تصویر ۲).

از مهم‌ترین ویژگی‌های قلعه می‌توان به استفاده از مصالح بوم‌آورد و محلی در ساخت آن، ساخت‌وساز حساب‌شده و دقیق آن با بهره‌گیری از وضعیت راهبردی طبیعی تپه (در سه طرف آن، رودخانه جاری است)، حفر خندقی در ضلع غربی آن، توجه به نیازهای افراد در مدت محاصره طولانی (حفر چاه عمیق تا بستر رودخانه در ضلع جنوب شرقی آن)، تسلط به روستا و دره‌های اطراف و جاده‌های منتهی به آن اشاره کرد.

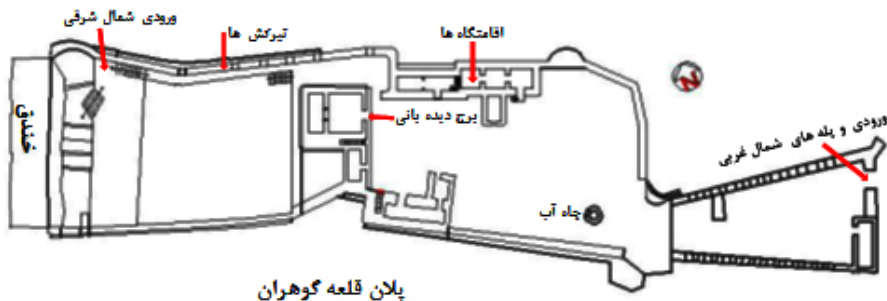


تصویر ۲. ۱: نمای کلی قلعه-دید از شمال شرقی، ۲: خندق ضلع غربی قلعه، ۳: ورودی ضلع شمالی با شیب تند صعب‌العبور تپه، ۴: تیرکش‌های ضلع شمالی، ۵: مرکز فرماندهی یا برج دیده‌بانی مرکز قلعه، ۶: اتاق‌های ضلع شمالی، ۷: برج شمال شرقی، ۸: ورودی و پله‌های شمال شرقی، ۹: چاه آب گوشه جنوب شرقی حیاط.

تمامی دیوارهای دور قلعه فروریخته و تنها در ضلع شمالی حداکثر تا ارتفاع ۱۵۰ سانتی‌متری باقی مانده‌اند. خندق ضلع غربی قلعه در اثر آوار دیوار و برج همان ضلع، پر شده است. ورودی‌های قلعه در اضلاع شمال شرقی و شرقی در اثر ریزش آوار دیوارها و ریزش کوه مسدود شده و پله‌های

قلعه، مسجد و حسینیه گوهران بشکرد ۴۲۱

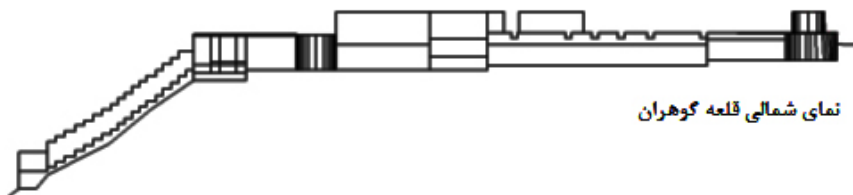
منتهی به آنها کاملاً فرو ریخته و از بین رفته است. چاه آب ضلع جنوبی نیز از رسوب انباشته شده است. شسته شدن بخش‌های داخلی قلعه که از خشت هستند در اثر بارندگی‌های شدید منطقه، کوهستانی بودن منطقه و تغییر شدید دمای هوا در طول شبانه‌روز و ترک خوردن و شکستن سنگ‌ها، بارش‌های سیل‌آسا و بادهای تند و شدید در منطقه -که در ارتفاعات شدت می‌گیرد، باعث ریزش هر چه بیشتر قلعه می‌شود.



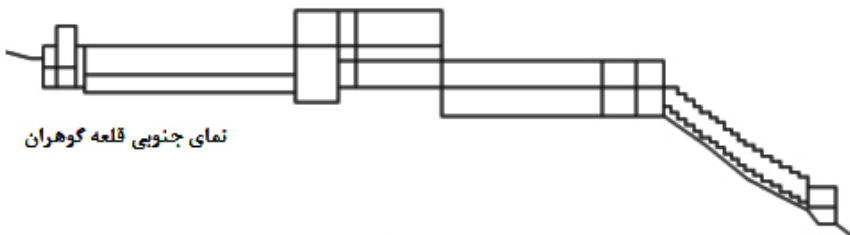
شکل ۳. پلان و برش قلعه گوهران (بدون مقیاس).



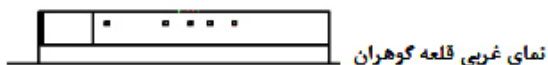
تصویر ۳. تصویر و طرح نمونه سفال‌های سطحی قلعه گوهران.



نمای شمالی قلعه گوهران



نمای جنوبی قلعه گوهران



نمای غربی قلعه گوهران

شکل ۴. نماهای قلعه گوهران (بدون مقیاس).

جدول ۱. مشخصات نمونه سفالهای سطحی قلعه گوهران (تصویر و طرح در تصویر ۳).

شماره	مشخصات
۱	لبه ظرف به رنگ خمیره قهوه‌ای روشن - قطر ۱۴ CM - کیفیت ساخت متوسط - شاموت شن و گیاهی - ورز نسبتاً کافی - حرارت پخت کافی - چرخ ساز - پوشش گلی غلیظ قهوه‌ای پررنگ بر سطح درونی و بیرونی - نقش هندسی به صورت تزئین کننده زیر پوشش گلی بر سطح بیرونی
۲	لبه ظرف به رنگ خمیره نارنجی روشن - به قطر ۱۶-۱۴ CM - کیفیت ساخت متوسط - شاموت شن و گیاهی - ورز کافی - حرارت پخت کافی - دست ساز؟ - پوشش گلی رقیق نارنجی بر سطح درونی - نقش هندسی به صورت دوایر فرورفته قالبی بر زیر لبه سطح بیرونی
۳	لبه ظرف به رنگ خمیره نخودی مایل به قهوه‌ای روشن - به قطر ۸-۹ CM - کیفیت ساخت نسبتاً ظریف - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ ساز - پوشش گلی رقیق نخودی بر سطح درونی و بیرونی - فاقد تزئینات
۴	لبه ظرف به رنگ خمیره نخودی مایل به قهوه‌ای - به قطر ۸ CM - کیفیت ساخت نسبتاً ظریف - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ ساز - پوشش گلی رقیق نخودی بر سطح درونی و بیرونی - فاقد تزئینات
۵	بدنه ظرف به رنگ خمیره قرمز - کیفیت ساخت نسبتاً خشن - کیفیت ساخت متوسط - شاموت شن و گیاهی - ورز نسبتاً کافی - حرارت پخت ناکافی - چرخ ساز - تزئین هندسی به صورت ایجاد فرورفتگی با فشار روی نوار برجسته بر سطح بیرونی

قلعه، مسجد و حسینیه گوه‌ران بشکرد ۴۲۳

۶	بدنه ظرف به رنگ خمیره قرمز روشن - کیفیت ساخت نسبتاً خشن - شاموت شن و ماسه - ورز نسبتاً کافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی رقیق قرمز بر سطح درونی و غلیظ سیاه‌رنگ بر سطح بیرونی - تزئین هندسی به‌صورت کنده زیر پوشش گلی بر بیرونی
۷	بدنه ظرف به رنگ خمیره نارنجی روشن - کیفیت ساخت ظریف - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی غلیظ نخودی بر سطح بیرونی - تزئین هندسی به‌صورت کنده بر سطح بیرونی
۸	بدنه ظرف به رنگ خمیره آجری - کیفیت ساخت متوسط - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - تزئین هندسی به‌صورت کنده بر سطح بیرونی
۹	بدنه ظرف به رنگ خمیره نارنجی - کیفیت ساخت متوسط - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی رقیق نخودی بر سطح بیرونی - تزئین هندسی به‌صورت کنده بر سطح بیرونی
۱۰	کف ظرف به رنگ خمیره قهوه‌ای - به قطر ۱۰-۱۲ cm - کیفیت ساخت متوسط - شاموت شن و گیاهی - ورز نسبتاً کافی - حرارت پخت ناکافی - دست‌ساز؟ - پوشش گلی غلیظ قهوه‌ای صیقلی بر سطح درونی و پوشش گلی غلیظ قهوه‌ای پررنگ صیقلی بر سطح بیرونی - تزئین به‌صورت نقاشی سیاه‌رنگ هندسی بر سطح درونی
۱۱	کف ظرف به رنگ خمیره نارنجی - به قطر ۱۴ cm - کیفیت ساخت متوسط - شاموت شن و گیاهی - ورز نسبتاً کافی - حرارت پخت نسبتاً کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی رقیق قهوه‌ای نسبتاً صیقلی بر سطح درونی - اثر خراش‌های متقاطع بر کف سطح بیرونی دیده می‌شود که شاید نوعی تزئین بوده باشد؟
۱۲	کف ظرف به رنگ خمیره قهوه‌ای روشن - به قطر ۱۱ cm - کیفیت ساخت متوسط - شاموت پودر شن - ورز کافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی رقیق نخودی بر سطح درونی و رقیق قهوه‌ای روشن بر سطح بیرونی - فاقد تزئین
۱۳	کف ظرف به رنگ خمیره قرمز مایل به قهوه‌ای - به قطر ۱۲ cm - کیفیت ساخت خشن - شاموت پودر شن - ورز ناکافی - حرارت پخت کافی - چرخ‌ساز - پوشش گلی رقیق قهوه‌ای بر سطح بیرونی - فاقد تزئین

موقعیت و وضعیت فعلی حسینیه

حسینیه گوه‌ران نیز مثل مسجد و قلعه آن از سنگ‌های ورقه‌ای کوه‌های منطقه و بدون ملات با روش چفت و بست در گوشه‌ها و به ابعاد $۴/۵۰ \times ۱۳/۶۰ \times ۱۵$ متر ساخته شده بود. در سقف آن از چوب چَندَل/صَندَل، حصیر نی‌ای و تنه نخل استفاده شده و سقف در وسط به شکل شیروانی اجرا شده بود. کف آن که ظاهراً ابتدا مثل مسجد از کلچ Kelach (سنگ‌ریزه‌های باریک و نوک‌تیز سیاه و قهوه‌ای‌رنگ) پوشانده شده بوده، در سالیان پیش از بازسازی و تغییر شکل کامل آن، با خاک دستی کوبیده، انباشته شده و کف آن، کف کوبیده بود. دیوارها و ستون‌های آن را با کاهگل اندود کرده و منبر پلکانی آن را نیز با سیمان پوشانده بودند. منبر در ضلع شرقی حسینیه قرار داشت که از بیرون هم به‌صورت یک برجستگی عریض و طویل پیدا بود. دو در چوبی آن، در ضلع غربی بودند که در جلوی هر دو در قبوری وجود داشت با کتیبه زندیه و قاجاریه. در چهارستون میانی حسینیه حفره‌هایی جهت

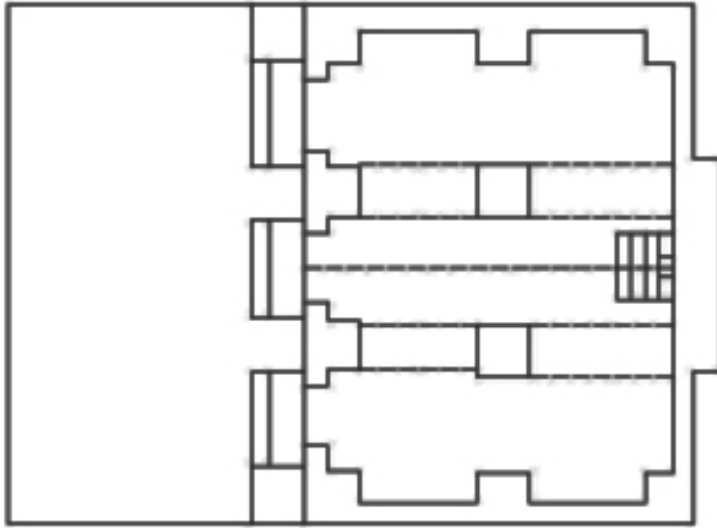
پیه‌سوز و شمعدان ایجاد شده بود. این حفره‌ها در دیوارها نیز تقریباً به‌طور قرینه اجرا شده بودند. در اضلاع شمالی، جنوبی و شرقی طاقچه‌هایی هم ساخته شده بود. حیاط حسینیّه که تنها با دو دیواره کوتاه - که در امتداد دیوارهای شمالی و جنوبی حسینیّه به سمت غرب پیش آمده بودند - مشخص می‌شد، قبوری با تاریخ زندیه و قاجاریه داشت.

از ویژگی‌های قابل توجه حسینیّه، می‌توان به معماری اصولی و دقیق و چشمگیر آن، استفاده از مصالح بوم‌آورد و محلی در ساخت آن، ساخته‌شدن در کنار مسجد و قلعه به‌صورت یک مجموعه، استمرار استفاده از آن، قدمت آن، قبور موجود در حیاط غربی حسینیّه با کتیبه‌ها و تاریخ زندیه و قاجاریه اشاره کرد.

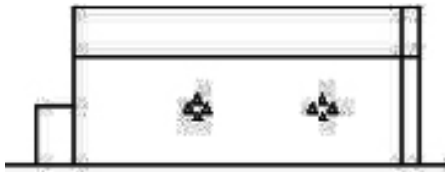
در زمان ثبت این اثر در فهرست آثار ملی یعنی سال ۱۳۸۵، بخش‌های میانی سقف حسینیّه (قسمت شیروانی آن) فروریخته بود. رفت‌وآمد چهارپایان (مثل الاغ و بز و گوسفندان) به داخل حسینیّه در نتیجه شکستن یا فقدان درها، قرار گرفتن در معرض بادها و باران‌های شدید این منطقه کوهستانی، تغییر شدید دمای هوا در مدت شبانه‌روز و خطر شکسته شدن و خرد شدن و فروریختن سنگ‌های ورقه‌ای به‌کاررفته در حسینیّه، منتهی شدن ضلع شرقی حسینیّه به دره پشت آن و ریزش مداوم تپه و در نتیجه به خطر افتادن حسینیّه و احتمال ریزش و سقوط آن، مرمت‌های ناآگاهانه و غیراصولی اهالی، شکستن و از بین رفتن کتیبه سنگ‌قبرهای اطراف و داخل حسینیّه همه از خطرات و آسیب‌های جبران‌ناپذیر بنا تا آن زمان بودند.

با وجود همه این آسیب‌ها، حسینیّه همچنان مورد استفاده بود و تعمیرات متعدد از سوی اهالی صورت گرفته بود: ۱. تعویض درها و نصب درهای جدید در دوره پهلوی اول، ۲. انباشت کف آن با خاک کوبیده که از ارتفاع داخلی بنا به میزان محسوسی کاسته بود، ۳. دادن پوشش کاه‌گلی به فضاهای داخلی حسینیّه یعنی ستون‌ها و دیوارها، ۴- اندود منبر حسینیّه با پوشش سیمانی. درنهایت در سال‌های اخیر، حسینیّه بازسازی شده و کاملاً تغییر شکل داده، ولی همچنان تقدس خود را نزد مردم حفظ کرده و قبرستان آن همچنان مورد استفاده است.

حسینیّه از زمان احداث تاکنون به‌عنوان حسینیّه مورد استفاده بوده است. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اهالی روستای گوهران به‌صورت سکونت شبانه‌روزی در این مکان - با چادرهایی که در اطراف حسینیّه برپا می‌کردند - مراسم دهه محرم را به‌طور کامل اجرا می‌کردند و اکنون تنها جهت ادای نذورات و یا انجام مراسم ختم از آن استفاده می‌شود.



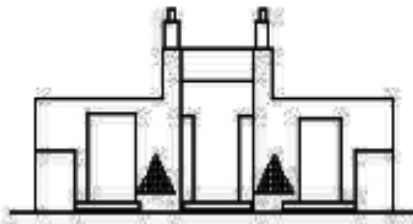
پلان حسینیه گوهران



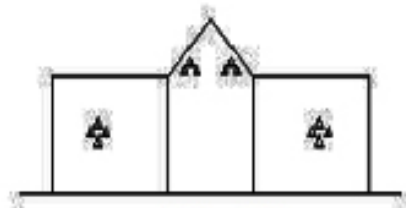
نمای جنوبی



نمای شمالی



نمای غربی



نمای شرقی

شکل ۵. مجموعه پلان و نماهای حسینیه گوهران (بدون مقیاس).



تصویر ۴. ۱: نمای کلی حسینیه-دید از جنوب غربی، ۲: نمای ضلع شمالی حسینیه، ۳: نمای ضلع شرقی، ۴: منبر، ۵: یکی از چهارستون درون حسینیه، ۶: نحوه اجرای سقف شیروانی شکل آن، ۷: محل روشن کردن شمع و عود در دو طرف ورودی، ۸: نمونه نورگیرها - همه تصاویر مربوط به پیش از بازسازی حسینیه هستند.

موقعیت و وضعیت فعلی مسجد

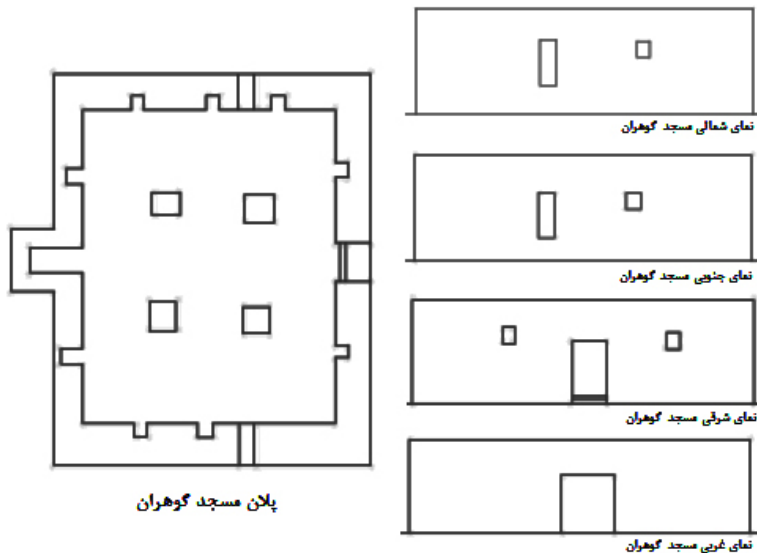
مسجد گوه‌ران از سنگ‌های ورقه‌ای کوه‌های اطراف و بدون ملات با روش چفت‌وبست در گوشه‌ها ساخته شده است. برای پوشش سقف از چوب چندل و تنه نخل و حصیر نی‌ای استفاده شده است و کف آن با سنگ‌ریزه‌های سیاه و قهوه‌ای باریک و نوک‌تیز - که در منطقه به آن کلچ Kelach می‌گویند، پوشانده شده است. ابعاد آن $۱۰/۲۰ \times ۲/۹۰ \times ۱۱/۳۰$ متر است و چهارستون حجیم در وسط دارد. در ورودی کوتاه آن به ابعاد $۱/۱۳ \times ۱/۲۶ \times ۱/۷۰$ متر در ضلع شرقی و محراب آن - که به صورت طاقی جناغی ساخته شده از سنگ‌های مستطیلی عریض و طویل است، در ضلع غربی قرار دارند. در هر یک از اضلاع چهارگانه، طاقچه‌های مستطیلی و مربعی دارد که ظاهراً در ابتدا پنجره بوده‌اند و بعدها مسدود شده و به طاقچه تبدیل شده‌اند. در دو ضلع هر یک از ستون‌ها حفره‌هایی جهت قرار دادن پیه‌سوز و شمع‌دان به منظور برقراری روشنایی ایجاد شده است. حیاط مسجد در ضلع شرقی آن است که در آن حدود ۱۵ قبر وجود دارد که ۱۲ تای آنها کتیبه و تاریخ زنده و قاجاریه دارند. دیواره‌ای کوتاه دور مسجد را محصور کرده که ورودی آن در شرق است.

قلعه، مسجد و حسینیه گوهران بشکرد ۴۲۷

از چشمگیرترین ویژگی‌های مسجد، استفاده از مصالح بوم‌آورد (سنگ‌های ورقه‌ای کوه‌های اطراف)، معماری سنگی دقیق و حساب‌شده آن (بدون ملات و با روش چفت‌وبست لاشه‌سنگ‌های ورقه‌ای در گوشه‌ها)، سنگ قبور کتیبه دار و تاریخ‌دار آن، واقع‌شدن در کنار قلعه و حسینیه به‌صورت یک مجموعه، واقع‌شدن در کنار رودخانه و استمرار استفاده از آن تاکنون را می‌توان اشاره کرد.

قرار گرفتن در دره و در کنار مسیر رودخانه فصلی سیلابی و خطر شسته شدن تپه کم ارتفاعی (کمتر از ۱۰ متر) که مسجد روی آن است، واقع‌شدن در دره جنوبی تپه‌ای که قلعه روی آن است و خطر ریزش تپه و در نتیجه دیوارهای سنگی قلعه روی آن، ریزش کامل سقف و بخشی از دیوارهای آن، ویران شدن بخش‌هایی از دیواره سنگی دور مسجد، تخریب قبور و از بین رفتن سنگ قبور و کتیبه‌های روی آنها، تخریب ورودی حیاط مسجد، بخشی از آسیب‌ها و خطرات مسجد تا سال ۱۳۸۵ بود. تا آن هنگام در مسجد به‌جز اندود مجدد کف آن و انباشت آن از سنگریزه‌های کف رودخانه (کلچ) تغییر یا تعمیر دیگری در آن به چشم نمی‌خورد.

بر اساس سنگ قبور حیاط، مسجد هم در دوره زندیه یا قاجاریه به‌عنوان مسجد ساخته شده است. در زمان مستندنگاری برای ثبت در فهرست آثار ملی، هرچند سقف و بخشی از دیوارهای آن فرو ریخته بود و برای ادای نماز از آن استفاده نمی‌شد، ولی جهت ادای نذورات اهالی روستا مورد استفاده بود. پس از مرمت آن توسط اداره کل میراث فرهنگی استان هرمزگان، رفت‌وآمد اهالی به این مکان برای زیارت اهل قبور و نماز بیشتر شده است.



شکل ۶. مجموعه پلان و نماهای مسجد گوهران (بدون مقیاس).



تصویر ۵. ۱: نمای کلی مسجد و قبور درون حیاط آن، ۲: محراب مسجد پس از مرمت، ۳: محراب مسجد پیش از مرمت، ۴: یکی از ستون‌های درون مسجد پیش از مرمت، ۵: نمونه یکی از قبور درون حیاط.

برآیند

با توجه به معماری و مصالح به‌کاررفته در این ابنیه و شباهت بسیار آنها به هم و همچنین نظر به سنگ قبور مسجد و حسینیه - که تاریخ قاجاریه بر خود دارند، می‌توان تاریخ مجموعه را بین دوران صفویه - قاجار تعیین کرد.

قلعه به‌عنوان قلعه حکومتی نظامی ساخته‌شده؛ ظاهراً به دلیل ناامنی در فاصله زمانی نامبرده و برای حفاظت از محصولات کشاورزی در برابر شیبخون نابهنگام و گاه‌وبیگاه و غارت راهزنان، نیاز به وجود حکومت مرکزی برای برقراری قانون و حفاظت ضروری بوده و اقدام به ساخت این قلعه شده است. با توجه به استفاده از مصالح مختلف در آن که نشان از استفاده‌های پیاپی از آن دارد، پیداست که تا دوره قاجاریه به‌عنوان قلعه نظامی مورد استفاده بوده و پس از آن بلااستفاده و متروک مانده است. وجود خشت در بعضی بخش‌های قلعه نشان از مرمت و تجدید آن بخش‌ها پس از احداث اولیه آن دارد. این‌طور پیداست که معماری آن در ابتدا، مثل معماری مسجد و حسینیه، تماماً از سنگ بوده است که در اثر ریزش در دوران بعد برای مرمت آنها - مثلاً دیوارها از ارتفاع ۱/۵m به بالا - از خشت

استفاده شده است و نیز اتاق‌ها و بخش‌های داخلی قلعه نیز با خشت تجدید بنا شده‌اند.

با وجود قبوری که داخل حسینیه و زیر چهارچوب ورودی‌های آن دیده می‌شدند، این احتمال می‌رود که حسینیه (منظور حسینیه موجود تا سال ۸۵ است)، جدیدتر از قبور است و بر روی قبرستان بنا شده است یا شاید تقدس حسینیه نزد اهالی تا آنجا بوده که برخی درگذشتگان را در حسینیه و جلوی ورودی‌های آن دفن می‌کردند نه در حیاط آن. احتمال اینکه حسینیه هم‌زمان با قلعه ساخته شده باشد و متعلق به دوره قبل از قاجاریه باشد، بیشتر است.

مسجد، هرچند به‌طور کلی به همان سبک و سیاق حسینیه ساخته شده و همان اسلوب در ساخت آن رعایت شده است، ولی با در نظر گرفتن سادگی آن نسبت به معماری حسینیه و سنگ قبور حیاط آن، این احتمال وجود دارد که کمی از حسینیه جدیدتر و ساختمان آن تقلیدی از ساختمان حسینیه باشد.

وجود حسینیه در ضلع غربی و مسجد در جنوب شرقی قلعه، به نوعی تنها راه‌های ممکن دسترسی به قلعه را هم دشوار کرده و در حمله به قلعه تأخیر ایجاد می‌کنند و نیز به دلیل اشغال فضاهای غربی (آن‌سوی خندق) و جنوب شرقی (دامنه پرشیب جنوبی صخره‌ای که قلعه بر آن بنا شده)، امکان محاصره آن با تعداد نفرات زیاد را کم می‌کند. این نیز می‌تواند احتمال اینکه حسینیه و پس از آن مسجد، هر دو بعد از قلعه بنا شده باشند را تقویت کند. منظور اینکه شاید ساخت این دو سازه، صرفاً جهت رفع نیازهای دینی ساکنان گوهران نبوده و احتمالاً این درایت و سیاست در ساخت آنها دخیل بوده است؛ در غیر این صورت حسینیه یا مسجد را در میانه روستا و یا دست‌کم در فاصله کمتر از روستا با دسترسی نزدیک‌تر اهالی، هم می‌توانستند بنا کنند. از دیگر سو، می‌توان این مهم را نیز مدنظر داشت که ساخت قلعه و برقراری امنیت و نظم در منطقه، تأثیری به سزا در شکل‌گیری و گسترش روستای انگوهران (گوهران امروزی) و سازه‌های مذهبی آن در طول دوران اسلامی متأخر داشته است؛ به طوری که از دیرباز این روستا را به مرکز منطقه بشکرد تبدیل کرده بوده است و حتی آبادی‌های نزدیک به آن نیز برخوردار از این نظم و امنیت نسبی، جمعیت بیشتری به نسبت بسیاری از آبادی‌های دیگر منطقه داشته و دارند که دور از این روستا (شهر امروزی) واقع شده‌اند.

پی‌نوشت

برداشت پلان و اجرای نقشه‌ها برای پرونده ثبتی این مجموعه، در بهار سال ۱۳۸۵ با همراهی آقایان زارعی و نصیری زاده انجام شد و آماده‌سازی آنها برای این مقاله توسط نگارنده انجام پذیرفته است.

سپاسگزاری

پیشنهاد ثبت این قلعه از سوی جناب آقای امینی پوری، مدیر وقت (۱۳۹۴-۱۳۹۵) اداره کل میراث فرهنگی هرمزگان و جناب آقای دادی زاده معاون نیروی انسانی و توسعه مدیریت ایشان در آن زمان در یکی از جلسات شورای ثبت به من داده شد و مقدمات سفر به منطقه بشکرد برای این مهم توسط این بزرگواران فراهم شد.

در نخستین حضورم در بشکرد - اسفند ۱۳۹۴ - و پس از آن در خرداد ۱۳۹۵ برای شناسایی محوطه‌های تاریخی منطقه و مستندنگاری و ثبت مجموعه گوه‌ران، بخشدار بشکرد (بشکرد در آن وقت هنوز یکی از بخش‌های شهرستان جاسک به شمار می‌آمد) جناب آقای بهروز کریمی و همکارانشان در بخشدار - مستقر در مرکز بخش یعنی گوه‌ران - به نام‌های آقایان مندوست (و خانواده محترمشان)، محمد احمدی و یوسف درانی بسیار در این مأموریت مرا همراهی نمودند. با همراهی این بزرگواران نخستین گام‌های پژوهشی در زمینه باستان‌شناسی و ثبت آثار فرهنگی در بشکرد برداشته شد.

شایسته و بایسته است، به بهانه نگارش و معرفی این مجموعه ارزشمند، از همه این بزرگواران سپاسگزاری نمایم. برایشان تندرستی و سربلندی آرزو می‌کنم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

پودات، سمیه. بی‌تا، پرونده ثبتی مجموعه گوه‌ران (قلعه، حسینیه و مسجد)، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان هرمزگان (منتشر نشده).

ب) غیرفارسی

Floyer, Ernest Ayscoghe. 1882, *unexplored Baluchistan*, London: Griffith & Farran.

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان

محمدرضا ریاضی*، شبنم نعیمی**

*موزه ملی ایران

**کارشناس ارشد ارتباط تصویری

چکیده

در سده ۴ و ۵ هجری استان فعلی سمنان، ایالت قومس نام داشت. این ایالت سرزمین باریک و محصوری بین کوه‌های البرز و کویر لوت بود و از جانب شمال و شمال غرب به ایالت گرگان و طبرستان، از جانب غرب با نواحی ری و از جانب شرق به خراسان (نیشاپور) محدود بود. شاهراه بزرگ خراسان که از بغداد به ری می‌آمد و به نیشاپور می‌رفت، از سراسر این ایالت می‌گذشت، همچنین دو مسیر کوهستانی بسطام - گرگان و دامغان - گرگان و ساری ارتباط این ایالت را با ایالات گرگان و مازندران (طبرستان) برقرار می‌کرد. مرکز ایالت قومس، شهر دامغان و شهرهای مهم آن بسطام، سمنان، خرقان... بود. ابن حوقل، ابن خردادبه، مقدسی، ناصر خسرو شهرهای قومس را در فاصله سده‌های ۴ تا ۵ هجری توصیف و از بناهای مذهبی آنها یاد کرده‌اند (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۹۰). در فاصله سده‌های ۴ و ۵ هجری قومس در میان قلمروهای دولت‌های سامانی و غزنوی در شرق، دولت آل زیار در شمال و شمال غرب و دولت آل بویه ری در غرب و جنوب قرار داشت و هرکدام از این دولت‌ها در مقاطعی قادر به دخالت در این ایالت بودند، اما در اغلب مواقع ایالت قومس به دلیل نزدیکی، ارتباط زبانی، قومی و تجاری به ایالت‌های گرگان و مازندران، تابع دولت زیاری بود. قومس در طول تاریخ به دلیل قرارگیری در مسیر جاده بزرگ خراسان (جاده ابریشم) از اهمیت فراوان برخوردار بود. شهر صدر و اوزه (حدود ۴۰ کیلومتری جنوب غرب دامغان) دومین تختگاه اشکانی‌ها بود، بقایای کاخ باشکوه ساسانی در تپه حصار دامغان حکایت از اهمیت این ایالت در دوره ساسانی دارد. مسجد

تاریخانه دامغان، مساجد جامع دامغان و سمنان، مجموعه بسطام، مقابر برجی پیر علمدار، چهل دختران و ... یادگارهای ارزشمندی از رونق هنر و معماری این ایالت در فاصله سده دوم تا ششم هجری است. شهرهای دامغان، سمنان و بسطام از جمله مراکز مهم زایش معماری و هنرهای وابسته به آن در ایران بود و هنرمندان این ایالت در ابداع انواع اشکال معماری، فنون، مصالح، خوشنویسی و تزیینات وابسته به معماری بسیار توانا بوده و آثار کم نظیری از خود به یادگار گذاشته‌اند که از جمله آنها برج مقبره پیر علمدار، جامع دامغان و سمنان و مناره تاریخانه دامغان و ... است. مقبره پیر علمدار و مناره‌های سه مسجد مهم شهرهای سمنان و دامغان در فاصله سال‌های ۲۰ - ۱۷ هجری و در زمانی که سلطان محمود و سلطان مسعود ایالت قومس را در اختیار داشتند، ساخته شدند. برج مقبره پیر علمدار نه تنها ابداع تازه‌ای در انواع معماری دوره اسلامی است، بلکه کتیبه خط کوفی تزیینی موشح آن اوج شکوفایی و تعالی خوشنویسی در جهان اسلام است. تزیینات آجرکاری نمای بیرونی برج نیز از تنوع و جذابیت کم نظیر برخوردار و با ابداعات تازه همراه است. در این مقاله، خط کوفی تزیینی داخل برج و تزیینات آجرکاری نمای بیرونی آن، در مقایسه با نمونه‌های مشابه در دیگر بناهای هم‌زمان، مورد توصیف و نقد قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: برج مقبره‌ها، برج مقبره پیر علمدار، خط کوفی تزیینی، تزیینات معماری، هنر دوره غزنوی.

پیشگفتار

ایالت قومس از سال ۳۸۹ تا سال ۴۲۹ هجری که زمان اقتدار غزنوی‌ها در خراسان بود، زیر نظر حکام آل زیار اداره می‌شد و از آنجا که حاکمان آل زیار اطاعت از دولت غزنوی را پذیرفته بودند، ایالت قومس در ارتباط با دولت غزنوی و پذیرای سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی در فاصله سال‌های ۲۶ - ۴۲۰ هجری بود. روابط مسالمت‌آمیز ابوالمعالی منوچهر با سلطان محمود و سلطان مسعود شرایط مناسبی را برای رونق این ایالت فراهم کرد. دوره طلایی عهد غزنوی ایالت قومس زمانی بود که ابوجعفر محمد بن ابراهیم (حاجب دربار منوچهر زیاری) و پسرش ابو حرب بختیار (امیر اجل بختیار و معروف به ابو حرب بختیار) حکومت قومس را از طرف منوچهر زیاری در دست داشتند. ابو حرب بختیار در ایالت قومس بناهای متعددی را بر پا کرد که از جمله آنها می‌توان به برج مقبره پیر علمدار، مناره جامع سمنان و مناره مسجد تاریخانه دامغان اشاره کرد،

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان ♦ ۴۳۳

شبهات قسمتی از تزیینات مناره جامع دامغان به مناره تاریخانه، انتساب زمان احداث این مناره را به این دوره متقن می‌سازد (مخلصی ۱۳۸۷: ۳۲۹). منوچهری دامغانی شاعر برجسته ایران در زمان بختیار در دامغان می‌زیست به منوچهر زیاری دل‌بستگی داشت و نام منوچهر را برای تخلص خود برگزید و ممدوح وی بود و در قصیده «ساقی بیا» ابوحرب بختیار و سلطان مسعود را ستوده است.

ساقی بیا که امشب ساقی به کار باشد

زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد

می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد

زیرا که طبع مردم را بر چهار باشد

همطبع را نبیدش فرزانه‌وار باشد

تا نه خروش باشد، تا نه خمار باشد

نی نی دروغ گفتم، این چه شمار باشد

باری نبید خوردن کم از هزار باشد؟

باده خوریم روشن، تا روزگار باشد

خاصه که باده خوردن با «بختیار» باشد

خاصه که روز دولت «مسعود» یار باشد

خاصه که ماهرویی، اندر کنار باشد

(دیوان منوچهری، قصیده ساقی بیا)

این قصیده که در فاصله سال‌های ۲۶-۴۲۱ هجری سروده شده، بیانگر از روابط دوستانه بین ابوحرب بختیار حاکم قومس با سلطان مسعود غزنوی است.

سلطان محمود غزنوی در ۳۸۹ هجری بعد از پیروزی بر سامانیان بر خراسان مسلط و با دولت زیاری حاکم بر گرگان، طبرستان، قومس و ... هم‌مرز شد. در سال ۳۸۸ هجری سلطان قابوس بن وشمگیر زیاری بعد از بیرون راندن امرای آل‌بویه که در فاصله سال‌های ۸۸-۳۷۱ بر قلمرو او مسلط شده بودند، مجدداً قدرت خود را بر سرزمین‌های گرگان، قومس، طبرستان و ... تثبیت و از جانب شرق خراسان با دولت غزنوی از جنوب غرب با آل‌بویه حاکم بر ری هم‌مرز شد. سلطان قابوس بعد از تسلط محمود بر خراسان و با آگاهی از قدرت وی و برای پیشگیری تعرض وی به قلمروش، هدایایی را ارسال و به محمود اظهار دوستی کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۳۳۶). سلطان قابوس در سال ۴۰۳ هجری به قتل رسید و پسرش منوچهر

ملقب به فلک المعالی جانشین وی شد. منوچهر در آغاز حکومت خود و برای جلوگیری دخالت یا حمله سلطان محمود، اطاعت از وی را پذیرفت و دختر سلطان محمود را هم به زنی گرفت. در سال ۴۲۰ هجری سلطان محمود عازم تصرف ناحیه جبال (ری، اصفهان، همدان، قزوین و...) شد و در همین سال این مناطق را تصرف کرد و به غزنی بازگشت و در سال ۴۲۱ هجری درگذشت و پسرش مسعود به جای وی بر تخت نشست. با شروع حکومت مسعود، منوچهر زیاری عهد پدر را با دولت غزنوی تجدید کرد و به همین خاطر تا زمان مرگ وی در سال ۴۲۳ هجری، کسی از طرف دولت غزنوی معترض وی نشد (همان: ۳۳۸). بعد از مرگ منوچهر، فرزندش انوشیروان که خردسال بود، به جای پدر نشست و باکالیجار که از امرا و اقوام وی بود به نام انوشیروان بر گرگان و طبرستان حکومت کرد، باکالیجار نیز اطاعت از سلطان مسعود را پذیرفت. سلطان مسعود نیز بعد از مرگ پدر و در فاصله سال‌های ۴-۴۲۱ هجری و برای سلطه بر مناطقی که پدرش تصرف کرده بود، سه بار به این مناطق لشکرکشی کرد و مجدداً بر ری، قزوین، اصفهان و... مسلط شد. در سال ۴۲۵ هجری باکالیجار از پرداخت خراج سالیانه سر باز زد با مخالفان سلطان مسعود در ری و اصفهان همدست شد و سلطان مسعود ناگزیر در سال ۴۲۶ هجری به گرگان و طبرستان لشکرکشی و این مناطق را تصرف کرد، باکالیجار ناگزیر به عذرخواهی و پرداخت خراج شد و مسعود نیز مجدداً او را به حکومت گرگان و طبرستان گماشت. در پی دست‌اندازی‌های ترکمانان سلجوقی به خراسان، مسعود در همین سال به خراسان بازگشت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۳: ۳۳۹). با شکست سلطان مسعود در سال ۴۲۹ هجری از طغرل سلجوقی، حکومت غزنوی‌ها در خراسان خاتمه یافت و طغرل در سال ۴۲۹ هجری در نیشاپور بر تخت نشست. در سال ۴۳۳ هجری گرگان به تصرف طغرل درآمد و وی فردی به نام مرداویج که از امرای غزنوی بود، را به حکومت گرگان گماشت (سجادی، ۱۳۶۸: ۲۱)، با تصرف ری در سال ۴۳۴ هجری توسط سپاهیان طغرل، ایالت قومس نیز به یکی ایالات دولت سلجوقی تبدیل شد.

مقبره پیر علمدار

بر اساس کتیبه بدنه بنا، این برج مقبره به‌عنوان آرامگاه ابوجعفر محمد بن ابراهیم، حاجب دربار منوچهر زیاری ساخته شده است. پس از درگذشت ابوجعفر، پسرش ابوحرث بختیار جانشین او در سال ۴۱۷ هجری این برج مقبره را به معماری علی بن محمد بن حسین بن شاه بنا برای مزار پدرش ساخت (همایونی افشار، ۱۳۸۵: ۱۲۴، جلد ۱۴). این برج بنایی آجری بر دایره‌ای به قطر ۴/۷۰ در داخل و ۶/۴۰ متر در خارج، و به شکل استوانه‌ای با گنبدی تقریباً نیم کروی بر فراز آن، به بلندی ۱۶ متر از سطح زمین‌های پیرامون تا رأس گنبد است (تصویر ۱).



تصویر ۱. نمای برج مقبره



تصویر ۲. تزیینات برج، تصویر ۳. جزئیات تزیین

بدنه خارجی برج تا ارتفاع ۵/۷۰ متری آجری چینی حصیرباف، و از پس آن تا زیر قرنیز با ۹ نوار باریک و پهن آجری، در پایین و بالای نوار پهن کتیبه کوفی، تزیین شده است. این نوارهای تزیینی از پایین به بالا شامل یک رج از آجرهای تزیینی به شکل مستطیل است که دو سر آجرها دارای سه برجستگی برگ مانند است که به صورت مورب در بین دو نوار آجری ساده قرار گرفته‌اند. دومین نوار شامل یک ردیف آجر به شکل دو S متقارن یا طرح گیسباف است. سومین نوار تکرار ردیف اول ولی

در جهت عکس آن است. نوار چهارم، نواری پهن مرکب از آجرچینی‌هایی است که در جهت افقی و عمودی بر بدنه برج چیده شده و جذابیت آنها، ایجاد فضاهای خالی به شکل ۳ ردیف فضای L مانند معکوس و مربع‌های کوچک حاصل از تقاطع آجرهای راسته و خفته است. نوار پنجم را یک ردیف متوالی از آجر به شکل S تشکیل می‌دهد. نوار ششم را کتیبه خط کوفی آجری بر زمینه ساده تشکیل می‌دهد که عبارت:

«بسم‌الله هذه القبه قصر الحاجب السعيد ابي جعفر محمد بن ابراهيم قدس الله روحه امر ببناءها ابنه بختيار عمل علی بن احمد ابن الحسين بن شاه البناء بن البناء سنه عشر و اربع مائه»، را بر خود دارد. نوار هفتم تکرار نقش S مانند ردیف پنجم است که مانند ردیف پنجم بین یک ردیف آجر رگ چین قرار دارد. نوار هشتم را پنج ردیف آجر دوه‌دو، ولی ناپیوسته تشکیل می‌دهد که ردیف‌های متوالی از آجر کامل و نیمه آجرهای راسته (عمودی) بر روی آنها قرار دارد، چیدمان آجرها به شکل راسته و خفته دو ردیف فضای مربع شکل را تشکیل می‌دهند که در متن مربع‌ها یک گل آجری چهارپر نصب شده است (تصویر ۲ و ۳). تزیینات قرنیز که لبه آن به بیرون برگشته است، ردیفی از آجرهای تراش خورده‌اند که به صورت یک‌درمیان به شکل چهارگوش و سه‌گوش چیده شده‌اند. آجرها و نیمه آجرها از کیفیت ساخت و چیدمان دقیق برخوردار نیست و نشان‌دهنده این واقعیت است که این آجرچینی‌ها و نقش‌پردازی‌ها کار هنرمندان محلی است و همانند دیگر بناها (گنبد قابوس، ارسلان جاذب و بناهای غزنه و لشکری بازار) از هنرمندان برجسته استفاده نشده است. برج‌های غزنه، گنبد قابوس، رادکان نکا، پیر علمدار، سنگ بست، مناره‌های سمنان، تاریخانه یک گروه از بناهای همگن را تشکیل می‌دهند. آن‌ها که تحت نظارت کارفرمایان شاهی در غزنه و گنبد (گرگان) ساخته شدند، نشان از استعداد و بلندپروازی شخصیت‌های هنری دارند، و کار حکمرانان بزرگ ایالتی در سنگ بست تا حدی کمتر در گنبد قابوس و مناره سنگ بست، در شکل و بافت سطح، حالتی لخت و سنگین در فضای محصور دارند که شاخص عمده معماری ایرانی است. آثار محلی در سمنان و دامغان به دست استادکاران پیشه‌ور اجرا شده است، نه هنرمندان. برای نمونه در آرامگاه پیر علمدار بندهای عمودی آجرکاری با دقت کافی به هم جفت نشده‌اند تا حتی به استوانه‌ای این چنین بزرگ وزنی بدهند که مناره سنگ بست دارد. به نظر می‌رسد که بخش فوقانی مناره تاریخانه زیر تزیینات آجری دارد متلاشی می‌شود. ولی این اشتباهات کوچک، هرچند ممکن است در یک صنعت موفق بافت شود، به ندرت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آجرکاری این بناها سبکی را در یک دوره پربار و بالنده نشان می‌دهد، طرز قرارگیری آجرها در لایه‌های عمودی، نقش روی هرزه ملات‌های فرورفته و پریچ‌وخم، رگچین‌های درهم‌پیچیده، نوارهای

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان ♦ ۴۳۷

ظریف کاشی‌ها یا آجرها که عمیقاً حکاکی شده‌اند، همه این تمهیدها به بناهای پیش از دوره سلجوقی چنان تنوعی در بافت و سطح می‌بخشد که سلجوقیان آن را ظرافت دادند ولی هرگز از آن فراتر نرفتند (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۲۰۰، جلد ۳). جذابیت آجرکاری‌های پیر علمدار در فضاهاى منفى بین آجرچینی‌ها در جهات عمودی و افقی است که حسى از سایه‌روشن در نمای بنا ایجاد کرده و سبب آشکاری طرح‌های تزیینی بناشده و باعث زیبایی و جذابیت بنا در طول ساعات روز شده است. گنبد دوپوسته برج در خارج به شکل تقریباً نیم‌کره‌ای است با رأس کشیده که با آجرچینی جناغی پوشید شده است. همانند این گنبد در هیچ‌یک از بناهای هم‌زمان یا نزدیک به زمان ساخت این برج مانند گنبد قابوس و برج‌های رسگت و لاجیم دیده نشده است. ورودی بنا در جهت جنوب غربی برج است. در کوچک آن همانند برج‌های آرامگاه‌های برجی دیگر تناسبی با بلندای برج ندارد، اما در مجموع با قاب تزیینی پیرامون اندازه بزرگ‌تری را القا می‌کند. قاب یادشده نسبت به بدنه برج کمی عقب نشسته و شامل یک طاق نمای جناغی با لچکی‌های مزین به طرح ستاره‌های توخالی است (تصویر ۴).



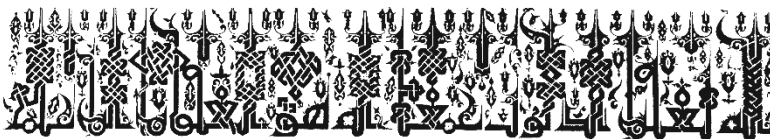
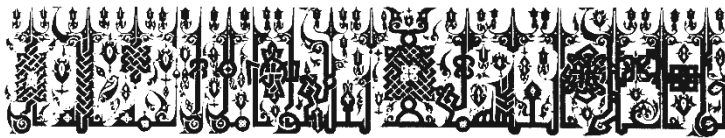
تصویر ۴. در ورودی مقبره

نوار پهن تزیینی سردر با شکل‌های دایره، مربع و لوزی آراسته‌شده و نیم گنبد زیر آن نیز با ردیف‌هایی از تزیینات آجرچینی پرشده است. بالای در، کتیبه‌ای به خط کوفی شامل «بسم الله الرحمن الرحيم» بر زمینه‌ای ساده قرار دارد که دو ردیف باریک قوس هندسی آن را در بر گرفته است. تزیینات دو سوی ورودی از میان رفته و فقط نشانه‌هایی از نیم ستون‌های گچی باقی مانده است. اندازه ورودی برج با قاب پیرامون مجموعاً ۲/۹۰ در ۲/۰۲ متر، و نیم ستون‌ها به بلندی ۱/۳۰ متر است. ورود به داخل

آرامگاه از طریق یک پله امکان‌پذیر است، درحالی‌که در گزارش‌ها و تصاویری که پیش‌ازاین منتشرشده، ورود به داخل آرامگاه پس از پایین رفتن از سه پله ممکن بوده است. در مرمت و خاک‌برداری محوطه بیرونی بنا در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۷۱-۱۳۷۰ شمسی کف اصلی محوطه آشکار شد و اختلاف سطحی که در طی چند سده ایجادشده بود برداشته شد و اکنون راه ورود به آرامگاه به همان وضعیت اصلی آن است. بدنه داخل برج گچ‌اندود است و تنها تزئین آن یک نوار کتیبه خط کوفی تزئینی گره‌دار به رنگ آبی تیره بر زمینه سفید به پهنای ۸۰ سانتی‌متر است که بر گرداگرد بدنه برج می‌چرخد و حاوی آیه ۵۳ و ۵۴ از سوره زمر است (تصویر ۵ تا ۷).

آیه ۵۳- (قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم) ترجمه (بگو: ای بندگان من که بر نفس خود ستم و تجاوز نموده‌اید از رحمت خدا نومید مشوید که خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد، همانا او آمرزنده مهربان است).

آیه ۵۴- (و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون) ترجمه (به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید، قبل از آنکه عذاب بر سرتان بیاید و دیگر یاری نشوید).



تصویر ۵. طرح کتیبه خط کوفی، نقاشی روی گچ، فوس زیر گنبد داخلی، آیات ۵۳ و ۵۴ سوره زمر، سال ۴۱۷ هجری، پو پ جلد ۴، شکل ۵۸۸



تصویر ۶. محل قرارگیری کتیبه در داخل برج



تصویر ۷. بخشی از کتیبه

گنبد نیم کروی داخلی را نیز از بالای کتیبه یادشده، برپا کرده‌اند. با تعبیه دو نورگیر در بالای نوار کتیبه کوفی نور داخل برج تأمین می‌شود. در رأس گنبد داخلی یک کاشی مدور لاجوردی با نقش‌های هندسی نصب شده است. در مرکز برج یک گور مستطیل شکل گچ‌اندود ساده و بدون هیچ نشانی به ابعاد ۲/۰۸ در ۱/۱۴ در ۲۵. متر قرار دارد (تصویر ۸).



تصویر ۸. صندوق قبر

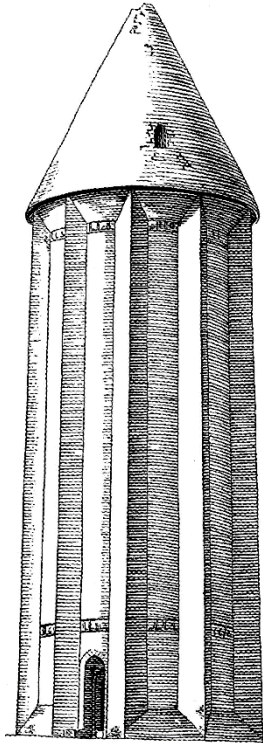
امروزه محوطه پیرامون بنای آرامگاه با دیوارهای آجری محصور شده است. بقایایی از بناهای خشتی و آجری از سده‌های پیش در پیرامون برج باقی است. در مقابل ورودی برج بازمانده مسجدی قرار دارد که در بخش بالایی آن کتیبه‌ای گچ‌بری شده به قلم ثلث دیده می‌شود. اعتمادالسلطنه متن آن را چنین خوانده است «بسم الله الرحمن الرحيم امر ببناء هذا المسجد الشريف المولى المعظم خليفه العرب و العظم سلطان قضاء الشرق كافل مصالح الخلق ركن الحق و الدين». در بالای این کتیبه نوشته شده است «عمل حاجی بن الحسين البنا الدامغانی غفرالله له». اکنون فقط عبارت «بنا هذا المسجد الشريف المولى» از آن برجای مانده است. نام هنرمند معمار سازنده مسجد در کتیبه محمد بن الحسين الدامغانی آمده است که در برج کاشانه بسطام نیز نام او و پدرش حسین دیده می‌شود. به فاصله اندکی از برج آب‌انباری ساخته شده، از خشت و آجر متعلق به سده‌های اخیر قرار دارد. ورودی محوطه محصور که به کوچه‌ای به نام پیر علمدار گشوده می‌شود، دارای سردری ایوان مانند با طاق نمای مقرنس‌کاری شده، گچی، قوس هلالی و دری چوبی است. بنای پیر علمدار به شماره ۷۹ به ثبت آثار تاریخی رسیده است (همان: ۱۲۶).

مقبره‌های برجی

بی‌گمان مقبره بعد از مسجد بیش از هر نوع بنایی در ایران مورد توجه عام بوده است. آرامگاه در جامعه و فرهنگ ایرانی ریشه دوانده و کمتر شهری در ایران است که سهمی از این نوع بنا نداشته باشد. در طول تاریخ ایران فقط دو نوع معماری آرامگاهی وجود دارد که عبارت‌اند از مقبره برجی و بنای چهارگوش گنبددار که البته مجتمع‌های آرامگاهی در این دو دسته نمی‌گنجد. بناهای چهارگوش ریشه

کتیبه‌نگاری و تزئینات برج مقبره پیر علمدار دامغان ✦ ۴۴۱

در چهار تاق‌های ساسانی دارد و سرمشقی آشکار برای بناهای آرامگاهی ایران گردید، و ظاهراً این نوع بنا نقطه آغاز برای ساخت بناهای چندوجهی غالباً هشت‌وجهی شد که نسبت به فضای چهارگوش فضای بیشتری را ممکن می‌سازد. تجلی اولیه عمومی این نوع آرامگاه‌ها در دوره اسلامی ایران، مربع شکل بود، اما به تدریج و در نتیجه تحول طبیعی فکر، طرح شعاعی متمرکز به صورت طرح هشت‌ضلعی گنبددار برتری یافته، جلوه‌گر شد. طرح هشت‌گوش به بهترین وجه نیازهای کانون متمرکز را که صندوق قبر، آن را فراهم ساخته بود، برآورده می‌کرد، به انضمام احتیاج به حداکثر فضا برای طواف و بیشترین میدان برای سایر کارهای معماری و ایجاد فضای بیشتر. برخلاف طرح هشت‌گوش، طرح چهارگوش که در گوشه‌ها باعث تضییع فضا گشته، بیشتر عامل کارهای تزئینی می‌شد تا پرداختن به شکل بنا. نوع دیگر آرامگاه‌ها برج‌های مقبره‌ای است که احتمالاً از چادرهای تُرکی اقتباس شده‌اند.



تصویر ۹. برج مقبره گنبد قابوس، ۳۹۷ هجری

طرح این بنا در نمونه‌های اولیه ساده و شامل یک استوانه بلند با بامی مخروطی شکل بود، اما چندی نگذشت که این دست‌ورالعمل ابتدایی تکامل یافت و پی‌درپی برج‌های آرامگاهی با پرها و شبه ستون‌ها

و پشت‌بندهای گوشه‌ای ساخته شد، درحالی‌که استوانه توخالی ساده جای خود را به مقابر ۸، ۱۰ و ۱۲ ضلعی و اقسام بناهای مرتفع ستاره‌ای شکل داد (هیلن براند، ۱۳۸۷: ۷۲). نخستین آرامگاه‌ها در ایران، چهارضلعی گنبددار بودند، لیکن در اواخر سده چهارم هجری محبوبیت برج‌های مقبره‌ای بر آنها برتری یافت و این برتری در دوره سلجوقی نیز ادامه یافت و انواع گوناگون برج‌های مقبره‌ای در فاصله سال‌های ۵۹۷ - ۳۹۱ هجری قمری ساخته شدند. اغلب این برج‌های مقبره‌ای توسط سلسله‌های کوچک اهل تسنن ساخته شدند و آرامگاه‌های شیعیان بندرت در شمار این برج‌های مقبره‌ای قرار می‌گیرد (همان: ۷۳). سرسلسله مقابر برجی گنبد قابوس است (تصویر ۹) که در حدود ۳۹۷ هجری ساخته شد و اندکی بعد ساخت برج مقبره‌ها به‌ویژه در ایالت گرگان، مازندران و قومس (سمنان کنونی) که قلمرو حکومت آل زیار بود رواج یافت.

برج رادکان در نکا (تصویر ۱۰) در فاصله ۴۰۷ تا ۴۱۱، برج لاجیم (سوادکوه) در سال ۴۱۳ هجری، رسکت (ساری) در سال ۴۱۳ هجری و پیر علمدار در سال ۴۱۷ هجری و ... ساخته شدند. این برج مقبره‌های استوانه‌ای شکل گنبدی نیم‌کروی و سازه‌ای آجری دارند، در نیمه بالایی بدنه استوانه‌ای دارای کتیبه‌ای به خط کوفی تزئینی است که در آن نام صاحب آرامگاه (متوفی) نوشته شده و معمولاً پیرامون کتیبه با نوارهای تزئینی آجری آراسته شده است (تصویر ۱۱).



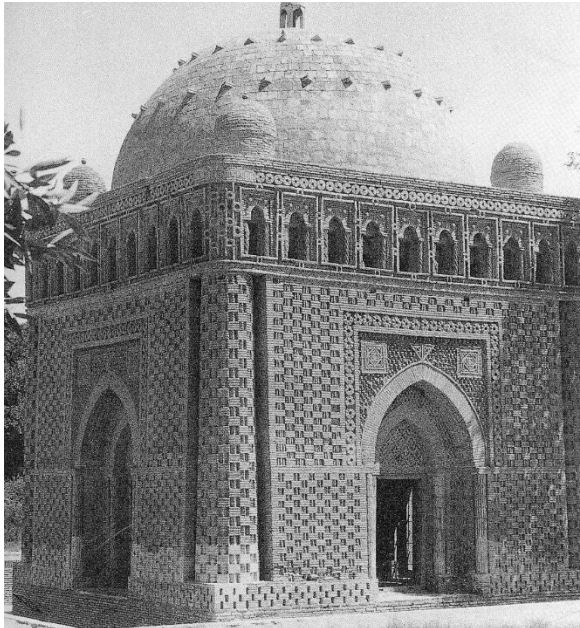
تصویر ۱۰. برج مقبره نکا، ۴۱۳ هجری



تصویر ۱۱. بخشی از کتیبه و تزیینات آجرکاری برج مقبره رادکان در نکا، ۴۱۳ هجری

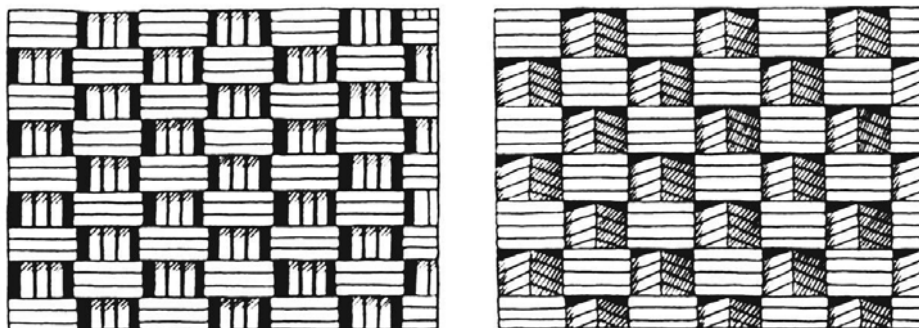
تزیینات معماری در یادمان‌های اوایل سده پنجم هجری

مقبره امیر اسماعیل سامانی ساخته‌شده در سال ۲۹۵ هجری به‌عنوان سرسلسله تزیینات آجرکاری تزیینی در نماهای بیرونی شناخته می‌شود، این مقبره در اوج شیوه خراسانی ساخته شد، زیباترین ویژگی این بنا آجرکاری نمای بیرونی بنا است. البته به نظر نمی‌رسد، آجرکاری این بنا بدون سابقه باشد و یقیناً آجرکاری تزیینی قبلاً مراحل را پیموده تا به کیفیت و زیبایی آجرکاری‌های مقبره امیر اسماعیل رسیده است (تصویر ۱۲).



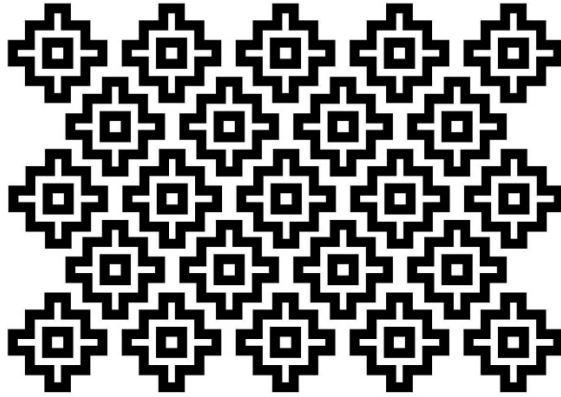
تصویر ۱۲. مقبره امیر اسماعیل سامانی، ۲۹۵ هجری، بخارا

بدون شک آرامش سیاسی و اقتصادی که از نیمه دوم سده دوم هجری و متعاقب آن شکل‌گیری سلسله‌های مستقل در خراسان بزرگ چون طاهریان و سامانیان در سده سوم هجری، سبب رونق فعالیت‌های شهرسازی و معماری شد. در پی این تحولات معماری و آجرکاری تزئینی در خراسان به خاطر احیای روحیه ملی‌گرایی در سده‌های سوم و چهارم روندی پرشتاب یافت (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۲۴۱)، و آجرچینی‌های سبکی (حصیری‌باف) و آجرهای برجسته‌ای که سایه قوی ایجاد می‌کند، در شیوه یا سبک معماری خراسانی تجلی یافت که نمود آن در قدیمی‌ترین اثر تاریخی سبک خراسان (مقبره امیر اسماعیل سامانی در بخارا) دیده می‌شود که از این عنصر تزئینی یادشده بهره برده است. در پشت بغل‌های هشت‌ضلعی نیز یک آجرچینی جناغی تخت وجود دارد. در داخل و خارج دیوارها با چیره‌دستی، آکنده از سایه‌های مهارشده موفق است، ولی آجرها با ملاط داخل لوزی‌ها و حلقه خود را گرفته و سخت شده‌اند و نشانی از گره‌سازی و پیچ‌وخم‌هایی که آجرکاری سبک و سایه‌دار بعدی را مشخص می‌سازد نیست، و این مفهوم حقیقی‌تری را از آجرکاری به‌عنوان یک رسانه مشخص می‌سازد (تصویر ۱۳).

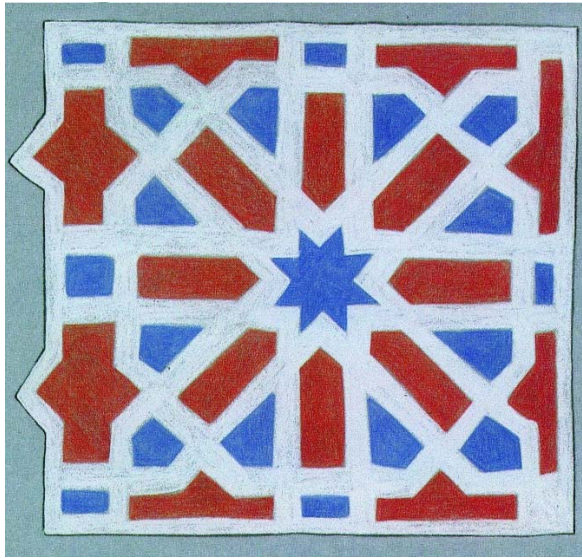


تصویر ۱۳. آجرکاری مقبره امیر اسماعیل سامانی، بخارا

در خلال سده چهارم هجری این تغییر اساسی کامل شد. آرامگاه نصر بن علی در اوزکند در سال ۴۰۳ هجری و مناره سنگ بست، آجرکاری حاکی از تنوع رنگچینی‌های آغازینی است که با کار مفصل اجراشده‌اند (همان: ۱۲۴۱). در مقایسه آجرکاری مقبره بخارا با آثار دوره غزنوی به نظر می‌رسد اتفاق جدیدی رخ نداده باین‌همه آثار دوره محمود نشان غیرقابل‌انکاری از سبکی کاملاً بارور و گسترش قریحه و نبوغی دارند که از نظر پنهان مانده است، آجرکاری یکی از بناهای لشکری بازار (تصویر ۱۴) و یک قاب آجری در نیشاپور (تصویر ۱۵) متعلق به سده ۴ یا ۵ هجری بیانگر کیفیت‌های مختلف آجرکاری‌های تزئینی در خراسان است. متأسفانه به دلیل جنگ‌ها و زمین‌لرزه‌ها، از نیشاپور یادمانی باقی نمانده، اما قاب آجری کشف‌شده از کاوش‌های تپه مدرسه نشان می‌دهد که تزئینات آجرکاری در نیشاپور بسیار پیشرفته بوده است.



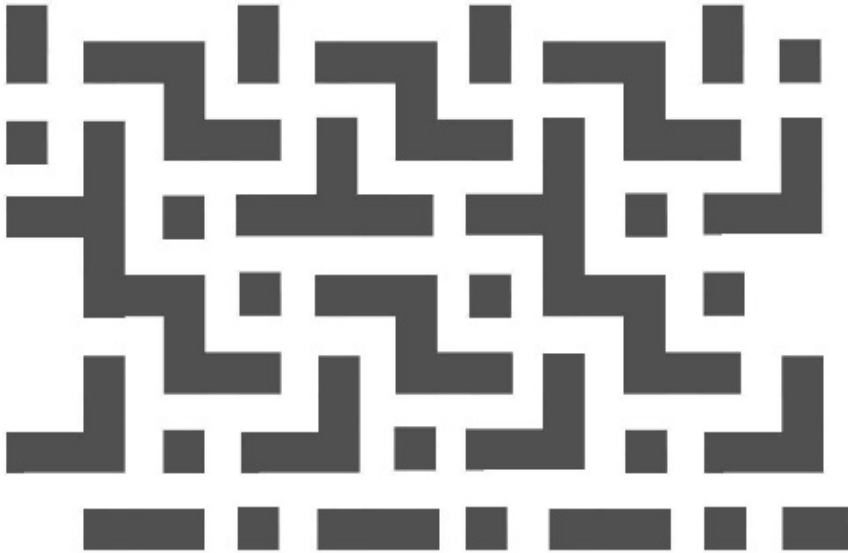
تصویر ۱۴. آجرکاری، لشکری بازار (Schlumberger, 1978: fig 22)



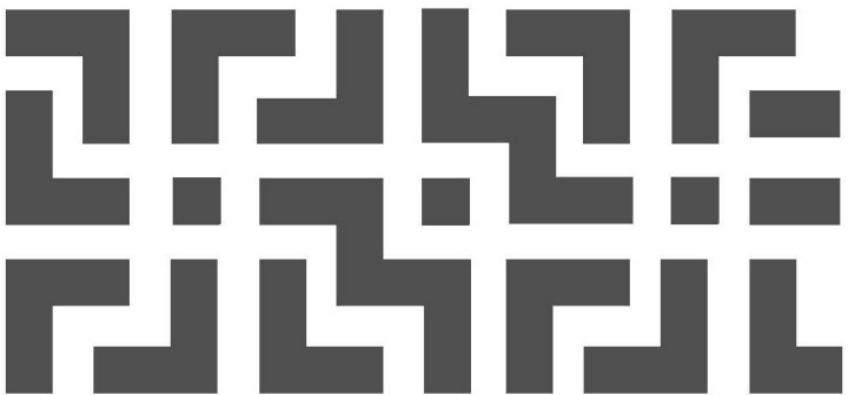
تصویر ۱۵. قاب آجرکاری الوان، نیشاپور، موزه متروپولیتن (Charles, 1986: pl 1)

به استناد آثار معماری شیوه یا سبک تزیین آجرکاری خراسان در اواخر سده ۴ و اوایل سده ۵ هجری در گرگان، مازندران و ایالت قومس و ... مورد اقبال قرار می‌گیرد و تزیینات آجرکاری گنبد قابوس، برج مقبره‌های رادکان، لاجیم، پیر علمدار، مناره‌های مسجد جامع دامغان، تاریخانه دامغان و مسجد جامع دامغان این اقبال را نشان می‌دهد. در آغاز سده ۵ هجری در سنگ بست (مقبره ارسلان جاذب والی طوس در زمان سلطان محمود غزنوی و متوفی به سال ۴۲۱ هجری)، دامغان و سمنان آجرچینی

هم سطح سبّدی با آجرچینی برجسته ترکیب می شود و اشکال پیچیده‌ای را به وجود می آورد. در امتداد آجرچینی‌های منظم و راست گوشه نوعی دیده می شود که آجرها به طور قطری (راسته) در میان آجرهای تخت (خفته) مجاور خود قرار داده می شوند که نمونه آن در سنگ بست و آرامگاه پیر علمدار دیده می شود (تصاویر ۱۶ و ۱۷).



تصویر ۱۶. آجرچینی بنای سنگ بست (پوپ، جلد ۳، شکل ۳۷۲ الف)



تصویر ۱۷. آجرچینی مقبره پیر علمدار (پوپ، جلد ۳، شکل ۳۷۲ پ)

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان ♦ ۴۴۷



تصویر ۱۸. بخشی از آجرکاری مناره مسجد تاریخانه دامغان، ۱۹-۴۱۷ هجری



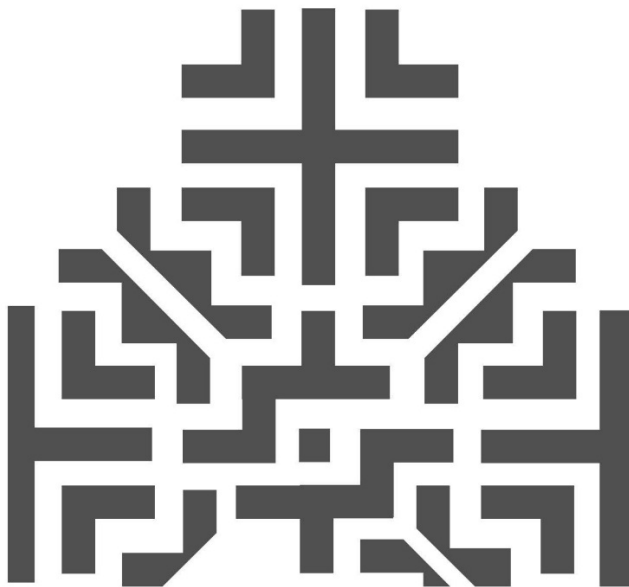
تصویر ۱۹. جزئیات آجرکاری منار مسجد تاریخانه دامغان

مناره تاریخانه دامغان (تصویر ۱۸، لوح ۳۵۹ ب، جلد ۸ پوپ) ساخته شده بین سال‌های ۴۱۹-۲۱۷
آجرهای قطری برای این به کار برده شده‌اند که سازمان هشت ضلعی بزرگی را در طرح نشان دهند

(تصویر ۱۹)، پله‌های واقعی طی شده برای پیشبرد این طرح در دو مناره دیگر قابل رؤیت است، اولی مناره مسجد جامع سمنان است (تصویر ۲۰، لوح ۳۶۰ الف، جلد ۸ پوپ) و توسط امیر بختیار ساخته شده که مناره مسجد تاریخانه (تصویر ۲۱) را نیز ساخته است (پوپ ۱۳۸۷: ۱۲۴۳، جلد ۳).

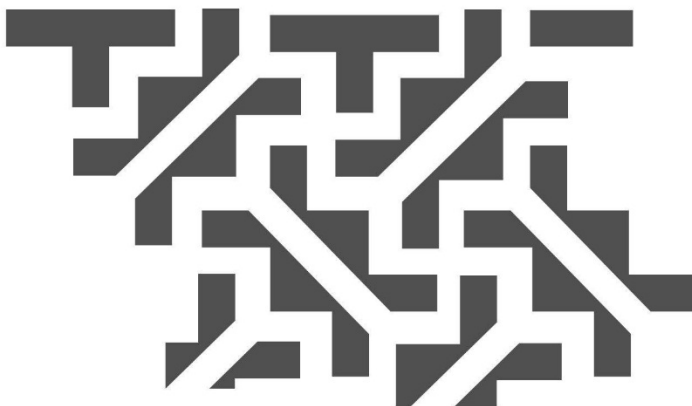


تصویر ۲۰. بخشی از آجرکاری مناره مسجد جامع سمنان

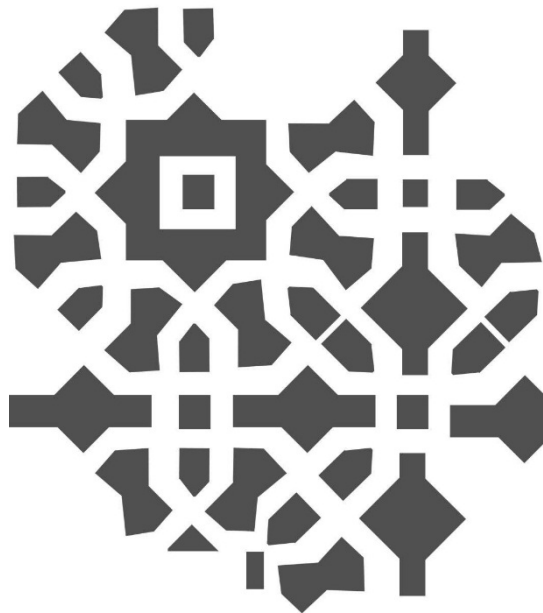


تصویر ۲۱. آجرچینی، مناره تاریخانه (شکل ۳۷۴ ب، پو پ جلد ۳)

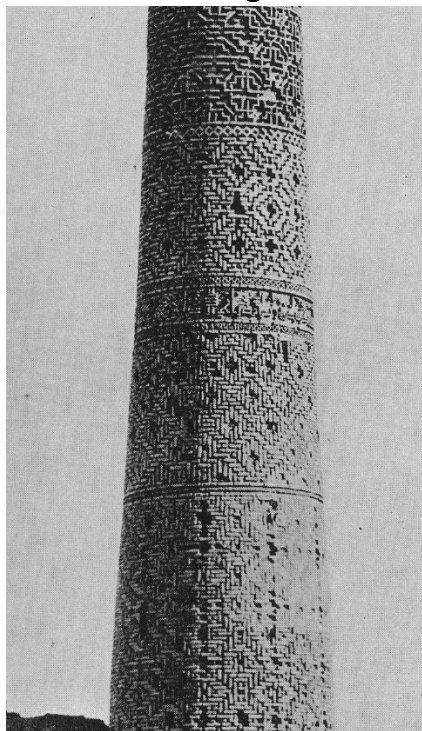
نقش هندسی سمنان (تصویر ۲۲) آجر قطری را به‌عنوان تأکید اصلی طرح به کار می‌برد. واحدهای هشت‌ضلعی درهم‌تنیده واقعی (هشت‌ضلعی‌های بزرگ با هشت‌ضلعی‌های پهن و طویل شده کوچک‌تر) تعدادی از بخش‌های چندضلعی درهم‌پیچیده را به وجود می‌آورد که در تمام شاخه‌های هنر اسلامی متأخر به‌طور مثال در مناره ساوه ساخته‌شده در سال ۵۰۴ هجری به‌کاربرده می‌شود (تصویر ۲۳)، این طرح متقاطع و درهم‌تنیده در مناره مسجد جامع دامغان (تصویر ۲۴ و ۲۵) به‌کاررفته است.



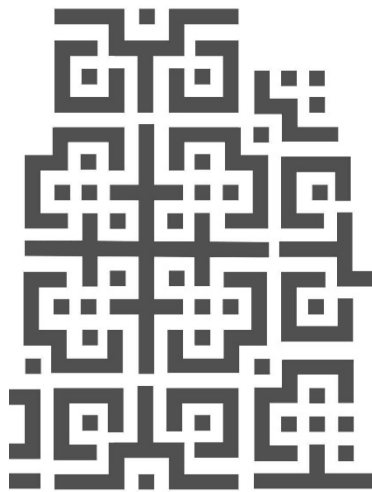
تصویر ۲۲. آجرچینی، مناره سمنان، پایین رج (پو پ جلد ۳، شکل ۳۷۴ پ)



تصویر ۲۳. مناره مسجد جامع ساوه (پوپ، شکل ۳۷۴ ت جلد ۳).

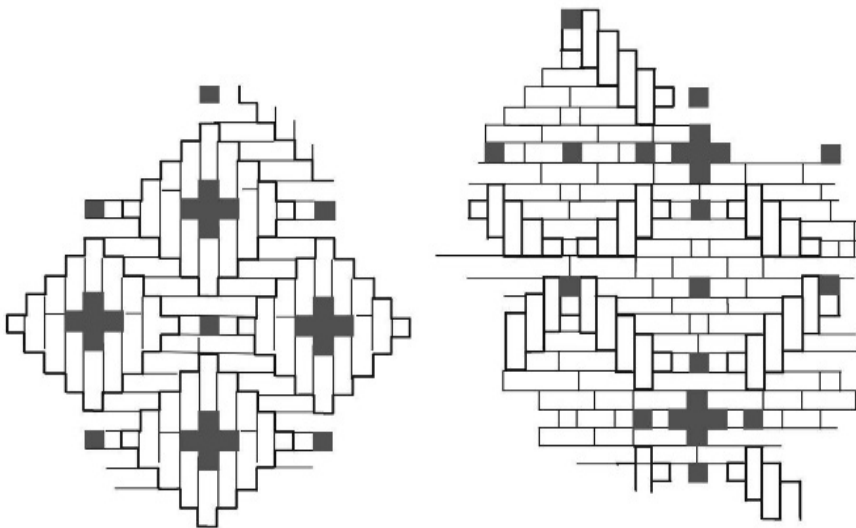


تصویر ۲۴. مناره مسجد جامع دامغان



تصویر ۲۵. آجرچینی مناره مسجد جامع دامغان (پوپ، جلد ۳، شکل ۳۷۳ و جلد ۸، لوح ۳۵۹ الف)

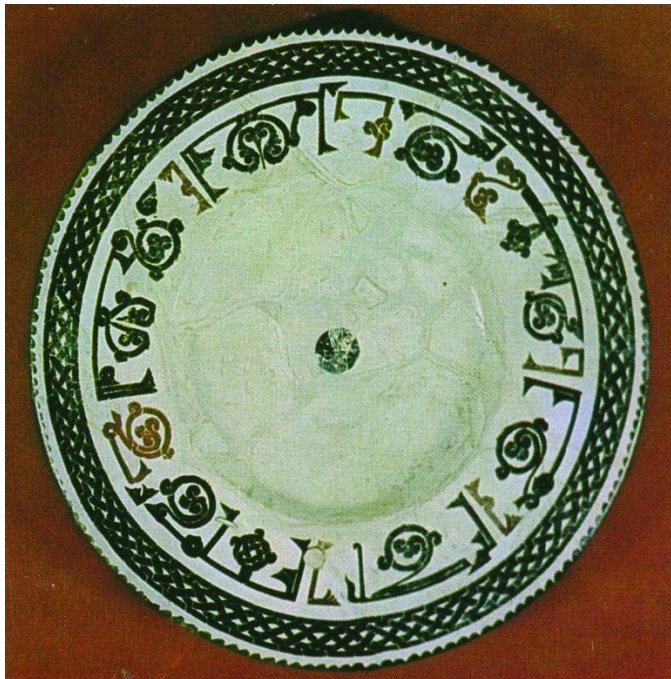
آجرچینی‌های تخت خراسان (به عبارتی دقیق‌تر قومس سمنان) از نظر کاربرد فاصله‌گذاری در سایه عمیق حاصل از رها کردن حفره‌های بین آجر و زیر و رو کردن بسترها و بندها که عناصر مشخصی را در طرح تعریف می‌کند با برج محمود تفاوت دارد (تصویر ۲۶) همان‌طور که نقوش تکرار شده نقش خود را در مجاورت با برجسته‌کاری‌های بسیار بهتر از آجرچینی‌های تخت‌تر غزنه نشان می‌دهد، تکرار مکررتر نقش‌مایه‌های کوچک‌تر به همین ترتیب، معرف ارزیابی حساس‌تری از مصالح به‌کاررفته است.



تصویر ۲۶. آجرچینی، سمت راست مناره تاریخانه دامغان، چپ مناره مسجد جامع سمنان (پوپ شکل ۳۷۵، جلد ۳)

کتیبه‌نگاری خط کوفی تزینی

در میان خطوط دوره اسلامی خط کوفی تزینی در همه هنرها و از جمله معماری کاربرد داشته و این خط جز رعایت حروف الفبا تحت قواعد اساسی ثابت و معین نیست و اکثراً پیچیده و سخت خوانده می‌شود و برای نظم، ترتیب و قرینه‌سازی و پر کردن زمینه از رسم و نقاشی (شاخ و برگ و تزیینات هندسی) استفاده می‌شود و بر اساس شکل تزیین انواع مختلفی چون مشجر، مورق، مزهر، مظفر، معشق و موشح تقسیم می‌شود. خط عربی به دلیل طبیعت ساختاری‌اش برای اشکال تزیینی کاملاً سازگار است و حروف آن در یک طرح مداوم به صورت ترکیبات عمودی و افقی شکل می‌گیرد و از این رو می‌تواند در هر وضع ترکیب با یکدیگر یا با نقش مایه‌های تزیینی به آرایش‌های انتزاعی تن در دهد، حروف عمودی مایه ایجاد ساختار و توازن‌اند و حروف افقی به کل نوشته تعادل و تداوم می‌بخشد. افزون بر این، ضرورت پیوند با یکدیگر به گرایش به خلق نقش‌های تورمانند دامن می‌زند و شکل‌های ویژه‌ای که برخی حروف پایانی باید به خود گیرند، زمینه عرصه ابداع‌های متنوع را فراهم می‌سازد. خط کوفی در ابتدایی‌ترین شکل‌های خود از همان آغاز به کارگیری آن برای نوشتار از ویژگی‌های تزیینی بسیاری برخوردار بود، حروف افقی هم در بلندی و هم در سنگینی عمیقاً برجسته گشته‌اند، به‌ویژه در کیفیت اخیر با تجمع انبوه حلقه‌های فشرده، که تقریباً به قرص‌های توپُر مانند شده‌اند، مبالغه شده است.

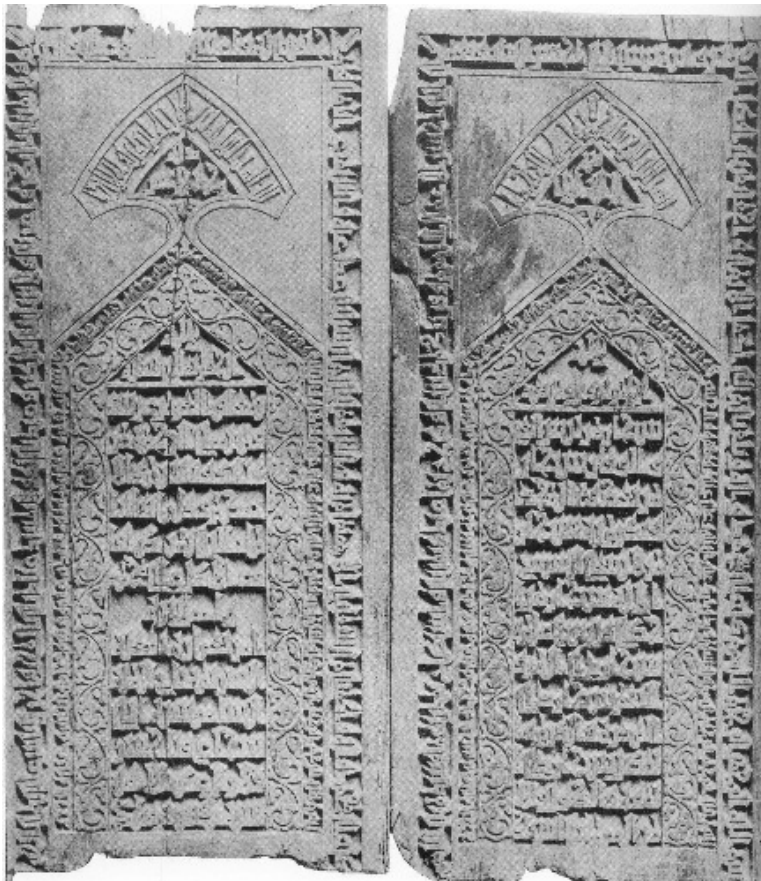


تصویر ۲۷. بشقاب، سده ۳ و ۴ هجری، نیشاپور، با عبارت العلم زین للفتی و العقل تاج من ذهب، باليمن، البرکه (دانش زینتی است برای جوانمرد و خرد تاجی است از طلا، با میمنت و برکت) (فوجانی، ۱۳۶۴: ۳۳).

کتیبه‌نگاری و تزیینات برج مقبره پیر علمدار دامغان ♦ ۴۵۳

حروف عمودی کوتاه و صرفاً خط راست هستند و به‌خودی‌خود چندان اهمیتی ندارند، ولیکن در تقابل برای تقویت نیروی حروف افقی کفایت می‌کنند. نمونه‌های خوش‌نویسی تزیینی خط کوفی با تنوع بسیار از آغاز سده سوم هجری به بعد در ایران به‌ویژه خراسان (به‌طور مثال سفالینه‌های نیشاپور، سمرقند و ...) به شکل گسترده به‌دست‌آمده‌اند. در آن زمان شکل‌های خط کوفی از یک‌سو با سبک‌های تزیینی و از سوی دیگر با فنونی که مورد استفاده بودند، مانند سفالگری، کنده‌کاری چوب، فلزکاری و بافندگی سازگار شده بود. در سفالینه‌های نیشاپور با تنوعی از خط کوفی تزیینی که به زیبایی تمام با شکل ظرف هماهنگ شده‌اند روبه‌رو هستیم (تصویر ۲۷) که مشابه آن به‌ندرت در شهرهای دیگر به‌دست‌آمده‌اند.

کتیبه‌های پر دولنگه از دوره آل‌بویه (تصویر ۲۸) حروف فشرده‌ای را با خط‌های عمودی کوتاه و حلقه‌های گرد شده و انحناهای دیگر، ولی مانند سر مناره‌های کاملاً تیز، نشان می‌دهد.



تصویر ۲۸. در چوبی با عبارت بالا مرتاج المله الشاهنشاه ابی شجاع فنا خسرو (عضدالدوله) در تاریخ ۳۶۳ هجری (یوپ، جلد ۱۳، تصویر ۱۴۶۰)

در برابر در کتیبه پارچه ابریشمی منسوب به خراسان (تصویر ۲۹)، خط‌های عمودی بلند و با فاصله‌های مناسب دیده می‌شود و همه حلقه‌ها به صورت قوس یا نیم قوس زاویه‌دار، نوک برجسته و حداقل انحنا و در همه جا و کشیدگی همه موارد به صورت چرخش تیز قلم نوشته شده‌اند؛ که احتمالاً ممکن است نشان تقابلی در سلیقه‌های محلی باشد.



تصویر ۲۹. بخشی از پارچه ابریشمی سده چهارم هجری، با کتیبه نام ابومنصور بختگین، خراسان، موزه لوور (پوپ جلد ۱۱ لوح ۹۸۱)

در کتیبه رادکان نکا نوشته شده در سال ۴۱۳ هجری (تصویر ۱۱ و ۳۰) شکل حروف گذشته از شاخ و برگ مفصل دارای زمینه‌ای سرشار از نقش و نگار است.



تصویر ۳۰. کتیبه برج مقبره رادکان (پوپ، جلد ۴، شکل ۵۸۷ و لوح ۳۴۰ جلد ۸ پوپ)

انحنایها به همان اندازه گردند که در کتیبه آل‌بویه به صورت مارپیچ درآمده‌اند، و این انحناها با خط‌های عمودی به همان بلندی که خط کوفی خراسان دیده می‌شود، و نیز با حلقه‌های قوسی زاویه‌دار همانند آمیخته‌اند. تاج‌های دیگر به شکل اسلیمی‌های ابتدایی درآمده‌اند. نقش مایه‌های سوراخ سوراخ و یزگی طرح گل دارند و نقش و نگار مهم‌تر خط‌های عمودی در برخی نمونه‌های طرح‌های پیچیده با یکدیگر تقریباً توأم شده یا در خود گره‌خورده‌اند. بدین ترتیب، خط کوفی درهم‌تنیده به خوبی عرضه شده و رواج یافته و در عرض چند سال در کتیبه نقاشی شده باشکوه و درعین حال سرشار از لطف آرامگاه پیر علمدار (تصاویر ۵ تا ۷) به اوج ظرافت و زیبایی و پیچیدگی رسیده است. در این رسانه بسی انعطاف‌پذیرتر، بافته‌ها و گره‌ها قابلیت افزایش و گسترش دارند، باریکی تدریجی نیم تاج‌ها را می‌توان تا اندازه سر سوزن پیراست و با طوماری‌های درونی استوار روشن‌تر ساخت و دگردیسی شاخ و برگ‌ها

را در انحنای تیز و تند نوسان داد. باین حال گونه‌های ساده‌تر همچنان رواج داشت (پوپ، ۱۳۸۷: ۵- ۱۹۷۴. ج ۴). خط کوفی پیر علمدار از نوع کوفی تزیینی موشح (مصور و مزین) یا به نقل برخی منابع گروه‌دار است، در این نوع خط هم در حرکات خطی و منتصابات و هم در فاصله‌ها و زمینه‌ها رسم و نقاشی توأم دیده می‌شود (حبیب‌الله. اطلس فضایی، ۱۳۵۰: ۱۵۷. انجمن آثار ملی اصفهان). امروزه کتیبه خط کوفی مقبره پیر علمدار به‌عنوان یکی از شاهکارهای خوشنویسی جهان اسلام شناخته می‌شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اقبال آشتیانی، عباس و حسن پیرنیا، ۱۳۸۷. تاریخ ایران. تهران، انتشارات صدای معاصر.
پوپ، آرتور، ۱۳۸۷، سیری در هنر ایران، گروه مترجمان زیر نظر سیروس پرهام. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
سجادی صادق، ۱۳۶۸، آل زیار، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. تهران، انتشارات دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. جلد ۲.
قوچانی، عبدالله، ۱۳۶۴، کتیبه‌های سفال نیشاپور. تهران، انتشارات موزه رضا عباسی.
لسترینج، گای، ۱۳۸۳، جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
مخلصی، محمدعلی، ۱۳۸۷، مناره‌ها، معماری ایران دوره اسلامی، گردآورنده محمد یوسف کیانی. تهران، انتشارات سمت.
منوچهری دامغانی، ۱۳۳۸، دیوان استاد منوچهری دامغانی به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران، کتاب‌فروشی زوار.
هیلن براند، ژبرت، ۱۳۸۷، مقایره، ترجمه کرامت‌الله افسر، معماری ایران دوره اسلامی، گردآورنده محمد یوسف کیانی. تهران، انتشارات سمت.

ب) غیرفارسی

Schlumberger, Danil. 1978, *Lashkari Bazar' Vol 18*. Paris Diffusion de Boccard Charles.
Wilkinson, Charles K. 1986, *Nishapur; Some Early Islamic Building and Decoration*. New York. The Metropolitan museum of Art

پژوهشی دربارهٔ حمام اتحادیه ارومیه

بهرز خان محمدی*، علی صدرائی**

*کارشناس ارشد باستان‌شناسی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری آذربایجان غربی

**استادیار باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

آثار تاریخی و فرهنگی هر کشور هویت ملی یک ملت به شمار می‌آید و حفاظت و مرمت و نگهداری و البته معرفی از این آثار ارزشمند میزان فهم و درک تاریخی جامعه محسوب می‌شود. در مدت یک‌صد سال اخیر هرچند جامعه ایرانی همسان با سایر جوامع متمدن نتوانسته همانند برخی از کشورها آثار تاریخی خود را نگهداری، معرفی و حفاظت نماید ولی با این حال در این مدت بودند مردانی که تمام زندگی و یا شاید بخشی از طول حیات خود را وقف این بناها گذاشته‌اند و از این میراث به یادگار گذاشته نگهداری کرده‌اند. یکی از خاندان‌های بنام در تاریخ محلی ولایت ارومیه بدون شک خاندان اتحاد به شمار می‌آید. این خاندان در دوران قاجار اسباب ایجاد بناهای عام‌المنفعه زیادی در این شهر کهن و تاریخی شده‌اند که یکی از این بناها حمام تاریخی اتحادیه در بافت تاریخی این شهر به شمار می‌آید. هرچند این آثار بنا به دلایلی مغفول واقع شده و چنانکه در شأن این اثر است بدان‌ها پرداخته نشده است؛ و به همین منظور نگارندگان در این نوشتار به معرفی این اثر تاریخی و البته فراموش شده این شهر به مناسبت نکوداشت یاد و خاطره استاد فیروز باقرزاده که عمری را در راه اعتلای حفظ و نگهداری و معرفی این میراث کهن پرداخته است اختصاص داده‌اند. بی‌گمان یاد و خاطره و خدمات ارزشمند پیشکسوتان این عرصه و به‌ویژه استاد باقرزاده در تاریخ میراث این کشور به یادگار خواهد ماند و این نکوداشت جزء کمال حسنات است که به‌صورت پیوست باید بدان پرداخته و ادامه‌دار باشد.

واژه‌های کلیدی: قاجار، ارومیه، بناهای عام‌المنفعه، حمام، خاندان اتحادیه.

پیشگفتار

بازار تاریخی ارومیه در مرکز شهر ارومیه و در محدوده بافت قدیم آن واقع شده است. این مجموعه با قرارگیری در بین خیابان‌های امام خمینی (ره) در سمت شمال، بعثت در سمت غرب، شهید منتظری در سمت شرق، اقبال در سمت جنوب، محدوده‌ای به شکل مستطیل ناقص است که بخش عمده ساختار بازار قدیم را در خود حفظ کرده است. بخش دیگر بازار نیز در آن سوی خیابان‌های ذکر شده باقی مانده که تقریباً به‌غیراز محدوده سمت شمال و شمال شرقی (راسته نجاران و دوشابچی بازار) و نقاط باارزشی در سمت غربی، همهٔ ساختار معماری تخریب و نوسازی گردیده است (عباس زاده: ۱۳۸۵، ۴۱). مجموعه بازار ارومیه امروزه به‌واسطه تحولات شهرسازی جدید (خیابان‌کشی‌ها) بافت یکپارچه و منسجم خود را از دست داده است و در حال حاضر به قطعات کوچک و بزرگ متعددی تقسیم شده است. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن که امروزه در نقشه‌های شهری تحت عنوان «محدوده بازار تاریخی» معرفی شده مساحتی بالغ بر شصت هزار مترمربع را شامل می‌شود که مجموعه‌ای از فضاهای مختلف و مرتبط معماری را در خود جای داده و به لحاظ معماری و شهرسازی، در شهر امروز ارومیه دارای اهمیت و موقعیت ممتازی است. تنوع گونه‌های مختلف معماری مربوط به دوره‌های تاریخی، شکل، فرم فضاها و کالبد معماری و استقرار فضاها در آن، مجموعه ارزشمند کم‌نظیری را نمایان می‌کند. تیمچه‌ها، سراها و کاروانسراها، حمام‌ها، مسجد جامع، راسته‌بازارها، چهارسوق‌ها و حجره‌ها از جمله فضاهای مختلف معماری این مجموعه هستند که با تمام دخل و تصرفات انجام‌شده، هنوز توانسته‌اند تا حدودی چهره تاریخی خود را حفظ کنند. مجموعه، یک باب مسجد، پنج باب سرا و کاروانسرا، سه باب تیمچه و سه باب حمام، حدود سی راسته بزرگ و کوچک، شش چهارسوق و بیش از هزار باب حجره با ابعاد و فرم‌های مختلف دارد که بخش‌های زیادی از آنها بافت سنتی خود را حفظ کرده و به‌عنوان هسته و مرکز تاریخی شهر عمل می‌کنند و با توجه به این موضوع که بخش‌هایی از مجموعه بازار در حال حاضر از هسته اصلی خود جدا شده، می‌بایست دو سرا، پنج حمام و هشت راسته‌بازار که دو نمونه از آن دارای پوشش سنتی (طاق و گنبدی) بوده و نزدیک به دویست باب حجره را به تعداد فضاهای مجموعه اضافه کرد (عباس زاده: ۱۳۸۵، ۴۳). یکی از آثار شاخص و ارزشمند بازار تاریخی ارومیه حمام‌های آن هستند که به لحاظ معماری از ارزش بالایی برخوردارند. در حال حاضر چندین حمام در مجموعه وجود دارد که تعدادی از آنها متروکه و تعدادی نیز با کاربری اصلی و در وضعیت نسبتاً خوبی هستند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: حمام تجلی در راسته میرزااحسین آقا، حمام قائم در راسته میرزااحسین آقا، حمام آخوند در انتهای راسته میرزااحسین آقا،

حمام **علی مصطفی** در راسته دوشابچی بازار و قطعه جداشده از هسته اصلی ضلع شمالی بازار (که غیرفعال و متروکه است)، حمام **اتحادیه**^۱ در راسته غلام‌خان و امتداد راسته عطاران و قطعه جداشده از هسته اصلی بازار، حمام **شیخ علی خان** در خیابان سرداران به صورت مخروبه. این آثار ارزشمند در هسته تاریخی بازار ارومیه و نواحی اطراف آن مستلزم توجه و عنایات ویژه بود و بر همین مبنا در این نوشتار به یکی از شاخص‌ترین آنها یعنی حمام اتحادیه می‌پردازیم.

موقعیت مکانی

به استناد تصاویر هوایی سال ۱۳۳۵، حمام اتحادیه در زمان احداث در امتداد بازار قرار داشته و دسترسی اصلی آن از طریق کوچه مجاور مسجد جامع از طرف بازار و گذر اصلی محله بازارباش به راسته غلام‌خان بوده است. در طی دو دهه اولیه بعد از احداث بنا و روی کار آمدن رضاشاه پهلوی و اجرای سیاست مدرنیته کردن فضاهاى شهری از جمله خیابان‌کشی‌های متقاطع، بافت اطراف حمام با کشیده شدن خیابان بعثت (عسگرآبادی) از بافت بازار جداشده و دسترسی قدیم حمام، دستخوش تغییراتی شد، با این وجود دسترسی‌های اصلی خود را تا حدودی حفظ نمود (مهندسین مشاور ایده تا پدیده ص ۵). حمام اتحادیه به دلیل قرا‌گیری در مجاورت بازار پس از گرمابه آخوند، نزدیک‌ترین حمام در مجاورت بافت اصلی بازار بوده و از طرف دیگر از طریق میدان گندم و گذر شرقی بازار باش، با مسجد جامع در ارتباط بوده است.

تاریخچه

حمام اتحادیه در اواخر قرن چهارده هجری، در هسته مرکزی و مجاورت بازار احداث شده است. تاریخ احداث حمام به استناد کتیبه کاشی‌کاری داخل سربینه حمام به سال ۱۳۳۵ ه.ق (۱۲۹۵-۹۶ ه.ش) و مقارن با زمان حکومت احمدشاه آخرین پادشاه سلسله قاجاری بوده است. معمار این بنا **استاد علی‌اشرف** بوده که آن را به سفارش میرزا آقا اتحادیه، از معتمدان و تجار معروف ارومیه جهت مصارف عام‌المنفعه ساخته شده است (همان ص ۳). این بنا در زمان احداث در دوره قاجاریه و دوره‌های بعدی، از رونق و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. رونق حمام به‌گونه‌ای بوده است که

^۱ برادران اتحادیه از خانواده‌های مهم و مذهبی و متمول دوره قاجار بودند که شرکت اتحاد را تأسیس نموده و در تهران و ارومیه دارای املاک و خانه‌هایی بودند که برخی از آنها از جمله خانه اتحادیه تهران به‌واسطه سریال دهه پنجاهی دایی جان ناپلئون شناخته شده است.

رضاخان پهلوی در زمان اقامت خود در شهر ارومیه برای حمام گرفتن به حمام اتحادیه می‌رفت. علاوه بر این آثار و بقایای یک کاروانسرا در کنار حمام اتحادیه در راسته غلام‌خان نشان‌دهنده اهمیت و موقعیت اقتصادی قوی آن در زمان احداث بوده است. این اثر (حمام) در ادوار بعدی به‌صورت استیجاری به برادران نجاری آذر (رضا و حاجی جعفر) واگذار شده است. یکی از نکات قابل توجه این‌که در مدت‌زمان واگذاری استیجاری حمام اتحادیه، مالک شرطی را در مفاد اجاره‌نامه به نام «مخته» گنجانده است. «مخته» شرطی است که در آن تعدادی از افراد خانواده، که به تعداد مشخص می‌شود، به‌صورت رایگان می‌توانند از حمام استفاده و استحمام کنند و مستأجر ملزم به اجرای آن است.

پس از گذشت سال‌های زیادی از عمر حمام چند سالی است که متروک شده و مالکیت حمام که در اختیار ورثه میرزا آقا اتحادیه شامل فرزندان و نوادگان وی مرحومه افسر اتحادیه (فرزند بزرگ)، مرحومه مهرانگیز اتحادیه، مرحومه مونس اتحادیه، حمید اتحادیه (در قید حیات) قرار داشت، با پیگیری سازمان میراث فرهنگی مالکیت اثر از ورثه اتحادیه به سازمان انتقال یافته و در نهایت در سال ۱۳۸۲ خریداری و به تملک اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان آذربایجان غربی درآمد. مرمت بنا از سوی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری آذربایجان غربی در سال ۱۳۸۷ آغاز شده است. این مرمت‌ها در فضای داخلی حمام اتحادیه انجام شده است.

کتیبه احداث بنا

کتیبه اصلی حمام اتحادیه که به لحاظ تاریخ احداث آن دارای ارزش فراوانی است، در محل ساقهٔ گنبد بخش سرپینه واقع شده است که از چهار ردیف کاشی هفت‌رنگ به ابعاد ۱۵ در ۱۵ سانتیمتر، به رنگ غالب آبی نیلی، تشکیل شده است. موضوع کتیبه شامل تصویری از نقوش انسانی، پرندگان، جانوران و غیره است که توسط کادرهایی اسلیمی با نقوش گل و بوته قاب شده و کل کتیبه توسط یک ردیف آجر از پایین به اندازه یک‌چهارم طول آجر برجسته شده و به هشت کادر ساده تقسیم شده و در حفاصل آنها نوشته‌هایی شامل اسامی خداوند (یا قاضی الحاجات)، نام معمار (عمل اوستا علی اشرف) و تاریخ بنا (سنه ۱۳۳۵ هجری) با خط نستعلیق ضعیف، در داخل کادری اسلیمی، روی کاشی هفت‌رنگ، نوشته شده که در زیر پنجره‌های دور گنبد قرار دارند و هم‌اکنون تنها چهار تا از آنها باقیمانده است.

مصالح

مصالح مورد استفاده در بنای حمام اتحادیه شامل آجر، سنگ، کاشی، ملات ساروج و گچ و ملات ماسه و آهک است. بخش عمده و اصلی بنا از آجر و سنگ ساخته شده است. آجرهای موجود در بنا عمدتاً از نوع آجر مربع به ابعاد ۱۹ در ۱۹ در ۵ سانتیمتر هستند که در اغلب بناهای دوره قاجاریه مورد استفاده قرار گرفته‌اند. سنگ لاشه نیز در تمامی بخش‌های بنا اعم از کف، شالوده‌ها و دیوارها مورد استفاده قرار گرفته است.

ویژگی‌ها معماری و عناصر معماری

این حمام مانند بیشتر حمام‌های هم‌دوره خود از چندین قسمت مجزای به هم پیوسته تشکیل شده است. این عناصر معماری شامل ورودی، هشتی، سربینه، میان‌در، گرم‌خانه، نظافت‌خانه، آبریزگاه، خزینه و فضای تأسیساتی تشکیل شده است.

ورودی

ورودی بنا در بخش شمال غربی و در راسته غلام‌خان قرار گرفته است. این ورودی فاقد جنبه‌های خاص از ویژگی‌های زیباشناختی است. تنها شامل درب فلزی است که به دالانی نسبتاً طولی گشوده می‌شود. دالان در بدو ورودی حمام و با توجه به مصالح مصرفی و فن اجرا بیانگر متأخر بودن این بخش و یا به عبارتی الحاق شدن آن به کالبد اصلی حمام است. اتصال دالان به ورودی هشتی با توجه به اختلاف سطح میان سطح کوچه و هشتی از طریق چند پله امکان‌پذیر است دالان علاوه بر اینکه امکان دسترسی به حیاط غربی را فراهم نموده، به‌عنوان فضایی واسط میان هشتی و کوچه عمل می‌نماید.

هشتی

هشتی در بنای حمام اتحادیه با تغییر زاویه امکان دید مستقیم به داخل حمام را از بین می‌برد. مصالح این قسمت از بنا شامل آجر و سنگ لاشه با ملات‌های آهکی و گچی است. استفاده از سرامیک، رنگ‌های روغنی با رویه پلاستیکی نیز پوشش نهایی فضا را شکل داده است. هشتی موجود در بنای حمام علاوه بر محدود نمودن زاویه دید امکان کنترل حرارت و اعمال سلسله‌مراتب دسترسی به سربینه، به‌عنوان یکی از فضاهای اصلی حمام را فراهم می‌آورد که با یک اختلاف سطح به اندازه یک پله به فضای بینه متصل شده است.

سربینه

سربینه حمام‌ها عموماً به شکل هشت و یا چهارگوش ساخته می‌شده و در اطراف آن سکوه‌های نشیمن و رختکن و در زیر سکوها نیز حفره‌هایی برای قرار دادن کفش تعبیه می‌شده است. یکی از اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین فضاهای معماری حمام اتحادیه سربینه آن است. سربینه در این بنا، فضای مناسب را برای استحمام‌کننده در بدو ورود و امکانات لازم را برای آماده شدن برای خروج از حمام فراهم می‌نماید. سربینه حمام اتحادیه فضای قاعده‌ای به شکل مربع دارد و چهار غرفه عمیق در اضلاع اصلی این فضا عقب نشسته است (چلیپایی شکل). به این ترتیب سربینه در عین اینکه فضای یکپارچه و واحدی جلوه می‌کند دارای گوشه‌های دنج است که هر یک استقلال خود را داراست و فضای مناسبی برای استراحت و عبادت و گفتگوست. در میان فضای سربینه حوض آبی قرار گرفته که با انعکاس نقش کاشی‌کاری‌های زیر گنبد و نور هدایت‌شده از نورگیرهای سقف، جلوه خاصی به فضای سربینه بخشیده است. گنبد آجری بزرگی بر بلندای فضای سربینه قرار گرفته که سنگینی آن به جرزهای برآمده از اضلاع سربینه منتقل می‌شود. این جرزها تا قسمتی با سنگ‌های لاشه‌ای و بخشی نیز با استفاده از آجر ساخته شده است.

میان‌در

اساس ساخت میان‌در، در حمام‌ها جلوگیری از ورود ناگهانی افراد به صحن یا گرمخانه حمام و پیشگیری از بیماری‌های ناگهانی بوده است. میان‌در حمام اتحادیه با قاعده‌ای هشت‌ضلعی تبادل حرارت بین سربینه و گرمخانه را به حداقل می‌رساند و با تغییر جهت مسیر حرکت، دید مستقیم آنها را از بین می‌برد. علاوه بر این، دسترسی به آبریزگاه نیز از این فضا امکان‌پذیر است. مصالح مورد استفاده در این قسمت شامل سنگ لاشه در پایه‌های دیوارها و آجر در دیوارها و ساختار پوششی سقف است و ملات مابین آنها ترکیبی از گچ و آهک است. استفاده از طاق‌نمای تزئینی مشخصه اصلی میان‌در است.

گرم‌خانه

گرم‌خانه حمام اتحادیه از سه بخش تشکیل شده است. بخش میانی و دو بخش جانبی آن. بخش میانی با تویزه‌ها و گنبدی که بر فراز آن به اجرا درآمده و اختلاف سطح جزئی در کف، از دو بخش طرفین خود متمایز شده است. هریک از این دو بخش جانبی که امروزه یکی از آنها کاملاً از فضای حمام جدا شده و تخریب گردیده است،

به‌عنوان فضای شست‌وشو مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعد از سربینه، گرم‌خانه بزرگ‌ترین فضای حمام اتحادیه است. این بخش در سلسله‌مراتب دسته‌بندی برودت هوای داخل حمام، فضای کاملاً گرم و مرطوب محسوب می‌شود و از همین رو به‌منظور حفظ و کنترل هوای داخل آن، ارتفاع پوشش گنبدی این فضا نسبت به سربینه پایین‌تر است. روشنایی مورد نیاز نیز با چهار نورگیر تأمین می‌شود. مصالح به‌کاررفته در این بخش شامل سنگ در جرزها و پای طاق و آجر در تویزه‌ها و پوشش گنبد است. نکته قابل توجه در گرم‌خانه حمام اتحادیه، همانند سایر حمام‌های ایرانی گرمایش از کف است که به‌واسطه عبور دادن حرارت از گره‌روهایی که در زیر کف حمام تعبیه‌شده، امکان‌پذیر شده است. در ضلع روبروی ورودی گرم‌خانه، خزینه‌ها قرار گرفته‌اند اما دسترسی به آنها در حال حاضر به دلیل مسدود شدن دریچه‌های ورودی در اثر دخالت‌هایی که در سیستم تأسیسات حمام به وجود آمده امکان‌پذیر نیست.

نظافت‌خانه

دسترسی به نظافت‌خانه، با گذر از یک دالان باریک از گرم‌خانه صورت گرفته است. به این ترتیب مهم‌ترین اصل در طراحی و مکان‌یابی نظافت‌خانه، یعنی عدم دید و در دسترس نبودن آن، در حمام اتحادیه رعایت شده است. شکل کلی این فضا نیز به‌صورت مستطیلی است و با توجه به جنبی بودن فعالیت و عملکرد آن، دارای سطح اشغال کمتری است و روشنایی آن هم به‌واسطه دو نورگیر که در سقف تعبیه‌شده، فراهم گردیده است.

آبریزگاه

یکی دیگر از فضاهایی که به‌منظور حفظ بهداشت و سلامتی استفاده‌کنندگان در حمام اتحادیه ساخته‌شده، آبریزگاه است. شکل کلی آن، قاعده‌ای مستطیلی است که با طاق آهنگ پوشیده شده است. بهداشت و نحوه دفع فاضلاب از فضای آبریزگاه یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر موقعیت قرارگیری آن در کنار سایر عملکردهای حمام است. با وجود اینکه در شرایط فعلی و با توجه به مداخله‌های صورت گرفته در آبریزگاه دسترسی به آن دچار تغییرات قابل‌زیادی شده است، اما پیش‌از این، دسترسی به آن به‌واسطه فضای میان‌در امکان‌پذیر بوده است.

خزینه

خزینه حمام، در انتهای نقشه معماری حمام قرار گرفته و از فضای اصلی و دو فضای طرفین آن

تشکیل شده است. فضای اصلی خزینه با توجه به کاربرد آن باعث ایجاد اختلاف سطح خزینه نسبت به گرم‌خانه حمام شده است. دو فضای شرقی و غربی در دو طرف خزینه اصلی قرار گرفته و دسترسی به آنها از طریق پله‌های موجود در گرم‌خانه امکان‌پذیر است. روشنایی مورد نیاز در این فضاها از طریق دو نورگیر در سقف تأمین شده است. در فضای جانبی شرقی، سکوهایی در اطراف خزینه تعبیه شده که احتمالاً به منظور شستن افراد مورد استفاده قرار می‌گرفته است. فضاهای طرفین خزینه از یک طرف به گرم‌خانه متصل و از طرف دیگر در مجاورت فضای کاملاً باز بخش انتهایی و جنوبی ساختمان حمام قرار گرفته‌اند. موقعیت استقرار خزینه در امتداد محور اصلی گرم‌خانه و در منتهی‌الیه سلسله‌مراتب دسترسی از هوای سرد به گرم، دارای شرایط بسیار گرم و بسیار مرطوب است. ویژگی کالبدی این فضا کاملاً متأثر از جنبه‌های کاربردی آن است و چنانکه قبلاً نیز اشاره شد در حال حاضر به دلیل تغییرات و دگرگونی‌هایی که در سیستم تأسیسات حمام به وجود آمده، تنها دریچه ورود به خزینه اصلی حمام از سمت گرم‌خانه مسدود شده و با توجه به شکل حمام، وجود «تبان» و همچنین «تون» برای برافروختن آتش مورد نیاز به منظور گرم کردن آب داخل خزینه بدیهی است.

فضای تأسیساتی و حرارتی

تأسیسات حرارتی حمام اتحادیه شامل محل انبار خار (خارخانه)، تون (گلخن)، تبان، گربه‌رو، دودکش و گودال خاکستر است. در اثر تغییرات و دگرگونی‌هایی که در سیستم آب‌رسانی و گرمایش حمام در دهه‌های اخیر به وجود آمده و در نتیجه آن «حمام خزینه‌ای» اصطلاحاً به «حمام‌های دوشی» مبدل شده و ساختار فضایی حمام دچار دگرگونی زیادی شد و فضای تأسیساتی کوچکی به بنای اصلی حمام الحاق گردید. ساختار معماری و عناصر کالبدی این فضا نسبت به سایر قسمت‌های قدیمی بنا و به لحاظ مصالح مورد استفاده و فن ساخت متفاوت است. در حمام قبلی دود حاصل از احتراق در تون با کانال‌هایی که گربه‌رو نامیده می‌شدند، به کف گرمخانه هدایت می‌شده تا برای گرم کردن این فضا استفاده شود. این دود بعد از گرم کردن فضای گرمخانه از طریق دودکش‌هایی که در دیواره گرمخانه تعبیه شده بود به بیرون هدایت می‌شد. کانال گربه‌روهای حمام اتحادیه در زیر کف گرمخانه قرار دارد و طوری ساخته شده که یک نفر بتواند در مواقع ضروری جهت تمیز کردن و رفع گرفتگی گربه‌روها داخل آن شود.

سیستم آب‌رسانی

منابع تأمین آب حمام‌ها به‌طور عمده قنات، نهر و یا چاه بوده است. قرار گرفتن حیاطی کوچک در

ورودی حمام اتحادیه و وجود تنبوشه‌های سفالی که از این فضا وارد سربینه شده است، استفاده از این فضا را برای تأمین آب حمام از چاه محتمل‌تر می‌کند ولی مستندات کمی که فعلاً قابل دسترسی باشد در این فضا وجود ندارد. آب مورد نیاز از طریق تنبوشه‌ها به حوض موجود در سربینه منتقل می‌شده و در این محل به دو انشعاب تقسیم می‌شده، انشعاب اول آب سرد مورد نیاز در فضای نظافت خانه و آبریزگاه را تأمین می‌کرد. انشعاب دوم بعد از عبور از فضای گرمخانه به خزینه منتقل می‌گردید. آب خزینه هر چند مدت یک‌بار و بنا به ضرورت پاکیزگی آن با مسیر فاضلاب دیگری که از طریق آبریزگاه در نظر گرفته شده بود و با توجه به کانال‌های کوچک باقیمانده در این محل به چاه‌های جذبی احداث شده در بیرون محل منتقل می‌گردید.

پوشش سقف

حمام اتحادیه با استفاده از ترکیبی از طاق و تویزه و گنبد پوشیده شده است. بزرگ‌ترین قسمت این حمام یعنی سربینه با گنبد آجری و ملات آهک و گچ پوشیده شده. جهت روشنایی فضای زیر گنبد نیز هشت نورگیر که اصطلاحاً «پاچنگ» نامیده می‌شوند در ساقه گنبد سربینه ایجاد شده است. بخش گرم‌خانه نیز که به لحاظ وسعت اندکی از سربینه کوچک‌تر است دارای گنبد آجری مشابه اما کوچک‌تر است. در این بخش نیز به منظور افزودن به روشنایی زیر گنبد گرم‌خانه چهار نورگیر تعبیه شده است. علاوه بر این هر دو گنبد گرم‌خانه و سربینه دارای حفره‌های مدوری در منتهی‌الیه بخش فوقانی هستند که بخشی از روشنایی و نور لازم برای فضای داخلی را تأمین می‌کند. دیگر بخش‌های حمام دارای پوشش طاق و تویزه از جمله طاق آهنگ، ترکین و گنبد‌های کوچک عرقچین است.

پوشش کف

یکی از مهم‌ترین عناصر معماری حمام به دلیل رطوبت زیاد در حمام‌ها کف آن است. به علت اختلاف دما و میزان رطوبت در فضاهای حمام از کف‌های متفاوتی استفاده شده و جنس مصالح کف تمام فضاهای حمام یکسان نیست. در فضای گرمخانه، هشتی و ورودی از موزاییک‌هایی به ابعاد ۳۰ در ۳۰ سانتیمتر و در فضای سربینه از سنگ‌های لاشه، ساروج، ملات‌های آهکی و ملات ماسه و سیمان استفاده شده است. لازم به ذکر است در فضای سربینه، کف ایوان‌های چهار طرف جهت تعریف فضایی، عملکرد جدید و خصوصی به اندازه ۴۰ سانتیمتر بالا آورده شده است. در هنگام مرمت تعداد فراوانی کاشی تکرنگ فیروزه‌ای در کف حمام به‌ویژه در محل سربینه به دست آمد و

هم‌اکنون نیز در محل حوض قبلی فضای سربینه نمونه‌هایی از این کاشی به چشم می‌خورد و با توجه به اینکه فضای سربینه جزو مجلل‌ترین فضاها در حمام‌های ایران محسوب می‌شود احتمال فرش کردن کف و دیوارهای این بخش با کاشی وجود داشته و به احتمال قریب به یقین کف این محل با استفاده از کاشی‌های فیروزه‌ای به ابعاد ۱۵ در ۱۵ سانتی‌متر پوشیده شده است. در زیر سکوه‌های نشیمن و برای گذاشتن کفش در فضای سربینه حفره‌هایی ایجاد شده که آنها را اصطلاحاً «کته» می‌گفتند. امروزه به دلیل مداخله در عناصر معماری فضاهای داخلی به‌ویژه در محل سربینه اثری از کته‌ها برجای نمانده است.

تزئینات

بنای حمام اتحادیه از لحاظ به‌کارگیری تزئینات معماری فقیر است و به‌جز چند فضا، بقیه قسمت‌ها آرایه‌های معماری ندارد. به‌طور کلی تزئینات این بنا عمدتاً شامل آجرکاری، کاشی‌کاری و طاق‌نماهای تزئینی است. پیش‌آمدگی ایجاد شده با آجر در بخش‌هایی از گریو گنبد سربینه و گرم‌خانه، طاق‌نماهای تزئینی آجری ایجاد شده در فضاهای خزینه، میان‌در و بخشی از سربینه از جمله مهم‌ترین تزئینات آجری حمام محسوب می‌شود. علاوه بر این، تزئینات کاشی‌کاری این حمام محدود به کاشی‌کاری هفت‌رنگ گنبد اصلی محل سربینه است که به‌صورت نواری دورتادور ساقه گنبد ایجاد شده و چنانکه در بخش کتیبه اشاره شده، دارای نقوشی از افراد سوار بر اسب و شمشیر به دست در حال شکار و حیواناتی همچون آهو، خرس و پرندگان، در کادری از نقوش اسلیمی و کتیبه‌هایی که به نام بانی و تاریخ ساخت اشاره دارد، می‌گردد.

تحولات و الحاقات و تعمیرات صورت گرفته بر روی بنا

حمام اتحادیه با توجه به گذشت زمان و نحوه استفاده از بنا تغییرات، الحاقات و حذفیاتی داشته است. اساسی‌ترین تغییر و الحاق، حذف سیستم خزینه‌ای و مسدود کردن فضای خزینه و ایجاد سیستم لوله‌کشی و اینچ‌کشی و تعبیه دوش بوده است. همچنین جهت انبار آب دو مخزن بر روی سقف در محلی که احتمالاً خزینه آب گرم حمام وجود داشته، احداث شده است. در محل گلخن سنتی حمام نیز سیستم موتورخانه و مشعل گازی تعبیه گردیده است. با ایجاد اتاقک‌های دوش، فضای صفه‌های گرم‌خانه پر شده و عملاً کاربرد خود را از دست می‌دهد. فضای گرم‌خانه با توجه به میزان زیاد رطوبت و فرسودگی، اندود این فضا بارها مورد اندودکاری از نوع سیمان سفید قرار گرفته است. در برخی نقاط

که قسمت‌های از اندود ریخته است، تعدد لایه‌های اندود به وضوح قابل مشاهده است. فضای سربینه نیز به اقتضای کاربرد و استفاده امروزی، تعداد زیادی اتاقک رختکن چوبی اضافه شده و فضای چهارصافه سربینه به فضایی ریتمیک از درهای کوچک اتاقک‌های رختکن و بسته تبدیل شده است. همچنین در فضای میانی سربینه که سابقاً دارای حوضی بزرگ به شیوه بسیاری از حمام‌های سنتی وجود داشته، برچیده شده و حوض و آب نمای هندسی ناموزون که هیچ تناسب و همگونی با فضای سنتی سربینه ندارد، اجرا شده است. همچنین در محل صافه‌ها که جایگاهی جهت بیتوته کردن و نشستن بوده با پرکردن کف صافه‌ها و همچنین مسدود کردن کفش‌کن‌های اصلی که ساختاری دلنشین را به فضای صافه می‌داده است، از بین رفته است.

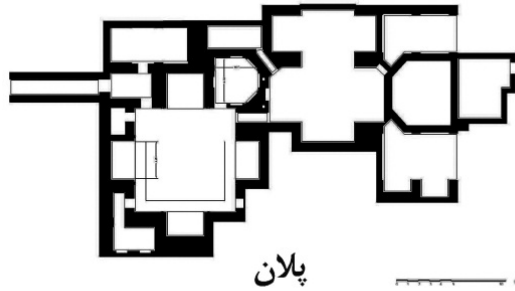
برآیند

در معماری ایران، حمام‌ها از جمله بناهای عام‌المنفعه بوده و اساس شکل‌گیری آنها، تعبیه مکانی مناسب جهت استفاده عموم برای طهارت و شستشوی بدن و زدودن آلودگی‌ها و همچنین برگزار کردن برخی از مراسم آئینی بوده است. استفاده از این بناها در ایران قبل از اسلام مرسوم بوده و بر اساس منابع تاریخی از همان آغاز گسترش اسلام در شهرها، گرمابه‌های متعددی احداث شده که مورد استقبال عموم قرار گرفته است (فخار تهرانی: ۱۳۷۹: ۲۴۵). در شهرهای مختلف استان آذربایجان غربی نیز به تبعیت از دیگر نقاط کشور در دوران مختلف تاریخی و به‌ویژه از دوره صفویه به بعد حمام‌های زیادی برجای مانده که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به حمام قلعه قپان و باغچه جوق ماکو، حمام پورناک پلدشت، حمام محمد بیگ، ایل، فیرورق و امامزاده خوی، حمام بیگ جوان قره ضیال‌الدین، حمام شیخ سلماس، حمام لاج مهاباد، حمام قپان شاهین‌دژ اشاره کرد. حمام اتحادیه ارومیه نیز یکی از چند حمام مهم و تاریخی حاشیه بازار تاریخی ارومیه است که در زمان احیا و آبادانی، دارای ارزش فراوانی به‌ویژه برای مسافران و مهمانان بوده است. در طراحی این حمام نیز مانند بیشتر حمام‌های تاریخی ایران از فضای الگویی سه‌بخشی شامل نیمه گرم و نیمه مرطوب، گرم و مرطوب، بسیار گرم و بسیار مرطوب تبعیت نموده و سیستم تنظیم شرایط محیطی به‌گونه‌ای است که حرارت و رطوبت به ترتیب از هشتی و ورودی و سربینه (نیمه گرم و نیمه مرطوب)، به صحن حمام و گرمخانه (گرم و مرطوب) و نهایتاً به خزینه حمام (بسیار گرم و بسیار مرطوب) بیشتر می‌شده است. این فضاها هر یک مستقل بوده و تنها از طریق دالان‌هایی باریک و غیرمستقیم به یکدیگر ارتباط داشتند. در مناطق گرم و خشک و به‌ویژه در مناطق سرد، جهت حفظ حرارت داخل حمام کالبد ساختمان تا حد ممکن

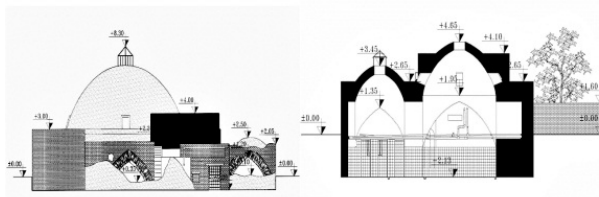
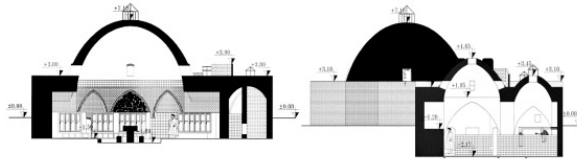
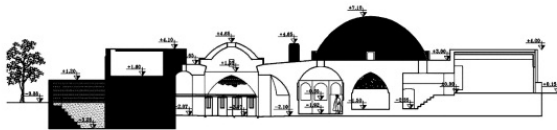
در داخل زمین قرار می‌گرفت؛ و با توجه به شرایط نسبتاً سرد شمال غرب کشور طراحان حمام اتحادیه تا جایی که مقدور بوده از این اصل معماری تبعیت نموده‌اند و بخش‌های اصلی حمام را در زمین طراحی نموده‌اند. البته این ویژگی در احداث حمام‌ها داخل بازار تاریخی ارومیه همچون آخوند و قائم به نسبت حمام اتحادیه بیشتر رعایت شده و برای ورود به صحن این دو حمام مسیر دسترسی به زیرزمین با استفاده از پله‌های مارپیچی طراحی و تعبیه شده است. احداث خیابان جدید الاحداث باعث جدایی این بخش از بافت مرتبط با بازار تاریخی ارومیه از بدنه اصلی آن و در نتیجه کمتر شدن توجه به این اثر ارزشمند تاریخی شده است. جا دارد با توجه به اهمیت و پتانسیل بالای تاریخی این اثر ارزشمند اقدامات لازم به منظور معرفی هرچه بیشتر آن صورت گرفته و با احیا و یا تعریف کاربری‌هایی متعددی در راستا اهداف گردشگری و صنایع دستی زمینه‌ساز جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی و جلب و گسترش توجه بیشتر گردشگر در این خطه از شمال غرب کشور گردید.



نقشهٔ ۱. نمای هوایی بازار ارومیه و موقعیت حمام اتحادیه (گوگل ارث)



نقشهٔ ۲. پلان و نقشه ایزومتریک حمام اتحادیه (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



نقشهٔ ۳. نما و مقاطع مختلف حمام اتحادیه (منبع: آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



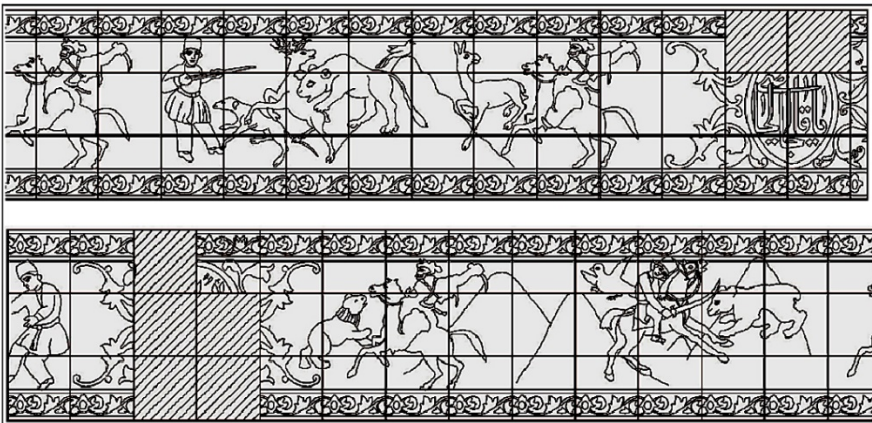
تصویر ۱. نمای ورودی حمام اتحادیه (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۲. نمای فضای داخلی سرپینه به هنگام آبادانی (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



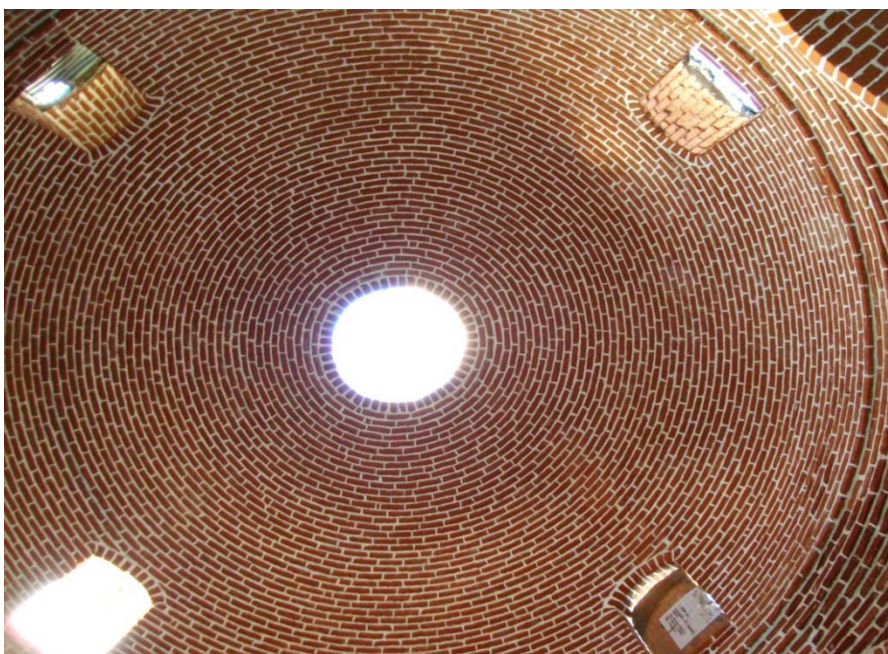
تصویر ۳. نمای داخلی سقف سربینه و تزئینات کاشی کاری ساقه گنبد (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۴. بخشی از طرح نقوش کاشی کاری ساقه گنبد سربینه (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



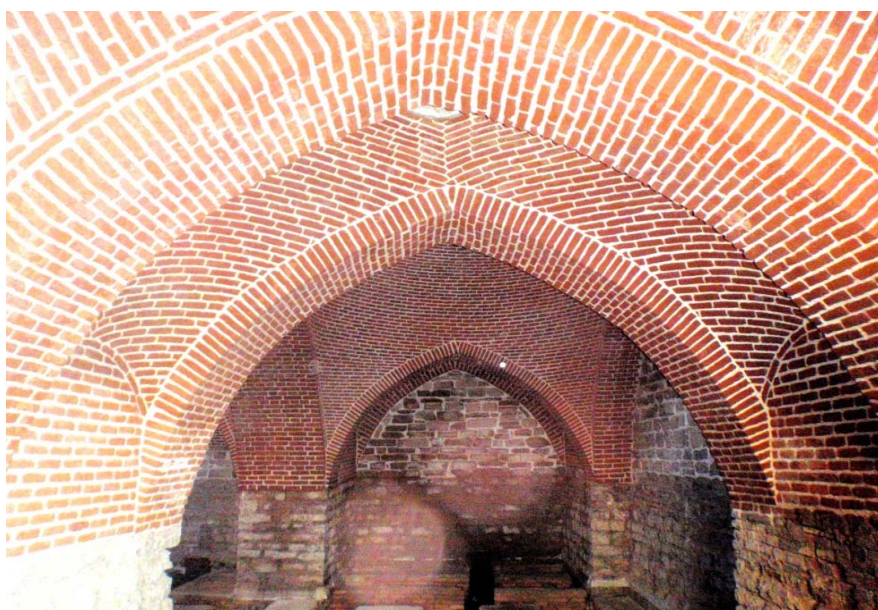
تصویر ۵. یکی از کتیبه‌های بنیان‌گذاری حمام (معماری اوستا علی اشرف) (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۶. نمای زیرین گنبد آجری بخش گرم‌خانه (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۷. نمونه کاشی‌های به‌دست‌آمده از کف بخش سربینه به هنگام مرمت (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۸. نمونه طاق‌های آجری حمام پس از مرمت (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۹. نمای بیرونی گنبد آجری بخش سریننه حمام (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)



تصویر ۱۰. پوشش بیرونی گنبد‌های عرقچین بخش‌های دیگر حمام (آرشیو میراث فرهنگی ارومیه)

کتابنامه

الف) فارسی

- شکاری نیری، جواد و رقیه صفری، ۱۳۹۴، مرمت و احیاء گرمابه اتحادیه ارومیه با رویکرد معاصرسازی مطالعات هنر بومی، دانشگاه مازندران، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۲۵.
- عباسزاده، مظفر، ۱۳۸۵، مطالعه و آسیب‌شناسی مجموعه بازار ارومیه، آرشیو فنی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری آذربایجان غربی (منتشرنشده)
- عباسزاده، مظفر، مجیدی حصار، آیناز، اصغری آذر، مرتضی و آرش سمرقندی، ۱۳۹۵، بررسی عناصر سازه‌ای و تأسیسات گرمابه‌های سنتی شهر ارومیه (مطالعه موردی، حمام اتحادیه ارومیه)، اولین کنفرانس سالانه علمی-تخصصی مهندسی عمران، معماری، شهرسازی و علوم جغرافیا در ایران باستان و معاصر، تهران، موسسه فرازان‌دیشان دانش بین‌المللی، اردیبهشت ۱۳۹۵.
- فخار تهرانی، فرهاد، ۱۳۷۹، حمام‌ها، در معماری ایران در دوره اسلامی، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، انتشارات سمت: ۲۴۳-۲۶۴.
- مهندسین مشاور ایده تا پدیده مهراز، بی‌تا، مطالعه و طرح مرمت حمام اتحادیه، آرشیو فنی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری آذربایجان غربی (منتشرنشده).

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی

علی نوراللهی

دکتر در باستان‌شناسی

چکیده

نمک یکی از اقلام مورد استفاده انسان در گذشته‌های دور تا حال حاضر بوده است، این کالای استراتژی به علت مصرف زیاد آن از دیرباز مورد توجه بوده است. کاربرد فراوان نمک برای به‌عنوان ماده غذایی برای انسان، دام‌ها، نگهداری فرآورده‌های دامی و غلات نشان‌دهنده اهمیت اقتصادی این ماده در نزد عشایر و مردمان ساکن در نواحی است که نمک مورد نیازشان را بیشتر از منابع آبی تأمین می‌کردند، زیرا گنبد‌های نمکی و معادن سنگ نمکی به علت ناخالصی‌های آن کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. معادن نمک بیشتر در نواحی جنوبی استان ایلام واقع هستند این موضوع از دیرباز سبب شکل‌گیری روابط تجاری بین بخش‌های شمالی با نواحی جنوبی برای تأمین نمک مورد نیاز شده بود. ایل‌های این مناطق در زمان‌های از سال نمک مورد نیاز خود را به‌طور مستقیم برداشت می‌کردند. بخش‌های یکجانشین و کشاورز که به این منابع دسترسی نداشتند نمک مورد نیاز خود را از طریق تجارت و از مسیر ایل‌راه‌ها تأمین می‌نمودند. علاوه بر این بر اساس شواهد تاریخی و باستان‌شناختی سابقه استفاده از معادن نمک به‌طور گسترده به دوران آشوریان و پیشتر از آن می‌رسد. در دوران تاریخی به‌ویژه دوره ساسانی و بعد با گسترش راه‌های تجاری این منطقه و رونق شهرهای اریوجان (اریوحان)، سیروان، الرذ، مهرجان‌گدک (سیمره) و جولیان که با دیگر نواحی جبال و بغداد (مرکز سواد-عراق امروزی) دارای روابط گسترده تجاری بودند، هرچند جغرافیدانان و مورخان اسلامی اشاره‌ای به نمک نکرده‌اند ولی نظر به اهمیت آن احتمالاً سهمی از این کالاها را به خود اختصاص می‌داده است. برداشت، حمل و فروش نمک سبب نیاز به وسایل مختلفی گردیده بود که ساکنان این مناطق از آنها استفاده کرده بودند. همچنین سبب شکل‌گیری گروه‌های جدید اجتماعی (کارگران فراوری

نمک، تجار نمک) شده بود که والیان می‌کوشیدند تا این چرخه را در کنترل بگیرند. در این مقاله علاوه بر معرفی منابع نمک و بررسی تاریخچه، اهمیت اقتصادی و سیاسی آن در این مناطق، ایل‌راه‌ها و مسیر مورد استفاده تجار، ابزارهای که برای استحصال و فراوری نمک در گذشته بکار می‌رفت را نیز مورد مطالعه قرار داده‌ام.

واژه‌های کلیدی: زاگرس مرکزی، کوچ‌نشینان، ایلام، معادن نمک، ایل‌راه‌ها، دشتلک، بلوچستان.

پیشگفتار

نمک در کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی قابل مشاهده نیست. با این حال متون کهن و مطالعات قوم‌نگاری و انسان‌شناسی و شواهد بهره‌برداری آن در باستان‌شناسی، نشان‌دهنده اهمیت این ماده معدنی ضروری در زندگی روزمره انسان است؛ بنابراین از نمک دو محصول یکی خوراکی و دیگری برای نگهداری مواد غذایی در نخستین محوطه‌های انسانی استفاده می‌شد. از طرفی دیگر بررسی تاریخ عادات غذایی (تغذیه و نگهداری) پیچیده و مشکل است و استفاده از منابع نمک نشان‌دهنده انقلاب و دگرگونی در استفاده از حجم وسیعی از گیاهان و منابع حیوانی (اهلی و وحشی) است. در مقیاس وسیع و به‌طور کلی جهانی توسعه اشکال اقتصادی مبتنی بر مدیریت منابع غذایی مازاد، با افزایش استفاده نمک ارتباط داشته که این خود مستلزم و همراه با استفاده از دانش فنی ویژه‌ای جهت بهره‌برداری و استخراج منابع طبیعی نمک بوده است (Brigand & Weller, 2015). این کالای استراتژی به علت مصرف زیاد آن در خوراک انسان، دام‌ها، نگهداری فراورده‌های دامی و غلات از دیرباز مورد توجه بوده است.

بیشتر مردمان ساکن در استان ایلام تا حدود ۹۰ سال پیش دارای شیوه زندگی کوچ‌نشینی بودند. نمک مورد نیازشان را خود مستقیم از منابع نمک تأمین می‌کردند. ولی با اجرای سیاست یکجانشین سازی دست آنها از این معادن کوتاه شد و قادر به تأمین مستقیم نمک مورد نیازشان نبودند. ناچار از راه‌های دیگر نمک مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند. یکی از راه‌ها تجارت نمک^۱

^۱ پرواضح است که قابل مقایسه با تجارت‌های عمده که کالاها را از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌بردند و دائم در سفر بین بلاد و شهرها بودند و دارای انبار و حجره و غیره بودند، نیست. بیشتر مشابه با پله‌وری بوده که کالاهای مورد احتیاج را به سیاه‌چادرها می‌رساندند، بوده‌اند که در زبان کردی به آن «جلاو» گویند. از فرق‌های جلاو با این فروشندگان نمک این

بود که از معادن و رودخانه‌های نواحی جنوبی‌تر استان استحصال می‌شد و به‌وسیله چارپایان مانند قاطر و الاغ به مناطقی که فاقد این کالا بودند حمل می‌گردید. در مقصد میان مصرف‌کنندگان عرضه و توزیع می‌شد. نیاز به نمک سبب شکل‌گیری یک تجارت درون منطقه‌ای (در میان کوچ‌نشینان از گستردگی چندانی برخوردار نبود) و برون منطقه‌ای گردید که به‌صورت تهاتر و پولی انجام می‌شد.

نمک در گذشته از طریق ایل‌راه‌ها و راه‌های عشایری حمل می‌شد. این راه‌ها به‌صورت شبکه‌ای پیوسته تمام دشت‌ها و محل زیست یکجانشینان و ایل‌های استان ایلام را به هم وصل می‌کرد. به علت شرایط کوهستانی منطقه و شکل ناهمواری‌های زاگرس که همواره به‌صورت سدی نفوذناپذیر مانع ارتباطات راحت بوده و عبور فقط از نقاط خاصی امکان‌پذیر است. این مسیرها در کوچ‌های برون منطقه‌ای عشایر نقش مهمی دارند. تنها راه دسترسی به این دشت‌ها از طریق تنگه‌ها و گردنه‌های مهمی چون تنگ قیر، گردنه قلاج، گردنه رنو و تنگه دالاهو^۲، تنگه قوچعلی و تخت‌خان، تنگه ماژین و تنگه سیمره است. این تنگه‌ها به‌صورت قیفی عمل نموده کلیه راه‌ها را در نقاط خاصی به هم پیوند می‌دادند. والیان پشتکوه برای کنترل و تسلط بر این راه‌ها و معادن نمک تلاش‌های زیادی کردند و همواره سعی داشتند تا با انحصار و کنترل و نظارت بر بهره‌برداری این معادن علاوه بر منافع اقتصادی، حاکمیت و اقتدار خود را بر ایلات اعمال کنند (بنگرید به شکل ۱).

از طرف دیگر نمک در زندگی روزمره کوچ‌نشینان از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار بوده است. از وسایل مختلفی برای حمل، نگهداری و آسیاب نمک استفاده می‌کردند که بسیاری از آنها امروزه به بوته فراموشی سپرده شده است. به‌طورکلی مطالعه و بررسی نمک در میان آنها هم از جنبه باستان‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخی می‌تواند روند تطابق و هماهنگی آنها با زیست‌بوم پیرامونی جهت استفاده از مواد خام موردنیاز و سیر تعامل آنها را با دیگر گروه‌ها به ما نشان دهد.

استان ایلام از نظر زمین‌شناسی در زون زاگرس شکسته و زون سیرجان-سنندج قرار گرفته (ر.ک درویش‌زاده ۱۳۷۰: ۱۹۹-۲۱۳) که دارای ذخایر معدنی سرشاری است، بر اساس

بوده که جلاوان، کالاهای کوچک متنوعی (خرده‌ریز) مانند ادویه‌جات و لوازم دوخت و دوز و بهداشتی را از بازارهای منطقه‌ای خریداری می‌کردند و به کوچ‌نشینان می‌فروختند. ولی پبله‌وری نمک فقط در بخشی از سال (از اواسط بهار-حدود اواخر پاییز) بارهای کوچک نمک خود را به مصرف‌کنندگان عرضه می‌کردند و فاقد سرمایه جلاوان بودند و خودشان نمک را برداشت و فراوری می‌کردند، بدیهی است که ابعاد کار آنها کوچک بوده است.

۲. در شمال غرب شهر ایلام، تنگه دیگری بنام دالاهو در کرند کرمانشاه وجود دارد.

مطالعات باستان‌شناختی بهره‌برداری از برخی از این معادن از جمله معادن بیتومین به دوره نوسنگی (فاز بزمرد) می‌رسد (Hole et al, 1969) و همچنین در این دوره تجارت افسیدین به این مناطق سازمان یافته بود (Renfrew, 1969; 1977)؛ اما با وجود معادن و منابع آبی نمک در نواحی شمالی و جنوبی این ناحیه^۳، شواهد اندکی از بهره‌برداری از آنها در دوران تاریخی در دست است. به‌طور کلی در مورد آنها پژوهشی صورت نگرفته است^۴. در اینجاست که بررسی و مطالعه وضعیت سرزمین‌های هم‌جوار، حتی دور می‌تواند برخی از ابهامات در مورد این کالای حیاتی برای ما روشن کند.

بنابراین برای بررسی و مطالعه بهره‌برداری و فراوری نمک از گذشته‌های دور تا حال حاضر استفاده از رویکرد میان‌رشته‌ای یعنی استفاده از علوم انسانی و علوم زیستی ضروری است و به ما این امکان را می‌دهد که دانش و درک بهتری از تعاملات فرهنگی، تاریخی و اقتصادی بین جوامع و این ماده معدنی که به طلای سفید نیز شناخته شده است را داشته باشیم. در این مقاله که حاصل بررسی میدانی (بازدید و گفتگو با عشایر و کوچ‌نشینان) و کتابخانه‌ای است به راه‌های مبادلاتی، حمل نمک، معادن نمک و لوازم و ابزاری که برای نگهداری و استحصال آن مورد استفاده بوده است، همچنین درگیری‌هایی که ایل‌های این منطقه با عثمانی‌ها بر سر مالکیت این معادن داشته‌اند، پرداخته‌ام.

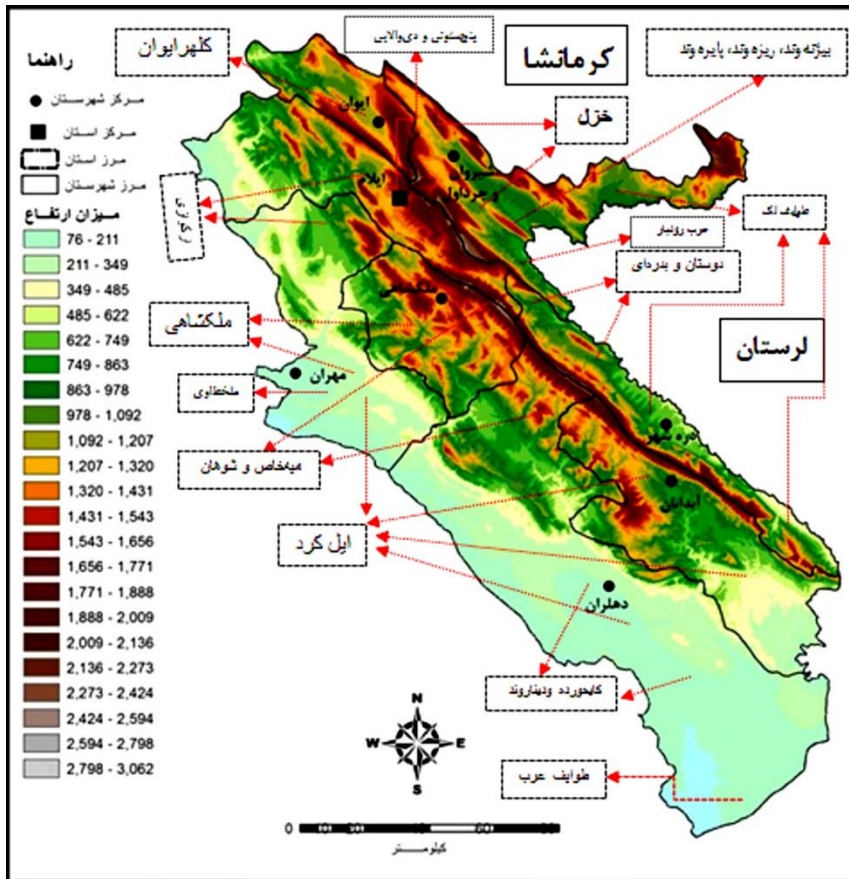
^۳ امروزه برخی از آنها مورد بهره‌برداری صنعتی قرار گرفته‌اند.

^۴ مطالعه چگونگی بهره‌برداری و فراوری این ماده معدنی در سایر مناطق دنیا از جمله آسیا، اروپا، آمریکا و آفریقا بسیار مورد توجه انسان‌شناسان و باستان‌شناسان قرار گرفته که حاصل این پژوهش‌ها چندین کنگره بین‌المللی و مجموعه مقالات و کتاب‌هایی است که هم از نظر انسانی و فنی تأثیر آن را در فرهنگ و اقتصاد جوامع پیش‌گفته مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله کتاب تجار هیمالیا و داستان‌های کوچ‌نشینان هیمالیا (Haimendorof, 1905; Blackburn, 2008)، اولین کنگره جهانی انسان‌شناسی نمک (Caliniuc et al, 2015) و باستان‌شناسی و انسان‌شناسی نمک: رویکرد زبان‌شناسی تاریخی (Alexianu et al, 2008)؛ باستان‌شناسی نمک (Brigand & Weller, 2015)؛ نمک و طلا: نقش آن در پیش‌از تاریخ اروپا (Nikolov & Bacvarov, 2012)؛ نمک رایج (پول) و گردش کالاها در باروای گینه نو (Godelir, 1971)؛ کتاب نمک: طلای سفید در مایای باستان (McKillop, 2002)؛ کتاب باستان‌شناسی و انسان‌شناسی معدنکاری (Knapp et al, 1998)؛ کتاب راهنمای انسان‌شناسی اقتصادی (Carrier, 2015)، مقالات ارائه‌شده در این کتاب به جایگاه و نقش اقتصادی نمک بارها ارجاع و اشاره شده و کتاب نمک و تمدن (Adshead, 1992)، در این کتاب در ابعاد جهانی به موضوع نمک و نقش و تأثیر آن در شکل‌گیری مبادلات فرهنگی، تجارت و اقتصاد پرداخته، مبحثی از این کتاب به نمک در خاورمیانه از آغاز تا اواخر دوره عثمانی اختصاص یافته است.

محدوده مورد پژوهش

استان ایلام با مساحتی حدود ۱۹۰۸۶ کیلومتر مربع، در غرب کشور، بین ۳۱ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی نسبت به استوا و ۴۵ درجه و ۴۴ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد. این استان یک منطقه کوهستانی است که در غرب و جنوب غربی کشور در میان رشته‌کوه‌های کبیرکوه از سلسله جبال زاگرس قرار دارد. از شمال به استان کرمانشاه، از جنوب به قسمتی از خوزستان و کشور عراق، از شرق به استان لرستان و از غرب به کشور عراق محدود است. استان ایلام حدود ۴۲۵ کیلومتر مرز مشترک با کشور عراق دارد. کوه‌های ایلام از جمله ناهمواری‌های سلسله جبال زاگرس است. در حاشیه غربی این رشته‌کوه و به‌صورت چین‌های موازی در جهت شمال غربی، جنوب شرقی امتداد یافته است. این چین‌ها از جمله رسوبات دوران اول تا چهارم زمین‌شناسی است. نواحی شمال و شمال شرقی استان کوهستانی و دارای ارتفاعات مهمی است. مناطق غرب و جنوب غربی آن از زمین‌های پست و کم ارتفاع و تپه‌ماهور، تشکیل شده است. آب‌وهوای استان ایلام به سبب تأثیرپذیری از عوامل گوناگونی چون عرض جغرافیایی (زاویه تابش آفتاب)، ارتفاع، امتداد رشته‌کوه‌های زاگرس، فاصله از بیابان‌های عراق و عربستان و بادهای محلی و ناحیه‌ای از تنوع زیاد برخوردار است. استان ایلام دارای سه منطقه آب و هوایی: آب‌وهوای سرد کوهستانی، آب‌وهوای معتدل کوهستانی، آب‌وهوای بیابانی و نیمه بیابانی گرم و خشک است (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۶-۳: ۱۳۸۵). علاوه بر وضعیت جغرافیایی خاص این منطقه از زاگرس مسکن و محل زیست ایلات کوچ‌نشین مختلفی است که هر یک دارای قلمروی خاصی هستند که بر آن کنترل و نظارت می‌کردند، معادن نمک که در این نوشتار به آن پرداخته شده با توجه به قرارگیری معادن و منابع در قلمرو ایل‌ها (سردسیری یا گرمسیری^۱) مالکیت آن نیز به آن ایل تعلق داشت (شکل ۲-۱).

^۱ رشته‌کوه کبیرکوه (کُور کیو) و مانیش‌ت استان ایلام را از نظر جغرافیایی به دو بخش جدا تقسیم می‌کنند. بخش شرقی آن در گذشته پیشکوه و بخش غربی آن پشتکوه نامیده می‌شد. گرمسیر ایل‌های بخش شرقی آن (شامل دره شهر و آبدانان و بخش‌های از هلیلان می‌شد) در اطراف رود کرخه، کارون قرار داشت. درحالی‌که گرمسیر ایل‌های بخش غربی آن در دامنه‌های غربی زاگرس و نزدیک دجله در خاک عراق امروزی (استان دیاله، بدره، میشان) قرار داشته است (ر.ک. گروه ۱۳۶۹: ۴۰؛ شکل ۱۰).



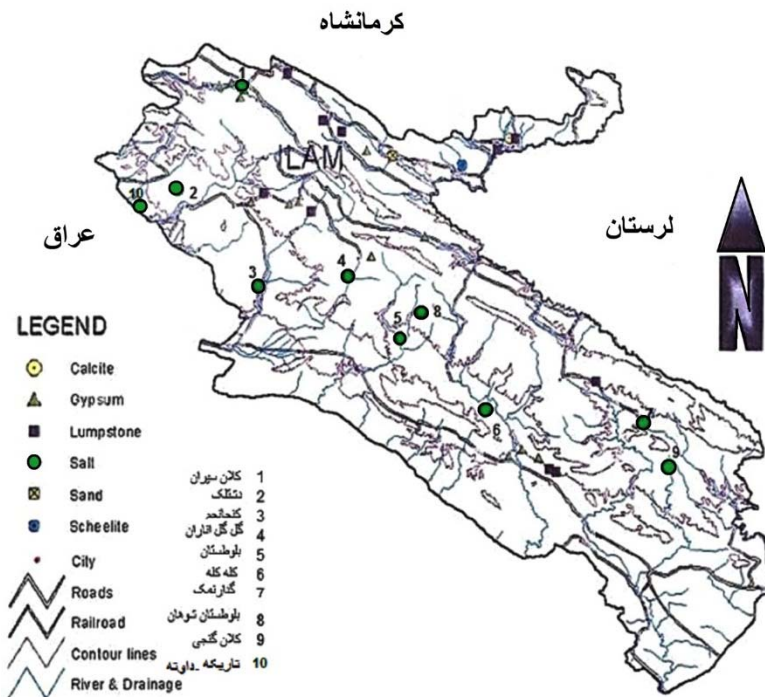
شکل ۱. پراکنش ایل‌ها در استان ایلام

پیشینه نمک و معادن نمک

به علت نیاز انسان به نمک به نظر می‌رسد از دوره‌های پارینه‌سنگی تا نوسنگی به صورت محدود جهت رفع نیاز از معادن نمک استفاده می‌کرده، زیرا در این دوره گوشت سهمی بیشتر در رژیم غذایی وی داشته است، بخش زیادی از نیازش به نمک را از این راه رفع می‌کرده است؛ اما با دوره نوسنگی و اهلی سازی حیواناتی نظیر بز و گوسفند و استفاده بیشتر از غلات اهلی شده نیاز به نمک برای خود و حیوانات اهلی و همچنین برای نگهداری مواد لبنی، گوشت و غلات نیز فزونی یافت. در دوره‌های بعدی با ازدیاد جمعیت و افزایش تبادلات احتمالاً بهره‌برداری از منابع نمک نیز گسترش پیدا کرده است. ولی به علت عدم پژوهش‌های باستان‌شناختی دربارهٔ این موضوع در استان ایلام، چگونگی بهره‌برداری از معادن نمک هنوز برای ما ناشناخته است. از طرف دیگر احتمالاً بیشتر از منابع نمک

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی ♦ ۴۸۳

آبی به روش خشکاندن و تبخیری استفاده کرده‌اند که نمی‌توان آثار آن را در داده‌های باستان‌شناختی یافت. ولی شواهد غیرمستقیم از مناطق هم‌جوار یعنی همسایه غربی این مناطق در هزاره سوم و دوم پ.م. گسترش شهرها، تمرکز جمعیت، رشد صنایع و کشاورزی^۱ و دامداری در آنها نیاز به این ماده معدنی روبه افزایش نهاد و منابع محلی نمک احتمالاً پاسخگوی نیاز آنها نبود و بخشی از نیاز آنها از معادن نمک ایلام امروزی با تجارت و غیره تأمین می‌شده است.



شکل ۲. موقعیت معادن و منابع آبی نمک استان ایلام (سازمان زمین‌شناسی کشور با تغییرات زیاد).

در کتیبه و سالنامه‌های آشوری اشاره به استفاده از نمک در این نواحی شده است. آشوربانیپال در کتیبه‌ای می‌گوید: در طول یک لشکرکشی که پنجاه و پنج روز طول کشید، من این سرزمین را به برهوت

^۱ یک مثل سومری به نمک اشاره کرده که نشان از اهمیت و بهای آن دارد که بسیاری از مردم توانایی تهیه آن را نداشتند: تهیدست را مرگ به از زندگی است، اگر نان به دست آرد نمک ندارد، اگر نمک باید نان ندارد. اگر گوشت به چنگ آرد بره ندارد و اگر بره به او رسد گوشت ندارد (کرامر، ۱۳۹۱: ۱۰۷). در بابل کشت زمین منشأ اصلی ثروت بوده است (کینگ، ۱۳۸۶: ۱۰۷). این موضوع در سده‌های بعد همچنان تداوم داشته و هرودت به حاصلخیزی بابل اشاره کرده و آن را از لحاظ کشت غله از همه سرزمین‌های باستان پربارتر دانسته است (هرودت، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۶۸-۲۶۹).

تبدیل کردم. روی چمنزارهای آن نمک و بته خار پراکندم (هینتز، ۱۳۷۶: ۱۸۶). اگر این نوشته را یک تبلیغات و غلو سیاسی ندانیم. بایستی این میزان نمک را از معادنی که در دسترس آنها بوده تأمین می‌کردند.

همچنین در این سالنامه‌ها به معدن نمکی در شهر ماداکتو اشاره شده است: بعد از شکست شاه هومبان هالتهش سوم (اومندش) از آشوربانیپال شهر مخروبه ماداکتو را به‌عنوان پایتختش برگزید. در تلاش برای بهبودی روابطش با آشوربانیپال، پیشنهاد کرد که یکی از پسران مردوخ-بالادان را که قبلاً شاه بابل بود به او بسپارد، اما وقتی سفیران آشوری در سال ۶۴۵ ق.م به ایلام آمدند. تا این گروگان را ببرند، بابلی نگون‌بخت به زردهار خود دستور داد که او را بکشد. سرکرده آشوری جسد او را به همراه سپردارش در نمک پیچید و برای سرور خود به نینوا فرستاد (هینتز، ۱۳۷۶: ۱۸۷ و Potts, 1992: 285). باستان‌شناسان ماداکتو (مدکتو) را تپه پتک، محوطه‌ای شش هکتاری بین رودهای کرخه و دویرج در نزدیکی جاده امروزی بین اندیمشک - دهلران دانسته‌اند (Potts, 1992: 272).^۷ کتیبه و نقش برجسته آشوری گل‌گل ملکشاهی که در نزدیکی روستای گل‌گل حجاری شده، متعلق به آشوربانیپال است (Vandenberghe, 1973: 207) و همچنین نقش برجسته تازه معرفی شده در دو کیلومتری شمال روستای حیدرآباد میشخاص (میه‌خاص) خود دلیلی دیگر برای تلاش آشوری‌ها برای دستیابی به معادن و منابع طبیعی این مناطق بوده است. در تاریخ کمبریج ایران ۳۰۰ معدن گنبد نمکی تنها در فلات ایران ثبت شده و نوشته شده است: بیشتر این معادن در مناطق با بارندگی کم قرار دارند، به طوری که نمک محلول در سطح بی‌نظیری روی زمین تشکیل می‌شوند. گنبدهای نمکی، همراه با ذخایر نفتی، در جنوب غربی خلیج فارس، به‌ویژه در منطقه بندرعباس، مرسوم بودند. در دوره هخامنشی با توجه به اینکه نمک در همه مناطق فلات ایران در دسترس بود و دادوستد این ماده بیشتر جنبه منطقه‌ای و محلی داشته است. به علت هزینه بالای حمل و نقل^۸ در این دوره صادرات آن به خارج

^۷ والت (Valet, 1993) و عده‌ای از باستان‌شناسان و پژوهشگران این نظریه را نپذیرفته‌اند و محل این شهر را نامعلوم می‌دانند (Potts, 1999: 272).

^۸ در این دوره به دستور داریوش اول در سال ۴۲۲ پ.م. راه شاهی بین شوش و سارد را ساخت و این راه بخش‌های مرکزی شاهنشاهی را به آسیای صغیر و سواحل دریای مدیترانه وصل می‌کرد (بنگرید به استرابو ۱۳۸۱؛ هرودت، ج ۵، ۱۳۶۲: ۴۶). به احتمال فراوان علاوه بر کارکردهای دیگر این راه کارکرد تجاری نیز داشته است و نمک نیز به‌عنوان یکی از کالاهای صادراتی از شهری به شهری دیگر در مسیر این راه صادر می‌شده است.

از امپراتوری از انگیزه بالایی برخوردار نبود.^۹ موضوع نمک برای نویسندگان کلاسیک یونان از جمله استرابو و هرودت جذابیت نداشت اگر هم اشاره‌ای به این موضوع داشته‌اند تنها به کانسارهای و مورد مصرف آن بوده ولی از روابط انسانی و شیوه برداشت آن آگاهی به دست نمی‌دهند. چنانچه در این دوره هرودت از معادن نمک شمال افریقا و عبور خشایارشا از دریاچه نمک فریژیایی گزارش داده و همچنین وی نوشته است که در خوزستان تبعیدیان یونانی، قیر، نفت و نمک از معادن تولید می‌کردند (Adshead, 1992: 36-37؛ هرودت، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۱۸، ۱۹۴). پلینی نمک را سه نوع دانسته است: نمک تبخیری؛ سنگ و کان نمکی؛ نمکی که به‌طور مصنوعی از تبخیر منابع آبی به دست می‌آید (Ibid, 36). نمک در دوره سلوکیان و اشکانیان بخشی از واردات شهر کاروانی پالمیرا بود. بر اساس کتیبه‌ای متعلق به سال ۳۷ پ.م. از نمک وارداتی و صادراتی در پالمیرا مالیات گرفته شده است؛ اما در خاورمیانه به علت هزینه حمل و نقل تجارت نمک رونق زیادی نداشته است و از طرف دیگر این مسئله رقابت در عرضه نمک‌های با کیفیت را از بین برده بود (Ibid). در شمال شرق از صخره‌های نمک، به‌ویژه از مناطق هم‌جوار نیشابور توسط قرارگاه‌های نظامی ساسانی خراسان در مرزهای توران بهره‌برداری می‌شد (Ibid). از طرف دیگر کاوش‌های باستان‌شناسی معدن چهرآباد (دوزلاخ) زنجان بهره‌برداری از معادن نمک را از دوره هخامنشی تا دوره اسلامی نشان می‌دهد (ر.ک به ثبوتی ۱۳۷۶). در دوران اسلامی اطلاعاتی از بهره‌برداری و تجارت منابع معدنی در کتب جغرافیایی، کانی‌شناسی و نوشته‌های مربوط به کیمیا و منابع مختلف دیگر یافت می‌شود (Hill, 1993: 206؛ خوارزمی ۱۳۶۲: ۲۴۵). همچنین کتاب نخبه الدهر مطالب کوتاهی در مورد چگونگی تشکیل کان‌های نمک و نیز مطالبی در مورد انواع نمک و کیفیت آنها آورده است^{۱۰} (دمشقی، ۱۱۶: ۱۳۸۲-۱۱۷). در دوران

^۹ در این دوره میان کاروان‌های حمل و نقل نمک با ارابه و گاری و کاروان‌های شتر بازرگانان عرب رقابت زیادی وجود داشته است. در این رقابت تجاری با توجه به ویژگی‌های کاروان‌های شتر، برنده شدند و تجارت با ارابه جهت حمل و نقل این کالا رونق زیادی نیافت (Adshead, 1992: 36).

^{۱۰} دمشقی می‌نویسد: نمک ... گونه‌هایی دارد که از آن میان نمک اندرانی را می‌توان نام برد که پاک‌ترین و صاف‌ترین نمک‌ها به شمار می‌آید و کان آن در سرزمین سدوم نزدیک به دریاچه لوط است [شهری در کرانه رود اردن] و به هر نحوی شکسته شود به‌صورت پاره‌هایی چهارگوش درمی‌آید و نیکوترین نمک خوراکی، نمک سفید و خوش بوی آن است که بویش همانند بنفشه است (دمشقی، ۱۱۷: ۱۳۸۲). در ادامه از نمک هندی و نمک سبخی (نمک طعام) نام می‌برد. نمک سبخی دارای چندگونه سفید بسیار روشن و سرخ و زرد و سبز ریحانی بوده که معادن آنها در اصفهان، خراسان و سیستان دانسته است (همان).

ساسانی^{۱۱} پل‌های عظیم گاو میشان، چم نمیش، کشکان، باریکه، پل یک‌دهانه شیرپناه و پل‌های متعدد دیگر بر روی رودهای این منطقه ایجاد شد- اوایل اسلامی دوباره این پل‌ها مرمت و مورد استفاده قرار گرفتند- که بین‌النهرین را به لرستان و نواحی مرکزی ایران وصل می‌کرد (ایزدپناه، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۳۶). شهرهای اریوجان (اریوحان)^{۱۲} و سیروان^{۱۳} در ماسبدان^{۱۴}، مهرجان‌گدک (سیمره)، الرذ و جولیان^{۱۵}- که در دوران تاریخی و دوران اسلامی در این منطقه در اوج رونق بوده‌اند- در این مسیرهای

۱۱. دوره ساسانی دوره شکوفایی اقتصادی (شهری و کشاورزی) و فرهنگی ایران است و از لحاظ مالی قدرت اول بود و برتری کمرشکنی بر رقیب خود یعنی روم داشت (ر.ک. آلتهایم، ۱۳۶۹: ۱۶۳-۱۶۷).

۱۲. نام باستانی این دیار سابقاً جلگه اریوخ بوده است که از آنجا شاه ایلام به کمک خاندان سلطنتی آشور به نینوا شتافتند. تا قبل از قرن سیزدهم میلادی اینجا به نام آریوحان شهرت داشته است و حره محل اسارت که به‌یقین در این نواحی بایستی آن را جستجو کرد و شکی نیست که این همان منطقه‌ای است که بنیامین تودله از آن به‌عنوان آراین یاد می‌کند و می‌گوید در حدود ۲۰۰۰۰ خانوار یهودی در آنجا ساکن بوده‌اند. به نظر می‌رسد پیش از حمله اسکندر مقدونی نام اریوخ به سبد Sabad که جمع آن سبدان Sabadān است تغییر نموده است که با پیشوند ماه و به‌صورت ماه‌سبد یا ماسبدان درآمده است. استرابو از این محدوده به‌عنوان ماسباتیک یاد کرده است و آن را جزئی از الیمایی دانسته است که میان سوزیانا و حوزه زاگرس قرار داشته است (Rawlinson, 1839: 47). از طرز به‌سوی راست به ماسبدان و مهرجان قذق می‌روند که شامل شهرهای متعدد از جمله آریوحان است. این شهر، در دشتی میان کوه‌های پر از درخت واقع است و آب آن به بندنیجین که نام شهر امروزی مندلی [جزو شهرهای کردنشین است که در گذشته گرمسیر ایلات ارکواز و دیگر ایل‌ها منطقه بوده است-نگارنده] در کشور عراق است، می‌ریزد (ابودلف، ۱۳۵۴: ۶۰-۶۱-۱۲۱). همچنین این منطقه از طریق ایل‌راه قوچعلی به شهر ایلام کنونی (رذ یا الرذ باستانی) می‌رود که مقبره المهدی در آن قرار داشت که تا حدود ۵۰ سال پیش- از آنکه به‌وسیله شهرداری ایلام تخریب و بجای آن پارکی احداث شود- سرپا بود.

۱۳. بر اساس گزارش‌ها و آثار مکتوب از جغرافیا نویسان اسلامی و خاورشناسان، سیروان شهری مهم و معتبر بود و در عصر ساسانیان رونق بیشتری داشت و موقعیت خود را تقریباً تا اوایل قرن پنجم هجری (۴۰۵ هجری) حفظ نموده است؛ اما از این زمان به بعد رو به افول گذاشته است (نوراللهی ۱۳۹۵: ۱۳۹۵).

۱۴. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (۶۰۵-۶۸۲ هجری قمری) ماسبدان را جزو اقلیم سوم دانسته و درباره آن می‌نویسد: ماسبدان شهری در نزدیکی سیروان است که درخت و آب‌های گرم و معدن کبریت و زاج در آنجا است و بورق (بوره) و نمک نیز در آنجا بسیار است (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۱۷).

۱۵. آثار شهر جولیان در شمال روستای چم‌کیود در آبدانان در پا دامنه ارتفاعات کبیرکوه مشرف به دشت است، آثار شهر تاریخی که حدود ۱۰ هکتار وسعت دارا بوده وجود دارد که به نام شهر تاریخی جولیان خوانده می‌شود. این شهر تاریخی مربوط به دوران ساسانی-اسلامی بوده که از مصالح سنگ و گچ در ساخت آن استفاده شده است. شهر شامل سه بخش اماکن مسکونی-چهار طاقی-و آتشکده و قلعه دفاعی بوده که متأسفانه به‌شدت آسیب‌دیده است. سقف این اماکن را پوشش‌های گهواره‌ای شامل شده است.

تجاری و بازرگانی قرار داشتند و همچنین وجود قلعه‌های متعدد مربوط به دوران تاریخی در کرانه این راه‌های تجاری که بر امنیت آنها نظارت داشته‌اند، خود حکایت از اهمیت این راه‌ها دارد. احتمالاً نمک و سنگ نمک یکی از اقلام تجاری بوده که توسط کاروان‌های تجاری به این شهرها حمل و نقل می‌شده است که منابع تاریخی به آن اشاره نموده‌اند.

این منطقه دارای معادن متعدد نمک است که بر سر مالکیت آنها همواره بین والی پشتکوه و دولت عثمانی اختلاف نظر وجود داشته و سبب درگیری‌های متعدد مرزی با پاشانشین بغداد شده بود اما در نهایت و برای همیشه این مالکیت در انحصار والی باقی ماند (بنگرید به ابوالقادره، ۱۳۸۴: ۲۲۲-۲۲۳). کوچ‌نشینان و یکجانشینان نیاز به نمک خود را از این معادن تأمین می‌کردند^{۱۶} و والی نیز بر استخراج و حمل آنها مالیاتی تعیین کرده بود. همچنین بخشی از این نمک با شتر و قاطر و الاغ به شهرهای مرزی صادر شده و از آنجا به شهرهای دیگر عراق (بغداد، بصره...) حمل می‌شدند^{۱۷}.

اما مهم‌ترین اسناد باقی‌مانده مربوط به معادن نمک در استان ایلام^{۱۸} مربوط به اختلافات شدید بین حکومت والیان با دولت عثمانی بر سر مالکیت و بهره‌برداری از این معادن (به‌ویژه دیشتلگ و کونجیان چم) بوده که منجر به جنگ‌ها و درگیری‌های متعددی بین آنها شده است؛ اما با همه این فراز و نشیب‌ها والیان موفق گردیدند تا مالکیت و حق بهره‌برداری خود را بر این معادن حفظ کنند. به طوری که هنگام فروپاشی سلسله والیان و سقوط غلامرضاخان در سال ۱۳۰۷ ه.ش. این معادن در قلمرو ایران قرار داشتند (همان و بنگرید به اسناد ضمیمه همین مقاله) (شکل ۲).

معادن نمک

معادن نمک استان ایلام از دو نوع تشکیل شده‌اند، الف گنبد نمکی؛ ب: منابع نمک آبی (شکل ۲).

^{۱۶} در بحبوحه جنگ هشت‌ساله علی‌رغم اشغال این منطقه توسط ارتش عراق به علت نیاز مبرمی که کوچ‌نشینان و عشایر به نمک داشتند عده‌ای خطر کرده شبانه برای استحصال نمک به این معادن می‌رفتند و نمک مورد نیاز خود و دام‌هایشان را می‌آوردند.

^{۱۷} از میزان مالیاتی که والی بر هر خروار نمک وضع کرده بود اطلاعی در دست نیست؛ اما بر اساس گزارش مورگان شوستر (۱۲۸۹ ه.ش. هم‌زمان با دوره مشروطه) که رئیس گمرکات ایران بوده قیمت هر خروار نمک را شصت و چهار قران (معادل پنج و هفت‌دهم دلار امریکای آن روز) بوده است (شوستر، ۱۹۱۵: ۸۸).

^{۱۸} این اسناد علاوه بر اطلاعات کاملی که در مورد معادن نمک در نواحی مرزی در اختیار ما قرار می‌دهند. اطلاعاتی نیز از وضعیت اقتصادی و معیشتی و سیاسی این مناطق در دوره قاجار ارائه می‌دهند که قابل توجه هستند (ر؛ که به‌ضمیمه همین مقاله).

گنبد‌های نمکی: شامل تمامی برآمدگی‌هایی است که به‌وسیله نمک به وجود می‌آیند. ولی اشکال خارجی ساخت‌های نمک، ممکن است در ارتباط با پوشش خارجی و فشار درونی، به صور متفاوت ظاهر شوند. این اشکال عبارت‌اند از: تاقدیس‌های نمک^{۱۹}، غلتک‌های نمک^{۲۰}، تیغه‌های نمک^{۲۱}، بالش‌های نمک^{۲۲}، استوک نمک^{۲۳} و نمک‌یر^{۲۴} که اصطلاح اخیر، شکل جریان‌یافته‌ای از گنبد به اطراف است و از زبان فارسی اقتباس شده است (دانایی تبار و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹).

در استان ایلام تاکنون پنج معدن از نوع گنبد نمکی شناسایی شده است. این معادن بیشتر در سازند گچساران واقع گردیده‌اند که عبارت‌اند از بلوطستان شوهان، نمک‌های سنگی در منطقه بلوطستان، کله کله زرین‌آباد - کونجیانچم^{۲۵} - آبدانان و دیگر نقاط دیده می‌شود (www.gsi.ir). معادن نمک بیشتر در نواحی جنوبی و مرکزی استان ایلام واقع شده‌اند و در نواحی شمالی به‌جز یک مورد (کلان سیران) که آن‌هم از نوع نمک آبی است معادن نمک وجود ندارد (شکل ۲). از میان این معادن از گذشته‌های دور سه تایی آنها بیشتر از بقیه شناخته‌تر بوده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته بودند: رباط دشتلگ و دیگری به رباط تاریکه و دیگر به رباط داود (بنگرید سند شماره ۵ ضمیمه).

بلوطستان شوهان در دهستان شوهان و در شرق شهرستان مهران و حدود ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر ایلام واقع است. به‌صورت گنبد نمکی است و ذخیره آن ۳۰۰ هزار تن برآورده شده است (ورعی، ۱۳۶۷: ۲۶).

معدن نمک کلان گنجی موری موری در دهستان زردآب بخش سراب باغ شهرستان آبدانان در جنوب استان ایلام قرار دارد. این معدن از نوع گنبد نمکی است. امروزه به‌صورت محدود از آن بهره‌برداری می‌شود.

معدن نمک بلوطستان این معدن نمک در حدود ۱۰ کیلومتری دشت میان‌کوهی ملکشاهی و در

¹⁹ Salt Anticlines

²⁰ Salt Rollers

²¹ Salt Ridges

²² Salt Pillows

²³ Salt Stock

²⁴ Namakier

²⁵ Konjiancham

میان کوه‌های خردم، کوه هشل، دره، کوه خاکه‌لی^{۲۶} که رودخانه چنگوله^{۲۷} از این کوه‌ها سرچشمه می‌گیرد، واقع شده است. همین عامل سبب شوری آب رودخانه چنگوله شده است. این معدن سنگ نمک در جنوب شرق شهر مهران و در شمال غرب دشت دهلران واقع است.

معدن کله‌کله زرین‌آباد در دهستان زرداب بخش زرین‌آباد که از شمال به شهرستان دره شهر و از جنوب به بخش مرکزی شهر دهلران و از غرب به شهرستان مهران محدود می‌شود.

نمکزار تنگه تیه‌ریکه: در اطراف تنگه مرزی تاریکه - تنها معبر ورودی به دشت میمگ و صالح‌آباد - قرار دارد، امروزه بهره‌برداری از آن صورت نمی‌گیرد ولی در گذشته توسط طایفه پنج‌ستونی و ایل میه‌خاص (شوهان) مورد استفاده بوده و بخشی از نمک استحصالی آن به نواحی مندلی، زرباطیه و بدره صادر می‌شده است. نمکزار داود یا داوته در نزدیکی تنگه تاریکه واقع است.

دیشتلگ^{۲۸} در شمال شرق شهر صالح‌آباد و در حدود ۱۵ کیلومتری روستای نیمه متروک سرنی واقع شده است که ارتفاع آن از سطح دریا ۵۵۴ متر است. ذخایر نمک آبی دیشتلگ^{۲۹} در منطقه میمگ که مقصد گرمسیری عشایر ایل خزل است که امروزه در شهرستان شیروان چرداول ساکن‌اند است. در هنگام تابستان با گرم شدن هوا آب رودخانه دیشتلگ تبخیر شده بلورهای نمک در کنار و اطراف رودخانه تشکیل می‌شود. این بلورهای نمک توسط عشایر قبلاً بهره‌برداری می‌شد و در سایر فصول سال که عشایر به مبدأ برمی‌گشتند، نمک مورد نیاز خود در سردسیر را نیز از این منابع فراوری برداشت و با خود می‌بردند.

اما بخش‌هایی از شمال ایلام (میه خاص، شیروان و بخش‌هایی از دره شهر) روستانشین و کشاورز بودند، مانند آنچه گفته شد به این منابع دسترسی نداشتند، بنابراین عده‌ای نمک مورد نیاز آنها را با چارپایان به آنجا حمل نموده و مورد مبادله قرار می‌دادند. به دلیل اینکه تشکیل نمک این منطقه بر اثر تبخیر است نمی‌توان میزان آن را تخمین زد. ولی امروزه در سال حدود ۵۰۰۰ تن برداشت می‌شود. از طرف دیگر این معدن در کمتر از ۱۰ کیلومتری تنگه تاریکه^{۳۰} به دشت صالح‌آباد و استان ایلام بوده که تنها معبر طبیعی‌ای است که این منطقه را بین‌النهرین (منطقه بدره عراق) وصل می‌نماید که احتمالاً از

²⁶ Kuhi Khakah li

²⁷ Changuoleh

²⁸ Dyshtaleg

²⁹ Maymeg

^{۳۰} تنگه تیه ریکه Teyarikah و اطراف آن گرمسیر پنج ستونی‌ها بوده است.

این معدن نمک نیز به بازارهای بین‌النهرین صادر می‌شده است که وجود محوطه‌های اروکی و دوره‌های بعد در نزدیک این معدن می‌تواند دلیلی بر تائید این موضوع باشد (نوراللهی، ۱۳۹۲: ۸). این موضوع در گذشته نیز اتفاق افتاده چنانچه عثمانی بارها این معادن را تصرف کرده و به غارت نمک موجود در آن اقدام کرده بودند (شکل ۳). درآمد والیان در سال ۱۳۰۴ شمسی از باج و مالیات نمک این معدن در سال ۴۵۰۰ تومان بوده، این مبلغ از مالیات سالانه ایل خزل بیشتر بوده است (سازمان اسناد: س.ش. ۹۱-۷۶-۲۹-۱۳۰۴ ش).

نمک آبی کونجیان‌چم این رودخانه از کوه‌های سیوان^{۳۱} در جنوب ایلام و سیاه‌ماردان که لبه غربی کوه‌های کبیرکوه قرار دارند، سرچشمه می‌گیرد. در جهت شمال شرقی به جنوب غربی پس از طی ۱۲ کیلومتر از خط مرزی ایران و عراق در نزدیکی مهران به رود گاوی می‌پیوندد. در این مسیر رودخانه‌های دیگری نیز به آن می‌پیوندند. این رودخانه پس از عبور از بخش شرقی صالح‌آباد و شمال شهر مهران به رود دجله در کشور عراق می‌ریزد. به علت عبور از میان رسوبات و لایه‌های نمک دارای آبی بسیار شور است و با گرم شدن هوا و افزایش تبخیر و کم شدن بارندگی‌ها، بلورهای نمک در کناره‌ها و مسیر این رودخانه تشکیل می‌شود. این منبع نمک وضعیتی شبیه دیشتلگ دارد (شکل ۴).



شکل ۳. منابع نمک آبی دیشتلگ دشت میمگ صالح‌آباد (افشار سیستانی، ۱۳۷۲: ۳۵۱)



شکل ۴. رودخانه کونجیان چم

معدن گدار نمک ماژین در دهستان ماژین در جنوب غرب دره شهر واقع گردیده است. از دیرباز توسط کوچ‌نشینان و مردمان ساکن در این نواحی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است. رودخانه‌های منطقه موسیان نیز به علت عبور از میان لایه‌ها و رسوبات نمکی دارای مقداری نمک محلول است که سبب به وجود آمدن شوره‌زارها در این منطقه گردیده است. منبع نمک آبی کلان‌سیران تنها منبع نمک شناخته‌شده در نواحی شمال استان ایلام است. این منبع در منطقه کلان‌سیران در غرب بخش زرنه واقع شده، مالکیت آن در گذشته به ایل کلهر ایوان تعلق داشت. برداشت از آن به روش سنتی حوضچه‌های کشت نمک بوده است. این ذخایر نمک آبی علاوه بر مصرف در خود منطقه به نواحی آسمان‌آباد، شیروان، چرداول، کارزان، گیلان غرب، اسلام‌آباد، سومار، مندلی و خانقین^{۳۲} از مسیر قلاج، رنو و تنگه کوشک نیز فرستاده می‌شده (جدول ۱).

^{۳۲} در گذشته بخشی از نمک کلان‌سیران را با قاطر و الاغ به مناطق مورد نظر برای فروش حمل می‌کردند؛ اما با ورود ماشین‌آلات از جمله با تریلی تراکتور نمک برداشت‌شده را به میان این مناطق برده و عرضه می‌کردند و نگارنده بارها در اوایل دهه شصت (سال ۶۲-۶۳) شاهد فروشندهگان نمک در منطقه آسمان‌آباد بوده است.

جدول ۱. معادن نمک استان ایلام و محل قرارگیری آنها و مقصد نهایی نمک برداشت شده از این معادن (علی نوراللهی).

شماره	نام معدن	موقعیت جغرافیایی	مقصد نمک به دست آمده از این منابع و معادن	نوع معدن
۱	دیشتلک	منطقه میمک	مناطق کارزان، چرداول، آسمان آباد، صالح آباد، ایلام، چوار و مهران، میه خاص، اسلام آباد، ماهیدشت، مندلی و خانقین عراق	نمک آبی- تبخیری
۲	نمکزار تنگه تیهریکه و داوته	تنگه تاریکه و نزدیک آن	ملکشاهی، ایلام، مهران، میه خاص، مندلی، زرباطیه و بدره عراق	نمک آبی- تبخیری
۳	کله کله	دهستان زرداب، زرین آباد دهلران	زرین آباد، دهلران، موسیان، زرباطیه و بدره عراق	سنگ نمک (گنبد نمکی)
۴	کلان سیران	زرنه ایوان	کارزان، آسمان آباد، گیلانغرب، سومار، چوار، مندلی و خانقین عراق	نمک آبی- تبخیری
۵	کلان گنجی	مورموری در دهستان سراب باغ آبدانان	آبدانان و دهلران، موسیان و اندیمشک	سنگ نمک (گنبد نمکی)
۶	گل گل اناران	ملکشاهی	ملکشاهی، ایلام، چوار، آسمان آباد، میه خاص	سنگ نمک (گنبد نمکی)
۷	کونجیان چم	مهران	مهران، بدره و زرباطیه عراق، دهلران	نمک آبی- تبخیری
۸	بلوستان	جنوب ارکواز ملکشاهی	ایلام، مهران، میه خاص، ملکشاهی، چوار	سنگ نمک (گنبد نمکی)
۹	بلوستان شوهان	بخش شوهان شهرستان مهران	ایلام، مهران، میه خاص، ملکشاهی، چوار، شوهان	سنگ نمک (گنبد نمکی)
۱۰	گدار نمک	ماژین دره شهر	شهرستان دره شهر، شیروان، هلیلان و مناطق جنوبی استان کرمانشاه	نمک آبی- تبخیری

اهمیت اقتصادی و مبادلاتی

در بسیاری از مناطق جهان نمک در کنار فلزات ارزشمند به عنوان کالایی مبادلاتی و منشأ پول به حساب

می‌آمد؛ زیرا کمیاب، قابل حمل، مفید و قابل تقسیم بوده است (Hart, 2005: 161). در گذشته که تولید نمک محدود بود و ارزشی برابر با پول جاری و طلا و نقره داشت است. به طوری که در روم باستان مزد را گاه با نمک می‌پرداختند^{۳۳} (ودیدی، ۱۳۷۷: ۱۲۴). روسای ایلات و قبایل همواره سعی داشتند تا انحصار این ماده معدنی را در دست داشته باشند (Robotham, 2005: 46; Godelier 1971; Gudeman, 2005: 99). در سودان غربی نمک ارزش برابر با طلا داشت زیرا در این نواحی معادن نمک وجود نداشت این موضوع سبب تقاضا برای نمک می‌شد که معادن آن در الجزایر و مراکش قرار داشت. بازرگانان عرب با در دست گرفتن تجارت نمک از این مبادله سودهای فراوانی می‌بردند. در این منطقه چندین امپراتوری که نظارت و کنترل تجارت و مبادله نمک- طلا را در دست داشتند تشکیل شدند (بوید و نیکرسون، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۸ و Knapp et al, 1998). همچنین پژوهش‌های ری راپاپورت نشان داد که چگونه نمک و تبرسنگی به‌عنوان کالاهای ارزشمند موجب گسترش شبکه تجاری و مبادلاتی از توزیع و مصرف در میان سرزمین‌های پست و دره‌های مرتفع و مناطق دیگر گینه‌نو شده است (Rapaport, 1984: 106-109).

در ایران و مناطق هم‌جوار نمک در چندین منطقه تولید می‌شد و در بعضی از این مناطق در ابعاد وسیعی تولید می‌گردید که بیشتر جنبه صادراتی و تجاری داشته است (Hill, 1993: 206). احتمالاً از طریق بندرهای جنوبی از جمله سیراف و دیگر بندرها به نواحی زنگبار و شاخ آفریقا که نمک دارای ارزش اقتصادی بالایی بود صادر می‌شد (بنگرید به ساعدی، ۱۳۴۵: ۴). نمک از زمان‌های بسیار دور، برای همه یک کانی شناخته‌شده بود. با توجه به رونق صنایع کوچک، این کانی ارزش و اهمیت بیشتری داشت. برای صنایع سفالگری، نساجی، دباغی، مصرف خوراکی، مصرف ماهیانه گله‌ها و چارپایان، نگهداری گوشت و لبنیات (شیرازه، کره و غیره و رساندن آنها به بازار مصرف)، نگهداری غلات و حبوبات، کرک و پشم هم از نمک استفاده می‌کردند. بسیاری از تجار محلی به امر خرید و فروش، استخراج و حمل آن مشغول بودند. بیشتر و اغلب نمک را به صورت پایاپای با محصولات دامی و کشاورزی مورد مبادله قرار می‌دادند و این محصولات را در بازارهای منطقه‌ای به پول نقد یا به کالاهای دیگر برای فروش به کوچ‌نشینان که به این کالاها دسترسی نداشتند، تبدیل می‌کردند؛ بنابراین نمک خود چرخه‌ای از تولید و مبادله و مصرف و پایه‌ای برای مبادلات دیگر کالاها البته نه در ابعاد بسیار وسیع بود.

^{۳۳} کلمه سالریوس (Salaris) یا سالیری (Salaire) از واژه سالت (Salt) گرفته شده، در اصل با دستمزد سربازان در ارتباط است (ودیدی، ۱۳۷۷: ۱۲۵).

در میان کوچ‌نشینان نیز فراهم کردن نمک (خه‌وا) هم در کمیت متغیر و بر اساس جا و زمان (فصل) به تغذیه دام‌ها اضافه می‌شود. در طول زمستان و اوایل ماه بهار (نیمه دوم اسفند و نیمه اول فروردین) به دلیل رطوبت ناشی از بارندگی در گرمسیر ایلات (جنوب و غرب) به علت نمکی بودن مراتع طبیعی و سنگ گچی که مبدل به نمک شده‌اند. به دام‌ها نمک داده نمی‌شد.

اما دامداران و کوچ‌نشینانی که دیگر سردسیر و گرمسیر نمی‌روند در فصل زمستان به همراه کاه و جو به دام‌هایشان هر ۲ یا سه هفته یک‌بار نمک می‌دهند. در مناطق سردسیر که عشایر از گرمسیر برگشته‌اند. هر دو هفته یا سه هفته و گاه ماهی یک‌بار به دام‌های خود نمک می‌دهند. این نمک در جای مخصوصی روی سنگ‌های صاف ریخته سپس گوسفندان و بزها می‌خورند (خوا سولگه). در تابستان و پاییز هر دو هفته یک‌بار به دام‌ها نمک داده می‌شود. دلیل آن خشک شدن مراتع و استفاده از پس‌چر مزارع دیم است. در گذشته کوچ‌نشینان در سردسیر نمک را می‌خریدند^{۳۴} یا خود از معادن مورد نظر تهیه می‌کردند. مصرف نمک هر خانوار معمولاً با توجه به مصارف مختلف و متعدد نمک سالانه مقداری حدود بین ۵۰-۶۰ کیلوگرم بود. حدود یک‌سوم آن به مصرف دام‌ها می‌رسید که بسته به بزرگی و کوچکی گله آنها داشته برای مثال یک گله ۱۰۰ تایی در سال حدود بین ۲۰-۱۵ کیلوگرم نمک داده می‌شد یعنی به ازای هر رأس در دو هفته حدود ۱۵ گرم. این موضوع در مورد دام‌های بزرگ‌تر به مقدار بیشتر نیز رعایت شده و به فواصل معین به آنها نمک داده می‌شد. دادن نمک به دام از بسیاری از بیماری‌ها در دام‌ها جلوگیری کرده و سلامت دام‌ها را تضمین می‌کرد و در میزان و کیفیت تولیدات آنها (به‌ویژه پشم و گوشت) نیز تأثیر مستقیمی داشته است.

کوچ‌نشین‌ها و دامداران ایلی در ایلام معمولاً بین صبح‌ها به احشام خود نمک می‌دهند؛ و بعد از خوردن نمک بلافاصله به رودخانه یا آب‌سخور برده تا آب بنوشند. درحالی‌که در بختیاری این موضوع در غروب و شب که دام‌ها از مراتع برمی‌گردند صورت می‌گیرد (بنگرید به دیگار ۱۳۶۹:۷۷). مصرف نمک در از بهار تا اوایل پاییز در میان خانوارهای کوچ‌نشین بیشتر سایر مواقع سال بوده زیرا شیردوشی و تهیه لبنیات در ایام صورت می‌گرفت، زنان هنگام مشک‌زنی هرروزه بین ۳۰-۵۰ گرم (یک‌مشت تقریباً بزرگ) با ماست در مشک می‌ریختند، در ضمن برای جلوگیری از فاسدشدن کره تا پیش از تهیه روغن (ریون دان) مقدار زیادی نمک به آن اضافه می‌کردند. این جدای از میزان نمکی است که در غذا و تهیه آذوقه زمستانی و دیگر مایحتاج مصرف می‌شد.

^{۳۴} بعد از اعمال سیاست یکجانشین سازی عشایر.

کوچ‌نشینان نمک مورد نیاز را از معادن سنگ نمک و به‌ویژه نمکی که در آب برخی از رودخانه‌های موجود در قلمرو سرزمینی آنها (سردسیر یا گرمسیر) وجود داشت به دست می‌آوردند (بنگرید به شکل ۱). تهیه نمک از معادن و منابع آبی تقریباً محدود به فصول گرم سال می‌شد یعنی در تابستان و پاییز زیرا در سایر فصول به علت بارش، سیلاب‌ها نمک‌های موجود را شسته و با خود می‌برد. در این مواقع نمک موجود به حداقل خود می‌رسید؛ بنابراین در این مواقع در گرمسیر از کان‌های نمک بلوطستان نمک مورد نیاز را تأمین می‌کردند. استخراج نمک از منابع آبی در فصل تابستان و پاییز از دیشته‌لیگ و کونجیان‌چم به این صورت بوده که با گرم شدن هوا آب تبخیر شده و لایه‌ای سخت نمک بلوری بر سطح یا کنارهای رودخانه باقی می‌ماند. کوچ‌نشینان آنها را شکسته و جمع‌آوری کرده به‌صورت کلوخه‌های بزرگ و کوچک آنها را در هوور و گونی ریخته و با الاغ و قاطر به بازار و مشتریان و یا برای مصرف خود حمل می‌کردند. این نمک را برای مصارف خود و دام‌های کوچک‌تر (گوسفند و بز) کوبیده و به‌صورت پودری درمی‌آوردند و به دام‌ها و حیوانات بزرگ‌تر (اسب و گاو و قاطر و الاغ) به‌صورت کلوخه داده می‌شد.

معادن سنگ نمک در این منطقه به علت شیوه کوچ‌نشینی کمتر مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند، زیرا نمک اغلب گنبد‌های نمک (بنگرید به جدول ۱)، به دلیل ناخالصی بالا، مستقیماً قابل مصرف نبود و برای استفاده‌ی خوراکی می‌بایستی در طی فرایندی نمک حاصل از گنبد نمکی را ابتدا به‌صورت محلول درآورده و بعد در ظروف یا حوضچه‌های مصنوعی نمک، آن را مجدداً رسوب دهند. پس از رسوب کامل و با از دست دادن آب و مواد مضر آن است که نمک برای مصرف خوراکی آماده می‌شود (دانایی تبار و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۷).

در استان ایلام کوچ‌نشینان به دلیل مشکلاتی که در مورد معادن گنبد نمکی گفته شد از این منابع کمتر استفاده کرده‌اند. بیشتر از معادن و منابع نمک آبی که بعد از برداشت قابل مصرف بوده است، استفاده می‌کردند. از طرف دیگر متأسفانه تاکنون مطالعات باستان‌شناختی درباره‌ی این معادن صورت نگرفته است. از آنجاکه معادن نمک به‌سرعت تغییر شکل می‌دهند لذا احتمال یافتن شواهدی مبنی بر معدن‌کاری و استحصال نمک از این معادن بسیار کم است. از نظر اقتصادی استفاده از نمک در بین کوچ‌نشینان و مردم یکجانشین ایلام دارای طیف وسیعی بوده است. علاوه بر این عده‌ای از افراد نمک مورد نیاز گروه‌های ساکن و عشایر (بعد تخت قاپو شدن) که دسترسی مستقیم به این معادن نداشتند را تأمین می‌کردند که دامنه آن حتی به استان‌های مجاور نیز

می‌رسیده است، این افراد را نمک‌فروش (خوافروش^{۳۵}) می‌نامیدند که شبکه‌ای از برداشت و حمل و توزیع نمک را بر عهده داشتند. در زمان والیان عوارض و مالیات بر بارهای نمک بخشی از درآمد آنها را تشکیل می‌داد^{۳۶}. والیان با نظارت و کنترل ایل‌راه‌ها و همچنین این معادن علاوه بر سود اقتصادی، اقتدار و نفوذ خود را بر ایل‌های این منطقه تثبیت می‌کردند (نوراللهی، ۱۳۹۵ الف: ۷۶). تجارت گسترده و منظم نمک از این معادن در انحصار والیان بود که به نواحی بین‌النهرین و شهرهای بزرگ آن صادر می‌شد.

مسائل سیاسی و نمک

دادوستد نمک در این بخش از زاگرس با وجود جمعیت‌های کشاورز که در بخش‌هایی از شیروان و دره‌شهر و میه‌خاص و بعضی نقاط دیگر و همچنین رساندن این ماده معدنی به شهرهای بین‌النهرین (عراق امروزی) سازمان یافته و تجارتي پررونق بوده است. هرچند اطلاعات و آگاهی اندکی از گذشته آن در دست است. دستیابی به معادن و منابع نمک موجب جدال‌های فراوانی میان ایلات این منطقه که هم‌پیمان والی بودند با پاشانشین بغداد شده بود (بنگرید به اسناد ضمیمه همین مقاله).

از طرف دیگر گسترش و رونق دادوستد نمک به دوران یکجانشین سازی عشایر و ایلات برمی‌گردد که با اتخاذ این سیاست توسط دولت مرکزی عشایر امکان دسترسی مستقیم خود به معادن نمک و تأمین نیازشان را از دست دادند (بنگرید به نوراللهی، ۱۳۹۵ ب: ۱۰۷-۱۱۲). تا پیش از این دوره عشایر و ایلات از معادن نمکی که در قلمرو آنها قرار داشت نیازشان را تأمین می‌کردند و در سایر فصول سال نیز از که به نواحی کوهستانی (سردسیر) برمی‌گشتند از نمک ذخیره و استحصال شده از این معادن که عموماً در گرمسیر آنها قرار داشت برطرف می‌کردند.

دادوستد و تجارت نمک در پیش از این دوران تقریباً به مراکز یکجانشین و کشاورز که شامل بخش‌های شیروان و روستاهای آن و بخشی از دره‌شهر که دارای شیوه زندگی کشاورزی و گاو‌داری بودند انجام می‌شد؛ بنابراین با یکجانشین سازی ایل‌ها این حرفه یعنی تجارت نمک گسترش

³⁵ Khova ferosh

³⁶ از میزان مالیاتی که والی بر هر خروار نمک وضع کرده بود اطلاعی در دست نیست؛ اما بر اساس گزارش مورگان شوستر (۱۲۸۹ ه. هم‌زمان با دوره مشروطه) که رئیس گمرکات ایران بوده قیمت هر خروار نمک را شصت و چهار قران (معادل پنج و هفت‌دهم دلار امریکای آن روز) بوده است (شوستر، ۱۹۱۵: ۸۸).

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی ♦ ۴۹۷

فراوان‌تری یافت و ایلاتی که تا پیش از آن این ماده معدنی را مستقیم و بدون واسطه از منابع و معادن قرار گرفته در گرمسیر (قلمرو زمستانی‌شان) تأمین می‌کردند، نیازمند این ماده معدنی گشتند. البته لازم است که یادآوری کنم که اگر دادوستد نمک در پیش از یکجانشین‌سازی در میان آنها وجود داشت، بسیار محدود و جزئی بود و عمومیت نداشت. بیشتر این تجارت مربوط به نواحی یکجانشین داخل استان و بیرون استان می‌شد (اسلام‌آباد، مندلی، خانقین، زرباطیه، بدره). تنها در این دوران و بعد از آن است که همراه با یکجانشین‌سازی عمومی ایل‌ها و بعد از برداشته شدن فشارها بخشی از این ایل‌ها برای همیشه ساکن شدند شکل منظمی به خود گرفت.

بخشی از نمک مورد نیاز روستاهای شیروان که دارای زندگی یکجانشینی بودند از معدن کلان‌سیران ایوان تأمین می‌شد که از طریق بانکول به شیروان و روستاهای آن حمل می‌شد و به فروش می‌رسید. منطقه شیروان که شهر تاریخی شیروان در آن قرار داشت، فاقد منابع نمک است ولی در منابع تاریخی از فراوانی نمک در آن یادشده (ر.ک. قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۱۷). این نمک از معادن پیش‌گفته توسط تجار نمک به آنها اشاره شد، تأمین می‌شده است.

در اواسط پاییز (۱۵ آبان) پیش از شروع بارندگی‌ها و سرد شدن هوا کوچ‌نشینان با رمه‌هایشان به نواحی گرمسیر می‌رفتند. در این ایام نمک هنوز از منابع آبی قابل برداشت بود و آنها می‌توانستند از نمک‌های تبخیری و همچنین استفاده از حوضچه‌های مصنوعی نمک خود را جمع‌آوری کنند؛ اما با آغاز زمستان و سیلابی شدن رودخانه‌ها و آغاز بارش‌های گرمسیری منابع آبی نمک قابل استفاده نبودند. در این زمان به‌صورت محدود از منابع سنگ نمکی بلوطستان و دیگر منابع استفاده می‌کردند.

نمک در طب و باور سنتی عشایر

از آنجاکه نمک در زندگی انسان و دام‌های عشایر دارای اهمیت زیادی بوده و هست؛ بنابراین علاوه بر کارکردهای خوراکی و نگه‌دارنده مواد غذایی در طب سنتی نیز جایگاه ویژه‌ای داشته است^{۳۷}.

^{۳۷} در نواحی جنوبی صحرای افریقا یعنی پادشاهی تورو و نایورو (اوگاندا) امروزی) افراد دچار زخم‌های پوستی دردناکی می‌شدند، که با نمک قابل درمان بوده است. این بیماری ناشی از کمبود این ماده معدنی در بدن بوده بنابراین نمک ارزش دارویی داشته و معادل طلا بوده است. نمک در کنار عاج و آهن و طلا از کالاهای تجاری با ارزش بوده است (Chilids, 1998: 125,127; Herbert, 1998: 151).

به طوری که در درمان برخی از بیماری‌های و ناراحتی‌ها از جمله تنگی نفس^{۳۸} و درمان ورم ناشی از شکستگی یا ضرب‌دیدگی دست و پا^{۳۹} به کار می‌رفت.

به هر روزبان و ادب و فرهنگ این منطقه پر از معانی و مفاهیم متأثر از نمک و اهمیت آن است، در نهایت اینکه از منطقه‌ای به منطقه دیگر با توجه به وجود منابع و معادن نمک این اصطلاحات متفاوت است^{۴۰}. از طرفی دیگر نمک در شکل‌گیری فرهنگ تأثیر زیادی داشته، هم از جنبه نمادین و حتی خرافات حواشی زیادی داشته و دارد. علاوه بر این اعتقاد داشتند که بعد از غروب آفتاب نبایستی نمک که جزء سفیدات^{۴۱} (سفیاتی) به حساب می‌آمد از خانه بیرون برود. نمک در میان آنها همچو نان از حرمت زیادی برخوردار بود و یکی از سوگندهای آنها سوگند به نمک بوده است.

روش‌ها، ابزارها و وسایل استحصال و حمل نمک

دوران نوسنگی و مس‌سنگی از ابزارهای سنگی^{۴۲} و ظروف سفالی برای جمع‌آوری و استحصال و

^{۳۸} به توصیه طبیب سنتی افرادی که دارای مشکل تنگی نفس بودند، مقداری نمک را در آب حل کرده و می‌نوشیدند و معتقد بودند که اثر تنگی نفس را کاهش می‌دهد (مصاحبه‌شونده خانم مرضیه جوب‌بر).

^{۳۹} شکسته‌بندها برای جانداختن شکستگی دست و پا یا برطرف کردن ورم ناشی از ضرب‌دیدگی خمیری از سفیده تخم مرغ، آرد و مقدار زیادی نمک و آب را درست کرده و روی ساج نیم‌پز می‌کردند (که به آن نیمه نمک گویند)، سپس با پارچه‌ای روی قسمت ضرب‌دیده یا شکسته شده می‌بستند این خمیر بعد از مدتی که روی این قسمت می‌ماند ضمن برطرف کردن ورم ناشی از شکستگی و یا ضرب‌دیدگی باعث نرم شدن بافت‌های اطراف بخش آسیب‌دیده می‌شد و جا انداختن استخوان را راحت‌تر می‌کرد و ضمن اینکه در کاهش درد ناشی از آن نیز بسیار مفید بود (مصاحبه‌شونده خانم مرضیه جوب‌بر).

^{۴۰} در گذشته سنگ نمک را در هاون یا آسیاب سنگی کوبیده و پودر می‌کردند تا قابل استفاده شود. شامی (شاهمراد مشتاق) -شاعر نابینای کرمانشاهی که در طی زندگی‌اش به پیله‌وری بین خانقین و گیلان غرب و کرمانشاه و دیگر شهرهای منطقه مشغول بود- خود را به سنگ نمک، سنگ آسیاب را به دنیا و سنگ کوبنده یا بردولک را عذاب دنیا تشبیه کرده است:

گر بر سر من سنگ بکوبی ای سنگ!

از طالع خویشتن نگردم دلتنگ

سنگم، به سرم سنگ جفا می‌کوبی؟

ای سنگدل سست وفای همه رنگ؟ (تاوسان ۱۳۲۶) (شامی کرمانشاهی، ۱۳۹۲: ۱۹).

^{۴۱} شیر، ماست، آرد، کره، دوغ و شیرازه را جزو سفیدات یا سفیاتی (Sefyati) می‌دانستند و معتقد بودند نبایستی زمان تاریکی (بعد از غروب) از خانه بیرون رود زیرا آنها را خیر و برکت خانه و مال می‌دانستند (مصاحبه‌شونده خانم مرضیه جوب‌بر).

^{۴۲} در کاوش‌های تپه علی‌کش و چغاسفید آسیاب‌های سنگی و ظروف سفالی آشپزخانه‌ای فراوانی به دست آمده که با

تصفیه نمک جهت برطرف کردن نیازشان به این ماده ضروری استفاده کرده‌اند، با توجه به اینکه این ابزارها دارای کارکردهای چندگانه‌ای بوده‌اند. کاوشگران به این موضوع بی‌توجه نبوده‌اند. در استان ایلام بیشتر از معادن آبی جهت موارد خوراکی و نگهداری مواد غذایی استفاده نموده‌اند و از روش‌های ابتدایی^{۴۳} یعنی با استفاده از تیشه، بیل و کلنگ و همچنین چالک، سرند و هله‌کوت نمک را استحصال و جمع‌آوری می‌نمودند. این ابزارها توسط آهنگران (آسن‌گر) و کولی‌ان (کاولی) دوره‌گردی که هر ساله در فصل تابستان به میان کوچ‌نشینان و روستائیان می‌آمدند ساخته می‌شدند. در این منطقه چون شیوه غالب معیشتی مردم کوچ‌نشینی و دامداری بوده است. لذا در فصولی از سال که به مناطق جنوبی‌تر کوچ می‌کردند خود مستقیم از این منابع استفاده می‌نمودند. به همین دلیل و به خاطر گرمای زیاد هوا نیازی به ایجاد حوضچه‌های آب جهت استحصال نمک نداشتند و تشکیل نمک به صورت طبیعی هر سال از اواسط بهار به بعد صورت می‌گرفت. در سایر فصول تجار نمک برای به دست آوردن آن حوضچه‌های کشت نمک ایجاد می‌کردند و برای جدا کردن گل‌رس از دانه‌های نمک آن را در دیگ‌های بزرگ فلزی حرارت می‌دادند تا آب آن تبخیر گردد (بنگرید به ودیعی، ۱۳۷۷: ۱۳۴). به دلیل هزینه و سختی این شیوه در میان کوچ‌نشینان رایج نبوده یا بسیار محدود صورت گرفته^{۴۴}، تنها توسط کارگران والی و نیز هنگامی که عثمانی‌ها این معادن را اشغال کردند در کنار حوضچه‌های کشت، رایج بوده است.

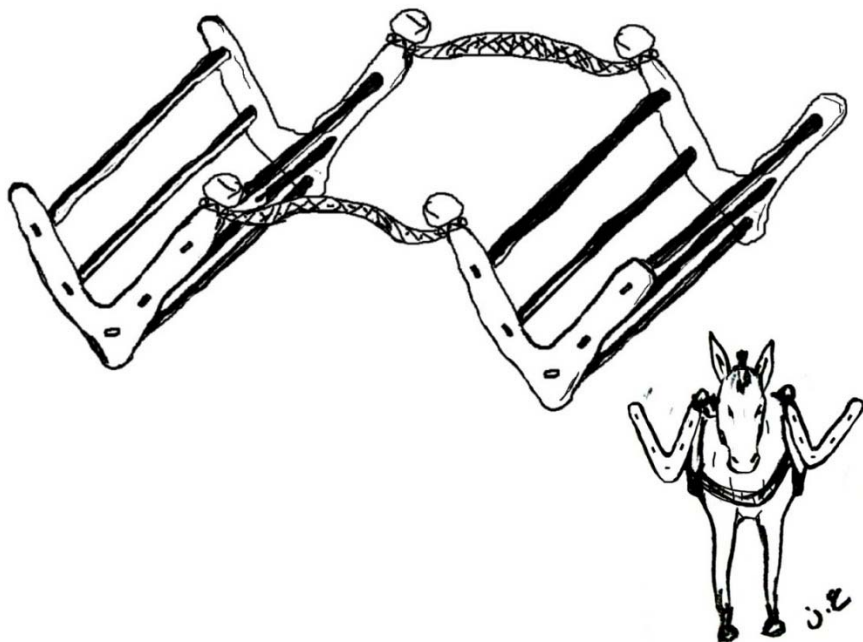
برای حمل و نقل نمک جهت رفع نیاز کوچ‌نشینان و مردمان ساکن در نواحی شمالی استان و استان‌های هم‌جوار در بهار، تابستان و پاییز که به مبدأ و محل سکونتشان برمی‌گشتند، دیگر دسترسی مستقیم به این منابع نداشتند، بخشی از نمک جمع‌آوری یا خریداری‌شده را در بافته‌های که به این منظور تدارک دیده بودند ذخیره می‌کردند. برای حمل نمک جمع‌آوری‌شده و به‌دست‌آمده از معادن نمک و ذخایر نمک آبی از وسایل و بافته‌های خاصی استفاده می‌کردند که با چارپایانی چون قاطر و

توجه به کاربرد و کاربردهای چندگانه این‌گونه دست‌ابزارها و ظروف احتمالاً در تهیه و تصفیه نمک مصرفی خانوار نیز کاربرد داشته‌اند.

^{۴۳} از علل عدم پیشرفت وسایل بهره‌برداری و فراوری نمک این منطقه در مقایسه با نواحی اروپا را می‌توان در شرایط اقلیمی و دیگری دسترسی آسان به این ماده معدنی دانست؛ که ساخت ابزارها و وسایل پیچیده را منتفی می‌کرد (ر. ک. Cavruc, 2015: 33-34; Cavruc&Harding, 2012: 172-200; Harding, 2015: 213-216).

^{۴۴} استفاده و ایجاد حوضچه‌های کشت نمک امروزه در برخی از مناطق همچنان به روش سنتی و قدیمی صورت می‌گیرد از جمله در روستای رباط نمکی نزدیک خرم‌آباد همچنان به این شیوه صورت می‌گیرد.

الاغ حمل می‌شد (گروته، ۱۳۶۹: ۱۸) که عبارت‌اند از:
 خره‌چو^{۴۵}: این وسیله از چوب بلوط بخصوص دوشاخه‌ای که حالت وی (V) شکل به یک تنه وصل هستند بعد از قطع و چوب‌های باریک‌تر ساخته می‌شود. شامل دولنگه بوده که با طناب‌هایی برای قرارگیری روی پشت حیوان به هم متصل می‌شود. همچنان که از نام آن پیداست بر روی الاغ سوار می‌شد و بلوک یا تکه‌های سنگ نمک را روی آن قرار داده و حمل می‌کردند (شکل ۵).



شکل ۵. طرحی از خره‌چو و شکل قرارگیری آن بر روی الاغ

خورجین - هور^{۴۶} که از این وسیله برای حمل نمک با قاطر و الاغ استفاده می‌شد. هور تافته بافت است و پود آن را با نخ پشمی رنگ نشده و قهوه‌ای یا سیاه بافته‌شده و رویه هور را با گره سماقی و با رنگ‌های قرمز، آبی، سبز، رنگ نشده، بنفش، نارنجی و تهرنگ قهوه‌ای بافته می‌شود. از نقوش هندسی و جانوری آن را تزئین می‌کردند. ته هور را با نواری پهن به عرض ۲۷-۳۰ سانتی‌متر و از جنس پشم پرزدار گره‌زده و داری ۸۰ گره در هر دسی متر مربع محکم و تقویت می‌کردند (Mortensen, 1993:)

⁴⁵ Kharah cho

⁴⁶ Hoor

235). این نوع بافته دولنگه بوده و برای استحکام بیشتر سردوزی می‌شده‌اند و از رنگ‌ها و تزیینات مختلفی با توجه به ذوق و سلیقه بافنده آن استفاده می‌شد (شکل ۶).

کیسه نمک - خویان^{۴۷} یا خوادان، تیوره، خاوینه، خوادو، در گذشته برای نگهداری نمک و حمل آن استفاده می‌شده است و در حال حاضر چندان کاربردی در زندگی عشایر ندارد. البته هنوز هم نمونه‌هایی از آن در میان عشایر دیده می‌شود. وسایل بافت نمکدان همان وسایل بافت گلیم و قالی است و مواد اولیه آن مخلوط مو و پشم است؛ زیرا پشم و مو مانع از جذب رطوبت و خشک ماندن نمک هنگام استفاده می‌شوند.

کیسه نمک تخت بافت است. از پشم تیره و روشن رنگ نشده برای بافتن آن استفاده می‌کردند. به این صورت که برای پود آن از پشم به رنگ‌های قرمز، آبی، سبز، پشم تیره‌رنگ نشده و برای رویه آن که طرح تافته بافت است، از همان روش بافت خورجین استفاده می‌شود. ته کیسه را با پانزده ردیف گره-۱۸۰ در هر دسی متر مربع- محکم می‌کردند. رویه پشتی کیسه نمک تافته بافت و راه‌راه است. لبه‌ها را کوک‌های با نخ‌های پشمی چندلایه و موی بز سردوزی کرده و بیشتر با کوک گیس بافت دوخته می‌شده‌اند (Mortensen, 1993: 364). کیسه‌های نمک دارای تسمه و بندی برای آویزان کردن آن بر شانه‌ها یا بر دیواره سیاه‌چادر است. معمولاً کوچ‌نشینان و عشایر هنگام کوچ این کیسه‌های نمک که با ارزش بوده را بر شانه آویزان می‌کردند (شکل ۶).



شکل ۶. راست: کیسه نمک (خه‌ویان)؛ چپ: خورجین پشمی (هور) (Mortensen, 1993: ca6,143,144. No 80,83).

هاون بلند چوبی (چالک^{۴۸}، سیرکو) از تنه درخت گردو یا توت و بلوط به شکل استوانه‌ای و اغلب توسط خراطان^{۴۹} ساخته می‌شد. این وسیله برای کوبیدن بلورهای نمک، کشک و پوست‌کندن غلات (گندم و جو) و حبوبات (نخود) بکار می‌بردند (ر.ک Mortensen, 1993: ca6, 244. n.186). به این صورت با چوبی بلند و سنگین که به‌عنوان کوبنده است نمک و غلات را می‌کوبیدند. علاوه بر این احتمالاً از وسایل چوبی دیگری نیز در مراحل فراوری نمک استفاده‌شده که امروز ما از آنها بی‌اطلاع هستیم.

سنگ‌های آسیاب (بردولک^{۵۰}، بردگلو) در دشت‌های میان‌کوهی استان ایلام امروزه تخته‌سنگ‌های زیادی در کنار کمپ و جایگاه کوچ‌نشینان (میرکان و زمگه‌ها^{۵۱}) دیده می‌شود که به سبب استفاده فراوان کاملاً صاف و صیقلی شده‌اند. عشایر از این تخته‌سنگ‌ها برای خردکردن غلات، بلوط و نمک آورده شده از معادن نمک یا نمک آبی که هنگام حمل سخت شده است، استفاده می‌کرده‌اند. این سنگ‌ها در کنار استقرارهای عشایر در استان ایلام، لرستان و کرمانشاه دیده می‌شود^{۵۲} (شکل ۷).

سرنند (سرن و ویژنگ^{۵۳}): این وسیله را کولیان از تخته‌های چوب و نوارهای باریک چرمی می‌ساختند^{۵۴}. نمکی که از معادن و منابع آبی تهیه می‌شد. پس از آنکه به کمپ‌ها آورده می‌شد. ابتدا توسط کوچ‌نشینان خرد می‌شد و برای جداکردن دانه درشت‌تر بایستی الک شده و به همین منظور از دو نوع الک استفاده می‌کردند. ابتدا نمک خردشده را با سرنند دارای سوراخ‌های بزرگ‌تر (سرن) الک کرده، نمک حاصل از این عمل هنوز دارای دانه درشتی بود دوباره با سرنند دیگر (ویژنگ) که دارای منافذ و سوراخ‌های ریزتری بود غربال می‌شد. نمک الک شده در این مرحله بسیار ریز و قابل استفاده در خوراک و نگهداری لبنیات بود.

⁴⁸ Chalek

⁴⁹ از آنجاکه کولی‌ها بیشتر وسایل چوبی مورد نیاز کشاورزان و کوچ‌نشینان را تهیه و می‌ساختند. گاهی عشایر برای این گروه واژه خراط را نیز به کار می‌بردند.

⁵⁰ Bardoulek

⁵¹ Mirkan, Zemegah

⁵² به پانویس شماره ۴۰ رجوع شود.

⁵³ Seran, Vizheng

⁵⁴ برای آگاهی از ساخت سرنند بنگرید به وولف، هانس، ۱۳۸۸، صنایع دستی کهن ایران، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی ♦ ۵۰۳

این سرندها کارکردی چندمنظوره داشته و برای پاک کردن غلات از سنگ و کلش نیز استفاده می‌شده‌اند. کیسه چرمی (هوانه^{۵۵}، حمونه) جنس آن از پوست خام بز است که بعد از خشک شدن با مالیدن پیه روی آن نرم شده است، از آن برای نگهداری آرد گندم و نمک استفاده می‌شود. سوراخ جای پاها را با نخ می‌دوختند. رشته و تسمه بلندی به آن وصل نموده‌اند تا بتوان آن را روی دوش و شانه حمل کرد.



شکل ۷. تخته‌سنگ محل آسیاب نمک در گدومه آسمان‌آباد

روش‌های نگهداری نمک که به آنها اشاره شد مخصوص کوچ‌نشینان بود که بیشتر بخش‌های از سال در حال کوچ بودند؛ اما در برخی از نواحی شمالی ایلام از جمله مردمان نیمه کوچ‌نشین ایل دوستان روستای سرتنگ شهرستان بدره در کنار انبارهایی که برای ذخیره غلات در دل صخره‌های شمال غرب روستا بنام دره کنیوه (کندوله-انبارک) ایجاد کرده بودند، انبار جداگانه‌ای نیز برای نگهداری ذخیره نمک مصرفی‌شان در طول سال اختصاص داده‌اند (شکل ۸-۹).

ظروف سفالی: آثاری دال بر استفاده کوچ‌نشینان از ظروف سفالی (خمره و غیره) در حال حاضر وجود ندارد^{۵۶}. این موضوع به شیوه معیشت آنها مرتبط است؛ اما به نظر می‌رسد در دوره‌های

⁵⁵ Hevaneh

^{۵۶} بر اساس مطالعات میدانی نگارنده تا چند دهه پیش در برخی از مناطق هنوز سفالگری به صورت محدود رواج داشت، ظرف سفالی را با دست شکل داده و آنها را در کوره‌های روباز در نزدیکی محل و کمپ‌های استقراری می‌پختند

پیش از تاریخ و تاریخی برای برداشت و تبخیر نمک از ظروف سفالی با فرم‌ها مختلف و گوناگون استفاده کرده‌اند.



شکل ۸. انبارهای ذخیره غلات دره کنیوه در شمال غرب روستای سرتنگ بدره (مهر نیوز).

از آنجاکه تاکنون کاوش‌های باستان‌شناسی در اطراف این معادن، منابع و محل‌های فراوری نمک در این منطقه انجام نشده اطلاعات ما در حد حدس و گمان است؛ زیرا در کاوش‌های که در شرق فرانسه، آلمان، انگلستان، لهستان، رومانی و محوطه ژونگبای در کناره رود یانگیز در مرکز چین در محل‌های فراوری نمک مربوط به دوره مفرغ و آهن انجام شده است. ظرف‌های سفالی با فرم‌ها و تزئینات خاصی به نام (بریکویوتایج^{۵۷}) برای این منظور مورد استفاده قرار گرفته‌اند (Harding 2014: 592, fig2; Feld et al, 2005: 12618, fig2) که شباهت زیادی میان این سفال‌ها با گونه‌های سفالی به‌ویژه با سفال‌های آشپزخانه‌ای و برخی دیگر از سفال‌های به‌دست‌آمده از کاوش گورستان‌ها و بررسی‌های سطحی محوطه‌های مناطق ایلام دارند، احتمالاً این شباهت

(نوراللهی، ۱۳۹۴: ۳۳۵).

^{۵۷} briquetage سفال سوخته ظرفی سفالی از خاک رس و دارای دیواره ضخیم و پایه‌دار که از آن برای تبخیر محلول نمک استفاده می‌شد. بدین صورت که از زیر آن را حرارت داده تا آب آن تبخیر و نمک باقی بماند و اغلب برای خارج کردن نمک این ظرف شکسته می‌شد.

ناشی از کارکرد و کاربرد مشابه آنها است. احتمالاً استفاده از ظروف سفالی برای فراوری نمک در خانه‌ها و کارگاه‌های خانگی انجام می‌شد. همچنین احتمالاً کاسه لبه واریخته - که کاربرد آنها در هاله‌ای از ابهام است^{۵۸} - نیز برای قالب‌گیری نمک نیز به کار می‌رفته است. به‌خصوص اینکه این ظروف در محوطه‌ها و استقرارهای نزدیک به منابع نمک به‌وفور به دست آمده‌اند. از جمله در استقرارهای اروکی^{۵۹} جنوب بین‌النهرین^{۶۰}، دشت دهلران^{۶۱}، مهران^{۶۲} و دشت میانکوهی ایوان^{۶۳} و دشت‌های خوزستان که منابع نمک فراوان است. به این صورت که بلوک یا کلوخه‌های نمک که از فروشندگان خریداری یا مستقیم از معادن آورده می‌شد پودر کرده و برای گرفتن ناخالصی‌های آنها را در ظروف سفالی یا فلزی به‌صورت محلول در آب ریخته و حرارت می‌دادند و سپس در قالب‌های سفالی می‌ریختند. احتمالاً برخی از ظروف سفالی آشپزخانه که در بررسی محوطه‌ها به دست می‌آید به همین منظور بکار برده می‌شده‌اند. به‌ویژه امروزه نیز این شیوه یعنی استفاده از ظروف در قالب‌گیری نمک توسط زنان در روستای قلعه رشید شهرستان اردل چهارمحال بختیاری رایج است.

واحد توزین نمک

واحد توزین و خرید و فروش نمک در میان عشایر و ایلات و تجار نمک عبارت بودند از خروار، گونی (معادل ۶ پوت)، پوت^{۶۴} (معادل ۵ من)، من و نیم‌من، چارک و سیر، این واحدها توسط تجار

^{۵۸} بررسی پراکندگی استقرارهای دارای کاسه لبه واریخته در ایران و پاکستان توسط کامیار عبدی پژوهش شده، که نشان‌دهنده گسترش و کاربرد این ظروف در مناطق وسیعی است. طیف وسیعی از کاربردها برای این کاسه‌ها پیشنهاد شده است (عبدی ۱۳۷۸: ۶۸-۷۲)؛ اما در رابطه با تبخیر و قالب‌گیری نمک هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. این موضوعی است که نگارنده تلاش خواهد کرد در نوشته‌ای دیگر به‌طور کامل‌تری به آن بپردازد.

^{۵۹} کاربرد این ظرف بازه زمانی گسترده‌تری از دوره اروک را دربرمی‌گیرد. از پیش از دوره اروک جدید آغاز می‌شود و تا مدت‌ها بعد از آن نیز ادامه می‌یابد (عبدی ۱۳۷۸: ۶۵).

^{۶۰} در جنوب بین‌النهرین بهره‌داری از شمار زیادی از منابع کوچک نمک که در آنها برداشت نمک با روش‌های ابتدایی صورت گرفته، در منابع آرامی گزارش شده است (Adshead, 1992: 36).

^{۶۱} تپه فرخ‌آباد دهلران.

^{۶۲} چغاگلان و استقرارهای دیگر.

^{۶۳} محوطه سرتنگ ایوان.

^{۶۴} پوت (جای پیت نفت سفید) از آن به‌عنوان واحدی استاندارد استفاده می‌کردند.

نمک هنگام خرید و فروش مورد استفاده قرار می‌گرفت. معمولاً یک کاسه مسی بزرگی با حجم یک من بوده به‌عنوان واحد از آن استفاده می‌کردند که به آن (کاسه من توریزی) می‌گفته‌اند^{۶۵}.



شکل ۹. انبار ذخیره نمک دره کنیوه نزدیک روستای سرتنگ ایل دوستان (مهر نیوز).

ایل‌راه‌ها

راه‌هایی که سردسیر عشایر را به گرمسیر متصل می‌نماید. طول این راه ممکن است چند تا چند صد کیلومتر نوسان داشته باشد (صفی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۲۰۲). از دیرباز از این راه‌ها علاوه بر عبور کوچ‌نشینان و دام‌هایشان از آنها نیز برای حمل و تبادل کالا بین ساکنان این نواحی استفاده می‌شد. سرزمین ایلام در گذشته، در مسیر دوراه شمال به جنوب و غرب به شرق واقع شده بود. راه‌های باستانی این استان، اغلب شاهراه‌هایی بودند، که در طول تاریخ اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند.

راه شمال به جنوب: ابن حوقل درباره مسافت بین شهرهای جبال تحت عنوان راه همدان به خوزستان می‌نویسد: از همدان تا دینور بیست و اند فرسخ از دینور تا سیروان چهار منزل و از سیروان تا سیمره یک روز... (ابن‌حوقل ۱۳۴۵: ۱۰۵). سیروان در دوره اواخر ساسانی و تا قرن پنجم هجری از شهرهای پررونق شمال ایلام بوده و دارای روابط تجاری و اقتصادی با مناطق هم‌جوار و بغداد (عراق) بوده است.

^{۶۵} گفت‌وگو با معمرین و کوچ‌نشینان.

راه غرب به شرق: این راه نیز یکی از شاهراه‌های باستانی است که شاید مسیر کوچ کاسیان و پس از آن محل عبور ایلامیان، اشکانیان، ساسانیان و اعراب بوده است. احداث چندین پل در زمان ساسانیان، بر روی رودهای سیمره و کشکان و گنگیر در طول این راه دلیل اهمیت آن بوده است. در طول این مسیر که از پرتگاه‌های کوهستانی و دره‌ها می‌گذرد، محل‌های خطرناک، تعریض و با سنگ و گچ مرمت شده‌اند. این راه در ایالت ماسبذان به دو شعبه تقسیم می‌شده است. راه شمالی به حلوان^{۶۶} و راه شرقی به سیروان می‌رسیده‌اند (ایزدیناه، ۱۳۶۳: ۵۶).

سرگرد ساویر انگلیسی در حدود سال ۱۸۹۰ م، مأمور بررسی امکانات ایجاد یک خط دفاعی در کوه زاگرس، در مقابل روسیه شده بود، درباره جاده‌های باستانی استان ایلام گفته است: زمانی جاده‌ای وجود داشته که قسمتی از آن در امتداد رود بازنوی واقع بوده، زیرا در نزدیک بازنوی بقایای پل سنگی قدیمی پیدا شده بود، جاده در نزدیکی تل کول از کوه‌های ایلام علیا (ایلام امروزی) تا زمین‌های پست و گرم، ایلام سفلی (خوزستان امروزی) عبور کرده به شوش می‌رفته است و این یکی از جاده‌های کره زمین بوده و تا قبل از اینکه آمدوشد از طریق خرم‌آباد به جریان افتد، مورد استفاده قرار می‌گرفته است (گابریل، ۱۳۴۸: ۲۸۰).

نکته‌ای که در اینجا لازم است به آن اشاره شود انطباق این راه‌ها با الگوی پراکنش محوطه‌های باستانی در ادوار پیش‌ازتاریخ و تاریخی است که در اینجا مجال آن نیست به آن پرداخته شود. فقط راه‌های مهم که مورد توجه کوچ‌نشینان و کاروان‌های حمل کالا تا حدود ۵۰ سال پیش بوده است در اینجا مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته‌اند.

ایل راه قلاج: این راه که از کرمانشاه تقریباً آغاز می‌گردد. با عبور از ماهیدشت و اسلام‌آباد در دشت گوار و سرمست به کوه قلاجه می‌رسد. بعد از عبور از کنار پاسگاه قلاجه و از کنار جاده کرمانشاه به ایلام به قسمت غربی دشت آسمان‌آباد وارد می‌شود. در اینجا به دو شاخه تقسیم می‌گردد، قسمتی از آن به سمت گیلان غرب می‌روند. شاخه‌ای که وارد آسمان‌آباد می‌شود بعد از عبور از کنار روستاهای کل‌کل و وارگه بعد از پیمودن کوه کته‌پیفک^{۶۷} و نواحی مرتفع بانکول وارد دشت ایوان می‌شوند، از آنجا بعد از پشت سر نهادن گردنه رنو که تونل قدیمی (ایلام به کرمانشاه) در آن واقع شده به دره دالاهو وارد می‌شود. از آنجا به طرف جنوب وارد دشت میانکوهی ایلام می‌گردد و سپس با عبور از سیاه کوه به دشت صالح‌آباد، میمک، دشتلک، نواحی مهران و عراق می‌رود (نوراللهی، ۱۳۸۴: ۱۲۰).

^{۶۶} سرپل ذهاب امروزی.

ایل راه قوچعلی^{۶۸}: که در رشته‌کوه مانیشث و اناران واقع شده است. یکی از مهم‌ترین راه‌های ایلی است که نقش مهمی را در ارتباط نواحی شمالی زاگرس مرکزی (دشت ماهیدشت، کنگاور، منصوری، شیان و اسلام‌آباد و دیگر دشت‌های کرمانشاه دشت چرداول، آسمان‌آباد) به نواحی جنوبی و مرکزی زاگرس مرکزی (دشت ایلام، دشت صالح‌آباد، مهران، امیرآباد، میمک، محسن‌آباد، میه‌خاص، موسیان و دهلران و آبدانان) آن بازی کرده است. این تنگه که به‌صورت یک قیف عمل نموده است و کلیه راه‌های ایلی که دشت‌های شمالی‌تر شروع می‌شوند. بعد از عبور از دشت‌های شمالی ایلام در نزدیک تنگ قوچعلی به هم متصل می‌شوند که به‌صورت یک دالان عمل می‌کند. این مسیر تنها مسیر قابل عبور برای کوچ‌نشینان و کاروان‌های حمل کالا از رشته‌کوه مانیشث بوده است، بقیه قسمت‌های کوه‌های مانیشث و قلارنگ به علت ارتفاع، شیب زیاد و صخره‌ای بودن غیرقابل عبور و مرور است. امروزه تونل آزادی در ۲۰۰ متری شرق این مسیر حفر شده است که یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی با قسمت‌های شمالی‌تر استان است. همچنین امروزه راه تهران-کربلا که از کوه حمیل و تنگ قیرچرداول عبور می‌کند و به تونل آزادی متصل می‌شود، منطبق بر این مسیر کوچ‌نشینی است که از دشت چرداول عبور کرده و به قوچعلی متصل می‌شود. همه این راه‌ها بعد از عبور از قوچعلی و دشت ایلام و عبور سیاه‌کوه (سیه‌کیوه)^{۶۹} و مسیر ماربره (ماروره)^{۷۰} وارد صالح‌آباد و به‌طرف میمک که دارای منابع نمک آبی است، در مرز عراق و قسمت‌های جنوبی به سمت مهران و دهلران، موسیان و آبدانان می‌رود. در اهمیت این تنگه و نقش آن در کوچ‌نشینی و جابجایی ساکنان منطقه و تجارت همین بس که در کنار این مسیر کتیبه‌های از شجره‌نامه والیان حک شده است (نوراللهی، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

تنگه و ایل راه ماژین: راه ارتباطی شهر سیمره (مهرجان‌گدک) که یکی از شهرهای مهم دوره ساسانی و اوایل اسلامی بوده است به شهرستان مهران (مناطق میه‌خاص و ارکواز)، دهلران، آبدانان و موسیان که در جنوب این منطقه قرار دارند از مسیر تنگه ماژین صورت می‌گرفته است. همچنین از این مسیر با نواحی خوزستان و شوش دارای ارتباطات فرهنگی و تجاری بوده است. در این منطقه شهر سیمره (مهرجان‌گدک) قرار دارد که در کرانه غربی رود سیمره واقع شده است (ر.ک. لک‌پور، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۵). دره شهر در دوران تاریخی و اسلامی با ایجاد پل‌های بر روی این رود با منطقه لرستان و دیگر نواحی جبال مراوده داشته است

^{۶۸} قوچعلی رئیس و شمال ایل بیژنه‌وند در دوره قاجار بوده است.

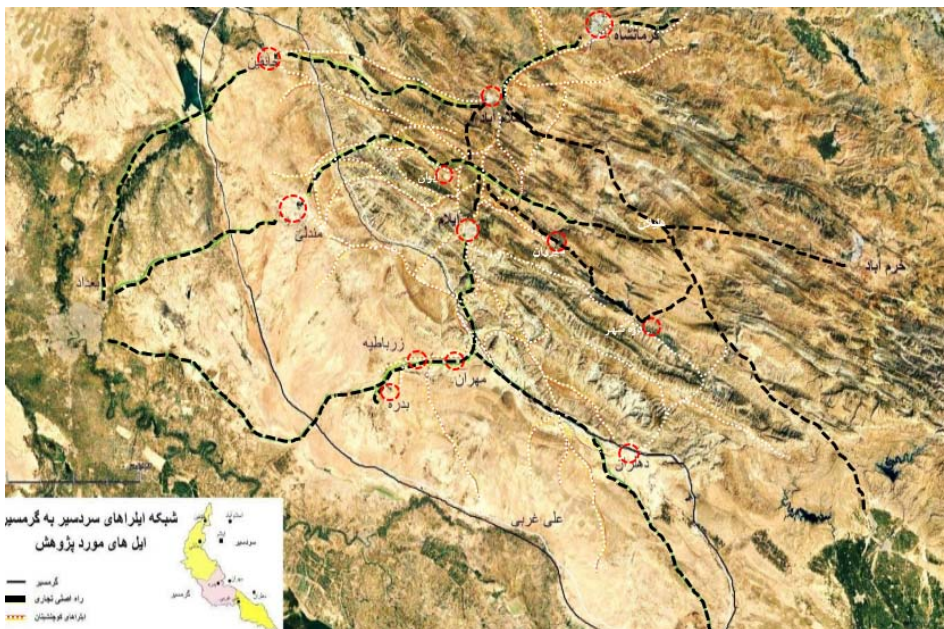
^{۶۹} Siah kivah

^{۷۰} به علت راه پرپیچ‌وخم و صعب‌العبور آن در گذشته این گردنه به مار وره (Mar Verah یعنی مار گنج) معروف شده است.

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی ♦ ۵۰۹

و همچنین بنا بر نوشته‌های تاریخی شهر سیروان (ماسبدان) که با شهر سیمره (مهرجان‌گلدک) هم‌دوره بوده، یک روز فاصله داشته است (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۳۳؛ لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۱۸) که از این شهرها کالاهای زیادی توسط کاروان‌های که به بغداد و بلعکس تردد می‌کرده‌اند حمل شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۸۹). راه‌هایی که خوزستان را به دشت هلیلان، کنگاور، دشت کرمانشاه و ماهیدشت وصل می‌نمود از تنگه ماژین و دره‌شهر عبور می‌کرده‌اند- در واقع شوش و خوزستان را به شاهراه خراسان وصل می‌نمود- و در تبادلات فرهنگی و تجاری از پیش از تاریخ (ر.ک یانگ، ۱۳۶۶: ۱۳-۲) و دوران تاریخی و اسلامی نقش مهمی داشته است. این راه یکی از راه‌های تأمین بخشی از نمک منطقه هلیلان و نواحی هم‌جوار آن بوده است که از معادن کله‌کله زرین‌آباد، بلوطستان شوهان، بلوطستان، منابع نمک ماژین و دهلران تهیه و از مسیر این ایل راه حمل می‌شد.

این ایل‌راه‌ها که شمال استان ایلام را به نواحی جنوبی متصل می‌نمایند، در مسیر خود راه‌های که مناطق شرقی را به مناطق غربی و عراق متصل می‌کند را قطع می‌نماید و به‌صورت شبکه گسترده، دسترسی کاروان‌های تجاری را به همه دشتهای میان‌کوهی استان ایلام فراهم می‌آورند. از طرف دیگر این راه‌ها این مناطق را از دیرباز به نواحی بین‌النهرین و بغداد در غرب و لرستان و نواحی مرکزی در شرق و دشتهای استان کرمانشاه و همدان در شمال، متصل می‌کرده‌اند (شکل ۱۰).



شکل ۱۰. شبکه ایلهای مورد پژوهش و محدوده گرمسیر آنها در شرق بین‌النهرین (تنظیم ع. نوراللهی).

برآیند

معادن نمک بیشتر در نواحی جنوبی استان ایلام واقع هستند این موضوع از دیرباز سبب شکل‌گیری روابط تجاری بین بخش‌های شمالی (به‌ویژه نواحی روستایی و کشاورزی) با نواحی جنوبی برای تأمین نمک مورد نیاز شده بود. همچنان که گفته شد ایل‌های ساکن این مناطق در زمان‌های از سال نمک مورد نیاز خود را به‌طور مستقیم برداشت می‌کردند. در سایر زمان‌ها از جمله زمانی که عثمانی‌ها این معادن را اشغال کرده بودند و نیز بعد از تخته‌قاپو شدن که دیگر به این منابع دسترسی نداشتند، نمک مورد نیاز خود را از طریق تجارت و از مسیر ایل‌راه‌ها که به‌صورت شبکه‌ای منظم دشت‌های این استان را به هم و مناطق هم‌جوار وصل می‌کرد، تأمین می‌نمودند. کوچ‌نشینان که مالکیت این معادن را در اختیار داشتند، تجارت و حمل نمک را به مناطق یکجانشین و کشاورز که شامل شیروان، بخش‌های از دره‌شهر و میه‌خاص (میشخاص) و ده‌بالا (ایلام امروزی) و شهرهای برون منطقه‌ای اسلام‌آباد، مندلی، خانقین، زرباطیه، بدره را تحت نظارت و کنترل والی، در دست داشتند.

علاوه بر این بر اساس شواهد تاریخی و باستان‌شناختی سابقه استفاده از معادن نمک به‌طور گسترده به دوران آشوریان می‌رسد و همچنین در دوره ساسانی و اسلامی با گسترش راه‌های تجاری این منطقه و رونق شهرهای اریوجان، الرذ، سیمره یا مهرجان‌گدک، شیروان و جولیان که با دیگر نواحی جبال و بغداد دارای روابط گسترده تجاری بودند، هر چند جغرافیدانان و مورخان اسلامی اشاره‌ای به نمک نکرده‌اند ولی نظر به اهمیت نمک، احتمالاً سهمی از این کالاها را به خود اختصاص می‌داده است چه به‌صورت کالا و چه به‌صورت مواد نگه‌دارنده کالاهای دیگر. علاوه بر این نیاز جمعیت این شهرها به نمک موجب رونق تجارت این ماده معدنی شده، امروزه جز تجارت محدود که برای تأمین منابع نمک این مناطق صورت گرفته، آگاهی چندانی از آن نداریم. به گمان در گذشته این تجارت بین معادن و این شهرها بسیار پررونق بوده است.

چرخه برداشت، حمل و فروش نمک سبب نیاز به وسایل مختلفی گردیده بود که ساکنان این مناطق از آنها استفاده کرده بودند و همچنین سبب شکل‌گیری گروه‌های جدید اجتماعی (سازندگان ابزارآلات آهنی و چوبی، کارگران فراوری نمک، تجار نمک و نمایندگان و مأموران حکومت محلی ناظر بر این مبادلات) شده بود که این چرخه را در کنترل داشتند. در مجموع می‌توان گفت شواهدی دال بر تجارت گسترده نمک در این منطقه وجود ندارد، بلکه استفاده از معادن و مبادله نمک جنبه محلی و منطقه‌ای (به‌ویژه با نواحی شرقی عراق امروزی) داشته است.

کاربرد فراوان نمک به‌عنوان ماده غذایی برای انسان، دام‌ها، نگهداری مواد خوراکی و لبنی نشان‌دهنده اهمیت اقتصادی این ماده در نزد عشایر و مردمان ساکن در نواحی است که نمک مورد نیازشان را بیشتر از منابع آبی تأمین می‌کردند، زیرا معادن سنگ نمکی به علت ناخالصی‌های آن کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. از دلایل عدم پیشرفت صنایع و روش‌های فراوری نمک را می‌توان نخست در آسانی بهره‌برداری از این معادن و دیگری به شیوه معیشتی دامداری مبتنی بر کوچ (درون و برون منطقه‌ای) در این منطقه دانست که مجاللی برای پرداختن تمام‌وقت به این موضوع را نمی‌داد. در پایان تنها بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی می‌تواند به سؤالات ما در مورد استفاده از این منابع و معادن پاسخ بدهند. از طرف دیگر مطالعه معادن نمک بسیار سخت و بیشتر اتفاقی است زیرا به علت ویژگی نمک و معادن نمک که زود تغییر شکل می‌دهند، سبب از بین رفتن مدارک باستان‌شناسی می‌گردد. به‌ویژه در معادن و منابع نمک استان ایلام که به روش تبخیری و باز بهره‌برداری می‌شدند. دستیابی به شواهد مستقیم بهره‌برداری از این منابع بغرنج‌تر است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آلتهایم، فرانتس، ۱۳۶۹، کمک‌های اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن حوقل، ۱۳۴۵، صوره الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ.
- ابوالقداره، غلام رضاخان، ۱۳۸۴، انیس المسافر، به کوشش و مقدمه علی محمد ساکی، فرهنگ ایران‌زمین، شماره ۲۰۹-۲۵۹.
- ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، ۱۳۶۲، ترجمه مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابودلف، ۱۳۵۴، سفرنامه ابودلف، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، انتشارات زوار، تهران.
- استرابو، ۱۳۸۱، جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۲، ایلام و تمدن دیرینه آن، تهران، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایزدپناه، حمید، ۱۳۷۶، آثار باستانی و تاریخی لرستان، جلد ۱-۲، تهران، انتشارات فرهنگ.
- بلاذری، احمد، ۱۳۶۷، فتح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره.

- بوید، آلن. آر، جان نیکرسون، ۱۳۸۵، مبادله نمک با طلا، ترجمه علی بحرانی پور، فصلنامه بررسی های نوین تاریخی، سال دوم، شماره ۲: ۵۴-۵۸.
- ثبوتی، هوشنگ، ۱۳۷۶، گزارش مقدماتی انسان نمک زنجان، یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش، ویرایش علمی محمود موسوی، تهران، انتشارات پژوهشگاه: ۶۳-۸۳.
- دانایی تبار، آتنا و احمد رضایی، ۱۳۸۸، آشنایی با گنبد‌های نمک جنوب ایران و معرفی آن‌ها در استان هرمزگان، مجله رشد زمین‌شناسی، دوره چهاردهم، شماره ۴: ۱۷-۲۵.
- دیگار، ژان پیر، ۱۳۶۹، فنون کوچ‌نشینان بختیاری، ترجمه اصغر کریمی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۵، فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های استان ایلام (شهرستان ایلام)، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، مدیریت اطلاعات جغرافیایی.
- ساعدی، غلامحسین، ۱۳۴۵، اهل هوا، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب انصاری دمشقی، ۱۳۸۲، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه سیدحمید طبیبیان، تهران، انتشارات اساطیر.
- عبدی، کامیار، ۱۳۷۸، کاسه لبه واریخته: کاربرد و پراکندگی، ۳۲ مقاله در بزرگداشت دکتر عزت‌الله نگهبان، باستان‌شناسی و هنر ایران، به کوشش عباس علیزاده، یوسف مجیدزاده و صادق ملک‌شهمیرزادی، تهران، انتشارات نشر دانشگاهی: ۶۴-۸۵.
- کرامر، سیمونل نوآ، ۱۳۹۱، الواح سومری، ترجمه داود رسانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کینگ، لئونارد، ۱۳۸۶، تاریخ بابل از تأسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- گابریل، آلفونس، ۱۳۴۸، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران، انتشارات ابن سینا.
- گروته، هوگو، ۱۳۶۹، سفرنامه گروته، ترجمه مجید جلیلود، تهران، نشر مرکز.
- لک‌پور، سیمین، ۱۳۸۹، کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی دره شهر، تهران، انتشارات پازینه.
- لسترنج، گای، ۱۳۶۷، جغرافیای تاریخی خلافت سرزمین‌های شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفی‌نژاد، جواد، ۱۳۸۵، مبانی جغرافیای انسانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- مشتاق، شاهراد (شامی کرمانشانی)، ۱۳۹۲، چه پگه گول؛ چه ند پارچه یه ک له شبعره کانی شامی کرمانشانی، به کوشش هه ژار، تهران، انتشارات سروش.
- مورگان شوستر امریکایی، ۱۹۱۵، کتاب اختناق ایران، کلکته، مطبع جبل‌المتمین.
- مقدسی، ابو‌عبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، به کوشش علینقی منزوی، جلد ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نوراللهی، علی، ۱۳۸۴، بررسی باستان‌شناسی دشت آسمان‌آباد ایلام، آرشیو میراث فرهنگی ایلام.

قوم باستان‌شناختی نمک در استان ایلام، زاگرس مرکزی ♦ ۵۱۳

نوراللهی، علی، ۱۳۹۰، بررسی قوم‌باستان‌شناسی کوچ‌نشینی و ایل‌راه‌های مناطق شمالی استان ایلام، فصلنامه فرهنگ ایلام، شماره ۳۲ و ۳۳: ۹۳-۱۱۶.

نوراللهی، علی، ۱۳۹۲، تپه قلا: محوطه‌ای مربوط به دوره آغاز نگارش در دشت صالح‌آباد استان ایلام، اولین همایش ملی باستان‌شناسی ایران، بیرجند، دانشگاه هنر بیرجند، http://www.civilica.com/Paper-NCAI01-NCAI01_148.html.

نوراللهی، علی، ۱۳۹۴، بررسی باستان‌شناختی گورستان‌های عصر آهن III-I حوزه رود گنگیر ایوان، پایان‌نامه دکتری، (منتشر نشده).

نوراللهی، علی، ۱۳۹۵ الف، بررسی قوم‌باستان‌شناسی سیستم اقتصادی کوچ‌نشینان غرب زاگرس مرکزی پیش از دولت مدرن (ایل خزل، ملکشاهی و کلهر ایوان)، فصلنامه فره‌وشی، شماره ۳: ۵۵-۸۰.

نوراللهی، علی، ۱۳۹۵ ب، علل و زمینه‌های تخته‌قاپو کردن عشایر استان ایلام در دوران معاصر بر اساس نظریه سیستم‌ها: مطالعه موردی ایل خزل، فصلنامه فره‌وشی، شماره ۲: ۱۰۷-۱۱۴.

نوراللهی، علی، ۱۳۹۶، فراز و فرود شهر سیروان در پرتو منابع تاریخی و باستان‌شناسی، فصلنامه هیا، شماره ۱۹-۲۰: ۸۴-۱۱۴.

یانگ، کایلر، ماری وایز، ۱۳۶۶، بازرگانان شوشی، ترجمه یوسف مجیدزاده، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره اول، سال دوم، صص ۲-۱۳.

هینتس، والتر، ۱۳۷۶، دنیای گمشده ایلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

ودیعی، کاظم، ۱۳۷۷، نمک، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۴۹ و ۵۰: ۱۱۸-۱۴۸.

ورعی، ایرج، ۱۳۶۷، برنامه پیشنهادی پایه پنج ساله معدن استان ایلام، اداره کل معادن و فلزات استان ایلام.

وولف، هانس، ۱۳۸۸، صنایع دستی کهن ایران، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

مورگان شوسترامریکایی، ۱۹۱۵، کتاب اختناق ایران، کلکته، مطبع جبل‌المتین.

هرودوت، ۱۳۶۲، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

مرکز سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

ب) غیرفارسی

Blackburn, Stuart. 2008, *Himalayan Tribal Tales: Oral Tradition and Culture in the Apatani Valley*, Koninklijke Brill NV, Leiden, the Netherlands.

Brigand, Robin and Olivier Weller (Eds) 2015, *Archaeology of Salt. Approaching an invisible past*. Leiden: Sidestone Press.

Childs, S. Terry. 1998, Find the ekijunjumira': iron mine discovery, Ownership and power among the Toro of Uganda, in *The Archaeology and Anthropology of Mining*, A. Bernard Knapp, Vincent C. Pigott and Eugenia W. Herbert (ed), Routledge, London, pp.123-138.

- Cavruc, Valeriu, 2015, The archaeological evidence for salt production in Romania, First International Congress on the Anthropology of Salt, Ștefan Caliniuc, Mihaela Asăndulesei, Roxana Gabriela Curcă, Marius Tiberiu Alexianu (eds), 20–24 August 2015, Al. I. Cuza” University of Iași, pp. 28-34.
- Cavruc, Valeriu, Antony Harding. 2012, Prehistoric production and exchange of salt in the Carpathian-Danube Region, Salt and Gold: The Role of Salt in Prehistoric Europe, Vassil Nikolov and Krum Bacvarov (eds), Proceedings of the International Symposium (Humboldt-Kolleg) in Provadia, Bulgaria. 30 September – 4 October 2010, pp. 173-201.
- Flad, Rowan, Jiping Zhu, Changsui Wang, Pochan Chen, Lothar von Falkenhausen, Zhibin Sun, and Shuicheng Li. 2005, Archaeological and chemical evidence for early salt production in China, PNAS, vol. 102, n. 35, pp. 18-22, www.pnas.org/cgi/doi/10.1073/pnas.0502985102.
- Harding, Anthony. 2015, Salt exploitation in the later prehistory of the Carpathian Basin, Documenta Praehistorica XLII, pp. 211-217, DOI: 10.4312/dp.42.14.
- Hart, Keith. 2005, Money: one anthropologist’s view, in A Handbook of Economic Anthropology, James G. Carrier (ed), Max Planck Institute for Social Anthropology, Halle, Germany and Indiana University, Bloomington, US, pp. 160-176.
- Haimendorf. Christoph von Furer, 1905 (1975), Himalayan Traders Life In *Highland Nepal*, London, Great Britain By Cox Amp Wyman Ltd.
- Herbert, Eugenia W. 1998, Mining as microcosm in precolonial sub-Saharan Africa: an overview, in *The Archaeology and Anthropology of Mining*, A. Bernard Knapp, Vincent C. Pigott and Eugenia W. Herbert (ed), Routledge, London, pp. 138-155.
- Hill, Donald. 1993, *Mining, Islamic Science and Engineering*, Edinburgh University Press, pp. 206-219.
- 55-Hole, Frank, Kent V. Flannery and James A Neely, 1969, *prehistory and Human Ecology of Dehloran plain*, Ann Arbor, university of Michigan.

- Rappaport, R. 1984, *Pigs for the ancestors: ritual in the ecology of a New Guinea people*, New Haven: Yale University Press.
- Rawlinson, Henry C. 1839, Notes on a March from Zohab at the Foot of the Zagros, along the Mountains to Khuzistan (Susiana), and from Thence through the Province of Luristan to Kirmanshah, in the Year 1836, *The Journal of the Royal Geographic Society* 9, pp. 26-116 .
- Renfrew, Colin. 1969, "Sources and Supply of the Deh Luran Obsidian," F. Hole, K. V. Flannery, and J. A. Neely (eds), *Prehistory and Human Ecology of the Deh Luran Plain*, Memoirs of the Museum of Anthropology 1, Ann Arbor, Michigan, pp. 429-433.
- Renfrew, Colin. 1977, The Later Obsidian of Deh Luran—The Evidence of Chogha Sefid," in F. Hole, ed., *Studies in the Archaeological History of the Deh Luran Plain*, Memoirs of the Museum of Anthropology 9, Ann Arbor, Michigan, pp. 289-311.
- Robotham, Don. 2005, Political economy, in *A Handbook of Economic Anthropology*, James G. Carrier, ed, Max Planck Institute for Social Anthropology, Halle, Germany and Indiana University, Bloomington, US ,pp.41-59.
- Gudeman, Stephen. 2005, Community and economy: economy's base, in *A Handbook of Economic Anthropology*, James G. Carrier, ed, Max Planck Institute for Social Anthropology, Halle, Germany and Indiana University, Bloomington, US, pp.94-107.
- Godelier, Maurice. 1971, Salt Currency and the Circulation of Commodities among the Baruya of New Guinea. In *Studies in Economic Anthropology*. George Dalton, Ed, Anthropological Studies, n. 7, Pp. 52-73.
- Potts, Daniel. 1999, *The Archaeology of Elam*, Cambridge University press, Cambridge.
- Knapp, A. Bernard, Vincent C. Pigott and Eugenia W. Herbert (Eds), 1998, the *Archaeology and Anthropology of Mining (Social Approaches to an Industrial Past)*, Routledge, London.
- McKillop, H. I., 2002, *Salt: White Gold of the Ancient Maya*, University Press of Florida, Gainesville.
- Mortensen, Inge Demant, 1993, *Nomads of Lurestan*, London, Thames and Hudson.

Vandenberghe, L, 1973, Pusht-i Kuh, Luristan, Iran Vol.XI, pp. 207-209.

<http://www.ngdir.ir> - ۱۳۸۹

<http://www.mehrnews.com/news/1491235/> ۱۳۸۹ دی ۳ شنبه

ضمیمه

اسناد مربوط به معادن نمک پشتکوه (ایلام)

ع. نوراللهی

سند شماره ۱

شماره سند: ۴۸-۲-۱۰-۱۲۷۹-۱۲۸۰ق

موضوع: نامه عباس‌قلی خان والی پشتکوه به میرزا بزرگ‌خان کارپرداز ایران در بغداد در خصوص اوضاع پشتکوه سواد مراسله عباس‌قلی خان والی پشتکوه فیلی است و مطابق اصل است. مهر کارپرداز خانه رقیمه سرکار واصل شد. از سلامتی مزاج شریف کمال مسرت حاصل گردید. اینکه اظهار فرموده بودید چرا باید از محل حکومت پشتکوه از خارج بیایند و ضبط نمایند شما که منصوب هستید مطلقاً دست به کاری ننزید محافظت سرحد سپرده را ننمایید؟ هیچکس به مثل شما سرحد محال حکومت را به این سستی نمی‌گیرد که خیر به حاکم کل ندهد و خدمت اولیای دولت علیه عریضه ننویسد. اولاً در وقتی که رومی‌ها آمده‌اند به سر معادن، همان ساعت عریضه خدمت نواب مستطاب اشرف‌والا معتمددوله - روحی فداء - نوشتم. جواب آمد که مراتب را خدمت اولیای دولت ابد مدت عرض نموده‌ام، جواب که رسید [به] شما اعلام خواهد شد. پس از مدتی که جواب آمد جناب جلالت ماب وزیر دول خارجه - دام‌اجلاله - شرحی مرقوم فرموده بودند با آن طوری که که جناب وزیر دول خارجه مرقوم فرموده بودند که بدون جنگ و جدال به هیاهوی حضرات رومی که معادن را ضبط کرده‌اند بیرون نماید به هیاهوی هیچکس از جای خود حرکت نمی‌کند و اذن صریح نداده بودند که به قهر و غلبه بیرون نمایم. همین فقرات را مجدداً مدتی است خدمت نواب والا و اولیای دولت قاهره عرض شده، هنوز جواب نرسیده که به قهر و غلبه آنها را بیرون نمایم یا ساکت باشم. مدت‌ها بود بنده حاکم کل پشتکوه بودم، هزار سوار از خود جیره و مواجب می‌دادم جهت حفظ سرحد و علاوه بر این نوکر و سرباز از دیوان مامور استحفاظ پشتکوه بودم. مالیات پشتکوه هم سنگین نبود. رعیت هم آباد بودند نه از پاشایان معتبر رومی و نه از مشایخ بزرگ اعراب احدی جسارت و قدرت این نبود نزدیک خاک پشتکوه بیاید چه رسد به اینکه بیاید بعضی جاها را ضبط نماید اما بعد از اینکه بدبختی دامن‌گیر شخص بشود هرچه خوب حرکت نماید بد می‌شود. جمعی زیاد از پشتکوه... [بغداد؟] اجل حکومت جناب ضیاءالملک به حرف در باب عرض دارالخلافه رفتم که رفع نتیجه قرار داده بودند بمانم. در غیاب مخلص اوضاعی فراهم آورده بودند که رعیت به کلی متفرق شدند و نوکری که داشتم جهت سرحدداری، نصف پریشان و بی‌پا شدند. امسال ملخ‌خوارگی و تلف حیوانات [سبب] خرابی پشتکوه و سستی کار اخلاص کیش گردید کار به جایی رسیده [که] یک حیوان چهارپا در کل پشتکوه به هم نمی‌رسد و حیوان‌های دو پای پشتکوه از بس که بی چیزند و قوت ندارند، حالت حرکت ندارند. بعد از الحاح و التماس زیاد دولت به قرارهای تازه مامور فرموده‌اند. از یک طرف عرب بنی‌لام و هرزگی آنها در خاک فیلی و مداخله نمودن، از یک طرف رومی‌ها تصرف معادن [نمک] و ترغیب و تحریک طوایف هرچه بنده در این باب خدمت نواب والا

عرض نمایم عذر تعویق مالیات حساب می فرمایند. فی الواقع نظم پشتکوه بسته به دو فقره که از اولیای دولت قاهره مرحمت بشود؛ یکی یکفوج سرباز.... [یکمفراده؟ افسر؟ مامور... [سرحد؟] پشتکوه باشد دوم تحقق نظراتی که مرحوم نواب احتشام الدوله می داده اند، بدهند که رعیت جمع شوند و رفع سستی سرحداری بشود. درد این کار این است که عرض شد هیچ بحثی بر مخلص وارد نیست در باب اینکه فرموده اند رومی ها تخلیه از معادن نمک نموده اند و بنده خدمت نواب والا عرض نمایم. حقیقت تا حالا تخلیه از معادن نمک نموده اند هر وقت نمودند عرض خواهیم کرد. لازم بود عرض شد. زیاد است. وسلام

سازمان باستانشناسی ایران
مختار باستانشناس
بزرگراه اهواز، دفتر موزه باستانشناسی اهواز

مجموعه نمکهای کربنات که در قایقهای پهن و پهن در امتداد رودخانه
پایه جاسک یافت شده است که در این سنگها و در کتب مختلف و در
۱۰۰ م. و در کتب دیگر در این موزه موزه باستانشناسی اهواز
در تمام جواب که در کتاب مذکور به استناد به روشهای علمی و در
بسرده است که در جواب کتاب مذکور در اهواز در تمام موزه باستانشناسی
سازمان باستانشناسی ایران در این موزه باستانشناسی اهواز
بسیار ضایعات در موزه باستانشناسی اهواز در تمام موزه باستانشناسی
از جمله نمکهای کربنات که در قایقهای پهن و پهن در امتداد رودخانه
سازمان باستانشناسی ایران در این موزه باستانشناسی اهواز
بسیار ضایعات در موزه باستانشناسی اهواز در تمام موزه باستانشناسی
از جمله نمکهای کربنات که در قایقهای پهن و پهن در امتداد رودخانه
سازمان باستانشناسی ایران در این موزه باستانشناسی اهواز
بسیار ضایعات در موزه باستانشناسی اهواز در تمام موزه باستانشناسی
از جمله نمکهای کربنات که در قایقهای پهن و پهن در امتداد رودخانه

سازمان باستانشناسی ایران
مختار باستانشناس
بزرگراه اهواز، دفتر موزه باستانشناسی اهواز

سند شماره ۲

شماره: ۴۸-۲-۱۰-۱۲۸۰-۱۲۷۹ق

موضوع: گزارش عباس‌قلی خان والی پشتکوه در رابطه با معادن نمک پشتکوه.
سواد مراسله عباس‌قلی خان والی پشتکوه فیلی که به کارپردازخانه نوشته است و مطابق اصل است.
مهر کارپردازخانه [با عنوان] کارپرداز خانه اول اعلی حضرت شاهنشاه ایران میرزا بزرگ خان.
این که فرمایش فرموده که حسین قلی خان [ایل] ملکشاهی را جمع نموده و رفته از معادن نمک چندین بار نمک برده و کاری کرده، اولاً هرچه تحقیق کردم و خودم هم دور از معادن نبوده، حسین‌قلی خان چنین کاری نکرده و طایفه ملکشاهی هم در هیچ وقت بستگی و آشنایی به حسین‌قلی نداشته و همیشه وابسته مخصوص خودم بوده‌اند. طایفه ملکشاهی هرکس این عرض نموده بلدیت در امورات پشتکوه نداشته است بلی طایفه ملکشاهی در اول آمدن رومی‌ها می‌خواستند نزاع نمایند، چون اذن نبود نخواستند کاری بی‌مرخصی کرده باشند و الا حسین‌قلی خان سهل است طایفه ملک‌شاهی به هیچ‌کدام از اعمام بنده نداشته و ندارند پارسال در غیاب مخلص که به دارالخلافه رفته بودم و به حرف در باب عرض ضیاءالملک دام‌اجلاله حسین‌قلی خان و جمعی دیگر هم [به] پشتکوه روانه کرده، باز ملکشاهی‌ها پیش او نیامده. جهت هرکاری بی‌اطلاع نباشد. در این فقره عرض شد زیاد است باقی امرکم مطاع.



باستان‌شناسی زاگرس مرکزی، ایلام، در دوران ماد

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

در این کتاب ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه در ۱۰۰۰۰ کلمه در ۱۰۰۰ صفحه

سند شماره ۳

شماره: ۴۷-۲-۱۰-۱۲۷۹-۱۲۸۰ق

موضوع: نامه عباسقلی خان در خصوص اوضاع پشتکوه

سواد مراسله‌ی عباس قلی خان والی پشتکوه فیلی است و مطابق اصل است.

مهر کارپرداز خانه

قرار معادن نمک پشتکوه اینست تا هوا بارندگی ندارد، نمک دارد. بعد که باران می‌آید، سیل نمک را می‌برد. رومی‌ها از قطع مطر تا آمدن باران امساله آن چه نمک در معادن بوده، برده‌اند و جمعیت زیاد هم در آنجا هستند. حالا که سیل نمک‌ها را برده، به رسم همیشه نمک جمعیت قلیلی در سر معادن گذاشته که دست تصرفشان قطع نشده باشد؛ قطع مطر به همین حالتند. فقره دیگر چون طایفه ملخطائی و صیفی و زرگوش محل زراعتشان که خاک پشتکوه و متصل به زرباطیه بادریی که خاک ایالت بغداد است، این روزها چهل، پنجاه نفر تفنگچی و پانزده شانزده سوار از طایفه ملک‌شاهی که به آنها خویش هستند، روانه داشتیم که در نزدیک بادریی زراعت نکنند و در جاهای خودشان قدری بالاتر است زراعت نمایند که به جهت وصول مالیات بالاتر زراعت نمایند زحمتش کمتر باشد. طایفه را کوچانیده و آورده باشد. بنی‌رحمه که تیره‌ای است از طایفه بنی‌لام مانع از کوچانیدن طایفه شده و با تفنگچی‌ها که جهت کوچانیدن طایفه رفته بودند، نزاع نموده دو نفر از ایشان مقتول نموده و مابقی را برهنه، برگشتند. لازم بود خدمت شما عرض شود. در این صورت تکلیف مخلص در این باب چیست. پشتکوه همه طرفش سرحد است. مالیات از دیوان مطالبه می‌شود بنده هم رعیت می‌خواهم و نزدیک قصبات بغداد و اعراب‌اند به میان آنها می‌روند؛ همان اعراب ایشان را رعیت می‌کنند. متوقف میان آنها شده‌اند. اعراب بنی‌لام همه آمده‌اند در خاک پشتکوه منزل گرفته‌اند و هرزگی می‌نمایند، بنده هم آن قوه را ندارم که آنها را بیرون نمایم، سرکار انشاءالله بالتفات اولیای دولت قاهره قراری بدهند که بتوان سرحداری نمود و رفع این تعدیات جسارت آنها را نمی‌توانم نمود. مالیات پارساله به قرض اسباب فروشی داده‌ام، امسال این همه صدمات نمی‌دانم چگونه از عهده برآیم. رعیت متفرق و بی‌چیز، قلیلی که در پشتکوه مانده آن هم از بی‌چیزی بی‌حال شده‌اند. لازم بود عرض کنم. زیاد است و لامطاع.

سند شماره ۴

شماره: ۱۴-۲-۱۰-۱۲۷۹-۱۲۸۰ق

موضوع: گزارش میرزا بزرگ خان در خصوص تصرف معادن نمک پشتکوه توسط عثمانی ها

نمره: ۶۱۸

مورخه: ۱۱ رجب ۱۲۷۹ق

تصدقت شوم در باب نمک در طرف سرحد پشتکوه واقع است و در عریضه جات و نمره های عدیده حکایت آنجا را و مذاکرات فی مابین کارپردازخانه و حکومت بغداد را معروض داشته ام اگرچه حالا به واسطه ی بارندگی نمک آنجا موقوف شده است و مامورین عثمانی آنجا را تخلیه نموده اند و لیکن اوقاتی که نمک در آنجا به حصول می آید مامورین عثمانی آنجا را ضبط کرده بودند. فدوی شرحی به عالیجاه عباسقلی خان والی پشتکوه نوشته قدری او را ملامت نموده بودم که چرا بایست در سرحد داری محافظت خاک و ملک دولت علیه ی ایران را نکنی و عثمانی را بگذاری رخنه و مداخله در نمکزار خاک ایران نماید. آن اوقات جوابی از عالیجاه عباسقلی خان نرسید تا اینکه این روزها که به جهت بارندگی و قطع نمک کسی در آنجا نمانده است، عالی جاه عباسقلی خان جواب نوشته است و اظهار کفایت و کاردانی کرده است که حالا در نمکزار کسی نمانده است. طرز و اطوار عباسقلی خان به این می نماید که با اهالی سرحد روم دوستی می ورزد که اگر یک وقتی بخواهد پناه به اینطرف بیاورد، تصاحبی از او ننمایند؛ چنانچه در سنه ماضیه که عباسقلی خان معزولاً به دارالخلافه آمده بود، کرم خان برادر او و مصطفی خان عموزاده او پانصد ششصد خانوار رعیت پشتکوه را برداشته، آمده بودند خاک بدره و زرباطیه فدوی عالیجاه محمدرضا منشی کارپرداز خانه را مامور عودت دادن آنها نمودم. رفت؛ آنها را بطور استمالت عودت به مکان خودشان داد. حسین قلی خان والی سابق پشتکوه اگرچه حالا معزول است ولی با حالت معزولی در اول وهله که ماموران عثمانی رفته بودند، معدن نمک را ضبط کرده بودند، غیرت و حمیتی نموده پنجاه بار نمک آنها را گرفته بودند و حالا هم دخالت به خاک عثمانی نکرده است در همان خاک ایران نشسته است و گاه گاهی دستبرد به عشایر این طرف می زند و امر خود را می گذراند واقعاً حسینقلی خان زیاد آدم جسور و رشید [ی] است. اعراب سرحدی خوف زیاد از او دارند و او را حسینقلی خان ابوالقداره می نامند.

معذالک عباسقلی خان در نوشته جات خودش که سواد آنها به جهت ملاحظه فرمودن جناب مستطاب خداوندگاهی انفاذ داشتیم کتمان از خدمات حسینقلی خان نموده است. زیادت جسارت نمود. الامر الامجد

پشت برگه سند مهر میرزا بزرگ خان

مطاع

سند شماره ۵

شماره: ۶۵-۲-۱۰-۱۲۸۰-۱۲۷۹ق

موضوع: تصرف معادن نمک پشتکوه توسط عثمانی‌ها

سوادنامه عباس‌قلی خان والی پشتکوه

قربان خاک پای مبارک شوم

بر چاکر لازم است از جزئی تا کلی عرض نماید سه رباط نمک در ولایت پشتکوه است که همیشه در دست اهل پشتکوه بوده‌اند که یکی از رباط مشهور است به رباط دشتلگ و دیگری به رباط تاریکه و دیگر به رباط داود از نمک‌زارها گذشته دو فرسخ پائین‌تر ملک پشتکوه است و رعیت پشتکوه همیشه در آنجا ساکن بوده و هستند. در هیجدهم شهر محرم‌الحرام جمعیت از رومیان آمده در سر رباط‌های مزبور نشستند و از قراری که سرحد داران رومی به کمترین نوشته بودند، ادعایشان اینست داخل ملک تصرفی روم است، لیکن غیر از زمانی که رومی‌ها نهایند و همدان را گرفتند هیچ وقتی رباط‌های مرقوم در تصرف روم نبوده‌اند. به جهت پشتکوه روز به روز بلا و ضرر وارد می‌شود. زراعت آنچه بود ملخ خورد حتی بلوط هم. نمک‌زارها هم این‌طور شدند. در باب نمک‌زارها تکلیف و دستورالعمل فدوی چیست. زیادت جسارت بعرض شد. امرکم والامطاع

حاشیه

بدهند به وزیر دول خارجه کاغذ عباس‌قلی خان والی است که سید رستم مندلیچی با جمعی بر معادن نمک آمده است ضبط کرده حکم او به اولیای دولت قاهره است که [معادن] نمک پشتکوه را ضبط کرده‌اند. بعد از این نمک را باید از آنها بخرند و تا به حال اجازه نبوده اهل پشتکوه لیکن آنها نمک برای خود می‌آورده‌اند و دولت عثمانی حالا دو فرسخ تجاوز کرده‌اند و مرتع ایلات پشتکوه نیز در گرمسیر است بدین واسطه ضبط خواهند نمود. پایین دشتلک مرتع طایفه خزل است؛ پایین داوده مرتع میشخاص است؛ پایین تاریکه مرتع طایفه‌ی پنج‌ستون است. اگر نمک‌زار را ضبط کنند این مراتع به تبع در تصرف ایشان خواهد بود. بدهند به وزیر کل خارجه

قلعه والی ایلام

آرش لشکری

استادیار باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور

مقدمه

استان ایلام از شمال به استان کرمانشاه از غرب به کشور عراق و از جنوب به قسمتی از خوزستان و کشور عراق و از شرق به استان لرستان محدود می‌شود. این استان با قدمتی حدود ۸۰۰۰ سال و همچنین با آثاری از دوره‌های عیلامی، ماد، اشکانی، ساسانی و اسلامی یکی از استانهای مهم و باستانی کشور به حساب می‌آید که متأسفانه در زمینه معرفی آثار و شناساندن آنها که یکی از اهداف عالی سازمان میراث فرهنگی کشور نیز می‌باشد کمتر مورد توجه قرار گرفته است. لذا بنده با توجه به مدت زمان مدیریت ۴ ساله خود در آن استان و وظیفه خطیر خویش دانستم تا در زمینه آثار و ابنیه این استان و معرفی هر چه بیشتر این منطقه، تحقیقاتی هر چند مختصر داشته باشم. لذا امید است مقاله ارائه شده بتواند راهگشای بعضی مسائل و مشکلات آثار این منطقه بوده و موجب رضایت محققان، اندیشمندان، باستان‌شناسان، دانشجویان واقع گردد.

موقعیت و تاریخچه قلعه

قلعه والی یکی از بناهای مهم فرهنگی - تاریخی استان می‌باشد که قدمت آن به دوران قاجاریه می‌رسد بنای مذکور که به همت سازمان میراث فرهنگی کشور در شمار آثار ملی کشور به ثبت رسیده دارای معماری و ویژگیهای منحصر به فرد می‌باشد که توجه هر توریست و جهانگرد و بیننده‌ای را که این استان می‌آید به خود جلب می‌کند.

این بنا در سال ۱۳۲۶ به دستور غلامرضا خان والی ابو قداره بر روی تپه‌ای بنام چقامیرگ که آن

نیز یکی از تپه‌های باستانی می‌باشد احداث گردید در آن زمان ایلام کنونی وجود نداشته بلکه منطقه یا محله‌ای بنام حسین آباد بوده که والی دستور ساخت بنا را داده است غلامرضا خان والی این محل و بنا را برای اسکان خود در فصل تابستان انتخاب کرده علاوه بر این بنا قلعه کنجانچم مهران را نیز برای فصل زمستان ساخته است.

در مورد تاریخچه قلعه چنانچه از سنگ نوشته‌ای که در تخت خان (محله‌ای در ۱۵ کیلومتری شمال شرقی صالح آباد - ایلام) پیداست چنین آمده غلامرضا خان بعد از ذکر چندین سطر از کارهای انجام شده خود می‌نویسد: و بعد امر به ساختن قلعه حسین آباد که مشهور به ده بالاست نمود و قلعه، حمام و باغ به معماریت حاج درویش علی کرمانشاهی و حجاری رضاعلی در سال ۱۳۲۵ قمری به اتمام رسانید.

موقعیت قلعه به نحوی است که از سمت شمال به کوچه عالی بیگی و منازل مسکونی مردم محل، از شرق به ساختمان مالیاتی اداره قدیم دارایی ایلام، از مغرب به منازل مسکونی، و از جنوب به خیابان پاسداران محدود می‌گردد. قلعه والی در زمان جنگ تحمیلی تا حدود ۵۰٪ تخریب شد که در سال ۱۳۶۷ با همکاری سازمان میراث فرهنگی و بعد از ۲ سال تلاش بی وقفه در سال ۱۳۶۹ بازسازی آن به اتمام رسید و در اختیار مدیریت میراث فرهنگی ایلام قرار گرفت در جریان بازسازی سعی بر آن شد که معماری و سبک دیرینه آن حفظ و تغییراتی در آن دیده نشود با توجه به این مسأله تغییراتی جزئی از قبیل کارگذاری تیر آهن در سقف ایوانهای قلعه و در سقف خرپشته‌ها و اجرای طاق ضربی آنها حذف و یا اضافه کردن دیوار در اطاقها و غیره داده شد. در این جا لازم است از زحمات بی دریغ مدیران و کارشناسان آن زمان به نام‌های آقایان علیمحمد خلیلیان و محمود غیائی که با تمامی کمبودهای موجود و مشکلات مالی این بنای ارزنده را حفظ و مرمت و نگهداری کردند قدردانی و تشکر کنم.

تحلیل و نتیجه گیری کلی معماری قلعه

هر واحد معماری در قلعه والی ایلام به عنوان يك فضای واحد از اجزایی تشکیل شده که بعضی از این اجزاء را میتوان به عنوان يك واحد کوچکتر و مجموعه‌ای شامل اجزای دیگری در نظر گرفت. می‌توان این اجزاء را به يك انسان تشبیه کرد زیرا بدن انسان در ضمن آنکه يك پدیده واحد و پیوسته به شمار می‌آید از دستگاههایی مانند دستگاه گوارش، دستگاه تنفس، دستگاه گردش خون و ... تشکیل شده است و هر يك از این دستگاهها که يك جزء از بدن انسان هستند، خود مجموعه‌ای به شمار می‌آیند که اندام‌ها، بافت‌ها و ... خاص خود را دارند. فضای ورودی نیز ضمن آنکه يك جزء از فضای مجموعه

قلعه است، فضایی است که خود از اجزایی تشکیل شده است.

عوامل بسیار گوناگونی از جمله مصالح و امکانات فنی، شیوه معیشت، فرهنگ، نیازها و خواسته‌های استفاده‌کنندگان یا سازندگان در شکل دادن به فضاهای معماری قلعه نقش داشته‌اند. بنابراین این بنای تاریخی که در تطابق با شرایط زیستی جامعه شکل گرفته منعکس‌کننده برخی از روابط و الگوهای رفتاری و اجتماعی و نحوه استفاده از فضاها میباشند.

فضاهای معماری قلعه نشان‌دهنده خصوصیات فرهنگی و قومی آن زمان است که برخی از افکار، عقاید، خواسته‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی را نشان می‌دهد.

فضای ورودی نسبت به سایر فضاها و اجزای معماری قلعه (واحدهایی که خود دارای طراحی معمارانه و شایسته‌ای هستند) از ویژگی‌ها و امتیازات خاصی برخوردار است زیرا علاوه بر کارکرد اصلی آن به عنوان یک فضای ارتباطی از لحاظ بصری و ادراکی نیز فضایی رابط بین قلعه با فضای شهری است و بخصوص در شهر ایلام که دارای بافت پیوسته و مترکمی برای تشخیص ارزش و هویت معماری و اجتماعی بنا میباشند. با مرتفع شدن فضای ورودی و دسترسی به بنا از سطح معبر ارتباط و پیوند با فضای شهری مجاور آن به حداقل ممکن کاهش یافته است ولی برای ایجاد پیوند و ارتباط بین این بنای بزرگ و همچنین برای اهمیت بخشیدن به فضای ورودی یک صحن جلوخان در جلوی پیش‌طاق ورودی ساخته شده به نحوی که دارای یک فضای مشترک با معبر و در واقع در کنار معبر قرار گرفته که برای ورود به بنا، جاذبه و کشش کافی ایجاد میکند.

در این بنا فضای ورودی تنها به عنوان یک فضای ارتباطی نیست بلکه فرهنگ و الگوهای رفتاری و ارزشهای معنوی و اجتماعی نقش مهمی در شکل‌گیری آنها داشته است.

در طراحی فضاهای ورودی (چه فضای ورود به قلعه و چه فضای ورود به اجزاء معماری داخل قلعه اهداف و اصولی متناسب با بنای قلعه از جمله: حفظ حریمت افراد خانواده، ورود به تدریج، آسانی دسترسی به فضاهای داخلی و در بعضی جاها دشواری دسترسی، شاخص و خوانا نمودن بنا در سیمای شهر، ایجاد پیوند بین این بنا با فضاهای شهری در نظر گرفته شده است.

در مجموع طراحی ورودی قلعه به گونه‌ای صورت گرفت که مسائل کالبدی ناشی از اختلاف جهت محور تقارن بنا با محور را حل کند تا سطح نمای بیرونی فضای ورودی با امتداد محور معبد موازی باشد و سطح نمای داخلی ورودی با محور تقارن و اضلاع حیاط موازی گردیده و به این ترتیب یک فرد، هم در هنگام ورود به بنا از خارج و هم در هنگام ورودی به فضای باز داخلی به صورت مستقیم وارد شود.

پیش فضا و همچنین فضای ورودی مکان مناسبی برای بدرقه و استقبال میهمانان و تازه واردان به شمار می‌آمده است. در هر يك از دو سمت پیش طاق سکویی قرار دارد که در بسیاری از بناهای سنتی نیز مشاهده میشود که محل نشستن چند نفر بوده، نشستن بر روی این سکوها و گفتگو برای انجام کارها یا گذران اوقات فراغت، یکی از الگوهای رفتاری در گذشته بوده است. ایجاد ارتباط بین فضاهای محصور با پیرامون آن تابع ملاحظات کارکردی و اجتماعی متعددی بوده که در وهله نخست خصوصیات کارکردی بنا به ویژه سلسله مراتب کارکردی اجتماعی آن توجه شده است.

چگونگی ارتباط هر کدام از فضاهای عمومی، نیمه عمومی، نیمه خصوصی، خصوصی با محیط مجاورشان به نحوی بوده که فعالیتهای درون فضا به خوبی صورت پذیرفته، به عبارت دیگر برای هر نوع فضای ورودی با توجه به هدف طراحی و ترکیب آن نوعی نظارت در نظر گرفته شده. ورودی این بنا را میتوان مهمترین عامل در نظارت بر ارتباط دانست در عمومی ترین و ساده ترین شکل با بسته شدن در ورودی ارتباط قطع می‌شود و سپس در هر زمان که استفاده کنندگان از فضا اراده کنند این ارتباط را به صورت دلخواه در زمانهای مختلف و برای افراد گوناگون، میتوانند ایجاد کنند. وجود دو نوع وسیله آگاه کننده: کوبه و حلقه ورودی در ورودی برای مردان و زنان شیوه‌هایی مربوط به کنترل ارتباط است.

نمای جنوبی قلعه شاخص و متمایز از سطوح مجاور است چرا که قسمت شاه نشین در این جبهه واقع شده و معمار مشخصاً و به عمد این نما را از دو نمای جانبی دیگر متمایز طراحی کرده (با مرتفع کردن قسمت مرکزی نمای جنوبی و شاخص کردن قسمت شاه نشین از جمله کاشی کاری رنگی و زیبا در این قسمت فرم و طرح پنجره این فضا و... و دیگر اینکه وجود سه نوع قوس (هلالی - جناقی و سه کولی) که در این نما بکار گرفته شده در حالی که در دو نمای دیگر تنها از قوس هلالی استفاده شده و مورد بعدی اینکه با روی سکو قرار گرفتن نمای شرقی و غربی قلعه چون سربازی محافظ از نمای مرکزی محافظت کرده و در خدمت آن است. ضمن اینکه ایوان‌ها در دو نمای جانبی نقش فعالی را ایفا مینماید.

به نظر می‌رسد که طراح به عمد برای تقویت و عملی کردن ایده خود از آن استفاده کرده در این خصوص ستونها و دیوارهای باربند، نوع الگو، ثبات، نظم، بی نظمی در نظر گرفته شده است. از طرفی سازه به عنوان محدود کننده فضا، به وجود آوردن حوزه فضایی، تفکیک سیرکولاسیون، استنباط حرکت و پیچیدگی در نظر گرفته شده است.

این اتصال تفکیک ناپذیر کیفیت و نحوه و نوع معماری قلعه را مشخص میکند که این موضوع نور طبیعی، جزء به کل و هندسه را تقویت کرده است. در قلعه والی الحاق و کاهش ایده‌های شکل دهنده‌ای هستند که شامل افزودن بخشها و یا بریدن قطعاتی از فرم اصلی برای ایجاد فرم ساخته شده است. در فرم الحاقی بخشها مهم هستند در حالی که در فرم کاهش یافته این کل است که اهمیت ویژه‌ای دارد. احساس انسان از طرح افزاینده این است که ساختمان ترکیبی از واحدهای قابل تشخیص است: برجها - ورودی و حجم ساختمان.

در پلان قلعه سلسله مراتب، بخش‌ها را با میزان اهمیت تعیین کنندگی آنها مجزا می‌کند: شکل به زمینه خنثی، مرکز به محیط، خادم به مخدوم، کم به زیاد و شامل به مفرد از سلسله مراتبهایی هستند که به صورت ترکیبی در معماری قلعه دیده می‌شوند. اهمیت سلسله مراتب در قلعه با سه گسترش پیاپی تقویت شده، این سلسله مراتب از باورهای اجتماعی زمان خود حکایت میکند.

در اینجا سلسله مراتب از سرویس دهنده جمعی (۱) به سرویس دهنده فردی (۲) و به فضای غیر سرویس دهنده گسترش یافته است. از ایده‌های شکل دهنده پلان قلعه تقارن و تعادل است که با ایجاد حالت‌های موازنه عینی و ذهنی، بین اجزاء جهت ایجاد فرم ساخته شده بکار رفته‌اند. فضای اصلی و با اهمیت مجموعه در آکس ورودی اصلی و در امتداد محور تقارن و تعادل قرار گرفته بنظر میرسد که بقیه فضاها و عناصر حول این محور و در خدمت این محور شکل گرفته‌اند.

دید و اشراف بخش شاه نشین نسبت به بقیه فضاها از اهمیت بیشتری برخوردار است عناصر در جبهه شرق و غرب چون بازوی قدرت در خدمت گرفته شده‌اند و اهمیت این دو بازو در درجه دو بعد از آکس اصلی قرار گرفته‌اند.

دو برج دیده بانی در دو گوشه پلان بر این اهمیت و اقتدار می‌افزاید. علاوه بر فضاها پر و خالی مجموعه باغچه‌ها و حوض وسط نیز از این اهمیت پیروی میکند. اما این درجه اهمیت تقارن و تعادل را به شدت محور (۱) در محور تعادلی (۲) نمی‌بینید. این خود نیز اهمیت محور اصلی را تقویت میکند.

سازماندهی قلعه بصورت مجموعه ای میباشد. هر يك از اشکال سیرکولاسیون و فضای مورد استفاده مستقیماً روی ارتباطی که با دیگر فضاها وجود دارد تأثیر گذاشته است.

فضاهای مورد استفاده به عنوان بخشی از پلان آزاد قلعه فرض شده‌اند. اساساً سیرکولاسیون در فضاهای مورد استفاده نشانگر اجزاء با معنی ایستا و پویا در کل ساختمان قلعه میباشد. از آنجایی که سیرکولاسیون در پلان قلعه والی نتیجه طراحی را بعهدده دارد تعیین میکند که شخص چگونه بنا را

تجربه کند و البته وسیله‌ای برای درک مباحثی چون سازه، نور طبیعی، تعیین واحد، عناصر تکراری و مجرد، هندسه تعادل، سلسله مراتب نیز می‌باشد.

هندسه نیز يك ایده شکل دهنده است که در تعیین پلان و همچنین در شکل سه بعدی بنا مورد استفاده قرار گرفته است. عناصر با دو زبان فرمی متفاوت در دو طرف محور تعادل وجود دارند که این تعادل با استفاده از هندسه بوجود آمده (توازنی بین اجزاء متفاوت در فرم و شکل).

شبکه‌ها از تکرار شکل‌های هندسی ساده گسترش یافته. نمونه‌ای که از جابجائی شبکه هست که فرم یا فضای اصلی که همان فضای شاه نشین است را بوجود آورده است. دو مستطیل، یکی مستطیل بزرگتر که فرم کلی پلان و مستطیل کوچکتر که محدوده حیاط را تعیین میکند. بین اجزاء و عناصر تقارن هندسی نیز وجود دارد.

چون مقیاس و تعداد عناصر تکراری قابل ملاحظه می‌باشند چنین بنظر میرسد که عنصر مجرد به عناصر تکراری اضافه شده است و واحدها برای تشکیل يك کل با همدیگر ترکیب و تداخل حجمی پیدا کرده‌اند. واحدها برای شکل بخشیدن به کل با همدیگر جمع شده‌اند چرا که در مجاورت هم بوده و يك ارتباط قابل تصویری بین آنها وجود دارد. اجتماع واحدها بصورت اتصال، انفصال و تداخل صورت پذیرفته.

واحدهای فضایی کوچکی حول فضای مرکزی اصلی (شاه نشین) سازماندهی شده‌اند. اتاقهای اصلی، فضاها، گروههایی از فضا به وسیله تغییر مدون کل ساختمان قلعه بوجود آمده‌اند. فضاهای بخش شمال شرقی و شمال غربی پلان، همچنین راهروهای جانبی به ترتیب از فضا و فرم غالب قلعه تغییر محول یافته و فضاها به ترتیب به ملاطهای کوچکتر تغییر یافته‌اند. ترکیب مثبت و منفی با قسمت ورودی اصلی به قلعه برای ایجاد حیاط مرکزی اتفاق افتاده است.

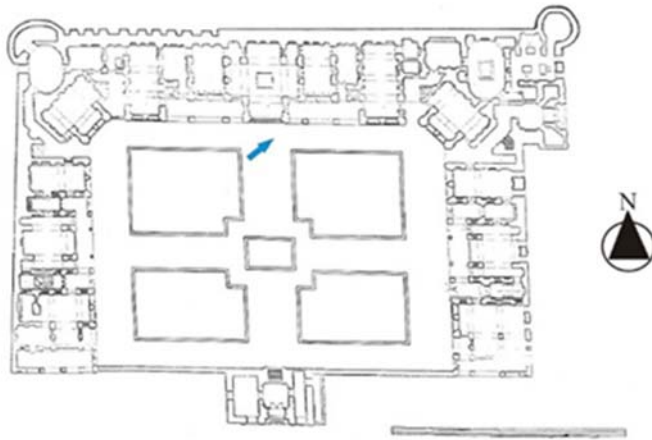
بین اجزایی که در عین تعداد دارای هدف و مظاهر مشابهی هستند يك ایده شکل دهنده پنهان وجود دارد. اساس این ایده درک «مجرد» یا واحدی است که در این مجموعه بصورت عنصری متفاوت عمل میکند. این امتیاز روشهای مختلف جفت و جور کردن عناصر تکراری و مجرد را در مقابل طراح گذاشته. تعداد عناصر مجرد در این پلان به ما اجازه میدهد اختلاف ها را در صفات مشترك عناصر موجود تشخیص دهیم. (قیمتی، مریم، ۱۳۸۰)

کتابنامه

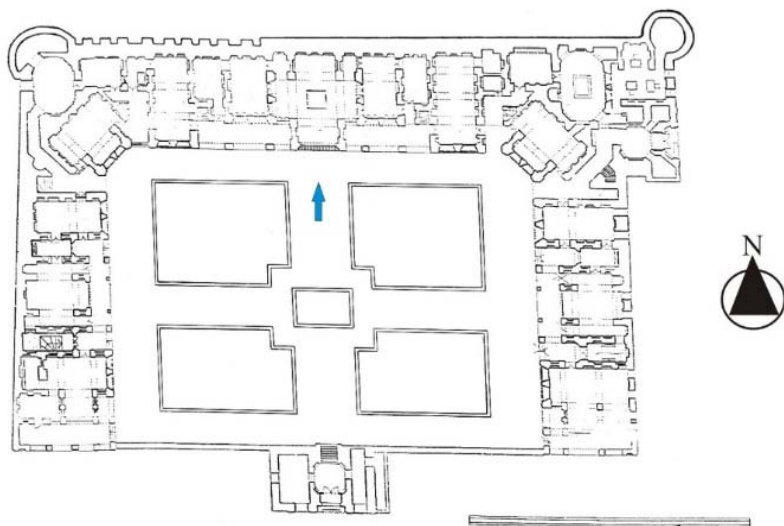
در ذکر منابع لازم است به نکته ای اشاره نمایم که این مقاله از آن نمونه مقالاتی است که در نگارش

قلعه والی ایلام ♦ ۵۳۵

آنچه ملاک نوشتار، تجربیات چندین ساله حضور نگارنده در منطقه و مشاهدات شخصی و همچنین گزارشات تجربی کارشناسان فعال استان: سرکار خانم مهندس مریم قیمتی و جناب آقای مهندس سنایی نژاد بوده است و مستندات (کتیبه قلعه) و نکات فنی مد نظر قرار گرفته است.

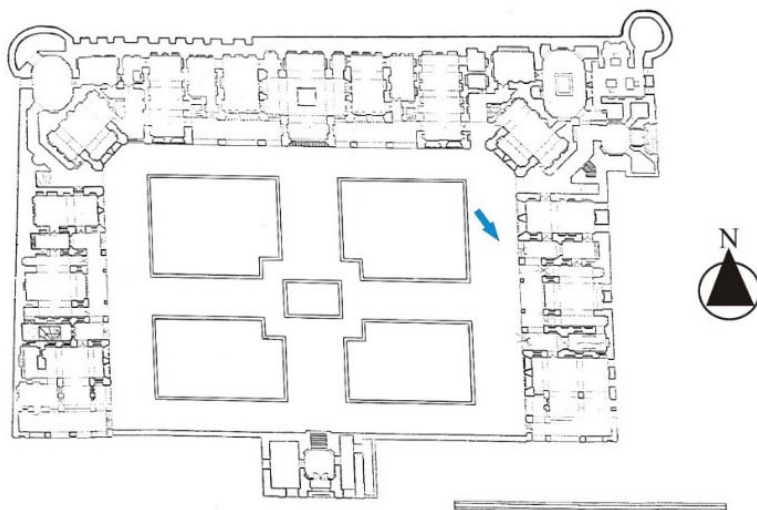


تصویر ۱. نمای جنوبی

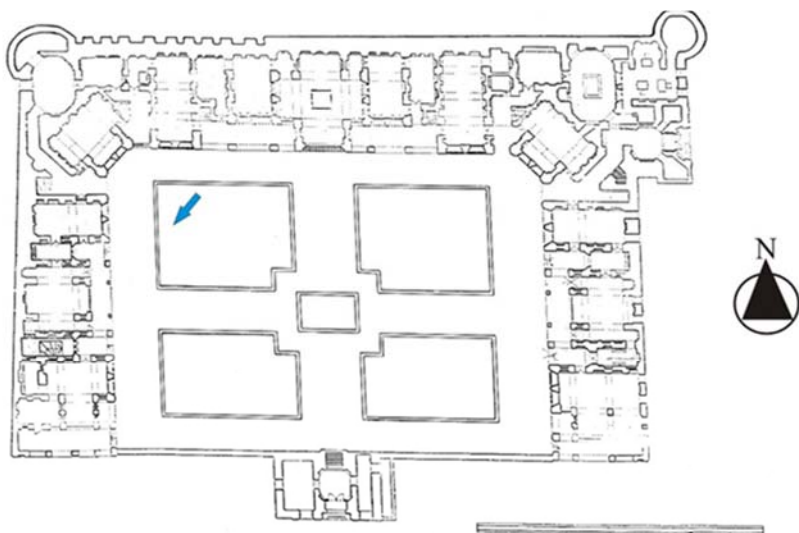


تصویر ۲. نمای جنوبی (قسمت مرکزی شاهنشین) دید از روبه‌رو

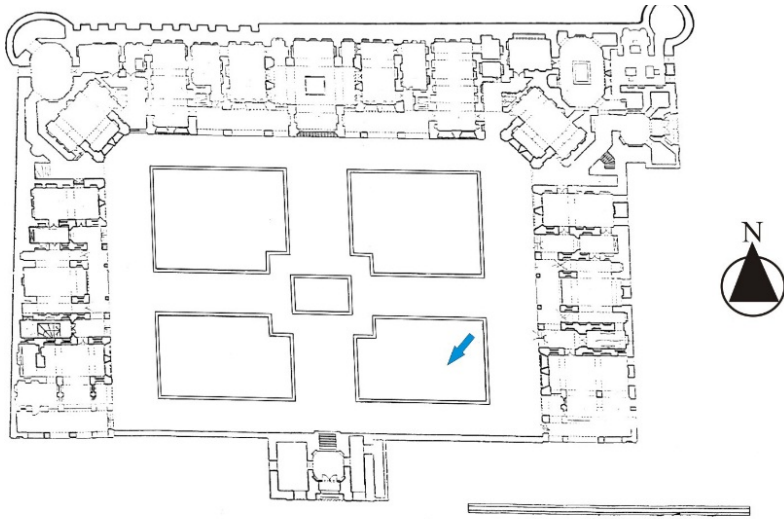
قلعه والی ایلام ♦ ۵۳۷



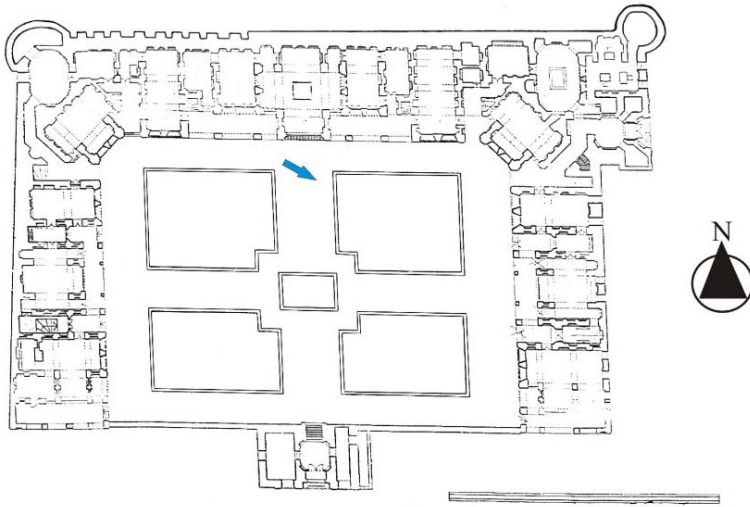
تصویر ۳. نمای غربی



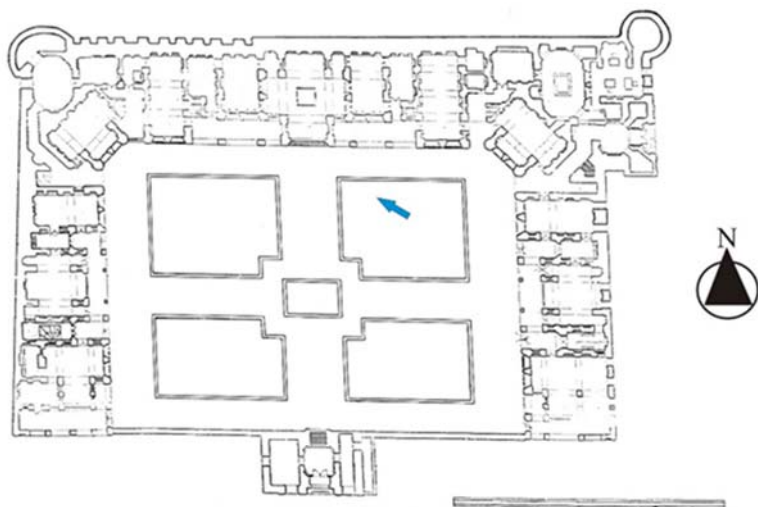
تصویر ۴. نمای شرقی (حیاط مرکزی)



تصویر ۵. نمای شمالی (حیاط مرکزی)



تصویر ۶. نمای غربی



تصویر ۷. نمای جنوبی

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول

حسن مرادی*، فهیمه عرب نصرآبادی**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران

**سرپرست گروه ثبت غیرمنقول معاونت میراث فرهنگی

چکیده

با تصویب قانون حفظ آثار ملی در سال ۱۳۰۹، ثبت و حفاظت از آثار واجد ارزش، پشتوانه قانونی یافت و بر اساس این قانون ثبت آثار در فهرست آثار ملی امکان‌پذیر شد. این امر در تاریخ ۱۳۱۰/۶/۲۴ و با ثبت نخستین اثر تاریخی با عنوان سلیمان تپه یا زیرتپه واقع در منطقه پشتکوه لرستان آغاز شد که تاکنون نیز با گذشت بیش از ۸۷ سال از آن تاریخ این تعداد به بالای ۳۲ هزار اثر رسیده است. روند ثبت آثار غیرمنقول از ابتدا تا سال ۱۳۹۶ فراز و نشیب‌هایی را نشان می‌دهد که با تشکیلات میراث فرهنگی در دوران مختلف در ارتباط است. این نوشته قصد دارد روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی را از آغاز تاکنون با توجه به عوامل مؤثر بر آن بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: آثار ملی، ثبت، آثار غیرمنقول.

پیشگفتار

تأسیس موزه، کتابخانه و حفاظت از آثار از اهداف انجمن آثار ملی (انتشارات قدیم انجمن: ۱۳۵۱: ۱۳) ایران به شمار می‌آید که در «قانون اداری و وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه» مصوب ۱۲۸۹ ش. (سیری در تطور وزارت معارف و اوقاف ایران ۱۳۷۷) بدان پرداخته شده بود. هدف مهم این

انجمن یعنی حفاظت از آثار تاریخی با تصویب «قانون راجع به حفظ آثار ملی»^۱ در آبان ماه ۱۳۰۹ جنبه قانونی یافت. بر اساس ماده ۱ و ۲ این قانون، ثبت آثار در فهرست آثار ملی ممکن و دولت مکلف شد کلیه آثار صنعتی و ابنیه و اماکنی که تا اختتام دوره زندیه در مملکت ایران احداث شده را ثبت کند و از کلیه آثار دارای حیثیت تاریخی یا علمی یا صنعتی فهرستی ترتیب داده و بعدها هر چه از این آثار مکشوف شد به آن اضافه کند (قانون و آئین نامه حفظ آثار عتیقه و صمدی ۱۳۸۳: ۴۱-۳۷). انجمن آثار ملی قبل از تصویب این قانون از ارنست هرتسفلد رئیس موسسه شرق شناسی آلمان خواست تا فهرستی از آثار ارزشمند ملی ایران تنظیم کند. هرتسفلد پس از بررسی آثار تاریخی در سراسر ایران فهرستی مشتمل بر ۹۰ اثر را در سال ۱۳۰۴ تهیه کرد (هرتسفلد ۱۳۵۱: ۲۶-۱۲) که به تدریج در فهرست آثار ملی قرار گرفت.

از تصویب قانون ۱۳۰۹ تاکنون بیش از ۸۷ سال می‌گذرد و در این مدت ۳۲۰۲۶ اثر در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. این نوشته قصد دارد تا روند ثبت آثار از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۹۶ را بررسی کرده و عوامل مؤثر بر روند ثبت را با تأکید بر تشکیلات میراث فرهنگی بررسی کند. برای درک بیشتر موضوع روند ثبت آثار به دوره‌های مختلف تقسیم شده که در زیر به آن می‌پردازیم.

الف) دوره پهلوی

دوره پهلوی با ثبت اولین گروه آثار در سال ۱۳۱۰ آغاز شد و تا ۱۳۵۸ ادامه یافت. این دوره خود به سه دوره اصلی تقسیم می‌شود.

^۱ انجمن آثار ملی توسط چند تن از برجسته‌ترین رجال مملکت به ابتکار سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش) نماینده مجلس شورای ملی با همراهی حسن مستوفی، حسن پیرنیا، ابراهیم حکیمی، محمدعلی فروغی، حسن اسفندیاری، فیروز میرزا فیروز، حاج سید نصرالله تقوی و ارباب کیخسرو (پیشگفتار عیسی صدیق در بحرالعلومی ۱۳۵۵) با هدف پرورش علاقه عامه به آثار قدیمه علمی و صنعتی ایران و سعی در نگاه‌داری مستظرفه و صنایع دستی و حفظ سبک و شیوه قدیم، تشکیل شد. انجمن منظور اولیه خود را ۱. تأسیس یک موزه در تهران ۲. تأسیس یک کتابخانه در تهران ۳. ثبت و طبقه‌بندی آثاری که حفظ آنها به‌عنوان آثار ملی لازم است. ۴. صورت برداشتن از مجموعه‌های نفیس مربوط به کتابخانه یا موزه که در ایران در تصرف دولت یا مؤسسات ملی است (انتشارات قدیم انجمن: ۱۳۵۱: ۱۳) را ذکر می‌کند. هنگامی که رضاشاه به نخست‌وزیری رسید ریاست انجمن به او تفویض شد. رضاشاه اقدامات و تصمیمات انجمن را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد. انجمن موفق شد کارهای مهمی چون ساختن آرامگاه برای ناموران و بزرگان ایران، کمک به تعمیر بناهای تاریخی، انتشار آثار بزرگان، تهیه تندیس و برگزاری کنگره جهانی برای بزرگان و ناموران را انجام دهد (پیشگفتار عیسی صدیق در بحرالعلومی ۱۳۵۵).

دوره اول: از ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ (ثبت ۳۴۰ اثر)

این دوره با ثبت اولین گروه آثار (۵۶ اثر) در تاریخ ۲۴ شهریورماه ۱۳۱۰ شروع و تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت. در این دوره در طول ۱۰ سال ۳۴۰ اثر در فهرست آثار ملی قرار گرفت. «سلیمان تپه (زیرتپه)»، «تپه بکسایه» و «سبغات خزیر»، سه اثر نخست این فهرست هستند که امروز در خاک کشور عراق قرار دارند. بیشتر آثار ثبت شده در گروه اول محوطه‌های باستان‌شناسی است؛ کرامت‌الله افسر دلیل آن را احتمال آسیب بیشتر در اثر حفاری قاچاق و تجاوز می‌داند که باعث توجه بیشتر به آنها شده است (افسر ۱۳۵۵: ۸۶).

هرچند با توجه به «قانون راجع به حفظ آثار ملی» مصوب ۱۳۰۹ فقط آثار تا اختتام دوره زندیه می‌توانند در شمار آثار ملی محسوب شوند، اما در ۳۰ خردادماه ۱۳۱۵، چهار اثر؛ مدرسه سلطانی کاشان به شماره ۲۵۱، مسجد سلطانی سمنان به شماره ۲۵۷، مسجد سپهسالار تهران به شماره ۲۶۰ و عمارت نظامیه و نقاشی‌های آن معروف به لقانظه به شماره ۲۶۱ به‌عنوان اولین آثار دوره قاجار به‌طور استثناء در فهرست آثار ملی ثبت شدند. احتمالاً ارزشمندی این آثار باعث شد تا علی‌رغم نبود پشتیبان قانونی در فهرست قرار گیرند. هشت سال بعد در سال ۱۳۲۳ با اضافه شدن تبصره‌ای به قانون تجدید استخدام آندره گدار^۲ ثبت آثار دوره قاجار تا آغاز مشروطیت که جنبه عمومی دارند نیز امکان‌پذیر شد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

^۲ آندره گدار باستان‌شناس و معمار فرانسوی در سال ۱۳۰۸ از طرف دولت فرانسه به ایران اعزام شد و به استخدام دولت ایران درآمد. وی به‌عنوان یکی از شروط لغو انحصار حفاری در سراسر کشور به‌عنوان مدیر اداره کل عتیقات منصوب شد و تا سال ۱۳۳۸ در این سمت بود (Gran-Aymerich et al 2012: 29-31). او دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و همچنین موزه و کتابخانه ملی را بر اساس الگوهای ایرانی طراحی و اجرا کرد و خود به‌عنوان اولین مدیر منصوب شد. گدار نتیجه تحقیقات خود در مورد آثار تاریخی ایران را در مجموعه‌ای به نام «آثار ایران» در طول سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ در هشت جروه و چهار مجلد توسط اداره کل عتیقات به زبان فرانسه منتشر کرد که بعدها به فارسی ترجمه شدند. همچنین از انتشارات دیگر گدار می‌توان به اشیاء برنزی لرستان، طاق‌های ایرانی و بسیاری از مقالاتی که در مجله هنر و مردم و تعلیم و تربیت به فارسی منتشر می‌شد، اشاره کرد.

بر اساس آنچه در مجلس برای استخدام گدار تصویب شده او باید تا اسفند ۱۳۳۸ به‌عنوان مدیر کل عتیقات در ایران باشد ولی به نظر می‌رسد او در سال ۱۳۳۲ از طرف دولت فرانسه بازنشسته شده و تا سال ۱۳۳۹ به مدت هفت سال دیگر در ایران اقامت داشت (توحیدی ۱۳۸۱: ۲۶).

تمام گواهی‌های آثار ثبت‌شده در این دوره توسط آندره گذار به‌عنوان مدیر کل عتیقات و وزیر معارف تأیید شده است. در این دوره اداره کل عتیقات دارای دو بخش دایره ابنیه تاریخی و دایره موزه و حفاری بود (افسر ۱۳۵۵: ۱۱۷-۱۰۵) که با افتتاح موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۵ اداره کل عتیقات از عمارت مسعودیه به ساختمان جدید موزه منتقل شد (معصومی ۱۳۵۵: ۸۴).

دوره دوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۳ (ثبت ۹۹ اثر)

در دوره دوم شرایط ناشی از جنگ و اشغال ایران، فقدان ارتباط منظم میان شهرها و روستاها، ناامنی، رکود اقتصادی و کمبود ارزاق مصرفی بحران طاقت‌فرسایی را در کشور به وجود آورد (نجمی ۱۳۷۰: ۱۱) و تا مدتی کشور را از جریان‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بازداشت (افسر ۱۳۵۵: ۱۴۴). در طول این دوره در طول ۲۴ سال تنها ۹۹ اثر در فهرست آثار ملی قرار گرفت که از این میان ۱۷ سال بدون فعالیت ثبتی بود. در حقیقت در طی این سال‌ها تداومی در برنامه ثبتی وجود نداشت. در این دوره نام اداره کل عتیقات به اداره کل باستان‌شناسی و وزارت معارف به وزارت فرهنگ تغییر یافت. همچنین تمام گواهی‌های ثبتی توسط مدیر کل باستان‌شناسی و وزیر فرهنگ تأیید شد. بر اساس گواهی‌های ثبتی آندره گذار از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۷ ابتدا به‌عنوان مدیر کل عتیقات و از سال ۱۳۲۱ به‌عنوان مدیر کل باستان‌شناسی مسئولیت داشت (گواهی‌های آثار ثبت‌شده در سال ۱۳۲۷ دو امضاء دارد، یکی آندره گذار و دیگری دکتر علی فرهمند) و پس از وی علی فرهمند به‌عنوان مدیر کل باستان‌شناسی منصوب شد (محل امضاء مدیر کل باستان‌شناسی در احکام سال ۱۳۳۴ خالی است). در سال ۱۳۲۳ بنا به پیشنهاد عیسی صدیق اعلم وزیر فرهنگ وقت در «لایحه تجدید استخدام آندره گذار» تبصره‌ای اضافه شد که به‌موجب آن آثار صنعتی و ابنیه و اماکن دوره قاجار تا آغاز مشروطیت که جنبه عمومی دارند مشمول قانون عتیقات می‌شود (افسر ۱۳۵۵: ۱۴۸). با تصویب این تبصره ثبت آثار تاریخی فرهنگی گسترش بیشتری یافت و در نتیجه حفاظت از دسته دیگری از ابنیه که تاکنون به‌واسطه عدم شمول قانونی مورد توجه قرار نگرفته بود اقدام شد. بدین ترتیب بسیاری از آثار تاریخی و معماری دوره قاجار زیر چتر حمایت قانونی قرار گرفت.

انجمن آثار ملی در ۲۲ آذر ۱۳۲۳ بعد از ۱۰ سال وقفه مجدداً تشکیل شد (بحرالعلوم ۱۳۵۵: ۶۷-۶۳). بعد از بحران ناشی از جنگ و رکودی که در جریان وقایع ۱۳۳۱-۱۳۲۹ رخ داد، ایرانیان آگاه به فن باستان‌شناسی با توجه به تجربیات چندساله در رأس امور قرار گرفتند و مستقیم بر مسند مدیریت نشستند.

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۴۷

در طی سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۲۹ میراث فرهنگی توسط مدیر کل باستان‌شناسی اداره می‌شد و هیئت‌مدیره ۳ نفره در اجرای قانون عتیقات و تعمیر و صیانت از ابنیه تاریخی به وی کمک می‌کردند. در طی این سال‌ها میراث فرهنگی شامل بخش‌های مختلفی از جمله؛ اداره کل باستان‌شناسی، دایره دفتر و بایگانی، دایره ابنیه تاریخی، شعبه حفاری، شعبه تأسیسات و انبار، موزه ایران باستان و مردم‌شناسی (افسر ۱۳۵۵: ۱۶۰-۱۵۹) و در سال ۱۳۳۴ نیز شامل دایره ابنیه تاریخی، دایره حفاری و آثار ملی و دایره بازرسان فنی شد. (دایره حفاری و آثار ملی یک مدیر و کارمند فنی داشت) (مصطفوی ۱۳۳۴: ۴۴۹-۴۴۷).

در اواخر این دوره در سال ۱۳۴۰ با روی کار آمدن کابینه علی‌امینی تغییرات اداری در کشور به وجود آمد (توحیدی ۱۳۸۱: ۲۸) و در سال ۱۳۴۳ به دنبال افزایش وظایف، وزارت فرهنگ و هنر تأسیس شد. با تأسیس این وزارتخانه تغییرات تشکیلاتی در میراث فرهنگی به وجود آمد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

دوره سوم از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۸ (۱۴۹۲ اثر)

این دوره که پرکارترین دوره قبل از انقلاب است با تأسیس وزارت فرهنگ و هنر در سوم آذرماه ۱۳۴۳ آغاز شد و در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی به پایان رسید. این دوره خود به دو دوره الف: از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ و ب: از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۸ تقسیم می‌شود.

دوره الف (از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱) (ثبت ۴۸۶ اثر)

در این دوره با تغییرات تشکیلاتی اداره کل باستان‌شناسی، کتابخانه ملی و دایره رایزنی‌های فرهنگی، اداره تألیف و ترجمه از وزارت آموزش و پرورش جدا و به وزارت فرهنگ و هنر منتقل شدند (افسر ۱۳۵۵: ۱۷۱-۱۴۳). اداره فرهنگ عامه که از سال ۱۳۳۹ با انتقال موزه مردم‌شناسی از ساختمان امیر بهادر به کاخ ابیض (کاخ وزارت دربار قدیم در جنوب کاخ گلستان) تشکیل شده بود نیز به وزارت فرهنگ و هنر منتقل شد (توحیدی ۱۳۸۱: ۲۹)؛ بنابراین در تجدید سازمان، تشکیلات اداره کل باستان‌شناسی سابق در دو واحد مستقل؛ ۱. اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه و ۲. اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی متمرکز شد (افسر ۱۳۵۵: ۱۷۱-۱۴۳) که در حقیقت کار ثبت آثار به اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه سپرده شد. از دیگر اقدامات انجام‌شده در این دوران می‌توان به رونق گرفتن فعالیت هیئت‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی ایرانی و خارجی - تأسیس موزه در شهرهای

مختلف و برگزاری پنجمین کنگره باستان‌شناسی ایران در فروردین ۱۳۴۷ در تهران، اصفهان و شیراز اشاره کرد (توحیدی ۱۳۸۱: ۳۰).

با توجه به ضرورت حفاظت از آثار، تعیین حریم‌های حفاظتی و منظری و مناطق ممنوعه بناهای تاریخی و بافت‌های بارزش به اداره حفاظت و نظارت فنی سپرده شد که به دنبال آن حریم امامزاده عبدالله در بافق یزد در تاریخ ۱۳۴۹/۹/۲۳ به‌عنوان اولین اثر به تصویب رسید.

در این دوره همچنین «شمشیر پرفسور ملکی» به‌عنوان اولین اثر منقول در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. این شمشیر به دلیل عدم علاقه در اجرای قوانین برای مدت‌ها تنها اثر این فهرست بود (نگهبان ۱۳۷۶: ۲۶۳-۲۵۸). متأسفانه اکنون از سرنوشت این شمشیر، پرونده و اسناد و مدارک مرتبط هیچ اطلاعی در دست نیست و فهرست آثار ملی منقول بدون در نظر گرفتن آن مجدداً در سال ۱۳۸۷، «قرآن عثمان بن حسین وراق غزنوی» را به‌عنوان اولین اثر ملی منقول در فهرست آثار ملی ثبت کرد.

از دیگر اقدامات صورت گرفته در این دوره تدوین کتاب «فهرست اماکن تاریخی ایران» توسط نصرت‌الله مشکوتی در سال ۱۳۴۵ بود. این کتاب حاوی شرح مختصر آثار ثبت‌شده در فهرست آثار ملی (مشکوتی ۱۳۴۵) و منبعی مفید و جامع برای همگان و بخصوص پژوهندگان بود و با توجه به اهمیت آن توسط عیسی بهنام به فرانسه و دکتر حسینعلی پسیان به زبان انگلیسی ترجمه شد (مشکوتی ۱۳۵۴: ۶).

دوره ب (از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۸) (ثبت ۶۹۳ اثر)

با افزایش روزافزون واحدهای مسئول در امر پژوهش و حفظ میراث فرهنگی، وزارت فرهنگ و هنر در آذرماه ۱۳۵۱ کلیه امور مربوط به میراث فرهنگی را به چهار واحد زیر واگذار کرد:

۱. اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران
۲. مرکز پژوهش‌های باستان‌شناسی و تاریخ هنر (بعدها به نام مرکز باستان‌شناسی ایران نام‌گذاری شد).
۳. اداره کل موزه‌ها
۴. مرکز پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه (بعدها به نام مرکز مردم‌شناسی ایران نام‌گذاری شد).

با تغییرات به وجود آمده در این دوره وظایف اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه به اداره کل حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی به ریاست سید محمد خرم‌آبادی منتقل شد. اداره کل

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۴۹

حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی از هفت اداره مستقل تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: ۱- اداره حفاظت و نظارت فنی ۲- اداره بررسی و شناسایی آثار و بناهای تاریخی ۳- اداره امور نگهداری و حفاظت آثار و بناهای تاریخی ۴- اداره بازرسی و امور حقوقی بین‌المللی اموال فرهنگی ۵- اداره معرفی و روشنایی آثار و بناهای تاریخی ۶- اداره امور عمومی ۷- اداره ثبت آثار و بناهای تاریخی (افسر ۱۳۵۵: ۲۶۹). در این دوره برای نخستین بار بخش ثبت به صورت اداره‌ای به نام «اداره ثبت آثار و بناهای تاریخی» درآمد که کلیه امور ثبت آثار و بناهای تاریخی را بر عهده گرفت. این اداره در ارتباط کامل با اداره بررسی و شناسایی وظایف زیر را بر عهده داشت.

۱. انجام کلیه امور ثبت آثار باستانی و بناهای تاریخی در فهرست آثار ملی.
۲. تعیین وضع مالکیت کلیه آثار و بناهای تاریخی با همکاری اداره امور حقوقی.
۳. جمع‌آوری آمار و اطلاعات مربوط به تپه‌ها، اماکن باستانی و بناهای تاریخی و تهیه فهرست کامل از آنها.
۴. اعلام ثبت و حریم آثار باستانی و بناهای تاریخی در جراید، رادیو و تلویزیون
۵. رسیدگی به گزارش‌های ماهانه باستان‌شناسی فرهنگ و هنر استان‌ها
۶. مطالعه مندرجات مطبوعات و بریده جراید درباره امور باستان‌شناسی و تهیه پاسخ مقتضی در صورت لزوم.
۷. تنظیم و اجرای برنامه‌های آموزشی به منظور آموزش و جلب توجه مردم به اهمیت آثار و بناهای تاریخی (افسر ۱۳۵۵: ۳۵۵).

از مهم‌ترین رویدادهای این دوره می‌توان به برگزاری مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی اشاره کرد که پنج سال متمادی تشکیل و گزارش‌های آن منتشر شد. همچنین از سال ۱۳۵۲ اشیاء به دست آمده طی کاوش‌های هیئت‌های خارجی، به استناد قانون عتیقات و سنت موجود تقسیم نشد و هیئت‌ها به اجبار سهم خود را به موزه ملی اهدا می‌کردند (توحیدی ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰).

در این دوره بعد از پیشنهاد ثبت اثر برای ثبت در فهرست آثار ملی از طریق واحد میراث فرهنگی اداره فرهنگ و هنر استان‌ها و دفاتر فنی سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی به اداره کل حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی ارسال می‌شد. پس از بررسی موضوع و بازدید کارشناسان اداره کل حفاظت، پیشنهاد ثبت در «شورای فنی حفاظت از آثار باستانی» مطرح می‌شد. این شورا که بیشتر آنها اعضای سابق «کمیسیون فنی باستان‌شناسی» بودند برای بررسی مسائل فنی به ویژه امور ثبت آثار و

حریم بناها و بافت‌های تاریخی تشکیل می‌شد و مرکب از کارشناسان باتجربه و متخصص بودند. بدین ترتیب ثبت آن دسته از آثاری که به لحاظ ارزش تاریخی یا شئون ملی واجد ارزش شناخته می‌شد پس از تأیید شورای فنی حفاظت از آثار باستانی به تأیید مقام عالی وزارت می‌رسید (کارنامه سال ۱۳۵۵ اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی: ۶۹-۱) و سپس برای آنها گواهی‌های ثبتی صادر می‌شد. احکام آثار ثبت‌شده در این دوره به تأیید مدیر کل حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی و وزیر فرهنگ می‌رسید.

با وجود تصویب قانون حفظ آثار ملی مصوب ۱۳۰۹ آثار و بناهایی که تا پایان سلسله زندیه ساخته شده باشند و تبصره قانون تجدید استخدام آندره گدار در سال ۱۳۲۳ بناهای عمومی که تا قبل از مشروطیت ساخته شده باشند نیاز بود تا آثار ارزشمند پس از این دوران نیز در فهرست آثار ملی قرار گیرد. به همین دلیل با تصویب قانونی در سال ۱۳۵۲ وزارت فرهنگ اجازه یافت تا آثاری را که از نظر تاریخی یا شئون ملی واجد ارزش شناخته می‌شوند صرف‌نظر از تاریخ ایجاد آن در فهرست آثار ملی به ثبت رسانند. با تصویب این ماده واحده تعدادی از آثار و بناهای معاصر چون آرامگاه شیخ محمد روزبهان، میدان آزادی، کاخ نیاوران، کاخ سعدآباد، کاخ مرمر، ساختمان دارالفنون، مقبره رضاشاه، موزه ملی ایران و کتابخانه ملی در فهرست آثار ملی به ثبت رسید (افسر ۱۳۵۵: ۳۶۱-۳۶۰).

در این دوره در طول ۷ سال ۶۹۳ اثر در فهرست آثار ملی ثبت شد. همچنین برای نخستین بار بسیاری از مدارک و مستندات پرونده‌های قبلی تکمیل شد و کارت‌های شناسایی سبزرنگی برای تمام پرونده‌ها در نظر گرفته شد.

ب) جمهوری اسلامی ایران

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی بعد از انقلاب اسلامی فراز و نشیبی را نشان می‌دهد که با تغییرات تشکیلاتی میراث فرهنگی مرتبط است. این دوره بر اساس تشکیلات به شش دوره زیر تقسیم می‌شود:

دوره اول از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴: (۴۳ اثر)

با انحلال وزارت فرهنگ و هنر در ۱۷ اسفندماه ۱۳۵۷، بخش‌های مختلف میراث فرهنگی به وزارت تازه تأسیس فرهنگ و آموزش عالی پیوست (حجت ۱۳۸۰: ۲۸۰-۲۷۹). قوانین مورد عمل در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا تشکیل سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۶۴،

عمدتاً مربوط به پیش از انقلاب و مصوبات شورای انقلاب بود (فدایی نژاد ۱۳۹۳: ۲۴). در چند سال ابتدای بعد از انقلاب با تغییر خط مشی و اهداف کشور فعالیت‌های میراث فرهنگی کاهش یافت و کلیه بررسی‌ها و حفاری‌های علمی به کارشناسان و هیئت‌های ایرانی سپرده شد. با برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته از سال ۱۳۶۱ فعالیت بخش‌های مختلف میراث فرهنگی با وجود جنگ تحمیلی از سر گرفته شد (گزارش فعالیت‌های پژوهش، حفظ و احیاء میراث فرهنگی سال ۱۳۶۲: ۱۳۶۳: الف) و در سال ۱۳۶۲ این فعالیت‌ها از تحرک بیشتری برخوردار شد. در این زمان نام «اداره کل حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی» به «دفتر آثار تاریخی» تغییر کرد. وظایف این اداره شامل؛ مطالعه - بررسی و شناسایی - ثبت - معرفی و حفاظت از آثار تاریخی منقول و غیرمنقول بود و بررسی و شناسایی آثار مهم‌ترین فعالیت دفتر ثبت را تشکیل می‌داد که امکان ثبت، معرفی و حفاظت قانونی آن را فراهم می‌کرد. پس از بررسی و شناسایی آثار تاریخی و ارزیابی توسط کارشناسان، موضوع در «شورای فنی دفتر ثبت آثار تاریخی» مطرح و در صورت تائید، توسط مدیر دفتر آثار تاریخی به مقام وزارت ابلاغ می‌شد (گزارش فعالیت‌های پژوهش، حفظ و احیاء میراث فرهنگی سال ۱۳۶۲: ۱۳۶۳: ۱۸۴-۱۴۴).

در سال ۱۳۵۸، هشت اثر که پرونده‌های آنها قبل از انقلاب تهیه شده بود در فهرست آثار ملی قرار گرفت؛ اما در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ هیچ اثری ثبت نشد. با توجه به ظرفیت‌های به وجود آمده در سال ۱۳۶۲ و با فراهم شدن شرایط مناسب، آثار قابل ثبت، ارزیابی و توسط شورا برای ثبت در فهرست آثار ملی انتخاب شد (گزارش فعالیت‌های پژوهش، حفظ و احیاء میراث فرهنگی سال ۱۳۶۲: ۱۳۶۳: ۱۸۴). در این دوره و در طول ۶ سال، ۴۳ اثر در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. همچنین در این دوره گروهی از مجلات توسط میراث فرهنگی منتشر شد که نقش مهمی در اطلاع‌رسانی، معرفی و آموزش داشت؛ مجله اثر از سال ۱۳۵۹، مجله موزه‌ها از ۱۳۶۰ و مجله میراث فرهنگی از سال ۱۳۶۷ برای اولین بار منتشر شدند. همچنین مجله باستان‌شناسی و تاریخ در سال ۱۳۶۴ با هدف معرفی و انتشار تحقیقات باستان‌شناسی توسط نشر دانشگاهی منتشر شد (Abdi 2001: 71). مجله اثر به‌عنوان مهم‌ترین آنها با هدف معرفی و پژوهش در مورد آثار تاریخی کشور و انتشار نتایج تحقیقات میراث فرهنگی توسط سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی منتشر می‌شد که با تشکیل سازمان میراث فرهنگی و انحلال سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی این وظیفه به سازمان میراث فرهنگی سپرده شد. مجله اثر بخشی به نام «بناهای تاریخی در پناه قانون» داشت که آثار ثبت شده در فهرست آثار ملی را در هر فصل معرفی می‌کرد.

دوره دوم از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۵: (ثبت ۶۶ اثر)

مهم‌ترین تحول ساختاری این دورهٔ تشکیل سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۶۴ از ادغام یازده سازمان مرتبط در زیرمجموعه وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود. با توجه به اهداف «پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی» جنبه پژوهشی در حوزه میراث فرهنگی تقویت شد و امکان حفاظت از میراث فرهنگی در بستری علمی فراهم شد. آغاز فعالیت سازمان میراث فرهنگی از سال ۱۳۶۶ و تصویب اساسنامه سازمان در سال ۱۳۶۷ نقش مؤثری در پوشش خلأ قانونی و نظارت بر حفاظت و حمایت از میراث فرهنگی کشور ایفا کرد (حجت ۱۳۸۰) و لزوم ثبت آثار ارزشمند منقول و غیر منقول در فهرست آثار ملی و فهرست‌های ذی‌ربط در قانون در نظر گرفته شد. به‌طور کلی سیاست‌ها و برنامه‌های این دوره در راستای تقویت و ارتقاء و تثبیت جایگاه اداری، سازمانی، حقوقی، اجتماعی و مالی سازمان میراث فرهنگی بود (فدایی‌نژاد ۱۳۹۳: ۲۵). بعد از تصویب اساسنامه سازمان، معاونت پژوهشی از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۲ جایگزین ادارهٔ باستان‌شناسی شد (پازوکی ۱۳۸۴: ۱۲) و برای آثاری که در طول سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ ثبت آنها به بالاترین مقام وزارت ابلاغ شده بود حکم ثبتی صادر شد.

در سال ۱۳۷۲ سازمان میراث فرهنگی از وزارت علوم جدا و به وزارت ارشاد اسلامی پیوست (حجت ۱۳۸۰) و سیاست اصلی سازمان (۱۳۷۳-۱۳۷۵) بسترسازی برای ایجاد تحولات اقتصادی، اجتماعی و حقوقی در حوزه حفاظت از میراث فرهنگی بود. از جمله مهم‌ترین سیاست‌ها و برنامه‌های این دورهٔ توجه به مجموعه‌های تاریخی و بافت‌های شهری، توسعه مرکز اسناد سازمان، آموزش و تربیت نیروی انسانی، افزایش توجه به موزه‌ها، افزایش توجه به بحث‌های مرمت، افزایش همکاری‌های بین‌المللی، برگزاری کنگره معماری و شهرسازی ایران در ۱۳۷۴ و توجه به ابعاد اقتصادی میراث فرهنگی اشاره کرد (فدایی‌نژاد ۱۳۹۳: ۲۶-۲۷).

در این دوره به دلیل حساسیت بیش از حد تعداد کمی از آثار در فهرست آثار ملی ثبت شد (پازوکی ۱۳۸۴: ۱۲) و در طول ۱۱ سال فقط ۶۶ اثر در فهرست آثار ملی قرار گرفت. این دوره یکی از مهم‌ترین دوره‌هایی است که در آن بسیاری از اسناد، مدارک پرونده‌های ثبتی ساماندهی شد.

دوره سوم از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۴: (ثبت ۱۰۰۱۱ اثر)

در این دوره سازمان میراث فرهنگی به دنبال تغییرات ساختاری صورت گرفته در سطح کشور، در فرایند تدوین قوانین و برنامه‌های توسعه کشور قرار گرفت و با تصویب قانون برنامه پنج‌ساله سوم توسعه

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۵۳

(۱۳۷۹-۱۳۸۳) در چرخه برنامه‌ریزی مدیریت کشور جای گرفت. در این دوره حفاظت از میراث فرهنگی بیش از سایر دوره‌ها در برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای کشور مورد توجه قرار گرفت. از این رو به دلیل تداوم سیاست‌ها توسط دولت، در خصوص قانون برنامه توسعه و سند چشم‌انداز توسعه کشور نتایج مؤثری به دست آمد و موضوع حفاظت از ریشه‌های فرهنگی گذشته از سوی سازمان میراث فرهنگی و سازمان‌های مرتبط مورد توجه قرار گرفت (فدایی‌نژاد ۱۳۹۳: ۳۵).

همچنین به واسطه اقدامات نرم‌افزاری، تحولاتی بنیادی در حوزه میراث فرهنگی صورت گرفت و جایگاه حقوقی، مدیریتی، مالی و سیاسی سازمان، ارتقای چشمگیری یافت. مجموع سیاست‌ها و اقدامات این دوره باعث شد تا عموم مردم، مدیران، متخصصان و کارشناسان میراث فرهنگی نسبت به گذشته اهمیت و نقش میراث فرهنگی در برنامه‌ریزی و توسعه کشور را بیشتر درک کنند (فدایی‌نژاد ۱۳۹۳: ۲۸).

در سال ۱۳۷۵ برای نخستین بار دفتر اطلاعات مدیریت، تشکیل و اولین نرم‌افزار بانک اطلاعاتی ثبت جهت ساماندهی اطلاعات آثار ثبتی و تسریع روند ثبت آثار راه‌اندازی شد. در سال ۱۳۸۰ به منظور تسریع روند ثبت، شورای ثبت در ۹ منطقه کشور تشکیل شد و در ادامه با تکمیل و توسعه بانک اطلاعاتی آثار ثبتی، نرم‌افزار مربوطه ارتقاء یافت و به منظور تسریع روند ثبت در اختیار استان‌ها قرار گرفت (پازوکی ۱۳۸۴: ۱۲).

در اواخر سال ۱۳۸۲ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری با هم ادغام شده و به طور مستقیم تحت نظارت نهاد ریاست جمهوری درآمد و جایگاه رئیس سازمان به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور ارتقاء یافت. از این پس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری توجه به توسعه گردشگری از اهم اقدامات خود قرار داد و ابعاد سیاسی و اقتصادی، بیش از ابعاد فرهنگی - اجتماعی و پژوهشی مورد توجه قرار گرفت (فدایی‌نژاد ۱۳۹۳: ۳۰-۲۸). به دنبال ادغام سازمان میراث فرهنگی و گردشگری عنوان تشکیلات ثبت به «دفتر ثبت آثار تاریخی، فرهنگی و طبیعی» تغییر یافت و در زیرمجموعه معاونت حفظ و احیاء قرار گرفت (پازوکی ۱۳۸۴: ۱۳).

از سال ۱۳۷۵ روند ثبت آثار افزایش را نشان می‌دهد به طوری که از ۱۱۸ اثر در سال ۱۳۷۵ به ۳۰۰۱ اثر در سال ۱۳۸۰ رسید. در این دوره ۱۰۰۱۱ اثر در طول ۹ سال در فهرست آثار ملی قرار گرفت. در سال ۱۳۷۹ هم‌زمان با شروع برنامه پنج‌ساله سوم توسعه تعداد آثار ثبت شده در طول یک سال به ۱۰۱۹ رسید که تا آن زمان بی‌سابقه بوده است.

دوره چهارم از ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ (ثبت ۱۴۸۱۳ اثر)

در این دوره با تأکید بر حفاظت در برنامه‌ریزی توسعه کشور، فشار توسعه باعث تقویت بعد گردشگری در راستای بهره‌برداری از میراث فرهنگی می‌شود. از مهم‌ترین تحولات ساختاری در این دوره می‌توان به تصویب قانون چهارم توسعه کشور (۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸) در راستای تداوم و تعمق سیاست‌های برنامه سوم می‌توان به تأکید بیشتر بر نقش گردشگری میراث فرهنگی اشاره کرد. همچنین در سال ۱۳۸۵ سازمان صنایع دستی با سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ادغام شد (فدایی نژاد ۱۳۹۳: ۳۱-۳۰). از مهم‌ترین تحولات این دوره می‌توان به افزایش کمی آثار ثبت‌شده در فهرست آثار ملی اشاره کرد. همچنین تدوین مفهوم مکان رویداد، ثبت فضاها و رویدادهای معاصر نظیر واقعه انقلاب اسلامی نیز امکان‌پذیر شد (فدایی ۱۳۹۳: ۳۲-۳۰). در طول چهار سال از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ به ترتیب ۳۶۲۲، ۳۶۵۰، ۳۷۴۰ و ۳۸۰۱ اثر و در مجموع ۱۴۸۱۳ اثر در فهرست آثار ملی ثبت شد که بیشترین تعداد در نوع خود است. هرچند با افزایش کمی آثار کیفیت پرونده‌های تهیه‌شده تحت تأثیر قرار گرفت، اما ثبت آنها باعث شد تا بسیاری از آثار به‌سرعت در پناه قانون قرار گیرد.

دوره پنجم از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ (ثبت ۴۵۰۷ اثر)

در این دوره با توجه سازمان به بُعد گردشگری از نظر کمی تعداد بیشتری از آثار تاریخی در فهرست میراث جهانی ثبت شد. مهم‌ترین رویداد این دوره انتقال معاونت میراث فرهنگی و پژوهشگاه میراث فرهنگی در سال ۱۳۸۸ از تهران به شیراز بود که فرایند حفاظت از آثار را تا حدودی مختل کرد (فدایی نژاد ۱۳۹۳: ۳۴-۳۰).

از سال ۱۳۸۹ با تغییر روند ثبت، پرونده‌های ارسالی از استان‌ها پس از بررسی اولیه کارشناسی (توسط کارشناس ستادی) در همایش شورای عالی سیاست‌گذاری ثبت میراث فرهنگی ارائه و در صورت تأیید در فهرست آثار ملی قرار می‌گرفت. این همایش‌ها نخستین بار در چابهار در سال ۱۳۸۹ برای ارائه پرونده‌های آثار غیر منقول برگزار شد. دومین، سومین و چهارمین همایش در شهرهای اصفهان، شهرکرد و قشم در سال ۱۳۹۰ برگزار شد. طبق برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته هر استان تنها می‌توانست حداکثر ۲۰ پرونده را (۱۰ پرونده آثار غیر منقول، ۵ اثر ناملموس و ۵ اثر طبیعی) در این همایش‌ها ارائه دهد. همچنین پنجمین و ششمین همایش به ترتیب در استان البرز (هتل گاجره واقع در دیزین در سال ۱۳۹۱) و تهران (نمایشگاه بین‌المللی در سال ۱۳۹۱) برگزار شد.

در این دوره ۴۵۰۷ اثر در طول چهار سال در فهرست آثار ملی قرار گرفت که روند کاهشی را از

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۵۵

سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ نشان می‌دهد، به طوری که از ۲۸۰۶ پرونده در سال ۱۳۸۸ به ۲۵۰ پرونده در سال ۱۳۹۱ رسید. احتمالاً این کاهش با انتقال معاونت میراث فرهنگی به شیراز (سال ۱۳۸۸) و برگشت آن (سال ۱۳۹۰) به تهران و سیاست‌گذاری میراث فرهنگی در ارتباط است.

دوره ششم از ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ (ثبت ۹۴۷ اثر)

در این دوره با تغییر روند ثبت، پرونده‌های ارسالی از استان‌ها پس از بررسی اولیه کارشناسی (توسط کارشناس ستادی) در کمیته ثبت و حریم آثار غیرمنقول مطرح و در صورت تائید در فهرست آثار ملی قرار گرفت. کمیته ثبت و حریم آثار غیرمنقول به‌عنوان بازوی مشورتی از متخصصان معمار، مرمتگر و باستان‌شناس تشکیل می‌شود.

در این دوره در مدت حدود شش سال ۹۴۷ اثر در فهرست آثار ملی به ثبت رسید که روند افزایشی را از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ نشان می‌دهد به طوری که از ۵ اثر در سال ۱۳۹۲ به ۳۳۸ در سال ۱۳۹۶ رسیده است. از سال ۱۳۹۳ با برنامه‌ریزی صورت گرفته تعداد آثار ثبت‌شده در هر سال افزایشی تدریجی را نشان می‌دهد.

برآیند

روند ثبت آثار در مدت بیش از ۸۷ سال نوسانی را نشان می‌دهد که با ساختار مدیریتی و تشکیلاتی میراث فرهنگی مرتبط است به طوری که بعد از تصویب قانون راجع به حفظ آثار ملی از سال ۱۳۱۰ با برنامه‌ریزی صورت گرفته از قبل آثار به‌صورت گروهی در فهرست آثار ملی قرار می‌گیرد و نشان از انسجامی دارد که در تعداد آثار ثبت‌شده در هر سال نمود یافته است. در دوره دوم با اشغال ایران توسط متفقین و رکود اقتصادی روند ثبت آثار کاهش یافته به طوری که در طول ۱۷ سال هیچ اثری به ثبت نرسیده است. با وجود اینکه مدت آن به نسبت دیگر دوره‌ها زیادتر است اما کمترین متوسط سالانه را در طول بیش از ۸۷ سال دارد.

با تشکیل وزارت فرهنگ و هنر تغییرات تشکیلاتی در بخش‌های مختلف میراث فرهنگی روند ثبت آثار نیز از انسجام برخوردار شد و «اداره کل حفاظت از آثار باستانی و بناهای تاریخی» تشکیل و مهم‌ترین فعالیت آن را بررسی و شناسایی آثار تشکیل داد تا زمینه‌ای را برای ثبت آثار فراهم کند. در این دوره امور مربوط به ثبت در «اداره ثبت آثار و بناهای تاریخی» انجام می‌شد و از انسجام بسیار خوبی برخوردار بود به طوری که بسیاری از مدارک و اسناد تولیدشده به پرونده‌های ثبتی اضافه شدند.

با پیروزی انقلاب اسلامی به مدت چندین سال ثبت آثار متوقف شد و از سال ۱۳۶۲ فرایند ثبت با روند گذشته ادامه یافت. وقوع انقلاب، جنگ تحمیلی و شرایط بعد از آن باعث شد تا تعداد کمی از آثار در فهرست آثار ملّی قرار گیرند. با قرارگیری سازمان میراث فرهنگی در چرخه برنامه‌ریزی مدیریت کشور از سال ۱۳۷۹ باعث شد تا روندی که از چند سال قبل ثبت آثار افزایش یافته بود، تسریع شود. با انتقال سازمان میراث از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ریاست جمهوری از سال ۱۳۸۲ این روند تسریع شد به طوری که از ۳۰۰۰ اثر در طول یک سال گذشت. این روند افزایش ادامه یافت به طوری که در سال ۱۳۸۷ با تعداد بی سابقه ۳۸۰۱ اثر رسید. از سال بعد روند ثبت آثار کاهش یافت که آن را با انتقال معاونت میراث فرهنگی از تهران به شیراز و بازگشت آن مرتبط دانسته‌اند. از سال ۱۳۹۲ با تعمق بیشتر روند ثبت افزایشی تدریجی را نشان می‌دهد.

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۵۷

جدول ۲. تعداد آثار ملی ثبت شده غیرمنقول به تفکیک سال

ردیف	سال	تعداد	ردیف	سال	تعداد	ردیف	سال	تعداد
۱	۱۳۱۰	۱۷۷	۳۱	۱۳۴۰	۰	۶۱	۱۳۷۰	۰
۲	۱۳۱۱	۱۱	۳۲	۱۳۴۱	۱۰	۶۲	۱۳۷۱	۰
۳	۱۳۱۲	۱۲	۳۳	۱۳۴۲	۱	۶۳	۱۳۷۲	۰
۴	۱۳۱۳	۲۷	۳۴	۱۳۴۳	۰	۶۴	۱۳۷۳	۰
۵	۱۳۱۴	۲۰	۳۵	۱۳۴۴	۵۶	۶۵	۱۳۷۴	۰
۶	۱۳۱۵	۴۰	۳۶	۱۳۴۵	۱۵۳	۶۶	۱۳۷۵	۱۱۸
۷	۱۳۱۶	۲۳	۳۷	۱۳۴۶	۱۳۷	۶۷	۱۳۷۶	۱۲۲
۸	۱۳۱۷	۱۲	۳۸	۱۳۴۷	۶۲	۶۸	۱۳۷۷	۲۹۸
۹	۱۳۱۸	۱۸	۳۹	۱۳۴۸	۶۶	۶۹	۱۳۷۸	۴۰۰
۱۰	۱۳۱۹	۰	۴۰	۱۳۴۹	۱۲	۷۰	۱۳۷۹	۱۰۱۹
۱۱	۱۳۲۰	۰	۴۱	۱۳۵۰	۰	۷۱	۱۳۸۰	۲۰۰۲
۱۲	۱۳۲۱	۲۵	۴۲	۱۳۵۱	۲۸	۷۲	۱۳۸۱	۲۳۰۸
۱۳	۱۳۲۲	۰	۴۳	۱۳۵۲	۲۹	۷۳	۱۳۸۲	۳۰۰۱
۱۴	۱۳۲۳	۰	۴۴	۱۳۵۳	۷۸	۷۴	۱۳۸۳	۷۵۳
۱۵	۱۳۲۴	۰	۴۵	۱۳۵۴	۲۰۴	۷۵	۱۳۸۴	۳۶۲۲
۱۶	۱۳۲۵	۰	۴۶	۱۳۵۵	۱۰۶	۷۶	۱۳۸۵	۳۶۵۰
۱۷	۱۳۲۶	۰	۴۷	۱۳۵۶	۲۱۴	۷۷	۱۳۸۶	۳۷۴۰
۱۸	۱۳۲۷	۱۲	۴۸	۱۳۵۷	۳۶	۷۸	۱۳۸۷	۳۸۰۱
۱۹	۱۳۲۸	۰	۴۹	۱۳۵۸	۹	۷۹	۱۳۸۸	۲۸۰۶
۲۰	۱۳۲۹	۰	۵۰	۱۳۵۹	۰	۸۰	۱۳۸۹	۷۹۲
۲۱	۱۳۳۰	۸	۵۱	۱۳۶۰	۰	۸۱	۱۳۹۰	۶۵۹
۲۲	۱۳۳۱	۰	۵۲	۱۳۶۱	۰	۸۲	۱۳۹۱	۲۵۰
۲۳	۱۳۳۲	۰	۵۳	۱۳۶۲	۲۰	۸۳	۱۳۹۲	۵
۲۴	۱۳۳۳	۰	۵۴	۱۳۶۳	۱۴	۸۴	۱۳۹۳	۱۳۸
۲۵	۱۳۳۴	۲۳	۵۵	۱۳۶۴	۴۴	۸۵	۱۳۹۴	۲۲۳
۲۶	۱۳۳۵	۱۸	۵۶	۱۳۶۵	۱۱	۸۶	۱۳۹۵	۲۱۷
۲۷	۱۳۳۶	۰	۵۷	۱۳۶۶	۹	۸۷	۱۳۹۶	۳۳۸
۲۸	۱۳۳۷	۳	۵۸	۱۳۶۷	۱			
۲۹	۱۳۳۸	۰	۵۹	۱۳۶۸	۰			
۳۰	۱۳۳۹	۰	۶۰	۱۳۶۹	۱			

جدول ۲. تعداد آثار ملی ثبت شده غیرمنقول به تفکیک دوره بندی

ردیف	دوره اصلی	تقسیم بندی	سال	تعداد ثبت شده	تعداد سال	متوسط سالانه
۱	پهلوی	دوره اول	۱۳۲۰-۱۳۱۰	۳۴۰	۹	۳۴
۲		دوره دوّم	۱۳۴۳-۱۳۲۰	۹۹	۲۴	۴
۳		دوره سوم-اول	۱۳۵۱-۱۳۴۳	۴۸۶	۸	۴۱
۴		دوره سوم-دوم	۱۳۵۸-۱۳۵۱	۶۹۳	۷	۹۹
۵	جمهوری اسلامی	دوره اول	۱۳۶۴-۱۳۵۸	۴۳	۶	۷
۶		دوره دوّم	۱۳۷۵-۱۳۶۴	۶۶	۱۱	۷
۷		دوره سوم	۱۳۸۴-۱۳۷۵	۱۰۰۱۱	۹	۱۱۱۲
۸		دوره چهارم	۱۳۸۴-۱۳۸۸	۱۴۸۱۳	۴	۳۷۰۳
۹		دوره پنجم	۱۳۸۸-۱۳۹۲	۴۵۰۷	۴	۱۱۲۶
۱۰		دوره ششم	۱۳۹۶-۱۳۹۲	۳۳۸	۴	۲۳۷

کتاب نامه

الف) فارسی

- افسر، کرامت الله و سید احمد موسوی، ۱۳۵۵، پاسداری از آثار باستان در عصر پهلوی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- بحرالعلوم، حسین، ۱۳۵۵، کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۱۳۵۵ شمسی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- بی نام، ۱۳۵۱، سلسله انتشارات قدیم انجمن آثار ملی «۹۲».
- پازوکی، ناصر و عبدالکریم شادمهر، ۱۳۸۴، آثار ثبت شده ایران در فهرست آثار ملی، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور.
- حجت، مهدی، ۱۳۸۰، میراث فرهنگی در ایران، سیاست ها برای یک کشور اسلامی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- صمدی رندی، یونس، ۱۳۸۳، مجموعه قوانین، مقررات، آیین نامه ها، بخشنامه ها و معاهدات میراث فرهنگی کشور، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی).
- فدایی نژاد، سمیه و پیروز حناچی، ۱۳۹۳، بررسی و تبیین سیر تحول سیاست ها و برنامه های حفاظت از میراث فرهنگی، بازه زمانی سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۱، مجله معماری ایران: شماره ۵، بهار و تابستان: ۳۷-۲۱.
- مشکوتی، نصرت الله، ۱۳۴۹، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، تهران: انتشارات سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی ایران.
- مشکوتی، نصرت الله، ۱۳۵۴، معرفی کتاب فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، آگاهی نامه (سازمان ملی حفاظت آثار باستانی)، شماره ۳ (اسفند).

بررسی روند ثبت آثار در فهرست آثار ملی غیرمنقول ♦ ۵۵۹

مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۳۴، تلاش در راه خدمت به آثار ملی و امید به آینده، گزارش‌های باستان‌شناسی، جلد سوم (انتشارات اداره کل باستان‌شناسی).

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۶۵، اشاره‌ای مختصر بر تحول باستان‌شناسی در ایران، مجله اثر، شماره ۱۲، ۱۳ و ۱۶۰:۱۴-۱۳۳.

نجمی، ناصر، ۱۳۷۰، حوادث تاریخی ایران از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: انتشارات کلینی.
معصومی، غلامرضا، ۱۳۵۵، باستان‌شناسی ایران (از ۲۴۰۷ تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، نشریه شماره ۱۵، اداره روابط عمومی تاریخ و آرشئو نظامی، چاپخانه ارتش شاهنشاهی.

توحیدی، فائق، ۱۳۸۱، آشنایی با میراث فرهنگی: آموزش عمومی (۳)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت معرفی و آموزش.

نگهبان، عزت‌الله، ۱۳۷۶، مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی در ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
بی‌نام، سیری در تطور وزارت معارف و اوقاف در ایران، ۱۳۷۷، کارگروه ۱، خدمات پژوهشی، کد گزارش ۴۱۰۴۲۷۰، مجلس شورای اسلامی.

ب) غیرفارسی

Gran-Aymerich, Ève and Mina Marefat. 2012, GODARD, ANDRÉ, *Encyclopedica Iranica*, Vol. XI, Fasc. 1: 29-31.

Abdi, Kamyar. 2001, Nationalism, Politics, and Development of Archaeology in Iran, *American Journal of Archaeology*, Vol. 105, No. 1: 51-76.

نویسنده واقعی بحرالجواهر فی علم الدفاتر کیست؟*

عمادالدین شیخ الحکامی

پژوهشگر مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

کتاب بحرالجواهر فی علم الدفاتر را می‌توان معروف‌ترین تألیف در حوزه علم حساب و سیاق و دفترداری دانست. این کتاب از نخستین چاپ‌ها در سال ۱۲۷۱ قمری تا پایان دوره رواج سیاق‌نویسی در ایران، نوزده بار به چاپ سنگی رسیده و پرتیراژترین کتاب در نوع خود بوده است^۱. علاوه بر نسخه‌های چاپی، حدود چهل نسخه خطی از این کتاب نیز در کتابخانه‌های ایران و جهان موجود است^۲. این همه، نشان از اهمیت و مقبولیت بحرالجواهر در موضوع خود دارد. وجود شباهت بسیار ساختار و متن این کتاب با تألیف دیگری از همین دوره با نام لوامع الاشراف فی الحساب و السیاق، اثر محمدامین خویی، پرسشی اساسی درباره نویسنده واقعی کتاب طرح می‌کند. در این مقاله بر آنیم تا با معرفی و تطبیق هر دو متن، بررسی نسخه‌های موجود از هر دو کتاب، و همچنین بازشناسی شخصیت نویسندگان، بتوانیم به پاسخ این پرسش نزدیک شویم که کدام یک از این دو کتاب، اصیل و کدام جعلی است، و فضل تقدم در تألیف از آن کیست؟ بنابراین در ابتدا به معرفی کتاب و آشنایی با هر دو مؤلف پرداخته، و سپس به داوری میان هر دو اثر می‌نشینیم.

کتاب نخست، بحرالجواهر

نام کتاب در نسخه‌های مختلف به صورت‌های بحرالجواهر، بحرالجواهر فی علم الحساب و السیاق،

* این پژوهش با حمایت بنیاد Gerda Henkel در سال ۱۳۹۲ در دانشگاه فیلیپس ماربورگ (آلمان) انجام گرفته است.

^۱ نمایه کامل نسخ چاپ سنگی کتاب تا سال ۱۳۱۶ ق. پیوست مقاله است.

^۲ قاسملو: ۷۰-۷۳ (۳۶ نسخه معرفی شده است)؛ نیز بجوید در سایت آقا بزرگ (www.aghabozorg.ir) با

جست‌وجوی و بحرالجواهر (بی‌فاصله) و بحر الجواهر (با فاصله)

و بحرالجواهر فی علم الدفاتر آمده است. آقابزرگ تهرانی، کتاب را بااهمیت و مبتکرانه توصیف کرده است. وی یک جا متن چاپ سنگی را از نسخه‌های خطی کتاب (در مقایسه با نسخه‌های شماره ۱۲۶۴۹ و ۵۴۳۲ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی) مفصّل تر می‌داند و در جای دیگر از یک نسخهٔ خطی مفصّل تر از چاپ سنگی سخن گفته است. اما وی طبیعاً به جزییات این تفاوت‌ها اشاره نکرده است.^۳ اگرچه موضوع تطبیق نسخه‌های مختلف خطی و چاپی هدف این مقاله نیست، اما در ادامه برخی از تفاوت‌های محتوایی را نیز نشان خواهیم داد. مقدمتاً یادآور می‌شوم که دیباچهٔ نسخه‌های خطی نیز متفاوت است. دیباچهٔ کهن‌تر، کوتاه و ساده و دیباچهٔ جدیدتر، ادیبانه و مفصّل است.

شکل نخست دیباچه

بسمله. پس از حمد یزدان پاک و درود بر روان مصداق «لولاک لما خلقت الافلاک»... معروض رای اولوالالباب و الابصار می‌دارد که چون دوستی که تخلف از امرش متعسر بود، خواهشمند تدوین قواعد حساب و توابع آیین و قوانین سیاق دفتر شد... لهذا شروع به تألیف این اوراق که مسّی به بحرالجواهر فی علم الدفاتر می‌باشد، اقلّ السّادات و الطّلاب ابن محمّدامین الشاهشاهانی الحسینی الاصفهانی، عبدالوّهّاب — غفر ذنوبهما و ستر عیوبهما — کرده، مستدعی اغماض عین از خطا و عیب آن نمایند...» (نسخه به تاریخ ۱۲۶۷ق کتابخانهٔ ملی، شمارهٔ ثبت 815300).

شکل دوم دیباچه

بسمله. یگانه‌خدایی را ستایش که در توحید اعداد ثنایش، سررشته‌داران دفتر هستی را قلم بطلان بر اوراق خیال است، و مهندسان دیوان گیتی را به طرح انامل اوهام جمع اعداد نعمایش خیالی محال است. سپهر بلند از بحر قدرتش سحابی است برانگیخته، و بحور آفرینش از سحاب حکمتش قطره‌ای فرو ریخته. درک سیاق معرفتش را عقل مستخرج قرین کسر اصم یافته و به تضعیف تفکر جز به نقد تحیرش قسمتی نبود...

^۳ «بحرالجواهر فارسی فی علم الدفاتر و قوانین حساب السیاق الفارسی للسید میرزا عبدالوّهّاب بن محمّدامین الشاهشانی الحسینی طبع بطهران سنه ۱۲۷۱ و ۱۲۹۷ مرتّب علی بحرین و ساحل، و کل بحر علی شطوط فی کل شط انهار و لکل نهر رشحهٔ و جداول و فی الرشحهٔ سحائب لکل سحابهٔ قطرات و هو کتاب مبتکر فی فنه» (طهرانی، ج ۳: ۳۲ و ۳۳)؛ «رسالهٔ بحر الجواهر فی علم الدفاتر، المذكور فی (۳: ۳۲) طبع ۱۲۷۳ و ۱۲۸۷ و ۱۳۱۶ و توجد نسخهٔ منه عند السید حسین الشهبهانی بطهران، اکبر من المطبوع. و فیها اختلاف کثیر لکنه بذلک الترتیب و الاسم» (طهرانی، ج ۱۱: ۱۲۷).

چون دوستی که بحر مودت را گوهری بود ... چندین مرتبه فرمایش بلیغ نمود که در قواعد حساب و توابع آن و ترقیم قوانین سیاق و دفتر دیوان مبتدیان را شرحی مرقوم آید، لهذا دوروزی در این باب اقدام، و پس از اتمام آن را بحر الجمواهر نام نهادم. و انا العبد الجانی عبدالوهاب ... لذا این مجموع را در دو بحر و یک ساحل بدین شرح پرداختم.^۴

اما انجامه هر دو شکل کتاب، در نسخه‌های خطی تقریباً یکسان است:

نمونه نخست: و سایر چیزها را عدد و دانه نویسند. این مجمل از قواعد اهل سیاق است که اکنون مصطلح و متعارف است. و تصرفات را در آن معانی مدخلیت تمام با شد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

نمونه دوم: و سایر چیزها را عدد و دانه نویسند. این است مجمل از قواعد دفتر اهل سیاق و اکنون مصطلح و متعارف است و تصرفات را مدخلیت تمام در این معانی با شد. و صلی الله علی محمد و آله.

در فهرست‌های نسخ خطی، بخش‌بندی کامل کتاب نیامده است. نخستین بار فهرست کامل محتویات کتاب را زنده‌یاد ایرج افشار در ضمایم تصحیح ارز شمند فروغستان آورده است.^۵ برای اشراف بر محتویات و امکان مقایسه با متن دوم، نمایه مندرجات کتاب بحرالجمواهر و شماره صفحات را بر اساس نسخه مورخ ۱۲۶۷ق کتابخانه ملی (شماره ثبت 815300) می‌آوریم. به گمان نگارنده، این نسخه قدیم‌ترین نسخه معتبر موجود در ایران است.

دییاجه (۲)

فهرست مطالب (۵-۳)

بحر اول: در علم حساب و توابع آن؛ در سه شط

شط اول: در قواعد حسابه؛ در چهار نهر (۶)

نهر اول: در حساب صحاح؛ در یک رشحه و چهار جدول (۶)

رشحه: در معرفت تحریر ارقام صحاح؛ در سه سحاب

سحاب ۱: در ارقام هندسه (۷)

^۴ . نسخه ۱۲۶۷ق کتابخانه ملی به شماره ثبت 815300، و نسخه ۵۵۹۲ کتابخانه مجلس

^۵ . فروغ اصفهانی: ۳۰۰ تا ۳۰۳؛ صفری آق‌قلعه نیز فهرست مندرجات بحرالجمواهر را بر اساس نسخه مورخ ۱۲۷۰ کتابخانه مجلس در مقاله خویش آورده‌اند (صفری آق‌قلعه: ۵۳-۵۰).

سحاب ۲: در ارقام نقد (۸)

سحاب ۳: در ارقام جنس در دو گونه من و خروار (۱۱)

جدول ۱: در جمع و تضعیف (۱۲)

جدول ۲: در تفریق (۱۵)

جدول ۳: در ضرب یا برآورد (۱۷)

جدول ۴: در قسمت (۲۰)

نهر دویم: در حساب کسور؛ در یک رشحه و چهار جدول

رشحه: در معرفت تحریر ارقام کسور؛ در سه سحاب و یک جوهر

سحاب ۱: در ارقام هندسه؛ در سه قطره (۲۷)

قطره ۱: در ارقام کسر (۲۷)

قطره ۲: در منخرج کسور (۲۸)

قطره ۳: در کیفیت ترقیم ارقام آن (۳۰)

سحاب ۲: در ارقام کسور نقدی (۲۱)

سحاب ۳: در ارقام کسور جنس (۳۳)

جوهر: در معرفت رفیع و تجنیس و تحویل (۳۵) [در چهار جدول]

جدول ۱: در جمع و تضعیف (۳۵)

جدول ۲: در تفریق (۳۷)

جدول ۳: در ضرب کسور (۳۸)

قاعده در برآورد چادر و نظایر آن

جدول ۴: در قسمت در هشت قسم (۳۹)

نهر سیم: در تبدیل (ابتیاع و تسعیر و صرف و مبادله) (۴۴)

نهر چهارم: در استخراج مجهولات (اربعه متناسبه، تعاکس، جبر، مقابله،

خطائین) (۴۹)

شط دویم: در مساحت؛ منشرح به یک قطره و دو نهر (۵۳)

قطره: در تعریف و موضوع مساحت و مبادی آن (۵۶)

نهر ۱: در مساحت سطوح [در دو جدول] (۵۳)

جدول ۱، در مساحت سطوح مستقیمه الاضلاع (۵۶)

جدول ۲، در مساحت بقیه سطوح (۵۸)

نهر ۲: در مساحت اجسام (۶۰)

شط سیم: در اجرای قنوات (۶۰)

بحر دویم: در علم سیاق و قوانین دفتر؛ در دو شط

شط اول: در کلمات معروفه؛ در دو نهر

نهر ۱: در معانی الفاظ مصطلحه و صیغه‌های مشهوره نزد اهل تحریر بر ترتیب تهجی (۶۲)

نهر ۲: در اسامی ارباب صنایع و مکاسب و مشاغل؛ در دو جدول

جدول ۱: در اسامی مکاسب مالیاتی

جدول ۲: در اسامی سایر مکاسب که معاف و مسلم از مالیات می‌باشند^۶

شط دویم: در قواعد و آداب مصطلحه مشهوره؛ در چهار رشحه

رشحه ۱: در قرینه و اسامی منشعبه از آن؛ در چهار قطره (۷۱)

قطره ۱: در قرینه و آداب آن (۷۱)

قطره ۲: در اتصالات (۷۴)

قطره ۳: در آداب بدن و گوش و [گوشوار و حشو و ضلع] و غیرها (۷۶)

قطره ۴: در بعضی قواعد متفرقه (جایزه، تعداد، میزان، راده) (۷۸)

رشحه ۲: در آداب دفتر اوارجه؛ در چهار قطره

قطره ۱: در شعب اوارجه و فهرست و آداب آن (۸۱)

قطره ۲: در آداب مفرده (۸۳)

قطره ۳: در من‌ذلك و آداب آن (۸۳)

قطره ۴: در اعمال بعد از من‌ذلك؛ در سه حباب و یک قاعده

حباب ۱: در اعمال تحت الباقي (۸۵)

حباب ۲: در اعمال تحت الفاضل (۸۶)

حباب ۳: در اعمال تحت الباقي بما فيه الزیاده (۸۸)

قاعده: در جزو دادن باقی و فاضل (۸۹)

۶. نهر دوم از شط اول و دو جدول زیر مجموعه آن در نسخه مورخ ۱۲۶۷ کتابخانه ملی وجود ندارد.

رشحهٔ ۳: در آداب دفتر توجیه؛ در دو قطره

قطرهٔ ۱: در فهرست این دفتر و شعب توجیها (۱۰۳)

قطرهٔ ۲: در نوشتن بروات (۱۱۹)

رشحهٔ ۴: در طرح محاسبات و معرفت نوشتن خطّ سیاق؛ در دو قطره

قطرهٔ ۱: در طرح محاسبات (مجمل، مفصل، حقیقت، تنقیح، ...) (۱۲۴)

قطرهٔ ۲: در معرفت نوشتن خطّ سیاق (۱۲۷)

ساحل: در مضافات القاب (۱۳۰)

در بارهٔ مؤلف بحرالجواهر

در نسخه‌های خطی و چاپی کتاب و به تبع آن در فهرست‌های نسخ، نام نویسندهٔ کتاب به شکل کامل، یا ذکر بخشی از نام ذیل آمده است:

اقل السادات و الطلاب، سید / میرزا عبدالوهاب بن محمد امین حسنی حسینی شه شهانی
(شاهشاهانی / شاهشاهانی) اصفهانی / سپاهانی

متأسفانه جستجو در منابع تاریخی و رجالی دورهٔ قاجار، نتوانست اطلاعی از نویسنده به دست دهد. محققانی نیز که به تاریخ خاندان شهشاهانی پرداخته‌اند، نامی از او در سلسلهٔ سادات این خاندان نیاورده‌اند.^۷ تنها آگاهی ما از او، همان است که مشار به نقل از سیدحسین شهشاهانی نوشته است: «وی از علما و سادات شهشاهان بوده و در محلهٔ شهشاهان می‌زیسته، و متولی موقوفهٔ اصفهانک — که وقف بقعهٔ شهشاهان است — بوده است»^۸. دیگر پژوهندگان معاصر نیز تنها به استناد همین متن و چاپ‌های متعدد کتاب بحرالجواهر، او را ادیب و ریاضی‌دان دانسته و همین مطالب را تکرار کرده‌اند.^۹ در فهرست الهیات، نوشته‌ای در هندسه نیز به عنوان رساله‌ای مستقل و با ذکر احتمال به او منسوب شده است.^{۱۰} اما این نوشته، همان مطلب کوتاهی است که در انتهای برخی از نسخ خطی و چاپ

^۷ همایی، تاریخ اصفهان (سلسله‌ها و ...)، ص ۱۲۰؛ شاه‌علایی، مصطفی، شاه‌علاءالدین، وحید، نیمهٔ دوم تیر ۱۳۵۷، شمارهٔ ۲۳۶، صص ۳۲ تا ۳۷؛ «شهشاهانی، فقیهی واقف، ناقدی ژرف‌نگر»، موسوی، سید کمال، وقف، میراث جاویدان، پاییز و زمستان ۱۳۷۶ - شماره ۱۹ و ۲۰:

^۸ مشار، ج ۴، ص ۲۵

^۹ مهدوی، ص ۴۲۵، انوشه، ص ۱۴۰

^{۱۰} نسخهٔ شمارهٔ ۲ از مجموعهٔ ۵۶۸. مورخ ۱۲۸۹ق. نسخهٔ شمارهٔ یک بحرالجواهر است (حجتی، ج ۱: ۳۳۱).

سنگی بحرالجمواهر با عنوان فایده در هند سه، فایده هند سه، و یا قاعده در هند سه (از جمله در چاپ سال ۱۲۸۷ق و نسخه خطی ۶۵۴۵ مجلس) دیده می شود. اگر این مطلب بدون مقدمه و خاتمه را از خود او بدانیم، آن را نه رساله ای مستقل، بل که باید تکمله ای بر متن کتاب و از نوع قواعد و فواید مذکور در متن شمرد.

در نمونه اسناد ارائه شده در متن کتاب بحرالجمواهر، شهشانی دست کم یک بار نام خود را در متن (ذیل نمونه سند مستمری و بذرتیول آورده است. این سند نشان می دهد که او و برادرانش، مبلغ صد تومان نقد و هشتاد خروار غله دریافت می کرده اند.^{۱۱}

حیات مؤلف و سال تألیف کتاب

مشار در باره تاریخ تولد و درگذشت نویسنده ساکت است. اما ذیل نام او، «زنده در ۱۲۵۳ق» نوشته است.^{۱۲} این تاریخ نیز برگرفته از رونوشت سندی از قرن نهم است که در مجموعه شهشانی وجود داشته و به نقل از او، نام عبدالوهاب نیز در حاشیه آن دیده می شود. ژان او بن در پانویس یکی از مقالات خود، به این سند و سخنان منقول از حسین شهشانی اشاره کرده است.^{۱۳} در بیشتر منابع و فهرست های نسخ خطی و چاپ سنگی نیز تنها همین تاریخ در باره زمان حیات نویسنده تکرار شده است.

اما راه دیگری که برای ردیابی تاریخ حیات او در اختیار داریم، بررسی نسخه های خطی کتاب بحرالجمواهر است. این کار در عین حال می تواند ما را به تاریخ تألیف کتاب نیز نزدیک کند. از میان نسخه های متعدد کتاب، موارد ذیل قابل توجه اند:

۱. در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه ای از بحرالجمواهر فی علم الدفاتر به تاریخ ۱۰۶۸ق شناسانده شده است.^{۱۴} اما بررسی مجدد، نشان داد که این نسخه تاریخ کتابت ندارد، و اسناد و برات های ذکر شده در متن کتاب مورخ ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹ هستند.
۲. کتابخانه ملی نسخه ای به تاریخ ۱۱۵۹ق دارد (شماره ۵-۷۷۶۳). فهرست نگار تاریخ را به ۱۲۵۹ق اصلاح کرده است. اما اسناد نمونه متن کتاب مورخ ۱۲۶۶ و ۱۲۶۸ است. بنابراین هیچ کدام از دو تاریخ ۱۱۵۹ و ۱۲۵۹ نمی تواند درست باشد.

^{۱۱} برگ ۱۶۲ نسخه ۶۵۴۵ مجلس

^{۱۲} مشار، ج ۴: ۲۵

^{۱۳} او بن، ص ۲۲۱

^{۱۴} دانش پژوه، فهرست مرکزی، ج ۱۵: ۴۰۹۹ تا ۴۱۰۱

۳. در انجامة نسخه شماره ۲۱۲۴ کتابخانه مجلس، کاتب در سال ۱۲۷۰ق انجامة نسخه اساس را با این عبارت نقل کرده است: «حرّره ابن محمدا مین شاهشاهانی الحسینی الاصفهانی، مؤلف هذه الورقة — غفرالله له و لوالديه — فی عاشر شهر رجب المرجب من شهور خمسة و خمسين و مأتین بعد الف [۱۲۵۵ق] من الهجرة النبویه...». اما برات‌ها و اسناد ذکر شده در متن این کتاب نیز تاریخ‌های ۱۲۶۶ و ۱۲۷۰ را نشان می‌دهند.

۴. نسخه شماره ۲۱۰۱ق کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به تاریخ ۱۲۵۸ق است.^{۱۵}

۵. تاریخ کتابت نسخه شماره ۹۸۶۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۲۵۸ق است^{۱۶} اما در انجامة، سال ۱۲۵۴ به عنوان تاریخ تألیف کتاب ذکر شده است: «تمت الرسالة بحرا الجواهر بعون الملك القادر علی يد مؤلفها فی يوم الإثنين ثالث و عشرين من الشعبان المعظم من شهور اربعة و خمسين و مأتین بعد الف من الهجرة النبویه. و تمت الكتابت فی يوم الجمعة عاشر شهر شعبان من شهور ثمان و خمسين و مأتین بعد الف. سنة ۱۲۵۸».

۶. چنان که گذشت، کتابخانه ملی نسخه‌ای مورخ ۱۲۶۷ق (شماره ثبت 815300) دارد که متن دیباچه آن با بقیه نسخ متفاوت است. و مقدمه متفاوت، شاید نشانی از زنده بودن مؤلف در این زمان داشته باشد.

۷. به استناد نسخه‌ای از بحرالجمهر که با نام حساب و سیاق یا مجمع البحرین در کتابخانه مجلس ثبت شده است، میرزا عبدالوهاب ظاهراً تا سال ۱۲۸۷ق زنده بوده است.^{۱۷} بر اساس نسخه‌های یادشده، دست کم می‌توان به زنده بودن عبدالوهاب شهشهانی تا سال ۱۲۸۷ قمری حکم کرد. اما چون سال‌های ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، و ۱۲۵۸ در این نسخه‌ها از زبان مؤلف به عنوان سال تألیف یاد شده است، نمی‌توان نسبت به سال دقیق تألیف کتاب اطمینان حاصل کرد.

کتاب دوم

کتاب دوم، لوامع الاشراف فی علم الحساب و السیاق تألیف محمدا مین بن محمداکظم خوبی مشهور به میرزا باباست. تنها نسخه شناخته‌شده از این کتاب در کتابخانه آیت الله مرعشی قم، به شماره ۳۱۵۳

۱۵. همان، ج ۸، ۲۱۰۱

۱۶. همان، ج ۱۷، ۴۹۷

۱۷. حایری، ج ۱۰، بخش ۳، ص ۱۰۹۳؛ منزوی، ج ۴، ص ۲۶۶۹؛ رسولی، صص ۱۴۲ تا ۱۵۴.

نگه‌داری می‌شود. تلخیص اطلاعات موجود در فهرست این کتاب‌خانه^{۱۸} چنین است:
«مفصل در علم حساب و شناختن سیاق و دانستن چگونگی دفترداری، که به درخواست جمعی از
مخادم به سال ۱۲۶۱ ق تألیف شده و مشتمل است بر دو لمعه و یک قطعه. دارای چند اشراق و
نور و شعله و ضیاء...»

نستعلیق، عناوین نوشته نیست، در حاشیه تصحیح شده است. برگها در صحافی درهم شده و گویا
نسخه ناتمام باشد.»

آغاز و انجام متن کتاب به شرح ذیل است:

آغاز: نعمدك يا من لاتعدّ نعماوّه و لاتحصي آلاؤه المحصّی بلا عدد و المحيط الصّمد الفرد الّذی
(لم یلد و لم یولد). و نصلی علی خیر خلقك قطب دائرة الامکان و محیط مرکز الامن و الامان سید
الانس و العجان محمد خیر من نطق بالوحی و الفرقان و آله الطیبین الطاهرین. ذرّه بی مقدار و بندة
خاکسار ابن مرحوم محمدکاظم خوبی، محمدامین، الشّهر میرزا بابا معروض رای اولوالالباب و
الابصار می‌دارد که حسب الخواش جمعی از مخادیم کرام تدوین بعضی از قواعد علم حساب و
سیاق و قوانین دفتر را که از اختراع و تالیفات عالمان علوم ریاضی و سیاقی می‌باشد نموده و در این
اواخر ثلث اول سال هزار و دویست و شصت و یک هجری نبوی مطابق سنه ترکیه نیلان نیل شروع به
تحریر این اوراق که مسمی به لوامع الاشراق فی علم الحساب و السیاق است کرده و با عدم القضاء
ثلث اول او را تمام گردانیده، مستدعی آن که اغماض عینی از خطا و عیب او نمایند. و او را مبتنی
ساختم بر دو لمعه و یک قطعه...

انجام: و سایر چیزها را عدد و دانه نویسند. این مجمل از قواعد اهل دفتر که اکنون مصطلح و
متعارف است و تصرّفات را مدخلیت تمام در این معانی باشد.

علاوه بر جابه‌جایی اوراق کتاب در صحافی، برگ‌هایی از کتاب نیز گم شده است. جای عناوینی
که قرار بوده است بعداً به رنگ سرخ نوشته شود هم نانوشته مانده است. با این حال می‌توان ساختار
متن را بر اساس فهرست صفحه نخست، و ادامه آن در برگ ۸۳ و نیز مراجعه به متن کتاب، بازسازی
کرد^{۱۹}. شماره اوراق موجود بر نسخه را در برابر هر عنوان آورده‌ایم. از این طریق نیز می‌توان افتادگی و

^{۱۸} مرعشی، ج ۸: ۳۸۴-۳۸۶

^{۱۹} با توجه به آشفتگی نسخه و مشخصات ذکر شده، احتمال خطا در نام‌گذاری‌های بخش‌های نمایه کتاب همچنان
وجود دارد.

پراکندگی اوراق متن را ردیابی کرد. بنا بر اشارهٔ دیباچه، کتاب به دو لمعه و شش اشراق و یک قطعه تقسیم شده است:

لمعهٔ اول، در علم حساب و توابع آن منشرح بر دو^{۲۰} اشراق:

اشراق اول، در بیان معرفت علم حساب، دارای اصول و اصطلاحات آن، منور بر شش نور (۸۴)

نور ۱، در حساب صحاح، منشعل به یک شعله و هشت ضیاء (۸۴ب)

شعله، در ارقام و او منشعل بر سه شعاع است.

شعاع ۱، در ارقام هندسه (۸۵)

شعاع ۲، در ارقام نقد

شعاع ۳، در ارقام جنس (۸۶ب)

ضیاء ۱، در جمع و تضعیف و بعضی قواعد متفرقه (۸۷ب)

ضیاء ۲، در تفریق

ضیاء ۳، در ضرب (۸۹ب)

ضیاء ۴، در قسمت که آن را بنیجه‌بندی و برآوردش نیز گویند (۹۲ب)

ضیاء ۵، در تحویل^{۲۱}

ضیاء ۶، در صعود و نزول و او را دو مرتبه است:

مرتبهٔ ۱، در صعود

مرتبهٔ ۲، در نزول

ضیاء ۷، در حساب سلسلهٔ جمع و تفریق

ضیاء ۸، در حساب سلسلهٔ ضرب و تقسیم

نور ۲، در حساب کسور دارای دو مرتبه است:

مرتبهٔ ۱، در حساب کسور عام منشعل به یک شعله و چهار ضیاء است:

شعله، در معرفت کسر و کیفیت وضع و اصطلاحات آن، منشعل بر چهار شعاع و عکس

شعاع ۱، در ارقام کسور و اصطلاحات و منخرج کسور

شعاع ۲، در طریقهٔ ارقام هندسی

شعاع ۳، در طریقهٔ ارقام نقدی

۲۰. اصل: سه. به نظر می‌رسد تعداد اشراق‌ها در لمعه اول و دوم جابه‌جا نوشته شده است.

۲۱. عنوان تحویل ذیل نور ۲، مرتبهٔ ۱ شعله، عکس تکرار شده است.

- شعاع ۴، در طریقه ارقام جنسی
عکس، در معرفت رفع و تجنیس و تحویل
ضیاء ۱، در جمع و تضعیف
ضیاء ۲، در تفریق
ضیاء ۳، در ضرب و آن ۵ قسم است (۱۳۷)
ضیاء ۴، در قسمت و آن ۳ قسم است.
مرتبه ۲، در حساب کسور اعشاریه و او منشعل بر یک شعله و پنج ضیاء است (۱۳۸)
شعله، در معرفت تحریر ارقام کسور اعشاریه و مخارج آن
ضیاء ۱، در تحویل کسور عام به سوی کسور اعشاریه (۱۳۹)
ضیاء ۲، در جمع کسور اعشاریه
ضیاء ۳، در تفریق کسور اعشاریه (۱۳۹)
ضیاء ۴، در ضرب کسور اعشاریه
ضیاء ۵، در قسمت کسور اعشاریه
نور ۳، در استنباط اعمال ناشی از کسور منشعل به یک شعله و چهار ضیاء (۱۴۰)
شعله، در برآورد چادر^{۲۲}
ضیاء ۱، و بیان قسمت متقاطع (۱۴۱)
ضیاء ۲، در بیان قسمت متداخله (۱۴۱)
ضیاء ۳، در خالصه اربابی (۱۴۳)
ضیاء ۴، در تقسیم غنیمت فی ما بین لشکر (۱۴۳)
نور ۴، در تبدیل و در او نموده می شود طریقه اتباع و تسعیر و صرف و مبادله و نظایر آن (۱۰۷)
نور ۵، در بیان معرفت لوگارتیم و قواعد اعمال آن و او منشعل بر شش^{۲۳} شعاع است. (۱۰۹)
[شعاع ۱]، برای دریافت لوگارتیم عددی صحیح که تحت هزار باشد (۱۱۰)
[شعاع ۲]، برای دریافت لوگارتیم عددی صحیح که بالای هزار باشد (۱۱۰)
شعاع ۳، برای دریافت عددی از لوگارتیم مفروض (۱۱۱)

۲۲. این عنوان در بحر الجواهر ذیل ضرب از جدول سوم آمده است.

۲۳. اصل: چهار. به استناد دوعنوانی که در حاشیه برگ ۸۳ ب، به فهرست اضافه شده است، به نظر می رسد باید ۴ شعاع به ۶ شعاع تغییر می یافت.

شعاع ۴، برای دریافت لوگارتم عدد لشکر

شعاع ۵، عمل ضرب به حساب لوگارتم

شعاع ۶، عمل نزول به حساب لوگارتم (۱۱۲ب)

نور ۶، در استخراج مجهولات و آن نیز دو ضیاء است (۹۷)

ضیاء ۱، به طریقهٔ اربعهٔ متناسبه

ضیاء ۲، به طریق خطائین

اشراق دوم، در مساحت و او منور به چهار نور است (۹۸)

نور ۱، در بیان معرفت مساحت، و ادای اصول و اصطلاحات آن

نور ۲، در بیان خطوط (منحنی و وصل و مستقیم) و سطوح متعلقه به آنها و قاعدهٔ مساحت

(۹۹ب)

نور ۳، در بیان مساحت جسم و قاعدهٔ مساحت سطح و جسم آن (۱۰۰ب)

نور ۴، در اجرای^{۲۴} قنوت. در دو وجه (۱۰۲)

لمعهٔ دوم، در علم سیاق و و آداب دفاتر و توابع آن‌ها، منشرق به سه اشراق^{۲۵} است (۱۰۲)

اشراق ۱، در بیان معرفت علم سیاق و آداب اصول و اصطلاحات آن و او منشعل به یک شعله و

هشت ضیاء است.

شعلهٔ ۱، در بیان معرفت ترقیم خط سیاق

ضیاء ۱، در قرینه، [در دو قسم: قرینه در فرد و قرینه در مدّت] (۱۴۵)

ضیاء ۲، در اتصالات (۱۴۸)

ضیاء ۳، در بدن و گوش و حشو و غیره و آداب هر یک (۱۴۸ب)

ضیاء ۴، در اقسام میزان

ضیاء ۵، در رآدهٔ عن الحشو (۱۵۲)

ضیاء ۶، در سهو العقد میزان

ضیاء ۷، در جایزه (۱۵۲ب)

^{۲۴} . در بیشتر نسخه‌ها به صورت اجزاء قنات نوشته شده است.

^{۲۵} . اصل: سه نور. در فهرست ص ۸۳ لمعهٔ دوم به جای اشراق، به دو نور تقسیم شده، ولی در متن به درستی اشراق نوشته شده است. نیز تعداد اشراق‌ها در لمعه اول و دوم جایجا شده است. بنابراین در اینجا عدد دو را به سه تغییر دادیم.

ضیاء ۸، در تعداد

اشراق ۲، در بیان جمع و خرج و او منشعل بر دو شعله است (۱۵۲ب)

شعله ۱، در آداب جمع

شعله ۲، در آداب خرج و او منشعل بر سه شعاع و عکس است (۱۵۴)

شعاع ۱، در اعمال تحت الباقی (۱۵۳ب)

شعاع ۲، در اعمال تحت الفاضل (۱۵۵ب)

شعاع ۳، در اعمال بعد الباقی

شعاع ۴، بما فیہ الزیاده

عکس، در بیان جزو دادن باقی و فاضل (۶۷)

اشراق ۳، در آداب دفاتر و او منور دو نور است:

نور ۱، در آداب دفتر اوارجه

نور ۲، در آداب دفتر توجیه بر چهار ذره است

ذره ۱، در نوشتن بروات

ذره ۲، در طرح محاسبات، [در ۷ قسم] (۸۹ب)

ذره ۳، در معانی و الفاظ مصطلحه و صیغه‌های مشهوره اهل تحریر و

دفاتر (۱۵۷ب)

ذره ۴، در مضافات القاب (۱۵۹ب)

قطعه، [در نسخه موجود نیست].

سال حیات نویسنده و تاریخ تألیف کتاب لوامع الاشراق

نام نویسنده در دیباچه کوتاه کتاب، محمدامین بن محمدکاظم خویی مشهور به میرزا بابا ذکر شده است. در فهرست کتابخانه نیز توضیحی در معرفی او نیامده است. نویسنده کتاب را به دلیل اشتراک نام مشهور، نام پدر، تخصص او در امر سیاق و استیفا و نیز یکی بودن دوره زندگی، می‌توان با شخص یاد شده در متن سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه در سال ۱۲۲۹ق یکی دانست. وی در باره میرزا محمدکاظم و چهار فرزندش و به‌ویژه، میرزا بابا مستوفی می‌نویسد:

... الحق اولاد مرحمت پناه میرزا محمدکاظم، مستوفی سرکار شاه جنت مکان هر یک در مرتبه خود عدیل و نظیر ندارند و به جمیع او صاف حمیده و اخلاق پسندیده و کمالات و محاسن صوری و

معنوی آراسته و پیراسته می‌باشند. چنان‌چه میرزا بابا که اکبر اولاد اوست و مستوفی دیوان اعلاست، در سررشته‌داری و علم سیاق، ثانی به جهت او متصور نیست. و بعد میرزا محمدعلی که در سرکار والاتبّار نواب اشرف نایب‌السلطنه و ولی‌عهد دولت ایران، منشی بالاستقلال و نادر عصر است. و بعد همین میرزا محمدحسین وزیر شاهزاده، صاحب اختیار قزوین که به جمیع صفات حسنه آراسته است. و از مراتب دانشمندی و نیک‌رفتاری او آثار رضامندی و خوشنودی از ناصیهٔ احوال اهالی قزوین ظاهر است، و شاهزادهٔ اعظم را کمال اعتماد و اعتقاد و التفات با ایشان می‌باشد و بعد میرزا محمدحسین، مستوفی سرکار نواب اشرف ولی‌عهد ایران که وزارت سپاه نظام و سرباز نیز با ایشان است، و در امر خود منتهای استقلال را می‌دارند.^{۲۶}

توضیح سفرنامه البته در باب مستوفیان مشهور خاندان آشتیانی است. و نسبتِ خوبی مؤلف لوامع در ابتدا کمی ایجاد تردید می‌کند، اما خوشبختانه نام میرزا بابا آشتیانی در یکی از اسناد متن کتاب بحرالجواهر - که در ادامه به معرفی آن خواهیم پرداخت - آمده است و بر این اساس می‌توانیم نویسنده لوامع الاشراف را بدون تردید میرزا بابا فرزند محمدکاظم مستوفی آشتیانی [ثم خوبی] بدانیم. همچنین با توجه به تاریخ تألیف یاد شده در مقدمهٔ کتاب (۱۲۶۱ق) و اطلاعات موجود در این سفرنامه، عجمالتاً می‌توان به زنده بودن مؤلف میان سال‌های ۱۲۲۹ تا ۱۲۶۱ق گواهی داد.

شباهت‌ها و اختلافات متن

چنان‌که در نگاه نخست به فهرست محتویات متن نیز پیدا است، ساختار و فصل‌بندی کلی دو کتاب یکسان است و تنها نام فصول و ابواب متفاوت‌اند. یعنی در لوامع الاشراف، کتاب به دو لمعه و یک قطعه، و در بحرالجواهر به دو بحر و یک ساحل تقسیم شده است. جزییات تقسیم‌بندی مطالب نیز همین‌گونه است. یکی بحر را به ر شحه و جدول و قطره، و دیگری هر لمعه را به شعله و ضیاء و شعاع تقسیم کرده است.

با مقایسهٔ نمایهٔ کامل محتویات هر دو کتاب، روشن می‌شود که متن لوامع الاشراف مفصل‌تر و کامل‌تر از بحرالجواهر است. این موارد در فهرست با خط تیره مشخص شده‌اند.

در دیباچهٔ لوامع، قطعه، آخرین بخش کتاب دانسته شده، ولی نسخهٔ موجود، فاقد این بخش است و نمی‌دانیم موضوع آن چه بوده است. اما آن‌چه در بحرالجواهر به عنوان آخرین بخش کتاب (به جای

قطعه و معادل ساحل) آورده شده، آخرین بخش بازمانده لوامع یعنی مضافات القاب است که ذیل ذره چهارم از آخرین شعاع کتاب آمده است.

در برابر افزونی های لوامع، متن بحرالجمواهر هم بخش کوچکی دارد که در لوامع نیست. یعنی اسامی ارباب صنایع و مکاسب و مشاغل (نهر دوم از شط اول، و دو جدول زیر مجموعه آن). اما این بخش افزوده در نسخه ۱۲۶۷ موجود نیست و به نظر می رسد پس از این تاریخ به کتاب بحرالجمواهر افزوده شده است.

بدیهی است که شباهت ساختاری و همسانی عبارات متن کتاب، بیش از اندازه ای است که بتوان آن را به اتفاق نسبت داد. پس تردیدی در وقوع یک سرقت علمی نخواهد بود. اما چگونه می توان سارق را شناخت؟

پس موضوع تقدم در تألیف نخستین پرسش تعیین کننده در این باره است. تا این جا و بر اساس نسخه های معرفی شده بحرالجمواهر که در فهرست ها با تاریخ پیش از سال ۱۲۶۱ قمری ثبت شده است، فضل تقدم در تألیف از آن عبدالوهاب شهشهانی است و می توان به همین یک دلیل قانع کننده، خوبی را سارق کتاب بدانیم که البته چند فصل تخصصی به کتاب افزوده است. اما اعلان تاریخ دقیق تألیف از سوی مؤلف لوامع صادقانه به نظر می آید. یعنی اگر او کتاب دیگری را به نام خود کرده باشد، دلیلی ندارد که تاریخ تألیفش را در مقدمه ذکر کند. اما عکس آن موضوع منطقی خواهد بود اگر سارق، سال تألیف را در متن کتابش ذکر نکند، اما تلاش کند تا با ارائه چند نسخه با تاریخی کهن تر شبیه سرقت را از بین ببرد.

از سوی دیگر، چنان که گذشت در بازبینی نسخه های خطی بحرالجمواهر، دیدیم که چند تاریخ پیش از سال ۱۲۶۱ ق (تألیف لوامع الاشراف) که در نسخه ها به عنوان سال تألیف یا کتابت ذکر شده، نادرست اند. این موضوع، اطمینان ما را نسبت به درستی دیگر نسخه های بحرالجمواهر که تاریخی پیش از ۱۲۶۱ ق دارند، سلب کند.

داوری در باره دو کتاب

علاوه بر موارد پیش گفته، بازبینی، جمع بندی و توجه به موارد ذیل می تواند در تصمیم گیری ما برای قضاوت در باره این دو کتاب مؤثر باشد:

۱ تاریخ تألیف و تلاش بر کهنه نمایی. با توجه به وجود نسخه هایی از بحرالجمواهر که تاریخی غیر واقعی دارند، به نظر می رسد تلاشی صورت گرفته است تا تاریخ تألیف این

کتاب، کهنه‌تر از زمان تألیف لوامع الاشراق (۱۲۶۱) و حتی کهن‌تر از دیگر تألیفات مهم این دوره مانند قوانین السیاق (۱۲۵۵) و فروغستان (۱۲۵۸) نشان داده شود.

۲ **نقش تخصص در تألیف.** نسبت‌دادن تألیف کتابی برجسته و اثرگذار در حوزهٔ فقه به شخصی مستوفی چون میرزا بابا که نشانی هم از طی مدارج فقهی او نداریم، همان‌قدر غیرقابل‌پذیرش است که نسبت‌دادن کتاب بحرالجمواهر به «اقل الطّلابی» که از حضور او در دستگاه دیوانی خبری در دست نیست. و حتی به استناد دو سند موجود در متن بحرالجمواهر که مربوط به خود او و بقعهٔ شهبهان است، می‌توان اطمینان یافت که او هیچ‌گاه وارد کار دیوانی نشده است. این نکته نیز قابل یادآوری است که حتی در گذشته نیز چنین ذهنیتی نسبت به مؤلف بحرالجمواهر وجود داشته است. چنان‌که در مقدمهٔ یکی از کتب سیاق، بحرالجمواهر به میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله (نشاط اصفهانی) نسبت داده شده است.^{۲۷}

۳ **کامل‌تر بودن متن لوامع الاشراق.** چنان‌که در مقایسهٔ محتویات این دو اثر دیده می‌شود، متن لوامع الاشراق، کامل‌تر و تخصصی‌تر است و میرزا عبدالوهاب به دلیل دشواری یا هر دلیل دیگر، از آوردن مباحثی چون لگاریتم (حدود ۵۰ صفحه از کتاب)، و مباحث مربوط به خالصهٔ اربابی و تقسیم غنیمت میان لشکر و... در کار خویش صرف نظر کرده است. اگرچه این مباحث کاملاً مرتبط با هدف تألیف بوده است.

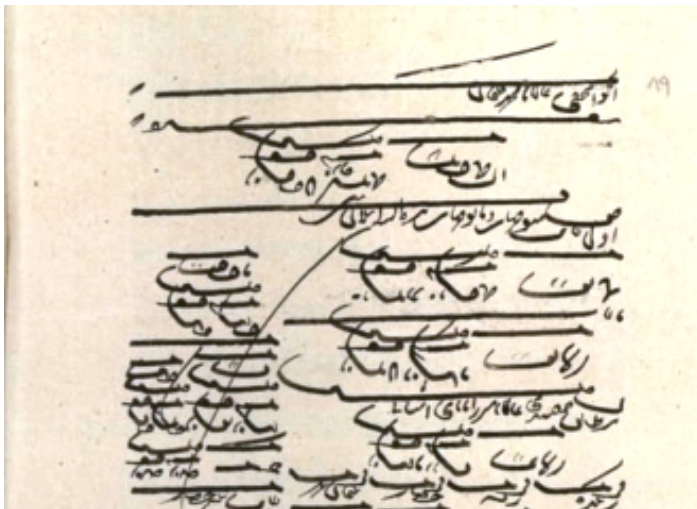
۴ **تغییر نام کتاب و دیباچه.** نسخهٔ مورخ ۱۲۶۶ متعلق به دانشگاه آکسفورد، نشان می‌دهد که کتاب شهبهانی در ابتدا نامی مشابه لوامع الاشراق فی الحساب و السیاق، یعنی: بحرالجمواهر فی الحساب و السیاق داشته است. و سپس به بحرالجمواهر فی علم الدفاتر تغییر یافته است. از سوی دیگر چنان‌که در ابتدا یادآور شدیم، دیباچهٔ نخست مانند دیباچهٔ خوبی کوتاه، و دارای عباراتی شبیه لوامع است. تغییر دیباچه، نخستین بار در نسخهٔ مورخ ۱۲۶۷ دیده می‌شود.

۵ **نام مؤلف لوامع الاشراق در کتاب بحرالجمواهر.** بدیهی است هر نویسنده به تناسب شغل و موقعیت خود از اسنادی که در اختیار دارد به عنوان نمونه و شاهد در کتاب خویش بهره می‌گیرد. اما در بیشتر نسخه‌های خطی و چاپی بحرالجمواهر می‌توان نام مؤلف لوامع الاشراق را با عبارت «مطابق جمع‌بندی عالی‌جاه، میرزا بابای آشتیانی» در یکی از نمونه اسناد کتاب

۲۷. المقالات التبیانیة فی المقامات السیاقیة، ش ۲۶۲۶، کتابخانه مرکزی، ص ۴.

نویسنده واقعی بحرالجواهر فی علم الدفاتر کیست؟ ♦ ۵۷۷

دید^{۲۸}. وجود این عبارت خود دلیلی قاطع بر مدّعی این مقاله است. علاوه بر آن که اندک ابهام مربوط به نسبت خویی و آشتیانی مؤلف را نیز حل می‌کند.



ص ۸۹ بحرالجواهر (نسخه ۲۱۲۴ کتابخانه مجلس) و ذکر نام میرزا بابا آشتیانی ذیل اصل.

بر پایه مجموعه شواهد یادشده، اکنون می‌توانیم کتاب لوامع الاشراف میرزا بابا خویی را اصیل و نسخه بحرالجواهر را نسخه جعلی کتاب بدانیم^{۲۹}. به گمان نگارنده، بر پایه تاریخ ۱۲۶۶ق نسخه دانشگاه آکسفورد، این سرقت دست‌کم باید پنج سال پس از تألیف خویی انجام گرفته باشد.

برآیند

بازسازی محتویات و فصل‌بندی کتاب موسوم به لوامع الاشراف فی الحساب و السیاق تألیف محمدامین بن محمدکاظم مشهور به میرزا بابا خویی، منجر به کشف رابطه تنگاتنگ این متن با کتاب مشهور به بحرالجواهر فی علم الدفاتر، اثر عبدالوهاب بن محمدامین حسینی شهبهانی اصفهانی گردید. با توجه به شواهد یادشده در متن مقاله به نظر می‌رسد از میان این دو تألیف همسان، اثر اصیل، تألیف میرزا بابا خویی است. دلایل اصلی این برداشت می‌تواند در این سه موضوع خلاصه شود:

^{۲۸}. در برخی نسخه‌ها، کلمه «مقرب الخاقان» را نیز اضافه دارد. نیز یادآور می‌شوم که سند مورد استناد، در تنها نسخه ناقص لوامع الاشراف موجود نیست.

^{۲۹}. البته موضوع تأثیرپذیری مؤلف لوامع از کتب پیش از خود بحثی دیگر است که در جای دیگر بدان خواهیم پرداخت.

الف، خوبی در دیباچهٔ کوتاه خویش، تاریخ ۱۲۶۱ق را به عنوان سال تألیف کتاب یاد کرده است. اما بحرالجواهر تاریخ تألیف را در متن کتاب ندارد و نسخه‌های پیش از ۱۲۶۱ از کتاب بحرالجواهر نیز آشکارا نادرست و ساختگی‌اند، و به نظر می‌رسد تلاشی برای کهنه‌نمایی نسخه‌های بحرالجواهر صورت گرفته است.

ب، متن کتاب خوبی کامل‌تر و دارای مباحثی تخصصی‌تر است. اما شه‌شهرانی بخش‌هایی از کتاب را در اثر خویش نیاورده و آخرین بخش موجود از کتاب لوامع (و نه بخش پایانی واقعی) را به عنوان بخش نهایی کتاب خویش قرار داده است.

ج، تألیف کتابی تخصصی در این سطح، تنها در توان مستوفیان برجسته و صاحب تجربه‌ای طولانی است. با توجه به شناختی که از خوبی به عنوان مستوفی برجستهٔ زمان خود در دست داریم، نسبت‌دادن تألیف کتاب به او، باورپذیرتر از نسبت‌دادن کتاب به شه‌شهرانی است که از خاندانی اهل علم، و متولی موقوفه‌ای در اصفهان بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که میرزا عبدالوهاب، نسخه‌ای از کتاب لوامع‌الاشراق را در دست داشته، در ابتدا نام کتاب و عناوین فصول و ابواب را تغییر داده، بخش‌های تخصصی‌تر کتاب چون لگاریتم و برخی دیگر را حذف کرده، و سپس برای نشان‌دادن قدمت کار خود، نسخه‌هایی با تواریخی کهن‌تر از تألیف خوبی ساخته است.

موارد یاد شده البته حاصل بررسی و استدلال‌ات بیان شده در متن مقاله است. بدیهی است یافتن هر اطلاع تازه‌ای از مؤلفین و یا کشف نسخه‌ای دیگر از هر کدام از دو تألیف، می‌تواند این نظر را تکمیل یا اصلاح کند. تنها نتیجهٔ قطعی این مقاله، اثبات وقوع یک سرقت علمی است.

پیوست: (چاپ‌های سنگی کتاب بحر الجواهر)

چاپ ۱۲۷۱ق. کاتب: میرزا ابراهیم عرب. جیبی (مشار، آستان قدس، ملی)

چاپ ۱۲۷۲ق. کاتب: میرزا ابراهیم عرب، ۲۷۵ صفحه (مشار، ملی)

چاپ ۱۲۷۳ق. کاتب: عبدالغفار همدانی، ۱۶۷ ص. رقعی (بیاض، آستانه، دانشگاه اصفهان)

چاپ ۱۲۷۹ق. شکسته نستعلیق، ۱۷۵ ص.، رقعی (بیاض، آستانه، مسجد اعظم، ملک، مهدوی)

چاپ ۱۲۸۰ق. بی‌چا، رقعی (مشار)

چاپ ۱۲۸۴ق. تهران، کارخانه مشهدی رضاقلی. نستعلیق، ۱۷۸ ص. رقعی (مشار، ملی، ملک)

چاپ ۱۲۸۷ق. کاتب: علی‌اکبر بن عبدالرسول تفرشی. نسخ، ۱۶۷ ص.، جیبی (ملی، مجلس)

نویسنده واقعی بحرالجواهر فی علم الدفاتر کیست؟ ♦ ۵۷۹

چاپ ۱۲۹۶ ق. تهران، کارخانه مشهدی رضاقلی، جیبی. نستعلیق، به خط عباس علی تفرشی، ۱۶۴ ص. (صفی نژاد ۱۳۵)

چاپ ۱۲۹۷ ق. چاپخانه استاد مشهدی رضاقلی، شکسته نستعلیق، ۱۷۶ ص.، رقی (مجلس، ملی)

چاپ ۱۲۹۷ ق. تهران، کارخانه مشهدی رضاقلی، کاتب: عباس علی تفرشی (مشار)

چاپ ۱۲۹۹ ق. تهران، ۱۷۴ ص. رقی. (مشار، مهدوی)

چاپ ۱۳۰۶ ق. تبریز: چاپخانه حاج احمد آقا بن ابراهیم مؤیدالعلماء تاجر کتابفروش تبریزی.

نستعلیق، ۱۶۶ ص. رقی، کاتب: محمد علی متخلص به دلخون خیابانی. (ملی)

چاپ ۱۳۰۶ ق، کاتب: حاجی میرزا محمدرضا سلطان الکتاب متخلص به صفا، ابن

حاجی میرزا حبیب الله خاقانی محلاتی، به اهتمام محمد زنجانی، به ید استاد محمد اسماعیل بن

حاجی ملاعلی اکبر، ۲۰۰ ص. جیبی، (مشار)

چاپ ۱۳۰۶ ق. تهران: بی جا، نستعلیق، ۲۰۰ ص. جیبی. کاتب: محمدرضا سلطان الکتاب

متخلص به صفا بن حبیب الله خاقانی محلاتی. به اهتمام: محمد زنجانی، (آستان قدس، مسجد

اعظم، بیاض)

چاپ ۱۳۱۲ ق، تهران، جیبی، ۱۶۷ ص، (مشار)

چاپ ۱۳۱۶ ق، اصفهان، جیبی، ۱۶۷ ص، (مشار، مجلس، بیاض)

بی تا. بی جا. بی جا. ۱۶۶ ص. (مرکزی تبریز)

بی تا. بی جا. شکسته نستعلیق، ۲۱۴ ص. جیبی (بیاض، مرکزی تبریز، مسجد اعظم)

بی تا. بمبئی، ۲۱۳ ص. (شبه قاره ۲/ ص ۱۰۸۳، ش ۴۷۱۶)

کتاب نامه

اوین، ژان، ۱۳۵۴، «نکاتی درباره اسناد آق قویونلوها»، ترجمه یحیی شهیدی، بررسی های تاریخی، شماره ۵۸، مرداد - شهریور.

ایلچی شیرازی، ابوالحسن خان، ۱۳۶۳، دلیل السفر، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه، به کوشش

محمد گلین، دنیای کتاب، تهران.

حایری، عبدالحسین، ۱۳۴۸، فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با همکاری علامه اوحدی، و سید

ابراهیم دیباجی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

حجتی، محمداقبر، ۱۳۴۴، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، با تحقیق و نظارت محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران.

حسن انوشه، «شهشهانی»، دایره المعارف تشیع.

دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۵۷، فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، تهران، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
رسولی، حجّت، ۱۳۷۶، «معرفی نسخه‌ای نفیس دربارهٔ مؤنث‌های سماعی»، شناخت، بهار و تابستان ۱۳۷۶، شمارهٔ ۲۱.
شاهشاهانی حسینی اصفهانی، عبدالوهاب بن محمّدامین، بحر الجواهر، نسخهٔ ش. ۵۵۹۲ در کتابخانهٔ مجلس.
شاهشاهانی حسینی اصفهانی، عبدالوهاب بن محمّدامین، بحر الجواهر فی علم الدفاتر، نسخهٔ ش. ۸۱۵۳۰۰ در کتابخانهٔ ملی.

شاه‌علایی، مصطفی، ۱۳۵۷، «شاه‌علاء‌الدین»، وحید، نیمهٔ دوم تیر ۱۳۵۷، شمارهٔ ۲۳۶.
صفری آق‌قلعه، علی، ۱۳۹۲، «بررسی کتابشناسانهٔ تالیفات استیفا در دورهٔ اسلامی»، پیام بهارستان، ویژه‌نامهٔ مالیّه و اقتصاد، شمارهٔ یک، به کوشش سید علی آل داوود، تهران، تابستان ۱۳۹۲: ۹۵ - ۱۱.

صفی‌نژاد، جواد، ۱۳۸۷، کوششی در آموزش خط سیاق، تهران، کتابخانهٔ ملی.

طهرانی، آقا‌بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالاضواء، بیروت.

فروغ اصفهانی، مهدی بن باقر، ۱۳۷۹، فروغستان، به کوشش ایرج افشار، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
قاسملو، فرید و پایروند ثابت، فریبا، ۱۳۸۷، فهرستوارهٔ مشترک نسخه‌های خطی ریاضی در کتابخانه‌های ایران، تهران.
مرعشی نجفی، سید محمود، ۱۳۸۹، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، و سید احمد حسینی اشکوری، قم.

مشار، خانابا، ۱۳۵۲، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مصلح‌الدین مهدوی، ۱۳۹۲، اعلام اصفهان، تصحیح غلامرضا نصراللهی، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، اصفهان.

منزوی، احمد، ۱۳۷۸، فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
موسوی، سیدکمال، ۱۳۷۶، «شهشهانی، فقیهی واقف، ناقدی ژرف‌نگر»، وقف، میراث جاویدان، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، شمارهٔ ۱۹ و ۲۰.

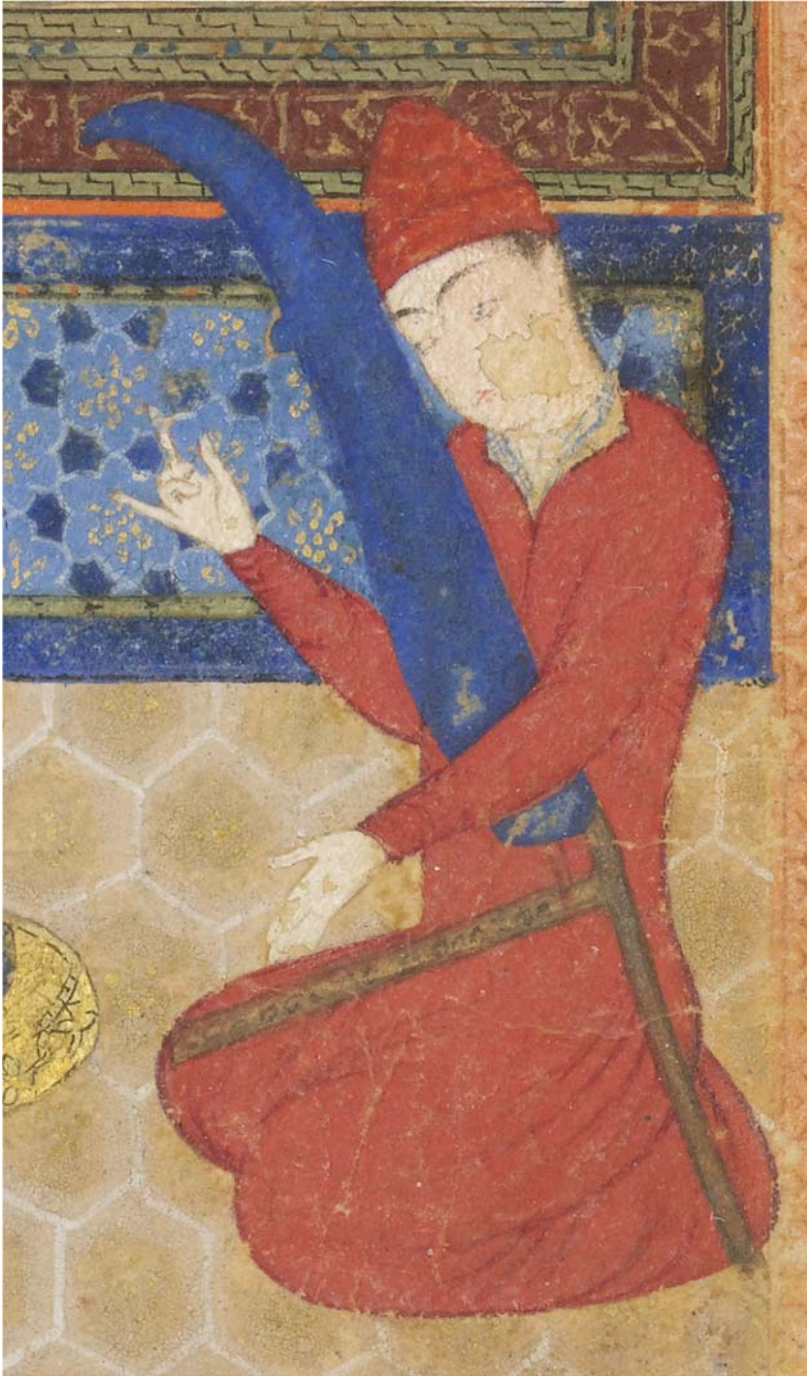
همایی شیرازی اصفهانی، جلال‌الدین، ۱۳۹۰، تاریخ اصفهان (سلسله سادات و شجرات و ...)، به کوشش ماهدخت نوایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.



Pl.19 *Bayad wa Riyad*, Biblioteca Apostolica, Vatican City, Ms. Ar. 308, f.10a



Pl.20 *Bayad wa Riyad*, Biblioteca Apostolica, Vatican City, Ms. Ar. 308, f.19a



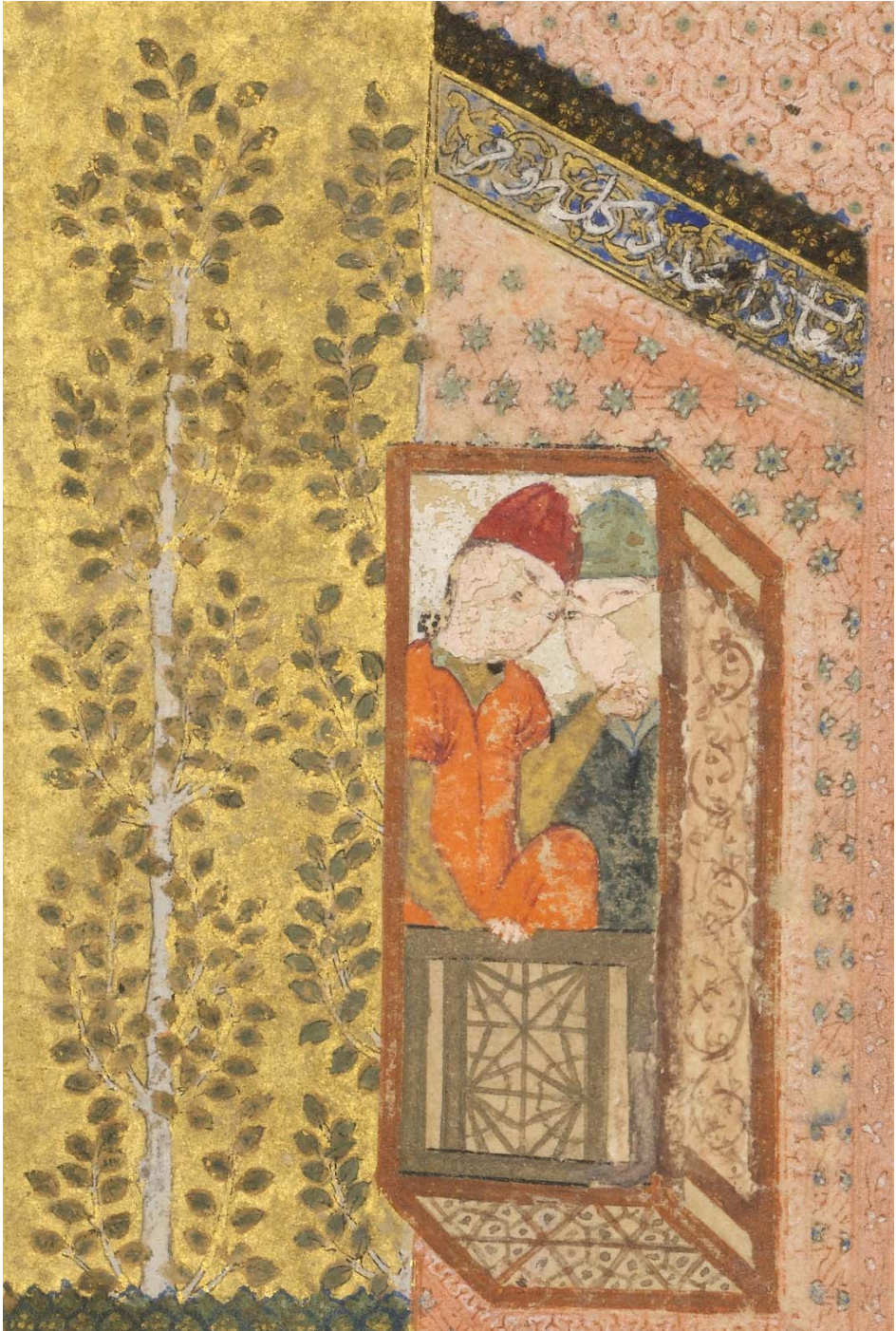
Pl.18 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), the harpist



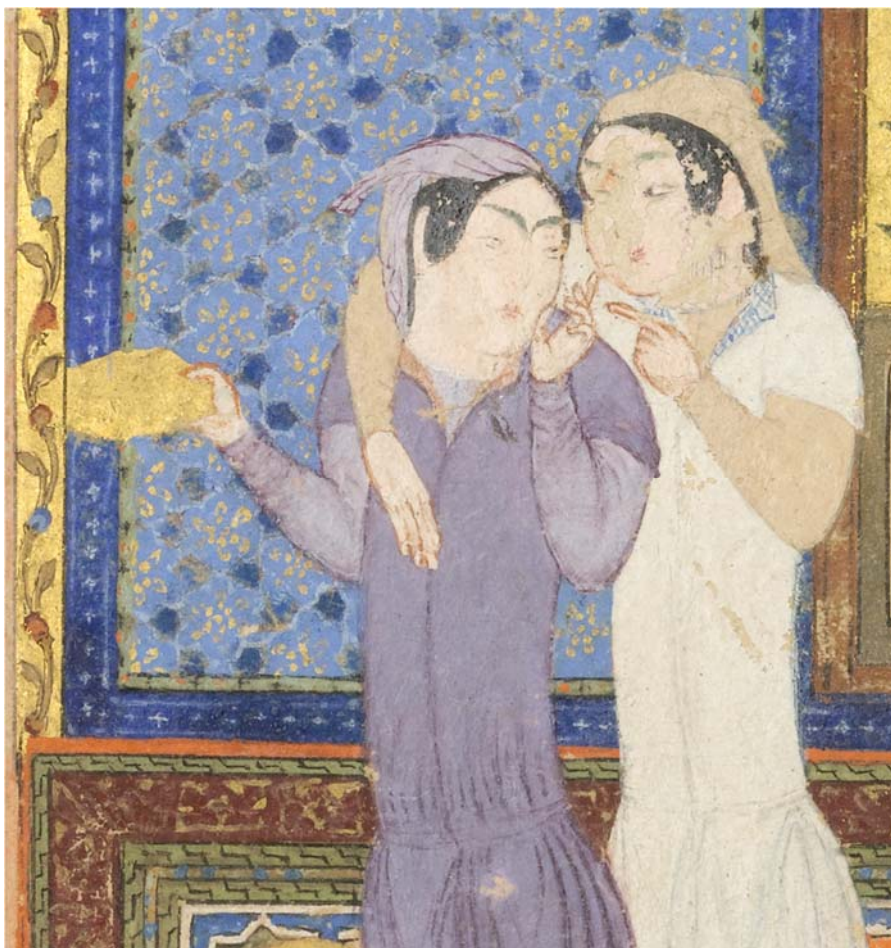
Pl.17 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), the empty bed



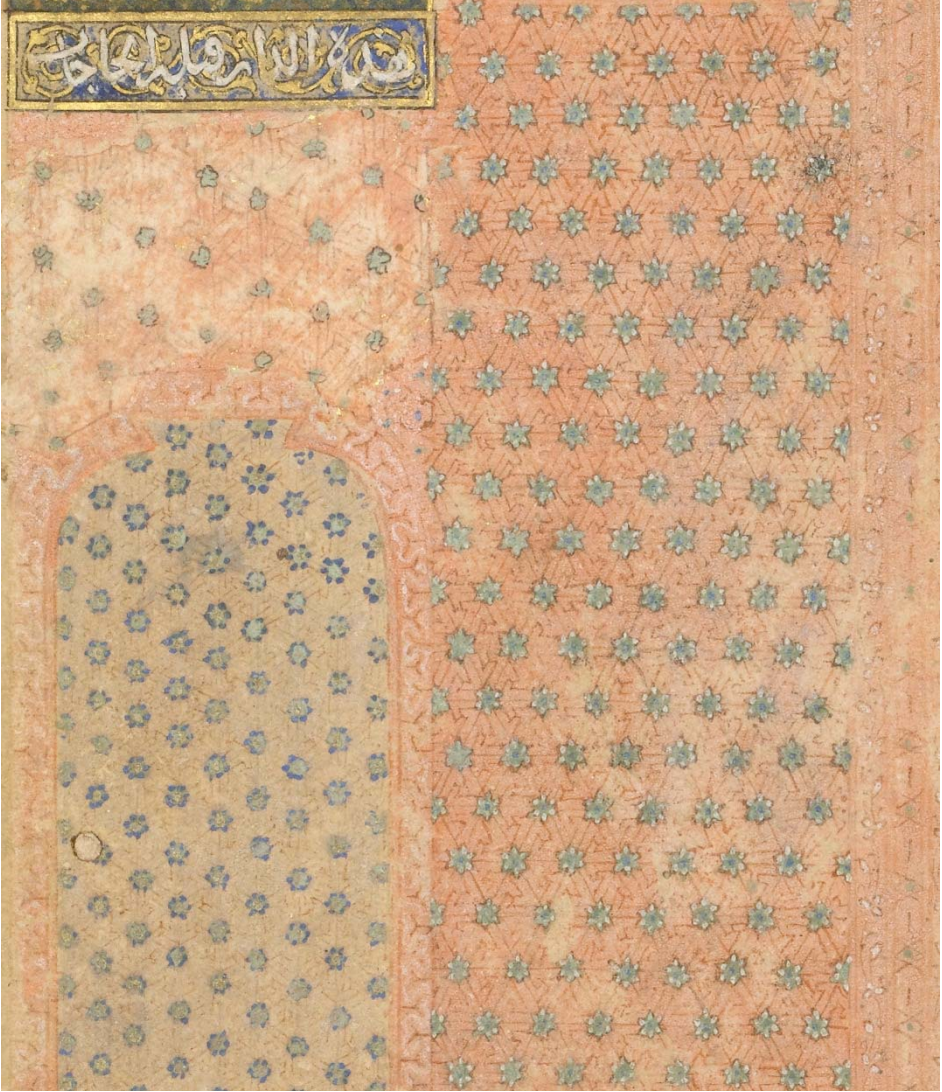
Pl.16 Uppsala University Library, Vet.82, f.72a



Pl.15 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), youths on balcony



Pl.14 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), court ladies



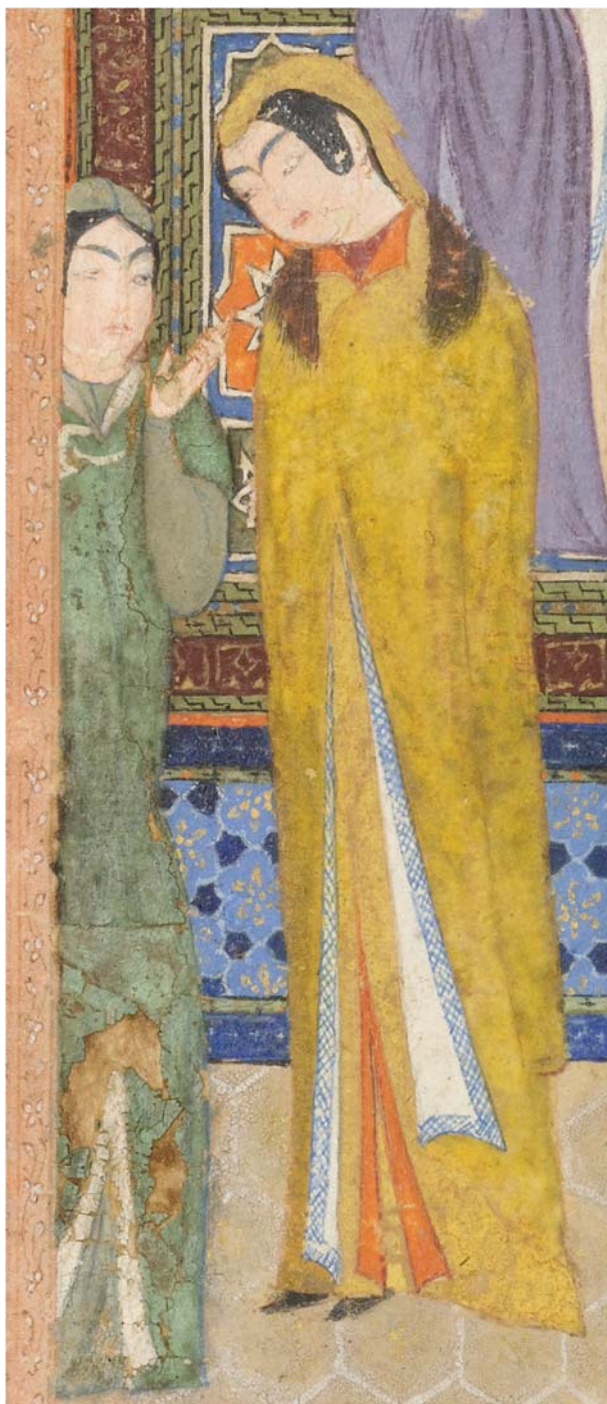
Pl.13 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), brick façade



Pl.12 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), window



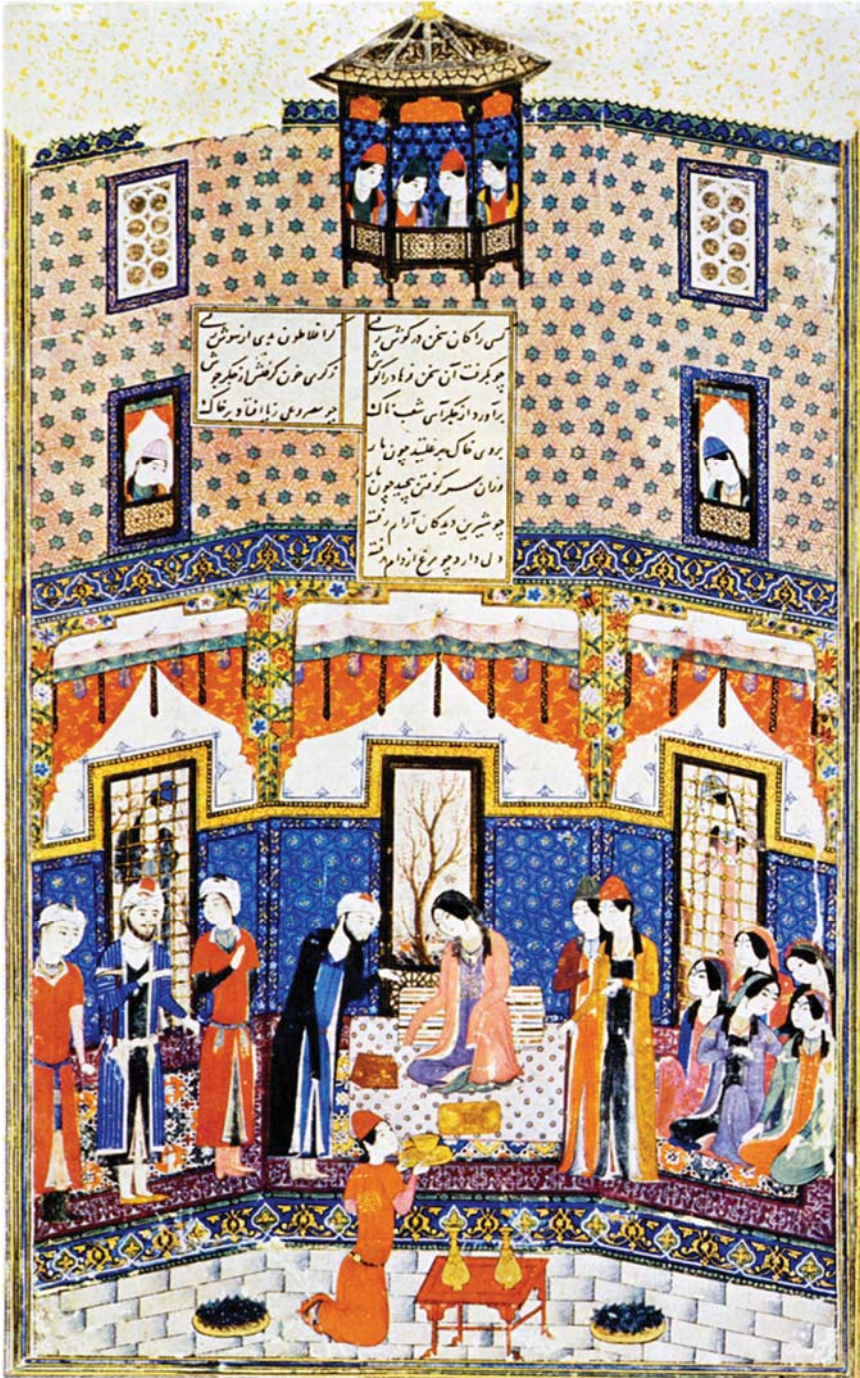
Pl.11 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), wall decoration



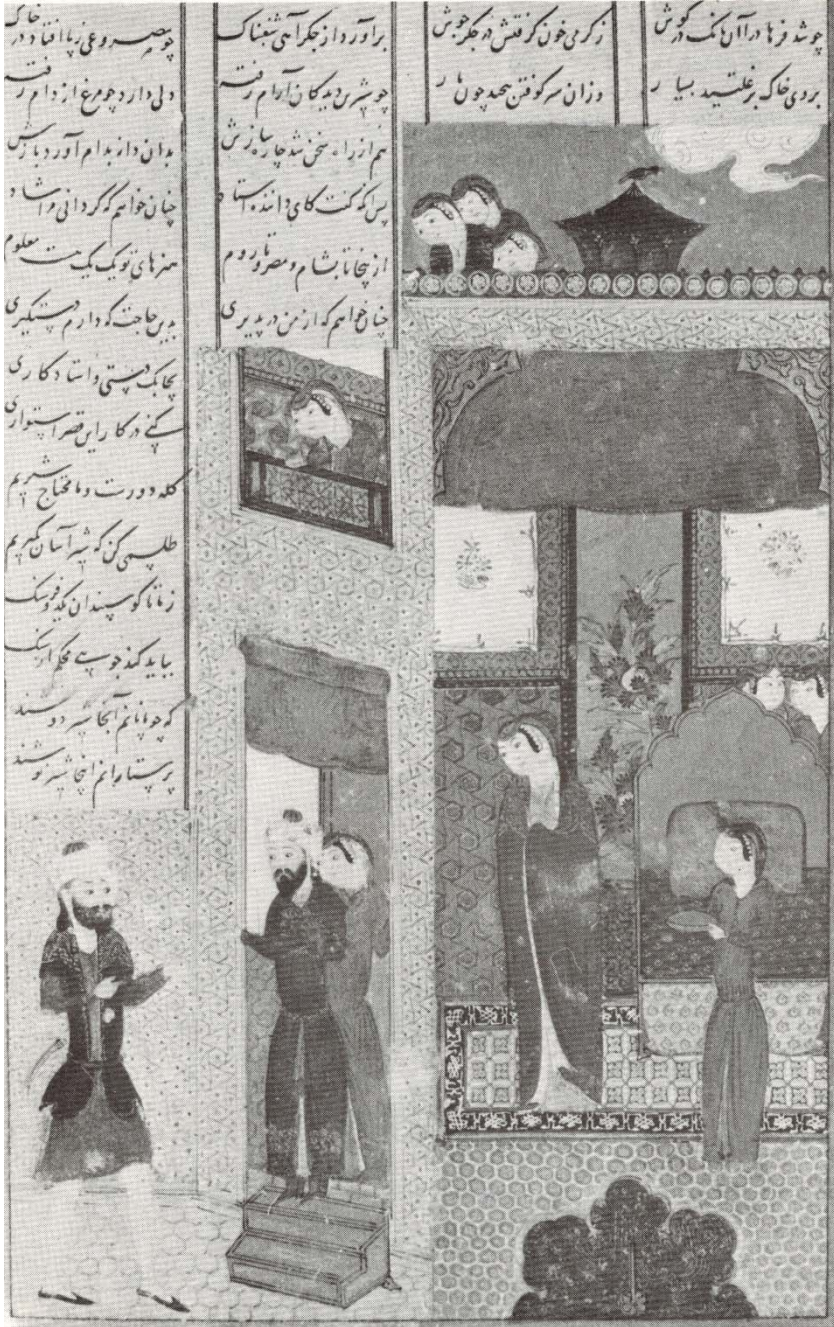
Pl.10 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), Shirin and her maid



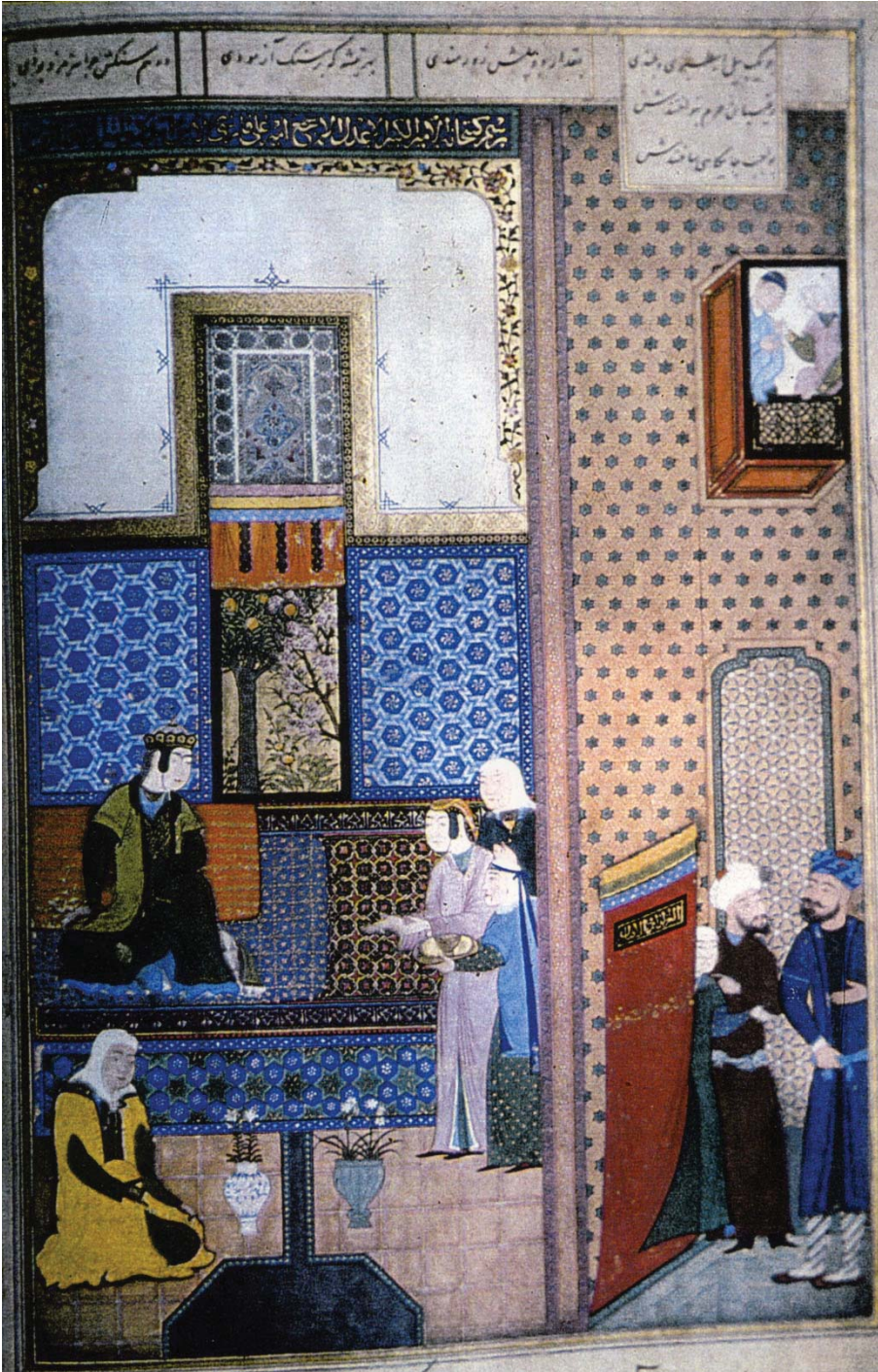
Pl.9 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), doorway



Pl.8 Nizami, *Khusrau va Shirin*, Washington, D.C., Freer Gallery, No.31.34



Pl.7 Nizami, *Khamsa*, Istanbul, Topkapı Sarayı Müzesi, H.761, f. 57b



Pl.6 Nizami, *Khamsa*, London, British Library, Or. 6810, f.62b



Pl.5 Keir Collection leaf (PP8)



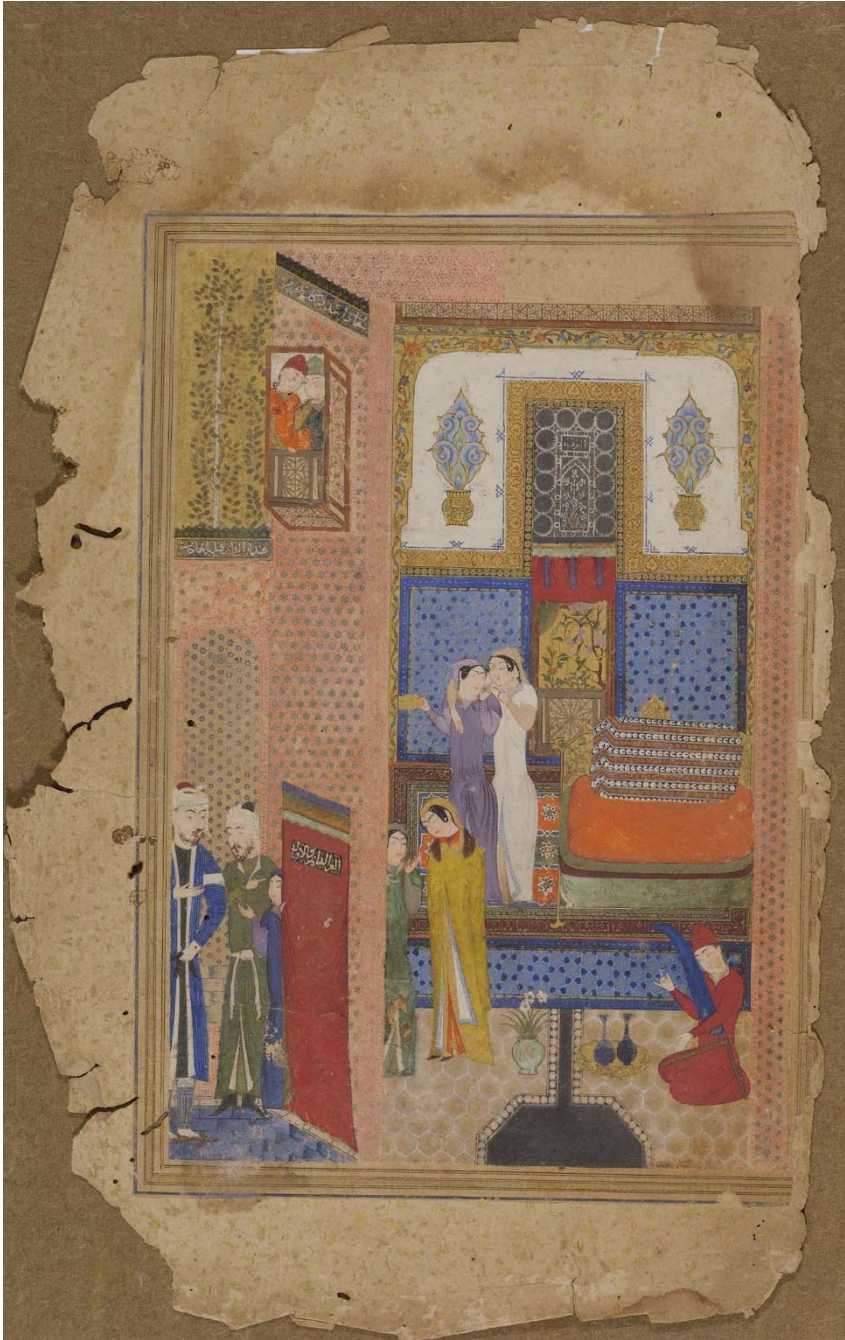
Pl.3 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), diagonal inscription band



Pl.4 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), curtain with inscription



Pl.2 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), framed



Pl.1 Sarikhani Collection leaf (I. MS. 4028), unframed

of mankind. Nizami is unsparing in his description of the chaos which love for Shirin wreaks in Farhad's life, describing Farhad's face as "a garden of tulips".

'*Udhri* poetry eventually reached Muslim Spain, where incidentally it found pictorial expression in the tale of Bayad and Riyad, whose hero and heroine, like Layla and Majnun before them, faint with longing at the drop of a hat, their sighs and groans echoed by the nearby waterwheel (pl.20). From Spain, so runs a popular theory, it infiltrated the lays of Provençal troubadours, and thus entered the European imagination. As late as the 19th century Heinrich Heine, perhaps Germany's foremost romantic poet, tackled that same theme in a moving poem (*Der Asra*, namely the '*udhri*') about a Yemeni slave who falls in love with the Sultan's beautiful daughter and becomes deathly pale as he gradually pines away, for he comes from that tribe "*welche sterben, wenn sie lieben*" – "who die when they love". So the Sarikhani painting has a long and complex family tree, rooted in ancient Arabia, flowering in medieval Andalusia and Iran and eventually bearing unexpected fruit centuries later in far-off Germany.

birun, one of the youths seems to be looking directly into the *andarun*. Even if that is a logical impossibility given the angle of vision, an unsettling ambiguity remains, and with it the possibility of another offence against established custom and morality. Yet these images can simultaneously be read, as indicated in the previous paragraphs, as much more innocent references to pleasure, luxury and love.

In sum, then, this is a painting which does much more than depict the moment described in Nizami's text. It is composed to suggest that coming events cast their shadows before. It is of extreme, perhaps even excessive, formality, calculated to the last centimetre. Nothing is there by accident. But one should not mistake its stillness for coldness. Beneath its calm exterior there seethe volcanic passions. For in this story, as in conventional tales of courtly love, the lover, adoring his lady from afar, driven out of his mind by thwarted passion, performing prodigies of devotion to no avail, forfeits his reason.³⁴ This is precisely what happens to the unfulfilled lover, Qais, in another book of Nizami's *Khamsa*, and thenceforth he is called "mad", *Majnun*. In extreme cases the lover feels that he has no choice but to end his life. That is a key concept in the popular genre of '*udhri* poetry, whose core theme is love unfulfilled.³⁵ Here, as in the courtly love poetry that captivated medieval Europe, and as is the case with *Farhad and Shirin*, the lovers are often of unequal social status; the lover serves his lady with extreme devotion and humility. Afflicted with the disease of love, *Farhad* spends sleepless nights, shuns human society, fills the air with his lamentations, weeps tears of blood, and wastes away. Like *Majnun*, he prefers the company of animals to that

many Timurid paintings. Timurid pictorial architecture, as distinct from the real three-dimensional thing, is frequently so compressed in its planes as to defy common sense. So it may not necessarily be the case that this balcony is intended to project from the women's quarters.

³⁴ But, respecting *Khusrau's* bargain with *Farhad*, she does agree to be his if he hacks a path through *Mount Bisutun*. The difficulties that this might present, given the fact that she is the *Shah's* wife, are airily brushed aside by *Nizami*.

³⁵ See *J. Alharthi, I Have Never Touched Her: The Body in Al-Ghazal al-'Udhri* (unpublished Ph.D. thesis, University of Edinburgh, 2010).

representing the Sasanian shah in his absence, comes irresistibly to mind. In the erotic context which suffuses the entire composition both the bed itself and the crown-like object on it draw attention in the most pointed way to the one person who in so many illustrations of *Khusrau va Shirin* is depicted using it,³⁰ namely Shirin's husband, Khusrau, the one man who has legitimate access to the *andarun*. Once this absence registers, it has multiple ramifications. The principal one is that Shirin's household is leaderless and, with its mistress no longer under her husband's direct control, drifts into disorder – disorder fraught with sexual misbehaviour. Among the negative manifestations of this culpable lack of male supervision one may cite the presence of a male harpist³¹ in the women's quarters (pl.18),³² which recalls the similar *fâux pas* of the 'udhri lover Bayad in far-off Andalusia (pl.19). In direct correspondence to this breach of acceptable conduct is the maid who pushes herself beyond the door and thus into the male sphere where she too does not belong (pl.9). Other telltale signs of disorder are the two pairs, the maids and the youths, both behaving in ways that would not be tolerated in a traditionally run household with the alpha male in charge. Those youths, moreover (pl.15), are located in an ambiguous space which is attached to the *andarun* rather than the *birun*; and even if the balcony³³ technically overlooked the

³⁰ R. Surieu, *Sarv-é Naz. An essay on love and the representation of erotic themes in ancient Iran* (Geneva, Paris and Munich, 1967), pls. on 77 and 79; Stchoukine, "Khamseh" de Nizami, pls.IIa and XXVIIIa. Dodkhudoeva, *Poemy*, 164-6, lists 43 manuscripts which illustrate Khusrau and Shirin making love.

³¹ In this context, it may well be significant that, in the reworking of this scene in the British Library *Khamasa* of 900/1494-5, Or. 6810, f.62b (pl.6), the harpist has been replaced by a seated old woman.

³² One may perhaps compare an image from the opposite end of the Islamic world, namely Muslim Spain in the 13th century. The illustrated 'udhri romance entitled *Bayad wa Riyad* contains a picture of the fashionably dressed and immaculately barbered young 'udhri lover, Bayad, strumming away on his lute to an audience of appreciative young women in a secluded garden, with the only other male present perhaps being a eunuch (R. Ettinghausen, *Arab Painting* [Geneva, 1962], 129).

³³ There is an article waiting to be written on the idiosyncratic perspective used in so

If that same division is seen in graphic terms alone, once more the *andarun* to the right, divided into three broad but uneven vertical panels, trumps the two exaggeratedly thin exterior vertical panels of the *birun* to the left. In other words, even the vertical division of space in this painting works against the unfortunate Farhad, pushing him away from his future goal before he is even aware of that goal. And, by a daring stroke, he is bisected by the margin, so that he is literally only half there (pl.9). Thus the very composition of the painting tells the viewer plainly, in advance of the story itself, that Farhad will be forced out of Shirin's world. So the painter is playing with time, using the present as a mirror of the future. He is forcing the viewer to confront what is destined to happen, as expressed in the painfully confined space allocated to Farhad here. In the most direct and practical sense, he will be left with no room to manoeuvre. His passion will trap him, corner him, make him helpless. He will run out of options and have no way of escape. No wonder that the final act in this inexorable drama will be his death.

The fifth and last theme concerns the moral dimension of this painting. Several of the details which bear on this theme have already featured in the previous category, which deals with the emotional charge of the painting. Thus an ambiguity is set up – by the painter rather than by Nizami himself, for the details to be discussed do not figure in Nizami's text. It may well be a deliberate ambiguity. In short, does the painter celebrate the power of love or does he take a disapproving moral stance? The answer lies in the eye and mind of the beholder. The moral dimension expresses itself in multiple ways.²⁸ One may begin with the empty bed, rendered in bright vermilion, the colour of passion (pl.17), with an object in gold that looks suspiciously like a crown perched on its striped bolster.²⁹ The hanging crown in the back of the arch at Ctesiphon,

²⁸ Here I am again indebted to Tim Stanley for several valuable insights.

²⁹ I am grateful to Ina Sandmann for drawing my attention to the empty bed. For various shades of red as the colour denoting passion, see Sa'di and the maiden in the Dublin *Gulistan* of 830/1426 (Hillenbrand, "Message", 40) or Zulaikha in the Cairo *Bustan* of 893/1488 (Lentz and Lowry, *Princely Vision*, 294).

youth chucking another fondly under the chin (pl.15); the lower one depicts two young women entwined – one throws her arm over the shoulder of her companion, letting her hand rest on her friend’s bosom. The latter in turn delicately strokes the taller girl’s cheek with her forefinger (pl.14). As it happens, both these tableaux depict same-sex love, but it is the fact of love rather than its specific expression that matters here. For these overt demonstrations of affection contrast with the necessarily covert nature of Farhad’s forbidden love for Shirin. They underline his physical and emotional isolation – for although he is placed right next to the doorkeeper, their body language, and in particular their hands, vividly express conflict. The splayed feet of the doorkeeper reflect his determination not to yield ground to the importunities of Farhad, and the young woman beside the doorman and blocking the entrance represents a further obstacle to that unfortunate lover (pl.9). He is simply not going to be allowed to enter. Outside, then, is the realm of dearth, disappointment and frustration; inside is the warmth and comfort of love.²⁷ These subtleties of composition reflect the painter’s novel take on Nizami’s text; indeed, to some extent they contradict it.

The blocks of colour in the painting take up the same theme, for they invite the eye to interpret the design as a balance between warm red and cold blue, with the latter predominating. It requires no great leap of the imagination to interpret the red as the colour of passion and the blue as the colour of rejection. That is, in a nutshell, the entire theme of the episode of Farhad’s love for Shirin: his yearning is destined to be repulsed.

²⁷ That said, occasionally he is depicted in the same room as Shirin, for example in a *Khamsa* in the Topkapı Sarayı Müzesi, R. 860, dated 927/1520-1, where he is seated on a carpet opposite her (I. Stchoukine, *Les peintures des manuscrits de la “Khamseh” de Nizami au Topkapı Sarayı Müzesi d’Istanbul* [Paris, 1977], 114). In another manuscript (the Nizami manuscript in the Uppsala University Library, Vet. 82, dated 843/1439, f.72a) he is introduced to an enthroned Shirin by the intermediary Shapur, and here the setting is an open courtyard outside the *andarun* of her palace (K. Ådahl, *A Khamsa of Nizami of 1439. Origin of the miniatures – a presentation and analysis*. Acta Universitatis Upsaliensis. Figura Nova Series 20 [Uppsala, 1981], 26 and unnumbered plate).

God, but rather in despair and suicide. True, Nizami explores Sufi themes in depth throughout the *Khamsa*, most notably in the *Haft Paikar* and in *Layla va Majnun*, so he was perennially alert to subtle religious undercurrents in the narratives that he was relating.²⁶ And poets of a mystical bent, like Nizami, sometimes took ‘*udhri* (that is, courtly love) themes as a metaphor for the yearning of the soul for the divine Beloved. But the story of Farhad and Shirin is perhaps better read at face value – it simply does not correlate closely enough with all the stages of the Sufi path.

And so to the fourth theme to be considered, namely the emotional charge of this painting. Some might dispute the very idea that motionless figures as precisely placed as pieces on a chessboard could render any emotion at all. But close scrutiny suggests otherwise. The frozen quality of this scene lends extra power to glances, to positioning and even to very restrained gestures. The decision to depict a succession of pairs has the advantage of creating several sub-plots, and each pair is engaged in some kind of interaction. In other words, they are not just spectators, and so each pair adds its quota of meaning to the complexity of the narrative – Farhad speaking to the doorkeeper, Shirin and her maid conversing, the two young men in the upper window, and the two young women behind Shirin. These two latter pairs have a further function in that they comment silently, by virtue of mere contrast, on the main subject of the painting, which is Farhad’s hopeless love for Shirin. The upper detail depicts one

²⁶ For the fullest exploration of symbolic themes in paintings illustrating Nizami’s *Khamsa*, an exploration that often teeters on the brink of over-interpretation and sometimes crosses that red line, see M. Barry,

Figurative Art in Medieval Islam and the Riddle of Bihzad of Herat (1465-1535) (Paris, 2004), a study to be read in the context of a penetrating review by B. Brend in *Journal of the Royal Asiatic Society, Third Series*, 17/1 (2007), 65-6, which focuses especially on Barry’s interpretation of Iskandar visiting the hermit in the British Library *Khamsa* of 900/1494-5, Or. 6810, f.273b. To accept that interpretation would suggest that there is no end to the symbolic over- and undertones of *Khamsa* paintings such as this one, but the good, bad and indifferent evidence that he cites is so thoroughly mixed that it is difficult to disentangle.

water, flowers, wine, soft music – in short, a world of privilege.²⁴ Farhad's striped leggings²⁵ (pl.9) do not belong to that world. He is stuck at the gate, desperate to be admitted, so much the outsider that he is pushed to the uttermost extreme of the picture space, indeed to the extent that he is vertically bisected. He expostulates in vain; there is something aggressive in his posture as, with arm crooked, he grasps his belt and holds out his open cupped hand in the familiar pantomime of speech. But courtly life goes on very well without him, indeed almost as if his unrestrained passion, so violently expressed, is not quite the thing. So the harpist plays on regardless, the court ladies bill and coo (pl.14), the youths, safely sequestered in their balcony, do likewise (pl.15). The viewer, knowing the story, readily interprets the scene as depicting the lover who aches to be there with his beloved, and knows full well that that is not to be. And therein lies the tragedy of the whole tale. All this is not in Nizami's text at all; it is the painter's free interpretation of that text, looking ahead to the tragic conclusion of the story.

These remarks may also conceivably bear a spiritual interpretation which plays on the contrast between *zahir* and *batin*, between outer and inner, between exoteric and esoteric meaning. This is an idea central to Islamic mysticism. It could be argued that the fact that entry to the female sphere, the innermost interior of the palace, is barred may have to do with the difficulties of the Sufi path. Even so, and despite the presence of visual references to wine, music, passionate love, the inaccessibility of the beloved, and the pain of loneliness and exclusion, exemplified in unrequited as well as unconsummated love - all of them familiar tropes for Sufi experience – it is not necessary to read this story entirely in conventional Sufi terms. After all, it is emphatically not about renunciation of the world for the sake of seeking God, or cleaning the mirror of the heart from the rust of sin. And it ends not in the bliss that follows the annihilation of the individual soul as it reaches union with

²⁴ This emphasis recurs in the Freer *Khusrau va Shirin*, where the interior is stacked with the appurtenances of the good life.

²⁵ Possibly a reference to his profession.

makes no allusion to the outside world, but does go out of its way to stress male intrusion into the female sphere, since a total of no less than eight youths in all peer from the balcony and each of the four windows, very obviously violating the privacy of the *andarun* into which, as a special concession, Farhad has been invited. The version of the story painted for Pir Budaq (pl.7), on the other hand, gives pride of place to the *andarun*, with no hint of a public space, and with the *birun*, into which Farhad has been banished, reduced to a bare minimum. And the Uppsala Nizami, perhaps painted in western India, follows a different path altogether, for it takes place in the *birun*, the male sphere, into which Shirin and her entourage have entered (pl.16). And as in the Sarikhani leaf, the world outside the palace features a row of trees, behind the border that further demarcates the boundary between that world and the palace.

The design of the Sarikhani leaf, in short, ensures that Farhad remains in the male sphere despite his desire to enter the private female one. In that sense this picture is already prophetic of what is to come: disappointment and not fulfillment awaits him, in the true tradition of courtly love. In his public role he is outstandingly successful in performing the impossible; but his private passions lead him to the grave.

The entrance to the private female sphere is tantalizingly not quite closed. But the key point is that it is well guarded; and this is where the conflict is apparent. Although only a few feet separate him from his beloved, between them lies an abyss, and it is unbridgeable. Only the privileged viewer can see that Shirin is directly on the other side of the door, physically almost within reach; Farhad cannot know that. So loss and loneliness are his lot, and that is driven home by portraying him as an outsider rather than as an insider. His world is plain, even austere; the world within is one of plush furnishings, luxurious tilework,²³ running

²³ For tiled inserts of the general kind depicted here, cf. the undated Mil-i Ahangan/Mil-i Akhanjan (K. Haji-Qassemi, *Ganjnameh. Cyclopaedia of Iranian Islamic Architecture. Volume Eleven: Emamzadehs and Mausoleums:I* [Tehran, 2010], 83-4, pls.250-3), for which a date in either the 14th or the 15th century is plausible.

only markedly smaller than the *andarun* space on display; it is also as noticeably plain as the latter is noticeably luxurious. The contrast is one between the haves and the have-nots. The boundary between the two is the doorway, which is doubly guarded – for within is a privileged and protected space, out of bounds to ordinary males. So the contrast between *birun* and *andarun* has social and psychological implications. In this context the inscription placed above Farhad’s head, which reads “this is the palace, the goal of desires” (pl.13), is heavy with irony.

Farhad is watched from far above by the two youths snugly ensconced in the balcony, whose window is wide open (pl.15). They are and are not of the palace world; they serve as a bridge between the exterior and the interior. But the distance between him and them, and their intimate pose, signals clearly enough that they are far more fortunate than he is. They take up a theme first encountered repeatedly in the Great Mongol *Shahnama* around the 1320s, where several enthronement scenes feature court ladies crammed into high balconies and peering down inquisitively from either side at the action unfolding beneath them.²² They could be interpreted as a kind of chorus, removed from the action but commenting on it. The same idea, this time developed more subtly by means of a large complex central balcony flanked by smaller and simpler ones, surfaces in the *Khusrau va Shirin* manuscript of the early 15th century in Washington mentioned earlier (pl.8), which also depicts the first meeting of Farhad and Shirin, but in a significantly different way that is closer to Nizami’s text.

The triple contrast between the world outside the palace, the *birun* of the palace (drastically reduced in size) and the *andarun* of the palace (just as drastically inflated), has other dimensions too. At the most obvious level of interpretation, it is about the contrast between public space and private space, the latter subdivided into male and female, with the balance clearly favouring female space. Other versions of this episode deploy other contrasts. Thus the Washington *Khusrau va Shirin* (pl.8)

²² Grabar and Blair, *Epic Images*, pls. 1, 6, 11, 14, 15, 17, 46, 52 and 56.

The comparison becomes still more apt when such figures cluster together. Nine of the ten figures can be read as a thick downward stroke, for none of them is anything but upright, forming a smooth unbroken vertical column. Even the youths in the balcony maintain an upright stance. The sole exception is the harpist (pl.18), who is banished to the bottom right-hand corner of the image so that he is not suffered to spoil that vertical emphasis. These consistently upright figures are placed at 90 degrees to various horizontal accents, which of course emphasizes their height. Shirin, for example, though balancing on implausibly tiny feet, positively towers over her maid. Such details as the ties of the doorkeeper's sash or the dramatically thin slit parting of Farhad's robe (pl.9) take up the theme of attenuation in rather different visual language. But the painting as a whole achieves a considered balance between vertical and horizontal accents.

What of the third theme, the alternation between exterior and interior? It is important to note that the painting manipulates three, not two, separate spaces. First, the world outside the palace, glimpsed only partially in the top left-hand corner of the painting, with two slender trees on a grassy meadow set against a gold ground.²¹ Next, the palatial space, unevenly divided between male and female domestic spaces, *birun* and *andarun*. Both are in the palace grounds, but clear distinctions are being made between them. Perhaps the key observation to make here is that interior palatial space easily trumps exterior palatial space; the ratio is 3:2, which is the same as that of the picture space itself, and is, incidentally, a common proportional relationship in Islamic architecture from 'Abbasid times onwards. This is a clear reminder of how precisely every detail of this painting is plotted. Here this obvious disproportion has a special purpose: it signals that what happens inside the *andarun* matters more than what happens in the *birun*. The space allotted here to the *birun* is not

²¹ I thank Tim Stanley for his astute observations about interior and exterior space, and for the further suggestion that the trees "are of the type that line water courses in Iran, suggesting that the palace is by a stream, perhaps a hint at 'the lofty mansions beneath which rivers flow', to quote the Koran". The trees are *chinars*.

painting (pl.13). Its warm tonality is a decisive accent in the entire composition, and is a device used very frequently in early Timurid painting.¹⁹

As distinctive as the vertiginous verticality of the format itself are the figures themselves. And it is they that provide the strongest evidence in favour of a date between c.1400 and c.1430. They are of an unmistakable kind – willowy and wasp-waisted, improbably tall and thin, with long trunks, still longer legs and narrow shoulders (pls.2 and 14). The type is first encountered in later 14th-century metalwork, especially that connected with the school of Fars, but in book painting these characteristics are much exaggerated, though they took a little time to develop: the 1386 *Khamisa* of Nizami in the British Library shows them at an intermediate stage.²⁰ This is fashion verging on caricature, the perfect objective correlative for the deliberately high-flown imagery of medieval Persian poetry, in which beautiful people, male and female alike, are compared to cypresses and narcissi. The depiction of the tall, queenly Shirin fits that latter simile like a glove, with her body as the stalk of the flower and her nodding, slightly bowed head as the flower itself (pl.10).

¹⁹ Notably in the Dublin *Gulistan*, Baisunghur's *Shahnama* in Tehran, Baisunghur's copy of the *Khamisa* of Nizami and the St Petersburg *Khamisa*, all dated or datable between 1426 and 1431. The list could easily be extended to include slightly earlier and slightly later manuscripts. This same body of manuscripts also offers parallels for other features of the Sarikhani Collection leaf such as the conical caps worn by the young men and the black head-flaps worn by the women, as mentioned earlier, but also the projecting balcony, the elaborately carved stucco window and the chromatic correspondences between very varied objects, a device employed to integrate the composition. Sometimes the parallel is so close that it suggests a specific borrowing, as in the case of the striped bolster found in both the Sarikhani Collection leaf and in the scene of the drunken prince and the Chinese maiden in the Dublin *Gulistan*. The similarities are not confined to the form but extend to the decoration of the bolster, its context and its place in the design.

²⁰ See N.M. Titley, "A Fourteenth-Century Khamseh of Nizami", *British Museum Quarterly* 36 (1972), 8-11 and M.S. Graves, "Words and Pictures: The British Library's 1386-8 *Khamseh* of Nizami, and the Development of an Illustrative Tradition", *Persica* XVIII (2002), 17-54.

upper body overlaps the lower body of the court lady behind her (pl.10). That again has a double advantage, in that it creates depth while also underlining the role of Shirin (in yellow) as the principal person in the scene. Next, the painter places maximum distance between the people in the painting and the viewer. He does so by adopting a high vantage point, so that one reads the scene as it were from above. The theatrical analogy is irresistible; it is as if one were looking down from a box in the upper circle. This extra distance encourages objectivity; and it permits the viewer to take in the entire layout at a glance. One has a sense of the director profiting from his elevated position to shuffle and reshuffle the components of the scene, freely incorporating multiple and mutually contradictory viewpoints into one single image. Thirdly, as already noted, the painter exploits height in various ways, a topic to be further developed shortly. Lastly, he is careful to create passages of a single dominant colour – pink for the outer wall and roof, blue for the outer floor, a startling vermilion for the bolster, various strong colours for clothing, white for the upper interior wall, blue for the lower interior wall and beige for the interior floor. These spaces relieve and rest the eye as it moves around the painting. This mobility is an integral element in the *mise en-scène*.

The next major theme concerns the expressive use of height as a defining feature of the entire painting. The use of a portrait format privileges height over width, and this in turn generates within the entire composition an intense verticality which informs one detail after another, from figures to architecture to vases with blossoms (pl.11), from trees to ewers and from curtains to windows, including a splendid one of carved stucco inscribed “Glory to God” (pl.12). The architecture mirrors the figures – for example, the long narrow red curtain of the doorway (pl.9) or the slender blind arch behind Farhad (pl.13). Even the trees take up the same theme – slender trunks, ramrod-straight (pl.15) – as do the potted plants that serve as wall decoration, the window revealing the garden beyond, and the balcony. Thus the same idea finds multiple expression in different contexts and colours. Special emphasis is laid on the towering cliff-like brick façade of the palace, the largest single block of colour in the

willing suspension of disbelief. Much the same is true of the simultaneous presentation of exterior and interior action, again inherently improbable.

A doorway that is not entirely closed (pl.9) acts as a reminder of the male world of the palace, the *birun*, which is significantly upstaged by the female quarters, the *andarun*, which take up most of the pictorial space. A door ajar is of course a theatrical prop for connecting two separate scenes, and perhaps two separate periods of time.¹⁸ Here the way in which the curtain is twitched aside creates an effect of tension, anticipation and suspense. All in all, one has a strong sense of witnessing a moment frozen in time. The curtain has just this moment gone up. Everyone and everything is in place and the action can begin. The sense of expectation is palpable – but who would have guessed that at the very next moment, as Nizami’s text says, “suddenly fate delivers a surprise attack” which leaves Farhad writhing on the ground in the throes of love?

As will become clear, each figure has a part to play. There are no extras in this production. The result is that, despite the presence of ten people in a confined space, the overall impression is of emptiness rather than crowding. Such vistas of empty space, triumphantly attained despite the small size of the painting and its alarming attenuation, are a signature of classical Persian painting around 1400. It is worth enquiring how the painter has achieved this sense of untrammelled space, for without it the story could not be told.

To begin with, he carefully places most of the participants in pairs, so that two people take up very little more room than a single person. That saves space, but it also introduces dramatic interest. These pairs each occupy their own space; the sole significant exception is that Shirin’s

¹⁸ The device of the half-open door is used no less than four times in the *Gulistan* of 1426 to keep the viewer guessing: the pleading vizier; the distressed poet; the Chinese maiden in danger of rape; and Sa’di offered a drink by the maiden (R. Hillenbrand, *The Message of Misfortune. Words and Images in Sa’di’s Gulistan*, in J. Tilden (ed.), *Silk and Stone. The Art of Asia* [London, 1996], 36, 37, 39 and 40 respectively) and it recurs in the scene of Rustam and Tahmina in the Fogg Museum of Art (E. Schroeder, *Persian Miniatures in the Fogg Museum of Art* [Cambridge, MA, 1942], 53-5).

is the emphasis on height; the third is the alternation between interior and exterior, with its attendant implications; the fourth concerns the emotional charge of this painting; and the fifth deals with the moral dimension of this image. The paper will conclude with an attempt to justify its title, for one cannot fail to be uncomfortably aware that to import the whole European concept of courtly love, lock, stock and barrel, into a Persian context simply will not work; besides, it is a chronoclasm. And yet, and yet – there is, as will become plain, a powerful concept in the literature of the Islamic world of the fatal consequences of unconsummated love.

First, then, stage management. “All the world’s a stage, and all the men and women in it merely players”. Thus said Shakespeare, and he should know. His words, it seems, apply even to Persian miniatures. In this case, the stage has been arranged by a master, and with fastidious care. Only a few people populate the scene and they are disposed with a peerless sense of interval. Each is set with precision and with an intuitive grasp of each person’s particular place within the larger whole. As the eye takes them in one after the other, the scale of the picture space gradually establishes itself. The lack of movement in the picture is striking. The figures are disposed in a frozen tableau, all rooted to their allotted spots, each one orchestrated in obedience to a grand overall design. The scene is evenly lit, but there is no evidence of the light source, and of course, as in all classical Persian painting, no shadow. The few objects and furnishings to be seen are parsimoniously distributed and work like stage props.

But perhaps the most theatrical touch of all is the bold removal of the outer wall to disclose an intimate domestic interior whose every detail is laid open to view. So the palace is presented in living cross-section in an unashamedly artificial manner. The painter leaves it to the viewer to work out how an entire external wall could disappear to reveal such a private scene. One might suggest that this device, which deliberately distances the scene from reality, is a way of keeping its emotional content battened down and at arm’s length. It has something of the stage in it, notably the

similarity is unusual. The Sarikhani painting is probably the earliest of them all. There is no doubt, however, that the most ambitious version of this scene in 15th-century Persian painting is in the *Khusrau va Shirin* manuscript in the Freer Gallery in Washington, D.C., datable between c.1400 and 1420 (pl.8).¹⁶ It is also the largest (27.3 by 16.5 cm), and the artist has exploited this extra size to the full by creating a composition of unusual complexity, with meticulously calculated groupings, matching chromatic and figural accents and subtle internal rhythms. This first encounter between Farhad and Shirin takes place in the full glare of publicity: almost a score of curious watchers gaze at the pair from every coign of vantage. Indeed, the entire composition is ordered and subordinated to the one end of focusing on the two principal actors. The head of each is inclined towards the other, creating an immediate sense of intimacy, and his gaze, deprecating gesture and body language underline this.¹⁷ In its assured though very individual three-dimensionality, palpable in one detail after another, its portentous sense of occasion and almost breathless expectation, the impression it gives of time suspended, and its sovereign mastery of how the figures are placed and how they interact, this is the most richly conceived version of this key episode in Nizami's tale. It has several points of contact with the Sarikhani leaf, among them the shouldered arches with floral ornament.

The subject matter of the Sarikhani painting (pl.2), then, is well established; but clearly there is room for argument about its date and provenance. It is now time to assess this painting in rather different ways. Five themes suggest themselves. The first is stage management; the second

¹⁶ M. Aga-Oglu, "The *Khusrau wa Shirin* manuscript in the Freer Gallery", *Ars Islamica* IV (1937), 480; B. Gray, *Persian Painting* (Geneva, 1961), 53-55, with a colour plate; and A.T. Adamova, tr. J.M. Rogers, *Mediaeval Persian Painting: The Evolution of an Artistic Vision* (New York, 2008), 55.

¹⁷ Cf. the observation of Esin Atıl: "The obvious embarrassment of Farhad, who according to the text became "as one blind and numb" when faced with his beloved, is portrayed with great sensitivity" (E. Atıl, *Exhibition of 2500 Years of Persian Art* [Washington, D.C., 1971], 8).

fairly similar treatment of the same scene occurs in the celebrated Nizami manuscript, Or. 6810, f.62b, dated 900/1494-5, where numerous elements of the same composition are repeated in reverse (pl.6).¹³ The close correspondence of the Sarikhani and Keir leaves suggests the use of pouncing, which says much for the respect in which this particular composition was held. A fourth version – a *Khamsa* of Nizami produced for Sultan Pir Budaq and dated 866/1461 (Istanbul, Topkapı Sarayı Müzesi, H.761, f. 57b; pl.7) is also heavily indebted to the Sarikhani painting, but has removed all the males except the doorkeeper and Farhad; a bevy of ladies peer over the rooftop.¹⁴ Although the repetition of compositional schemas is well attested in the 15th century,¹⁵ this degree of

¹³ This is the place to quote in detail the entry on the Sarikhani Collection leaf in the Sotheby's catalogue (see note 5 above): "The style of this miniature follows closely after a miniature painted at the atelier of Baysunghur (1414-1433), and could well be by one of the artists who worked there. Compare with a miniature from Khwaju's *Humay wa Humayun* dated 1427 in the State Library, Vienna, see I. Stchoukine, *Les Peintures Des Manuscrits Timurides*, Paris 1954, pl. LV, where similar architectural ornaments are in the wall above the chamber. A closely related composition and style was still being used in Herat at the end of the fifteenth century. Compare with a miniature by the celebrated artist Mirak from Nizami's *Khamsa* dated 1494 in the British Museum, Or. 6810, fol. 62, see Stchoukine *op. cit.*, pl. LXXI." But the painting by Mirak is in no sense a clone of the Sarikhani Collection painting; there are too many differences. Nevertheless, its composition is clearly derived from that source, or a similar one now lost.

¹⁴ I. Stchoukine, *Les peintures des manuscrits de la "Khamseh" de Nizami au Topkapı Sarayı Müzesi d'Istanbul* (Paris, 1977), 66 and pl. XLa.

¹⁵ N.M. Titley, "Persian Miniature Painting: The Repetition of Composition during the Fifteenth Century," in W. Kleiss (ed.), *Akten des VII. Internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archäologie. München 7.-10. September 1976* (Berlin, 1979), 471-91; M.L. Swietochowski, "The School of Herat from 1450 to 1506", in B. Gray (ed.), *The Arts of the Book in Central Asia, 14th-16th Centuries* (Boulder and Paris 1979), 180 and 208; and A. Adamova, "Repetition of Compositions in Manuscripts: The Khamsa of Nizami in Leningrad", in L. Golombek and M. Subtelny (eds), *Timurid Art and Culture. Iran and Central Asia in the Fifteenth Century (Studies in Islamic Art and Architecture. Supplements to Muqarnas. VI)* (Leiden, New York and Köln, 1992), 67-75.

further.¹¹ This is not perspective on an early quattrocento Italian scale, for it makes no pretence to be either comprehensive or logical. But it does betray an awareness of the third dimension, as revealed by the diagonal inscription bands (pl.3), the balcony and its shutters outlined in deep red, the angular blue-tiled floor, the fall of the scarlet entrance curtain (pl.4) optimistically inscribed with the words “lasting splendour and prosperity”, and the pool. Finally, minor details of costume and hairstyle, such as the short head-cloth and the black head-flaps which adorn the women, and the conical unadorned monochrome caps worn by three of the men, are standard issue for many manuscripts dated between 1396 and 1430, though they occur later too.

So much for the question of dating. What of the composition itself? Interestingly enough, this painting is virtually identical to one in the Keir collection (pl.5), dated by Robinson to the last quarter of the 15th century, which is in less pristine condition.¹² The inscriptions are identical. A

¹¹ Parallels for this feature include the St Petersburg *Khamsa* of 1431, the *Gulistan* of 1426, the Fogg Tahmina and Rustam, and the *Haft Paikar* of c.1425-30 (T. Lentz and G. Lowry, *Timur and the Princely Vision. Persian Art and Culture in the Fifteenth Century* [Los Angeles and Washington, D.C., 1989], 120, 123, 130 and 275).

¹² See *Christie's. Important Islamic and Indian Manuscripts and Miniatures. Thursday 23 April 1981 at 10.30 a.m.* (London, 1981), lot 119, 64-5. The attribution there is “probably Herat, circa 1450”. This painting, according to the catalogue entry, measures 16.5 by 11 cm; the Sarikhani Collection leaf measures 16.3 by 11.2, but the difference is so minor that it can be disregarded. B.W. Robinson, “The Arts of the Book. Persia, Turkey and pre-Mughal India”, in B.W. Robinson, R.W. Skelton, Friedrich Spuhler, Géza Fehérvári, Oliver Watson and R.H. Pinder-Wilson, *Islamic Art in the Keir Collection* (London, 1988), 8, gives yet other measurements for the Keir Collection leaf: 16 by 10 cm. He dates it to the last quarter of the 15th century. Its condition is markedly inferior to that of the Sarikhani Collection leaf. The correspondence between the two versions is truly impressive; for example, the inscriptions are identical. Such differences between the two as may be detected are minute; they involve different tonalities, and tiny details such as the way the right hand of the harpist is rendered, the decoration of the harp itself, the placing of the flowers in the vase, the decoration of the threshold and the extra ornament added to the clothing of the trio clustered at the doorway. But the cumulative evidence of these changes is that the Keir Collection leaf adds extra detail to some of the basic elements of the composition.

to peel away at the upper right corner. So at present there is no text visible on the reverse;⁹ it is an open question whether there is indeed a page of text on the reverse side of the painting beneath the backing paper, or whether the painting itself was split from its parent sheet, as was sometimes done by unscrupulous modern dealers, for example when a single sheet had a painting on both obverse and reverse sides.¹⁰

What of the date? The leaf in the Sarikhani collection (pl.2) has been variously attributed to Herat in the mid-fifteenth century and, most recently, to the first half of the 15th century. It may be possible to narrow down its probable date still further. Diverse elements speak in favour of the period c.1400-c.1430. Chief among them is the format of the picture proper, which is of boldly elongated portrait type rather than landscape, square or stepped. Much follows from this choice, as will shortly appear. Next is the sovereign assurance in the deployment of colour. This makes itself felt in various ways. The colours themselves are for the most part unmixed, deep and saturated, and displayed to best advantage by carefully considered chromatic contrasts or by being placed next to pale or bland tones. Complementary colours serve to integrate the picture space; here the principal accents are red and blue. And the colours are disposed in large blocks of a single shade, or of closely related shades, not only to lend them maximum impact, but also to make them do double duty as a foil to the figures themselves, and to encourage the eye to move across the painting. So although the palette is wide, rich and warm, it is by no means randomly applied. Another characteristic of the period c.1400-c.1430 is the frequent use of angled surfaces, whose height emphasises them still

⁹ One might expect the lack of text to be no problem, since it could be hypothesised from other versions of this same theme with similar compositions which do contain text panels. But this is not really a solution; the identical scene in f.57 of the *Khamasa* made for Sultan Pir Budaq (Istanbul, Topkapı Sarayı Müzesi, H.761, f.57b) and dated 866/1461 has a text totally different from that of the *Khamasa* in the British Library in London dated 900/1494-5, Or. 6810, f.62b, with no overlap.

¹⁰ As was done to several leaves from the Great Mongol *Shahnama* (O. Grabar and S.S. Blair, *Epic Images and Contemporary History. The Illustrations of the Great Mongol Shahnama* (Chicago, 1980), 3-12.

Farhad, who has never seen Shirin before, is standing outside her palace waiting to meet her.⁶ At this point he hears her laughter from behind the curtain and the effect is electric. Instantly overcome by the sweetness of her voice (there is an obvious pun on her name, Shirin, meaning “sweet”, which Nizami milks to the full), he falls writhing to the ground, as if in an epileptic fit. She comes out to give him her commission – to cut a channel through the mountain so that it can carry down fresh ewe’s milk for her breakfast - but he is too confused to understand what she is saying and has to have it explained to him anew. So much, then, for the subject matter of this little masterpiece. It is a scene that was illustrated in at least 24 Nizami manuscripts from the 14th to the 16th centuries.⁷

The story this painting tells, then, is clear. The work’s date, however, is somewhat less straightforward, and its provenance downright uncertain. Since this is a leaf detached from its parent manuscript, there is no textual evidence, in the form of a colophon, to give the basic facts about when and where the book was produced, let alone the name of the patron, calligrapher and painter. This is a full-page painting with not even a small panel of text; that was still something of a rarity in Persian painting in the early 15th century, a recent and daring innovation. But the reduction of text to as little as a small panel containing a single couplet recurs three times in the key masterpiece of the Jala’irid school, the *Kulliyat* of Khwaju Kirmani of 1396, and a completely textless page was the next logical step – a step that had indeed already been taken in the later 14th century.

In its current state⁸ the painting is laid onto a sheet of backing paper; the gold-flecked border which can be seen on pl.1 is an entire sheet of paper to which the painting itself is stuck, and from which it is beginning

⁶ For a French translation of the relevant portion of Nizami’s text, see Massé, *Roman*, 114-6. The passage is summarised by P.P. Soucek, *Illustrated Manuscripts of Nizami’s Khamseh: 1386-1462* (unpublished Ph.D. dissertation, New York University, 1971), Part I, 63-5.

⁷ Dodkhudoeva, *Poemy*, 144-6.

⁸ I am much obliged to Marcus Fraser for giving me detailed notes about the condition of the painting and also for other information.

Khusrau spies her while galloping past. He reins his horse in sharply and places the finger of astonishment in his mouth at this vision of beauty. This is perhaps the most frequently illustrated scene in all of Persian poetry.³ Eventually, after various vicissitudes, they marry.

But they do not live happily ever after. First, a wonderfully talented architect, sculptor and craftsman called Farhad falls desperately in love with the queen and performs prodigies of skill and strength to win her heart – for example, carrying her, mounted on her horse, on his shoulders. But such feats are in vain. She views him with favour, but Khusrau becomes jealous and treacherously sends a courtier to tell Farhad that she has died. He utters a dreadful cry, falls down from the top of the mountain, and, after proclaiming his love for Shirin at considerable length, kisses the ground and expires. Later in the tale Shirin's stepson conceives a forbidden passion for her and, in order to gratify it, murders his father Khusrau in his bed. Shirin wakes to find her beloved dead, and she commits suicide over his corpse. Thus far the romance, which holds a kernel of historical truth, namely that the Zoroastrian shah married, for reasons of policy, a Monophysite Armenian⁴ princess as a way of reconciling a potentially troubled Christian minority to Sasanian rule.

The painting under discussion,⁵ then, which is now in the Sarikhani collection, depicts that moment in the Farhad and Shirin episode when

³ L.N. Dodkhudoeva, *Poemy Nizami v srednevekovoi miniaturnoi zhivopisi* (Moscow, 1985), 127-33, lists 126 manuscripts dating between the late 14th century and the 19th century that depict this scene.

⁴ For other views of her origin, see Massé, *Roman*, 9.

⁵ For earlier scholarship on this painting, see *Sotheby's Spring Islamic Sales. Catalogue of Fine Oriental Miniatures, Manuscripts, Qajar Paintings, and Lacquer* (London, 24 April 1979), 83, lot 167, with colour plate. The entry is anonymous, but was in all probability written by B.W. Robinson, who suggests it was painted in Herat in the mid-fifteenth century, adding that it measures 163mm. by 112mm. and noting that there is "some flaking, water-staining restricted to corners, gold-sprinkled borders wormed and frayed, in mount". The only other scholar who has written about the Sarikhani Collection painting is Marcus Fraser; see "Farhad visits Shirin in her chamber", in anon. (ed.), *The Sarikhani Collection. An Introduction* (London, 2011), 80-1.

Courtly Love, Persian Style

Robert Hillenbrand

Professor of University of Edinburgh

What is this painting in the Sarikhani Collection, now shorn of its facing page of text, all about?¹ It depicts an episode that forms a sub-plot to the romantic and tragic tale of the lovers Khusrau and Shirin, given classic form by the lyric poet Nizami in his famous *Khamsa*, and probably written in 576/1180-1.² This prince and princess, we are invited to believe, fall in love on seeing each other's portrait and both resolve independently to ride post-haste to reach the beloved. Their paths cross at the mid-point of their journeys, at a spot where Shirin stops to take a bath at a wayside pool and

¹ It is both a pleasure and an honour to dedicate this article to Firuz Bagherzadeh, who deserves the credit for making the 1970s the most productive decade of the 20th century for foreigners working on the material culture of Iran. Blessed with a truly remarkable and rare old-world courtesy, omniscient and effortlessly elegant, he presided over the work of the Iranian Archaeological Service with a memorable combination of vision, flair and energy. He had an unmistakable presence. He opened for all and sundry – no favourites! – doors that had long been closed, and thus facilitated the work of dozens of scholars. As if this were not enough, he organised major conferences to publicise the latest research that had been carried out under his aegis, and published the proceedings rapidly. In retrospect, it was a golden age. Finally, my warm thanks go to Ali Sarikhani and Ina Sandmann, who invited me to speak on the painting discussed here, which is part of the Sarikhani Collection (I. MS. 4028), at a symposium at their home in 2015.

² H. Massé (tr.), *Nizami. Le Roman de Chosroès et Shirin* (Paris, 1970), 8. Cf. M.V. McDonald, *The Language and Thought of Nizami of Ganja* (unpublished Ph.D. thesis, University of Cambridge, 1966), 74.

- Hinds, M., 1972, The Şiffin Arbitration Agreement. *Journal of Semitic Studies* 17/1, 93-129.
- Khoury, N., 1992 The Mihrab Image: Commemorative Themes in Medieval Islamic Architecture. *Muqarnas* 9, 11-28.
- Kühnel, E., 1924, Tirāzstoffe der Abbassiden. *Der Islam* 14, 82-88.
- Kalus, L., 1981, *Catalogue des Cachets, Bulles et Talismans Islamiques*. Bibliothèque nationale, Paris, France.
- Kalus, L., 1986, *A Catalogue of Islamic Seals and Talismans*. Oxford University Press, Oxford, England.
- Khazeni, A. 2014, *Sky Blue Stone: The Turquoise Trade in World History*. University of California Press, Berkeley, CA.
- Mackie, L., 2015, *Symbols of Power: Luxury Textiles from Islamic Lands 7th-21st Century*. Cleveland Museum of Art, Cleveland, OH.
- Maddison, F. and E. Savage-Smith, 1997, Science, *Tools & Magic*. Nasser D. Khalili Collection XII. Nour Foundation, London, England.
- Miles, G., 1939, Epitaphs from an Isfahan Graveyard. *Ars Islamica* 6/2, 151-57.
- Mota, M. and G. Guerreiro (Eds.), 1972, *Persian Art: Calouste Gulbenkian Collection*. Calouste Gulbenkian Foundation, Lisbon, Portugal.
- Muehlhaeusler, M., 2010, A Block-Printed Wafq Amulet from the Beinecke Library at Yale. *Journal of the American Oriental Society* 130/4 (October-December), 607-618.
- Porter, V., 2009, Magical Inscriptions in Linear Kufic on Rock Crystal Amulet-Seals. In: Blair, S. & Bloom, J. (Eds), *Rivers of Paradise: Water in Islamic Art and Culture*. Proceedings of the Second Biennial Hamad bin Khalifa Symposium on Islamic Art. Yale University Press, London, pp. 130-159.
- Porter, V., 2011, *Arabic and Persian Seals and Amulets in the British Museum*. British Museum, London, England.
- Ritter, M., 2015, The Most Beautiful: The History of the 623/1226 Lustre Mihrab from Kashan and Persian Art Collecting in Europe /Zibātarīn: tārikhcha-yi mihrāb-i zarrīn fām-I kāshān). In Akbari, A (ed.), *An Oriental Devotion/ Niyāyish-i sharqī*. Tehran pp. 6–41 (English & figures) and pp. 5–24 (Persian).
- Sarre, F. and E. Kühnel, 1928, Zwei Persische Gebetnischen aus Lüstrierten Fliesen. *Berliner Museen* 49, 126-131.
- Schaefer, K., 2006, *Enigmatic Charms: Medieval Arabic Block Printed Amulets in American and European Libraries and Museums*. Brill, Leiden, The Netherlands.
- Ṭabāṭabāyī, M., [25]35/1976, *Turbat-i pākān*, 2 vols. Mihr, Qum.
- Tourkin, S., 2006, The Use of the Qurʾān for Divination in Iran. *Mélanges de l'Université Saint-Joseph* 59, 387-94.
- Watson, O., 1985, *Persian Lustre Ware*. Faber & Faber, London, England.
- Zadeh, T. 2009, Touching and Ingesting: Early Debates over the Material Qurʾān. *Journal of the American Oriental Society* 129/3 (July-September), 443-66.

- Bagherzadeh, F., 1989, Iconographie Iranienne: Deux illustrations de Xelat de l'année 583 H/1187 apr. J. C. In: de Meyer, L. & Haernick, E. (Eds.), *Archeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berge*. Peeters Press, Ghent, pp. 107-128.
- Bates, U., 1991, The Use of Calligraphy on Three-Dimensional Objects: The Case of "Magic" Bowls. In Fisher, C. G. (Ed.), *Brocade of the Pen: The Art of Islamic Writing*. Kresge Art Museum, East Lansing, MI, pp. 55-62.
- Berklekamp, P., 2011, *Wonder, Image, and Cosmos in Medieval Islam*. Yale University Press, London, England.
- Blair, S., 1982, The Coins of the later Ilkhānids: mint organization, regionalization and urbanism. *American Numismatic Society Museum Notes* 27, 211-30.
- Blair, S., 1983, The Coins of the later Ilkhanids: a typological analysis. *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 26, 295-317.
- Blair, S., 1986, *The Ilkhanid Shrine Complex at Natanz, Iran*, Harvard Middle East Papers, Classical Series no. 1. Center for Middle Eastern Studies, Harvard University, Cambridge, MA. Persian translation by Vali-allah Kavusi 1387/2008. *Mi'mārī-yi ilkhānī dar naʿanz: majmu'ah-i mazār-i shaykh 'abd al-ṣamad*. Iranian Academy of Art, Tehran.
- Blair, S., 1986a, A Medieval Persian Builder. *Journal of the Society of Architectural Historians* 45/4, 389-95.
- Blair, S., 1998, *Islamic Inscriptions*. Edinburgh University Press, Edinburgh, Scotland.
- Blair, S., 2007, Written, Spoken, Envisioned: The Many Facets of the Qur'an in Art. In: Suleman, F. (Ed.), *Word of God, Art of Man: The Qur'an and its Creative Expressions*. Oxford University Press, London, pp. 271-84.
- Blair, S., 2014, Art as Text: The Luster Mihrab in the Doris Duke Foundation for Islamic Art. In: Korangy, A. and Sheffield, D. (Eds.), *'No Tapping around Philology': A Festschrift in celebration and honor of Wheeler McIntosh Thackston's 70th Birthday*. Harrassowitz, Wiesbaden, pp. 407-36.
- Bloom, J. 2006, Paper: The Transformative Medium in Ilkhanid Art. In Komaroff, L. (Ed.), *Beyond the Legacy of Genghis Khan*. E. J. Brill, Leiden, 289-302.
- Bloom, J. and S. Blair, 1997, *Islamic Arts*. Phaidon, London.
- Combe, É., G. Wiet, and J. Sauvaget (Eds), 1931, *Répertoire chronologique d'épigraphie arabe*. Institut français d'archéologie orientale, Cairo,
- Daneshvari, A., 1986, *Medieval Tomb Towers of Iran: An Iconographical Study*. Mazda Publishers, Costa Mesa, CA.
- Flood, B., 2009, *Objects of Translation: Material Culture and Medieval "Hindu-Muslim" Encounter*. Princeton University Press, Princeton, NJ.
- Ghouchani, A., 1369/1990, Jalāl al-Din Manburī. *Majalla-yi Bāstānshināsī wa tārikh/Iranian Journal of Archeology and History* 4/1, 46-48.
- Halāl al-Ṣābi, 1977, *Rusūm Dār al-Khilāfah (The Rules and Regulations of the 'Abbāsīd Court)*. Trans. Elie A. Salem. American University of Beirut, Beirut, Lebanon.

Museum. The word *allāh* there is centered around a large knot, often dubbed the endless or eternal knot, one of the eight auspicious symbols in Tibetan Buddhism and often used on amulets and seals from the later Islamic period (E. g., British Museum OA 14288 and 14299; Porter 2011, nos. 347 and 384). Symmetry seems to be an organizing principle of many of these compositions, and the symmetrical arrangement of the letters in the word *fasayakfīkahum* may have enhanced its supernatural power as well (Berlekamp 2011, 106-15).

The phrase was used in and on these various materials to appeal to different senses. A Qur'anic manuscript is meant not just to be read silently but recited orally, and one can easily imagine that the holder of an amulet might reiterate the phrase aloud. The Habbarid door knockers underscore the orality of the phrase. The text is arranged on both of them so that the knockers strike the phrase *fasayafīkahum allāh*, which thus rings out, an effect magnified in the case of the leonine door knocker in the David Collection in which the handle is a cock that literally “crows” when it hits the rim inscribed with the *shahāda* (Flood 2009, 48-52 and fig. 21). In addition to sound, these objects inscribed with *fasayafīkahum allāh* imply touch. The door knockers are designed to be struck, and the seals need to be impressed on another surface to be legible. Legibly written on the 'Abbasid bowl, the phrase is also connected to taste, for it seems to have been meant to be ingested with the liquid therein to draw the sacred power of the divine into the body. And in addition to the other senses, the phrase was also designed to appeal to the visual as designers played with the symmetry of the letters in the word *fasayakfīkahum*. The design of an arch formed by the word became widespread in various media such as stone and ceramics, undoubtedly due to the transfer of designs on paper (Bloom 2006). Designers, particularly in Iran and the eastern Islamic lands, were able to exploit the possibilities inherent in the combination of letters to make an even more stunning way to summon the protection of God.

Bibliography

Aga-Oglu, M., 1935, Fragments of a Thirteenth Century Mihrāb at Nedjef. *Ars Islamica* 2, 128-31.

the kind of political authority for a ruler seen in the earlier 'Abbasid examples.

The phrase from Qur'an 2:137, *fāsakfīkahum allāh*, was thus used in many and various ways in the Islamic lands up through the 14th century. In addition to its record in Qur'an manuscripts and amulets copied on parchment and paper, the phrase was used on multiple types of hard supports: textiles (the 'Abbasid *ṭirāz*), metal (the iron pole supporting the 'Abbasid amiral banner, the Habbarid bronze door knockers, Ilkhanid gold and silver coins), gemstones (the rock crystal and carnelian seals), stone (the volcanic slab in the British Museum and the tombstone from Isfahan), and ceramics (the 'Abbasid earthenware bowl and the luster tiles).

The phrase was used in different contexts to appeal to different audiences. It seems to have been a political statement for rulers such as the 'Abbasids, Habbarids and Ilkhanids, who invoked it for God's assistance over enemies, both external and internal. It also carried a personal message, used on amulets for personal protection and divination. It was often used in a funerary context, invoking God's power over life and death.

The phrase could also be invoked on the same object in different ways. The *ṭirāz* is illustrative here. Many 'Abbasid *ṭirāz* fragments come from burial grounds in Egypt where they were reused as shrouds (For the funerary context, see Mackie 2015, 124-27). The fabrics were carefully positioned, with the inscription laid over the eyes so that the deceased could "see" in paradise. The phrase evoked on the textile when it was woven to grant God's protection to the caliph was now invoked to protect the deceased in the afterlife.

The Qur'anic phrase *fāsakfīkahum allāh* was always pious, but it also appealed to the supernatural, sometimes drawn from other religious traditions. The heads on the Habbarid door knockers are demons, clearly meant to scare off enemies and related to the *kīrtimukha*, the monster face with huge fangs and gaping mouth common in the iconography of Hindu and Buddhist architecture of south and southeast Asia. On the carnelian seal the text is combined with the mysterious letters and magic signs, symbols that resemble the marks roughly scratched on the bottom of the stone in the British

decorated with footprints, hence the alternative name for such shrines: *qadamgāh* (stepping place). The stone in the Buqa-yi Qadamgah in Nishapur, for example, is thought to represent the footprints of Imam ‘Ali al-Reza.²² The use of such stones, inscribed with Qur’anic verses, texts about the prophet, or footprints of him or his family, commemorate the spiritual presence of such venerated figures and intimately connect the shrine to the person.

The design on the black stone carved by Mahmud al-Nishapuri in 630/1228 closely resembles those on luster mihrabs. For example, they all incorporate scrolling arabesques as filler motifs and display polylobed arches supported on columns decorated with foliate scrolls and bearing basket capitals. One element is different: the luster mihrabs show a hanging lamp suspended from the apex of the arched word *fasakfīkahum*. Regularly found on flat niches, the hanging lamp often carries a funerary connotation and was frequently used to decorate mausolea (Khoury 1992). The earliest dated example from Iran is the earlier (eastern) tomb tower at Kharrāqan dated 460/1067-68 (Daneshvari 1986).

The design that the lapidary Mahmud al-Nishapuri used on the black stone in the British Museum with the word *fasakyafīkahum* as the hood of an arch became widespread in Iran in the early 14th century. This is the form found on luster tiles (see figs. 1-2) and in several other media as well. Some, like the luster tiles, were funerary, such as a gravestone found on the northern edge of Isfahan (Miles 1939, 155-56, Style F, fig. 9). But the design was apparently so popular that it was used elsewhere as well. Gold and silver coins issued by the Ilkhanid ruler Abu Sa‘id between 719 and 722 (1319-22) adopted this design (Blair 1983, 302-3, Abu Sa‘id Type B, plate X, no. 8). These coins, with the dirhams struck to a new weight standard, were issued just after the young ruler and his general Chupan had consolidated power over squabbling amirs and viziers. Combined on the coins with the Qur’anic phrase from 61:13 about God’s help (*naṣr min allāh*), the Qur’anic phrase from 2:137 here seems to exert

examples,” by P. Vardjavand.

²² Ibid.

Materials and decoration help to understand the function of this enigmatic object. As a black volcanic stone, it immediately recalls the Black Stone inserted in the eastern corner of the Ka'ba at Mecca, although it is said to measure over a meter high, twice the height of the stone in the British Museum. Known as *al-ḥajar al-aswad* or *al-rukn*, the Black Stone in Mecca is the object of special veneration when worshippers make the ritual sevenfold circumambulation (*ṭawāf*) around the outside of the Ka'ba. It is also closely connected to Muhammad. After the Ka'ba was rebuilt, the Meccans are said to have quarreled as to who would have the honor of it replacing it. To resolve the problem, Muhammad reportedly put the stone in a cloak and ordered the tribal leaders to pick up its ends, while he then lifted the stone into position. The story was certainly current in medieval Iran, for a rare depiction of it illustrates a copy of Rashid al-Din's *Jāmi' al-tavarikh* made in 714/1314-15, probably at Tabriz.¹⁹ The connection of the stone in the British Museum to the prophet Muhammad is underscored by the two different Qur'anic verses in the frame band, both of which emphasize the role of Muhammad as seal of the prophets.

The black stone in the British Museum, whose design resembles those on luster mihrabs, may well have adorned the qibla wall in an imamzada, a shrine to a member of the Prophet's family. By the 12th century such shrines to members of the Prophet's family had proliferated in Iran, and pilgrimage to them was recognized as a valid form of devotion.²⁰ Commemorative stones like the one carved by Mahmud al-Nishapuri are found in other such shrines. The Imamzada Ahmad in Isfahan, for example, has a black stone dated 563/1167-68; known as the Somnath Stone (*sang-i sūmanāt*), it is said to have been part of an idol that the Ghaznavid sultan Mahmud brought from the Temple of Somnath in Gujarat as a trophy of his campaigns in India.²¹ Other shrines had stones

¹⁹ Edinburgh University Library, Or. ms. 20, fol. 45a;

<https://images.is.ed.ac.uk/luna/servlet/detail/UoEsha~4~4~61164~102892:World-History,-f-45r>.

²⁰ *Encyclopaedia Iranica*, "Emāmzāda. i. Function and devotional practice" by H. Algar.

²¹ *Encyclopaedia Iranica*, "Emāmzāda. iii. Number, distribution, and important



Fig 11. Volcanic black stone probably from an imāmzāda or shrine, dated Muharram 628/November-December 1230. 50 x 29 cm. London, British Museum 1990,0612.1. ©Trustees of the British Museum.



Fig 10. Luster mihrab from the Maydan Mosque, Kashan, dated Safar 623/February 1236. 2.84 x 1.84 m. Berlin: Museum für islamische Kunst I. 5366.

(the jeweler), known as al-Rashid *al-ḥakkāk* (the lapidary, stone carver or seal engraver) al-Nishapuri. Nishapur was a center for mining precious stones, notably turquoise, and another Nishapuri lapidary, Muhammad al-Jawhari al-Nishapuri, perhaps even the father of Mahmud al-Nishapuri who carved the stone in the British Museum, wrote the earliest extant treatise on minerals and precious stones in the Persian language, the *Javāhirnāma-yi Nizāmī* c. 1196, dedicated to Nizam al-Mulk, vizier of Jalal al-din Mangubirti's grandfather Tekesh (r. 1172-1200) (Khazeni 2014). It is not surprising that a jeweler and lapidary signed the elaborate design on the British Museum stone, for seal-cutters in the early period often experimented with designs that introduced curved elements to angular scripts. A carnelian seal in the British Museum, for example, has a symmetrical design with an arch and winged palmettes sprouting from the word *bi'llāh* in the phrase *amina man āmana bi'llāh* (Safe is he who believes in God) (British Museum OA 11470; Porter 2011, no. 220).

In contrast to the two historical bands, all the other texts on the volcanic stone carved by Mahmud al-Nishapuri are pious or Qur'anic. The triangular arch at the top has the *shahāda*. The rectangular frame supporting it contains Qur'an 33:40 and 33:56, saying that God blesses the Prophet Muhammad, who is the God's Messenger and the seal of the prophets. The polylobed arch inside the rectangular frame has Qur'an 112 (Ikhlās), the well-known sura about God's unity that was one of the most popular texts inscribed on amulets and magical artefacts made for both Sunnis and Shi'is (Maddison & Savage-Smith 1997, nos. 27, 31, 32, 35, 36, 49, 66, 71, 73, 74, 76, 80, 85 and 106). Inside the polylobed arch is the Qur'anic phrase *fasayakfīkahum*, written as an ogival arch. Nested in its hood is the word *allāh*, written symmetrically around a large knot. Below are the final words of the Qur'anic verse *wa huwa al-samī al-'alīm*.

The pointed niche in the center has a frame band with raised *thuluth* letters in dark blue. The text, a favorite on divinatory and prophylactic objects (E.g., Maddison & Savage-Smith 1997, nos. 39, 99 and 100, TLS13) contains Qur'an 97, Surat al-Qadr, describing the Night of Glory when the first verses of the Qur'an were sent down and the angels and the Spirit descended. The last four words of the sura, saying that peace that night continued until the break of dawn, are written inside the arch. Juxtaposed to this rounded inscription in dark blue is an angular inscription in light blue that forms the inner edge of the frame band. The text contains the phrase *fasayakfīkahum allāh*, reading somewhat clumsily from left to right and inside out, the opposite of all the other texts on the mihrab. The medial *fā*' of the word *fasayakfīkahum* hangs downwards from the apex, with the final three words of the verse, *wa huwa al-samī' al-'alīm*, reading upward to fill the pointed hood of the niche.

Others soon improved on this rather awkward design, transforming the phrase *fasayakfīkahum allāh* into the hood of a curved arch. The next dated appearance of the design, made only a few years after Hasan ibn 'Arabshah's mihrab, is an extraordinary stone in the British Museum in London.¹⁷ (fig. 11) Weighing 35 kg, it is made of black volcanic rock. Like the luster mihrabs, it is decorated with inscriptions arranged as nested niches. Horizontal bands at the top and bottom provide copious historical information about it. The one at the top says that it was made during the reign of Jalal al-Din Mangubirti (r. 1220-31), the last Khwarazmshah who controlled Khorasan before the Mongol invasion.¹⁸ The text at the bottom say that it was made in Muharram 628/November-December 1230 by Mahmud ibn Muhammad *al-jawhari*

¹⁷ British Museum 1990,0612.1;
http://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details/collection_image_gallery.aspx?partid=1&assetid=1613338077&objectid=235974. Porter 2011,12-13.

¹⁸ The final letter of his name is unpointed. Ghouchani 1369 read it as Mangubiri, but the small upturn at the beginning could also be read as a tooth, as in *ayyuha* on the left side, and Mangubirti is the more common form given elsewhere in texts and coins.

Qur'an 9:129 and 39:38. Like the similar phrase *fasayakfikaḥum allāh*, this one was popular in early Islamic times, inscribed on glass stamps, coins, and seals, reportedly used on the seal for the 'Abbasid caliph al-Mahdi (r. 775-85) himself (Porter 2011, 66-67). Although this dish is different in size and shape from the later magic-medicinal bowls, its inscriptions and astrological and magical symbols suggest that it was used to provide divine protection, perhaps by sprinkling the liquid contained in it.

The shard from the bowl found at Samarra inscribed with part of the phrase *fasayakfikaḥum allāh* is somewhat different. The text is inscribed in the interior, and the bowl is made of breakable materials. But it too might represent a rare prototype for a magic-medicinal bowl from the early period such that anyone who drank liquid from it would receive divine protection.

The Samarra shard also shows that already in the 9th century designers were beginning to exploit the decorative or visual qualities of the word *fasayakfikaḥum*. On the examples from early Islamic times (the *ṭirāz* fragment, the door knockers, and the seals), the phrase is written simply in a straight line, whereas on the shard the word is set on columns to form a rectangle. By the 13th century the rectangle had evolved into an arch that played on the design possibilities of the text. The longest word in the Qur'an, *fasayakfikaḥum* comprises nine letters, of which three (*fā'*, *yā'* and *kāf*) are repeated. The central letter is a loop-shaped *fā'*, flanked on both sides by the letters *yā'* and *kāf*. Designers exploited the decorative potential of this symmetrical combination by putting the central *fā'* at the top of an arch and elongating the parallel bars of the two *kāfs* to form the sides of the arch.

The first dated example of the phrase *fasayakfikaḥum allāh* arranged like an arch occurs on a large luster mihrab made by Hasan ibn 'Arabshah in Safar 623/February 1226 taken from the Maydan Mosque in Kashan and now in the Museum für Islamische Kunst in Berlin (Museum für islamische Kunst, Berlin, I 5366; Ritter 2015) (fig. 10). As on other luster mihrabs (e.g., fig. 3), the text on Hasan ibn 'Arabshah's mihrab is inscribed on a single panel that forms the center of three nested niches.

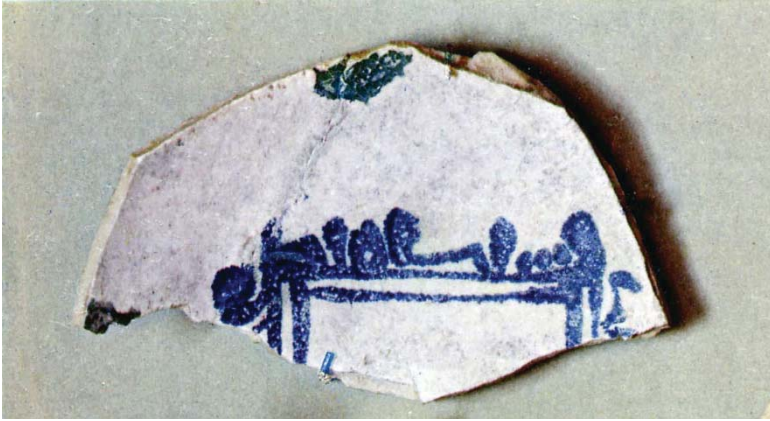


Fig 9a&b. Fragment of an earthenware bowl painted in cobalt on an opaque white glaze, excavated at Samarra, 9th century. 12 x 5.5 cm. After Sarre 1925, pl. 18 and fig. 179.

A rare prototype for these magic-medical bowls from the early Islamic period is a small dish struck from a lead ingot and dated to the late 8th or early 9th century.¹⁶ Its wide rims are decorated with stars, peacocks, and unusual quadrupeds, possibly a fox and a beaver. The well of the lead dish displays a winged horse on the front. The other side is inscribed with a Qur'anic text, perhaps written on the underside so that the dish functioned like a talismanic mirror. The two-line text reads *bism allāh hasbī allāh* (In the name of God; God is enough for me), a phrase from

¹⁶ Nour Collection, London, MTW 621; Maddison & Savage-Smith 1997, no. 24. It measures 7.1 x 6.5 cm.

The phrase *fāsayakfīkahum allāh* was so popular that it was used in other media dating to the ‘Abbasid period. The most intriguing is a shard from the bottom of an earthenware bowl excavated during the early 20th century in House V at the ‘Abbasid capital of Samarra in Iraq and datable to the 9th century.¹³ (fig. 9a and b) The potter stained or painted in cobalt oxide in the opaque white glaze design to give an effect of “ink of snow.” The decoration in the well of these bowls typically comprises a centralized floral design and/or a line or two of text with blessing (*baraka*) and/or the name of the potter.¹⁴ This fragment is different in both layout and text: the letters are arranged in a rectangle, and the text includes part of the word *fāsayakfīkahum* across the top.¹⁵

It is extremely rare to find a Qur’anic phrase (or even a paraphrase) on objects of daily use except for those with a ritualistic purpose. The most common are magic-medicinal bowls, small hemispheric bowls used to offer curative water to the sick. This type of bowl was rooted in the religious practices of ancient Mesopotamia where archeologists have documented the use of such magic bowls with Aramaic, Hebrew, Syriac, and Mandaic inscriptions (Zadeh 2009, 465 and note 158). A series of metal examples date from the 12th century onwards in the Islamic lands (Bates 1991; Maddison & Savage-Smith 1997, 72-101) but the form seems to have still been evolving in early Islamic times.

¹³ Sarre 1925, 49 and 85, no. 192. Samarra was the capital of the ‘Abbasid caliphate from 836 to 892, and although all finds there are not necessarily datable to that period, these “ink-on-snow” wares are usually ascribed to 9th-century Basra.

¹⁴ An example from the Staatliches Museum für Volkerkunde in Munich (Bloom and Blair 1997, fig. 58) displays all three elements.

¹⁵ It is unclear whether the text across the top is an integral word. Ernst Kühnel, who read the inscriptions in Sarre’s *Die Keramik von Samarra* (Sarre 1925, 85, no. 11), suggested that the text might have read *tawakkul ‘ala allāh fāsayakfīk ‘ama[l] ...* (Trust in God and He will be sufficient for you. Work of). Another possible reading would be that the word *fāsayakfīkahum* turns the corner at the right, reading *bism allāh fāsayakfīkahum allāh*. Regardless of the full reading, there is no doubt about the letters *fāsayakfīk* across the top, and the identification with the Qur’anic phrase is undoubtable.



Fig 7. Rock crystal seal-amulet, 8th or 9th century. 1.1 x 1.6 x 0.5 cm. Oxford, Ashmolean Museum EA 1969.86.



Fig 8. Carnelian seal, pre-13th century. 35 x 24 x 7 cm. Paris, Bibliothèque nationale de France 2260. After Kalus 1981, pl. XIV.

Qur'an 2:137, which is invoked to (*li*) the Habbarid amir, whose name is inscribed at the upper right.

The protective power of the phrase *fasayakfikahum allāh* made it popular for seals and amulets made for wealthier patrons.¹⁰ Most are not dated, but they can be attributed to early Islamic times to judge from the kufic script on them. On a rock crystal seal in the Ashmolean Museum in Oxford, the phrase *fasayakfikahum allāh* is written in mirror reverse in a single line in a style known as linear kufic.¹¹ (fig. 7) The “frozen water” of Classical times, rock crystal was particularly prized in the Islamic lands for its magical and healing properties. The magical quality of such seals and amulets is even more evident on a carnelian seal in the Bibliothèque nationale in Paris (Bibliothèque nationale de France no. 2260; Kalus 1981, III.2.1, 93-94 and pl. XIV) (fig. 8). The text, again written in mirror reverse, includes the Qur'anic phrase *fasayakfikahum allāh* as the third of three lines written in the same style of linear kufic used on the rock crystal seal. The first two lines on the carnelian seal contain the so-called mysterious letters, alphabetic characters that appear in non-verbal combinations at the beginning of 29 suras of the Qur'an.¹² The fourth line, written more irregularly, has the seven magic signs followed by the phrase “He is God.” The use of rock crystal for one seal and the inclusion of magic letters and signs on the other underscore the magical associations of the phrase *fasayakfikahum allāh* in its protective power.

¹⁰ In theory, a seal needs to be stamped to be legible and so the inscription on it should be written in mirror-reverse. It can thus be distinguished from an amulet or talisman (here I use those two words interchangeably to refer to any object intended to bring good luck) on which the text is written directly. In practice, however, the distinction between seal and amulet/talisman is often blurred as the inscription may have been inscribed in mirror-reverse to enhance the esoteric nature of the text; see Porter 2011, 131. Porter 2009 uses the term amulet-seals.

¹¹ Ashmolean Museum EA1969.80;

<http://jameelcentre.ashmolean.org/collection/921/object/18372>; Kalus 1986.

¹² *Encyclopaedia of the Qur'an*: “Mysterious Letters” by Keith Massey.

overlords, may have indicated the Habbarids autonomy in face of the de jure authority of the 'Abbasid caliph.



Fig 6. Two cast bronze doorknockers with silver rims made for the Habbarid amir of Sindh, 'Abdallah ibn 'Umar, probably from the Dar al-Imara at Mansura, c. 900. Diam. More than .5 m. After Flood 2009, fig. 21.

The form of these enormous door knockers (each measures more than a half meter in diameter and weighs about 30 kg) shows the Qur'anic phrase was designed to invoke supernatural powers. The text is inscribed around the rim on a silver plate set around a cast bronze head with a hexafoil knocker suspended from its chin or mouth. One head with the phrase *fasayakfihahum allāh* is zoomorphic, like a demon with curly hair, pointed ears and prominent eyes. The other is more feline, akin to the lion on a similar door knocker in the David Collection in Copenhagen that is attributed to southern Italy in the 11th century.⁹ These door knockers from Sindh thus illustrate the power of this verse about God's protection from

⁹ David Collection, Copenhagen 50/2000; <https://www.davidmus.dk/en/collections/islamic/dynasties/tulunids-and-fatimids/art/50-2000>. It too is huge: 44.3 cm.

The phrase *fāsayakfīkahum allāh* became a favorite of the ‘Abbasid state. The court chronicler Hilal al-Sabi’ (d. 447/1056) mentions it in his section on the rules of investiture relating to amirs and army generals, who were to receive specific robes of honor, horses, banners, and other accouterments (Hilal al-Sabi’ 1977, 76-77; Blair 1998, 215; Blair 2007, 275; Flood 2009, 52). According to the chronicler’s detailed description, the typical banner was of white silk, inscribed on one side with the profession of faith (*shahāda*) and on the other with the name of the caliph al-Qa’im (r. 1031-75) and the ‘Abbasid slogan from Qur’an 9:33, saying that “It is He who has sent His Messenger with guidance and the religion of truth, to show that it is above all [other] religions, however much the idolaters may hate this.” Hilal al-Sabi’ continued that the iron pole supporting the ‘Abbasid banner was also inscribed. On one side it had the name of the caliph al-Qa’im, followed by the phrase *fāsayakfīkahum allāh* about God’s sufficiency. On the other side the pole had another Qur’anic quotation from sura 22:40-41 that God will support those who support Him, pray, give alms, do what is right, and forbid what is wrong. The use of Qur’an 2:137 on the pole used to support the flag carried by ‘Abbasid amirs and army commanders shows the potency of this verse in securing God’s help to defeat the ‘Abbasids’ enemies.

The phrase *fāsayakfīkahum allāh* was so closely associated with ‘Abbasid hegemony that their vassals emulated its use as a slogan. The Habbarid amir of Sindh, ‘Abdallah ibn ‘Umar (r. c. 884-913), had the phrase inscribed in a foliated kufic script on two stunning door knockers that were excavated at the capital Mansura (Flood 2009, 48-52 and fig. 21) (fig. 6). The two belong to a set of four (the other two are very similar but have slightly different texts in which the Qur’anic phrase is replaced by the *shahāda* or the word blessing, *baraka*) thought to have decorated the entrance to the gubernatorial palace (*dar al-‘imara*) in the city. Although nominally under ‘Abbasid control, ‘Abdallah’s father ‘Umar had seized power in Sindh, and the Habbarids ruled from Mansura as de facto independent rulers. The usage of this Qur’anic phrase on the door knockers, written in the same foliated kufic script favored by their

fasayakfikahum allāh wa huwa al-samī al-‘alīm in the cells of a small magic square (Muehlhaeusler 2010) and it is easy to imagine that the phrase or part of it might have been used much earlier as well.

Rulers at least from ‘Abbasid times appreciated the protective power of Qur’anic phrases to ward off their enemies, such that these expressions became something akin to dynastic slogans. The ‘Abbasid caliphs had the phrase *fasayakfikahum allāh* inscribed on official objects, both those that have survived and those that are described in texts. The earliest extant example is a fragment of an official textile (*ṭirāz*) made for the fifth ‘Abbasid caliph Harun ibn Mahdi (r. 786-809), probably at Baghdad (Kühnel 1924, 85-86 and fig. 2; Combe, Wiet and Sauvaget 1931-, I: no. 87) (fig. 5). The fabric is a type of half-silk known as *mulham*, a plain weave with silk warps (in this case, a natural yellowish color) and wefts of another fiber, usually cotton (in this case, red cotton) (Mackie 2015, 120-21). The fragment displays extensive decoration tapestry-woven in light blue, orange, green, white, straw yellow, sea green, and black (now brown), including three lines of text in a stylized foliated kufic script. The one at the top in white evokes God’s blessings on the caliph Harun, commander of the Faithful (*amīr al-mu’minīn*). Another line at the bottom in yellow names the craftsman (or supervisor) Marwan ibn Mani(?). In between these two lines of text is a multicolor band surrounding the phrase *fasayakfikahum allāh*. The bright color and complex geometric pattern set off the Qur’anic phrase and distinguish it from the historical texts. They bring the pious words to life.

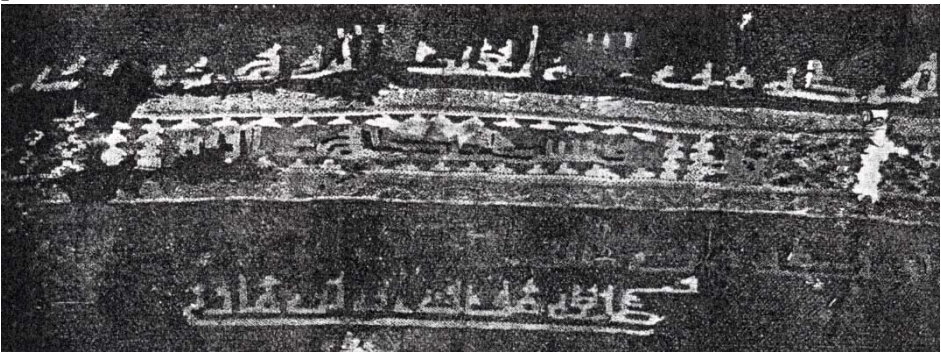


Fig 5 Ṭirāz fragment of tapestry-woven mulham with the name of the ‘Abbasid caliph Harun al-Rashid, c. 800. Berlin, Museum für islamische Kunst I. 4504.

After Kühnel 1924, fig. 2.

The Qur'anic phrase *fasayakfīkahum allāh* was already singled out for special attention in early Islamic times. Various accounts in 'Abbasid chronicles transmitted by authorities in the Hijaz and Damascus during the Umayyad era cite the phrase in relation to the assassination of 'Uthman in 35/656.⁷ There are at least two versions of the account: one in which 'Uthman's blood pools on this verse, another in which his hand lands on it. This diversity may point to the relative antiquity of the anecdote, such that by the time it was recorded in the early 'Abbasid sources, it had already gone through several redactions or retellings. The authors cite the verse to exemplify bibliomancy in narrative form. The story replicates what people already thought a Qur'anic codex (*muṣḥāf*) should or could do, namely that the codex has a divinatory capacity, something akin to *fā'l-i Qur'an* (For some of the various practices of it in Iran, see Tourkin 2006).

This incident shows that already in early Islamic times the phrase *fasayakfīkahum allāh* had already acquired special significance, and it soon enjoyed even more widespread popularity for its talismanic or prophylactic function as a protection to ward off evil, often connected to magic or the supernatural. It is recorded in collections of spells and talismans, including the *Shamil* by the c and also occurs in later books of talismans and spells, even in Aljamiado in the *Libro de Dichos Maravillosos*.⁸ Texts drawing on sources from early Islamic times mention amulets with Qur'anic verses (Zadeh 2009: 464) and scholars have suggested that the Qur'an codices supposedly impaled on the tips of the spears raised by Mu'awiya's troops at the battle of Siffin in 37/657 may actually have been amulets with Qur'anic verses suspended around the soldiers' necks for their talismanic power (Zadeh 2009, 445 citing Hinds 1972: 95-96). Amulets block-printed on paper survive only from later times, and one dated to the fifteenth century has the phrase

⁷ Zadeh 2009 and an email of Aug. 10, 2018, which I follow closely here.

⁸ Zadeh email of Aug. 10, 2018; al-Tabasi's treatise is Staatsbibliothek zu Berlin, MS or. fol. 52.



Fig 4. Central set of two tiles from the luster mihrab once in the Imamzada Yayha in Veramin; approximately 1.05 x 45 cm.

amulets. Wheeler Thackston checked some of the readings. Gisela Helmcke updated me about the *ṭirāz* in Berlin, and Jorge Rodriques and Marta Areia offered information and a photograph of the panel in the Gulbenkian Foundation. I thank them all: their collegiality is commensurate with that of Dr. Bagherzadeh.

The same arrangement of the hanging lamp suspended from the epigraphic arch also occurs on more complex assemblages that were used as mihrabs rather than as cenotaph covers. The largest surviving example, made by 'Ali ibn Muhammad ibn Abi Tahir and dated Sha'ban 663/May 1265, once formed the mihrab in the Imamzada Yayha in Veramin.⁴ (fig. 3) Like the other five luster mihrabs that survive, it comprises several inscription bands framing a set of three nested niches. Like the two previous sets of cenotaph covers, the innermost niche of the mihrab contains a lamp suspended from an epigraphic arch with the word from Qur'an 2:137, *fasayakfīkahum*, accompanied by the following word *allāh* inserted at the bottom left. (fig. 4)

'Ali ibn Muhammad ibn Abi Tahir, the potter who made the tiles from the Imamzada Yahya, also made two other, very similar sets of tiles that once adorned shrines in medieval Iran and Iraq but whose current whereabouts are unknown. One dated 10 Safar 663/2 December 1264 was removed in the late 19th century from the tomb known as Shah Ahmad at Qum, acquired by the Preece collection in London, sold to what is now the Museum für islamische Kunst in Berlin, taken to Russia during World War II, and never returned.⁵ Another similar set was once in the shrine of Imam 'Ali at Najaf (Aga-Oglu 1935).

This arrangement of a lamp suspended from an arch composed of the phrase from Qur'an 2:137, *fasayakfīkahum allāh*, was thus commonly used by luster potters in the 13th and early 14th centuries. So the question arises: why did these Kashani potters use this text? What was the significance of the phrase? And how did these potters adapt its layout to enhance its meaning?⁶

⁴ Doris Duke Foundation for Islamic Art, Honolulu, no. 48.327; <http://www.shangrilahawaii.org/Islamic-Art-Collection/Search-The-Collection/?id=4334>; Blair 2014.

⁵ Sarre & Kühnel 1928; Ṭabāṭabāyī [25]35/1976)), 2: 67-70, established its connection to the tomb in Qum. For details, see Blair 2014, 413.

⁶ Several colleagues have assisted me in preparing this essay. First and foremost, I should like to acknowledge Yael Rice, who discussed the subject with me repeatedly and who provided many of the references cited here. One was to the article by Travis Zadeh, who in turn answered questions about early texts. Venetia Porter supplied references to

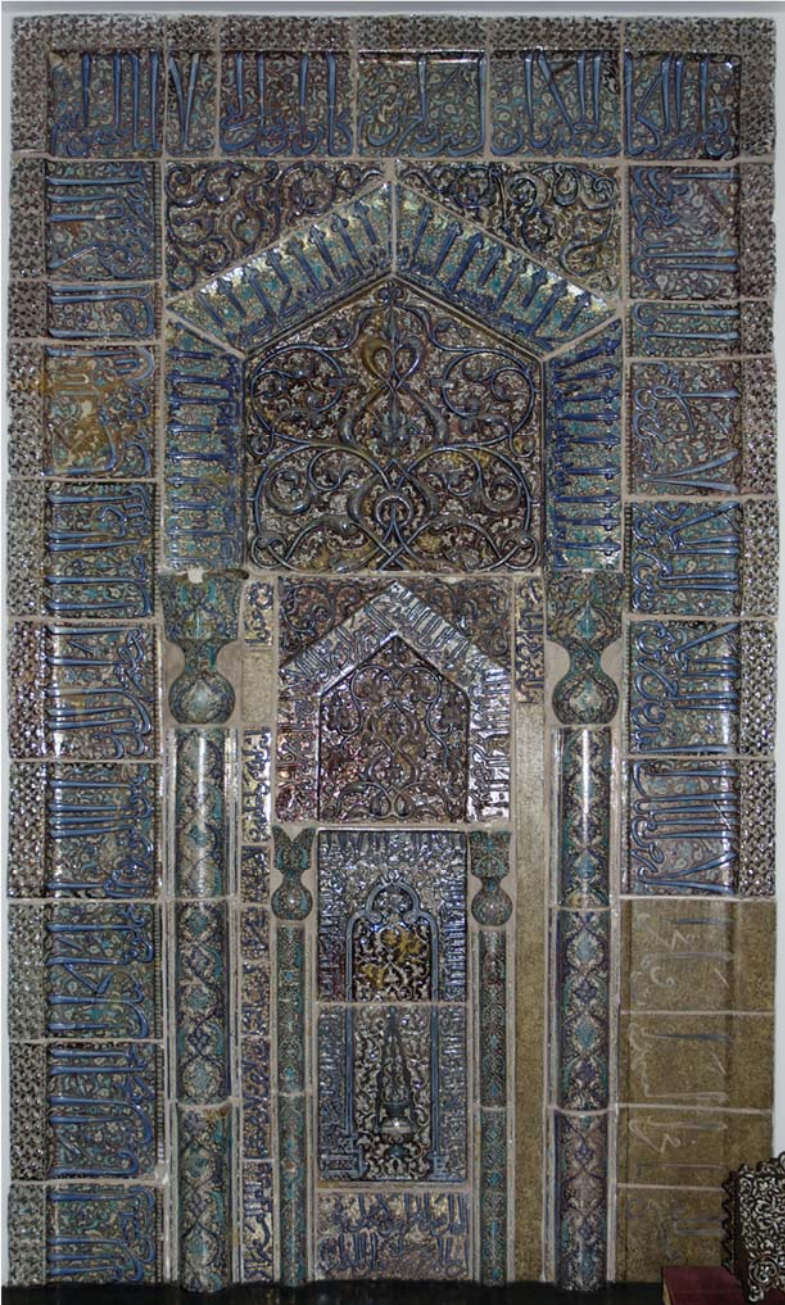


Fig 3. Luster mihrab from the shrine of the Imamzadeh Yahya in Veramin dated Sha'ban 663/May 1265. 3.85 x 2.29 m. Honolulu, Doris Duke Foundation for Islamic Art 48.327.



Fig 2. Set of three luster tiles, probably from the top of a cenotaph, dated 709/1310-11. 160 x 68.5 cm. Lisbon, Calouste Gulbenkian Museum 1562.



Fig 1. Set of three luster tiles, probably from the top of a cenotaph, dated Shawwal [70]9/March 1310. 120 x 60 cm. New York, Metropolitan Museum of Art 09.87.

molded fritware that was inglaze-painted in dark and light blue and overglaze-painted with luster, this type of ceramic is one of the most expensive produced in medieval Iran, made at the same site of Kashan and by some of the same potters such as Abu Zayd who produced the enameled wares so carefully studied by Dr. Bagherzadeh.² The set of luster tiles in the Metropolitan Museum is extensively decorated with inscriptions. The text in the spandrels above the arch gives the name of the builder, Hasan ibn ‘Ali ibn Ahmad Babuya, but the other texts are mainly Qur’anic. A narrow band with short selections (Chapters 1, 97, 110, 112, 113, and 114) frames the set, followed by a date, partly obscured, but thought to read Shawwal 709/March 1310. The large rectangular frame around the set contains another well-known Qur’anic excerpt, the Throne Verse (Qur’an 2:255), whose text continues inside the bottom of the arch. Although the arch appears to be decorative, its hood is also epigraphic: it spells out the word *fasayafikahum*, part of a verse that continues around the lamp. The next word in the verse, *allāh*, is written above the lamp in the apex of the arch; the subsequent three words, *wa huwa al-samī*, flank the lamp; and the last word in the phrase, *al-‘alīm*, now partly damaged, is written below the lamp. The text thus contains the last part of Qur’an 2:137: “God will protect you from them, for He is the All Hearing, the All Knowing.”³

As I soon learned, this arrangement of a hanging lamp suspended from an epigraphic arch containing a phrase from Qur’an 2:137 occurs on several sets of luster tiles. The one closest to the example in the Metropolitan Museum, both visually and chronologically, is a set now in the Calouste Gulbenkian Museum in Lisbon (Calouste Gulbenkian Foundation 562; Mota & Guerreiro 1972, no. 4; Blair 1986a, fig. 2) (fig. 2). Although one and a half times larger than the one in the Metropolitan Museum, the Gulbenkian set is also composed of three molded tiles with a similar arched epigram. Its inner band says that a certain Shams al-Din Husayn ordered these mihrabs and inscriptions in 710/1310-11, a date that confirms the partly obscured one on the set in the Metropolitan Museum.

² The basic study of lusterware is Watson 1985.

³ Translations of the Qur’an are by Abd al-Haleem, available at Oxford Studies on-line.

Invoking God's Protection: The Iconography of the Qur'anic Phrase *fasayakfikaḥum allāh*

Sheila Blair

Professor of Boston College

Dr. Firouz Bagherzadeh is a most versatile scholar and a most supportive colleague. I first met him decades ago when I was a fledgling graduate student pursuing work on my dissertation, and he, as director of the Iran Bastan Museum and later as head of the Iranian Centre for Archaeological Research (ICAR), was extremely helpful in facilitating access to sites and museums. As part of his many activities, he has also published about portable objects, notably on the iconography of overglaze enameled ceramics (Bagherzadeh 1989). So to honor his collegiality and his many achievements in archeology, architecture, architectural fittings, and the portable arts from the Islamic period, I have chosen here to write about the iconography of another type of decoration on medieval ceramics — a phrase from Qur'an 2:137 found on the luster tiles that adorn shrines and mosques in Iran.

My interest in the subject was piqued many years ago when I was putting together my dissertation on the shrine complex at Natanz.¹ It began with a large set of three molded luster tiles thought to have covered the top of a cenotaph in the tomb of the shrine complex (Blair 1986a) (fig. 1) Made of

¹ Submitted to Harvard University in 1980, it was published six years later: Blair 1986.

Zavyalov, V. A. 2007: The Fortifications of the City of Gyaur Kala, Merv, in: J. Cribb / G. Herrmann (eds.), *After Alexander: Central Asia before Islam*, Oxford - New York, 313-329.

Abbreviations

AAICT = M. Mode et al. (eds.), *Arms and Armour as Indicators of Cultural Transfer. The Steppes and the Ancient World from Hellenistic Times to the Early Middle Ages*, Wiesbaden 2006.

Olbrycht, M.J. 2003: Parthia and Nomads of Central Asia. Elements of Steppe Origin in the Social and Military Developments of Arsakid Iran, in: I. Schneider (ed.), *Mitteilungen des SFB "Differenz und Integration" 5: Militär und Staatlichkeit*, Halle/Saale, 69–109.

Olbrycht, M.J. 2004: *Alexander the Great and the Iranian World*, Rzeszów.

Olbrycht, M.J. 2010a: K voprosu o proiskhozhdenii konnitsy katafraktov v Irane i Srednei Azii, in: I.V. Erofeev et al. (eds.), Rol' nomadov evrazijskikh stepei v razvitanii mirovogo voennogo iskusstva, Almaty, 66-85.

Olbrycht, M.J. 2010b: Central Asian, Achaemenid and Parthian Cavalry Developments, in: V.A. Alekshin (ed.), *Drevnie kul'tury Evrazii*, Saint-Petersburg, 196-200.

Olbrycht, M.J. 2012: Cultural Transfer in the Central Eurasian Steppes, in: *Cultures of the Steppe Zone of Eurasia and their interactions with ancient civilizations*, vol. 2, Saint-Petersburg, 505-509.

Olbrycht, M.J. 2014: Parthian Cities and Strongholds in Turkmenistan, *International Journal of Eurasian Studies* 2, 117-125.

Olbrycht, M.J. 2015: Arsacid Iran and the Nomads of Central Asia – Ways of Cultural Transfer, in: J. Bemmman / M. Schmauder (eds.), *Complexity of Interaction along the Eurasian Steppe Zone in the First Millennium CE*, Bonn, 333-390.

Olbrycht, M.J. 2016: Manpower and Army Organisation in Parthia, *Ancient Society* 46, 291-338.

Pilipko, V.N. 2006: Arms and Armours from Old Nisa, in: *AAICT*, 259–294.

Pilipko, V.P. 2015: *Stanovlenie i razvitie parfijskoj kul'tury na territorii Juzhnogo Turkmenistana*, Saint-Petersburg.

Pugachenkova, G.A. 1966: O pantsirnom vooruzhenii parfijskogo i baktrijskogo voinstva, *Vestnik drevnej istorii* 1966/2, 27-43.

Rosenfield, J. 1967: *The Dynastic Art of the Kushans*, Los Angeles.

Rostovtzeff, M.I. 1935: Dura and the Problem of Parthian Art, *Yale Classical Studies* 5, 155-304.

Tarn, W.W. 1930: *Hellenistic Military and Naval Developments*. Cambridge.

Tashkhodzhaev, Sh. S. 1963: Razrez gorodskoj steny Giaur-kaly, in: *Trudy IuTAKE* 12, Ashgabat, 95-118.

Venco Ricciardi, R. 1998: Pictorial Graffiti in the City of Hatra, *Electrum* 2, 187-205.

Wilcox, P. 1986: *Rome's Enemies (3): Parthians and Sassanid Persians*, London.

Winkelmann, S. 2006: Waffen auf parthischen Münzen, *Parthica* 8, 131-152.

Wójcikowski, R. 2014: The graffito from Dura-Europos: Hybrid Armor in Parthian-Sasanian Iran, *Anabasis. Studia Classica et Orientalia* 4, 233-248.

Yablonskii, L.T. 1999: *Nekropoli drevnego Khorezma*, Moskva.

Litvinskii, B.A. 1966: Slozhnosostavnyi luk v drevnei Srednei Azii, *Sovetskaia arkhologia* 1966/4, 51-69.

Maenchen-Helfen, O.J. 1973: *The World of the Huns: Studies in Their History and Culture*. Ed. by M. Knight, Berkeley - Los Angeles - London.

Marshall, J 1951: *Taxila*, Vols I-III, Cambridge.

Mielczarek, M. 1993: *Cataphracti and Clibanarii. Studies on the Heavy Armoured Cavalry of the Ancient World*, Łódź.

Nikonorov, V.P. 1987: *Vooruzhenie i voennoe delo v Parfii* (PhD Thesis: Abstract), Leningrad.

Nikonorov, V.P. 1994: Sredneaziatskie katafraktarii kak produkt vzaimodeistviia voennykh shkol Zapada i Vostoka v epokhu rannego ellinizma, in: V. M. Masson (ed.) *Vzaimodeistvie drevnikh kultur i tsivilizatsii i ritmy kulturogeneza*, Saint-Petersburg, 47-51.

Nikonorov, V.P. 1995: K voprosu o parfianskoi taktike (na primere bitvy pri Karrakh). in: A. M. Iliushin (ed.) *Voennoe delo i srednevekovaia arkhologiya Tsentralnoi Azii*, Kemerovo, 53-61.

Nikonorov, V.P. 1997: *The Armies of Bactria (700 BC-450 AD)*, vols. I-II, Stockport.

Nikonorov, V.P. 1998: Cataphracti, Catafractarii and Clibanarii: Another Look at the Old Problem of Their Identifications. in: G. V. Vilinbakhov / V. M. Masson (eds.) *Military Archaeology*. Saint-Petersburg, 131-138.

Nikonorov, V.P. 2000: The Use of Musical Percussions in Ancient Eastern Warfare: Parthian and Central Asian Evidence, in: E. Hickmann et al. (eds.) *Musikarchäologie früher Metallzeiten*, Rahden, 71-81.

Nikonorov, V.P. 2002: On the Saddles of the Parthian Cavalry, in: Iu.S. Khudiakov / S.G. Skobelev (eds.). *Voennoe delo nomadov Severnoi i Tsentral'noi Azii*, Novosibirsk, 21- 27.

Nikonorov, V.P. 2005: K voprosu o parfianskom nasledii v sasanidskom Irane: voennoe delo, in: V.P. Nikonorov (ed). *Tsentral'naia Aziia ot Akhemenidov do Timuridov*, St. Petersburg, 141-179.

Nikonorov, V.P. 2013a: The Parade Hatchet - Klevets from Old Nisa, *Anabasis. Studia Classica et Orientalia*, 4, 179-232.

Nikonorov, V.P. 2013b: More about western elements in the armament of Hellenistic Bactria: the case of the warrior terracotta from Kampyr-Tepe, in: G. Lindström et al. (eds.), *Zwischen Ost und West. Neue Forschungen zum antiken Zentralasien*, Darmstadt, 187-204.

Olbrycht, M.J. 1993: Some Remarks on Hellenistic Influence upon the Fortification of Northeastern Iran in the Arsacid Period, *Folia Orientalia* 29, 131-151.

Olbrycht, M.J. 1998: *Parthia et ulteriores gentes. Die politischen Beziehungen zwischen dem arsakidischen Iran und den Nomaden der eurasischen Steppen*, München.

Bibliography

Abdullaev, K. 2012: Baktriiski katafraktarii, *Istoriia material'noi kul'tury Uzbekistana* 37, 74-91.

Bopearachchi, O. / Sachs, C. 2001: Armures et armes des Indo-Scythes d'après leurs émissions monétaires et les données archéologiques, *Topoi* 11, 321-355.

Brentjes, B. 1996: *Arms of the Sakas (and other tribes of the Central Asian steppes)*, Varanasi.

Brown, F.E. 1937: A recently discovered compound bow, *Seminarium Kondakovianum* 9, 1937, 1-10.

Chaumont, M.L. 1973: Études d'histoire parthes. II. Capitales et residences des premiers Arsacides, *Syria* 50, 197-222.

Coulston, J.C. 1985: Roman archery equipment, in: M.C. Bishop (ed.), *The Production and Distribution of Roman Military Equipment*, Oxford, 220-366.

Coulston, J.C. 1986: Roman, Parthian and Sassanid Tactical Developments, in: P. Freeman / D. Kennedy (eds.), *The Defence of the Roman and Byzantine East* (BARIS 297/1), Oxford, 59-75.

Filanovich, M. 1974: Gjaur-kala, in: *Trudy YuTAKE* 15, Ashgabat, 15-139.

Gagoshidze I., 2008: Weapons, in: A. Furtwängler et al. (eds.) *Iberia and Rome*, Langenweißbach, 123-140.

Gall, H. von 1990: *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sasanidischer Zeit*, Berlin.

Hauser, S. 2006: Was there no paid standing army? : A fresh look on military and political institutions in the Arsacid Empire, in: *AAICT*, 295-320.

Herrmann, G. 1989: Parthian and Sasanian Saddlery. New Light from the Roman West, in: L. De Meyer / E. Haerink (eds.) *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe*, Vol. II, Gent, 757-809.

James, S. 2004: *The Excavations at Dura-Europos. Final Report VII: The Arms and Armour and Other Military Equipment*, London.

James, S. 2006: The Impact of Steppe Peoples and the Partho-Sasanian World on the Development of Roman Military Equipment and Dress, 1st to 3rd Centuries A.D., in: *AAICT*, 357-392.

Khazanov, A.M. 1968: Katafraktarii i ikh rol' v istorii voennogo iskusstva, *Vestnik drevnej istorii* 1968/1, 180-191.

Khazanov, A.M. 1971: *Ocherki voennogo dela sarmatov*, Moskva 1971.

Koshelenko, G.A. 1963: Parfianskaia fortifikatsiia, *Sovetskaia arkheologiya*, 1963/2, 57-73.

Koshelenko, G.A. 1980: Les cavaliers parthes. Aspects de la structure sociale de la Parthie, *DHA* 6, 177-199.

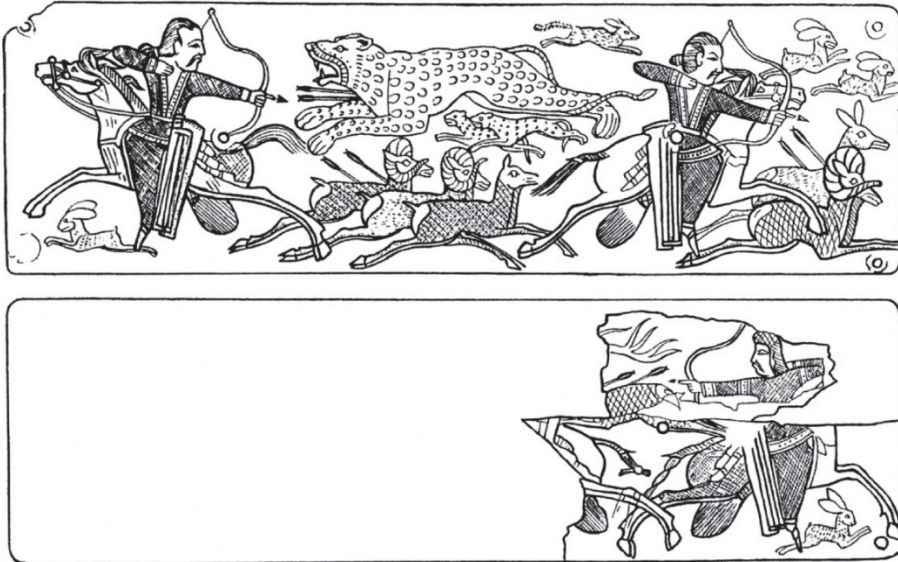


Fig 7. Hunting-scene plaques. Takht-e Sangin (Bactria). Tajikistan. After Olbrycht 2015, Fig. 3 (drawing J. Ilyasov).



Fig 8. Cataphract from Tang-e Sarvak. Rock III. 1st-2nd century AD. Iran. Picture by M.J. Olbrycht.

e Sangin plaques: Olbrycht 2015, Fig. 3; Orlat plates: Olbrycht 2015, Fig. 4). A graffitto in a private house at Hatra (probably 2nd century AD) shows a gazelle hunter with the top part of his bow and bowstring visible. The stave ends in a narrower, straight section, which is probably a straight ear typical of the Partho- Sasanian bows (Venco Ricciardi 1998, Fig. 7. Cf. Fig. 4, 5). Images from Dura Europos depicting bows feature a variety of types (James 2004, fig. 117).

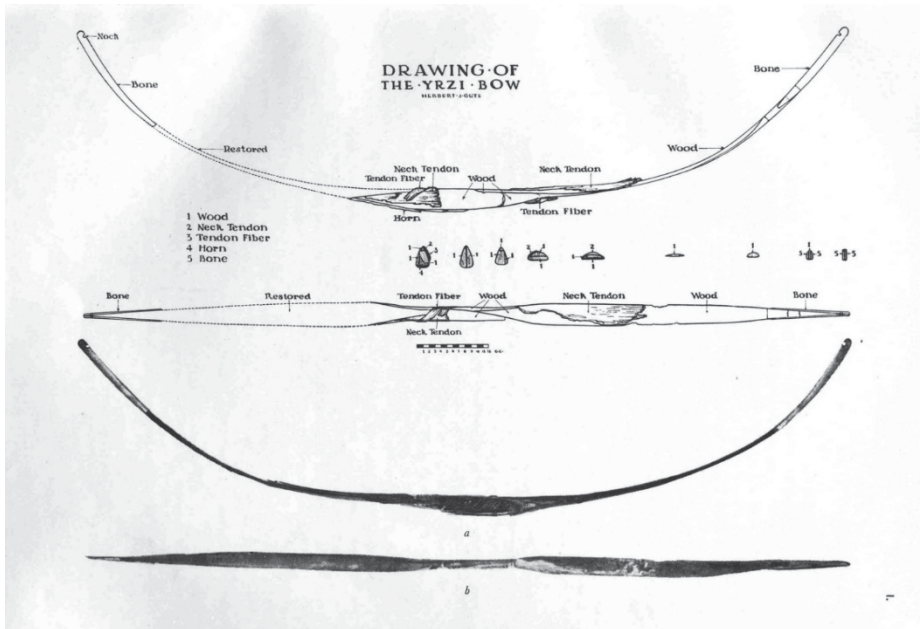


Fig 6. Parthian bow found at Yrzi near Baghouz. 1st-early 3rd c. AD. Syria. After Brown 1937, p. 5.

The cataphracts and spear-bearers (*kontophoroi*) used long spears called the κοντός (Plut. *Luc.* 28.3; *Crass.* 24.3; 25.8; Dio 40.24.1; Helioid. 9.15.1). The spears had iron heads (Plut. *Crass.* 27.2). *Kontoi*-spears used by Parthian cataphracts could transfix “two men at one go” (Plut. *Crass.* 27.2; Helioid. 9.15). This information, referring to the capabilities of the weapon, emphasizes its significant length. A Parthian cataphract using a long spear is depicted at Tang-e Sarvak (Iran) (1st-2nd c. AD) (Fig. 8).

The Parthian bow distinguished itself by his efficiency due to construction reinforcements. Bone laths for bows (2nd BC - 1st century AD) are known from nomadic tombs at Gyaur 4 and Tarym-kaya 1 in Khorasmia (Uzbekistan) (Yablonskii 1999, pl. 35.17-27; 55.6-14) that can be ascribed to tribes related to the Dahai. Some Parthian terracotta reliefs show riders with bows which apparently are provided with bone laths (Coulston 1985, 240). Plutarch (*Crass.* 24.4; 25.6) underscores that Parthian had large, strong bows. They were capable of piercing enemy breastplates and armor (as at Karrhai, Plut. *Crass.* 25.6; 18.3). The famous Yrzi bow, broadly dated between the 1st century BC and 3rd century AD, was found at Baghouz near Dura Europos. It was reinforced by ear bone laths (Fig. 6) (Brown 1937; Coulston 1985, 239-240). No bone laths have been discovered on Achaemenid sites, like Persepolis, so it is conceivable that such reinforcements were introduced in Iran by the Dahai and the archers of the Arsakids (Coulston 1985, 240). The Parthians used arrows with iron (and bronze) heads. Arrows with three-sided or bullet-shaped heads were the most efficient for piercing armor.⁷ There were various kinds of the gorytos depending on the type of bow (Winkelmann 2006, 141-143).

At some point, the Parthians began to use the so-called Sasanian bow.⁸ Sasanian bows were doubly convex composite weapons (up to 1,5 m), with long, straight or slightly curved ends (Nikonorov 1997, II, fig. 44m-0). The handle and ears were stiffened with bone or horn laths. An early depiction of the Sasanian bow appears in the coinage of the Indo-Greek ruler Apollodotos II (ca. 80 – 65 BC) (See Nikonorov 1997, II, fig. 22 d; 1997 I, 47, 53). Depictions of very large Partho-Sasanian bows are known from the ivory panels found at Takht-e Sangin in Bactria (dated between mid 1st century BC - mid 1st century AD, Fig. 7), and from plaques discovered at Orlat in Sogdiana (1st - 2nd centuries AD) (Tacht-

⁷ On Parthian arrowheads found in south Turkmenistan, see Pilipko 2015, 32, 66, 78, 97, 173, 183.

⁸ Bows of this type often appear later on Sasanian vessels and this is why some scholars use the term “Sasanian bows” (Maenchen-Helfen 1973, figs. 7-9, pp. 228-232).

linked with the 2nd-century Parthian wars against the nomads in Baktria and eastern Iran.



Fig 4. Antiochos I (ca. 70-36 BC), king of Kommagene, and his dagger. Relief at Antiocheia on the Nymphaios. Turkey. Picture by M.J. Olbrycht.



Fig 5. Tetradrachmon of Phraatakes, king of Parthia, dated to 1 BC. The reverse features an archer with a dagger. Classical Numismatic Group - Electronic Auction 391, Lot 333, February 15, 2017.

to occur in Bactria and Sogdiana (2nd century BC), and was adopted by the Parthians (Olbrycht 2012, 505-509; 2015, 360-369).



Fig 3. Hatchet made of gild silver. Old Nisa, Turkmenistan. 2nd century BC.
Picture by M.J. Olbrycht.

Under Orodes II (57-37 BC), the daggers began to be presented in Arsakid coinages as a special royal attribute. At the beginning, the ring-pommel daggers appeared, with scabbards usually provided with four rounded applications at sides and one at the chape. This type can be seen on the coins of from Orodes II to Phraatakes and Artabanos II, i.e. in the period ca. 57 BC – AD 40 (Fig. 4) (Olbrycht 2012.). It also occurs in the countries impacted by Parthia, including Kommagene, a kingdom in eastern Anatolia, that experienced strong Parthian cultural and political influence under king Antiochos I (ca. 70-36 BC). He is often depicted in an ornamented royal garb, with an elaborate four-lobed dagger on the king's left thigh (Fig. 5).⁶

Perhaps there has never been a people more renowned for the archery skills than the Parthians. Originally the Parthians used a composite bow of the Skythian type, often asymmetric (Litvinskii 1966, 57). Longbows appeared in Parthian coinages in the reign of Mithradates II (122-87 BC) (Litvinskii 1966, 58). Their introduction may have been

⁶ Antiochos I's daughter married Parthian king Orodes II (*SEG* 33.1215).

discovered on post-Achaemenid nomadic necropolises in Baktria, Sogdiana, and Khorasmia (Nikonorov 1997, II, Fig. 33 a,b, 34 m). Unlike in the Parthian period, long swords were rarely used in Achaemenid armies. Besides, Parthians may have used shorter swords in light cavalry units (Dio 39.29.3-4).



Fig 2. Prince from Shami (1st century BC). Bronze sculpture, fragment. National Museum, Tehran. Iran. Picture by M.J. Olbrycht.

The sword and dagger scabbards worn by the Parthians were often suspended from the waistbelt by means of a special device made of jade, called the scabbard-slide. The scabbard slides were introduced in Iran in the Arsakid period. A scabbard slide is represented in the Parthian relief from Ashur (early 1st century AD) (Olbrycht 2015, Fig. 20).

The most common dagger type among Parthian elite's arms seems to be the ring-pommel dagger worn in an elaborate scabbard. Of special significance were the scabbards with four side applications or projections, depicted in art monuments and in coins and known as original finds. This sort of daggers originated from the Altai region and China, then it began

campaign by one of Parthian kings, possibly by Mithradates II (ca. 122–87 BC) against the Sakai. Among the Sakai, the hatchet was an attribute of power.⁵ In all likelihood, similar hatchets were used by the Parthians but the evidence is not conclusive. There are representations of the hatchets at Dura-Europos, Tang-e Sarvak, and on Indo-Sakan coins of Spalirises and Azes I (Nikonorov 2013a, *passim*).



Fig 1. Gorytos. Terracotta slab from Old Nisa. 2nd century BC. National Museum, Ashgabat. Turkmenistan. Picture by M.J. Olbrycht.

The long sword (80 - 130 cm) with a double-edged blade was an essential offensive weapon of the Parthian cavalymen. Such swords, worn in wooden scabbards, were intended for thrusting and slashing from the horseback (Olbrycht 2015, 358-360). A depiction of a long Parthian sword is known from the Parthian stele found at Ashur (early 1st century AD) (Olbrycht 2015, Fig. 20). Long swords were weapons widely used by nomads of Central Asia in the Achaemenid age and such weapons were

⁵ For details, see Nikonorov 2013a, *passim*.

The evidence for Parthian warfare comes from an extremely varied range of sources – literary, epigraphic, numismatic, archaeological, and iconographic.³ The present paper focuses on Parthians weapons, used chiefly under the rule of the Earlier (Elderly) Arsakids (ca. 248 BC - AD 11).

Horse riding epitomised the Parthians and their cavalrymen used a set of weapons which was a novelty in Iranian warfare in terms of combat efficiency. This set included a bow (with a gorytos and arrows), a sword, a dagger, and different types of javelins and spears. Some soldiers were equipped with lassos, hatchets, and slings. There was a regional diversity in arms and armor.⁴

In the coin iconography of the early Arsakids, the key element is the bow as an attribute of the royal power that became the most common symbol of the Parthians. Another motif, often used by the Arsakids on their coins and in minor arts, is the gorytos (Fig. 1).

The best-known Parthian sculpture, the Prince from Shami (1st century BC), demonstrates typical Parthian costume and weapons. The figure features a V-necked jacket, trousers and leggings. The prince has two daggers attached at the right and left hip (Fig. 2) (Olbrycht 2015, 360-361).

A few weapons were found in the Parthian fortress of Old Nisa (Turkmenistan), mainly in the Big Square House, dated to the 2nd-1st century BC (Pilipko 2006). However, most of the arms discovered there were likely captured from defeated enemies and deposited in the Arsakid Nisa treasury (See Pilipko 2006, 259). One of them is a battle hatchet made of gild silver (Fig. 3). The weapon was likely a trophy from a victorious

³ Only few studies have focused on selected aspects of Parthian warfare so far, see Koshelenko 1963; 1980; Pugachenkova 1966; Khazanov 1968; 1971; Coulston 1986; Wilcox 1986; Nikonorov 1987; 1994; 1998; 2013a; von Gall 1990; Mielczarek 1993; Olbrycht 1992/3; 2003; 2010; 2012; 2015; 2016; James 2004; Hauser 2006; Pilipko 2006; Wójcikowski 2014.

⁴ On Parthian weapons, see: Nikonorov 1987; von Gall 1990, *passim*; Mielczarek 1993, 61-62; Olbrycht 2015, 358-369.

Weapons of the Parthians¹

Marek Jan Olbrycht

Institute for Advanced Study, Princeton, USA
Rzeszów University, Poland

The Arsakid Parthian state (248 BC - AD 226) emerged in the Trans-Caspian steppes of western Central Asia (what today is Turkmenistan) and in northeastern Iran (Khorasan and Gorgan regions) in the mid-3rd century BC. By 140 BC it turned into an empire stretching from the Euphrates to Afghanistan, with Iran as its core. Sedentary Iranians (Parthians, Medes, Hyrkanians, etc.), nomadic tribes (including the Dahai), Greeks, Babylonians, and other peoples, living in the Arsakid empire, adapted to a vast array of social, political and intellectual factors.

Parthia's rise to empire and her further existence owed much to the efficiency and combat assets of her armies. In his *Philippic Histories* epitomized by Justin, the Roman historian Trogus (flourished under Augustus), praises the Parthians as strong rivals of Rome that were beset by the Romans "in three wars, during which they faced the greatest commanders of Rome when she was at the height of her power; and of all the people worldwide they alone emerged not just on equal terms but as victors", although they were "plagued by serious conflicts with the Skythians and other neighbors" (Iust. 41.1.7-8).²

¹ The present article was written thanks to funding from the Institute for Advanced Study at Princeton (USA) and the Gerda Henkel Stiftung (Germany).

² On military aspects of Parthian history, see: Koshelenko 1980; Olbrycht 1998; 2003.

Stronach, D. (1978) *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*. Oxford.

Sumner, W.M. (1972) *Cultural Development in the Kur River Basin, Iran. An Archaeological Analysis of Settlement Patterns*, PhD dissertation, University of Pennsylvania.

Sumner, W.M. (1986) Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain. *American Journal of Archaeology* 90, pp. 3-31.

Tscherikower, V. (1927) *Die hellenistischen Städtegründungen von Alexander dem Grossen bis zur Römerzeit* (*Philologus*, Suppl. XIX/1). Leipzig.

Vanden Berghe, L. (1952) Archaeologische Opzoekingen in de Marv Dashtvlakte. *Ex Oriente Lux* XII, pp. 211-220.

Vanden Berghe, L. (1953) Monuments récemment découverts en Iran méridional. *Bibliotheca Orientalis* X, pp. 5-8.

Vanden Berghe, L. (1954) Archaeologische Navorsingen in de Omstreken van Persepolis. *Ex Oriente Lux* 13, pp. 394-408.

Whitehouse, D. & Williamson, A.G. (1973) Sasanian Maritime Trade. *Iran* 11, pp. 29-49.

Wiesehöfer, J. (1994a) *Die ‚dunklen Jahrhunderte‘ der Persis* (Zetemata, 90). München.

Wiesehöfer, J. (1994b) Zum Nachleben von Achaimeniden und Alexander in Iran. In Sancisi-Weerdenburg et al. 1994, pp. 889-397.

Will, É. (1966) *Histoire politique du monde hellénistique (323-30 av. J.-C.)*. I. Nancy.

Gondet, S. (2011) *Occupation de la plaine de Persépolis au Ier millénaire av. J.-C. (Fars central, Iran)*, PhD dissertation, Université Lyon 2. < http://theses.univ-lyon2.fr/documents/lyon2/2011/gondet_s>.

Graf, D.F. (1994) The Persian Royal Road System. In Sancisi-Weerdenburg et al. 1994, pp. 167-189.

Henkelman, W. (2008) *The Other Gods Who Are - Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts* (Achaemenid History 14). Leiden.

Hornblower, J. (1981) *Hieronymus of Cardia*. Oxford.

Huff, D. (1991) Bayzâ. In *Šahrhâ-ye Irân*, ed. M.Y. Kiani, IV, pp. 46-69. Tehran 1375.

Kabiri, A. (1993-1994) Kašf-e masâfatnemâ “sang-e kilometr” dar Marvdašt. *Agar* 22-23, pp. 196-200.

Klose, D.O.A. & Mûseler, W. (2008) *Statthalter, Rebellen, Könige. Die Münzen aus Persepolis von Alexander dem Grossen zu den Sasaniden*. München.

Kritt, B. (1997) *The Early Seleucid Mint of Susa* (Classical Numismatic Studies no. 2). Lancaster, Pa.

Leriche, P. (1977) Problèmes de la guerre en Iran et en Asie Centrale dans l'Empire Perse et à l'époque hellénistique. In *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origins à la conquête islamique. Leurs relations à la lumière des documents archéologiques, Paris 22-24 mars 1976*, ed. J. Deshayes, pp. 297-312. Paris.

Lewis, D.M. (1978) The Seleucid Inscription. In Stronach 1978, pp. 160-161.

Martinez-Sève, L. (2003) In *Encyclopaedia Iranica*, XII, pp. 156-165, s.v. Hellenism. New York.

Robert, L. (1967) Encore une inscription grecque de l'Iran. *Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 281-296.

Sancisi-Weerdenburg, H.; Kuhrt, A. & Root, M.C., eds (1994) *Continuity and Change: Proceedings of the Last Achaemenid History Workshop, April 6-8, 1990, Ann Arbor, Michigan* (Achaemenid History Workshop, 8). Eisenbrauns.

Sarkhosh Curtis, V. (2010) The Frataraka Coins of Persis: Bridging the Gap between Achaemenid and Sasanian Persia. In *The World of Achaemenid Persia. History, art and society in Iran and the Ancient Near East*, eds J. Curtis & StJ. Simpson, pp. 379-394. London-New York.

Schäfer, Ch. (2002) *Eumenes von Kardia und der Kampf um die Macht im Alexanderreich*. Frankfurt am Main.

Schmidt, E.F. (1953) *Persepolis. I. Structures. Reliefs. Inscriptions* (Oriental Institute Publications LXVIII), Chicago.

Schmidt, E.F. (1957) *Persepolis. II. Contents of the Treasury and Other Discoveries* (Oriental Institute Publications LXIX), Chicago.

Boucharlat, R. (2006) Le destin des résidences et sites perses d'Iran dans la seconde moitié du IV^e siècle avant J.-C. In Briant & Joannès 2006, pp. 443-470.

Boucharlat, R. & Benech, Ch. (2002) Organisation et aménagement de l'espace à Pasargades: reconnaissances archéologiques de surface, 1999-2002. *Arta* 2002.001, Achemenet Novembre 2002, pp. 1-41.

Boucharlat, R.; De Schacht, T. & Gondet, S. (2012) Surface Reconnaissance in the Persepolis Plain (2005-2008). New Data on the City Organisation and Landscape Management. In *Dariosh Studies II. Persepolis and its Settlements: Territorial System and Ideology in the Achaemenid State* (Università degli Studi di Napoli "L'Orientale", Dipartimento Asia, Africa e Mediterraneo, Series Minor LXXVIII), eds G.P. Basello & A.V. Rossi, pp. 249-290. Napoli.

Boucharlat, R. & Fazeli Nashli, H., eds (2009) Tang-i Bulaghi Reports. *Arta* 2009.002.

Briant, P. (1982) *Rois, tributs et paysans. Études sur les formations tributaires du Moyen-Orient ancien* (Annales littéraires de l'Université de Besançon 269). Paris.

Briant, P. (1996) *Histoire de l'Empire Perse. De Cyrus à Alexandre*. Paris.

Briant, P. & Joannès, F., eds (2006) *La transition entre l'empire achéménide et les royaumes hellénistiques (vers 350-300 av. J.-C.). Actes du colloque organisé au Collège de France par la « Chaire d'histoire et civilisation du monde achéménide et de l'empire d'Alexandre » et le « Réseau international d'études et de recherches achéménides » (GDR 2538 CNRS), 22-23 novembre 2004* (Persika 9). Paris.

Callieri, P. (1995) Une borne routière grecque de la région de Persépolis. *Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-lettres* I, janvier-mars, pp. 65-73 (Persian translation in *Āsar* 28, 1376, pp. 96-103).

Callieri, P. (2003) Some Notes on the So-called Temple of the Fratarakas at Persepolis. In *Studi in onore di Umberto Scerrato per il suo settantacinquesimo compleanno* (Series Minor LXV, Università degli Studi "L'Orientale"-Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente), eds M.V. Fontana & B. Genito, pp. 153-165. Napoli.

Callieri, P. (2004) Again on the Chronology of the Tall-e Takht at Pasargadae. *Parthica* 6, pp. 95-100.

Callieri, P. (2013) Maritime and overland routes around the Persian Gulf in the Achaemenid period. In *Monumentum Gregorianum*, ed. A.I. Ivanchik, pp. 122-134. Moskva.

Callieri, P. (2018) Persepolis in the Post-Achaemenian Period: Some Reflections on the Origins of Istakhr. In *Istakhr (Iran), 2011-2016. Historical and Archaeological Essays* (Quaderni di Vicino Oriente, XIII-2018), ed. M.V. Fontana, pp. 27-46. Roma.

Callieri, P. (in press) Archaeological Notes on "Achaemenid" Anshan. *Festschrift Adriano Rossi*. Napoli.

Cohen, G.M. (1978) *The Seleucid Colonies. Studies in founding, administration and organization*. Wiesbaden.

Asheri, D. (1983) *Fra ellenismo e iranismo. Studi sulla società e cultura di Xanthos nella età achemenide*. Bologna.

Askari Chaverdi, A. & Callieri, P. (2007) Preliminary Report on the Stratigraphic Study of the Toll-e Takht, Pasargadae. Investigations on the Material Culture of the Achaemenid and Post-Achaemenid Periods. *Archaeological Reports 7. On the Occasion of the 9th Annual Symposium on Iranian Archaeology*, vol. 1, pp. 5-23. Tehran.

Askari Chaverdi, A. & Callieri, P. (2010) Preliminary Report on the Irano-Italian Stratigraphic Study of the Toll-e Takht, Pasargad. Investigations on the Material Culture of the Achaemenid and Post-Achaemenid Periods in Fars. In *Ancient and Middle Iranian Studies. Proceedings of the 6th European Conference of Iranian Studies, held in Vienna, 18-22 September 2007*, eds M. Macuch, D. Weber & D. Durkin-Meisterernst, pp. 11-28. Wiesbaden.

Askari Chaverdi, A. & Callieri, P. (2014) *Sokunatgâhhâ-ye rustâ'i az dowrehâ-ye haxâmaneshi ve fârâhaxâmaneshi. Mohavvate-ye 76 va 77 Tang-e Bolâghi, Pâsârgad*. Shiraz.

Askari Chaverdi, A. & Callieri, P. (2016) *Tang-e Bolaghi (Fars), Sites TB76 And TB77: Rural Settlements of the Achaemenid and Post-Achaemenid Periods. Report of the archaeological rescue excavations carried out in 2005 and 2006 by the joint Iranian-Italian mission of the Iranian Center for Archaeological Research and the University of Bologna, with the collaboration of IsIAO, Italy* (BAR International Series 2799). Oxford.

Azzoni, A. & Stolper, M.W. (2015) From the Persepolis Fortification Archive Project, 5: The Aramaic Epigraph Ns(y)h on Elamite Persepolis Fortification Documents. *Arta* 2015.004. <http://www.achemenet.com/pdf/arta/ARTA_2015.004-Azzoni-Stolper.pdf>.

Balcer, J.M. (1978) Excavations at Tal-i Malyan. Part 2. Parthian and Sasanian Coins and Burials (1976). *Iran* XVI, pp. 86-92.

Bernard, P. (1995) Remarques additionnelles [à Callieri 1995] . *Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-lettres* I, janvier-mars, pp. 73-96.

Bosworth, A.B. (1980) Alexander and the Iranians. *Journal of Hellenic Studies* 100, pp. 1-21.

Bosworth, A.B. (1995) *A Historical Commentary on Arrian's History of Alexander. Vol. II. Commentary on Books IV-V*. Oxford.

Boucharlat, R. (2002) Pasargadae. *Iran* XL, pp. 279-282.

Boucharlat, R. (2003) The Persepolis Area in the Achaemenid Period. Some Reconsiderations. In *Yeki bud, Yeki nabud. Essays on the archaeology of Iran in honor of William M. Sumner* (Monograph Series, 48, Cotsen Institute of Archaeology), eds N.F. Miller & K. Abdi, pp. 261-265. Los Angeles.

Boucharlat, R. (2005) Iran. In *L'archéologie de l'empire achéménide, nouvelles recherches*, eds P. Briant & R. Boucharlat (Persika 6), pp. 221-272. Paris.

Summing up, even though the archaeological data for the urban settlements in the post-Achaemenid period are indeed still limited, on the whole the human sedentary settlement of central Fars seems to have neither decreased nor been modified in its patterns. The only element suggesting a possible break lies in the lack of a Hellenistic phase of the Achaemenian fortified storage building at Tang-e Bolaghi site TB77: however, interpretation of this as an indicator of the end of state control over land exploitation needs the support of further data, and for the moment must be only taken as one of the possible interpretations.

What is sure is the fact that not only in the main sites such as Pasargadae but also in the rural environment such as at Tang-e Bolaghi the life of the settlements continued apparently undisturbed: the fall of the Achaemenid empire therefore does not seem to have brought an end to sedentary settlement patterns and a shift to pastoralism, as suggested by R. Boucharlat (Boucharlat 2003b: 265). Also the evidence of road control offered by the two milestones confirms this interpretation.

According to the literary sources, Fars, too, numbered several cities and some Seleucid foundations: archaeology is indeed far behind in investigation of these settlements. Comprehensive work surface survey would be advisable, particularly in those areas where sparse evidence of the period following the end of the Achaemenid empire has come to light.

Bibliography

Alizadeh, A. (1997) Preliminary Report on Archaeological Surveys in Upper Kur River Basin and Northeastern Marvdasht, Fars Province. *Archaeological Reports of Iran I*, pp. 67-88 (in Persian).

Alizadeh, A. (2003) Some Observations Based on the Nomadic Character of Fars Prehistoric Cultural Development. In *Yeki bud, yeki nabud. Essays in the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Monograph Series, 48, Cotsen Institute of Archaeology), eds N.F. Miller & K. Abdi, pp. 83-97. Los Angeles.

Alam, M. (1986) *Nomina propria iranica in nummis. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen* (Iranisches Personennamenbuch IV). Wien.

Altheim, F. (1947) *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 2 vols. Halle.

Hellenistic period (Inv. No. 38; Callieri 2007: 99; Askari Chaverdi & Callieri 2016: 76, fig. 142).

Thus site TB76 of Tang-e Bolaghi yields several finds which indicate continuity in use of the rural village during the Hellenistic period. At site TB77, on the contrary, the life of the fortified storage building has apparently one phase only, datable to the Achaemenid period (Askari Chaverdi & Callieri 2016: 58), suggesting that the Achaemenid system of state control over land exploitation was interrupted, while the life of the rural settlement continued.

In the north-west part of the Persepolis plain, the area of the Elamite site of Malyan, where evidence of the Achaemenid period is still rather obscure (Callieri in press), the post-Achaemenid period is nevertheless better represented in the archaeological record at the site of Bayza, identified with the city where Tabari (I, 814) locates the court of the Fars kings at the end of the Arsacid period. Here a surface survey carried out by D. Huff recorded ceramic fragments dated to the Seleucid-Parthian period. Along with several architectural elements in limestone of Achaemenid typology and workmanship, possibly reused in monuments yet to be discovered, a column base of white limestone with thick square plinth and thick plump torus topped by a narrow astragal (Huff 1991a: fig. on p. 61; Callieri 2007: 94, fig. 63) was also found in the survey. This base, which derives from the thick torus of Achaemenid derivation widespread in Hellenistic Central Asia, was also dated by Huff to the Seleucid-Parthian period (Huff 1991a: 61). Thus, the evidence from Bayza as a whole suggested to Huff the existence of occupation levels dating back to the Seleucid-Parthian period at the site (*ibid.*).

Other evidence regarding central Fars belongs to a later age, including “sparse Partho-Persis material” discovered at Tall-e Malyan as well as a “substantial Parthian site” in the nearby village of Qal’e-ye Now (Balcer 1978: 90), which is also the original location of a large head in limestone dated to the end of the Arsacid or very beginning of the Sassanian period (Callieri 2007: 109).

main Trench 3. Here the last building phase of the house (phase 2), attributed to the post-Achaemenid period, was brought to light almost entirely: a large courtyard occupied the western section of the house, with four rooms on the north side and another room on the south side. The foundations of the south side of the perimeter wall of the first Achaemenid age construction had been reused during the successive reconstructions, with the same masonry technique of large uncut stones; the partition walls, in such a poor state of conservation as to be hard to identify, were instead built with clay and small stones (Askari Chaverdi & Callieri 2016: 11). The nature of the occupation, as during the Achaemenid period, was rural or artisanal, as suggested by the fragments of large ceramic storage jars discovered there. At the same time, also for the last but one building phase (phase 3), with structures showing a similar plan but not such poor masonry, a dating in the early post-Achaemenid period is quite likely, given the find of a lead spatule with comparable evidence in the Hellenised East along with objects of Achaemenid date.

Apart from the significant demonstration of continuity in this rural house, other important evidence for the post-Achaemenid period came from two other areas of site TB76. The bones in an isolated grave (Grave n. 1) discovered in the northern sector of TB76 (Trench 1), unfortunately disturbed by the intrusion of two later pits, have been dated by ¹⁴C analyses carried out by the AMS and Radiocarbon Dating Laboratory of the University of Salento-CEDAD (OxCal.3.10, Reimer *et al.* 2004) to the time span 370 to 50 BC. The only grave goods consisted in a ceramic beaker (Inv. No. 17; Askari Chaverdi & Callieri 2016: 68, fig. 122)) comparable in shape to an elegant beaker decorated with painted bands, found by Sir Aurel Stein in a context he defined “early historic” during a trial trench dug at Tall-e Zahak near Fasa, in eastern Fars (Stein 1936: 149, pl. XIX, 20). The presence of an isolated grave at the limit of the hamlet calls for further reflection.

The second record consists in an iron pyramidal-shaped arrow-head brought to light in trench 7, which belongs to a type common in the

Achaemenids to the Macedonians would not be characterised by any destruction, as also suggested by Stronach. For Phase 6, with a 68% probability (1 sigma), the upper limit is between 280 and 170 BC, the lower limit between 230 BC and AD 0. Therefore the most likely duration is between 250 and 200 BC, corresponding to the late Seleucid period. Strikingly, the end of the Phase corresponds to the low date of the end of the Seleucid direct rule on Fars and the independence of the Fratarakas. The C14 dating on the sample collected from Phase 5 yielded the result of 820-530 cal BC with a 95.4 % probability, which confirms the hypothesis that the layers of Phase 5 were formed by collapse of mud-brick structures containing earlier material.

This small trench excavated in two seasons with a precise and painstaking stratigraphic methodology has revealed all the potentialities of an updated approach to the archaeology of the historic period, and has provided a more solid basis for confirming the continuity between the late Achaemenid and the Macedonian period which Stronach had also proposed, albeit on a weaker methodological basis.

As for the inhabited settlement identified by the Iranian-French geophysical surveys to the north of the Tall-e Takht, not yet investigated with excavation, the presence of Hellenistic pottery on its surface (Boucharlat & Benech 2002: 29; Boucharlat 2002: 282) could be a sign of continuity, given that for the inhabited settlement of the Achaemenid period no other areas have been identified and the location in the same place is likely. At the same time, also in the area of the *paradeisos* garden with its palaces the chance discovery of pottery to the south-west of Palace S, dated by R. Boucharlat to the Seleucid or Arsacid period, could mean that the post-Achaemenid age occupation was not limited to the Tall-e Takht (Boucharlat & Benech 2002: 14; Boucharlat 2006: 460, fn. 6).

A continuity in occupation was also evidenced at site TB76 in Tang-e Bolaghi, which had already been illustrated for its Achaemenid phases. Apart from some isolated testimonies of the post-Achaemenid age discovered in two minor trenches, a continuity in the stratigraphic and architectural sequence was evidenced in the rural house identified in the

includes various structures, in mud-brick or *chineh*, which represent the fourth structural period. A phase of collapse of *chineh* (Phase 5) with no evidence of occupation is followed by a phase in which a hearth and a dump pit attest to a secondary occupation (Phase 4). The following phase (Phase 3 of collapse and successive accumulation) must date back to Islamic time, as indicated by a fragment of turquoise and white glazed ware: its upper interface represents the occupation surface of the following phase (Phase 2), characterized by a large fireplace built within a shallow pit containing ashes and bones. The final phase (Phase 1) is characterised by the presence of large units of stone collapse, also containing earlier materials.

The charcoal and bones were analysed by the AMS and Radiocarbon Dating Laboratory of the University of Salento-CEDAD using the AMS technique with calibration through the software OxCal Ver. 3.5. Interpretation of the results of the analysis carried out by Professor Filippo Terrasi of the University of Naples with 3.5 OxCal calibration software, allows to propose an absolute chronology with an average approximation of about 80%.

For Phase 8, with a 68% probability (1 sigma) the upper limit comes between 430 and 380 BC, the lower limit between 390 and 350 BC. Therefore the most likely duration is from 410 to 380 BC. This means that the Phase belonged to the Achaemenid period. This is particularly important as regards the end of the phase, which is characterised by a considerable amount of ashes suggesting a large fire. It is in fact quite tempting to compare this fire with the 'large conflagration' of which Stronach found evidence throughout excavation. Stronach attributed the fire to the end of the Seleucid period - which he dated to *c.* 280 BC (Stronach 1978: 146). The date of this episode, on the other hand, should fall entirely within the Achaemenid period. For Phase 7, with a 68% probability (1 sigma) the upper limit is between 390 and 310 BC, the lower limit between 300 and 180 BC. Therefore the most likely duration is from 380 to 250 BC, corresponding to the timespan from the late Achaemenid to the mid-Seleucid period. In this case, the transition from the

(period III) appears to have followed, after a destruction which, according to D. Stronach, took place during an event linked to the secession of the independent kings of Fars (Stronach 1978: 146-156). I have proposed (Callieri 2004) to date the transition between the two periods rather than around 280 BC - as accepted by Stronach, who concurs with the “traditional” date attributed to the start of coin emissions of the Fratarakas - at the beginning of the 2nd century BC, following the chronology independently proposed by M. Alram (1986) and J. Wiesehöfer (1994). At any rate, noteworthy for the subject of this paper is the continuity in the occupation of Pasargadae citadel, showing structures of a quality which indicate a prominent role during the Seleucid period and subsequently under the king of Fars.

The British digs at Pasargadae, which had been carried out with an outdated methodology unfortunately still practised at the beginning of the 1960s, did not produce any ceramic sequence based on a stratigraphic sequence indicating the succession of various occupation surfaces and floors. The architectural evidence, nevertheless, indicates a remarkable continuity across the various epochs, which however did not mean that there were no significant variations in the ceramic production. Verification of this situation seemed necessary and was carried out in 2006 and 2007 with the two seasons of new excavations by the Iranian-Italian Joint Archaeological Mission in Fars (Askari Chaverdi & Callieri 2007, 2010).

The stratigraphic sequence evidenced in the small newly excavated trench (Trench 1) proved to be extremely dense, and actually more complex than the sequence suggested by the British publication, since nine stratigraphic phases were identified. Construction of the mud-brick fortification wall, representing the earliest occupation (Phase 9), was followed by a second structural period with mud-brick walls (Phase 8), which ended with the plundering of the walls, collapse and a large-scale fire, possibly also associated with plunder. The third structural period (Phase 7), on top of the destruction layers, is characterized by walls in mud and stones, with a fire-place and a post-hole. The following Phase 6 also

1978; Callieri 2007: 35), the other near Marvdasht, at the centre of the Persepolis plain (Kabiri 1993-1994; Bernard 1995; Callieri 1995; Callieri 2007: 35-36).

As for Persepolis city, the areas nearer to the Terrace, more closely studied, have yielded evidence of the post-Achaemenid age. E.F. Schmidt pointed out that immediately north of the Terrace, next to the Achaemenid door with reliefs showing servants, Herzfeld excavated a trial trench and remarked the existence of post-Achaemenid structures (Schmidt 1953: 55). Special interest is raised by the so-called Frataraka Temple, 200 m north-west of the Terrace, which was probably part of the city and represents the first temple dedicated to the cult of statues deriving from Hellenistic cultural influence (Schmidt 1953: 56; Callieri 2003a: 160-162; Callieri 2007: 51-68).

P. Bernard wrote: "It is in this neo-Persepolitan city that, under the Greek occupation, the satraps of Persis resided, the last of which is mentioned on the occasion of Molon rebellion (222-220), then [...] the representatives of the local dynasty of the Fratarakas"⁹ (Bernard 1995a: 84; cf. also Bosworth 1995a: 331).

That the existence of Persepolis continued after the Macedonian conquest is also suggested by the existence of the Persepolis Spring Cemetery, c. 1 km north-north-west of the Terrace, unanimously dated to the late- or post-Achaemenid period (Schmidt 1953: 56; 1957: 123 ; Boucharlat 2006: 454-455): the cemetery lies closer to the Terrace than to Estakhr, and may have been the cemetery of Persepolis.

The British digs at Pasargadae, the main site of northern-central Fars, namely on the fortified site of Tall-e Takht, yielded evidence of occupation levels grouped in a period extending from the age of Darius I to the end of the Seleucid period (period II). A new occupation phase

⁹ "C'est dans cette ville néo-persépolitaine qu'ont résidé, sous l'occupation grecque, les satrapes de Perside dont le dernier est mentionné lors de la révolte de Molon (222-220) puis [...] les représentants de la dynastie locale des Fratarakas."

(cf. Bosworth 1980b: 331; Schäfer 2002: 141).⁸ In the existing literature, it has long been taken for granted that reference to Persepolis during the Hellenistic period is in fact, rather, to Estakhr, the nearby city which was thought to have been founded by the Greeks after the destruction of Persepolis in the fire. However, the archaeological evidence at Estakhr does not reach back to the Hellenistic period and the Achaemenid stone elements found there were probably plundered from nearby Achaemenid buildings (Callieri 2018). Besides, no source records any refoundation of Persepolis: if the Seleucids made a point of renaming the old city of Susa, which became Seleucia on the Eulaios, Greek refoundation of the symbol of Persian power would not have disappeared without leaving any evidence (Callieri 2018).

After this review of the historiographical sources, which suggest a prevailing continuity despite the dramatic event of the Persepolis fire, we will now examine the archaeological evidence deriving from excavations and surface surveys, which offer evidence on human settlement in central Fars during the Hellenistic period.

It is likely that the rulers of the Hellenistic age had maintained and developed the road system known for the Achaemenid period (cf. Sumner 1986: 17; Graf 1994), as shown by the two milestones with Greek inscriptions discovered, one on the Tall-e Takht of Pasargadae (Lewis

⁸ Among the sources for the Seleucid period we do not include the mention of Persepolis in *Macchabees II*, 9, 1-2, where we read that Antiochus IV had attempted to pillage a temple and occupy the city of Persepolis: the episode is the same as the one cited by Polybius, (XXXI, 9), Appian (*Syr.*, 66) and in a previous paragraph of the same text (*Macc. II*, 1, 13-15), and located in Elymais. It is possible that the author of the Biblical text, who abridged a work by Jason of Cyrene, used the account of this historian but preferred setting the event in a more prestigious place like Persepolis (Le Rider 1965: 323, fn. 6). The fame of Persepolis was still great during the second half of the 2nd century BC, the period to which the composition of the II book of the *Macchabees* is attributed.

urbanised”, for “the immediate needs of access to food resources and for the need, for the present and the future, of urban and rural labour⁶ (Briant 1982: 315-316).

As regards the period of the wars of the Diadochs, the sources give us some precious indications on the history of the cities of the region, and in particular Persepolis.⁷ Diodorus of Sicily speaks of Persepolis as if the city still existed in his days. His account of the events after Alexander’s death is so circumstanced that we can suppose that his main source was Hieronymus of Cardia, eyewitness to the episodes described (Hornblower 1981: 121).

Thus, during the war between Antigonos and Eumenes in 317-316 BC we see that Eumenes and his generals “advanced towards Persepolis, the royal capital (*basileion*) of Persia” (Diod. Sic., XIX, 21). It is precisely at “Persepolis, the royal capital” that the Macedonian satrap Peukestas in 317 BC organised the magnificent ritual ceremony of Achaemenid tradition (Henkelman 2007: 35-38) described by Diodorus (XIX, 22).

Besides, we see that Antigonos, too, “advanced in Persia in order to gain the royal capital, Persepolis” (Diod. Sic., XIX, 46), where the meeting was held during which the new organisation of the satrapies was decided

⁶ “Les fondateurs, en effet, choisirent consciemment et systématiquement des sites déjà habités et déjà cultivés, voire déjà urbanisé”, for “les nécessités immédiates de l’accès à des ressources alimentaires et le besoin, pour le présent et pour l’avenir, d’une main d’œuvre urbaine et rurale.”

⁷ If it is true that Quintus Curtius Rufus (V, 7) commenting on Alexander’s conquest, speaks of the complete destruction of the city, which would never rise again from its ashes, this statement, placed immediately after the description of the fire on the Terrace, in which Terrace and city are confused, would suggest taking this picture of intense drama only as a literary *topos* and not a description of a real event.

21, 3 : cf. Briant 1982: 202). The Greek writer Polyenus states that under the Persian king Oborzos, the Macedonians camped near Persepolis in a place called Komastos which, together with the many villages in the surroundings, included a large population and several staging posts (*stathmoi*) for stationing 3,000 soldiers (Polyen, VII, 40; cf. Briant 1982: 148).

Without the possibility to avail himself of Sumner's work, P. Leriche remarked that the account given in the sources contrasts with the actual situation of the terrain, particularly considering the absence of traces of Achaemenid-age sites in the Persepolis plain (Leriche 1977: 301). On the contrary, however, the information offered by Polyenus is in fact very useful because it indicated the same settlement density as recorded by Sumner for the Achaemenid period and apparently similar in the following period too, at least judging by the true chronology of the ceramics used by Sumner to date the Achaemenid sites, which recent studies show to be largely of the post-Achaemenid age (Sumner 1986: 3, fig. 1; Callieri 2007: 43-44).⁵

The foundation of cities was a marked characteristic of the political activity of Alexander the Great in the far eastern regions of his empire conquered after the final defeat of the Persians.

By contrast, the occupation of the Iranian plateau and in particular of Persis, prior to that event, was not followed by the foundation of cities (Tscherikower 1927: 140-142). However, a number of important foundations were accomplished by his successors (cf. Cohen 1978: *passim*). As P. Briant pointed, "the founders, indeed, intentionally and systematically chose sites already inhabited and cultivated, i.e. already

⁵ One region of Persis well described for the time of the Macedonian conquest by Nearchos' account in Arrian (*Indike*, XXXVIII-XXXIX) is the coastal region along the Persian Gulf. The description appears extremely reliable and regards the situation at the end of the Achaemenid period, containing information on the geography of the coast as well as mentioning villages and cities seen by the Macedonian admiral (cf. Whitehouse & Williamson 1973: 35; Callieri 2013).

2016: 49-56), as well as a small agricultural hamlet of less than 1 ha, of which it was possible to locate and partly excavate two buildings (Site TB 76: Askari Chaverdi & Callieri 2014: 31-65; 2016: 3-46). In particular, it was possible to excavate one of these two buildings in Trench 3 to an extent that we can form an idea of this rural house of c. 200 m² with a courtyard onto which several rooms opened. Of the four structural phases evidenced during the excavation, the first two were dated to the Achaemenid age on the basis of the comprehensive evidence of the finds.

Given that we may rely on what can be gathered from the Elamite documents from Persepolis, and based on the various forms of settlements and buildings indicated there (cf. also Briant 1982: 340) as well as the suggestions W.M. Sumner offered in his seminal article on the Achaemenid settlement in the Persepolis plain (Sumner 1986), a possible interpretation of the sites discovered with the excavations was proposed. Following one of Sumner's indications (Sumner 1986: 26-27), site TB 77 might correspond to one of the "*didā*", i.e. fortified buildings meant for storage of cereals (Askari Chaverdi & Callieri 2016: 50).

With the Macedonian conquest, what became of this articulated system of land exploitation characterising the Achaemenid period? Or, to quote P. Briant, was it that "the destruction of the palaces provoked the destruction of the whole system?"³ (Briant 1982: 26-27). Briant offers us a preliminary answer based on historiography, observing that the comprehensive evidence "suggests the (total or partial) continuation of the social and economic organisation of Fars during Alexander lifetime"⁴ (*ibid.*: 329, fn. 161).

A few years after Alexander's incursion, Hieronymus of Cardia noted that Persis was more densely populated and richer in agricultural and pastoral resources than many of the other satrapies (Diod. Sic., XIX,

³ "La destruction des palais entraîna-t-elle la destruction de tout le système?"

⁴ "Suggère le maintien (total ou partiel) de l'organisation sociale et économique dans le Fars du vivant d'Alexandre."

political units”¹ which did not resist Alexander, and “the mountain regions largely inhabited by pastoralists, seemingly independent but in reality linked to the monarchy by exchange relationships”² (Leriche 1977: 301-302).

As for the contributions from archaeology, besides a few excavations, some major surface surveys were carried out in Fars (Vanden Berghe 1952, 1953, 1954; Alizadeh 1997, 2003; Sumner 1972, 1986, 1994). An excellent overview of the archaeological activities specifically concerning the Achaemenid period has been offered by R. Boucharlat (Boucharlat 2005: 225-236), making it clear that the characteristics as well as the extension of the inhabited sites remains largely uncertain, even in the case of major centres such as the regional capital of Parsa. The interesting results of geophysical surveys (Gondet 2011) as well as limited excavations (Askari Chaverdi & Callieri 2017), have enhanced our knowledge of what Boucharlat et al. more precisely called “Persepolis Northwest area” (Boucharlat, De Schacht, and Gondet 2012: 260); the minor centres remain still largely unknown, with the important exception of the area of Tang-e Bolaghi, c. 20 km to the southwest of Pasargadae, where an international campaign of rescue excavation organised by the Research Foundation Parsa-Pasargad (M.H. Talebian) and the Iranian Centre for Archaeological Research (M. Azarnoush) has yielded fresh evidence on the occupation of this rural area during the Achaemenid and post-Achaemenid periods (Boucharlat & Fazeli Nashli 2009).

On the left shore of the Polvar river, the excavations of an Iranian-Italian mission have revealed the existence of a fortified building with the perimeter wall base course in stone boulders strengthened by semi-circular buttresses (Site TB 77: Askari Chaverdi & Callieri 2014:66-80;

¹ “Une région de petites vallées agricoles à structure de type archaïque organisée en petites unités politiques.”

² “Les régions de montagne à population en grande partie pastorale, apparemment indépendante, mais en réalité liées à la monarchie par des relations d’échanges.”

it is impossible to understand also the following periods of Iran culture and history (Robert 1967: 296).

Comparative study of the settlement pattern on the Iranian plateau during the Achaemenid and the Hellenistic periods is an appropriate way to single out the elements of continuity and change between the two periods. As P. Briant had long stressed (Briant 1982), the settlement pattern is deeply influenced by the economic organisation of the territory, and study of it can yield fundamental pointers beyond its specific aim.

Given that Fars enjoys the exceptional documentation provided by the Persepolis texts, it is also the area where the data from field work on the settlement patterns can be cross-referenced with the administrative sources. It is significant that in his research dedicated to the concepts of territorial defence P. Leriche chose Persis in addition to Bactria for one of the case studies (Leriche 1977).

A study of Hellenistic Fars, i.e. Persis, is also important to verify whether the region was indeed of such scant interest for the Seleucids (v. Altheim 1947: 268-269; *contra*, Will 1966: 249).

For Persis, the classical sources we can rely upon, in particular in relation to the situation of the region at the time of Alexander's expedition, provide different pictures of human settlement (cf. Briant 1982: 146-147). Quintus Curtius Rufus (V, 4) describes the Persepolis region as a "fertile land, rich in cities and villages". It is worth noting that the terms used by the Latin author may not have had the same value as in Classical Greece: thus "*oppidum*", generally meaning "city", could also mean "fortified residence", a term which would designate something quite different from what we call a city today (Briant 1982: 204).

Actually, P. Leriche based his reconstruction of settlement in Fars at the end of the Achaemenid period on the descriptions of Alexander's campaign by Diodorus of Sicily and Quintus Curtius Rufus. Even though the author could not avail himself of fundamental contributions like the one by W.M. Sumner (1986), this study is indeed of special interest for its definition of the system of bipartition of Fars territory in "one region of small agricultural valleys with an archaic structure organised in small

a historical source thanks mainly to the efforts of the Persepolis Fortification Archive Project, directed by M. Stolper (Azzoni and Stolper 2015; Henkelman 2008, 75-179).

One major piece of information deriving from these documents is that vast portions of the area of Fars centred on Parsa, corresponding to the Greek Persepolis, and extending north as far as Batrakatash (Pasargadae), was effectively a part of the Achaemenid state administration system.

At the other end of the long period separating the Achaemenid and Sasanian periods, the Zoroastrian literature of the late- and post-Sasanian age attributed the destruction of the sacred books of the *Avesta* to Alexander, and condemned the Hellenistic culture of the Seleucid and Arsacid rulers, thus no doubt influencing the anti-Arsacid propaganda of the first Sasanian ruler, who presented himself as the righteous successor to his Persian ancestors (Wiesehöfer 1994b).

In fact, the dialogue between the Iranian and the Greek cultures had characterised a large part of Achaemenid history, originating in Asia Minor and successively extending to all the other areas of cultural interface (Asheri 1983; Briant 1996: 510-521; Martinez-Sève 2003: 157-158).

Unfortunately, the early dating of the beginning of the coinage of the local dynasts of Fars, generally accepted until recently and still by some scholars (Kritt 1997: 82, 134-135; Klose & Müseler 2008; Sarkhosh Curtis 2010: 386-389), representing some sort of independence of the region from the Seleucid kingdom, biases the general perception of the Hellenistic domination of Iran as an event of scant significance, not even taken into consideration in the periodization of the history of Iran. The dating of the first Fars coinage to the beginning of the 2nd century BC (Alram 1986; Wiesehöfer 1994a), on the contrary, re-establishes the roughly 130-year duration of the Hellenistic period in Fars, thus making study of this period even more necessary: as L. Robert aptly pointed out in 1967, the “Hellenistic interval” has been too long and too complex not to raise the attention it is worthy of: without an understanding of this period,

Central Fars after Alexander: Continuity or Change?

Pierfrancesco Callieri

Professor of University of Bologna

One of the most intriguing aspects connected to the momentous event of the conquest of the Achaemenid empire by the Macedonian army regards the fate of Central Fars, the region of the Iranian plateau which had been the cradle of the Achaemenid dynasty. In 1990, the last Achaemenid History Workshop was dedicated to the subject of “continuity and change”, dealing with both the beginnings and end of the Achaemenid Empire (Sancisi-Weerdenburg et al. eds. 1994), while in 2004 a colloquium was organised at the Collège de France on the transition from the Achaemenid empire to the Hellenistic kingdoms (Briant & Joannès 200): an illuminating contribution by R. Boucharlat examined the fate of royal residences (Boucharlat 2006). In the present paper, presented as a humble homage to Dr Firuz Bagherzadeh, who played a seminal role in the consolidation of Iranian archaeology, the author intends to compare archaeological and historiographical sources on central Fars in the period after the Macedonian conquest, with special attention to the situation of the inhabited settlements, in order to ascertain whether the political events saw continuity or change in the life of the local communities.

The organisation of the selected area during the Achaemenid period is well illustrated by the many Elamite administrative documents found in the Persepolis Fortifications and Treasury, which are finally being used as

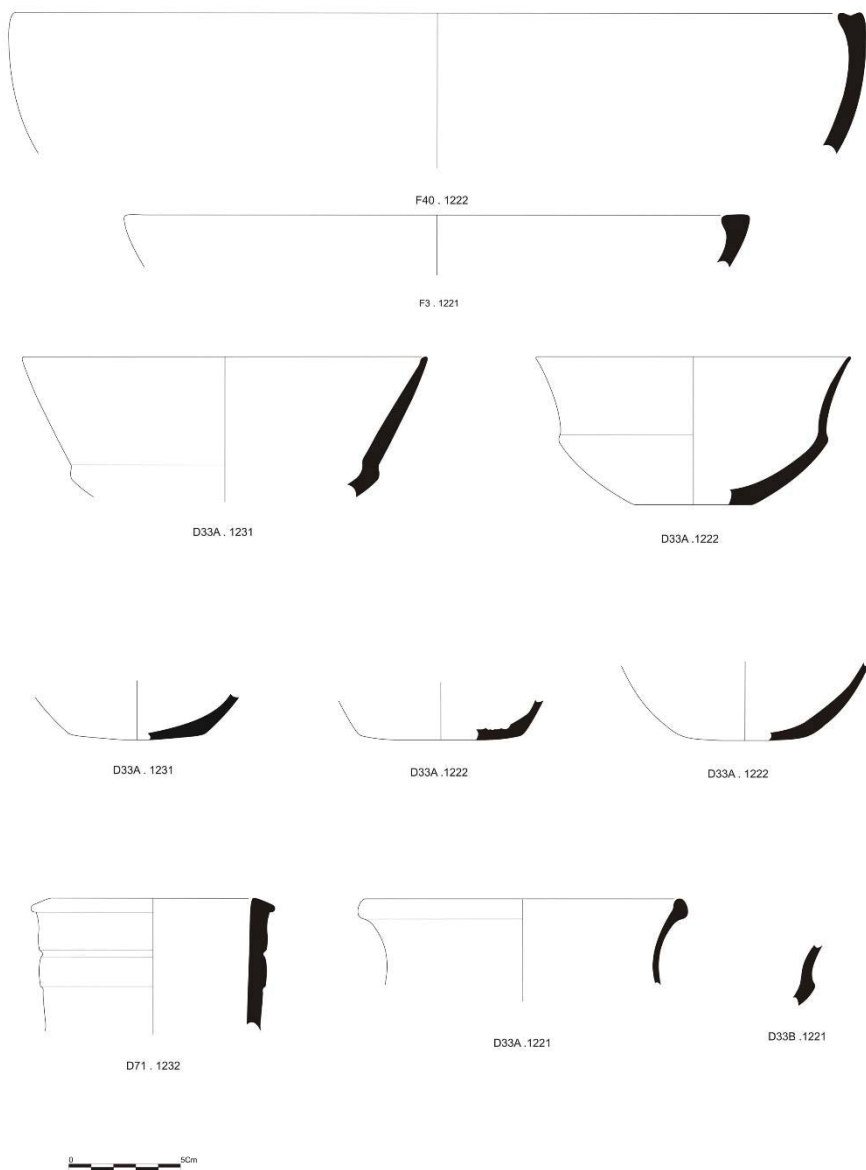


Fig 5. Red-brown and dark brown slipped pottery mainly from Darab valley, represented by common and fine ware. Note the carinated bowls.

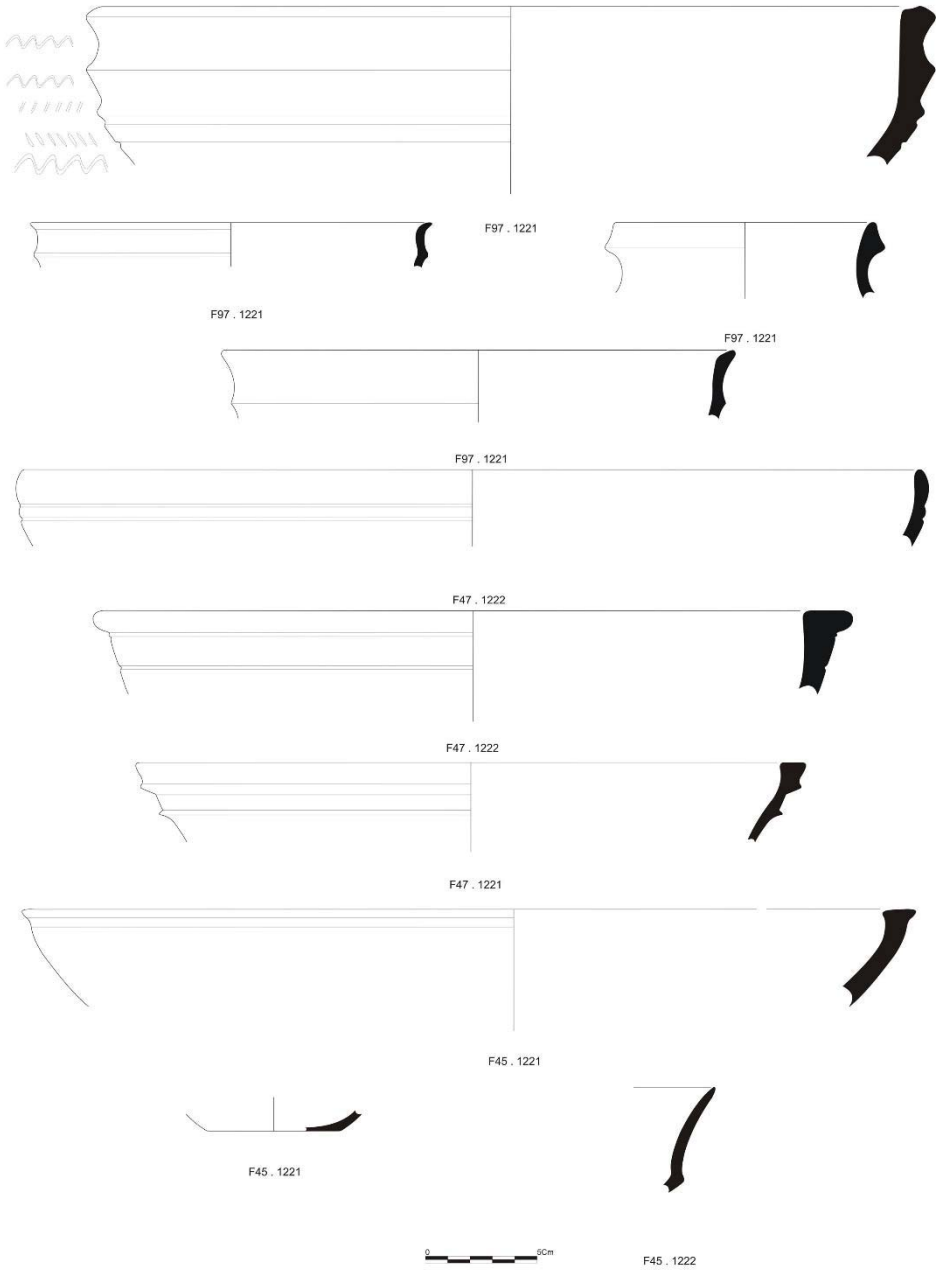


Fig 4. Red-brown and dark brown slipped pottery from Fasa valley, represented by common and fine ware.

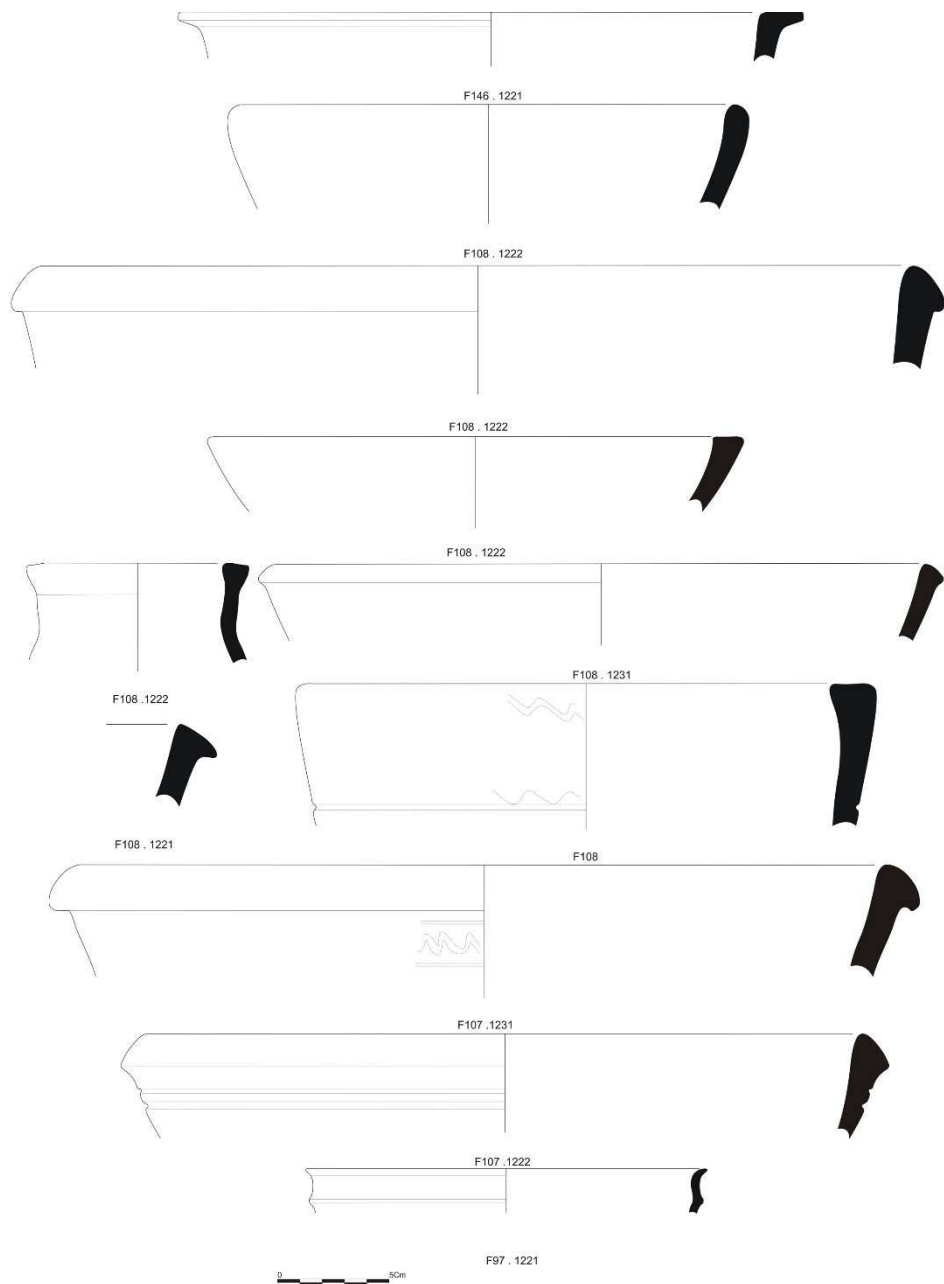


Fig 3. Red-brown and dark brown slipped pottery from Fasa valley, mainly represented by deep bowls in common ware.



Fig. 1. Map of the Eastern Fars with the location of the two main cities Fasa and Darab.

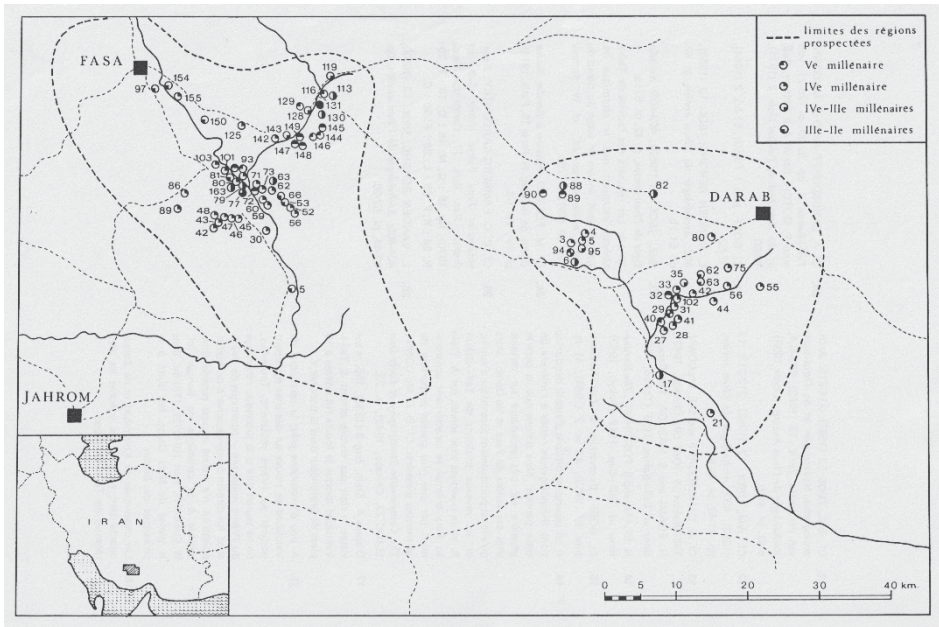


Fig. 2. Distribution map of the surveyed sites by P. de Miroschedi in Fasa and Darab valleys (Miroschedji 1972, Fig. 1).

- Ouseley, W., 1821. *Travels in various countries of the East more particularly in Persia*, vol. II, London.
- Pohanka, R., 1984. Zur einigen Architekturstücken von Tell-e Zohak bei Fasa, Südiran, *Veröffentlichungen der Iranischen Kommission*, Nr. 14, Anzeiger der phil. hist. Klasse der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 120. Jahrgang 1983, So. 13, p. 255-265.
- Priestman, S.M.N., 2003. The Williamson Collection Project: Sasanian and Islamic Ceramics from Southern Iran, Current Research, *Iran XLI*, p. 345-348.
- Priestman, S.M.N., Kennet, D., 2002. The Williamson Collection Project: Sasanian and Islamic Pottery from Southern Iran, *Iran XL*, p. 265-276.
- Schippmann, K. 1971. *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Berlin-New York.
- Stein, M.A., 1936. An archaeological Tour in Ancient Persis, *Iraq*, III, j, p. 112-225.
- Stronach, D., 1978. *Pasargadae. A Report of the Excavations conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford.
- Sumner, W. 1972. *Cultural Development in the Kur River Basin*, PhD, University of Pennsylvania.
- Sumner, W., 1986. Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain, *American Journal of Archaeology*, 90, p. 3-31.
- Vanden Berghe, L., 1959 *Archéologie de l'Irân ancien*, Leiden.
- Vanden Berghe, L. 1961. Récentes découvertes de monuments sassanides dans le Fars, *Iranica Antiqua* I, p. 163-198.
- Whitcomb, D., 1985 *Before the Roses and Nightingales. Excavations at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*, New York, The Metropolitan Museum of Art.
- Yusofnezhad, M., Lerner, J., 1999. s.v. Fasa. i. Geography and History, *Encyclopaedia Iranica* IX, p. 386-389.

- Henrickson, R. 1991. *s.v.* Ceramics. x. The Iron Age, *Encyclopaedia Iranica* V, p. 300-302.
- Huff, D., 1976. Ausgrabungen aud Qal'a-ye Dukhtar 1975, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 9, p. 157-173.
- Huff, D., 1988. Zum Problem zoroastrischer Grabanlagen in Fars.I. Gräber, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 21, p. 145-176.
- Huff, D., Gignoux, P., 1978. Ausgrabungen auf Qal'a-ye Dukhtar bei Firuzabad 1976, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 11, p. 117-150.
- Kennet, D., 2002. Sasanian Pottery in Southern Iran and Eastern Arabia, *Iran* XL, p. 153-162.
- Kennet, D.2004. *Sassanian and Islamic Pottery from Ras al-Khaimah. Classification, chronology and analysis of trade in the Western Indian Ocean*, BAR Intern Series, Oxford.
- Kheirabadi, M., 1996. *s.v.* Darab. i. Modern City and Shahrestan, *Encyclopaedia Iranica* VI, p. 5.
- Lamberg-Karlovsky, C.C., 1970. *Excavations at Tepe Yahya. Progress Report I*. The Asia Institute, Monographs Series no. 1.
- Lamberg-Karlovsky, C.C., Fitz, W., 1987. Cairns Burials in the Shogun Valley, Southeastern Iran, in G. Gnoli, L. Lanciotti eds, *Orientalia Josephi Tucci Memoriae Dicata* (Serie Orientale Roma LVI, 2), Roma, p. 747-770.
- Lamberg-Karlovsky, C.C., Humphries, J. 1968. The Cairns-Burials of Southeastern Iran, *East and West*, XVIII, 3, p. 269-276.
- Magee, P., 2004. *Excavations at Tepe Yahya. The Iron Age Settlement* (Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967-1975), Peabody Museum of Archaeology and Ethnology), Harvard University, Cambridge Mass.
- Miller, N., Sumner, W.M. 2003. The Banesh-Kaftari Interface . The View from Operation H5, *Iran* XLI, p. 7-19.
- Miroschedji, P. de 1971. Poteries élamites du Fars oriental, *Bastan-Chenassi va Honar-e Iran* 7-8, p. 60-67.
- Miroschedji, P. de, 1972. Prospections archéologiques dans les vallées de Fasa et de Darab, Rapport préliminaire, in F. Bagherzadeh ed. *Proceedings of the First Annual Symposium of Archaeological Research in Iran*: 7 p.
- Miroschedji, P. de, 1974. Tépé Jalyan, une nécropole du IIIe millénaire av. J.-C. au Fars oriental, *Arts Asiatiques* 30, p. 19-64.
- Miroschedji, P. de, 2003. Susa and the Highlands: Major Trends in the History of Elamite Civilization in N.F. Miller and K Abdi eds. *Yeki bud yeki nabud. Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Monograph 28, Cotsen Institute of Archaeology, UCLA), p. 17-38.
- Morgan, P., 2003. Some Remarks on a Preliminary Survey in Eastern Fars, *Iran* XLI, p. 323-338.

- nabud. Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Monograph 28, Cotsen Institute of Archaeology, UCLA), p. 83-97.
- Askari Chaverdi, A. and Callieri, P. 2016. *Tang-e Bolaghi (Fars), Site TB76 and TB77: Rural Settlements of the Achaemenid and Post-Achaemenid Periods. Report on the archaeological rescue excavations carried out in 2005 and 2006 by the joint Iranian-Italian mission of the Iranian Center for Archaeological Research and the University of Bologna, with the collaboration of IsIAO* (BAR International Series 2799), Oxford.
- Askari Chaverdi, A. and Callieri, P. 2017. *Persepolis West (Fars, Iran). Report of the field work carried out by the Iranian-Italian Joint Archaeological Mission in 2008-2009* (BAR International Series 2870), Oxford.
- Azarnoush, M. 1984. A New Sasanian Temple in Eastern Fars, *Iranica Antiqua* XIX, p. 167-200.
- Azarnoush, M. 1989. Mil-e Naqānah Hānah, a Complex of two Čahār Taqs in eastern Fars, in L. de Meyer et E. Haerinck eds. *Archaeologica Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe*, vol. II, p. 651-662.
- Azarnoush, M., 1994. *The Sasanian Manor House at Hajiabad, Iran*, Firenze.
- Boucharlat, R., 1989. Cairns et pseudo-cairns du Fars. L'utilisation des tombes de surface au 1er millénaire de notre ère, in L. de Meyer et E. Haerinck eds. *Archaeologica Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe*, vol. II, Gent, p. 675-715.
- Boucharlat, R., 2005. Iran in P. Briant et R. Boucharlat eds, *Archéologie de l'empire achéménide: nouvelles recherches* (Persika 6), p. 227-294.
- Callieri, P., 2004. Again on the chronology of the Tall-i Takht at Pasargadae, *Parthica* 6, p. 95-100.
- Carter, E., 1996. *Excavations at Anshan (Tal-e Malyan): The Middle Elamite Period* (Malyan Excavations Reports II), Philadelphia.
- Flandin, E., Coste, P., 1843-54. *Voyage en Perse*, Paris.
- Ghasemi, P. 2012. *Tal-e Khandagh* ("Moated Mound"). A Military Structure in Ancient Fars, *Near Eastern Archaeology* 75:4, p. 240-251.
- Gropp, G., Nadjmabadi, S., 1970. Bericht über eine Reise in West- und Südiran, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 3, p. 173-230.
- Hallock, R., 1969. *Persepolis Fortification Tablets* (Oriental Institute of Chicago Publications, XCII).
- Hansman, J., 1975. An Achaemenid stronghold, *Acta Iranica* 6, 2e série, vol. XX, Monumentum H.S. Nyberg, vol. II, p. 289-309.
- Hansman, J., 1999. s.v. Tall-i Zahhak, *Encyclopaedia Iranica* IX, p. 389-391.
- Henkelman, W., 2003. An Elamite memorial: The Sumar of Cambyses and Hystaspes, in W. Henkelman and Amélie Kuhrt eds, *A Persian Perspective. Essays in memory of Heleen Sancisi-Weerdenburg* (Achaemenid History XIII), Leiden, p. 101-172.

reasonably concluded that the valleys of Fasa and Darab were reoccupied after a long hiatus not earlier from other artefacts⁶, as well as at Tall-i Bizhdan (Darab) and on two or three other sites. For the red-slipped pottery with incised decoration, this is more likely to be from the Parthian and Sasanian periods. Incised decoration is often attributed to the Sasanian period and later.

This slipped ware would thus be a chronological indicator for more than a half millennium, which is a quite long duration for the historical periods. This long time-span would explain why this pottery is so frequent - it appears on half the sites. It is during this period that the other class discussed here was produced, the white-slipped pottery, which however probably appears later than the red-brown slipped wares. These two examples are enough to show that the archaeological data for the pre-Islamic historical periods remain very vague in eastern Fars. This region possesses sites and monuments of great importance, probably from the Achaemenid period, then the Hellenistic period, for which there is not much evidence apart from Tall-i Zohak., For the Sasanian period there are few but very important sites such as Darabgird and Hajiabad).

Eastern Fars certainly deserves much more than the old fashioned and general observations presented here. It is hoped that teams of archaeologists will take up the torch, in revisiting, carefully surveying and even excavating some sites in these promising valleys.

Bibliography

Alizadeh, A.,2003. Some Observations Based on the Nomadic Character of Fars Prehistoric Cultural Development, in N.F. Miller and K Abdi eds. *Yeki bud yeki*

⁶ See the column bases of Achaemenid type or derived from the Achaemenid type (Hansman, 1975, Pl. XXX; id. 1999. Some of them are obviously much later, maybe of the Buyid or even Qajar period (Pohanka 1984). A marble female head found by Stein is dated to the 3rd or 2nd century BC (Stein, 1936, 140-141, Pl. 29:33).

Achaemenid Pasargadae, without a slip or with a cream slip (Stronach 1978: fig. 106-108). These shapes appear in the plain of Marv Dasht (Sumner, 1972, pl. XLII; 1986, Ill. 1, P; Ill. 2, B, I, J), especially the bowls carinated under the rim; but Sumner (1972, p. 155; 1986) does not indicate whether these sherds are covered by a slip.

The excavations by the Iranian-Italian mission in 2008-2009 at Persepolis West, an area covered by Sumner's survey, shows that the red-brown ware is the most frequent fabric in the Achaemenid, Late Achaemenid and Post-Achaemenid phases, but it is very rarely slipped and apparently never burnished (Askari Chaverdi, Callieri 2016, Tables p. 148-219 facing drawings). The same observations can be retrieved from the Achaemenid/Post-Achaemenid phases of the rural settlement TB 76 and the nearby building TB 77 excavated in 2005 and 2006 by the same Iranian-Italian mission during the salvage archaeological project in the Tang-I Bolaghi near Pasargadae (Askari Chaverdi, Callieri 2016). The orange-red class is by far the most frequent, followed by the brown class (id. Tables 21, 26, 31, 41, 46 and 51).

Regarding the distinctive shapes, the carinated bowls, presented here for the Darab valley, are represented in Persepolis West in mixed Achaemenid and Post-Achaemenid context in Trench 4 (Askari Chaverdi, Callieri 2017, 50-53 and Table 14), and Trench 6 in a Late Achaemenid/Post-Achaemenid phase and later (Id. 68-71. 151, 159 and 185). Conversely, the distinctive Achaemenid bowls with thickened rounded rims, frequent in the Achaemenid phases of Persepolis West, are rare in Fasa and Darab valleys. As a result, the carinated bowls appearing in the Achaemenid period are most distinctive of the Late and Post-Achaemenid periods. Moreover the differences in fabric and shapes with Persepolis and Pasargadae and the similarities of fabric with the much later pottery of Firuzabad and Qasr-i Abu Nasr would indicate the class of slipped red-brown pottery in eastern Fars should be dated from the Post-Achaemenid period and later.

If this category is used as a basis, being one of the most easily found along with buff ware with incised decoration and glazed pottery, it can be

directly on the unslipped interior and has a red slip on the exterior). Are these two classes corresponding to chronological difference or different workshops? The data from the survey are too limited to provide an answer.

The shapes are open in the majority: basins, large bowls and small bowls. Closed shapes, jar necks, are rare (fig. 5 bottom). Incised decoration appears on several potsherds, mainly undulating lines. Among the profiles illustrated here, the famous carinated bowls or deep bowls with high everted rim are easily recognizable (fig. 4 lower part and fig. 5 middle).

This category of pottery with red or red-brown slip is very much in evidence in Fars. It has already been noted for Tall-i Zohak (Fasa valley) on the potsherds, which J. Hansman (1975, fig. 3: 1, 4-5) dates to the Achaemenid and Hellenistic period. It is however rare at Hajiabad (Azarnoush 1994: tables passim). Red-black slip is very common in SE Arabia, on the southern coast of the Persian Gulf, but is mainly dated from the Iron Age, later decreasing until the Sasanian/Early Islamic period when it is rather rare (Kennet 2004, 57). To be noted are several examples of large bowls or basins with incised decoration (ibid. fig. 50g, I, k, n, p) with plain surface, which D. Whitcomb (ibid. 1985, p. 119 and 136) attributes to phases 1c or 2a that is the middle and the end of the Sasanian period. This type of incised decoration is not frequent in Fasa and Darab valleys (fig. 3 F 108 two sherds; Fig. 4 top F 97). Elsewhere however it is found at Qal'eh-ye Dukhtar of Firuzabad, on some jars bearing also a pahlavi inscription (Huff, 1976, fig. 6c; Huff, Gignoux, 1978, fig. 24-31). For many sites of Fars, Kerman and the Oman Peninsula, this type of decoration appears in different categories, but particularly on pottery with a brown or red slip; they are generally large vessels with thick sides (for the Sasanian period, Kennet, 2002, 158).

But this slip is also present on a whole series of bowls of which certain ones should be dated to between the Achaemenid and the Parthian periods (Whitcomb, 1985, p. 136 and fig. 51). These are carinated bowls with high flaring rim and bowls with sharp carination with or without an everted rim. These shapes are found at Achaemenid and post-

occurrence in the two valleys and because of certain very characteristic shapes (Fig. 3-5). It is present on 15/33 sites sampled in the valley of the Darab and 68/125 sites sampled in the valley of Fasa, that is, 50% of the sites where the material has been sampled.

Through examination by the naked eye, two sorts of slip may be seen:

a/ brown-red or red, quite fragile, flakes easily (Fig. 3-5 coded 1221 or 1222 after the F or D and site number). It often has a powdery aspect. It covers the interior or the exterior or both surfaces; often it is partial, covering one side and a band near the edge of the other side. It is matte (shiny in only one case), but sometimes exhibits the beginning of a burnishing; the traces of the tool are visible in undulating or zigzag lines.

b/ brown to dark brown (Fig. 3-5 coded 1231 or 1232 after the F or D and site number) generally well preserved, thicker than the preceding. It covers one face or both or one only and the rim of the other, as in group a/. It is matte or shiny with an irregular burnish. On certain potsherds, the colour changes by zone giving a flame aspect.⁵

If these two sub-classes can be confused (they are present in the two valleys), it is because certain of their shapes are common to both, as illustrated by the carinated bowls (Fig. 4 bottom and fig. 5 middle and bottom). Moreover, two potsherds at least carry a combination of the two colours, one covering the interior, the other the exterior. In addition four other potsherds have a painted decoration (black on red slip for two of them; dark red on brown-dark brown slip for another; another is painted

⁵ This brown or dark brown slip which is often partly or totally burnished was distinguished on the site in 1973, only on the basis of differences of colour and quality with the brown-red slip. It is probably not the equivalent in quality or in shapes to the *Burnished Maroon Slipped Ware* presented by P. Magee at Tepe Yahya. This ware appears there starting in Period III, but it more abundant in the Intermediate Deposit and Period II, that is beginning in the Iron Age, especially between 500 and 250 according to Magee (Magee 2004, 22-33 fig. 4, 10, 4.32, 5.5, 5.36, 5.42).

The incised decoration is often attributed to the Sasanian period and later, but it is certain that it appeared before, as shown at Tepe Yahya (Magee 2004, fig. 5.15 and 16; 5.26 and 27; 5.43 and 44).

Two remarkable classes of pottery of the Late Preislamic periods

Two examples demonstrate that the results of the surveys, even though only partial, are interesting for the whole of Fars; they are especially an invitation to not concentrate archaeological investigation exclusively on the famous large centres, but to also investigate the more anonymous sites.

Buff pottery with whitish slip. Beige pottery, yellowish or pinkish, homogenous texture without visible temper. The slip is white or buff, matte, adheres badly and is only partially preserved. This pottery is represented by the necks of jars with everted rim, bowls and basins with a flattened rim which is horizontal or inclined towards the exterior, sometimes above a groove, giving a carinated aspect to the vessel (not illustrated).

Although it is only represented on 8 sites (of which 7 are in the Fasa valley) this category is mentioned here because it is probably the same noted by A. Stein in certain cairns of Bishezard (Stein, 1936, 159), which he dated to the Sasanian period through comparison with his observations of the cairn-sites of south-eastern Iran. On the other hand this category is dated to the Iron Age in the region of Tepe Yahya (Lamberg-Karlovsky, Humphries, 1968, 270 fig. 2). Magee's study (Magee 2004) does not take it up as such. This series of shapes does not appear at Pasargadae, likewise the light-coloured slip is rare (some examples of cream slip on bowls). It is not in evidence at Persepolis either. In the Sasanian period, it seems that this slip was unknown at Hajiabad (Azarnoush, 1994, 185-189, Tables 22sq.), which is, however, found at Qasr-I Abu Nasr, but in low quantity (buff or green-white slip, Whitcomb, 1985, e.g. fig. 40d, g; 47d, o; 49h, i, k, n, p, t with painted decoration; 51g, u). Through the use of presence/absence comparisons, an AD date is probable for eastern Fars, inclusive or not inclusive of the Sasanian period. We would thus have an identifiable class of pottery, which marks a relatively defined period.

Red- or brown-slipped on brown-red, brown, dark brown pottery. This category is the most interesting because of its high frequent

corridor, but also by several other constructions erected nearby (Vanden Berghe, 1961, 193-194, Pl. XXXVI; Schippmann, 1971, 85-86).

We note finally that the survey did not reveal traces of irrigation works, which would have corresponded to pre-Islamic historical periods. The numerous *qanats* in the two valleys are apparently of the modern period and are still visible; they were still often used in the 1970s. There is no evidence to associate the pre-Islamic sites to the qanats, canals or other identified ancient hydraulic structures, a relation which should not however be excluded. Certainly these structures require a closer study.

The survey of 1971-72 produced a large mass of potsherds. I have preferred to divide these by category, contrary to that which is proposed by the studies mentioned below. I would like to draw attention to certain of these categories as markers for the pre-Islamic historical periods (and perhaps the beginning of Islamic period). We do not have internal data to date this pottery; the chronological propositions below are based on comparisons with the few excavated sites in Fars. The nearest, 60 km south of Darab and one of the best dated, is Hajiabad for the Sasanian period, probably 4th or 5th -6th century (Azarnoush, 1994, 214-215). Elsewhere, there is a lack of clarity. The stratigraphy was badly determined in the early excavations of Qasr-I Abu Nasr, in spite of the efforts of D. Whitcomb (1985). The Sasanian period is well represented, while earlier centuries appear less important. Firuzabad is also an example for the Sasanian period, but the site was still occupied in the early Islamic period, as shown by the first work carried out at Qal'eh-ye Dukhtar (Huff, 1976; 1978). For the Achaemenid period, it is necessary to go farther north. Pasargadae offers a stratigraphy at Tall-i Takht (Stronach, 1978), but the Achaemenid and post-Achaemenid periods are not clearly distinguished; moreover, the chronology remains in dispute (see Callieri, 2004). Pasargadae also offers an assemblage from the beginning of Islam (Period IV). For the rest, the pottery comes from sites that have been little published (Siraf) or surveys (W. Sumner, A. Alizadeh for the region of Marv Dasht). Towards the east, the data published on late periods are limited to those of Tepe Yahya, Iron Age and Achaemenid (Magee 2004).

itself, were not surveyed by Miroschedji; they have been known however since A. Stein's survey in 1934 (Stein, 1936, 157-15 and were noted since then as a very peculiar type of cairn burials (Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968, 274; Boucharlat, 1989, 679-680). It is thus certain that other points of occupation, whether important or minor, remain to be inventoried.

Among those sites which the survey covered in the valley of Darab, very few carried traces of architecture. However two of them at the southern extremity of the valley, 5 km from each other, are remarkable for their circular plan. They cannot be compared to that of Darabgird (diam. 1850m) since the smallest of them is only 120m in diameter. The ditch is well marked in the first site, as are the enclosing walls of 13-14m and 20m wide respectively.

The valley of Fasa also contains a circular site of 300m in diameter, but the ditch and the enclosing wall are much more marked than in the preceding cases. In all cases, the inner surface is flat and not elevated compared to the level of the surroundings. Such sites may be compared to the *khandaghs* studied in west-southwest Fars and near Borazjan (Ghasemi 2012, with figures). Our three sites are rather similar to the *khandaghs*, regarding their circular plan, the presence of the large moat, the thickness of the peripheral wall (Ghasemi 2012, Table 2) and the rather flat inner space not higher than the general level.

In this valley, several tepes have a square or rectangular shape; in their dimensions, most of them very probably correspond to *qal'eh*. Some fortifications are reported, in particular an important group that defend the Tang-i Khuwar gorge, a narrow part of the middle area of the valley SE of Fasa city. This valley contains at each of its extremities a monument dated to the Sasanian period. The one to the NW of Fasa is Tang-i Karam, an inscribed pillar cut at the top of a basin. Long interpreted as a fire altar (Vanden Berghe, 1959), it is today considered to be a *dakhma* (Huff, 1988). At the southern extremity of the valley, Zahr-e Shir is one of the best known examples of *chahar taq*, usually interpreted as a fire temple. Situated at the top of a high natural hill, it is not only surrounded by a

interest to extend study to other valleys, in particular the region of Niriz, north of Fasa and Darab, a region that is very poorly known. It is often forgotten that this region is in direct communication in the north-west with the region of Marv Dasht and would enable a link to be made between eastern Fars and central Fars. For the Achaemenid period, we must remember that the identification of Niriz with the Narezzash of the Persepolis Fortification tablets is not in doubt (Hallock, 1969, p. 737, s.v. Narezzash).

The importance of the region increases if, as W. Henkelman suggests (2003, 159-162), Narezzash was the place of the shumar (probably tomb, memorial) of Cambyses, Cyrus' son.

From the Achaemenid period to the Islamic periods

The historical periods are in evidence on most of the 265 sites surveyed by P. de Miroschedji (valleys of Fasa and Darab together), and artefacts have been collected from 158 of them, almost exclusively pottery, with no coin earlier than the modern period. The collection was more systematic in the valley of Fasa, much more selective in the valley of Darab where the sites which seemed to be only of the late medieval and modern periods were noted but not sampled. The meticulous survey in the selected zones did not reveal many sites with noticeable relief, as would be expected of ruined constructions of the historical periods; this feature is not only characteristic of this region and ties in with W. Sumner's remark (1986, p. 4) about the sites attributed to the Achaemenid period in the plain of Marv Dasht: low mounds or series of low mounds no higher than 1 to 2 metres. Moreover, the survey of Fasa-Darab was concerned with the tepes situated near flowing water, neglecting those on heights or in secondary valleys. Thus the Qal'eh Gabri to the south-west of Fasa, an imposing, very well built fortification that Stein (1936, 142-149) dated to the Sasanian period, is not included. In the same way, certain groups of cairn burials are mentioned (e.g. south of Bizhdan, in the centre of the Darab valley, where there are several dozen), but the ensemble of three-stepped cairns with impressive dimensions of Bishezard, which are not located in the valley

more or less contemporary to Qal'eh on the one hand and Shoga/Taimuran on the other³, and the absence of populations in the Iron Age⁴ are much more marked in eastern Fars. In the valleys of Fasa and Darab, Miroschedji found no pottery, which is certainly later than the pottery of Zohak and earlier than Achaemenid pottery; in particular, he found nothing comparable to the pottery of Shoga and Taimuran (Miroschedji, 1972, p. 6).

Thus, for the ten to twelve centuries, which preceded the historical periods, the observation of P. de Miroschedji for eastern Fars joins those of Sumner for central Fars who found it difficult to clarify the respective chronological positions of the Qal'eh and Taimuran phases. In all the hypotheses, they both indicated a regression of sedentary occupation (for example, Sumner, 1972, fig. 5 and especially 6). There was a decline in population during the 2nd millennium in the plain of Marv Dasht, a decline which perhaps began at the end of the 3rd millennium, then an absence of traces of sedentary occupation in the valleys of Fasa and Darab, a gap which lasted until the Achaemenid period.

This accentuation of the curve in human occupation in the two valleys of eastern Fars, especially for the periods of decline, is comparable to the situation that prevailed in the provinces of the east and south-east of Iran. This development appears to have been even more marked at the beginning of the 2nd millennium: a gap of nearly a millennium in the occupation of Tepe Yahya, between Yahya IVA and III (the latter corresponding to the Iron Age from about 800 BC, Magee 2004), and apparently Jiroft, abandonment of Shahdad, as well as Bampur and Shahr-i Sokhta more to the east.

If these observations were verified, it is certain that a more detailed study of the sites of eastern Fars would be worthwhile. It would be of

³ Malyan is an exception; the Middle Elamite occupation which ended about 1100-1000 is a large one; however, a gap follows, dated by the excavators to 900-600 BC (Carter 1996).

⁴ To the point that this period is not treated in the *EncIr* s.v. Ceramics, Iron Age (Henrickson 1991, 301).

Prehistoric occupation of Fasa-Darab valleys compared to occupation of the Marv Dasht plain.

To be noted P. de Miroschedji's survey was restricted to the flat parts of the two valleys leaving aside the mountains slopes and the top of them (Fig. 2). The results of his survey indicate that there are parallels, in nearly all the periods, between the material from central Fars and that from the valleys of Fasa and Darab. The succession of periods he proposed (Miroschedji 1972) follows that of the plain of Marv Dasht which W.M. Sumner determined during the same years, following his survey in the footsteps of L. Vanden Berghe in the early 1950s. The distribution maps of the sites of the valleys of Fasa and Darab reveal a development of occupation similar to that of central Fars. Of course differences appeared between certain categories of pottery, which can be attributed to regional characteristics. Noticeable particularities were however observed by P. de Miroschedji, such as the pottery of the necropolis of Jalyan, without comparison in Fars but similar to distant pottery productions, that of Susa of the same period, that is the middle of the 3rd millennium (Miroschedji 1974, 4).

More important, within the same general tendencies noted by Miroschedji, there are significant differences; schematically the curve of development of sedentary peoples appears to be more accentuated at certain periods in eastern Fars than in central Fars: Sumner's period IV (end of the 4th millennium beginning of the 3rd mill.) corresponded to a decrease in population in the plain of Marv Dasht (Sumner, 1972, Fig. 5; Table XVIII; fig. 14 to be compared to fig. 12 and 13); reconsidered later, this period of decline is attributed to the Late Banesh Period, but perhaps beginning as early as 2800 and lasting until 2300 (Miller & Sumner, 2003). The Banesh period appears to be absent on the sites of eastern Fars, The comparison of pottery from Jalyan with the productions from Susa and the tombs of Luristan is an invitation to see a vast grouping of populations, which were essentially nomadic (Miroschedji, 2003, 24). Later, the decrease in sedentary populations in central Fars, after the Kaftari period in the middle of the 2nd millennium which corresponds to periods which are

and these eastern regions, it is certain that a re-examination of the valleys of eastern Fars could contribute useful information.¹

The two valleys of Fasa and Darab are separated by a mountain range rising up to 1500-2000m.² The valley of Fasa, which continues the Sarvestan valley, extends about 65 km to the elbow, which is formed, by Ab-e Fasa or Shur river upstream from the *chahar taq* of Zahr-e Shir. The width does not exceed 25 km, and is even very narrow in the middle of the valley at the Tang-i Khuwar pass. The altitude decreases from the north at 1550 m to the south at 1330 m a.s.l.; the town of Fasa to the north is situated at 1380 m (Yusofnezad, Lerner 1999, p. 387). The river is generally dry in summer, but perennial downstream from the plain of Jahrom onward and flows into the river Mand upstream from Qir.

The Darab valley is shaped roughly like a trapezoid, of which the angles are Madavan in the north-west, Darab in the north-east, Fathabad and Khusu respectively to the south-east and south-west. It measures 50 km in length from north-west to south-east with an average width of 25 km. This valley is lower than that of Fasa, being situated between 1350 and 1100 m in altitude. The town of Darab is at 1120 m a.s.l. (Kheirabadi 1996, p. 5). Many little seasonal streams, besides two rivers whose confluence upstream from Khusu forms the Aks-e Rostam, which flows towards the south-east and the Persian Gulf, feed it.

In general the climate of this region is hot and dry, annual precipitation is less than 200 mm and agriculture would require irrigation. Pistachio and almond trees are characteristic of the two valleys. The climate and water resources (*qanat*, wells and a few springs) allow a variety of crops - cereals, cotton, dates, grapes, and roses and in association with palm groves, citrus fruit and vegetables.

¹ It is to be noted that Darab is about the same distance from Tepe Yahya (270 km) as it is from Malyan.

² Each valley carries the name of the principal town. Fasa is situated 160 km from Shiraz, Darab 270 km.

small monument. At the turn of the century, several surveys were launched in micro regions of Southeast Fars, such as Darabgird (Morgan 2003) and the Southern part of Iran, in the hinterland of the Persian Gulf. These fieldworks were strongly encouraged and supported by the late Dr. Massoud Azarnoush when he was teaching in the University of Tehran, then when he was appointed Director of ICAR from 2001 to 2006. He had started his great career under Dr. Bagherzadeh. Obviously Dr. Bagherzadeh's example inspired his very dynamic and open-minded behaviour.

It is the geographic position of these valleys, between Shiraz towards Bandar Abbas and the Persian Gulf, which very early led travellers to pass through this region and to describe the visible vestiges. Among these pioneers, to be noted are W. Ouseley for his descriptions made in 1811 (Ouseley, 1821 vol. II), E. Flandin and P. Coste who made drawings of Darabgird and Tal-i Zohak in 1841 (Flandin & Coste, 1851-54 vol. I). M. A. Stein, the famous pioneer archaeologist, was the only one to carry out a general survey in Eastern Fars in 1934, revealing the important occupation of the 4th and 3rd millennia BC and of later historical periods (Stein, 1936). Not long after the mid-20th century, L. Vanden Berghe (Vanden Berghe, 1961) and then G. Gropp explored this region (Gropp, 1970), which apparently was not visited by A. Williamson during his surveys between 1968 and 1971 (Priestman & Kennet, 2002, Fig. 1; Priestman 2003, Fig 1).

Eastern Fars has revealed a remarkable archaeological potential which is probably underestimated; this region is all the more important in that Fasa and Darab valleys are situated within the eastern borders of Fars on the Kerman road to the east and the Persian Gulf to the south and south-east.

The extension of the proto-Elamite, then the Elamite world is represented by discoveries further east at Tepe Yahya, Shahdad and beyond these, Shahr-i Sokhta, and now Jiroft. Between Anshan/Malyan

Miroschedji asked me to study the later pottery, from the Achaemenid period to the medieval and modern periods. For this it was necessary to study hundreds of sacks of sherds, which had been carefully labelled and stored with the necessary documentation in the basement of the Naranjestan at Shiraz, property of the university, and to revisit the sites or at least some of them. For this, authorisation from the ICAR was necessary. This work was a logical follow-up to the survey, and F. Bagherzadeh did not need to be convinced of its usefulness. After an initial examination of the pottery in the basement of the Naranjestan in 1973, a new sojourn was especially devoted to visiting certain sites in the two valleys in autumn 1975. I made the request to the ICAR and in a few days all was settled in Tehran; I received a letter of authorisation to travel in the valleys of the Fasa and the Darab and to study the sites, but in particular this authorisation was accompanied by letters of recommendation for the local authorities and useful addresses. This perfect organization built up by Dr. Bagherzadeh was perfectly functioning. It made my short fieldwork as efficient as possible and it was a pleasant time.

My intention here is not to summarize the results of this survey for the historical periods, but only to point out an aspect that shows the unsuspected potential of these regions. Besides the first report on the protohistoric periods (Miroschedji 1972), P. de Miroschedji published other articles, those on the 3rd millennium pottery related to that of Susa, that of the necropolis of Tal-i Jalyan/Zhalyan (Miroschedji 1971; 1974). My own visit gave me the opportunity several years later for an article on the cairn burials on that region (Boucharlat, 1989). For the rest, eastern Fars has remained a relatively neglected zone, in spite of the occasional studies on the Sasanian bas-reliefs of Darab, and at Tal-e Zohak near Fasa for the historical periods (Hansman, 1975, Pohanka, 1984). To be noted the rescue excavations of the Sasanian palace of Hajiabad to the southwest of Darab in 1978, which produced extraordinary results, carefully published (Azarnoush, 1994). During the same season this archaeologist, with the excavations on two *chahar taqi* nearby (Azarnoush 1984, 1989). Azarnoush had the opportunity to resume some fieldwork on one of this

Eastern Fars a Poorly Explored Region of Great Archaeological Potential

Rémy Boucharlat

CNRS-Université Lyon 2, France

The new organization and methods of research, which Dr. Firouz Bagherzadeh established in 1971 for the Iranian archaeological research are well known. This revitalization especially concerned Iranian researchers, but also, in a new spirit of cooperation, foreign teams which were included in this project according to new rules. To express the great esteem held for the immense work accomplished by Dr. Bagherzadeh in the service of Iranian Archaeological Research and Heritage, I would like to present a modest example of this renewal that marked the 1970s. In the particular case presented here, all the fruits were not gathered, and this is the responsibility of the authors, certainly not that of Dr. Bagherzadeh, but I hope the new generation of archaeologists will find interest in this long neglected part of Fars province.

In 1971-1972, under the auspices of the Asia institute of the then Pahlavi University of Shiraz, P. de Miroschedji directed a survey in the valleys of Fasa and Darab in eastern Fars, southeast of Shiraz (Fig. 1). He received the permission and support of F. Bagherzadeh who was newly appointed the Director of the ICAR. P. de Miroschedji quickly produced, as of November 1972, preliminary results on the protohistoric periods (5th-2nd mill. BC) at the very first Symposium of Archaeological Research in Tehran organized by Dr. Bagherzadeh. A short while afterward, P. de

- *Sulimirski, T. (1985) The Scyths, *The Cambridge History of Iran, vol. II: The Median and Achaemenian Periods*, Ilya Gershevitch (ed.), 149-199, Cambridge.
- *Szemerényi, O. (1980) *Four old Iranian names: Scythian-Skudra-Sogdian-Saka*. Wien.
- *Tchlenova, N. (1962a) Le cerf Scythe, *Artibus Asiae*, 26, no. 1, 27-70. Ascona.
- *Tchlenova, N. (1962b) L'art animalier de l'époque scythique en Sibirie et en Pontile, *VI Congres international des sciences prehistorique et protohistorique*, 1-11. Moscou.
- *Vasmer, M. (1971) *Schriften zur slavischen Altertumskunde und Namenskunde*, I, Berlin.
- *Vjasigin, S.A. (1949) Stena Antiocha Sotera vokrug drevnej Margiany, *Trudy JUTAKE*, I, 269-270, figs. 3, 4. Ašchabad.
- *Vogelsang, W. (1992) *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: The Eastern Iranian Evidence (Studies in the History of the Ancient Near East)*. Leiden.
- *Young, T. C., Jr. (1965) A comparative ceramic chronology for Western Iran 1500-500 B.C., *Iran*, 3, 53-85.
- *Young, T.C. (1967) The Iranian Migration into Zagros, *Iran*, 5, 11-34. London.
- *Young, T.C. (1985) Early Iron Age Revisited: Preliminary Suggestions for the Re-Analysis of Old Constructs, *De l'Indus aux Balkans, Recueil a la memoire de Jean Deshayes*, 361-378, Paris.
- *Weissleder, W. (ed.) (1978) *The Nomadic Alternative. Modes and Models of Interaction in the African-Asian Deserts and Steppes*. Mouton, The Hague, Paris.

- *Rossi, A. (1984) Glottonimia ed etnonimia nell'Iran Achemenide, *AIQN, Annali del Dipartimento di Studi del Mondo Classico e del Mediterraneo Antico, Sezione Linguistica*, 6, 39-65. Napoli.
- *Rossi, A.V. (1988) Preistoria Linguistica dell'area di contatto Indo-Iranica, *AIQN, Annali del Dipartimento di Studi del Mondo Classico e del Mediterraneo Antico, Sezione Linguistica*, 10, 217-237. Napoli
- *Rossi, A.V. (2003) Archeologia Storia e Filologia a Susa, *Studi in onore di Umberto Scerrato per il suo settantacinquesimo compleanno*, M.V. Fontana e B. Genito (a cura di), II, 681-700. Napoli.
- *Rossi, A.V. (2010) Elusive identities in pre-Achaemenid Iran: The Medes and the Median language, Cereti, C. (ed.) *Iranian Identity in the Course of History*. Proceedings of the Conference held in Rome, 21-24 September 2005. 289-330. Roma.
- *Rossi, A.V. (2017) « ... how Median the Medes were » ? État d'une question longuement débattue, *La religion perse à l'époque achéménide*, Wouter F.M. Henkelman, Céline Redard (eds.) 7-8 novembre 2013, Collège de France, 461-496. Paris.
- *Rudenko S. I. (1970) *Frozen tombs of Siberia. The Pazyryk burials of Iron-Age horsemen*. London.
- *Samashev, Z., Par, M.M., Francfort, H.P. (1998) Decouverte d'une tombe princière gelée d'époque scythique a Berel' dans l'Altai (Kazakhstan oriental), *Academie des Inscriptions & Belles Lettres, Comptes Rendus des séances de l'année 1998*, Novembre-Décembre. Paris.
- *Sereni, E. (1982) La circolazione etnica e culturale nella steppa euro-asiatica. Le tecniche e la nomenclatura del cavallo, *Terra nuova e buoi rossi*, 215-291. Torino.
- *Service, E. (1962) *Primitive Social Organization, An Evolutionary Perspective* (2nd ed.). New York: Random House.
- *Service, E. (1975) *Origins of the State and Civilisations*. New York.
- *Service, E.R. (1971) *Primitive Social Organization. An Evolutionary Perspective* (2nd ed.). New York: Random House.
- *Silvi Antonini, C. (1994) On Nomadism in Central Asia between the Saka and the Xiongnu: the archaeological evidence, *The Archaeology of the Steppes: Methods and Strategies*, Naples, 9-12, November, 1992, B. Genito (ed.), 287-310. Napoli.
- *Silvi Antonini, C. (1998) L'Arte animalistica nelle steppe, *L'Uomo d'Oro, La Cultura delle steppe del Kazakhstan dall'età del Bronzo alle grandi Migrazioni*, 77-86. Milano.
- *Silvi Antonini, C. (2001) Religione e mitologia nell'arte degli scito-siberiani, *Siberia. Gli uomini dei fiumi ghiacciati*, Trieste 5 marzo-29 luglio 2001, G.A. Popescu, A. Alekseev e J. Piotrovskij (a cura di), 63-66. Milano.
- *Sinor, D. (ed.) (1990) *The Cambridge History of Early Inner Asia*. Cambridge.

- *Levine, L.D. (1987) The Iron Age, Hole, F. (ed) *The Archaeology of Western Iran. Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*, 229-250, Washington.
- *Mallory, J.P. (1989) *In Search of the Indo-Europeans*. London.
- *Mallory, J.P. (1997) "Karasuk Culture", *Encyclopedia of Indo-European Culture*, Fitzroy Dearborn.
- *Maurer Trinkaus, K. (1981) The Partho-Sassanian Northeast Frontier: Settlement in the Damghan Plain, *Iran*, 427.
- *Maurer Trinkaus, K. (1983) Pre-Islamic Settlement and Land Use in Damghan, Northeast Iran, *Iranica Antiqua*, 18, 119-144.
- *Maurer Trinkaus, K. (1987) Imperial Organization and Local Boundaries in Early Parthia, *Politics and partitions: human boundaries and the growth of complex societies* (Anthropological research papers, 0271-0641, no. 37), K. Maurer Trinkaus (ed.). Tempe: Arizona State University.
- *Milano (2001) *Oro. Il mistero dei Sarmati e degli Sciti*. Milano.
- *Muscarella, O.W. (1977a) Excavated and unexcavated Objects and Ancient Near Eastern Art, *Mountains and Lowlands*, T. C. Young and Levine, L. (ed.), 194, Malibu.
- *Muscarella, O.W. (1977b) Ziwiyeh and Ziwiyeh: The forgery of a Provenience, *Journal of Field Archaeology*, 4, 2, 197-219.
- *Muscarella, O.W. (1987) Median Art and Medizing Scholarship, *Journal of Near Eastern Studies*, 46, 2, 109-127. Chicago.
- *Muscarella, O.W. (1994) Miscellaneous Median matters, Sancisi-Weerdenburg, H., Kuhrt, A. and Root, M. C. (eds.) *Achaemenid History. VIII Proceedings of the last Achaemenid History Workshop*, April 6-8 1990 - Ann Arbor, Michigan, 57-64. Leiden.
- *Narain, A.K. (1987) The Saka Haumavarga and the Amyrgoi: The problem of their identity. *Bulletin of the Asia Institute*. New Series, 1, 27-31.
- *Parlato, S. (1994) The Saka and the Xiongnu: a Comparative Reading of Literary and Figurative Sources, *The Archaeology of the Steppes: Methods and Strategies*, Naples, 9-12, November, 1992, B. Genito (ed.), 311-330. Napoli.
- *[Pumpelly](#), R. W. (1905) *Explorations in Turkestan: With an Account of the Basin of Eastern Persia and Sistan. Expedition ...* Washington.
- *Renfrew, C. (1987) *Archaeology and Language*. London-New York.
- *Rostovcev, M. (1922) *The animal style in South Russia and China*. Leipzig, London
- *Rostovcev, M. (1931) *Skythien und der Bosporus. Band I. Kritische Übersicht der schriftlichen und archäologischen Quellen*. Berlin.
- *Rossi, A. (1981) La varietà linguistica nell'Iran Achemenide, *AION, (Annali del Dipartimento di Studi del Mondo Classico e del Mediterraneo Antico, Sezione Linguistica)*, 3, 141-196. Napoli.

(Colloques Internationaux 580), Centre National de la Recherche Scientifique, 233-63. Paris.

- *Johnson, G. (1987) The Changing Organization of Uruk Administration on the Susiana Plain, in Hole (ed.) 1987, 107-39.
- *Kent, R. (1950) *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven.
- *Khazanov, A.M. (1978) The Early State among the Scythians, *The Early State*, H.J.M. Claessen and P. Skalnik (eds.), 425-439. The Hague, Paris, New York.
- *Khazanov, A.M. (1981) The Early State among the Eurasian nomads, *The Study of the State*, H.J.M. Claessen and P. Skalnik (eds.), 155-175. The Hague, Paris, New York.
- *Khazanov, A.M. (1982) The dawn of Scythian history, *Iranica Antiqua*, 17, 49-63. Ghent.
- *Khazanov, A.M. (ed.) (1984) *Nomads and the Outside World*. Cambridge.
- *Kiani, M.Y. (1982) Parthian Sites in Hyrcania: The Gurgan Plain, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, suppl. vol. 9, Berlin.
- *Kuz'mina, E.E. (1981) Proishozdenie indoirancev v svete noveših arheologičeskikh dannih, *Etničeskie problemy istorii central'noj Azii v drevnosti c II tysjačelietie do n.e*, 101-125, Moskva
- *Kuz'mina, E.E. and Vinogradova, N.M. (1983) Beziehungen zwischen bronzezeitlichen Steppen und Oasenkulturen in Mittelasien, *Beiträge zur allgemeinen und vergleichenden Archäologie*, 5, 35-55. München.
- *Kuz'mina, E.E. (1985) Classification and periodisation of Andronovo Cultural community sites, *Information Bulletin*, 9, 23-46. Moscow.
- *Kuz'mina, E.E. (1994) *Otkuda prišli indoarii? Material'naja Kul'tura plemen Andronovskoj obščnosti i proischoždenie indoairancev*. Moskva.
- *Lamberg-Karlovsky, K. (2002) Archaeology and Language, The Bronze Age Indo-Iranians, *Current Anthropology*, 43, no. 1, February 2002, 63-88.
- *Lanfranchi, G.B. (2003) The Assyrian expansion in the Zagros and the local ruling elites, *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia* (History of the Ancient Near East / Monographs V), G.B. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger (eds.), 79-118. Padova.
- *Levine, L.D. (1973) Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros I, *Iran* 11, 1-27.
- *Levine, L.D. (1974) Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros II. The North-Eastern Zagros and The Great Khorasan Road, *Iran* 12, 99-124.
- *Levine, L.D. (1977) East-West Trade in the Late Iron Age. A View from the Zagros, Deshayes, J. (ed.) *Le Plateau Iranien et L'Asie Centrale des Origines à la Conquête Islamique, Colloques Internationaux, Centre National de la Recherche Scientifique 567*, 171-86. Paris.

- November 2003) *Ghent, Ghent University and the Royal Museums for Art and History*, Brussels, 315-340. Ghent.
- *Genito, B. (2006) From the Scythians to the Achaemenids: A Nomadic Alternative, edited by Antonio Panaino & Andrea Piras *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea* held in Ravenna, 6-11 October 2003, *Societas Iranologica Europaea Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente Alma Mater Studiorum - University of Bologna, Branch of Ravenna, Vol. I, Ancient & Middle Iranian Studies*, 75-100. Milano.
- *Genito, B. (ed.) (1994) *The Archaeology of the Steppes: Methods and Strategies*, Naples, 9-12, November, 1992. Napoli.
- *Genito, B. and Madaras, L. (eds.) (2005) *Archaeological Remains of a Steppe people in the Hungarian Great Plain (The Avarian Cemetery at Öcsöd Búdös Halom MRT 59 (Central Hungary, Materials and Problems)*. Naples.
- *Grach, N.L. (2001a) Kul-Oba studies Part I. The Kul-Oba Burial-Mound, *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 7, Nos. 1-2, 5-18.
- *Grach N.L. (2001b) Kul-Oba studies Part II. The Kul-Oba "King", *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 7, Nos. 1-2, 19-28.
- *Grach N.L. (2001c) Kul-Oba Studies Part III. Kul-Oba: The Fourth Burial, *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 7, Nos. 1-2, 29-38.
- *Grach N.L. (2001d) Kul-Oba Studies Part IV. The Semantics of The Name Kul-Oba, *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 7, Nos. 1-2, 39-43.
- *Grantovskij, E.A. (1970) *Rannjaja istorija iranskih plemen Perednej Azii*. Moskva.
- *Grantovskij, E.A. (1971) O rasprostranении iranskih plemen na territorii Irana, *Istorija iranskogo Gosudarstva*, 286-327. Moskva.
- *Grantovskij, E.A. (1998) *Iran i Irancy do Akamenidov*. Moskva.
- *Grantovskij, E.A. (2007) *Rannjaja istorija iranskih plemen perednej Azii, Izdanie vtoroe, ispravlennoe i dopolnennoe*. Moskva.
- *Grjaznov, M. (1980) *Aržan*. Moskva.
- *Guidi, A. (2000) *Preistoria della complessità sociale*. Roma.
- *Harmatta, J. (1981) Proto-Iranians and Proto-Indians in Central Asia in the 2nd Millennium B.C. (Linguistic evidence), *Etničeskie problemy istorii central'noj Azii v drevnosti c II tysjaceletie do n.e.*, 75-83, Moskva.
- *Jettmar, K. (1967) *Art of the Steppes*. London.
- *Johnson, G.A. (1972) A Test of the Utility of Central Place Theory in Archaeology, *Man, Settlement and Urbanism*, Ucko, P.J. et alii (eds.) 769-85.
- *Johnson, G. (1973) *Local Exchange and Early State Development in Southwestern Iran* (Anthropological Papers 51), Museum of Anthropology, University of Michigan. Ann Arbor, MI.
- *Johnson, G. (1980) Spatial Organization of Early Uruk Settlement Systems, *L'Archéologie de l'Iran du début de l'époque Néolithique a 333 avant notre ère*

- *Genito, B. (1991) Tombe con cavallo da Vicenne (Bojano) (Molise) ed i materiali dalle tombe n. 33, 25, 42, 46, 76, *Samnium, Archeologia del Molise*, 329-338 e 347-354, tavv. 356-364, tavv. XXVIII-XXXII. Roma.
- *Genito, B. (1992) Stremena Avarskogo tipa v Italii, *Antičnaja Civilizacija i Varvarskij Mir* (Materialy III-go arheologičeskogo seminar), Čast' II, Musej istorii donskogo kasačestva, 151-157, ris. 1-2. Novočerkassk.
- *Genito, B. (1993) Some Evidences from Iran: on the Iranian and Central-Asiatic Connections with East Europe, *Acta Archaeologica*, 45, 153-158. Budapest.
- *Genito, B. (1995a) s.v. Steppe, Arte delle, *Enciclopedia dell'Arte Antica Treccani*, II Supplemento. Roma.
- *Genito, B. (1995b) Archaeology and Modern Concepts of the Nomads' Social order, *Burial Customs of Early Nomads of the Eurasian Steppes, I. Statistical Analyses of Burial Customs of the Sauromatians 6th-4th Centuries B.C.*, B. Genito and M.G. Moškova (eds.), 13-24. Napoli.
- *Genito, B. (1995c) The Material Culture of the Medes: Limits and Perspectives in the Archaeological Research, *Un Ricordo che non si spegne, Scritti di docenti e collaboratori dell'Istituto Universitario Orientale di Napoli in memoria di Alessandro Bausani*, 103-118. Napoli.
- *Genito, B. (1996) The Iranian Empires and Central Asia: an archaeological perspective, *Accademia Nazionale dei Lincei, Atti dei Convegni Lincei*, 127, *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo, in collaborazione con l'Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente*, Rome 9-12 November 1994, 401-421. Roma.
- *Genito, B. (1998) The Achaemenids in the History of Central Asia, *The Archaeological Map of the Murghab Delta. Preliminary Reports 1990-95* (Reports and Memoirs Series Minor), A. Gubaev, G. Koselenko and M. Tosi (eds.), III, 149-158. Rome.
- *Genito, B. (2000) The Achaemenids and their Artistic and architectural Tradition: an Archaeological Perspective, Matthiae, P., Enea, A. Peyronel, L. and Pinnock, F. (eds.) *Proceedings of the First International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East*, Rome, May 18th-23rd 1998, 533-554. Roma.
- *Genito, B. (2002a) The Elusive Frontiers of the Eurasian Steppes, *I Primi Popoli d'Europa, Proposte e riflessioni sulle origini della civiltà nell'Europa mediterranea*, S. Molinas and A. Zifferero (a cura di), 49-70. Firenze.
- *Genito, B., (2002b) Archeologia, popoli e storia delle steppe: tra l'Iran e la Cina, *Pastori erranti dell'Asia, popoli storia e archeologia nelle steppe dei Kirghisi*, Museo Nazionale Archeologico (3 maggio-31-agosto), 83-92. Napoli.
- *Genito, B. (2003) Al di là dei confini degli imperi iranici e oltre.... *Scritti in onore di Umberto Scerrato per il suo settantacinquesimo compleanno*, M.V. Fontana e B. Genito (a cura di), 403-430. Napoli.
- *Genito, B. (2005) The Archaeology of the Median period: an outline and a research perspective, *Iranica Antiqua*, 40, *The Iron Age in the Iranian World (17th- 20th*

- *Carneiro, R. (1982) The Chieftdom as Precursor of the State, *The Transition to Statehood in the New World*, G. Jones and R. Krautz (eds.), 37-79. Cambridge.
- *Cerasetti, B., Tosi, M. (2004) Development of the 'Open Frontier' between Iran and Central Asia: The Murghab Defensive Systems in Antiquity and the Variants of the Silk Road across the Karakum, *Parthica*, 6. Torino.
- *Claessen, H.J.M., Skalnik, P. (eds.) (1978) *The Early State*. The Hague, Paris, New York.
- *Claessen, H.J.M., Skalnik, P. (eds.) (1981) *The Study of the State*. The Hague, Paris, New York.
- *Cohen, R., Service, E. (eds.) (1978) *Origins of the state: The anthropology of political evolution*. Philadelphia.
- *Cornillot, F. (1981a) De Skythes a Kolaxis, *Studia Iranica*, 10, 7-52.
- *Cornillot, F. (1981b) L'origin de nom des Scythes, *Indo-Iranian Journal*, 23, 29-39.
- *Daffinà, U. (1982) *Il nomadismo centro-asiatico*. Roma.
- *Dani, A.H. & Masson, V.M. (eds.) (1992) *History of Civilizations of Central Asia, I: The dawn of civilization: earliest times to 700 BC*. I-VI. Paris.
- *Davis-Kimball, J., Murphy, L.M., Korjakova, L. and Yablonsky, L. T. (eds.) (2000) *Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age* (BAR International Series 890), Oxford.
- *Deshayes, J. (1969) New Evidence for the Indo-Europeans from Tureng Tepe, Iran, *Archaeology*, 22 (1), 10-17
- *Earle, T.K. (1987) Chiefdoms in Archaeological and Ethnographical Perspective, *Annual Review of Anthropology*, 16, 279-308.
- *Erdosy, G. (1995a) Language, Material Culture and Ethnicity: Theoretical Perspectives, Erdosy, G. (ed.) *Language, Material Culture and Ethnicity*, 1-31. Berlin.
- *Erdosy, G. (1995b) The Prelude to Urbanisation: Ethnicity and the Rise of Late Vedic Chiefdom, Allchin, F.R. (ed.) *Early Historic India: The Rise of Cities and States*, 75-99. Cambridge.
- *Francfort, H. P. (1985) Note sur la mort de Cyrus et les Dardes. *Orientalia Iosephi Tucci memoriae dicata*. Ed. Cur. G. Gnoli et L. Lanciotti. (I). Roma (=Serie Orientale Roma, LVI, 1), 395-400.
- *Fried, M.H. (1975) *The notion of tribe*. Menlo Park Ca.
- *Genito, B. (1986) The Medes: a Reassessment of the Archaeological Evidence, *East & West*, 36, Nos. 1-3, 11-83. Rome.
- *Genito, B. (1988) The Archaeological Cultures of the Sarmatians with a Preliminary Note on the Trial-Trenches at Gyoma 133: a Sarmatian Settlement in South-Eastern Hungary (Campaign 1985), *Annali dell'Istituto Universitario Orientale di Napoli*, 42, 81-126. Napoli.
- *Genito, B. (1989) Materiali e Problemi, La necropoli di Vicenne nella piana di Bojano, il Sannio tra tardo antico ed altomedioevo, *Conoscenze*, 4, 49-67. Campobasso.

which swords, bow scabbards, golden and silver vessels remind very much the figural representations in the Persepolis reliefs as well. It is the case of the Kelermes and Čertomlyk sword, almost identical to those depicted in the Apadana and to that in the Oxus treasure, or the vessels from Filippovka and the treasure of Oxus similar to that of some delegation in Persepolis and from Achaemenian time. By a paradox all these items have been interpreted as Scythian in character even if they are represented in the official figural Achaemenian art; it is evident that the combination of the nomadic and achaemenid character in the same kind of objects offers many points to be discussed for a research perspectives and studies.

Bibliography

- *Adams, R. Mc. (1965) *Land Behind Baghdad. A History of Settlement on the Diyala Plain*. Chicago.
- *Adams, R. Mc. (1981) *Heartlands of Cities. Surveys of Ancient Settlement and Land Use on the Central Floodplain of the Euphrates*. Chicago, London.
- *Adams, R. Mc. and Nissen, H. (1972) *The Uruk Countryside. The Natural Setting of Urban Societies*. Chicago.
- *Archeologija SSSR (1981) *Stepi evropejskoj časti SSSR c skifo-sarmatskoe vremja*. Moskva.
- *Archeologija SSSR (1989) *Drevnejšče Gosudarstva Kavkaza i Srednej Azii*. Moskva.
- *Archeologija SSSR (1992) *Stepnaja polosa Aziatskoj časti SSSR v skifo-sarmatskoe vremja*. Moskva.
- *Akisev, A.K. (1978) *Kurgan Issyk. Isskustvo sakov Kazachstana*. Moskva.
- *Bader, A., Callieri, P.F. and Khodzhanizov, T. (1998) Survey of the 'Antiochus' Wall. Preliminary Report on the 1993-1994 Campaigns. *The Archaeological Map of the Murghab Delta. Preliminary reports 1990-1995* (IsIAO Reports and Memoirs, Series minor, III), A.
- *Barfield, T.J. (1993) *The Nomadic Alternative*. Englewood Cliffs, Nj.: Prentice Hall.
- *Bussagli, M. (1988) Definizione critica del concetto di "Arte delle Steppe", *Popoli delle Steppe, Unni, Avari, Ungari, XXXV Settimane di Studio del Centro Italiano di Studi sull'Alto Medioevo*, 23-29 Aprile 1987, 735-748. Spoleto.
- *Cardona, G. (1988) Sistemi simbolici e circolazione comunicativa tra i popoli delle Steppe, *Popoli delle Steppe, Unni, Avari, Ungari, XXXV Settimane di Studio del Centro Italiano di Studi sull'Alto Medioevo*, 23-29 Aprile 1987, 709-733. Spoleto.

specific architectural-territorial units and not on a larger scale, as in the case of other imperial forms in the ancient world. Also at the level of linguistic evidence the nomadic character of some expressions seems to be interpreted to a socio-anthropological perspective.²⁵

The Figural Documentation of the Nomads in the Achaemenian Period

Though very little the related figural documentation in the Achaemenian period is very much important. Starting from the Bisutun and the Apadana reliefs, one has a disposal a very fixed and standardized characterization of the Scythian and nomadic peoples as well. The particular historical value of the trilingual inscription of Darius at Bisutun gives to the images there represented an historical and cultural value as well. The representation of the chief of the Scythians by name Skunkha, made prisoner, a part from the linguistic aspects, somewhere else already discussed,²⁶ gives us evidence of the correlation between the epigraphic and the figural documentation; the pointed cap is a clear remind of the word Tigrakaudâ. Much more ample is the archaeological figural documentation in the Eurasian steppes, where different finds amongst

²⁵ “la terminologia palaziale achemenide, risentendo della (ancora recente) localizzazione e stabilizzazione del potere achemenide, comprendeva termini iranici derivanti dal lessico del potere di una diversa cultura (probabilmente a base ideologica nomadica) che potevano indicare (con diversi insiemi referenziali) i complessi palaziali anche in quanto sedi dell'autorità regia e che venivano tradotti in elamico e in babilonese assimilandoli a diversi termini delle lingue d'arrivo a seconda delle connotazioni che venivano focalizzate per le particolari circostanze della produzione del testo” (Rossi 2003, 696)

²⁶ The pass in the inscription is the following (§74. 5.20-30) “Saith Darius the King: Afterwards with an army I went off to Scythia, after the Scythians who wear the pointed cap. These Scythians went from me. When I arrived at the sea, beyond it then with all my army I crowed Afterwards, I smote the Scythians exceedingly; another (leader) I took captive; this one was led bound to me, and I slew him. The chief of them, by name Skunkha - him they seized and led to me. Then I made another their chief, as was my desire. After that, the province became mine” (translation by Kent 1950).

insurmountable, difficulties of interpretation as far as the archaeological attributions are concerned. This could possibly be explained by the fact that socio-cultural units or clan tribal groups or families may have rapidly seized extensive political power, imposing rules and collective behaviours on multi-ethnic social structures different from themselves. The family system of the dynasty which was probably still of nomadic character, that is, based on the principle of “lineality” and “locality”, i.e. on direct descentance on a local basis, gradually begins to be extended also towards the exterior with the creation of social relations based on a tributary type of dependency. The extension of the social base allows the groups of conquered peoples to survive, at the same time acknowledging the principle of supremacy and royalty imposed by the victors. At the top of the social pyramid, precisely as in the case of the nomadic-tribal populations, there resists a “royal” clan, the descent of which would be ensured by the exclusive father/son relationship while the supreme power is the prerogative of the entire dominant clan. The latter was probably in a position to implement a principle of power sharing by delegating each member of the clan to administer a given group, region, etc. The preservation of several necessary traditional forms of mutual help and cooperation inside the family did not prevent the political-social growth of a now inter-family system that had very swiftly extended from local control to control over a wider area. This grandiose political-social transformation inevitably produced, at the level of a productive demand, an elite capable of directing it in accordance with precise ideological rules governing a transmission of the values specific to the preservation and identification of power. At a lower level, on the other hand, there was possibly a continuity with a traditional productive activity that had been flattened to such an extent as to no longer be perceivable and such that it revealed no sign of political and dynastic “imperialization”. In the archaeological history of ancient Iran this particular aspect is, in my opinion, of fundamental importance, while the archaeological data cannot be clearly contained within any definite ethno-cultural coordinates. The ‘imperial and dynastic’ character is visible only in a few odd cases of

tribute relationship between them disappeared, giving way to a system of taxation, not very different from the situation before the nomadic incursions (Vogelsang cit., 8). The topic under discussion is crucial and fundamental for our perspective, mainly because it is related to the archaeological evidence of an empire, whatever nature it had.²³ Vogelsang as well was questioning if a “nomadic empire without many traditions... in ceramic production etc., necessarily be less successful as an empire than a political entity developed along lines...” and yet “whether if a nomadic conquest and an ensuing amalgamation of invaders and subject population... could lead to the foundation of an empire which could be as enduring as an empire grown organically out of an important economic and political center” (9-10).²⁴

Without going into the details of this argument which could bring the topic very far from the present discussion, one can assume that the Achaemenians retained at length their original social character of a tribal nature, without transforming it completely in an urban direction at the level of their clan-kinship identity. This analysis should be made even though they initiated that immense process of the Iranian tribes which transformed and overwhelmed the old socio-political organization and *equilibrium* on the highlands and elsewhere. The case of the great Achaemenid dynasty almost always raises enormous, often

²³ In this research trend see Genito (1996; 1998); in the first there were basically emphasized the main aspects of a new archaeological perspective in studying the Iranian Empires, amongst which of course the first of them, the Achaemenid. I am very pleased to see that years after in 2003 the GDR 2538 RIERA (Réseau international d'études et de recherches achéménides) in France, thanks to the particular and enthusiastic activity of Pierre Briant, organised the «Colloque international sur “L'archéologie de l'empire achéménide” (Collège de France, 21-22 novembre 2003)», practically following those research perspectives in order to analyse the archaeological consistency of the Achaemenid state.. The symposium at the college de France, in Paris in 2003, of course, had a more ample geo-historical perspective related to the whole Empire, including the western areas.

²⁴ See in this respect what was dealing by me with (1995c, basically cf. addenda, 114-115)

d) The Roxolani, initially living between the Don and the Dnepr, and settled later on the lower reaches of the Danube, where the Iazyges had been living before they migrated to Hungary.²²

A Socio-anthropological Point of View

A somewhat “nomadic character” of the socio-anthropological structure of the Achaemenid Empire, though only as an historical paradox, has been discussed and dealt with by different scholars of differing tradition of studies. In his book devoted to the rise of that Empire, Vogelsang (1992) in the introduction (pp. 1-18) was specifically dealing with the different theories about the nature of the Achaemenid state and amongst the others scholars (Gardin, Moorey, Briant, Thapar, myself and others) was mentioning the ideas of Khazanov (1981; ed. 1984, 228-302), regarding the close territorial contiguity of sedentary and nomadic peoples in ancient Eurasia. The author (Vogelsang cit., 7-9) lists two alternatives in relation with the nomadic and sedentary life. The nomads generally had to exploit their subject lands, depending on the question whether the nomads and sedentary continued to live separately or not. In the first case the integration process of the nomads seems to be mainly political in character and the land exploitation took place on tributary relations; in the second, sometimes a development of the first, the integration of the nomads in the original socio-economic structure becomes full and consistent. The Khazanov’s perspective was suggesting to Vogelsang, for the Iranian tribes arrived in the plateau, the possibility that the nomadic and the original rulers often soon formed a new élites and the original

²² Eurasian nomadism continued to exist into the 1st and 2nd millennium CE. Several tribes may be mentioned: the Alani - whose language lives on in modern Ossetian - are known from the 1st century CE. Later, they moved to the west, being pushed forward by the Huns, which are known from Chinese texts as the Xsiung-nu. Later tribal formations were the Avars, Khazars, Bulgars, Turks, Magyars, Cumans, Tatars, Mongols and the Cossacks. See for this work perspective medieval in character the activity of the Italian Archaeological Mission in Hungary from 1983 to 2001 (Genito 1988; Genito and Madaras 2005).

8. The *Scythian-Farmers*, identifiable with the archaeological culture known as Černoles, which has been related to the Iron Age Slavs.
9. The *Neuri*, the so-called Milograd culture, the archaeological remains of which have been found on the confluence of the rivers Dnepr and Pripjat, north of modern Kiev. They may be the ancestors of the Balts.²¹
10. The *Argippaeans*, sometimes identified with the ancestors of the Kalmuks.
11. The *Issedones*, may be identical to the Wu-sun who (according to Chinese texts) lived on the shore of Lake Balkash.
12. The *Sauromatae*, mentioned by Herodotus as the descendants of Scythian fathers and Amazon mothers. Of course, this is a legend, but the tribe did exist and was to move to the west after 130 BCE. In the process, they assimilated the Royal Scythians (above). In the late first century BCE, the Sarmatian coalition consisted of four tribes:
 - a) The Iazyges, which had once lived on the shores of the Sea of Azov, and then on the northern bank of the Danube. They were to move to what is now eastern Hungary, where they settled in ca. 50 CE. They were defeated by the Roman emperor Marcus Aurelius (in 175).
 - b) The Urgi, who lived on the banks of the Dnepr, south of Kiev.
 - c) The Royal Sarmatians, who were living in the south of Ukraine and had become the most important Sarmatian tribe. They and the Urgi became known as the Sarmatians. The Romans seem to have accepted their settlement in Hungary, but the situation was sometimes tense. The Sarmatians were, for example, responsible for the destruction of the Twenty-first legion Rapax in 92.

²¹ Herodotus' story about the *Man-eaters* seems to have received some confirmation with the excavation of human remains that were gnawed at by human jaws; these excavations were along the river Sula, to the southeast of Kiev.

3. The *Apá Saká* ('Water Sacae') also known as the probable *Pausikoi*, as Herodotus call them.¹⁷
4. The tribe that Herodotus calls 'Massagetes' must have been called something like *Máh-Saká* in Persian, which means 'Moon Sacae'.¹⁸
5. The nomadic tribe known as *Dahá*, which means 'robbers', is mentioned for the first time in the Daiva inscription of Xerxes; he must have subjected them.¹⁹
6. The *Saká paradrayá* ('Sacae across the sea'), living probably in Ukraine.²⁰
7. The *Royal Scythians* lived in the southern part of Ukraine, immediately north of the Greek towns.

calls the Saká tigrakhaudá the *Orthocorybantians* ('pointed hat men'), and informs us that they lived in the same district as the Medes. This suggests that the Saká tigrakhaudá lived on the banks of the ancient lower reaches of the Amu-dar'ja

¹⁷ Later authors like Arrian of Nicomedia (in his *Anabasis*) and Ammianus Marcellinus (in his *Roman history*) call them the *Abian Scythians*; still later, we encounter them as the Apasiaki, first east and later southwest of Lake Aral. They must be situated along the ancient lower reaches of the Amu-dar'ja

¹⁸ Later authors like Arrian of Nicomedia (in his *Anabasis*) and Ammianus Marcellinus (in his *Roman history*) call them the *Abian Scythians*; still later, we encounter them as the Apasiaki, first east and later southwest of Lake Aral. They must be situated along the ancient lower reaches of the Amu-dar'ja.

¹⁹ Ma-Saká means Moon Sacae, and it is known that the Massagetes venerated only one god, the Sun. The Massagetes were responsible for the death of the Persian king Cyrus the Great. From Herodotus' description, it is clear that they lived along the Syr-dar'ja (Jaxartes). Frankfort 1985, also was dealing with this question.

²⁰ Herodotus calls the Dai a Persian nomadic tribe, but they cannot have lived in Persia proper, because they are mentioned in the *Anabasis* of Arrian as living along the lower reaches of the Syr-dar'ja. In the days of the Macedonian king Alexander the Great, they were famous for their mounted archers. It is possible that this tribe disintegrated after the fall of the Achaemenid Empire; one of the tribes that came into being, was that of the Parni, who went south in the third century BCE and founded the Parthian empire. These are the nomads that the Greeks called Scythians. In 514 or 513 BCE, king Darius launched a disastrous campaign against the Saká paradrayá. Herodotus gives a long description of their way of life and discerns many tribes in the neighbourhood

these, the Pasargadae were the most distinguished and contain the clan of the Achaemenids from which the Persian kings spring. Other tribes were the Panthialaei, Derusiaei, Germanii, all of which are attached to the soil, the remainder - the Dahae, Mardi, Dropici, Sagarti, being nomadic (Herodotus, I, 125). The second group of nomads known to have gone south is the tribe of the Cimmerians, who destroyed the kingdoms of Urartu and Phrygia (in Turkey) in the first quarter of the 7th BCE. As already told, according to Herodotus, the Scythians ruled Asia (probably in the Herodotus's mind Media) for twenty-eight years.¹⁴

In the 6th, 5th and 4th centuries BC, the Persians discerned several nomadic tribes on the Central-Asian steppes. The names of the main tribes we know are both deriving from the Persian royal inscriptions and the information from Herodotus and other Greek authors. Here one can find a very general and synthetic list of their main ethnonyms:

1. The *Sakâ haumavargâ* ('haoma-drinking Sacae'), subjected by Cyrus the Great. Herodotus calls them *Amyrgian Scythians*.¹⁵
2. The *Sakâ tigrakhaudâ* ('Sacae with pointed hats'), defeated in 520/519 BC by the Persian king Darius I the Great, who gave this tribe a new leader.¹⁶

¹⁴ The archaeological documentation of the period is rather different; meanwhile the material evidence of the early Iranians is little known and it is for the major part practically unattributable, that of the dynastic Iran is much more known, at least as far as the objects and the monumental artistic, architectural and epigraphic remains are concerned (Genito 1996; 2000). For the early dynastic Iran, i.e. the "Median" period it is hardly possible to single out archaeological horizons not always ethnically attributable from the viewpoint of its material culture (Muscarella 1987; 1994; Genito 1986; 1995c; 2005). Also at the philological level there are different new perspectives of research which seem to give confirmation of a rather reduced historical role of the Medes (Lanfranchi ed. 2003; Rossi 2010; 2017).

¹⁵ Herodotus informs us that they wore trousers and pointed caps; they fought as archers. He also mentions their use of the battle ax.

¹⁶ One of the earlier leaders was killed, the other, named Skunkha, was taken captive and is represented with his name on the relief at Behistun. Herodotus

Kurgans, petroglyphs etc.). Since the first centuries of the 1st millennium BCE, a set of peoples known by the sources under differing names widespread over Eurasia from Ukraine to West, up to China to East. Amongst them the group of the Saka for more than one millennium seems to prevail, and it can be considered as the “major actor” of the cultures of the Eurasian steppes. Their vast, complex and dynamic culture was the result of a combined communicative interaction and agreement of unities, either individual or social, on the ground of common knowledge, beliefs, costumes, rights, rites, arts, expressive and symbolic languages. It has been hypothesized that behind the Old Iranian denomination of *Saka* a vast ethnical group existed; emphasizing its homogeneity that group has been indicated as “Scythians” (Parlato 1994). With the same Iranian language, of which some names of persons and rivers are known, and in continuous contact each other, these nomadic tribes certainly could have reached a given uniformity in the material and spiritual culture, artistic production, economic development and in social organisation. This was hierarchically structured, as the variety of Kurgans different in size, richness and grave-goods, easily show. One can imagine the Saka component interacting within the history of the central-Asiatic nomadic world, with different touches, at its opposite geographic terminals: eastern and western, i.e. Chinese and Greek-Pontic. Inside this big ethnical group of Saka (Narain 1987; Szemerényi 1980, 40-45) it is possible, through the references related to the Classical, Persian and Chinese sources to single out some peoples of great historical-cultural interest certainly amongst the most ancient nomadic societies equestrian in character: the Scythians, the Sauromatians, the Massagetae, the Saka Haumavarga, the Saka Tigrakhauda (cf. below), the Issedons (cf. below), or the Yueh zhi, Wusun, Sai, Xiongnu, etc. These tribes were very loose organizations. Even when, in the 6th century, the Achaemenid Empire was at its most powerful moment they still remembered their earlier, nomadic life style: the Persian people contain a number of tribes and the ones which Cyrus assembled and persuaded to revolt were, according to Herodotus, the Pasargadae, Maraphii, and Maspaii, upon which all the other tribes are dependent. Of

The Iranian nomadic peoples inhabited a vast geographic area without precise boundaries, except perhaps tribal or clan space appropriation, whose identification it is quite difficult to recognize (whose main material evidences could be represented by the distributions of

fortified hill, interpreted as possibly being a Scythian manor, it is worthwhile to take it into consideration, at least, with regard to some aspects. After the initial welcome in scientific circles at the time of the discovery, the treasure, became one of the most intricate and controversial archaeological cases of ancient Iran. This combination of stylistic elements was, furthermore, interpreted as the synthesis of a new figural style, which, given the geographical location of the treasure, could only be related to the local people in the area, the Medes. The only proper investigation made on Ziwiyè, was carried out years later and gave to the light archaeological traces of the Late Buff ware cultural horizon of the Median period. Recently the hill has been revisited and investigated and the architectural remains displayed after the work led to the conclusion that their quality was very low and poor; this has been interpreted as one of the reasons for a decadence of the structures, also evidenced by traces of a widespread fire in different parts of the structure. The find of several triangular-shaped arrow-heads usually attributed to the Scythian nomads, led one to consider possible that their invasion took place in 650 BCE. The capital city of Media, Ecbatana/Hamadan, would obviously have been the key-site for the period, but the ancient traces of settlement there uncovered and also recently excavated, seems to belong mostly to the post Achaemenid Age (i.e. Seleucid, Parthian and Sasanian), and a real “Median” level, up to now, has not been found. According to the same group of sources Persia and not Media results to be the real heir of Elam, having a long tradition in statehood, centralized administration, written records kept in formal archives and as centre of large coalitions of peoples and states on the Iranian plateau, and of a network of relationships with the surrounding areas, not only with Susiana but also with regions in central, northern, and eastern Iran. Persia inherited the Elamite state organization and administration, and inherited the Elamite network of relationships, not a quite improbable network centred on the poor and illiterate pastoral tribes of the central Zagros. In the Greek reconstruction of the sequence of empires, Media was given a role that belonged to Elam. The Greeks - and especially the Ionians of Asia - were well aware of the role of Media since Cyaxares’ foray against Lydia, and could have received information through the Lydian channel. They were, on the contrary, completely ignorant about Elamite power and Elamite history, so that Elam was excluded from their sequence of empires and from their reconstruction of the genesis of the Persian Empire.

“Scythian” ethnonym different etymologic interpretations have been proposed: amongst all the most acceptable would seem that of “bowmen” (Vasmer 1971, 119; Szemerényi 1980; Cornillot 1981a; Cornillot 1981b; Daffinà 1982, 6).

These “Scythians”, located nearby the Urmia Lake (Iranian Azerbaijan), are mentioned for their conflicts and changing alliances - according an atavist costume common to the nomadic tribes. One can know, thus, some names of the Scythians leaders as *Ispakai* or *Bartatua*, identifiable with *Protothyas* of Herodotus, also them taken back to ethyms of Iranian origin. Some confirmation to this is mentioned in the Jeremy’s Book (LI, 27), even whether with some chronological approximation. Generally speaking the most secure information relates their activity to the Anterior Asia certainly in the 7th century BCE, but perhaps also in 8th, whether the Cimmerians, another group of Iranian origin, ttacked Urartu and the reign of Phrygia, respectively at the time of the Assyrian Kings Sargon (722- 704 BCE) and Sennacherib (703-681 BCE), because pushed by the Scythians. Notwithstanding Herodotus attributes to the Scythians a dominion in Asia for a 28 years period, until Cyaxares (625-585 BCE), the King of the Medes (I, 95-110), did not massacre the leaders (I, 106); the oriental sources did not mention, instead, such stabile hegemony of the Scythians with regular tributes.¹³

¹³ Recently the question has been put (Genito 2005, 327 ff.), and unfortunately, there are no clear archaeological evidence of the Scythian presence over the plateau. That period of 28 years remains rather controversial, the nomadic archaeological traces on the plateau are very scarce and characterized by much uncertainty, relating both to the real consistency of the discoveries, and the importance of historical references dealing with the Scythian domination; the tumuli of Sé Girdan, at first erroneously attributed to Iron Age III and recently, more correctly, to the 4th millennium BCE, on the one hand, and the funerary stelae from the Meskhin plain on the other, seem to be the only material evidences of somewhat nomadic in character in north-western Iran. Another, though controversial, contribution to the Scythian presence in Iran was given by the discovery in 1947, of the Ziwiyè treasure. Without going into the details of the story of the find and of its interpretation, collected in the Mannean territory, but at the top of a

unfortunately there is no archaeological evidence. It is probable, however, that both Cyrus and Alexander built garrison towns along the river Syrdar'ja or Jaxartes; the sources call them Cyreschata and Alexandria Eschatê.¹²

Comparing the information of the Achaemenid inscriptions (6th-5th century BCE) with the Histories of Herodotus (5th century BCE) one can argue that the Scythians were a part of the whole set of the Saka group. To the Greek and Latin traditions, nonetheless, was more familiar the form "Scythians", because they had territorial contiguity and closer relationships with the Greek cities of the Pontus's seacoast. However, the first possibly reference to those peoples in chronological terms goes back at least to the first half of the 7th century BCE, in the Assyrian documents of the epoch of Esarhaddon (681-669 BCE), where the presence of a people called Is-ku-za-ai/As-gu-za-ai, term, in a way, considered connected to the Iranian and Greek name of the Scythians, is clearly documented. Of the

¹² The existence of boundaries wall around the Iranian empires is still a long debated question. The only presumed "archaeological" evidence are related to the Alexandrine time: the so-called Alexander's wall in Hyrcania (Kiani 1982) and the Anthiocus's wall in Margiana (Vjaszigin 1949). The first mud-brick wall called Alexander's Wall (Sadd-e Eskandar), consists of a mud-brick wall stretching out like an embankment, built in the Parthian and Sasanian period as a rampart against attackers. The Turkmans call the wall Qizil Alan, and in Persian it is also called Sadd-e Piruz and Sadd-e Anushirvan. The Gorgan wall is 175 km long, extending from the Caspian Sea to the Alborz and the north-eastern mountain chains of Persia. The wall is, at present 2 to 5 m high and about 10 m wide. A ditch 3 m deep and up to 30 m wide runs along the outer side of sections of the wall. The wall itself is constructed of unbaked bricks (50 × 50 × 10 cm) and baked bricks (40 × 40 × 10 cm). Excavations along the wall and in the forts belonging to it have produced Parthian gray ceramics, Parthian red ware, and glazed Islamic pottery. The identification of the so-called Anthiocus's wall is still under scrutiny and recent test-trenches on the area did not reveal anything structural remains for sure (Bader, Callieri and Khodzhanizayov 1998). The very particular open character of the northeastern Iranian frontier has been already suggested and put in evidence (Genito 2003, 403-406) as a theoretical problem, and more recently on a concrete archaeological evidence for the Murghab delta (Cerasetti and Tosi 2004).

their language. It is reasonable to think that at the beginning of the second millennium BCE, the speakers of a Proto-Indo-Iranian language moved from Ukraine to southeast. From an archaeological point of view, their migration is probably attested in the change from the Yamnaja into the Andronovo culture (Mallory 1989; Kuz'mina 1981; Kuz'mina, Vinogradiva 1983; Kuz'mina 1985; Kuz'mina 1994; Lamberg-Karlovsky 2002). They spread over the southern areas, where they separated in an Iranian and an Indian branch.¹⁰

Ancient sources, amongst which mainly Herodotus, have given, though still under scrutiny, a rather complete account of the history of the Iranian nomadic tribes, moving from East to West, and in particular of the Scythians.¹¹

These Iranian nomads frequently had military conflicts with the urbanized regions to the east, south or west; usually this created great havoc, reflected inside the sources's description. After some time, according to the waving character of the nomadic movement, as the fights started, so they finished. However, the urbanized civilizations in their territorial expansion started to initiate, constructing their frontiers which served basically to attack rather than to defend. The Indians in any case did not construct any frontier walls, because they considered to be protected by the Himalaya, the Chinese built the "Wall of ten thousand miles", one of the most impressive human construction, both utilised as an offensive and as a defensive mean symbol as well, the rulers of the Achaemenid Empire, may have built regional walls as well, of which,

¹⁰ The controverse and still debated question related to the movement and arrival of the Indo- Europeans, and of the Iranians in particular constitutes an historical and methodological premise. In the historical period enormous was the area inhabited by the peoples of Iranian origin and language (those i.e. that constituted the eastern distribution of the great Indo-European family): from the Euphrates to the western and central Asia up to the boundaries of China, and from southern Russia up to the Indus's delta.

¹¹ The historical origin of the Scythians is a very complicated historical puzzle. The similarities amongst the narrative tales are enough evident and have been considered to date back to the Indo-European ideology.

available and mined. A developed bronze metallurgy had perfectly provided the demand for metals, especially since the manufactured iron was softer than bronze. Nonetheless, acquaintance with iron products from areas to the west and availability of sufficient iron deposits in various regions of Central Asia (mountain ranges around the Farḡāna valley, mountains of the Hissar led to the development of local iron metallurgy.

Ancient iron objects in Central Asia were found for the first time at the southern mound of Anau (Turkmenistan) by the expedition of R. Pumpelly (1905); fragments of an iron sickle and an iron knife were unearthed there. According to modern understanding, these objects should be dated to the 9th-8th centuries B.C.E. Together with some other findings, they give evidence for the availability of iron products that probably had appeared for the first time much earlier. The Iron Age reached its developed phase by the 6th-4th century B.C.E. Iron objects for mainly household purposes, such as knives, sickles, needles, etc., were uncovered at the sites of the ancient settlements of Parthia and Margiana (Yaz depe, Elken depe), Bactria (e.g., Qal'a-ye Mir, Qyzylcha, Taḡt-e Sangin), Sogd (Daraḡš Tepe, Afrasiāb-Samarqand, Lalazār), and Farḡāna (Dalbarjin, Aktam). There were also weapons made of iron, but such findings at ancient settlements are only represented in the collections from the Temple of the Oxus (Taḡht-e Sangin). Artifacts of the nomads (the Sakas) of the 6th-4th centuries B.C.E. include many examples of iron weapons. For example, Pamiri burial grounds contain iron-bronze daggers of two types: (a) those with an iron blade fit into a bronze handle richly decorated in the Animal Style; (b) those with an iron blade, an iron handle tightly covered with bronze leaf, and a bronze crossguard. The great majority of the daggers of the 6th-4th centuries B.C.E. were made of iron. From the burial ground of Tagisken are also known long iron swords with gold foil on the hilts with Animal Style motifs. Iron battle-axes, arrow points, and other items have come down in wide ranges.

The earliest group of Eurasian nomadic movements is usually considered Indo-Iranian. There are no contemporary reports about their migration, but it has been supposed to be reconstructed from the traces of

unpublished. Some areas and cultures (essentially defined by ceramic assemblages) are known primarily from clandestine excavations, and discussion must be deferred until material from properly controlled excavations becomes available (Muscarella, 1977a; 1977b). Second, attempts to coordinate archeological assemblages, usually consisting primarily of ceramics, with historically documented ethnic or sociopolitical groups have yielded highly ambiguous results, especially in relation to the circumstances and date of the arrival of Iranian peoples in the west (Young, 1985). Written sources are more abundant for the 1st millennium B.C.E. than for earlier periods, but even they are difficult to match with archeological data. As interpretation of both local cultural sequences and correlations among regions is refined, historical links must continually be rechecked. Finally, it has become progressively more difficult to work with terminology established for periods and assemblages in western Persia. T. Cuyler Young (1965), building on the Hasanlu (Ḥasanlū) V-III sequence from the northwest, described three successive ceramic horizons: early western gray ware, late western gray ware, and late western buff ware. Robert H. Dyson proposed the respective terms Iron I-III for these horizons. As archeological fieldwork proliferated in Persia after the mid-1340s Š./1960s, however, new assemblages contemporary with but distinct from Hasanlu V-III were recognized in both the northwestern and central western parts of Persia. Applying the terms Iron I-III to such assemblages can be confusing if they are taken to designate specific phases of material culture, rather than simply chronological divisions. L.D. Levine (1987) has proposed that they be used in a strictly chronological sense: Iron I, ca. 1450-1100BC; Iron II, ca. 1100-800 BC, Iron III, ca. 800-500 BC

Construction of detailed regional sequences must provide the foundation for definition and clarification of broader cultural trends.

The Iron Age started in eastern Iran later than it did in the Near East and western Iran, where its beginning is dated to the middle of the 15th century B.C. This was due to the fact that, in Central Asia, copper deposits were more widespread than iron deposits, and tin deposits also were

take advantage of the situation both to advance their interests at each other's expense and to control the Iranian threat to themselves.

It has been suggested that the introduction of grey and grey-black pottery into western Iran from the northeast, indicator of the start of Iron Age, is the archaeological manifestation of this pattern of a gradual movement of Iranians from east to west (Deshayes 1969; Grantowskyi 1970; 1971; 1988; 2007). The case is, by no means, proved but it represents a reasonable reading of the combined evidence. If it is so, then the earliest Iranians in the Zagros can be dated to Iron Age I, about 1300 BC. Archaeologically, the culture of Iron Age II can be seen as having evolved out of those of the Iron Age I, and, though the development is less clear, the same can be said of the relationship between the cultures of Iron Age II and III. The spread of Iron Age I and II cultures in the Zagros is restricted and would appear to fairly well correspond with the distribution of the Iranians known from the written documents. The distribution of Iron Age III cultures on the other hand is, at least by the 7th century, more widespread and covers almost the whole of the Zagros Mountains. Thus, the argument that links these archaeological patterns with the Iranian migration into the area, associates the Iron Age I and II cultures with the early penetration of the Iranians into the more eastern Zagros and with their infiltration westward along the major routes crosscutting the main mountain alignments.

Those areas where traces of Iron Age I and II cultures do not appear, were the regions still under the control of non-Iranian indigenous groups supported by Urartu, Assyria, and Elam. The widespread of Iron Age III is then associated with the rise to power of the Median kingdom in the 7th and early 6th centuries BC and the Iranisation of the whole of the Zagros.

Relatively few Iron Age sites have been excavated, most of them in the west, and the standards of earlier excavation and publication were not necessarily those of the present (for a good summary of the history and archeology of the Iron Age in western Persia, see Levine, 1973; 1974; 1977; 1987). Surveys of very uneven intensity have been concentrated in the southwestern and central western regions, and much material remains

the areas have been considered in their historical development, though few significant variants still exist.

Though isolated groups speaking Indo-European languages had appeared and disappeared in western Iran in the 2nd millennium BC, it was during the Iron Age that the Indo-European Iranians rose to be the dominant force on the plateau. By the mid-9th century BC, two major groups of Iranians appear in cuneiform sources: Medes and Persians. Medes were the more widespread and, from an Assyrian point of view, the more important group. When Assyrian armies raided as far east as modern Hamadan, they found only Medes. In the more western Zagros, they encountered Medes mixed with indigenous, non-Iranian peoples. Early in the 1st millennium, Iranian Medes already controlled almost all of the eastern Zagros and were infiltrating, if not actually pushing steadily, into the western Zagros, in some areas right up to the edge of the plateau and to the borders of lowland Mesopotamia. Persians (Parsua, Parsuash, Parsumash) also appear in roughly the same areas, though their exact location remains controversial. At times they seem to have settled in the north near Lake Urmia, at times in the central western Zagros near Kermanshah, later certainly in the south western Zagros somewhere near the borders of Elam, and eventually, of course, in the province of Fars. It has been argued that these various locations represent a nomadic tribe on the move; more likely they represent more than one group of Persians. What is reasonably clear from the cuneiform sources is that these Medes and Persians (and no doubt other Iranian peoples not identified by name) were moving into western Iran from the east. They probably followed routes along the southern face of the Elburz Mountains and, as they entered the Zagros, spread out to the northwest and southeast following the natural topography of the mountains. Where they could, as, for example, along the major pass across the mountains from Hamadan to Kermānshāh, they infiltrated farther west. In doing so, they met resistance from the local settled populations, who often appealed to Urartu, Assyria, and Elam for assistance in holding back the newcomers. Such appeals were, of course, most welcome to the great powers, who were willing to

macroscopic dynastic historical process from the other - though the distance in the methodology, study and research of these two grounds is very ample - do not provide at the moment, much help in resolving some of their interrelated questions⁹. Those two issues, nevertheless, appear, very much linked each other and related to a cultural continuity much stronger than expected. The main cultural moment of continuity between the coming of the Iranians and the realisation of the Empire, would have been certainly the “Median” period. It, chronologically, would belong to the Early Iran, and being historically an expression of a dynastic, though legendary, line of kings, would pertain, from the other, to the dynastic Iran as well. For this point of view one may conventionally define the Median period as an early-dynastic phase of the historical period in Iran.

The beginning of Iron Age in the Iranian plateau is generally considered as the cultural expression of the newcomers of Iranian ethnic identity. It is marked by major dislocations of cultural and historical patterns in western Iran, whilst, very little is known of the eastern half of the plateau in the same age. Differing are the crucial aspects of the Early Iranian cultures, archaeologically documented in the plateau and some of them are also doubtfully connected to the general question of the ethnic attribution. The Iron Age is generally divided into three periods: Iron Age I (c. 1300-c. 1000 BC), Iron Age II (c. 1000-c.800/750 BC), and Iron Age III (c. 750-c. 550 BC) (Young 1967; 1985). The latter would have constituted the archaeological horizon which, according to the variously accepted chronology of the Median Kings, could correspond to their historical period. Different are the chronological distinctions in NW and NE Iran and looking at the following scheme one can see how similar both

⁹ They are related to the ethno-linguistic sphere of the Iranistic specialisation (Rossi, 1981; 1984) Rossi tried to combine these two methods with interesting and fruitful success, especially as far the concrete linguistic reality of the Achaemenid time is concerning (1988, in particular, 219). See also, nonetheless, the interesting analyses about the serious difficulties and the real impossibility scholars have in the reconstruction of the linguistic systems in antiquity (224-225).

tribal structure certainly based on a patrilineal descent. Not always this general historical assumption is clear within the archaeological documentation, which unlikely from the others, is much more fragmentary by definition.

The area inhabited by the peoples of Iranian origin (who certainly of the great Indo-European family constituted the most important part), has been enormous; those peoples spread over from Europe to the western and central Asia, from the Chinese borders to the southern Russia up to the Indus delta. Medes and Persians, Scythians and Sarmatians, Chorasmians, Sogdians, Bactrians and Kušans, Saka and Eftalites and the inhabitants of the Chinese Turkestan oasis were the peoples of the Iranian ethnos, who, in different time developed and constituted significant state-political unities, creating their own autonomous and original civilisations. This vast ethnic complex, partly sedentary and partly nomadic and mobile, divide the ancient world in three parts: occupying the centre separated the West, where the Semitic and Greek-Roman civilisations flourished, from the Far East with China and India. It is easy, thus, to understand the importance of the mediation role effected by these peoples who facilitate the contact and made closer the western and oriental cultures and collaborate to elaborate the world civilisation.

Differing are the crucial aspects of the Early Iranian cultures, archaeologically documented within the plateau and some of them are also doubtfully connected to the general question of the ethnic attribution.

The problems related to the archaeology of the early Iran has been “pour cause” related to the Indo-European arrival into the Plateau, and for that to the general aspects of the prehistoric and linguistic approach to the matter as well⁸.

The coming of the Indo-Europeans and the Iranians to the plateau from one hand, and the realisation of the long, controversial and

⁸The linguistic prehistory related to the early Iranians has been many times in the past dealt with by different scholars among which one may mention Harmatta (1981) Mallory (1989) Renfrew (1987) Erdosy (1995 a; 1995 b), Sinor (ed.) (1990), Dani and Masson (eds.) (1992).

and in the period of an already segmented social organization and political Kinship.

The Kurgans are earthen monuments, forms of individual and or collective burial, consisting of artificial mounds dominating geographic space of the plains of the pastures.

Of particular interest are the collective kurgans, real boxes of ancestors constituting new forms of symbolical representation of both territorial and genealogical dimension. These special “containers” appear, in fact, as the material and symbolical evidence of operations of familiar affiliation which, probably, constituted through the construction of genealogical spaces, one of the main strategies of social aggregation. Their individuation has allowed one to reconstruct, starting from the symbolical value of the material structures, those original of the lineage (Genito 1995b; 1995c; 2002a; 2002b; Genito 2006).

Problems and New Methodological Approach

This vast figural production, basically inside the development of the “Animal Style” is particularly interesting also because it could have something in relation with the still debated question of the formative process of ethnic and cultural identities of one of the Iranian groups, at that time still nomadic in character. That production was able to affirm over such vast territory through consistent socio-economic and territorial integration processes and characterized, in the same time, by common cultural and linguistic values, relatively stronger and more stable than previously never occurred.

Ancient Iran and the Steppes: The Sources

The geographical location of the Iranian plateau, bridging, in a way, east with west, has contributed to enrich the economy and the culture and in the course of time, many groups entered Iran and were soon absorbed by, and became part of the Iranian civilization. The traditional Indo-Iranian society, inside the wider Indo-European world, is generally considered a

16. Queued or stacked animals;
17. The “contortionist” position (the animal in a unnatural position, amongst which that with the head completely turned back);
18. The “flying gallop” (animal with all the legs folded under the abdomen, or extended to the maximum);
19. The dancing woman-like animals (animals standing on their foot as a dancing woman).

The interpretation of such a multiform cultural aspects of the Eurasian steppes as an ethnic-cultural, socio-economic and anthropological practically unitary mosaic has been possible thanks also to the characteristics of the related archaeological documentation: very much fragmentary, insufficient for number and for almost exclusively funerary character, of difficult availability and bibliographical accessibility.

Nearby this conspicuous production of objects, few are, instead, the monumental evidences, amongst which the characteristic “stag-stones” and the funerary *tumuli*, “Kurgans”. The first have been variously interpreted as the symbol of the temporariness of the human presence in the enormous space of the steppes or of the intra-mountains valleys of Tjan’ Šan or Sajan-Altaj. These “stag-stones” somewhat anticipate those elements of a religious or ritual-funerary context present, later, as *stelae* with human figures in the steppes with the name of Bal Baly up to the Turkish epoch. Amongst the most important and macroscopic Kurgans, though of different chronology, one can remember those in Russia, like Pazyrik in Altaj (Rudenko 1950), Aržan in Tuva oasis (Grjaznov 1980), those in Kazakhstan, like Issyk in Semireč’e (Akisev 1978), Berel’ in eastern Kazakhstan (Samashev, Par e Francfort 1998), those in the areas of the northern Black Sea shores (Sulimirski 1985), like Kul’Oba near Kerch,⁷ again in Russia, like Filippovka (Milano 2001). All these numerous and precious remains, certainly give evidence of the presence in the area

⁷ For a re-consideration of the whole set of findings see Grach 2001a; 2001b; 2001c; 2001d

underlined that the particular expressivity of these representations was the results of a not ordinary state of consciousness (Bussagli 1988) and others, that those signs could be also the vehicles of a communicative oral circularity (Cardona 1988).

There are several characteristics of this “Scythian art production” that make it unique from other art styles. Some of these can be found in the objects of other cultures, but taken together they represent what scholars have generally considered as examples of that production and, in a way, why they called it a Scythian art:

1. Profusion of animals used in one piece or device. The animals are primarily used in a decorative fashion as opposed to a narrative fashion;
2. Lively depiction of animals, much movement expressed as opposed to the stiff, formal form used in the art of adjacent Near Eastern cultures;
3. “Zoomorphic juncture” - animals combined with parts of other animals or animals depicted within other animals;
4. Attack scenes of predator upon prey;
5. Circular manifestation of animal shapes especially cats or several identical animals in circular formation;
6. Distortion or contortion of animal to fit a preconceived shape of ornament such as a rectangle or circle;
7. Preference for deer motifs;
8. Reclining deer depictions with folded legs (recumbent);
9. Exaggerated formation of antlers on deer often in curled form or with points ending in bird heads (beak heads);
10. Animals with head facing back over shoulder (inverted) often in reverse pairs;
11. Head to head pairs of animals;
12. Crouching lioness or cat, nose to the ground;
13. Decorative circular swirls, crescents or oval forms drawn on the haunches of animals indicating muscles. Sometimes rib cages are also indicated;
14. “Flying Leap” posture of deer or cats;
15. Frequent addition of bird’s heads (known as beak heads) to extremities of animal form;

efforts were put into small items such as gold jewellery, bridle ornaments, horse gear, hand mirrors, arrow cases, swords and battle-axes. Scythian clothing was often decorated with many small wafer thin gold plaques chased with geometric or animal shapes. They were attached to the fabric in such a way that when they moved with each movement of the wearer it created what must have been a dazzling sight in bright daylight. In this “Scythian art production” the multitude of animal representations well illustrates the preoccupation of this nomadic people with animals in their surrounding environment. Usually only wild animals are represented. Commonly depicted are: stags and deer, lions or other large cats, eagles, birds heads (perhaps of ravens), cranes, swans, griffins, snakes, hounds, wolves, hares, rabbits, fish, goats, ibex, rams, boars, moose (elk), yak, sheep and bears. The occasional exception to the wild animal rule is the domesticated horse - important because the “Scythians” were horse breeders and their whole culture revolved around their dependence on the horse. Representation of humans is relatively rare, but the few pieces that have been found show these people in a realistic style. Scholar's debate the purpose and meaning of the animal motifs used in these ornaments. The original motivations, aims and regional variants of these objects, defined according to the very different modes and interpretation are still to be understood. In some cases the work was intended to be purely ornamental. Others scholars underlined in those representations the presence of animals, typical of the natural environment of the nomads, hunters, and herdsmen. Others, instead, emphasize that they had symbolic meaning (such as the successful dominance of the aggressor over the victim portrayed in the attack scenes), believing that a particular animal may have been a clan symbol, amulet, totem distinctive or a mark of a tribal or group identity (Tchlenova 1962a; Tchlenova 1962b). Others yet think that the animals incarnate the forces of the nature and that their struggle were the symbol of the fight between the elements of the universe and of the eternal fight between Good and Evil (in Italy basically Silvi Antonini 1994; 1998; 2001). Magical use of symbols may have been intended to guarantee the power of the aggressor. Others scholars, finally,

earliest phase being the Karasuk (Mallory 1997)⁵ and Tagar⁶ material culture. Much of what has been collected is gold jewellery, horse ornaments (often gold or bronze), some weaponry, and some silver and gold vessels. The richness of these artefacts confirms ancient reports that those peoples who crossed the trade routes of Asia were fabulously wealthy. Amazingly, in addition to metal artefacts, fabric items have been found. Among them, highly decorated horse gear made of colorful felt, blankets with felt appliqué and rugs. These artefacts had been preserved in frozen tombs until their discovery in Siberia in the Altaj area near the border of China (it is the case of the famous Kurgans of Pazyrik) and in the graves of the very dry Tarim and Taklamakan areas in Xinjiang, China. In a nomadic society where wealth must be easily portable, the artisan's

⁵ The Karasuk culture comprises a group of remains of the Bronze Age, distributed from the Aral Sea up to the upper course of the Enisej River, chronologically comprised between 1500 and 800 BCE circa. The remains are exclusively funerary and are represented by circa 2000 burials. It has been proposed that the Karasuk culture formed by the combination of local Siberian cultures with possibly Indo-Iranians elements. The economy was based on primitive agriculture and herding. In the eastern areas the Karasuk culture, beared by nomad herdsmen, comes later of the Afanes'ev and Andronovo cultures. The material production of Karasuk is similar to the "Animal Art" of the Scythian-siberian tradition, though with distinctive traits remembering the Chinese production of the Shang period. The rare settlements were formed by sub-terranean houses, whilst the inhumation occurred in urns covered by tumulus surrounded by a stone square recinct. The metal working process was very advanced, as the artefacts like curved knives in bronze with decorated hilt and horse fittings.

⁶ Tagar culture takes the name from a homonymous site located on an island in the Enisej River nearby Minusinsk in southern Siberia. This important steppe culture, developing from the 7th to the 3rd century BCE, is well documented by numerous funerary tumulus. Tagar culture, contemporary to the "Scythians" and later than the Karasuk culture, continues and develops the metallurgic experience, and contributes to the formation of the Scythian-Siberian style of the steppe "Animal Art". Characteristic of the Tagar culture are artefacts, weapons, in bronze with zoomorphic representations, which, according to the most of the scholars, can represent a meeting point between the eastern bronze production tradition of Ordos and the western one of Luristan.

the animal representation and the particular technique used in reproducing it, did not exclude, nonetheless, the use of geometric and of vegetal world ornaments (rose-windows, rosettes, palmettos, lotus flowers etc.). The figurative cultural trait mostly characteristic is, nonetheless, that animal representation either naturalistic or fantastic: naturalistic in the forms and in the anatomical details and fantastic in the original compositions utilized. Confederacies were formed and broken, tribal names borrowed, changed or mutated into a different form. The fluidity in those cultures consequent of their instable and dynamic socio-economic nomadic character, made both the written and archaeological related records difficult to be interpreted with certainty. It may seem strange that a material production, figural in character could have travelled so far inland and appeared with no apparent signs of early development in more than one place at about the same time. It is worth considering that the “Scythian art production” may be evidence not just of the influence of artisans but of actual population groups living in different areas with the same life style. These groups may have been more than one people of different ethnic origins having similar or at times indistinguishable styles. The “Animal style” of these “Scythians” is evident in a large amount of artefacts found in kurgans (burial mounds), thousands of which were constructed in burial areas across the steppes of Ukraine, southern Russia, Kazakhstan, Mongolia, and extending all the way to the border of China. According to the most of the scholars this “Scythian figural production” burst upon the scene around 700 BCE; the

The Evidence of Material Culture: The State of Art

Between the end of the 2nd and the beginning of the 1st millennium BCE new phenomenon in Eurasia realized, in particular in relation with the evolution of the role of the horse and with its definite transformation from a draught to a riding animal (Sereni 1982). Starting from the 8th century BCE in their movement these nomadic peoples had a close contact, often in conflict, with all the main sedentary peoples of the period like Greeks, Assyrians, Persians, and Chinese, who were going to realize state political sedentary systems. These peoples with major or minor details have left in their inscriptions, chronicles and literary works a large evidence of those contacts. The first and the most important of these nomadic groups described with different names by Greeks, Assyrians, Persians, has been referred to that of the Scythians. They are described amongst the first skillful horsemen to have introduced in Asia and the whole ancient near-eastern area the horse fighting techniques, the use of the arc and of the trefoil socketed arrow-heads as well. They were famous for horses and for an admirable and an exceptional material production, artistic in character as well, prevalently expressed through golden and precious metal objects. The animals sculptured in stone, incised in wood and bone, cast in bronze, hammered in gold and even tattooed on the skin, are the preferred subjects of this production; for the technical and stylistic modes of this representation it was defined “Animal Art” or “Animal Style” (Rostovcev 1922; 1931). The most important works in this style, known in the whole Iron Age cultures, widespread over Siberia up to the Black Sea in the steppes comprised between Mongolia and Carpathian mountains. These are objects datable between the 6th and the 3rd century BC ca., mainly representing elks, deers, rams, ibexes, roe-deers, antelopes, wild boars, tigers, panthers, wolves, hares, eagles, swans, geese, ducks, cocks and, amongst the domestic animals, the horse, certainly produced for a political leadership, since little time formed. The successfully later definition of *Art of the Steppes* (Jettmar 1967) was able to synthesize a cultural complexity, made of styles, iconographies, religious beliefs, myths etc., having the animal figure in its center. The exceptional dominance of

1. To propose, on chronological basis, the comparisons of numerous typologies of artefacts, in search of elements of similarity and dissimilarity characterizing classes of materials and, then, possibly differing cultures;
2. To try to recognize in those classes ethnical correlates, historically already pre-constituted.

The culture of the nomadic peoples of the Eurasian steppes in its main historical chronological and ethnic-cultural coordinates, the Iranian (Iron Age, 10th-1st century BC ca.) and palaeo-Turkish (4th-10th century AD ca.), has prevalently been the subject of historical research. The archaeological data have largely been utilized in order to reconstruct the first and the second type of research, even whether those cultures, nonetheless, have not sufficiently been analyzed to the light of an autonomous and detailed field archaeological approach. A symposium on the methods and work strategies and on the significance of an archaeology of the steppes, held in Naples in 1992 (Genito ed. 1994), was aimed at putting in evidence the enormous potential of the archaeological data, widespread over the Eurasian steppes, still to be analyzed and exploited to the light of an archaeological interpretation.⁴

Generally, these societies with a primary social stratification have been put, at the interpretative level, between the so-called “chiefdoms” (Earle 1987; Carneiro 1982), political structures where an initial formative process of a political leadership starts to prevail, and the proto-state communities (Guidi 2000). Time by time dominant classes would have been started to be formed, and in the pastoral world they would have been characterized as military élites destined to emerge amongst tribal groups (Genito 1995a; 1995b; 2002a; 2002b; Genito 2006).

⁴ Most recently a volume of the BAR series edited by Jeannine Davis-Kimball, Eileen M. Murphy, Ludmila Koryakova and Leonid T. Yablonsky (2000) has developed points on the topic and it seems to have gone more in details as regards as the Iron Age is concerned.

It would have been significant in the archaeological ground to analyze with this perspective also the formative processes of the Achaemenian state, whose understanding and comprehension could enhance that very complicated historical moment of the human peopling and the economic and social history during the middle and late Iron Age (8th-4th century BCE) in the Iranian plateau.²

The Pastoral Nomadism in Ancient Eurasia. Outline of the Research Trends

The history of the nomadic movement in ancient Eurasia is, in its general lines rather understandable, very less detectable, nonetheless, in details, in particular as far as the analyses of the archaeological data are concerned. The related historical frame, still today at disposal is, in fact, essentially based on the field data collected up to the 1960s by an archaeology now completely out-of-date, both for the premises, methods and aims. The whole consequent historical-methodological reconstruction is marked by some evident interpretative paradoxes³ amongst which the ones perhaps more significant are certainly represented by two necessities, each other certainly convergent, but often also contrasting:

² A methodological approach partially oriented in this direction is certainly that present in the book of Vogelsang (1992) where it is evident the author's effort in investigating differing theories and ideas regarding the origin and nature of the Achaemenid state.

³For a worldwide history of the documentation of the archaeological research on Eurasia in the ex-Soviet Union cf. *Archeologija SSSR* 1981; for the scytho-sarmatian period *Archeologija SSSR* 1992 and for the central Asian geo-cultural areas *Archeologija SSSR* 1989. Completely different appears today the archaeological approaches in Russia and Central Asia, where many different international joint field activities started either to re-consider and re-think the old complex of data or to initiate new projects to the light of more updated methods and strategies. The complexity (in number and in contexts) of the researches today in course in Russia and central Asia does not allow one to synthesize in a unique historical perspective, though particular importance have new editorial initiatives like the review *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, new editorial dress to the *Rossiskaja Archeologija* etc.

Telling the truth the relationships between ancient Iran and the cultures of the steppes have been much more investigated as regards as the Sasanian epoch, when a large amount of particular archaeological items (like belt-fittings, saddles, swords, arrow-heads, stirrups etc.), were found in the whole Eurasia. These relationships allowed one to particularly emphasize the technical-stylistic and cultural affinities between the mediaeval nomads of the palaeo-Turkish origin (i.e. Huns, Avars, Bulgars, Khazars) and Magyars and the so-called late Sasanian style (Balint 1978; Genito 1989; 1991; 1992; 1993; 1996; Genito and Madaras 2005).¹

¹ The belt fittings, as we know, were the most common material remains and the most characteristic of typical horsemen's belongings amongst the finds of the Eurasian middle ages grave-goods. The techniques, decoration and style of these objects are valuable to help with attempts to reconstruct the historical cultural foundation of the social hierarchy of these peoples. The techniques with which these objects were made, and the combination of the decorative themes of a far-away animal style tradition (in particular in the use of griffin), with the more modern vegetal tendril in a wonderful synthesis of tradition and innovation, are all elements on which the typological and chronological interpretations of scholars are based in recent years. In a way connected to the Avar world are the very famous silver belt fittings of the Martinovka-type in Ukraine, those of the Saltovo-Majaskaja culture of the sphere of Khazarian influence, as well as other objects coming from the treasures of Mala Pereščepina, also in Ukraine, and of Nagyszentmiklós in to-day's Romania. This last treasure, kept in Vienna and once attributed to the Huns, Avars and Sasanians, is made up of 23 objects, belt fittings, vases, cups and dishes in gold, decorated with different themes, both animal or vegetal. The general style of these objects recalls three different cultural tendencies: 1. the ancient steppe cultural tradition; 2. the silver plates and dishes of the Sasanian period and 3. the local cultural "substratum". A very large number of bibliographical references have been dedicated to the treasure, but there are still many unsolved related problems. In any case the whole set of objects of the treasure seems to be stylistically inspired by a sort of barbarian-Baroque cultural world, very different from those previously used, whereas pure linear forms prevail, very rich in ornaments, where the so-called *horror vacui* dominates. The general style of the objects quite easily leads one to link them to the Avars, especially owing to the use of punching, and the richness of the vegetal decoration. What is really difficult to interpret is the incomplete and unfinished character of most of the decoration of the objects, though the detail appears to have been meticulously worked.

already in the scientific archaeological debate a little bit before, in the 1960s and 1970s of last century. In this respect it is important to remember the contributions of Cohen and Service (ed. 1978), Claessen and Skalnik (1978; 1981), specially as far as the lines of the human social evolution were concerned, either on the trends of the western “social anthropology” (Fried 1965; Service 1962; 1971; 1975) or of the east-European historical archaeological tradition (Khazanov 1981; 1982; ed. 1984).

More than twenty years later, those interpretative criteria adopted and suggested in those contributions, have not been very much followed in the historical archeology of Asia, and did not widespread outside of the geographic and chronological traditional grounds of the Eurasian steppes, and of the proto-historical studies. Nonetheless, this approach could have been differently utilized in the archaeological research, especially regarding geographical and cultural areas, like the Iranian plateau, where a strong nomadic influence always occurred across the long history of such a sedentary civilization, as the Iranian. There were some exceptions as the pioneristic works of Mc Adams (1965; 1981) Mc Adams and Nissen (1972) Johnson (1972; 1973; 1980; 1987) related to the proto-historical periods in Susiana, or of Maurer Trinkaus to the Parthian and Sasanian periods (1981; 1983; 1987) in Khorasan.

In the Iranian plateau, as is very well known, there were many aspects to be considered and investigated to the light of a nomadic perspective of study in the archaeology of historical times as well. A “territorial history” of the archaeological remains of ancient Iran has not yet been written, though a related landscape archaeological approach could have contained aspects suitable for developing particular perspectives of studies, including those related to the earliest character (nomadic?) of the ancient Iranian society. Very rarely scholars of ancient Iran discussed, in fact, such particular perspectives regarding the relationships between the civilization of the sedentary and nomadic Iranian peoples and their cultural relationships to the Eurasian steppes and in the particular the possible “nomadic” character of the early Iranians in the plateau as well.

The Nomadic Alternative and the Iranian Occupation of the Plateau

Bruno Genito

University of Naples

Introduction

The Iranian occupation of the Plateau is a controversial and long debated issue dealt with by differing scholars during the last century. The quantity and the political nature of those aggregations of peoples, widespread over the plateau some of which called Iranians, has characterized the studies and research activities of the historical, philological and archaeological different scientific perspectives, which did not yet have elaborated fully satisfying answers on the matter: the recognized ethnic identity; the exact chronological collocation and the complex relationship with the other Indo-Europeans people.

One of the perspective with which to look at the possible those Iranian groups of peoples may certainly be the one of the so-called Nomadic Alternative. This is a concept very well known in modern socio-anthropological literature and evidenced in the last twenty years by the contributions of W. Weissleder (1978) and T.J. Barfield (1993).

Inside the theoretical debate inspiring those volumes, the pastoral nomadism has been considered a very specific socio-economic phenomenon, one of the greatest forms of human adaptation; in other words, a sort of “another” life-system, alternative to the agriculture, with a productive economic character as well. This viewpoint had fully merged

- Alden, J. and L. Minc, 2016 Itinerant Potters and the Transmission of Ceramic Technologies and Styles During the Proto-Elamite Period in Iran. *Journal of Archaeological Sciences: Reports* 7 (2016), 863-876.
- Alden, J and C. Petrie, 2015 New Radiocarbon Dates for the Banesh Period Occupation at Tal-e Kureh, Fars, Iran. *Iran* LIII (2015), 185-189.
- Minc, L., 2016 Trace-Element Analyses of Uruk Ceramics: Establishing a Database to Track Interregional Exchange. *Journal of Archaeological Sciences: Reports* 7 (2016), 798-807.
- Minc, L., and G. Emberling, 2016 Trade and Interaction During the Era of the Uruk Expansion: Recent Insights from Archaeometric Analyses. *Journal of Archaeological Sciences: Reports* 7 (2016), 793-797.
- Wright, H. T., 2001 Cultural Action in the Uruk World. In: Rothman, M. (Ed.), *Uruk Mesopotamia & Its Neighbors: Cross-Cultural Interactions in the Era of State Formation*. School of American Research Press, Santa Fe. pp. 123-147.

similarities in Proto-Elamite ceramic styles are due to the movement of actual vessels. At this point, it seems that the most likely explanation for the spread of Proto-Elamite style pottery across much of western Iran was that full time craft specialist potters were moving throughout the region and manufacturing particular kinds of vessels for the local populations.

The appearance of full-time itinerant craft specialists of many sorts makes economic sense. With highly developed skills and specialized technical knowledge, full-time specialists can produce higher-quality products more effectively than most part-time craft workers would be able to do. But full-time specialists need access to relatively large populations of consumers, and during the Proto-Elamite era settlements that were large enough to support full-time craft specialists were rare or non-existent. Even Malyan, very possibly the largest of all Proto-Elamite centers, may not have been large enough to support more than a single family of full-time potters (Alden and Minc 2016: 873). Therefore, it seems plausible that most if not all early full-time craft specialists were either a) attached to high-status individuals or institutions, or b) were itinerant.

Ultimately, if the perspective gained through the analysis of that small collection of fragmentary tools leads to a reconfigured understanding of Proto-Elamite society, the credit for those advances goes back to the moment that Dr. Bagherzadeh looked at the objects and decided they deserved a fuller examination. I am forever grateful to him for that insight.

Bibliography

- Alden, J., 1979 Regional Economic Organization in Banesh Iran. PhD dissertation, University of Michigan Department of Anthropology. University Microfilms, Ann Arbor.
- Alden, J., 1988 Ceramic Ring Scrapers: An Uruk Period Pottery Production Tool. *Paleorient* 14 (1), 143-150.

during his archaeological survey of the Kur River Basin, and I realized that if we tested my ring scraper fragments and Sumner's sherds, we would be able to learn whether the trace element compositions of the Tal-e Kureh ceramic rings were the same as the trace element compositions of the Tal-e Kureh pottery. So I submitted both collections for testing by Dr. Minc.

Why would it matter whether the ceramic rings from Kureh had the same composition as the Kureh pottery? Another colleague, Dr. Henry Wright, had suggested that Uruk-style pottery spread throughout the Middle East because full-time itinerant ceramic craftsmen moved widely within the region and they made stylistically similar pottery everywhere they went (Wright 2001: 134-135). It was the potters that moved, Wright proposed, not the pots or the people. Dr. Minc and I realized that we could test Dr. Wright's hypothesis using compositional data from the two ceramic collections. If the potters' tools were made of the same clay as the pottery they were making, then there was no evidence that the potters moved. If some of the tools showed different compositions from the local pottery, that pattern would indicate that the potters were, at least to some extent, moving from place to place.

The results of our analysis showed that the trace element compositions of the ceramic ring scrapers from Tal-e Kureh were distinctly different from the trace element compositions of the Tal-e Kureh pottery. This indicated that during the Proto-Elamite era, the potters working at Tal-e Kureh were mobile rather than permanent residents at the site (Alden and Minc 2016). And as they moved from village to village and region to region they would have taken their ceramic styles and manufacturing techniques with them.

With clear evidence for the presence of itinerant potters during the Proto-Elamite era, there is no need to posit the movement of populations as an explanation for the presence of similar ceramics across broad regions. Furthermore, Dr. Minc's large scale analysis of Uruk/Proto-Elamite era pottery found only occasional evidence of ceramic vessels being made in one region and transported to another (Minc and Emberling 2016), so there is little reason to believe that interregional

Many of the fragments had polished surfaces, and I hoped that under high magnification I might find marks and scars that would be consistent with my proposed interpretation. And if I could make a good argument that these fragments were pieces of a craftsman's tools, their distribution would be valuable for reconstructing regional patterns of ceramic production and distribution, which was to be the subject of my dissertation.

The wear patterns on these tools did indeed turn out to be consistent with their interpretation as potters' tools, and two years later I published a brief summary of those results in my dissertation (Alden 1979: 88-89). A few years after that I was asked to participate in a session on craft production at a professional meeting, and I put together a more detailed discussion of the ceramic rings for my presentation. That talk was eventually published as a research note in *Paleorient*, with a map of the rings' distribution, photographs of their working edges, and a discussion of these objects as tools made and used by specialized ceramic craftsmen (Alden 1988). In time, this became the accepted explanation of the rings' function. They have now been identified at sites throughout the Near East, and have even proven to be a useful chronological marker for the Late Uruk period.

All of this came about because Dr. Bagherzadeh recognized the ceramic rings as an interesting artifact, was curious about their function, and in hopes of learning more was willing to let me take a small collection of these fragments back to Michigan for further study. And had the story of the ring scrapers ended here, it would have been enough. But within the last few years, another chapter has been added to the story.

A colleague at Oregon State University who specializes in neutron activation (INAA) analysis, Dr. Leah Minc, designed and carried out a major study of Iranian and Mesopotamian ceramics from the era of the Uruk expansion (Minc 2016). As part of that project, she asked me to select a group of samples from the Malayan collections at the University of Pennsylvania for INAA testing. The material at Penn included a surface collection from Tal-e Kureh that had been made by Dr. William Sumner

radiocarbon dating had improved dramatically, and in particular, bone collagen and AMS dating had become routine. So I asked her if any of the pieces were big enough and dense enough to be candidates for collagen extraction and dating. Yes, she said, they might be. She selected half a dozen fragments she thought might be most likely to work, bagged them separately, and sent the whole collection back to me.

Why did this matter? For years, determining absolute dates for the Proto-Elamite occupation in the Kur River Basin had been a vexing problem. A suite of radiocarbon dates on charcoal from Malyan had been run in the 1970's, but those samples had large standard deviations and they all came from Middle Banesh deposits. They revealed nothing about when the Banesh ceramic complex (the local assemblage associated with the Proto-Elamite era) first appeared in the Kur River Basin. And the three dates I had run from the Tal-e Kureh sounding, which could potentially have determined when the Banesh period began, had such large standard deviations that they were virtually useless. In short, we had no data that would let us say, with any degree of confidence, when the Proto-Elamite era began in highland Fars. But suddenly, it seemed possible that we could get good absolute dates for that transition.

In early 2014, soon after the package from the Smithsonian arrived in Ann Arbor, I sent several samples of bone from Tal-e Kureh to Beta Analytic for collagen extraction and AMS dating. And within a month, I had three dates, with standard deviations of +/- 30 years, indicating that the transition from the Lapui to the Banesh happened about 3365 BC. (Alden and Petrie 2015) Neither Dr. Bagherzadeh nor I expected those bones would answer an important chronological question, but they did.

The Ceramic Ring Fragments

I had asked to take the fragments of ceramic rings because I wanted to do a microscopic examination of the working edges of these objects to see if visible wear marks would help clarify what they might have been used for. My hypothesis was that they were scrapers for trimming wet clay from the outsides of pottery vessels that were being manufactured at Tal-e Kureh.

to complete their study. We took the two collections out of the crate of materials I was returning to the National Museum and after looking them over he said “Yes, you may take them. I will be interested to learn what you find.”

Those were different days. The exportation of materials for scientific study was both legal and routine, and decisions about what would be allowed were left to the discretion of the institutions involved. Dr. Bagherzadeh had a short letter typed up for me saying I had permission to take those things, and no one, either when I carried them out of Iran or when I brought them into the United States, ever asked to look at either the letter or the material.

Today, none of us believe that archaeological objects from any country should belong to anyone but the people of that nation, and I certainly understand how historical abuses have made countries sensitive to issues of national patrimony. But exporting archaeological materials for scientific studies can provide valuable information on the societies that produced them, and I would argue that loans of material for scientific examination should be regularly considered and frequently approved. In support of this position, I will review what having those samples has allowed me to do.

The Bones From Tal-e Kureh

I gave the animal bones from the Tal-e Kureh sounding to Melinda Zeder, who was at that time (1977) working on her analysis of the archaeozoological material from the Malyan excavations. She looked them over and told me they were sheep/goat bones but the sample was too small and too fragmentary to do any analyses of age, sex, or butchering practices. We agreed that she should keep the bones with her collections of Iranian material, and for the next three decades that’s where they remained.

Then, in late 2013, I got a message from Dr. Zeder. She was retiring from her post at the Smithsonian Museum and wanted to know what I’d like her to do with the Tal-e Kureh bones. I had, I must admit, forgotten about them entirely. But over those three decades, methods of

During my survey of Banesh Period sites in the Kur Basin, I quickly realized that there was much more variation in the ceramic collections than I had seen at Malyan, and I believed those differences represented chronological change. I could separate the sites into periods of occupation by seriating them using the presence or absence of particular ceramic types, but basing a chronology on stratigraphic evidence would be both more reliable and more convincing to other archaeologists. So I prepared a request to put small stratigraphic soundings into two sites--Tal-e Kureh (the Banesh type site, a small pottery manufacturing settlement in the northwest end of the Kur River Basin) and 8G38, one of a cluster of small low mounds in the center of the valley that had been badly damaged by chisel plowing only a few weeks before I visited it.

So I scheduled a meeting with Dr. Bagherzadeh and when I got to his office I gave him a letter requesting permission to make test excavations in those two sites. He asked what information I could get from those excavations that wouldn't be available from the work at Malyan and why those sites would be the best places to dig, and I answered as best as I could. Then he looked at me and said something like "This all sounds fine, but there is one problem." He paused. Then, with a smile, he said "8G38 is a terrible name. We need to find something better to call that site." He asked me what the mound looked like, and quickly decided "We will name it Tal-e Qarib." And with that small addition, he approved my request.

I returned to ICAR about six months later to give Dr. Bagherzadeh a report on the results of my research. He looked over my papers as we had tea, and I summarized what I had done and what I had learned. Then, he asked me if there was anything he could do to facilitate my ongoing work. I told him there were two things that would help. In my surveys, I had found twenty or so fragments of ceramic rings that I thought were a tool used in pottery production, and in the excavation at Tal-e Kureh I had collected a small number of animal bones that I hadn't yet had identified, and I asked him if I could take those samples back to Michigan

Interpreting Proto-Elamite Iran: The Intellectual Impact of Dr. Firouz Bagherzadeh as Director of ICAR

John R. Alden

University of Michigan Museum of Anthropological Archaeology, USA

Abstract

As Director of ICAR in the 1970's Dr. Bagherzadeh made several decisions that facilitated the research I was doing for my PhD dissertation. Over time, his actions led, in unexpected ways, to new and improved understandings of the Proto-Elamite era in Iranian prehistory.

It is a special honor and a great pleasure for me to contribute a paper to a volume honoring Dr. Firouz Bagherzadeh. I first met him in the mid-1970's, when he was Director of ICAR and I was a graduate student doing the fieldwork that would become my dissertation. He approved my permit for surveys in the Kur River Basin and the Susiana Plain, introduced me to several important Iranian and foreign archaeologists, and helped me find space to live, work, and store my materials after my fieldwork was completed. But I particularly remember two occasions that I came to his office for official business. The first visit was to request permission to do test excavations in two sites in the Kur River Basin that I had visited and mapped in my survey, and the second was to submit a final summary report on the results of my work.

- Mesopotamia: the Middle and Later Fifth Millennium. *In*J.-L. Huot (ed.), *Préhistoire de la Mesopotamie* Paris: 1987, 317-329.
- Zeder, M., A, 2006, Critical Assessment of Markers of Initial Domestication in Goats (*Capra hircus*). In: Zeder, M., Daniel G. Bradley, Eve Emshwiller, und Bruce D. Smith, *Documenting Domestication. New Genetic and Archaeological Paradigms*, Berkely-Los Angeles-London: University of California Press, 181–227.
- Zeder, M., 2011, The Origins of Agriculture in the Near East. *Current Anthropology* 52 (Supplement 4): 221–36.
- Zeder M. A., B. Hesse, 2001, The Initial Domestication of Goats (*Capra hircus*) in the Zagros Mountains 10,000 Years Ago. *Science* 287: 2257.
- Zohary, D., M. Hopf, und E. Weiss (eds.), 2012, *Domestication of Plants in the Old World: The Origin and Spread of Domesticated Plants in South-West Asia, Europe, and the Mediterranean Basin*. 4. Aufl. (Oxford -New York 2012)

- Smith, P.E.L., R. Crépeau, 1983, Fabrication expérimentale de répliques d'un vase néolithique du site de Ganj Dareh, Iran: recherche technologique“. *Paléorient*: 55–62.
- Stein, G., 1994, Economy, Ritual, and Power in 'Ubaid Mesopotamia. *In* Chiefdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of Complexity. G. Stein and M. Rothman, eds. Pp. 35-46. Monographs in World Prehistory 18. Madison (WI): Prehistory Press.
- Stein, G., 1996, Producers, Patrons, and Prestige: Craft Specialists and Emergent Elites in Mesopotamia from 5500-3100 BC. Craft Specialization and Social Evolution: In Memory of V. Gordon Childe. B. Wailes. Philadelphia, University of Pennsylvania, University Museum. Museum Monograph 94.: 25-38.
- Sumner, W, 1994, The Evolution of Tribal Society in The Southern Zagros Mountains, Iran.
- Thomalsky, J. 2012, Lithische Industrien im Vorderen Orient vom späten 6. bis 4. Jt. v. Chr.. (PhD thesis, Tübingen University: <http://tobias-lib.uni-tuebingen.de/volltexte/2012/6397/>).
- Thomalsky J., 2015, Ganj Dareh: New emphasis on an old-fashioned “villagers site”. In: M. H. Azizi, M. Khanipour, R. Naseri (eds.), Proceedings of the International Conference of Young Archaeologists. University of Tehran Press (Tehran 2014), 7-26
- Thomalsky, J., 2016, Lithic industries in the light of the processes of Neolithisation in Iran, in: M. Mashkour, F. Biglari, M. Kourosh (eds.), Neolithisation in Iran (Berlin) 2016.
- Thomalsky, J., in press, Lithic Networks in the Caucasus and Iran”, in: S. Hansen et al. (eds.), New Research on the Neolithic in the Circumcaspien Regions (Conference DAI, Eurasien-Department) 25th Sept. -1st Oct. 2011 in Tiblissi/Georgia.
- Ur, J.A., P. Karsgaard and J. Oates, 2007, Urban Development in the Ancient Near East, *Science* 317, 2007:1188.
- Ur, Jason, Philip Karsgaard, Joan Oates, 2011, The Spatial Dimensions of Early Mesopotamian Urbanism: The Tell Brak Suburban Survey, 2003-2006, *Iraq* 73, 2011: 1-19.
- Vatandoust, A. H. Parzinger (eds.), 2011, Early mining and metallurgy on the Western Central Iranian Plateau. The first five years of work. *Archäologie in Iran und Turan*, Band 9 (Mainz und Darmstadt 2011)
- Von Hase, Friedrich-Wilhelm 2017 (Hrsg.): Die Kunst der Griechen mit der Seele suchend. Winckelmann in seiner Zeit. Philipp von Zabern, Darmstadt 2017
- Winckelmann, J., 1764, Geschichte der Kunst des Alterthums. Walther, Dresden 1764
- Winckelmann, J. 1791/92, *Alte Denkmäler der Kunst*. 2 Bände (original in italian; translated into german by Friedrich Leopold Brunn. Berlin 1791/92.
- Wright H., S. Pollock, 1987, Regional Socio-Economic Organization in Southern

- Naderi, S., 2008, The goat domestication process inferred from large-scale mitochondrial DNA analysis of wild and domestic individuals.“ *PNAS* 105 (46), 2008:17659–17664.
- Özdoğan, A. 1995, Life at Çayönü during the Pre-Pottery Neolithic Period (according to the artefactual assemblage). In: P. A. Dalı (ed.), *Studies presented to Halet Çambel*. (Istanbul 1995) 175-216.
- Pullar, J., 1990, *Tepe Abdul Hosein: A Neolithic Site in Western Iran, Excavations 1978*. International Series 563: Oxford 1990
- Peasnell B. L., R. W. Redding, R. M. Nesbitt, M. Rosenberg, 1998, Hallan Çemi, pig husbandry, and post-Pleistocene adaptations along the Taurus-Zagros Arc (Turkey). *Paléorient* 24, 1998, No. 1, 25–41.
- Rokitta, D., 2005, *Obsidiangeräte im Vorderasiatischen Neolithikum. Die Çayönü Tools*. (2005).
- M. Rosenberg, M., R. W. Redding, 2000, Hallan Çemi and Early Village Organization in Eastern Anatolia. In: I. Kuijt (ed.), *Life in Neolithic farming communities. Social organization, identity and differentiation*. (New York, Boston, Dordrecht, Loondon, Moscow 2000) 39-62.
- Rothman, M.S., 2009, Religion, Function, and Social Networks: Tepe Gawra in the Late Fifth and Early Fourth Millennium BC. In: P. Butterlin (ed.), *A propos de Tepe Gawra, Le Monde Proto-Urbain de Mésopotamie*, Subartu XXIII:2009: 15-39.
- Rothman, M. S., 2002, *Tepe Gawra: the Evolution of a Small, Prehistoric Center in Northern Iraq*. Philadelphia 2002
- Riehl, S., M. Benz, N. J. Conard, H. Darabi, K. Deckers, H. Fazeli Nashli, M. Zeidi, 2011, Plant use in three Pre-Pottery Neolithic sites of the northern Eastern Fertile Crescent: a preliminary report“. *Vegetation History and Archaeobotany* 2011.
- Schmandt-Besserat, D., 1974, The use of Clay before pottery in the Zagros. *Expedition* 16 (2), 1974: 11–17.
- Schmidt, K., 2001, Göbekli Tepe and the Early Neolithic sites of the Urfa Region. A synopsis of new results and current views. *Neo-Lithics* 10, 2001, 9-12.
- Sherratt, A. 1981, Plough and pastoralism: aspects of the secondary products revolution, in: *Pattern of the Past: Studies in honour of David Clarke*, edited by I. Hodder, G. Isaac and N. Hammond (Cambridge 1981), 261–305.
- Sherratt, A., 2007, Diverse origins: regional contributions to the genesis of farming“ In: S. Colledge/J. Conolly (eds.), *The origins and spread of domestic plants in southwest Asia and Europe*., Publications of the Institute of Archaeology, University College London (Walnut Creek 2007)
- Smith, P.E.L. 1990 “Architectural Innovation and Experimentation at Ganj Dareh, Iran., *World Archaeology* 21 (3): 323–35.

- Harris D. R., 2010, (ed.), *Origins of Agriculture in Western Central Asia. An Environmental-Archaeological Study.* (Philadelphia 2010).
- Hauptmann, H., 2009, The Urfa Region. In: N. Basgelen/M. Özdoğan (ed.), *Neolithic in Turkey. Ancient Anatolian Civilizations Series 3* (Istanbul 1999) 65-86.
- Hayden, B. 1995 “Pathways to Power: Principles for Creating Socioeconomic Inequalities”. In: D. Price and G.M. Feinman (eds.), *Foundations of Social Inequality.* New York: Plenum, pp. 15-87.
- Georg Wilhelm Hegel, 1807, *Die Phänomenologie des Geistes.* Frankfurt a.M. 1807
- Helwing, B., 2017, Networks of craft production and material distribution in the Late Chalcolithic: metallurgical evidence from Iran and the Southern Caucasus. In: E. Rova/M. Tonussi (eds.), *At the Northern Frontier of Near Eastern Archaeology: Recent Research on Caucasia and Anatolia in the Bronze Age: proceedings of the International Humboldt-Kolleg Venice, January 9th-January 12th, 2013* (Brepols 2017), 51-78.
- Helwing, B., H. Hauptmann, J. Lutz, U. Müller, M. 2004, Müller-Karpe, E. Pernicka: *Die Metallindustrie in Mesopotamien bis zum Zweiten Jahrtausend v. Chr. Orient-Archäologie, Band 3,* (Rahden 2004)
- Helwing, B., K. Lorentz, M. Seyedin, 2012, The dead in 5th Millennium BC Darre-ye Bolaghi: first evidence on Bakun-period burial rites from southern Iran. In: H. Fahimi/K. Alizadeh (eds.), *Nāmvarnāmeḥ. Papers in honour of Massoud Azarnoush* (Tehran 2012) 69–78.
- Hesse, B. 1978, Evidence of husbandry from the Early Neolithic site of Ganj Dareh in Western Iran. Ph.D., (New York 1978)
- Hole, F., 1987, *The Archaeology of Western Iran. Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest.* Smithsonian Series in Archaeological Inquiry (Washington D.C. - London 1987).
- Kozłowski, S.K., 1999, *The Eastern Wing of the Fertile Crescent: Late Prehistory of Greater Mesopotamian Lithic Industries.* BAR Int. Ser. 760. Oxford.
- Lenski, G. 1966. *Power and Privilege: A Theory of Social Stratification* (New York 1966).
- Lenski, G. 1975, *Social Structure in Evolutionary Perspective.* In: edited by P. Blau (ed.), *Approaches to Social Structure* (New York 1975) 135-153
- Malek Shamirzadeh S., 1977, *Tepe Zagheh: a sixth-millennium BC village in the Qazvin Plain of the Central Iranian Plateau.* Unpublished PhD dissertation, University of Pennsylvania 1977.
- Matthews, Roger, Wendy Matthews, and Yaghoob Mohammadifar, 2008, Hrsg. *The Earliest Neolithic of Iran. 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jari.* Central Zagros Archaeological Project, Volume 1. The British Institute of Persian Studies. Archaeological Monographs Series. IV. Oxford, UK: Oxbow Books.

- Çilingiroğlu, Ç., 2005; The concept of the “neolithic package”: considering its meaning and applicability. *Documenta Praehistorica* 32, 2005, 1-13.
- Charles, M. 2007. “East of Eden? A consideration of neolithic crop spectra in the eastern Fertile Crescent and beyond”, in Sue Colledge, James Conolly (eds.), *The Origins and Spread of Domestic Plants in Southwest Asia and Europe*. Dedicated to Gordon Hillman, Publications of the Institute of Archaeology, UCL, Left Coast Press, Walnut Creek, CA, 37-51
- Childe, G.V., 1936, *man makes himself* (New York 1936).
- Delougaz, P; H. Kantor; 1996, *Chogha Mish Volume I. The First Five Seasons of Excavations 1961-1971*. Oriental Institute Publications Vol. 101 (Chicago 1996).
- Durkheim ,E., 1895, *Les règles de la méthode sociologique*. Félix Alcan, Paris 1895.
- Egami, N. T. Sono, 1962, *Marv-Dasht : the excavation at Tall-I-Bakun, 1956* (Tokio 1962)
- Eygun, G. 1992. “Les Figures humaines et animales du site néolithique de Ganj Dareh (Iran).”, *Paléorient* 18 (1): 109–17.
- Fazeli, H. E. Wong, D. T. Potts, 2005, *The Qazvin Plain revisited: A Reappraisal of the Chronology of northwestern Central Plateau, Iran, in the 6th to the 4th Millennium BC*, *Archaeology of Near Eastern Studies* 42, 2005, 3-82.
- Fazeli Nashli, H., A. Beshkani, A. Markosian, H. Ilkhani, R. Abbanegad Seresty & Rm 2009, Young, *The Neolithic To Chalcolithic Transition In The Qazvin Plain, Iran: Chronology And Subsistence Strategies*. *Archäologische Mitteilungen Aus Iran Und Turan (Amit)* 41, 2009: 1–21.
- Fazeli et al. 2013
- Fazeli Nashli H., R. Coningham; A. Marghussian; M. Manuel; H. Azizi Kharanaghi; M. Pollard, 2013, *Mapping the neolithic occupation of the Kashan, Tehran and Qazvin plains*. In: R. J. Matthews/H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran: the formation of new societies*. Themes from the ancient Near East BANEA publication series 3 (Oxford, Oakville 2013) 124–146.
- Fazeli Nashli H., M. Vidale, P. Bianchettim G. Guidam R. Coningham, 2010, *The evolution of ceramic manufacturing technology during the Late Neolithic and Transitional Chalcolithic periods at Tepe Pardis, Iran* *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 42, 2010: 87-112.
- Frangipane, M., 2007, *Different Types of Egalitarian Societies and the Development of Inequality in Early Mesopotamia*”. *World Archaeology* 39, 2007, 151-176.
- Fukaii, S., K. Horiuchi, T. 1973, *Matsutani, Marv-Dasht 3: The Excavation at Tall-i Mushki, 1965* (Tokyo 1973).
- Gladwell, M, 2000, *The Tipping Point: How Little Things Can Make a Big Difference*, New York 2000.
- Goethe, Johann Wolfgang von, 1805, *Winckelmann und sein Jahrhundert*. Tübingen 1805 (mit Beiträgen von Meyer and Wolf).

- Alizadeh, A., 2006, *The Origins of State Organizations in Prehistoric Highland Fars, Southern Iran. Excavations at Tall-e Bakun. Oriental Institute Publications vol. 128* (Chicago 2006).
- Alizadeh A., 2008, *Chogha Mish, Volume II. The Development of a Prehistoric Regional Center in Lowland Susiana, Southwestern Iran: Final Report on the Last Six Seasons of Excavations, 1972-1978, Oriental Institute Publications 130* (Chicago 2008).
- Algaze, G., 2001, *Initial Social Complexity in Southwestern Asia: The Mesopotamian Advantage, Current Anthropology 42, 2001: 199-234*
- Al Kuntar, S., 2009, *The Role of Craft Specialisation and Exchange in the Emergence of Early Mesopotamian Urbanism. Ph.D, Cambridge University 2009.*
- Asouti, E., 2006, *Beyond the Pre-Pottery Neolithic B interaction sphere. Journal of World Prehistory 20, 2006: 87-126.*
- Aurenche O.; S. K. Kozłowski 2001, *Le croissant fertile et le "triangle d'or". In: C. Breniquet/C. Kepinski (ed.), études Mésopotamiennes. Recueil de textes offertes à Jean-Louis Huot. (Paris 2001) 33-44.*
- Aurenche, O.; S. K. Kozłowski, 2005, *Territories, Boundaries and Cultures in the Neolithic Near East. BAR International Series 1362 (Oxford & Lyon 2005).*
- Aurenche, O.; P. Galet; J. Èvin, 2001, *Proto-Neolithic and neolithic cultures in the Middle East- The Birth of Agriculture, Livestock Raising, and Ceramics: A calibrated 14C Chronology 12,500-5500 cal BC. Radiocarbon 43, 2001, No. 3, 1191-1202.*
- Aurenche, O; S. K. Kozłowski; M. 2004, *Le Mière, La notion de frontière dans le Protonéolithique et le Néolithique du Proche-Orient. In: O. Aurenche/et al. (eds.), From the River to the Sea: The Paleolithic and the Neolithic on the Euphrates and the Northern Levant. Studies in Honour of Loraine Copeland, vol. 1263. BAR International Series (2004) 355-366.*
- Bar-Yosef, O.; A. Belfer-Cohen, 1989, *The Levantine ,PPNB' Interaction Sphere. In: I Hershkovitz (ed.), People and Culture in Change. BAR International Series 508 (Oxford 1989) 59-72.*
- Beteille, A., 1969, *The Decline of Social Inequality". In: A. Beteille (ed.), Social Inequality. London 1969:362-380.*
- Braun, D.P. and Plog, S., 1982, *Evolution of 'Tribal' Social Networks: Theory and Prehistoric North American Evidence. American Antiquity 47: 504-525.*
- Broman Morales, V., and P.E.L. Smith, 1990, *Gashed Clay Cones at Ganj Dareh, Iran."* *Paléorient 16 (1). 1990:115-17.*
- Cauvin, J., 1997, *Naissance des divinités. Naissance de l'agriculture. (Paris 1997)*
- Cauvin, J., 1999, *Le Moyen Euphrate Syrien et les premières sociétés agro-pastorales. Annales Archéologiques Arabes Syriennes. Alep et la route de soie 43, 1999, 51-58.*

vessels. These “handicraft sites” obviously were emerged in favor to their high-sophisticated and established trade networks. Indeed, this strong focus in specialization comes along with new technologies in metal and pottery production, the introduction of the plough/and the begin of irrigation systems/intensification of agricultural goods (mid-4th mill); the arising demand of precious or privileged items, and the establishment of specific administrative agencies in terms of resource management and supply systems. All these new cultural emergences are to consider within a background of a re-organisation of exploration and processing of specific resources.

The end of the 4th millennium is further marked by the „sudden“ appearance of a complete new set of technologies – according to the given model of innovation - a phenomenon that is to set within the background of intensive networking and communication. The significant difference is that specific crafts were progressive strengthened in order to keep or expand the communication and trade routes to the Mesopotamian Lowlands and the Indus valley.

Bibliography

- Abe M; H. Azizi Kharanagi, 2014, A Study on the Early Pottery Neolithic Chipped Stone Assemblage from Rahamatabad. In: H. Azizi Kharanagi/M. Khanipour/R. Naseri (eds.), PROCEEDINGS OF THE INTERNATIONAL CONGRESS ON THE ARCHAEOLOGY OF THE ANCIENT NEAR EAST (Tehran 2014) 27–40.
- Abdi, K, 2003, The Early Development of Pastoralism in the Central Zagros Mountains *Journal of World Prehistory* 17:4, 2003:395-448.
- Akkermans, P.M.M.G; G.M. Schwartz, 2003, *The Archaeology of Syria: From Complex Hunter-Gatherers to Early urban Societies (c. 16,000-300 BC)*. (Cambridge 2003)
- Alizadeh, A., 1988, Socio-Economic Complexity in Southwestern Iran During the Fifth and Fourth Millennia B.C.: The Evidence from Tall-i Bakun A. *Iran* 26, 1988:17-34.
- Alizadeh, A., 1994, Administrative Technology and Socio-economic Complexity at the Prehistoric Site of Tall-i Bakun, Iran. In: P. Ferioli, E. Fiandra, G. G. Fissore and M. Frangipane, *Archives Before Writing* (Rome 1994) 35-58.

of the mass produced choba bowls (into the Lowlands and Highlands) (Hayden 1995; Hole 1987; Stein 1996). In the period from 4500–4000 BCE Ubaid artifacts spread also all along the Arabian littoral, showing the growth of a trading system that stretched from the Mediterranean coast through to Oman. The emergence of the apparently mass-produced Black-on-Buff-ware falls into the same time-sequence.

And finally, a strong increase of metallurgy is also evidenced during the 4th millennium BC. Ghabrestan in the Qazvin Plain presents the earliest veritable metallurgic workshop integrated in „simple“ domestic architecture, while in Arisman on the Western Central Plateau a complete sequence of metallurgical innovation was unearthed, from early 4th millennium with simple pit furnaces, up to the establishment of charcoal kilns in the late 4th millennium and true smelting furnaces in the early 3rd mill. BC. (Vatandoust et al. 2011; Helwing 2017). So far, Arisman can be regarded as the key-site where we can trace the introduction of the highly specialized smelting furnaces, an innovation for large-scale metal production. The industrial area was located in a certain distance to the settlement – at least, appropriate occupation is not evidenced in the wider area.

The establishment of economical systems

The 4th millennium Highland is apparently integrated in supra-regional networks that shared similar ideas about which objects are important and how to produce: (1) lapis lazuli and other raw materials found a distribution from Central Asia to Ural and Egypt which is contemporary to the emergence of copper production, that soon found a specific object for the controlled circulation = the ingot (see below); 3) The importance of shaft-hole axes can be traced from Central Plateau via SE-Anatolia and the Caucasus (Maikop) to Eastern Europe. 4) The soft-stone vessels produced in Jiroft and Sokhte ended up in Lowland Mesopotamia; though a large amount was produced for the demands of the local elite. (5) Hissar and Shar-e Sokhte processed lapis lazuli from Afghanistan; and (6) the Jiroft region established a new craft field by the production of soft-stone

- **sophisticated pottery production**
- **developing metallurgical skills**
- **administrative technology (tokens, seals)**
- **elitarian burials**

For the chalcolithic period, we first can demonstrate a significant decentralization process in the Zagros, with the emergence of pastoralism as a specialized subsistence (K. Abdi 2003). Mobile pastoralists may have had a strong influence on the sedentary communities in the Lowlands; and possibly became the intermediaries between the lowlands and highlands (Alizadeh 2006). Such existing contacts are evidenced by particular pottery wares (Susiana sherds in Lorestan; impressed Dalma) and the apparent linkages between the Lorestan graveyards and Lowland Susiana. On the other hand, these highlighted contacts were few, but additional recorded further north, on the Central Plateau (with Susiana ceramic in Arisman, for example).

Secondly, a general emergence of specialization in ceramic production and the beginning of metal working during the late 6th to mid-5th millennium BCE is soon followed by the wide-scaled occurrence of tokens and sealings (interpreting as counting and marker devices) throughout the Iranian Plateau – Zagheh, Pardis; in Highland Fars and Khuzestan – and Eastern Iran (Iblis; Yahya).

It seems, that this changes in social organization lead to a differentiation of the settlement pattern in form of the emergence of larger places (with monumental buildings and/or specialized workshops) – and with satellite villages in the vicinity (see discussion from Mesopotamian perspective: Ur/Karsgaard/Oates 2007 and 2011). The archaeological record in the Zagros again reflects a similar pattern: we can reconstruct landscapes of specialization, on a larger scale with the segregation and establishment of specific production sites, beside the pottery production sites, pastoralist's camp-sites and farming villages. All these developments cannot be seen separately from other networks of cultural technologies: a good example is to state with the distribution of Ubaid elements, in form

be interpreted as the result as an initial conflict of interests (in moderate words) – between the nomadic population (and their tribal leaders) and the settled „town-people“.

Similarly, the settlement of Bakun A established a more complex architecture with a monumental building (Alizadeh 1988; Alizadeh 1994; Egami/Sono 1962). Beyond an intensive pottery production with the new-introduced two-chamber kiln; evidence of metallurgy, textile making and other crafts and goods appear to have been centrally organized and controlled. Distinctive buildings carry door sealings indicating the establishment of a complex administration that is as much elaborated as in comparable sites in the Susiana and Mesopotamian Lowland. It seems that the most striking feature in Bakun is the internal segregation of administrative activities, production and domestic quarters.



Fig 12. Innovations of the Chalcolithic period in Iran

The Chalcolithic Period: Emergence of craft specialisation and social differentiation

- specialized pastoralism/transhumance
- organisation of space/functional landscapes
- differentiation of domestic and craftsmen areas

11). Within this context to highlight is one late Bakun period grave that was later dug into the obviously abandoned workshop area. The death carried several personal belongings such as beads but selected stone tools (Helwing et al. 2012). The grave, slightly later in date as our elitarian burials from Pardis and Zagheh, is representing a second category of specific burials that arises during the 5th millennium in Iran: the craftsmen burial.

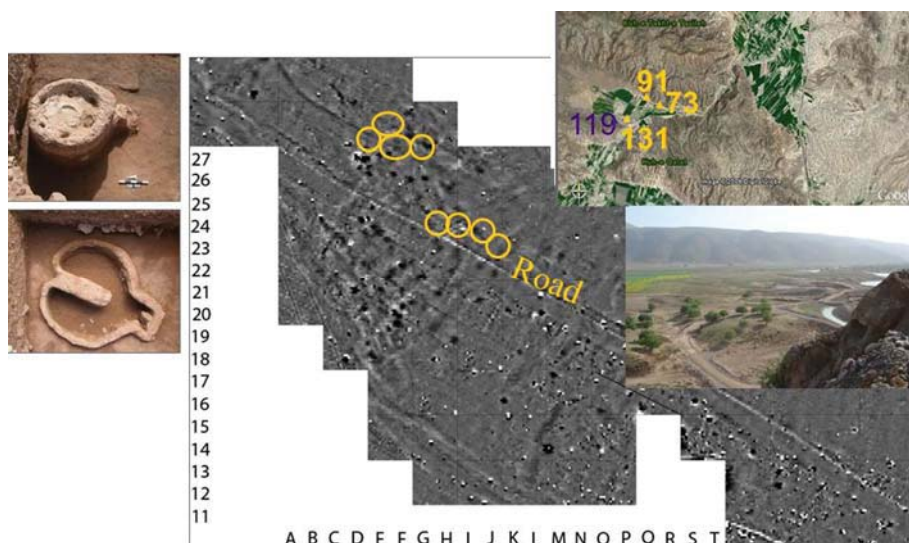


Fig 11. Tang-e Bolaghi valley with the Bakunian site cluster and the pottery production sites.

There have not existed only „villages“. The 5th millennium horizon of Chogha Mish in Khuzestan exhibits an outstanding example for early monumental building in Iranian prehistory (Alizadeh 2008; Delougaz/Kantor 1996). The area was occupied since early neolithic times. During the protoliterate period, the settlement grew up and established as a true regional center, with 15 hectar in size. According to the radiocarbon data the monumental building was destroyed by a fire between 4800-4700BCE; after this event the settlement with a number of „satellites“ was abandoned, followed by the re-occupation of the area of Susa on the opposite site of the plain. According to Alizadeh (2006), this situation can

almost 70 % of the archaeological material, while solid structures are lacking and pottery is underrepresented. Why not assume Tappe Murijan as a place of specialized, full-time organized craftsmen.

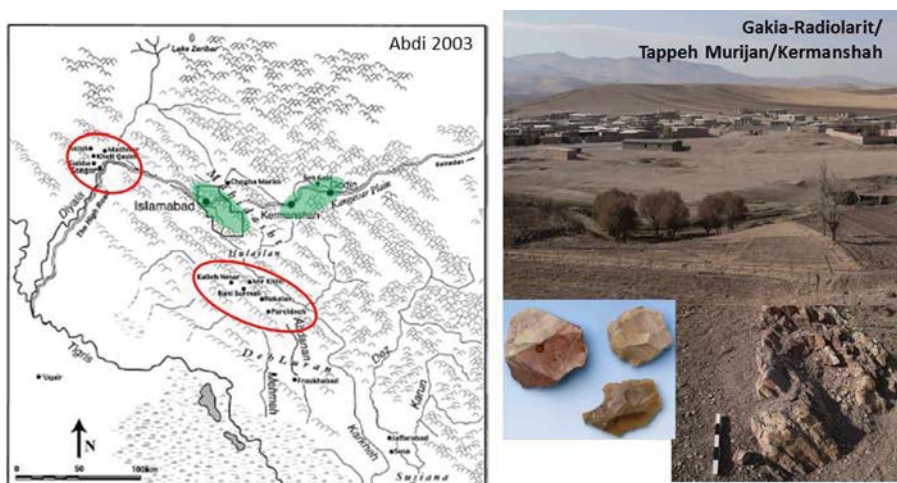


Fig 10. Site clusters in the Chalcolithic in the Western Zagros (map after Abdi 2003).

From this point of view, one can interpret the „flimsy record“ in the Zagros as the result of a possible decentralism progress – that instead reflect a distribution of craft (and social) activities in the landscape – in terms of landscape managing. However, west of Islamabad, we know a cluster of chalcolithic graveyards in the Diyala region, as well as south of the Hulailan valley – in Lorestan - on the road from the Highlands down to the Lowlands of Khuzistan. These graveyards are far away from any settlement area.

Further south, in Bakun Fars region – we find another example for spatial differentiation of craft is the evidence in the Bolaghi valley, Fars (nearby Pasargadae; see Helwing et al. 2012): here, during late 6th and the 5th millennium Bakun period, the community generated specialized workshops of pottery production, with specialized pottery kilns, sometimes constructed along-lines. The potters lived obviously not in sites TB 91 and TB 71, but in a settlement further south (TB 131; see Fig.

As concerns our pronounced aspect of symbolism in the first part (Neolithic), it is highly evident that the settlement site Tappe Zagheh seems a continuation of the older Neolithic traditions into the later 6th mill. BCE (Malek Shamirzadeh 1977): with skull deposits of wild male goats in the exceptional “painted building” with niche-architecture, including human burials beyond. Aside to the backwards-oriented appeared symbolic world, Zagheh is of a distinctive chalcolithic character: specific uncovered craft activities, including deliberately manufactured ceramic, but also clay figurines and a significant amount of clay tokens and sealings, described a highly-specialized community on a multi-disciplinary level (Fig. 8.).

Similar, the site Tappe Pardis in the Tehran Plain (Fazeli comprises accentuated craft workshops in specific settlement areas according to the unearthed kilns and running stones, clearly associated with pottery production. In both, Zagheh and Tepe Pardis, several burials of evidently extraordinary status were excavated, containing prestige items such as thousands of beads and other jewelery made from fired steatite, steatite paste, or even faience (Fazeli et al. 2010). The precious stones and shells demonstrate a vast network of these raw materials – carnelian, turquoise, from NorthEast; *Spondylus* beads were imported from the Persian Gulf shores or from the Mediterranean.

It becomes clear that our Northern Iranian sites exhibit a major role in specialized economical activities: specialized craft and trading. It is thus not astonishing that the first “elite burials” in Iranian prehistory are directly associated with this evidence.

Landscapes of specialization

For the Zagros, the occupation pattern changes dramatically with the beginning chalcolithic –the former sites were abandoned, and the population scattered around the landscape. The few known occupied places in Central West Zagros appear as short-lived sites. To highlight is Tappeh Murijan, a small hill that consists of remains of the stone tools production. Lithic debris, flakes, core residues and bladelets represent

Tepe Zagheh, 5200-4600 BCE

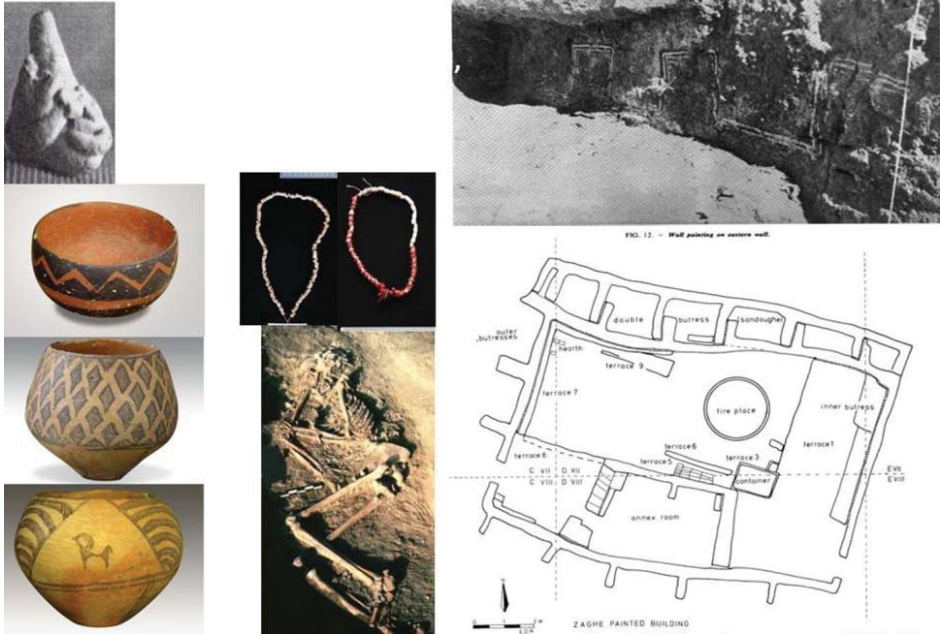


Fig 8. Tappe Zagheh, and its major characteristics

Tepe Pardis: 5200 - 4700 BCE

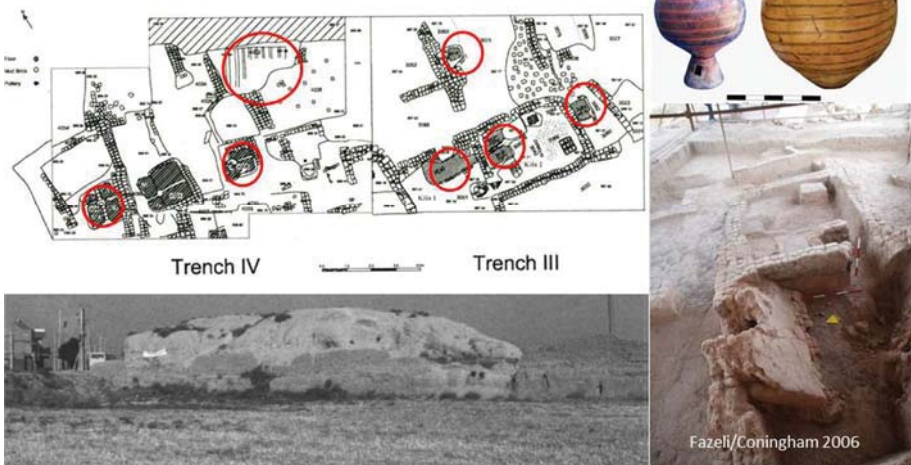


Fig 9. Tappeh Pardis, after Fazeli/Coningham 2006.

developments on our list of (technical) innovations. This may be explained by a certain misbalance and the low number of secured chalcolithic sequences. However: Major Information comes from the Northern Plateau (with Cheshmeh Ali, Pardis, Zagheh) and Hissar in the N-East (Fazeli et al. 2005; Fazeli et al. 2009; Fazeli et al. 2013).

The Northern Plateau sites demonstrate a network along with a specific pottery ware - the Cheshmeh Ali ware - that finds its distribution along the southern Caspian coast from the Qazvin Plain to Turkmenistan (Fig. 7.). Despite striking similarities in vessel forms and decoration, chemical analyses of Cheshmeh Ali sherds from Tehran and Qazvin plains (Wong et al. 2010) evidences several local workshops within this geographical distribution. With these recent gathered data we thus can present the establishment of a Northern technological network (on a level of a certain ceramic ware), that can significantly differ from the other Central Plateau (Sialk), Northwest (Dalma), or Southernwest (Bakun) pottery productions.

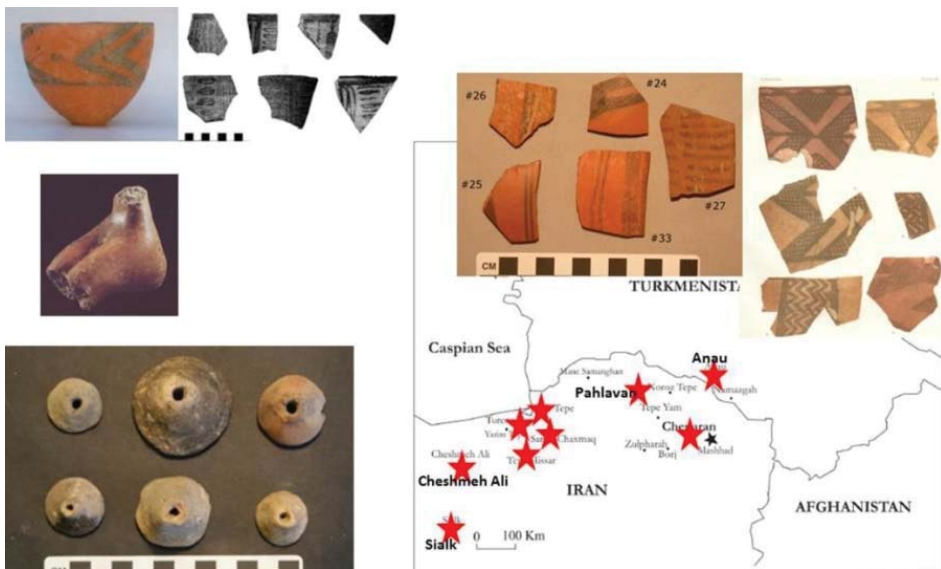


Fig 7. Distribution of Cheshmeh Ali ware

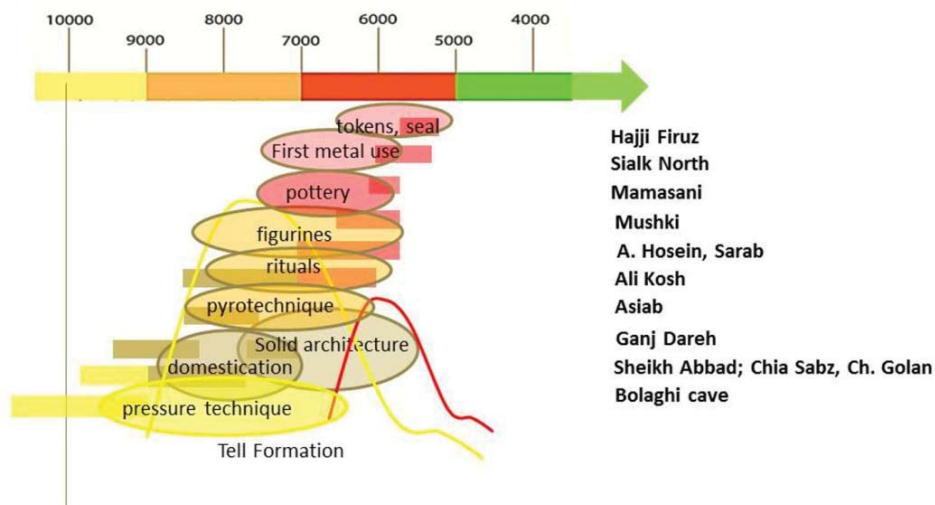


Fig. 6. temporal model of arising innovations during the Iranian Neolithic

Neolithic communication systems, that demonstrate a shared meaning or function of special artefacts, are reflected in the wider parallels of skull symbolism and t-shaped rooms (specific buildings or rooms in the villages). This Early Neolithic World of the Iranian Zagros can be easily associated with the PPNB sphere of SE-Anatolia (see above) additionally associated with the appearance of solid architecture and Neolithic Tell Formations, though not specifically adopting the complete set of PPNB attributes. It is thus the major argument to avoid this term “PPNB” for the Iranian Neolithic! It may be further assumed that Iranian Early Neolithic communities developed within a broader geographical scale their spiritual-symbolic worlds, manifested in specific buildings and arrangements, to which we additional may count a part of the first clay figurines. In association within our range of “early innovations” in Iranian Neolithic, we have just described one most significant “social achievement” – the creation of symbolic landscapes.

The Iranian Chalcolithic: It’s Time for Specialists

On a first view, our next prehistoric period under consideration, the 6th to mid-5th millennium BCE, exhibit not that significant new

Other innovative processes that equally draw a broad network of communication can be described by the simultaneously appearance of first of technologically similar type modified native copper objects during the 8,-7th mill. BC. - from Anatolia in the West to Iran in the East. This picture likewise illustrates the rapid diffusion of knowledge at the very beginning diffusion of a new cultural technology and innovation: the first stages of the production of metal objects (see Helwing 2017; Helwing et al. 2004).

To shorten this up, several other major “innovations” during the Iranian Neolithic can be summarized that again can be set within a chronological scheme of innovations (Fig. 6). Socio-technological Linkages, overlapping’s and interaction- and cross-effects between each single “innovation” are thus clearly visible:

set of innovations in Early Iranian Neolithic

- **animal management & plant use**
- **social organisation: differentiation of space, sedentism, and solid architecture**
- **symbolity: animal skulls and communal burials; ritual practise inside settlement**
- **pyrotechnique 1: lime plaster, terrazzo, plastered floors**
- **pyrotechnique 2: burnt clay: figurines and pottery**
- **ground stone inventory: grinding, pounding for plant/food processing**
- **heavy tools (adzes)**
- **stone vessels**
- **pressure flaking technique**

Beside pottery styles as a medium of possible identity we can further gain indicators of Neolithic communication through mapping the circulation of raw materials or specific objects. For instance the 6th millennium site of Hajji Firuz at the Southern Lake Urmia shore in NW-Iran (Pullar 1990) participated within a network that is characterized by the use of specific Obsidian artefacts: the Cayönü tools that were established during the PPNA-B in SE-Anatolia and Northern Mesopotamia (Rokitta 2005). Their specific function is still under debate between the archaeologists), but is most likely to link with the manufacturing of stone vessels – again a very typical object category of the Early Neolithic in Western Asia. To highlight is the fact that these tools were exceptionally made from obsidian, and even the pieces from Hajji Firuz (and Ali Kosh) can be set within this SE-Anatolian PPNB-sphere, since they were – according to the provenience analyses – made from obsidian of the SE-Anatolian Bingöl sources (Thomalsky in press).



Fig 5. Late Neolithic regional pottery wares.

similar world can be found within the architecture of Nevalı Çori and Çayönü in Turkey or Abu Hureyra in Syria that inclusive its figurines and other materials demonstrate remarkable parallels to the Iranian Zagros (Cauvin 1997; Hauptmann 1999; Schmidt 2001; Özdoğan 1995; Peasnell et al. 1998; Rosenberg/Redding 2000).

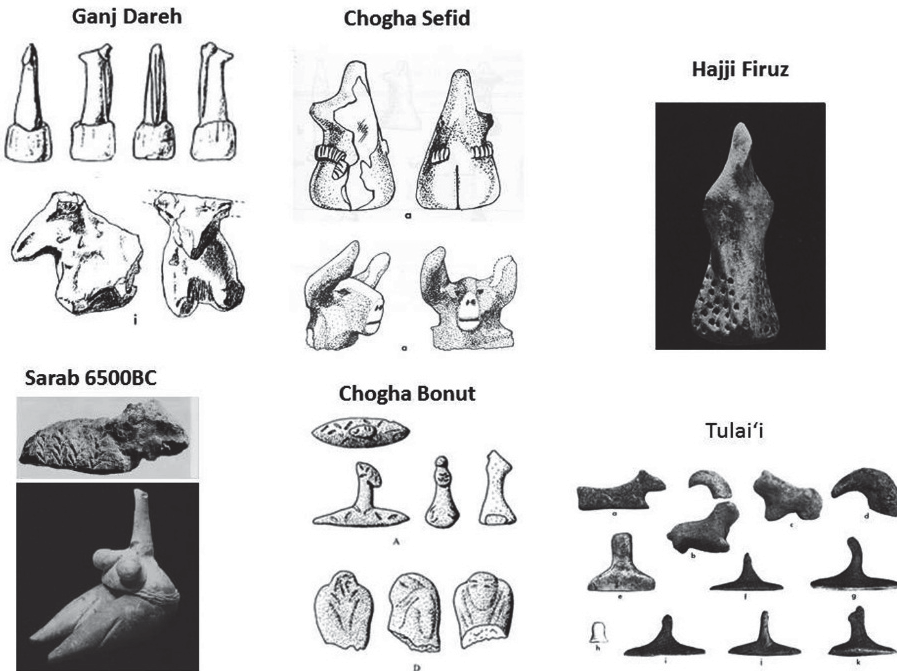


Fig. 4: clay figurines of Neolithic Iran.

Markers of regional communication and innovative processes within the Early Neolithic World

A next major step in the emergence of productive life-style is the pottery production, which rapidly diffused throughout Western Iran from mid-7th millennium onwards; including the vast establishment of regional varieties (Fig. 5). Technically speaking, these local pottery styles can be regard as the materialized projection of cultural networks – in different linkages and distribution patters (see Abe/Azizi Kharanagi 2914; Egami/&Sono 1962; Fukaii et al. 1973)

Creating symbolic landscapes

Beyond technology as strict *sensu lato*, we can describe other innovative phenomena of Early Neolithic innovations that bring us into the sphere of the active creation of a ritual world. Recent investigations in Sheikh-i Abbad in the Kermanshah province/Central-West Zagros, unearthed a Neolithic sequence that reaches down to the mid-9th millennium (Matthews et al. 2010). The lowest layers lack any solid architecture. Mudbrick architecture appeared firstly in the uppermost horizon, dated into the mid of the 8th mill. BCE, including a rather complex building with t-shaped rooms and obviously ritualized deposits of wild goat skulls, partially covered with ochre. Terracotta figurines appear as the first experience with clay-modeling, under low temperature conditions.

This picture is mirrored in one of the older known Neolithic sites of the Western Zagros: Ganj Darreh Tappe exhibit solid architecture only in its upper level D that is equally dated around mid.8th millennium BCE (recently summarized by Thomalsky 2015; Smith 1976; Smith 1990; Smith/Crépeau 1983). Storage facilities in form of mud basins and niches, figurines and first true vessels demonstrate a somewhat common handling of clay modeling and firing. Finally to highlight are the hoofprints of goats in the mudbricks of Ganj Dareh proving a close relationship between human and animal (Hesse 1978).

A considerably list of similar inventories with similar features and objects – noteworthy the figurines – is quite long; and reflects a comprehensive idea of symbolism during the Early Neolithic in Western Iran (Fig. 4) (Broman Morales/Smith 1990; Eygun 1992; Smith/Crépeau 1983; Schmandt-Besserat 1974). Indeed, we can very well describe a similar “spiritual world,, that show distinctive attributes comparable with our Zagros Neolithic world. First to be announced is the PPNB settlement Çatal Höyük in Turkey that exhibit special buildings with special ritual rooms and niches in which wild cattle skulls find similar arrangements like in Sheikh-i Abbad or Ganj Dareh in the Iranian Zagros. It is further to emphasize that these buildings were implemented within the “normal” household architecture. Additional, shortly summarized samples for a

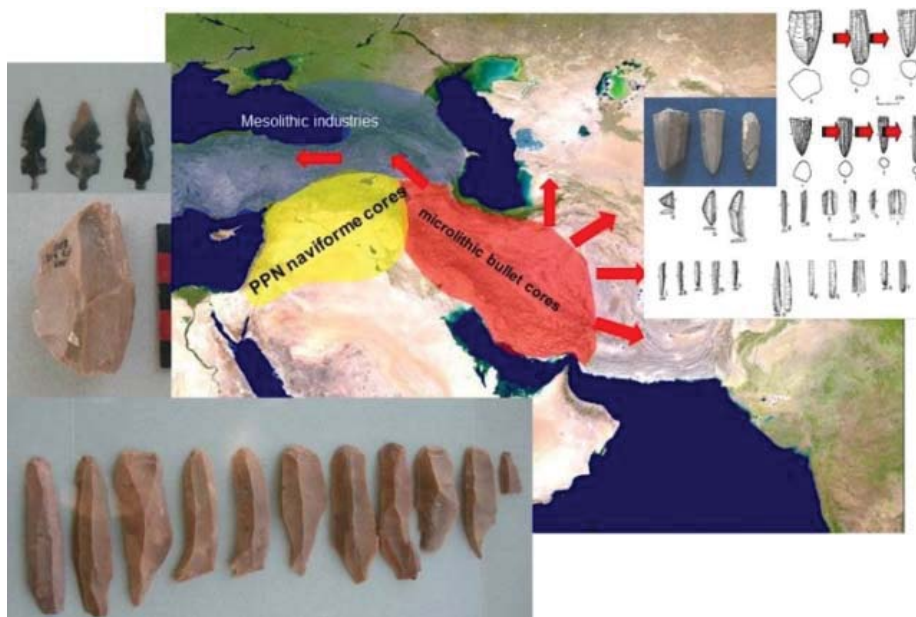


Fig 2. Distribution of the pressure flaking

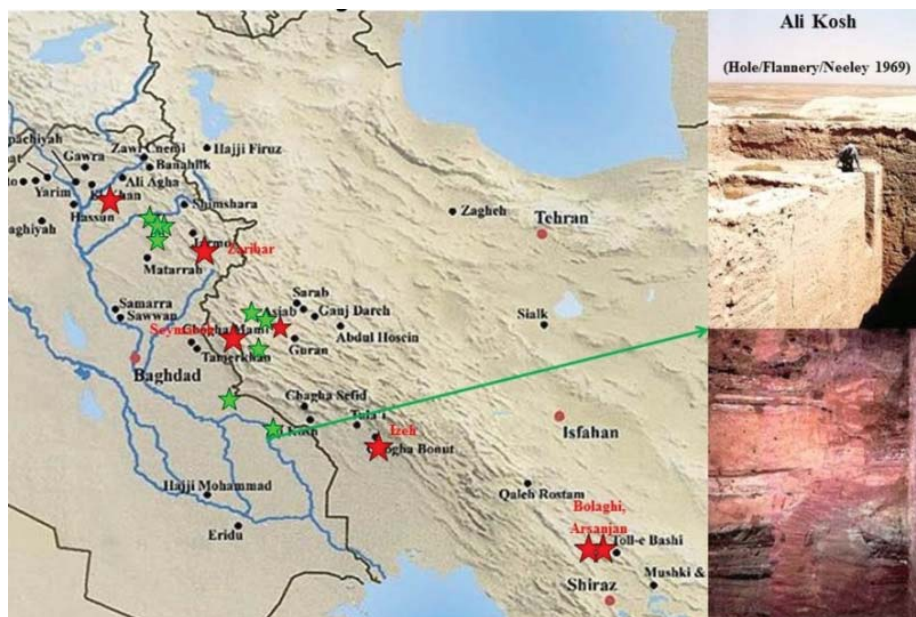


Fig 3. Earliest Tell Formation in Iran (red stars: sequences from Epipaleolithic-Prepottery Neolithic; green stars: Pre-Pottery Neolithic)

first appearance of fully domesticated species (animal and plants). This pattern gives the basis of the concept of the “Neolithic package,” (see here the important discussion of Çilingiroğlu 2005) – a complemented set of “technologies,” that diffuse from a core area to different neighboring regions. This model is strictly NOT to understand as a core-and-periphery schema!

Nowadays, scholars are accepting that these processes should be drawn a more complex, are more divers and variable; this is also to demonstrate with the domestication of different species in independent centers (Charles 2007; Harris 2010; Naderi 2008; Riehl et al. 2011; Zeder 2011; Zeder/Hesse 2001; Zohary/Hopf/Weiss 2012). Similar trends can we further observe in the evolution of cultural technologies – in the sense of technological styles, that may be developed independently but in forthcoming stages became more and more standardized towards shared attributes (Thomalsy 2012; Thomalsky 2016). Specific “cultural technologies” during the Neolithic period are further to differ by the distribution of specific stone tool industries – hithertho the bullet core in the Zagros versus the naviform large blade core industry of the PPN. Each technology is further associated with distinctive arrowhead types /manufacture – and this draw a “clear” technological border through Western Asia (Aurenches/Kozłowski 2005; Aurenche et al. 2004; Kozłowski 1999). For instance, the introduction of a new flaking method – the pressure technique – was not distributed into Northern Mesopotamia and the Levant until the 6th millennium BC (Fig. 2). This is quite obviously to determine as a bordered innovation, Contemporary with the diffusion of pressure flaking in Iran we can observe the earliest formation of veritable Tell sites in the Zagros and Fars region, in terms of settled areas that are intensively accumulated layers of cultivation but nevertheless still generated by seasonal occupation during the Early Neolithic (Fig. 3.)

possibilities and the concrete realizing of an innovation is contingent upon the structures of a given society. It is clear that innovation processes can also in turn runs the negative path or achieved social (or technological or natural) borderlines.

Phase 3 can be described as the furthermore assertion (possibly in different degrees) and (Phase 4) diffusion of the new technology, proving the acceptance of the new thing by the community. The innovation is then visibly integrated in the all-day activities and all-day life of the community. Again, the degree of this implementation can vary from group to group, from region to region. Our last phase 5 is considering additional effects of the innovation process within its comprehensive framework such as intercrossing effects such as the application of the new gained knowledge into other fields of cultural technologies, impacts in social life, but also reversible processes.

A judgmental way of thinking and the notion of linear progress should be avoided; but the focus is to determine the significance of technology and innovative processes for cultural systems. The term 'innovation' here does not only denote technological innovations in the strict sense, but rather any new thing that comes into being in other cultural spheres.

Innovations in Iranian prehistory

This contribution will present some major changes (thus innovations) of the Iranian Neolithic and chalcolithic periods that can be regarded as the most driving factors for prehistoric social and technological evolution. To start our tour through cultural technologies from 10.000 to 3000 BC in Iran, one should stress the different time-scales along which specific innovations came through after longer periods of “pre-stages”, as it can be clearly demonstrate for the cultural technologies that were gathered during the neolithisation. Further, environmental factors obviously affected appearance and diffusion of cultural technologies in terms of resources, subsistence economy, and presumably political economy. The model of the diffusion of Neolithic subsistence is comprising primary the

are used, and consequently help to achieve long-term social and technological changes. In turn, societies that have changed in this way, allow the emergence of other/further innovations. It is thus clear that different factors, levels and preconditions have to be considered, when the archaeologist is reconstructing innovative processes.

Table 1. 5-step schema of a process of innovation

Phase 1-5	characteristics	Activities and inputs
5: effects	Dynamical output; self-driving effects - modification	Change in social systems; hierarchical differentiations
4: diffusion	- modification - transformation into sign system	Diffusion through social networks
3: stabilisation	Institutionalizing (by authority; by community)	Implementation and utilisation/ integration in all-day life
2: selection	Selection of a new method, by positive experience/by order	- Acceptance or rejection - Positive work flow
1: formation	Experimental stage: variations – combinations/ trial and error of known variables	Solution-oriented explicit think tanks experiments

Such a process of innovation with its basic factors and attributes can be presented within a 5-step model (Thomalsky 2012) (Fig. 1 and table 1): The first phase 1 is equally seen as the invention of a new idea/ method/ technology, generally as the result of problem-solving choices of a community, most possibly within the frame of a specific order from another authority. The process of innovation then became much more visible in phase 2 with the positive acceptance of the community through selection and first implementation. It is clear that again the factor of interdependency of social structures and innovation is playing a significant role during these two first phases of our model: degree of

How to path innovations in prehistory?

Ancient technologies and their media of communication, relevance and symbolism are manifested as structures and artefacts in the archaeological context. Markers of innovations and their transfer can be described by modification in tool's attributes, changes in tool sets or complete inventories or architectures. By presenting these transfers in a 3D perspective, core regions of first occurrence and adaptations of cultural technologies and their transformation into ancient networks of communication came to light. In this term, archaeological artefacts within their whole context (local and interregional – before their occurrence and after their abandonment) display a narrative evolution of cultural technologies, including the input of new ideas, modification and adoption.

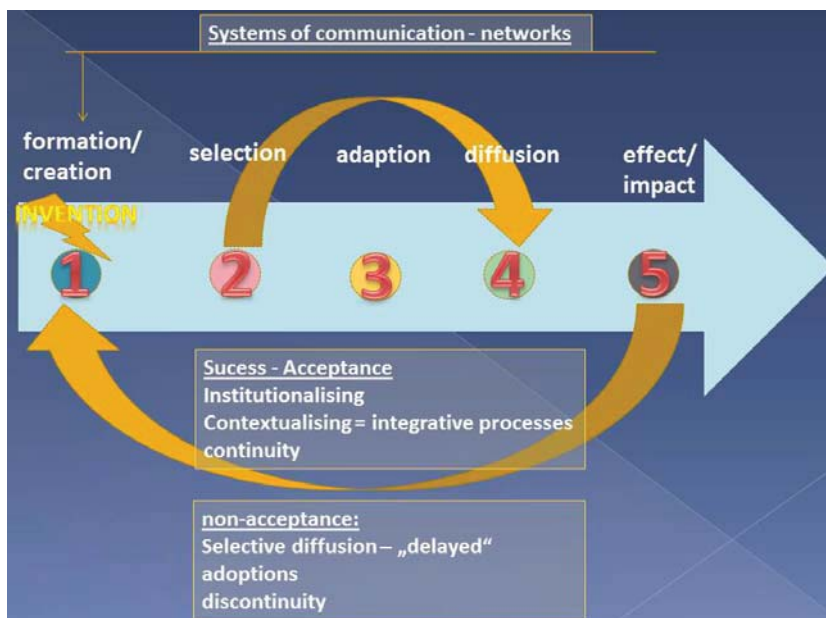


Fig 1. 5-step model of the process of innovation

All in all, the general concept of innovation theory has to be considered when archaeologists would like to render the arising of new (cultural) technologies in prehistory that should be introduced here. Innovations are new and useful things. Innovations influence the societies in which they

sufficient, little integrating society - that need to force and repression to keep society together - to a more cooperative society. This progress is based firstly on population growth and increasing population density, secondly on increasing "morality density" (development of more complex social interactions) and thirdly on increasing specialization in the workplace. To Durkheim, the most important factor in social progress is the division of labor. This model was later influenced major to discount some aspects of Marxism theory.

Also Gordon V. Childe placed emphasis on human culture as a social construct rather than products of environmental or technological contexts. He postulated that different cultures form separate methods that meet different needs, but when two cultures were in contact they developed similar adaptations, solving similar problems. From this perspective, G.V. Childe may be regarded as the first who involved concepts of innovation theory in his model of cultural evolution, and assumed that "groups of innovations" affected certain further innovative processes. He assumed a following Urban Revolution after the Neolithic Revolution, with its core of these processes in Ancient Western Asia. Andre Sherrat (1981; 2007) developed on this basis his model of secondary products revolution that describes the effects of animal productions (and in particular animal power) for further innovative developments in ancient civilizations after the dawn of neolithisation. The German Gerhardt Lenski (1966, 1975) views technological progress as the major driving factor in the cultural evolution in the sense of "the more information and knowledge (especially allowing the shaping of natural environment) a given society has, the more advanced it is". He distinguishes four stages of human development, based on different levels of technology, communication, political system and economy. However, one can say as a first approach, cultural progresses require the input of new strategies in solving problems but also explicit forces that intend changes – in other words: innovations.

social organization in the transition towards urbanism. Beside what G.V. Childe called the “Neolithic revolution” (Childe 1936), particularly the 5th millennium can be regarded as one of the most innovative period in the prehistory of Iran, and complete series of technological innovation developed through intercrossing effects and inputs. We can demonstrate several events like “tipping points” (Gladwell 2000) that not only introduce a new technology but also brought important changes in social organization. Whether we can determine different new technology in specific temporal order is maybe not the most important question.

Major traits of sociocultural developments were generally seen by archaeologists and historians as being invented in the so-called fertile crescent in Western Asia (that embarrass the Mesopotamian Lowlands (two-rivers line of the Euphrates and Tigris), the Zagros fringes, SE-Anatolia and the Levant), that more or less encounters the Neolithic revolution with animal and plants management (respectively domestication) and pottery production, and the Chalcolithic period with its metal production, the evolution of distinctive exchange-trade (inclusive transport applications) and specialization in general that finally lead to Urbanization (Algaze 2001; Al-Kuntar 2009; Aurenche et al. 2004; Aurenche/Kozlowski 2001; Bar-Yosef/Belfer-Cohen 1989; Cauvin 1999; discussion by Wright/Pollock 1987; Frangipane 2007; Stein 1994; Stein 1996).

Sociocultural evolution describes how cultures and societies change over time. Beyond tracing processes that tend to increase the complexity of a society or culture, sociocultural evolution also considers processes that can lead to decreases in complexity or to variation without any significant changes in complexity. Early representations determined the course of human history. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1807) saw social development as an inevitable process. He assumed that societies start out primitive, in a state of nature, and could progress toward industrial civilizations. Émile Durkheim (1895), another father of sociology, developed a key concept of social solidarity, that is to developing from an self-

Landscapes of Innovation in Prehistoric Iran

Judith Thomalsky

German Archaeological Institute

This contribution was held at the Winckelmann day celebration in 2015, the German Archaeological Institute held together with the Iranian National Museum every year. Johann Joachim Winckelmann (9th December 1717 - June 1768) was a German archaeologist and antiquary during the first half of the 18th century and counts as the father of the archaeological sciences. His major interest concerns the aesthetic values of the antique arts that deeply influenced the cultural spirit of the classicistic era in Germany and Europe, including contemporary writers such as Goethe, Schiller and Lessing (Winckelmann 1764; Winckelmann 1792/93; Goethe 1805; Von Hase 2017).

From our modern perspective, Winckelmann's approach obviously incorporates the field of socio-cultural theory since one of his major arguments concludes that the origin of (the European) classic art is only comprehensible and understandable along with its ancient geographical and political landscape. Particularly this point may draw our bow towards our modern archaeology. Environmental studies became one of the considerable applications to follow our questions such as how (pre-) historic communities were embedded in its geographical setting and how (paleo-) landscapes, geography and -climate affected and have been affected by prehistoric life and human behavior.

In this sense, scholars such as A. Alizadeh (2006) denoted a major role of nomadic lifestyle for the Iranian prehistory within his model of

- Shillito, L-M., W. Matthews, I. Bull, and J. Williams. 2013. Biomolecular investigations of faecal biomarkers at Sheikh-e Abad and Jani. In *The earliest Neolithic of Iran: 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jani: Central Zagros Archaeological Project*, edited by R. J. Matthews, W. Matthews and Y. Mohammadifar. Oxford: The British Institute of Persian Studies and Oxbow Books, 105-116.
- Smith, P.E.L. 1990. Architectural innovation and experimentation at Ganj Dareh, Iran. *World Archaeology* 21 (3):323-35.
- Starkovich, B.M., and M.C. Stiner. 2009. Hallan Cemi Tepesi: High-ranked game exploitation alongside intensive seed processing at the Epi-palaeolithic-Neolithic transition in southeastern Turkey. *Antropozoologica* 44 (1):41-61.
- Tsuneki, A., and M. Zeidi, eds. 2008. *Tang-e Bolaghi: The Iran-Japan Archaeological Project for the Sivand Dam Salvage Area*. Tehran: Iranian center for Archaeological Research and the Department of Archaeology, University of Tsukuba.
- Turner, R., N. Roberts, W. J. Eastwood, E. Jenkins, and A. Rosen. 2010. Fire, climate and the origins of agriculture: micro-charcoal records of biomass burning during the last glacial-interglacial transition in Southwest Asia. *Journal of Quaternary Science* 25 (3):371-386.
- Wasylikowa, K., and A. Witkowski. 2008. *The Palaeoecology of Lake Zeribar and Surrounding Areas, Western Iran, During the Last 48,000 years*. Ruggell: A.R.G. Gantner Verlag K.G.
- Whitlam, J., A. Bogaard, R.J. Matthews, W. Matthews, Y. Mohammadifar, H. Ilkhani, and M. Charles. 2018. Pre-agricultural plant management in the uplands of the central Zagros: the archaeobotanical evidence from Sheikh-e Abad. *Vegetation History and Archaeobotany*, 1-15 <https://doi.org/10.1007/s00334-018-0675-x:1-15>
- Willcox, G. 2005. The distribution, natural habitats and availability of wild cereals in relation to their domestication in the Near East: Multiple events, multiple centres. *Vegetation History and Archaeobotany* 14: 534-541.
- Zeder, M.A. 2005. A view from the Zagros: new perspectives on livestock domestication in the Fertile Crescent. In *First Steps of Animal Domestication*, edited by J.-D. Vigne, J. Peters and D. Helmer. Oxford: Oxbow Books, 125-46.
- Zeder, M. 2009. The Neolithic Macro-(R)evolution: Macroevolutionary theory and the study of culture change. *Journal of Archaeological Research* 17: 1-63.
- Zeidi, M. & Conard, N.J. 2013. Chipped stone artifacts from the Aceramic Neolithic site of Chogha Golan, Ilam Province, western Iran, in Borrell, F., José Ibáñez, J. & Molist, M. (ed.) *Stone tools in transition: from hunter-gatherers to farming societies in the Near East, 7th congress on PPN chipped and ground stone industries of the fertile crescent*. 315-26. Barcelona: Universitat Autònoma de Barcelona.

- Matthews, W. 2016. Humans and Fire: Changing relations in early agricultural and built environments in the Zagros, Iran, Iraq. *The Anthropocene Review* Vol. 3 (2):107-39.
- Matthews, W. 2018. Creating settled life: Micro-histories of community, ritual, and place—the Central Zagros and Çatalhöyük. In *Religion, History, and Place in the Origin of Settled Life*, edited by I. Hodder. Colorado: University Press of Colorado.
- Matthews, W., Shillito, L-M., Elliott, S. 2014. Neolithic Lifeways: Microstratigraphic traces within houses, animal pens and settlements. In *Early Farmers: The View from Archaeology and Science*, edited by A. Whittle and P. Bickle. London: The British Academy, 251-279
- Mohammadifar, Y. and A. Motarjem. 2008. Settlement continuity in Kurdistan. *Antiquity* 82: 317.
- Mortensen, Peder, ed. 2014. *Excavations at Tepe Guran. The Neolithic Period*. Vol. 55, *Acta Iranic*. Leuven: Peeters.
- Pollock, S, R Bernbeck, and K Abdi. 2010. *The 2003 Excavations at Tol-e Basi, Iran: Social Life in a Neolithic Village*. Vol. 10, *Deutsches Archaeologischies Institut Eurasien-Abteilung Aussenstelle Teheran. Archaeologie in Iran and Turan*. Mainz: Verlag Philipp von Zabern.
- Pullar, J. 1990. *Tepe Abdul Hosein: A Neolithic Site in Western Iran Excavations 1978*. Vol. 563, *B.A.R International Series*. Oxford: British Archaeological Reports.
- Riehl, S., M. Zeidi, and N. J. Conard. 2013. Emergence of Agriculture in the Foothills of the Zagros Mountains of Iran. *Science* 341 (6141): 65-67.
- Robb, J. 2010. Beyond Agency. *World Archaeology* 42 (4): 493-520.
- Roustaei, K., and M. Mashkour, eds. 2016. *The Neolithic of the Iranian Plateau*. Berlin: Ex Oriente.
- Roustaei, K., M. Mashkour, and M. Tengberg. 2015. Tappeh Sang-e Chakhmaq and the beginning of the Neolithic in north-east Iran. *Antiquity* 89 (345):573-95.
- Roustaei, K., and J. Nokandeh. 2017. Neolithic developments in the Gorgan Plain, south-east of the Caspian Sea. *Antiquity* 91 (358):e3.
- Savard, M., M. Nesbitt, and M.K. Jones. 2006. The role of wild grasses in subsistence and sedentism: new evidence from the northern fertile Crescent. *World Archaeology* 38 (2):179-196.
- Schiffer, M. B. 1987. *Formation processes of the archaeological record*. Albuquerque: University of New Mexico Press.
- Shillito, L-M. and S. Elliott. 2013. Phytolith indicators of plant resource use at Sheikh-e Abad and Jani. In *The earliest Neolithic of Iran: 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jani: Central Zagros Archaeological Project*, edited by R. J. Matthews, W. Matthews and Y. Mohammadifar. Oxford: The British Institute of Persian Studies and Oxbow Books, 185-200.

- Hole, F., K.V. Flannery, and J.A. Neely. 1969. *Prehistory and Human Ecology of the Deh Luran Plain: An Early Village Sequence from Khuzistan, Iran, Memoirs of the Museum of Anthropology*. Ann Arbor: University of Michigan.
- Jenkins, R. 2004. *Social Identity*. London: Routledge.
- Kramer, Carol. 1979. An archaeological view of a contemporary Kurdish village: domestic architecture, household size, and wealth. In *Ethnoarchaeology: implications of Ethnography for Archaeology*, edited by C. Kramer. New York: Columbia University Press.
- Leatherbarrow, D., and M. Mostafavi. 2002. *Surface Architecture*. London: The MIT Press.
- Mallol, Carolina, Frank W. Marlowe, Brian M. Wood, and Claire C. Porter. 2007. Earth, wind, and fire: ethnoarchaeological signals of Hadza fires. *Journal of Archaeological Science* 34:2035-52.
- Matthews, R, and H. Fazeli, eds. 2013. *The neolithisation of Iran: The formation of new societies*. Oxford: Oxbow Books.
- Matthews, R.J., W. Matthews, and Y. Mohammadifar, eds. 2013. *The earliest Neolithic of Iran: 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jani. Central Zagros Archaeological Reports. CZAP Reports Volume 1*. Oxford: The British Institute of Persian Studies and Oxbow Books.
- Matthews, W. 2005b. Life-cycle and life-course of buildings. In *Çatalhöyük Perspectives. Themes from the 1995-99 Seasons.*, edited by I. Hodder. Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research and British Institute of Archaeology at Ankara, 125-51.
- Matthews, W. 2010. Geoarchaeology and taphonomy of plant remains and microarchaeological residues in early urban environments in the Ancient Near East. *Quaternary International* 214 (1-2): 98-113.
- Matthews, W. 2012. Defining households: micro-contextual analysis of early Neolithic households in the Zagros, Iran. In new perspectives in *Household Archaeology*, edited by B. J. Parker and C. Foster. Winona Lake: Eisenbrauns, 183-218.
- Matthews, W. with contributions from Shillito, L-M. and Elliott, S. 2013a. Investigating Early Neolithic Materials, Ecology and Sedentism: Micromorphology and Microstratigraphy In *The Earliest Neolithic of Iran: The Central Zagros Archaeological Project 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jani.*, edited by R. J. Matthews, W. Matthews and Y. Mohammadifar. Oxford: British Institute of Persian Studies and Oxbow Books, 67-105.
- Matthews, W. 2013b. Contexts of Neolithic interaction: Geography, palaeoclimate and palaeoenvironment of the Central Zagros. In *The Earliest Neolithic of Iran: 2008 Excavations at Sheikh-e Abad and Jani*, edited by R. Matthews, W. Matthews, and Y. Mohammadifar. Oxford: Oxbow Books and British Institute of Persian Studies, 13-20.

- Azadi, A., H. Vahdati Nasab, and A. Motarjem. 2016. Bibi Zoleikhae: New Evidence for Pre-Pottery Neolithic Period from Kohgiluyeh Region. *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 2 (4):1-14.
- Bahrami, M., and R. Abbasnejad Seresti. 2017. The Role of Environmental Factors in Settling Neolithic Sites in Luristan, Iran. *International Journal of Humanities* 24 (1).
- Barker, G. 2006. *The agricultural revolution in prehistory: why did foragers become farmers*. Oxford: Oxford University Press.
- Bloch, M. 2010. Is there religion at Çatalhöyük...or are there just houses? In *Religion and the Emergence of Civilization: Çatalhöyük as a Case Study*, edited by I. Hodder. Cambridge: Cambridge University Press, 146-162.
- Braidwood, L., R. Braidwood, B. Howe, C. Reed, and P.J. Watson, eds. 1983. *Prehistoric Archaeology Along the Zagros Flanks*. Vol. Publication 105. Chicago: The University of Chicago Oriental Institute.
- Butzer, Karl W. 1982. *Archaeology as human ecology: method and theory for a contextual approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Carsten, J., and S. Hugh-Jones. 1995. *About the house: Levi Strauss and beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Courty, Marie Agnes, Paul Goldberg, and Richard I. Macphail. 1989. *Soils and micromorphology in archaeology*. Soils and Micromorphology in Archaeology vols, *Cambridge Manuals in Archaeology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Darabi, H. 2016 A social perspective on the Neolithic in western Iran. *Documenta Praehistorica* XLIII:283-299.
- H. Darabi & H. Fazeli. 2009. The Neolithic of the Mehran Plain: an introduction. *Antiquity* 83(322): <http://www.antiquity.ac.uk/projgall/darabi322/>
- Darabi, H., R. Naseri, and R. Young. 2011. The absolute chronology of East Chia Sabz: A Pre-Pottery Neolithic site in Western Iran. *Documenta Praehistorica* XXXVIII.
- Darabi, H., T. Richter, and R. Mortensen. 2018. New excavations at Tappeh Asiab, Kermanshah Province, Iran. *Antiquity* 92 (361):1-6.
- Fazeli Nashli, H., R. Coningham, A. Marghussian, M. Manuel, H. A. Kharanagi, and M. Pollard. 2013. Mapping the Neolithic of the Kashan, Tehran and Qazvin Plains. In *The Neolithisation of Iran. The Formation of New Societies*, edited by R. Matthews and H. Fazeli Nashli. Oxford: Oxbow Books, 124-146.
- Goldberg, P., R.I. Macphail, with contributions by W. Matthews. 2006. *Practical and Theoretical Geoarchaeology*. Oxford: Blackwell.
- Hole, F. 1996. The context of caprine domestication in the Zagros region. In *The Origins and Spread of Agriculture and Pastoralism in Eurasia*, edited by D. Harris. Washington: Smithsonian Institution Press, 263-281.

It is hoped that the four types of occupation phases identified at Jani and illustrated here can be used and expanded upon to create a database of microstratigraphic sequences for use in applications to a wider range of archaeological contexts and situations. Such a database would enable field observations to be systematically characterised and used as a diagnostic key, particularly where complemented by micromorphology, wet-sieving and flotation, and environmental and bioarchaeological analyses. Potential applications include site assessment prior to excavation of new sites and re-examination of sections from old excavations as at Çatalhöyük, Turkey (Matthews *et al.* 1996) and at Tepe Sialk on the central plateau (Fazeli Nashli *et al.* 2013)). Integrated analysis of sections could also be applied more widely in rescue archaeology and cultural protection, all of which were supported and developed by Dr Firouz Bagherzadeh with ICAR, ICHHTO and UNESCO.

Acknowledgements

We are very grateful to Iran's Culture, Heritage, Handicrafts and Tourism Organisation and the Iranian Centre for Archaeological Research and its Director Dr Hassan Fazeli Nashli for their kind permission and very helpful support in conducting this fieldwork and the export of samples for scientific analyses. We thank also all of the Central Zagros Archaeological Project team members for their enormous contribution to this project and Dr Amy Richardson for Figure 1.

Bibliography

- Abdi, K. 2001. Archaeological research in the Islamabad Plain, central Western Zagros Mountains: preliminary results from the first season, Summer 1998. *Journal of Persian Studies* 37:33-43.
- Anderson, E. 2013. *Analysis of architectural materials and pigments from the Neolithic sites of Çatalhöyük, Sheikh-e Abad and Jani using multiple techniques with a focus on IR microscopy*, PhD. Thesis. School of Chemistry, Food and Pharmacy, University of Reading.

early Holocene as previously argued prior to more intensive fieldwork, and indeed was a key heartland in the origins of plant and animal domestication and sedentism (R. Matthews *et al.* 2013; Tsuneki and Zeidi 2008; Darabi and Fazeli 2009; Darabi 2016). The growing body of new Neolithic sites in the Zagros and across Iran, including Komushani (Fazeli Nashli *pers comm.*) and Tappeh Sang-e Chakhmaq (Roustaie *et al.* 2015), highlight the global importance of Iran in the origins and spread of agriculture and settled life (Barker 2006; R. Matthews and Fazeli Nashli 2013; Roustaie and Mashour 2016; Roustaie and Nokandeh 2017).

Microstratigraphic approaches to settlement history

With regard to the second wider aim, it is hoped that this research has illustrated ways in which integrated macro- and micro-stratigraphic analysis of sections has the potential to provide rapid insight into the type, intensity and frequency of activities at a range of settlements and sites. The application of this approach is supported by principles and theories on natural and anthropogenic agencies and formation processes and ecology and social roles and relations developed in environmental archaeology and geoarchaeology (Butzer 1982; Matthews *et al.* 1997; Goldberg and Macphail 2006); ethnoarchaeology and experimental archaeology (Kramer 1979; Mallol *et al.* 2007), anthropology (Bloch 2010) and architecture (Leatherbarrow and Mostafavi 2002). This approach was able to distinguish between exterior and interior areas and deposits from low intensity infrequent activity and low population levels when natural agencies and processes are more prevalent to high intensity repeated activities and rapid deposition when anthropogenic agencies are predominant and both create and leave distinctive material traces of the diverse activities that they represent. It enabled continuity and change to be studied at multiple timescales from the everyday fine-scale deposition to larger life-cycle and generational change, providing new insights into how communities are sustained and evolve. The precision with which these timescales can be measured would be significantly enhanced by more ¹⁴C dates than are currently available at Jani (Matthews 2005).

resources, included nuts, reeds and grasses, and secondly, human greater proximity to and perhaps early management of animals, attested by herbivore dung fuel and compacted aggregate perhaps from a pen, all of which would have enabled and sustained longer residence in one place.

These changes in ecological and social strategies practices are contemporary with zooarchaeological evidence for selective culling of goat for herding and herd propagation at the upland site of Ganj Dareh, *c.* 7900 BC, based on sex-specific demographic patterns, with few male goats >2 years (Zeder 2005). Zeder (2009) suggests goat were moved from this natural upland habitat zone to lowland foothill sites, by 7500 BC when they are present at Ali Kosh. The earlier date of *c.* 7950 BC for herbivore dung at Jani in the lower Zagros, therefore, is of particular interest in studies of the geographies of domestication and east-west movements.

Hole (1996) argued that architecture was introduced to the Zagros from the west, due to the apparent absence then of sites pre *c.* 8,500 BC, and absence of architecture in early levels of sites. At the macro-scale at Jani the introduction of architecture in Phase 4 appears to be sudden and suggest discontinuity with previous lifeways and technologies. Analysis of individual surfaces and deposits at the micro-scale in the field and in thin-sections, however, indicates considerable long-term local knowledge and experimentation in architectural materials through time. Throughout all levels, from the earliest levels in Phase 1, there are burnt plant tempered construction materials, perhaps from fire-installations. Well prepared thick surfaces were constructed in Phase 2a over >6m, either for open air activities, or speculatively as bases for brush huts, pending excavation; and large fire-installations were constructed and repeatedly plastered in Phase 3. The concept of agglomerated clusters of buildings and the technology and shape of the 'boat-shaped' mud-bricks in some walls (Fig. 5.7) are comparable to those from other Early Neolithic Zagros sites (Matthews 2012; Darabi 2016), including Ganj Dareh (Smith 1990), *c.* 7,950 BC, and Ali Kosh, Bus Mordeh phase, *c.* 7,500-7,000 BC (Hole *et al.* 1969, pl. 8a).

Jani is one of a range of new sites in the Zagros that together span 9,800-7,000 BC and confirm that this region was not abandoned in the

- Phase 1- sparse traces of low intensity/frequency activities pre 8,000 BC that resemble eroded hunter-gatherer hearths and activities or edge of site deposits
- Phase 2- more rapid accumulations of laid surfaces and ashy deposits in open area/midden deposits c. 8,000 BC associated with a wide range of plant resources, including Poaceae and nuts, and the earliest traces of herbivore dung at the site
- Phase 3- construction of repeatedly plastered fire-installations
- Phase 4- well-constructed architecture with repeatedly white-washed floors.

These results are supported by independent phytolith and GC/MS analyses of dung, discussed above (Shillito and Elliott 2013; Shillito *et al.* 2013).

The periods of continuity suggest firstly, that a well-defined dialectic was established between actions and the particular places in which they were conducted, even when only used intermittently (Bloch 2010). Secondly, they suggest that the roles and social and ecological strategies associated with particular places and fields of action were remarkably stable and sustainable.

With regard to the first aim to investigate the transition from mobile hunting-gathering to more sedentary agriculture, this research has provided insights in to the changes in resource management and social organisation and practices that enabled this. As a context for these changes, regional lake-core evidence from Zeribar indicate a period of rapid climatic amelioration and increasing resources in the Early Holocene marked by an increase in grass pollen from 10,000 BC, that peaks c. 8,500 BC, as well as an increase in pistachio and almond trees (Wasylylowkova and Witkowski 2008; W. Matthews 2013b). That this improving climate and increased resources were taken advantage of at Jani, is attested by the microstratigraphic field and thin-section evidence presented here from Phase 2, c. 7,950 BC. The changes in resource management and use at Jani included firstly, greater use of diverse plant

Micromorphology

In the three thin-sections analysed (TJS4-6), the floors in both the East and West building were repeatedly plastered with white, pale grey and pale pink plasters and washes, <1-2mm thick, in sequences 10-25cm thick (Fig. 3). These were made at least in part from burnt calcitic dung ash with spherulites. The floors were kept clean with only occasional lenses of overlying occupation residues, <1.2mm thick of grey-brown ash with charred flecks, and sparse aggregates.

Interpretation

The construction of mud-brick architecture in this western sector of the mound, appears to have been conducted at a communal scale as it involved levelling of an area greater than eight metres for construction of two abutting buildings. Differences in brick and mortar shapes, thickness and materials, however, suggest that acquisition of source materials and knowledge and traditions in manufacture of bricks and construction of individual building walls was organised at a smaller social-scale, at the level of individual 'households'.

Like the fire-installations in Phase 3, the repeated plastering and maintenance of these interior building floors in Phase 4 attests increasing demarcation of settings and boundaries and social continuity and stability (Carsten and Hugh-Jones 1995; Jenkins 2004; Bloch 2010). The multiple layers of fine white floors at Jani macroscopically resemble those at Çatalhöyük, c. 6,900-6000 BC, and suggest cross-regional similarities in the increased significance of interior space.

Continuity and change in the history of settled life

Analysis of the 45 m section at Jani reveals that there were periods of remarkable continuity in the type, thickness and frequency of surfaces and residues at short term timescales in the order of the everyday, seasonal and annual timescales, followed by periods of apparently abrupt change. Micromorphological analysis has established that these periods of continuity and discontinuity represent changes from:



Fig 7. Microstratigraphic characteristics of Phase 4: thin white plaster floors in interior space in West Building. Thin-section TS S6. Scale = 50cm.

social relations associated with these (Pollock *et al.* 2010; Matthews *et al.* 2014; Matthews 2016).



Fig 6. Microstratigraphic characteristics of Phase 4: Abutting buildings with mudbrick walls.

Phase 4: Buildings and interior spaces: repeated plastering

Field observations

The truncation of the underlying Phase 3 fire-installations and deposits indicates that this western sector of the mound was levelled prior to construction of at least two abutting buildings with mud-brick walls in Phase 4 (Figures 2, 5). These buildings, labelled East and West, were well-constructed with rectilinear (East) and 'boat-shaped' (West) mudbricks (Figure 6). The interiors of both of these buildings were repeatedly coated with thin-white plasters to a depth of up to 25 cm in the East building, and 10 cm in the West building (Figure 7).

Interpretation

In both the field and in thin-section, these later Phase 2b deposits are even more finely layered and varied than those in Phase 2a and suggest increasing diversity and frequency of activities. The remarkable preservation of very fragile articulated phytoliths and thin-lenses of ashes and ochre suggest very rapid burial, and thereby more continuous and perhaps year-round settlement.

Phase 3: repeatedly plastered and maintained fire-installations

Field observations

Above these open area/midden deposits, there is a clear horizon, *c.* 0.3-0.5m thick, from which were dug at least four plastered-installations in the east of the section Phase 3. This Phase was only studied in the field (Figure 2), and not sampled for micromorphology due to time constraints. The top of this horizon and associated surfaces are not preserved as they were levelled in the Neolithic for construction of later architecture, Phase 4. The installations were repeatedly plastered up to *c.* 10 times. They were burnt during use probably as fire-installations, given their shallow form and the presence of thin-lenses of ashes and fire-cracked stones on top of some layers, for food processing and cooking as well as heating.

Interpretation and discussion

The introduction of these features for the first time to this area of the site represents an increase in the repeated use and permanence of clearly demarcated features for activities and roles associated most probably, but not exclusively, in this case with food processing and cooking, as observed more generally for the Neolithic (Bloch 2010). The installations at Jani resemble the repeatedly 'baked-in-place basin' features at Jarmo which are suggested to be hearths/ovens by Braidwood *et al.* (1983). At Jarmo and other sites in the Zagros it has been established that many early fire-installations were in open areas rather than within buildings and probably attest communal engagement in food preparation and cooking and the



Fig 5. Microstratigraphic characteristic of Phase 2b: well preserved finely stratified ash lenses; lens with red ochre and white silty clay aggregates. Scale = 50cm.

The construction of prepared surfaces, at least c. 6m wide, 3-8cm thick, suggest increased preservation and/or demarcation of particular settings for activities thereby marking of associations with place (Bloch 2010) and particular fields of action (Robb 2010), which are not present /preserved in Phase 1. Together, these observations and inferences suggest that in this locale, or area of the site, human proximity to and probably management of animals was concomitant with greater sedentism and demarcations of place.

Phase 2b Micromorphology

Open area/midden deposits were analysed in thin-sections (TJ S8-9) from the latest levels of Phase 2b (Figures 2 and 5). In summary they represent finely layered deposits with a range of component and deposit types. These frequent, diverse lenses, <2-20mm thick, include discard of discrete lenses of:

- very well preserved calcitic ashes (up to 60%) with variously: charred woody shrubs; monocotyledon leaf/stem, seeds, and nut shells; 5-10% burnt aggregates from oven/hearth/construction materials with plant impressions; and in some units 2-10% herbivore dung fragments and 2-5% phytoliths and burnt bone; from diverse food preparation and cooking activities
- natural and construction material aggregates, of grey to orange brown silt loam, probably from use associated with structures, fire-installations or surfaces.
- very well preserved articulated phytoliths and charred remains (50-70%) some from reed stems, in lenses <1cm thick), and ashes, probably from burning of reeds as fuel, perhaps from dismantled roofs/structures
- a rare lens of red ochre flecks (30%, <2mm in size), scattered amongst burnt fire-installation rake-out and non-burnt white calcareous silty clay floor plaster fragments, 20%, < 2mm in size, perhaps from floor sweepings and a specific perhaps ritual event as red pigments often have well-defined associations with burials and ritual fixtures in the Zagros and Near east in the Neolithic (W. Matthews 2013; Darabi 2016; Matthews 2018).

1, the fine stratification and good preservation of Phase 2 deposits suggests that there was a dramatic increase in the intensity and frequency of activities that generated residues from fires and food processing and cooking. Drawing on the first set of principles and theories examined in this paper, burnt fuel and ashes will only be well preserved, as in Phase 2, if rapidly buried, based on ethnoarchaeological and micromorphological observations by Mallol and colleagues (2007). In contrast to Phase 1, anthropogenic materials and depositional agencies more prevalent, and are indicative of a period of intensification of human activities and/or increasing numbers of people at the site (Butzer 1982, 90-3).

Phase 2 also attests a marked increase in the abundance and use of grasses, reeds, nuts and wood in thin-section. Utilisation of these resources would have enabled longer settlement in one place, as argued for other sites (Riehl et al. 2013; Savard et al. 2006; Starkovich and Stiner 2009; Whitlam et al. 2018), and/or larger settlement, if these changes represent an expansion of settlement from an earlier core.

Significantly this increase in resources and intensity and frequency of activities in Phase 2, corresponds precisely with the first evidence at Jani for greater proximity to and possibly management of animals, attested by the identification in thin-section TJ S10 of herbivore dung, which was absent in Phase 1 (W. Matthews 2013a; Matthews et al. 2014; Matthews 2018). This pattern is supported by GC/MS identification of no faecal residues in Phase 1, and both ruminant and omnivore in Phase 2a, from corresponding spot samples from these deposits (Shillito et al. 2013). Herbivore dung is an important 'secondary product' (Matthews 2010), and is present here as burnt fuel rake-out, and as a compacted aggregate, speculatively from a pen. These deposits, dated by 14C to c. 7,950 BC, are contemporary with the earliest identification to date of the management of goat in the higher upland site of Ganj Dareh, based on sex-specific demographic profiles, that indicate that few males were >2yrs old (Zeder 2005).

Phase 2: Repeated activities and frequent/year-round occupation*Field observations*

In the field an abrupt change was detected, from the massive bands of greyish brown and brown sediments of Phase 1 to accumulations of finely stratified lenses of ashy deposits, each c. <1-10cm thick, within 3-5cm (Figures 2 and 4). These finely stratified lenses extended across the entire 45m of cleaned section, in a sequence c. 1.7-2.2 m thick. In the lowermost c. 30-50 cm, Phase 2a, the ash bands are interstratified with discontinuous orange surfaces at least c. 6m in length, 3-8cm thick.

Phase 2a Micromorphology

Thin-section TJS10 was selected to analyse the composition and technology of an early laid surface and traces of activities in three overlying deposits rich in plant remains and mixed aggregates, at the start of Phase 1, just 2m north of the sounding at the south-western edge of the site (Figure 4). The orange surface was made from partially reworked orange water-laid clay aggregates, in an embedded compacted matrix, with plant impressions characteristic of vegetal stabilisers added to construction materials, which suggest it was deliberately prepared and laid. In contrast to Phase 1, the overlying accumulated burnt deposits included more and better preserved plant remains - charred reeds and grasses, shrubs and dicotyledonous wood, at >2-20%, <7-9mm, 10% phytoliths from reeds and grasses, mineralised nut shells and calcitic ash. Also present are 2-5% burnt aggregates and bone >1.3cm in size, and fragments of omnivore coprolites, 2-5%, and herbivore dung, 2-10%, identified by their morphology and faecal spherulites inclusions (Figure 4; Canti 1999; Matthews 2010). One fragment in the third occupation layer has compacted lenses of dung and may perhaps have originated from a pen. The second occupation layer has more fragmented components and may be partially wind-sorted.

This phase represents an abrupt increase in occupation, c. 8,000 BC. This greater sedentism is indicated firstly by the c. 2-3 discontinuous bands of laid orange clay working surfaces. These surfaces were perhaps associated with light superstructures as no traces of walls are evident. Secondly, in contrast to the reworked early occupation deposits in Phase

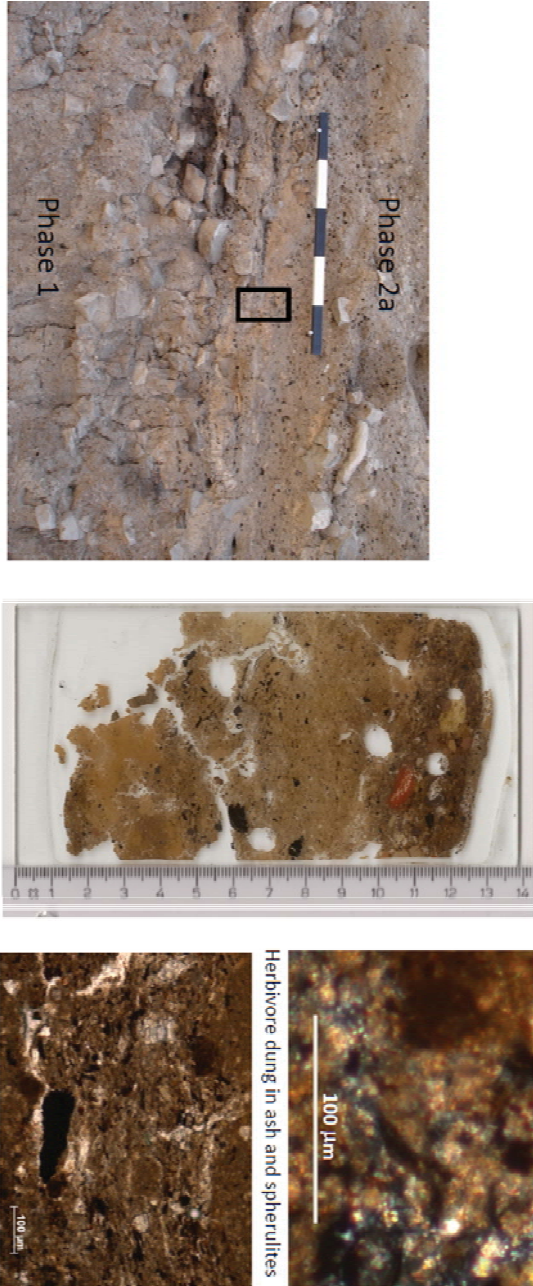


Fig 4. Microstratigraphic characteristics of Phase 2a: banded sediments with construction materials, fuel rake-out and burnt herbivore dung with spherulites. TJ S10. Scale = 50cm.

orientation of residues and re-deposited orange water-laid aggregates suggest that these deposits were periodically exposed to weathering and mixed with natural sediments by processes that probably included trampling and digging by humans and/or animals, periodic erosion and inundation, and bioturbation. The charred wood and possibly tuber remains, burnt and non-burnt bone and burnt hearth/oven construction materials are characteristics of activities associated with fires and food preparation and cooking. There are no other non-burnt construction aggregates to suggest more permanent structures or eroded materials from these in this sample, although possible traces towards the centre of the mound were observed in the field. Pending further excavation, survey and interdisciplinary sampling and analyses, it is uncertain whether this locale was either only periodically visited by groups or was at the edge of a site, as the field section suggests .

Phase 1 deposits resemble those from ethnoarchaeological and micromorphological analyses of periodically abandoned hunter-gatherer hearths/fires, which often only comprise sparse traces of charred plant remains and burnt aggregates mixed with natural sediments (Mallol et al. 2007). If hunter-gatherer fires are not covered and thereby protected by later deposits, there will be few remaining traces of burning after due to erosion, trampling, and bioturbation, even when used everyday for more than four months.

Discussion and wider implications

With regard to studies of continuity and discontinuity in occupation more widely, the sparsity of activity residues and exposure of some materials and sediments to post-depositional alterations and weathering in Phase 1 at Jani correspond with observations and proposed principles that natural agencies and processes will often have a greater impact in periods or locales of infrequent activity and/or low or declining population (Butzer 1982, 90-93; Mallol et al. 2007). These deposits provide a characteristic example of deposits in locales that were infrequently visited, which could be compared to other sites.

Phase 1: Sparse traces of activities and infrequent/edge of settlement activity

Macroscopic observations in the field

Clearly visible in the field (Figures 2 and 3), was an abrupt transition, <5-10mm thick, from Phase 0 natural deposits to Phase 1 mixed greyish brown silty clay loam deposits with the earliest traces of human occupation identified to date at Jani, including fire-cracked stones, burnt aggregates, bone and lithics. These 1.3m thick deposits comprise several thick layers of generally homogenous deposits with little discernible bedding. This band of Phase 1 deposits extends across the base of the whole mound, where exposed. These deposits are at least c. 1.5m higher towards the centre of the mound, where they are associated with possible traces of eroded orange mud (pise/tauf) structures/surfaces and stones. Future excavation and sampling, however, are needed to clarify this.

Micromorphology

In thin section the boundary between natural sediments and those with traces of human activity (Unit 3) was sharp, at <2-5mm, suggesting a relatively sudden commencement of human activity at this southwestern edge of the site (Figure 3, TJ S10: boundary between Units 2-3). These early occupation deposits comprise 10-25% micro-residues from human activity embedded in randomly distributed and unoriented grey silty clay loam fine material, similar to the underlying sediments, with water-laid orange aggregates. The micro-residues include more abundant and larger fragments of charred plants and dicotyledonous wood, <20%, <7mm; few, <2%, phytoliths; 2-5% burnt aggregates - some with added vegetal stabilisers indicating hearth or construction materials; and sparse burnt and non-burnt bone, <2%, <6mm, some cracked and weathered.

Interpretation

The high percentage of natural sediments in thin-section at c. 70-80% and sparsity of activity residues suggest that this area was the locus of only periodic activities. The weathering of bone, random distribution and

Phase 0: Natural sediments

Macroscopic observations in the field

Natural sediments below the base of the mound were analysed and sampled in a 2m wide sounding at south western edge of the section. They comprise more than 1.5 metres of pale brown silty clay deposits overlain by grey silty clay sediments c. 10-30 cm (Figures 3).

Micromorphology

Thin-section sample TJ S10 was collected at the top of this sequence to examine the interface between natural pale brown and grey silty clay sediments, Phase 0, and the earliest deposits with clear traces of human activity, Phase 1 (Fig. 1). The natural sediments comprise mixed pale brown then grey silty clay to silty clay loam, microstratigraphic Units 1-2, 2 and 8 cm thick respectively. They include 40% aggregates of orange well-sorted water-laid clay, <0.5-3mm in size; 2-5% calcareous rock fragments <0.5-1mm, <2% chert flakes, <1mm; <2% freshwater ostracods; and 2-5% charred flecks, <0.5-1mm, including dicotyledonous wood. All inclusions are unoriented and randomly distributed. There are also abundant bioturbation channels, infilled with grey silty clay - some water-laid.

Interpretation

The absence of bone, sparsity of burnt aggregates, and abundance of natural deposits suggest these deposits are largely of natural origin. The presence of freshwater ostracods, grey silty clays and aggregates of orange oxidised and well-sorted water-laid clays suggest this was a poorly drained and periodically inundated area sometime prior to occupation, perhaps with water-courses in the vicinity. The presence of 2-5% charred plant remains <1mm may be indicative of wild or human fires in the vicinity, and correspond with the presence of micro-charcoal from 9,400 BC in cores from Lake Zeribar, 183 km to the north-northwest of Jani (Turner et al. 2008).



Fig 3. Microstratigraphic characteristics of Phase 0: natural sediments in sounding; and Phase 1: thick bands of silty clay with sparse occupation residues from infrequent visits to this area. Thin-section TJ S1. Scale = 50cm.

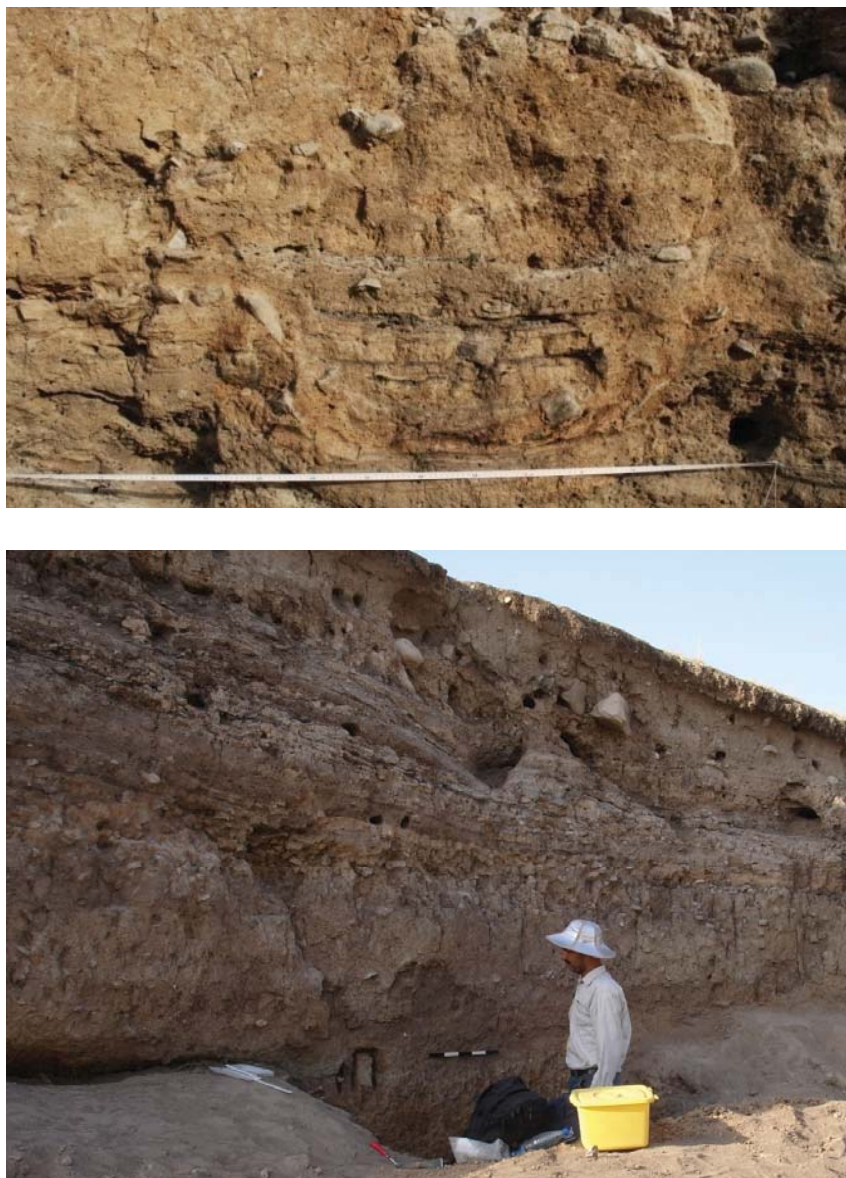


Fig 2. Settlement phases at Jani: Phase 0- natural; Phase 1- thick bands of silty clay with sparse occupation residues from infrequent visits to this area; Phase 2- finely stratified occupation sequences; Phase 3- truncated fire-installations; Phase 4- well-constructed abutting buildings with mudbrick walls and white plastered interior floors. Dr Abass Motarjem taking micromorphology block sample TJ S1. Scales = 2m (left) and 50cm (right).

correspond with the stratigraphic sequence with intercepts with the calibration curve at 8160-7950 BC, and 7950 BC, calibrated date BC at 2 sigma (95.4%) 8240-7740 BC and 8210-7730 BC (Figures 1 and 2; R. Matthews et al. 2013). All dates in this article are calibrated BC.

Microstratigraphic characteristics and interpretation of settlement history

From a long-term time perspective, macroscopic analysis of the overall field section suggests that there was a punctuated evolution in the nature and intensity of activities at Jani prior to and after c. 8,000 BC. Four major phases of occupation have been identified in the field, each marked by periods of considerable continuity and repetition in the characteristics, location and frequency of deposits, followed by apparently abrupt change (Figure 2). These sets of strata are classified as Phases 1-4 in this paper. As Figures 1-2 illustrate, there were apparently abrupt changes across the entire 45-60m section through the west of the mound from Phase 0 – natural sediments below the mound, to Phase 1 - sparse traces of low intensity/frequency activities before c. 8,000 BC; Phase 2 - more abundant and frequent accumulations of surfaces and ashy deposits in open area/midden deposits from at least c. 7,950 BC; Phase 3 - construction of repeatedly plastered features; and Phase 4 well-constructed architecture with multiple plastered floors. Summary field and micromorphological characteristics and interpretation for each phase are reviewed in turn, and fully published in R. Matthews et al. 2013.



and photographic air-blower to reveal the macro and micro-stratigraphic layers and architectural features. The section was then systematically photographed for photogrammetry and high-resolution close-ups of key features, and drawn at 1:20, illustrated here for the first time in its entirety (Figure 1). Ten block samples were collected for integrated spot sampling, dating and micromorphology, c. 14x 7 x 8cm. Five samples c. 20-40 litre samples of deposit were collected for integrated wet-sieving and flotation (TJS21-25) and from areas of the section c. 50 x 50 cm square, 10-20 cm deep.

Micromorphology, phytolith, GC-MS, FTIR, and micro-analysis

In the laboratory the micromorphology block samples were photographed and spot-sampled for complementary phytolith and chemical analyses. The blocks were impregnated with an epoxy resin and cut, ground and polished into large thin-sections c. 14 x 6.7cm in size, 25-30 m thick. The thin-sections were analysed and described using internationally standardised protocols (Bullock et al. 1985; Courty et al. 1989; Stoops 2003). The phytolith and GC-MS analyses were conducted by Shillito et al. (2013); Shillito and Elliott (2013), and micro-analyses by Anderson (2013).

Wet-screening and flotation

The five samples for wet-sieving and flotation were processed and are currently being analysed by Dr Hengameh Ilkhani.

Chronology and dating

The order of time represented by specific sequences of surfaces and deposits has been estimated firstly, by analysis of a wide range of depositional and post-depositional characteristics, based on established principles of deposition and post-depositional alterations established in geomorphology, micromorphology, experimental analyses, and ethnoarchaeology (Butzer 1982; Shiffer 1987; Courty et al. 1989; Matthews 1995; Goldberg and Macphail 2006; Mallol et al. 2007). Secondly, relative dating horizons were by identification of distinctive strata in the field and in thin-section. Two radiocarbon dates from Jani have been obtained and

input of activity residues and longer exposure to post-depositional alterations and weathering, as proposed by Butzer (1982, 90-93) and supported by more recent integrated ethnographic and micromorphological research (Mallol et al. 2007). The corollary that anthropogenic agencies, processes and materials will have a greater impact than natural agencies in periods or places of frequent occupation high or increasing population and infrequent occupation is also explored.

The second fundamental principle and theory examined is that examination of continuity and change in microstratigraphic sequences and settings, features and buildings can provide insight into social roles and relations and the sustainability of a community and its networks. Carsten and Hugh Jones (1995), Jenkins (2004) and Bloch (2010) all argue that the materiality and durability of built environments provide prompts and cues to social action and relations and thereby the potential for continuity and stability as well as change in these in an ongoing dialectic between humans and place (Matthews 2018).

Microstratigraphic methodologies: Integrating field and laboratory approaches

Multi-scalar contextual analysis of stratigraphic sequences in the field and in undisturbed thin-sections in the laboratory was applied to provide a robust methodological framework for investigation of settlement history as contextual analysis at the interconnected scales of specific events, particular fields of action and across communities is a fundamental corner-stone in archaeological investigation of human agency, social reproduction and relationalities (Robb 2010, 506-7).

Field analysis and sampling

The field work, recording and sampling was conducted in four days in summer 2008 by four archaeologists and one workman, to provide a rapid assessment of the site. In the field, an area of the section exposed by a parallel stream and track, c. 45m in length and 8m high, was cleaned with hoes, shovel, trowel, small triangular artist's palette knife, brushes, wafting boards

types of activities and contexts in a range of settlements and built environments. This approach is potentially applicable to a wide range of archaeological situations including site assessment prior to excavation of new sites, re-examination of sections from old excavations, and could be applied more widely in rescue archaeology and cultural protection, all of which were supported and developed by Dr Firouz Bagherzadeh through ICAR, ICHHTO and UNESCO.

Theoretical framework and hypotheses in microstratigraphic studies of settlement history and place

The theoretical framework and rationale for developing microstratigraphic approaches to the study of micro-histories of place has been recently summarised in Matthews 2018. Analysis of the type, thickness and frequency of surfaces in buildings and settlements and the residues on them can provide highly-resolved insights into the ecology, technology and social roles and relations of the communities that created them, as materials are often selected for specific places and events and bear the imprint and traces of these and their location within built environments. The archaeological potential and rationale for microstratigraphic approaches was first highlighted by Kramer's (1979) ethnographic study of contemporary settlement in the Hamadan region in the Zagros (Matthews et al. 1997), and is supported by studies in architecture (Leatherbarrow and Mostafavi 2002).

Evidence and frameworks for examining how the formation of surfaces and deposits can inform on the nature and intensity of occupation as well as continuity and change in environment, ecology and society have also been furnished by research in environmental archaeology and geoarchaeology, ethnoarchaeology, experimental archaeology and anthropology.

This paper explores two fundamental principles and theories in particular. It examines, firstly, the principle that natural agencies and processes will often have a greater impact in periods or places of infrequent occupation or low or declining population growth, due to low

The aims and objectives in investigating Jani were firstly, ‘to compare pathways from hunter-forager to farmer-herder in the upper and lower zones of the Zagros region’ at Sheikh-e Abad and Jani ‘in order to study local and regional variation in ecological and social strategies, which are more diverse and less uni-linear in their development than previously suspected with multiple centres of domestication’ (W. Matthews et al. 2013, 54; Willcox 2005; Zeder 2009); and secondly, to examine continuity and change in ‘human, plant and animal interactions’ and the use and management of resources that sustained this community during the development of settled life and agriculture by integrated environmental, organic and material analyses (R. Matthews et al. 2013, 7). The results are presented and discussed in (R. Matthews et al. 2013) and referred to below.

Aims and objectives in developing a microstratigraphic approach to settlement history

The first aim in this paper is to examine the development of early settled life at Jani by macro- and micro-stratigraphic analysis of the sequences of occupation deposits and architecture in the field and in large resin-impregnated thin-sections. The objective in this multi-scalar approach is to provide high-resolution insight into continuity and change in the nature and intensity of settlement closer to the lived timescales of the everyday, and annual and life histories (Matthews 2015). The focus in this paper is on how microstratigraphic sequences change with the development of increasing sedentism and complex architecture and built environments. The data on which this review is based is in part presented in W. Matthews 2013a and Matthews et al. 2014, and discussed in a comparison of the origin and development of settled life at Jani in the central Zagros with that of Çatalhöyük in central Anatolia to investigate local and regional variations in the context and cause of these transformations (Matthews 2018 .(

A second wider aim is to explore how macro- and micro-stratigraphic analysis of section profiles can provide rapid insight into the

hunting-gathering to more sedentary agriculture 12,000-10,000 years ago. This paper examines the stratigraphic sequences from Jani to investigate how they can inform on the nature and intensity of early settled life. Results suggest that there were several periods of rapid development in the history of this transition and the communities at Jani.

Case-study: Jani, central Zagros, Iran

The central Zagros region is one of the heartlands of transformation from mobile hunting-gathering to sedentary agriculture in Iran and globally. Interdisciplinary investigations have highlighted the importance of this region in particular in innovations in the domestication of goat and barley and architecture and settled life (R. Matthews and Fazeli Nashli 2013; Darabi 2016). Key excavated sites include Abdul Hossein (Pullar 1990), Ali Kosh (Hole et al. 1969), Asiab (Braidwood et al. 1983; Darabi et al. 2018), East Chia Sabz (Darabi et al. 2011); Choga Golan (Zeidi and Conard 2013; Riehl et al. 2013), Ganj Dareh (Smith 1990) currently being excavated by Dr Hojjat Darabi and Dr Tobias Richter, Sheikh-e Abad (R. Matthews et al. 2013) and Tepe Guran (Mortensen 2014). Many of these sites were connected by the tributaries and main course of a single river, the Qara Su. These sites, and others identified by survey such as those by Darabi and Fazeli (2017), Azadi and colleagues (2016) provided a nexus and network for exchange in local and regional resources and knowledge spanning 10,000-6,000 BC across the high and low central Zagros mountain range, along routeways that later formed the Great Khorasan Highway and Silk Roads (R. Matthews and Fazeli Nashli 2013; Darabi 2016) and nomadic routes (Bahrami and Abbasnejad Seresti 2017).

The Neolithic site of Jani in Kermanshah province was first identified in the survey directed by Abdi (2003: 414 Site 117), discovered by Dr Saaman Heydari-Guran, and also recorded in surveys conducted by Mohammadifar and Motarjem (2008). The mound is currently c.8-9 m high and c. one hectare in size (Figure 1). In 2008 a large section through the east of the settlement mound, >45m in length and 8m high, exposed by a parallel stream and track, was recorded and sampled by the Central Zagros Archaeological Project before further erosion as it provides an important window into the history of settlement in this region.

Microstratigraphic Approaches to Settlement History: Integrating Field and Laboratory Analyses at the Neolithic Site of Jani, Western Iran

Wendy Matthews*, **Yaghoub Mohammadifar****, **Roger Matthews**** and **Abbass Motarjem******

*Associate Professor of Archaeology in University of Reading, **Professor of Archaeology in Buali Sina University, ***Professor of Archaeology in University of Reading, ****Associate Professor of Archaeology in Buali Sina University

This paper is written to honour Dr Firouz Bagherzadeh, founder and former Director of the Iranian Center for Archaeological Research and the first Chairman of the UNESCO Intergovernmental Committee for the Protection of World Cultural and Natural Heritage (1977-8). It reviews the contribution that microstratigraphic analyses in the field and archaeological science can make to investigation of the history, organisation and sustainability of settlements. The case-study examines how information can be rapidly recovered from exposed sections, through the example of a large section through the Neolithic settlement mound at Jani, western Iran. We focus in particular on the evidence obtained by high-resolution analyses of stratigraphic sequences in the field and in large resin-impregnated thin-sections, together with integrated sampling for environmental, organic and material analyses and dating. We also highlight the importance of ethnoarchaeological and experimental research in interpretation of ancient sites. Iran is one of the key centres in the fundamental global transition from mobile

the ceramic and chipped stone technology, and in the domestication of plants and animals.

On this line, the recent publications in *Science* and *Nature* of the results of a series of recent studies of dna-profiles of Neolithic individuals from Europe and the Near East seem to be of great importance. It now appears that there are conclusive variations in the human basis for the Neolithic developments in East and West. As concluded by an international team of researchers during the summer of 2016: “*Neolithic genomes from the Zagros Region in Iran are ancestral to modern South Asians, but distinct from early NW-Anatolian and European Farmers*”.³

In Iran this distinctive eastern development is clearly reflected for example in the rich ceramic tradition visible from 7th millennium at Tepe Guran and at a number of Early Neolithic villages in the Zagros region.⁴ From here it spreads towards east across the Iranian plateau and towards north all the way to Central Asia. By the end of the 5th and the beginning of the 4th millennium BC we can see it fully unfolded in the early Iranian city-culture at the plain around Susa.

³ Farnaz Broushaki *et al.*, Early Neolithic Gnomes from the Eastern Fertile Crescent. *Science* 10:1126. 2016.

⁴ Peder Mortensen, *Excavations at Tepe Guran. The Neolithic Period*. Acta Iranica, vol 55, 2014.

important for us to understand when - and in which succession - the elements, which later are considered as characteristic of the earliest Neolithic settlement in the region appear.

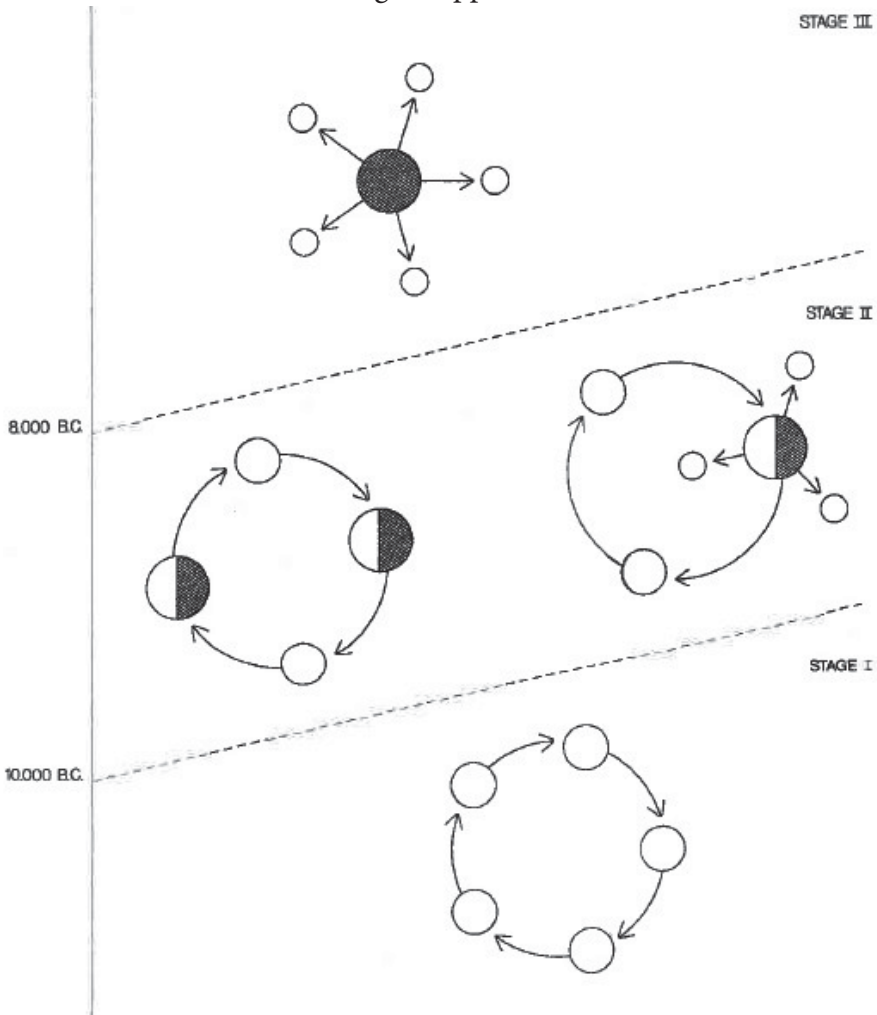


Fig 2. Diagram showing how the distribution of settlements in the Central Zagros region may have developed from circulating to radiating patterns from c. 12,000 BC to c. 6,000 BC.

In this connection it is worthwhile being aware of the variation within the Early Neolithic material culture in the Central Zagros and in the Levant, visible for example in the development of local architecture,

the first evidence of a “controlled” use of plants appear, as when - for example - remains of carbonized grain of two-row barley are found in domed ovens as at Guran and Jarmon.¹

In order to obtain a better understanding of the dramatic changes, which - within a few thousand years - lead to the “neolithic revolution”, a joint Iranian-Danish project was initiated in 2016 to investigate the transition from hunting and gathering to agriculture in the Central Zagros.² Unlike previous investigations which have focused primarily on single early Neolithic sites without studying the late Epipalaeolithic sequences, it is the aim of this project to study both time periods simultaneously through surveys and soundings at select key sites. We hope, in this way, to obtain new and detailed evidence of the chronology, the environmental conditions, and of the climatic, micro-botanical and micro-zoological changes from the late Epipalaeolithic phase (c. 12,000 – 11,000 BC) through the short period with a dry and colder climate marking the end of the Palaeolithic era (i.e. The Younger Dryas, c. 11,000 – 9,500 BC) to the Neolithic period (c. 9,500 – 6,000 BC). Here it is

¹ It is generally assumed that the appearance of domesticated cereals in the Near East was intimately linked with the use of these grains for the preparation of flour for bread making. However, the lack of any Neolithic remains of carbonized bread combined with the domed ovens containing carbonized grain, lead Jonathan D. Sauer and other scholars to wonder whether the earliest utilization of the domesticated cereals may have been for some kind of nutritious beverage rather than bread, cf. a symposium organized by Robert J. Braidwood for the American Anthropological Association in October 1953: *Did Man Once Live by Beer Alone?*

² The project was started after a Memorandum of Understanding between the Iranian Center of Archaeological Research in Tehran, the Razi University of Kermanshah, and the University of Copenhagen had been signed in 2015. The project is directed by Dr. Hojjat Darabi (Razi University) and by Dr. Tobias Richter and Professor Peder Mortensen (University of Copenhagen). For a period of five years (2016-2020) the activities of the project are supported by a generous grant from the C. L. David Foundation in Copenhagen. During the first two years of the project more than 3,000 samples of soils, bones and plants, charcoal and other materials were recovered for analyses from recent soundings at two of the earliest Neolithic sites: Asiab and Ganj Dareh, the earliest phases of which can now dated to 9,400 – 9,600 years BC.

herding or farming were chosen for this purpose. Typical for this period is a broad spectrum of animals and plants: wild boar, wild goat, hares and small rodents, birds, tortoises, various grasses, pistachios, lentils, and almonds. In the Central Zagros this stage is represented by Asiab, the lower levels of Ganj Dareh, East Chia Sabz, Jani, Choga Golan, and possibly the earlier phases of Choga Khulaman and Tepe Guran. Several of these locations seem to have been camp sites used repeatedly during long periods of time (i.e. Jani, East Chia Sabz, and Asiab). Ashy middens related to food preparation and dark layers, in some cases representing wooden structures are sometimes - as at Tepe Guran - seen at the early stages of these sites, later replaced by mud-walled houses. It is worth noting that the chipped stone inventory from the very beginning of this transitional phase is evidence of a formative Neolithic techno-complex, including “sheen-bearing flint pieces”, sickle-blades and a large number of bullet-cores and micro-blades.

During the third stage (Fig. 2, stage III) the number of semi-permanent settlements decreased. The circulating annual movement was replaced by a radiating pattern in which the Neolithic village was the center of a settlement system. Examples from the Central Zagros are the upper levels of Tepe Guran and Ganj Dareh, Tepe Abdul Hosein, Sarab, and Tepe Ghenil and Tepe Qazemi, two small sites not far from Ganj Dareh. A number of small sites were now associated with the villages: locations used for specific purposes, such as hunting stations along the rivers, or in caves and shelters, butchering stations, pastoral camps for herdsmen sent out in the spring with flocks of goat to pastures in the higher valleys, and places exploited for their raw materials such as flint, ochre or fine marble-like stones and alabaster to be used for figurines and small containers, and - first and foremost - clay, which was now of the greatest importance for the production of mud-bricks and pottery used by the first settled Neolithic people. Our understanding of the relationship between seasonal and semi-permanent settlements and sites with a special function, is still at an early stage, but during this period we can follow the domestication process of goats, from wild to tame. At several early villages

development from what might be called “circulating” subsistence patterns (stages I and II) to a “radiating” pattern (stage III).

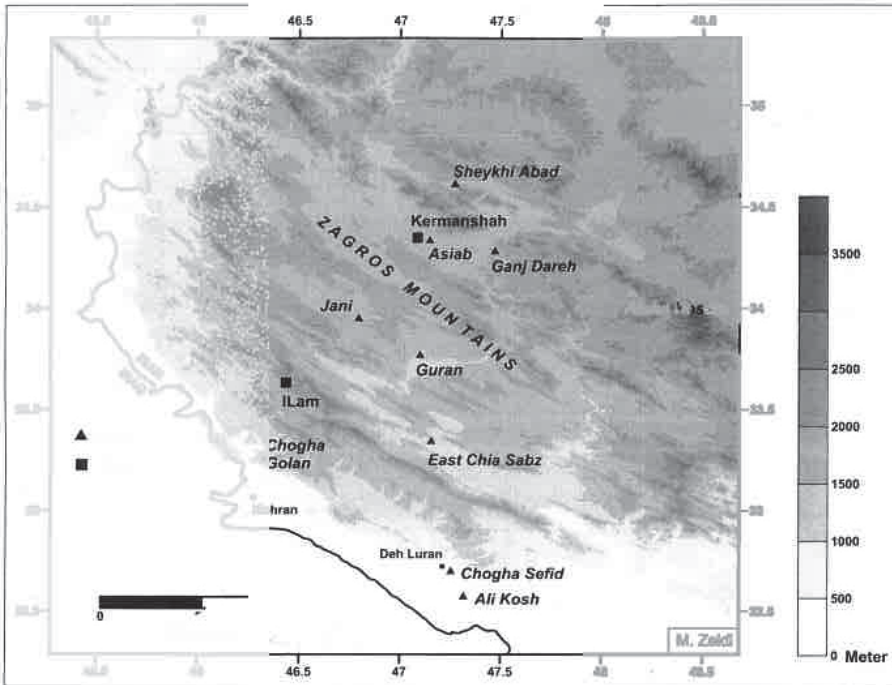


Fig 1. Map showing the distribution of Early Neolithic sites in western Iran (after Matthews and Nashli, *The Neolithisation of Iran*. Oxford Books, Oxford, 2013, Fig.6.1).

During the first stage (Fig. 2, stage I) groups of highly specialized Epipalaeolithic hunter/gatherers moved - in an annual, circulating movement - along rivers and water-courses in order to reach those locations best suited for hunting and the collection of grasses and fruits. Examples of sites from this period in the Central Zagros are known from the caves and shelters at Warwasi, Ghar-i Khar, Dar Mar, Mar Gurgalan Sarab, and Mar Ruz.

The second stage (Fig. 2, stage II) from around 9,500 BC is a formative period of transition, covering more than 2000 years. The annual movement was still circular. But within a confined system one or two annual base camps developed into semi-permanent settlements which were occupied during longer periods of time. Locations situated in favorable environments where the economy could be supplemented by

cultivated existed in a wild state, and where the climate had been favorable for a domestication-process.

Consequently, during the years 1948-62, Braidwood -supported by zoologists, botanists, and geologists- carried out a series of surveys and excavations in the hilly flanks along the Kurdish mountains in Iraq and in western Iran. Here he succeeded in establishing a cultural sequence covering the development from Palaeolithic hunters and gatherers, via semi-permanent open-air settlements with evidence of intensified collection of plants and animals, to villages based on agriculture, animal husbandry, and hunting.

In Iran Braidwood made two minor excavations of the Neolithic settlements at Asiab and Sarab, near Kermanshah. Later - since the early 1960s - American, Canadian, British, Danish, and Iranian archaeologists have carried out important investigations of late Palaeolithic and Epipalaeolithic caves and shelters and of Neolithic sites in western and central Zagros, and in the south-western lowland on the outskirts of the Zagros mountains. In Iran this sequence covers a period of approximately six thousand years, from c. 12,000 BC till c. 6,000 BC. The distribution of the earliest Neolithic sites in western Iran is shown on the map Fig. 1.

Although there is a clear coherence between the distribution of Epipalaeolithic and Neolithic settlement in the region there is a considerable gap between the late Epipalaeolithic (c. 11,000 BC) and the earliest Neolithic settlement (c. 9,500 BC.). It has been argued that the apparent gap between the Epipalaeolithic and the Earliest Neolithic sites in the region might be due to lower temperatures during the Younger Dryas, forcing people to move to the lowlands. However, by the middle of the 10th millennium BC. the climate was stabilized by rising temperatures ensuring the availability of resources to support the growing population and an increasing number of settlements in the Central Zagros.

In a wider perspective this development can be illustrated by a scheme, where the social structures are reflected by the settlement patterns, as shown in the diagram Fig. 2: a model showing the

Tracing the “Neolithic Revolution” in Iran

Peder Mortensen

Professor of University of Copenhagen

In 1928 the British archaeologist V. Gordon Childe called - for the first time - attention to the importance of those changes in the human mode of life that appeared immediately after the last ice-age: *“... now we are on the brink of the great revolution, and we shall soon encounter men who are masters of their own food supply through the possession of domesticated animals and the cultivation of cereals. It seems inevitable not to connect that revolution with the crisis produced by the melting of the northern glaciers...”*

Originally it was Childe’s idea that the “neolithic revolution” might have taken place in North Africa in the oases which appeared when the drought after the last glacial period created Sahara’s extensive desert. Later, towards the end of the 1930s, inspired by Childe, the American scholar James Henry Breasted called attention to those similarities which existed between the origin of the earliest cities and city-states within “the Fertile Crescent”, the half-moon shaped region formed by Egypt, the Jordan valley, the low areas between Lebanon and Anti-Lebanon, the foothills of the Taurus mountains, and the Mesopotamian plain. As an extension of this hypotheses the American archaeologist Robert J. Braidwood suggested that the earliest villages might be found along the “Fertile Crescent”, where those animals and plants, which were tamed and

Papers in English

Tracing the “Neolithic Revolution” in Iran Peder Mortensen	11
Microstratigraphic approaches to settlement history: Integrating field and laboratory analyses at the Neolithic site of Jani, western Iran Wendy Matthews, Yaghoub Mohammadifar, Roger Matthews and Abbass Motarjem	19
Landscapes of innovation in prehistoric Iran Judith Thomalsky	51
Interpreting Proto-Elamite Iran: The Intellectual Impact of Dr. Firouz Bagherzadeh as Director of ICAR John R. Alden	79
The Nomadic Alternative and the Iranian Occupation of the Plateau Bruno Genito	87
Eastern Fars a poorly explored region of great archaeological potential Rémy Boucharlat	125
Central Fars after Alexander: continuity or change? Pierfrancesco Callieri	147
Weapons of the Parthians Marek Jan Olbrycht	167
Invoking God’s Protection: The Iconography of the Qur’anic Phrase <i>fasayakfikaḥum allāh</i> Sheila Blair	181
Courtly Love, Persian Style Robert Hillenbrand	207

Investigating the Seals of the Kings of Iran Yaghoub Mohammadifar, Amir Khanmoradi, Mostafa Ekhtesasi & Azam Shahidi	167
Darius's attendants in Tachara Palace Hamed Molaei Kordesholi	199
Gachi Castle of Izadkhast Akbar Azizi	209
Is the Tepe Mil Fire temple of Rey? Investigation of Chronology and Function of Tepe Mil in Rey Plain Ali Hozhabri	225
Archaeological survey and study Ghazi Khan Olya Char Taqi in Sirvan of Ilam Mohsen Sa'adati	267
Investigating Effective Currents in the creation of acrography in Seymareh Younes Yousevand & Farshad Miri	279
Maziar Ditch, the longest defensive ditch in Iran Mohammad Fallah Kiapey	297
Preliminary report of first Archaeological excavation in Torkabad in Yazd Mehdi Rahbar	317
Glass production and trade in the Islamic world Arman Shishegar	349
Castle, Mosque and Husseinieh in the Goharn of Beshkard Somayeh Poudat	415
Epigraphy and Decoration of Pire Alamdar Tower, Damghan Mohammadreza Riazi & Shabnam Naimi	431
A Research about Ettehadieh Bathroom in Urmia Behrouz Khanmohammadi & Ali Sadraei	457
Ethnoarchaeology of Salt in Ilam Province, Central Zagros Ali Nourollahi	477
Vali Cassel of Ilam Arash Lashkari	529
Investigating the process of recording Immovable objects in the National objects List Hasan Moradi & Fahimeh Arab Nasrabadi	543
Who is the true author of Bahr Aljavaher fi Elmol Daftar? Emadedin Sheykhholhokamaei	561

CONTENTS

Prologue Ahmad Mohit Tabatabaei	13
Prologue Seyed Mohammad Beheshti	15
Farr-e Firouz Shahin Aryamanesh	17
Remembering Firouz Bagherzadeh Faramarz Najd Samie	21
Remembering Firouz Bagherzadeh Jafar Mehrkian	25
Remembering Firouz Bagherzadeh Mirabedin Kaboli	29

Papers in Persian

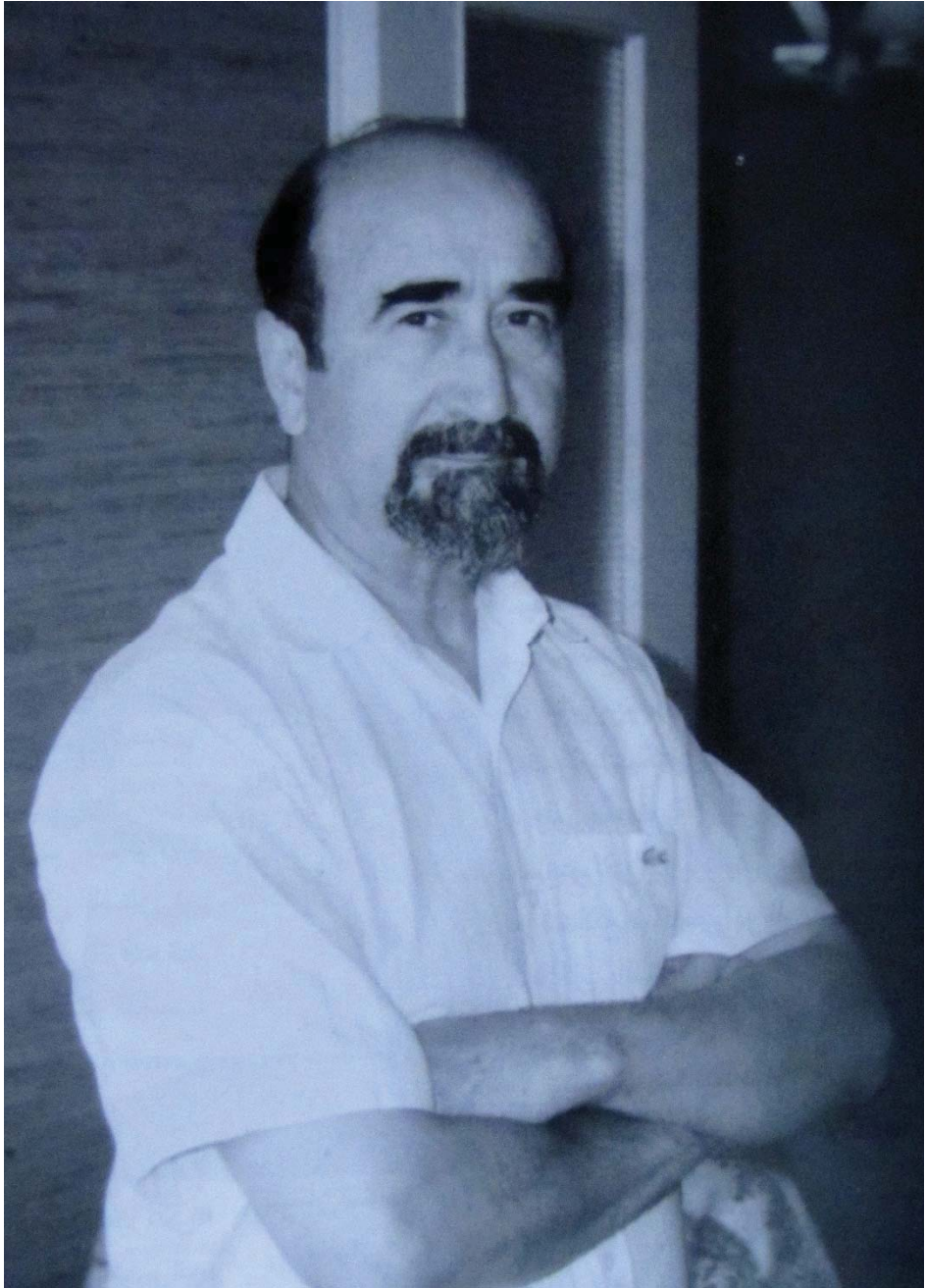
The Neolithic Period in the Western Slopes of the Zagros Mountains: Findings from the Early Period of the holocene Period in Sare pule Zahab, West of Iran Sajjad Alibeigi & Abdlojabbar Salimian	41
Emir pottery in the Shahr-i Sokhta Seyed Mansour Seyed Sajjadi	81
Composite figurines of Bactria Farshid Iravani Ghadim & Hamed Tahmaebi Zaveh	137
Patterns of Urartian Handmade rocky graves in Iran Maryam Dara	151

Farr-e Firouz

Firouz Bagherzadeh was born on 31 May 1930 in Tehran, Persia. He graduated in the Major of literature and English in 1344 and was recruited at the General Directorate of Fine Arts in 1335. Then, in 1959, he went to the United States through the Fulbright Scholarship and received his Master's Degree in Art History from the University of Illinois. Bagherzadeh then studied in the archeology and history and art of Iran in Paris and then returned to Iran, where he founded the Iranian Centre for Archaeological Research on December 19, 1959.

Several archaeologists have studied the management of Dr. Bagherzadeh at the Iranian Archeological Center and have been focusing on his valuable activities. Most of the work done by Dr. Bagherzadeh during the presidency of the Iranian Centre for Archaeological Research is worthwhile. Preventing the exodus of ancient objects from Iran, preventing commercial Excavation, and the regular holding of archaeological conferences, are some of the important actions of Dr. Bagherzadeh.

Farr-e Firouz includes scientific Archaeology articles in Honor of Firouz Bagherzadeh.



**Richt, Aryaramna Press &
Tissphernes Archaeological Research Group**

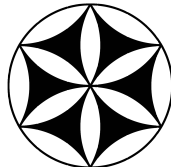
Published in Iran (Persia)

FARR-e FIROUZ
Distinguished scholars of cultural heritage
of Persia (Vol 5)

Special Edition in Honor of
Dr. Firouz Bagherzadeh

Edited by:

Shahin Aryamanesh



Aryaramna Press



Ministry of Science, Research & Technology
Tisaphernes Archaeological Research Group

2019



Aryaman Press



FARR-E FIROUZ

DISTINGUISHED SCHOLARS OF
CULTURAL HERITAGE
OF IRAN (VOL 5)

SPECIAL EDITION
IN HONOR OF
DR. FIROUZ BAGHERZADEH

EDITED BY:
SHAHIN ARYAMANESH